



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

کرنیدہ
شہادت نامہ امام حسین
برپایہ مستطاب شہر

محمّدی شہری



مکتبہ اسلامیہ
کراچی

پبلشر
سید محمد و طباطبائی برادر
سید روح اللہ سید طباطبائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گزیده شهادت نامه امام حسین علیه السلام بر پایه منابع معتبر

نویسنده:

محمد محمدی ری شهری

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۴۰	گزیده شهادت نامه امام حسین علیه السلام بر پایه منابع معتبر
۴۰	مشخصات کتاب
۴۱	اشاره
۵۱	پیش گفتار
۵۱	اشاره
۵۲	به نمایش گذاشتن نسخه ای از انسان کامل و قرآن ناطق
۵۳	بزرگ ترین درس عاشورا
۵۴	ضرورت بازنگری تاریخ عاشورا
۵۹	در باره این کتاب
۵۹	اشاره
۶۰	چهار کتاب برآمده از دانش نامه امام حسین علیه السلام
۶۰	اشاره
۶۰	یک. گزیده «دانش نامه امام حسین علیه السلام»
۶۰	دو. حکمت نامه امام حسین علیه السلام
۶۰	سه. شهادت نامه امام حسین علیه السلام
۶۰	چهار. گزیده «شهادت نامه امام حسین علیه السلام»
۶۳	گزارشی از کتاب حاضر
۶۳	اشاره
۶۳	بخش یکم: مهم ترین مباحث مربوط به حماسه عاشورا
۶۳	بخش دوم: پیشگویی در باره شهادت امام حسین علیه السلام
۶۴	بخش سوم: از خروج امام حسین علیه السلام از مدینه، تا ورود ایشان به کربلا
۶۴	بخش چهارم: از رسیدن امام حسین علیه السلام به کربلا تا شهادت ایشان
۶۴	بخش پنجم: وقایع پس از شهادت امام حسین علیه السلام

۶۴	بخش ششم: بازتاب شهادت امام حسین علیه السلام و فرجام کسانی که در کشتن او و یارانش نقش داشتند
۶۵	بخش هفتم: عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام
۶۵	قدردانی و سپاس
۶۶	بخش یکم: مهم ترین مباحث مربوط به حماسه عاشورا
۶۶	اشاره
۶۸	فصل یکم: کتاب شناسی تاریخ عاشورا
۶۸	اشاره
۶۹	الف- منابع قابل استناد
۷۳	ب- منابع غیر قابل استناد
۷۳	اشاره
۷۶	۱. مقتل الحسین علیه السلام المنسوب إلى أبي مخنف
۷۸	۲. نور العين فی مشهد الحسین علیه السلام
۷۹	۳. روضه الشهداء
۸۱	۴. المنتخب فی جمع المراثی و الخطب
۸۲	۵. مُخْرِقِ القلوب
۸۲	۶. إکسیر العبادات فی أسرار الشهادات (أسرار الشهاده)
۸۴	۷. ناسخ التواریخ
۸۵	۸. عنوان الکلام
۸۶	۹. تذکره الشهداء
۸۷	۱۰. معالی الشبطنین
۸۷	ج- منابع معاصر
۸۸	د- متفردات منابع متأخر
۸۸	اشاره
۸۹	استناد نکردن به منابع متأخر
۸۹	اشاره
۸۹	۱. آرائه مستند واقعه عاشورا

۹۰	۲.عدم نیاز به گزارش های مُتفَرِّد منابع متأخّر
۹۰	۳.تمایز روشن گزارش های منابع کهن و منابع جدید
۹۰	نکته قابل توجه
۹۱	اقسام گزارش ها در منابع متأخّر
۹۲	نمونه هایی از متفردات منابع متأخّر
۹۲	اشاره
۹۲	۱.فتوای شُرَیح قاضی در باره امام حسین علیه السلام
۹۲	۲.نوازش دختر مسلم
۹۳	۳.دستور خاموشی در شب عاشورا
۹۴	۴.داستان هلال و حبیب و آوردن اصحاب به کنار خیمه اهل بیت امام علیه السلام
۹۶	فهرست شماری دیگر از متفردات منابع متأخّر
۱۰۵	فصل دوم:اهداف قیام عاشورا
۱۰۵	اشاره
۱۰۶	یک.پیش فرض ها
۱۰۶	اشاره
۱۰۶	۱.اهداف کلی امامت و خلافت الهی
۱۰۶	۲.علم ائمه علیهم السلام به غیب
۱۰۷	۳.مانع نبودن علم غیب از انجام دادن تکالیف ظاهری
۱۰۷	۴.آگاهی امام حسین علیه السلام از شهادت خویش
۱۰۸	دور.روش بحث در استخراج اهداف و تحلیل آنها
۱۰۹	سه.دیدگاه ها در باره اهداف قیام امام حسین علیه السلام
۱۰۹	اشاره
۱۰۹	۱.نظریه شهادت طلبی
۱۰۹	اشاره
۱۱۱	الف-شهادت تکلیفی
۱۱۲	ب-شهادت فُذیه ای

- ج-شهادت سیاسی ۱۱۲
- د-شهادت اسطوره ای ۱۱۳
- ۲.نظریه تشکیل حکومت ۱۱۳
- ۳.نظریه حفظ جان ۱۱۴
- ۴.نظریه جمع ۱۱۴
- اشاره ۱۱۴
- الف-مرحله ای کردن قصد ۱۱۵
- ب-قصد مستقیم و غیر مستقیم ۱۱۵
- ج-تشکیل حکومت، با علم به شهادت ۱۱۵
- چند نکته ۱۱۵
- چهار اهداف چند لایه قیام امام حسین علیه السلام ۱۱۶
- اشاره ۱۱۶
- لایه اول ۱۱۷
- لایه دیگر ۱۱۹
- فصل سوم:ارزیابی سفر امام حسین علیه السلام به عراق و نهضت کوفه ۱۲۳
- اشاره ۱۲۳
- (۱) دلایل انتخاب کوفه به عنوان پایگاه قیام ۱۲۵
- اشاره ۱۲۵
- یک.موقعیت سیاسی-نظامی ۱۲۵
- دو.موقعیت جغرافیایی ۱۲۸
- سه.موقعیت فرهنگی ۱۲۸
- چهار.کانون مبارزه با حکومت شام ۱۲۹
- پنج.حضور هواداران اهل بیت علیهم السلام ۱۲۹
- شش.دعوت کوفیان از امام علیه السلام ۱۳۱
- هفت.ممانعت حکومت اموی از رفتن امام علیه السلام به کوفه ۱۳۱
- (۲) پاسخ های امام علیه السلام به خطرناک توصیف کردن سفر به کوفه ۱۳۳

- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۴ یک.پاسخ به کارگزاران حکومت -
- ۱۳۴ دو.پاسخ به کسانی که نمی خواست سرنوشت سفر را برای آنان بازگو نماید
- ۱۳۵ سه.پاسخ به خواص -
- ۱۳۷ (۳) عوامل اقبال مردم کوفه به نهضت حسینی -
- ۱۳۹ (۴) جامعه شناسی کوفه
- ۱۳۹ اشاره
- ۱۳۹ یک.جامعه کوفه از نظر نژادی
- ۱۴۰ دو.جامعه کوفه از نظر اعتقادی
- ۱۴۰ سه.جامعه کوفه از نظر سیاسی
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۰ ۱.هواداران اهل بیت علیهم السلام -
- ۱۴۰ ۲.هواداران بنی امیه -
- ۱۴۱ ۳.خوارج
- ۱۴۱ ۴.افراد بی اعتنا و دم دمی مزاج -
- ۱۴۲ (۵) اقسام شیعیان در آن دوران -
- ۱۴۲ اشاره
- ۱۴۲ یک.شیعیان طبقه اول
- ۱۴۳ دو.شیعیان طبقه دوم
- ۱۴۶ سه.شیعیان طبقه سوم
- ۱۴۸ (۶) روان شناسی کوفیان
- ۱۴۸ اشاره
- ۱۴۸ یک.نظام ناپذیری
- ۱۴۹ دو.دنیاطلبی
- ۱۵۰ سه.تابع احساسات بودن
- ۱۵۰ چهار.پرخاشگری

- ۱۵۱ پنج‌قبیله‌گرایی
- ۱۵۲ (۷) نقش نظام اداری و اقتصادی کوفه در بسیج نظامی مردم
- ۱۵۲ اشاره
- ۱۵۲ الف-نظام اداری
- ۱۵۲ اشاره
- ۱۵۲ یک.فرماندار
- ۱۵۲ دو.رؤسای ارباع
- ۱۵۳ سه.عُرفا
- ۱۵۵ ب-منابع درآمد مردم
- ۱۵۵ اشاره
- ۱۵۵ یک.کسب و کار
- ۱۵۵ دو.عطا و رزق
- ۱۵۸ (۸) مهم‌ترین عوامل شکست نهضت کوفه
- ۱۵۸ اشاره
- ۱۵۸ یک.عدم تشکّل و ضعف امکانات اقتصادی هواداران امام علیه السلام
- ۱۵۸ دو.تشکّل اداری و قدرت اقتصادی دشمنان امام علیه السلام
- ۱۵۹ سه.تهدید و تطمیع مردم
- ۱۵۹ چهار.تطمیع سران قبایل
- ۱۵۹ پنج.بازداشت شماری از هواداران برجسته امام علیه السلام
- ۱۶۰ شش.اعمال خشونت
- ۱۶۰ هفت.سوء استفاده از چهره های پرنفوذ مذهبی و اجتماعی
- ۱۶۲ فصل چهارم: عزاداری و گریه برای امام حسین
- ۱۶۲ اشاره
- ۱۶۳ (۱) منزلت و جایگاه عزاداری در سخن و سیره پیشوایان
- ۱۶۳ اشاره
- ۱۶۳ یک.مرثیه سرایان سید الشهداء علیه السلام، پیش از واقعه کربلا

- دو.نخستین مرثیه سرایان سید الشهداء علیه السلام، پس از واقعه کربلا ۱۶۴
- سه. پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام ۱۶۴
- چهار. تأکید بر زنده نگه داشتن یاد امام حسین علیه السلام ۱۶۵
- پنج. تأکید بر تداوم عزاداری ۱۶۵
- (۲) حکمت عزاداری ۱۶۷
- اشاره ۱۶۷
- حکمت شهادت امام حسین علیه السلام ۱۶۷
- (۳) آسیب شناسی عزاداری امام حسین علیه السلام ۱۶۹
- اشاره ۱۶۹
- یک. تحریف هدف عزاداری ۱۶۹
- دو. استناد به منابع غیر معتبر ۱۷۰
- سه. گزارش های ذلت بار ۱۷۱
- چهار. عُلُو ۱۷۳
- پنج. دروغ ۱۷۴
- شش. بدعت در نحوه عزاداری ۱۷۴
- (۴) مجالس عزاداری هدفمند ۱۷۷
- اشاره ۱۷۷
- یک. خدامحوری ۱۷۷
- دو. ارائه تاریخ و تحلیل صحیح از حادثه عاشورا ۱۷۷
- سه. تبلور عاطفه و ارادت به اهل بیت علیهم السلام ۱۷۸
- فصل پنجم: مراحل و سیر تاریخی عزاداری امام حسین علیه السلام ۱۷۹
- اشاره ۱۷۹
- مرحله نخست: از شهادت امام علیه السلام تا هنگام مرگ قاتلان ایشان ۱۷۹
- مرحله دوم: برپایی سوگواری به گونه آیینی مذهبی از سوی ائمه علیهم السلام ۱۸۱
- اشاره ۱۸۱
- الف-زمینه سازی (روزگار امام زین العابدین علیه السلام) ۱۸۱

- ب-پی ریزی ارکان عزاداری (روزگار امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام) - ۱۸۲
- ب ۱/روزگار امام باقر علیه السلام - ۱۸۲
- ب ۲/روزگار امام صادق علیه السلام - ۱۸۲
- ج-توسعه عزاداری (روزگار امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام) - ۱۸۳
- مرحله سوم:عزاداری تا قبل از رسمی شدن آن در اواسط قرن چهارم هجری - ۱۸۴
- مرحله چهارم:رسمی شدن عزاداری محرم در سده های چهارم و پنجم هجری - ۱۸۵
- اشاره - ۱۸۵
- عزاداری در مصر - ۱۸۶
- مرحله پنجم:عزاداری در سده های ششم تا نهم هجری - ۱۸۷
- سده ششم - ۱۸۷
- سده هفتم - ۱۸۷
- سده هشتم - ۱۸۹
- سده نهم هجری - ۱۸۹
- مرحله ششم:عزاداری در سده های دهم و یازدهم (دوران حاکمیت صفویان) - ۱۹۰
- مرحله هفتم:عزاداری پس از صفویان - ۱۹۱
- بخش دوم:پیشگویی درباره شهادت امام حسین علیه السلام - ۱۹۴
- اشاره - ۱۹۴
- فصل یکم:خبردادن خدای سبحان از شهادت امام حسین علیه السلام - ۱۹۶
- ۱/۱ سرور شهیدان،از آغاز تاریخ تا پایان آن - ۱۹۶
- ۲/۱ او را در محاصره می گُشند و فرزندان و همراهانش را نیز می گُشند - ۱۹۷
- ۳/۱ خاکی که بر آن شهید می شود - ۱۹۹
- ۴/۱ شهادت او،نوشته شده (حتمی) است - ۱۹۹
- ۵/۱ دعوت به شکیبایی - ۱۹۹
- فصل دوم:پیشگویی پیامبر در باره شهادت امام حسین علیه السلام - ۲۰۱
- ۱/۲ پیشگویی درباره شهادت او،هنگام تولدش - ۲۰۱
- ۲/۲ پیشگویی درباره شهادتش،در یک سالگی او - ۲۰۲

- ۳/۲ پیشگویی درباره شهادتش، در دو سالگی او ۲۰۲
- ۴/۲ پیشگویی درباره شهادت او، نزدیک وفاتش ۲۰۵
- ۵/۲ خبر دادن به فاطمه علیها السلام از شهادت او ۲۰۷
- ۶/۲ خبر دادن به ام سلمه از شهادت او ۲۰۷
- ۷/۲ خبر دادن به عایشه از شهادت او ۲۰۸
- ۸/۲ پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره تاریخ شهادت او ۲۰۸
- ۹/۲ پیشگویی درباره مکان شهادت او ۲۰۹
- الف-سرزمین کربلا ۲۰۹
- ب-سرزمین طَف ۲۱۰
- ج-سرزمین عراق ۲۱۱
- د-سرزمین بابل ۲۱۲
- ه-کناره فرات ۲۱۳
- ۱۰/۲ نشان داده شدن خاکی که خون او در آن جا می ریزد، به پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۱۳
- ۱۱/۲ دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله از امت خویش برای یاری او ۲۱۶
- ۱۲/۲ پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ویژگی های قاتل او ۲۱۶
- الف-بدترین امت ۲۱۶
- ب-بی نسب فرزند بی نسب ۲۱۷
- ج-مردی که به دین، ضربه می زند ۲۱۷
- د-مردی از بنی امیه به نام یزید ۲۱۸
- و-وای بر قاتل او! ۲۱۹
- ۱۳/۲ پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره چگونگی شهادت او ۲۲۰
- ۱۴/۲ پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مزار او و زائرانش ۲۲۱
- فصل سوم: پیشگویی امیر مؤمنان درباره شهادت امام حسین علیه السلام ۲۲۴
- اشاره ۲۲۴
- ۱/۳ پیشگویی درباره شهادت او، هنگام عبور از کربلا ۲۲۴
- الف-این جا خوابگاه شتران آنان است ۲۲۴

- ب-این جا کربلاست ----- ۲۲۵
- ج-کربلا، جای کرب و بلا ----- ۲۲۵
- د-پدرم فدای آن بی یاور! ----- ۲۲۶
- ه-پیشینیان بر او پیشی نمی گیرند و پسینیان به او نمی رسند ----- ۲۲۶
- و-شهیدانی بی مانند ----- ۲۲۷
- ز-در کنار رود فرات، صبر کن، ای ابا عبد الله! ----- ۲۲۸
- ح-این جا، این جا! ----- ۲۲۹
- ط-مرا با خاندان ابو سفیان، چه کار؟! ----- ۲۲۹
- ی-آسمان و زمین بر ایشان می گرید ----- ۲۳۰
- ۲/۳ رؤیای امیر مؤمنان علیه السلام در کربلا ----- ۲۳۱
- ۳/۳ خبر دادن علی علیه السلام در مسجد کوفه از شهادت او ----- ۲۳۳
- ۴/۳ پیشگویی علی علیه السلام درباره شرکت کنندگان در قتل حسین علیه السلام ----- ۲۳۳
- الف-بنی امیه ----- ۲۳۳
- ب-کوفیان ----- ۲۳۴
- ۵/۳ خبر دادن علی علیه السلام از نام پرچمدار لشکری که با او می جنگد ----- ۲۳۴
- ۶/۳ خبر دادن علی علیه السلام از برخی جنگ کنندگان با او ----- ۲۳۶
- ۷/۳ خبر دادن علی علیه السلام از برخی کسانی که او را یاری نمی دهند ----- ۲۳۷
- ۸/۳ پیشگویی علی علیه السلام درباره قاتل حسین علیه السلام ----- ۲۳۸
- الف-یزید، او را می کشد ----- ۲۳۸
- ب-لعنت شده این اقت، او را سر می بُرد ----- ۲۳۹
- ج-سنان بن انس ----- ۲۴۰
- ۹/۳ پیشگویی علی علیه السلام درباره مزار و زائران او ----- ۲۴۱
- فصل چهارم: پیشگویی های دیگر در باره شهادت امام حسین علیه السلام ----- ۲۴۲
- ۱/۴ پیشگویی امام حسن علیه السلام درباره شهادت او ----- ۲۴۲
- ۲/۴ پیشگویی سلمان درباره شهادت او ----- ۲۴۳
- ۳/۴ پیشگویی ابو ذر درباره شهادت او ----- ۲۴۳

- ۴/۴ پیشگویی ابن عباس درباره شهادت او ----- ۲۴۴
- ۵/۴ پیشگویی یاران امام علی علیه السلام درباره شهادت او ----- ۲۴۴
- اشاره ----- ۲۴۴
- پژوهشی درباره احادیث پیشگویی شهادت امام حسین علیه السلام ----- ۲۴۴
- اشاره ----- ۲۴۴
۱. قطعیت صدور ----- ۲۴۴
۲. اساس پیشگویی ها ----- ۲۴۴
۳. آگاهی امام حسین علیه السلام از نتیجه قیام ----- ۲۴۷
۴. منافات نداشتن تقدیر، با اراده انسان ----- ۲۴۷
- بخش سوم: از خروج امام حسین علیه السلام از مدینه تا ورود ایشان به کربلا ----- ۲۴۸
- اشاره ----- ۲۴۸
- فصل یکم: خودداری امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید ----- ۲۵۰
- ۱/۱ آغاز حکومت یزید ----- ۲۵۰
- ۲/۱ درخواست بیعت از امام علیه السلام ----- ۲۵۰
- ۳/۱ رایزنی ولید با مروان در بیعت گرفتن از امام علیه السلام ----- ۲۵۲
- ۴/۱ فرا خوانده شدن امام علیه السلام از سوی ولید برای بیعت کردن ----- ۲۵۳
- ۵/۱ تدبیر امام علیه السلام پیش از رفتن به نزد ولید ----- ۲۵۴
- ۶/۱ رخدادهای میان امام علیه السلام و ولید برای بیعت گرفتن ----- ۲۵۶
- ۷/۱ بگومگوی مروان و ولید، پس از خروج امام علیه السلام ----- ۲۵۹
- ۸/۱ بگومگوی مروان و امام علیه السلام در راه ----- ۲۶۰
- فصل دوم: از مدینه تا مکه ----- ۲۶۱
- ۱/۲ دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب به هنگام وداع با قبر ایشان ----- ۲۶۱
- ۲/۲ نحوه سرایی زنان خاندان عبد المطلب به هنگام سفر امام علیه السلام ----- ۲۶۲
- ۳/۲ پیش نهاد عَمَر بن علی بن ابی طالب به امام علیه السلام ----- ۲۶۳
- ۴/۲ وصیت های امام علیه السلام به برادرش محمد بن حنفیه ----- ۲۶۴
- ۵/۲ بیرون رفتن امام علیه السلام از مدینه و اقامت گزیدن او در مکه ----- ۲۶۶

- ۶/۲ همراهان امام علیه السلام از خاندانش، در سفر به مکه ----- ۲۶۸
- فصل سوم: فعالیت های امام حسین علیه السلام در مکه ----- ۲۶۹
- ۱/۳ شادمانی مردم مکه و اجتماع آنان بر گرد امام ----- ۲۶۹
- ۲/۳ نامه کوفیان به امام و دعوت او به قیام ----- ۲۷۰
- ۳/۳ فرستاده شدن نماینده ویژه امام به همراه نامه به کوفه ----- ۲۷۵
- ۴/۳ یاری خواستن امام علیه السلام از اهل بصره ----- ۲۷۷
- ۴/۳-۱ نامه امام علیه السلام به سرشناسان بصره ----- ۲۷۷
- ۴/۳-۲ پاسخ یزید بن مسعود ----- ۲۷۸
- فصل چهارم: بیرون آمدن نماینده امام حسین علیه السلام از مکه تا شهادتش در کوفه ----- ۲۸۱
- ۱/۴ گزارش هایی در باره رخدادها در مسیر کوفه ----- ۲۸۱
- اشاره ----- ۲۸۱
- تأملی در گزارش های مربوط به استعفاء مسلم از نمایندگی امام حسین علیه السلام ----- ۲۸۴
- ۲/۴ وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت کوفیان با او ----- ۲۸۵
- اشاره ----- ۲۸۵
- سخنی در باره محلّ اقامت مسلم در کوفه ----- ۲۸۹
- سخنی در باره تعداد بیعت کنندگان با مسلم ----- ۲۹۰
- ۳/۴ سخنرانی نعمان بن بشیر و ترساندن مردم ----- ۲۹۲
- ۴/۴ رسیدن خبر بیعت مردم با مسلم و ناتوانی نعمان بن بشیر، به یزید ----- ۲۹۴
- ۵/۴ رایزنی یزید برای انتخاب حکمران کوفه ----- ۲۹۵
- ۶/۴ انتصاب عبید الله بن زیاد به حکومت کوفه ----- ۲۹۶
- ۷/۴ آمدن ابن زیاد به کوفه ----- ۲۹۸
- ۸/۴ سخنرانی ابن زیاد در مسجد کوفه و ترساندن مردم از مخالفت با خویش ----- ۳۰۰
- ۹/۴ سیاست ابن زیاد برای تسلط بر کوفه ----- ۳۰۱
- ۱۰/۴ رفتن مسلم به خانه هانی بن عروه ----- ۳۰۲
- ۱۱/۴ نامه مسلم به امام علیه السلام برای آمدن به کوفه ----- ۳۰۴
- ۱۲/۴ برخی گزارش های مربوط به نقشه کشتن ابن زیاد ----- ۳۰۵

- ۳۰۵ اشاره
- ۳۰۷ تأملی در گزارش طرح ترور ابن زیاد
- ۳۱۰ ۱۳/۴ فرستادن مال و جاسوس برای شناسایی محلّ مسلم
- ۳۱۲ ۱۴/۴ گرفتار شدن هانی و ماجراهای او
- ۳۱۵ ۱۵/۴ سخنرانی ابن زیاد، پس از در بند کشیدن هانی
- ۳۱۶ ۱۶/۴ دعوت مسلم از نیروهایش و حرکت به سوی قصر
- ۳۱۷ ۱۷/۴ محاصره قصر ابن زیاد به وسیله مسلم و یارانش
- ۳۱۷ ۱۸/۴ نبرد میان مسلم و نیروهای ابن زیاد و زخمی شدن مسلم
- ۳۱۹ ۱۹/۴ نقشه ابن زیاد برای پراکنده کردن مردم از اطراف مسلم
- ۳۲۱ ۲۰/۴ پراکنده شدن مردم از پیرامون پسر عقیل
- ۳۲۳ ۲۱/۴ پناه بردن مسلم به خانه طّوعه
- ۳۲۷ ۲۲/۴ ابن زیاد در جستجوی مسلم و یارانش
- ۳۲۸ ۲۳/۴ سخنرانی ابن زیاد و فرمان جستجوی خانه به خانه
- ۳۳۰ ۲۴/۴ خبر دادن پسر طّوعه از مخفیگاه مسلم بن عقیل
- ۳۳۱ ۲۵/۴ حمله وحشیانه به خانه طّوعه برای دستگیری مسلم
- ۳۳۲ ۲۶/۴ نبرد شدید در اطراف خانه طّوعه
- ۳۳۴ ۲۷/۴ اسارت مسلم پس از جراحت دیدن بسیار
- ۳۳۴ اشاره
- ۳۳۸ تأملی در گزارش های مربوط به دستگیری مسلم، پس از امان دادن به او
- ۳۴۰ ۲۸/۴ گریه مسلم بر امام حسین علیه السلام و خانواده اش
- ۳۴۱ ۲۹/۴ پیغام مسلم برای امام حسین علیه السلام جهت نیامدن به کوفه
- ۳۴۱ اشاره
- ۳۴۲ نکته
- ۳۴۲ ۳۰/۴ آب خواستن مسلم
- ۳۴۴ ۳۱/۴ آنچه میان مسلم و ابن زیاد در قصر حکومتی گذشت
- ۳۴۷ ۳۲/۴ وصیت های مسلم بن عقیل

- ۳۴۸ ۳۳/۴ شهادت مسلم بن عقیل
- ۳۴۸ اشاره
- ۳۵۱ سخنی در باره مدّت حضور مسلم در کوفه
- ۳۵۱ ۳۴/۴ شهادت هانی بن عروه
- ۳۵۵ ۳۵/۴ فرستاده شدن سرهای مسلم و هانی برای یزید، به وسیله ابن زیاد
- ۳۵۶ ۳۶/۴ نامه سپاس‌گزاری یزید از ابن زیاد و تحریک وی بر ضدّ امام حسین علیه السلام
- ۳۵۸ فصل پنجم: شهادت گروهی از یاران امام در کوفه و زندانی شدن گروهی دیگر
- ۳۵۸ ۱/۵ شهادت عبد الله بن یقطر
- ۳۵۹ ۲/۵ شهادت قیس بن مسهر ضیداوی
- ۳۶۲ ۳/۵ شهادت عبد الأعلى بن یزید
- ۳۶۳ ۴/۵ شهادت عماره بن صلحَب اَزْدی
- ۳۶۴ ۵/۵ دستگیری مختار
- ۳۶۴ اشاره
- ۳۶۵ نگاهی به کارنامه مسلم در کوفه
- ۳۶۵ اشاره
- ۳۶۶ ۱. قلمرو مأموریت مسلم
- ۳۶۷ ۲. فضای سیاسی-اجتماعی کوفه
- ۳۶۹ فصل ششم: مخالفان رفتن امام به سمت عراق
- ۳۶۹ ۱/۶ ابو بکر بن عبد الرحمان
- ۳۷۰ ۲/۶ ابو محمّد واقدی و زراره بن جلع
- ۳۷۱ ۳/۶ ابو سعید خُدْری
- ۳۷۱ ۴/۶ ابو واقد لیثی
- ۳۷۲ ۵/۶ احنف بن قیس
- ۳۷۲ ۶/۶ امّ سلمه
- ۳۷۳ ۷/۶ طرِمّاح بن عدی
- ۳۷۵ ۸/۶ عبد الله بن جعفر

- ۳۷۵ ----- ۹/۶ عبد الله بن عباس
- ۳۷۶ ----- ۱۰/۶ عبد الله بن عمر
- ۳۷۷ ----- ۱۱/۶ عمر بن علی بن ابی طالب
- ۳۷۸ ----- ۱۲/۶ فَرَزْدَق
- ۳۷۹ ----- ۱۳/۶ محمد بن حنفیه
- ۳۸۱ ----- فصل هفتم: از مکه تا کربلا
- ۳۸۱ ----- ۱/۷ کوشش های یزید برای جلوگیری از حرکت امام علیه السلام
- ۳۸۳ ----- ۲/۷ توطئه یزید برای کشتن امام علیه السلام در مکه
- ۳۸۵ ----- ۳/۷ گفتگوی امام علیه السلام با عبد الله بن عباس
- ۳۹۳ ----- ۴/۷ گفتگوی امام علیه السلام با عبد الله بن زبیر
- ۳۹۴ ----- ۵/۷ سخنرانی امام علیه السلام هنگام بیرون رفتن از مکه
- ۳۹۵ ----- ۶/۷ تاریخ بیرون رفتن امام علیه السلام از مکه
- ۳۹۵ ----- اشاره
- ۳۹۶ ----- دو نکته تاریخی و فقهی در باره خروج امام از مکه
- ۳۹۶ ----- اشاره
- ۳۹۶ ----- ۱. نکته تاریخی
- ۳۹۶ ----- ۲. نکته فقهی
- ۳۹۹ ----- سخنی در باره حرکت کاروان امام حسین علیه السلام از مکه تا کربلا
- ۴۰۰ ----- ۷/۷ همراهان امام علیه السلام
- ۴۰۱ ----- ۸/۷ ناکامی مأموران عمرو بن سعید در جلوگیری از رفتن امام علیه السلام
- ۴۰۲ ----- ۹/۷ نامه امام علیه السلام به بنی هاشم و خبر دادن از آینده
- ۴۰۲ ----- ۱۰/۷ نامه یزید به ابن زیاد برای کشتن امام علیه السلام
- ۴۰۳ ----- ۱۱/۷ یادکرد امام علیه السلام از شهادت یحیی بن زکریا علیه السلام در مسیر
- ۴۰۳ ----- ۱۲/۷ خودداری امام علیه السلام از پذیرش امان عمرو بن سعید
- ۴۰۶ ----- ۱۳/۷ دیدار فَرَزْدَق در صفاح
- ۴۰۷ ----- ۱۴/۷ دیدار بشر بن غالب در ذاتِ عرق

- ۴۰۸ ۱۵/۷ نامه امام علیه السلام به مردم کوفه و شهادت فرستاده امام علیه السلام
- ۴۱۰ ۱۶/۷ توقّف در خُزیمیه و رویدادهای آن
- ۴۱۱ ۱۷/۷ دعوت امام علیه السلام از زُهیر بن قَین برای یاری کردن او در منزل زُروذ
- ۴۱۲ ۱۸/۷ اخبار فرود آمدن امام علیه السلام در تُعلَبیته
- ۴۱۲ ۱۹/۷ خبر شهادت مسلم بن عقیل
- ۴۱۹ ۲۰/۷ رسیدن خبر شهادت عبد الله بن یَقَطْر در منزلگاه زُباله
- ۴۱۹ اشاره
- ۴۲۱ سخنی در باره شهادت پیک های امام حسین علیه السلام
- ۴۲۱ اشاره
- ۴۲۱ ۱. ابو رزین سلیمان
- ۴۲۱ ۲. عبد الله بن یَقَطْر
- ۴۲۱ ۳. قیس بن مُشَهر
- ۴۲۲ ۲۱/۷ ورود امام علیه السلام به منزلگاه عَقَبه و رخدادهای آن
- ۴۲۲ ۲۱/۷-۱ رؤیای امام علیه السلام
- ۴۲۲ ۲۱/۷-۲ خبر دادن امام علیه السلام از شهادت خود
- ۴۲۳ ۲۲/۷ فرود آمدن امام علیه السلام و یارانش در منزلگاه شَراف و آب برداشتن از آن جا
- ۴۲۳ ۲۳/۷ فرستاده شدن خُر، برای آوردن امام علیه السلام به کوفه
- ۴۲۵ ۲۴/۷ بسته شدن راه بر امام علیه السلام توسط خُر
- ۴۳۱ ۲۵/۷ اعلام آمادگی امام علیه السلام و یاران او برای شهادت
- ۴۳۳ ۲۶/۷ سخنرانی امام علیه السلام برای یاران خود و یاران خُر
- ۴۳۵ ۲۷/۷ یاری خواستن امام علیه السلام در منزلگاه بنی مُقاتل
- ۴۳۵ ۲۷/۷-۱ یاری خواستن از عبید الله بن خُر
- ۴۳۷ ۲۷/۷-۲ یاری خواستن امام علیه السلام از عمرو بن قیس مَشْرِقی
- ۴۳۸ ۲۸/۷ رؤیای شهادت
- ۴۴۰ ۲۹/۷ نامه ابن زیاد به خُر، جهت سختگیری بر امام علیه السلام
- ۴۴۵ بخش چهارم: از رسیدن امام حسین علیه السلام به کربلا تا شهادت ایشان

- ۴۴۵ اشاره
- ۴۴۶ فصل یکم: امام در محاصره دشمن
- ۴۴۶ ۱/۱ فرود آمدن امام علیه السلام در کربلا
- ۴۴۶ اشاره
- ۴۴۸ بررسی تطبیقی روز ورود امام به کربلا و روز عاشورا
- ۴۵۰ ۲/۱ سرزمین اندوه و بلا
- ۴۵۳ ۳/۱ نامه امام علیه السلام به هاشمیان
- ۴۵۳ ۴/۱ داستان بیرون آمدن عمر بن سعد برای نبرد با امام علیه السلام
- ۴۵۳ ۴/۱-۱ خبر دادن امام علی علیه السلام از برگزیدن دوزخ به وسیله ابن سعد
- ۴۵۴ ۴/۱-۲ برگزیدن دوزخ
- ۴۵۸ ۵/۱ تلاش های ابن زیاد برای حرکت دادن لشکر به سوی کربلا
- ۴۶۱ ۶/۱ رسیدن عمر بن سعد به کربلا
- ۴۶۴ ۷/۱ نامه ابن زیاد به امام علیه السلام و پاسخ ندادن ایشان
- ۴۶۵ ۸/۱ دیدار امام علیه السلام و ابن سعد، میان دو لشکر
- ۴۶۷ ۹/۱ نامه ابن سعد به ابن زیاد و پاسخ او
- ۴۶۹ ۱۰/۱ کوشش های حبیب بن مظاهر برای یاری امام علیه السلام، در ششم محرم
- ۴۷۰ ۱۱/۱ باز داشتن امام علیه السلام و یارانش از آب، در روز هفتم محرم
- ۴۷۲ ۱۲/۱ نقش عباس در رساندن آب به لشکر امام علیه السلام
- ۴۷۵ ۱۳/۱ نامه ابن زیاد به ابن سعد و ترغیب به شتاب ورزیدن در نبرد با امام علیه السلام
- ۴۷۷ ۱۴/۱ روز محاصره حسین علیه السلام و یارانش
- ۴۷۸ ۱۵/۱ حيله شمر برای جدايي انداختن میان امام علیه السلام و برادرش عباس علیه السلام
- ۴۸۱ ۱۶/۱ شب را مهلت گرفتن، برای نماز و دعا و استغفار
- ۴۸۶ ۱۷/۱ سخن گفتن امام علیه السلام با خانواده و یارانش و پیشنهاد بازگشت دادن به همگی آنها
- ۴۸۷ ۱۸/۱ پاسخ خانواده و یاران امام علیه السلام
- ۴۹۳ ۱۹/۱ نگرستن یاران امام علیه السلام به جایگاه هایشان در بهشت
- ۴۹۴ ۲۰/۱ شب راز و نیاز

- ۴۹۵ گفتگوی بُزیر و شمر ۲۱/۱
- ۴۹۷ حال زینب علیها السلام در شب عاشورا ۲۲/۱
- ۵۰۲ رؤیای امام علیه السلام در سحرگاه عاشورا ۲۳/۱
- ۵۰۳ آماده شدن برای نبرد ۲۴/۱
- ۵۰۳ اشاره
- ۵۰۶ موقعیت خیمه های امام حسین علیه السلام و نقش آنها در صحنه نبرد
- ۵۰۹ استقبال از شهادت با روی باز ۲۵/۱
- ۵۱۲ فصل دوم:نگاهی به میدان نبرد
- ۵۱۲ ۱/۲ رویارویی لشکر هدایت و لشکر گمراهی
- ۵۱۲ اشاره
- ۵۱۴ سخنی در باره شمار دو سپاه
- ۵۱۴ اشاره
- ۵۱۴ الف-شمار سپاه امام حسین علیه السلام
- ۵۱۵ ب-شمار سپاه عمر بن سعد
- ۵۱۶ ۲/۲ دعای امام در صبح عاشورا
- ۵۱۶ ۳/۲ سخن گفتن زُهَیر بن قَین با لشکر کوفه
- ۵۱۸ ۴/۲ سخن گفتن بُزیر بن خُضَیر با سپاه کوفه
- ۵۱۹ ۵/۲ احتجاج های امام علیه السلام در برابر سپاه کوفه
- ۵۲۹ ۶/۲ سخن گفتن امام علیه السلام با عمر بن سعد
- ۵۳۰ ۷/۲ آغاز نبرد و فرا خواندن امام علیه السلام یارانش را به شکیبایی و جهاد
- ۵۳۰ اشاره
- ۵۳۳ سخنی در باره شهدای حمله نخست
- ۵۳۶ توضیحی در باره مقصود از اجازه دادن خدا برای کشته شدن امام حسین علیه السلام و...
- ۵۳۶ اشاره
- ۵۳۶ ۱. اذن تشریحی
- ۵۳۶ ۲. اذن تکوینی

- ۵۳۸ ۸/۲ سبقت جستن برای مبارزه و رقابت در آن
- ۵۳۸ ۹/۲ قوت جنگی یاران امام علیه السلام
- ۵۴۰ ۱۰/۲ شدت جنگ در نیمه روز
- ۵۴۴ ۱۱/۲ نماز جماعت در ظهر عاشورا به امامت حسین علیه السلام
- ۵۴۴ اشاره
- ۵۴۷ اشاره ای به چگونگی به جا آوردن نماز خوف
- ۵۴۸ ۱۲/۲ سخن امام علیه السلام با یارانش
- ۵۵۰ ۱۳/۲ وداع
- ۵۵۰ ۱۴/۲ آخرین دعای حسین علیه السلام در روز عاشورا
- ۵۵۲ فصل سوم: شهادت یاران امام حسین علیه السلام
- ۵۵۲ ۱/۳ ویژگی های یاران امام علیه السلام
- ۵۵۲ اشاره
- ۵۵۲ ۱. بهترین یاران
- ۵۵۳ ۲. دستیابی به قلّه یقین
- ۵۵۴ ۳. شهود حقایق غیبی
- ۵۵۶ ۴. همانند شهیدان همراه پیامبران علیهم السلام
- ۵۵۶ ۵. سروران شهیدان
- ۵۵۶ ۶. پیش از خشک شدن عرق اسب هایشان، به بهشت می روند
- ۵۵۷ ۲/۳ ابو ثمامه عمرو بن عبد الله صائدی
- ۵۵۹ ۳/۳ انس بن حارث
- ۵۶۰ ۴/۳ بُزیر بن خُضیر
- ۵۶۰ ویژگی های بُزیر بن خُضیر
- ۵۶۳ ۵/۳ بشیر بن عمرو خُضرمی
- ۵۶۵ ۶/۳-۷ دو جوان جابری
- ۵۶۷ ۸/۳-۹ جُناده بن حارث و فرزندش عمرو
- ۵۶۷ ۱۰/۳ جُون، غلام ابو ذر

- ۱۱/۳ حبيب بن مظاهر ۵۶۹
- اشاره ۵۶۹
- نکته ۵۷۰
- ۱۲/۳ خجاج بن مسروق ۵۷۰
- ۱۳/۳ خز بن يزيد رياحی ۵۷۱
- ۱۴/۳ حنظله بن اسعد شیبامی ۵۷۸
- ۱۵/۳ زهير بن قین ۵۷۹
- ۱۶/۳ سعید بن عبد الله حنفی ۵۸۲
- ۱۷/۳ سويد بن عمرو ۵۸۴
- ۱۸/۳ جوانی که پدرش شهید شده بود ۵۸۵
- ۱۹/۳ ابو عمر شبيب بن عبد الله نهشلی ۵۸۶
- ۲۰/۳ - شوذب هم پیمان قبیله شاکر ۵۸۷
- ۲۱/۳ عابس بن ابی شبيب ۵۸۸
- ۲۲/۳ عبد الرحمان بن عبد ربه انصاری ۵۹۰
- ۲۳/۳ عبد الله بن عمیر کلبی ۵۹۱
- ۲۴/۳-۲۵ عبد الله و عبد الرحمان غفاری ۵۹۳
- ۲۶/۳-۲۷ عمُر بن خالد صیداوی و همراهش ۵۹۳
- ۲۸/۳ عمرو بن قَرظه انصاری ۵۹۴
- ۲۹/۳ مُسلم بن عوسجه ۵۹۶
- ۳۰/۳ نافع بن هلال ۵۹۹
- ۳۱/۳ وَهَب بن وَهَب ۶۰۱
- ۳۲/۳ يزيد بن زياد بن مهاصر ۶۰۲
- ۳۳/۳-۳۵ يزيد بن نَبیط و دو پسرش ۶۰۳
- اشاره ۶۰۳
- سخنی در باره دیگر یاران شهید امام حسین علیه السلام ۶۰۵
- فصل چهارم: شهادت فرزندان امام حسین علیه السلام ۶۱۰

- ٦١٠ ١/٤ على اكبر عليه السلام
- ٦٢١ ٢/٤ كودك خردسال
- ٦٢٨ فصل پنجم: شهادت فرزندان امير مؤمنان
- ٦٢٨ ١/٥ ابو بكر بن على
- ٦٢٩ ٢/٥ جعفر بن على
- ٦٣١ ٣/٥ عبد الله بن على
- ٦٣٢ ٤/٥ عثمان بن على
- ٦٣٣ ٥/٥ عباس بن على عليه السلام
- ٦٤٨ ٦/٥ محمد بن على
- ٦٤٨ اشاره
- ٦٤٩ يادآوری
- ٦٥٠ فصل ششم: شهادت فرزندان امام حسن عليه السلام
- ٦٥٠ ١/٦ قاسم بن حسن عليه السلام
- ٦٥٠ اشاره
- ٦٥١ دو نکته
- ٦٥٧ ٢/٦ ابو بكر بن حسن عليه السلام
- ٦٥٨ ٣/٦ عبد الله بن حسن
- ٦٦٢ فصل هفتم: شهادت فرزندان عبد الله بن جعفر
- ٦٦٢ اشاره
- ٦٦٢ ١/٧ محمد بن عبد الله بن جعفر
- ٦٦٣ ٢/٧ عون بن عبد الله بن جعفر
- ٦٦٦ فصل هشتم: شهادت فرزندان عقيل
- ٦٦٦ اشاره
- ٦٦٦ ١/٨ عبد الله بن مسلم بن عقيل
- ٦٦٩ ٢/٨ جعفر بن عقيل
- ٦٦٩ ٣/٨ عبد الرحمان بن عقيل

- ۴/۸ عبد الله اکبر، پسر عقیل ۶۷۰
- ۵/۸ محمد بن ابی سعید بن عقیل ۶۷۰
- فصل نهم: شهادت سید الشهداء ۶۷۲
- ۱/۹ امام علیه السلام، لباسی را می طلبد که کسی بدان، رغبت نکند ۶۷۲
- ۲/۹ خداحافظی امام علیه السلام با زنان ۶۷۳
- ۳/۹ وصیت های امام علیه السلام ۶۷۴
- ۴/۹ آخرین یاری خواهی امام علیه السلام برای اتمام حجّت ۶۷۵
- ۵/۹ نبرد انفرادی امام علیه السلام با دشمنانش ۶۷۶
- ۶/۹ امام علیه السلام در پی آب ۶۸۰
- ۷/۹ باران تیر ۶۸۱
- ۸/۹ اصابت تیری به پیشانی امام علیه السلام ۶۸۲
- ۹/۹ اصابت تیری به سینه امام علیه السلام ۶۸۳
- ۱۰/۹ اصابت تیری به گلوئی امام علیه السلام ۶۸۵
- ۱۱/۹ اصابت تیری بر دهان امام علیه السلام ۶۸۷
- ۱۲/۹ سخن گفتن زینب علیها السلام با عمر بن سعد ۶۸۸
- ۱۳/۹ سخنان زینب علیها السلام هنگام شهادت برادر ۶۸۹
- ۱۴/۹ هجوم بردن به خیمه ها ۶۸۹
- ۱۵/۹ احوال امام علیه السلام در لحظه های پایانی زندگی ۶۹۰
- ۱۶/۹ تعداد زخم های امام علیه السلام ۶۹۸
- ۱۷/۹ قاتل امام علیه السلام در گزارش ها ۶۹۹
- ۱- ۱۷/۹ شمر ۶۹۹
- ۲- ۱۷/۹ سینان بن انس ۷۰۲
- ۳- ۱۷/۹ مشارکت سینان و خولی ۷۰۳
- ۱۸/۹ بازگشت اسب بی سوار ۷۰۴
- اشاره ۷۰۴
- سخنی در باره تعداد شهدای کربلا ۷۰۶

- ۷۰۶ - اشاره
- ۷۰۶ - دسته اول: شهدای کربلا از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله
- ۷۰۶ - دسته دوم: شهدای کربلا از یاران امام علی علیه السلام
- ۷۰۷ - دسته سوم: شهدای کربلا از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۷۱۵ - دسته چهارم: شهدای کربلا از یاران امام حسین علیه السلام
- ۷۲۴ - بخش پنجم: پس از شهادت
- ۷۲۴ - اشاره
- ۷۲۶ - فصل یکم: نهایت سنگ دلی
- ۷۲۶ - ۱/۱ تاراج کردن وسایل امام علیه السلام
- ۷۲۹ - ۲/۱ اسب دواندن بر پیکر مطهر امام علیه السلام
- ۷۳۲ - ۳/۱ تاراج کردن خیمه ها و غارت اموال دختران پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۷۳۵ - ۴/۱ آتش زدن خیمه ها
- ۷۳۵ - ۵/۱ شادی یزید و امویان
- ۷۴۰ - فصل دوم: نشانه های شهادت امام علیه السلام
- ۷۴۰ - ۱/۲ رؤیای ام سلمه
- ۷۴۱ - ۲/۲ خون شدن تربت
- ۷۴۳ - ۳/۲ رؤیای ابن عباس
- ۷۴۴ - ۴/۲ خورشید گرفتگی
- ۷۴۵ - ۵/۲ برخاستن غبار سیاه
- ۷۴۵ - ۶/۲ سرخ شدن آسمان
- ۷۴۷ - ۷/۲ خون گریستن آسمان
- ۷۴۸ - ۸/۲ گریستن آسمان و زمین
- ۷۴۹ - ۹/۲ خون تازه در زیر سنگ ها
- ۷۵۱ - ۱۰/۲ ندای فرشته
- ۷۵۲ - ۱۱/۲ فریاد جبرئیل علیه السلام
- ۷۵۳ - ۱۲/۲ خشک شدن درخت امّ معبد

- ۷۵۵ ۱۳/۲ نشانه های پدیدار شده در اموال تاراج شده
- ۷۵۵ اشاره
- ۷۵۷ توضیحی در باره حوادث خارق العاده پس از شهادت امام حسین علیه السلام
- ۷۵۹ فصل سوم: به خاک سپاری شهیدان
- ۷۵۹ ۱/۳ حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در خاک سپاری
- ۷۶۰ ۲/۳ به خاک سپارندگان امام علیه السلام و یارانش
- ۷۶۳ ۳/۳ جای قبرهای شهیدان
- ۷۶۵ ۴/۳ پیکر امام علیه السلام در گذر زمان دگرگون نشد
- ۷۶۵ اشاره
- ۷۶۷ سخنی در باره کفن و دفن شهدا
- ۷۶۷ اشاره
- ۷۶۷ گزارشی از دفن امام علیه السلام
- ۷۶۸ دفن شهدا
- ۷۶۸ روز دفن شهدا
- ۷۷۱ فصل چهارم: ماجرای سرهای شهیدان
- ۷۷۱ ۱/۴ سر امام در خانه خولی
- ۷۷۲ ۲/۴ برده شدن سرها به وسیله قبیله قاتل
- ۷۷۳ ۳/۴ بر سر نیزه بردن سرها
- ۷۷۴ ۴/۴ فرستاده شدن سرهای شهدا برای ابن زیاد
- ۷۷۵ ۵/۴ سر امام در مجلس ابن زیاد
- ۷۷۶ ۶/۴ گرداندن سرهای شهدا در کوفه
- ۷۷۷ ۷/۴ فرستادن سرهای شهدا به سوی یزید
- ۷۷۸ ۸/۴ سر امام علیه السلام در مجلس یزید
- ۷۸۰ ۹/۴ یزید، سر امام علیه السلام را برای زنانش می فرستد
- ۷۸۱ ۱۰/۴ آویختن سر امام در دمشق
- ۷۸۲ ۱۱/۴ چرخاندن سر امام در شهرها

- ۷۸۲ ۱۲/۴ روایات گوناگون در باره محلّ دفن سر سیدالشهداء
- ۷۸۲ ۱۲/۴-۱ نجف، کنار قبر امیر مؤمنان علیه السلام
- ۷۸۴ ۱۲/۴-۲ کربلا
- ۷۸۵ ۱۲/۴-۳ دمشق
- ۷۸۶ ۱۲/۴-۴ مدینه
- ۷۸۷ ۱۲/۴-۵ مصر
- ۷۸۷ اشاره
- ۷۸۹ سخنی در باره محلّ دفن سر مقدّس سید الشهداء و سرهای دیگر شهیدان
- ۷۸۹ اشاره
- ۷۹۱ مدفن سرهای دیگر شهیدان کربلا
- ۷۹۳ فصل پنجم: برخی کرامت های دیده شده از سر سید الشهداء علیه السلام
- ۷۹۳ ۱/۵ قرآن خواندن بر سر نیزه
- ۷۹۴ ۲/۵ اسلام آوردن رهبر یهودیان
- ۷۹۵ ۳/۵ داستانی از زبان یکی از حاملان سر امام علیه السلام
- ۷۹۶ فصل ششم: از کربلا تا کوفه
- ۷۹۶ ۱/۶ روانه کردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کوفه
- ۷۹۷ ۲/۶ وداع خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله با شهیدان
- ۸۰۰ ۳/۶ چگونگی ورود خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کوفه
- ۸۰۱ ۴/۶ سخنرانی زینب علیها السلام در میان کوفیان
- ۸۰۳ ۵/۶ سخنرانی فاطمه صغرا در میان کوفیان
- ۸۰۶ ۶/۶ سخنرانی امّ کلثوم در میان کوفیان
- ۸۰۷ ۷/۶ سخنرانی امام زین العابدین علیه السلام در میان کوفیان
- ۸۰۹ ۸/۶ احتجاج زید بن ارقم با ابن زیاد
- ۸۱۱ ۹/۶ احتجاج انس بن مالک با ابن زیاد
- ۸۱۱ ۱۰/۶ رویارویی ابن زیاد و زینب علیها السلام
- ۸۱۴ ۱۱/۶ رویارویی ابن زیاد و امام زین العابدین علیه السلام

- ۱۲/۶ ایستادگی عبد الله بن عقیف در برابر ابن زیاد و به شهادت رسیدنش ----- ۸۱۶
- ۱۳/۶ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در زندان ابن زیاد ----- ۸۱۸
- ۱۴/۶ شهید شدن دو نوجوان از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ----- ۸۱۹
- اشاره ----- ۸۱۹
- نکته ----- ۸۲۰
- سخنی در باره اسیران و بازماندگان واقعه کربلا ----- ۸۲۱
- اشاره ----- ۸۲۱
- اسیران مرد بنی هاشم ----- ۸۲۱
- اسیران زن بنی هاشم ----- ۸۲۲
- بازماندگان از غیر بنی هاشم ----- ۸۲۲
- فصل هفتم: از کوفه تا شام ----- ۸۲۴
- ۱/۷ روانه کردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به شام ----- ۸۲۴
- اشاره ----- ۸۲۴
- توضیحی در باره مسیر کاروان اسیران کربلا از کوفه به شام و از شام تا مدینه ----- ۸۲۶
- اشاره ----- ۸۲۶
- مسیر حرکت کاروان اسیران کربلا از کوفه به شام ----- ۸۲۶
- راه نخست: راه بادیه ----- ۸۲۶
- راه دوم: راه کناره فرات ----- ۸۲۷
- راه سوم: راه کناره دجله ----- ۸۲۸
- چند نکته قابل توجه ----- ۸۲۸
- نتیجه نهایی ----- ۸۳۳
- مسیر حرکت کاروان اسیران کربلا از شام به مدینه ----- ۸۳۳
- ۲/۷ سختی های سفر شام ----- ۸۳۴
- ۳/۷ ورود خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، به دمشق ----- ۸۳۷
- ۴/۷ گفتگوی امام زین العابدین علیه السلام و پیرمرد شامی ----- ۸۴۱
- ۵/۷ تبریک پیروزی به یزید ----- ۸۴۳

- ۶/۷ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در مجلس یزید ۸۴۵
- اشاره ۸۴۵
- نکته ۸۴۸
- ۷/۷ احتجاج ابو ترزه با یزید ۸۴۹
- ۸/۷ مشاجره زینب علیها السلام و یزید ۸۵۱
- ۹/۷ گفتگوی تند امام زین العابدین علیه السلام و یزید ۸۵۳
- ۱۰/۷ سخنرانی زینب علیها السلام در مجلس یزید ۸۵۶
- ۱۱/۷ احتجاج عالم یهودی با یزید ۸۶۱
- ۱۲/۷ احتجاج امام زین العابدین علیه السلام با سخنران یزید ۸۶۲
- ۱۳/۷ سخنرانی امام زین العابدین علیه السلام در مسجد دمشق ۸۶۲
- ۱۴/۷ پیشنهاد کشتن امام زین العابدین علیه السلام ۸۶۸
- ۱۵/۷ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در زندان یزید ۸۶۸
- ۱۶/۷ دیدار منتهال با امام زین العابدین علیه السلام و احوالپرسی او از ایشان ۸۶۹
- ۱۷/۷ رؤیای سَکینه علیها السلام ۸۷۱
- اشاره ۸۷۱
- پژوهشی در باره انتساب رُقَیْه به امام حسین علیه السلام ۸۷۲
- اشاره ۸۷۲
۱. انتساب دختری به نام رُقَیْه به امام علیه السلام ۸۷۲
۲. وفات دختری از امام حسین علیه السلام در خرابه شام ۸۷۴
- ۱/۲. گزارش «کامل بهایی» ۸۷۴
- ۲/۲. گزارش «روضه الشهداء» ۸۷۵
- ۳/۲. گزارش «المنتخب» طریحی ۸۷۶
- ۴/۲. گزارش «أنوار المجالس» ۸۷۷
- ۵/۲. گزارش «شعشه الحسینی» ۸۷۷
- ۶/۲. گزارش «الإیقاد» ۸۷۸
۳. مزار منسوب به رُقَیْه ۸۷۸

- ۱۷۸ گزارش «تسلیه المجالس»
- ۱۷۹ گزارش «نور الأبصار»
- ۱۷۹ گزارش «منتخب التواریخ»
- ۱۸۳ فصل هشتم: از شام تا مدینه
- ۱۸۳ ۱/۸ روی گرداندن مردم از یزید
- ۱۸۴ ۲/۸ پشیمانی یزید
- ۱۸۵ ۳/۸ دادن اجازه عزاداری برای شهیدان
- ۱۸۷ ۴/۸ خواسته های امام زین العابدین علیه السلام از یزید
- ۱۸۸ ۵/۸ آزاد گذاشتن امام زین العابدین علیه السلام برای بازگشت به مدینه
- ۱۸۸ ۶/۸ آماده شدن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله برای بازگشت به مدینه
- ۱۹۱ ۷/۸ عبور خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از کربلا
- ۱۹۲ ۸/۸ نخستین زائر قبر امام حسین علیه السلام از مردم
- ۱۹۲ اشاره
- ۱۹۶ سخنی در باره بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا و ملاقات آنها با جابر در روز اربعین
- ۱۹۶ اشاره
- ۱۹۶ یک-بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا
- ۱۹۶ اشاره
- ۱۹۶ الف-عدم بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا
- ۹۰۰ ب-عدم بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا در اربعین اول
- ۹۰۱ ج-بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا در اربعین دوم
- ۹۰۱ د-بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا در غیر اربعین
- ۹۰۲ دو-حضور جابر در اربعین اول در کربلا
- ۹۰۲ سه-ملاقات خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله با جابر در کربلا
- ۹۰۴ ۹/۸ بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه
- ۹۰۹ ۱۰/۸ پیروزی از آن کیست؟
- ۹۱۰ بخش ششم: بازتاب شهادت امام حسین علیه السلام و فرجام کسانی که در کشتن امام حسین علیه السلام و یارانش نقش داشتند

- اشاره ----- ۹۱۰
- فصل یکم: بازتاب شهادت امام در سخنان برخی شخصیت های نامدار ----- ۹۱۲
- ۱/۱ ام سلمه ----- ۹۱۲
- ۲/۱ عبد الله بن عباس ----- ۹۱۳
- ۳/۱ محمد بن حنفیه ----- ۹۱۴
- ۴/۱ انس بن مالک ----- ۹۱۵
- ۵/۱ زید بن ارقم ----- ۹۱۶
- ۶/۱ ابو ترزه اسلمی ----- ۹۱۷
- ۷/۱ براء بن عازب ----- ۹۱۸
- ۸/۱ عبد الله بن زبیر ----- ۹۱۹
- ۹/۱ عبد الله بن عمر ----- ۹۲۱
- ۱۰/۱ عبد الله بن عمرو بن عاص ----- ۹۲۲
- ۱۱/۱ وائله بن اسقع ----- ۹۲۳
- ۱۲/۱ مصعب بن زبیر ----- ۹۲۳
- ۱۳/۱ حسن بصری ----- ۹۲۴
- ۱۴/۱ ابراهیم نخعی ----- ۹۲۵
- ۱۵/۱ ابو عثمان نهدی ----- ۹۲۵
- ۱۶/۱ بشر بن غالب ----- ۹۲۶
- ۱۷/۱ ربیع بن خثیم ----- ۹۲۶
- فصل دوم: بازتاب کشته شدن امام حسین علیه السلام در میان قاتلانیش ----- ۹۲۸
- ۱/۲ یزید بن معاویه ----- ۹۲۸
- ۲/۲ عبید الله بن زیاد ----- ۹۲۹
- ۳/۲ عمر بن سعد ----- ۹۲۹
- ۴/۲ شمر بن ذی الجوشن ----- ۹۳۰
- ۵/۲ شَبَّث بن ربیع ----- ۹۳۱
- ۶/۲ مروان بن حکم ----- ۹۳۲

- فصل سوم: بازتاب کشته شدن امام حسین علیه السلام در میان خانواده قاتلانش ۹۳۴
- ۱/۳ همسر یزید ۹۳۴
- ۲/۳ دختر یزید ۹۳۴
- ۳/۳ معاویه بن یزید ۹۳۵
- ۴/۳ زنان خاندان ابو سفیان ۹۳۷
- ۵/۳ مادر ابن زیاد ۹۳۷
- ۶/۳ همسر خولی ۹۳۸
- ۷/۳ زنی از بنی بکر ۹۳۸
- ۸/۳ همسر مالک بن نُسَیر ۹۳۹
- فصل چهارم: بازتاب حادثه کربلا در عراق و حجاز ۹۴۰
- ۱/۴ بازتاب کشته شدن امام علیه السلام در کوفه ۹۴۰
- ۲/۴ بازتاب کشته شدن امام علیه السلام در حجاز ۹۴۱
- فصل پنجم: سرانجام کسانی که در کشتن امام حسین علیه السلام و یارانش نقش داشتند ۹۴۲
- ۱/۵ یزید بن معاویه ۹۴۲
- ۲/۵ عبید الله بن زیاد ۹۴۳
- ۳/۵ عمر بن سعد ۹۴۷
- ۴/۵ شمر بن ذی الجوشن ۹۵۰
- ۵/۵ حُصَین بن نُمَیر ۹۵۳
- ۶/۵ عمرو بن حَجَّاج ۹۵۴
- ۷/۵ احبش بن مرثد ۹۵۶
- ۸/۵ اسحاق بن حیوه خضرمی ۹۵۶
- ۹/۵ بَجدل بن سُلَیم ۹۵۷
- ۱۰/۵ بحر بن کعب ۹۵۷
- ۱۱/۵ بشر بن سَوط ۹۵۸
- ۱۲/۵ تمیم بن حُصَین ۹۵۸
- ۱۳/۵ حَرَمَله بن کاهل ۹۵۸

- ۹۶۱ ۱۴/۵ حَکیم بن طُفَیل
- ۹۶۴ ۱۵/۵ خولی بن یزید
- ۹۶۵ ۱۶/۵ رُشَید، غلام عبید اللّٰه بن زیاد
- ۹۶۶ ۱۷/۵ زُرعه
- ۹۶۸ ۱۸/۵ زید بن زُقاد
- ۹۶۹ ۱۹/۵ سِنان بن اَنس
- ۹۷۰ ۲۰/۵ عبد الرحمان بن ابی خُشکاره بَجَلی
- ۹۷۰ ۲۱/۵ عبد اللّٰه بن ابی حُصَین
- ۹۷۱ ۲۲/۵ عبد اللّٰه بن خوزه
- ۹۷۳ ۲۳/۵ عبد اللّٰه بن عَزْره خنعمی
- ۹۷۳ ۲۴/۵ عبد اللّٰه بن عَقبه
- ۹۷۴ ۲۵/۵ عثمان بن خالد بن اسیر
- ۹۷۴ ۲۶/۵ عمرو بن ضبیح
- ۹۷۴ ۲۷/۵ قیس بن اشعث
- ۹۷۵ ۲۸/۵ مالک بن نُسَیر
- ۹۷۶ ۲۹/۵ محمّد بن اشعث بن قیس
- ۹۷۷ ۳۰/۵ مَرّه بن مُنقِد بن نُعمان عبدی
- ۹۷۸ ۳۱/۵ هانی بن تُبَیت
- ۹۷۹ ۳۲/۵ کور بدریخت
- ۹۸۰ ۳۳/۵ مردی از بنی دارم
- ۹۸۱ ۳۴/۵ مردی از قبیله طی
- ۹۸۲ ۳۵/۵ مردی که بوی قَطْران می داد
- ۹۸۲ اشاره
- ۹۸۴ سخنی در باره سرانجام قاتلان امام و کسانی که ایشان را در برابر دشمن، تنها گذاشتند
- ۹۸۴ اشاره
- ۹۸۴ نفرین پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله

- ۹۸۴ سرنوشت فاجعه آفرینان کربلا
- ۹۸۴ اشاره
- ۹۸۵ ۱. زوال حکومت خاندان ابو سفیان
- ۹۸۵ ۲. کوتاهی عمر و بیماری های خطرناک
- ۹۸۶ ۳. کشته شدن بسیاری از آنان در قیام مختار
- ۹۸۶ ۴. سلطه خجاج بن یوسف
- ۹۸۷ ۵. سخت ترین کیفرها در آخرت
- ۹۹۰ بخش هفتم: عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام
- ۹۹۰ اشاره
- ۹۹۲ فصل یکم: سوگواری
- ۹۹۲ ۱/۱ تشویق به سوگواری برای امام حسین علیه السلام
- ۹۹۶ ۲/۱ سوگواری در دهه اول محرم
- ۹۹۹ ۳/۱ نخستین برگزار کننده سوگواری
- ۹۹۹ ۱-۳/۱ سوگواری در کربلا
- ۹۹۹ الف-مرثیه سرایی زینب علیها السلام بر جنازه برادر
- ۱۰۰۰ ب-مرثیه سرایی امّ کلثوم
- ۱۰۰۱ ج-مرثیه سرایی دختران پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام عبور از کنار کشتگان
- ۱۰۰۲ د-مرثیه سرایی زباب
- ۱۰۰۳ ۲-۳/۱ سوگواری در کوفه
- ۱۰۰۴ ۳-۳/۱ سوگواری در شام
- ۱۰۰۴ ۴-۳/۱ سوگواری در مدینه
- ۱۰۰۴ الف-نخستین ناله ای که در مدینه بلند شد
- ۱۰۰۵ ب-هنگام دریافت خبر
- ۱۰۰۶ ج-هنگام بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۰۰۹ د-مرثیه امّ البنین
- ۱۰۰۹ ه-نوحه سرایی سه ساله برای امام حسین علیه السلام

- و-تداوم سوگواری خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله تا کشته شدن ابن زیاد ۱۰۰۹
- ۴/۱ نخستین سیاهپوش در سوگ امام حسین علیه السلام ۱۰۱۰
- ۴/۱-۱ ام سلمه ۱۰۱۰
- ۴/۱-۲ زنان بنی هاشم ۱۰۱۰
- فصل دوم: مصیبت خوانی برای امام حسین علیه السلام ۱۰۱۱
- ۱/۲ تشویق به مصیبت خوانی برای امام حسین علیه السلام ۱۰۱۱
- ۲/۲ درود فرستادن بر امام حسین علیه السلام هنگام یاد کردن از ایشان ۱۰۱۲
- ۳/۲ به یاد مصیبت امام حسین علیه السلام بودن، در هنگام آشامیدن آب ۱۰۱۲
- ۴/۲ یادکرد مصیبت های امام حسین علیه السلام در محضر امام باقر علیه السلام ۱۰۱۳
- ۵/۲ یادکرد مصیبت های امام حسین علیه السلام در محضر امام صادق علیه السلام ۱۰۱۵
- ۶/۲ اندوه فراوان امام صادق علیه السلام به هنگام یادکرد مصیبت جدش ۱۰۱۸
- فصل سوم: اهمیت و آداب روز عاشورا ۱۰۱۹
- ۱/۳ بزرگی مصیبت عاشورا ۱۰۱۹
- ۲/۳ آداب روز عاشورا ۱۰۲۰
- ۲/۳-۱ تعطیل کردن کارهای روزانه ۱۰۲۰
- ۲/۳-۲ پرهیز از کامجویی ۱۰۲۱
- ۲/۳-۳ شدت اندوه و گریه ۱۰۲۲
- ۲/۳-۴ تسلیت گفتن به یکدیگر، بدان گونه که روایت شده ۱۰۲۳
- ۲/۳-۵ نماز و دعا و زیارت، بدان گونه که روایت شده ۱۰۲۳
- اشاره ۱۰۲۳
- سخنی در باره حکم روزه روز عاشورا ۱۰۲۳
- فصل چهارم: گریستن و گریاندن بر سید الشهداء علیه السلام و یارانش ۱۰۲۵
- ۱/۴ تشویق به اندوه و گریه و بی تابی بر شهیدان کربلا ۱۰۲۵
- اشاره ۱۰۲۵
- توضیحی در باره «أنا قتیلُ العبره» ۱۰۲۸
- ۲/۴ ثواب گریه کردن بر آنان ۱۰۴۰

- ۳/۴ ثواب شعرخوانی در مصیبت آنان ۱۰۴۲
- ۴/۴ گریه پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش ۱۰۴۳
- ۵/۴ گریه پدرش امام علی علیه السلام ۱۰۴۶
- ۶/۴ گریه مادرش فاطمه علیها السلام دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ۱۰۴۷
- ۷/۴ گریه امام حسین علیه السلام بر خانواده و یارانش ۱۰۵۰
- ۷/۴-۱ گریه امام علیه السلام بر مسلم بن عقیل ۱۰۵۰
- ۷/۴-۲ گریه امام علیه السلام بر قیس بن مُسَهر ۱۰۵۱
- ۷/۴-۳ گریه امام علیه السلام بر پسرش علی اکبر علیه السلام ۱۰۵۱
- ۷/۴-۴ گریه امام علیه السلام بر برادرش عباس علیه السلام ۱۰۵۲
- ۷/۴-۵ گریه امام علیه السلام بر قاسم بن حسن علیه السلام ۱۰۵۲
- ۸/۴ گریه خواهرش زینب علیها السلام ۱۰۵۳
- ۹/۴ گریه امام زین العابدین علیه السلام ۱۰۵۴
- ۱۰/۴ گریه امام باقر علیه السلام ۱۰۵۸
- ۱۱/۴ گریه امام صادق علیه السلام ۱۰۵۸
- ۱۲/۴ گریه امام کاظم علیه السلام ۱۰۶۰
- ۱۳/۴ گریه امام رضا علیه السلام ۱۰۶۰
- ۱۴/۴ آنچه از ناحیه مقدسه صادر شده ۱۰۶۱
- ۱۵/۴ گریه فرشتگان ۱۰۶۱
- ۱۶/۴ گریه چَنیان ۱۰۶۲
- ۱۷/۴ گریه حیوانات گوناگون ۱۰۶۲
- ۱۸/۴ گریه دوزخ ۱۰۶۳
- ۱۹/۴ گریه آسمان و زمین و همه چیز ۱۰۶۳
- اشاره ۱۰۶۳
- سخنی درباره شادی و غم در غیر انسان ۱۰۶۵
- فصل پنجم: دو زیارت منسوب به ناحیه مقدسه ۱۰۶۶
- ۱/۵ زیارت نخست، به روایت «المزار الکبیر» ۱۰۶۶

۲/۵ زیارت دوم، به روایت «الإقبال» ۱۰۹۲

اشاره ۱۰۹۲

سخنی درباره میزان اعتبار دو زیارت منسوب به ناحیه مقدسه ۱۱۱۱

اشاره ۱۱۱۱

میزان اعتبار زیارت نخست (مشهور به «زیارت ناحیه مقدسه») ۱۱۱۲

میزان اعتبار زیارت دوم (مشهور به «زیارت شهدا») ۱۱۱۳

درباره مرکز ۱۱۱۵

گزیده شهادت نامه امام حسین علیه السلام بر پایه منابع معتبر

مشخصات کتاب

سرشناسه: محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۲۵ -

عنوان قرارداد: دانشنامه امام حسین علیه السلام، بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ. بر گزیده

عنوان و نام پدیدآور: گزیده شهادت نامه امام حسین علیه السلام بر پایه منابع معتبر / محمدی ری شهری با همکاری سید محمود طباطبائی نژاد، سیدروح الله سیدطباطبائی؛ مترجمان مهدی مهریزی، عبدالهادی مسعودی، محمد مرادی؛ گزینش مرتضی خوش نصیب.

مشخصات نشر: قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۱۰۸۳ ص.

شابک: ۵۴۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۱۳-۵

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق -- سرگذشتنامه

موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق.

موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق -- شهیدان

شناسه افزوده: طباطبائی نژاد، محمود، ۱۳۴۰ -

شناسه افزوده: سیدطباطبائی، سیدروح الله

شناسه افزوده: مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ -، مترجم

شناسه افزوده: مسعودی، عبدالهادی، ۱۳۴۳ -، مترجم

شناسه افزوده: مرادی، محمد، مترجم

شناسه افزوده: خوش نصیب، مرتضی، ۱۳۴۲ -

رده بندی کنگره: ۴/۴۱BP/م ۳۴۳۵ ۲۰۱۷ ۲۰۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳

شماره کتابشناسی ملی: ۴۰۲۰۷۶۵

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

گزیده شهادت نامه امام حسین علیه السلام بر پایه منابع معتبر

ص: ۳

عنوان قرارداد: دانشنامه امام حسین علیه السلام، بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: گزیده شهادت نامه امام حسین علیه السلام بر پایه منابع معتبر / محمدی ری شهری با همکاری سید محمود طباطبایی نژاد، سیدروح الله سیدطباطبایی؛ مترجمان مهدی مهریزی، عبدالهادی مسعودی، محمد مرادی؛ گزینش مرتضی خوش نصیب.

مشخصات نشر: قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۱۰۸۳ ص.

ص: ۴

فهرست اجمالی

ص: ۵

فهرست اجمالی

ص: ۷

فهرست اجمالی

ص: ۹

بررسی جامع و همه‌جانبه زندگی پیشوایان دینی (پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام)، از آن رو که به فهم درست گفتار، رفتار، و موضع‌گیری آنان در شرایط گوناگون می‌انجامد، ضروری است؛ زیرا نگاه تجزیه‌ای و تک بعدی، از آفت بدفهمی مصون نیست. در نگاه جامع می‌توان رشته پیوند حلقه‌های به ظاهر گسسته را پیدا کرد، چنان که با همین نگاه می‌توان تعارض ظاهری برخی سخنان و رفتارها را برطرف ساخت.

این جامع‌نگری، تنها با پژوهش‌های علمی و روشمند در باره هر یک از این پیشوایان، تحقق می‌یابد که لازمه آن، حضور محققان با تخصص‌های گوناگون در مراحل مختلف پژوهش است. به انجام رساندن چنین پژوهش‌هایی، سالیان درازی است که دغدغه این جانب و همکارانم در پژوهشکده علوم و معارف حدیث است.

دانش‌نامه امیرالمؤمنین علیه السلام که در سال ۱۳۷۹ منتشر شد، [\(۱\)](#) نخستین اثر از این گونه پژوهش بود که پس از مدت‌ها تلاش، به ثمر نشست و در جامعه علمی داخل و خارج کشور، بازتاب‌های بسیار مثبت داشت. دومین اثر از این مجموعه نیز کتابی است با عنوان دانش‌نامه امام حسین علیه السلام که به لطف الهی در سال ۱۳۸۸ پس از سال‌ها مطالعه و تحقیق، با همکاری جمعی از پژوهشگران پژوهشکده، به انجام رسید و در

ص: ۱۱

۱- (۱) دانش‌نامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، در چهارده جلد (سیزده جلد متن عربی-فارسی و یک جلد ویژه فهرست‌ها و نمایه) و نیز خلاصه‌ای از آن در یک جلد، با عنوان: گزیده دانش‌نامه امیرالمؤمنین علیه السلام، [۱] هم‌اکنون در دسترس علاقه‌مندان است.

جای خود، مورد توجه ویژه فرهیختگان و عموم خوانندگان قرار گرفت. در این کتاب، تلاش شده است تا زوایای مختلف زندگانی امام حسین علیه السلام (و از آن جمله حماسه تاریخ ساز کربلا)، به تفصیل، مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد.

ناگفته پیداست که امام حسین علیه السلام در میان شیعیان و عموم مسلمانان و حتی دیگر جوامع، بیشتر با حادثه عاشورا - که درخشان ترین بخش زندگی ایشان است - شناخته شده است. البته اگر گزارش این بخش از زندگی ایشان با دیگر بخش های آن همراه گردد، شناخت کامل تری به دست می دهد. از این رو، تلاش شد تا در دانش نامه یاد شده، تمام مقاطع زندگی امام حسین علیه السلام بازگو شود، هر چند حساسیت و بزرگی حادثه عاشورا ایجاب می کرد که نسبت به آن مقطع، بررسی علمی درخور انجام گیرد که این مهم نیز در حدّ توان، به منصفه ظهور رسید. این کوشش ها با این هدف سامان یافت که بتواند تاریخ زندگی نورانی و افتخارآمیز حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام و بویژه حماسه کربلا را، هر چه کامل تر، دقیق تر و با شیوه های علمی به خوانندگان، منتقل نماید.

به نمایش گذاشتن نسخه ای از انسان کامل و قرآن ناطق

واقعیت، این است که امام حسین علیه السلام، با بهره گیری از فرصت گران قدر کربلا، نسخه کاملی از قرآن ناطق و انسان کامل را در برابر چشم جهانیان، به نمایش گذاشت و حماسه ای بی نظیر، پدید آورد. در این حماسه، انواع خصلت های والای انسانی، همچون: صبر و استقامت، ایثار و از خود گذشتگی، کرامت و عزت نفس، آزادی خواهی، صداقت و حفظ آرامش روانی در سخت ترین شرایط زندگی (در برابر انواع پستی ها، جنایت ها، قساوت ها و بی رحمی ها)، به گونه ای جلوه یافته که فرشتگان الهی، شگفت زده شده اند. (۱)

این نمایش، به قدری صریح، روشن، آشکار و عمومی بود که حتی دشمنان امام

ص: ۱۲

۱- (۱) «...وقد عَجَبَت من صبرك ملائكة السموات» (المزار الكبير: ص ۵۰۴، دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۲۱۸ و ۲۷۶).

علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام نیز نتوانستند آن را تحریف کنند و چهره درخشان ابا عبد الله الحسین علیه السلام و قیام الهی او را به گونه ای دیگر، جلوه دهند.

بزرگ ترین درس عاشورا

تاریخ عاشورا، درس های اخلاقی، سیاسی و اجتماعی ارزنده و متنوعی را به امت اسلامی، بلکه به همه آزادی خواهان راستین، ارائه می کند؛ لیکن بزرگ ترین درس آن، هشدار نسبت به استحاله فرهنگی و سیاسی یک جامعه ارزش مدار است. این درس، خصوصاً برای ملت ایران - که با الهام گرفتن از فرهنگ عاشورا و رهبری یکی از فرزندان راستین ابا عبد الله الحسین علیه السلام، امام خمینی رحمه الله علیه، انقلابی را بر پایه ارزش های اسلامی پدید آوردند -، فوق العاده مهم، بیدار کننده و عبرت آموز است.

واقعیت، این است که تاریخ عاشورا، از ظرفیت بی بدیلی در هدایت انسان ها و ساختن جامعه آرمانی انسانی و مبتنی بر ارزش های اسلامی، برخوردار است و با توجه به این ظرفیت فرهنگی، راز این حدیث نبوی گشوده می گردد که: در حساس ترین نقطه عرش الهی، از حسین، به عنوان «چراغ هدایت» و «کشتی نجات»، یاد شده است. متن حدیث، چنین است:

إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ؛ وَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنِ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: مِصْبَاحٌ هُدًى، وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٌ (۱).

حسین بن علی علیه السلام، در آسمان، مقامی برتر از زمین دارد؛ چرا که در سمت راست عرش الهی، در باره او نوشته شده است: چراغ هدایت و کشتی نجات!

بی تردید، همه امامان اهل بیت علیهم السلام، چراغ هدایت و کشتی نجات اند؛ اما ظرفیت فرهنگی تاریخ عاشورا، سبب شده است که نام امام حسین علیه السلام بدین عنوان به ثبت برسد.

آری! بهره گیری صحیح از این ظرفیت می تواند نه تنها ملت های مسلمان، بلکه

ص: ۱۳

جهان را از بن بست اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ای که امروز گرفتار آن است، نجات دهد.

این است راز آن همه تأکید اهل بیت علیهم السلام بر زنده نگه داشتن عاشورا، رفتن به کربلا و زیارت سید الشهداء.

ضرورت بازنگری تاریخ عاشورا

ظرفیت گسترده فرهنگی واقعه عاشورا و جایگاه ویژه آن در جهان اسلام، بویژه نزد پیروان اهل بیت علیهم السلام، ایجاب می کند که موضوع نهضت حسینی، به عنوان یکی از اصلی ترین مسائل مطرح در مکتب تشیع، در حوزه های علمی و دانشگاه ها، توسط توانمندترین دانشمندان و کارشناسان، مورد تحقیق و تدقیق قرار گیرد و نخبگان آشنا با قرآن و حدیث و تاریخ اهل بیت علیهم السلام، ضمن جمع آوری، جمع بندی و ارزیابی گزارش های تاریخی، ابعاد متنوع و آموزنده این حماسه سرشار از هدایت، عزت و سعادت را تبیین و تفسیر نمایند.

اما با کمال تأسف، باید گفت که عدم توجه لازم از جانب حوزه های علمی و شخصیت های بزرگ علمی شیعه به این مسئله بسیار مهم، از یک سو، و گره خوردن مراسم عزاداری سید الشهداء علیه السلام با معیشت شماری از مردم، از سوی دیگر، سبب شده است که در بسیاری از مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام، تحریک عواطف مردم، جای گزین تبیین اهداف بلند نهضت حسینی گردد و بدین سان، نه تنها بازار گزارش های ضعیف و بی ریشه ای که جنبه عاطفی آنها قوی است - هر چند خلاف شأن و منزلت اهل بیت علیهم السلام اند - رونق یابد، بلکه به تعبیر استاد شهید مطهری، با این استدلال ماکیاولی که «هدف، وسیله را توجیه می کند»، راه برای جعل و دروغ در مرثیه سرایی، هموار شود. (۱)

نمونه هایی از این گزارش ها را با نقد شهید مطهری بنگرید:

ص: ۱۴

- «هاشم بن عُتبه مرقال، با نیزه ای به طول هجده گز، به یاری امام حسین علیه السلام آمد»، (۱) در حالی که او از یاران امام علی علیه السلام بود و حدود بیست سال پیش از واقعه عاشورا، در جنگ صِفین، کشته شده بود!

- «عمر بن سعد، یک میلیون و ششصد هزار نفر از مردم کوفه را به کربلا آورد»، (۲) در صورتی که در آن زمان، جمعیت کل کوفه، حدود یکصد هزار نفر بوده است!

- «امام حسین علیه السلام، در روز عاشورا، سیصد هزار نفر را به دست خود، هلاک گردانید»، (۳) در صورتی که اگر امام علیه السلام در هر ثانیه، یک نفر را کشته باشد، برای کشتن سیصد هزار نفر، ۸۳ ساعت و بیست دقیقه، وقت لازم است!

- «حضرت ابو الفضل علیه السلام، روز عاشورا، ۲۵ هزار نفر را کُشت»، (۴) که با محاسبه ای که بدان اشاره شد، کُشتن این شمار از دشمن، نزدیک به هفت ساعت، وقت می خواهد!

نویسنده گزارش های یاد شده، گویا با هدف ایجاد فرصت لازم برای عملیات مورد اشاره، مدّعی می شود که روز عاشورا، ۷۲ ساعت طول کشیده است (۵)!(۶)

از این دست گزارش ها در کتاب هایی که با عنوان «منابع ضعیف» معرّفی می شوند، فراوان است. (۷) البته باید مطالبی را هم که به عنوان «زبان حال» از سوی روضه خوانان و مرثیه سرایان، مطرح و به تدریج، به «زبانِ قال» تبدیل شده و می شود، به فهرست گزارش های ضعیف، افزود!

ص: ۱۵

۱- (۱) ر.ک: مُحرق القلوب: ص ۱۵۲. نیز، ر.ک: روضه الشهداء: ص ۳۰۱ که در ادامه دارد: «نیزه ای چون مار ارقم در دست گرفته».

۲- (۲) أسرار الشهداء (أسرار الشهداء): ج ۳ ص ۳۹.

۳- (۳) ر.ک: أسرار الشهداء (چاپ قدیم): ص ۳۴۵. این مطلب در چاپ جدید (ج ۳ ص ۳۵) حذف شده است.

۴- (۴) أسرار الشهداء: ج ۳ ص ۳۶.

۵- (۵) ر.ک: أسرار الشهداء: ج ۳ ص ۳۵-۳۹.

۶- (۶) حماسه حسینی: ج ۱ ص ۲۸-۲۹.

۷- (۷) ر.ک: ص ۳۲ (منابع غیر قابل استناد).

باری، پاسخگو نبودن پژوهشگران و صاحب نظران این عرصه به نیازهای جدی جامعه در زمینه تاریخ صحیح و اهداف بلند نهضت حسینی، سبب شده است که شمار کتاب هایی که خصوصاً در عصر حاضر در باره امام حسین علیه السلام تألیف شده اند، به صدها و بلکه هزاران عنوان برسد، و در عین حال، کتاب های مستند و قابل اعتماد در جهت تبیین صحیح تاریخ نهضت حسینی و اهداف و آرمان های آن، بسیار اندک باشند. از این رو، در جامعه امروز ایران- که انقلاب اسلامی آن، با الهام از نهضت عاشورا به ثمر رسیده و سومین دهه خود را نیز پشت سر گذاشته است-، بازنگری و بازنگاری تخصصی تاریخ عاشورا و پاک سازی آن از مطالب بی اساس و موهن، در جهت محافظت و صیانت از جان مایه انقلاب اسلامی، بسیار ضروری می نماید و این، بزرگ ترین خدمتی است که مراکز علمی و پژوهشی می توانند به ساحت قدس ابا عبد الله الحسین علیه السلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام داشته باشند.

آری! دانش نامه امام حسین علیه السلام، گامی متواضعانه در این راه بود، که پس از سال ها پژوهش و تلاش، با همکاری شماری از پژوهشگران توانمند «پژوهشکده علوم و معارف حدیث»، در چهارده جلد (متن)، (۱) به سرانجام رسید و در ذی حجه ۱۴۳۰ (آذرماه ۱۳۸۸)، در دسترس همگان، بویژه اصحاب تحقیق، قرار گرفت؛ امّا با توجه به این که بخش هایی از آن دانش نامه- که با شهادت سید الشهداء علیه السلام و یاران با وفایش مرتبط بود-، بیش از سایر بخش ها برای آشنایی هر چه بیشتر و عالمانه عموم خوانندگان با تاریخ حماسه کربلا، کاربرد داشت و از سوی دیگر می توانست دست مایه ای بسیار مناسب برای مبلغان دینی (بویژه در سفرهای تبلیغی شان) به شمار آید، بخش های مورد اشاره، با عنوان شهادت نامه امام حسین علیه السلام، به صورت جداگانه منتشر گردید؛ لیکن از آن جا که خلاصه سازی آثار پر دامنه، برای بسیاری از خوانندگان مطلوب است، اینک منتخبی از کتاب یاد شده اخیر، با نام گزیده «شهادت نامه امام حسین علیه السلام»، نیز تقدیم علاقه مندان می گردد.

ص: ۱۶

در این جا، از همه پژوهشگران گران قدری که به گونه ای در تدوین دانش نامه امام حسین علیه السلام و شهادت نامه امام حسین علیه السلام سهیم بوده اند، خصوصاً گروه «سیره نگاری» پژوهشکده علوم و معارف حدیث و بویژه آقایان سید محمود طباطبایی نژاد و سید روح الله سید طباطبایی - که در مرحله تألیف، معاونت پژوهش مزبور را به عهده داشته اند - و نیز از فاضل ارجمند جناب آقای مرتضی خوش نصیب - که گزیده سازی کتاب پیش رو، توسط ایشان انجام شده - صمیمانه سپاس گذاری می کنم. همچنین از فرهیختگان گران مایه آقایان: عبد الهادی مسعودی، مهدی مهریزی و محمد مرادی - که ترجمه دانش نامه امام حسین علیه السلام با قلم شیوای ایشان است -، قدردانی و تشکر می نمایم و برای همه آنان، از خداوند منان، پاداشی درخور فضلش، مسئلت دارم.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ تَبَّتْ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا مُهَجَّهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ.

محمد محمدی ری شهری

۱۷ مرداد ۱۳۸۹

۲۷ شعبان ۱۴۳۱

ص: ۱۷

در فرهنگ اسلامی، سالار شهیدان، ابا عبد الله الحسین علیه السلام، از جایگاهی کاملاً ممتاز برخوردار است. شخصیت او، آن اندازه مقبول و تأثیرگذار است که مذاهب مختلف اسلامی، با وجود دیدگاه‌های متفاوتشان در باره شماری از بزرگان تاریخ اسلام، یک صدا به جلالت شأن و فضیلت چشمگیر او معترف اند. آیات متعدد قرآنی (نظیر آیه مباحله و آیه نفس مطمئنه) که به تنزیل یا تأویل به شخصیت او نظر دارند، همچنین تعابیر بلند روایات پرشمار نبوی و سخنان بزرگان اهل بیت و اصحاب در باره آن بزرگوار و سرانجام، زندگانی درخشان او - که خود، مکتبی عملی و جامع برای انسان پروری است -، هر یک حکایتگر زوایایی از شخصیت متعالی وی و منعکس کننده گوشه‌ای از ویژگی‌ها، خصوصیات و فضایل آن بزرگوارند.

در این میان، دانش نامه امام حسین علیه السلام، آینه‌ای است مصفاً، که بازتاب دادن این نور خیره کننده را وجهه همت خود قرار داده است. این کتاب گران مایه چهارده جلدی - که با همت بلند آیه‌الله محمّدی ری شهری و با همکاری گروهی از اندیشه وران پژوهشکده علوم و معارف حدیث، طی تلاشی چند ساله به انجام رسیده و در سال ۱۳۸۸ به زیور طبع، آراسته شده -، منبع متقنی است که از آغاز تا انجام زندگی سید الشهداء علیه السلام را در همه ابعاد: شخصی، اجتماعی، سیاسی، علمی، ادبی و... مورد توجه قرار داده است. بدین ترتیب، مؤلف دانشمند و همکاران سختکوش وی توانسته اند با ملاحظه دقیق آیات قرآنی و هزاران گزارش حدیثی و تاریخی و نیز نقد، پالایش و تنظیم کارآمد آنها، خلایق بزرگ را در معرفی یکی از مهم ترین شخصیت های تاریخ ساز، مرتفع نمایند.

ویژگی های دانش نامه امام حسین علیه السلام و بویژه جامعیت آن- که گستردگی حجم کتاب را به همراه داشت-، اقتضا می کرد که این دانش نامه، برای علاقه مندانی که از فرصت کمتری برای مطالعه برخوردارند و یا به هر دلیل دیگری، معارف دینی را در قالب متون کم حجم تری می پسندند، تلخیص گردد. به این منظور، تا کنون، چهار کتاب زیر، با استفاده از این دانش نامه پدید آمده است:

یک. گزیده «دانش نامه امام حسین علیه السلام»

دانش نامه امام حسین علیه السلام با حفظ قالب های اساسی آن (بخش ها، فصل ها، زیر فصل ها، و تحلیل ها)، در مقیاسی به مراتب کوچک تر، اما کاملاً روشمند، در یک جلد، خلاصه و با عنوان گزیده دانش نامه امام حسین علیه السلام منتشر گردید.

دو. حکمت نامه امام حسین علیه السلام

حکمت نامه امام حسین علیه السلام، تألیفی است با هدف جمع آوری سخنان حکیمانه این امام بزرگوار، از منابع حدیثی شیعه و اهل سنت، و ارائه آن با نظمی نوین و سهل الوصول در ده فصل. این مجموعه، افزون بر حکمت هایی که از خود آن امام روایت شده، بخشی از احادیثی را نیز که ایشان مستقیماً یا با واسطه از پدر و جد بزرگوارش نقل کرده است، دربرمی گیرد.

سه. شهادت نامه امام حسین علیه السلام

از آن جا که حماسه کربلا، درخشان ترین بُرهه از زندگی امام حسین علیه السلام است، تمامی بخش های مرتبط با این رُخداد عظیم (با صرف نظر از مباحث مربوط به شخصیت و زندگی و سخنان آن بزرگوار)، در دو جلد، با نام شهادت نامه امام حسین علیه السلام انتشار یافت.

چهار. گزیده «شهادت نامه امام حسین علیه السلام»

با هدف تسهیل در دستیابی به مهم ترین معارف عاشورایی در زندگی سالار شهیدان، کتابی که با عنوان شهادت نامه امام حسین علیه السلام فراهم آمده بود، بار دیگر در یک جلد، خلاصه گردید و اینک با نام گزیده شهادت نامه امام حسین علیه السلام تقدیم خوانندگان گرامی می شود.

برای آشنایی بیشتر خوانندگان محترم با ساختار و چگونگی تدوین این گزیده،

یادآور می شود که:

۱. دانش نامه امام حسین علیه السلام، از پانزده بخش (در حجم بیش از ۶۶۰۰ صفحه)، تشکیل شده است که فهرست اجمالی آن، عبارت است از:

درآمد: کتاب شناسی، اهداف عاشورا، عزاداری و...

یک: زندگی خانوادگی سید الشهداء علیه السلام

دو: فضیلت ها و ویژگی های امام حسین علیه السلام

سه: دلایل امامت امام حسین علیه السلام و فرزندانش

چهار: امام حسین علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، تا شهادت پدر

پنج: امام حسین علیه السلام پس از شهادت پدر، تا قیام عاشورا

شش: پیشگویی درباره شهادت امام حسین علیه السلام

هفت: از مدینه تا ورود به کربلا

هشت: از ورود به کربلا تا شهادت

نه: وقایع پس از شهادت

ده: بازتاب شهادت امام علیه السلام و فرجام دشمنان ایشان

یازده: عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام

دوازده: نمونه مرثیه هایی که در طول تاریخ، در سوک ایشان سروده شده اند

سیزده: زیارت امام حسین علیه السلام

چهارده: مزار امام حسین علیه السلام

پانزده: حکمت نامه امام حسین علیه السلام.

شهادت نامه امام حسین علیه السلام، متن کامل بخش های ششم تا یازدهم دانش نامه و نیز منتخبی از «درآمد» و بخش یکم و قطعه کوچکی از بخش سیزدهم را در حجمی نزدیک به ۲۵۰۰ صفحه در خود داشت- که در دو جلد منتشر گردید-؛ اما

گزیده شهادت نامه امام حسین علیه السلام- که اینک پیش روی شماست-، تلخیصی از بخش های شش گانه «پیشگویی در باره شهادت امام علیه السلام» تا «عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام» است، به همراه منتخبی از «درآمد» و نیز همان قطعه کوچک از بخش سیزدهم (دو زیارت ناظر به حوادث و شخصیت های حماسه کربلا).

۲. تمامی فصل‌ها، و قریب به اتفاق تحلیل‌های مندرج در بخش‌های شش‌گانه دانش‌نامه- که در بند گذشته به آنها اشاره شد-، البته با تلخیص، در این گزیده آمده است.

۳. شماری از عنوان‌های فرعی (زیرفصل‌ها)، همچنین عباراتی که برای توضیح بیشتر در تحلیل‌ها آمده بودند و بیش از همه، آن دسته از احادیث و گزارش‌های متنوع تاریخی که با موضوع مشابه و با هدف تقویت مطالب از طریق تکثیر منابع، ذیل فصل‌های آن دانش‌نامه گرد آمده بودند، مشمول تلخیص و گزینش قرار گرفتند.

۴. جامع‌ترین و گویاترین متن‌ها، از منابع معتبرتر، در ذیل هر عنوان، انتخاب شدند.

۵. متن عربی احادیث و گزارش‌های تاریخی، جهت بهره‌گیری بیشتر علاقه‌مندان، در پاورقی آمده است.

۶. غالب توضیحات مندرج در پانویس‌ها، حذف شدند و در پانویس، به ذکر حدّ اکثر دو منبع دارای اعتبار بیشتر، برای هر متن، اکتفا گردید.

۷. از مزایای دانش‌نامه امام حسین علیه السلام برخوردار از پنج نقشه تخصصی جغرافیای طبیعی و تاریخی است که اختصاصاً برای این دانش‌نامه ترسیم شده‌اند. تمامی نقشه‌های مورد اشاره، در صفحات پایانی شهادت‌نامه و نیز این گزیده آورده شد.

گزارشی از کتاب حاضر

اشاره

گزارش اجمالی بخش‌های مختلف کتاب حاضر، از این قرار است:

بخش یکم: مهم‌ترین مباحث مربوط به حماسه عاشورا

در بخش نخست این کتاب، تحلیل‌ها و مقالات تفصیلی تر و در عین حال، پراکنده در دانش‌نامه امام حسین علیه السلام که با موضوع کربلا و عاشورا تناسب بیشتری داشته‌اند، در کنار هم گردآوری شده‌اند.

بخش دوم: پیشگویی در باره شهادت امام حسین علیه السلام

در این بخش، خبرهای آسمانی رسیده در باره شهادت امام حسین علیه السلام، و پیشگویی‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و دیگر پیشوایان و بزرگان در باره شهادت امام حسین علیه السلام، در قالبی نظام یافته ارائه شده است. به علاوه، قطعیت صدور

این دسته از روایات، مورد تأکید قرار گرفته و توضیح داده شده که مقدر بودن شهادت امام حسین علیه السلام و پیشگویی آن، منافاتی با اراده و اختیار او ندارد.

بخش سوم: از خروج امام حسین علیه السلام از مدینه، تا ورود ایشان به کربلا

در این بخش، رخداد‌های مهمی مانند: امتناع امام علیه السلام از بیعت با یزید، خروج امام علیه السلام از مدینه، فعالیت های ایشان در مکه، اعزام مسلم علیه السلام به عنوان نماینده خود به کوفه، حوادث کوفه و شهادت مسلم و جمعی دیگر از یاران امام علیه السلام و نیز زندانی شدن شماری دیگر از آنان، پیشنهاد های مختلف به امام علیه السلام مبنی بر نرفتن به کوفه، و حرکت امام علیه السلام به سوی کربلا گزارش شده است.

بخش چهارم: از رسیدن امام حسین علیه السلام به کربلا تا شهادت ایشان

در این بخش، متون مربوط به حادثه جان‌گداز عاشورا، از آغاز ورود امام حسین علیه السلام به کربلا- تا شهادت یاران، فرزندان، برادران، فرزندان برادر، فرزندان خواهر و فرزندان عموی ایشان و سرانجام، شهادت خود امام علیه السلام، به تفصیل، گزارش شده است.

بخش پنجم: وقایع پس از شهادت امام حسین علیه السلام

در بخش پنجم، حوادثی که پس از شهادت امام حسین علیه السلام به وقوع پیوست، پدیده های خارق العاده ای که در منابع معتبر گزارش شده اند، چگونگی دفن شهدا، سرنوشت سرهای مقدس شهدا و کراماتی که از سر مقدس سید الشهداء علیه السلام دیده شد، چگونگی حرکت خاندان ابا عبدالله علیه السلام از کربلا- به کوفه و از کوفه تا شام و بازگشت آنها از شام به مدینه، ارائه می شود.

بخش ششم: بازتاب شهادت امام حسین علیه السلام و فرجام کسانی که در کشتن او و یارانش نقش داشتند

در بخش ششم، متن گزارش های مربوط به بازتاب شهادت سید الشهداء و یارانش در میان قاتلان آنها و نیز در میان شخصیت های برجسته آن روز جهان اسلام و در جامعه عراق و حجاز، مطرح می گردد و در ادامه، سرنوشت شوم کسانی که در این حادثه نقش داشتند و نیز مردمی که از یاری کردن امام علیه السلام سر باز زدند، تبیین شده است.

در این بخش - که بخش پایانی کتاب است -، احادیث متعددی در سفارش به عزاداری، مصیبت خوانی و گریستن و گریاندن برای سالار شهیدان و معرّفی نخستین عزاداران امام علیه السلام پس از واقعه کربلا، اهمیت ویژه روز عاشورا و آداب این روز و نیز سوگمندی جهان آفرینش در مصیبت های سالار شهیدان، گزارش شده است. این بخش، با دو زیارت منسوب به ناحیه مقدّسه - که مشتمل بر گزارش های تاریخی اند - پایان می یابد.

قدردانی و سپاس

پروردگار مَنان را می ستایم و سپاس بی کران خود را نثار درگاه ربوبی او می کنم که توفیق خدمتی دیگر را به آستانِ سالار شهیدان علیه السلام، نصیب این بنده ناچیز خود فرمود. امید که چراغی باشد در روز تاریکی ها و ذخیره ای برای روزگار نیازمندی ها!

بر خود، فرض می دانم که از مؤلّف ارجمند دانش نامه امام حسین علیه السلام، حضرت آیه الله محمّدی ری شهری - که پس از به انجام رسیدن گزیده دانش نامه امام حسین علیه السلام توسط این جانب، با واگذاری این کار، زمینه خدمت دیگری را نیز برای نگارنده فراهم آوردند -، صمیمانه تشکر نمایم و نیز برای ایشان و همه پژوهشگران و دست اندرکاران تألیف و به سامان رسانی آن دانش نامه گران سنگ، از درگاه ربّ شکور، پاداشی شایسته، مسئلت می نمایم، و بویژه برای حدیث پژوهان پرتلاش: جناب آقای سید محمود طباطبایی نژاد و جناب آقای سید روح الله سید طباطبایی (همکاران مؤلف) و جناب آقای عبد الهادی مسعودی و جناب آقای مهدی مهریزی و جناب آقای محمد مرادی (مترجمان خوش قلم دانش نامه) که بی تردید، همه آنان در پدید آمدن این اثر، سهم وافر دارند، اجری مضاعف، طلب می کنم. خداوند، هر کس را که در این راه، گامی برداشته است، با سالار شهیدان، محشور فرماید! آمین، یا ربّ العالمین!

مرتضی خوش نصیب

۲۳ مرداد ۱۳۸۹

سوم رمضان ۱۴۳۱

ص: ۲۴

بخش یکم: مهم ترین مباحث مربوط به حماسه عاشورا

اشاره

فصل یکم: کتاب شناسی تاریخ عاشورا

فصل دوم: اهداف قیام عاشورا

فصل سوم: ارزیابی سفر امام حسین علیه السلام به عراق و نهضت کوفه

فصل چهارم: عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام

فصل پنجم: مراحل و سیر تاریخی عزاداری امام حسین علیه السلام

ص: ۲۵

فصل یکم: کتاب شناسی تاریخ عاشورا (۱)

در باره تاریخ نهضت امام حسین علیه السلام و بویژه عاشورا و نیز در موضوع عزاداری بر امام حسین علیه السلام و نقل مَقْتل ایشان، کتاب های بسیاری در طول تاریخ، نگاشته شده است که این، خود، نشان از اهتمام عالمان و محققان مسلمان، بدین مسئله دارد. (۲)

این منابع از لحاظ اعتبار و دقت در نقل و تحلیل، یکسان نیستند و می توان آنها را به دو دسته کلی: قابل استناد و غیر قابل استناد (ضعیف)، تقسیم کرد. البته این تقسیم بندی فقط در کتاب هایی صادق است که در دسترس اند؛ زیرا دسته دیگری از منابع - که «منابع مفقود» نامیده می شوند - تنها در فهرست نامه ها مورد اشاره قرار گرفته اند و اکنون دسترس مستقیم به آنها ممکن نیست، هر چند برخی اخبارشان، به کتاب های دیگر، راه یافته است.

بنا بر این، برای هر پژوهشی در باره تاریخ عاشورا و عزاداری، چهار دسته منبع وجود دارد:

ص: ۲۷

۱- (۱) این فصل، با همکاری فاضل ارجمند جناب آقای عبد الهادی مسعودی، نگارش یافته است.

۲- (۲) جهت آگاهی بیشتر، ر.ک: کتاب شناسی تاریخی امام حسین علیه السلام، محمد اسفندیاری؛ کتاب شناسی امام حسین علیه السلام، نجفقلی حبیبی (که در کتاب اول، بیش از هزار اثر و در کتاب دوم، ۸۷۹ اثر، معرفی شده است)؛ معرفی و نقد منابع عاشورا، سید عبد الله حسینی؛ پژوهشی در مقتل های فارسی، محمد علی مجاهدی؛ کتاب شناسی امام حسین علیه السلام: کتاب نامه، حشمت الله صفر علی پور و دیگران؛ عاشورا نامه: ج ۴ (کتاب شناسی)؛ «مأخذ شناسی عزاداری»، محمد نوری (چاپ شده در: فرهنگ اندیشه، ش ۱۷).

۱. منابع قابل استناد،

۲. منابع غیر قابل استناد،

۳. منابع معاصر،

۴. منابع مفقود. (۱)

مقصود از منابع قابل استناد، آن دسته از منابع اند که هویت تاریخی دارند و نویسندگان آنها، معین، شناخته شده و از عالمان روشمند بوده اند، هر چند دیده نقد خود را بر یکایک روایات آنان، باز نگاه می داریم.

منابع غیر قابل استناد یا ضعیف، منابعی داستانی، بی سند و بدون پشتوانه تاریخی اند که اخبار گزارش شده در آنها را تنها به شرط یافتن مؤیدهای تاریخی و تقویت شدن به وسیله منابع دسته نخست، می پذیریم.

در این جا، ابتدا منابع مهم قابل استناد (۳۳ کتاب)، به اجمال و سپس منابع ضعیف مشهور (ده کتاب) معرفی خواهند شد (۲) و در ادامه، ضمن اشاره ای به منابع معاصر، این نکته توضیح داده می شود که چرا در دانش نامه امام حسین علیه السلام، گزارش های منابع متأخر، مورد بهره برداری قرار نگرفته اند.

الف- منابع قابل استناد

خوش بختانه منابع کهن متعدّد و قابل اتکایی در دست اند که به گزارش نهضت عاشورا پرداخته اند. این منابع را می توان به دو دسته: مستقل (منابعی که ویژه گزارش دهی از نهضت عاشورا و حماسه سازان این واقعه بی نظیرند) و مشتمل (منابعی که

ص: ۲۸

۱- (۱) در این کتاب، برای رعایت اختصار، در باره منابع مفقود، توضیحی ارائه نشده است. همچنین منابع قابل استناد و منابع معاصر، به اجمال معرفی شده اند. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱ ص ۵۱-۱۱۶.

۲- (۲) در این معرفی ها، از چهار کتاب زیر، بیش از همه، استفاده کرده ایم: کتاب شناسی تاریخی امام حسین علیه السلام، محمد اسفندیاری؛ عاشورا پژوهی، محمد صحتی سردرودی؛ تأملی در نهضت عاشورا، رسول جعفریان؛ عاشورا نامه (مجموعه مقالات)، ج ۴ (کتاب شناسی ها).

تنها بخش‌ها یا فصل‌هایی از آنها، در باره قیام امام حسین علیه السلام است) تقسیم نمود.

ما در این جا، مشهورترین (و شاید مهم‌ترین) منابع قابل استناد را، به ترتیب تاریخی برمی‌شماریم. گفتنی است که این منابع، از اعتبار یکسانی برخوردار نیستند؛ اما همه آنها قابلیت ارجاع و استناد را دارند و به وسیله پژوهش‌های تاریخی روشمند، قابل بررسی و پذیرش اند. فهرست اجمالی مشهورترین (یا مهم‌ترین) منابع قابل استناد، (۱) به قرار زیر است:

۱. تَسْمِيَهُ مَنْ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ وُلْدِهِ وَ إِخْوَتِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ شِيعَتِهِ، اثر فَضَيْلِ بْنِ زُبَيْرِ اسَدِي كُوفِي، از عالمان شیعی قرن دوم هجری. این اثر کم‌حجم، نخستین منبع مستقل موجود (۲) در باره حماسه سازان عاشورا است.

۲. کتاب الطبقات الكبير (الطبقات الكبرى)، اثر بزرگ و پر مراجعه محمد بن سعد بن منيع زهري (م ۲۳۰ ق)، مشهور به «ابن سعد».

۳. الإمامه و السياسة، نوشته ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة دینوری کوفی (۲۱۳-۲۷۶ ق).

۴. أنساب الأشراف، نوشته احمد بن يحيى بلاذري (م ۲۷۹ ق).

۵. الأخبار الطوال، نوشته ابو حنيفة احمد بن داوود دینوری (م ۲۸۲ یا ۲۹۰ ق).

۶. تاریخ اليعقوبي، نوشته ابن واضح احمد بن ابی يعقوب اسحاق بن جعفر (م ۲۹۲ ق).

۷. تاریخ الأمم و الملوك (تاریخ الطبری)، نوشته ابو جعفر محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ق).

۸. الفُتُوح، نوشته ابو محمد احمد بن اعثم کوفی (م حدود ۳۱۴ ق).

۹. العقد الفرید، نوشته ابو عمر احمد بن محمد اندلسی (۲۴۶-۳۲۸ ق)، مشهور به

ص: ۲۹

۱- (۱) برای مطالعه تفصیلی در این باره، ر.ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱ ص ۵۲ (منابع قابل استناد).

۲- (۲) ر.ک: کتاب شناسی تاریخی امام حسین علیه السلام: ص ۴۷ و ۷۴. [۱] گفتنی است مقتل الحسين ابو مخنف لوط بن يحيى (م ۱۵۷ ق)، پیش از این کتاب، نوشته شده؛ اما نسخه‌ای از آن در دسترس نیست. برای آشنایی بیشتر با این کتاب، ر.ک: ص ۳۵ (۱) مقتل الحسين المنسوب إلى أبي مخنف).

۱۰. مقاتل الطالبيين، نوشته ابو الفرج على بن حسين اموى اصفهاني (۲۸۴-۳۵۶ ق).
۱۱. المعجم الكبير، نوشته ابو القاسم سليمان بن احمد بن ايوب شامي طبراني (۲۶۰-۳۶۰ ق).
۱۲. شرح الأخبار، نوشته قاضي ابو حنيفه نعمان بن محمد تميمي مغربي (م ۳۶۳ ق).
۱۳. كامل الزيارات، نوشته ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه قمي (م ۳۶۸ ق)، معروف به ابن قولويه.
۱۴. الأمالي (أمالي الصدوق)، نوشته محمد بن على بن حسين بن بابويه قمي (م ۳۸۱ ق)، مشهور به شيخ صدوق.
۱۵. المستدرک على الصحيحين، نوشته ابو عبد الله محمد بن عبد الله شافعي (۳۲۱-۴۰۵ ق)، مشهور به حاكم نيشابوري.
۱۶. الإرشاد، نوشته ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان بغدادی (۳۳۶-۴۱۳ ق)، مشهور به شيخ مفيد.
۱۷. فضل زياره الحسين عليه السلام، نوشته ابو عبد الله محمد بن على بن حسن بن عبد الرحمان علوي شجری (۳۶۷-۴۴۵ ق).
۱۸. مصباح المتهجد، نوشته شيخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسي (۳۸۵-۴۶۰ ق)، معروف به شيخ الطائفة.
۱۹. الأمالي الخميسية، نوشته ابو الحسين يحيى بن حسين بن اسماعيل شجری (۴۱۲-۴۷۹ یا ۴۹۹ ق).
۲۰. روضه الواعظين و بصيره المتعظين، نوشته ابو على محمد بن حسن بن على (م ۵۰۸ ق)، مشهور به فتال و ابن فتال نيشابوري.
۲۱. إعلام الوری بأعلام الهدی، نوشته امين الإسلام فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸ ق)، مؤلف تفسير گران سنگ و مشهور مجمع البيان.

۲۲. مقتل الحسين عليه السلام، نوشته ابو المؤيد موقق بن احمد بن ابی سعيد خوارزمی مکی (م ۵۶۸ ق)، مشهور به اخطب خوارزم.

۲۳. تاریخ مدینه دمشق، نوشته ابو القاسم علی بن حسن شافعی دمشقی (م ۵۷۱ ق)، مشهور به ابن عساکر.

۲۴. الخرائج و الجرائح، نوشته ابو الحسين سعيد بن عبد الله بن حسين بن هبه الله (م ۵۷۳ ق)، مشهور به قطب الدين راوندی.

۲۵. مناقب آل أبي طالب، نوشته ابو جعفر رشيد الدين محمد بن علی مازندرانی (م ۵۸۸ ق)، مشهور به ابن شهر آشوب.

۲۶. المزار الكبير، نوشته ابو عبد الله محمد بن جعفر مشهدی (م ۶۱۰ ق).

۲۷. الكامل فی التاريخ، نوشته ابو الحسن عز الدين علی بن محمد شيباني جزری (م ۶۳۰ ق)، مشهور به ابن اثیر.

۲۸. مثير الأحزان و مُنیر سبل الأشجان، نوشته نجم الدين جعفر بن محمد حلّی (م ۶۴۵ ق) مشهور به ابن نما.

۲۹. تذکره الخواص من الأئمة بذكر خصائص الأئمة عليهم السلام، نوشته ابو المظفر يوسف بن قزغلی بن عبد الله (۵۸۱-۶۵۴ ق)، مشهور به سبط ابن جوزی- که نوه ابن جوزی ابو الفرج عبد الرحمن بن علی است-.

۳۰. الملهوف علی قتلى الطفوف، نوشته سيّد رضی الدين علی بن موسى بن جعفر حلّی (م ۶۶۴ ق)، مشهور به سيّد ابن طاووس.

(۱)

۳۱. كشف الغمّة فی معرفه الأئمّه، نوشته ابو الحسن علی بن عيسى بن ابی الفتح اربلی (م ۶۹۲ ق).

۳۲. سیر أعلام النبلاء، نوشته شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (م ۷۴۸ ق).

ص: ۳۱

۱- (۱) ابن طاووس، مقتل دیگری نیز با نام مصرع الشّین فی قتل الحسين عليه السلام دارد که همچنان منتشر نشده مانده است و ارزش بررسی دارد (ر.ک: کتاب خانه ابن طاووس: ص ۶۳ ش ۲۹). [۱]

ب- منابع غیر قابل استناد

اشاره

حادثه عاشورا، از پیشامدهای شگفت تاریخ است که در آن، قهرمانانی اندک شمار در برابر لشکری بزرگ از جنگجویان سفاک و بی رحم، تا واپسین لحظه حیات و آخرین قطره خون، مقاومت کردند و از همه چیز خود، در راه محبوب خویش گذشتند. این مقاومت شجاعانه و فداکاری قهرمانانه، از آغازین لحظه های پیدایش، در درازنای تاریخ تا کنون، چشم ها را خیره کرده و زبان ها و قلم ها را به سوی خود کشیده است.

تاریخ نگاران و سیره نویسان، از نخستین کسانی بوده اند که به گزارش این واقعه با بسیاری از رخداد های پیرامونی و حادثه های جزئی آن پرداختند و حتی آن مورخان حکومتی ای که نان امویان را می خوردند، نتوانستند آفتاب دلاوری ها، رشادت ها و حماسه های این تعداد به ظاهر اندک و به باطن، با همه انسانیت انسان ها برابر، را نادیده بگیرند و یا آن را زیر ابر تیره توجیه و تحریف، به تمامی پنهان کنند.

کتاب های تاریخ و سیره، چه در میان شیعیان و چه اهل سنت و حتی غیر مسلمانان، واقعه عاشورا را به عنوان یک نقطه عطف و یک پیشامد مسلم تاریخی، گزارش کرده اند، تا جایی که ارکان و وقایع اصلی آن، از مشهورات، متواترات و قطعیات تاریخی است، هر چند تفصیل ها و جزئیات آن، مانند هر واقعه تاریخی دیگر، با تفاوت هایی در نقل ها و یا کاستی ها و مبالغه هایی قابل انتظار، همراه بوده است.

این، در حالی است که با گذشت زمان و دورتر شدن از اصل واقعه، انتظار تغییر و تحریف، بیشتر می شود و این، همان نکته ای است که قاعده لزوم مراجعه به منابع کهن و نزدیک تر به حادثه تاریخی را مدلل می سازد. خوش بختانه منابع کهن تاریخی و سیره نگاری، چنان دقیق و با تفصیل به عاشورا و کربلا پرداخته اند که

غرض ورزی‌ها، اشتباهات و کم‌دقتی‌های همزاد انسان را به آسانی نشان می‌دهند. مبنای ما در سنجش اعتبار و سندیت کتاب‌های نوشته شده در دوره‌های بعد نیز همین منابع کهن و مشترکات تاریخی، در کنار حفظ معیارهای نقد متون و اسناد تاریخی است.

همچنین از آن‌جا که حادثه عاشورا، یکی از حماسی‌ترین جلوه‌های امامت شیعه است، گزارش‌ها و مآخذ را در باره عاشورا، باید با سنجه «عصمت امام» نیز سنجید و سیره رفتاری امامان شیعه را بر آنچه به آنان نسبت می‌دهند، حاکم کرد.

بر این اساس، کتاب‌ها و منابعی که گزارش‌های خود را نقّادی نکرده و آنها را با منابع اصلی تاریخی برابر ننموده و یا به تعارض آنها با سیره و کرامت و شخصیت امام حسین علیه السلام و یارانش توجه نکرده‌اند، از دیدگاه ما، دچار ضعف‌اند و از گردونه اعتبار و نقل و استناد، خارج می‌شوند. هر اندازه تعداد گزارش‌های بدون اصل و سند و یا نامتجانس با شخصیت کرامت‌آمیز و عزّتمند عاشورائیان در کتابی بیشتر باشد، بر ضعف آن کتاب، افزوده می‌شود و هر اندازه کمتر باشد، کتاب، اعتبار بیشتری دارد.

این، بدان معناست که نقد ما در این عرصه، متوجّه کتاب و محتوای آن است و نه نویسنده و گردآورنده آن؛ زیرا برخی از مؤلفان این‌گونه کتاب‌ها، جزو کسانی هستند که از سرِ شیفتگی به شخصیت اعجاب‌انگیز امام حسین علیه السلام و همراهان ایشان در حماسه‌سازی‌شان در کربلا و به پاس قدردانی از فداکاری‌های آنان، قلم به دست گرفته‌اند و بدون آن که تخصّص اصلی آنها تاریخ و سیره باشد، در عرصه‌ای قلم زده‌اند که تفاوت ماهیتی با اندوخته‌های علمی آنها (مانند فقه و تفسیر) داشته است.

به عبارت دیگر، احساس دین به امام حسین علیه السلام با شوری که از مطالعه نهضت عاشورا به هر انسانی دست می‌دهد، آمیخته شده و این مؤلفان شیفته را گاه به تساهل در رویارویی با گزارش‌های بی‌پایه‌کشانده و سبب شده که آنان حتّی به گزارش‌های شفاهی‌ای که از زبان این و آن و یا برخی واعظان و مرثیه‌خوانان شنیده‌اند، اعتماد کنند و افزوده‌هایی را ناسازگار با واقعه اصلی عاشورا و در تعارض با اهداف آن، در

کتاب های خود بیاورند، و این، چه بسا هم پایه استفاده از کتاب های کم اعتبار، مجهول و یا حتی مجعول است.

البته زمینه ها و عواملی، این جریان را شدت بخشیده اند که از جمله آنها، پیدایش سبک داستان پردازی و ارائه قرائت جذاب و مخاطب محور از واقعه عاشورا است؛ سبکی که بر پایه گرایش طبیعی انسان به حکایت و نقل هر چه زیباتر وقایع روی داده، شکل گرفت و میل فطری آدمیان به بزرگ داشتن و بزرگ تر کردن قهرمانان خود، به آن، کمک نمود.

در این میان، کسانی آیات و روایات باز دارنده از دروغ پردازی را با به کار بردن اصطلاح «زبان حال» کنار زدند و حتی در برخی نمونه های معدود، دروغ را تجویز کردند. راه یافتن این زبان تخیلی، احساسی و داستانی به منبر و مرثیه و تعزیه، چرخه نقل شفاهی و نگارش کتبی را کامل کرد و پس از مدتی، آنچه به عنوان مرثیه یا مدّاحی و نقل حکایت به منظور برانگیختن احساسات، ساخته و خوانده شده بود، به کتاب ها راه یافت و از سوی برخی - که میان منابع کهن و نزدیک به واقعه عاشورا و کتاب هایی که قرن ها پس از آن نگاشته شده اند، تفاوت چندانی نمی نهادند - به صورت یک سند تاریخی و قابل ذکر در آمد.

همه اینها، افزون بر اشتباهات ناخواسته انسانی است که در نقل های تاریخی پیش می آیند، مانند: خطای حافظه در نقل شفاهی، یا خطای باصره در هنگام نوشتن که به گاه نگارش و قرائت نسخه ها پیش می آید، بویژه اگر نسخه، مغلوط یا بدخط باشد.

آنچه مایه امیدواری پژوهشگران است، شکل هر می این جریان ناخجسته است، بدین معنا که هر چند ممکن است تعداد کتاب های کنونی ای که مطالب آمیخته از درست و نادرست دارند، فراوان به نظر برسد، اما پی یابی جریان نقل آنها، پژوهشگر را به تعداد انگشت شماری از منابع مشخص می رساند که سرچشمه ورود این ادبیات تخیلی و بدون پشتوانه تاریخی، به جریان گزارش دهنده حماسه کربلا هستند.

محققان دانش نامه امام حسین علیه السلام که کتاب حاضر نیز برگرفته از آن کتاب (از

بخش های مربوط به حماسه کربلا و شهادت ابا عبد الله الحسین علیه السلام و یاران او) است، با بررسی صدها گزارش و مأخذیابی مرحله به مرحله هر یک از آنها، اهم منابع غیر قابل استناد را شناسایی و ارزیابی و ضعف های آنها را گوشزد کرده اند. البته این، بدان معنا نیست که همه مطالب این کتاب ها، نادرست و تحریف شده اند؛ زیرا در این کتاب ها، گزارش های معتبری نیز از کتاب های کهن و اصلی تاریخ و سیره، نقل شده است. مقصود ما، آن است که در این دسته از منابع، گزارش های نادرست یا بدون منبع و پشتوانه تاریخی، به فراوانی یافت می شوند که نمی توان بر آنها اعتماد کرد و چه بسا با عملکرد و سیره رفتاری امام حسین علیه السلام و اهل بیت گرامی اش نیز ناسازگارند. بدین جهت است که مطالب یاد شده در این گونه کتاب ها، بدون ارزیابی، قابل استناد نیستند. این منابع، (۱) عبارت اند از:

۱. مقتل الحسین علیه السلام المنسوب إلى أبي مخنف

ابو مخنف لوط بن یحیی بن سعید (م ۱۵۸ ق)، از مورخان مورد اعتماد و از اصحاب امام صادق علیه السلام است. او به احتمال فراوان، شیعه و البته مقبول مورخان فریقین است و از این رو، تاریخ نگاران و سیره نویسان متعددی از کتاب او در باره قیام امام حسین علیه السلام نقل کرده اند. از این میان، می توان به: محمد بن عمر واقدی (م ۲۰۷ ق)، ابن قتیبه (م ۲۷۶ ق) در الإمامه و السیاسة، محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ق) در تاریخش، ابن عبد ربّه (م ۳۲۸ ق) در العقد الفرید، علی بن حسین مسعودی (م ۳۴۵ ق) در مروج الذهب و أخبار الزمان، شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) در الإرشاد و نیز النصره فی حرب البصره، شهرستانی (م ۵۴۸ ق) در الملل و النحل، خوارزمی (م ۵۶۸ ق) در مقتل الحسین علیه السلام و در آخرین حلقه ها به ابن عساکر (م ۵۷۱ ق) در تاریخ دمشق، ابن اثیر (م ۶۳۰ ق) در الکامل، سبط ابن جوزی (م ۶۵۴ ق) در تذکره الخواص و ابو الفدا (م ۷۳۲ ق) در المختصر فی أخبار البشر اشاره کرد. (۲)

ص: ۳۵

- ۱- (۱) مقصود، همان «أهمّ منابع» و «تأثیر گذارترین منابع» غیر قابل استناد است و اگر به برخی آثار غیر قابل استناد دیگر (نظیر: سعادات ناصری، طوفان البکاء و ریاض القدس) نپرداخته ایم، تنها به این دلیل (محوری نبودن آنها) است.
- ۲- (۲) ر.ک: وقعه الطّف: ص ۹ (مقدمه). گفتنی است که روایات ابو مخنف، در منابع کمتر شناخته شده ای همچون مصرع الشّین (ر.ک: کتابخانه ابن طاووس: ص ۶۳) و مقتل مسکو (ر.ک: تراثنا: ش ۶۸) نیز درخور ردیابی و بررسی اند.

سوگمندانه باید گفت که اصل کتاب ابو مخنف، مفقود است و ما تنها می‌توانیم از جمع آوری گزارش های مورخان، به بخشی از کتاب او دست یابیم. در دوره معاصر، افراد متعددی، از جمله آقایان: محمدباقر محمودی، حسن غفاری، سید الجمیلی و محمدهادی یوسفی غروی، به این کار، همیت گماشته و بخش هایی از کتاب ابو مخنف را که طبری و دیگران در آثار خود، گزارش کرده اند، گرد آورده و با نام های: *عبرات المصطفین*، *مقتل الحسین علیه السلام*، *استشهاد الحسین علیه السلام* و *وقعه الطف منتشر ساخته اند*. (۱)

پیش از این گردآوری ها، کتابی ناشناخته به نام *مقتل اُبی مخنف* - که ما از آن، با عنوان *مقتل الحسین علیه السلام المنسوب إلی اُبی مخنف* یاد کرده ایم و می‌کنیم - منتشر شده است که نه تنها دلیلی بر صحت انتساب آن به ابو مخنف در دست نیست، بلکه تفاوت فراوان و آشکار مطالب آن با نقل طبری از ابو مخنف، قرینه نادرستی این انتساب است. دلیل دیگر، وجود برخی مطالب موهن نسبت به شخصیت بزرگوار امام حسین علیه السلام در این کتاب است که تألیف یافتن آن، توسط مؤرخ عالم و موثق، همچون ابو مخنف، را بسی بعید می‌نماید.

جالب توجه، آن که میان این کتاب چاپ شده ناشناخته، با متن برخی نسخه های خطی آن، تفاوتی بیش از حد متعارف نیز به چشم می‌خورد و زمینه اعتماد به آن را از میان می‌برد. (۲)

ص: ۳۶

۱- (۱) گفتنی است: ابو علی محمد بن محمد بلعمی (م ۳۶۳ ق)، وزیر سامانیان، ترجمه ای آزاد (با افزوده های ارزشمند تاریخی) از *تاریخ الطبری* انجام داده که به *تاریخ بلعمی* مشهور است و بخشی از آن، با عنوان: *قیام سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام و خونخواهی مختار* به روایت طبری و انشای ابو علی بلعمی، به کوشش محمد سرور مولایی، گزینش و منتشر شده است.

۲- (۲) این کتاب (*مقتل اُبی مخنف*) در آخر بحار الأنوار به چاپ رسیده است؛ اما نسخه ای خطی از آن (به تاریخ کتابت ۱۱۳۰ ق) نیز در کتابخانه دار الحدیث نگاهداری می‌شود که برخی اضافات فاحش نسخه چاپی متداول، مانند: سند کتاب (ص ۲۵) و روایت از کلینی (ص ۱۲) - [۱] که موجب بی اعتباری متن چاپی شده اند - را ندارد (ر.ک: فهرست نسخه های خطی کتابخانه تخصصی مرکز تحقیقات دار الحدیث: ج ۱ ص ۱۲۹؛ فهرستگان نسخه های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه: ج ۵ ص ۵۴۰). [۲]

متأسفانه نیاز به مقتل اُبی مخنف، موجب شده که بسیاری، به همین نسخه رایج، روی آورند و بیشتر مطالب آن را نادانسته به ابو مخنف، نسبت دهند.

گفتنی است که در دو سده اخیر، بسیاری از محدّثان، مورّخان و کتاب شناسان، پس از تأیید شخصیت ابو مخنف و کتاب اصلی او، کتاب کنونی متداول و موسوم به مقتل اُبی مخنف را بی اعتبار و غیر قابل استناد دانسته اند. از این میان می توان به محدّث نوری، (۱) میرزا محمّد ارباب قمی، (۲) حاج شیخ عبّاس قمی، (۳) سیّد عبد الحسین شرف الدین، (۴) سیّد حسن امین (۵) و شهید سیّد محمّد علی قاضی طباطبایی (۶) اشاره کرد. (۷)

۲. نور العین فی مشهد الحسین علیه السلام

نور العین، مقتلی منسوب به «ابو اسحاق اسفراینی» است و این عنوان (کنیه و نسبت)، منحصر به ابراهیم بن محمّد بن ابراهیم اسفراینی (م ۴۱۷ یا ۴۱۸ ق)، فقیه شافعی است؛ اما هیچ یک از منابع کهن، تألیف چنین کتابی را در شرح حال او گزارش نکرده اند. (۸)

در میان کتاب شناسان متأخر، ابتدا اسماعیل پاشا بغدادی (۹) و پس از او، شیخ آقا

ص: ۳۷

-
- ۱- (۱) لؤلؤ و مرجان: ص ۲۳۶.
 - ۲- (۲) اربعین حسینیّه: ص ۹.
 - ۳- (۳) نفس المهموم: ص ۹، الکنی و الألقاب: ج ۱ ص ۱۵۵، [۱] هدیه الأحاب: ص ۴۵.
 - ۴- (۴) مؤلّفو الشیعہ فی صدر الإسلام: ص ۴۱.
 - ۵- (۵) مستدرکات أعیان الشیعہ: ج ۶ ص ۲۵۵.
 - ۶- (۶) تحقیق در باره اوّل اربعین حضرت سیّد الشهداء علیه السلام: ص ۶۰ و ۷۶ و [۲] ۲۱۹ و ۲۲۱ و ۲۲۲.
 - ۷- (۷) برای آگاهی بیشتر در باره این کتاب و دیگر منابع مرتبط، ر.ک: کتاب شناسی تاریخی امام حسین علیه السلام: ص ۷۰؛ [۳] عاشورا- عزاداری- تحریفات: ص ۳۹۲ و ۳۹۵ و ۳۹۷.
 - ۸- (۸) ر.ک: طبقات الشافعیّه: ج ۴ ص ۲۵۶، وفيات الأعیان: ج ۱ ص ۲۸، [۴] تبیین کذب المفتری: ص ۲۴۳، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۷ ص ۳۵۳؛ البدایه و النهایه: ج ۱۲ ص ۳۰.
 - ۹- (۹) هدیه العارفین: ج ۱ ص ۸.

بزرگ تهرانی (۱) و یوسف الیان سرکیس، (۲) این کتاب را به وی منسوب نموده اند. آنچه نظر اسماعیل پاشا را کم اعتبار می کند، اشاره وی به وفیات الأعیان به عنوان منبع است، حال آن که ما چنین مطلبی را در وفیات الأعیان نیافتیم و اسماعیل پاشا خود در کتاب دیگرش، ایضاح المکنون، کتاب را بدون ذکر مؤلف آن، معرفی کرده است. (۳)

کتاب شناسان معاصر، مانند سید عبد العزیز طباطبایی، نیز بر این اعتقادند که این کتاب را بر اسفرائینی بسته اند؛ زیرا اسلوب و سبک آن، با کتاب های تألیف شده در قرن چهارم، یعنی سال های تدریس و تألیف اسفرائینی، همسان نیست. (۴) نکته آخر، آن که مطالب کتاب، بدون سند و مأخذ است و گاه چنان غیر معتبر و دور از عقل است (۵) که تألیف آن را از سوی یک فقیه دانشمند، بعید می سازد. از این رو، محققان خبره در سیره و تاریخ امام حسین علیه السلام، به انکار آن پرداخته اند. (۶)

۳.۰ روضه الشهداء

کمال الدین حسین بن علی واعظ کاشفی (م ۹۱۰ ق) مبتکر سبک قصه پردازی و پردازش پندگونه از وقایع تاریخی است. او که سنی یا شیعه بودنش معلوم نیست، شیفته اهل بیت علیهم السلام بود و برای جذب عوام، حوادث تاریخی و بویژه حادثه عاشورا را با نثری دل پسند به داستان در آورد و در این میان، مطالب معتبر و غیر معتبر و مستند و

ص: ۳۸

-
- ۱- (۱) الذریعه: ج ۱۷ ص ۷۲-۷۳ ش ۳۸۰.
 - ۲- (۲) معجم المطبوعات العربیة: ج ۱ ص ۴۳۶.
 - ۳- (۳) ایضاح المکنون: ج ۲ ص ۶۸۵.
 - ۴- (۴) ر.ک: أهل البيت في المكتبة العربیة: ص ۶۵۵.
 - ۵- (۵) مانند آن که اسب امام حسین علیه السلام به تنهایی ۲۶ سواره و نه اسب را کشت (نور العین: ص ۵۱) و یا جنگ از روز سوم محرم شروع شد و امام علیه السلام در همان روز سوم، هزار نفر را کشت (ص ۳۶) و موارد دیگر (ر.ک: ص ۷ و ۳۷-۳۸ و ۴۱ و ۴۴ و ۴۸ و...).
 - ۶- (۶) مانند شهید قاضی طباطبایی که آن را در ضعف و جعل، مانند مقتل منسوب به ابو مخنف و سراسر قصه می خواند (تحقیق در باره اول اربعین حضرت سید الشهداء علیه السلام: ص ۶۰) و [۱] نیز میرزا محمد ارباب در اربعین حسینی (ص ۲۷۲) و فضلعلی قزوینی در الإمام حسین علیه السلام و أصحابه (ج ۱ ص ۱۵۰).

بدون سند را با هم در آمیخت. تازگی سبک، فارسی بودن و نیز انگیزه مؤلف برای خوانده شدن کتابش در مجالس عزاء، موجب شد که کتاب کاشفی، نه یک اثر تاریخی، بلکه یک اثر تبلیغی و حتی تخیلی، شمرده شود.

متأسفانه عدم توجه به این مطلب و قرائت و استنساخ چندین باره آن- تا آن جا که سخنرانان مجالس سوگواری امام حسین علیه السلام را، «روضه خوان» نامیدند-، زمینه ورود بسیاری از اطلاعات نادرست این کتاب را به فرهنگ عاشورا فراهم ساخت و در موارد متعددی، «زبان حال»، «جانشین» «زبان قال» حماسه سرایان کربلا گشت.

مصحح و حاشیه نگار کتاب، علامه میرزا ابو الحسن شعرانی، نیز در مقدمه اش بر کتاب، به این موضوع، اشاره کرده است:

از نقل ضعیف در روضه الشهداء، عجب نباید داشت؛ چون در ادای مقصود واعظ، قوی است، اگر چه برای مقصود مورخ، کافی نیست (۱).

پیش از شعرانی نیز، میرزا عبد الله آفندی، همکار عالم و کتاب شناس علامه مجلسی، اکثر روایات این کتاب و بلکه همه آن را مأخوذ از کتب غیر مشهور و غیر قابل اعتماد دانسته است. (۲) علامه سید محسن امین عاملی نیز این سخن را تأیید نموده است. (۳) محدث نوری، برخی گزارش های کتاب را بدون پشتوانه تاریخی خوانده (۴) و شهید مطهری، آن را پر از دروغ، و تألیف و نشر این کتاب را مانع مراجعه به منابع اصلی و مطالعه تاریخ واقعی امام حسین علیه السلام دانسته است. (۵) شهید سید محمد علی قاضی طباطبایی نیز مطالب آن را به جهت تعارض با مقاتل معتبر، بی ارزش و از درجه اعتبار، ساقط می داند. (۶) نمونه های متعددی از اخبار غیر قابل باور را می توان در

ص: ۳۹

۱- (۱) روضه الشهداء: ص ۶ (مقدمه مصحح).

۲- (۲) ریاض العلماء: ج ۲ ص ۱۹۰. [۱]

۳- (۳) أعيان الشيعة: ج ۶ ص ۱۲۲. [۲]

۴- (۴) لؤلؤ و مرجان: ص ۲۸۷-۲۸۸.

۵- (۵) حماسه حسینی: ج ۱ ص ۵۴.

۶- (۶) تحقیق در باره اوّل اربعین حضرت سید الشهداء علیه السلام: ص ۶۶.

۴. المنتخب فی جمع المراثی و الخطب

فخر الدین بن محمّد علی بن احمد طریحی (م ۱۰۸۵ ق)، مؤلف مجمع البحرین، مجموعه ای از احادیث و مراثی در باره امام حسین علیه السلام و برخی دیگر از امامان را گرد آورد و به قصد گریاندن مؤمنان و تشویق به سوگواری، آنها را به صورت جُنگک، سامان داد.

المنتخب، تاریخ نگاری علمی زندگی یا قیام امام حسین علیه السلام نیست و اکثر مطالب آن، بدون ذکر مأخذ و احادیث آن نیز به صورت مُرسل است و سیره و ناسیره در آن به هم در آمیخته است. از این رو، آن را متناسب با هدف و شیوه مؤلف، المجالس الطریحیه و یا المجالس الفخریه نیز نامیده اند. ضعف دیگر کتاب، اختلافات موجود در نسخه های متفاوت آن است که می تواند نشانگر تصرّفات بعدی در آن باشد. (۲)

محدّث نوری، المنتخب طریحی را مشتمل بر مطالب موهون و غیر موهون می داند (۳) و میرزا محمّد ارباب قمی، وجود مسامحات فراوان را در آن، گوشزد کرده و روایات مختصّ آن را معتبر ندانسته است. (۴)

برخی مطالب ضعیف کتاب، قابل تردید و رد هستند که خوانندگان را به دیدن آنها ارجاع می دهیم. (۵)

ص: ۴۰

۱- (۱) مانند: بیست و دو هزار زخم در پیکر امام حسین علیه السلام (روضه الشهداء: ص ۶۰)، [۱] چسبیدن سر به تن فرزندان مسلم بن عقیل (ص ۲۴۱)، حضور هاشم مرقال (هاشم بن عتبه) در کربلا (ص ۳۰۰)، قصّه زعفر جنّی (ص ۳۴۶) و عروسی قاسم (ص ۳۲۱).

۲- (۲) ر.ک: سخن شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه (ج ۲۲ ص ۴۲۰ ش ۷۶۹۶).

۳- (۳) لؤلؤ و مرجان: ص ۲۸۷.

۴- (۴) اربعین حسینیّه: ص ۶۴.

۵- (۵) مانند: کشته شدن بیش از ده هزار سواره در عاشورا (المنتخب، طریحی: ص ۴۵۰)، مخلوط بودن سه جریان شهادت حضرت عباس علیه السلام و آب آوردن برای طفل ابا عبد الله علیه السلام و شهادت علی اکبر (ص ۴۳۱) و....

مُحْرِقُ الْقُلُوبِ، مَقْتَلِي فَارَسِي از مَلَأْ مَهْدِي نَرَاقِي (م ۱۲۰۹ ق) است. او با اقتباس از روضه الشهداء، به عرضه مطالبی دست زد که به گونه ای شورانگیز، عواطف و احساسات مردم را به سوی واقعه کربلا سوق دهد؛ اما چون مأخذ نراقی (روضه الشهداء)، کتابی ضعیف و مخلوط از مطالب درست و نادرست بود، نوشته او نیز بر اخبار ضعیف و غیر معتبر، مشتمل گشت.

نراقی، خود به ضعیف بودن برخی گزارش های کتابش تصریح کرده (۱) و به همین جهت، مورد انتقاد برخی از عالمان پس از خود، قرار گرفته است. میرزا محمد تنکابنی، برخی از اخبار آن را مظنون یا مقطوع الکذب دانسته (۲) و محدث نوری با ابراز شگفتی از تألیف چنین کتابی از چنان عالم بزرگی، برخی مطالب آن را «منکر» نامیده است. (۳)

شهید مطهری نیز نراقی را فقیه بزرگی می خواند؛ ولی او را در تاریخ عاشورا، صاحب اطلاع نمی داند و برخی مطالب او را نقد می کند. (۴) گفتنی است انتساب این کتاب به نراقی، مشهور است. (۵) البته این احتمال هست که آن را در اوایل تحصیل و پیش از رسیدن به مراتب کمال علمی، نوشته باشد.

۶. اِكْبِرُ الْعِبَادَاتِ فِي اَسْرَارِ الشَّهَادَاتِ (اَسْرَارِ الشَّهَادَةِ)

آقا بن عابد دربندی شیروانی (م ۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ ق) مشهور به فاضل دربندی و ملأ آقا دربندی، از نویسندگانی است که افزون بر رشته تخصصی اش (فقه)، در دیگر

ص: ۴۱

۱- (۱) محرق القلوب: مقدمه (نقل از: عاشورا پژوهی: ص ۴۰۶).

۲- (۲) قصص العلماء: ص ۱۴۶.

۳- (۳) لؤلؤ و مرجان: ص ۲۴۵.

۴- (۴) ر.ک: حماسه حسینی: ج ۱ ص ۲۸.

۵- (۵) ر.ک: الذریعه: ج ۴ ص ۴۶۱ ش ۲۰۵۶ و ج ۲۰ ص ۱۴۹ ش ۲۳۲۹ و ج ۲۱ ص ۳۵۹ ش ۵۴۵۲؛ ایضاح المکنون: ج ۲ ص

۴۴۳، هدیه العارفین: ج ۲ ص ۳۵۲.

موضوعات، مانند تاریخ عاشورا، نیز کتاب نوشت. او با جمع آوری اخبار قوی و ضعیف و به قصد حلّ اختلافات مَقتل ها و تحلیل آنها، یکی از بزرگ ترین نگاشته ها را در باره واقعه عاشورا به عربی سامان داد. او شیفته امام حسین علیه السلام بود و انگیزه پاکی در نگارش این کتاب داشت؛ اما به دلیل استفاده از منابع ضعیف در کنار منابع اصلی و نقل برخی گزارش های بدون سند، نتوانست مقتل معتبری ارائه دهد.

او همچنین مبنای نادرستی برگزید و بر اساس آن، از کتاب هایی که مشتمل بر اخبار مَظنون الکذب بودند نیز نقل کرد. مبنای او این بود که نشانه های کذب، هر چند به درجه ظن برسند، مانع نقل نیستند و نقل چنین اخباری در بیان سیره و تاریخ، بی اشکال است.

محدّث نوری، یکی از منابع ضعیف دربندی را نسخه بدون سر و ته، مجهول و پر از دروغی می داند که سید عرب روضه خوانی برای کسب تأیید، نزد عالمان نجف آورد و مورد نقض و انکار آنها واقع شد؛ اما آن نسخه به دست دربندی رسید؛ نسخه ای که به گفته محدّث نوری، از کثرت اشتغال بر اکاذیب واضح و اخبار واهی، احتمال نمی رود که از مؤلّفات یک عالم باشد. (۱) وی، در جایی دیگر، این کتاب را دستاویز مخالفان برای دروغگو خواندن شیعه دانسته است. (۲)

سخن محدّث نوری را بسیاری از عالمان دیگر، تأیید کرده اند و بسیاری از نقل های نادرست و غیر قابل باور کتاب را به عنوان گواه، ارائه کرده اند. از این میان می توان به میرزا محمد تنکابنی (شاگرد فاضل دربندی)، (۳) شیخ ذبیح الله

ص: ۴۲

۱- (۱) لؤلؤ و مرجان: ص ۲۵۰.

۲- (۲) «کار به آن جا رسید که [مخالفان] در کتب خود، نوشته اند که: شیعه، بیت کذب است و اگر کسی منکر شود، کافی است ایشان را برای اثبات این دعوی، آوردن کتاب أسرار الشهاده را به میدان» (لؤلؤ و مرجان: ص ۲۸۹).

۳- (۳) «اخبار غیر معتبره در این کتاب (أسرار الشهاده) بسیار [ند] و ضعاف، بلکه اخباری که مَظنون، کذب آنهاست، بلکه گویا بعضی از آنها قطعی الکذب باشند [نیز بسیارند] و این، مایه کسر قدر آن کتاب گردید» (ر.ک: قصص العلماء: ص ۱۰۸).

محلّاتی، (۱) سید محسن امین، (۲) میرزا محمدعلی مدرّس تبریزی، (۳) شیخ آقا بزرگ تهرانی (۴) و استاد علامه شهید مرتضی مطهری (۵) اشاره نمود.

گفتنی است بسیاری از تحلیل‌های نویسنده کتاب، برای قابل پذیرش کردن گزارش‌هایی است که به سادگی قابل قبول نیستند. (۶)

۷. ناسخ التواریخ

میرزا محمدتقی سپهر (م ۱۲۹۷ ق) مشهور به لسان الملک، از مورّخان، شاعران و منشیان دربار قاجار است. او در کنار کار دیوانی، مأمور شد تا کتابی در باره تاریخ جهان از آدم علیه السلام تا آن زمان، به فارسی بنگارد؛ (۷) کتابی که همه آنچه را که گفته اند و امکان وقوع دارد و محال نیست، در خود جای دهد، هر چند دور از ذهن باشد.

ص: ۴۳

۱- (۱) «فاضل دربندی در أسرار الشهادة، خبر طولانی راجع به عطش سکینه و آب آوردن بریر و پاره شدن مشک و ریختن آب، نقل کرده است. حقیر، چون به کلی اعتماد بر آن کتاب ندارم، فلذا عنان قلم از نقل آن باز کشیدم» (ریاحین الشریعة: ج ۳ ص ۲۷۲). [۱]

۲- (۲) «او در تألیفات نقلی خود، اخبار سئست فراوانی را حکایت کرده؛ بلکه آنچه را که عقل نمی پذیرد و نقل تصدیق نمی کند نیز آورده است» (أعیان الشیعة: ج ۲ ص ۸۸).

۳- (۳) «به حکم انصاف، این کتاب او، بلکه دیگر تألیفاتی که در موضوع مقتل نگارش داده، همانا در اثر آن همه محبت مفراط که داشته است، حاوی غث و سمین بوده [است]» (ریحانه الأدب: ج ۲ ص ۲۱۷). [۲]

۴- (۴) «وی در نتیجه خلوص و صفای نفس خود، مطالبی را در این کتاب نقل کرده که در کتاب‌های معتبر یافت نمی شوند؛ بلکه آنها را از کتاب‌های مجهول، اخذ نموده است» (الذریعة: ج ۲ ص ۲۷۹ ش ۱۱۳۴).

۵- (۵) «در شصت هفتاد سال پیش، مرحوم ملا آقای دربندی پیدا شد. تمام حرف‌های روضه الشهدا را به اضافه چیزهای دیگری پیدا کرد و همه را یک جا جمع کرد و کتابی نوشت به نام أسرار الشهادة. واقعاً مطالب این کتاب، انسان را وادار می کند که به اسلام بگریزد» (حماسه حسینی: ج ۱ ص ۵۵ و ص ۱۰۶).

۶- (۶) گزارش‌های غیر قابل باور، مانند: کشته شدن بیست و پنج هزار نفر به دست عباس و ۳۳۰ هزار نفر به دست امام حسین علیه السلام (چاپ قدیم: ص ۳۴۵) و یا قصه پردازی در باره چگونگی بیرون آمدن امام حسین علیه السلام از مدینه که به زئی پادشاهان شبیه کرده است (ج ۳ ص ۵۰۹) و یا ارائه رقم ۰۰۰/۶۰۰/۱ نفری برای سپاه عمر سعد (حماسه حسینی: ج ۳ ص ۳۹).

۷- (۷) لغت نامه دهخدا: ج ۸ ص ۱۱۸۴۸ (مدخل «سپهر کاشان»).

او این تفصیل را در بخش مربوط به امام حسین علیه السلام حفظ کرده و از این رو، «هر قصه را که در کتب معاریف مورخان و محدثان دیده» (۱) آورده است. او هر چند، گاه به گاه به نقد پاره ای منقولات می پردازد، اما خود نیز اشتباهات تاریخی دارد و مطالب ضعیف به کتابش راه یافته است. از این رو، با وجود استفاده اهل منبر و مرثیه از آن، متفردات آن را نمی توان معتبر دانست.

شهید قاضی طباطبایی، اشتباهات ناسخ التواریخ را فراوان دانسته و محتویات بدون مدرک آن را قابل اعتماد ندانسته است. (۲) شهید مطهری نیز، هر چند مؤلف را متدین خوانده، اما تاریخش را چندان معتبر ندانسته است. (۳)

۸. عنوان الکلام

ملا محمد باقر فشارکی (م ۱۳۱۴ق)، از فقیهان قرن سیزدهم و چهاردهم اصفهان است. رشته اصلی او فقه بوده؛ اما منبر و عظ و خطابه نیز داشته است. او بدون آن که قصد بیان تاریخ عاشورا را داشته باشد، در پایان سخنرانی هایش چند جمله ای ذکر مصیبت می کرد. وی سپس بخشی از این سخنرانی ها را که در شرح دعاها هر روز ماه مبارک رمضان بود، به فارسی به نگارش در آورد و سپس دو عشریه را - که نوشته های ویژه مصائب امام حسین علیه السلام و در قالب مجالس دهگانه بود - به آن افزود.

فشارکی در مقام تاریخ نویسی نبوده و قصدش ذکر مصیبت و گریاندن مردم بوده است. از این رو، در بسیاری از موارد، سندی برای گفته های خود ارائه نداده و حتی گاه با وجود تصریح به نبودن برخی مطالب در کتب معتبر و مشهور، (۴) تنها به گمان و احتمال، آن را نقل کرده است.

ص: ۴۴

۱- (۱) ناسخ التواریخ: ج ۱ ص ۳۷۸.

۲- (۲) تحقیق در باره اول اربعین حضرت سید الشهداء علیه السلام: ص ۵۴ و ص ۱۷۷-۱۷۸ (پانوش).

۳- (۳) فلسفه تاریخ: ص ۱۴.

۴- (۴) ر.ک: عنوان الکلام: ص ۲۹۴.

عنوان الکلام، هیچ گاه مرجع و مستند کتاب های پژوهشی و تاریخی واقع نشده؛ اما به دلیل ذکر برخی مواضع حدیثی و داستانی، گاه مورد استناد اهل منبر قرار می گیرد. تأخر زمانی مؤلف، نقص ارجاع علمی به کتب و منابع، و گزارش های منفرد و بدون شاهد (۱) را می توان دلیل عدم استفاده اهل تحقیق از این کتاب دانست. (۲)

۹. تذکره الشهداء

ملا حبیب الله شریف کاشانی (م ۱۳۴۰ ق)، از عالمان و فقیهان پرنویس قرن چهاردهم هجری است. او نزدیک به دو بیست اثر تألیفی دارد که از جمله آنها، مقتل فارسی تذکره الشهداء است. کار اصلی شریف کاشانی، پژوهش در فقه و علوم وابسته به آن بود؛ اما به دلیل شیفتگی به امام حسین علیه السلام، تاریخ مفصلی نیز در شرح حال شهیدان عاشورا نگاشت. شریف کاشانی در این کتاب، از همه گونه منابع قوی و ضعیف، نقل کرده است و با وجود ردّ برخی اخبار از سوی وی، تعدادی از روایت های ضعیف، در کتاب، باقی مانده است. این اخبار، پشتوانه تاریخی ندارند و قرائن دیگری نیز بر صحت آنها وجود ندارد. از این رو، همه گزارش های این کتاب، قابل اعتماد نیستند. نمونه هایی از گزارش های متفرد و تأیید نشده را می توان در صفحه صفحه این کتاب، مشاهده کرد. گفتنی است برخی از این اخبار، محال و یا خارق العاده نیستند؛ اما سند و منبع قابل اتکایی ندارند. (۳)

ص: ۴۵

۱- (۱) برای آگاهی از متفردات بدون پشتوانه تاریخی کتاب، ر.ک: عنوان الکلام: ص ۸۱ و ۲۶۸ ([۱] مرثیه مادر علی اصغر برای طفل شیرخوارش)، ص ۲۶۵ و ۳۲۶ (بیرون کشیدن پیکر علی اصغر از قبر و جدا کردن سر او از بدن) و مطالب دیگر در: ص ۳۲۰، ۲۸۲، ۲۸۰، ۱۹۴ و....

۲- (۲) ر.ک: الذریعه: ج ۱۵ ص ۲۶۸ ش ۱۷۴۰ و ص ۳۵۳ ش ۲۲۶۷، [۲] معجم المؤلفین: ج ۹ ص ۹۱، أعیان الشیعه: ج ۹ ص ۳۳۲.

۳- (۳) مانند: مسموم بودن و سه شعبه داشتن تیر اصابت کرده به گلوی علی اصغر (تذکره الشهداء: ص ۲۱۸ و ۲۲۲)، حرکت نکردن اسب برای رسیدن به قتلگاه عباس (ص ۲۷۰)، شروع جنگ از روز سوم محرم (ص ۲۹۶ و ۲۹۹)، سوغات و یادگاری آوردن برای دختر امام حسین علیه السلام و امّ البنین (ص ۳۲۵ و ۴۴۳)، آمدن صدا از حلقوم بریده (ص ۳۶۵). نیز، ر.ک: ص ۲۴ و ۱۵۶ و ۴۱۱ و....

محمد مهدی حائری مازندرانی (م ۱۳۸۵ ق)، از نویسندگان قرن چهاردهم، بجز معالی السبطين، دو کتاب دیگر نیز در باره اهل بیت عليهم السلام دارد: شجره طوبی و الكوكب الدرّی فی أحوال النبی و البتول و الوصی. حائری مازندرانی در کتاب عربی معالی السبطين، اندکی به شرح حال امام حسن علیه السلام پرداخته و بقیه کتاب را به امام حسین علیه السلام اختصاص داده است. او مطالب کتاب را با داستان و شعر، در هم آمیخته و آنها را به شکل مطالب مناسب مجالس سوگواری عرضه کرده است. او مطالب تاریخی، حدیثی و... را نقل می کند تا زمینه مناسبی برای گزارش مقتل و وقایع عاشورا، فراهم آورد و در این میان، از نقل مطالب ضعیف و استفاده از کتب و منابع غیر قابل اعتماد (مانند: روضه الشهداء، أسرار الشهداء، الممتخب طریحی و...) خودداری نمی کند. (۱)

شهید سید محمد علی قاضی طباطبایی - که با مؤلف، آشنایی و مکاتبه داشته - نیز نقل های کتاب را چندان قابل اعتماد نمی داند و آنها را آمیخته از صحیح و ضعیف می شمارد و از این رو، مطالعه کننده کتاب را به دقت در آن، فرا می خواند (۲). (۳)

ج- منابع معاصر

منابع تاریخ عاشورا، پس از قرن نهم و دهم، آن قدر متعدّدند که نمی توان به همه آنها

ص: ۴۶

۱- (۱) برای دیدن برخی مطالب ضعیف این کتاب و نقد آنها، ر.ک: عاشورا- عزاداری- تحریفات: ص ۳۸۸ و ۳۹۳ و ۳۹۶ و ۴۰۰.

۲- (۲) تحقیق در باره اوّل اربعین حضرت سید الشهداء علیه السلام: ص ۳۸۲. [۱]

۳- (۳) نمونه هایی از اخبار ضعیف و حتّی متفرد این کتاب، عبارت اند از: این که امام حسین علیه السلام وقتی دید علی اکبر به میدان می رود، سه بار مُشرف به مرگ شد، یا عمّه ها و خوهران علی اکبر، از رفتن وی به میدان ممانعت کردند، یا زینب قبل از آمدن امام، خودش را روی جنازه علی اکبر انداخت؛ چون می دانست اگر او فرزندش را کشته ببیند، روح از بدنش مفارقت می کند (معالی السبطين: ج ۱ ص ۲۵۴-۲۵۵)، خروج لیلی از خیمه با سر برهنه پس از شهادت علی اکبر (ج ۲ ص ۲۴) و....

پرداخت؛ اما به طور کلی می توان گفت که اعتبار این کتب، تابع اعتبار منابع مورد استفاده مؤلفان آنهاست. به سخن دیگر، گزارش کتب متأخر و معاصر، هر اندازه متکی بر کتاب های کهن تر و معتبرتر باشد و در نقل آن، امانتداری و دقت بیشتری رعایت شده باشد، قابل اعتمادتر خواهد بود.

از این رو، کتاب های بزرگی مانند بحار الأنوار و کتاب های پر مراجعه ای مانند نَفَس المَهْموم، منتهی الآمال، إِبصار العین و مقتل المُقَرَّم را نمی توان با یک نظر کلی در یکی از دو دسته پیشین جای داد، یا نمی توان کتابی مانند الکبریت الأحمر محمدباقر بیرجندی (۱۲۷۶-۱۳۵۲ ق) را با وجود عالم بودن نویسنده آن- که کتاب خود را با تشیع فراوان، گرد آورده-، معتبر یا غیر معتبر دانست؛ زیرا برخی منابع آن، قابل اعتماد و برخی دیگر، ضعیف اند. البته مؤلف، گاه به نقد برخی گزارش ها پرداخته؛ اما نقل بدون داوری مطالب از کتاب های ضعیف نیز در آن، کم نیست.

گفتنی است بر همین اساس، اعتبار نَفَس المَهْموم و بحار الأنوار بیشتر است؛ زیرا بسیاری از گزارش های آنها قابل قبول و مستند به کتب کهن و معتبر است.

نتیجه سخن، این که یک گزارش تاریخی را تنها به دلیل وجود آن در یکی از کتاب های معاصر- هر چه قدر هم که آن کتاب، مشهور و مورد توجه باشد-، نمی توان دارای سند قابل اتکای تاریخی دانست و به استناد آن، مطلبی را به اهل بیت علیهم السلام نسبت داد؛ بلکه باید منبع آن کتاب نیز معلوم و سنجیده گردد و اگر ضعیف بود یا اساساً منبعی برای آن یافت نشد، از دایره اعتماد، خارج می شود. همین نکته در باره نقل های شفاهی نیز جاری است؛ چرا که حتی اگر گوینده سخن انسان بزرگی باشد- با توجه به فاصله زمانی بسیار زیاد با روزگار اهل بیت علیهم السلام و تجربه راه یافتن خطاهای بسیار به نقل های شفاهی-، اعتماد کردن به چنین نقل هایی، برخلاف سیره عقلاست.

د- متفردات منابع متأخر

اشاره

مطالعه تفصیلی گزارش های مربوط به واقعه عاشورا در دانش نامه امام حسین علیه السلام

ص: ۴۷

- که این کتاب نیز برگرفته از آن است- این پرسش را برای پژوهشگر، پدید می آورد که: چرا شماری از مطالب مشهوری که در منابع متأخر آمده اند و بسیاری از مرثیه سرایان در گزارش واقعه عاشورا مطرح می کنند، در آن دانش نامه نیست، در صورتی که انتخاب نام «دانش نامه» برای آن مجموعه، ایجاب می کرد که جامع همه گزارش های واقعه عاشورا باشد؟ آیا دست اندرکاران تهیه و تدوین دانش نامه امام حسین علیه السلام (و نیز شهادت نامه)، این گزارش ها را ندیده اند؟ یا متفردات منابع متأخر، معتبر نیستند و اصولاً گزارش هایی بی اساس اند؟ و یا دلیل دیگری در این باره وجود دارد؟ آنچه در زیر می آید، پاسخ این پرسش هاست.

استناد نکردن به منابع متأخر

اشاره

عدم استفاده از منابع متأخر و نیاوردن شماری از گزارش های مشهور واقعه عاشورا در این کتاب، از دلایل زیر ناشی شده است:

۱. ارائه مستند واقعه عاشورا

نخستین دلیل بهره نگرفتن از منابع متأخر در دانش نامه امام حسین علیه السلام و این منتخب (گزیده شهادت نامه)، ارائه تاریخ معتبر و مستند زندگی سید الشهداء و بویژه واقعه عاشورا است. از این رو، روش ما در این پژوهش، بهره گیری از کهن ترین منابع (یعنی منابع قرن اول تا هفتم و بعضاً تا قرن نهم هجری) بوده است. بر این اساس، گزارش هایی که در منابع بعدی آمده اند و ریشه در منابع اصلی و کهن ندارند، مورد استناد ما قرار نگرفته اند.

البته این سخن، بدان معنا نیست که هر چه در منابع کهن وجود دارد، معتبر است؛ بلکه مقصود، این است که هر مطلبی از منابع جدید، تا زمانی که ریشه آن را در منابع کهن نیابیم، اساساً قابل استناد نیست، گرچه، اعتبار مطالب منابع کهن و قابل استناد نیز منوط به ارزیابی های لازم است، چنان که ما در این پژوهش، موارد قابل توجهی

از مطالب این منابع را مورد نقد قرار داده ایم.

۲. عدم نیاز به گزارش های مُتَفَرِّد منابع متأخر

مطالعه و دقت در آثار و منابع رخدادهای عظیم کربلای حسینی مؤید این مدعاست که تاریخ عاشورا، به قدر کفایت، منابع معتبر و قابل استناد دارد و اصولاً نیازی به گزارش های منابع غیر قابل استناد، نیست.

۳. تمایز روشن گزارش های منابع کهن و منابع جدید

این نکته، تَبَّه آفرین است که گزارش منابع کهن (تا قرن نهم) در باره واقعه عاشورا، تفاوت و تمایز روشنی با گزارش های پس از آن دارد، از جمله این که:

الف- در منابع متعلق به سده های اخیر، صدها بلکه هزارها گزارش نو دیده می شوند که در منابع کهن، اثری از آنها نیست.

ب- شیوه ای که منابع ضعیف سده های اخیر برای گزارش واقعه عاشورا انتخاب کرده اند، شیوه داستان سرایی به جای نقل مستند تاریخی است. از این رو، گزارش های کوتاه منابع اصلی، در این گونه کتاب ها، به داستان هایی بلند با جزئیات فراوان، تبدیل شده اند.

ج- بسیاری از منابع یاد شده، برای تحریک عواطف مردم، حتی تا مرز نادیده گرفتن عزّت و کرامت خاندان رسالت، پیش رفته اند.

نکته قابل توجه

ممکن است در دفاع از گزارش های منابع سده های اخیر، گفته شود: نبودن این گزارش ها در منابع اصلی فعلی، دلیل مستند نبودن آنها نیست؛ زیرا ممکن است تهیه کنندگان آنها به منابعی دسترس داشته اند که نزد آنها معتبر بوده؛ امّا به دست ما نرسیده است.

پاسخ این سخن، این است که: اولاً، هیچ یک از نویسندگان کتاب های ضعیف

مشهور، ادعا نکرده اند که به نسخه ای معتبر، دسترس داشته اند که دیگران از آن، بی بهره بوده اند و معمولاً گزارش های آنان، مستند نیست، و گاه گزارش های خود را مستند به کتاب هایی نظیر خود کرده اند (که بعضاً همین استنادها هم نادرست است). (۱)

ثانیاً، این گونه کتاب ها، در پاره ای از موارد، گزارش های خود را به منابع معتبر، مستند می کنند؛ امّا با مراجعه به منابع یاد شده، مشخص می شود که استناد آنها اشتباه است. (۲)

اقسام گزارش ها در منابع متأخر

گزارش های منابع متأخر را به سه دسته می توان تقسیم کرد:

دسته اول، گزارش هایی که خلاف واقع بودن آنها، روشن و قطعی است، مانند: شماری از مطالب کتاب های روضه الشهداء، اسرار الشهاده و المنتخب طریحی و سایر منابع ضعیف متأخر که پیش از این به آنها اشاره شد.

دسته دوم، گزارش هایی که متن آنها ایرادی ندارد؛ ولی نه تنها دلیلی بر صحّت آنها ارائه نشده، بلکه به دلیل آن که در منابع اصلی دیده نمی شوند و در کنار مطالبی قرار دارند که دروغ بودن آنها واضح است، واقعیت داشتن آنها، جداً مورد تردید است.

دسته سوم، گزارش هایی که در منابع اصلی تاریخی و حدیثی نیز وجود دارند.

ص: ۵۰

۱- (۱) مانند ماجرای ترک صحنه کربلا توسط برخی یاران امام علیه السلام در شب عاشورا که الدمعه الساکبه (ج ۴ ص ۲۷۱) از کتاب نور العین نقل می کند؛ ولی در این کتاب، یافت نشد و یا به احتضار افتادن امام علیه السلام هنگام میدان رفتن علی اکبر که معالی السبطين (ج ۱ ص ۲۵۴) از شیخ جعفر شوشتری نقل می کند که در کتاب های وی، یافت نشد و یا سه شعبه بودن تیری که به علی اصغر اصابت کرد که تذکره الشهداء (ص ۲۱۸) از مقتل منسوب به ابو مخنف نقل می کند و در آن پیدا نشد.

۲- (۲) مانند ماجرای هلال بن نافع در شب عاشورا، که کتاب الدمعه الساکبه (ج ۴ ص ۲۷۲) به شیخ مفید رحمه الله علیه نسبت می دهد؛ ولی در هیچ یک از کتاب های مفید و غیر او از قدما، چنین مطلبی نیامده است یا ماجرای نماز شب خواندن زینب علیها السلام در شب یازدهم به صورت نشسته، که وفیات الأئمه (ص ۴۴۰) از کتاب مثير الأحزان نقل می کند؛ ولی در آن جا وجود ندارد.

به نظر ما، تنها دسته سوم از گزارش های منابع متأخر، قابل نقل و استنادند، و اگر کسانی این نظریه را نمی پذیرند و به دلیل هیجان انگیز بودن متفرداتِ منابع ضعیف و مؤثر بودن آنها در گرم کردن مجالس، نمی توانند از نقل آنها صرف نظر کنند، بهره گیری از این کتاب، حدّ اقل، این فایده را برای آنها خواهد داشت که بتوانند مطالب دستِ اوّل را که در منابع کهن آمده اند، از گزارش هایی که در منابع اصلی وجود ندارند، تفکیک کنند تا بویژه در نسبت دادن سخنی به اهل بیت علیهم السلام برای امری مستحب، مرتکب حرامِ مسلم و نهیِ قطعی «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»^۱ نگردند.

نمونه هایی از متفردات منابع متأخر

اشاره

اکنون برای نمونه، به شماری از گزارش هایی که در منابع متأخر آمده یا در زبان مرثیه سرایان شهرت یافته اند، اما در منابع اصلی دیده نمی شوند، به طور اجمال، اشاره می کنیم:

۱. فتوای شریح قاضی در باره امام حسین علیه السلام

در منابع اصلی، نقش شریح قاضی در ماجرای دستگیری و شهادت هانی بن عروه بیان شده است؛ اما آنچه شهرت یافته که وی، فتوای قتل امام حسین علیه السلام را صادر کرده، تنها در منابع متأخر (مانند: تذکره الشهداء^(۱)) که در قرن چهاردهم نگارش یافته) دیده می شود.

۲. نوازش دختر مسلم

در کتاب المنتخب طریحی، ضمن گزارش رسیدن خبر شهادت مسلم علیه السلام به امام حسین علیه السلام در راه کوفه، آمده است:

ص: ۵۱

۱- (۲) تذکره الشهداء: ص ۲۷۹.

مسلم، دختری یازده ساله داشت که همراه حسین علیه السلام بود. حسین علیه السلام زمانی که از مجلس برخاست، به سمت خیمه آمد، آن دخترک را نوازش کرد و به خود، نزدیک نمود و چون همان گونه که با یتیمان رفتار می کنند، به سر و پیشانی او دست کشید، به دخترک، احساس ناخوشی دست داد. پس گفت: عمو جان! قبلاً ندیده بودم که با من، چنین کنی. گمان می کنم که پدرم به شهادت رسیده است! پس حسین علیه السلام نتوانست خود را نگاه دارد. گریست و فرمود: «دخترم! من، پدر توام و دخترانم، خواهران تو اند...» (۱).

ظاهراً منبع اصلی این گزارش، کتاب روضه الشهداء (اثر فارسی مُلاً حسین واعظ کاشفی) است که طُریحی، در المنتخب، آن را تعریف و نقل کرده است؛ ولی این گزارش، در منابع کهن و قابل استناد، نیامده است.

۳. دستور خاموشی در شب عاشورا

مشهور است که در شب عاشورا، امام حسین علیه السلام دستور داد که چراغ ها را خاموش کنند تا هر کس که می خواهد، برود. پس چراغ ها را خاموش کردند و همراهان امام علیه السلام شروع به رفتن کردند.

ظاهراً اصل این ماجرا، برگرفته از کتاب ضعیف الدمعه الساکبه است که مطلبی را از کتابی ضعیف تر از خود، یعنی کتاب نور العین، نقل می کند (۲) و این گزارش را به سَکینه علیها السلام نسبت می دهد که گفته است:

من در شبی مهتابی، در وسط چادر نشسته بودم که از پشت آن، صدای گریه و شیون شنیدم. دامن کشان، از خیمه بیرون رفتم و ناگهان، پدرم را دیدم که نشسته و یارانش دورش هستند. پدرم می گریست و شنیدم که می گفت: «بدانید که با من بیرون آمدید، چون می دانستید که من به سوی مردمی می روم که با من از دل و

ص: ۵۲

۱- (۱) المنتخب، طریحی: ص ۳۶۴. گفتنی است که مسلم بن عقیل، هم پسر عموی امام حسین علیه السلام است و هم شوهر خواهر ایشان. بدین ترتیب، امام حسین علیه السلام دایی فرزندان مسلم و به دختر مسلم، محرم است.

۲- (۲) گفتنی است که این مطلب را در کتاب نور العین نیافتیم.

زبان، بیعت کرده اند؛ اتریا اوضاع، کاملاً دگرگون شد؛ چون شیطان بر آنها چیره گشت و خدا را از یادشان برد، و اکنون، جز کشتن من و کشتن هر که در راه من تلاش می کند، و نیز اسارت خانواده ام پس از غارتشان، هدفی ندارند. من نگرانم که شما در بیان آنچه می دانید، خجالت بکشید. نیرنگ زدن، در نزد ما اهل بیت، حرام است. پس هر یک از شما که دوست ندارد بماند، برود. شب، تاریک است و راه، باز و زمان، به هنگام. و هر کس به ما کمک کند، همراه ما در بهشت خواهد بود و از خشم خدای مهربان، در امان. جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پسرم حسین، در سرزمین کربلا، تنها و بی کس و تشنه و غریب، کشته می شود. هر که به او کمک کند، به من کمک کرده است و نیز به فرزند او قائم - که خداوند در فرج او تعجیل نماید - کمک کرده است. هر کس با زبانش به ما کمک کند، در قیامت با حزب ما خواهد بود».

به خدا سوگند، هنوز سخن پدرم به پایان نرسیده بود که جمعیت، ده تا و بیست تا، پراکنده شدند و با او جز ۷۱ نفر نماند. به پدرم نگاه انداختم که سرش به زیر بود. اشک، گلوگیرم شد... (۱).

گفتنی است که فرمان دادن امام علیه السلام به خاموش کردن چراغ ها، حتی در مقتل های ضعیف هم دیده نشده است، چنان که هیچ منبع معتبری، گزارش نکرده که شب عاشورا، کسی از یاران امام علیه السلام، از ایشان جدا شده باشد؛ بلکه به عکس، در مقابل پیشنهاد امام علیه السلام مبنی بر ترک کربلا، همگی ضمن حقیر شمردن مرگ، دلیرانه سرود مقاومت سر دادند و با سخنانی شورانگیز و اظهار آمادگی برای جانبازی در راه خدا، حماسه ای جاوید آفریدند.

۴. داستان هلال و حبیب و آوردن اصحاب به کنار خیمه اهل بیت امام علیه السلام

مؤلف الدمعه الساکبه، داستان مفصّل و شورانگیزی را گزارش کرده که اجمال آن، این است که در واقعه عاشورا، شبی امام حسین علیه السلام از خیمه ها بیرون آمد. هلال بن نافع

ص: ۵۳

برای پاسداری از جان امام علیه السلام به دنبال ایشان به راه افتاد. امام علیه السلام وقتی متوجه وی شد، بعد از گفتن مطالبی، به وی پیشنهاد داد که کربلا را ترک کند و خود را نجات دهد؛ اما او این پیشنهاد را نپذیرفت. هلال می گوید:

سپس امام علیه السلام از من جدا شد و به خیمه خواهرش وارد شد. زینب علیها السلام که از وفاداری یاران امام علیه السلام دچار تردید شده بود، به ایشان گفت: برادر جان! انگیزه یارانت را آزموده ای؟ من می ترسم که تو را در هنگام حمله و برخورد نیزه ها، تسلیم دشمن کنند!

در این جا امام علیه السلام به گریه افتاد و فرمود: «هلا! به خدا سوگند، آنها را ارزیابی کرده و آزموده ام. بدون استثنا، مردان سرافراز سرسختی هستند که اشتیاقشان به مرگ در راه من، همانند اشتیاق کودک به شیر مادر است...».

در ادامه، از هلال، نقل شده که با شنیدن این سخنان، به گریه افتاد. پس حبیب بن مظاهر را خبر کرد و حبیب، در همان دل شب، یاران امام علیه السلام را صدا زد و آنها را اطراف خیمه اهل بیت امام علیه السلام، جمع کرد و آنها با سخنان عجیب و شگفت انگیزی، حمایت خود را از ایشان اعلام کردند. در این حال، زنان از خیمه ها بیرون آمدند و گریه سر دادند و از آنها، تقاضای حمایت کردند.

در باره این داستان مفصل - که نگارنده الدمعه الساکبه، آن را در بیش از دو صفحه بیان کرده -، باید گفت که هیچ اثری از آن در منابع معتبر، دیده نمی شود و احتمالاً، وی نخستین کسی است که این ماجرا را گزارش کرده است. البته وی این گزارش را به شیخ مفید، نسبت داده؛ (۱) ولی این مطلب، در هیچ یک از کتب موجود شیخ مفید و بلکه در هیچ کتاب معتبر دیگری نیز یافت نشد.

ضمناً باید توجه داشت که هلال بن نافع - که این گزارش به او نسبت داده شده -، از یاران امام علیه السلام نیست؛ بلکه از سپاه دشمن است و نام صحابی امام، «نافع بن هلال» بوده است!

ص: ۵۴

اگر بخواهیم متفردات منابع متأخر (در باره واقعه عاشورا) را همانند نمونه های پیش گفته گزارش کنیم، چه بسا لازم باشد که کتاب مستقلی را به آنها اختصاص دهیم. (۱) از این رو، برای آگاهی پژوهشگران، تنها فهرستوار، به شماری دیگر از آنها اشاره می کنیم:

- گزارش سخنرانی منسوب به امام علیه السلام پس از نماز ظهر عاشورا؛ (۲)

- گزارش حضور جابر بن عروه غفاری (از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله) در کربلا- و فرمایش امام علیه السلام به او که: «شَكَرَ اللَّهُ سَعِيكَ يَا شَيْخُ؛ خداوند، تلاش تو را پاداش دهد، ای پیر مرد!»؛ (۳)

- گزارش ملاقات حبیب بن مظاهر با مسلم بن عوسجه در مغازه عطاری در بازار کوفه برای خرید رنگ مو، و چگونگی رسیدن حبیب به کربلا و ابلاغ سلام نمودن زینب علیها السلام به وی هنگام ورودش به کربلا؛ (۴)

- گزارش همبازی بودن زهیر بن قین با امام حسین علیه السلام در کودکی، در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، و این که او در همان زمان، خاک های زیر قدم های امام علیه السلام را بوسیده و مورد ملامت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته است؛ (۵)

- بسیاری از گزارش های معالی السبطين، أسرار الشهادات و عنوان الکلام در باره شهادت علی اکبر علیه السلام؛ (۶)

ص: ۵۵

۱- (۱) بلکه به گفته شهید مطهری: «اگر بخواهیم روضه های دروغی را که می خوانند، جمع آوری کنیم، شاید چند جلد کتاب پانصد صفحه ای بشود» (حماسه حسینی: ج ۱ ص ۱۸).

۲- (۲) مقتل الحسين عليه السلام المنسوب إلى أبي مخنف: ص ۱۰۵، أسرار الشهادات: ج ۲ ص ۲۶۶ (تقريباً با همان الفاظ، از مقتل الحسين عليه السلام المنسوب إلى أبي مخنف).

۳- (۳) مقتل الحسين عليه السلام المنسوب إلى أبي مخنف: ص ۱۱۵.

۴- (۴) أسرار الشهادات: ج ۲ ص ۵۹۱.

۵- (۵) مجالس المواعظ: ص ۵۹. نیز، ر.ک: المنتخب، طریحی: ص ۱۹۶ (نام زهیر بن قین در آن نیست).

۶- (۶) معالی السبطين: ج ۱ ص ۲۵۴، أسرار الشهادات: ج ۲ ص ۵۱۴، عنوان الکلام: ص ۲۸۲.

- گزارش این که امام حسین علیه السلام، علی اصغر را روی دست گرفت و به سپاه کوفه فرمود: «وی را یک جرعه آب دهید (۱) که از غایت تشنگی، شیر در پستان مادرش نمانده»؛ (۲)

- گزارش اختلاف افتادن در لشکر عمر بن سعد در باره آب دادن به علی اصغر و دستور ابن سعد به حرمله برای قطع نزاع؛ (۳)

- گزارش سخن حرمله به مختار، با این مضمون که: «اکنون که مرا می‌کُشی، بگذار کارهای خود را بگویم تا قلبت را بسوزانم: من، سه تیر سه شاخه زهرآلود داشتم. یکی را به گلوی علی اصغر زدم، دومی را به قلب حسین، و با سومی، گلوی عبد الله بن حسن را هدف گرفتم»؛ (۴)

- گزارش تبسم علی اصغر به امام حسین علیه السلام پس از تیر خوردنش؛ (۵)

- گزارش آمدن شیر در سینه مادر علی اصغر، پس از خوردن آب در شب یازدهم محرم، و این که وی پستان های خود را سر دست گرفته و گفته: «نور دیده، علی اصغر! کجایی که پستان های من، پُر از شیر است؟»؛ (۶)

- گزارش بیرون آورده شدن قُداقه علی اصغر از زیر خاک توسط دشمن و جدا کردن سر او و به نیزه کردن آن؛ (۷)

- گزارش سفارش امیر مؤمنان علیه السلام در شب ۲۱ ماه رمضان به عباس علیه السلام که: «مبادا در روز عاشورا آب بخوری، در حالی که برادرت حسین، تشنه است!»؛ (۸)

ص: ۵۶

۱- (۱) گفتنی است که تا این بخش از گزارش، در ترجمه الفتوح (ص ۹۰۲)، به قلم محمد بن احمد مستوفی هروی (ق ۶ ق)، آمده و مورد اشکال نیست.

۲- (۲) روضه الشهداء: ص ۳۴۲. [۱]

۳- (۳) مصرع الحسين عليه السلام: ص ۱۸۱.

۴- (۴) سوگ نامه آل محمد صلی الله علیه و آله: ص ۵۳۵ (به نقل از: منهاج الدموع: ص ۴۱۱).

۵- (۵) محرق القلوب: ص ۱۰۵.

۶- (۶) عنوان الکلام: ص ۲۶۸ و ۱۲۳ ([۲] با دو بیان مشابه).

۷- (۷) عنوان الکلام: ص ۵۴ و ۲۶۵ و [۳] ۳۲۶.

۸- (۸) معالی السبطين: ج ۱ ص ۲۷۷.

- گزارش توصیه امیر مؤمنان علیه السلام به فرزندان خود در باره امام حسن علیه السلام و سپردن امام حسین علیه السلام به عباس علیه السلام به عنوان امانت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام و خود ایشان؛ (۱)

- گزارش سخن عباس علیه السلام به امام حسین علیه السلام که: «می خواهم یک بار دیگر صورتت را بینم؛ ولی حرمه تیر بر چشمان من زده است»؛ (۲)

- گزارش سخن فاطمه کلابی (أم البنین) که وقتی به خانه امیر مؤمنان علیه السلام رفت، تقاضا کرد که ایشان، او را «فاطمه» خطاب نکند تا فرزندان زهرا علیها السلام به یاد مادرشان نیفتند؛ (۳)

- گزارش ماجرای جلوگیری برخی از اهل بیت امام علیه السلام از حرکت اسب ایشان و تقاضای پایین آمدن از اسب و یا بوسیدن زیر گلوی ایشان، (۴) و نیز گفتن جمله «مَهْلًا- مَهْلًا- يَا بَنَ الزَّهْرَاءِ!». گفتنی است که این جمله، حتی در منابع ضعیف هم یافت نشد. تنها در اسرار الشهادت آمده است که:

فَأَرَادَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْخِيْمَةِ، فَلَصَقَتْ بِهِ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامَ فَقَالَتْ: مَهْلًا يَا أُخِي! تَوَقَّفْ حَتَّى أَرْوِدَ مِنْ نَظْرِي وَ أَوْدَعَكَ (۵).

امام علیه السلام تصمیم گرفت که از خیمه بیرون برود، که زینب علیها السلام خود را به او چسباند و گفت: برادر جان! آهسته! درنگ کن تا تو را سیر بینم و با تو خدا حافظی کنم.

- گزارش سراسیمه آمدن زینب علیها السلام نزد امام زین العابدین علیه السلام در خیمه، پس از شهادت امام حسین علیه السلام و پرسیدن علت دگرگون شدن اوضاع عالم، و سخن امام علیه السلام به

ص: ۵۷

۱- (۱) شعشه الحسینی: ج ۲ ص ۶۰.

۲- (۲) تذکره الشهداء: ص ۲۷۲. ملّا حبیب الله شریف کاشانی، در ادامه کلام، خود، این مطلب را این گونه رد می کند: «بسیار ضعیف است و در کتب مشهوره نیست».

۳- (۳) این مطلب را در هیچ مصدر معتبر یا غیر معتبری نیافتیم و اساساً در منابع معتبر، هیچ گفتگویی از این بانو با امیر مؤمنان علیه السلام یا فرزندان ایشان در هیچ موردی ثبت نشده است.

۴- (۴) أنوار المجالس: ص ۹۸، تذکره الشهداء: ص ۳۱۱.

۵- (۵) أسرار الشهادت: ج ۳ ص ۵۶.

وی که: «ای عمّه! دامن خیمه را بالا بزن» و نگاه کردن امام علیه السلام به سر بُریده پدر و مخاطب قرار دادن زینب علیها السلام که: «ای عمّه! مَهتای اسیری باشید، که پدرم را شهید کردند»؛ (۱)

- گزارش های مربوط به هجوم به خیمه ها، مانند: تصریح به کتک خوردن اهل حرم امام علیه السلام (۲) و کشیدن زیرانداز از زیر امام زین العابدین علیه السلام و بر زمین افکندن ایشان، (۳) و زیر دست و پا ماندن برخی از کودکان (۴) و دستور امام زین العابدین علیه السلام به عمّه اش زینب علیها السلام که:

«عَلَيْكَنَّ بِالْفِرَارِ؛ بِرِشْمَا بَاذْ فِرَارًا!» در پاسخ چاره جویی او، (۵) و سرشماری کودکان کاروان در پایان کار و مشخص شدن این که دوتن از آنان در نقطه ای جان داده اند؛ (۶)

- گزارش چگونگی آمدن بنی اسد برای دفن اجساد شهدا و این که امام زین العابدین علیه السلام در باره کمک آنان در دفن پدر بزرگوارش فرمود:

«مَعِيَ مَنْ يُعِينُنِي؛ هَمْرَاهُ مَنْ، كَسَى هَسْتُ كَهْ مَرَا يَارِي كُنْدُ» و خطاب به پدرش فرمود:

«أَمَّا الدُّنْيَا فَبَعْدَكَ مُظْلَمَةٌ؛ دُنْيَا پَسْ اَزْ تُو، تَارِيكُ اسْتُ» و این که روی قبر پدر با انگشت نوشت:

«هَذَا قَبْرُ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشَانًا غَرِيبًا؛ اَيْنَ، قَبْرِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ اسْتُ كَهْ اُو رَا تَشْنَهْ وَ غَرِيبٌ، كُشْتَنْدُ»؛ (۷)

- گزارش سخن زینب علیها السلام خطاب به جسد برادر:

«هَلْ أَنْتَ أَخِي؟ هَلْ أَنْتَ ابْنُ أَبِي؟؛ آيَا تُو بَرَادَرِ مَنِي؟ آيَا تُو پَسِرِ پَدَرِ (۸) مَنِي؟» (۹) و بوسه زدنش بر حنجر و رگ های بُریده برادر (۱۰)

ص: ۵۸

۱- (۱) تذکره الشهداء: ص ۳۴۷.

۲- (۲) المنتخب، طریحی: ص ۱۸۳، عنوان الکلام: ص ۲۱۳.

۳- (۳) نور العین: ص ۵۳، مقتل الحسین علیه السلام المنسوب إلى أبي مخنف: ص ۱۵۴، معالی السبطين: ج ۲ ص ۵۱.

۴- (۴) وفيات الأئمة: ص ۱۶۰.

۵- (۵) معالی السبطين: ج ۲ ص ۵۲، ۵۳.

۶- (۶) معالی السبطين: ج ۲ ص ۵۲، ۵۳.

۷- (۷) الدمعه الساكبه: ج ۵ ص ۱۳. [۱]

۸- (۸) اکنون در افواه، لفظ «مادر» به جای «پدر»، مشهور است.

٩- (٩) شعشه الحسينى: ج ٢ ص ١٢٧.

١٠- (١٠) الخصائص الحسينيه: ص ١٨٠، تذكره الشهداء: ص ٣٦٣، معالى السبطين: ج ٢ ص ٣٢.

«اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا قَلِيلَ الْقِرْبَانِ؛ خُداوند! این قربانی اندک را از ما بپذیر»؛ (۱)

- گزارش های مربوط به شماری از اقدامات سَیِّکینه در کربلا به عنوان کودکی خردسال، (۲) در صورتی که بر پایه گزارش منابع معتبر، وی در آن هنگام، ازدواج کرده و همراه شوهرش به کربلا آمده بود؛

- گزارش مسلم جَصِّاص در باره حضور اهل بیت امام علیه السلام در کوفه، نان و خرما دادن کوفیان به کودکان آنها و جلوگیری ام کلثوم علیها السلام از این اقدام به دلیل حرمت صدقه بر آنها و نیز این که زینب علیها السلام سرش را به چوب محمل زد و اشعاری خواند که با این بیت، آغاز می شود:

«يا هِلاَّلاً لَمَّا اسْتَمَّتْ كَمالاً...؛ ای هلالی که کامل نشده...!»؛ (۳)

ص: ۵۹

۱- (۱) کبریت احمر: ص ۳۷۶ (به نقل از: الطراز المذهب)، عنوان الکلام: ص ۵۷.

۲- (۲) أسرار الشهادات: ج ۲ ص ۵۸۱-۵۸۳ و ۴۰۲، عنوان الکلام: ص ۳۰۲.

۳- (۳) نور العین: ص ۵۵، المنتخب، طریحی: ص ۴۶۳، مقتل الحسین علیه السلام المنسوب إلى أبي مخنف: ص ۱۵۸-۱۶۱. گفتنی است که محدث قمی [۱] رحمه الله علیه در باره این خبر می نویسد: «ذکر محامل و هودج در غیر خبر مسلم جصاص نیست و این خبر را گر چه علامه مجلسی نقل نموده است، ولی مأخذ نقل آن، منتخب طریحی و کتاب نور العین است که حال هر دو کتاب بر اهل فن حدیث، مخفی نیست و نسبت دادن سر شکستن به جناب زینب علیها السلام و اشعار معروف نیز از آن مخدّره- که عقیده هاشمیین و عالمه غیر معلّمه و رضیعه تَمْدِي نَبوت و صاحب مقام رضا و تسلیم است- بعید است» (منتهی الآمال: ص ۴۸۳). افزون بر آنچه محدث قمی [۲] رحمه الله علیه بیان نموده، سه نکته دیگر نیز در این باره، قابل توجه است: نکته اول: دادن هدیه و صدقه مستحب به هاشمی توسط غیر هاشمی، اشکالی ندارد. نکته دوم: چگونه می توان باور کرد که زینب علیها السلام در ملأ-عام، در میان هزاران کوفی، سر خود را به محمل بزند و خون جاری شود و این موضوع، حدود هزار سال، مسکوت بماند و پس از این مدّت طولانی، در برخی از منابع بسیار ضعیف، آن هم فقط از یک نفر، گزارش شود؟! شایان ذکر است که همه کتاب های ضعیفی که این مطلب را از مسلم جَصِّاص نقل کرده اند، به موضوع «زدن سر به چوب محمل» اشاره ندارند. برای نمونه، این مطلب در کتاب نور العین و نسخه چاپی مقتل الحسین علیه السلام المنسوب إلى أبي مخنف، نیامده و تنها در المنتخب طریحی و یک نسخه خطّی از مقتل یاد شده، گزارش شده است. نکته سوم: زینب علیها السلام قطعاً کاری بر خلاف توصیه مؤکّد امام حسین علیه السلام انجام نمی دهد؛ زیرا بر اساس آنچه منابع معتبر، گزارش کرده اند، امام علیه السلام به ایشان سفارش فرمود: «يا اخیّه! إنّی اقسَم علیک فأبری قسَمی. لا تشقی علیّ جیباً و لا تخمشی علیّ وجهاً؛ خواهرم! تو را سوگند می دهم و بدان، عمل کن بر [مرگ] من، گریبان چاک مده و صورتت مخراش» (از جمله، ر.ک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۲۰). [۳]

- گزارش منسوب به امام زین العابدین علیه السلام که در پاسخ این پرسش که: «در طول سفر، کجا به شما سخت تر گذشت؟»، سه بار فرمود «امان از شام!»؛ (۱)

- گزارش های ریختن آب و آتش و خاکستر بر سر اهل بیت امام حسین علیه السلام و افتادن آتش بر عمامه امام زین العابدین علیه السلام و سوختن سر ایشان در شام؛ (۲)

- گزارش بستن اهل بیت امام علیه السلام به ریشمانی که یک طرف آن به امام زین العابدین علیه السلام بسته بود و طرف دیگر آن به زینب علیها السلام و...؛ (۳)

- گزارش هایی که حاکی اند قنذاقه زینب علیها السلام را هنگامی که در کودکی آرام نمی گرفت، در دامن حسین علیه السلام گذاشتند و آرام شد، (۴) یا این که زینب علیها السلام در کودکی، در آفتاب خوابیده بود و حسین علیه السلام که او را چنین دید، مانع تابش نور آفتاب به او شد... تا این که ماجرای کربلا پیش آمد و بدن امام علیه السلام در آفتاب ماند...؛ (۵)

- این گزارش که زینب علیها السلام هنگام ازدواج با عبد الله بن جعفر، شرط ضمن عقد کرد که او را از مسافرت با امام حسین علیه السلام منع نکند، (۶) یا این که امام حسین علیه السلام در وداع آخر به وی فرمود: «مرا در نافله شب، فراموش مکن»، (۷) یا این که زینب علیها السلام شب یازدهم یا در برخی منازل راه شام، نماز شبش را نشسته خواند (۸) و هنگامی که به مدینه بازگشت، شوهرش عبد الله بن جعفر، او را شناخت؛ (۹)

و صدها گزارش دیگر، از این قبیل.

ص: ۶۰

-
- ۱- (۱) عنوان الکلام: ص ۱۱۸. [۱]
 - ۲- (۲) تذکره الشهداء: ص ۴۱۱.
 - ۳- (۳) المنتخب، طریحی: ص ۴۷۳.
 - ۴- (۴) شجره طوبی: ج ۲ ص ۱۵۳.
 - ۵- (۵) أنوار المجالس: ص ۴۰.
 - ۶- (۶) وفيات الأئمة عليهم السلام: ص ۴۳۳.
 - ۷- (۷) وفيات الأئمة عليهم السلام: ص ۴۴۱.
 - ۸- (۸) معالی السبطين: ج ۲ ص ۱۳۳، وفيات الأئمة عليهم السلام: ص ۴۴۱، شجره طوبی: ج ۲ ص ۱۵۳.
 - ۹- (۹) در این باره، هنوز هیچ مدرکی، هر چند ضعیف، یافت نشده است.

کوتاه سخن، این که: علّت نیابردن متفردات منابع متأخر در گزارش واقعه عاشورا و تاریخ زندگی امام حسین علیه السلام در دانش نامه امام حسین علیه السلام و نیز در این گزیده، معتبر نبودن و قابل استناد نبودن آنهاست، هر چند ممکن است شماری از آنها، در واقع، درست باشند، اما دلیلی یا دست کم، قرینه ای بر صحت آنها وجود ندارد. بر این اساس، می توان گزارش هایی را که اشکال عقلی و نقلی ندارند، با استناد به منابع آنها نقل کرد. البتّه برای آن که شنونده گم راه نشود، اشاره به ضعف منبع، ضروری است، هر چند با توجه به این که رعایت این نکات، عملاً برای همه مقدور نیست، توصیه مؤکد ما، خودداری کامل از نقل گزارش های منابع ضعیف و پرهیز مطلق از استناد دادن به این گونه منابع است.

فصل دوم: اهداف قیام عاشورا (۱)

یکی از مباحث مهم در بررسی حادثه عاشورا، شناخت اهداف قیام امام حسین علیه السلام در این حادثه بزرگ است.

تحلیل این حادثه، به شکل گسترده آن، بیشتر در دوران معاصر و هم زمان با شکل گیری جنبش های اجتماعی و مذهبی انجام گرفته و در این فاصله زمانی کوتاه، آرای متفاوتی عرضه شده است.

پیش از طرح دیدگاه ها در این باره و تجزیه و تحلیل آنها، می باید نخست، پیش فرض ها و روش بحث را مشخص کرد؛ چرا که به نظر می رسد بسیاری از اقوال و دیدگاه های ارائه شده، قابل جمع هستند و منشأ اختلافات، به عدم شفافیت پیش فرض ها و روش بحث، بر می گردد.

بر این اساس، مباحث این تحلیل، در ذیل چهار عنوان، ارائه می گردد:

یک. پیش فرض ها در بررسی اهداف امام حسین علیه السلام؛

دو. روش بحث در تحلیل و استخراج اهداف امام علیه السلام؛

سه. گزارش و نقد دیدگاه ها در باره اهداف امام علیه السلام؛

چهار. اهداف چند لایه قیام امام علیه السلام.

ص: ۶۳

اشاره

بی تردید، حادثه عاشورا و حرکت امام حسین علیه السلام را نمی توان خارج از معتقدات و باورهای مسلم شیعه- که برگرفته از قرآن و سنت و تاریخ است-، و نیز مسلمات عقلی و عقلائی، تحلیل کرد. این باورهای مذهبی و مسلمات عقلی و عقلائی، پیش فرض های ما را در این مسئله، تشکیل می دهند که فهرستوار به مهم ترین آنها، اشاره می گردد:

۱. اهداف کلی امامت و خلافت الهی

شیعیان، در بحث اثبات امامت، علاوه بر احادیث مسلم نقل شده از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، برای ضرورت امامت، به اموری استناد می کنند که آنها را شئون امامت می دانند؛ اموری همچون:

۱. تبیین و تشریح قرآن و سنت پیامبر خدا؛

۲. تلاش برای حفظ و نگهداری دین از نابودی و انحراف؛

۳. تلاش برای تحقق دین؛

۴. الگو بودن.

روشن است که این اهداف کلی، بر سراسر زندگی امامان علیهم السلام، سایه افکننده است و تمام اقوال و افعال و حتی حیات و ممات آن بزرگواران، در مسیر تحقق این اهداف بوده است.

۲. علم ائمه علیهم السلام به غیب

یکی از باورهای قطعی و ضروری نزد شیعیان، آگاهی امامان علیهم السلام از غیب است. گرچه در اندازه و چگونگی آن، اختلاف نظرهای اندکی وجود دارد، ولی در اصل آن، هیچ تردیدی نیست. البته شیعیان، این آگاهی از غیب را به اذن خدا و در طول علم الهی و در رتبه انسان، جای می دهند. مستند این باور، روایت های فراوانی است که در

۳. مانع نبودن علم غیب از انجام دادن تکالیف ظاهری

یکی از مسائلی که سبب لغزش و مغالطه در این مبحث شده، توجه نکردن به این نکته است که علم غیب، مانع از انجام دادن تکالیف ظاهری نیست. به تعبیر دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام، از علم غیب، برخوردار بودند؛ ولی آن علم را مبنای انجام دادن تکالیف، قرار نمی دادند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در قضاوت ها و داوری ها و نیز رفتن به میدان نبرد و جنگ، به ظاهر، عمل می نمود و می فرمود:

إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ وَبَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ، فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتُ لَهُ مِنْ مَالِ أَخِيهِ شَيْئًا فَإِنَّمَا قَطَعْتُ لَهُ بِقِطْعَةٍ مِنَ النَّارِ (۱).

من در میان شما، به بیّنه ها (دلایل و گواهان روشن) و سوگندها داوری می کنم. برخی از شما در استدلال، گویاتر از دیگری است. اگر من [به سبب ادله ظاهری که در واقع، مخدوش بوده اند،] به کسی مالی را از اموال برادرش دادم، در واقع، قطعه ای از آتش را به او داده ام.

اگر چنین نباشد، توجیه رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مکه و مُحْرَم شدن ایشان و منجر شدن آن به صلح حدیبیه، جریان جنگ اُحد و... و بسیاری از کارهای دیگر ایشان، دشوار خواهد بود.

۴. آگاهی امام حسین علیه السلام از شهادت خویش

بر اساس نقل های فراوان حدیثی که در کتب تاریخ و حدیث، به گونه ای متواتر به دست ما رسیده، امام حسین علیه السلام پیش از حرکت به سمت مکه و کربلا، از شهادت خویش، اطلاع داشت. (۲)

ص: ۶۵

۱- (۱) الکافی: ج ۷ ص ۴۱۴ ح ۱. [۱]

۲- (۲) ر. ک: ص ۱۴۹ (بخش دوم: پیشگویی درباره شهادت امام حسین علیه السلام).

برای بررسی دیدگاه‌ها و نیز انتخاب رأی برگزیده، علاوه بر پیش فرض‌ها- که اصول موضوع و مسلّم این بحث هستند- باید به قواعد و روش استخراج هدف‌ها در پدیده‌های اجتماعی- بویژه آن‌جا که صورت تاریخی به خود گرفته‌اند و در دایره رفتاری انسان‌های بزرگ و قدسی جای دارند- نیز پرداخته شود. این اصول و قواعد، ما را بر آن می‌دارند تا در بررسی، به همه ابعاد و زوایا توجه کنیم و از نگرستن تک بُعدی بیرون بیاییم. اینک به چند مورد از این اصول و قواعد، اشاره می‌کنیم:

۱. اهداف حرکت امام حسین علیه السلام را از دو طریق، می‌توان استخراج کرد: یکی شیوه کلامی و استفاده از اهداف کلی امامت؛ و دیگری، مراجعه به سخنان و نامه‌های امام حسین علیه السلام و درست، آن است که از هر دوی اینها، استفاده گردد. توجه به یکی از این دو، سبب لغزش و انحراف در تحلیل می‌گردد.

۲. یکی از اموری که سبب اختلاف نظر در مسئله اهداف امام علیه السلام شده است، توجه نکردن به تفاوت «مقصد» و «مقصود» است. برای نمونه، آن‌که به شهری مسافرت می‌کند تا تجارتی را انجام دهد یا مکان مقدسی را زیارت کند، آن شهر، مقصد اوست؛ ولی مقصود او نیست. مقصود او، تجارت یا زیارت است. در حادثه عاشورا نیز، گرچه این حادثه به شهادت ختم شد، ولی شهادت مقصد است، نه مقصود. بنا بر این، اگر گفته شود که امام حسین علیه السلام برای شهادت قیام نکرد، بلکه برای تشکیل حکومت و احیای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اصلاح امور امت قیام کرد، سخنی بی‌جا نیست؛ چرا که شهادت، مقصد است و مقصود، احیای سنت و اصلاح امور است.

۳. همچنین باید میان اهداف یک حقیقت، و نتایج و آثار مترتب بر آن، فرق گذاشت. امام حسین علیه السلام، برای رسیدن به اهدافی به شهادت رسید و اگر پس از آن، انسان‌ها با عزاداری و گریه بر او، به کمالات معنوی برسند و از اجر اخروی برخوردار گردند، نباید عزاداری و گریه و نتایج مترتب بر آن را از اهداف قیام امام حسین علیه السلام برشمرد. بنا بر این، آنان که هدف قیام امام علیه السلام را شفاعت امت و یا دستیابی به اجر اخروی و آمرزش گناهان دانسته‌اند، گرفتار این مغالطه شده‌اند.

اشاره

در دوران معاصر، این مسئله که انگیزه قیام حسینی چه بوده به صورت جدی مورد گفتگو و بحث، قرار گرفته و نوشته‌های فراوانی در این زمینه، به نگارش در آمده و دیدگاه‌ها و اقوال مختلفی در خصوص تبیین اهداف قیام امام حسین علیه السلام ارائه شده که در حقیقت به چهار نظریه، بر می‌گردد:

۱. نظریه شهادت طلبی؛

۲. نظریه تشکیل حکومت؛

۳. نظریه حفظ جان؛

۴. نظریه جمع بین دو نظریه اول و دوم، یعنی شهادت طلبی و تشکیل حکومت.

مفاد سه دیدگاه اول، روشن است؛ اما دیدگاه چهارم، با توجه به مبانی کلامی شیعه در اعتقاد به آگاهی امام علیه السلام از شهادت خویش، از یک سو، و سخنان امام علیه السلام و شواهد تاریخی در کوشش برای براندازی حکومت یزید و تشکیل حکومت اسلامی، از سوی دیگر، شکل گرفته است و صاحبان این دیدگاه، خواسته‌اند تا میان این دو حقیقت، جمع کنند. این جمع‌ها در چهار شکل، خود را نشان داده است:

۱. مرحله‌ای کردن قصد: ابتدا، قصد تشکیل حکومت و در ادامه، قصد شهادت (رأی استاد مطهری)؛

۲. قصد مستقیم و غیر مستقیم (رأی علامه عسکری)؛

۳. تشکیل حکومت با علم به شهادت (رأی آیه الله استادی)؛

۴. جنبه ظاهری و باطنی (رأی آیه الله فاضل و اشراقی).

اینک نگاهی اجمالی به این نظریه‌ها می‌افکنیم:

۱. نظریه شهادت طلبی

اشاره

از نظریه شهادت، (۱) تا به حال، چند تفسیر شده است که گرچه برخی از آنها ممکن

۱- (۱) گفتنی است علامه سید عبد الحسین شرف الدین عاملی، در کتاب المجالس الفاخره (ص ۹۴)، برای نظریه شهادت طلبی، ۳۵ دلیل آورده است. علامه سید محسن امین نیز در جلد اول اعیان الشیعه، نزدیک به بیست دلیل آورده که امام حسین علیه السلام گمان می کرده و در برخی مراحل، یقین داشته است که به شهادت می رسد. همچنین آیه الله استادی در کتاب بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید- که بعد از آن، در کتاب سرگذشت کتاب شهید جاوید منتشر شد-، بیست دلیل برای این موضوع آورده است. آیه الله لطف الله صافی گلپایگانی نیز در کتاب شهید آگاه، ۳۳ دلیل برای نظریه شهادت طلبی، ارائه کرده است.

است اکنون قائلی نداشته باشند، ولی توجه اجمالی به آنها مفید است. از شهادت طلبی امام علیه السلام، چهار تفسیر، صورت پذیرفته است و هر کدام، قائلانی دارد.

الف - شهادت تکلیفی

منشأ این تفسیر، برخی روایات است که از میان آنها، دو روایت از همه مشهورتر است:

یکی، روایتی از امام صادق علیه السلام در الکافی که بر اساس آن، هر امامی، وظیفه ای دارد:

فَلَمَّا تُوْفِيَ الْحَسَنُ وَ مَضَى فَتَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَاتَمَ الثَّلَاثَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ قَاتِلُ فَاقْتُلْ وَ تُقْتَلُ اِخْرُجْ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ (۱).

وقتی حسن علیه السلام در گذشت، حسین علیه السلام، مهر سوم را باز کرد. دید که در آن، نوشته شده: بجنگ و بکش و کشته می شوی. با گروهی برای شهادت، عازم شو. برای آنان، شهادتی جز با تو نیست.

و دیگری، روایتی است که خواب امام حسین علیه السلام هنگام حرکت از مکه به کوفه را گزارش می کند که در آن آمده:

يَا حُسَيْنُ! اِخْرُجْ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا! (۲)

ای حسین! عازم شو که خداوند، خواسته که تو را کشته ببیند.

برخی با استناد به این روایات، قیام امام حسین علیه السلام را تکلیف شخصی بر اساس

ص: ۶۸

۱- (۱) الکافی: ج ۱ ص ۲۷۹ ح ۱. [۱]

۲- (۲) الملهوف: ص ۱۲۷، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۶۴. [۲]

دستوری خصوصی می دانند که طبق برنامه ای از پیش تعیین شده، امام علیه السلام مأمور به آن بود. به نظر این عده، قیام امام حسین علیه السلام، طراحى غیبی داشته است؛ یعنی دستِ غیب، نمایش نامه عاشورا را نوشته و امام علیه السلام، آن را اجرا کرده است و پس از او، امکان اقتدا به ایشان، وجود ندارد. بر اساس این دیدگاه، قیام امام حسین علیه السلام، استثنا بوده است، نه قاعده، و از استثنا نمی توان اصل ساخت. یکی از دانشوران می نویسد:

در زمینه واقعه کربلا، جز تکلیف شخصی، کلام دیگری نمی شود گفت (۱).

ب- شهادت فدیة ای

شهادت فدیة ای، به نظریه مسیحیان در باره مصلوب شدن عیسی علیه السلام بی شباهت نیست، یعنی همان گونه که عیسی علیه السلام تن به صلیب داد تا فدای گناهان انسان ها شود، امام حسین علیه السلام نیز به شهادت رسید تا گناهان امت را بشوید و شفیعشان شود. (۲) این تفسیر، تفسیر مسیحی از قیام حسین علیه السلام است و هیچ مستندی در متون دینی ندارد.

ج- شهادت سیاسی

مشهورترین تفسیر از اهداف امام حسین علیه السلام، شهادت سیاسی است و امروزه، در کتاب ها و سخنرانی ها همواره این تفسیر، تبیین و تبلیغ می شود. تفسیر یاد شده، در واقع، تحلیلی سیاسی از قیام امام حسین علیه السلام است و برخاسته از اسلام سیاسی. پس از این که مسلمانان در عصر حاضر، به اسلام سیاسی رسیدند و ابعاد سیاسی دین در نگاه آنان برجسته شد، این تفسیر نیز از درون آن، استخراج شد.

سید هبه الدین شهرستانی، در این باره می گوید:

امام حسین علیه السلام می دانست که چه بیعت بکند و چه نکند، کشته خواهد شد، با این تفاوت که اگر بیعت نماید، هم او کشته خواهد شد و هم مجد و آثار جد او از بین خواهند رفت؛ ولی اگر بیعت نکند، تنها او کشته می شود؛ امّا در نتیجه، آرزوهای

ص: ۶۹

۱- (۱) مقصد الحسین علیه السلام: ص ۹.

۲- (۲) اسرار الشهادت آل الله: ص ۱۳۳.

او برآورده می‌گردد و شعائر دین و شرفِ همیشگی، به دست خواهد آمد (۱).

د- شهادت اسطوره‌ای

برخی از نویسندگان معاصر، بر این عقیده‌اند که شهادت امام حسین علیه السلام را نباید امری سیاسی دید و از حالت اسطوره‌ای و راز و رمزداری اش خارج کرد تا دایره تأثیرگذاری اش، تنها به گروهی اندک محدود گردد؛ بلکه باید آن را اسطوره‌ای دید تا تأثیرگذاری اش از زمان خطی متناهی، به دایره زمان حلقوی نامتناهی، برگردد. (۲)

اینان، البته شاهدی بر تفسیرشان اقامه نکرده‌اند.

۲. نظریه تشکیل حکومت

برخی از عالمان بزرگ شیعه، مانند شیخ مفید و سید مرتضی، و نیز برخی از عالمان معاصر، بر این عقیده‌اند که امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت، قیام کرد. اینان، چنین باور دارند که امام حسین علیه السلام، نخست برای امتناع از بیعت با یزید بن معاویه، از مدینه به سوی مکه حرکت کرد و آن‌گاه که مُسلم بن عقیل، حمایت مردم کوفه را به وی گزارش داد، به قصد تشکیل حکومت و احیای سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سوی کوفه حرکت کرد.

شیخ مفید، در المسائل العکبریّه، ضمن سؤال و جوابی، هدف امام علیه السلام را مانند همه مجاهدان، پیروزی و مغلوب ساختن دشمن می‌داند:

چرا حسین بن علی علیه السلام به کوفه رفت، در حالی که می‌دانست کوفیان، او را تنها می‌گذارند و کمکش نمی‌کنند، و او در این سفر، کشته می‌شود؟

امّا این که حسین علیه السلام می‌دانست که کوفیان، او را تنها می‌گذارند، علم قطعی به آن نداریم؛ زیرا نه دلیل عقلی، و نه نقلی برای آن هست (۳).

ص: ۷۰

۱- (۱) نهضه الحسین علیه السلام: ص ۳۱.

۲- (۲) زیر آسمان‌های جهان: ص ۱۵۵.

۳- (۳) المسائل العکبریّه: ص ۶۹-۷۱، بحار الأنوار: ج ۴۲ ص ۲۵۷-۲۵۸.

گفتنی است در عصر حاضر، تنها کسی که نظریه تشکیل حکومت را پرورد و کوشید تا آن را مستدل کند، آقای صالحی نجف آبادی بود. وی بر آن است که امام علیه السلام از همان آغاز، هدف از پیش تعیین شده ای نداشت؛ بلکه به اقتضای شرایط، تصمیم می گرفت و هدفی را تعقیب می کرد. به نظر او، قیام امام حسین علیه السلام، چهار مرحله داشته و ایشان در هر مرحله ای، هدفی را تعقیب می کرده است.

یادآوری می شود که نظر رایج اهل سنت در تحلیل حادثه عاشورا نیز تشکیل حکومت به وسیله امام علیه السلام است. ابن کثیر، عنوان یک بحث از کتابش را به همین نکته، اختصاص داده است: «حکایت حسین بن علی علیه السلام و علت هجرتش با خانواده، از مکه به عراق، برای به دست آوردن حکومت». (۱)

روشن است که صراحت اهل سنت در تبیین هدف امام حسین علیه السلام و عدم اختلاف آنان در این زمینه، از آن روست که تنها نگاهی تاریخی به این مسئله دارند و بحث های کلامی را در آن، دخالت نمی دهند.

۳. نظریه حفظ جان

یکی از نویسندگان معاصر، هدف امام حسین علیه السلام را چنین تشریح می کند:

بیرون آمدن امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه و از مکه به طرف عراق، برای حفظ جان بوده، نه خروج و قیام، و نه جنگ با دشمن، و نه تشکیل حکومت (۲).

۴. نظریه جمع

اشاره

چنان که گذشت، نظریه جمع، در صدد سازگاری دادن میان نظریه «شهادت طلبی» و نظریه «تشکیل حکومت» است؛ زیرا احادیث فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، نقل شده که بر شهادت طلبی، دلالت دارند و سخنان، خطابه ها و نامه های امام حسین علیه السلام

ص: ۷۱

۱- (۱) البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۱۴۹.

۲- (۲) کتاب هفت ساله چرا صدا در آورد: ص ۱۹۳-۱۹۴.

نیز بر تشکیل حکومت، دلالت دارند.

این دو حقیقت کلامی و تاریخی، این گروه را وا داشته است تا به گونه ای به سازش و توافق میان این دو نظریه، اهتمام ورزند و در نتیجه، چهار صورت و چهار رأی، در این زمینه، شکل گرفته است:

الف- مرحله ای کردن قصد

از برخی نوشته های استاد مطهری بر می آید که وی، هدف امام حسین علیه السلام را «مرحله ای» می داند که در مرحله نخست، قصد تشکیل حکومت داشت؛ ولی پس از رسیدن خبر کشته شدن مسلم به امام علیه السلام، قصد او شهادت بود. (۱)

ب- قصد مستقیم و غیر مستقیم

علامه سید مرتضی عسکری، در مقدمه مرآه العقول- که بعدها با عنوان معالم المدرستین منتشر شد-، بر این عقیده است که امام حسین علیه السلام، قصد شهادت کرد؛ اما می خواست که مردم علیه حکومت یزید، قیام مسلحانه کنند. (۲)

ج- تشکیل حکومت، با علم به شهادت

آیه الله رضا استادی می نویسد:

ما نمی گوییم امام علیه السلام به قصد کشته شدن رفت؛ بلکه می گوییم با علم به این که کشته می شود، رفت؛ اما علی الظاهر، طبق دعوت اهل کوفه برای تشکیل حکومت رفت (۳).

چند نکته

اینک، پس از گزارش نظریه ها، به اجمال، برخی پرسش ها و ابهام ها و نقدهای وارد شده بر آنها را بیان می کنیم و تأکید می کنیم که قصد تفصیل و بررسی همه جانبه

ص: ۷۲

۱- (۱) مجموعه آثار استاد شهید مطهری: ج ۱۷ ص ۳۷۱.

۲- (۲) ر.ک: مقدمه مرآه العقول: ج ۲ ص ۴۹۳-۴۹۴، معالم المدرستین: ج ۳ ص ۳۰۸.

۳- (۳) سرگذشت کتاب شهید جاوید: ص ۳۳۹.

در میان نیست:

۱. چنان که گذشت، شهادت، مقصود و هدف امام حسین علیه السلام نبوده است، گر چه مقصد ایشان بوده است. آنان که شهادت طلبی را هدف امام علیه السلام دانسته اند، از یک سو، میان مقصد و مقصود، خلط کرده اند و از دیگر سو، سخنان، خطابه ها و نامه های ایشان را نادیده انگاشته اند. امام علیه السلام، در مجموعه یاد شده، بر اهدافی غیر از شهادت طلبی، تأکید فرموده است.

۲. قائلان به نظریه «تشکیل حکومت»، جنبه آگاهی امام علیه السلام از شهادت را کم رنگ دیده اند - اگر نگوئیم که نادیده گرفته اند - با این که احادیث متواتری بر آن، دلالت دارند. از سوی دیگر، منبع استخراج این نظریه، سخنان، خطابه ها و نامه های امام حسین علیه السلام و نماینده فرستادن ایشان به کوفه و بیعت گرفتن آن نماینده (مسلم) برای ایشان و اعلام تعهد ایشان به آن بیعت و مصادره کاروان تجارتنی یزید است. در مجموعه گفته ها و نوشته های امام علیه السلام، آنچه دیده می شود، یاری خواستن برای امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح امور امت و احیای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است، که به صراحت، بر تشکیل حکومت به وسیله امام علیه السلام دلالت ندارند، مگر آن که اینها را ملازم با تشکیل حکومت بدانیم. آری! در برخی متون، امام علیه السلام آن گاه که از بیعت با یزید، امتناع می ورزد، بر لیاقت نداشتن یزید برای خلافت و سزاوارتر بودن خود به این امر، تأکید می فرماید.

از جهت دیگر، تعبیر «خروج» در سخنان امام حسین علیه السلام، به معنای قیام نیست؛ بلکه در تمام موارد، به معنای بیرون رفتن از مدینه است، هر چند که گاه به غلط، به قیام، تعبیر شده است.

۳. نظریه «حفظ جان»، هیچ شاهد کلامی و تاریخی ای ندارد و از این رو، قابل طرح نیست، ضمن این که با شئون امامت، سازگار نیست.

۴. در باره «نظریه جمع»، آنچه در بند اول و دوم آوردیم، قابل بازگویی است، ضمن این که در این نظریه نیز، مانند سه نظریه نخست، برخی از وجوه این حادثه، نادیده انگاشته شده که در مباحث آینده، بدانها خواهیم پرداخت.

چهار اهداف چند لایه قیام امام حسین علیه السلام

اشاره

برای تبیین «نظریه هدفمندی چند لایه»، با اعتقاد و باور به این که «امام حسین علیه السلام از

شهادت خویش آگاه بود؛ ولی شهادت را مقصد می دانست، نه مقصود^۱، هدفمندی حادثه عاشورا را در دو لایه، توضیح می دهیم.

لایه اول

در این لایه، مسئله هدف از حادثه عاشورا از نگاه امام حسین علیه السلام و بر اساس مبانی کلی امامت، تحلیل می شود.

امام حسین علیه السلام، در سخنان، خطابه ها و نامه های خود، برای رفتار خویش، اهدافی را بیان می دارد. برخی از این اهداف، در مرحله امتناع از بیعت با یزید، بازگو می شود و برخی، در مرحله حرکت از مدینه به سمت مکه و برخی، در مرحله حرکت از مکه به سوی کوفه.

به سخن دیگر، امام حسین علیه السلام در سخنان و نامه های نسبتاً فراوانش، برای امتناع از بیعت با یزید، علل و اهدافی و برای حرکت خود از مدینه به مکه و از آن جا به سمت کوفه، علل و اهداف دیگری مطرح می سازد.

در بخش نخست، امام حسین علیه السلام، فسق یزید و استحقاق بیشتر خود برای حکومت را مطرح می کند. امام علیه السلام، خطاب به فرماندار مدینه می فرماید:

أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ، وَمَعْدِنُ الرَّسَالَةِ، وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَمَحَلُّ الرَّحْمَةِ، وَبِنَا فَتِيحَ اللَّهِ وَبِنَا خَتَمَ، وَيَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ خَمْرٍ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ، مُعَلِّنٌ بِالْفِسْقِ، مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ، وَ لَكِنْ نُصَبِحُ وَ تُصْبِحُونَ، وَ تَنْتَظِرُونَ، أَتَيْنَا أَحَقَّ بِالْخِلَافَةِ وَ الْبَيْعَةِ (۱).

ای امیر! ما خاندان نبوت، و معدن رسالت، و محل آمد و شد فرشتگان، و جایگاه رحمت هستیم. خداوند، امور را با ما می گشاید و با ما می بندد؛ و یزید، مردی فاسق، باده گسار، آدمکش و اهل فسق و فجور آشکار است. همانند منی، با کسی همانند او، بیعت نمی کند؛ ولی ما و شما، صبح می کنیم و منتظر می مانیم، تا معلوم

ص: ۷۴

۱- (۱) الفتح: ج ۵ ص ۱۳، [۱] مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۱۸۳. [۲]

شود که کدام یک برای بیعت و خلافت، شایسته تر است.

و در بخش دوم، اصلاح امت، احیای سنت، امر به معروف و نهی از منکر، مبارزه با سلطان ستمگر، و عزت و آزادی را مطرح می‌سازد، چنان که در این باره از امام حسین علیه السلام روایت شده که می‌فرماید:

إِنِّي لَمْ أُخْرَجْ أَشْتَرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ النَّجَاحِ وَالصَّلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَسِيرَ بِسِيرِهِ جَدِّي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَسِيرَهُ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ... فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ، وَيَحْكُمَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ، وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۱).

به درستی که من از روی سرمستی و سرکشی و فسادانگیزی و ستمگری، قیام نکرده‌ام؛ بلکه برای تحقق رستگاری و صلاح در امت جدم محمد صلی الله علیه و آله قیام کرده‌ام. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و به سیره جدم محمد صلی الله علیه و آله و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام، رفتار کنم... آن که مرا به حقانیت پذیرفت، [بداند که] خداوند، سرچشمه حق است [و پاداش او را خواهد داد] و اگر کسی در این دعوت، دست رد بر سینه من زند، شکیبایی می‌ورزم تا خداوند، میان من و این گروه، بر پایه حقیقت، داوری کند و به حقیقت، حکم دهد، که او بهترین داوری کنندگان است.

جز این سخنان و نوشته‌ها، تحلیل شئون امامت (۲) نیز اعمال و رفتاری را که امام حسین علیه السلام در پیش گرفته، اقتضا می‌کند. امام حسین علیه السلام، برای تبیین دین و حفظ آن از نابودی و تحریف، اجرای دین و الگو بودن، حائز مقام امامت شده بود و این شئون، می‌بایست بر رفتار و گفتار و اندیشه ایشان سایه می‌افکند، و چگونه حادثه‌ای به این بزرگی را می‌توان جدا از این اهداف، تحلیل کرد؛ حادثه‌ای که در آن، خون پاک انسان‌های بزرگی بر زمین ریخت.

ص: ۷۵

۱- (۱) الفتح: ج ۵ ص ۲۱، [۱] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۱۸۸. [۲]

۲- (۲) از جمله، وظایف و اختیارات امام و شروط و لوازم منصب امامت.

این، لایه نخست از اهداف حادثه عاشورا است و ممکن است کسانی که تعبیر «تشکیل حکومت» را به کار برده اند، عنوانی انتزاعی از این امور را منظور داشته اند. البته چنان که بدان اشارت رفت، این تعبیر در مجموع سخنان و نگاشته های امام حسین علیه السلام، به صراحت، بیان نشده است.

دستاورد های این لایه از هدف حادثه عاشورا، سست شدن بنیاد حکومت بنی امیه، نابودی حکومت یزید، پایه ریزی قیام های انتقام جویانه و آگاهی مردم در آن برهه از تاریخ است که البته در فاصله زمانی نسبتاً کوتاهی اتفاق افتاد.

لایه دیگر

در این لایه، هدف از حادثه عاشورا از منظر خداوند متعال، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اولیای دین، منظور می گردد.

در این جا، دیگر، هدف به یک برهه از تاریخ، محدود نمی شود؛ بلکه جاودانه ساختن مشعل آزادیخواهی، مبارزه با ستم، بروز کرامت انسانی و آگاهی بخشی منظور است.

در این جا میان امام حسین علیه السلام و نهاد انسان ها در طول تاریخ، رابطه ای عاطفی برقرار می شود. به نظر می رسد که تعبیر های زیر را در سایه چنین لایه ای از هدف، می توان فهمید و تفسیر کرد. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا (۱).

همانا با کشته شدن حسین، حرارتی در دل مؤمنان ایجاد می شود که هرگز، سرد نمی گردد.

با این نگاه، می توان راز و رمز احکام ویژه ای را که در مجموعه تعالیم شیعه، در باره حادثه عاشورا و امام حسین علیه السلام وارد شده، فهمید و تحلیل کرد، که عبارت اند

ص: ۷۶

۱- (۱) مستدرک الوسائل: ج ۱۰ ص ۳۱۸ ح ۱۲۰۸۴. [۱]

از:

۱. حلیت خوردن تربت امام حسین علیه السلام برای استشفای؛

۲. استحباب سجده بر تربت امام حسین علیه السلام؛

۳. استحباب ذکر گفتن با تسبیح تربت امام حسین علیه السلام؛

۴. استحباب بر داشتن کام کودک با تربت امام حسین علیه السلام؛

۵. استحباب حُوط میّت با تربت امام حسین علیه السلام؛

۶. استحباب زیارت اربعین؛

۷. استحباب زیارت امام حسین علیه السلام در مناسبت های مختلف مذهبی؛

۸. استحباب اقامه عزاداری و گریستن برای امام حسین علیه السلام؛

۹. جواز قصر و اتمام نماز در زیر گنبد مزار امام حسین علیه السلام؛

۱۰. استحباب همراه داشتن تربت امام حسین علیه السلام در سفر؛

۱۱. استحباب یاد کردن از امام حسین علیه السلام به هنگام نوشیدن آب.

این همه، (۱) نشان می دهد که علاوه بر اهدافی که امام حسین علیه السلام از قیام خود داشته است، خداوند و اولیای دین نیز اهدافی را از این قیام، منظور داشته اند. این، همان چیزی است که از آن به «اهداف چند لایه قیام امام حسین علیه السلام» تعبیر می گردد.

به سخن دیگر، امام علیه السلام می دانست که در این حادثه، به شهادت می رسد؛ اما برای رسیدن به این هدف ها به میدان مبارزه با طاغوت زمان، در آمد:

۱. اصلاح امور امت اسلام؛

۲. اقامه حق و طرد باطل؛

۳. حفظ آزادی و عزّت و آزادگی؛

۴. افشای ظلم و ستمگری حاکمان بنی امیه؛

١- (١) برای مطالعه تفصیلی این احکام و تعالیم، ر.ک: الرسول المصطفی والشعائر الحسينيه.

۵. زمینه سازی برای تشکیل حکومت اسلامی.

خداوند نیز از این قیام و پایان خونینش، اهدافی را برای همیشه تاریخ، در نظر داشته است. آنچه برخی با عنوان «اُسْطوره مقدّس» یا «روابط عاطفی میان انسان ها و امام حسین علیه السلام»، بدان اشاره کرده اند، به این بُعد از اهداف، بر می گردد.

بنا بر این، دستاوردهای قیام، دیگر به بخشی از تاریخ، محدود نمی گردد، چنان که برای پیروان یک آیین نیز نخواهد بود.

الگو قرار گرفتن برای قیام های شیعی در طول تاریخ (نظیر انقلاب اسلامی ایران) و نیز سرمشق واقع شدن برای آزادیخواهان جهان (همچون گاندی)، از دستاوردهای این قیام است.

ص: ۷۸

امام حسین علیه السلام، پس از خارج شدن از مدینه، از سوم شعبان تا هشتم ذی حجه سال شصت هجری، حدود چهارماه و پنج روز در مکه توقف کرد و پس از دریافت نامه مسلم بن عقیل علیه السلام از کوفه - که حاکی از آمادگی کوفیان برای حمایت از ایشان در برابر حکومت یزید بود - و نیز احساس خطر جدی از ناحیه کارگزاران نظام حاکم در مراسم حج، در هشتم ذی حجه، مکه را به قصد کوفه، ترک کرد.

بر پایه گزارش های تاریخی امام حسین علیه السلام، به رغم ممانعت جدی حکومت اموی که در آغاز، با واسطه و بی واسطه، ایشان را از سفر به کوفه، باز می داشتند، و با رد پیشنهاد شماری از مصلحت اندیشان و علاقه مندان به ایشان که با خطرناک توصیف کردن این سفر، با اصرار تمام، از او می خواستند که از تصمیم خود منصرف گردد، دعوت کوفیان را پذیرفت و به سوی کوفه حرکت کرد و ضمن پیشگویی های مکرر کنایی و بلکه صریح از به شهادت رسیدن خود و همراهان، روانه کربلا شد، و هنگام حرکت از مکه به سوی عراق، به بنی هاشم نوشت:

مَنْ لِحِقِّ بِي اسْتَشْهَدَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحِ (۱).

هر کس به من بیوندد، به شهادت می رسد؛ و [اما] هر کس نیوندد، به پیروزی نایل نمی آید.

ص: ۷۹

۱- (۱) دلائل الإمامه: ص ۱۸۷ ح ۱۰۷، [۱] بصائر الدرجات: ص ۴۸۱ ح ۵ [۲] نحوه.

در این باره، چند پرسش مطرح است که باید به آنها پاسخ داد:

۱. سؤال اول این که: آیا انتخاب کوفه به عنوان پایگاه قیام علیه حکومت یزید، از نظر سیاسی، کار صحیحی بوده است؟ آیا سیاست مدار بزرگی مانند امام حسین علیه السلام، با در نظر گرفتن سوابق کوفیان در برخورد با پدر او و برادر بزرگ ترش، به وعده آنان در حمایت از وی در برابر حکومت بنی امیه، اعتماد می کند و کوفه را به عنوان پایگاه مرکز نهضت بر ضد حاکمیت، انتخاب می نماید؟

به بیان واضح تر، آیا امام علیه السلام آنچه را دیگران در مورد خطرناک بودن سفر به کوفه می گفتند، نمی دانست؟ و نهایت، این که: آیا امام علیه السلام نمی دانست که فضای عمومی جانبداری از او - که قبل از آمدن ابن زیاد به کوفه، در این شهر حاکم بود -، جو کاذبی است؟

۲. آیا همه دعوت کنندگان از امام حسین علیه السلام، از شیعیان و پیروان اعتقادی و واقعی او بودند و چنان که برخی پنداشته اند، (۱) وی فریب شیعیان خود را خورد که به او، وعده یاری داده بودند؛ اما نه تنها از او حمایت نکردند، بلکه به جنگ او برخاستند و با این حساب، شیعه، خود، مقصّر اصلی در به وجود آمدن فاجعه عاشورا است؟ یا این که «شیعه» در آن دوران، مفهومی متفاوت با مفهوم امروزی آن داشته است و کسانی که امام حسین علیه السلام را تنها گذاشتند، شیعه سیاسی و اجتماعی بودند، نه شیعه اعتقادی و حقیقی؟ (۲)

۳. دلایل اقبال مردم کوفه به نهضت حسینی و پشت کردن به آن و به عبارت دیگر، عوامل شکست این نهضت، چه بود؟

ص: ۸۰

۱- (۱) مانند عبد الله بن عبد العزیز، که در کتابش (من قتل الحسین علیه السلام؟) می گوید: «مردم کوفه به حسین علیه السلام، نامه نوشتند و از او درخواست کردند که به کوفه برود؛ اما طولی نکشید که فرستاده اش مسلم بن عقیل را تنها گذاشتند و به او نیرنگ زدند. آن گاه، نوبت حسین علیه السلام رسید که آنچه از آنان به مسلم رسیده بود، به او نیز برسد. همچنین تنها حسین علیه السلام نبود که شیعیان به او نیرنگ زدند؛ بلکه پیش تر، به پدر و برادرش و پس از او به دیگر امامان اهل بیت - که خدا از آنان خشنود باد - نیز نیرنگ زدند» (من قتل الحسین علیه السلام: ص ۱۱۸). البته این پندار، به تفصیل، پاسخ داده شده است. در این باره، ر.ک: مین هم قتل الحسین علیه السلام، سید علی حسینی میلانی؛ بازتاب تفکر عثمانی در واقعه کربلا، محمدرضا هدایت پناه.

۲- (۲) برخی محققان، برای این گونه از تشیع، اصطلاح «تشیع کوفی» را به کار برده اند (ر.ک: تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان).

اشاره

برای ارزیابی سفر امام حسین علیه السلام به عراق و انتخاب کوفه به عنوان پایگاه قیام، باید توجه داشت که حکمت قیام امام علیه السلام، در صورت همکاری مردم، در درجه اول، براندازی حکومت یزید و تأسیس حکومت اسلامی بود و در مرتبه بعد، امر به معروف و نهی از منکر، افشاگری علیه حکومت اموی و سست کردن پایه های آن، پیشگیری از نابودی ارزش های اسلامی و در نهایت، اتمام حجت بر مردم مسلمان بود، هر چند تحقق این اهداف، به قیمت شهادت او و عزیزانش و اسارت خانواده اش تمام شود.

کوفه در آن دوران، ویژگی هایی داشت که با عنایت به آن ویژگی ها، مناسب ترین نقطه در جهان اسلام برای تحقق اهداف امام حسین علیه السلام بود. این ویژگی ها عبارت اند از:

یک. موقعیت سیاسی - نظامی

شهر کوفه، در سال هفده هجری، به فرمان عمر، خلیفه دوم، و به دست سعد بن ابی وقاص، به منظور تشکیل یک پادگان بزرگ نظامی جهت ساماندهی نیروهای نظامی برای گسترش هر چه بیشتر فتوحات اسلامی، شکل گرفت.

به دلیل موقعیت ویژه شهر کوفه در صدر اسلام، شمار قابل توجهی از سران قبایل، فرماندهان بزرگ نظامی و جنگجویان زُبد، در این شهر، ساکن بودند. از این رو، امام علی علیه السلام هنگامی که برای خاموش کردن فتنه «ناکثین (پیمان شکنان)» از مدینه عازم عراق شد، تنها هفتصد نفر نیروی نظامی از مهاجر و انصار، همراه داشت؛ ولی

دوازده هزار نیرو از کوفه به سپاه ایشان پیوستند.

جالب توجه، این که امام علیه السلام وقتی می خواست از مدینه به طرف بصره حرکت کند، نامه ای خطاب به اهل کوفه نوشت که با این جملات، آغاز شده بود:

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ، جَبَّهَ الْأَنْصَارِ وَ سَنَامِ الْعَرَبِ (۱).

از بنده خدا، علی امیر مؤمنان، به کوفیان، گروه یاران شرافتمند و بلندپایگان عرب.

بر پایه گزارش طبری، وقتی که بین راه به امام علیه السلام خبر دادند که شورشیان به بصره رفته اند، ایشان، احساس آرامش کرد و فرمود:

إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ أَشَدُّ إِلَيَّ حُبًّا، وَ فِيهِمْ رُؤُوسُ الْعَرَبِ وَ أَعْلَامُهُمْ (۲).

کوفیان، برای من دوست داشتنی ترند و سران و بزرگان عرب، در میان آنان اند.

و نیز به آنها نوشت:

إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُكُمْ عَلَى الْأَمْصَارِ وَ إِنِّي بِالْأَثَرِ (۳).

من، شما را بر دیگر شهرها ترجیح دادم، و من، خوب گزینشگری هستم.

و در روایت دیگری آمده که به آنها نوشت:

فَإِنِّي قَدْ اخْتَرْتُكُمْ وَ التُّزُولَ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ لِمَا أَعْرِفُ مِنْ مَوَدَّتِكُمْ وَ حُبِّكُمْ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ... (۴).

من، شما را انتخاب کردم و سکونت در میان شما را برگزیدم، چون مهرورزی و علاقه تان را به خدای عزوجل و پیامبرش صلی الله علیه و آله می دانم.

ص: ۸۲

۱- (۱) تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۵۰۰.

۲- (۲) تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۴۷۷. [۱]

۳- (۳) تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۴۷۷، [۲] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۱۴ ص ۱۶. [۳]

۴- (۴) تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۴۷۷. [۴]

و هنگامی که کوفیان در «ذی قار» به امام علی علیه السلام پیوستند، ایشان در ستایش آنها فرمود:

أَنْتُمْ أَشَدُّ الْعَرَبِ وَدًّا لِلنَّبِيِّ وَلِأَهْلِ بَيْتِهِ، وَإِنَّمَا جِئْتُمْ ثِقَةً - بَعْدَ اللَّهِ - بِكُمْ (۱).

شما بامحبت ترین عرب نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش هستید. من، پس از خدا، با اعتماد کردن به شما نزدتان آمدم.

و پس از پایان جنگ، با این جملات از آنها قدردانی کرد:

جَزَاكُمْ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ وَالشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ، فَقَدْ سَيِّعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ، وَدُعَيْتُمْ فَأَجَبْتُمْ (۲).

خداوند، به خاطر خاندان پیامبرتان، بهترین پاداشی را که به اهل طاعت و سپاس گزاران نعمتش می دهد، به شما عطا کند. شما، گوش فرا دادید و اطاعت کردید، و فرا خوانده شدید و اجابت کردید.

همچنین در جنگ صفین که شمار سپاهیان امام علی علیه السلام در منابع تاریخی تا یکصد و بیست هزار ذکر شده، عمده نیروهای ایشان از کوفه بودند. در همین جنگ، هنگامی که امام علیه السلام سستی سپاهیان خود را در برابر سپاه شام ملاحظه کرد، ضمن سخنانی سرزنش آمیز، به جایگاه مهم آنان در جهان اسلام اشاره کرد و فرمود:

أَنْتُمْ لَهَا مِيمُ الْعَرَبِ وَ يَأْفِيحُ الشَّرْفِ، وَ الْأَنْفُ الْمُقَدَّمُ، وَ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ (۳).

شما بزرگان عرب و سران شرف و پیشوایان جلودار و مهتران بزرگ هستید.

و در جایی دیگر، همراه با انتقاد از کوفیان، خطاب به آنها می فرماید:

و أَنْتُمْ تَرَبُّكُهُ الْإِسْلَامِ، وَ بَقِيَّتُهُ النَّاسِ (۴).

و شما، یادگار اسلام و بازمانده مسلمانانید.

ص: ۸۳

۱- (۱) الإرشاد: ج ۱ ص ۲۵۰. [۱]

۲- (۲) نهج البلاغه: نامه ۲. [۲]

۳- (۳) نهج البلاغه: خطبه ۱۰۷. [۳]

۴- (۴) نهج البلاغه: خطبه ۱۸۰. [۴]

دو. موقعیت جغرافیایی

کوفه، در گذشته، در قلب بلاد اسلامی قرار داشت و نزدیک ترین نقطه برای مدیریت قلمرو مسلمانان، بویژه برای نقاطی بود که در عصر خلیفه دوم، به قلمرو حکومت اسلامی افزوده شد.

در دوران زمامداری امام علی علیه السلام، مقرّ خلافت از مدینه به کوفه منتقل شد که بی تردید، افزون بر موقعیت اقتصادی، یکی از دلایل آن، دسترسی آسان از این شهر به بلاد مختلف اسلامی، خصوصاً هنگام نیاز به اعزام نیرو برای جنگ با معاویه بود.

بنا بر این، کوفه از نظر جغرافیایی نیز مناسب ترین مکان برای اقدام بر ضدّ حکومت یزید بود.

سه. موقعیت فرهنگی

کوفه، افزون بر موقعیت سیاسی، نظامی و جغرافیایی آن، مهم ترین پایگاه فرهنگی جهان اسلام نیز بوده است. سیاست خلیفه دوم، این بود که در کوفه، سربازانی آشنا با قرآن و ناآشنا با سنت، پدید آورد. لذا نقل حدیث را در کوفه ممنوع کرد و بر این اساس، قاریان کوفه، غالباً مسلمانان تک بُعدی و ناآشنا به سنت بودند؛ اما پس از به خلافت رسیدن امام علی علیه السلام، سیاست های اصولی فرهنگی ایشان در دوران حکومت، از یک سو، و حضور یاران بزرگ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که همراه امام علی علیه السلام به کوفه آمده بودند، از سوی دیگر، نقش مؤثری در رشد فرهنگی مردم کوفه داشت.

بر این اساس، هنگام قیام امام حسین علیه السلام - که حدود ۲۵ سال از آغاز حکومت امام علی علیه السلام می گذشت - بی تردید، مردم کوفه، به طور نسبی از بالا - ترین سطوح فرهنگی در میان جوامع اسلامی برخوردار بودند. از این رو، زمینه اصلاح طلبی و قیام علیه ظلم و جور بنی امیه، در این شهر بیش از هر جای دیگری فراهم بود. شورش های مکرر آنها بر ضدّ حکومت های وقت پس از قیام امام حسین علیه السلام، گواه این مدّعاست.

چهار. کانون مبارزه با حکومت شام

نقش تعیین کننده کوفیان در فتوحات اسلامی و درگیری آنها با حکومت ستمگر شام، بویژه در دوران حکومت امام علی علیه السلام، ایجاب می کرد تا طبعاً رضایت ندهند که شام، مرکز خلافت و تصمیم گیری در جهان اسلام باشد. لذا در طول حکومت اموی، کوفه، کانون مبارزه و مخالفت با حکومت اموی شام بود و در این راه، بیشترین کشته، زندانی و تبعیدی را داد.

زیاد بن ابیه، در دورانی که از طرف معاویه به حکومت کوفه گمارده شد، علاوه بر کشتن و زندانی کردن بسیاری از مبارزان و تبعید بسیاری از آنان به شام و سایر شهرها، بر پایه برخی از گزارش ها، تنها پنجاه هزار نفر را از کوفه و بصره به سوی خراسان، کوچ داد. (۱)

همچنین فرزندش ابن زیاد، علاوه بر کشتار گسترده مبارزان، گروهی از بزرگان شیعیان کوفه (مختار، هانی و...) را زندانی کرد.

نهضت توأین و قیام مختار، پس از واقعه کربلا، شورش عبد الرحمان بن اشعث در سال های ۸۲ و ۸۳ هجری و قیام زید بن علی بن الحسین علیه السلام در سال ۱۲۲، دلایل روشن دیگری بر نفرت عمیق بخش قابل توجهی از مردم کوفه از حکومت اموی است.

در دوران امامت امام حسین علیه السلام، مفاسد اخلاقی و عملی آشکار یزید- که خود را خلیفه مسلمانان می دانست-، نفرت طبیعی مردم کوفه نسبت به حکومت شام را دوچندان کرد. لذا با نوشتن نامه های پی در پی، از امام علیه السلام دعوت کردند تا به کوفه بیاید و نهضت شکل گرفته بر ضد حاکمان اموی را سامان دهد.

پنج. حضور هواداران اهل بیت علیهم السلام

هر چند شمار شیعیان حقیقی و پیروان واقعی اهل بیت علیهم السلام در کوفه اندک بود؛ لیکن دوستداران اهل بیت علیهم السلام و کسانی که نسبت به خاندان رسالت، اظهار ارادت

ص: ۸۵

می کردند، در این شهر، فراوان بودند؛ بلکه با عنایت به این که کوفه، حدود پنج سال مرکز حکومت عدل امام علی علیه السلام بود و جمع بسیاری از یاران بزرگ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، همراه با ایشان به این شهر آمده بودند و از این طریق، احادیث فراوانی در فضائل اهل بیت علیهم السلام در میان مردم انتشار یافته بود، کوفه به تدریج، کانون هواداران اهل بیت علیهم السلام در جهان اسلام شد و به همین جهت، پس از مرگ معاویه، هنگامی که جمع کوچکی از پیروان راستین اهل بیت علیهم السلام فعالیت تبلیغاتی خود را برای بیعت با امام حسین علیه السلام و مبارزه با حکومت اموی آغاز کردند، در فضای باز اجتماعی ناشی از ضعف فرماندار کوفه، در مدت کوتاهی فضای عمومی شهر در اختیار هواداران امام حسین علیه السلام قرار گرفت.

اما مردم مکه و مدینه، به دلیل شرایط سیاسی حاکم بر آنها، مانند کوفیان به اهل بیت علیهم السلام علاقه مند نبودند. ابن ابی الحدید، به نقل از ابو عمر نهدی، از امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده که فرمود:

مَا بِمَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ عَشْرُونَ رَجُلًا يُحِبُّنَا (۱).

در مکه و مدینه، بیست نفر هم نیستند که ما را دوست بدارند.

در مقابل، گزارش های فراوانی، از کثرت نسبی علاقه مندان اهل بیت علیهم السلام در کوفه حکایت دارد، چنان که از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

إِنَّ وَايَتَنَا عُرِضَتْ عَلَى أَهْلِ الْأَمْصَارِ فَلَمْ يَقْبَلْهَا قَبُولَ أَهْلِ الْكُوفَةِ بَشِيءٍ (۲).

ولایت ما، بر مردم شهرها ارائه شد. هیچ کدام مانند مردم کوفه، آن را نپذیرفتند.

روایات دیگری نیز رسیده اند که مؤید این اند که هواداران اهل بیت علیهم السلام در کوفه، بیش از هر شهر دیگری وجود داشته اند. هر چند هواداری بیشتر آنها در حد دفاع عملی و ایثار جان نبوده است؛ لیکن در سایر شهرها، اهل بیت علیهم السلام، همین مقدار

ص: ۸۶

۱- (۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۴ ص ۱۰۴؛ [۱] بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۲۹۷. [۲]

۲- (۲) ثواب الأعمال: ص ۱۱۴ ح ۲۰، بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۴۶ ح ۶. [۳]

طرفدار هم نداشته اند و لذا هنگامی که ابن زیاد، کوفیان را مجبور به رفتن به سوی سرزمین کربلا و جنگ با امام علیه السلام کرد، بسیاری از آنها، از نیمه راه گریختند و در کربلا، حاضر نشدند. بلاذری، در این باره می نویسد:

یک گروه هزار نفره [از کوفه] اعزام می شد؛ امّا به جهت اکراه آنان از این کار (نبرد با حسین علیه السلام)، تنها سیصد یا چهارصد نفر یا کمتر از اینها به مقصد می رسیدند (۱).

شش. دعوت کوفیان از امام علیه السلام

در سراسر جهان اسلام، جز اهل کوفه، هیچ کس از امام حسین علیه السلام برای قیام بر ضدّ حکومت یزید، دعوت نکرد. از این رو، یکی از پاسخ های امام علیه السلام به معترضان، استناد به دعوت نامه های مردم کوفه بود. در چنین فضایی، اگر امام علیه السلام برای آغاز نهضت به نقطه دیگری عزیمت می کرد و به دست کارگزاران حکومت، کشته می شد، آیا او را به بی سیاستی متّهم نمی کردند؟!

هفت. ممانعت حکومت اموی از رفتن امام علیه السلام به کوفه

رسیدن امام حسین علیه السلام به کوفه برای امویان بسیار خطرناک بود و لذا پیش از سلطه کامل ابن زیاد بر کوفه، یزید و کارگزارانش با همه توان تلاش می کردند که امام علیه السلام به کوفه نرود. یزید، حتّی دست به دامن ابن عبّاس شد تا امام علیه السلام را از رفتن به کوفه باز دارد، همچنین عمرو بن سعید، فرماندار مکه، کوشید تا جلوی رفتن امام علیه السلام را بگیرد، و گروهی را اعزام کرد تا مانع خروج امام علیه السلام از مکه شوند، امّا پس از درگیری مختصری، امام علیه السلام روانه عراق گردید.

بنا بر این، کوفه از نظر موقعیت فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، نظامی و جغرافیایی، مناسب ترین نقطه برای آغاز نهضت بر ضدّ حکومت یزید بود. از این

ص: ۸۷

رو، سید مرتضی رحمه الله علیه در تحلیل حادثه کربلا می گوید:

اسباب پیروزی بر دشمن، روشن و آشکار بود، امّا آن اتفاق بد، ماجرا را دگرگون و معکوس کرد تا جایی که به انجام رسید، آنچه رسید (۱).

هر چند ما با این نظر، موافق نیستیم، لیکن به دلایلی که بیان کردیم، کوفه را بهترین گزینه برای تحقق اهداف نهضت حسینی می دانیم. توضیح بیشتر این مطلب، در ادامه همین فصل، خواهد آمد.

ص: ۸۸

۱- (۱) تنزیه الأنبياء: ص ۱۷۶، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۹۸.

بررسی گزارش هایی که در منابع تاریخی در این زمینه آمده اند، (۱) نشان می دهد که افراد مختلفی با انگیزه های گوناگون، می خواستند تا امام حسین علیه السلام را از سفر به عراق، منصرف کنند: برخی مستقیماً از یزید، دستور ممانعت داشتند. برخی غیر مستقیم، عامل اجرایی او بودند. برخی ضمن علاقه مندی به امام علیه السلام در جهت اجرای خواست حکومت یزید، عمل می کردند، شماری به خاطر پیشگویی هایی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره شهادت ایشان شنیده بودند، از این سفر احساس خطر می کردند، برخی می خواستند که امام علیه السلام هم مانند آنها عافیت طلبی را پیشه سازد و در نهایت، برخی هم انگیزه ای جز علاقه مندی به امام علیه السلام نداشتند.

برای تحلیل پاسخ های امام علیه السلام به کسانی که با خطرناک توصیف کردن سفر به کوفه، تلاش می کردند تا امام علیه السلام را از این سفر منصرف کنند، باید توجه داشت - همان طور که پیش از این گفتیم - هدف امام علیه السلام از سفر به کوفه، در درجه نخست، تأسیس حکومت اسلامی و در مرتبه بعد، سست کردن پایه های حکومت اموی و دفاع از اساس اسلام به قیمت شهادت خود و عزیزانش بود. بنا بر این، تحقق این هدف، با خطرهای احتمالی و بلکه قطعی این سفر، منافات ندارد.

امام حسین علیه السلام از یک سو، سرنوشت این سفر را می دانست و از خطرهای آن، کاملاً آگاه بود و از سوی دیگر، برای اتمام حجت بر مردم، نمی توانست همه آنچه را

۱- (۱) برای دیدن برخی از این گزارش ها، ر.ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۴ ص ۴۱۳ (فصل ششم: مخالفان رفتن امام علیه السلام به سمت عراق).

می‌داند، برای همه مردم بیان کند. از این رو، پاسخ‌های امام علیه السلام به کسانی که سفر به کوفه را خطرناک وصف می‌کردند، متفاوت بود. این پاسخ‌ها را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد:

یک. پاسخ به کارگزاران حکومت

پاسخ امام علیه السلام به کارگزاران یزید که او را از سفر به عراق منع می‌کردند، در واقع، این بود که: در کار من، دخالت نکنید. هنگامی که مأموران عمرو بن سعید، فرماندار مکه، مانع خروج امام علیه السلام و یارانش از مکه شدند و ضمن درگیری مختصری خطاب به امام علیه السلام گفتند: ای حسین! از خدا نمی‌ترسی که از جماعت، جدا می‌شوی و میان امت، تفرقه می‌اندازی؟

امام حسین علیه السلام تنها به قرائت این آیه شریف، بسنده کرد:

«لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ. ۱»

عمل من، برای من و عمل شما، برای شماست. شما از آنچه من می‌کنم، بیزارید و من، از آنچه شما می‌کنید، بیزارم». (۱)

بر پایه نقل ابن اعثم، امام علیه السلام در پاسخ نامه یزید به اهل مدینه - که متضمن باز داشتن آنها از قیام بود -، نیز تنها به نوشتن آیه یاد شده اکتفا کرد. (۲)

دو. پاسخ به کسانی که نمی‌خواست سرنوشت سفر را برای آنان بازگو نماید

از آن جا که هدف اولیه امام علیه السلام از سفر به عراق، تأسیس حکومت اسلامی بود، برای اتمام حجت بر مردم، نمی‌توانست سرنوشت سفر را برای همه مردم، حتی برای برخی از خواص، بیان کند. لذا در پاسخ بسیاری از کسانی که با خطرناک توصیف

ص: ۹۰

۱- (۲) ر.ک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۵.

۲- (۳) الفتوح: ج ۵ ص ۶۸.

کردن سفر به عراق، از ایشان می خواستند تا از این سفر منصرف شود، به پاسخ های اجمالی اکتفا می کرد، چنان که در پاسخ به پیشنهاد طرّماح و ابو بکر بن عبد الرحمان فرمود:

مَهْمَا يَقْضِي اللَّهُ مِنْ أَمْرٍ يَكُنْ (۱).

هر چه خداوند حکم کند، همان می شود.

همچنان که در پاسخ بشر بن غالب، عبد الله بن مطيع و عمر بن عبد الرحمان و فَرَزْدَق و امثال آنها نیز به پاسخ های اجمالی اکتفا کرد.

سه. پاسخ به خواص

اما پاسخ امام عليه السلام به شخصیت های بزرگی مانند ام سلمه و عبد الله بن جعفر و محمد ابن حنفیه، کاملاً متفاوت با پاسخ به دیگران بود؛ چرا که در پاسخ به آنها امام عليه السلام از شهادت خود خبر می داد، چنان که در پاسخ به ام سلمه می فرماید:

إِنِّي وَاللَّهِ مَقْتُولٌ كَذَلِكَ، وَإِنْ لَمْ أَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ يَقْتُلُونِي أَيْضاً (۲).

به خدا سوگند، من، این چنین کشته می شوم، و اگر به عراق هم نروم، مرا می کشند.

و نیز به عبد الله بن جعفر می فرماید:

لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامِهِ مِنْ هَوَامِّ الْأَرْضِ لَأَسْتَخْرِجُونِي وَيَقْتُلُونِي (۳).

اگر در لانه جنبنده ای هم باشم، مرا بیرون می آورند و می کشند.

این سخن، بدین معناست که: من، چه به کوفه بروم و چه نروم، بی تردید، به دست عوامل یزید، کشته می شوم. بنا بر این، باید نقطه ای را برای شهادت خود انتخاب کنم که خون من، بیشترین بهره را برای اسلام داشته باشد و بیشترین ضربه را به حکومت

ص: ۹۱

۱- (۱) الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۴۷، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۸.

۲- (۲) الخرائج والجرائح: ج ۱ ص ۲۵۳، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۹ ح [۱]. ۲۷.

۳- (۳) الفتوح: ج ۵ ص ۶۷، [۲] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۱۷.

اموی بزند و حرمت حرم نیز حفظ گردد، و آن نقطه، جایی جز عراق نیست.

بر این اساس انتخاب کوفه و همراه بردن خانواده و کودکان خردسال و بهترین یاران در این سفر، دقیقاً در راستای تحقق این هدف والای الهی بوده است.

ص: ۹۲

(۳) عوامل اقبال مردم کوفه به نهضت حسینی

با توجه به آنچه در باره موقعیت فرهنگی و سیاسی کوفه بیان کردیم، دلایل اقبال مردم کوفه را به نهضت حسینی، در موارد زیر می توان خلاصه کرد:

۱. بالا بودن سطح فرهنگی بخشی از مردم کوفه؛
 ۲. تقابل منافع سیاسی و اقتصادی کوفه با شام. کوفه، روزی پایگاه مهم تصمیم گیری در جهان اسلام بود و با شام، درگیری داشت. اکنون، کوفیان در برابر حکومت شام، احساس ذلت و خفت می کردند؛
 ۳. علاقه مندی بسیاری از مردم کوفه نسبت به اهل بیت علیهم السلام؛
 ۴. مفاسد حکومت اموی و بخصوص فساد آشکار یزید؛
 ۵. نبودن جایگزینی مناسب برای امام حسین علیه السلام که بتواند کوفیان را در مخالفت با حکومت شام و براندازی آن، رهبری کند.
- در کنار هم قرار گرفتن عوامل مذکور، سبب شد که جمعی از پیروان راستین امام حسین علیه السلام، مخالفت با حکومت اموی را بیاغازند و هنگامی که مردم را به همراهی با ایشان جهت براندازی حکومت فرا خواندند، توده مردم از آن استقبال کردند. سیاست نعمان بن بشیر نیز- که مایل به درگیری نبود- زمینه را فراهم کرد و فضای عمومی کوفه، به سرعت در جهت نهضت حسینی قرار گرفت، به گونه ای که حتی جمعی از سران هوادار حکومت- مانند: عمرو بن حجاج و شَبِث بن ربیع که موقعیت خود را در خطر می دیدند- تحت تأثیر فضای عمومی شهر، به ظاهر به صف حامیان نهضت پیوستند و برای امام حسین علیه السلام نامه نوشتند.

اکنون باید دید که: چرا در فرصت کوتاهی پس از آمدن ابن زیاد به کوفه، به طور کلی، ورق برگشت و فضای عمومی کوفه، در جهت خواست حکومت یزید قرار گرفت؟ به سخن دیگر، جامعه کوفه در کنار آن ویژگی های مثبت، چه خصوصیات دیگری داشت که یک روز، فضای عمومی آن در جهت خواست امام حسین علیه السلام بود و روز دیگر، در جهت خواست یزید؟ و آیا این رویکرد مردم کوفه را می توان به حساب شیعیان گذاشت؟

برای پاسخ دادن به این پرسش ها، جامعه شناسی و روان شناسی مردم کوفه و شناخت نظام اداری و اقتصادی حاکم بر این شهر، ضروری است. در بخش های آینده، به تبیین این مسائل خواهیم پرداخت و پس از آن، مهم ترین عوامل شکست نهضت کوفه را بررسی خواهیم کرد.

اشاره

در ارزیابی سفر امام حسین علیه السلام به کوفه و نهضت کوفیان، افزون بر آنچه گذشت، جامعه‌شناسی کوفه را نیز باید بررسی کرد. کوفه آن روزگار، از زوایای گوناگون، قابل ارزیابی است؛ چرا که شهری متنوع و چند گونه بوده است:

یک. جامعه کوفه از نظر نژادی

(۱)

جامعه کوفه را از نظر نژادی، می‌توان به دو بخش عرب و غیرعرب، تقسیم کرد. بیشتر مردم عرب ساکن کوفه، قبایلی بودند که با آغاز فتوحات اسلامی در ایران، از شبه جزیره عربستان، به قصد شرکت در جنگ، به سمت عراق، کوچ کردند و سرانجام، پس از پایان فتوحات، در کوفه و بصره، مسکن گزیدند.

بخش دیگری از عرب‌های ساکن کوفه را قبایلی مانند بنی تغلب تشکیل می‌دادند که پیش از اسلام، در عراق، سکونت گزیده بودند و پیوسته با ایرانیان در جنگ بودند. اینان، با آغاز فتوحات اسلامی، به مسلمانان پیوستند و آنها را در فتوحات، یاری دادند. سپس بخشی از آنها در شهرهای تازه تأسیس اسلامی، سکنا یافتند.

مردمان غیر عرب کوفه - که اندکی از جمعیت آن را تشکیل می‌دادند - شامل گروه‌هایی همچون موالی، (۲) سُریانی‌ها (۳) و نبطی‌ها (۴) بودند.

ص: ۹۵

۱- (۱) ر. ک: حیاة الإمام الحسین علیه السلام، قرشی: ج ۲ ص ۴۳۳.

۲- (۲) منظور از موالی، مسلمانان غیر عرب (مانند: ایرانیان، رومی‌ها و ترکان) هستند (تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان: ص ۶۸۶).

۳- (۳) سُریانی‌ها، کسانی بودند که به زبانی سُریانی سخن می‌گفتند. آنان، امروزه مسیحی‌اند و در سوریه و شمال بین‌النهرین زندگی می‌کنند (المنجد: ص ۳۵۴ «السُریان»).

۴- (۴) نبطی‌ها، طایفه‌ای از عرب بودند که داخل عجم‌ها و رومیان شده بودند و نسبشان با آنان در آمیخته بود و فرهنگ و زبانشان را از دست داده بودند (مجمع البحرین: ج ۳ ص ۱۷۴۶).

دو. جامعه کوفه از نظر اعتقادی

از نظر اعتقادی، جامعه آن روز کوفه را می توان به دو بخش مسلمان و غیر مسلمان، تقسیم کرد. بخش غیر مسلمان کوفه، عبارت بودند از: مسیحیان عرب از «بنی تغلب»، مسیحیان نجران، مسیحیان نبطی، یهودیانی که در زمان عمر از شبه جزیره عربستان رانده شده بودند، و زردشتیان ایرانی. این بخش، در مجموع، قسمت ناچیزی از کل جمعیت کوفه بودند.

سه. جامعه کوفه از نظر سیاسی

اشاره

بخش مسلمان کوفه را، از نظر سیاسی، می توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱. هواداران اهل بیت علیهم السلام

پیش از این، اشاره کردیم که در عصر نهضت حسینی، کوفه، کانون هواداران اهل بیت علیهم السلام بود؛ ولی این سخن، بدان معنا نیست که همه کسانی که به اهل بیت علیهم السلام اظهار ارادت می کردند، پیروان راستین آنها و «شیعه» به مفهوم حقیقی این کلمه بودند؛ بلکه هواداران اهل بیت علیهم السلام و مدعیان تشیع در آن دوران، به چند دسته تقسیم می شدند که در ادامه همین فصل، توضیح خواهیم داد.

۲. هواداران بنی امیه

هواداران بنی امیه، بخش قابل توجهی از مردم کوفه را تشکیل می دادند. در آن دوران که بیست سال از حکومت امویان در کوفه می گذشت، افراد بسیاری جذب آنها شده بودند. هواداران بنی امیه در کوفه، از تشکل و سازماندهی نیرومندی برخوردار بودند. افرادی مانند عمرو بن حجاج زبیدی، یزید بن حرث، عمرو بن حرث، عبد الله بن مسلم، عماره بن عقبه، عمر بن سعد و مسلم بن عمرو باهلی، از سران آنان به شمار می رفتند و همین ها بودند که وقتی از پیشرفت کار مسلم بن عقیل و ضعف و

فتور نعمان بن بشیر، فرماندار کوفه احساس خطر کردند، به شام نامه نوشتند و زمینه را برای عزل نعمان و فرمان روایی ابن زیاد، فراهم ساختند.

گفته شده که رؤسا و مُتَنَفِّذان قبایل کوفه، از این حزب بوده اند و این امر، باعث گرایش بسیاری از مردم به این سو می شده است. (۱)

۳. خوارج

علی رغم سرکوب خوارج در جنگ نهروان، سیاست های غیر اسلامی معاویه باعث شد که خوارج کوفه، در زمان او، قدرت بگیرند. آنان در سال ۴۳ ق، در دوران فرمان روایی مغیره بن شعبه بر کوفه، به رهبری مُسْتَوْرِد قیام کردند؛ ولی کارشان به شکست انجامید. زیاد بن ابیه نیز پس از به عهده گرفتن فرمانداری کوفه در سال ۵۰ ق، نقش مهمی در سرکوب آنها داشت. پس از مرگ زیاد (سال ۵۳ ق)، خوارج کوفه به رهبری حَیَّان بن ظبیان، در سال ۵۸ ق، قیامی دیگر ترتیب دادند و این بار، ابن زیاد، پس از به عهده گرفتن زمام امور کوفه، به سرکوب آنها پرداخت.

بنا بر این، با توجه به درگیری خوارج با امویان، شاید بتوان گفت که آنان در جریان نهضت حسینی، با هیچ یک از دو طرف، همکاری نکرده اند.

۴. افراد بی اعتنا و دم دمی مزاج

بخش قابل توجهی از جوامع مختلف را کسانی تشکیل می دهند که یا همه حوادث اجتماعی را بی اهمیت می شمارند و یا هر روز، به رنگی در می آیند. در کوفه نیز طبعاً جمعی بودند که نه به اهل بیت علیهم السلام علاقه داشتند و نه هوادار بنی امیه بودند؛ بلکه هوادار شکم و شهوت خویش بودند و هر کس می توانست زندگی آنان را تأمین کند، از او پیروی می کردند.

ص: ۹۷

۱- (۱) ر.ک: بازتاب تفکر عثمانی در واقعه کربلا: ص ۳۱ و ۷۸ و ۱۱۹ و ۱۸۶.

اشاره

در روایات اهل بیت علیهم السلام، مدعیان تشیع و هواداریِ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، به چند طبقه یا دسته تقسیم شده اند:

یک. شیعیان طبقه اول

برترین دسته شیعیان، کسانی بودند که به راستی، به خاندان رسالت عشق می ورزیدند و در پنهان و آشکار، از آرمان های آنان دفاع می کردند. اینان، در کلام امام صادق علیه السلام، دوستانِ ترازِ اولِ اهل بیت علیهم السلام معرفی شده اند:

طَبَقَةٌ يُحِبُّونَا فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ، هُمْ النَّمَطُ الْأَعْلَى.

گروهی که ما را آشکارا و پنهان، دوست دارند؛ آنان در بالاترین درجه اند.

امام صادق علیه السلام در ادامه این سخن، ویژگی های این گروه را چنین تبیین فرموده است:

فَمِنْ بَيْنِ مَجْرُوحٍ وَ مَذْبُوحٍ، مُتَفَرِّقِينَ فِي كُلِّ بِلَادٍ قَاصِيَهُ... وَ هُمْ الْأَقْلُونَ عَدَدًا، الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا وَ خَطَرًا (۱).

جمعی زخمی و جمعی سر بریده، در شهرهایی دور دست، پراکنده افتاده اند.... آنان، جمعیتی اندک اند؛ اما در پیشگاه خدا، ارج و منزلتی والا دارند.

در عصر نهضت حسینی، حبيب بن مظاهر اسدی، مسلم بن عوسجه و ابو ثمامه

ص: ۹۸

صائدی، نمونه های شناخته شده این دسته از شیعیان و علاقه مندان اهل بیت علیهم السلام بودند. آنان، پس از مرگ معاویه، در خانه سلیمان بن صُرَد خُزاعی جمع شدند و باب نامه نگاری به امام حسین علیه السلام، پس از مرگ معاویه، به دست آنها گشوده شد.

دو. شیعیان طبقه دوم

این دسته، کسانی بودند که بر اثر جاذبه های حکومت علوی و آشنایی با احادیثی که اصحاب بزرگ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در فضایل اهل بیت علیهم السلام نقل کرده بودند، به این خاندان، اظهار ارادت می کردند؛ ولی دوستی آنها، از مرز ظاهر و زبان، تجاوز نمی کرد. امام صادق علیه السلام این دسته را دوستانِ ترازِ پایین اهل بیت علیهم السلام وصف فرموده است:

وَ الطَّبَقَةُ الثَّانِيَةُ: النَّمَطُ الْأَسْفَلُ، أَحْبَبْنَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَ سَارُوا بِسِيرَةِ الْمُلُوكِ، فَالَسْتَهُمْ مَعَنَا وَ سُيُوفُهُمْ عَلَيْنَا (۱).

گروه دوم، پایین ترند. ما را آشکارا دوست دارند؛ ولی به شیوه پادشاهان رفتار می کنند. از این رو، زبان هایشان، با ماست و شمشیر هایشان، بر ضد ما!

در دوران حکومت امام علی علیه السلام و دیگر امامان، بیشتر مردم کوفه از همین دسته بودند؛ همان ها که امام علی علیه السلام در اواخر حکومت خود، پی در پی، از آنها گله می کرد و خطاب به آنها می فرمود:

يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ (۲).

ای مردنمایانِ نامرد!

و می فرمود:

مُنِيْتُ بِمَنْ لَا يُطِيعُ (۳).

گرفتار کسانی شده ام که فرمان نمی برند.

ص: ۹۹

۱- (۱) تحف العقول: ص ۳۲۵.

۲- (۲) نهج البلاغه: خطبه ۲۷، [۱] الکافی: ج ۵ ص ۶ ح ۶، [۲] بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۶۵ ح ۹۳۱.

۳- (۳) نهج البلاغه: خطبه ۳۹، [۳] بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۳۲ ح ۹۰۵. [۴]

و می فرمود:

لَا غِنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِكُمْ (۱).

زیاد بودن جمعیت شما، سودی ندارد.

و می فرمود:

لَيْسَ حُشَّاشُ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ! (۲)

شما بد آتش افروزانی برای جنگ هستید.

و می فرمود:

هَيْهَاتَ أَنْ أَطَّلَعَ بِكُمْ أَسْرَارَ الْعَدْلِ (۳).

هیئات که خواسته باشم به یاری شما، عدالت پنهان را آشکار کنم!

نیز بر پایه برخی از گزارش ها، امام حسن علیه السلام در توضیح علت صلح خود با معاویه، این دسته از یاوران خود را این گونه توصیف فرمود:

يَقُولُونَ لَنَا إِنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَنَا وَ إِنَّ سُيُوفَهُمْ لَمَشْهُورَةٌ عَلَيْنَا! (۴)

به ما می گویند که دل هایشان با ماست؛ ولی شمشیرهایشان بر ضد ماست.

همچنین، فرزددق در دیدار با امام حسین علیه السلام، در وصف این دسته از علاقه مندان اهل بیت علیهم السلام، می گوید:

الْقُلُوبُ مَعَكُمْ، وَ السُّيُوفُ مَعَ بَنِي أُمَّيَّةَ (۵).

دل ها با توست و شمشیرها با بنی امیه.

نکته شایان توجه، این که در وصف دسته دوم، گفته شده که «زبان هاشان، با اهل بیت علیهم السلام و شمشیرهایشان، بر ضد آنان است»؛ اما در کلام فرزددق و دیگران، آمده است

ص: ۱۰۰

۱- (۱) نهج البلاغه: خطبه ۱۱۹، [۱] بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۹۶ ح ۹۴۲. [۲]

۲- (۲) نهج البلاغه: خطبه ۱۲۵، [۳] بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۴۹ ح ۹۱۰-۹۱۱. [۴]

- ٣- (٣) نهج البلاغه: خطبه ١٣١، [٥] بحار الأنوار: ج ٣٤ ص ١١٠ ح ٩٤٩. [٦]
- ٤- (٤) الاحتجاج: ج ٢ ص ٧٢ ح ١٥٩، [٧] بحار الأنوار: ج ٤٤ ص ١٤٧، ح ١٤. [٨]
- ٥- (٥) تاريخ الطبري: ج ٥ ص ٣٨٦. [٩]

که «دل هاشان با اهل بیت علیهم السلام است و شمشیر هاشان، بر ضد آنها».

حقیقت، این است که اگر به راستی، دل آنها با اهل بیت علیهم السلام بود، شمشیر آنها نمی توانست بر ضد اهل بیت علیهم السلام باشد. ضدیت عملی این دسته با خاندان رسالت، نشان می دهد که ارادت آنان به این خاندان، از مرز زبان تجاوز نمی کرده است.

سه. شیعیان طبقه سوم

دسته سوم: از علاقه مندان اهل بیت علیهم السلام، کسانی بودند که نه همانند دسته اول، در ظاهر و باطن از اهل بیت علیهم السلام دفاع می کردند، و نه همانند دسته دوم، علاقه ای ظاهری داشتند. این دسته، اهل بیت علیهم السلام را در قلب خود، دوست داشتند؛ ولی جرئت اظهار ارادت نسبت به آنان را نداشتند. اینان، به تعبیر امام صادق علیه السلام، علاقه مندان ترازِ وسط اند. متن سخن امام علیه السلام، این است:

وَ الطَّبَقَةُ الثَّلَاثَةُ: التَّمَطُّ الْأَوْسَطُ، أَحَبُّونَا فِي السِّرِّ وَ لَمْ يُحِبُّونَا فِي الْعَلَانِيَةِ (۱).

گروه سوم، در رتبه وسط اند. ما را در نهران، دوست دارند؛ اما آشکارا با ما دوستی نمی کنند.

سپس در تبیین ویژگی های دسته سوم، می فرماید:

وَلَعَمْرِي لَئِنْ كَانُوا أَحَبُّونَا فِي السِّرِّ دُونَ الْعَلَانِيَةِ فَهُمُ الصَّوَامُونَ بِالنَّهَارِ الْقَوَامُونَ بِاللَّيْلِ، تَرَى أَثَرَ الرَّهْبَانِيَةِ فِي وُجُوهِهِمْ، أَهْلُ سَلَمٍ وَ انْقِيَادٍ.

به جان خودم، اگر آنان ما را در باطن دوست می داشتند و نه به ظاهر، روزه داران روز و عابدان شب می بودند و اثر عبادت را در چهره شان می دیدی، و تسلیم و فرمان بردار می بودند.

در یک تقسیم بندی دیگر برای شیعیان، از امام باقر علیه السلام چنین روایت شده که فرمود:

الشَّيْعَةُ ثَلَاثَةٌ أَصْنَافٍ: صِنْفٌ يَتَرَيُّونَ بِنَاءٍ، وَ صِنْفٌ يَسْتَأْكِلُونَ بِنَاءٍ، وَ صِنْفٌ مِنَّا

ص: ۱۰۱

شیعیان، سه دسته اند: دسته ای با ما، خود را می آریند. دسته ای با ما، منافع مالی خود را به چنگ می آورند، و دسته ای، از ما ایند و رو به کوی ما دارند.

با توجه به این روایات، مدعیان تشیع در کوفه را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

دسته اول، کسانی که دل آنها با اهل بیت علیهم السلام بود و در عمل نیز از آرمان های این خاندان، دفاع می کردند. تعداد این دسته، بسیار اندک بود.

دسته دوم، کسانی که اهل بیت علیهم السلام را به راستی دوست داشتند؛ ولی جرئت دفاع از آرمان های آنان را نداشتند. تعداد اینان، بیش از دسته اول و کمتر از دسته سوم بود. (۲)

دسته سوم، کسانی که برای رسیدن به منافع سیاسی یا اجتماعی و یا اقتصادی، به اهل بیت علیهم السلام اظهار ارادت می کردند، ولی شمشیرهایشان در خدمت دشمنان آنها بود. بیشتر شیعیان کوفه، از این دسته بودند؛ ولی اینان، شیعه واقعی نبودند و می توان آنان را شیعیان سیاسی و اقتصادی نامید. چنین کسانی، در واقع، پیرو کسی هستند که بتواند منافع آنها را تأمین کند. از این رو، در فضایی که مردم احساس می کردند که امام حسین علیه السلام پیروز خواهد شد، این دسته نیز با مسلم بیعت کردند؛ ولی در فضایی که دیدند همراهی با امام علیه السلام برای آنها خطرناک است، در صف پیروان بنی امیه قرار گرفتند.

بنا بر این، گناه حمایت نکردن از نهضت امام حسین علیه السلام، به دوش شیعیان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و نیز کسانی است که از نام شیعه، سوء استفاده می کردند، نه شیعیان اعتقادی و واقعی.

ص: ۱۰۲

۱- (۱) مشکاه الأنوار: ص ۱۲۷ ح ۲۹۷. [۱]

۲- (۲) شاید همین دسته بودند که سعد بن عبیده، در باره آنها می گوید: [روز عاشورا] بزرگان ما، روی تپه ایستاده بودند، می گریستند و می گفتند: «خداوندا! یاری ات را فرو فرست». گفتم: «ای دشمنان خدا! چرا پایین نمی روید و کمکش نمی کنید؟!» (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۲).

اشاره

به طور کلی، ویژگی های روانی بیشتر جامعه آن روزگار کوفه را که در شکست ظاهری نهضت امام حسین علیه السلام دخیل بوده اند، می توان چنین برشمرد:

یک. نظام ناپذیری

هسته اولیه شهر کوفه را قبایل بدوی (صحرائشین) تشکیل می دادند که بنا به علل مختلف، در فتوحات اسلامی شرکت جستند و سپس از صحرائشینی و کوچروی، به شهرنشینی روی آوردند؛ اما با این حال، خُلق و خوی صحرائشینی خود را از دست نداده بودند.

یکی از ویژگی های صحرائشینان، داشتن آزادی بی حدّ و حصر در صحراها و بیابان هاست. از این رو، آنان از همان ابتدا به درگیری با امیران خود پرداختند، به گونه ای که خلیفه دوم را به ستوه آوردند، تا جایی که از دست آنان، این چنین شکوه نمود: چه مصیبتی بالاتر از این که با صد هزار جمعیت، رو به رو باشی که نه آنها از امیری خوشنودند، و نه امیری از آنان رضایت دارد؟! (۱)

می توان گفت که چنین جامعه ای، امیر عادل و آزاداندیش را بر نمی تابد. در این جامعه، مردم از این گونه امیران، سوء استفاده می کنند، در مقابل آنها به معارضا بر می خیزند و از فرمان آنان، اطاعت نمی نمایند. نمونه همه این نشانه ها را در رفتار

ص: ۱۰۳

کوفیان با امام علی علیه السلام مشاهده می کنیم. امیر مناسب این جامعه، امیری مانند «زیاد بن ابیه» است که با خشونت و ستمگری، آنان را وادار به اطاعت در برابر حکومت نماید.

دو. دنیاطلبی

گرچه بسیاری از مسلمانان صدر اسلام، با نیتی خالص و به جهت رضای حق و پیشرفت اسلام در فتوحات اسلامی شرکت می جستند، اما کم نبودند افراد و قبایلی که به قصد به دست آوردن غنایم جنگی در این جنگ ها شرکت می کردند. اینان، پس از سکونت در کوفه، حاضر به از دست دادن دنیای خود نبودند و به محض احساس کردن هر گونه خطری، عقب می نشستند و به عکس، هر گاه احساس نفعی می نمودند، فوراً به عرصه داخل می شدند.

شاهد صادق این مطلب، حضور کوفیان در دو جنگ جَمَل و صَفِّین است. هنگامی که در سال ۳۶ هجری، امام علی علیه السلام برای مقابله با شورشیان مستقر در بصره، از مدینه ره سپار عراق شد، از کوفیان، درخواست کمک نمود. کوفیان که هنوز حکومت امام علی علیه السلام را نوپا می دیدند و از سرنوشت جنگ، بخصوص با توجه به کثرت سپاه بصره، بیمناک بودند، کوشیدند از زیر بار این دعوت، شانه خالی کنند و سرانجام، پس از تبلیغ ها و تشویق های فراوان، تنها دوازده هزار نفر، یعنی حدود ده درصد از جمعیت جنگجویان کوفه، در این جنگ، به نفع علی علیه السلام شرکت جستند. پس از اتمام جنگ نیز یکی از اعتراض های نخبگان و خواص آنان، مصادره نشدن و تقسیم نشدن غنایم به وسیله امام علی علیه السلام بود.

اما در جنگ صَفِّین که کوفیان، حکومت امام علی علیه السلام را سامان یافته می دیدند و امید فراوانی به پیروزی داشتند، رغبت بیشتری به شرکت در جنگ نشان دادند، به طوری که تعداد سپاهیان امام علی علیه السلام را در این جنگ، بین ۶۵ تا ۱۲۰ هزار نفر نگاشته اند که شمار افراد غیر کوفی آن، بسیار ناچیز بوده است.

فراوانی بیعت کنندگان با مسلم را نیز می توان با همین اصل توجیه نمود، گرچه عدّه اندکی از افراد مخلص نیز در میان آنها بودند.

مردم کوفه در آن هنگام، از سویی به علت مرگ معاویه و جوانی یزید، حکومت مرکزی شام را دچار ضعف می دیدند و از سوی دیگر، فرماندار کوفه (نعمان بن بشیر) را قادر به مقابله با قیامی جدی نمی دانستند. از این رو، تجمع عده ای از شیعیان مخلص به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی و پیشنهاد دعوت از امام حسین علیه السلام و تشکیل حکومت در کوفه، به سرعت از سوی کوفیان، مورد استقبال قرار گرفت؛ زیرا احتمال پیروزی و تشکیل حکومت را قوی می دانستند.

کوفیان، حتی پس از ورود عبید الله به کوفه، امید پیروزی را از دست ندادند. از این رو، تعداد فراوانی از آنها به همراه مسلم در محاصره قصر عبید الله شرکت جستند و هنگامی که احساس خطر نمودند، به سرعت، از نهضت، کناره گرفتند و مسلم و هانی را به دست عبید الله سپردند.

این احساس خطر، هنگامی شدت گرفت که شایعه حرکت سپاه شام از سوی طرفداران عبید الله در میان مردم، پخش شد. البته ترس از سپاه شام را نیز می توان معلول دنیاطلبی مردم کوفه به شمار آورد.

سه. تابع احساسات بودن

با مطالعه مقاطع مختلف تاریخ کوفه، می توانیم تابع احساس بودن اهالی آن را مشاهده نماییم. علت اصلی این ویژگی را می توان عدم رسوخ ایمان در قلب های آنان دانست و طبعاً از افراد و قبایلی که با دیدن شوکت اسلام به آن پیوستند و برای دنیای خود به جنگ رفتند، انتظاری جز این نمی توان داشت.

شاید معروف شدن کوفیان به نیرنگبازی، فریبکاری و بی وفایی - تا جایی که به ظهور مثل هایی چون: «أَعْدَرُ مِنْ كُوفِيٍّ (فریبکارتر از کوفی)»، یا «الْكُوفِيُّ لَا يُوْفَى (کوفی، وفا ندارد)» انجامیده -، نیز ناشی از همین ویژگی احساساتی بودن آنها باشد.

چهار. پر خاشگری

نظامی بودن شهر کوفه و پدید آمدن فرصت های متعدد برای جنگیدن، روحیه ای

خاص و پرخاشگرانه به آنان داده بود. آنان، مغرور از قدرت نظامی و فتوحات خویش، در برابر هر تحوّل پرخاش کرده، با شورشگری، در صدد بازیابی هویت خویش و به دست آوردن منفعت بودند.

پنج. قبیله گرای

قبیله گرایی حاکم بر عراق و جزیره العرب، در کوفه نیز نمود داشت و افراد قبیله، به رئیس قبیله خویش، بیش از رئیس حکومت، وابسته بودند. از سوی دیگر، سیاست مدارانی همچون معاویه و ابن زیاد، با تطمیع رؤسای قبائل، از توانایی آنان بر ضدّ امامان شیعه علیهم السلام، استفاده می کردند.

ص: ۱۰۶

اشاره

ترکیب نژادی، اعتقادی و سیاسی مردم کوفه و نیز ویژگی های روانی آنها، ایجاب می کرد که نظام اداری و شرایط اقتصادی حاکم بر این شهر، نقش بسیار مؤثری در بسیج نظامی آنها داشته باشد. برای روشن شدن این مطلب، اشاره ای کوتاه به نظام اداری کوفه و منابع درآمد مردم آن، ضروری است:

الف- نظام اداری

اشاره

مهم ترین عناصر تشکیلات اداری کوفه، عبارت بودند از:

یک. فرماندار

فرماندار (والی)، مهم ترین مقام اجرایی کوفه بود که مستقیماً توسط رئیس حکومت مرکزی، منصوب و اداره امور کوفه و توابع آن (۱) به او سپرده می شد.

دو. رؤسای ارباع

زیاد بن ابیه، هنگامی که در سال ۵۰ هجری به حکومت کوفه منصوب شد، به منظور تسلط بیشتر بر این شهر، آن را به چهار قسمت (رُبع) تقسیم کرد: ربع اهل مدینه، ربع تمیم و همدان، ربع ربیع و کَنده، ربع مَدَحِج و اسد. همچنین برای هر یک، رئیسی معین نمود که مجموع آنها، «رؤسای ارباع» نامیده می شدند.

ص: ۱۰۷

۱- (۱) همه نواحی مرکز و شمال ایران آن روز (مانند: آذربایجان، قفقاز، قزوین، خراسان، ری، طبرستان، کابل و سمرقند)، توابع کوفه محسوب می شدند.

فرماندهانی که زیاد برای این ارباع انتخاب کرده بود، به ترتیب، عبارت بودند از: عمرو بن حریث، خالد بن عَرَفْطَه، قیس بن ولید و ابو بُرده بن ابی موسی اشعری.

مسلم بن عقیل نیز هنگام برپایی قیام خود، از این نظام، استفاده کرد و افراد هر ربع را در همان ربع، سازماندهی نمود و خود، رئیسی غیر از رئیس منصوب از سوی حکومت، برای هر ربع، انتخاب کرد.

در جریان قیام مسلم در کوفه پس از دستگیری هانی و محاصره قصر، به نام های رؤسای ارباع که به وسیله او منصوب شده بودند، بر می خوریم: مسلم بن عوسجه اسدی، رئیس رُبُع مَدْحِج و اسد، عبید اللّه بن عمر بن عزیز کندی، رئیس رُبُع کِنْدَه و ربیع، عباس بن جَعْدَه جَدَلی، رئیس رُبُع اهل مدینه و ابو ثَمَامَه صائدی، رئیس رُبُع تمیم و همدان.

هانی بن عروه، ریاست رُبُع کِنْدَه و ربیع را از سوی حکومت، بر عهده نداشت؛ اما به قدری در میان این رُبُع - که پرجمعیت ترین رُبُع کوفه بود - احترام داشت که گفته شده است در هنگام کمک خواستن، سی هزار شمشیر آماده، به فریادرسی او می آمدند که البته ابن زیاد، توانست با سیاست های خود و استفاده از عمرو بن حَجَّاج زبیدی، رقیب هانی، این نفوذ را به حدّ اقل برساند و سرانجام، او را شهید کند، بدون آن که هیچ تحرّکی در رُبُع، پدید آید!

سه. عَرَفَا

عَرَفَا، جمع «عَرِیف» است و عَرِیف، منصبی در قبیله بوده است که صاحب آن، ریاست عدّه ای از افراد قبیله و سرپرستی امور آنان را بر عهده داشته و نسبت به اعمال آن افراد، در مقابل حکومت، پاسخگو بوده است. وظیفه ای که عَرِیف انجام می داد و نیز تعداد افراد تحت نظر او، «عِرَافَت» نامیده می شد.

این منصب، در قبایل عرب در زمان جاهلیت نیز وجود داشته و از نظر اداری، یک یا دو درجه پایین تر از ریاست قبیله بوده است؛ اما پس از پایه ریزی نظام اسباع در

سال هفدهم هجری، نظام عُرُفا، به گونه ای دیگر پی ریزی شد، بدین ترتیب که افراد تحت سرپرستی هر عریف را به تعدادی قرار می دادند که عطا و حقوق آنها و همسران و فرزندان، صد هزار درهم باشد. از این رو، تعداد افراد «عرافت» های مختلف، متفاوت بود؛ زیرا نظامی که عمر بن خطّاب برای پرداخت عطا به جنگجویان در نظر گرفته بود، بر پایه مساوات قرار نداشت؛ بلکه بر اساس فضایل و ویژگی های افراد (مانند: صحابی بودن، شرکت در جنگ ها به فرماندهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، شرکت در فتوحات و...) متغیر بود. بدین ترتیب، «عرافت» های مختلف، از بیست تا شصت جنگجو را در بر می گرفت که زن و فرزندان آنها نیز به این رقم، اضافه می شدند.

وظیفه اولیه عُرُفا در آن زمان، این بود که عطا و حقوق افراد تحت مسئولیت خود را از امرای اسباع، تحویل می گرفتند و به آنان می رساندند. نیز در هنگام جنگ، افراد خود را آماده می کردند و احیاناً اسامی افرادی را که از شرکت در جنگ، سر باز زده بودند، به اطلاع فرماندار یا امرای اسباع می رساندند.

هنگامی که لشکریان عرب، شهرنشین شدند و در کوفه مستقر گردیدند، عُرُفا، اهمیت بیشتری یافتند؛ زیرا علاوه بر مسئولیت های سابق، مسئولیت کامل برقراری امنیت در محدوده زیر نظارتشان، به آنها واگذار گردید. از این رو، آنان دفترهایی تهیه کرده بودند که در آنها، اسامی جنگجویان و همسران و فرزندان، و نیز موالی آنان ضبط شده بود و اسامی و سال تولّد تازه متولّدها در آنها ثبت می شد، چنان که اسامی افرادی که از دنیا می رفتند، محو می گردید و بدین ترتیب، شناخت کاملی از افراد خود داشتند.

به نظر می رسد چنان که عرفا در آن زمان در مقابل فرماندار، مسئول بوده اند، نصب و عزل آنها نیز توسط فرماندار، صورت می گرفته است.

در هنگام بروز تشنج و اضطراب در شهر، نقش و اهمیت عرفا، دوچندان می شد؛ زیرا آنها مسئول برقراری نظم در میان افراد شامل عرافت خود بودند و طبعاً اگر

حکومت مرکزی شهر، قوی بود، از آنان می خواست که افراد قیام کننده (شورش) را معرفی نمایند.

ب- منابع درآمد مردم

اشاره

به طور کلی، طرق درآمد مردم آن روزگار کوفه را می توان به دو بخش: کسب و کار، و دریافت عطا و رزق از حکومت، تقسیم نمود:

یک. کسب و کار

کسب و کار مردم در آن زمان، معمولاً، زراعت، صناعت، تجارت و یا کارهای دولتی و حکومتی (مانند خدمت در شرطه یا همان شهربانی) بود.

به نظر می رسد با توجه به وابستگی شدید مردم به عطا و حقوق حکومتی، مردم عرب کوفه، کمتر به کسب و کار می پرداختند، به طوری که گفته شده است: اکثر حرفه های کوفه را موالی بر عهده داشتند و اصولاً، عرب ها، اشتغال به حرفه و صنعت را در خور شأن خود نمی دانستند.

دو. عطا و رزق

عطا، پرداخت نقدی ای بود که از سوی حکومت کوفه، یک جا یا در چند مرحله، سالانه به مردم جنگجوی این شهر، انجام می گرفت، چنان که رزق، کمک های جنسی، مانند: خرما، گندم، جو، روغن و... بود که هر ماه به صورت بلا عوض، به آنها تحویل می شد.

نظام عطا و رزق، به وسیله عمر بن خطاب، بنیان گذاری شد، بدین ترتیب که عمر، برای برپا داشتن یک لشکر همیشه آماده و به منظور جلوگیری از اشتغال سربازان به کارهای دیگر، برای آنان حقوقی سالیانه تعیین نمود، که ملاک های خاصی را نیز (مانند: صحابی بودن، دفعات شرکت در جنگ ها و...) در آن، مد نظر داشت. این حقوق سالیانه - که عمدتاً از فتوحات و خراج سرزمین های تازه فتح شده، تأمین

می گشت-، به تناسب افراد، مبلغی بین سیصد تا دو هزار درهم در سال بود، که مقدار حدّ اکثر آن، «شرف العطاء» نامیده می شد و به افرادی که دارای ویژگی های برجسته ای مانند شجاعت و رشادت فراوان بودند، پرداخت می گردید.

بنا بر این، اصلی ترین منابع درآمد مالی و تأمین زندگی مردم کوفه، در دست حاکمیت بود و اکثر مردم برای امرار معاش، راهی جز همکاری با حکومت نداشتند.

به نظر می رسد که نظام اداری و اقتصادی موجود در کوفه، مؤثرترین عامل در روی گردانی مردم از نهضت امام حسین علیه السلام و پیوستن آنان به هواداران حکومت بود، چنان که ابن زیاد، پس از ورود به کوفه و ایراد یک سخنرانی سیاسی، از نظام اداری و اقتصادی این شهر برای تهدید و تطمیع مردم، نهایت بهره را برد. متن گزارش طبری در این باره، چنین است:

ابن زیاد، بر رؤسا و مردم، سخت گرفت و گفت: به رؤسای قبایل بنویسید: هر کس از مخالفان امیر مؤمنان و حروریه (خوارج) و اهل تردید- که کارشان اختلاف افکنی و نفاق و تشّت است- در میان شما باشد و امان نامه بنویسد، در امان است؛ اما هر کس امان نامه ننویسد، باید کسی از رؤسا، او را ضمانت کند که با ما مخالفتی نمی کند و بر ما خروج نمی نماید، و اگر چنین نکند، ذمه ام از او بری است و خون و مالش حلال است و خونش ریخته می شود.

اگر در تحت ریاست بزرگ قبیله ای، کسی بر امیر مؤمنان خروج کند و وی، او را برای ما نفرستد، بر در خانه اش به دار آویخته می شود و از مقزری، محروم می گردد و به منطقه «الزاره» (بیشه شیران) در عُمان، فرستاده می شود (۱).

همچنین هنگامی که مسلم بن عقیل علیه السلام به همراه سپاه خود، قصر ابن زیاد را محاصره کرد و او را در فشار قرار داد، یکی از شگردهای موفق ابن زیاد، این بود که از طریق اشراف کوفه و رؤسای قبایل، به سپاهیان مسلم، پیغام داد که اگر دست از یاری او بردارند و در صف فرمانبران در آیند، به عطای آنان خواهد افزود؛ ولی در صورت

ص: ۱۱۱

ادامه شورش، عطای آنان، قطع خواهد شد.

بر پایه برخی از گزارش ها، در روز عاشورا، هنگامی که امام حسین علیه السلام با کوفیان، تمام حجّت می نمود و آنها با سر و صدا، تلاش می کردند که از سخنرانی ایشان ممانعت کنند، امام علیه السلام به موضوع «عطا» و حرامخواری آنان از این طریق، به عنوان یکی از علل انحراف و نافرمانی آنان، اشاره کرد و فرمود:

وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لِّأَمْرٍ غَيْرٍ مُّسْتَمِعٍ لِّقَوْلِي، قَدْ انْخَزَلْتُ عَطِيَا تُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، وَ مِلَّتْ بَطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، فَطُبِعَ عَلَي قُلُوبِكُمْ (۱).

همه تان از فرمان من، سرپیچی می کنید و به سخنانم، گوش فرا نمی دهید. عطایای حرام، شما را سست [و سنگین] کرده و شکمتان از حرام، آکنده شده است. از این رو، بر دل هایتان مهر خورده است.

ص: ۱۱۲

۱- (۱) مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۶؛ [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸. [۲]

اشاره

با در نظر گرفتن آنچه در تبیین جامعه شناسی کوفه و روان شناسی کوفیان بیان شد، می توان گفت که مهم ترین عوامل شکست نهضت کوفه و خودداری کوفیان از همراهی با امام حسین علیه السلام، عبارت اند از:

یک. عدم تشکل و ضعف امکانات اقتصادی هواداران امام علیه السلام

پیش از این، توضیح دادیم که یکی از ویژگی های کوفیان، نظام ناپذیری بود. به همین جهت، هواداران امام حسین علیه السلام نیز تشکل خاصی نداشتند. کوفیان، به دلیل حاکمیت نظام قبیله ای در کوفه، تابع رئیس قبیله بودند. از این رو، در صورت کناره گیری رئیس قبیله یا دستگیری و یا خیانت او، مردم نمی توانستند تصمیم گیری کنند.

افزون بر عدم تشکل هواداران امام علیه السلام، ضعف امکانات مالی و تجهیزات نظامی آنان نیز در شکست نهضت کوفه، بی تأثیر نبود.

دو. تشکل اداری و قدرت اقتصادی دشمنان امام علیه السلام

در مقابل هواداران امام علیه السلام، دشمنان ایشان و طرفداران حاکمیت اموی، در قالب نظام اداری کوفه، دارای تشکل بودند و امکانات اقتصادی و تجهیزات نظامی این شهر را در دست داشتند، هر چند برای مقابله با مسلم علیه السلام با دو مشکل اساسی، رو به رو بودند: یکی، ضعف مدیریت نعمان بن بشیر، و دیگری، جو عمومی هواداری مردم از امام حسین علیه السلام، که با آمدن ابن زیاد، هر دو مشکل، حل شد.

ابن زیاد، برای در هم شکستن فضای سیاسی، اجتماعی کوفه- که به شدت، تحت تأثیر فعالیت هواداران امام حسین علیه السلام بود-، کار خود را با تهدید و تطمیع مردم، آغاز کرد. او در نخستین سخنرانی خویش پس از ورود به کوفه، به مردم گفت:

امیر مؤمنان [یزید]، مرا بر شهر شما گمارده و فئتان را تقسیم کرده و دستور داده به ستم دیدگان شما، خدمت کنم و بر گوش به فرمان ها و مطیعان شما، احسان نمایم و بر نافرمانان و مشکوک ها، سخت بگیرم. من در به انجام رساندن فرمان او، تا پایان خواهم ایستاد و نسبت به فرمانبران شما، همانند پدری مهربانم و بر مخالفان، همانند زهر کشنده ام. پس هر کسی تنها برای حفظ خود بکوشد (۱).

چهار. تطمیع سران قبایل

اقدام دیگر ابن زیاد برای سرکوب کردن نهضت کوفه، دادن رشوه های کلان به سران قبایل و اشراف کوفه بود. این اقدام، با توجه به نظام قبیله ای کوفه، برای خاموش کردن آتش انقلاب، فوق العاده مؤثر بود. در این باره، مُجمَع بن عبد الله عائذی (یکی از کسانی که گزارش حوادث کوفه را در راه به امام علیه السلام داد)، به ایشان چنین گفت:

اشراف، رشوه و فسادشان بسیار شده و کیسه هایشان، پُر گردیده و دوستی شان، به سویی دیگر جلب شده و خیرخواهی شان، خالصانه برای اوست و بر ضد تو، یک دست شده اند؛ اما دیگر مردمان، هنوز دل هایشان با توست و فردا، شمشیر هایشان بر ضد تو، آخته است (۲).

پنج. بازداشت شماری از هواداران برجسته امام علیه السلام

یکی دیگر از اقدامات ابن زیاد، بازداشت کردن موقت جمعی از بزرگان هوادار

ص: ۱۱۴

۱- (۱) تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۸.

۲- (۲) تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۰۵.

امام علیه السلام بود. طبری، در این باره می نویسد:

وی، دیگر بزرگان [کوفه] را به خاطر ترس و دلهره ای که از آنها داشت، در نزد خود بازداشت کرد؛ زیرا همراهانش اندک بودند (۱).

از جمله کسانی که توسط ابن زیاد بازداشت شد، مختار بن ابی عبیده ثقفی بود که تا شهادت امام حسین علیه السلام، در زندان بود.

گفتنی است که جدا از همه عوامل، تنها بازداشت عنصری مؤثر مانند مختار، در کنار عقب نشینی سلیمان بن صرد، کافی بود که نهضت کوفه را با مشکل جدی، بلکه با شکست، مواجه سازد.

شش. اعمالِ خشونت

سیاست خشونت و کشتن، یکی دیگر از ابزارهای ابن زیاد برای سرکوب نهضت کوفه بود. در این باره، گزارش شده:

ابن زیاد، وقتی وارد قصر شد و شب را به صبح رساند، مردم را گرد آورد و سخن تند و تهدیدآمیز گفت و کشت و ترور کرد و خون ریخت و پرده دری نمود (۲).

در گزارشی دیگر می خوانیم:

گروهی از کوفیان را نگه داشت و فی المجلس، آنها را کشت (۳).

هانی بن عروه، یکی از سران هوادار امام علیه السلام بود که توسط ابن زیاد، دستگیر شد و پس از آزار و شکنجه فراوان، به شهادت رسید.

هفت. سوء استفاده از چهره های پرنفوذ مذهبی و اجتماعی

در کنار سایر عوامل سرکوب نهضت مردم کوفه، یکی از خطرناک ترین سیاست های ابن زیاد، سوء استفاده از چهره های مذهبی و مورد اعتماد مردم، مانند شریح قاضی

ص: ۱۱۵

۱- (۱) تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۶۹.

۲- (۲) مطالب السؤل: ص ۷۴، کشف الغمّه: ج ۲ ص ۲۵۵.

۳- (۳) الفصول المهمّه: ص ۱۸۳.

بود. پس از بازداشت هانی بن عروه، افراد قبیله مَدَحِج، برای آزادساختن او، قصر دار الإماره را احاطه کردند. ابن زیاد، احساس خطر کرد و به شَرِیح قاضی، دستور داد:

برو و هانی را ببین و به مردم بگو که او، زنده است.

شَرِیح، به بازداشتگاه هانی آمد. هنگامی که چشم هانی به شریح افتاد، در حالی که خون بر محاسن او جاری بود، فریاد زد: «ای خدا! ای مسلمانان! خاندانم نابود شدند. اهل دیانت، کجایند؟ اهل شهر، کجایند؟» او هنگامی که سر و صدای افراد قبیله خود را - که در بیرون دار الإماره برای آزادسازی او جمع شده بودند - شنید، گفت: «اگر ده نفر به این جا بیایند، مرا نجات می دهند». شریح قاضی، بدون توجه به آنچه دید و شنید، به طرف مردمی که اطراف قصر را گرفته بودند، آمد و به آنها گفت:

امیر، وقتی از حضورتان و سخنانتان در باره بزرگتان (هانی)، مطلع شد فرستاد که پیش او بروم. من هم پیش او رفتم و او را دیدم و امیر به من دستور داد که با شما دیدار کنم و به شما بگویم که بزرگتان زنده است و خبر کشته شدنش دروغ است (۱).

عمرو بن حجاج - که رهبری مردم گرد آمده در اطراف قصر را به عهده داشت -، با شنیدن سخن شریح گفت: «الحمد لله که او کشته نشده است!» و اطراف قصر را خالی کردند و رفتند.

گفتنی است که عمرو بن حجاج، برادر روعه، همسر هانی، و از طرفداران پر و پا قرص ابن زیاد بود که با این حيله، ابن زیاد را از چنگ قبیله مَدَحِج، رها ساخت.

باری! ابن زیاد، با به کارگیری سیاست زر و زور و تزویر، شعله های انقلاب کوفه را در نطفه خفه کرد، مسلم علیه السلام را کشت و فضای سیاسی - اجتماعی کوفه را چنان دگرگون ساخت که از مردم کوفه، سپاهی انبوه به کربلا فرستاد و حادثه خونین و بی نظیر عاشورا را پدید آورد.

ص: ۱۱۶

عزاداری، یکی از عناصر اصلی و کلیدی در بررسی فرهنگ عاشورایی است، چنان که نمی توان نقش مثبت آن را در تحولات فرهنگی شیعه، نادیده گرفت. در کنار این جایگاه بلند و تأثیرگذار، عزاداری امام حسین علیه السلام، بویژه در دوران معاصر، با پرسش ها و آسیب هایی همراه بوده است. بدین جهت، می کوشیم با جمع بندی روایت های یاد شده در این بخش، تحلیلی جامع از عزاداری، ارائه کنیم تا ضمن تبیین جایگاه آن، به پرسش ها و شُبهات، پاسخ گفته شود. برای پرداخت همه جانبه به مسئله عزاداری و رسیدگی به تمام زوایای آن، مباحث را در چهار محور، ارائه می کنیم:

۱. منزلت و جایگاه عزاداری در سخن و سیره پیشوایان

۲. چرایی و دلیل عزاداری

۳. آسیب شناسی عزاداری ها

۴. ویژگی های عزاداری هدفمند.

ص: ۱۱۷

(۱) منزلت و جایگاه عزاداری در سخن و سیره پیشوایان (۱)

بر پایه روایات، برپا داشتنِ عزا برای سالار شهیدان و یارانش، مرثیه سرایی برای آنان و گریه بر مصائبی که بر ایشان گذشته است، بویژه در دهه اول محرم و خصوصاً در روز عاشورا، مورد تأکید اهل بیت علیهم السلام بوده است. عزاداری برای سید الشهداء، در حقیقت، اظهار محبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است که قرآن، مودت آنها را واجب کرده است:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. ۲»

بگو در برابر این [رسالت] مزدی از شما نمی خواهم، جز دوست داشتن خویشاوندان [خود] را».

عزاداری برای سید الشهداء علیه السلام، اظهار همدردی در بزرگ ترین مصائبی است که برای اهل بیت علیهم السلام و در واقع برای اسلام، پیش آمده است. امامان اهل بیت علیهم السلام، جز تأکیدهای مستقیم قولی، به گونه های دیگری نیز بر اهمیت عزاداری برای امام حسین علیه السلام و زنده نگه داشتن آن، تأکید داشته اند که به مواردی اشاره می گردد:

یک. مرثیه سرایان سید الشهداء علیه السلام، پیش از واقعه کربلا

بر پایه آموزه های حدیثی، نخستین کسی که قبل از واقعه کربلا برای سید الشهداء علیه السلام مرثیه سرایی کرده، خداوند متعال است که آدم ابو البشر علیه السلام، ابراهیم خلیل علیه السلام و خاتم

ص: ۱۱۸

۱- (۱) برای مطالعه تفصیلی این موضوع و مستندات این مقاله، ر.ک: ص ۹۲۹ (بخش هفتم). نیز، ر.ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۹ ص ۳۳۱ (عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام).

انبیا صلی الله علیه و آله را از مصائبی که برای حسین علیه السلام پیش خواهد آمد، آگاه فرموده است، و آنان، بر این مصیبت، گریسته اند. همچنین عیسی علیه السلام، هنگام عبور از کربلا، به مصیبت حسین علیه السلام اشاره کرده و همراه با حواریان خود، بر مصائب او گریسته است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام نیز بارها به حوادث خونبار کربلا، اشاره کرده و همراه با فاطمه زهرا علیها السلام، برای فرزند عزیز خود، اشک ریخته اند.

دو. نخستین مرثیه سرایان سید الشهداء علیه السلام، پس از واقعه کربلا

پس از واقعه عاشورا، نخستین مرثیه سرایان سید الشهداء علیه السلام و یارانش، فرزندش امام زین العابدین علیه السلام، خواهر بزرگوارش زینب کبرا علیها السلام، دختران امام علیه السلام (ام کلثوم و فاطمه صغرا)، و همسرش زباب بوده اند که در کربلا، کوفه و شام، با مرثیه سرایی های هدفمند خود، راه سالار شهیدان را ادامه دادند.

اما در مدینه، نخستین مرثیه سرا پس از شهادت امام حسین علیه السلام، ام سلمه، همسر بزرگوار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. یعقوبی، در این باره می نویسد:

نخستین ضجّه زننده ای که در مدینه، ضجّه اش [بر حسین علیه السلام] بلند شد، ام سلمه، همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود.

سه. پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام

نخستین کسانی که در عزای امام حسین علیه السلام لباس سیاه پوشیدند، ام سلمه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و زنان بنی هاشم بودند. (۱) این اقدام، احتمالاً به خاطر سخنی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام شهادت جعفر بن ابی طالب به اسماء فرموده بود. (۲) ابو مسلم هم در آغاز قیام خود، برای استفاده تبلیغاتی علیه حکومت بنی امیه، لباس سیاه را انتخاب کرد، به

ص: ۱۱۹

۱- (۱) ر.ک: ص ۹۴۷ (نخستین سیاهپوش در سوگ امام حسین علیه السلام).

۲- (۲) از اسماء بنت عمیس، نقل شده است: وقتی جعفر بن ابی طالب کشته شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تسلّی ثلاثاً؛ سه روز لباس (یا مقنعه) مشکی بپوش» (ر.ک: فتح الباری: ج ۹ ص ۴۲۹، لسان العرب: ج ۱ ص ۴۷۲). البته «تسلّب» به گونه دیگری نیز معنا شده است (ر.ک: ص ۹۶۱ ح ۸۰۴).

طوری که او و یارانش، در تاریخ به «سیاه جامگان» (۱) شهرت یافتند. آنها می گفتند:

این لباس سیاه، در عزای خاندان محمد صلی الله علیه و آله و شهیدان کربلا و زید و یحیی است (۲).

در زمان معاصر نیز در برخی مناطق شیعه نشین، لباس سیاه، نشانه عزاداری شمرده می شود. (۳)

چهار. تأکید بر زنده نگه داشتن یاد امام حسین علیه السلام

روایات فراوانی، بر لزوم تداوم یاد سید الشهداء علیه السلام تأکید دارند. در روایتی از امام صادق علیه السلام، آمده است:

قل: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» تُعِيدُ ذَلِكَ ثَلَاثًا، فَإِنَّ السَّلَامَ يَصِلُ إِلَيْهِ مِنْ قَرِيبٍ وَمِنْ بَعِيدٍ (۴).

هنگام یاد کردن از امام حسین علیه السلام، سه بار بگو: "صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؛ درود خدا بر تو، ای ابا عبد الله!"، که این سلام، از نزدیک و دور، به او خواهد رسید.

همچنین، یاد کردن از آن بزرگوار در هنگام نوشیدن آب، توصیه شده است.

با عنایت به نیاز مکرر انسان در شبانه روز به نوشیدن آب، توصیه به فرستادن سلام بر امام حسین علیه السلام و لعن بر قاتلانش هنگام نوشیدن، بدین معناست که پیروان اهل بیت عليهم السلام، هیچ گاه نباید ماجرای کربلا را فراموش کنند، و خاطره مبارزه با ظلم و ظالم و شهادت جان گداز سلاله پاک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این راه، برای همیشه، باید در تاریخ، زنده بماند.

پنج. تأکید بر تداوم عزاداری

تأمل در توصیه اهل بیت عليهم السلام به برپا داشتن مجالس عزای شهدای کربلا و زنده نگاه

ص: ۱۲۰

۱- (۱) ر.ک: ص ۹۴۷ ح ۷۸۴ و ۷۸۵.

۲- (۲) المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۳۰۰.

۳- (۳) ر.ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۰ ص ۱۹ ح ۲۷۶۲.

۴- (۴) الکافی: ج ۴ ص ۵۷۵ ح ۲. [۱]

داشتن خاطره عاشورا، تشویق آنان به سرودن شعر در باره این فاجعه بزرگِ تاریخ اسلام، بشارت به پاداش های بزرگ در گریستن بر این مصیبت بزرگ و گریاندن دیگران، تأکید بر اهمیت عزاداری در دهه اول محرم، خصوصاً در روز عاشورا به روشنی بیانگر این حقیقت است که عزاداری برای سید الشهداء علیه السلام و یارانش، هدف بزرگی را دنبال می کند که تا آن هدف، تحقق نیافته است، سنت عزاداری در میان پیروان اهل بیت علیهم السلام باید تداوم یابد.

بنا بر این، مسئله مهم، این است که: هدف و حکمت ضرورت تداوم عزاداری برای سید الشهداء علیه السلام، چه بوده است؟

بی تردید، اظهار محبت نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق سوگواری برای سالار شهیدان، همان طور که اشاره شده، پسندیده و در جهت بزرگداشت شعائر الهی است؛ لیکن تأمل در روایاتی که توصیه و تأکید بر تداوم اقامه ماتم بر سید الشهداء علیه السلام دارند، ایجاب می کند که عزاداری برای ایشان، دلیلی بسیار فراتر از اظهار محبت به اهل بیت علیهم السلام داشته باشد؛ بلکه از نگاه سید بن طاووس، اگر لزوم پیروی از فرمان قرآن و سنت نیز نبود، اظهار محبت نسبت به اهل بیت علیهم السلام ایجاب می کرد که به دلیل منزلت والایی که امام حسین علیه السلام و یارانش به واسطه شهادت بدان دست یافتند، اظهار مسرت و شادمانی کنیم. (۱)

بنا بر این، باید دید حکمت آن همه تأکید بر عزاداری و گریه برای ابا عبد الله علیه السلام چیست؟

حکمت شهادت او، هر چه باشد، حکمت عزاداری برای او نیز هست.

حکمت شهادت امام حسین علیه السلام

اصلی ترین علت قیام و شهادت امام حسین علیه السلام، مبارزه با نادانی است. بر پایه آنچه بسیاری از منابع معتبر، در این باره، از امام صادق علیه السلام گزارش کرده اند، ایشان، در دعایش به درگاه خداوند می گوید:

وَبَدَلٍ مُّهِجَّتُهُ فَيْكَ لَيْسَتْ قَدْ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَخَيْرِهِ الضَّلَالَةِ. (۲)

ص: ۱۲۲

۱- (۱) ر.ک: الملهوف: ص ۸۳.

۲- (۲) تهذیب الأحکام: ج ۶ ص ۱۱۳ ح ۲۰۱، مصباح المتهدجد: ص ۷۸۸ [۱]

و خورش را به خاطر تو بذل کرد تا بندگانت را از نادانی و سرگردانی گم راهی، بیرون آورد.

همه آنچه در تبیین هدف قیام و حکمت شهادت امام حسین علیه السلام بیان شد، در تعبیر «جهل زدایی» خلاصه شده است. جهل زدایی، نه تنها هدف قیام سید الشهداء علیه السلام، بلکه هدف بعثت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و نزول قرآن است.

بر این اساس، اصلی ترین کار انبیا و اولیای الهی، ریشه کن کردن بیماری جهل از جامعه است؛ زیرا تا این بیماری علاج نگردد، نمی توان انتظار داشت که ارزش های دینی بر جامعه، حاکم گردد. امام حسین علیه السلام نیز برای تحقق این آرمان بلند، خون پاک خود را در راه خدا اهدا کرد و بدین سان، اصلی ترین دلیل پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام برای «زنده نگه داشتن مکتب شهادت، به وسیله عزاداری بر امام حسین علیه السلام» نیز جهل زدایی از جامعه اسلامی است و تا درمان کامل این بیماری خطرناک اجتماعی و استقرار حاکمیت مطلق ارزش های اسلامی در جهان، تداوم این مکتب، ضرورت دارد.

ص: ۱۲۳

اشاره

در عصر حاضر، آشنایی با آفاتی که هدف و حکمت عزاداری سالار شهیدان را تهدید می کنند، مهم ترین و اساسی ترین گام در راه تحقق اهداف ارزشمند این دستور العمل سازنده اهل بیت عصمت و طهارت است.

اکنون باید دید که چگونه فرهنگ اصیل عاشورا، به وسیله دشمنان آگاه و دوستان ناآگاه، تحریف می شود؟ و چه آفاتی، مجالس عزاداری سالار شهیدان را تهدید می کند؟

پاسخ اجمالی این سؤال، این است که: هر چیزی که با هدف عزاداری (یعنی جهل زدایی از جامعه اسلامی) و نیز با ویژگی های مجالس عزاداری هدفمند (یعنی: خدامحوری، ارائه تحلیل واقع بینانه از حادثه عاشورا و بهره گیری صحیح از احساسات و عواطف مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام) در تضاد باشد، از آفت های مجالس عزاداری سید الشهداء علیه السلام است. اینک برای توضیح این اجمال، به مهم ترین این آسیب ها، اشاره می کنیم:

یک. تحریف هدف عزاداری

خطرناک ترین آفت عزاداری امام حسین علیه السلام، تحریف هدف آن است. پیش از این، اشاره کردیم که حکمت عزاداری امام حسین علیه السلام با حکمت شهادت ایشان، یکی است. بنا بر این، تحریف هدف عزاداری، تحریف هدف شهادت آن بزرگوار نیز هست.

این تحریف، به دو گونه می تواند تجلی یابد: یکی آن که به جای روشنی بخشی و احیاگری، تنها به درخواست آموزش گناهان و پاک سازی معنوی خلاصه گردد؛ و دیگر، آن که به جای تأکید بر بُعد حماسی آن، به جنایت یزیدیان و ستمگران در این حادثه پرداخته شود.

این سخن، بدان معنا نیست که آموزش گناهان و پاک سازی معنوی، از نتایج و فواید عزاداری نیست و یا این که نباید جنایت های ستم پیشگان را برشمرد؛ بلکه غرض، پرهیز از نگاه تجزیه ای است.

اگر به جای جهل زدایی و احیای ارزش های اسلامی، هدف عزاداری برای سالار شهیدان، در پاک سازی گنهکاران از گناه، خلاصه شود، در واقع هدف شهادت امام علیه السلام و عزاداری برای ایشان، تحریف شده است؛ یعنی دقیقاً همان تحریفی که در آیین مسیحیت، در باره عیسی علیه السلام تحقق یافت.

به عبارت دیگر آنچه تحریف هدف عزاداری برای امام حسین علیه السلام است، خلاصه کردن این هدف، در پاک سازی گناهان، شبیه باور خرافی مسیحیان در باره مصلوب شدن عیسی علیه السلام است. این سخن، البته به معنای نفی نقش عزاداری در آموزش گناهان نیست.

از سوی دیگر، حادثه عاشورا، در یک نگاه کلی و واقع بینانه، دارای دو بُعد است: یکی بُعد جنایت و مظلومیت، و دیگری بُعد حماسه و عزت و عظمت. از این رو، تحلیل و تبیین صحیح این حادثه، در صورتی امکان پذیر است که این دو بُعد، در کنار هم دیده شوند و ارائه گردند. در غیر این صورت، مخاطب، درک درستی از این جریان مهم تاریخ اسلام، پیدا نخواهد کرد. (۱)

دو. استناد به منابع غیر معتبر

یکی از آسیب هایی که خصوصاً در قرن های اخیر، عزاداری امام حسین علیه السلام را تهدید می کند، استناد اهل منبر و مرثیه سُرّایان، به منابع غیر معتبر و غیر قابل استناد است. (۲)

ص: ۱۲۵

۱- (۱) در شناخت اهداف امام حسین علیه السلام و تحریفات صورت گرفته در این موضوع، ر.ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام (ج ۳)؛ عاشوراشناسی؛ جامعه شناسی تحریفات عاشورا؛ عاشورانامه (ج ۲)؛ جریان شناسی تاریخی قرائت ها و رویکردها به عاشورا از صفویّه تا مشروطه.

۲- (۲) برای اطلاع از منابع قابل استناد و منابع غیر قابل استناد تاریخ عاشورا، ر.ک: بخش یکم/فصل یکم: کتاب شناسی تاریخ عاشورا. نیز، ر.ک: معرفی و نقد منابع عاشورا؛ عاشورا پژوهی؛ کتاب شناسی تاریخی امام حسین علیه السلام؛ عاشورانامه (ج ۴)؛ عاشورا-عزاداری-تحریفات.

نکته قابل توجه، این که تاریخ عاشورا، بیشتر از بسیاری موضوعات دیگر، دارای منابع معتبر و قابل استناد است و مرثیه سرایان متعهد و آگاه، اصولاً نیازی به استفاده از منابع غیر قابل استناد ندارند. به گفته شهید مطهری:

اگر کسی تاریخ عاشورا را بخواند، می بیند از زنده ترین و مستندترین و از پُرمنبع ترین تاریخ هاست. مرحوم آخوند خراسانی (۱) فرموده بود: آنها که به دنبال روضه نشنیده می روند، بروند روضه های راست را پیدا کنند که آنها را احدی نشنیده است (۲).

شماری از مرثیه سرایان می پندارند که هر چه چاپ و منتشر شد، قابل استناد است و کاری با اعتبار منبع ندارند.

بسیاری از مطالب بی اساس و دروغی که موجب وهین اهل بیت علیهم السلام است و متأسفانه به عنوان مرثیه مطرح می گردند، ریشه در منابع غیر معتبر دارند و از این رو، منبع شناسی، نخستین شرط ذاکران و مرثیه سرایان راستین تاریخ خونبار عاشورا است و کسانی که فاقد این شرط اند، هر چه قدر هم که با اخلاص باشند، شایستگی لازم را برای ذکر مصیبت اهل بیت علیهم السلام ندارند.

سه. گزارش های ذلت بار

حسین بن علی علیه السلام، مظهر عزت الهی و عاشورا، جلوه گاه حماسه و عزت حسینی، و شعار دشمن شکن «هیئات منا الذله!»، میراث گران بهای اوست. در منابع معتبر،

ص: ۱۲۶

۱- (۱) آیه الله آخوند محمد کاظم بن حسین خراسانی، متولد سال ۱۲۵۵ ق، در مشهد و متوفای سال ۱۳۲۹ ق، در نجف، از علمای بزرگ امامیه و از مصلحان نامدار عالم اسلام است که از جهت گستردگی حوزه درس و روشمندی در تدریس فقه و اصول فقه، یگانه عصر خود بود و به نهضت مشروطه در ایران، کمک های شایانی نمود. اثر مشهور وی، کفایه الأصول است.

۲- (۲) حماسه حسینی: ج ۱ ص ۵۶.

گزارش شده که امام حسین علیه السلام، ضمن سخنرانی حماسی ای در روز عاشورا، خطاب به سپاه دشمن فرمود:

ألا- وإنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ، بَيْنَ السَّلَةِ وَالدَّلَةِ، وَهَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ! يَا أَبَى اللَّهِ لَنَا ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالمُؤْمِنُونَ، وَحُجُورٌ طَابَتْ، وَحُجُورٌ طَهَّرَتْ، وَانُوفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَبِيَّةٌ، مِنْ أَنْ تُؤْتَرَ طَاعَةُ اللُّثَامِ عَلَى مَصَارِعِ الكِرَامِ (۱)

هان! بی نسبِ پسر بی نسب، مرا میان دو چیز، قرار داده است: بین شمشیر و خواری. خواری، از ما دور است و خداوند، آن را برای ما نمی پذیرد، و نیز پیامبرش و مؤمنان و دامن‌هایی پاک و پاکیزه و جان‌هایی عزتمند و نفس‌هایی خوددار که اطاعت از فرومایگان را بر مرگی کریمانه، مقدم نمی دارند.

بنا بر این، هر گزارشی از تاریخ عاشورا که حاکی از پذیرش ذلت توسط امام حسین علیه السلام باشد، دروغ و ساخته و پرداخته دشمنان اوست؛ مانند این گزارش که امام علیه السلام فرموده:

إِخْتَارُوا مِنِّي خِصَالًا ثَلَاثًا: إِمَّا أَنْ أُرْجَعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أُقْبِلْتُ مِنْهُ، وَإِمَّا أَنْ أَضَعَ يَدِي فِي يَدِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَيَرِي فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ رَأْيَهُ، وَإِمَّا أَنْ تُسَيِّرُونِي إِلَى أَىِّ تَغْرٍ مِنْ تَغُورِ المُسْلِمِينَ شِئْتُمْ، فَأَكُونَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِهِ، لِي مَا لَهُمْ، وَ عَلَيَّ مَا عَلَيْهِمْ (۲).

یکی از این سه [پیشنهاد من] را بپذیرید: یا به همان جایی که از آن آمده‌ام، باز گردم، یا دستم را در دست یزید بن معاویه بگذارم و او میان من و خود، حکم کند، یا مرا به هر یک از مرزهای مسلمانان که می خواهید، بفرستید و من هم مانند یکی از ساکنان آن جا شوم، با همان وظایف و حقوق.

یا طلب آب کردن امام علیه السلام از شمر ملعون، هنگامی که می خواست ایشان را به قتل برساند که در نور العین، به امام علیه السلام نسبت داده شده و آمده است:

ص: ۱۲۷

۱- (۱) الملهوف: ص ۱۵۵.

۲- (۲) تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۳. [۱]

إِذَا وَلَا بَدَّ مِنْ قَتْلِي فَاسْقِنِي شَرْبَهُ مَاءٍ. فقال: هيهات أن تذوق الماء بل تذوق الموت غصّه بعد غصّه و جرعه بعد جرعه (۱).

[حسین علیه السلام فرمود: «حال که مرا می‌کُشی، پس جرعه ای آب به من بده». شمر گفت: هرگز قطره ای آب نخواهی چشید؛ بلکه مرگ را به صورت گلوگیر و جرعه جرعه، خواهی چشید!

این گونه گزارش ها، علاوه بر این که با مُحکّمات تاریخ عاشورا و موضعگیری های امام علیه السلام در طول زندگی افتخارآمیز او (۲) منافات دارد، با اصول باورهای شیعه در باره جایگاه والای خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز مخالفت دارد و بر این اساس، یکی از آفات مجالس عزاداری سید الشهداء علیه السلام، مرثیه سرایی ذلت آمیز برای آن امام است. از این رو، بر ذاکران مخلص اهل بیت علیهم السلام فرض است که از بیان هر سخن و تعبیری که حاکی از اظهار ذلت یا عجز آن بزرگوار و خانواده ایشان در حادثه عاشورا باشد، جداً اجتناب کنند.

چهار. غلو

گزارش های ذلت بار، پایین آوردن اهل بیت علیهم السلام از جایگاه واقعی آنها، و غلو، بالا-تر بردن آنان از جایگاه واقعی آنهاست که متأسفانه، هر دو آفت، در برخی مجالس مرثیه سرایی مشاهده می شود.

باید دانست، کسانی که در مجالس عزاداری، اهل بیت علیهم السلام را جای گزین خدا می کنند و به جای خدامحور کردن مجالس امام حسین علیه السلام و پیوند دادن دل ها به خدا از طریق اهل بیت علیهم السلام - که ابواب الهی هستند - مردم را به «حسینُ اللّهی» و «زینبُ

ص: ۱۲۸

۱- (۱) نور العین: ص ۵۰.

۲- (۲) برای مطالعه ای دقیق تر و گسترده تر درباره محکّمات تاریخ عاشورا و موضعگیری های امام حسین علیه السلام، ر.ک: نگاهی نو به جریان عاشورا (مجموعه مقالات)؛ نهضت عاشورا (جستارهای کلامی، سیاسی و فقهی)؛ مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا (۸ جلد تاکنون)؛ «حماسه حسینی»؛ قیام جاودانه؛ نگاهی به «حماسه حسینی»؛ عاشوراشناسی؛ عاشورا پژوهی؛ عاشورا نامه (مجموعه مقالات).

اللّٰهی» شدن، دعوت می نمایند و یا برای بزرگداشت اهل بیت علیهم السلام، انبیای بزرگ الهی را کوچک جلوه می دهند، آگاهانه یا ناخودآگاه، در خدمت اهداف دشمنان اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته اند و سید الشهداء علیه السلام هم از آنان، بیزار است. (۱)

پنج. دروغ

زشت ترین و خطرناک ترین دروغ ها، (۲) دروغ بستن به خداوند متعال، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است که از گناهان کبیره شمرده شده، موجب بطلان روزه می گردد. (۳)

مرثیه سرایانی که بدون حجّت شرعی، سخنی را به اهل بیت علیهم السلام نسبت می دهند، نه تنها خادم و ذاکر امام حسین علیه السلام نیستند، بلکه باید بدانند که کار آنها، گناه کبیره است.

حقیقتاً برای بسیاری از مردم، باور کردن این قضیه سخت است که روضه خوانی، به دروغ مرثیه سرایی کند؛ ولی در نهایت تأسف، باید به این واقعیت تلخ، یعنی دروغ پردازی برخی روضه خوانان و مرثیه سرایان اعتراف کرد؛ بلکه بر این مصیبت بزرگی که تاریخ عاشورا بدان مبتلا گردیده، بیش از مصیبت خود عاشورا باید گریست؛ چرا که این مصیبت، موجب پایمال شدن نهضت مقدّس حسینی است.

برای توضیح این اجمال، علاقه مندان می توانند به کتاب لؤلؤ و مرجان محدّث نوری- که در سال ۱۳۱۹ هجری قمری تألیف شده- و کتاب حماسه حسینی استاد شهید مرتضی مطهری، مراجعه کنند.

شش. بدعت در نحوه عزاداری

آسیب هایی که تا کنون بر شمردیم، آفاتی هستند که محتوای مجالس عزاداری سید

ص: ۱۲۹

۱- (۱) برای آگاهی بیشتر در باره خطر غلو در باره اهل بیت علیهم السلام، ر.ک: اهل بیت علیهم السلام در قرآن و حدیث: بخش سیزدهم: غلو کردن در باره اهل بیت علیهم السلام. نیز، ر.ک: غالیان، صفری فروشانی؛ غلو پژوهی، جهانبخش.

۲- (۲) برای آشنایی با اقسام دروغ، ر.ک: لؤلؤ و مرجان: ص ۱۳۵ (مقام چهارم).

۳- (۳) الکافی: ج ۲ ص ۳۴۰ ح ۹. [۱]

الشهدا علیه السلام را تهدید می کنند؛ اما شماری از آفات، مربوط به شیوه و چگونگی عزاداری می شوند.

از نظر فقهی، عبادات، اعم از واجب یا مستحب، توقیفی هستند، بدین معنا که اصل عبادت و چگونگی آن، باید توسط ادله شرعی اثبات شود. در غیر این صورت، عملی که به عنوان عبادت انجام می شود، بدعت محسوب می گردد و نه تنها مطلوب نیست، بلکه ممنوع و حرام است.

استحباب عزاداری برای سالار شهیدان، بر پایه ادله قطعی، ثابت است و با عنایت به آثار و برکات فردی و اجتماعی آن، از بزرگ ترین عبادات محسوب می گردد؛ اما در باره چگونگی انجام گرفتن این عبادت، معیار، عزاداری های مرسوم در عصر صدور روایات مربوط به این عزاداری است؛ بلکه می توان گفت: اطلاق این روایات، شامل انواع عزاداری های مرسوم در اعصار مختلف نیز می گردد، مشروط به این که عنوان عزاداری، بر آنچه رایج شده، صدق کند و موجب وهن مکتب اهل بیت علیهم السلام نگردد و یا همراه با انجام دادن عملی نامشروع نباشد. (۱)

بنا بر این، آنچه در شماری از مجالس عزاداری، به تدریج مرسوم شده است (مانند: استفاده از ابزارهای موسیقی و آهنگ های مبتذل، تشبیه مرد به زن، و همچنین کارهایی چون قمه زدن)، بدعت در عزاداری محسوب می شود، بویژه قمه زدن که در عصر حاضر، زمینه ساز تبلیغات سوء بر ضد پیروان اهل بیت علیهم السلام و موجب وهن مکتب تشیع است. (۲)

و آخرین سخن در این باب، این که اگر فرهنگ عاشورا، آن گونه که بوده و هست، بدون تحریف به جهانیان عرضه شود، از قدرت اعجاز آمیزی برخوردار است که می تواند به نظام سلطه و استکبار در جهان، پایان دهد و بدین سان، نه تنها امت

ص: ۱۳۰

۱- (۱) در این باره، ر.ک: عاشورا-عزاداری-تحریفات، سید محسن امین عاملی و دیگران.

۲- (۲) در این باره، ر.ک: از عاشورای حسین علیه السلام تا عاشورای شیعه؛ عاشورانامه (ج ۳/بایدها و نبایدها).

مسلمان، بلکه همه مستضعفان جهان را از ستم چپاولگران، زورمداران و غارتگران بین المللی رهایی بخشد و به گفته رهبر انقلاب اسلامی آیه الله خامنه ای:

امروز، حسین بن علی علیه السلام می تواند دنیا را نجات دهد، به شرط آن که با تحریف، چهره او را مغشوش نکنند (۱).

ص: ۱۳۱

۱- (۱) سخنان ایشان در دیدار روحانیون و وعاظ در آستانه ماه محرم ۱۴۱۶ ق (۳/۳/۱۳۷۴ ش).

اشاره

با عنایت به اهداف عزاداری امام حسین علیه السلام و آسیب‌هایی که ممکن است به آن وارد شود و باید از آنها پرهیز داشت، مجالس عزاداری امام علیه السلام، در صورتی می‌توانند عزاداران را در جهت آن اهداف، هدایت کنند که دارای سه ویژگی باشند:

یک. خدامحوری

مجاهدت‌های سید الشهداء علیه السلام و همه شهدای راه حق و فضیلت در طول تاریخ، برای آشنا کردن با خداوند متعال و استقرار یگانه پرستی در سایه حکومت دینی در جهان بود. بنا بر این، بدون معرفت صحیح دینی نمی‌توان تحلیل درستی از نهضت عاشورا ارائه کرد و از این رو، خدامحوری و پیوند زدن دل‌ها با خدا و ارزش‌های معنوی، باید اساس برنامه‌های مجالس عزاداری و سخنرانی‌ها و مرثیه‌سرایی‌ها باشد.

دو. ارائه تاریخ و تحلیل صحیح از حادثه عاشورا

بدون تحلیلی واقع‌بینانه از نهضت عاشورا، امکان ندارد که عزاداران با اهداف والای عزاداری آشنا شوند و در مسیر آن، گام بردارند. از این رو، گویندگان و مرثیه‌سرایان، در مجالس عزاداری سید الشهداء علیه السلام باید بر پایه تحلیل درست واقعه عاشورا، سخنرانی و مرثیه‌سرایی نمایند و بدین منظور، استفاده از منابع معتبر در تبیین این حادثه، و اجتناب از آسیب‌های مجالس عزاداری - که شرح آنها گذشت -، ضروری است و بهترین راه برای رسیدن به این هدف، خواندن متن مقتل از منابع معتبر است.

تحلیل صحیح نهضت حسینی توسط سخنوران و ذاکران، نمی تواند جای گزین تلاش های هنرمندانه و به کار گیری اشکال مختلف هنر در جهت جوشش عواطف و احساسات مردم نسبت به حادثه خونین کربلا گردد. در سازندگی معنوی، عواطف و احساسات، نقش ویژه ای دارند که هیچ چیز دیگر نمی تواند جای آنها را پر کند. لذا اهل بیت علیهم السلام، تأکید ویژه ای بر گریستن و گریاندن بر مصائب سید الشهداء علیه السلام داشته اند و خود نیز با تشویق مرثیه سرایان و استماع مرثیه آنان، زمینه گسترش این فرهنگ را در میان پیروان خود، فراهم می کردند.

فصل پنجم: مراحل و سیر تاریخی عزاداری امام حسین علیه السلام (۱)

بی هیچ تردیدی قیام خونبار کربلای سال ۶۱ هجری حادثه‌ای است شگرف و تأثیرگذار در تاریخ که باید در زنده داشت آن با همه توان کوشید. عزاداری برای شهیدان این حماسه بی نظیر، از مهم‌ترین و همگانی‌ترین اقدام‌ها در این راستاست.

واقعیت این است که عزاداری ابی عبد الله الحسین علیه السلام از زمان به وقوع پیوستن حادثه کربلا، همواره مورد توجه قرار گرفته و به تدریج به یک پدیده نظام مند بدل شده است. جا دارد چگونگی این شکل‌گیری و فراز و نشیب‌های آن در ادوار مختلف تاریخ مورد بررسی قرار گیرد.

مرحله نخست: از شهادت امام علیه السلام تا هنگام مرگ قاتلان ایشان

در این مرحله، هدفگیری اهل بیت علیهم السلام در حرکت‌ها، به گونه‌ای است که می‌کوشند وجدان‌های خفته را بیدار کنند و ذهن‌های بسته را بگشایند و اندیشه‌های گرفتار در تبلیغات گسترده بنی امیه را رها سازند.

برای نمونه، مردم کوفه به هنگام دیدن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در هیئت اسیر و به هنگام شنیدن خطابه‌های شورانگیز خاندان رسالت - که از یک سو، حضور چندین ساله آنان در کوفه را در ذهن‌ها تداعی می‌کرد و از سوی دیگر، سخنانی بس بیدارگر و تکان دهنده بود -، چندان گریستند که به واقع، شهر به یکباره تکان خورد.

ص: ۱۳۴

۱- (۱) این فصل، توسط فاضل ارجمند، جناب آقای محمدحسین صالح آبادی، نگارش یافته است.

در شام نیز پس از حضور بیدار کننده و افشاگرانه اسیران- که حتی کاخ نشینان از آثار آن، برکنار نماندند-، حکومت به خاطر ملاحظات سیاسی، رخصت سوگواری داد. دیگر، این که کاروان اسیران، به هنگام بازگشت از شام به مدینه، بر سر مزار امام علیه السلام و یارانش، مجلس سوگواری برپا کردند.

شهر مدینه نیز با شنیدن صدای گریه و شیون امّ سَلَمَه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله- که در رؤیا، خبر شهادت امام حسین علیه السلام را شنیده بود (و به روایتی دیگر، تربتی به امانت نهاده شده از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد وی، خونین شده بود)- غرق در ماتم و زاری شد و چون خبر شهادت امام علیه السلام رسماً توسط بنی امیه در مدینه منتشر شد، امّ سلمه و مردم مدینه، شهر را یکسره ماتم کرده و مجالس سوگواری برپا نمودند. پس از آن، خاندان بنی هاشم عزاداری کردند و ابن عباس و محمد بن حنفیه به سوگ نشستند و دختران عقیل و زنان بنی هاشم، ماتم سرا به پا کردند.

همچنین باید از عزاداری مردم مدینه به هنگام بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، سوگواری همسران امام علیه السلام و نیز سوگواری نمادین امّ البنین برای فرزندان در بقیع، یاد کرد.

بر همه اینها باید مرثیه سرایی و سوگواری خاندان عبدالمطلب- که همه روزه در سال شهادت و تا سه سال بعد در سال روز شهادت امام حسین علیه السلام در مدینه انجام می شد و در آن، برخی از صحابیان و تابعیان نیز شرکت می کردند-، نیز پوشیدن لباس سوگواری به وسیله اهل بیت امام علیه السلام و ادامه دادن حزن و ماتم تا مرگ ابن زیاد و همراهی کردن برخی از اصحاب و تابعیان، اضافه نمود.

این همه، چنان فضایی را ایجاد نمود که «تواین» به وجود آمدند. آنان به هنگام حرکت به سوی شام و شرکت در نبرد با قاتلان امام حسین علیه السلام، ابتدا بر مزار امام علیه السلام و یارانش گرد آمدند و سوگواری کردند و سپس به حرکت خود، ادامه دادند (۱). (۲)

ص: ۱۳۵

۱- (۱) ر.ک: تاریخ الطبری، ج ۵ ص ۵۸۹.

۲- (۲) گفتنی است که حادثه کربلا، برای جهان اسلام، بسیار تکان دهنده و اندوه آفرین بود؛ اما در خاندان بنی هاشم، چنان اثری بر جای گذارد که تا مرگ ابن زیاد، یکسره در سوگ و ماتم بودند. این که این واقعیت، اثر گرفته از فرهنگ و ادب عرب بود که تا مرگ قاتل، سوگواری را بر مقتول، ادامه می دادند، بعید نمی نماید. به هر حال، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در این پنج شش سال، عزاداری را امری عادی و متعارف ساختند. این همه، بستر حرکتی فکری، فرهنگی و جهادی را رقم زد، به گونه ای که پس از آن و با هدایت ها و ره گشایی امامان علیهم السلام، به صورت آیینی مذهبی در آمد، با درون مایه ای بس الهام بخش که پس از این، خواهیم آورد.

اشاره

سوگواری بر ابا عبد الله الحسین علیه السلام در این مرحله، چونان آیینی مذهبی، چهره می گیرد. این فرآیند، در سه مرحله، شکل نهایی می یابد:

الف- زمینه سازی (روزگار امام زین العابدین علیه السلام)

در این مرحله، زمینه سازی لازم برای شکل گیری سنت سوگواری و آیین عزاداری انجام می شود و بستر مناسبی برای به وجود آمدن آیینی مذهبی، رقم می خورد. امام زین العابدین علیه السلام را باید نقش آفرین اصلی این مرحله دانست.

گریه های امام علیه السلام گاه بسیار پرسش انگیز بود، خصوصاً به هنگام نگاه کردن به آب و آماده شدن غذا. فراوانی و گستره گریه امام علیه السلام نیز چنان بود که مردم، به ایشان توصیه می کردند که برای حفظ سلامت خود، کمتر گریه کند؛ اما امام علیه السلام با اشاره به عمق فاجعه کربلا و جایگاه اجتماعی و دینی چهره های به شهادت رسیده، از یک سو گریه کردن بر آن عزیزان را امری لازم و منطقی می دانست و از سوی دیگر، دیگران را نیز بدان، ترغیب و تشویق می کرد.

ایشان، برای شکل دادن بستری همیشگی، گریستن بر امام حسین علیه السلام و یاران شهیدش را مایه نجات از عذاب خدا و قرار گرفتن در دایره امن الهی و وارد شدن به بهشت دانست و خود نیز-افزون بر ادامه دادن سوگواری تا مرگ عیید الله بن زیاد و دیگر قاتلان شهیدان کربلا- تا پایان عمر، از آن، دست برداشت.

ب۱/۰. روزگار امام باقر علیه السلام

روزگار امام باقر علیه السلام از جهاتی با روزگار امام زین العابدین علیه السلام متفاوت است. از یک سو، بیدارگری ها و جریان آفرینی های امام چهارم علیه السلام و روشنگری های یاران ایشان، فضای فکری و سیاسی جامعه را تا حدودی دگرگون کرده بود و از سوی دیگر، رهایی عراق از سلطه امویان در یک دوره ده ساله پس از عاشورا، زمینه را برای عزاداری سید الشهداء علیه السلام آماده تر ساخته بود.

امام باقر علیه السلام با توجه به آنچه گذشته و آنچه به وجود آمده بود، از موقعیت اجتماعی والایی برخوردار شده و مرجعیت علمی-دینی یافته بود، چنان که مردم بسیاری به ایشان مراجعه می کردند. از این رو، شعاع وجودی و نفوذ کلام آن بزرگوار، از پدر گرامی شان فزون تر بود. امام باقر علیه السلام نیز از این همه، به طرق گوناگون در جهت آیینی کردن عزاداری امام حسین علیه السلام و تبدیل آن به جریانی در بستر تاریخ، سود جست، از جمله با: بیان گفتار امام زین العابدین علیه السلام به عنوان شاهد جریان کربلا در فضیلت گریستن بر امام حسین علیه السلام، تشکیل مجالس سوگواری در منزل خود، تشویق مرثیه سرایان بر پرداختن به ابعاد این فاجعه در قالب سروده ها و خواندن رثا، ترغیب شیعیان به تشکیل مجالس عزا در خانه هایشان با رعایت احتیاط جهت در امان ماندن از برخورد حاکمان. توجه به ادبیات و شعر متعهد در جاودانه سازی جریان کربلا و برای نخستین بار، مطرح کردن تعطیلی روز عاشورا و در نهایت، تأکید بر این نکته که عزاداری سید الشهداء، در دنیا به دین آنها یاری می رساند و در روزگار واپسین، آنها را با امام حسین علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله همجوار می گرداند.

ب۲/۰. روزگار امام صادق علیه السلام

هنگامی که امام صادق علیه السلام امامت شیعیان را در دست گرفت، نیم قرن از حادثه جانسوز کربلا گذشته بود. در آن روزگار، به جهات سیاسی، فرهنگی و اعتقادی، جامعه

دگرسانی بسیار گسترده ای یافته بود. امام صادق علیه السلام از این موقعیت و فضای به دست آمده، نهایت بهره را برد و در تبیین و تفسیر ابعاد دین و قرآن کریم، بسی کوشید.

در میان کوشش های امام صادق علیه السلام، چه در گفتار و چه در عمل و رفتار، حادثه کربلا جایگاه بس مهمی دارد. آموزه های آن بزرگوار در ارائه قالب، اصول کلی و ساختار عزاداری، شایان توجه است.

امام صادق علیه السلام تأکید می فرمود که روز عاشورا باید در یادها بماند و مصیبت این روز، بسی مهم تلقی شود و در بزرگداشت آن، کوشش شود. از این رو، توصیه می فرمود که: مؤمنان، در روز عاشورا به عزا بنشینند و آنان که برایشان ممکن است، بر سر مزار آن شهید شاهد، حضور یابند، لباس عزا به تن کنند و از لذات و سرخوشی و خوردن غذاهای لذیذ، امساک کنند و حادثه غم آگین و شگفت کربلا را در ذهن، مجسم نمایند و هر چند به تنهایی، به یاد آن روز باشند و عزاداری کنند.

به راستی، آیا این همه، فراتر از یادآوری یک داستان غم انگیز نیست؟ عاشورا در سیره امامان علیهم السلام، به دوش کشیدن یک فرهنگ است. عاشورا، یک مکتب است، نه صرفاً حادثه ای غم انگیز و اسفبار.

ج- توسعه عزاداری (روزگار امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام)

روزگار امام کاظم علیه السلام، روزگاری شایان توجه و به لحاظ سیاسی و فرهنگی، بسیار تأمل برانگیز است؛ چرا که روزگاری است که شیعه در آستانه یک خیزش همگانی است. از این رو، آموزه های امام کاظم علیه السلام، تئبه آفرین اند.

امام کاظم علیه السلام از آغاز محرم، حزن و اندوه خود را بر می نمود و آن را تا روز عاشورا، ادامه می داد و بدین سان، عزاداری دهه اول محرم را پایه گذاری نمود و در حقیقت، ادب عزاداری روز عاشورا را برای شیعیان، رقم زد. امام علیه السلام با این رویکرد، چنان نمود که مؤمنان، باید به استقبال روز عاشورا بروند و از چند روز پیش از آن، به این رویداد مهم، توجه کنند و آن روز را در اوج عزاداری سر کنند.

امام رضا علیه السلام نیز- که به لحاظ سیاسی و فرهنگی، در روزگار خویش، مکانت ویژه ای یافت و همین، موجب نفوذ بیشتر کلام ایشان شد- به عزاداری امام حسین علیه السلام اهمیت می داد، شیعیان را به اهمیت محرم و دهه آغازین آن، واقف می ساخت و با تبیین سیره پدر بزرگوارش در باره حادثه کربلا، به ترویج آن، همت می گماشت.

آنچه گذشت، نگاهی گذرا بر سیره امامان علیهم السلام (شامل: گفتار، رفتار و ترغیب) پس از جریان قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام بود، که می توان آن را در دو بخش کلی، دسته بندی کرد:

۱. تلاش در جهت بر نمودن اهمیت عزاداری و سوگواری بر امام حسین علیه السلام،

۲. بزرگداشت روز عاشورا و برپایی عزا در آن روز.

مرحله سوم: عزاداری تا قبل از رسمی شدن آن در اواسط قرن چهارم هجری

امام جواد علیه السلام در کودکی (سال ۲۰۳ ق) به امامت رسید. دستگاه ستم پیشه عباسی، از گذشته و چگونگی مواضع امامان علیهم السلام، به تجربه آموخته بود که باید نظارت را بر امام علیه السلام، مستمر کند و پیش تر، این نظارت را با دعوت امام رضا علیه السلام به مرو، شدت بخشیده بود و اکنون، تمام تلاش خود را بر این معطوف داشته بود که پیوند فکری و هدایتی شیعیان را با مرکز تلاش و نشاط و حرکت، یعنی امام جواد علیه السلام بگسلد.

در مقابل، امامان علیهم السلام نیز به «سازمان و کالت» توجه نمودند. امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام، این شبکه را بنیاد نهادند و به تدریج، آن را گستراندند و به وسیله آن، آنچه را که در هدایت، لازم و اساسی می دانستند، به شیعیان انتقال می دادند.

شیعیان نیز بر پایه این آموزه ها، به سازماندهی پرداختند و پیوند خود را با عالمان و متفکرانی که از سوی امامان علیهم السلام تربیت شده بودند، استوار می داشتند و به حیات مذهبی خود، ادامه می دادند.

بدین سان، رابطه شیعیان، با توجه به وضعیت جامعه، بیشتر با عالمان بوده است و با توجه به نظارت شدید حکومت بر رابطه امامان علیهم السلام با شیعیان، و حبس و حصر آن

بزرگواران، رابطه با ایشان، بسیار اندک و ناچیز بوده است. بنا بر این، روشن است که در باره موضوع «عزاداری عاشورا» نباید انعکاسی آن چنانی از کلام و سیره آنان در تاریخ باقی باشد، بویژه در روزگار متوکل که خفقان عمومی و خصوصاً سختگیری در باره رفتن به کربلا و زیارت قبر مطهر سید الشهداء علیه السلام به اوج می رسد.

با این همه، به نظر می رسد که شیعیان، با توجه به تربیتی که در این زمینه در محضر امامان علیهم السلام یافته بودند، سوگواری بر ابا عبد الله الحسین علیه السلام را جدی گرفته و در منازل و محافل خود-همان گونه که در زمان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام انجام می گرفت-، به آن پرداخته اند؛ امّا مخفیکاری آنان از یک سو، و سانسور خبری حکومت از سوی دیگر، مانع از انعکاس این محافل در منابع تاریخی شده است.

مرحله چهارم: رسمی شدن عزاداری محرم در سده های چهارم و پنجم هجری

اشاره

در آغاز سده چهارم هجری، حکومت آل بویه (۱) در ایران و حکومت فاطمیان (۲) در شمال افریقا شکل گرفتند و اندک اندک، بر قلمرو خود افزودند. در نیمه دوم سده چهارم، ایران (بجز مناطق شرقی آن) و مرکز عراق، در اختیار دولت آل بویه بود و شمال شرق افریقا، مصر، شام و فلسطین نیز در اختیار فاطمیان قرار داشت. در سال ۳۵۲ ق، معز الدوله دیلمی، حاکم بویه ای بغداد، با فرمانی، مردم را به اقامه عزاداری

ص: ۱۴۰

۱- (۱) زادگاه دولت مردان آل بویه، منطقه دیلم ایران (در گیلان امروز) بود. این منطقه و مناطق پیرامونی آن، چون طبرستان، از گذشته جزو مناطق شیعه نشین به شمار می آمدند، بویژه که مدتی نیز حکومت علویان را تجربه کرده بودند. از این روست که آنان به «دیلمی» نیز مشهورند، همان گونه که به داشتن مذهب تشیع، شهره اند.

۲- (۲) تلاش های داعیان اسماعیلی، در سال ۲۹۶ ق، به ثمر رسید و عبید الله مهدی، توانست دولت معروف به «فاطمیان» را با گرایش شیعه اسماعیلی، در مغرب، پایه ریزی و تأسیس کند. خلافت دولتی مقتدر در مصر، زمینه استیلای فاطمیان را بر این دیار، در سال ۳۶۲ ق، فراهم کرد و آنان مرکز خلافت خود را به فسطاط مصر منتقل کردند. این دولت به مرور، بر قلمرو خود افزود و شام و حجاز را نیز تصرف کرد. دوران حکومت فاطمیان، بیش از دو قرن طول کشید و با مرگ العاضد، آخرین خلیفه فاطمی، در سال ۵۶۸ ق، به پایان رسید.

در روز عاشورا و در معابر، فرا خواند (۱) و بدین سان، عزاداری رسمیت یافت. یک دهه بعد، فاطمیان نیز در مصر چنین کردند.

پس از فرمان معز الدوله، عزاداری در بغداد، به صورت آیینی رسمی در آمد که همه ساله، در هر کوی و برزن، با حضور شیعیان، انجام می گرفت. (۲) جامعه اهل سنت ساکن در مرکز خلافت، این جریان را خوش نمی داشتند. از این رو، گاه درگیری هایی به وجود می آمد.

عزاداری در مصر

با استقرار دولت فاطمیان - چنان که گذشت - گروهی از شیعیان، در روز عاشورا بر مزار دو امام زاده آن دیار، یعنی امّ کلثوم و نفیسه، اقامه عزا می کردند که پس از مدّتی در داخل شهر قاهره و در مشهد الحسین علیه السلام، این جریان را ادامه دادند و در این حکومت، عزاداری، شکل حکومتی یافت و با تشریفات، انجام می شد که چگونگی آن، در منابع تاریخی آمده است. در این دولت، همچنین گاه بنا به دلایلی، عزاداری به

ص: ۱۴۱

۱- (۱) مورخان در رخدادهای سال ۳۵۲ ق، آورده اند که در دهم محرم این سال، معز الدوله دستور داد که مردم مغازه هایشان را ببندند و بازارها و داد و ستد را تعطیل کنند، نوحه سر دهند و لباس های پشمین بپوشند و زنان، با موی پریشان و صورت سیاه و گریبان چاک زده، نوحه کنان در شهر بچرخند و برای مصیبت امام حسین علیه السلام، بر صورتشان بزنند. مردم نیز چنین کردند و از آن جا که حاکم با آنان بود و جمعیت شیعه بسیار بود، اهل سنت نتوانستند از آن جلوگیری کنند (الکامل فی التاريخ: ج ۵ ص ۳۳۱).

۲- (۲) در المنتظم (ج ۱۴ ص ۲۱۰) در یادکرد رویداد سال ۳۶۱ ق، آمده است: مراسمی که در هر عاشورا برپا می شد از قبیل: بستن بازارها و تعطیلی داد و ستد و آویختن پارچه سیاه، در بغداد اجرا می شد. در البدایه و النهایه (ج ۸ ص ۲۰۲) نیز آمده است: رافضی ها در دولت آل بویه، زیاده روی کردند و در حدود سال ۴۰۰، در روز عاشورا در شهرهایی مانند بغداد، طبل ها به صدا در می آمد و در کوچه و بازار، خاکستر و گاه می پاشیدند و بر در مغازه ها پارچه سیاه می آویختند و مردم، اندوهناک و گریان، ظاهر می شدند و بسیاری از مردم برای همراهی و همدلی با حسین - که تشنه کشته شد - آب نمی نوشیدند و زن ها صورت هایشان را باز می کردند و نوحه سرایی می نمودند و به سینه و صورت می کوبیدند و پابرهنه در کوچه و بازار راه می افتادند.

تعطیلی کشانده می شد؛ اما برپایی عزاداری ها تا سقوط فاطمیان ادامه یافت.

با آمدن ایوبیان که تلاشی گسترده برای زدودن فرهنگ تشیع به کار بستند، طبیعی بود که از اقامه عزا نیز جلوگیری شود. با این همه، در مناطق دور از مرکز (مانند: شام، حلب و شمال عراق)، شیعیان، حضور داشتند و از هر فرصتی برای فراز آوردن شعائر خود، از جمله برگزاری مجالس عزا، بهره می گرفتند.

مرحله پنجم: عزاداری در سده های ششم تا نهم هجری

سده ششم

مناطق شیعی ایران و عراق، سده ششم هجری را با ادامه حاکمیت سلجوقیان آغاز کردند. در این روزگار، هنوز فاطمیان شیعی اسماعیلی بر مصر حکم می راندند. سلجوقیان، با گذشت زمان، از سختگیری های خود کاستند و شیعیان، به تدریج و با دست یافتن به آزادی بیشتر، عزاداری عاشورا را علنی کردند.

در سده ششم هجری، گزارش عبد الجلیل رازی قزوینی در کتاب نقض، بسیار گویاست. رازی از یک سو، به شبهه ها پاسخ می گوید و از سوی دیگر، عزاداری اهل سنت را در مناطق مختلف، گزارش می کند تا آن را جریانی طبیعی، انسانی و دینی نشان دهد. نیز از مجالس سوگواری دو واعظ معروف (علی بن حسین غزنوی و قطب الدین مظفر امیر عبادی)، سخن به میان می آورد و این که تعزیت امام حسین علیه السلام، همه ساله در روز عاشورا، به بغداد تازه است، همراه با نوحه و فریاد. (۱)

سده هفتم

سده هفتم، همراه است با روی کار آمدن دولت خوارزم شاهی در شرق بلاد اسلام و احیای مجدد خلافت عباسی که به هنگام حاکمیت آل بویه و سلجوقیان بر بغداد، جز اسمی از آن، باقی نبود.

بر پایه گزارش های موجود، اقامه عزاداری در این قرن، چونان قرن ششم است و

ص: ۱۴۲

۱- (۱) نقض: ص ۳۷۰-۳۷۳. [۱]

گاه گسترده تر. گزارشی از دهه های نیمه اول که هنوز مغولان بر بغداد چیره نشده بودند، نشانگر عزاداری و مقتل خوانی در پایتخت خلافت عباسی است. مستعصم عباسی، به سال ۶۴۱ ق، از محتسب بغداد (جمال الدین عبد الرحمان ابن جوزی) خواست تا در عاشورا، مردمان را از مقتل خوانی باز دارد؛ اما به مقتل خوانی در کنار مرقد امام کاظم علیه السلام رخصت داد.

عماد الدین طبری (م ق ۷ ق) نیز از اجتماع انبوه زائران در ایام سوگواری امیر مؤمنان علیه السلام و امام حسین علیه السلام در مزار این دو امام، خبر می دهد. (۱)

مولوی، شاعر بلند آوازه قرن هفتم، در مثنوی خود، به وجود عزاداری علنی در شهر حلب، اشاره دارد:

نال و نوحه کنند اندر بُکا

شیعه، عاشورا، برای کربلا. (۲)

سید ابن طاووس، عالم گران قدر شیعی، از وجود عزاداری در دهه محرم، سخن می گوید و از آن، دفاع می کند. (۳) افزون بر این، توصیه او به خواندن الملهوف در روز عاشورا، نشانگر وجود فرهنگ مقتل خوانی و سوگواری در دهه محرم در روزگار وی، یعنی قرن هفتم دارد. (۴)

در نیمه دوم سده هفتم هجری، مغولان به فرماندهی هلاکوخان، بر عراق چیره

ص: ۱۴۳

۱- (۱) أسرار الإمامه: ص ۲۴۴.

۲- (۲) مثنوی: ص ۹۵۹ (دفتر ۶ بیت ۷۷۷). گفتنی است که مولوی، خود نیز غزل پُرشور و سوزناک «کجایید ای شهیدان خدایی؟» را در سوگ شهیدان دشت کربلا سروده است (ر.ک: دیوان شمس).

۳- (۳) الإقبال: ج ۳ ص ۹۰.

۴- (۴) از کارهای مهم روز عاشورا در نزد اولیا، همراهی کردن با فرشتگان و پیامبران و اوصیا در عزاداری است، به خاطر شکسته شدن حرمت های الهی و از دست رفتن مقامات نبوی، و خواری و ذلتی که از سوی آن دشمنان، بر اسلام رفت و می رود، و به جهت چیره شدن دولت ابلیس و سپاهش بر دولت خدا عزوجل و بندگان مخصوصش. انسان باید در مجلس بنشیند، تا آنچه بر فرزندان سید انبیا- که درود خدای عزوجل بر او و خاندانش باد- رخ داد، بخواند و مصیبت هایی را که با ریخته شدن خون آنان، تجدید شد و بدی ای که به آنان روا داشته شد، به یاد بیاورد و نوشته الملهوف علی قتلی الطفوف را بخواند (الإقبال: ج ۳ ص ۵۶).

شدند. از این رو، عالمانی باتدبیر، از قتل و غارت، جلوگیری کردند و از هلاک و خواستند بدانها امان داده، از آنها حراست کند. او نیز چنین کرد و بدین سان، شیعیان جنوب بغداد (مانند حلّه و کوفه و...) از فتنه رهیدند. این چنین، شیعیان، با سقوط عباسیان، به آزادی‌هایی دست یافته بودند و از سوی دیگر، در دهه‌های پایانی این سده، یکی از جانشینان هلاکو به نام غازان خان، شیعه شد و در عمران کربلا کوشید و طبیعتاً زمینه علنی شدن برپایی شعائر، به وجود آمد و...

سده هشتم

در این سده، غازان خان - که حکومتش از سال ۶۹۴ ق، شروع شده بود - گام‌هایی در گسترش گرایش‌های شیعی برداشت. پس از وی، برادرش سلطان محمد خدابنده، به قدرت رسید و پس از مدتی، شیعه شد و در ترویج و رسمی کردن آن، بسی تلاش کرد. بدین سان، با گرایش حاکمان مغول به تشیع و رسمی شدن این مذهب، زمینه انجام گرفتن علنی عزاداری و فراز آوردن شعائر شیعی گسترش یافت.

سلسله جلایریان نیز - که در عراق به حکومت رسیدند و خواهرزاده‌های سلطان محمد خدابنده بودند - گرایش شیعی داشتند و حکومت آنها تا سال ۸۱۴ ق، ادامه یافت. ابن بطوطه (م ۷۷۹ ق)، از مناطق: کربلا، حلّه، بحرین، قم، کاشان، ساوه و توس به عنوان شیعی متعصب، یاد می‌کند. (۱)

سده نهم هجری

سده نهم، با یورش‌های تیمور لنگ - که عراق و شام نیز از آن در امان نماندند - آغاز گشت. با مرگ تیمور و به حکومت رسیدن فرزندش شاهرخ، فضا دگرگون شد و او به ترویج فرهنگ و عمران آبادی‌ها روی آورد و در جهت بازسازی خرابی‌های پندر کوشید و همسرش، مسجد باشکوه «گوهرشاد» را در کنار حرم امام رضا علیه السلام بنیاد نهاد. این اقدامات و رویکردها، حکایت از آن دارد که در آن زمان، آزادی‌های نسبی برای شیعیان در به جا آوردن شعائر، به وجود آمده است.

ص: ۱۴۴

۱- (۱) سفرنامه ابن بطوطه: ج ۱ ص ۱۱۶.

همچنین در این قرن، حکومت آق قویونلوها در غرب ایران، با درون مایه ای شیعی شکل گرفت که علی الظاهر، می بایست سنت ریشه دار عزاداری در آن، ادامه یافته باشد.

مرحله ششم: عزاداری در سده های دهم و یازدهم (دوران حاکمیت صفویان)

با تاج گذاری شاه اسماعیل صفوی به سال ۹۰۷ ق، در تبریز، تشیع در ایران، رسمیت یافت و ترویج شعائر شیعی، از جمله اهداف مهم آن حکومت شد.

در این دوره، برپایی سوگواری، چهره علنی پیدا می کند و چونان قرن های چهارم و پنجم (روزگار آل بویه و فاطمیان)، شیعیان، این مراسم را در نهایت شکوه، اجرا می کنند. چگونگی این مراسم در روزگار صفوی، در منابع بسیاری آمده است، از جمله در سفرنامه های اروپائیان و ایرانگردان که با نگرشی ریزبینانه و دقیق، وصف شده است.

شاهان صفوی، شخصاً به مراسم عزاداری محرم، علاقه و گرایش ویژه ای داشتند، بدان سان که حتی در اردوهای نظامی، از آن، تن نمی زدند. محرم سال ۱۰۱۳، شاه عباس، قلعه ایروان را محاصره کرد و در شب عاشورا، در اردوگاه نظامی، مراسم عزاداری برپا نمود. چنان شیون و فریادی از اردوگاه فراز آمد که ساکنان قلعه پنداشتند فرمان حمله شبانه، صادر شده و با گسیل پیکی، خود را تسلیم کردند. پیش تر از آن نیز او به سال ۱۰۱۱ ق، در هنگامه جنگ با سپاهیان ازبک، روز عاشورا در کنار «آب خطب» توقف کرد و عزاداری امام حسین علیه السلام را برپا نمود.

در دربار صفویان، ایام محرم و روزهای عاشورا، روضه الشهداء خوانده می شد. افزون بر این، شاهان این سلسله در مراسم عمومی روز عاشورا، در میدان شهر، حضور می یافتند و گروه هایی عزادار از پیش دید آنها می گذشتند. آنان، لباس عزا به تن می کردند و املاکی برای برپایی مراسم عزاداری، وقف می نمودند.

حکومت صفوی، پس از دو قرن، به ضعف و انحطاط گرایید و در برابر هجوم اشرف افغان، دوام نیاورد و سقوط کرد و تلاش های اندک شاه تهماسب دوم نیز راه به جای نبرد؛ اما نادر با یورش بی امان، بر اوضاع، چیره شد و مناطق اشغالی را از افغانیان و دولت عثمانی، باز پس گرفت و تمامیت ارضی را به کشور ایران، باز گردانید.

نادر، از آغاز سلطنتش به انگیزه و یا بهانه وحدت و صلح، به تغییر فرهنگ دینی رایج در ایران پرداخت و از جمله، عزاداری امام حسین علیه السلام را ممنوع ساخت و این منبع را در منشور موسوم به بیاتیه مغان آورد. میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، از تلاش نادر برای زدودن تمام مظاهر شعائر شیعی گزارش می دهد.

دولت نادر، چندان دوام نیاورد و پس از آن، دولت های دیگری (مانند: زندیه و قاجاریه) با گرایش های شیعی بر سر کار آمدند و شعائر شیعی، احیا شد و عزاداری ادامه یافت. پس از حاکمیت یافتن «قاجاریان»، عزاداری محرم، گسترش یافت و بر کمیت و کیفیت آن، افزوده شد و شیوه های عزاداری، اوج گرفت و دولت مردان نیز در رواج آن کوشیدند و حتی تکایا و هیئت های دولتی به راه انداختند.

جز ایران، در عراق و هند نیز عزاداری رواج یافت و شیعیان در نواحی مختلف جهان اسلام، به عزاداری می پرداختند؛ اما در ایران، پس از آن فراز، فرودی در پیش بود و با نفوذ استعمار انگلستان و حضور عنصر قلدر و بی باک و بی هویتی مانند رضاخان در رأس حاکمیت، ستیز با مظاهر دینی آغاز گردید و عزاداری، یکسر، منع شد. پس از خروج رضاخان از ایران، عزاداری به حالت عادی باز گشت و همچون سده های گذشته، رونق یافت.

در عراق نیز در روزگار حاکمیت صدام و سلطه حزب بعث، بویژه در سال های پایانی حاکمیت او، عزاداری شیعیان، با مشکل مواجه شد، که البته پس از سقوط او، حالت شور و هیجان پیشین، به عراق باز گشت.

آنچه تا بدین جا آوردیم، نگاهی بود بس گذرا، به سیر تاریخی عزاداری امام حسین علیه السلام در درازنای تاریخ. از نقش محرم، عاشورا و عزاداری در دوران انقلاب اسلامی ایران و اثرگذاری شگفت آن در بیداری و پیروزی مردم این سرزمین، سخنی به میان نیاوردیم که داستانی بلند و شایان توجه دارد و این مجال را فُسحت آن مقال نیست.

ص: ۱۴۷

بخش دوم: پیشگویی درباره شهادت امام حسین علیه السلام

اشاره

فصل یکم: خبر دادن خدای سبحان از شهادت امام حسین علیه السلام

فصل دوم: پیشگویی پیامبر در باره شهادت امام حسین علیه السلام

فصل سوم: پیشگویی امیر مؤمنان علیه السلام درباره شهادت امام حسین علیه السلام

فصل چهارم: پیشگویی های دیگر در باره شهادت امام حسین علیه السلام

ص: ۱۴۹

۱. کامل الزیارات - به نقل از ابن ابی یعفر، از امام صادق علیه السلام - پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه فاطمه علیها السلام، و حسین علیه السلام در دامانش بود که ناگهان گریست و به سجده افتاد و سپس فرمود: «ای فاطمه! ای دختر محمد! اکنون و در این خانه تو، [فرستاده خدای] والای والایان به بهترین صورت و نیکوترین هیئت برایم جلوه گر شد و [از طرف خداوند] به من گفت: "ای محمد! آیا حسین را دوست می داری؟"»

گفتم: آری، ای خدای من! [حسین،] نور چشم و دسته گل و میوه دل و تخم چشمان من است.

سپس [آن فرستاده] در حالی که دستش را بر سر حسین علیه السلام نهاده بود، [\(۱\)](#) [از قول خداوند] گفت: "ای محمد! قدم نورسیده مبارک! برکت ها، درودها و رحمت و رضایت من بر او و نکبت و لعنت و ناخشنودی و عذاب و رسوایی و مجازاتم برای هر که او را بکشد و با او مخالفت کند و دشمنی ورزد و بستیزد.

ص: ۱۵۱

۱- (۱) علّامه مجلسی می گوید: مُراد از والای والایان (العلیّ الأعلی) جبرئیل علیه السلام است و «جلوه گر شدن»، کنایه از نهایت تجلّی علمی است و «نیکویی صورت»، کنایه از تجلّی صفات کمال خداوند متعال برای اوست و «دست نهادن»، کنایه از سرازیر کردن رحمت است.

هان که او سِرور شهیدان اولین و آخرین در دنیا و آخرت، و سِرور جوانان بهشتی از میان همه مردم است، و پدرش از او هم برتر و بهتر است. به او سلام برسان و بشارتش ده که پرچم هدایت، و چراغ راه اولیای من، و نگاهبان و دیده بان من بر خلق من، و نگه دارنده علم من، و حجت من بر آسمانیان و زمینیان و ثقلین، یعنی جن و انس است" (۱).

۲/۱ او را در محاصره می‌کشند و فرزندان و همراهانش را نیز می‌کشند

۲. کامل الزیارات - به نقل از حمّاد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام: شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله را به آسمان بردند، به او گفته شد: خداوند - تبارک و تعالی - تو را در سه چیز می‌آزماید تا شکیبایی ات را ببیند....

[گفته شد:] و سومین چیز، [صبر بر] کشتارهایی است که خاندانت پس از تو با آن رو به رو می‌شوند. برادرت علی، از امت دشنام و زورگویی و سرزنش و ناکامی و انکار و ستم می‌بیند و در پایان هم کشته می‌شود.

ص: ۱۵۲

۱- (۱) بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حِجْرِهِ، إِذْ بَكَى وَخَرَّ سَاجِدًا، ثُمَّ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ، إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى تَرَأَى لِي فِي بَيْتِكَ هَذَا، فِي سَاعَتِي هَذِهِ، فِي أَحْسَنِ صُورِهِ وَأَهْيَأُ هَيْئَةٍ، فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، أَتُحِبُّ الْحُسَيْنَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ، فَرَّهْ عَيْنِي وَرَبِحَانَتِي، وَثَمَرَهُ فُوَادِي، وَجِلْدَهُ مَا بَيْنَ عَيْنَيَّ. فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ - وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ - بَوْرِكَ مِنْ مَوْلُودٍ، عَلَيْهِ بَرَكَاتِي وَصِيْلَمَوَاتِي وَرَحْمَتِي وَرِضْوَانِي؛ وَنَقَمَتِي وَلَعْنَتِي وَسَيْخَطِي وَعِيْذَابِي وَخِزْبِي وَنِكَالِي عَلَى مَنْ قَتَلَهُ وَنَاصَبَهُ وَنَاوَاهُ وَنَازَعَهُ. أَمَا إِنَّهُ سَيُّدُ الشُّهَدَاءِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَسَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، وَأَبُوهُ أَفْضَلُ مِنْهُ وَخَيْرٌ، فَأَقْرَبُهُ السَّلَامَ، وَبَشْرُهُ بِأَنَّهُ رَأْيُهُ الْهُدَى، وَمَنَازُ أَوْلِيَائِي، وَحَفِظِي وَشَهِيدِي عَلَى خَلْقِي، وَخَازِنُ عِلْمِي، وَحُجَّتِي عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ، وَأَهْلِ الْأَرْضِينَ، وَالثَّقَلَيْنِ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ ۱ (کامل الزیارات: ص ۱۴۷ ح ۱۷۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۳۸ ح ۲۹). [۲]

پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «ای خدای من! پذیرفتم و خشنود شدم و توفیق و صبر، از توست».

[گفته شد:] و دخترت، بر او ستم می شود و محروم می گردد و حقی را که تو برایش قرار داده ای، از او غاصبانه می گیرند....

[گفته شد:] و فاطمه از برادرت (علی)، دو پسر دارد که یکی از آن دو را به نیرنگ و خیانت می کشند و اموالش را به غارت می برند و نیزه اش می زنند و اینها را امت انجام می دهند.

پیامبر گفت: «ای خدای من! پذیرفتم و تسلیم هستم. ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم و توفیق و صبر، از توست».

[گفته شد:] و امت پسر دیگر فاطمه را به جهاد می خوانند و آن گاه او را محاصره می کنند و می کشند و فرزندان و هر کس از خاندانش را که همراه اوست، می کشند و حرمش را غارت می کنند. او از من کمک می جوید؛ امّا قضای حتمی من، در شهادت او و همراهیان اوست و کشته شدنش حجت بر همه ساکنان سراسر زمین است. آسمانیان و زمینیان از سر بی تابی بر او می گیرند و نیز فرشتگانی که به یاری اش نرسیده اند. سپس از صلب او، پسری می آید که با او تو را یاری می دهم و مثال (تصویر) او نزد من زیر عرش است.... (۱)

ص: ۱۵۳

۱- (۱) لَمَّا اسْرِيَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى السَّمَاءِ قِيلَ لَهُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَخْتَبِرُكَ فِي ثَلَاثٍ لِنُظَرِ كَيْفَ صَبْرُكَ.... وَأَمَّا الثَّالِثَةُ: فَمَا يَلْقَى أَهْلُ بَيْتِكَ مِنْ بَعْدِكَ مِنَ الْقَتْلِ، أَمَّا أَخُوكَ عَلِيُّ فَيَلْقَى مِنْ أُمَّتِكَ الشَّتْمَ وَالتَّعْنِيفَ وَالتَّوْبِيخَ وَالحِرْمَانَ وَالجَحْدَ وَالظُّلْمَ، وَآخِرُ ذَلِكَ الْقَتْلُ. فَقَالَ: يَا رَبِّ، قَبِلْتُ وَرَضِيْتُ، وَمِنْكَ التَّوْفِيقُ وَالصَّبْرُ. وَأَمَّا ابْنَتُكَ فَتُظْلَمُ وَتُحْرَمُ، وَيُؤْخَذُ حَقُّهَا غَضَبًا الَّذِي تَجْعَلُهُ لَهَا.... وَيَكُونُ لَهَا مِنْ أُخِيكَ ابْنَانِ، يُقْتَلُ أَحَدُهُمَا غَدْرًا وَيُسَلَبُ وَيُطْعَنُ، تَفْعَلُ بِهِ ذَلِكَ أُمَّتُكَ. قَالَ: يَا رَبِّ، قَبِلْتُ وَسَيَلَّمْتُ، إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَمِنْكَ التَّوْفِيقُ وَالصَّبْرُ. وَأَمَّا ابْنُهَا الْآخِرُ فَتَدْعُوهُ أُمَّتُكَ لِلْجِهَادِ، ثُمَّ يَقْتُلُونَهُ صَبْرًا، وَيَقْتُلُونَ وُلْدَهُ وَمَنْ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، ثُمَّ يَسْلُبُونَ حَرَمَهُ، فَيَسْتَعِينُ بِي وَقَدْ مَضَى الْقَضَاءُ مِنِّي فِيهِ بِالشَّهَادَةِ لَهُ وَلِمَنْ مَعَهُ، وَيَكُونُ قَتْلُهُ حُجَّةً عَلَيَّ مِنْ بَيْنِ قُطْرِيهَا، فَيَبْكِيهِ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلُ الْأَرْضِينَ جَزَعًا عَلَيْهِ، وَتَبْكِيهِ مَلَائِكَةٌ لَمْ يُدْرِكُوا نُصْرَتَهُ. ثُمَّ أُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ ذَكَرًا، بِهِ أَنْصُرُكَ، وَإِنْ شَبَّحَهُ عِنْدِي تَحْتَ الْعَرْشِ... ۲ (كامل الزيارات: ص ۵۴۸ ح ۸۴۰، [۱] بحار الأنوار: ج ۲۸ ص ۶۱ ح ۲۴). [۲]

۳/۱ خاکی که بر آن، شهید می شود

۳. الأمالی، طوسی - به نقل از سیدیر، از امام باقر علیه السلام - جبرئیل آمد و خاکی را که حسین علیه السلام بر آن شهید می شود، برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. آن خاک، نزد ماست. (۱)

۴/۱ شهادت او، نوشته شده (حتمی) است

۴. تاریخ دمشق - به نقل از محمد بن صالح - پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که جبرئیل علیه السلام به او خبر داد که امتش به زودی حسین بن علی علیه السلام را می کشند، فرمود: «ای جبرئیل! آیا در باره آن [با خداوند،] گفتگو نکنم؟».

گفت: نه؛ زیرا موضوعی (رُخدادی) است که خداوند، آن را نوشته [و حتمی ساخته] است. (۲)

۵/۱ دعوت به شکیبایی

۵. کامل الزیارات - به نقل از سعید بن یسار، یا غیر او - شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «هنگامی که جبرئیل، خبر شهادت حسین علیه السلام را بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و مدتی طولانی از روز را با او خلوت کرد و گریه بر آنها غلبه

ص: ۱۵۴

۱- (۱) إِنَّ جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالثَّرْبَةِ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَهِيَ عِنْدَنَا ۳ (الأمالی، طوسی: ص ۳۱۶ ح ۶۴۰، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۳۱ ح ۲). [۲]

۲- (۲) إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ أَخْبَرَهُ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أُمَّتَهُ سَيَقْتُلُ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا جِبْرِئِيلُ، أَفَلَا أَرَا جُعُ فِيهِ؟ قَالَ: لَا، لِأَنَّهُ أَمْرٌ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ ۴ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۱۹۷ ح ۳۵۳۹؛ شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۴۲ ح ۱۰۵۸).

کرد و جدا نگشتند تا آن که جبرئیل-یا فرمود: فرستاده خدای جهانیان- بر آنها فرود آمد و به آن دو گفت: خدایتان سلام می رساند و می فرماید: "تصمیم حتمی من، شکیب و وزیدن شماست". پس آن دو، شکیب و وزیدند». (۱)

ص: ۱۵۵

۱- (۱) سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ [الصَّادِقَ] عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَمَّا أَنْ هَبَطَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَخَلَا بِهِ مَلِيًّا مِنَ النَّهَارِ، فَغَلَبَتْهُمَا الْعَبْرَةُ، فَلَمْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى هَبَطَ عَلَيْهِمَا جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَوْ قَالَ: رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ - فَقَالَ لَهُمَا: رَبُّكُمَا يُقَرِّئُكُمَا السَّلَامَ، وَيَقُولُ: قَدِ عَزَمْتُ عَلَيْكُمَا لَمَّا صَبَرْتُمَا، قَالَ: فَصَبَرَا ۵ (كامل الزيارات: ص ۱۲۱ ح ۱۳۲، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۳۱ ح ۱۵). [۲]

۶. الأمالی، صدوق - به نقل از صفیه دختر عبد المطلب - هنگامی که حسین علیه السلام از شکم مادرش زاده شد، او را به پیامبر صلی الله علیه و آله دادم و پیامبر صلی الله علیه و آله زبانش را در دهان او نهاد و حسین علیه السلام زبان پیامبر خدا را مکید و من گمان می کردم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جز شیر یا عسل به او نخوراند.

حسین علیه السلام بول کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله میان چشمانش را بوسید. سپس او را به من داد و در حالی که می گریست، فرمود: «ای پسر کم! خدا کسانی را که کشنده تو هستند، بکشد!» و سه بار، این را فرمود.

گفتم: پدر و مادرم به فدایت! چه کسی او را می کشد؟

فرمود: «بازماندگان دسته متجاوز، از بنی امیه. خدا آنان را لعنت کند!». (۱)

ص: ۱۵۶

۱- (۱) لَمَّا سَقَطَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَطْنِ امِّهِ، فَدَفَعَتْهُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَوَضَعَ النَّبِيُّ لِسَانَهُ فِي فِيهِ، وَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَمُصُّهُ، فَمَا كُنْتُ أَحْسَبُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَغْذُوهُ إِلَّا لَبْنًا أَوْ عَسِيلاً. قَالَتْ: فَبَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَبَّلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَيَّ وَهُوَ يَبْكِي، وَيَقُولُ: لَعَنَ اللَّهُ قَوْمًا هُمْ قَاتِلُوكَ يَا بَنِيَّ. يَقُولُهَا ثَلَاثًا. قَالَتْ: فَقُلْتُ: فَمَا دَاكَ أَبِي وَأُمِّي، وَمِمَّنْ يَفْتُلُهُ؟ قَالَ: بَقِيَّةُ الْفِتْنَةِ الْبَاغِيَةِ مِنْ بَنِي امِّيَّةَ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ! ۶ (الأمالی، صدوق: ص ۱۹۹ ح ۲۱۲، [۱] روضه الواعظین: ص ۱۷۲). [۲]

۷. الملهوف: هنگامی که امام حسین علیه السلام یک سالش تمام شد، دوازده فرشته بر پیامبر خدا فرود آمدند... که صورتشان [برافروخته و] قرمز و چشمانشان گریان بود و بال های خود را گسترده بودند و می گفتند: ای محمد! به زودی بر سر حسین، فرزند فاطمه، آن خواهد آمد که قایل بر سر هابیل آورد و پاداش هابیل را به او خواهند داد و مانند گناه و مجازات قایل بر سر قاتل او خواهد آمد.

و در آسمان ها، فرشته مقرب می ماند، جز آن که همگی بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود می آیند و به او سلام می کنند و عزای حسین علیه السلام را به او تسلیت می گویند و پاداش اعطایی به حسین علیه السلام را به او خبر می دهند و تربت او را به وی عرضه می کنند و پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «خدایا! هر کس او را وا گذاشت، او بگذارش و هر کس او را کشت، بکشش و از آنچه می طلبد، بی بهره اش بگذار». (۱)

۸. الفتوح - به نقل از مسور بن مخرمه - هنگامی که حسین علیه السلام دو سالش کامل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله عازم یکی از سفرهایش شد و در جایی از راه ایستاد و کلمه استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ و

ص: ۱۵۷

۱- (۱) لَمَّا أَتَى عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَوْلِدِهِ سَنَةً كَامِلَةً هَبَطَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اثْنَا عَشَرَ مَلَكًا... مُحَمَّرَةً وَجُوهَهُمْ، بِأَكْيَافٍ عِيُونُهُمْ، قَدْ نَشَرُوا أَجْنِحَتَهُمْ وَهُمْ يَقُولُونَ، يَا مُحَمَّدُ سَيَنْزِلُ بِوَلَدِكَ الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ مَا نَزَلَ بِهَابِيلَ مِنْ قَابِيلَ، وَسَيُعْطَى مِثْلَ أَجْرِ هَابِيلَ، وَيُحْمَلُ عَلَى قَاتِلِهِ مِثْلَ وَزْرِ قَابِيلَ. وَلَمْ يَبْقَ فِي السَّمَاوَاتِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ إِلَّا وَنَزَلَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلُّ يُقْرَأُ السَّلَامَ، وَيُعْزِيهِ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَيُخْبِرُهُ بِثَوَابِ مَا يُعْطَى، وَيَعْرِضُ عَلَيْهِ تَرْبَتَهُ، وَالنَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: اللَّهُمَّ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، وَاقْتُلْ مَنْ قَتَلَهُ، وَلَا تَمَتِّعْهُ بِمَا طَلَبَهُ! (۷) (الملهوف: ص ۹۲، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۱۶۳). [۱]

إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) بر زبان راند و چشمانش اشکبار شد و چون علت را پرسیدند، فرمود: «این، جبرئیل است که از سرزمین کنار فرات به نام کربلا برایم خبر آورده که فرزندم حسین، پسر فاطمه، در آن جا کشته می شود».

گفته شد: ای پیامبر خدا! چه کسی او را می کشد؟

فرمود: «مردی به نام یزید، که خدا به عمرش برکت ندهد! گویی جایگاه به خاک افتادن و به خاک سپردنش را و سرش را که به هدیه آورده اند، می بینم. به خدا سوگند، هیچ کس به سر فرزندم حسین نمی نگرد و شادی نمی کند، جز آن که خداوند، دل و زبانش را دو گونه می کند».

پیامبر صلی الله علیه و آله از آن سفر، اندوهناک باز گشت و سپس از منبر، بالا رفت و خطبه خواند و اندرز داد، در حالی که حسین علیه السلام و حسن علیه السلام، پیش رویش بودند.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از خطبه اش فارغ شد، دست راستش را بر سر حسن علیه السلام و دست چپش را بر سر حسین علیه السلام نهاد و آن گاه سرش را به سوی آسمان بالا برد و گفت: «خدایا! من، محمد، بنده و پیامبرت هستم و این دو، پاکان خاندانم و برگزیدگان نسل و تبارم اند و کسانی هستند که به جای خود در میان امت می نهم. خدایا! جبرئیل به من خبر داده که این فرزندم، کشته و انهداده می شود. خدایا! به خاطر کشته شدنش، برکتش بده و او را از سیروران شهیدان قرار ده، که تو بر هر کاری توانایی. خدایا! کشنده و واگذارنده او را برکت نده!».

مردم در مسجد، صدا به گریه بلند کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا می گریید و او را یاری نمی دهید؟ خدایا! تو خود، ولی و یاور او باش».

ابن عباس می گوید: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله با رنگی دگرگون و سرخ و برافروخته باز گشت و در حالی که از چشمانش اشک می ریخت، خطبه ای رسا و کوتاه خواند. (۱)

ص: ۱۵۸

۱- (۱) لَمَّا أَتَى عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَوْلَاهِ سَيِّئَانِ كَامِلَتَانِ، خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي سَفَرٍ لَهُ، فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ وَقَفَ، فَاسْتَرْجَعَ وَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ، فَسَرَّيْلَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: هَذَا جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخْبِرُنِي عَنْ أَرْضِ بَشَاطِي الْفُرَاتِ، يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ، يُقْتَلُ بِهَا وَلَدِي الْحُسَيْنُ ابْنُ فَاطِمَةَ. فَقِيلَ: مَنْ يَقْتُلُهُ - يَا رَسُولَ اللَّهِ -؟ فَقَالَ: رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: يَزِيدُ، لَا بَارَكَ اللَّهُ لَهُ فِي نَفْسِهِ! وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَصْرَعِهِ وَمَدْفَنِهِ بِهَا، وَقَدْ أَهْدَى بِرَأْسِهِ، وَوَاللَّهِ، مَا يَنْظُرُ أَحَدٌ إِلَى رَأْسِ وَلَدِي الْحُسَيْنِ فَيَفْرَحُ، إِلَّا خَالَفَ اللَّهُ بَيْنَ قَلْبِهِ وَلسَانِهِ. قَالَ: ثُمَّ رَجَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ سَفَرِهِ ذَلِكَ مَغْمُومًا، ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَخَطَبَ وَوَعَّظَ، وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ مَعَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ حُطْبَتِهِ، وَوَضَعَ يَدَهُ الْيَمْنَى عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالْيَسْرَى عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي مُحَمَّدٌ عَبْدُكَ وَنَبِيُّكَ، وَهَذَانِ أَطَايِبُ عِترَتِي، وَخِيَارُ ذُرِّيَّتِي وَأَرْوَمَتِي، وَمَنْ أَخْلَفَهُمْ فِي أُمَّتِي، اللَّهُمَّ وَقَدْ أَخْبَرَنِي جِبْرَائِيلُ بِأَنَّ وَلَدِي هَذَا مَقْتُولٌ مَخْذُولٌ، اللَّهُمَّ فَبَارِكْ لَهُ فِي قَتْلِهِ، وَاجْعَلْهُ مِنْ

سَادَاتِ الشُّهَدَاءِ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ وَلَا تُبَارِكْ فِي قَاتِلِهِ وَخَاذِلِهِ ! قَالَ: وَضَحَّ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ بِالْبُكَاءِ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَتَبْكُونَ وَلَا تَنْصُرُونَهُ؟ اللَّهُمَّ فَكُنْ أَنْتَ لَهُ وَلِيًّا وَنَاصِرًا. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ثُمَّ رَجَعَ وَهُوَ مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ، مُحَمَّرُ الْوَجْهِ، فَخُطِبَ خُطْبَةً بَلِيغَةً مَوْجِزَةً وَعَيْنَاهُ يَهْمِلَانِ دُمُوعًا ۸ (الفتوح: ج ۴ ص ۳۲۵؛ [۱] الملهوف: ص ۹۳).

۹. الفتح - به نقل از ابن عباس - نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - که در حال احتضار بود - حاضر شدم. حسین بن علی علیه السلام را به سینه اش چسبانده بود و می فرمود: «این، از پاکان تبار من و نورهای خاندان و برگزیدگان نسل من است. خدا به کسی که او را پس از من محافظت نمی کند، برکت ندهد!».

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله لختی بیهوش شد و به هوش آمد و فرمود: «ای حسین! روز قیامت، میان من و قاتل تو در پیشگاه خدا، ایستادن و طرح دعوی است و من خشنودم که خداوند، مرا مدعی قاتل تو در روز قیامت قرار داده است.» (۱)

ص: ۱۵۹

۱- (۱) إِنِّي حَضَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ فِي السِّيَاقِ، وَقَدْ ضَمَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى صَدْرِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: هَذَا مِنْ أَطَائِبِ أُرُومَتِي، وَأَنْوَارِ عَتَرَتِي، وَخِيَارِ ذُرِّيَّتِي، لَا بَارَكَ اللَّهُ فِيمَنْ لَا يَحْفَظُهُ بَعْدِي. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ثُمَّ اغْمَى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَاعَةً، ثُمَّ أَفَاقَ، وَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، إِنَّ لِي وَلِقَاتِلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَقَامًا بَيْنَ يَدَي رَبِّي، وَخُصُومَةً، وَقَدْ طَابَتْ نَفْسِي؛ إِذْ جَعَلَنِي اللَّهُ خَصِيمًا لِمَنْ قَتَلَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۹ (الفتح: ج ۴ ص ۳۵۰). [۱]

۱۰. الأمالی، صدوق - به نقل از ابن عباس - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن بیماری [منجر به فوتش] امی فرمود: «محبوبم را برایم بیاورید» و مردان را یک به یک برایش فرا می خواندند؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها روی می گرداند. به فاطمه علیها السلام گفتند: کسی را به سوی علی روانه کن که به نظر ما مقصودش کسی غیر از علی نیست.

فاطمه علیها السلام به سوی علی علیه السلام فرستاد و چون علی علیه السلام آمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چشمانش را گشود و صورتش [از خوش حالی] شکفته شد. سپس فرمود: «علی! نزدیک بیا. علی! نزدیک بیا» و پیوسته او را نزدیک کرد تا دستش را گرفت و بر بالینش نشانند و سپس از هوش رفت.

حسن و حسین علیهما السلام صیحه زنان و گریان آمدند و خود را بر روی پیامبر صلی الله علیه و آله انداختند و علی علیه السلام خواست آنان را دور کند که پیامبر خدا به هوش آمد و فرمود: «ای علی! بگذار من آنها را ببوم و آنها نیز مرا ببینند و من از آنها توشه بگیرم و آنان نیز از من توشه بگیرند. بدان که پس از من، به این دو، ستم می شود و به ستم، کشته می شوند. لعنت خدا بر ستمکار به ایشان!» و سه بار این را فرمود. (۱)

ص: ۱۶۰

۱- (۱) إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فِي ذَلِكَ الْمَرَضِ كَانَ يَقُولُ: ادْعُوا لِي حَبِيبِي، فَجَعَلَ يُدْعِي لَهُ رَجُلٌ بَعْدَ رَجُلٍ، فَيَعْرِضُ عَنْهُ، فَقِيلَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ: امْضِي إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَمَا نَرَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يُرِيدُ غَيْرَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَبَعَثَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا دَخَلَ فَتَوَحَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله عَيْنِيهِ، وَ تَهَلَّلَ وَجْهُهُ. ثُمَّ قَالَ: إِلَيَّ يَا عَلِيُّ، إِلَيَّ يَا عَلِيُّ، فَمَا زَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يُدِينِيهِ حَتَّى أَخَذَهُ بِيَدَيْهِ، وَأَجْلَسَهُ عِنْدَ رَأْسِهِ، ثُمَّ اغْمَى عَلَيْهِ، فَجَاءَ الْحَسَيْنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَصِيحَانِ وَيَبْكِيَانِ، حَتَّى وَقَعَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله، فَأَرَادَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُنَحِّيَهُمَا عَنْهُ، فَأَفَاقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله. ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، دَعْنِي أَشْمُهُمَا وَيَشْمَانِي، وَأَتَزَوَّدُ مِنْهُمَا وَيَتَزَوَّدَانِ مِنِّي، أَمَا إِنَّهُمَا سَيُظْلَمَانِ بَعْدِي، وَيُفْتَلَانِ ظُلْمًا، فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَظْلِمُهُمَا، يَقُولُ ذَلِكَ ثَلَاثًا ۱۰ (الأمالی، صدوق: ص ۷۳۶ ح ۱۰۰۴، [۱] اروضه الواعظین: ص

(۸۶). [۲]

۵/۲ خبر دادن به فاطمه علیها السلام از شهادت او

۱۱. فضل زیاره الحسین علیه السلام - به نقل از حسن بن زید، از امام صادق، از پدرش علیهما السلام، از ام سلمه - پیامبر صلی الله علیه و آله، فاطمه علیها السلام را از کشته شدن حسین علیه السلام باخبر کرد. فاطمه علیها السلام گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فاطمه! صبر کن و تسلیم باش».

گفت: صبر کردم و تسلیم گشتم، ای پیامبر خدا! کشتن او کجا اتفاق می افتد؟

فرمود: «در سرزمینی به نام کربلا و دور از اهل و عشیره کشته می شود و -ای فاطمه- گروهی او را زیارت می کنند». (۱)

۶/۲ خبر دادن به ام سلمه از شهادت او

۱۲. تاریخ دمشق - به نقل از داوود - ام سلمه گفت: حسین علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله در آمد و پیامبر خدا بی تاب شد. ام سلمه گفت: ای پیامبر خدا! چه شده است؟

فرمود: «جبرئیل به من خبر داد که این پسرم کشته می شود و خشم خدا بر کسی که او را می کشد، شدت می گیرد». (۲)

۱۳. الإرشاد - به نقل از ام سلمه - روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته و حسین علیه السلام را در دامان خود نشانده بود که اشک از چشمانش سرازیر شد. گفتم: ای پیامبر خدا! چرا شما را گریان می بینم، فدایت شوم؟

ص: ۱۶۱

۱- (۱) أَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَبَكَتْ، فَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ، اصْبِرِي وَسَلَّمِي، قَالَتْ: صَبِرْتُ وَسَلَّمْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَيْنَ يَكُونُ قَتْلُهُ؟ قَالَ: يُقْتَلُ بِأَرْضٍ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ، فِي غُرْبَةٍ مِنَ الْأَهْلِ وَالْعَشِيرَةِ، يَزُورُهُ - يَا فَاطِمَةُ قَوْمٌ ۱۱ (فضل زیاره الحسین علیه السلام: ص ۳۴). [۱]

۲- (۲) قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَفَزِعَ، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: مَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّ جَبْرِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرَنِي أَنَّ ابْنِي هَذَا يُقْتَلُ، وَأَنَّهُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَيَّ مِنْ يَقْتُلُهُ ۱۲ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۱۹۳ ح ۳۵۲۹، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۰۹).

فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و مرا به خاطر پسر من حسین، تسلیت داد و به من خبر داد که گروهی از امتم او را می کشند. خدا شفاعتم را نصیب آنان نکند!». (۱)

۷/۲ خبر دادن به عایشه از شهادت او

۱۴. الأمالی، طوسی - به نقل از حسین بن ابی غندر، از یکی از راویان شیعه، از امام صادق علیه السلام - روزی حسین علیه السلام در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پیامبر صلی الله علیه و آله با او بازی می کرد و او را می خندانند. عایشه گفت: ای پیامبر خدا! چه قدر از این بچه خوشت می آید!

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «وای بر تو، وای بر تو! چگونه او را دوست نداشته باشم و از او خوشم نیاید، در حالی که میوه دلم و روشنی چشم من است؟! هان که امتم او را به زودی می کشند و هر کس او را پس از وفاتش زیارت کند، خداوند، حجی را [برابر یکی] از حج های من، برایش می نویسد». (۲)

۸/۲ پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره تاریخ شهادت او

۱۵. المعجم الكبير - به نقل از ام سلمه - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حسین بن علی، شصت سال پس از هجرت من، کشته می شود». (۳)

ص: ۱۶۲

۱- (۱) بَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسٌ وَالْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ فِي حِجْرِهِ، إِذْ هَمَلَتْ عَيْنَاهُ بِالْذَمُوعِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لِي أَرَاكَ تَبْكِي جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ فَقَالَ: جَاءَنِي جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَرَّانِي بِأَيْنِي الْحُسَيْنِ، وَأَخْبَرَنِي أَنَّ طَائِفَةً مِنْ أُمَّتِي تَقْتُلُهُ، لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي ۱۳ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۰، [۱] كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۱۹). [۲]

۲- (۲) كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ فِي حِجْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُلَاعِبُهُ وَيُضَاحِكُهُ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَشَدَّ إِعْجَابِيكَ بِهَذَا الصَّبِيِّ! فَقَالَ لَهَا: وَيَلَمُّكَ وَيَلَمُّكَ! وَكَيْفَ لَا إِعْجَابُ وَلَا اعْجَابُ بِهِ، وَهُوَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي، وَقُرَّةُ عَيْنِي! أَمَا إِنَّ أُمَّتِي سَتَقْتُلُهُ؛ فَمَنْ زَارَهُ بَعْدَ وَفَاتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَجَّهَ مِنْ حَجَجِي ۱۴ (الأمالی، طوسی: ص ۶۶۸ ح ۱۴۰۱، [۳] كامل الزيارات: ص ۱۴۴ ح ۱۶۹). [۴]

۳- (۳) يُقْتَلُ حُسَيْنٌ بِنُ عَلِيٍّ عَلَى رَأْسِ سِتِّينَ مِنْ مُهَاجِرَتِي ۱۵ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۵ ح ۲۸۰۷).

۱۶. المعجم الكبير - به نقل از سعد بن طریف، از امام باقر علیه السلام، از ام سلمه - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حسین کشته می شود، هنگامی که محاسنش را سپیدی می گیرد». (۱)

۹/۲ پیشگویی درباره مکان شهادت او

الف - سرزمین کربلا

۱۷. فضائل الصحابه، ابن حنبل - به نقل از ام سلمه - جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و حسین علیه السلام نیز با من بود که گریست و من رهایش کردم تا به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شد. جبرئیل گفت: ای محمد! آیا او را دوست می داری؟

فرمود: «آری».

گفت: امت تو، به زودی، او را می کشند و اگر بخواهی، خاک سرزمینی را که در آن کشته می شود، به تو نشان می دهم.

و به او نشان داد. سرزمینی بود به نام کربلا. (۲)

۱۸. تاریخ دمشق - به نقل از جُمهان - جبرئیل، خاکی از خاک های سرزمینی را که حسین علیه السلام در آن کشته شد، برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. گفته شد که نام آن، کربلاست. پس پیامبر فرمود: کرب (۳) و بلا. (۴)

ص: ۱۶۳

۱- (۱) يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ حِينَ يَعْلُوهُ الْقَتِيرُ ۱۶ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۵ ح ۲۸۰۸، الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۸۴).

۲- (۲) كَانَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعِي، فَبَكَى فَتَرَكَتُهُ، فَدَنَا مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ جَبْرِئِيلُ: أَتُجِبُهُ يَا مُحَمَّدٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ سَيَتَفْتَلُهُ، وَإِنْ شِئْتَ أَرَيْتَكَ مِنْ تُرْبِهِ الْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا، فَأَرَاهُ إِيَّاهُ، فَأَيُّهَا الْأَرْضُ يُقَالُ لَهَا: كَرْبَلَاءُ ۱۷ (فضائل الصحابه، ابن حنبل: ج ۲ ص ۷۸۲ ح ۱۳۹۱، [۱] تاريخ دمشق: ج ۱۴ ص ۱۹۳ ح ۳۵۳۰).

۳- (۳) كَرْب، به معنای رنج است.

۴- (۴) إِنَّ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِتُرَابٍ مِنْ تُرْبِهِ الْقَرِيهِ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقِيلَ: اسْمُهَا كَرْبَلَاءُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كَرْبٌ وَبَلَاءٌ ۱۸ (تاريخ دمشق: ج ۱۴ ص ۱۹۷ ح ۳۵۳۸، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۲۹۰).

۱۹. المعجم الكبير - به نقل از ام سلمه - روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام نشسته بود که فرمود: «کسی بر من وارد نشود».

من درنگ کردم، که حسین علیه السلام وارد شد و صدای گریه پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدم. سرک کشیدم. دیدم حسین علیه السلام در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله است و پیامبر صلی الله علیه و آله گریه کنان، دست بر پیشانی خود می کشد. گفتم: به خدا سوگند، نفهمیدم کی داخل شد!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل با ما در اتاق بود و گفت: او (حسین) را دوست داری؟

گفتم: از همه دنیا، او را دوست دارم.

جبرئیل گفت: بی تردید، امتت او را به زودی در سرزمینی به نام کربلا می کشند».

سپس جبرئیل از خاک آن جا برگرفت و به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان داد و حسین علیه السلام [سال ها بعد]، هنگامی که او را برای کشتن محاصره کردند، پرسید: «نام این سرزمین چیست؟».

گفتند: کربلا.

فرمود: «خدا و پیامبرش راست گفتند؛ سرزمین کرب و بلا». (۱)

ب- سرزمین طف

۲۰. المعجم الكبير - به نقل از عایشه، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - جبرئیل به من خبر داد که پسر حسین، پس از من در سرزمین طف، کشته می شود و این خاک را برایم آورد و به من

ص: ۱۶۴

۱- (۱) كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسًا ذَاتَ يَوْمٍ فِي بَيْتِي، فَقَالَ: لَا يَدْخُلُ عَلَيَّ أَحَدٌ، فَانْتَظَرْتُ، فَدَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَسَمِعْتُ نَشِيخَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَبْكِي، فَاطَّلَعْتُ فَإِذَا حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حِجْرِهِ، وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَمْسُحُ جَبِينَهُ، وَهُوَ يَبْكِي، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ، مَا عَلِمْتُ حِينَ دَخَلَ! فَقَالَ: إِنَّ جَبْرِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ مَعَنَا فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ: تُجِبُهُ؟ قُلْتُ: أَمَّا مِنَ الدُّنْيَا فَنَعَمْ. قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ سَيَقْتُلُ هَذَا بِأَرْضٍ يُقَالُ لَهَا: كَرْبَلَاءُ، فَتَنَاولَ جَبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ تُرْبَتِهَا، فَأَرَاهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلَمَّا احِيطَ بِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ قُتِلَ قَالَ: مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟ قَالُوا: كَرْبَلَاءُ، قَالَ: صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ ۱۹ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۸ ح ۲۸۱۹، كنز العمال: ج ۱۳ ص ۶۵۶ ح ۳۷۶۶۶).

خبر داد که آرامگاه او، در آن جاست. (۱)

۲۱. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) - به نقل از ابو سلمه - ما غرفه ای داشتیم که پیامبر صلی الله علیه و آله هر گاه می خواست جبرئیل را دیدار کند، در آن جا او را می دید. در یکی از این دیدارها، پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه فرمان داد که کسی بر او وارد نشود؛ اما حسین بن علی علیه السلام وارد شد و عایشه متوجه او نشد که او را بگیرد. جبرئیل گفت: این کیست؟

پیامبر خدا فرمود: «پسرم» و او را گرفت و بر روی ران خود نهاد.

جبرئیل گفت: هان که به زودی او کشته می شود!

پیامبر خدا فرمود: «چه کسی او را می کشد؟».

گفت: امت تو.

پیامبر خدا فرمود: «امت من، او را می کشند؟!».

گفت: آری و اگر بخواهی، سرزمینی را که در آن کشته می شود، به تو نشان می دهم.

جبرئیل به سرزمین طُف در عراق، اشاره کرد و خاکی سرخ بر گرفت و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان داد و گفت: این، از خاک قتلگاه اوست. (۲)

ج- سرزمین عراق

۲۲. المستدرک علی الصحیحین - به نقل از ام سلمه - پیامبر خدا شبی برای خوابیدن، دراز

ص: ۱۶۵

۱- (۱) أَخْبَرَنِي جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ ابْنَ الْحُسَيْنِ يُقْتَلُ بَعْدِي بِأَرْضِ الطُّفِّ، وَجَاءَنِي بِهَذِهِ التُّرْبَةِ، وَأَخْبَرَنِي أَنَّ فِيهَا مَضَجَهُ ۲۰ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۷ ح ۲۸۱۴، أعلام النبوة: ص ۱۸۲). [۱]

۲- (۲) كَانَتْ لَنَا مَشْرَبَةٌ، فَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا أَرَادَ لُقْيَا جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقِيَهُ فِيهَا، فَلَقِيَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّةً مِنْ ذَلِكَ فِيهَا، وَأَمَرَ عَائِشَةَ أَلَّا يَصْعَدَ إِلَيْهِ أَحَدٌ. فَدَخَلَ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ تَعْلَمْ حَتَّى غَشِيَهَا، فَقَالَ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ابْنِي، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَجَعَلَهُ عَلَى فِخْذِهِ، فَقَالَ: أَمَا إِنَّهُ سَيُقْتَلُ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَمِنْ يَقْتُلُهُ؟ قَالَ: أُمَّتُكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أُمَّتِي تَقْتُلُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَإِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ بِالْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا، فَأَشَارَ لَهُ جَبْرِيلُ إِلَى الطُّفِّ بِالْعِرَاقِ، وَأَخَذَ تُرْبَةً حَمْرَاءَ، فَأَرَاهُ إِيَّاهَا، فَقَالَ: هَذِهِ مِنْ تُرْبَةِ مَصْرَعِهِ ۲۱ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۲۵ ح ۴۱۳، تاريخ دمشق: ج ۱۴ ص ۱۹۵ ح ۳۵۳۳).

کشیده بود که سراسیمه بیدار شد. سپس دراز کشید و به خواب فرو رفت؛ ولی دوباره با پریشانی کمتری نسبت به بار نخست، بیدار شد. آن گاه دوباره خوابید و چون بیدار شد، خاکی سرخ در دست داشت که آن را می بوسید. گفتم: ای پیامبر خدا! این خاک سرخ چیست؟

فرمود: «جبرئیل - که درود و سلام بر او باد - در باره حسین به من خبر داد که: "این، در سرزمین عراق، کشته می شود" و من به جبرئیل گفتم: خاک سرزمینی را که در آن کشته می شود، به من نشان بده. و این، خاک همان جاست». (۱)

د- سرزمین بابل

۲۳. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابه): عمره دختر عبد الرحمان، در نامه ای به امام حسین علیه السلام، کار او را که می خواست انجام بدهد، بزرگ شمرد و به او سفارش کرد تا اطاعت کند و همراه جماعت باشد و به او خبر داد که به سوی قتلگاه خود، گام بر می دارد و گفت: گواهی می دهم که عایشه برایم گفت که از پیامبر خدا شنیده که فرموده است: «حسین در سرزمین بابل کشته می شود».

امام حسین علیه السلام هنگامی که نامه او را خواند، فرمود: «پس در این صورت باید به قتلگاه خود بروم» و رفت. (۲)

ص: ۱۶۶

۱- (۱) إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اضْطَجَعَ ذَاتَ لَيْلِهِ لِلنُّومِ، فَاسْتَيْقَظَ وَهُوَ حَائِزٌ، ثُمَّ اضْطَجَعَ فَرَقَدَ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ حَائِزٌ دُونَ مَا رَأَيْتُ بِهِ الْمَرَّةَ الْأُولَى، ثُمَّ اضْطَجَعَ فَاسْتَيْقَظَ وَفِي يَدِهِ تُرْبَةٌ حَمْرَاءُ يُقْبَلُهَا، فَقُلْتُ: مَا هَذِهِ التُّرْبَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَخْبَرَنِي جِبْرِيلُ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - أَنَّ هَذَا يُقْتَلُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ - لِلْحُسَيْنِ - . فَقُلْتُ لِجِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرِنِي تُرْبَةَ الْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا، فَهَذِهِ تُرْبَتُهَا ۲۲ (المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۴۴۰ ح ۸۲۰۲، المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۹ ح ۲۸۲۱).

۲- (۲) كَتَبْتُ إِلَيْهِ [أَي إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] عَمْرُهُ بِنْتُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ تُعْظِمُ عَلَيْهِ مَا يُرِيدُ أَنْ يَصْنَعُ، وَتَأْمُرُهُ بِالطَّاعَةِ وَلُزُومِ الْجَمَاعَةِ، وَتُخْبِرُهُ أَنَّهُ إِنَّمَا يُسَاقُ إِلَى مَصْرَعِهِ، وَتَقُولُ: أَشْهَدُ لِحَدَّثَنِي عَائِشَةُ أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: يُقْتَلُ حُسَيْنٌ بِأَرْضِ بَابِلَ. فَلَمَّا قَرَأَ كِتَابَهَا، قَالَ: فَلَا بُدَّ لِي إِذَا مِنْ مَصْرَعِي، وَمَضَى ۲۳ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابه: ج ۱ ص ۴۴۶، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۸).

۲۴. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابه) - به نقل از عامر شعبی، از امام علی علیه السلام، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - جبرئیل به من خبر داد که حسین در کناره فرات، کشته می شود. (۱)

۲۵. مسند ابن حنبل - به نقل از عبد الله بن نجی، از پدرش، از امام علی علیه السلام - روزی بر پیامبر صلی الله علیه و آله در آمدم. چشمانش اشکبار بود. گفتم: ای پیامبر خدا! آیا کسی شما را ناراحت کرده است؟ چرا چشمانت اشکبار است؟ فرمود: «اندکی پیش، جبرئیل از نزد من رفت و به من گفت: حسین در کنار رود فرات، کشته می شود». (۲)

۱۰/۲ نشان داده شدن خاکی که خون او در آن جا می ریزد، به پیامبر صلی الله علیه و آله

۲۶. کامل الزیارات - به نقل از ابو اسامه زید شحام، از امام صادق علیه السلام - جبرئیل خبر شهادت حسین علیه السلام را در خانه ام سلمه به پیامبر خدا داد. حسین علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله در آمد و جبرئیل که نزد ایشان بود، گفت: امت تو، این را می کشند.

پیامبر خدا فرمود: «خاکی را که خونش در آن ریخته می شود، به من نشان بده» و جبرئیل یک مشت از آن را بر گرفت. خاکی سرخ رنگ بود. (۳)

ص: ۱۶۷

۱- (۱) أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ حُسَيْنًا يُقْتَلُ بِسَاطِئِ الْفُرَاتِ ۲۴ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابه: ج ۱ ص ۴۲۹ ح ۴۱۷، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۱۸۹ ح ۳۵۲۰).

۲- (۲) دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ذَاتَ يَوْمٍ وَعَيْنَاهُ تُفِيضَانِ، قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَغْضَبَكَ أَحَدٌ؟ مَا شَأْنُ عَيْنَيْكَ تُفِيضَانِ؟ قَالَ: قَامَ مِنْ عِنْدِي جَبْرِئِيلُ قَبْلُ، فَحَدَّثَنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بِسَطِّ الْفُرَاتِ ۲۵ (مسند ابن حنبل: ج ۱ ص ۱۸۴ ح ۶۴۸، [۱] مسند أبي يعلى: ج ۱ ص ۲۰۶ ح ۳۵۸).

۳- (۳) نَعَى جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي بَيْتِ امِّ سَلَمَةَ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَهُ، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا تَقْتُلُهُ امَّتُكَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَرِنِي مِنَ التُّرْبَةِ الَّتِي يُسْفِكُ فِيهَا دَمُهُ، فَتَنَاوَلَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْضَةً مِنْ تِلْكَ التُّرْبَةِ، فَإِذَا هِيَ تُرْبَةٌ حَمْرَاءُ ۲۶ (كامل الزيارات: ص ۱۲۸ ح ۱۴۳، [۲] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۳۶ ح ۲۳). [۳]

۲۷. المعجم الكبير - به نقل از ابو امامه - پیامبر خدا به زنانش فرمود: «این کودک را نگریانید» و مقصودش حسین علیه السلام بود و آن روز، نوبت [ماندن پیامبر صلی الله علیه و آله نزد] امّ سلمه بود.

جبرئیل فرود آمد. پیامبر خدا به درون خانه رفت و به امّ سلمه فرمود: «مگذار کسی بر من در آید»؛ اما حسین علیه السلام آمد و چون به پیامبر صلی الله علیه و آله در اندرون خانه نگریست، خواست که داخل شود. امّ سلمه او را گرفت و در کنار خود، نگاه داشت و با او سخن می گفت و آرامش می کرد؛ ولی چون گریه اش شدید شد، رهایش کرد و او به اندرون رفت و در دامان پیامبر خدا نشست.

جبرئیل گفت: امّت تو، این پسر را به زودی می کشند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آنان با آن که به من ایمان دارند، او را می کشند؟!».

گفت: آری، او را می کشند.

آن گاه جبرئیل، خاکی را بر گرفت و گفت: در فلان جا.

پیامبر خدا، در حالی که حسین علیه السلام را به آغوش گرفته بود، پریشان و اندوهگین بیرون آمد و امّ سلمه گمان کرد که ایشان از ورود کودک، ناخشنود شده است. گفت: ای پیامبر خدا! فدایت شوم! تو به ما فرموده بودی: «این کودک را مگریانید» و به من فرمان دادی که نگذارم کسی بر تو در آید و او آمد و من رهایش گذاشتم!

پیامبر صلی الله علیه و آله به امّ سلمه پاسخی نداد و به سوی یارانش که نشسته بودند، رفت و به ایشان فرمود: «بی تردید، امّتم این را می کشند».

میان آن گروه، ابو بکر و عمر هم - که پرجرئت ترین افراد بر پیامبر صلی الله علیه و آله [در سؤال کردن] بودند - حضور داشتند و گفتند: ای پیامبر خدا! با آن که با ایمان هستند، او را می کشند؟!

فرمود: «آری، و این، خاک [قتلگاه] اوست» و آن را به ایشان نشان داد. (۱)

۲۸. المعجم الكبير - به نقل از عایشه - حسین بن علی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عایشه! آیا شگفت زده ات نکنم؟ هم اکنون فرشته ای بر من در آمد که تا کنون نزد من نیامده بود و گفت که این پسر، کشته می شود و گفت: اگر بخواهی، خاکی را که در آن کشته می شود، به تو نشان می دهم. و با دستش از آن جا بر گرفت و خاکی سرخ را به من نشان داد». (۲)

۲۹. المعجم الكبير: ام سلمه گفت: حسن و حسین علیهما السلام پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله در اتاق من بازی می کردند که جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! امت تو، این پسر را پس از تو می کشند. و با دستش به حسین علیه السلام اشاره کرد.

پیامبر خدا گریست و او را به سینه اش چسباند. پیامبر خدا سپس [به من] فرمود: «این خاک، نزد تو امانت باشد» و آن را بویید و فرمود: «وای از کرب و بلا!».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ام سلمه! هنگامی که این خاک، خون شد، بدان که پسر

ص: ۱۶۹

۱- (۱) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِنِسَائِهِ: لَا تُبْكُوا هَذَا الصَّبِيَّ - يَعْنِي حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: وَكَانَ يَوْمَ أُمَّ سَيْلَمَةَ، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الدَّخْلَ، وَقَالَ لَأُمِّ سَيْلَمَةَ: لَا تَدْعِي أَحَدًا يَدْخُلُ عَلَيَّ، فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْبَيْتِ أَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ، فَأَخَذَتْهُ أُمُّ سَيْلَمَةَ، فَاحْتَضَتْ نَتْنَهُ، وَجَعَلَتْ تُنَاغِيهِ وَتُسَكِّنُهُ، فَلَمَّا اشْتَدَّ فِي الْبُكَاءِ خَلَّتْ عَنْهُ، فَدَخَلَ حَتَّى جَلَسَ فِي حِجْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَقَالَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُ ابْنَكَ هَذَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَقْتُلُونَهُ وَهُمْ مُؤْمِنُونَ بِي؟! قَالَ: نَعَمْ، يَقْتُلُونَهُ، فَتَنَاوَلَ جِبْرِيلُ تُرْبَهُ، فَقَالَ: بِمَكَانِ كَذَا وَكَذَا. فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ احْتَضَنَ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَاسِفَ الْبَالِ مَهْمُومًا، فَظَنَّتْ أُمُّ سَيْلَمَةَ أَنَّهُ غَضِبَ مِنْ دُخُولِ الصَّبِيِّ عَلَيْهِ، فَقَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، جُعِلْتُ لِمَكَ الْفِداءُ! إِنَّكَ قُلْتَ لَنَا لَا تُبْكُوا هَذَا الصَّبِيَّ، وَأَمَرْتَنِي أَلَّا أَدْعَ [أَحَدًا] يَدْخُلُ عَلَيْكَ، فَجَاءَ، فَخَلَيْتُ عَنْهُ. فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهَا، فَخَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ، وَهُمْ جُلُوسٌ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّ أُمَّتِي يَقْتُلُونَ هَذَا، وَفِي الْقَوْمِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَكَانَا أَجْرًا الْقَوْمِ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، يَقْتُلُونَهُ وَهُمْ مُؤْمِنُونَ؟! قَالَ: نَعَمْ، وَهَذِهِ تُرْبَتُهُ، وَأَرَاهُمْ إِيَّاهَا ۲۷ (المعجم الكبير: ج ۸ ص ۲۸۵ ح ۸۰۹۶، تاريخ دمشق: ج ۱۴ ص ۱۹۱ ح ۳۵۲۴).

۲- (۲) إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَائِشَةُ، أَلَا اعْجَبِيكَ؟ لَقَدْ دَخَلَ عَلَيَّ مَلَكٌ آفِئًا، مَا دَخَلَ عَلَيَّ قَطُّ، فَقَالَ: إِنَّ ابْنِي هَذَا مَقْتُولٌ، وَقَالَ: إِنْ شِئْتَ أَرَيْتُكَ تُرْبَهُ يُقْتَلُ فِيهَا، فَتَنَاوَلَ الْمَلِكُ يَدَيْهِ، فَأَرَانِي تُرْبَهُ حَمراء ۲۸ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۷ ح ۲۸۱۵، كنز العمال: ج ۱۲ ص ۱۲۸ ح ۳۴۳۲۳).

کشته شده است».

امّ سلمه آن را در شیشه ای نهاد و هر روز به آن می نگریست و می گفت: روزی که در آن خون خواهی شد، روز بزرگی است. (۱)

۱۱/۲ دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله از امت خویش برای یاری او

۳۰. تاریخ دمشق - به نقل از سَیْحِم - انس بن حارث گفت: شنیدم که پیامبر خدا می فرماید: «این پسر من، حسین، در سرزمینی به نام کربلا کشته می شود. هر کس از شما که در آن جا حاضر بود، یاری اش دهد».

انس بن حارث به سوی کربلا روانه شد و همراه حسین علیه السلام کشته شد. (۲)

۱۲/۲ پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ویژگی های قاتل او

الف - بدترین امت

۳۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام - به سندش، از امام علی علیه السلام، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - بدترین فرد امت،

ص: ۱۷۰

۱- (۱) كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَلْعَبَانِ بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي بَيْتِي، فَنَزَلَ جَبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ أُمَّتَكَ تَقْتُلُ ابْنَكَ هَذَا مِنْ بَعْدِكَ، فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَدِيعَةٌ عِنْدَكَ هَذِهِ التُّرْبَةُ، فَشَمَّهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالَ: وَيْحَ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ! قَالَتْ: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا أُمَّ سَلَمَةَ، إِذَا تَحَوَّلَتْ هَذِهِ التُّرْبَةُ دَمًا فَمَاعَلَمِي أَنَّ ابْنِي قَدْ قُتِلَ. قَالَ: فَجَعَلْتُهَا أُمَّ سَلَمَةَ فِي قَارُورَةٍ، ثُمَّ جَعَلْتُ تَنْظُرُ إِلَيْهَا كُلَّ يَوْمٍ، وَتَقُولُ: إِنَّ يَوْمًا تُحَوَّلِينَ دَمًا لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ۲۹ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۸ ح ۲۸۱۷، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۰۸).

۲- (۲) سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّ ابْنِي هَذَا - يَعْنِي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - يُقْتَلُ بِأَرْضٍ يُقَالُ لَهَا: كَرْبَلَاءُ، فَمَنْ شَهِدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَنْصُرْهُ. قَالَ: فَخَرَجَ أَنَسُ بْنُ الْحَارِثِ إِلَى كَرْبَلَاءَ، فَقَتَلَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۳۰ (تاريخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۲۴ ح ۳۵۴۳، الإصابه: ج ۱ ص ۲۷۱). [۱]

حسین را می کشد و کسی از فرزندان حسین تبری می جوید که به من کفر می ورزد. (۱)

۳۲. کفایه الأثر - به نقل از عبد الله بن عباس - بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم، که حسن علیه السلام بر گردن ایشان و حسین علیه السلام بر روی ران ایشان بود و پیامبر صلی الله علیه و آله صورت و دهان آن دو را می بوسید. سپس فرمود: «ای ابن عباس! گویی می بینم که محاسن سپیدش از خونش رنگین شده و دعوت می کند؛ اما پاسخی نمی شنود، و یاری می طلبد؛ اما یاری نمی شود».

گفتم: ای پیامبر خدا! چه کسی این کار را می کند؟

فرمود: «بدان ائمت. آنان را چه می شود؟ خدا، شفاعتم را شامل آنان نکند!». (۲)

ب- بی نسب فرزند بی نسب

۳۳. کتاب شلیم بن قیس - به نقل از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - پسر حسین، با شمشیر کشته می شود. او را طغیانگر فرزند طغیانگر، بی نسب فرزند بی نسب، منافق فرزند منافق می کشد. (۳)

ج- مردی که به دین، ضربه می زند

۳۴. الامالی، طوسی - به سندش، از امام زین العابدین علیه السلام، از اسماء بنت عمیس - حسین علیه السلام که هفت روزه شد، پیامبر صلی الله علیه و آله نزد من آمد و فرمود: «پسر مرا برایم بیاور»...

ص: ۱۷۱

۱- (۱) قال النبی صلی الله علیه و آله: یقتل الحسین شر الأمه، ویبترأ من ولده من یکفر بی ۳۱ (عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۶۴ ح ۲۷۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۰۰ ح ۵). [۲]

۲- (۲) دخلت علی النبی صلی الله علیه و آله والحسین علیه السلام علی عاتقه، والحسین علیه السلام علی فیده، یلثمهما ویقبلهما.... ثم قال: یابن عباس کأئی به وقد خضت بت شیبته من دمه، یدعو فلا یجاب، ویستنصر فلا ینصیر. قلت: من یفعل ذلک یا رسول الله؟ قال: شرار ائمتی، ما لهم؟ لا أنالهم الله شفاعتی! ۳۲ (کفایه الأثر: ص ۱۶، [۳] مستدرک الوسائل: ج ۱۰ ص ۲۷۶ ح ۱۲۰۰۹). [۴]

۳- (۳) یقتل ابنی الحسین بالسیف، یقتله طاغ ابن طاغ، دعئی ابن دعئی، منافق ابن منافق ۳۳ (کتاب سلیم بن قیس: ج ۲ ص ۸۳۸ ح ۴۲، بحار الأنوار: ج ۳۳ ص ۲۶۷ ح ۵۳۴). [۵]

و سپس فرمود: «ای ابا عبد الله! بر من گران است» و سپس گریست.

گفتم: پدر و مادرم فدایت باد! امروز که روز اول است، چنین کردی؟ ماجرا چیست؟

فرمود: «بر این پسر می گریم. او را دسته ای متجاوز کافر از بنی امیه می کشند. خدا، شفاعت مرا در روز قیامت، نصیبشان نکند! مردی او را می کشد که به دین، ضربه می زند و به خدای بزرگ، کفر می ورزد». (۱)

د- مردی از بنی امیه به نام یزید

۳۵. سیر أعلام النبلاء - به نقل از ابو عیبه که سند روایت را به پیامبر صلی الله علیه و آله می رساند - همواره کار امت من بر پاست، تا آن که مردی از بنی امیه، به نام یزید، به آن ضربه می زند. (۲)

۳۶. الملهوف: دو سال که از تولد حسین علیه السلام گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله به سفری رفت و در راه، در جایی توقف کرد و کلمه استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ) بر زبان آورد و چشمانش اشکبار شد. علت را پرسیدند. فرمود: «این، جبرئیل است که از زمینی کنار رود فرات به نام کربلا برایم خبر آورده که فرزندم حسین، پسر فاطمه، در آن، کشته می شود».

به ایشان گفته شد: ای پیامبر خدا! چه کسی او را می کشد؟

فرمود: «مردی که نامش یزید است. و گویی جایگاه بر خاک افتادن و به خاک سپردنش را می بینم!». (۳)

ص: ۱۷۲

۱- (۱) فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ سَابِعِهِ [أَيِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ] جَاءَنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: هَلُمَّ ابْنِي... ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَزِيزُ عَلَيَّ، ثُمَّ بَكَى. فَقُلْتُ: يَا أَبَتِي أَنْتَ وَأُمِّي، فَعَلْتَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَفِي الْيَوْمِ الْأَوَّلِ! فَمَا هُوَ؟ فَقَالَ: أَبُكِي عَلَيَّ ابْنِي هَذَا، تَقْتُلُهُ فَنُتَّهِ بِأَغْيَةِ كَافِرَةٍ مِنْ بَنِي أُمِّيَّةَ، لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَقْتُلُهُ رَجُلٌ يَتْلُمُ الدِّينَ، وَيَكْفُرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ! ۳۴ (الأمالى، طوسی: ص ۳۶۷ ح ۷۸۱، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۵۰ ح ۱). [۲]

۲- (۲) لَا يَزَالُ أَمْرُ أُمَّتِي قَائِمًا، حَتَّى يَتْلَمَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أُمِّيَّةَ يُقَالُ لَهُ يَزِيدُ ۳۵ (سیر أعلام النبلاء: ج ۴ ص ۳۹، مسند أبى يعلى: ج ۱ ص ۳۹۹ ح ۸۶۸).

۳- (۳) لَمَّا أَتَى عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ سَيِّئَاتٍ مِنْ مَوْلَاهُ، حَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي سَفَرٍ لَهُ، فَوَقَّفَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، فَاسْتَرْجَعَ، وَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ. فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: هَذَا جَبْرَائِيلُ يُخْبِرُنِي عَنْ أَرْضِ بَشَطِ الْفُرَاتِ يُقَالُ لَهَا: كَرْبَلَاءُ، يُقْتَلُ بِهَا وَلَدِي الْحُسَيْنُ ابْنُ فَاطِمَةَ. فَقِيلَ لَهُ: مَنْ يَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: رَجُلٌ اسْمُهُ يَزِيدُ، وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَصْرَعِهِ وَمِدْفَعِهِ ۳۶ (الملهوف: ص ۹۳، مشير الأحزان: ص ۱۸).

۳۷. کنز العمال - به نقل از ابن عمرو، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - «یزید! خداوند، یزید، آن طعنه زن نفرین گو را برکت ندهد! هان! خبر درگذشت محبوبم و فرزند نازنینم، حسین، به من رسید. خاکِ مَرقدش را برایم آوردند و قاتلش را دیدم. هان که او پیش چشم گروهی کشته نمی شود و یاری اش نمی کنند، جز آن که خدا همه آنان را کیفر می دهد!» (۱)

و- وای بر قاتل او!

۳۸. الأملی، شجری - به سندش، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - «فرزندم حسین، در پشت کوفه کشته می شود. وای بر قاتلش و واگذارنده اش و رها کننده یاری اش!» (۲)

۳۹. عیون أخبار الرضا علیه السلام - به سندش، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - «قاتل حسین بن علی، در تابوتی از آتش است و نیمی از عذاب دنیائیان را دارد و دست و پایش را با زنجیرهای آتشین می بندند و در آتش، سرنگونش می کنند تا به قعر دوزخ برسد و بویی دارد که دوزخیان از گند آن، به خدایشان پناه می برند و او در آن جا جاودان و چشمنده عذاب دردناک است، همراه همه کسانی که به کشتن او (حسین علیه السلام) کمک و تحریک کرده اند.

هر گاه پوستشان می سوزد، خداوند، پوست دیگری به جایش می رویند تا دوباره عذاب دردناک را بپوشند و حتی لحظه ای عذاب از آنان برداشته نمی شود و آب جوشان دوزخ به آنها نوشانده می شود. پس وای بر آنان از عذاب خدای متعال در دوزخ!» (۳)

ص: ۱۷۳

۱- (۱) یزید، لا- بَارَكَ اللهُ فِي يَزِيدَ! الطَّعَانِ اللَّعَانِ، أَمَا إِنَّهُ نَعَىٰ إِلَىٰ حَبِيبِي وَسُخَيْلِي حُسَيْنٍ، أُنْتِ بِرَبِّتِهِ وَرَأَيْتُ قَاتِلَهُ، أَمَا إِنَّهُ لَا يُقْتَلُ بَيْنَ ظَهْرَانِي قَوْمٌ فَلَا يَنْصُرُونَهُ إِلَّا عَمَّهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ ۳۷ (کنز العمال: ج ۱۲ ص ۱۲۸ ح ۳۴۳۲۴).

۲- (۲) يُقْتَلُ ابْنِي الْحُسَيْنِ بِنُظْهِرِ الْكُوفَةِ، الْوَيْلُ لِقَاتِلِهِ، وَخَاذِلِهِ، وَتَارِكِ نُصْرَتِهِ ۳۸ (الأملی، شجری: ج ۱ ص ۱۸۳، الحدائق الوردیه: ج ۱ ص ۱۱۷).

۳- (۳) إِنَّ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَابُوتٍ مِنْ نَارٍ، عَلَيْهِ نِصْفُ عَذَابِ أَهْلِ الدُّنْيَا، وَقَدْ شُدَّتْ يَدَاهُ وَرِجْلَاهُ بِسَلْسَلٍ مِنْ نَارٍ، مُنْكَسٍ فِي النَّارِ، حَتَّى يَقَعَ فِي قَعْرِ جَهَنَّمَ، وَلَهُ رِيحٌ يَنْعَوِذُ أَهْلُ النَّارِ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ شِدَّتِهِ نَبْتَهُ، وَهُوَ فِيهَا خَالِدٌ ذَائِقُ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ، مَعَ جَمِيعٍ مَنْ شَايَعَ عَلَى قَتْلِهِ، كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلَ اللَّهُ عِزَّوَجَلَّ عَلَيْهِمُ الْجُلُودَ، حَتَّى يَذُوقُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ، لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ سَاعَةً، وَيُسْقَوْنَ مِنْ حَمِيمِ جَهَنَّمَ، فَالْوَيْلُ لَهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ تَعَالَى فِي النَّارِ ۳۹ (عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۴۷ ح ۱۷۸؛ [۱] المناقب، ابن مغازلی: ص ۶۶ ح ۹۵).

۴۰. عیون أخبار الرضا علیه السلام - به سندش، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - دخترم فاطمه، روز قیامت، در حالی محشور می شود که لباسی آغشته به خون با اوست و به ستونی از ستون های عرش می آویزد و می گوید: ای عدل [مطلق]! میان من و قاتل فرزندانم حکم بران.

به خدای کعبه سوگند، خداوند متعال به نفع دخترم حکم می راند. (۱)

۱۳/۲ پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره چگونگی شهادت او

۴۱. الأمالی، صدوق - به نقل از ابن عباس، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - هنگامی که حسین را دیدم، آنچه را پس از من با او می کنند، به یاد آوردم. گویی که می بینم به حرم و قبر من پناه آورده؛ اما پناهش نمی دهند و در رؤیایش، او را به سینه ام می چسبانم و به او فرمان کوچ از هجرت گاهم می دهم و او را به شهادت، مژده می دهم، و او از آن جا به سوی قتلگاه و جایگاه بر خاک افتادنش، بار می بندد؛ [به سوی] سرزمین کرب و بلا - و قتل و فنا. گروهی از مسلمانان، او را یاری می دهند. آنان از سروران شهیدان امت من در روز قیامت هستند. گویی به او می نگرم که تیر خورده و از اسبش به زمین افتاده و سپس مانند گوسفند، سرش را مظلومانه می برند. (۲)

ص: ۱۷۴

۱- (۱) تُحَشِّرُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَعَهَا ثِيَابٌ مَصْبُوعَةٌ بِالدَّمِ، فَتَعَلَّقُ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ، فَتَقُولُ: يَا عَدْلُ، احْكَمْ بَيْنِي وَبَيْنَ قَاتِلِ وُلْدِي. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فَيَحْكُمُ اللَّهُ تَعَالَى لِابْنَتِي وَرَبِّ الْكَعْبَةِ ۴۰ (عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۲۶ ح ۶؛ [۱] المناقب، ابن مغزلی: ص ۶۴ ح ۹۱).

۲- (۲) إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] تَذَكَّرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهِ بَعْدِي، كَأَنِّي بِهِ وَقَدِ اسْتَجَارَ بِحَرَمِي وَقَبْرِي، فَلَا يُجَارُ، فَأُضْمُهُ فِي مَنْامِهِ إِلَى صَدْرِي، وَأَمْرُهُ بِالرَّحْلَةِ عَنِ دَارِ هِجْرَتِي، وَأُبَشِّرُهُ بِالشَّهَادَةِ، فَيَرْتَحِلُ عَنْهَا إِلَى أَرْضِ مَقْتَلِهِ، وَمَوْضِعِ مَصْرَعِهِ، أَرْضِ كَرْبِ وَبَلَاءِ، وَقَتْلِ وَفَنَاءِ، تَنْصِرُهُ عِصَابُهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَأُولَئِكَ مِنْ سَادَةِ شُهَدَاءِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَقَدِ رُمِيَ بِسَيْهِمْ، فَخَرَّ عَنْ فَرْسِهِ صَرِيعًا، ثُمَّ يُدْبِحُ كَمَا يُدْبِحُ الْكَبِشُ مَظْلُومًا ۴۱ (الأمالی، صدوق: ص ۱۷۷ ح ۱۷۸، [۲] بشاره المصطفی: ص ۱۹۹). [۳]

۴۲. کفایه الأثر - به نقل از عبد الله بن عباس - بر پیامبر صلی الله علیه و آله در آمدن و حسن علیه السلام بر گردن و حسین علیه السلام بر روی ران ایشان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله صورت و دهان آن دو را می بوسید و می فرمود: «خدایا! دوستدار این دو را دوست بدار و دشمن آنان را دشمن بدار».

سپس فرمود: «ای ابن عباس! گویی می بینم که موی سپید محاسنش از خونش خضاب شده و دعوت می کند؛ اما پاسخی نمی یابد، و یاری می طلبد؛ اما یاری نمی شود».

گفتم: ای پیامبر خدا! چه کسانی این کارها را می کنند؟

فرمود: «بدان امتم! آنان را چه می شود؟ خدا، شفاعتم را شامل ایشان نکند!» (۱)

۱۴/۲ پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مزار او و زائرانش

۴۳. الإرشاد: پیامبر صلی الله علیه و آله روزی نشسته بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام گردش را گرفته بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: «شما در چه حالی خواهید بود، هنگامی که بر خاک بیفتید و مرقدهایتان پراکنده شود؟».

حسین علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ما به مرگ طبیعی می میریم، یا کشته می شویم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پسرکم! تو به ستم، کشته می شوی و برادرت نیز به ستم، کشته می شود و فرزندانان در زمین، رانده و پراکنده می شوند».

حسین علیه السلام گفت: چه کسی ما را می کشد، ای پیامبر خدا؟

ص: ۱۷۵

۱- (۱) دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْحَسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى عَاتِقِهِ، وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى فَخِذِهِ، يَلْتَمُهُمَا وَيُقَبِّلُهُمَا، وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُمَا، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُمَا، ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِي عَبَّاسٍ، كَأَنِّي بِهِ وَقَدْ خُضِّتْ بِتِ شَيْبَتُهُ مِنْ دَمِهِ، يَدْعُو فَلَا يُجَابُ، وَيَسْتَنْصِرُ فَلَا يُنصَرُ. قُلْتُ: مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: شِرَارُ أُمَّتِي، مَا لَهُمْ؟ لَا أَنَا لَهُمْ اللَّهُ شَفَاعَتِي! ۴۲ (كفایه الأثر: ص

۱۶، [۱] مستدرک الوسائل: ج ۱۰ ص ۲۷۶ ح ۱۲۰۰۹). [۲]

فرمود: «بدترین مردمان».

گفت: پس از کشته شدن ما، کسی ما را زیارت می کند؟

فرمود: «آری؛ گروهی از امتم، که شما را به قصد نیکی و پیوند با من زیارت می کنند. چون روز قیامت شود، در ایستگاه حسابرسی، نزدشان می آیم و بازوهایشان را می گیرم و از هراس ها و سختی های آن، نجاتشان می دهم». (۱)

۴۴. الامالی، طوسی - به نقل از جابر، از امام باقر علیه السلام، از امیر مؤمنان علیه السلام - پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدار ما آمد. ام ایمن، شیر و سرشیر و خرما برایمان هدیه آورده بود. آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله بردیم و او از آن خورد و سپس به گوشه خانه رفت و چند رکعت نماز خواند و در آخرین سجده اش به شدت گریست. هیچ یک از ما به احترام او، چیزی نپرسیدیم؛ اما حسین در دامانش نشست و به او گفت: ای پدر! به خانه ما آمدی و از چیزی به اندازه آمدنت به خانه ما، خوش حال نشدید. سپس چنان گریه ای کردی که ما را اندوهگین ساخت. چرا گریه کردی؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پسرکم! جبرئیل، هم اکنون نزد من آمد و به من خبر داد که شما کشته می شوید و قتلگاه های شما پراکنده است».

حسین گفت: پدر عزیزم! با این پراکندگی، پاداش زائر ما چیست؟

فرمود: «پسرکم! آنان گروه هایی از امت من هستند که شما را زیارت می کنند و به این وسیله، برکت می جویند و من بر خود، لازم می دانم که روز قیامت، نزد آنان بیایم».

ص: ۱۷۶

۱- (۱) إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا وَحَوْلَهُ عَلِيُّ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُمْ: كَيْفَ بِكُمْ إِذَا كُنْتُمْ صَيْرَعِي وَقُبُورُكُمْ شَتَّى؟ فَقَالَ لَهُ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْمُوتُ مَوْتًا أَوْ نُقْتَلُ؟ فَقَالَ: بَلْ تُقْتَلُ يَا بُنَيَّ ظُلْمًا، وَيُقْتَلُ أَخُوكَ ظُلْمًا، وَتَشْرَدُ ذُرَارِيُّكُمْ فِي الْأَرْضِ. فَقَالَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَنْ يَقْتُلُنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: شَرَارُ النَّاسِ، قَالَ: فَهَلْ يَزُورُنَا بَعْدَ قَتْلِنَا أَحَدٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُرِيدُونَ بِزِيَارَتِكُمْ بَرِي وَصَلَّتِي، فَبِإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جِئْتُهُمْ إِلَى الْمَوْقِفِ حَتَّى آخِذًا بِأَعْضَادِهِمْ فَأَخْلَصْتُهُمْ مِنْ أَهْوَالِهِ وَشَدَائِدِهِ ۴۳ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۱، [۱] كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۲۰). [۲]

تا آنها را از هراس های مربوط به گناهانشان در آن روز برهانم، و خداوند، آنان را در بهشت، جای می دهد». (۱)

ص: ۱۷۷

۱- (۱) زَارَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ أَهَدَتْ لَنَا أُمَّ أَيْمَنَ لَبْنًا وَزَبَدًا وَتَمْرًا، فَقَدَّمْنَا، فَأَكَلَ مِنْهُ، ثُمَّ قَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى زَاوِيَةِ الْبَيْتِ، فَصَلَّى رَكَعَاتٍ، فَلَمَّا كَانَ فِي آخِرِ سُجُودِهِ بَكَى بُكَاءً شَدِيدًا، فَلَمْ يَسْأَلْهُ أَحَدٌ مِّنَّا إِجْلَالًا لَهُ. فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَعِيدًا فِي حِجْرِهِ، وَقَالَ لَهُ: يَا أَبَتِ، لَقَدْ دَخَلْتَ بَيْنَنَا فَمَا سِيرَرْنَا بِشَيْءٍ كَسِرَرْنَا بِدُخُولِكَ، ثُمَّ بَكَيتَ بُكَاءً غَمَّنَا، فَلِمَ بَكَيتَ؟ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، أَتَانِي جِبْرَائِيلُ أَنْفَاءً، فَأَخْبَرَنِي أَنَّكُمْ قَتَلْتُمْ، وَأَنَّ مَصَارِعَكُمْ شَتَّى. فَقَالَ: يَا أَبَتِ، فَمَا لِمَنْ يَزُورُ قُبُورَنَا عَلَى تَشْتِئِهَا؟ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، أَوْلِيَّكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي يَزُورُونَكَ، يَلْتَمِسُونَ بِذَلِكَ الْبَرَكَهَ، وَحَقِيقٌ عَلَيَّ أَنْ آتِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى أَخْلَصَهُمْ مِنْ أَهْوَالِ السَّاعَةِ مِنْ ذُنُوبِهِمْ، وَيُسْكِنَهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ ۴۴ (الأمالی، طوسی: ص ۶۶۹ ح ۱۴۰۴، [۱] کامل الزیارات: ص ۱۲۵ ح ۱۴۰). [۲]

بر اساس احادیث این فصل، همه و یا اکثر قریب به اتفاق آنچه از امام علی علیه السلام در باره حادثه کربلا گزارش شده، در دوران خلافت ایشان و بسیاری از آنها، در خود سرزمین کربلا بوده است.

گفتنی است که امام علی علیه السلام، در دوران خلافت خود، حدّ اقل، سه بار از سرزمین کربلا، عبور کرده است: دو بار در مسیر رفت و بازگشت از جنگِ صَفِّین، و یک بار در مسیر حرکت برای جنگِ نهروان. از این رو، مطالب فراوانی در این سفرها در مورد حادثه کربلا از آن امام علیه السلام، گزارش شده است.

نکته دیگر، این که در این سفرها، دو فرزند بزرگوار امیر مؤمنان علیه السلام، حسن و حسین علیهما السلام نیز ایشان را همراهی می کرده اند و لذا امام حسین علیه السلام، در محرم سال ۶۱ هجری، لا اقل، چهارمین باری بوده که به سرزمین کربلا، گام می نهاده است و پرسش از نام آن وادی، هنگام ورود به آن، (۱) بدین معنا نیست که تا آن زمان به آن مکان نیامده بوده است.

۱/۳ پیشگویی درباره شهادت او، هنگام عبور از کربلا

الف- این جا خوابگاه شتران آنان است

۴۵. کامل الزیارات - به نقل از عبد الله بن میمون قدّاح، از امام صادق علیه السلام - : امیر مؤمنان

ص: ۱۷۸

۱- (۱) ر.ک: الأخبار الطوال: ص ۲۵۱، بغیه الطلب فی تاریخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۲۴.

[علی علیه السلام] با گروهی از یارانش از کربلا گذشت. به آن جا که رسید، اشک چشمانش را پر کرد و سپس فرمود: «این جا خوابگاه شتران آنها و این جا جایگاه اسباب سفرشان است و این جا خونشان ریخته می شود. خوشا به حال تو- ای خاک- که خون های عاشقان، بر روی تو ریخته می شود!». (۱)

ب- این جا کربلاست

۴۶. الإرشاد - به نقل از جویریّه بن مسهر عبیدی-: هنگامی که با امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام به طرف صفین می رفتیم، به منطقه کربلا رسیدیم. امام علیه السلام در کناره لشکر ایستاد و سپس به چپ و راست نگرست و گریست و سپس فرمود: «به خدا سوگند، این جا خوابگاه مرکب ها و جای کشته شدن آنهاست».

به او گفته شد: ای امیر مؤمنان! این جا کجاست؟

فرمود: «این جا کربلاست. گروهی در آن، کشته می شوند که بدون حساب به بهشت وارد می شوند» و سپس حرکت کرد. (۲)

ج- کربلا، جای کرب و بلا

۴۷. وقعه صفین - به نقل از حسن بن کثیر، از پدرش -: علی علیه السلام به کربلا آمد و در آن جا ایستاد. به او گفته شد: ای امیر مؤمنان! این جا، کربلاست.

فرمود: «آمیخته با کرب (رنج) و بلا». آن گاه با دستش به مکانی اشاره کرد و فرمود:

ص: ۱۷۹

۱- (۱) مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَرْبَلَاءَ فِي أَنْاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا مَرَّ بِهَا اغْرَوْرَقَتْ عَيْنَاهُ بِالْبُكَاءِ، ثُمَّ قَالَ: هَذَا مُنَاخُ رِكَابِهِمْ، وَهَذَا مُلْقَى رِحَالِهِمْ، وَهُنَا تُهْرَقُ دِمَاؤُهُمْ، طُوبَى لَكَ مِنْ تُرْبِهِ، عَلَيْكَ تُهْرَقُ دِمَاءُ الْأَحِبَّةِ! ۴۵ (كامل الزيارات: ص ۴۵۳ ح ۶۸۵، [۱] خصائص الأئمة عليهم السلام: ص ۴۷). [۲]

۲- (۲) لَمَّا تَوَجَّهْنَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى صِفِّينَ، فَبَلَّغْنَا طُفُوفَ كَرْبَلَاءَ، وَقَفَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاحِيَةَ مِنَ الْعَسْكَرِ، ثُمَّ نَظَرَ يَمِينًا وَشِمَالًا وَاسْتَعْبَرَ، ثُمَّ قَالَ: هَذَا وَاللَّهِ - مُنَاخُ رِكَابِهِمْ، وَمَوْضِعُ مَبِيَّتِهِمْ. فَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا هَذَا الْمَوْضِعُ؟ قَالَ: هَذَا كَرْبَلَاءُ، يُقْتَلُ فِيهِ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ [۳] بِغَيْرِ حِسَابٍ. ثُمَّ سَارَ ۴۶ (الإرشاد: ج ۱ ص ۳۳۲، [۴] كشف اليقين: ص ۱۰۰ ح ۹۲). [۵]

«این جا، جایگاه اسباب سفر و خوابگاه مرکب های آنان است» و به جایی دیگر اشاره کرد و فرمود: «این جا خونشان ریخته می شود». (۱)

د- پدرم فدای آن بی یاور!

۴۸. اَسَدُ الْغَابَةِ - به نقل از غرفه اُزْدی - من در منزلت علی علیه السلام شک کرده بودم. با او بر کناره فرات بیرون آمدم که از راه، کناره گرفت و ایستاد و ما هم گرد او ایستادیم. با دستش اشاره کرد و فرمود: «این جا جایگاه اسباب سفر و خوابگاه مرکب هایشان و محلّ ریختن خونشان است. پدرم فدای آن که در زمین و آسمان، یآوری جز خدا ندارد!».

هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، بیرون آمدم تا به مکانی که او را در آن جا کشته بودند، رسیدم. آن، درست همان گونه بود که [امام علی علیه السلام] گفته بود و کوچک ترین خطایی نداشت.

پس، از شکی که کرده بودم، از خدا آمرزش خواستم و دانستم که علی علیه السلام آنچه را به او سپرده بودند، بیان کرده است.

(۲)

ه- پیشینیان بر او پیشی نمی گیرند و پسینیان به او نمی رسند

۴۹. تَهْذِيبُ الْأَحْكَامِ - به نقل از مُحَمَّد بن سِتَّان، از کسی که از امام صادق علیه السلام برای او حدیث کرده است: -امیر مؤمنان علیه السلام با مردم حرکت کرد، تا آن که به یک یا دو میلی کربلا

ص: ۱۸۰

۱- (۱) إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى كَرْبَلَاءَ، فَوَقَفَ بِهَا، فَقِيلَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذِهِ كَرْبَلَاءُ. قَالَ: ذَاتُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ. ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى مَكَانٍ، فَقَالَ: هَا هُنَا مَوْضِعُ رِحَالِهِمْ، وَمُنَاحُ رِكَابِهِمْ، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى مَوْضِعِ آخِرِ، فَقَالَ: هَا هُنَا مَهْرَاقُ دِمَائِهِمْ ۴۷ (وقعه صفین: ص ۱۴۲، [۱] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۳ ص ۱۷۱). [۲]

۲- (۲) دَخَلَنِي شَكٌّ مِنْ شَأْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَخَرَجْتُ مَعَهُ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ، فَعِيدَلُ عَنِ الطَّرِيقِ وَوَقَفَ، وَوَقَفْنَا حَوْلَهُ، فَقَالَ بِيَدِهِ: هَذَا مَوْضِعُ رَوَاجِلِهِمْ، وَمُنَاحُ رِكَابِهِمْ، وَمَهْرَاقُ دِمَائِهِمْ، بِأَبِي مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا اللَّهُ! فَلَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجْتُ حَتَّى أَتَيْتُ الْمَكَانَ الَّذِي قَتَلُوهُ فِيهِ، فَمَا إِذَا هُوَ كَمَا قَالَ، مَا أَخْطَأَ شَيْئًا. قَالَ: فَاسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ مِمَّا كَانَ مِنِّي مِنَ الشَّكِّ، وَعَلِمْتُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَقْدَمْ إِلَّا بِمَا عَاهَدَ إِلَيْهِ فِيهِ ۴۸ (اسد الغابه: ج ۴ ص ۳۲۲). [۳]

رسید. امام علیه السلام پیشاپیش مردم رفت تا به جایگاه بر خاک افتادن شهیدان رسید و فرمود: «در این جا دوستان پیامبر و دوستان وصی، از دنیا رفته اند و دوستان سبط [پیامبر] با پیروانشان شهید شده اند».

سپس سوار بر اشترش، در حالی که پای از رکاب بیرون داشت، به گرد آن چرخید و چنین فرمود: «این جا [خوابگاه مرکب ها و جایگاه بر خاک افتادن شهیدان است. پیشینیان، بر ایشان پیشی نمی گیرند و پسینیان، به ایشان نمی رسند]». (۱)

و- شهیدانی بی مانند

۵۰. المعجم الكبير - به نقل از شیخان بن مؤخرم که از هواداران عثمان بود-: هنگامی که علی به کربلا آمد، من با او بودم. گفت: «در این جا، شهیدانی کشته می شوند که بجز شهیدان بدر، کس همانند آنها نیست».

[با خود] گفتم: یکی دیگر از دروغ هایش! آن جا پای دراز گوش مرده ای بود. به غلامم گفتم: پای این دراز گوش را بگیر و مانند میخ، آن را در زمین فرو کن و پنهانش بدار.

روزگار چرخید و گذشت و هنگامی که حسین بن علی کشته شد، من و یارانم به آن جا آمدم. پیکر حسین بن علی بر روی همان پای دراز گوش بود و یارانش دسته جمعی گرداگرد او کشته شده بودند. (۲)

ص: ۱۸۱

۱- (۱) خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسِيرُ بِالنَّاسِ، حَتَّى إِذَا كَانَ مِنْ كَرْبَلَاءَ عَلَى مَسِيرِهِ مِيلًا أَوْ مِيلَيْنِ، فَتَقَدَّمَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ حَتَّى إِذَا صَارَ بِمَصَارِعِ الشُّهَدَاءِ، قَالَ: قُبِضَ فِيهَا مِثْنَا نَبِيٍّ، وَمِثْنَا وَصِيٍّ، وَمِثْنَا سَبِيٍّ شُهَدَاءَ بِأَتْبَاعِهِمْ. فَطَافَ بِهَا عَلِيٌّ بَعْلَتَهُ خَارِجًا رَجُلِيهِ مِنَ الرُّكَابِ، وَأَنْشَأَ يَقُولُ: مُنَاخُ رِكَابٍ وَمَصَارِعُ شُهَدَاءِ، لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ، وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ كَانَ بَعْدَهُمْ ۴۹ (تهذيب الأحكام: ج ۶ ص ۷۲ ح ۱۳۸، كامل الزيارات: ص ۴۵۳ ح ۶۸۶). [۱]

۲- (۲) إِنِّي لَمَرِّعٌ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ أَتَى كَرْبَلَاءَ، فَقَالَ: يُقْتَلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ شُهَدَاءٌ لَيْسَ مِثْلَهُمْ شُهَدَاءٌ إِلَّا شُهَدَاءُ يَدْرِ. فَقُلْتُ: بَعْضُ كَذِبَاتِهِ! وَتَمَّ رَجُلٌ حِمَارٍ مَيْتٍ، فَقُلْتُ لِعِلاَمِي: خُذْ رَجُلَ هَذَا الْحِمَارِ، فَأَوْتِدْهَا فِي مَقْعِدِهِ وَعَيْبِهَا، فَضَرَبَ الدَّهْرُ ضَرْبَهُ، فَلَمَّا قُتِلَ الْحَسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، انْطَلَقْتُ وَمَعِيَ أَصْحَابٌ لِي، فَأِذَا جُنَّةُ الْحَسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَجُلٍ ذَاكَ الْحِمَارِ، وَإِذَا أَصْحَابُهُ رِبْضُهُ حَوْلَهُ ۵۰ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۱ ح ۲۸۲۶، كفاية الطالب: ص ۴۲۷). [۲]

ز- در کنار رود فرات، صبر کن، ای ابا عبد الله!

۵۱. مُسْنَدُ ابْنِ حَنْبَلٍ - به نقل از عبد الله بن نُجَی، در باره پدرش - او که مسئول وسایل طهارت علی علیه السلام بود، با ایشان که عازم صَفِّین بود، حرکت کرد. هنگامی که از کنار نینوا (۱) می گذشت، علی علیه السلام ندا داد: «صبر داشته باش، ابا عبد الله! صبر داشته باش، ابا عبد الله! در کنار فرات!».

گفتم: یعنی چه؟

فرمود: «روزی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم و چشمانش اشکبار بود. پرسیدم: ای پیامبر خدا! آیا کسی شما را ناراحت کرده است؟ چرا اشک از چشمانت سرازیر است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل، اندکی پیش، از نزدم رفت. او برایم گفت که حسین در کنار رود فرات، کشته می شود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل گفت: آیا می خواهی خاک آن جا را ببویی؟ گفتم: آری. و جبرئیل، دستش را دراز کرد و مشتی از خاک آن جا را به من داد و من دیگر نتوانستم جلوی ریزش اشک خود را بگیرم». (۲)

ص: ۱۸۲

۱- (۱) در نواحی کوفه، منطقه ای است به نام نینوا، و کربلا- که امام حسین علیه السلام در آن کشته شد-، بخشی از آن منطقه است (معجم البلدان: ج ۵ ص ۳۳۹. [۱] نیز، ر.ک: نقشه شماره ۴ در پایان کتاب).

۲- (۲) أَنَّهُ سَارَ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَ صَاحِبَ مِطْهَرَتِهِ، فَلَمَّا حَازَى نَيْنَوًا، وَهُوَ مُنْطَلِقٌ إِلَى صِفِّينَ، فَنَادَى عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِصْبِرْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِصْبِرْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ. قُلْتُ: وَمَاذَا؟ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَاتَ يَوْمٍ وَعَيْنَاهُ تَفِيضَانِ، قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَغْضَبَكَ أَحَدٌ، مَا شَأْنُ عَيْنِكَ تَفِيضَانِ؟ قَالَ: بَلْ قَامَ مِنْ عِنْدِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلُ، فَحَدَّثَنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بِشَطِّ الْفُرَاتِ. قَالَ: فَقَالَ: هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ اشْتَمَكَ مِنْ تُرْبَتِهِ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، فَمَدَّ يَدَهُ فَقَبَضَ قَبْضَهُ مِنْ تُرَابٍ فَأَعْطَانِيهَا، فَلَمْ أَمْلِكْ عَيْنِي أَنْ فَاضَتْ ۵۱ (مسند ابن حنبل: ج ۱ ص ۱۸۴ ح ۶۴۸، [۲] مسند أبي يعلى: ج ۱ ص ۲۰۶ ح ۳۵۸).

ح- این جا، این جا!

۵۲. وقعه صفین - به نقل از ابو جَحیفه - عروه بارقی نزد سعید بن وهب آمد و از او سؤال کرد و من می شنیدم. او گفت: [پیش از این] حدیثی را از علی بن ابی طالب علیه السلام برایم نقل کردی.

گفت: آری! مخنف بن سلیم، مرا به سوی علی علیه السلام فرستاد و من در کربلا به او رسیدم. دیدم با دستش اشاره می کند و می گوید: «این جا، این جا».

مردی به او گفت: ای امیر مؤمنان! این، چه معنایی می دهد؟

فرمود: «اسباب سفر خاندان محمد، این جا فرود می آید. وای بر ایشان از [ستم] شما و وای بر شما از [دادخواهی] ایشان [در پیشگاه خداوند]!».

مرد به علی علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان! معنای این سخن چیست؟

فرمود: «وای بر ایشان از شما، که آنها را می کشید، و وای بر شما از ایشان، که خداوند، شما را به دلیل کشتن آنها، به آتش دوزخ می برد!». (۱)

ط- مرا با خاندان ابو سفیان، چه کار؟!

۵۳. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی - به نقل از حاکم چشمی - امیر مؤمنان، هنگامی که به سوی صفین می رفت، در کربلا فرود آمد و به ابن عباس فرمود: «آیا می دانی این جا، چه جایی است؟».

گفت: نه.

ص: ۱۸۳

۱- (۱) جاء عروه البارقي إلى سعيد بن وهب، فسأله وأنا أسمع، فقال: حَدِيثٌ حَدَّثْتَنِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: نَعَمْ، بَعَنِّي مِخْنَفُ بْنُ سُلَيْمٍ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَتَيْتُهُ بِكَرْبَلَاءَ، فَوَجَدْتُهُ يُشِيرُ بِيَدِهِ وَيَقُولُ: هَاهُنَا هَاهُنَا. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: وَمَا ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: ثَقُلَ لِأَلِّ مُحَمَّدٍ يَنْزِلُ هَاهُنَا، فَوَيْلٌ لَهُمْ مِنْكُمْ، وَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ! فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: مَا مَعْنَى هَذَا الْكَلَامِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: وَيْلٌ لَهُمْ مِنْكُمْ: تَقْتُلُونَهُمْ؛ وَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ: يُدْخِلُكُمُ اللَّهُ بِقَتْلِهِمْ إِلَى النَّارِ ۵۲ (وقعه صفین: ص ۱۴۱؛ [۱] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۳ ص ۱۷۰). [۲]

فرمود: «اگر می دانستی، مانند من گریه می کردی» و سپس به شدت گریست.

آن گاه فرمود: «خاندان ابو سفیان، از [جان] من چه می خواهند؟!» و به حسین علیه السلام رو کرد و فرمود: «صبر کن - ای پسر عزیزم - که پدرت از ایشان، همان دیده است که تو از این پس می بینی». (۱)

ی - آسمان و زمین بر ایشان می گرید

۵۴. شرح الأخبار - به نقل از اصبح بن نباته - با امام علی علیه السلام بر کناره فرات، حرکت کردیم که راهبی عبور کرد. امام علیه السلام به او فرمود: «ای راهب! چشمه ای که در این جا هست، کجاست؟».

گفت: من جز خبر آن را نمی دانم و گفته می شود: جای آن را جز پیامبری یا وصی پیامبری نمی داند.

امام علی علیه السلام شروع به حرکت در وادی کرد و پیوسته به چپ و راست می نگریست. سپس فرمود: «این جا را بکنید». آن جا را کردند و سنگی یافتند. فرمود: «آن را بردارید». آن را برداشتند. دیدند چشمه آبی، زیر آن است. از آن نوشیدیم و چارپایان را سیراب کردیم. سپس امام علی علیه السلام به ما فرمود: «جوانانی از خاندان محمد صلی الله علیه و آله در این جا کشته می شوند که آسمان و زمین بر آنان می گریند». (۲)

ص: ۱۸۴

۱- (۱) إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا سَارَ إِلَى صَفِينٍ نَزَلَ بِكَرْبَلَاءَ، وَقَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ: أَتَدْرِي مَا هَذِهِ الْبُقْعَةُ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: لَوْ عَرَفْتَهَا لَبَكَيْتَ بُكَائِي، ثُمَّ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً. ثُمَّ قَالَ: مَا لِي وَلِإِلِّ أَبِي سُفْيَانَ؟! ثُمَّ التَفَّتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ: صَبِراً يَا بُنَيَّ! فَقَدَ لَقِيَ أَبُوكَ مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي تَلَقَى بَعْدَهُ ۵۳ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۱۶۲). [۱]

۲- (۲) سَبَرْنَا مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ، فَمَرَّ رَاهِبٌ، فَقَالَ لَهُ: يَا رَاهِبُ! أَيْنَ الْعَيْنُ الَّتِي هَاهُنَا؟ قَالَ: لَا، أَعْلَمُ بِهَا إِلَّا بِالْخَبْرِ، فَإِنَّهُ يُقَالُ: إِنَّهُ لَا يَعْلَمُ مَكَانَهَا إِلَّا نَبِيُّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيِّ. فَأَخَذَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْوَادِي، وَجَعَلَ يَنْظُرُ يَمِيناً وَشِمَالاً، ثُمَّ قَالَ: احْفَرُوا هَاهُنَا، فَحَفَرُوا، فَوَجَدُوا حَجَرًا، فَقَالَ: اِرْفَعُوهُ، فَرَفَعُوهُ، فَإِذَا عَيْنٌ مَاءٍ تَحْتَهُ، فَشَرِبْنَا وَسَقَيْنَا دَوَابَّنَا. ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَنَا يُقْتَلُ هَاهُنَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فِتْنَةٌ تَبْكِي عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ ۵۴ (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۳۷ ح ۱۰۷۹).

۵۵. کمال الدین - به نقل از ابن عباس - در حرکت به سوی صفین، من همراه امیر مؤمنان علیه السلام بودم. هنگامی که در نینوا در [کناره] رود فرات فرود آمد، با صدای بلند فرمود: «ای ابن عباس! آیا این جا را می شناسی؟».

گفتم: ای امیر مؤمنان! آن را نمی شناسم.

فرمود: «اگر آن را مانند من می شناختی، از آن نمی گذشتی، جز این که مانند من گریه می کردی».

سپس امام علیه السلام مدتی طولانی گریه کرد تا محاسنش خیس شد و قطره های اشک بر سینه اش چکید و ما با او گریستیم و او می فرمود: «آه، آه، آه! خاندان ابو سفیان، از [جان] من چه می خواهند؟! خاندان حرب، حزب شیطان و همدستان کفر، از [جان] من چه می خواهند؟! ای ابا عبد الله! صبر داشته باش که پدرت از آنها همان دیده که تو از آنها خواهی دید».

آن گاه آبی خواست و برای نماز، وضو گرفت و بسیار نماز خواند و مانند سخن اولش را، تکرار کرد، جز آن که پس از تمام شدن نمازش، به خواب سبکی رفت و سپس بیدار شد و فرمود: «ابن عباس!».

گفتم: بله! من این جا هستم.

فرمود: «آیا آنچه را هم اکنون در خواب دیدم، به تو نگویم؟».

گفتم: خوش بخواهی و خوابت خیر باشد، ای امیر مؤمنان!

فرمود: «گویی مردانی سپید دیدم که از آسمان فرود آمدند و پرچم های سفیدی همراه داشتند و شمشیرهای سپید و درخشان خود را از گردن، آویخته بودند و گرد این زمین، خط کشیدند و سپس دیدم که شاخه های این درختان خرما بر زمین خورد و از آنها خون تازه، جاری بود و گویا فرزند نونها و جگر گوشه ام حسین، در میان

این خون‌ها غرق بود و استغاثه می کرد؛ امّا کسی به فریادش نمی رسید، و گویا آن مردان سپید که از آسمان فرود آمده بودند، او را ندا دادند و گفتند: "ای خاندان پیامبر! صبر پیشه کنید که شما به دست بدترین مردمان کشته می شوید. ای ابا عبد الله! این، بهشت است که مشتاق توست" و سپس مرا سرسلامت دادند و گفتند: "ای ابو الحسن! تو را بشارت باد که فردای قیامت که مردم در برابر پروردگار بر می خیزند، خداوند به خاطر این فرزند، چشمت را روشن می کند" و آن گاه بیدار شدم.

و سوگند به خدایی که ما را آفرید، این چنین است. راستگوی تصدیق شده، ابو القاسم صلی الله علیه و آله، برایم باز گفته است که من هنگامی که برای مقابله با متجاوزان بر ما، بیرون می روم، این سرزمین را خواهم دید. این، سرزمین کرب و بلاست و حسین و هفده تن از فرزندان من و از فرزندان فاطمه، در این مکان، دفن خواهند شد و آن در آسمان‌ها معروف است و [آسمانیان] از سرزمین کرب و بلا یاد می کنند، همچنان که از بقعه‌های دو حرم (مکه و مدینه) و بیت المقدس، یاد می کنند.

(۱)

ص: ۱۸۶

۱- (۱) كُنْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خُرُوجِهِ إِلَى صِفِّينَ، فَلَمَّا نَزَلَ بِنِيَوَى، وَهُوَ شَطُّ الْفُرَاتِ، قَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا بَنَ عَبَّاسٍ، أَتَعْرِفُ هَذَا الْمَوْضِعَ؟ قَالَ: قُلْتُ: مَا أَعْرِفُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَ: لَوْ عَرَفْتَهُ كَمَا عَرَفْتَنِي لَمْ تَكُنْ تَجُوزُهُ حَتَّى تَبْكِيَ كَبْكَائِي. قَالَ: فَبِكِي طَوِيلًا حَتَّى اخْضَلْتِ لِحْيَتَهُ، وَسَالَتِ الدَّمُوعُ عَلَى صَدْرِهِ، وَبَكَيْنَا مَعَهُ، وَهُوَ يَقُولُ: أَوْهٍ أَوْهٍ! مَا لِي وَلَا لِأَبِي سَيْفِيَانٍ؟! مَا لِي وَالْأَلِ حَرْبٍ، حِزْبِ الشَّيْطَانِ، وَأَوْلِيَاءِ الْكُفْرِ؟! صَبْرًا يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ! فَصَدَّ لَقِي أَبُو كَمَثَلِ الَّذِي تَلَقَى مِنْهُمْ. ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ، فَتَوَضَّأَ وَضُوءَ الصَّلَاةِ، فَصَلَّى مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُصَلِّيَ، ثُمَّ ذَكَرَ نَحْوَ كَلَامِهِ الْأَوَّلِ، إِلَّا أَنَّهُ نَعَسَ عِنْدَ انْقِضَاءِ صَلَاتِهِ سَاعَةً، ثُمَّ انْتَبَهَ، فَقَالَ: يَا بَنَ عَبَّاسٍ! فَقُلْتُ: هَا أَنَا ذَا. فَقَالَ: الْآ- اخْبِرْكَ بِمَا رَأَيْتُ فِي مَنْامِي آنفًا عِنْدَ رَقَدَتِي؟ فَقُلْتُ: نَامَتِ عَيْنَاكَ، وَرَأَيْتُ خَيْرًا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ: رَأَيْتُ كَأَنِّي بِرِجَالٍ بِيضٍ قَدْ نَزَلُوا مِنَ السَّمَاءِ، مَعَهُمْ أَعْلَامٌ بِيضٌ، قَدْ تَقَلَّدُوا سِيُوفَهُمْ، وَهِيَ بِيضٌ تَلْمَعُ، وَقَدْ خَطُّوا حَوْلَ هَذِهِ الْأَرْضِ خَطَّهُ، ثُمَّ رَأَيْتُ هَذِهِ النَّخِيلَ قَدْ ضَرَبَتْ بِأَغْصَانِهَا إِلَى الْأَرْضِ، فَزَأَيْتُهَا تَضْطَرِبُ بِدَمٍ عَبِيْطٍ، وَكَأَنِّي بِالْحُسَيْنِ نَجَلِي وَفَرَخِي وَمُضْعَتِي وَمُخَى قَدْ غَرِقَ فِيهِ، يَسْتَعِيْثُ فَلَا يُعَاثُ، وَكَأَنَّ الرِّجَالَ الْبِيضَ قَدْ نَزَلُوا مِنَ السَّمَاءِ يُنَادُونَهُ، وَيَقُولُونَ: صَبْرًا آلَ الرَّسُولِ! فَإِنَّا نَكْمُ تُقْتَلُونَ عَلَى أَيْدِي شَرَارِ النَّاسِ، وَهَذِهِ الْجَنَّةُ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ إِلَيْكَ مُشْتَاقَةٌ، ثُمَّ يُعْزَوْنِي، وَيَقُولُونَ: يَا أبا الْحَسَنِ، أَبَشِّرْ، فَصَدَّ أَقْرَ اللَّهُ عَيْنَكَ بِه يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ انْتَبَهْتُ. هَكَذَا وَالَّذِي نَفْسُ عَلِيٍّ بِيَدِهِ، لَقَدْ حَدَّثَنِي الصَّادِقُ الْمُصَدِّقُ أَبُو الْقَاسِمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنِّي سَأَرَاهَا فِي خُرُوجِي إِلَى أَهْلِ الْبَغِيِّ عَلَيْنَا، وَهَذِهِ أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ، يُدْفَنُ فِيهَا الْحُسَيْنُ وَسَبْعَةٌ عَشَرَ رَجُلًا كُلُّهُمْ مِنْ وُلْدِي وَوُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَأَنَّهَا لَفِي السَّمَاوَاتِ مَعْرُوفَةٌ، تُذَكَّرُ أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ، كَمَا تُذَكَّرُ بُقْعَةُ الْحَرَمَيْنِ وَبُقْعَةُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ ۵۵ (كمال الدين: ص ۵۳۲ ح ۱، [۱] الأمالی، صدوق: ص ۶۹۴ ح ۹۵۱). [۲]

۵۶. کامل الزیارات - به نقل از ابراهیم نخعی - :امیر مؤمنان علیه السلام بیرون آمد و در مسجد نشست و یارانش گردش را گرفتند و حسین علیه السلام آمد تا آن که پیش رویش ایستاد. امام علیه السلام دست بر سر او نهاد و فرمود: «ای پسر عزیزم! خداوند، در قرآن، گروه هایی را سرزنش کرده و فرموده است: «پس آسمان و زمین بر آنان نگریستند و آنها مهلت نیافتند» (۱) و به خدا سوگند، تو را پس از من می کشند و سپس آسمان و زمین بر تو می گریند». (۲)

۴/۳ پیشگویی علی علیه السلام درباره شرکت کنندگان در قتل حسین علیه السلام

الف - بنی امیه

۵۷. کامل الزیارات - به نقل از جابر، از امام صادق علیه السلام - :امام علی علیه السلام به حسین علیه السلام فرمود: «ای

ص: ۱۸۷

۱- (۱) دخان: آیه ۲۹.

۲- (۲) خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَلَسَ فِي الْمَسْجِدِ، وَاجْتَمَعَ أَصْحَابُهُ حَوْلَهُ، وَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ اللَّهَ عَيَّرَ أَقْوَامًا بِالْقُرْآنِ، فَقَالَ: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» ، وَإِيْمُ اللَّهِ، لَيَقْتُلَنَّكَ بَعْدِي، ثُمَّ تَبَكَّىكَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ ۵۶ (کامل الزیارات: ص ۱۸۰ ح ۲۴۲، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۰۹ ح ۱۶). [۲]

ابا عبد الله! تو هماره اسوه بوده ای [و هستی]....

سوگند به آن که جانم به دست اوست، بنی امیه خونت را خواهند ریخت؛ ولی نمی توانند تو را از دینت جدا کنند و خدا را از یاد تو ببرند». (۱)

ب- کوفیان

۵۸. أنساب الأشراف - به نقل از مجاهد -: علی علیه السلام در کوفه فرمود: «شما در چه حالی هستید، هنگامی که خاندان پیامبرتان نزد شما آیند؟».

گفتند: چنین و چنان می کنیم.

علی علیه السلام سرش را تکان داد و سپس فرمود: «بلکه آنها را می آورید. سپس روی می گردانید و آنان را [از گرفتاری] بیرون نمی آورید و آن گاه در پی پاک کردن خود بر می آید و نمی توانید». (۲)

۵/۳ خبر دادن علی علیه السلام از نام پرچمدار لشکری که با او می جنگد

۵۹. الإرشاد: سُوید بن غَفله گفت: مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! من از وادی القری (۳) عبور کردم و خالد بن عُرْفطه را دیدم که در آن جا مرده است. برایش آمرزش بخواه.

امیر مؤمنان فرمود: «دست بدار! او نمرده است و نمی میرد تا سپاه گم راهی را که پرچمدارش حبیب بن حِماز است، فرماندهی کند».

ص: ۱۸۸

۱- (۱) قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِسْوَةٌ أَنْتَ قَدِمًا... فَأَوَّلَ الَّذِي نَفَسِي بِيَدِهِ، لَيْسَ فِكْرُ بَنِي أُمَيَّةَ دَمَكًا، ثُمَّ لَا يَزِيلُونَكَ عَن دِينِكَ، وَلَا يُنْسَوْنَكَ ذِكْرَ رَبِّكَ ۵۷ (کامل الزیارات: ص ۱۴۹ ح ۱۷۸، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۶۲ ح ۱۷).

[۲]

۲- (۲) قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْكَوْفَةِ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا أَتَاكُمْ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ؟ قَالُوا: نَفَعِلُ وَنَفَعِلُ. قَالَ: فَحَرِّكَ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: بَلْ تَوْرِدُونَ، ثُمَّ تُعْرَدُونَ فَلَا تُصْدِرُونَ، ثُمَّ تَطْلُبُونَ الْبِرَاءَةَ وَلَا بِرَاءَةَ لَكُمْ ۵۸ (أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۴۰۹). [۳]

۳- (۳) ر.ک: نقشه شماره ۵ در پایان کتاب.

مردی از پایین منبر برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند، من شیعه و دوستدار تو هستم.

امام علیه السلام پرسید: «تو کیستی؟».

گفت: من حبيب بن حمّازم.

امام علیه السلام فرمود: «مبادا که آن پرچم را بر دوش بگیری، که قطعاً بر دوش می گیری و با آن از این در، وارد می شوی» و با دستش به باب الفیل اشاره کرد.

هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام در گذشت و حسن بن علی علیه السلام نیز پس از او وفات یافت و وقایع امام حسین علیه السلام و قیامش پیش آمد، ابن زیاد، عمر بن سعد را به سوی حسین بن علی علیه السلام فرستاد و خالد بن عرفطه را بر طلایه داران سپاه گماشت و حبيب بن حمّاز را پرچمدار او کرد و با آن رفت تا از باب الفیل به مسجد وارد شد.

[مؤلف می گوید: این نیز خبر مستفیضی است که [به سبب فراوانی اسناد و روایانش، عالمان و روایان اخبار، آن را انکار نمی کنند.

این خبر، میان کوفیان، پخش شده و در جمع آنان، آشکار گشته است و حتی دو نفر هم آن را انکار نمی کنند، و این از جمله معجزات امام علی علیه السلام است که بیان کردیم. (۱)

ص: ۱۸۹

۱- (۱) إِنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي مَرَرْتُ بِوَادِي الْقُرَى، فَرَأَيْتُ خَالِدَ بْنَ عُرْفُطَةَ قَدْ مَاتَ بِهَا، فَاسْتَغْفِرُ لَكَ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَهْ! إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ وَلَا يَمُوتُ حَتَّى يَقُودَ جَيْشَ ضَلَالَةٍ، صَاحِبُ لُؤَائِهِ حَبِيبُ بْنُ حِمَّازٍ. فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ تَحْتِ الْمِئْبَرِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! وَاللَّهِ، إِنِّي لَكَ شَيْعَةٌ، وَإِنِّي لَكَ مُحِبٌّ. قَالَ: وَمَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا حَبِيبُ بْنُ حِمَّازٍ. قَالَ: إِنِّي أَتَاكَ أَنْ تَحْمِلَهَا، وَلَتَحْمِلَنَّهَا، فَتَدْخُلُ بِهَا مِنْ هَذَا الْبَابِ - وَأَوْمَأَ يَدَهُ إِلَى بَابِ الْفِيلِ -. فَلَمَّا مَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَضَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ، وَكَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمِنْ ظُهُورِهِ مَا كَانَ، بَعَثَ ابْنُ زِيَادٍ بِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَجَعَلَ خَالِدَ بْنَ عُرْفُطَةَ عَلَى مُقَدَّمَتِهِ، وَحَبِيبَ بْنَ حِمَّازٍ صَاحِبَ رَأْيَتِهِ، فَسَارَ بِهَا حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ مِنْ بَابِ الْفِيلِ. [قَالَ الْمُفِيدُ:] وَهَذَا - أَيْضًا - خَبْرٌ مُسْتَفِيضٌ، لَا يَتَنَكَرُهُ أَهْلُ الْعِلْمِ، الرَّوَاهُ لِلْأَثَارِ، وَهُوَ مُتَشَبِّهُ فِي أَهْلِ الْكُوفَةِ، ظَاهِرٌ فِي جَمَاعَتِهِمْ، لَا يَتَنَكَرُهُ مِنْهُمْ أَثْنَانٍ، وَهُوَ مِنَ الْمُعْجَزِ الَّذِي بَيَّنَّاهُ ۵۹ (الإرشاد: ج ۱ ص ۳۲۹؛ [۱] الإصابه: ج ۲ ص

(۲۰۹). [۲]

۶۰. الخرائج و الجرائح - به نقل از ابو حمزه، از امام زین العابدین علیه السلام، از پدرش [امام حسین علیه السلام] - هنگامی که علی علیه السلام خواست به سوی نهر روان برود، از کوفیان خواست که حرکت کنند و به ایشان فرمان داد که در مدائن، چادر بزنند. شَبِث بن رَبِیع، عمرو بن حُرَیث، اشعث بن قیس و جریر بن عبد اللہ بَجَلی، تأخیر کردند و گفتند: آیا به ما اجازه می دهی که چند روزی دیرتر بیاییم تا به برخی کارهایمان برسیم و سپس به تو پیوندیم؟

[پدرم] به آنان فرمود: «این را که کرده اید! بد! به حال شما ای بزرگان! به خدا سوگند، شما کاری ندارید که به خاطر آن، تأخیر کنید و من می دانم که در دل شما چه می گذرد و [آن را] برایتان روشن می کنم: شما می خواهید مردم را از من باز دارید و گویی می بینم که در کاخ خَوَرْتَق، سفره غذایتان را گشوده اید که سوسماری از کنارتان می گذرد و به کودکانتان فرمان می دهید تا آن را صید کنند و شما [همان جا] مرا خلع کرده، [به استهزا] با آن سوسمار، بیعت می کنید».

امام علیه السلام به مدائن رفت. آنان به خَوَرْتَق رفتند و غذایی آماده کردند و بر سر سفره باز کرده شان بودند که سوسماری بر ایشان گذشت و آنان به کودکانشان فرمان دادند و آن را گرفتند و بستند و دستشان را [به نشانه بیعت] بر او کشیدند - همان گونه که علی علیه السلام خبر داده بود - و به سوی مدائن، روی کردند.

امیر مؤمنان علیه السلام به آنان فرمود: «چه بدل بدی برای ستمکاران است!» (۱) خداوند، روز قیامت، شما را با امامتان، همان سوسماری که با او بیعت کردید، محشور می کند و گویی شما را می بینم که روز قیامت، همان، شما را به سوی آتش می راند».

سپس فرمود: «اگر منافقانی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، منافقانی نیز با من هستند. هان!

ص: ۱۹۰

به خدا سوگند-ای شَبْت و ای ابن حُرَیث-، شما با پسر حسین می جنگید. پیامبر خدا، چنین به من خبر داد». (۱)

۷/۳ خبر دادن علی علیه السلام از برخی کسانی که او را یاری نمی دهند

۶۱. الإرشاد - به نقل از اسماعیل بن زیاد-: امام علی علیه السلام روزی به براء بن عازب فرمود: «ای براء! فرزندم حسین، کشته می شود و تو زنده ای؛ اما یاری اش نمی کنی».

هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد، براء بن عازب می گفت: به خدا سوگند، علی بن ابی طالب، راست گفت. حسین، کشته شد و من یاری اش نکردم! و سپس بر این کار، حسرت می خورد و اظهار پشیمانی می نمود. (۲)

۶۲. کامل الزیارات - به نقل از ابو عبد الله جدلی-: بر امیر مؤمنان علیه السلام وارد شدم و حسین علیه السلام

ص: ۱۹۱

۱- (۱) لَمَّا أَرَادَ عَلِيٌّ أَنْ يَسِيرَ إِلَى النَّهْرَوَانِ اسْتَنْفَرَ أَهْلَ الْكُوفَةِ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُعْسِكِرُوا بِالْمَدَائِنِ، فَتَأَخَّرَ عَنْهُ شَبْتُ بْنُ رَبِيعٍ، وَعَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ، وَالْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ، وَجَرِيرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيُّ، وَقَالُوا: أَتَأْذُنُ لَنَا أَيَّامًا نَتَخَلَّفُ عَنْكَ فِي بَعْضِ حَوَائِجِنَا وَنَلْحَقُ بِكَ؟ فَقَالَ لَهُمْ: قَدْ فَعَلْتُمُوهَا، سِوَاهُ لَكُمْ مِنْ مَشَايِخٍ! فَوَاللَّهِ، مَا لَكُمْ مِنْ حَاجَةٍ تَتَخَلَّفُونَ عَلَيْهَا، وَإِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ، وَسَائِبِينَ لَكُمْ: تُرِيدُونَ أَنْ تُتَّبِعُوا عَنِّي النَّاسَ، وَكَأَنِّي بِكُمْ بِالْخَوْرَنَقِ، وَقَدْ بَسَّطْتُمْ سُفْرَتَكُمْ لِلطَّعَامِ، إِذْ يَمُرُّ بِكُمْ ضَبٌّ، فَتَأْمُرُونَ صِبْيَانَكُمْ فَيَصِيدُونَهُ، فَتَخْلَعُونِي وَتُبَايَعُونَهُ. ثُمَّ مَضَى إِلَى الْمَدَائِنِ، وَخَرَجَ الْقَوْمُ إِلَى الْخَوْرَنَقِ، وَهَيَّأُوا طَعَامًا، فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ عَلَى سُفْرَتِهِمْ وَقَدْ بَسَّطُوهَا، إِذْ مَرَّ بِهِمْ ضَبٌّ، فَأَمَرُوا صِبْيَانَهُمْ، فَأَخَذُوهُ وَأَوْثَقُوهُ وَمَسَّحُوا أَيْدِيَهُمْ عَلَى يَدِهِ، كَمَا أَخْبَرَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَقْبَلُوا عَلَى الْمَدَائِنِ. فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «بُسَّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا! لِيَبْعَثُكُمْ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ إِمَامِكُمُ الضَّبَّ الَّذِي بَايَعْتُمْ، لَكَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَيْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَهُوَ يَسُوقُكُمْ إِلَى النَّارِ. ثُمَّ قَالَ: لَيْنَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُنَافِقُونَ فَإِنَّ مَعِيَ مُنَافِقِينَ، أَمَا وَاللَّهِ يَا شَبْتُ وَيَا بِنَ حُرَيْثٍ لَتَقَاتِلَانِ ابْنِي الْحُسَيْنَ، هَكَذَا أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ۶۰ (الخراج والخراج: ج ۱ ص ۲۲۵ ح ۷۰؛ إرشاد القلوب: ص ۲۷۵). [۱]

۲- (۲) إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِلْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ يَوْمًا: يَا بَرَاءُ، يُقْتَلُ ابْنِي الْحُسَيْنُ وَأَنْتَ حَتَّى لَا تَنْصُرَهُ. فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ يَقُولُ: صِدْقٌ - وَاللَّهِ - عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ أَنْصُرْهُ! ثُمَّ يُظْهِرُ الْحَسْرَةَ عَلَى ذَلِكَ وَالنَّدَمَ ۶۱ (الإرشاد: ج ۱ ص ۳۳۱، [۲] كشف اليقين: ص ۹۹ ح ۹۱). [۳]

کنار او بود. امام علی علیه السلام با دستش بر شانه حسین علیه السلام زد و سپس فرمود: «این، کشته می شود و کسی او را یاری نمی کند».

گفتم: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند، این که زندگی بدی است!

فرمود: «به هر روی، این می شود». (۱)

۸/۳ پیشگویی علی علیه السلام درباره قاتل حسین علیه السلام

الف- یزید، او را می کشد

۶۳. الفتح - به نقل از ابن عباس - هنگامی که علی علیه السلام از صفین بازگشت و کار نهر وانیان را تمام کرد، اَعْوَرَ هَمْدَانِي بر او در آمد. علی علیه السلام به او فرمود: «ای حارث! آیا فهمیدی که من امروز از صبح، گرفته و اندوهگین و بی تاب و مضطربم؟».

حارث گفت: علت چیست، ای امیر مؤمنان؟ آیا از جنگ با شامیان و بصریان و اهل نهر وانیان پشیمانی؟

امام علیه السلام فرمود: «نه، وای بر تو - ای حارث - که من از آن شادمانم! در عالم رؤیا، سرزمین کربلا را دیدم و دیدم که پسر من حسین، با سر بریده بر روی زمین آن افتاده است و درختان را به رو افتاده و آسمان را شکاف برداشته و بارهای شتران را بر زمین افتاده دیدم و شنیدم که مُنَادی ای میان آسمان و زمین، ندا می دهد و می گوید: ای قاتلان حسین! ما را ترساندید. خدا، شما را بترساند و بکشد!

سپس بیدار شدم و به خاطر آنچه دیده بودم، در اضطراب افتادم».

حارث به او گفت: چنین نیست، ای امیر مؤمنان! آن رؤیا جز خیر نیست.

ص: ۱۹۲

۱- (۱) دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى جَنْبِهِ، فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى كَتِفِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا يُقْتَلُ وَلَا يَنْصُرُهُ أَحَدٌ. قَالَ: قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! وَاللَّهِ، إِنَّ تِلْكَ لَحَيَاةٌ سَوْءٌ!! قَالَ: إِنَّ ذَلِكَ لَكَايُنٌ ۶۲ (کامل

الزیارات: ص ۱۴۹ ح ۱۷۶، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۶۱ ح ۱۵). [۲]

علی علیه السلام به او فرمود: «نه، ای حارث! قانون خدا، پیشی گرفته و قضای او، نافذ گشته و محبوب محمد صلی الله علیه و آله، به من خبر داده که یزید، پسر من را می کشد. خدا، عذابش را در آتش بیفزاید!». (۱)

ب- لعنت شده این امت، او را سر می بُرد

۶۴. الفتح - به نقل از زهیر بن ارقم - هنگامی که ضربه ابن ملجم به علی علیه السلام رسید، بر او وارد شدم. او حسین علیه السلام را به سینه اش چسبانده بود و می بوسید و می فرمود: «ای میوه و دسته گل من، و ای میوه پیامبر صلی الله علیه و آله و برگزیده او، و ای ذخیره برگزیده جهانیان، محمد بن عبد الله! گویی تو را می بینم که به زودی، سرت را می بُرنند!».

گفتم: ای امیر مؤمنان! چه کسی او را سر می برد؟

فرمود: «لعنت شده این امت، او را سر می برد. آن گاه خداوند به او باز نمی گردد (توفیق توبه پیدا نمی کند) و هنگامی او را قبض روح می کند که از شراب، سیراب شده و مست است».

من گریستم و امام علی علیه السلام به من فرمود: «ای زهیر! گریه مکن که آنچه قضای خداوند است، می شود». (۲)

ص: ۱۹۳

۱- (۱) لَمَّا رَجَعَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ صِفِّينَ وَفَرَّغَ مِنْ أَهْلِ النَّهْرَوَانِ، دَخَلَ عَلَيْهِ الْأَعْوَرُ الْهَمْدَانِيُّ. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حَارِثُ! أَعَلِمْتَ أَنِّي مُنْذُ الْبَارِحَةِ كَثِيبٌ حَزِينٌ فَرَّغَ وَجَلُّ؟ فَقَالَ الْحَارِثُ: وَلِمَ ذَاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟! أُنْذِمًا مِنْكَ عَلَى قِتَالِ أَهْلِ الشَّامِ وَأَهْلِ الْبَصْرَةِ وَالنَّهْرَوَانِ؟ فَقَالَ: لَا، وَيَحْكُكَ يَا حَارِثُ! وَإِنِّي بِذَلِكَ مَسْرُورٌ، وَلَكِنِّي رَأَيْتُ فِي مَنَامِي أَرْضَ كَرْبَلَاءَ، وَرَأَيْتُ ابْنِي الْحُسَيْنَ مَذْبُوحًا مَطْرُوحًا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ! وَرَأَيْتُ الْأَشْجَارَ مُنْكَبَةً، وَالسَّمَاءَ مُصَدَّعَةً، وَالرَّحَالَ مُتَطَايِفَةً، وَسَمِعْتُ مُنَادِيًا يُنَادِي بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَهُوَ يَقُولُ: أَفْزَعْتُمُونَا يَا قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ، أَفْزَعْتُمُ اللَّهَ وَقَتْلَكُمْ! ثُمَّ إِنِّي انْتَبَهْتُ وَأَنَا مِنْهُ عَلَى وَجَلٍ لِمَا رَأَيْتُ، فَقَالَ لَهُ الْحَارِثُ: كَلَّا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَا يَكُونُ إِلَّا خَيْرًا. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَيْهَاتَ يَا حَارِثُ، سَبَقَتْ كَلِمَةُ اللَّهِ، وَنَفَذَ قَضَاؤُهُ، وَقَدْ

أَخْبَرَنِي حَبِيبِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّ ابْنَ ابْنِي يَقْتُلُهُ يَزِيدٌ، زَادَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ عَذَابًا ۶۳ (الفتح: ج ۲ ص ۵۵۳). [۱]

۲- (۲) لَمَّا أَصِيبَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِضَرْبِهِ ابْنِ مُلْجَمٍ، دَخَلَتْ عَلَيْهِ وَقَدْ ضَمَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى صَدْرِهِ وَهُوَ يَقْبَلُهُ، وَيَقُولُ لَهُ: يَا ثَمَرَتِي وَرِيحَانَتِي، وَثَمَرَةَ نَبِيِّ اللَّهِ وَصِيْفِيَّةً، وَذَخِيرَةَ خَيْرِ الْعَالَمِينَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، كَأَنِّي أَرَاكَ وَقَدْ ذُبِحْتَ عَنْ قَلِيلٍ ذَبْحًا! قَالَ: فَقُلْتُ: وَمَنْ يَذْبُحُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: يَذْبُحُهُ لَعِينُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، ثُمَّ لَا يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَيَقْبِضُهُ إِذَا قَبِضَهُ وَهُوَ مَلَأٌ مِنَ الْخَمْرِ

سَكَرًا. قَالَ زُهَيْرٌ: فَبِكَيْتُ، فَقَالَ لِي عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَبْكِي يَا زُهَيْرُ، فَالَّذِي قُضِيَ كَائِنٌ ۶۴ (الفتح: ج ۲ ص ۵۵۴). [۲]

۶۵. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید - به نقل از فضیل، از امام باقر علیه السلام: - هنگامی که علی علیه السلام فرمود: «از من پرسید، پیش از آن که مرا نیاید. به خدا سوگند، از من در باره گروهی که صد نفر را گم راه و صد نفر را هدایت می کند، نمی پرسید، جز آن که بانگ زنده و راهبر آن را به شما خبر می دهم»، مردی به سوی او رفت و گفت: به من بگو که در سر و ریش من، چند تار موی است؟

علی علیه السلام به او فرمود: «به خدا سوگند، دوستم (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) به من فرمود که بر هر تار موی سر تو، شیطانی است که تو را لعنت می کند و بر هر تار موی ریش تو، شیطانی است که تو را گم راه می کند و در خانه تو، بچه عزیز کرده ای است که فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می کشد».

پسر او که قاتل حسین علیه السلام شد، آن روز، کودکی بود که هنوز چهار دست و پا راه می رفت و او همان سنان بن انس نخعی است (۱). (۲)

ص: ۱۹۴

۱- (۱) صدوق در الامالی (ص ۱۹۶ ح ۲۰۷)، همین واقعه را به سعد بن ابی وقاص نسبت داده و آن کودک را فرزند او، عمر بن سعد، دانسته است و شبیه به همین در کامل الزیارات (ص ۱۵۵ ح ۱۹۱) و خصائص الأئمه (ص ۶۲) آمده است؛ اما سعد بن ابی وقاص، در روزگار خلافت امام علی علیه السلام از فرمانداری کوفه عزل شد و از بیعت با امام علیه السلام خودداری کرد و بیرون از کوفه می زیست. از این رو، حضور او در مجلس سخنرانی امام علیه السلام، بعید می نماید. از سوی دیگر، ولادت عمر بن سعد را در سال ۲۳ ق، و برخی آن را در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته اند (تهذیب الکمال: ج ۲۱ ص ۳۵۷) و در هر حال، او به هنگام سخنرانی امام علی علیه السلام در کوفه [که در محدوده سال های ۳۶-۴۱ هجری انجام شده] نمی توانسته کودک کی باشد که بر روی دست و پا راه می رود. بر این پایه، آنچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۲ ص ۲۸۶)، به نقل از کتاب الغارات آورده، صحیح تر می نماید و شاید همین، دلیل نام نیوردن شیخ مفید (الإرشاد: ج ۲ ص ۳۳۰) [۱] از اسم سؤال کننده و پسر او باشد.

۲- (۲) لَمَّا قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَاللَّهِ، لَا تَسْأَلُونَنِي عَنْ فِتْنَةٍ تُضِلُّ مِنْهُ وَتَهْدِي مِنْهُ، إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاعِقَتِهَا وَسَائِقَتِهَا» قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: أَخْبِرْنِي بِمَا فِي رَأْسِي وَلِحْيَتِي مِنْ طَاقِهِ شَعْرٍ. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ، لَقَدْ حَدَّثَنِي خَلِيلِي أَنَّ عَلَى كُلِّ طَاقِهِ شَعْرٍ مِنْ رَأْسِكَ مَلَكًا يَلْعَنُكَ، وَأَنَّ عَلَى كُلِّ طَاقِهِ شَعْرٍ مِنْ لِحْيَتِكَ شَيْطَانًا يُغْوِيكَ، وَأَنَّ فِي بَيْتِكَ سَخْلًا يَقْتُلُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. وَكَانَ ابْنُهُ قَاتِلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ يَوْمَئِذٍ طِفْلًا يَجِبُو، وَهُوَ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيِّ ۶۵ (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۲ ص ۲۸۶؛ [۲] بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۲۹۷). [۳]

۶۶. عیون أخبار الرضا علیه السلام - به سندش، از امام علی علیه السلام - گویی بناهای استوار را گرداگرد قبر حسین می بینم و گویی کاروان هایی را می بینم که از کوفه به سوی قبر حسین، بیرون می آیند و شب ها و روزهایی نمی گذرد، جز آن که از همه سو، به سوی او حرکت می کنند و این، به هنگام زوال پادشاهی مروانیان است. (۱)

۶۷. کامل الزیارات - به نقل از حارث اعور، از امام علی علیه السلام - پدر و مادرم فدای حسین کشته شده در پشت کوفه باد! به خدا سوگند، گویی همه گونه حیوانات وحشی را می بینم که گردن هایشان را به سوی قبر او کشیده اند و برایش می گریند و شب تا صبح برایش سوگواری می کنند، و چون چنین است، مبادا که شما جفا کنید! (۲)

ص: ۱۹۵

۱- (۱) كَأَنِّي بِالْقُصُورِ قَدْ شُيِّدَتْ حَوْلَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَكَأَنِّي بِالْمَحَامِلِ تَخْرُجُ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ، وَلَا تَذْهَبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ حَتَّى يُسَارَّ إِلَيْهِ مِنَ الْآفَاقِ، وَذَلِكَ عِنْدَ انْقِطَاعِ مُلْكِ بَنِي مَرْوَانَ ۶۶ (عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۴۸ ح ۱۹۰، [۱] صحیفه الإمام الرضا علیه السلام: ص ۲۴۸ ح ۱۶۱). [۲]

۲- (۲) بِأَبِي وَأُمِّي الْحُسَيْنِ الْمَقْتُولِ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ! وَاللَّهِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْوُحُوشِ مَادَّةً أَعْنَاقَهَا عَلَى قَبْرِهِ مِنْ أَنْوَاعِ الْوَحْشِ، يَبْكُونَهُ وَيَرْتُونَهُ لَيْلًا - حَتَّى الصَّبَاحِ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَيَأْتِيكُمْ وَالْجَفَاءَ ۶۷ (کامل الزیارات: ص ۱۶۵ ح ۲۱۴، [۳] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۰۵ ح ۹). [۴]

۱/۴ پیشگویی امام حسن علیه السلام درباره شهادت او

۶۸. الأمالی، صدوق - به نقل از مفضل بن عمر، از امام صادق، از پدرش، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام - حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام روزی بر حسن علیه السلام در آمد و نگاهش که به او افتاد، گریست. حسن علیه السلام به او گفت: «ای ابا عبد الله! چرا گریه می کنی؟».

گفت: به خاطر آنچه با تو خواهد شد، می گریم.

حسن علیه السلام گفت: «آنچه با من می شود، سَمی است که به دسیسه به من می دهند و با آن، کشته می شوم؛ امّا هیچ روزی، مانند روز تو نیست، ای ابا عبد الله! سی هزار مرد جنگی به جنگ با تو می شتابند و همه ادعا می کنند که از ائمت جدّمان محمّد صلی الله علیه و آله هستند و خود را به اسلام می بندند و بر کشتن و ریختن خونت و هتک حرمتت و اسیر کردن فرزندان و زنان و تاراج اموات، گرد می آیند، و همین هنگام است که لعنت بر بنی امیه فرود می آید و آسمان، خون و خاکستر می بارد و همه چیز، حتّی وُحوش بیابان و ماهیان دریا بر تو می گریند». ۱

۶۹. رجال الکشی - به نقل از مُسَيَّب بن نَجْبَه فَزَارِي - هنگامی که سلمان فارسی به سوی ما [کوفیان، برای حکمرانی] آمد، من نیز میان پیشواز رفتگان او بودم. او آمد تا به کربلا رسید و گفت: این جا را چه می نامید؟ گفتند: کربلا.

گفت: این جا، قتلگاه برادران من است. این، جایگاه وسایلشان و این، جایگاه مرکب هایشان و این، جایگاه ریختن خونشان است. بهترین پیشینیان، در آن، کشته شده و بهترین پسینیان نیز در آن، کشته خواهد شد. (۱)

۷۰. کامل الزیارات - به نقل از عروه بن زبیر - شنیدم ابو ذر - که در آن زمان، عثمان، او را به رَیْذَه (۲) تبعید کرده بود و مردم به او گفته بودند: ای ابو ذر! بشارت ده که این [تبعید] در راه خدای متعال، اندک و آسان است -، گفت: «این، چه آسان است! اما شما در چه حالی خواهید بود، هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به قتل می رسد؟» و یا گفت: «ذبح

ص: ۱۹۷

۱- (۱) لَمَّا أَتَانَا سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ قَادِمًا، تَلَقَّيْتُهُ فِيمَنْ تَلَقَّاهُ، فَسَارَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى كَرْبَلَاءَ، فَقَالَ: مَا تَسْمُونَ هَذِهِ؟ قَالُوا: كَرْبَلَاءَ، فَقَالَ: هَذِهِ مَصَارِعُ إِخْوَانِي، هَذَا مَوْضِعُ رِحَالِهِمْ، وَهَذَا مَنَاحُ رِكَابِهِمْ، وَهَذَا مُهْرَاقُ دِمَائِهِمْ، قُتِلَ بِهَا خَيْرُ الْأَوَّلِينَ، وَيُقْتَلُ بِهَا خَيْرُ الْآخِرِينَ ۷۰ (رجال الکشی: ج ۱ ص ۷۳ ش ۴۶، [۱] بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۳۸۶ ش ۲۷). [۲]

۲- (۲) ر.ک: نقشه شماره ۳ در پایان کتاب.

می شود؟» (۱).

۴/۴ پیشگویی ابن عباس درباره شهادت او

۷۱.المستدرک علی الصحیحین - به نقل از ابن عباس - ما و بسیاری از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله تردید نداشتیم که حسین بن علی علیه السلام در طف، کشته خواهد شد. (۲)

۵/۴ پیشگویی یاران امام علی علیه السلام درباره شهادت او

اشاره

۷۲.الإرشاد - به نقل از عبد الله بن شریک عامری - من می شنیدم هنگامی که عمر بن سعد از در مسجد وارد می شد، یاران امام علی علیه السلام می گفتند: «این، قاتل حسین بن علی است» و این، سال ها پیش از شهادت امام حسین علیه السلام بود. (۳)

پژوهشی درباره احادیث پیشگویی شهادت امام حسین علیه السلام

اشاره

چنان که گذشت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و جمعی از اهل بیت و یاران آن حضرت، مکرر، شهادت امام حسین علیه السلام را پیشگویی کرده اند.

در این پیشگویی ها، علاوه بر شهادت امام علیه السلام، جزئیات مربوط به برخی حوادث و شرایط آن، مانند: زمان و مکان شهادت، شرکت کنندگان در قتل و سران آنها، و کسانی که از یاری وی امتناع می ورزند، نیز دیده می شود.

در باره این پیشگویی ها چند نکته قابل توجه است:

۱. قطعیت صدور

شمار اخبار و احادیث مربوط به پیشگویی حادثه کربلا، به اندازه ای است که هر پژوهشگر باانصافی، به صدور آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام اطمینان می یابد، هر چند نسبت به برخی از جزئیات، یقین حاصل نشود.

۲. اساس پیشگویی ها

منبع پیشگویی های مربوط به شهادت امام حسین علیه السلام، همان کلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و به طبع، متکی بر اخبار و تعلیم خداوند متعال است و دیگران، تصریح کرده باشند یا نه، اصل خبر را از پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت کرده

- ١- (١) سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ وَهُوَ يَوْمئِذٍ قَدْ أَخْرَجَهُ عُثْمَانُ إِلَى الرَّبْدَةِ، فَقَالَ لَهُ النَّاسُ: يَا أَبَا ذَرٍّ، أَبَشِّرْ فَهَذَا قَلِيلٌ فِي اللَّهِ تَعَالَى. فَقَالَ: مَا أَيْسَرَ هَذَا! وَلَكِنْ كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتْلًا - أَوْ قَالَ: ذَبْحًا - ٧١٩ (كامل الزيارات: ص ١٥٣ ش ١٩٠، [١] بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ٢١٩ ش ٤٧). [٢]
- ٢- (٢) مَا كُنَّا نَشْكُ وَأَهْلُ الْبَيْتِ مُتَوَافِرُونَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقْتَلُ بِالطَّفِّ ٧٢ (المستدرک علی الصحیحین: ج ٣ ص ١٩٧ ش ٤٨٢٦، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ١ ص ١٦٠).
- ٣- (٣) كُنْتُ أَسْمَعُ أَصْحَابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ يَقُولُونَ: هَذَا قَاتِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَذَلِكَ قَبْلَ قَتْلِهِ بِزَمَانٍ ٧٣ (الإرشاد: ج ٢ ص ١٣١، [٣] كشف الغمّة: ج ٢ ص ٢٢١). [٤]

۳. آگاهی امام حسین علیه السلام از نتیجه قیام

تأیید در این احادیث، هر گونه تردید را در باره این که امام حسین علیه السلام با علم و آگاهی، مسیر شهادت را انتخاب کرده، از بین می برد؛ اما پاسخ به این پرسش که: «چرا امام علیه السلام با این که می دانست شهید می شود، قیام کرد؟»، در تبیین دلایل قیام ایشان، خواهد آمد.

۴. منافات نداشتن تقدیر، با اراده انسان

از برخی از احادیث، استفاده می شود که شهادت امام علیه السلام، از مقدرات حتمی خداوند بوده است، به گونه ای که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله با جبرئیل علیه السلام مشورت می کند و از او در باره درخواست از خداوند برای تغییر این تقدیر می پرسد، جبرئیل، پاسخ منفی می دهد و می گوید:

لَإِنَّهُ أَمْرٌ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ (۱).

[چنین مکن؛] زیرا این، فرمانی است که خداوند، آن را نوشته [و حتمی ساخته] است.

در این جا، این پرسش، قابل طرح است که: اگر شهادت امام حسین علیه السلام، تقدیر حتمی خداوند است و بارها پیشگویی شده، قاتلان، چه تقصیری دارند؟

پاسخ، این است که: اولاً، این حدیث، از نظر سند، اعتبار ندارد. ثانیاً با فرض درست بودن سند هم، بر اساس آموزه های اسلامی، آنچه در جهان پدید می آید، بر اساس تقدیر الهی است؛ اما تقدیر حق تعالی، با اراده انسان، منافاتی ندارد؛ بلکه اراده و آزادی انسان نیز به تقدیر خداوند ممان است.

بنا بر این، مقصود از این که شهادت امام علیه السلام، مکتوب و مقدر و قطعی است، این است که خداوند متعال می داند که این حادثه، به سبب سوء استفاده جمعی نابه کار از اختیارشان، حتماً اتفاق خواهد افتاد و بر اساس سنت تغییرناپذیر آفرینش، گریزی از آن نیست. (۲)

ص: ۲۰۰

۱- (۱) تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۱۹۷ ح ۳۵۳۹.

۲- (۲) برای توضیح بیشتر در این زمینه، ر.ک: دانش نامه عقاید اسلامی: ج ۸ ([۱] بخش دوم: عدالت و قضا و قدر).

بخش سوم: از خروج امام حسین علیه السلام از مدینه تا ورود ایشان به کربلا

اشاره

فصل یکم: خودداری امام حسین از بیعت با یزید

فصل دوم: از مدینه تا مکه

فصل سوم: فعالیت های امام حسین علیه السلام در مکه

فصل چهارم: بیرون آمدن نماینده امام حسین علیه السلام از مکه تا شهادتش در کوفه

فصل پنجم: شهادت گروهی از یاران امام علیه السلام در کوفه و زندانی شدن گروهی دیگر

فصل ششم: مخالفان رفتن امام علیه السلام به سمت عراق

فصل هفتم: از مکه تا کربلا

ص: ۲۰۱

۱/۱ آغاز حکومت یزید

۷۳. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): معاوية در شب نیمه ماه رجب سال شصت هجری در گذشت و مردم با یزید، بیعت کردند. (۱)

۷۴. البدایه و النهایه: پس از وفات معاویه در ماه رجب سال شصت هجری، با یزید بیعت شد. سال ولادت یزید، ۲۶ هجری است که به هنگام بیعت، ۳۴ سال عمر داشت. وی نمایندگان پدرش را در شهرها ابقا نمود و کسی را برکنار نکرد و این، از زیرکی او بود. (۲)

۲/۱ درخواست بیعت از امام علیه السلام

۷۵. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): یزید، نامه ای را به وسیله عبد الله بن عمرو بن اویس عامری -یا عامر بن لؤی-، برای ولید بن عتبه بن ابی سفیان، فرماندار

ص: ۲۰۳

۱- (۱) تُوفِّي مُعَاوِيَةُ لَيْلَةَ النَّصْفِ مِنْ رَجَبِ سَنَةِ سِتِّينَ، وَبَايَعَ النَّاسُ لِيَزِيدَ ۷۴ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۲، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۶۸).

۲- (۲) بَوِيَعَ لَهُ [أَي لِيَزِيدَ] بِالْخِلَافَةِ بَعْدَ أَبِيهِ فِي رَجَبِ سَنَةِ سِتِّينَ، وَكَانَ مَوْلِدُهُ سَنَةَ سِتِّ وَعِشْرِينَ، فَكَانَ يَوْمَ بَوِيَعِ ابْنَ أَرْبَعٍ وَثَلَاثِينَ سَنَةً، فَأَقْرَبَ نُوَّابَ أَبِيهِ عَلَى الْأَقَالِيمِ، لَمْ يَعْزَلْ أَحَدًا مِنْهُمْ، وَهَذَا مِنْ ذَكَائِهِ ۷۵ (البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۱۴۶). [۱]

مدینه، نوشت که: «مردم را فرا بخوان و از آنان بیعت بگیر و از سران قریش آغاز کن و نخستین کسی که از او بیعت می‌گیری، حسین بن علی باشد». (۱)

۷۶. تاریخ یعقوبی: یزید بن معاویه - که مادرش میسون دختر بَدَلِ کلبی بود - در آغاز ماه رجب سال شصت هجری... در حالی به حکومت رسید که بیرون از دمشق بود. چون به دمشق آمد، نامه ای برای ولید بن عتبّه بن ابی سفیان، فرماندار مدینه، نوشت: «هر گاه نامه ام به دست تو رسید، حسین بن علی و عبد الله بن زبیر را فرا بخوان و برایم از آنها بیعت بگیر و اگر سر باز زدند، گردنشان را بزن و سرشان را برایم بفرست. از مردمان دیگر هم برایم بیعت بگیر و هر که امتناع کرد، همان حکم را در باره اش اجرا کن. تمام». (۲)

۷۷. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف - هنگامی که یزید به حکومت رسید، برنامه مهمی جز بیعت گرفتن و آسوده خاطر شدن از سوی گروهی که در زمان معاویه از بیعت کردن با یزید و پذیرش ولایت عهدی او سر باز زدند، نداشت. بدین جهت، برای ولید، این نامه را نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. از یزید، امیر مؤمنان، به ولید بن عتبّه. اما بعد، به راستی که معاویه بنده ای از بندگان خدا بود که خداوند، گرامی اش داشت و او را به خلافت رسانید و [هر چه نیاز داشت،] به او بخشید و امور را برایش هموار ساخت، و او با تقدیر الهی زندگی کرد و با قضای الهی در گذشت. خدای، او را رحمت کند! با خوش نامی زندگی کرد و با نیکی و پارسایی در گذشت.

ص: ۲۰۴

۱- (۱) كَتَبَ يَزِيدُ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ أُوَيْسِ الْعَامِرِيِّ - عَامِرِ بْنِ لُؤْيٍ - إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ وَهُوَ عَلَى الْمَدِينَةِ: أَنْ ادْعُ النَّيَّاسَ فَبَايِعَهُمْ، وَابْدَأْ بِوُجُوهِ قُرَيْشٍ، وَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَنِ تَبَدَّأَ بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ۷۶ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۲، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۴).

۲- (۲) مَلَكَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ - وَأُمُّهُ مَيْسُونُ بِنْتُ بَدَلِ الْكَلْبِيِّ - فِي مُسْتَهَلِّ رَجَبِ سَنَةِ ۶۰ هـ... وَكَانَ غَائِبًا، فَلَمَّا قَدِمَ دِمَشْقَ كَتَبَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ - وَهُوَ عَامِلُ الْمَدِينَةِ -: إِذَا أَتَاكَ كِتَابِي هَذَا، فَأَحْضِرِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ، فَخُذْهُمَا بِالْبَيْعَةِ لِي، فَإِنْ امْتَنَعَا فَاضْرِبْ أَعْنَاقَهُمَا، وَأَبْعَثْ لِي بِرُؤُوسِهِمَا، وَخُذِ النَّاسَ بِالْبَيْعَةِ، فَمَنْ امْتَنَعَ فَأَنْفِذْ فِيهِ الْحُكْمَ، وَفِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، وَالسَّلَامُ ۷۷ (تاريخ يعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۱). [۱]

و در کاغذی دیگر که [کوچک و] به اندازه گوش موشی بود، نوشت: «از حسین و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر، بیعت بگیر و چنان بر آنان سخت بگیر که بیعت کنند. تمام».

۳/۱ رایزنی ولید با مروان در بیعت گرفتن از امام علیه السلام

۷۸. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف - چون خبر مرگ معاویه به ولید بن عتبه رسید، این امر برایش گران و سنگین آمد. پیکی را نزد مروان فرستاد و او را نزد خود فرا خواند...

وقتی ولید، نامه یزید را برای مروان قرائت کرد، مروان استرجاع گفت و برای معاویه طلب رحمت کرد. ولید از وی مشورت خواست که چه کند. مروان گفت: به نظر من، به سرعت، آنان را فرا بخوان و آنان را به بیعت با یزید و گردن نهادن به فرامین او دعوت کن. اگر پذیرفتند، از آنان بپذیر و آنان را رها کن و اگر امتناع کردند، پیش از آن که از مرگ معاویه مطلع گردند، آنان را گردن بزن؛ چرا که اگر آنان از مرگ معاویه مطلع شوند، هر کدام به سمتی می روند و پرچم مخالفت و جدایی بر می دارند و مردم را به سمت خود، فرا می خوانند.

ص: ۲۰۵

۱- (۱) لَمْ يَكُن لِيَزِيدَ هِمَّةٌ حِينَ وَلِيَ إِلَّا بِيَعَةَ النَّفَرِ الَّذِينَ أَبُو عَلِيٍّ مُعَاوِيَةَ الْإِجَابَةَ إِلَى بِيَعَةِ يَزِيدَ حِينَ دَعَا النَّاسَ إِلَى بِيَعَتِهِ، وَأَنَّهُ وَلِيَ عَهْدِهِ بَعْدَهُ وَالْفَرَاغَ مِنْ أَمْرِهِمْ، فَكَتَبَ إِلَى الْوَلِيدِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ يَزِيدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مُعَاوِيَةَ كَانَ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، أَكْرَمَهُ اللَّهُ وَاسْتَخْلَفَهُ وَخَوَّلَهُ وَمَكَّنَ لَهُ، فَعَاشَ بِقَدَرٍ وَمَاتَ بِأَجَلٍ، فَرَحِمَهُ اللَّهُ؛ فَقَدْ عَاشَ مَحْمُودًا وَمَاتَ بَرًّا تَقِيًّا، وَالسَّلَامُ. وَكَتَبَ إِلَيْهِ فِي صِخْفِهِ كَأَنَّهَا أُذُنُ فَأَرَاهُ: أَمَّا بَعْدُ، فَخُذْ حَسِينًا وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ بِالْبِيَعَةِ أَخْذًا شَدِيدًا لَيْسَتْ فِيهِ رُحْصَةٌ حَتَّى يُبَايَعُوا، وَالسَّلَامُ ۷۸ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۳۸، [۱] الأخبار الطوال: ص ۲۲۷). [۲]

۲- (۲) لَمَّا أَتَاهُ [أَيُّ الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ] نَعَى مُعَاوِيَةَ فَطَعَّ بِهِ وَكَبَّرَ عَلَيْهِ، فَبَعَثَ إِلَى مَرَّانِ بْنِ الْحَكَمِ فَدَعَاهُ إِلَيْهِ... فَلَمَّا قَرَأَ عَلَيْهِ كِتَابَ يَزِيدَ اسْتَرْجَعَ وَتَرَحَّمَ عَلَيْهِ، وَاسْتَشَارَهُ الْوَلِيدُ فِي الْأَمْرِ وَقَالَ: كَيْفَ تَرَى أَنْ نَصْنَعُ؟ قَالَ: فَإِنِّي أَرَى أَنْ تَبْعَثَ السَّاعَةَ إِلَى هَؤُلَاءِ النَّفَرِ فَتَدْعُوهُمْ إِلَى الْبِيَعَةِ وَالِدُّخُولِ فِي الطَّاعَةِ، فَإِنْ فَعَلُوا قَبِلْتَ مِنْهُمْ وَكَفَفْتَ عَنْهُمْ، وَإِنْ أَبَوْا قَدَّمْتَهُمْ فَضَرَبْتَ أَعْنَاقَهُمْ قَبْلَ أَنْ يَعْلَمُوا بِمَوْتِ مُعَاوِيَةَ؛ فَإِنَّهُمْ إِنْ عِلِمُوا بِمَوْتِ مُعَاوِيَةَ وَثَبَ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ فِي جَانِبٍ وَأَظْهَرَ الْخِلَافَ وَالْمُنَايَذَةَ وَدَعَا إِلَى نَفْسِهِ ۷۹ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۳۸، [۳] الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۲۹). [۴]

۷۹. الملهوف: ولید، مروان بن حکم را نزد خود، فرا خواند و در باره حسین علیه السلام از وی مشورت خواست. مروان گفت: او نمی پذیرد و اگر جای تو بودم، او را گردن می زد.

ولید گفت: کاش به دنیا نیامده بودم! آن گاه به دنبال حسین علیه السلام فرستاد. (۱)

۴/۱ فرا خوانده شدن امام علیه السلام از سوی ولید برای بیعت کردن

۸۰. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف، در باره فرا خوانده شدن امام حسین علیه السلام و عبد الله بن زبیر از سوی ولید - ولید، عبد الله بن عمرو بن عثمان را - که جوانی کم سن و سال بود - به سوی آن دو فرستاد تا آنان را دعوت کند.

عبد الله، آن دو را دید که در مسجد نشسته اند. نزد آنان آمد - در زمانی که ولید، جلوس عمومی نداشت و در آن وقت، آن دو نیز نزد ولید نمی رفتند - و گفت: امیر، شما را دعوت کرده است. او را پاسخ گوید.

آن دو به عبد الله گفتند: باز گرد. هم اینک می آییم.

آن گاه عبد الله بن زبیر به حسین علیه السلام رو کرد و گفت: گمان می کنی چرا در این وقت که جلوس عمومی ندارد، ما را فرا خوانده است؟

حسین علیه السلام فرمود: «گمان می کنم طاغوتِ آنان (معاویه) از دنیا رفته و دنبال ما

ص: ۲۰۶

۱- (۱) أَحْضَرَ الْوَلِيدُ مَرَوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَاسْتَشَارَهُ فِي أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ: إِنَّهُ لَا يَقْبَلُ، وَلَوْ كُنْتُ مَكَانَكَ لَضَرَبْتُ عُنُقَهُ. فَقَالَ الْوَلِيدُ: لَيْتَنِي لَمْ أَكُ شَيْئاً مَذْكُوراً. ثُمَّ بَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ۸۰ (الملهوف: ص ۹۷، مثير الأحزان: ص ۲۳).

فرستاده تا از ما بیعت بگیرد، قبل از آن که خبر، منتشر شود».

عبد الله بن زبیر گفت: من نیز چیزی غیر از این، گمان نمی کنم. (۱)

۸۱. مشیر الأحزان: ولید، کسی را نزد آنان فرستاد. وقتی پیک ولید آمد، حسین علیه السلام به آنان گفت: «گمان می کنم طاغوتِ آنان (معاویه) از دنیا رفته است. دیشب خواب دیدم که منبر معاویه واژگون شده و خانه اش در آتش می سوزد». پیک، آنان را به نزد ولید فرا خواند. (۲)

۵/۱ تدبیر امام علیه السلام پیش از رفتن به نزد ولید

۸۲. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف: [پسر زبیر به حسین علیه السلام] گفت: شما چه می کنید؟

[حسین علیه السلام] فرمود: «هم اینک جوانان و هواداران خود را جمع می کنم و نزد ولید می روم. هنگامی که به خانه ولید رسیدم، جوانان را بیرون خانه نگه می دارم و خود، داخل می شوم».

[پسر زبیر] گفت: از او بر تو می ترسم، آن گاه که وارد شوی.

فرمود: «من بر او وارد نمی شوم، مگر این که بر امتناع از بیعت، قادر باشم».

ص: ۲۰۷

۱- (۱) أَرْسَلَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ - وَهُيَؤُ إِذْ ذَاكَ غُلَامٌ حَرَدَتْ - إِلَيْهِمَا يَدْعُوهُمَا، فَوَجَّهَ دَهُمَا فِي الْمَسْجِدِ وَهُمَا جَالِسَانِ، فَأَتَاهُمَا فِي سَاعَةٍ لَمْ يَكُنِ الْوَلِيدُ يَجْلِسُ فِيهَا لِلنَّاسِ وَلَا يَأْتِيَانِهِ فِي مِثْلِهَا، فَقَالَ: أَجِيئَا الْأَمِيرَ يَدْعُوكُمْ. فَقَالَا لَهُ: إِنصَبْ رِفِ الْآنَ نَأْتِيهِ. ثُمَّ أَقْبَلَ أَحَدُهُمَا عَلَى الْآخَرِ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ظَنُّنَّ فِيمَا تَرَاهُ بَعَثَ إِلَيْنَا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ الَّتِي لَمْ يَكُنْ يَجْلِسُ فِيهَا؟ فَقَالَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ ظَنَنْتُ أَرَى طَاعِيَتَهُمْ قَدْ هَلَكَكَ، فَبَعَثَ إِلَيْنَا لِيَأْخُذَنَا بِطَلْبِعِهِ قَبْلَ أَنْ يَفْشُو فِي النَّاسِ الْخَبْرُ. فَقَالَ: وَأَنَا مَا أَظُنُّ غَيْرَهُ ۸۱ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۳۹، [۱] الأخبار الطوال: ص ۲۲۷). [۲]

۲- (۲) بَعَثَ الْوَلِيدُ إِلَيْهِمْ، فَلَمَّا حَضَرَ رَسُولُهُ قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْجَمَاعَةِ: أَظُنُّ أَنَّ طَاعِيَتَهُمْ هَلَكَكَ، رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ أَنَّ مِثْبَرَ مُعَاوِيَةَ مَنكُوسٌ وَدَارُهُ تَشْتَعِلُ بِالنِّيرانِ، فَدَعَاهُمْ إِلَى الْوَلِيدِ ۸۲ (مشیر الأحزان: ص ۲۳).

امام علیه السلام به پاخاست و دوستان و خویشاوندانش را جمع کرد و به سمت خانه ولید راه افتاد. وقتی به در خانه وی رسید، به یارانش فرمود: «من داخل می شوم. اگر شما را فرا خواندم، یا شنیدید که صدای ولید بلند شد، تمامتان داخل شوید، و گرنه از جای خود، حرکت نکنید تا من نزد شما بیایم». (۱)

۸۳. البدایه و النهایه - به نقل از ابو مخنف: - حسین علیه السلام برخاست و دوستانش را جمع کرد و به در خانه امیر آمد. اجازه ورود گرفت و به وی اجازه داده شد. او تنهایی وارد خانه شد و دوستانش را بر در خانه نشان داد و فرمود: «اگر صدایی مشکوک شنیدید، وارد خانه شوید». (۲)

۸۴. المناقب، ابن شهر آشوب: ولید به دنبال آنان [یعنی: حسین علیه السلام، ابن زبیر، عبد الله بن عمر و عبد الرحمان ابن ابی بکر] فرستاد و آنان کنار قبر پیامبر خدا بودند. عبد الرحمان و عبد الله گفتند: ما به خانه های خود می رویم و در خانه را به روی خود می بندیم.

ابن زبیر گفت: به خدا سوگند که هرگز با یزید، بیعت نمی کنم.

حسین بن علی علیه السلام فرمود: «من می باید نزد ولید بروم و بینم چه می گوید». آن گاه به خاندانش که همراه وی بودند، فرمود: «وقتی نزد ولید رفتم و با او وارد گفتگو و مناظره شدم، شما بر در خانه باشید و هر گاه شنیدید که گفتگو بالا گرفت و صداها بلند شد، داخل خانه شوید؛ ولی کسی را نکشید و فتنه به پا نکنید». (۳)

ص: ۲۰۸

۱- (۱) قال [ابن الزبیر للحسین علیه السلام]: فما تريد أن تصنع؟ قال عليه السلام: أجمع فتباني الساعة ثم أمشي إليه، فإذا بلغت الباب احتبستهم عليه ثم دخلت عليه. قال: فإني أخافه عليك إذا دخلت، قال: لا آتیه إلا وأنا على الامتناع قادر. فقام فجمع إليه موالیه وأهل بيته، ثم أقبل يمشي حتى انتهى إلى باب الوليد، وقال لأصحابه: إني داخل، فإن دعوتكم أو سمعتم صوته قد علا فاقتموا علي بأجمعكم، وإلا فلا تبرحوا حتى أخرج إليكم ۸۳ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۳۹، [۱] الإمامه و السياسة: ج ۱ ص ۲۲۶). [۲]

۲- (۲) نهض حسین علیه السلام فأخذ معه موالیه وجاء باب الأمير، فاستأذن فأذن له، فدخل وحده، وأجلس موالیه على الباب، وقال: إن سمعتم أمراً يريكم فادخلوا ۸۴ (البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۱۴۷). [۳]

۳- (۳) فوجه [الولید] فی طلبهم [أی الحسین علیه السلام و ابن الزبیر و عبد الله بن عمر و عبد الرحمن بن أبی بکر] وكانوا عند الثریه. فقال عبد الرحمن و عبد الله: ندخل دورنا ونعلق أبوابنا. وقال ابن الزبیر: والله ما اباع يزید أبداً. وقال الحسين بن علي عليه السلام: أنا لا- يدي من الدخول على الوليد وأنظر ما يقول. ثم قال لمن حوله من أهل بيته: إذا أنا دخلت على الوليد وخاطبته وخاطبني وناظرته وناظرني كونوا على الباب، فإذا سمعتم الصيحة قد علت والأصوات قد ارتفعت فاهجموا إلى الدار، ولا تقتلوا أحداً، ولا تثيروا إلى الفتنة ۸۵ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۸۸). [۴]

۸۵.الإرشاد: حسین علیه السلام نزد ولید رفت و مروان بن حکم را آن جا دید. ولید، خبر مرگ معاویه را به حسین علیه السلام داد و ایشان استرجاع گفت. سپس نامه یزید را قرائت کرد و دستور یزید را برای بیعت گرفتن از ایشان، ابلاغ نمود.

آن گاه حسین علیه السلام فرمود: «گمان نمی کنم که تو از بیعت پنهانی من، قانع شوی؛ بلکه مایلی آشکارا بیعت کنم تا مردم بدانند».

ولید گفت: بله.

آن گاه حسین علیه السلام فرمود: «پس تا فردا در این باره بیندیش».

ولید گفت: با نام خدا باز گرد تا به همراه جمعیت مردم، نزد ما بیایی.

مروان گفت: به خدا سوگند، اگر اینک حسین از تو جدا شود و بیعت نکند، دیگر چنین فرصتی به دست نخواهی آورد، مگر آن که کشته ها بین شما زیاد شوند. اینک وی را حبس کن تا از نزد تو خارج نگردد، مگر این که بیعت کند یا گردنش را بزنی.

حسین علیه السلام در این هنگام برخاست و فرمود: «تو-ای پسر زن کبودچشم- می خواهی مرا بکشی، یا او [می خواهد چنین کند]؟ به خدا، دروغ می گویی و گناه می کنی». پس بیرون آمد، در حالی که دوستانش او را همراهی می کردند تا به منزل رسید. (۱)

ص: ۲۰۹

۱- (۱) صارَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْوَلِيدِ فَوَجَدَ عِنْدَهُ مَرَوَانَ بْنَ الْحَكَمِ، فَنَعَى الْوَلِيدُ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةَ فَاسْتَرْجَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَرَأَ كِتَابَ يَزِيدَ وَمَا أَمَرَهُ فِيهِ مِنْ أَخْذِ الْبَيْعَةِ مِنْهُ لَهُ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي لَا أُرَاكَ تَقْنَعُ بَبَيْعَتِي لِيَزِيدَ سِرًّا حَتَّى ابَايَعَهُ جَهْرًا، فَيَعْرِفَ النَّاسُ ذَلِكَ. فَقَالَ الْوَلِيدُ لَهُ: أَجِزْ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَتَصْبِحُ وَتَرَى رَأْيِيكَ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ الْوَلِيدُ: انصيرف على اسم الله حتى تأتينا مع جماعة الناس. فقال له مروان: والله لئن فارقتك الحسين الساعة ولم يبايع لا قدرت منه على مثلها أبداً حتى يكثر القتلى بينكم وبينه، احبس الرجل فلا يخرج من عندك حتى يبايع أو تضرب عنقه. فوثب عند ذلك الحسين عليه السلام وقال: أنت- يابن الزرقاء- تقتلني أو هو؟! كذبت والله وأثمت. وخرج يمشى ومعه موالیه حتى أتى منزله ۸۶

(الإرشاد: ج ۲ ص ۳۳، [۱] روضه الواعظین: ص ۱۸۹). [۲]

۸۶. المناقب، ابن شهر آشوب: وقتی حسین علیه السلام بر ولید بن عتبه وارد شد و نامه را خواند، فرمود: «من با یزید بیعت نمی کنم».

مروان گفت: با امیر مؤمنان، بیعت کن.

حسین علیه السلام فرمود: «وای بر تو! بر مؤمنان، دروغ بستی. چه کسی او را امیر آنان کرد؟».

مروان به پا خاست و شمشیر کشید و رو به ولید گفت: دستور بده پیش از آن که از خانه بیرون رود، گردنش را بزنند و خونش بر عهده من!

گفتگوها بالا- گرفت. در این هنگام، نوزده تن از خاندان حسین علیه السلام در حالی که خنجر به دست داشتند، داخل خانه شدند و حسین علیه السلام با آنان از خانه بیرون رفت. (۱)

۸۷. الفتوح: حسین علیه السلام بر ولید بن عتبه وارد شد و بر او سلام کرد. ولید، جوابی نیکو داد و ایشان را نزد خود نشانده...

ولید گفت: تو را برای بیعت فرا خواندم؛ چرا که مردم بر یزید، توافق کرده و بیعت نموده اند.

ص: ۲۱۰

۱- (۱) لَمَّا دَخَلَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] عَلَيْهِ [أَيَ عَلَى الْوَلِيدِ بْنِ عْتَبَةَ] وَقَرَأَ الْكِتَابَ قَالَ: مَا كُنْتُ أَبَايَعُ لِيَزِيدَ. فَقَالَ مَرْوَانُ: بَايَعِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَذَبْتَ - وَيَلِكُ! - عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، مَنْ أَمَرَهُ عَلَيْهِمْ؟ فَقَامَ مَرْوَانُ وَجَرَّدَ سَيْفَهُ وَقَالَ: مَرَّ سَيْفَكَ أَنْ يَضْرِبَ عُنُقَهُ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدَّارِ وَدَمِيهِ فِي عُنُقِي. وَارْتَفَعَتِ الصَّيْحَةُ، فَهَجِمَ تِسْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا - مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَقَدْ انْتَضَوْا خَنَاجِرَهُمْ، فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُمْ ۸۷ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۸۸). [۱]

حسین علیه السلام فرمود: «کسی همچون من، پنهانی بیعت نمی کند. دوست دارم بیعت، به صورت آشکار و در حضور مردم باشد. فردا که مردم را برای بیعت فرا خواندی ما را نیز به همراه آنان فرا می خوانی تا بیعت همه، یکباره باشد».

ولید به وی گفت: ای ابا عبد الله! سخنی نیکو گفתי و جوابی در شأن خودت دادی. من هم در باره تو همین گمان را داشتم. پس اینک به اذن خدا برگرد تا فردا به همراه مردم، نزد من آیی.

مروان بن حکم گفت: ای امیر! اگر او اینک از تو جدا شود، دیگر بیعت نمی کند و تو هرگز بر او دست نخواهی یافت و نمی توانی بیعت بگیری. پس اینک، او را حبس کن و مگذار بیرون رود، مگر آن که بیعت کند، وگرنه گردنش را بزن.

[راوی] می گوید: حسین علیه السلام به مروان رو کرد و فرمود: «وای بر تو، ای پسر زن کبودچشم! تو فرمان به قتل من می دهی؟ به خدا سوگند، دروغ می گویی! به خدا سوگند، اگر یکی از مردم، چنین قصدی با من کند، زمین را از خونس سیراب می کنم، قبل از آن که اقدامی کند و اگر تو چنین می خواهی، قصد کشتن من کن، اگر راست می گویی!».

[راوی] می گوید: آن گاه حسین علیه السلام به ولید بن عتبه رو کرد و فرمود: «ای امیر! ما، خاندان پیامبر و معدن رسالت و محلّ رفت و آمد فرشتگان و جایگاه رحمتیم. خداوند، [امور را] با ما آغاز کرد و به ما ختم فرمود. یزید، مردی فاسق، می گسار، آدمکش و دارای فسق آشکار است. کسی مانند من با مانند یزید، بیعت نمی کند. باید فردا شود و ببینیم کدام یک از ما برای خلافت و بیعت، سزاوارتر است».

[راوی] می گوید: کسانی که بر در خانه بودند، صدای حسین علیه السلام را شنیدند. خواستند در را بکشایند و شمشیر، برهنه سازند که حسین علیه السلام به سرعت، نزد آنان رفت و به آنان دستور داد به منزل خود برگردند و خود نیز به خانه باز گشت.

(۱)

ص: ۲۱۱

۱- (۱) دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَزَدَّ عَلَيْهِ رَدًّا حَسِيئًا، ثُمَّ أَدْنَاهُ وَقَرَّبَهُ... فَقَالَ: دَعَوْتُكَ لِلْبَيْعَةِ، فَقَدْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ مِثْلِي لَا يُعْطَى بَيْعَتَهُ سِرًّا، وَإِنَّمَا أَحِبُّ أَنْ تَكُونَ الْبَيْعَةُ عَلَانِيَةً بِحَضْرَةِ الْجَمَاعَةِ، -

۸۸. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف - مروان به ولید گفت: گوش به حرف من ندادی! به خدا سوگند، هرگز بر او دست نخواهی یافت.

ولید گفت: مروان! دیگران را سرزنش کن. تو برای من، چیزی را انتخاب کردی که نابودی دینم در آن است. به خدا سوگند، دوست ندارم تمام ثروت دنیا و مُلک آن در اختیار من باشد و من، حسین را بکشم. سبحان الله! حسین را بکشم؛ چون گفت: «بیعت نمی کنم»؟! به خدا سوگند، عقیده دارم که هر کس به خاطر خون حسین بازخواست شود، روز قیامت، وزنی سُبُک نزد خداوند خواهد داشت.

مروان به وی گفت: اگر عقیده تو چنین است، کاری که کردی، درست است.

مروان، در حالی این سخن را به وی گفت که از کار او ناخشنود بود. (۱)

۸/۱ بگومگوی مروان و امام علیه السلام در راه

۸۹. الملهوف: صبحگاهان، حسین علیه السلام از منزل بیرون آمد تا ببیند چه خبر است. مروان، ایشان را دید و گفت: ای ابا عبد الله! من خیر خواه تو ام. به حرف من گوش بده تا نجات یابی.

حسین علیه السلام فرمود: «نصیحت تو چیست؟ بگو تا بشنوم».

مروان گفت: با یزید، امیر مؤمنان، بیعت کن که در آن، خیر دنیا و آخرت توست.

حسین علیه السلام فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ۲. با اسلام باید خدا حافظی کرد، اگر امت [اسلام] به رهبری مانند یزید، دچار گردد. به راستی که از جدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: "خلافت بر خاندان ابو سفیان، حرام است".

گفتگو بین ایشان و مروان به درازا کشید، تا این که مروان با عصبانیت جدا شد. (۲)

ص: ۲۱۳

۱- (۱) قَالَ مَرَوَانُ لِلْوَلِيدِ: عَصَيْتَنِي! لَا وَاللَّهِ لَا يُمَكِّنُكَ مِنْ مِثْلِهَا مِنْ نَفْسِهِ أَبَدًا. قَالَ الْوَلِيدُ: وَبِخَ غَيْرِكَ يَا مَرَوَانُ، إِنَّكَ اخْتَرْتَ لِي الَّتِي فِيهَا هَلَكَ دِينِي، وَاللَّهِ مَا أَحِبُّ أَنْ لِي مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرَبَتْ عَنْهُ مِنْ مَالِ الدُّنْيَا وَمُلْكِهَا وَأَنِّي قَتَلْتُ حُسَيْنًا، سُبْحَانَ اللَّهِ! أَقْتُلُ حُسَيْنًا أَنْ قَالَ: لَا- ابِإِيح؟ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَظُنُّ امْرَأَةً يُحَاسِبُ بِدَمِ حُسَيْنٍ لَخَفِيفَ الْمِيزَانِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَقَالَ لَهُ مَرَوَانُ: فَإِذَا كَانَ هَذَا رَأْيِكَ فَقَدْ أَصَيْبَتْ فِيمَا صَبَيْتَ نَعْتٌ. يَقُولُ هَذَا لَهُ وَهُوَ غَيْرُ الْحَامِدِ لَهُ عَلَى رَأْيِهِ ۸۹ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۴۰، [۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۳۳). [۲]

۲- (۳) أَصْبَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يَسْتَمِعُ الْأَخْبَارَ، فَلَقِيَهُ مَرَوَانُ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنِّي لَكَ نَاصِحٌ فَأَطْعِنِي تُرْسِدَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا ذَاكَ؟ قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ. فَقَالَ مَرَوَانُ: إِنِّي آمُرُكَ بِبَيْعِهِ يَزِيدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ فِي دِينِكَ وَدُنْيَاكَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ، إِذْ قَدْ بُلِّغَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ حَيْدَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ». وَطَالَ الْحَدِيثُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَرَوَانَ حَتَّى انصَرَفَ مَرَوَانُ وَهُوَ غَضَبَانٌ ۹۰ (الملهوف: ص ۹۸، مشير الأحزان: ص ۱۴).

۱/۲ دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب به هنگام وداع با قبر ایشان

۹۰. الأمالی، صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام: - چون شب شد، [حسین علیه السلام] برای وداع با قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد النبی رفت. چون نزدیک قبر شد، نوری از داخل درخشید و وی به جای خود باز گشت.

چون دومین شب رسید، به مسجد رفت تا با قبر، وداع کند. به نماز ایستاد و نماز را طولانی کرد. در حال سجده، خواب، او را ربود. پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او آمد. حسین علیه السلام را به آغوش گرفت و او را به سینه چسبانید و شروع کرد میان چشمان او را بوسیدن و می فرمود: «پدرم به فدایت! می بینم که در میان گروهی از این امت، در خون خود غلتیده ای، در حالی که امید شفاعت مرا نیز دارند! آنان را نزد خداوند، بهره و نصیبی نیست. فرزندم! تو نزد پدر و مادر و برادرت می آیی - و آنان شیفته دیدار تو اند - و برای تو در بهشت، جایگاه هایی است که جز با شهادت، بدان دست نمی یابی».

حسین علیه السلام با گریه از خواب، بیدار شد و نزد خاندان خود آمد و خواب را برای آنان بازگو کرد و با آنان وداع نمود.

(۱)

ص: ۲۱۴

۱- (۱) لَمَّا أَقْبَلَ اللَّيْلُ رَاحَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] إِلَى مَسْجِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِيُودِّعَ الْقَبْرَ، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْقَبْرِ سَطَعَ لَهُ نُورٌ مِنَ الْقَبْرِ، فَعَادَ إِلَى مَوْضِعِهِ. فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الثَّانِيَةَ رَاحَ لِيُودِّعَ الْقَبْرَ، فَقَامَ يُصَلِّي فَأَطَالَ، فَتَنَعَسَ وَهُوَ سَاجِدٌ، فَجَاءَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ فِي مَنَامِهِ، فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ، وَجَعَلَ يُقَبِّلُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَيَقُولُ: يَا أَبِي أَنْتَ، كَأَنِّي أُرَاكَ مُرَمَّلًا بِدَمِكَ بَيْنَ عَصَابِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، يَرْجُونَ شَفَاعَتِي، مَا لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ خَلْقٍ. يَا بَنِي، إِنَّكَ قَادِمٌ عَلَيَّ أَيْبُكَ وَأُمَّكَ وَأَخِيكَ، وَهُمْ مُشْتَاقُونَ إِلَيْكَ، وَإِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ. فَانْتَبَهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ نَوْمِهِ بَاكِئًا، فَأَتَى أَهْلَ بَيْتِهِ فَأَخْبَرَهُمْ بِالرُّؤْيَا وَوَدَّعَهُمْ ۹۱ (الأمالی، صدوق: ص ۲۱۶ ح ۲۳۹، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۲ ح ۱). [۲]

۹۱. المناقب، ابن شهر آشوب: حسین علیه السلام روزی نماز می گزارد که خواب، او را در بر گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که از آنچه بر او خواهد گذشت، به وی خبر می دهد. حسین علیه السلام گفت: «مرا نیازی به بازگشت به دنیا نیست. مرا نزد خود نگه دار».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «می باید باز گردی تا به شهادت، نائل شوی». (۱)

۲/۲ نوحه سرایی زنان خاندان عبدالمطلب به هنگام سفر امام علیه السلام

۹۲. کامل الزیارات - به نقل از جابر، از امام باقر علیه السلام: چون حسین علیه السلام تصمیم گرفت از مدینه بیرون رود، زنان خاندان عبدالمطلب آمدند تا به نوحه سرایی پردازند. امام حسین علیه السلام نزد آنان رفت و فرمود: «شما را به خدا، مبادا این کار را فاش کنید که [افشای خروج من] معصیت خدا و پیامبر اوست».

زنان خاندان عبدالمطلب گفتند: پس نوحه سرایی و گریه را برای که نگه داریم؟ این روز برای ما، مانند روزی است که پیامبر خدا، علی، فاطمه، زینب و ام کلثوم [دختران پیامبر صلی الله علیه و آله] از دنیا رفتند. خدا، ما را پیش مرگ تو قرار دهد، ای محبوب خوبان در گذشته! (۲)

ص: ۲۱۵

۱- (۱) كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلِّي يَوْمًا إِذْ وَسِنَ، فَرَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنَامِهِ يُخْبِرُهُ بِمَا يَجْرِي عَلَيْهِ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا - حَاجَةَ لِي فِي الرُّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا فَخُذْنِي إِلَيْكَ، فَيَقُولُ: لَا - بِيَدٍ مِنَ الرُّجُوعِ حَتَّى تَذُوقَ الشَّهَادَةَ ۹۲ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۸۸). [۱]

۲- (۲) لَمَّا هَمَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالشَّخْوَصِ عَنِ الْمَدِينَةِ أَقْبَلَتْ نِسَاءُ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَاجْتَمَعْنَ لِلنِّيَاحَةِ، حَتَّى مَشَى فِيهِنَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ: أَنْشُدُكُمْ اللَّهَ أَنْ تُبْدِينَ هَذَا الْأَمْرَ مَعْصِيَةً لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ. فَقَالَتْ لَهُ نِسَاءُ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ: فَلِمَنْ نَسَبْتَنِي النِّيَاحَةَ وَالْبُكَاءَ؟! فَهُوَ عِنْدَنَا كَيَوْمَ مَاتَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَرُقِيَّةُ وَزَيْنَبُ وَأُمُّ كَلْثُومٍ؟ فَانْشُدْكَ اللَّهُ جَعَلْنَا اللَّهُ فِدَاكَ مِنَ الْمَوْتِ يَا حَبِيبَ الْأَبْرَارِ مِنْ أَهْلِ الْقُبُورِ ۹۳ (كامل الزيارات: ص ۱۹۵ ح ۲۷۵، [۲] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۸ ح ۲۶). [۳]

۳/۲ پیشنهاد عُمَر بن علی بن ابی طالب به امام علیه السلام (۱)

۹۳. الملهوف - به نقل از محمّد بن عمر - از پدرم عمر بن علی بن ابی طالب، شنیدم که برای خویشانم (خاندان عقیل) چنین تعریف می کرد: وقتی برادرم حسین علیه السلام از بیعت با یزید در مدینه سر باز زد، نزد او رفتم و او را تنها یافتم. به وی گفتم:

جانم فدایت، ای ابا عبد الله! برادرت حسن، از پدرش برایم نقل کرد که...

دیگر گریه امانم نداد و هق هق گریه ام بلند شد.

او مرا در آغوش گرفت و فرمود: «برادرم گفت که من کشته می شوم؟».

گفتم: از این بگذر، ای پسر پیامبر خدا [که من توان گفتنش را ندارم]!

فرمود: «تو را به جان پدرت سوگند، آیا از کشته شدن من خبر داد؟».

گفتم: بله. پس چرا بیعت نمی کنی؟

فرمود: «پدرم به من خبر داد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به وی از کشته شدن خودش و من

ص: ۲۱۶

۱- (۱) عمر بن علی بن ابی طالب - که کنیه اش ابو حفص است -، آخرین پسر امام علی علیه السلام است. مادرش صهبای ثعلبی یا تغلبی است و کنیه صهبای ام حبیب است. عمر به همراه برادرش حسین علیه السلام به کوفه رفت. در کتاب الفتوح و مقتل خوارزمی آمده که در کربلا حضور داشت و به شهادت رسید؛ ولی اخبار درست، بر خلاف آن دلالت دارند؛ زیرا بیشتر شرح حال نویسان گفته اند که وی در کربلا حضور نداشته و کسانی که نام شهدای کربلا را به دست آورده اند (از شیعه و اهل سنت)، نام او را ثبت نکرده اند. علاوه بر آن، گزارش شده که وقتی خبر شهادت امام حسین علیه السلام به وی رسید، لباس های رنگی اش را پوشید و بر در خانه اش نشست و گفت: من، جوانی دوران دیشم، اگر با آنان می رفتم، باید در نبرد، شرکت می کردم و کشته می شدم. وی در ینیع در هفتاد و هفت یا هفتاد و پنج سالگی در گذشت.

خبر داده است و خیر داده که قبر من، نزدیک قبر وی خواهد بود. تو می پنداری چیزی را می دانی که من نمی دانم؟ به راستی که هیچ گاه خودم را خوار نخواهم ساخت و به راستی که فاطمه پدرش را در حالی ملاقات می کند که از رفتار امتش با فرزندان شاکمی است و کسی که فاطمه را از ناحیه فرزندانش آزار دهد، هرگز وارد بهشت نمی شود». (۱)

۴/۲ وصیت های امام علیه السلام به برادرش محمد بن حنفیه

۹۴. الفتح - در باره وصیت امام حسین علیه السلام به برادرش محمد بن حنفیه - حسین علیه السلام فرمود: «تو ای برادرم - منعی نیست که در مدینه بمانی و از سوی من، مراقب امور باشی و چیزی از اخبار آنان را از من مخفی مداری».

راوی می گوید: آن گاه حسین علیه السلام، کاغذ و قلمی خواست و نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. این است آنچه حسین بن علی بن ابی طالب، به برادرش محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام، وصیت می کند:

به راستی که حسین بن علی، شهادت می دهد که جز خدای یگانه، خدایی نیست و همتایی ندارد، و به راستی که محمد، بنده و فرستاده اوست و پیام حق را از جانب او (خدا) آورد و به راستی که بهشت، حق است و دوزخ، حق است و قیامت، بی شک،

ص: ۲۱۷

۱- (۱) سَمِعْتُ أَبِي عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُ أَخْوَالِي آلَ عَقِيلٍ، قَالَ: لَمَّا امْتَنَعَ أَحِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ بِالْمَدِينَةِ دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ خَالِيًا، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَخُوكَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، ثُمَّ سَبَقْتَنِي الدَّمْعُ وَعَلَا شَهِيْقِي. فَضَمَّنِي إِلَيْهِ وَقَالَ: حَدَّثَكَ أَنِّي مَقْتُولٌ؟ فَقُلْتُ: حَوْشِيَتْ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ: سَأَلْتُكَ بِحَقِّ أَبِيكَ، بِقَتْلِي خَبْرَكَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَلَوْلَا - نَاوَلْتَّ وَبَايَعْتَّ! فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَقَتْلِي، وَأَنَّ تُرَيْتِي تَكُونُ بِقُرْبِ تُرَيْتِهِ، فَتُظَنُّ أَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ! وَإِنَّهُ لَا - اعْطَى الدَّيْتَةَ عَن نَفْسِي أَيْدَاءً، وَلَتَلْقَيْنَ فَاطِمَةَ أَبَاهَا شَاكِيَةً مَا لَقِيَتْ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ أُمَّتِهِ، وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ آذَاهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا ۹۴ (الملهوف/ طبعه أنوار الهدى: ص ۱۹).

خواهد آمد و خداوند، بدن ها [ی خفته] در قبرها را بر خواهد انگیخت.

به درستی که من از روی ناسپاسی و زیاده خواهی و برای فساد و ستمگری، قیام نکردم؛ بلکه برای تحقق رستگاری و صلاح امتِ جدّم پیامبر صلی الله علیه و آله، قیام نمودم.

می خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و به سیره جدّم محمد صلی الله علیه و آله و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام، رفتار کنم....

آن که مرا به حقّانیت می پذیرد، [بداند که] خداوند، سرچشمه حق است [و پاداش او را خواهد داد] و اگر کسی در این دعوت، دست رد بر من زند، شکیبایی می ورزم تا خداوند، میان من و این گروه، بر پایه حقیقت، داوری کند و به حقیقت، حکم دهد، که او بهترین داوری کنندگان است.

برادرم! این است وصیت من به تو. جز از خداوند، توفیق، طلب نمی کنم. بر او توکل می کنم و به سوی او باز می گردم. درود بر تو و هر آن که از راه درست، پیروی کند! و نیرو و توانی جز از جانب خداوند برتر و بزرگ نیست».

[راوی] می گوید: آن گاه حسین علیه السلام نامه را بست و مهر خود را بر آن زد و آن را به برادرش محمد بن حنفیه سپرد و با او خداحافظی کرد. (۱)

ص: ۲۱۸

۱- (۱) أَمَّا أَنْتَ يَا أَخِي فَلَا عَلَيْكَ أَنْ تُقِيمَ بِالْمَدِينَةِ، فَتَكُونَ لِي عَيْنًا عَلَيْهِمْ، وَلَا تُخْفِ عَلَيَّ شَيْئًا مِنْ أُمُورِهِمْ. قَالَ [ابْنُ أَعْتَمٍ]: ثُمَّ دَعَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِدَوَاهٍ وَبِيَاضٍ... فَكَتَبَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِأَخِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ الْمَعْرُوفِ وَلَمَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، وَالنَّارَ حَقٌّ. وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، وَأَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْتَرًا وَلَا بَطْرًا، وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ النَّجَاحِ وَالصَّلَاحِ فِي أُمَّةٍ خَرَجْتُ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ خَدَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَسِيرَةِ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ... فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ، وَيَحْكُمَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ، وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ، هَذِهِ وَصِيَّتِي إِلَيْكَ يَا أَخِي، وَمَا تَوَفَّقِي إِلَّا بِاللَّهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. قَالَ: ثُمَّ طَوَى الْكِتَابَ الْحُسَيْنِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَتَمَهُ بِخَاتَمِهِ، وَدَفَعَهُ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ ثُمَّ وَدَعَهُ ۹۵ (الفتوح: ج ۵ ص ۲۱، [۱] المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۸۹). [۲]

۹۵.الإرشاد: حسین علیه السلام آن شب را در منزل خود، باقی ماند و آن، شبِ شنبه، سه روز باقی مانده از ماه رجب سال شصت بود. ولید بن عقبه، در این شب، مشغول گرفتن بیعت از پسر زبیر برای یزید و [شاهد] امتناع وی بود. پسر زبیر، همان شب از مدینه به سمت مکه خارج شد. صبحگاهان، ولید، مردانی را در پی او فرستاد. او هشتاد سواره از دوستان بنی امیه را در جستجوی او فرستاد؛ ولی به وی دست نیافتند و باز گشتند.

آخرهای روز شنبه، ولید، مردانی را در پی حسین بن علی علیه السلام فرستاد تا در مجلس او حضور یافته، با ولید از طرف یزید بن معاویه بیعت نماید. حسین علیه السلام به آنان فرمود: «تا فردا شود و بینیم چه می کنیم». آنان آن شب، دست از حسین علیه السلام برداشتند و به وی [برای بیعت] اصرار نکردند.

[امام حسین علیه السلام] همان شب-یعنی شب یکشنبه، دو شب مانده از ماه رجب-به سمت مکه بیرون رفت. (۱)

ص: ۲۱۹

۱- (۱) أقامَ الحُسَيْنُ عليه السلام في منزله تلك الليلة، وهي ليلة السبت لثلاث بقين من رجب سنة ستين. واشتغل الوليد بن عتبة بمراسله ابن الزبير في البيعه ليزيد و امتناعه عليه. وخرج ابن الزبير من ليلته عن المدينة متوجهاً إلى مكة، فلما أصبح الوليد سرح في أثره الرجال، فبعث راكباً من موالى بني امية في ثمانين راكباً، فطلبوه فلم يدر كوه فرجعوا. فلما كان آخر نهار يوم السبت بعث الرجال إلى الحسين بن علي عليه السلام ليحضروا فيبايع الوليد ليزيد بن معاوية، فقال لهم الحسين عليه السلام: أصبحوا ثم تروا ونرى، فكفموا تلك الليلة عنه ولم يلحوا عليه. فخرج عليه السلام من تحت ليلته -وهي ليلة الأحد ليومين بقيا من رجب- متوجهاً نحو مكة ۹۶ (الإرشاد: ج ۲ ص ۳۴، [۱] روضه الواعظين: ص ۱۸۹). [۲]

۹۶. البدایه و النهایه - به نقل از ابو مخنف - ولید به دنبال عبد الله بن زبیر فرستاد و او از بیعت، سر باز زد و یک شبانه روز، آنان را معطل کرد. سپس به همراه یاران و برادرش جعفر، به سمت مکه ره سپار شد و راه فرع (۱) را برگزید. ولید، سوارانی را به دنبال او فرستاد؛ ولی رد او را پیدا نکردند و باز گشتند....

امیرا حسین بن علی علیه السلام، ولید به خاطر پیگیری کار پسر زبیر، از او باز ماند و هر گاه به دنبال ایشان می فرستاد، می فرمود: «تا ببینی و ببینیم». آن گاه فرزندان و خاندانش را جمع کرد و شب یکشنبه، دو شب مانده از ماه رجب سال شصت، یک شب پس از خروج پسر زبیر، حرکت کرد و هیچ یک از بستگانش جز محمد بن حنفیه در مدینه باقی نماند. (۲)

۹۷. الفتوح - در باره خارج شدن امام حسین علیه السلام از مدینه - او حرکت می کرد و این آیه را می خواند: (از آن دیار، با ترس و هراس، بیرون رفت و اوضاع را می پایید. گفت: پروردگارا! مرا از قوم ستمگر، رهایی بخش) (۳).

پسر عموی مسلم بن عقیل بن ابی طالب، به وی گفت: ای پسر دختر پیامبر خدا! اگر از راه اصلی کناره گیری و راهی دیگر انتخاب کنیم - چنان که عبد الله بن زبیر انجام داد -، بهتر است. می ترسیم جستجوگران حکومتی، به ما برسند.

حسین علیه السلام به وی فرمود: «نه - به خدا - ای پسر عمو! هرگز از این راه، جدا

ص: ۲۲۰

۱- (۱) ر.ک: نقشه شماره ۳ در پایان کتاب.

۲- (۲) بَعَثَ الْوَلِيدُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ فَامْتَنَعَ عَلَيْهِ وَمَا ظَلَّهُ يَوْمًا وَلَيْلَةً، ثُمَّ إِنَّ ابْنَ الزُّبَيْرِ رَكِبَ فِي مَوَالِيهِ وَاسْتَصْحَبَ مَعَهُ أَخَاهُ جَعْفَرًا وَسَارَ إِلَى مَكَّةَ عَلَى طَرِيقِ الْفُرْعِ، وَبَعَثَ الْوَلِيدُ خَلْفَ ابْنِ الزُّبَيْرِ الرَّجَالَ وَالْفُرْسَانَ فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَى رَدِّهِ... وَأَمَّا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ الْوَلِيدَ تَشَاغَلَ عَنْهُ بِأَبْنِ الزُّبَيْرِ وَجَعَلَ كُلَّمَا بَعَثَ إِلَيْهِ يَقُولُ: حَتَّى تَنْظُرَ وَنَنْظُرَ. ثُمَّ جَمَعَ أَهْلَهُ وَبَنِيهِ وَرَكِبَ لَيْلَةَ الْأَحْزِدِ لِلَّيْلَتَيْنِ بَقِيَّتَا مِنْ رَجَبٍ مِنْ هَذِهِ السَّنَةِ [ه ۶۰] بَعْدَ خُرُوجِ ابْنِ الزُّبَيْرِ بَلِيلَهُ، وَلَمْ يَتَخَلَّفَ عَنْهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِهِ سِوَى مُحَمَّدِ ابْنِ

الْحَنْفِيَّةِ ۹۷ (البدایه والنهایه: ج ۸ ص ۱۴۷). [۱]

۳- (۳) قصص: آیه ۲۱.

نمی شوم، تا آن که خانه های مکه را ببینم، یا خداوند، آنچه را دوست می دارد و از آن خشنود است، مقدر فرماید». (۱)

۶/۲ همراهان امام علیه السلام از خاندانش، در سفر به مکه

۹۸. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف -: حسین علیه السلام با فرزندان، برادران، برادرزاده ها و تمام خانواده اش بجز محمد بن حنفیه، بیرون رفت. (۲)

۹۹. الأمالی، صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -: حسین علیه السلام خواهرانش و دخترش و برادرزاده اش قاسم بن حسن بن علی را بر محمل، سوار کرد. سپس با بیست و یک مرد از یاران و خانواده اش از جمله: ابو بکر بن علی، محمد بن علی، عثمان بن علی، عباس بن علی، عبد الله بن مسلم بن عقیل، علی اکبر و علی اصغر (۳)، ره سپار شد. (۴)

ص: ۲۲۱

۱- (۱) فَجَعَلَ يَسِيرٌ وَيَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» ، قَالَ لَهُ ابْنُ عَمِّهِ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لَوْ عَدَلْنَا عَنِ الطَّرِيقِ وَسَيَلْنَا غَيْرَ الْجَادِهِ كَمَا فَعَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ كَانَ عِنْدِي الرَّأْيُ؛ فَإِنَّا نَخَافُ أَنْ يَلْحَقَنَا الطَّلَبُ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا وَاللَّهِ يَا بِنْتَ عَمِّي، لَا فَارَقْتُ هَذَا الطَّرِيقَ أَبَدًا أَوْ أَنْظُرَ إِلَى آيَاتِ مَكَّةَ، أَوْ يَقْضِيَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ مَا يُحِبُّ وَيَرْضَى ۹۸ (الفَتْوح: ج ۵ ص ۲۲، [۱] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۱۸۹).

۲- (۲) أَمَّا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ خَرَجَ بِنِيهِ وَإِخْوَتِهِ وَبَنِي أَخِيهِ وَجُلَّ أَهْلِ بَيْتِهِ إِلَّا مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنْفِيَّةِ ۹۹ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۳۴۱، [۲] الإرشاد: ج ۲ ص ۳۴). [۳]

۳- (۳) در باره مقصود از «علی اکبر» و «علی اصغر» (ر.ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱ ص ۳۰۷) بخش یکم/فصل ششم: فرزندان».

۴- (۴) حَمَلَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَخَوَاتِهِ عَلَى الْمَحَامِلِ وَابْنَتَهُ وَابْنَ أَخِيهِ الْقَاسِمَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، ثُمَّ سَارَ فِي أَحَدِ وَعِشْرِينَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، مِنْهُمْ: أَبُو بَكْرٍ بْنُ عَلِيٍّ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، وَعُثْمَانُ بْنُ عَلِيٍّ، وَالْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَكْبَرُ، وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَصْغَرُ ۱۰۰ (الأمالی، صدوق: ص ۲۱۷ ح ۲۹۳، [۴] بحار الأنوار: ج ۴ ص ۳۱۲). [۵]

۱۰۰.الفتوح: حسین علیه السلام راه پیمود و چون به مکه مُشْرِفِ گشت و کوه های شهر را از دور دید، شروع به تلاوت این آیه کرد: (چون به سوی [شهر] مَدَیْنِ رو نهاد، گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست، هدایت کند). حسین علیه السلام وارد مکه شد و مردمان مکه، بسیار شادمان شدند. مردم، صبح و شام، نزد او رفت و آمد داشتند و این بر عبد الله بن زبیر، گران آمد؛ چرا که امید داشت مردم مکه با وی بیعت کنند. وقتی حسین علیه السلام وارد مکه شد، این بر او گران آمد؛ لیکن آنچه را که در دل داشت، برای حسین علیه السلام آشکار نمی کرد. وی با ایشان رفت و آمد داشت، در نماز ایشان شرکت می کرد، نزد ایشان می نشست و به سخنان ایشان گوش می داد. (۱)

ص: ۲۲۲

۱- (۱) سَارَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] حَتَّى وَافَى مَكَّةَ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى جِبَالِهَا مِنْ بَعِيدٍ جَعَلَ يَتْلُو هَذِهِ الْآيَةَ: «وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سِوَاءَ السَّبِيلِ». وَدَخَلَ الْحُسَيْنُ إِلَى مَكَّةَ، فَفَرِحَ بِهِنَّ أَهْلُهَا فَرِحًا شَدِيدًا. قَالَ: وَجَعَلُوا يَخْتَلِفُونَ إِلَيْهِ بُكْرَةً وَعَشِيَّةً، وَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ لِأَنَّهُ قَدْ كَانَ طَمِعَ أَنْ يُبَايِعَهُ أَهْلُ مَكَّةَ، فَلَمَّا قَدِمَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ شَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ، غَيْرَ أَنَّهُ لَا يُبْدِي مَا فِي قَلْبِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ، لِكِنَّهُ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِ وَيُصَلِّي بِصَلَاتِهِ وَيَقْعُدُ عِنْدَهُ وَيَسْمَعُ مِنْ حَدِيثِهِ ۱۰۱ (الفتوح: ج ۵ ص ۲۳، [۱] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۱۹۰). [۲]

۱۰۱. تاریخ الطبری - به نقل از عقبه بن سمرعان - حسین علیه السلام آمد تا به مکه رسید. مردمان مکه شروع کردند به رفت و آمد با ایشان و نزد ایشان می آمدند. همچنین عمره گزاران و مردمان سایر شهرها نزد ایشان می آمدند. (۱)

۲/۳ نامه کوفیان به امام و دعوت او به قیام

۱۰۲. تاریخ الطبری - به نقل از محمد بن بشر همدانی - شیعیان در منزل سلیمان بن صیرد، گرد آمدند. از هلاکت معاویه سخن گفتیم و خداوند را بر آن، حمد نمودیم. سلیمان بن صیرد به ما گفت: به راستی که معاویه به هلاکت رسید و حسین علیه السلام از بیعت با آنان خودداری کرده است و به سمت مکه ره سپار شده است. شما، شیعیان او و شیعیان پدر او هستید. اگر در خود می بینید که او را یاری دهید و با دشمنانش نبرد کنید، برایش نامه بنویسید و اگر بیم دارید که سست و پراکنده شوید، او را نسبت به خود، امیدوار مسازید.

گفتند: هرگز؛ بلکه با دشمنانش نبرد می کنیم و جان خود را در راهش فدا می کنیم.

گفت: پس برایش نامه بنویسید.

آن گاه این چنین نامه نوشتند:

«به نام خداوند بخشنده مهربان. به حسین بن علی، از: سلیمان بن صیرد (۲)، مُسَبَّب

ص: ۲۲۳

۱- (۱) ... فَأَقْبَلَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] حَتَّى نَزَلَ مَكَّةَ، فَأَقْبَلَ أَهْلَهَا يَخْتَلِفُونَ إِلَيْهِ وَيَأْتُونَهُ وَمَنْ كَانَ بِهَا مِنَ الْمُعْتَمِرِينَ وَأَهْلِ الْأَفَاقِ

۱۰۲ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۱؛ [۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۳۵). [۲]

۲- (۲) ابو مطرف سلیمان بن صیرد بن جون خزاعی، از صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یکی از بزرگان بارز شیعه در کوفه بود. وی در جنگ جمل، از امام علی علیه السلام سرپیچی کرد و امام علیه السلام او را سرزنش کرد و به شدت نکوهید؛ ولی در جنگ صفین، فرمانده جناح راست سپاه امام علیه السلام بود. امام علی علیه السلام در دوران حکومت خویش، سلیمان را به ولایت منطقه جبل برگزید و از استواری او در دین، تمجید کرد. او در دوران خلافت امام حسن علیه السلام، از یاران ایشان بود و هنگامی که معاویه، -

بن نَجبه، (۱) رِفاعه بن شدّاد، (۲) حبيب بن مظاهر، (۳) و شيعيان او از مؤمنان و مسلمانان كوفه.

دروود بر شما! به راستی که ما خداوند یگانه را حمد می گوئیم. اما بعد، ستایش، خدایی را که دشمن جبار و سرکش تو را در هم شکست؛ دشمنی که در بدی کردن بر این امت، شتاب کرد و زمام امور را به زور، به دست گرفت، ثروت های عمومی را غصب کرد و بدون رضایت امت، بر آنان حکومت نمود. آن گاه بهترین های امت را به شهادت رسانید و اشرار را رها کرد و ثروت الهی را میان ثروتمندان و زورمداران، قسمت کرد. از رحمت خدا دور باد، چنان که نمود، دور شدند!

اینک ما، پیشوایی نداریم. به سوی ما روی آور. امید است که خداوند، ما را به واسطه شما بر محور حقیقت، گرد آورد. نعمان بن بشیر، در قصر حکومتی است؛ ولی ما در نماز جمعه و مراسم عید او، حاضر نمی شویم. اگر به ما خبر رسد که شما به سمت ما می آید، او را از قصر، بیرون می کنیم تا به خواست خدا، به شام برود. درود و سلام خدا بر شما باد!.

ص: ۲۲۴

۱- (۱) مُسَيَّب بن نَجبه بن ربيعه فزاری، پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده بود و در جنگ قادسیه و فتح عراق، شرکت داشت. در جنگ های امام علی علیه السلام همراه ایشان بود و به سال ۶۵ ق در عین الوردیه همراه با توأیین کشته شد. حُصَین بن نُمَیر، سر وی را به وسیله ادهم بن محرز باهلی برای عبید الله بن زیاد فرستاد.

۲- (۲) ابوعاصم رفاعه بن شدّاد بجلی کوفی، از یاران برگزیده امام علی و از رؤسای توأیین بعد از قیام امام حسین علیه السلام به شمار می رفت و در جنگ عین الوردیه حضور داشت و با مختار بود تا در سال ۶۶ ق، کشته شد.

۳- (۳) ر.ک: ص ۵۱۷ (بخش هشتم / فصل سوم / حبيب بن مظاهر).

آن گاه نامه را با عبد الله بن سبيع همدانی و عبد الله بن وال، روانه کردیم و به آنان دستور دادیم با سرعت، حرکت کنند. آن دو از کوفه حرکت کردند و با شتاب، راه پیمودند تا خود را دهم ماه رمضان در مکه به حسین علیه السلام رساندند. پس از آن، دو روز صبر کردیم. سپس قیس بن مسهر صیداوی، عبد الرحمان بن عبد الله بن کدین ارحبی و عماره بن عئید سلولی را به سوی وی روانه ساختیم و آنان با خود، پنجاه و سه نامه از جانب یک نفر، یا دو نفر یا چهار نفر بُردند. دو روز دیگر، صبر کردیم. آن گاه هانی بن هانی سبعی و سعید بن عبد الله حنفی را فرستادیم و این نامه را همراهشان کردیم: «به نام خداوند بخشنده مهربان. به حسین بن علی، از طرف شیعیانش از مؤمنان و مسلمانان. اما بعد، به سوی ما بشتاب. به راستی که مردم، انتظار شما را می کشند و نظری به غیر شما ندارند. پس بشتاب، بشتاب. درود بر شما!».

همچنین شَبَث بن ربیع، حَجَّار بن ابجر، یزید بن حارث بن یزید بن رُویم، عَزْرَه بن قیس، عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن عمیر تمیمی، این نامه را نوشتند: «اما بعد، آستانه شهر، سرسبز است و میوه ها رسیده و آب ها فراوان اند. (۱) پس هر گاه اراده کردی، بر لشکری آماده، فرود آی. درود بر شما!».

نامه های بسیاری نزد ایشان جمع شد. پس نامه ها را خواند و از پیک ها در باره مردم، پرسش کرد. (۲)

ص: ۲۲۵

۱- (۱) این جمله ها، کنایه از اعلام آمادگی کامل شهر کوفه برای پذیرش امام علیه السلام اند.

۲- (۲) اجْتَمَعَتِ الشَّيْعَةُ فِي مَنَزِلِ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ، فَذَكَرْنَا هَلَاكَ مُعَاوِيَةَ فَحَمِدْنَا اللَّهَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ صُرَدٍ: إِنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ هَلَمَكَ، وَإِنَّ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ تَقَبَّضَ عَلَى الْقَوْمِ بَبَيْعَتِهِ، وَقَدْ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ وَأَنْتُمْ شَيْعَتُهُ وَشَيْعَةُ أَبِيهِ، فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ نَاصِرُوهُ وَمُجَاهِدُو عِدْوِهِ فَمَا كُتِبُوا إِلَيْهِ، وَإِنْ خِفْتُمْ الْوَهْلَ وَالْفَسْلَ فَلَا تُعْرُوا الرَّجُلَ مِنْ نَفْسِهِ. قَالُوا: لَا، بَلْ نُقَاتِلُ عِدْوَهُ، وَنَقْتُلُ أَنْفُسَنَا دُونَهُ. قَالَ: فَمَا كُتِبُوا إِلَيْهِ. فَكُتِبُوا إِلَيْهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ، وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ، وَرِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ، وَحَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ، وَشَيْعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ. -

۱۰۳. الأخبار الطوال: چون خبر مرگ معاویه و خارج شدن حسین بن علی علیه السلام به سوی مکه، به کوفیان رسید، گروهی از شیعیان در منزل سلیمان بن صیرد اجتماع کردند و توافق کردند که نامه ای برای حسین علیه السلام بنویسند و از او بخواهند به سوی آنان بیاید تا حکومت را به وی بسپارند و نعمان بن بشیر را بر کنار کنند. سپس این مطلب را نوشتند و نامه را همراه عیید الله بن سبیح همدانی و عبد الله بن وداک سلمی فرستادند. آنان حسین علیه السلام را در مکه در دهم ماه رمضان، ملاقات کردند و نامه را به ایشان رساندند.

ص: ۲۲۶

حسین علیه السلام هنوز آن روز را به پایان نرسانده بود که بشر بن مُسهر صیداوی و عبد الرحمان بن عُبید ارحبی بر ایشان وارد شدند و به همراه آنان، پنجاه نامه از بزرگان کوفه و رؤسای قبایل بود و هر نامه از سوی دو، سه و یا چهار نفر و بیشتر بود.

چون روز دیگر شد، هانی بن هانی سبعی و سعید بن عبد الله خثعمی رسیدند که به همراه آنان نیز پنجاه نامه بود.

چون شب شد، سعید بن عبد الله ثقفی وارد شد و به همراه او یک نامه از سوی شَبَث بن رَبِیع، حَجَّار بن ابجر، یزید بن حارث، عَزْرَه بن قیس، عمرو بن حجاج و محمد بن عمیر بن عطارد بود. اینان، رؤسای کوفیان بودند.

در این روزها نامه های کوفیان، پی در پی می رسید و نامه ها به اندازه دو خورجین شد. (۱)

۱۰۴. تاریخ الیعقوبی: حسین علیه السلام به مکه رفت و چند روز از اقامتش در مکه گذشت که مردم عراق برایش نامه نوشتند و نمایندگان پی در پی به سویش روانه کردند، و آخرین نامه ای که به ایشان رسید، نامه ای بود که هانی بن ابی هانی و سعید بن عبد الله خثعمی

ص: ۲۲۷

۱- (۱) لَمَّا بَلَغَ أَهْلَ الْكُوفَةِ وَفَاةَ مُعَاوِيَةَ وَخُرُوجَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ، اجْتَمَعَ جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فِي مَنْزِلِ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدٍ، وَاتَّفَقُوا عَلَى أَنْ يَكْتُبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُونَهُ الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ، لِيَسْلُمُوا الْأَمْرَ إِلَيْهِ وَيَطْرُدُوا التُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ، فَكَتَبُوا إِلَيْهِ بِذَلِكَ، ثُمَّ وَجَّهُوا بِالْكِتَابِ مَعَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ سُبَيْعِ الْهَمْدَانِيِّ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَدَائِكَ السُّلَمِيِّ، فَوَافُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكَّةَ لِعَشْرِ خَلَوْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، فَأَوْصَلُوا الْكِتَابَ إِلَيْهِ. ثُمَّ لَمَّا يَمَسَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى وَرَدَ عَلَيْهِ بِشْرُ بْنُ مُسَهْرٍ الصَّيْدَاوِيُّ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عُبَيْدِ الْأَرْحَبِيِّ، وَمَعَهُمَا خَمْسُونَ كِتَابًا مِنْ أَشْرَافِ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَرُؤَسَائِهَا، كُلُّ كِتَابٍ مِنْهَا مِنَ الرَّجُلَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ وَالْأَرْبَعَةِ بِمِثْلِ ذَلِكَ. فَلَمَّا أَصْبَحَ وَفَاةَ هَانِيَّ بْنَ هَانِيٍّ السَّبْعِيِّ وَسَعِيدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْخَثْعَمِيِّ، وَمَعَهُمَا أَيْضًا نَحْوُ مِنْ خَمْسِينَ كِتَابًا. فَلَمَّا أَمْسَى أَيْضًا ذَلِكَ الْيَوْمَ وَرَدَ عَلَيْهِ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الثَّقَفِيُّ، وَمَعَهُ كِتَابٌ وَاحِدٌ مِنْ شَبَثِ بْنِ رَبِيعٍ، وَحَجَّارِ بْنِ أَبَجَرَ، وَيَزِيدِ بْنِ الْحَارِثِ، وَعَزْرَةَ بْنَ قَيْسٍ، وَعَمْرُو بْنَ الْحَجَّاجِ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عُمَيْرِ بْنِ عَطَارِدٍ، وَكَانَ هَؤُلَاءِ الرُّؤَسَاءَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، فَتَتَابَعَتْ عَلَيْهِ فِي أَيَّامٍ رُسُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَمِنْ الْكُتُبِ مَا مَلَأَ مِنْهُ خُرَجِينَ ۱۰۴ (الأخبار الطوال: ص ۲۲۹). [۱]

[با این مضمون] آورده بودند: «به نام خداوند بخشنده مهربان. به حسین بن علی، از طرف شیعیان مؤمن و مسلمانان. اما بعد، به سوی ما بشتاب. به راستی که مردم، انتظار شما را می کشند و پیشوایی جز شما ندارند. شتاب کنید، شتاب کنید. والسلام!». (۱)

۳/۳ فرستاده شدن نماینده ویژه امام به همراه نامه به کوفه

۱۰۵. الأخبار الطوال: حسین علیه السلام برای همه آنان، یک نامه نوشت و آن را به هانی بن هانی و سعید بن عبد الله سپرد. متن نامه، چنین است: «به نام خداوند بخشنده مهربان. از حسین بن علی، به هر یک از دوستان و شیعیانم در کوفه که این نامه به وی می رسد. سلام بر شما! اما بعد، نامه های شما به دستم رسید و از علاقه مندی تان به آمدنم نزد شما، خبردار شدم. اینک برادر و پسر عمو و فردی مورد اعتماد از خاندانم، [یعنی] مسلم بن عقیل را به سوی شما می فرستم تا واقعیت امور را به دست آورد و برای من از آنچه در باره اجتماع و اتحاد شما دستگیرش می شود، بنویسد. اگر واقعیت، چنان بود که در نامه ها نوشته بودید و نمایندگان شما به من خبر دادند، به زودی بر شما وارد می شوم، اگر خدا بخواهد. والسلام!».

مسلم بن عقیل به همراه حسین علیه السلام از مدینه به مکه آمده بود. حسین علیه السلام به وی فرمود: «پسر عمو! در نظر دارم به کوفه ره بسپاری و در آنچه مردم آن جا بر آن اجتماع کرده اند، بنگری. اگر واقعیت، چنان بود که نامه هایشان خبر می دهد، به سرعت برایم نامه بنویس تا در اسرع وقت، خودم را به تو برسانم؛ و اگر جز آن بود، به سرعت، باز

ص: ۲۲۸

۱- (۱) خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ، فَأَقَامَ بِهَا أَيَّامًا، وَكَتَبَ أَهْلَ الْعِرَاقِ إِلَيْهِ، وَوَجَّهُوا بِالرُّسُلِ عَلَى إِثْرِ الرُّسُلِ، فَكَانَ آخِرُ كِتَابٍ وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْهُمْ كِتَابَ هَانِي بْنِ أَبِي هَانِيٍّ وَسَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَثْعَمِيِّ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ شِيعَتِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، أَمَّا بَعْدُ فَحَيْهَلَا، فَإِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ، لَا- إِمَامَ لَهُمْ غَيْرُكَ، فَالْعَجَلُ تُعَمُّ الْعَجَلُ، وَالسَّلَامُ ۱۰۵ (تاریخ اليعقوبي: ج ۲ ص ۲۴۱). [۱]

۱۰۶. الملهوف - پس از گزارش نامه هایی که از کوفیان به امام حسین علیه السلام رسید - حسین علیه السلام به هانی بن هانی سبعی و سعید بن عبد الله حنفی فرمود: «به من خبر دهید که چه کسانی بر این نامه ای که به دستم رسید، اجتماع و هم رأی دارند؟».

گفتند: ای پسر پیامبر خدا! شَبَث بن رَبِيعی، حَجَّار بن ابجر، یزید بن حارث، یزید بن رُویم، عروه بن قیس، عمرو بن حجاج و محمد بن عُمیر بن عطارِد.

[راوی] می گوید: در این هنگام، حسین علیه السلام برخاست و میان رکن و مقام، دو رکعت نماز به جا آورد و از خداوند در این کار، طلب خیر کرد. سپس مسلم را فرا خواند و او را از اوضاع و احوال، باخبر ساخت و به همراه مسلم، جواب نامه های کوفیان را نوشت و به آنان وعده رفتن به کوفه داد و مطلبی به این مضمون نگاشت: «پسر عمویم مسلم بن عقیل را به جانب شما روانه کردم تا احوال و آرای شما را برایم گزارش کند». (۲)

ص: ۲۲۹

۱- (۱) كَتَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهِمْ جَمِيعاً وَاحِداً، وَدَفَعَهُ إِلَى هَانِي بْنِ هَانِيٍّ وَسَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، نُسَخَتْهُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي هَذَا مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَشِيعَتِهِ بِالْكُوفَةِ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ. أَمَا بَعْدُ، فَقَدْ أَتَنَى كُتُبَكُمْ، وَفَهَمْتُ مَا ذَكَرْتُمْ مِنْ مَحَبَّتِكُمْ لِقُدُومِي عَلَيْكُمْ، وَإِنِّي بَاعْتُ إِلَيْكُمْ بِأَخِي وَابْنِ عَمِّي وَثِقَتِي مِنْ أَهْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ لِيُعَلِّمَ لِي كُنْهَ أَمْرِكُمْ، وَيَكْتُبَ إِلَيَّ بِمَا يَتَّبِعُنَّ لَهُ مِنْ اجْتِمَاعِكُمْ، فَإِنْ كَانَ أَمْرُكُمْ عَلَيَّ مَا أَتَنَى بِهِ كُتُبَكُمْ وَأَخْبَرْتَنِي بِهِ رُسُلُكُمْ أَسْرَعْتُ الْقُدُومَ عَلَيْكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَالسَّلَامُ. وَقَدْ كَانَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ خَرَجَ مَعَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ عَمِّ، قَدْ رَأَيْتُ أَنْ تَسِيرَ إِلَى الْكُوفَةِ، فَتَنْظُرَ مَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ رَأْيَ أَهْلِهَا، فَإِنْ كَانُوا عَلَيَّ مَا أَتَنَى بِهِ كُتُبَهُمْ فَعَجِّلْ عَلَيَّ بِكِتَابِكَ لِأَسْرِعَ الْقُدُومَ عَلَيْكَ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى فَعَجِّلِ لِإِنصِرَافِ ۱۰۶ (الأخبار الطوال: ص ۲۳۰). [۱]

۲- (۲) فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِهَانِي بْنِ هَانِيٍّ السَّبْعِيِّ وَسَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ: خَبَرَانِي مَنْ اجْتَمَعَ عَلَيَّ هَذَا الْكِتَابِ الَّذِي وَرَدَ عَلَيَّ مَعَكُمْ؟ فَقَالَ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! شَبَثُ بْنُ رَبِيعِيٍّ، وَحَجَّارُ بْنُ ابجر، وَيَزِيدُ بْنُ الْحَارِثِ، وَيَزِيدُ بْنُ رُوَيْمٍ، وَعُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ، وَعَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عُمَيْرِ بْنِ عَطَارِدِ. قَالَ: فَعِنْدَهَا قَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَسَأَلَ اللَّهَ الْخَيْرَةَ فِي ذَلِكَ. ثُمَّ دَعَا بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَأَطَّلَعَهُ عَلَى الْحَالِ، وَكَتَبَ مَعَهُ جَوَابَ كُتُبِهِمْ يَعِدُهُم بِالْوُصُولِ إِلَيْهِمْ وَيَقُولُ لَهُمْ مَا مَعْنَاهُ: قَدْ نَفَذْتُ إِلَيْكُمْ ابْنَ عَمِّي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ لِيُعَرِّفَنِي مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنَ الرَّأْيِ ۱۰۷ (الملهوف: ص ۱۰۶، مشير الأحزان: ص ۲۶ نحوه).

۱۰۷.الأخبار الطوال: حسین بن علی علیه السلام نامه ای برای شیعیانش در بصره نوشت و آن را با یکی از دوستان خود به نام سلیمان فرستاد. متن نامه چنین است: «به نام خداوند بخشنده مهربان. از جانب حسین بن علی، به: مالک بن مسمع، احنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هیثم. سلام علیکم! اما بعد، به راستی که من، شما را فرا می خوانم برای احیای نشانه های حق و از بین بردن بدعت ها. اگر پاسخ مثبت دهید، به راه صواب، هدایت می شوید. والسلام!».

وقتی نامه به آنان رسید، همه بجز منذر بن جارود، آن را پنهان کردند. منذر، آن را افشا نمود؛ چون دخترش هند، همسر عبید الله بن زیاد بود. منذر، نزد عبید الله آمد و داستان نامه و محتوایش را برای عبید الله باز گفت. عبید الله دستور داد فرستاده را پیدا کنند. او را پیدا کردند و آوردند و سرش از تن، جدا شد. (۱)

ص: ۲۳۰

۱- (۱) قَدْ كَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ كِتَابًا إِلَى شِيعَتِهِ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ مَعَ مَوْلَى لَهُ يُسَمَّى سَلْمَانَ، نُسَخَتْهُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مَالِكِ بْنِ مَسْمَعٍ، وَالْأَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ، وَالْمُنْذِرِ بْنِ الْجَارُودِ، وَمَسْعُودِ بْنِ عَمْرٍو، وَقَيْسِ بْنِ الْهَيْثَمِ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَإِمَاتَةِ الْبِدْعِ، فَإِن تَجِيبُوا تَهْتَدُوا سُبُلَ الرَّشَادِ، وَالسَّلَامِ. فَلَمَّا أَتَاهُمْ هَذَا الْكِتَابُ كَتَمُوهُ جَمِيعًا إِلَّا الْمُنْذِرَ بْنَ الْجَارُودِ، فَإِنَّهُ أَفْشَاهُ، لِتَرْوِجِهِ ابْنَتَهُ هِنْدًا مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَأَقْبَلَ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ فَأَخْبَرَهُ بِالْكِتَابِ، وَحَكَى لَهُ مَا فِيهِ، فَأَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بِطَلَبِ الرَّسُولِ، فَطَلَبُوهُ فَأَتَوْهُ بِهِ، فَضْرِبَتْ عُنُقُهُ ۱۰۸ (الأخبار الطوال: ص ۲۳۱). [۱]

۲-۴/۳ پاسخ یزید بن مسعود (۱) به نامه امام علیه السلام

۱۰۸. الملهوف: یزید برای عبید الله بن زیاد- که والی بصره بود- نامه نوشت که او را به حکومت کوفه نیز گمارده و آن جا را نیز در قلمرو حکومت وی، قرار داده است. در این نامه، جریان مسلم بن عقیل و حسین علیه السلام را برایش نوشت و به وی تأکید کرد که مسلم را دستگیر کند و به قتل رساند. بدین جهت، عبید الله آماده می شد که به کوفه برود.

حسین علیه السلام نیز برای گروهی از بزرگان بصره، نامه ای به همراه یکی از دوستانش به نام سلیمان- که کنیه اش ابو رزین بود- فرستاد و در آن، آنان را به یاری خود و پیروی از خویش، فرا خواند. و از کسانی که برایشان نامه فرستاد، یزید بن مسعود نَهشلی و منذر بن جارود عبدی بودند.

...سپس [یزید بن مسعود] برای حسین علیه السلام، نامه ای این چنین نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. اما بعد، نامه ات به من رسید و آنچه را که مرا بدان فرا خواندی، دانستم. مرا دعوت کردی تا از پیروی ات بهره ببرم و با یاری کردنت به رستگاری برسم. به راستی که خداوند، زمین را از کسی که راه نمای خیر و راهبر نجات باشد، خالی نمی گذارد و شما حجت های خداوند بر خلق و یادگاران او در زمین هستید. شما از زیتون احمدی، شاخه شاخه شدید. او اصل است و شما شاخه اید.

به کاری که خواستی، اقدام کن و پیروز خواهی شد. به راستی که گردن بنی تمیم را

ص: ۲۳۱

۱- (۱) یزید بن مسعود بن خالد نَهشلی، از بزرگان بصره بود. شرح حالی روشن از او یافت نشد؛ لیکن از این نامه و تبلیغی که در میان سران قبیله های بنی تمیم و بنی سعد انجام داده و توصیفی که از امام حسین علیه السلام کرده، به دست می آید که دارای عقیده ای نیکو بوده است. امام حسین علیه السلام وقتی نامه او به دستش رسید، برایش دعا کرد. او خود را آماده کرد که نزد حسین علیه السلام برود؛ ولی خبر شهادت امام علیه السلام را شنید و از این جهت، بسیار ناراحت شد.

برایت رام کردم و آنان را رام تر از شتر تشنه به هنگام رسیدن به آب نمودم. گردن بنی سعد را برایت نرم کردم و زنگارهای دلشان را با آب زلال، شستشو دادم و از آن، برق می جهد».

چون حسین علیه السلام نامه را خواند، فرمود: «خداوند، تو را در روز ترس، ایمن بدارد و تو را در روز تشنگی بزرگ، سیراب و عزیز گرداند!».

وقتی یزید [بن مسعود] آماده شد که به سوی حسین علیه السلام حرکت کند، خبر شهادت امام علیه السلام به او رسید و از این خبر، بسیار ناراحت شد.

و اما منذر بن جارود، نامه و فرستاده [ی امام علیه السلام] را نزد عید الله بن زیاد آورد؛ زیرا ترسید که نامه، نیرنگی از سوی عید الله بن زیاد باشد؛ چون دخترش (بحریه)، همسر عید الله بن زیاد بود.

عید الله، فرستاده را گرفت و به دار آویخت. آن گاه به منبر رفت و خطبه خواند و مردم بصره را از مخالفت و شایعه پراکنی ترساند. [عید الله] آن شب را در بصره خوابید و چون صبح شد، برادرش عثمان بن زیاد را جانشین خود کرد و به سرعت به سمت کوفه حرکت نمود. (۱)

ص: ۲۳۲

۱- (۱) كَتَبَ يَزِيدُ إِلَى عُيَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - وَكَانَ وَالِيًا عَلَى الْبَصْرَةِ - [۱] بِأَنَّهُ قَدْ وَلَّاهُ الْكُوفَةَ وَضَمَّهَا إِلَيْهِ، وَيُعْرِفُهُ أَمْرَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَأَمْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَيُشَدُّ عَلَيْهِ فِي تَحْصِيلِ مُسْلِمٍ وَقَتْلِهِ، فَتَأَهَّبَ عُيَيْدُ اللَّهِ لِلْمَسِيرِ إِلَى الْكُوفَةِ. وَكَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ كَتَبَ إِلَى جَمَاعِهِ مِنَ أَشْرَافِ الْبَصْرَةِ [۲] كِتَابًا مَعَ مَيُولِيٍّ لَهُ اسْمُهُ سَيْلِمَانُ وَيُكْنَى أَبُو رَزِينٍ، يَدْعُوهُمْ فِيهِ إِلَى نُصْرَتِهِ وَلُزُومِ طَاعَتِهِ، مِنْهُمْ: يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ النَّهْشَلِيُّ، وَالْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ الْعَبْدِيُّ. ... ثُمَّ كَتَبَ [يزيد بن مسعود] إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَمَا بَعْدُ، فَقَدْ وَصَلَ إِلَيَّ كِتَابُكَ، وَفَهِمْتُ مَا نَدَبْتَنِي إِلَيْهِ وَدَعَوْتَنِي لَهُ مِنَ الْأَخْذِ بِحَظِيٍّ مِنْ طَاعَتِكَ وَالْفَوْزِ بِنُصِيْبِي مِنْ نُصْرَتِكَ، وَأَنَّ اللَّهَ لَعَمَّ يَخْلُ الْأَرْضِ مِنْ عَامِلٍ عَلَيْهَا بِخَيْرٍ وَدَلِيلٍ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاهِ، وَأَنْتُمْ حُجَّهَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ وَوَدِيعَتُهُ فِي أَرْضِهِ، تَفَرَّعْتُمْ مِنْ زَيْتُونِهِ أَحْمَدِيَّةٍ هُوَ أَصْلُهَا وَأَنْتُمْ فَرَعُهَا، فَأَقْدِمْ سَعِدَتٍ بِأَسْعَدِ طَائِرٍ، فَقَدْ ذَلَّلْتُ لَكَ -

اشاره

۱۰۹. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف -: ... آن گاه حسین علیه السلام، مسلم بن عقیل را فرا خواند و او را به همراه قیس بن مُسهر صیداوی، عُمارة بن عُبَید سَلمولی و عبد الرحمان بن عبد الله بن کَدَن ارحیبی، به سمت کوفه فرستاد. او را به پروا کردن از خدا، پنهان نگه داشتن جریان سفر، و نرمی و ملاطفت [با مردم] فرمان داد و [نیز به این که] اگر تشخیص داد مردم، یک پارچه و قابل اعتمادند، به سرعت، ایشان را باخبر سازد.

مسلم، حرکت کرد تا وارد شهر مدینه شد و در مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، نماز خواند و با کسانی از بستگانش که می خواست، خداحافظی کرد. آن گاه دو راه نما از قبیله قیس، اجیر کرد. وی با آن دو، حرکت کرد؛ ولی راه را گم کردند. تشنگی شدیدی به آنان دست داد. دو راه نما گفتند: این راه به آب می رسد. همگی از تشنگی، در حال مرگ بودند.

مسلم بن عقیل، نامه ای برای حسین علیه السلام توسط قیس بن مُسهر صیداوی از تنگه بطن خُبَیت (۱) فرستاد: «اما بعد، به راستی که من از مدینه به همراه دو راه نما بیرون آمدم؛ ولی آن دو، راه را گم کردند. تشنگی بر ما غالب شد و آن دو از تشنگی مُردند. ما آمدمیم تا به آب رسیدیم و با کمترین رمق باقی مانده در بدن، زنده ماندیم. این آب، در

ص: ۲۳۴

۱- (۱) نقطه ای در حوالی مدینه (ر.ک: نقشه شماره ۳ در پایان کتاب).

سرزمینی است که تنگه بطن خبیث نامیده می شود. من، این رخداد را نشانه بدشگونی این سفر می دانم. اگر مرا معذور بداری و دیگری را به جای من به کوفه بفرستی [، بهتر است]. والسلام!».

حسین علیه السلام جواب او را چنین نوشت: «امیدوارم که ترس، تو را وادار به نوشتن استعفانامه نکرده باشد. به آن سمتی که تو را روانه ساختم، حرکت کن. درود بر تو باد!».

مسلم، چون نامه را خواند، گفت: این [نامه نوشتن]، به خاطر ترس بر جانم نبود. پس به مسیر ادامه داد تا به آبگاهی از قبیله طی رسید. در آن جا فرود آمد و سپس از آن جا بار بست. او مردی را دید که شکار می کرد. شکارچی به سوی آهوئی تیر انداخت و او را کشت. مسلم گفت: دشمن ما نیز کشته خواهد شد، به خواست خدا. (۱)

ص: ۲۳۵

۱- (۱) دَعَا [الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ] مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ، [۱] أَسْرَحَهُ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسَهْرٍ الصَّيْدَاوِيِّ، وَعُمَارَةَ بْنِ عَبْدِ السَّلُولِيِّ، وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْكَادِنِ الْأَرْحَبِيِّ، فَأَمَرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَكِتْمَانِ أَمْرِهِ وَاللُّطْفِ؛ فَإِنَّ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ مُسْتَوْسِقِينَ عَجَّلَ إِلَيْهِ بِذَلِكَ. فَأَقْبَلَ مُسْلِمٌ حَتَّى أَتَى الْمَدِينَةَ، فَصَلَّى فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَوَدَّعَ مَنْ أَحَبَّ مِنْ أَهْلِهِ، ثُمَّ اسْتَأْجَرَ دَلِيلِينَ مِنْ قَيْسٍ، فَأَقْبَلَا بِهِ، فَضَلَّمَا الطَّرِيقَ وَجَارَا، وَأَصَابَهُمُ عَطَشٌ شَدِيدٌ. وَقَالَ الدَّلِيلَانِ: هَذَا الطَّرِيقُ حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى الْمَاءِ، وَقَدْ كَادُوا أَنْ يَمُوتُوا عَطَشًا، فَكَتَبَ مُسْلِمٌ بِنُ عَقِيلٍ [۲] مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسَهْرٍ الصَّيْدَاوِيِّ إِلَى حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ - وَذَلِكَ بِالْمَضِيقِ مِنْ بَطْنِ الْخُبَيْثِ -: أَمَّا بَعْدُ، فَمَا إِنِّي أَقْبَلْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ مَعِيَ دَلِيلَانِ لِي، فَجَارَا عَنِ الطَّرِيقِ وَضَلَّامًا، وَاشْتَدَّ عَلَيْنَا الْعَطَشُ، فَلَمْ يَلْبَثَا أَنْ مَاتَا، وَأَقْبَلْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْمَاءِ، فَلَمْ نَنْجُ إِلَّا بِحُشَاشِهِ أَنْفُسِنَا، وَذَلِكَ الْمَاءُ بِمَكَانٍ يُدْعَى الْمَضِيقَ مِنْ بَطْنِ الْخُبَيْثِ، وَقَدْ تَطَيَّرْتُ مِنْ وَجْهِ هَذَا، فَإِنِ رَأَيْتَ أَعْقَبْتَنِي مِنْهُ وَبَعَثْتَ غَيْرِي، وَالسَّلَامُ. فَكَتَبَ إِلَيْهِ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامَ: أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ خَشِيتُ أَلَّا يَكُونَ حَمَلُكَ عَلَى الْكِتَابِ إِلَيَّ فِي الْإِسْتِعْفَاءِ مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي وَجَّهْتُكَ لَهُ إِلَّا الْجُبْنَ، فَامْضِ لَوْجْهَكَ الَّذِي وَجَّهْتُكَ لَهُ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ. فَقَالَ مُسْلِمٌ لَمَّا قَرَأَ الْكِتَابَ: هَذَا مَا لَسْتُ أَتَخَوَّفُهُ عَلَى نَفْسِي. فَأَقْبَلَ كَمَا هُوَ حَتَّى مَرَّ بِمَاءٍ لَطِيبٍ، فَتَزَلَّ بِهِمْ ثُمَّ ارْتَحَلَ مِنْهُ، فَأِذَا رَجُلٌ يَرْمِي الصَّيْدَ، فَظَنَّ إِلَيْهِ قَدْ رَمَى ظَلِيمًا حِينَ أَشْرَفَ لَهُ فَصَيَّرَعَهُ، فَقَالَ مُسْلِمٌ: يُقْتَلُ عِدُونَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ ۱۱۰ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۳۵۴؛ [۳] الإرشاد: ج ۲ ص ۳۹). [۴]

۱۱۰. البدایه و النهایه: چون مسلم از مکه بیرون آمد، از مدینه گذشت. در آن جا دو راه نما با خود برداشت. آنان مسلم را از بیابان ها و راه های متروکه بردند. یکی از آن دو راه نما، از فشار تشنگی در گذشت. آنان راه را گم کرده بودند و آن راه نما در مکانی به نام تنگه خبیث، در گذشت. مسلم، این را به فال بد گرفت و در آن منطقه ماند. راه نما دیگر هم از دنیا رفت. مسلم برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و در باره ادامه سفر، مشورت خواست. امام علیه السلام برایش نوشت که حتماً به عراق برود و در اجتماع کوفیان، حضور یابد تا از احوال آنان، باخبر گردد. (۱)

ص: ۲۳۶

۱- (۱) لَمَّا سَارَ مُسْلِمٌ مِنْ مَكَّةَ، اجْتَازَ بِالْمَدِينَةِ فَأَخَذَ مِنْهَا دَلِيلَيْنِ، فَسَارَا بِهِ عَلَى بَرَارِي مَهْجُورَةِ الْمَسَالِكِ، فَكَانَ أَحَدُ الدَّلِيلَيْنِ مِنْهُمَا أَوَّلَ هَالِكٍ، وَذَلِكَ مِنْ شِدَّةِ الْعَطَشِ، وَقَدْ أَضَلُّوا الطَّرِيقَ، فَهَلَكَ الدَّلِيلُ الْوَاحِدُ بِمَكَانٍ يُقَالُ لَهُ الْمَضِيقُ مِنْ بَطْنِ خُبَيْثٍ، فَتَطَيَّرَ بِهِ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ، فَتَلَبَّثَ مُسْلِمٌ عَلَى مَا هُنَالِكَ، وَمَاتَ الدَّلِيلُ الْآخَرُ، فَكَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْتَشِيرُهُ فِي أَمْرِهِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ يَعْزِمُ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ الْعِرَاقَ، وَأَنْ يَجْتَمِعَ بِأَهْلِ الْكُوفَةِ، لِيَسْتَعْلِمَ أَمْرَهُمْ وَيَسْتَخْبِرَ خَبَرَهُمْ ۱۱۱ (البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۱۵۲). [۱]

تأملی در گزارش های مربوط به استعفای مسلم از نمایندگی امام حسین علیه السلام

بر پایه برخی گزارش ها، مسلم بن عقیل، پس از پذیرفتن نمایندگی امام حسین علیه السلام برای رفتن به کوفه، از مکه به مدینه آمد و از آن جا با دو نفر راه نما، به سوی کوفه حرکت کرد؛ امّا آن دو، راه نما، راه را گم کردند و هر دو از شدت تشنگی، هلاک شدند. مسلم و همراهانش با زحمت بسیار، خود را به آب رساندند و از هلاکت، نجات یافتند؛ ولی او این حادثه را به فال بد گرفت و از این رو، نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت و از به انجام رساندن این مأموریت، عذرخواهی کرد. امام علیه السلام نیز در پاسخ وی، ضمن متهم کردن او به ترس از انجام دادن مأموریتش، با استعفای وی مخالفت کرد و دستور اکید داد که به راه خود، ادامه دهد.

این گزارش ها، به دلایلی که بدانها اشاره می شود، فاقد اعتبارند:

۱. هیچ یک از این گزارش ها، سند معتبری که بتوان بدان اعتماد کرد، ندارند.

۲. بر اساس اسناد تاریخی، مسلم، فاصله مکه تا کوفه را در مدت بیست روز، طی کرد؛ زیرا وی در پانزدهم رمضان، از مکه بیرون آمد و در پنجم شوال، وارد کوفه شد. با عنایت به این که فاصله مکه تا کوفه، حدود هزار و چهارصد کیلومتر است، او می بایست به طور متوسط، هر روز، هفتاد کیلومتر راه را طی کرده باشد و البته این، جدا از چند روز توقّفی است که در مدینه داشته است. حال اگر بخواهیم در نظر بگیریم که وی پس از خارج شدن از مدینه، قاصدی را به مکه فرستاده تا از امام علیه السلام کسب تکلیف کند، چنانچه فرصتی را که برای پیدا کردن قاصد و اعزام او به مکه برای

گرفتن پاسخ از امام علیه السلام و بازگشت قاصد از مکه لازم بوده، به مدتی که خود او در مدینه مانده و مدتی که برای استراحت نیاز داشته، بیفزاییم، زمان سفرش، به طور قطع، بیش از یک ماه می شود.

۳. بعید به نظر می رسد راه نمایی که به سختی های راه عادت دارند، هر دو از تشنگی هلاک شوند؛ اما مسلم و همراهانش زنده بمانند.

۴. فال بد زدن، در فرهنگ اسلامی، نکوهیده است. (۱) از این رو، بعید به نظر می رسد که شخص والامرتبه ای همچون مسلم - که امام حسین علیه السلام او را به نمایندگی از جانب خود برای چنان مأموریت مهمی انتخاب کرده - به بهانه فال بد زدن، از نمایندگی امام علیه السلام استعفا دهد.

۵. در نقل ابن کثیر، تعبیر «استعفا» و «کناره گیری» نیامده است؛ بلکه تنها مسلم از امام حسین علیه السلام نظر خواسته و کسب تکلیف کرده است.

۶. متهم شدن شخصیت بزرگی مانند مسلم به ترس و سستی در انجام دادن وظیفه از جانب امام حسین علیه السلام، بعید است. بر پایه این دلایل و قرائن، می توان گفت: در موضوع استعفای مسلم از نمایندگی امام حسین علیه السلام و وقایع مربوط به آن، تردید جدی وجود دارد و چنین می نماید که ساختن این گونه داستان ها، توسط هواداران بنی امیه و با هدف تحریف تاریخ عاشورا صورت گرفته است و جااعلان، بسیاری از حقایق تاریخی را با داستان های جعلی در آمیخته اند.

۲/۴ وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت کوفیان با او

اشاره

۱۱۱. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف - مسلم آمد تا وارد کوفه شد و در خانه مختار بن ابی عبید - که امروز، خانه مسلم بن مسیب نامیده می شود - فرود آمد. شیعیان به رفت

ص: ۲۳۸

و آمد با مسلم پرداختند. چون گروهی از کوفیان در آن جا اجتماع کردند، مسلم، نامه حسین علیه السلام را برایشان خواند و آنان به شدت گریستند.

آن گاه عابس بن ابی شیبب شاکری برخاست و حمد خدا کرد و او را سپاس گزارد و گفت: اما بعد، من از طرف مردم، سخن نمی گویم و نمی دانم در درون آنها چه می گذرد و تو را در باره آنان نمی فرییم. به خدا سوگند، از آنچه خودم را بر آن آماده کرده ام، سخن می گویم. به خدا سوگند، هر گاه مرا فرا بخوانید، شما را اجابت می کنم و به همراه شما با دشمنانتان می جنگم و با شمشیرم از شما دفاع می کنم تا خدا را ملاقات کنم و از این کار، چیزی جز رضای خدا نمی خواهم. سپس حبیب بن مظاهر فقعی برخاست و گفت: خدا، تو را رحمت کند! با جملاتی کوتاه، آنچه در دل داشتی، گفتی.

سپس گفت: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، من نیز مانند عابس هستم.

سپس حنفی، مانند همین سخنان را بر زبان راند.

حجاج بن علی گفت: به محمد بن بشر گفتم: تو هم سخنی داری؟

گفت: دوست دارم خداوند، اصحابم را با پیروزی، عزیز گرداند؛ ولی دوست ندارم کشته شوم و خوش نمی دارم که دروغ بگویم.

شیعیان به نزد مسلم، رفت و آمد داشتند، تا این که محل اقامت او، لو رفت و خبر به نعمان بن بشیر رسید. (۱)

ص: ۲۳۹

۱- (۱) أَقْبَلَ مُسْلِمٌ حَتَّى دَخَلَ الْكُوفَةَ، فَتَزَلَّ دَارَ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ - وَهِيَ الَّتِي تُدْعَى الْيَوْمَ دَارَ مُسْلِمِ بْنِ الْمُسَيْبِ - وَأَقْبَلَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلَفُ إِلَيْهِ، فَلَمَّا اجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ، قَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخَذُوا يَبْكُونَ. فَقَامَ عَابِسُ بْنُ أَبِي شَبِيبٍ الشَّارِكِيُّ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَمَا بَأْسِي لَأَخْبِرُكَ عَنِ النَّاسِ، وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِهِمْ، وَمَا أُعْزُكَ مِنْهُمْ، وَاللَّهِ لَأُحَدِّثُكَ عَمَّا أَنَا مُوْطِنٌ نَفْسِي عَلَيْهِ، وَاللَّهِ لَأُجِيبَنَّكُمْ إِذَا دَعَوْتُمْ، وَلَأُقَاتِلَنَّ مَعَكُمْ عَدُوَّكُمْ، وَلَأَضْرِبَنَّ بِسَيْفِي دُونَكُمْ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ، لَا أَرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا مَا عِنْدَ اللَّهِ. فَقَامَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ الْفَقْعَسِيُّ، فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ! قَدْ قَضَيْتَ مَا فِي نَفْسِكَ بِوَأْجِزٍ مِنْ قَوْلِكَ، ثُمَّ قَالَ: وَأَنَا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، عَلَى مَثَلِ مَا هَذَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ الْحَنْفِيُّ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَ الْحَجَّاجُ بْنُ عَلِيٍّ: فَقُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ: فَهَلْ كَانَ مِنْكَ أَنْتَ قَوْلٌ؟ فَقَالَ: إِنْ كُنْتُ لَأُحِبُّ أَنْ يُعَزَّ اللَّهُ أَصْحَابِي بِالظَّفَرِ، وَمَا كُنْتُ لَأُحِبُّ أَنْ أَقْتَلَ، وَكَرِهْتُ أَنْ أَكْذِبَ. وَاخْتَلَفَتِ الشَّيْعَةُ إِلَيْهِ حَتَّى عَلِمَ مَكَانَهُ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ ۱۱۲ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۳۵۵). [۱]

۱۱۲.الإرشاد: مسلم بن عقيل آمد تا وارد كوفه شد و در منزل مختار بن ابى عبيد، سئكنا گزید و آن، خانه ای بود كه امروز به خانه سيلم بن مسيب معروف است. شيعيان به رفت و آمد نزد او رو آوردند. هر گاه گروهی از شيعيان نزد او اجتماع می کردند، نامه حسين بن علی عليه السلام را برايشان می خواند و آنان می گريستند. مردم با او بيعت کردند و این بيعت، ادامه یافت تا [شمار بيعت کنندگان] به هجده هزار نفر رسید.

آن گاه مسلم - كه خدا رحمتش كند - برای حسين عليه السلام نامه نوشت و به ايشان خبر داد كه هجده هزار نفر، بيعت کرده اند و از او خواست به كوفه بيايد. رفت و آمد شيعيان به نزد مسلم، ادامه داشت تا این كه محل اقامتش لو رفت و خبر به نعمان بن بشير رسید. او والی كوفه از جانب معاويه بود و یزید هم او را ابقا کرده بود. (۱)

۱۱۳.الكامل فی التاريخ: مسلم، حرکت کرد تا به كوفه رسید و در خانه مختار فرود آمد و برخی جایی دیگر را گفته اند. شيعيان، رفت و آمد با او را آغاز کردند و هر گاه گروهی از شيعيان نزد مسلم جمع می شدند، او نامه حسين عليه السلام را می خواند و آنان می گريستند و به مسلم، وعده نبرد و یاری می دادند. (۲)

ص: ۲۴۰

۱- (۱) أَقْبَلَ [مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ] [۱] حَتَّى دَخَلَ الْكُوفَةَ، فَنَزَلَ فِي دَارِ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، وَهِيَ الَّتِي تُدْعَى الْيَوْمَ دَارَ سَيْلَمِ بْنِ الْمُسَيْبِ، وَأَقْبَلَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ، فَكُلَّمَا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ مِنْهُمْ جَمَاعَةٌ قَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُمْ يَبْكُونَ، وَبَايَعَهُ النَّاسُ، حَتَّى بَايَعَهُ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا. فَكَتَبَ مُسْلِمٌ -رَحِمَهُ اللَّهُ- إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يُخْبِرُهُ بَبَيْعِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا، وَيَأْمُرُهُ بِالْقُدُومِ، وَجَعَلَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ -رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ- [۲] حَتَّى عَلِمَ مَكَانَهُ، فَبَلَغَ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ ذَلِكَ، وَكَانَ وَالِيًا عَلَى الْكُوفَةِ مِنْ قَبْلِ مُعَاوِيَةَ، فَأَقْرَهُ يَزِيدُ عَلَيْهَا ۱۱۳ (الإرشاد: ج ۲ ص ۴۱، [۳] روضه الواعظين: ص ۱۹۱). [۴]

۲- (۲) سَارَ مُسْلِمٌ حَتَّى أَتَى الْكُوفَةَ، وَنَزَلَ فِي دَارِ الْمُخْتَارِ، وَقِيلَ غَيْرَهَا، وَأَقْبَلَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ، فَكُلَّمَا اجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ قَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَبْكُونَ، وَيَعِدُونَهُ مِنْ أَنْفُسِهِمُ الْقِتَالَ وَالنُّصْرَةَ ۱۱۴ (الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۳۵).

[۵]

۱۱۴. تاریخ یعقوبی: چون مسلم وارد کوفه شد، مردم در نزد او گرد آمدند و با او بیعت کردند و عهد و پیمان بستند و وی را از یاری دادن، پیروی و وفاداری، مطمئن ساختند. (۱)

ص: ۲۴۱

۱- (۱) لَمَّا قَدِمَ مُسْلِمٌ الْكُوفَةَ اجْتَمَعُوا إِلَيْهِ، فَبَايَعُوهُ وَعَاهَدُوهُ وَعَاقَدُوهُ، وَأَعْطَوْهُ الْمَوَاقِيقَ عَلَى النُّصْرَةِ وَالْمُشَايَعَةِ وَالْوَفَاءِ ۱۱۵ (تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۲). [۱]

طبق دستور العمل امام حسین علیه السلام- که در برخی گزارش های تاریخی آمده-، مسلم می بایست خانه هانی را به عنوان محلّ اقامت و مرکز مدیریت و فرماندهی نهضت، انتخاب می کرد؛ اما غالب گزارش ها حاکی از آن است که مسلم، وارد خانه مختار ثقفی شد. نیز گفته شده که در خانه مسلم بن عوسجه، اقامت گزید. گزارشی هم بر وارد شدن او به خانه شریک بن اعور، دلالت دارد.

به نظر می رسد حکمت ورود مسلم به خانه هایی غیر از خانه ای که امام علیه السلام معین کرده بود، این باشد که جایگاه اصلی اقامتش پنهان بماند و به اصطلاح، به دشمن، «ضدّ تعقیب» بزند و در نهایت، مرکز فرماندهی خود را، جایی که امام علیه السلام معین کرده بود (یعنی خانه هانی)، قرار دهد. همین اقدام، سبب شد که پس از تسلط نسبی ابن زیاد بر کوفه، محلّ اختفای مسلم، مشخص نباشد. لذا ابن زیاد، تنها از طریق نفوذ دادن شخصی به نام معقل به تشکیلات مخفی مسلم، توانست محلّ اقامت وی را کشف نماید.

اما ورود مسلم به خانه شریک بن اعور- که در گزارشی به آن اشاره شده است-، بعید به نظر می رسد؛ زیرا بر پایه بسیاری از گزارش ها، او همراه ابن زیاد، از بصره به کوفه آمد. بنا بر این، هنگام ورود مسلم به کوفه، وی در کوفه نبوده است. همچنین، بسیاری از منابع، گزارش کرده اند که شریک، پس از بیماری، در خانه هانی بستری شد که حاکی از آن است که خانه وی در کوفه نبوده است.

در اسناد تاریخی، تعداد بیعت کنندگان با مسلم، متفاوت گزارش شده است: دوازده هزار، هجده هزار، بیست و چند هزار، بیست و پنج هزار، و بیش از سی هزار نفر.

گفتنی است که بیشتر گزارش ها، تعداد هجده هزار نفر را تأیید می کنند. این تعداد در بیش از ده منبع کهن، گزارش شده و کتاب هایی چون: الأخبار الطوال، الإرشاد، تاریخ الطبری، الثقات ابن حبان و الطبقات الکبری، این رقم را آورده اند. (۱)

به نظر می رسد نقل هایی که از دوازده هزار نفر یاد کرده اند، مربوط به ابتدای بیعت باشند که با گذشت زمان، تعداد، افزایش یافته است.

نقل هایی هم که عددهای دیگر را ثبت کرده اند، با توجه به این که منابع آنها اندک است، احتمالاً گزارش تقریبی و تخمینی هستند.

گفتنی است که در شماری از منابع، آمده است که اهل کوفه، ضمن نگارش نامه ای جهت دعوت امام حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه، اظهار داشتند که در کوفه، یکصد هزار جنگجو با ایشان، همراهی خواهند داشت. شیخ مفید، این مطلب را چنین آورده است:

مردم کوفه به امام علیه السلام نوشتند: «این جا برایت یکصد هزار شمشیر [برای نبرد در رکابت] آماده است. معطل نکن» (۲).

ص: ۲۴۳

۱- (۱) ر.ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۴ ص ۱۴۹.

۲- (۲) الإرشاد: ج ۲ ص ۶۹. [۱]

بدیهی است که این سخن، بر این که پس از ورود مسلم به کوفه، یکصد هزار نفر با وی بیعت کردند، دلالت ندارد؛ بلکه ممکن است به جنگجویان حاضر در کوفه، اشاره داشته باشد و یا به جهت تشویق امام علیه السلام بر آمدن به کوفه، در بیان تعداد علاقه مندان به ایشان، مبالغه شده باشد.

ص: ۲۴۴

۱۱۵. تاریخ الطبری - به نقل از ابو وداک - نعمان بن بشیر، نزد ما (مردم) آمد و بر منبر رفت. حمد خدا کرد و او را سپاس گزارد و گفت: امّا بعد، -بندگان خدا- از خدا پروا کنید و در تفرقه و فتنه و آشوب، شتاب مکنید؛ چرا که در فتنه و تفرقه است که مردان، هلاک می شوند و خون ها ریخته می شود و اموال به غارت می رود. نعمان، مردی بردبار، اهل عبادت و آرامش طلب بود.

آن گاه گفت: من با کسی که با من ن جنگد، نمی جنگم و بر کسی که به من هجوم نیاورده، هجوم نمی برم و به شما دشنام نمی دهم، متعرض کسی نمی شوم، و به صّرف اتّهام و گمان، کسی را نمی گیرم؛ لیکن اگر شما از نیات خود، پرده برداشتید و بیعت خود را شکستید و با پیشوای خود به مخالفت برخاستید، سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، با همین شمشیر، تا در دست من است، با شما خواهم جنگید، گرچه از میان شما، کسی یاری ام نکند؛ لیکن امیدوارم در میان شما، آن که حقیقت را می شناسد، بیشتر باشد از کسی که باطل، او را گم راه کرده است.

آن گاه عبد الله بن مسلم، پسر سعید حضرمی و هم پیمان بنی امیه، برخاست و گفت: این وضعیت را جز ستمگری، اصلاح نمی کند. این رویه ای که تو با دشمنت در

ص: ۲۴۵

۱- (۱) نعمان بن بشیر بن سعد - که کنیه اش ابو عبد الله است و پدرش نخستین کسی بود که در سقیفه با ابو بکر بیعت کرد - به گزارش اهل مدینه، نخستین نوزاد از انصار است که پس از هجرت به دنیا آمد؛ ولی کوفیان، عمر او را بیشتر می دانند و معتقدند او روایت های فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است. نعمان، شاعر و طرفدار عثمان بود و از امیر مؤمنان، امام علی علیه السلام، جدا شد. در جنگ صفین، همراه معاویه بود و از انصار، جز او کسی در صفین با معاویه نبود. معاویه او را نخست، والی حمص کرد و سپس به ولایت کوفه گمارد. یزید نیز او را بر حکومت کوفه ابقا کرد. او از فرماندهان یزید بود و سپس در خلافت مروان بن حکم، در زمره پیروان ابن زبیر قرار گرفت. وی مردم حمص را به پیشوایی خودش طلبید؛ ولی آنان پاسخی به وی ندادند. او نیز از حمص فرار کرد؛ امّا او را دنبال کردند و بر او دست یافتند و او را کشتند و سرش را از تن جدا کردند. این در سال ۶۴ یا ۶۵ هجری اتفاق افتاد.

پیش گرفته ای، شیوه ناتوان هاست!

نعمان گفت: اگر من جزو ناتوان ها، ولی در مسیر اطاعت خدا باشم، برایم دوست داشتنی تر است از این که جزو عزیزها، ولی در مسیر نافرمانی خدا باشم.

آن گاه از منبر، فرود آمد. (۱)

۱۱۶. البدایه و النهایه - در گزارش مسلم و بیعت کنندگان با وی -: خبر مسلم و شیعیان، در کوفه منتشر شد و به امیر کوفه، نعمان بن بشیر، رسید. مردی این خبر را به وی داد. نعمان از کنار این قضایا می گذشت و بدان اعتنایی نمی کرد؛ لیکن بر منبر رفت و برای مردم خطابه خواند و آنان را از اختلاف و فتنه بر حذر داشت و آنان را به هم بستگی و پابندی به سنت فرا خواند و گفت: به راستی که من نمی جنگم، مگر با کسی که با من بجنگد و هجوم نمی برم، مگر بر کسی که بر من هجوم آورد. بر پایه گمان، کسی را دستگیر [و مؤاخذه] نمی کنم؛ ولی به خدایی که جز او خدایی نیست، اگر از پیشوای خود جدا شوید و بیعت بشکنید، با شما خواهم جنگید، تا وقتی که این شمشیر در دست من است. (۲)

ص: ۲۴۶

۱- (۱) خَرَجَ إِلَيْنَا النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ فَصَيَّرَ عِدَّ الْمَبْتَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَا بَعْدُ، فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ، وَلَا تُسَارِعُوا إِلَى الْفِتْنَةِ وَالْفُرْقَةِ؛ فَإِنَّ فِيهِمَا يَهْلِكُ الرَّجَالُ، وَتُسْفِكُ الدَّمَاءُ، وَتُعْصَبُ الْأَمْوَالُ - وَكَانَ حَلِيمًا نَاسِكًا يُحِبُّ الْعَافِيَةَ - [ثُمَّ] قَالَ: إِنِّي لَمْ أَقَاتِلْ مَنْ لَمْ يُقَاتِلْنِي، وَلَا - أَثْبُ عَلَى مَنْ لَا يَثْبُ عَلَيَّ، وَلَا أَشَاتِمُكُمْ وَلَا أَتَحَرِّشُ بِكُمْ، وَلَا أَخْذُ بِالْقَرْفِ، وَلَا الظَّنَّ، وَلَا التُّهْمَةَ، وَلَكِنِّي إِنْ أَيْدِيْتُمْ صَفَحْتُمْ لِي، وَنَكَتُمْ بِيَعْتَكُمْ، وَخَالَفْتُمْ إِمَامَكُمْ، فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، لَأَضْرِبَنَّكُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَّتَ قَائِمُهُ فِي يَدِي، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لِي مِنْكُمْ نَاصِرٌ، أَمَا إِنِّي أُرْجُو أَنْ يَكُونَ مَنْ يَعْرِفُ الْحَقَّ مِنْكُمْ، أَكْثَرَ مِمَّنْ يُرِيدُهُ الْبَاطِلُ. قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ سَعِيدِ الْحَضْرَمِيِّ حَلِيفُ بَنِي أُمَيَّةَ، فَقَالَ: إِنَّهُ لَا يُصْلِحُ مَا تَرَى إِلَّا الْعَشْمَ، إِنَّ هَذَا الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ رَأَى الْمُسْتَضْعَفِينَ. فَقَالَ: أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْأَعَزِّينَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ. ثُمَّ نَزَلَ ۱۱۶ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۵؛ [۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۴۱). [۲]

۲- (۲) اِنْتَشَرَ خَبْرُهُمْ حَتَّى بَلَغَ أَمِيرَ الْكُوفَةِ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ، خَبْرَهُ رَجُلٌ بِذَلِكَ، فَجَعَلَ يَضْرِبُ عَنْ ذَلِكَ صَفْحًا، وَلَا يَعْأُ بِهِ، وَلَكِنَّهُ خَطَبَ النَّاسَ وَنَهَاهُمْ عَنِ الْإِخْتِلَافِ وَالْفِتْنَةِ، وَأَمَرَهُمْ بِالِائْتِلَافِ وَالسُّنَّةِ. وَقَالَ: إِنِّي لَا أَقَاتِلُ مَنْ لَا يُقَاتِلُنِي، وَلَا أَثْبُ عَلَى مَنْ لَا يَثْبُ عَلَيَّ، وَلَا أَخْذُكُمْ بِالظَّنِّ، وَلَكِنَّ وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، لَنْ فَارِقْتُمْ إِمَامَكُمْ، وَنَكَتُمْ بِيَعْتَهُ، لَأَقَاتِلَنَّكُمْ مَا دَامَ فِي يَدِي مِنْ سَيْفِي قَائِمَتُهُ ۱۱۷ (البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۱۵۲). [۳]

۱۱۷. تاریخ الطبری - به نقل از ابو وداک - عبد الله بن مسلم [از مجلس نعمان] بیرون آمد و برای یزید بن معاویه نامه ای نوشت: «اما بعد، به راستی که مسلم بن عقیل، وارد کوفه شده است و پیروان حسین بن علی، با او بیعت کرده اند. اگر کوفه را می خواهی، مردی نیرومند به کوفه بفرست که بتواند دستورات تو را اجرا کند و با دشمنت، مانند تو رفتار کند. به راستی که نعمان بن بشیر، مردی ناتوان است و یا خود را به ناتوانی می زند».

او نخستین کسی بود که برای یزید، نامه نوشت. سپس عماره بن عقبه مانند این را نوشت و پس از آنها عمر بن سعد بن ابی وقاص، چنین نامه ای نوشت. (۱)

۱۱۸. الملهوف: عبد الله بن مسلم باهلی، عماره بن ولید و عمر بن سعد، برای یزید، نامه نوشتند و آمدن مسلم را به اطلاع وی رساندند و به وی پیشنهاد عزل نعمان بن بشیر و حکمرانی دیگری را دادند. (۲)

ص: ۲۴۷

۱- (۱) خَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ، وَكَتَبَ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ قَدْ قَدِمَ الْكُوفَةَ، فَبَايَعَتْهُ الشَّيْعَةُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَإِنْ كَانَ لَكَ بِالْكُوفَةِ حَاجَةٌ، فَابْعَثْ إِلَيْهَا رَجُلًا قَوِيًّا يَنْفِذُ أَمْرَكَ، وَيَعْمَلُ مِثْلَ عَمَلِكَ فِي عَيْدُوكَ؛ فَإِنَّ النَّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ رَجُلٌ ضَعِيفٌ، أَوْ هُوَ يَتَّضِعُ مَعْفٌ. فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ كَتَبَ إِلَيْهِ. ثُمَّ كَتَبَ إِلَيْهِ عُمَارَةُ بْنُ عُقْبَةَ بِنَحْوِ مِنْ كِتَابِهِ، ثُمَّ كَتَبَ إِلَيْهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ بِمِثْلِ ذَلِكَ ۱۱۸ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۶؛ [۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۴۲). [۲]

۲- (۲) كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ الْبَاهِلِيُّ، وَعُمَارَةُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، إِلَى يَزِيدَ يُخْبِرُونَهُ بِأَمْرِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَيُشِيرُونَ عَلَيْهِ بِصَرْفِ النَّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ، وَوَلَايَةِ غَيْرِهِ ۱۱۹ (الملهوف: ص ۱۰۹).

۱۱۹. تاریخ الطبری - به نقل از عوانه - چون نامه های بسیاری در فاصله دو روز به دست یزید رسید، وی سرجون، (۱) غلام معاویه، را خواست و از او پرسید: نظر تو چیست؟ به درستی که حسین، قصد کوفه کرده و مسلم بن عقیل در کوفه برایش بیعت می گیرد. از ناتوانی نعمان و سخنان ناروای او نیز گزارش هایی به من رسیده است. آن گاه نامه ها را برایش خواند [و گفت:] رأی تو چیست؟ و چه کسی را بر کوفه بگمارم؟

البته یزید، همیشه عبید الله بن زیاد را سرزنش می کرد.

سرجون گفت: اگر معاویه اینک زنده شود، آیا به نظر او تن می دهی؟

یزید گفت: آری.

سرجون، نامه معاویه در باره حکومت عبید الله بر کوفه را بیرون آورد و گفت: این، نظر معاویه است. او از دنیا رفت و دستور داد این نامه نوشته شود.

یزید، این رأی را پذیرفت و بصره و کوفه را به عبید الله واگذار کرد و حکم زمامداری کوفه را برایش فرستاد. (۲)

ص: ۲۴۸

۱- (۱) سرجون بن منصور رومی - و گفته شده سرحون - نامش تعریب شده سرژیوس است و پدرش منصور، کارگزار اموال بود. سرجون، غلام معاویه و کاتب او و پسرش یزید و عبد الملک بود. او مسیحی بود و به وی سرحه گفته می شد. او کلیسایی در بیرون «باب فرادیس» داشت که پس از فتح [دمشق] برایش ساخته شده بود. او اسلام آورد؛ ولی کلیسا باقی ماند. وی همدم یزید در می گساری بود و او بود که وقتی خبر مسلم بن عقیل به یزید رسید، به یزید توصیه کرد ابن زیاد را بر کوفه بگمارد. سرجون، کاتب بنی امیه تا زمان عبد الملک بن مروان بود. عبد الملک، او را سرپرست تمام دیوان های عرب و عجم قرار داد و چون از دنیا رفت، منصب «کتابت»، به عرب های مسلمان رسید.

۲- (۲) لَمَّا اجْتَمَعَتِ الْكُتُبُ عِنْدَ يَزِيدَ، لَيْسَ بَيْنَ كُتُبِهِمْ إِلَّا يَوْمَانِ، دَعَا يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ سِرْجُونَ مَوْلَى مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ: مَا رَأَيْكَ؟ فَإِنَّ حُسَيْنًا قَدْ تَوَجَّهَ نَحْوَ الْكُوفَةِ، وَمُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ بِالْكَوفَةِ يُبَايِعُ لِلْحُسَيْنِ، وَقَدْ بَلَغَنِي عَنِ النُّعْمَانِ ضَعْفٌ وَقَوْلٌ سَيِّئٌ - وَأَقْرَأَهُ كُتُبَهُمْ -، فَمَا تَرَى؟ مَنْ أَسْتَعْمِلُ عَلَى الْكُوفَةِ؟ وَكَانَ يَزِيدُ عَاتِبًا عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. فَقَالَ سِرْجُونُ: أَرَأَيْتَ مُعَاوِيَةَ لَوْ نَشِئَ لَكَ، أَكُنْتَ آخِذًا بِرَأْيِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَأَخْرَجَ عَهْدَ عُبَيْدِ اللَّهِ عَلَى الْكُوفَةِ، فَقَالَ: هَذَا رَأْيُ مُعَاوِيَةَ، وَمَاتَ وَقَدْ أَمَرَ بِهَذَا الْكِتَابِ. فَأَخَذَ بِرَأْيِهِ، وَضَمَّ الْمِصْرَيْنِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ، وَبَعَثَ إِلَيْهِ بِعَهْدِهِ عَلَى الْكُوفَةِ ۱۲۰ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۶؛ [۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۴۲). [۲]

۱۲۰.الفتوح: چون نامه ها نزد یزید بن معاویه بسیار شدند، غلام پدرش - که نامش سرجون بود - را خواست و به وی گفت: ای سرجون! در باره کوفه چه نظر داری؟ مسلم بن عقیل، وارد کوفه شده و شیعیان با حسین بن علی، بیعت کرده اند.

سرجون به یزید گفت: اگر نظر بدهم، می پذیری؟

یزید گفت: بگو تا بشنوم.

سرجون گفت: به نظرم نامه ای برای عبید الله بن زیاد - که امیر بصره است - بنویس و کوفه را نیز در قلمرو حکومت او قرار ده تا او وارد کوفه شود و عهده دار حلّ مشکل گردد.

یزید گفت: به جانم سو گند که این، درست است. (۱)

۶/۴ انتصاب عبید الله بن زیاد به حکومت کوفه

۱۲۱.الکامل فی التاریخ: یزید، رأی سرجون را پذیرفت و حکومت کوفه و بصره را به عبید الله سپرد و حکمش را نوشت و آن را به همراه مسلم بن عمرو باهلی، پدر قتیبه، فرستاد و به عبید الله دستور داد در جستجوی مسلم بن عقیل باشد و [وقتی بر او دست یافت،] او را بکشد یا تبعید نماید.

ص: ۲۴۹

۱- (۱) لَمَّا اجْتَمَعَتِ الْكُتُبُ عِنْدَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، دَعَا بِغُلَامٍ أَبِيهِ - وَكَانَ اسْمُهُ سِرْجُونَ - فَقَالَ: يَا سِرْجُونَ، مَا الَّذِي عِنْدَكَ فِي أَهْلِ الْكُوفَةِ، فَقَدْ قَدِمَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ، وَقَدْ بَايَعَهُ التُّرَائِيَّةُ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ؟ فَقَالَ لَهُ سِرْجُونَ: أَتَقْبَلُ مِنِّي مَا أَشِيرُ بِهِ عَلَيْكَ؟ فَقَالَ يَزِيدٌ: قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ، فَقَالَ: أَشِيرُ عَلَيْكَ أَنْ تَكْتُبَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ؛ فَإِنَّهُ أَمِيرُ الْبَصْرَةِ، فَتَجْعَلَ لَهُ الْكُوفَةَ زِيَادَةً فِي عَمَلِهِ، حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَقْدِمُ الْكُوفَةَ فَيَكْفِيكَ أَمْرَهُمْ. فَقَالَ يَزِيدٌ: هَذَا لَعَمْرِي هُوَ الرَّأْيُ! ۱۲۱ (الفتوح: ج ۵ ص ۳۶). [۱]

وقتی نامه به عبید الله رسید، دستور داد وسایل سفر را مهیا کنند تا فردا حرکت کند. (۱)

۱۲۲. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: یزید نوشت: «از بنده خدا یزید، امیر مؤمنان، به عبید الله بن زیاد. درود بر تو! اما بعد، هر ستوده ای، روزی نکوهیده می شود و هر نکوهیده ای، روزی ستوده. گذشته ها گذشته و تو رشد کرده ای و به منصب هایی ارتقا یافتی، چنان که شاعر قدیمی گفت:

بالا رفتی تا از ابرها بالاتر شدی.

اکنون جایی جز نشیمنگاه خورشید نداری.

از میان همه زمان ها این زمان، و از میان همه شهرها شهر تو، به حسین، دچار شده و از میان همه کارگزاران، تو به او دچار گشته ای و در این آزمون، یا آزاده خواهی بود و یا بنده ای که مانند بردگان، بندگی می کند.

طرفدارانم از کوفیان، به من خبر داده اند که مسلم بن عقیل در کوفه نیرو جمع می کند و می خواهد میان مسلمانان، اختلاف بیفکند و جمع بسیاری از شیعیان ابو تراب (علی)، دور او گرد آمده اند. هر وقت نامه ام به دستت رسید و آن را خواندی، حرکت کن تا به کوفه وارد شوی و خاطر من را از آن ناحیه جمع کنی؛ چرا که آن جا را به تو سپرده و ضمیمه حکمرانی ات کرده ام. (۲) آن گاه مانند مردی خشمگین که به دنبال کسی می گردد که او را به خشم آورده است، در جستجوی مسلم بن عقیل باش و وقتی بر او دست یافتی، از او بیعت بگیر و اگر بیعت نکرد، او را بکش و بدان که در اجرای آنچه به تو فرمان دادم، هیچ عذری پذیرفته نیست. شتاب، شتاب! سرعت، سرعت! والسلام!».

ص: ۲۵۰

۱- (۱) أَخَذَ [يَزِيدُ] بِرَأْيِهِ [أَيِ بَرَأِي سِرِّ جَوْنٍ]، وَجَمَعَ الْكُوفَةَ وَالْبَصْرَةَ لِعُبَيْدِ اللَّهِ، وَكَتَبَ إِلَيْهِ بِعَهْدِهِ، وَسَيَّرَهُ إِلَيْهِ مَعَ مُسْلِمِ بْنِ عَمْرِو الْبَاهِلِيِّ وَالِدِ قُتَيْبَةَ، فَأَمَرَهُ بِطَلْبِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَبِقَتْلِهِ، أَوْ نَفْيِهِ. فَلَمَّا وَصَلَ كِتَابُهُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ، أَمَرَ بِالتَّجَهُّزِ لِيَبْرُزَ مِنَ الْغَدِ ۱۲۲ (الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۳۵، [۱] الأخبار الطوال: ص ۲۳۱). [۲]

۲- (۲) عبید الله در آن زمان، امیر بصره بود.

آن گاه نامه را به مسلم بن عمرو باهلی سپرد و دستور داد که به سرعت، آن را به عبید الله برساند. چون نامه به عبید الله رسید و آن را خواند، دستور داد وسایل سفر برای رفتن به کوفه فراهم شود و خود نیز آماده حرکت شد. (۱)

۷/۴ آمدن ابن زیاد به کوفه

۷/۴ آمدن ابن زیاد به کوفه (۲) ۲

۱۲۳. تاریخ الطبری - به نقل از ابو عثمان نهدي - عبید الله بن زیاد از بصره بیرون رفت و برادرش عثمان بن زیاد را جانشین خود کرد. او به طرف کوفه حرکت کرد و مسلم بن عمرو باهلی، شریک بن اعور حارثی و خدمتکاران و خانواده اش همراه او بودند، تا این که وارد کوفه شد و بر سرش عمامه ای سیاه گذاشته و صورت خود را پوشانده بود.

به مردم، خبر رسیده بود که حسین علیه السلام به سمت آنان در حرکت است. از این رو، انتظار آمدن او را داشتند. وقتی عبید الله وارد شد، گمان بردند که حسین علیه السلام است. از این رو از کنار هیچ کس نگذشت، مگر این که بر او سلام دادند و می گفتند: خوش

ص: ۲۵۱

۱- (۱) وَكَتَبَ [يَزِيدُ]: مِنْ عَبْدِ اللَّهِ يَزِيدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ، سَلَامٌ عَلَيْكَ؛ أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْمَمْدُوحَ مَسْبُوبٌ يَوْمًا، وَإِنَّ الْمَسْبُوبَ مَمْدُوحٌ يَوْمًا؛ وَلَمَّا مَا لَمَكَ وَعَلَيْكَ مَا عَلَيْكَ؛ وَقَدْ انْتَمَيْتَ وَنُمِيتَ إِلَى كُلِّ مَنْصِبٍ، كَمَا قَالَ الْأَوَّلُ: رُفِعَتْ فَمَا زِلَتْ السَّحَابَ تَفَوْقَهُ فَمَا لَمَكَ إِلَّا مَقْعَدَ الشَّمْسِ مَقْعَدٌ وَقَدْ ابْتُلِيَ بِالْحَسَنِ مِنْ زَمَانِكَ مِنْ بَيْنِ الْأَزْمَانِ، وَابْتُلِيَ بِهِ بَلَدُكَ مِنْ بَيْنِ الْبُلْدَانِ، وَابْتُلِيَ بِهِ بَيْنَ الْعَمَالِ، وَفِي هَذِهِ تُعْتَقُ أَوْ تَكُونُ عَبْدًا، تَعْبُدُ كَمَا تَعْبُدُ الْعَبِيدُ. وَقَدْ أَخْبَرْتَنِي شِيعَتِي مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، أَنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ بِالْكُوفَةِ يَجْمَعُ الْجُمُوعَ، وَيَشُقُّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ، وَقَدْ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنْ شِيعَةِ أَبِي تُرَابٍ، فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي هَذَا فَسِرَّ حِينَ تَقْرُؤُهُ، حَتَّى تَقْدَمَ الْكُوفَةَ فَتَكْفِينِي أَمْرَهَا فَقَدْ ضَمَمْتُهَا إِلَيْكَ، وَجَعَلْتُهَا زِيَادَةً فِي عَمَلِكَ - وَكَانَ عُبَيْدُ اللَّهِ أَمِيرَ الْبَصْرَةِ -، وَانظُرْ أَنْ تَطْلُبَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ كَطَلَبِ الْحَرْدِ، فَإِذَا ظَفِرْتَ بِهِ فَخُذْ بِيَعْتَهُ، أَوْ اقْتُلْهُ إِنْ لَمْ يُبَايِعْ، وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا عُذْرَ لَكَ عِنْدِي وَمَا أَمَرْتُكَ بِهِ، فَالْعَجَلُ الْعَجَلُ، وَالْوَحَاءُ الْوَحَاءُ، وَالسَّلَامُ. ثُمَّ دَفَعَ يَزِيدُ كِتَابَهُ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَمْرِو الْبَاهِلِيِّ، وَأَمَرَهُ أَنْ يُسْرِعَ السَّيْرَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ. فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ وَقَرَأَهُ، أَمَرَ بِالْجَهَازِ، وَتَهَيَّأَ لِلْمَسِيرِ إِلَى الْكُوفَةِ ۱۲۳ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۱۹۸).

[۱]

۲- (۲) ر.ك: نقشه شماره ۱ در پایان کتاب.

عبید الله از این همه خوش حالی و بشارت دادن به حسین علیه السلام، ناراحت شد.

مسلم بن عمرو وقتی دید این سخنان (خوشامدگویی ها) زیاد شد، گفت: کنار بروید. این، امیر عبید الله بن زیاد است. پس از آن، وقتی به پشت سرش نگاه کرد، جز چند مرد ندید.

وقتی او وارد قصر شد و مردم دانستند که وی عبید الله بن زیاد است، غم و اندوه فراوان بر دل هایشان نشست. عبید الله نیز از آنچه شنیده بود، به غیظ آمده بود و گفت: هان! آنان را همان گونه که فکر می کردم، می بینم. (۱)

۱۲۴. الملهوف: چون صبح شد، ابن زیاد، برادرش عثمان بن زیاد را جانشین خود [در بصره] کرد و به سرعت به سمت کوفه حرکت نمود و چون نزدیک کوفه رسید، فرود آمد تا شب شود. آن گاه شب وارد شد. مردم، گمان می کردند که او حسین علیه السلام است و به خاطر آمدنش، به همدیگر بشارت می دادند و به او نزدیک می شدند؛ ولی چون دانستند او پسر زیاد است، از اطرافش پراکنده شدند.

عبید الله وارد قصر حکومتی شد و شب را سپری کرد. صبح از قصر بیرون آمد و بر منبر رفت و سخنرانی کرد و آنان را بر نافرمانی از سلطان، وعده کیفر داد و بر فرمان برداری، وعده احسان. (۲)

ص: ۲۵۲

۱- (۱) خَرَجَ [عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ] مِنَ الْبَصْرَةِ، وَاسْتَخْلَفَ أَخَاهُ عُثْمَانَ بْنَ زَيْدٍ، وَأَقْبَلَ إِلَى الْكُوفَةِ وَمَعَهُ مُسْلِمُ بْنُ عَمْرِو الْبَاهِلِيُّ، وَشَرِيكُ بْنُ الْأَعْوَرِ الْحَارِثِيُّ، وَحَشْمَةُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ، حَتَّى دَخَلَ الْكُوفَةَ وَعَلَيْهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ وَهُوَ مُتَلَثَّمٌ، وَالنَّاسُ قَدْ بَلَغَهُمْ إِقْبَالُ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَيْهِمْ، فَهَمُّ يَنْتَظِرُونَ قُدُومَهُ، فَظَنُّوا حِينَ قَدِمَ عُبَيْدُ اللَّهِ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخَذَ لَا يُمُرُّ عَلَى جَمَاعَةٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا سَلَمُوا عَلَيْهِ، وَقَالُوا: مَرَحَبًا بِكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، قَدِمْتَ خَيْرَ مَقْدَمٍ، فَرَأَى مِنْ تَبَاشِيرِهِمْ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مَا سَاءَ. فَقَالَ مُسْلِمُ بْنُ عَمْرِو لَمَّا أَكْثَرُوا: تَأَخَّرُوا، هَذَا الْأَمِيرُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ. فَأَخَذَ حِينَ أَقْبَلَ عَلَى الظَّهْرِ، وَإِنَّمَا مَعَهُ بِضْعَةٌ عَشْرَ رَجُلًا. فَلَمَّا دَخَلَ القَصْرَ، وَعَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ، دَخَلَهُمْ مِنْ ذَلِكَ كَأَنَّهُمْ وَحُزْنٌ شَدِيدٌ، وَغَاطَ عُبَيْدُ اللَّهِ مَا سَمِعَ مِنْهُمْ، وَقَالَ: أَلَا أَرَى هَؤُلَاءِ كَمَا أَرَى ۱۲۴ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۸). [۱]

۲- (۲) لَمَّا أَصْبَحَ [ابْنُ زَيْدٍ] اسْتَنْابَ عَلَيْهِمْ أَخَاهُ عُثْمَانَ بْنَ زَيْدٍ، وَأَسْرَعَ هُوَ إِلَى قَصْرِ الْكُوفَةِ، فَلَمَّا قَارَبَهَا نَزَلَ حَتَّى أَمْسَى، ثُمَّ دَخَلَهَا لَيْلًا فَظَنَّ أَهْلَهَا أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَتَبَاشَرُوا بِقُدُومِهِ وَدَنَوْا مِنْهُ، فَلَمَّا عَرَفُوا أَنَّهُ ابْنُ زَيْدٍ تَفَرَّقُوا عَنْهُ. فَدَخَلَ قَصْرَ الإِمَارَةِ، وَبَاتَ لَيْلَتَهُ إِلَى الغَدَاةِ، ثُمَّ خَرَجَ وَصِيَ عِدَّ المِتْبَرِ وَخَطَبَهُمْ، وَتَوَعَّدَهُمْ عَلَى مَعْصِيَةِ السُّلْطَانِ، وَوَعَدَهُمْ مَعَ الطَّاعَةِ بِالْإِحْسَانِ ۱۲۵ (الملهوف: ص: ۱۱۴).

۱۲۵. الأخبار الطوال: ابن زیاد از تهنیت گفتن های مردم به حسین علیه السلام ناراحت شد و آمد تا به مسجد جامع وارد شد. مردم را برای اجتماع، خبر کردند. عید الله بر منبر رفت و حمد و ثنای خدا را به جا آورد و گفت: ای کوفیان! به راستی که امیر مؤمنان، مرا بر شهر شما گمارده و ثروت هایتان را میانتان تقسیم کرده و مرا به رعایت انصاف با ستم دیدگان شما و نیکی به افراد مطیع و حرف شنو و سختگیری بر سرکشان و اهل تردیدتان، دستور داده است.

من، فرمان او را اجرا می کنم و برای افراد مطیع، پدری مهربان و برای مخالفان، زهر کشنده ام. هر یک از شما، مراقب خود باشد و خود را نگه دارد.

آن گاه از منبر، فرود آمد و به سمت قصر، راه افتاد و وارد قصر شد. نعمان هم به سوی وطن خود، شام، حرکت کرد. (۱)

۱۲۶. مشیر الأحزان: چون صبح شد، ابن زیاد برای سخنرانی به پا خاست، در حالی که مردم را سرزنش می کرد و رؤسای قبایل را توبیخ می نمود و اهل تفرقه و سرکشی را [از کيفر] می ترساند. آنان را به نیکی در صورت پیروی، و بدی و بیرون شدن از حوزه

ص: ۲۵۳

۱- (۱) نَظَرَ ابْنُ زَيْدٍ مِنْ تَبَاشِيرِهِمْ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَا سَاءَهُ، وَأَقْبَلَ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ، وَنَوْدَى فِي النَّاسِ فَاجْتَمَعُوا، وَصَّ عِدَّ الْمَنْبَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ وَلَّانِي مِصْرَكُمْ، وَقَسَمَ فَيَأْتِيكُمْ فَيُكْرِمُكُمْ، وَأَمَرَنِي بِانصَافٍ مَظْلُومِكُمْ، وَالْإِحْسَانِ إِلَى سَامِعِكُمْ وَمُطِيعِكُمْ، وَالشُّدَّةِ عَلَى عَاصِيِكُمْ وَمُرِيْبِكُمْ، وَأَنَا مُنْتَهَى فِي ذَلِكِ إِلَى أَمْرِهِ، وَأَنَا لِمُطِيعِكُمْ كَالْوَالِدِ الشَّفِيقِ، وَلِمُخَالِفِكُمْ كَالسَّمِّ النَّقِيعِ، فَلَا يُبْقِيَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ. ثُمَّ نَزَلَ، فَأَتَى الْقَصْرَ فَتَزَلَّهُ، وَارْتَحَلَ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ نَحْوَ وَطَنِهِ بِالشَّامِ ۱۲۶ (الأخبار الطوال: ص ۲۳۲). [۱]

حکومت، در صورت نافرمانی، وعده داد.

آن گاه گفت: ای کوفیان! به راستی که امیر مؤمنان، یزید، مرا والی شهر شما قرار داده و به عنوان کارگزار حکومت بر این شهر، انتخاب کرده است. او به من دستور داده ثروت های عمومی را میان شما تقسیم کنم، انصاف [و عدالت] را برای ستم دیده در برابر ظالم رعایت نمایم، حقوق ناتوانان را از قدرتمندان بگیرم، به حرف شنو و مطیع، نیکی کنم و بر تفرقه افکن، سخت بگیرم. سخنم را به این مرد هاشمی برسانید تا از خشم من پروا کند.

آن گاه از منبر، پایین آمد. منظور او از هاشمی، مسلم بن عقیل بود. (۱)

۹/۴ سیاست ابن زیاد برای تسلط بر کوفه

۱۲۷. تاریخ الطبری - به نقل از ابو وداک - ابن زیاد بر سران قبیله ها و مردم، بسیار سخت گرفت و گفت: نام افراد غریبه و کسانی که امیر مؤمنان به دنبال آنان است و پیروان خوارج و افراد تفرقه افکن را که عقیده به مخالفت و جدایی دارند، برایم بنویسید. هر کس نام این افراد را بنویسد، چیزی بر عهده اش نیست؛ ولی اگر ننویسد، باید تضمین کند که در محدوده قبیله او، کسی با ما مخالفت نمی ورزد و بر ضد حکومت، سرکشی نخواهد داشت و اگر چنین نکند، حکومت، نسبت به او تعهدی نخواهد داشت و مال و خونسش برای ما حلال است. هر سردسته قبیله که در محدوده او، یکی از کسانی یافت شود که مورد پیگرد امیر مؤمنان است و او را به ما معرفی نکرده باشد، بر در

ص: ۲۵۴

۱- (۱) لَمَّا أَصْبَحَ [ابن زیاد] قَامَ خَاطِبًا، وَعَلَيْهِمْ عَاتِبًا، وَلِرُؤُسَائِهِمْ مُؤَنِبًا وَلِأَهْلِ الشَّقَاقِ مُعَاتِبًا، وَوَعَدَهُمْ بِالْإِحْسَانِ عَلَى لُزُومِ طَاعَتِهِ، وَبِالْإِسَاءَةِ عَلَى مَعْصِيَتِهِ وَالْخُرُوجِ عَنْ حَوْزَتِهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدُ وَلَانِي بَلَدَكُمْ، وَاسْتَعْمَلَنِي عَلَى مِصْرِكُمْ، وَأَمَرَنِي بِقِسْمَةِ بَيْنِكُمْ، وَإِنْصَافِ مَظْلُومِكُمْ مِنْ ظَالِمِكُمْ، وَأَخْذِ الْحَقِّ لِرُءَيْفِكُمْ مِنْ قَوِيَّتِكُمْ، وَالْإِحْسَانِ إِلَى السَّامِعِ الْمُطِيعِ، وَالتَّشْدِيدِ عَلَى الْمُرِيبِ، فَأَبْلِغُوا هَذَا الرَّجُلَ الْهَاشِمِيَّ مَقَالَتِي، لِيَتَّقِيَ غَضَبِي. وَنَزَلَ. يَعْنِي بِالْهَاشِمِيِّ: مُسْلِمَ بَنِ عَقِيلٍ ۱۲۷ (مشير الأحران: ص ۳۰، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۴۰). [۱]

خانه اش به چارمیخ کشیده می شود و حق نقابت وی، ملغا می گردد و به جنگلی در عُمان، تبعید می شود. (۱)

۱۲۸. الفصول المهمه: ابن زیاد، وارد قصر شد و شب را سپری کرد و چون صبح شد، مردم را جمع کرد و بسیار با اَبَتهت و کوبندگی، جولان داد، و سخن گفت و پُرگویی کرد، و تهدید کرد و ترساند، و گروهی از کوفیان را گرفت و بدون درنگ کشت. آن گاه نیرنگ ها به کار گرفت تا بر مسلم، دست یافت و او را دستگیر کرد و کشت. ۲

۱۲۹. الفتوح: قیس [بن مُسهر صیداوی] وارد کوفه شد، در حالی که عبید الله، نگهبان ها و چراغ هایی را بر راه ها گذارده بود و کسی نمی توانست بدون بازرسی، عبور کند. (۲)

۱۰/۴ رفتن مسلم به خانه هانی بن عروه

۱۳۰. تاریخ الطبری - به نقل از ابو وداک - مسلم بن عقیل، خیر آمدن عبید الله و سخنرانی او را شنید و از سختگیری هایش بر مردم و سران قبایل، باخبر گشت. او از خانه مختار - که لو رفته بود - بیرون آمد و به منزل هانی بن عروه مرادی رسید. بر آستان در ایستاد و

ص: ۲۵۵

۱- (۱) أَخَذَ [ابن زیاد] العُرَفَاءَ وَالتَّيَّاسَ أَخْذًا شَدِيدًا، فَقَالَ: اكْتُبُوا إِلَيَّ الْغُرَبَاءَ، وَمَنْ فِيكُمْ مِنْ طَلَبِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَنْ فِيكُمْ مِنَ الْحُرُورِيِّهِ وَأَهْلِ الرَّيْبِ، الَّذِينَ رَأَيْتُمْ الْخِلَافَ وَالشَّقَاقُ، فَمَنْ كَتَبْتُمْ لَنَا فَبَرِيءٌ، وَمَنْ لَمْ يَكْتُبْ لَنَا أَحَدًا فَيَضْمَنُ لَنَا مَا فِي عَرَفَتِهِ إِلَّا يُخَالَفْنَا مِنْهُمْ مُخَالَفٌ، وَلَا يَبْغِي عَلَيْنَا مِنْهُمْ بَاغٌ، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ بَرَّتْ مِنْهُ الدِّمَّةُ، وَحَلَالٌ لَنَا مَالُهُ وَسَيْفُكَ دَمِهِ. وَأَيُّمَا عَرِيفٍ وَجِدَ فِي عَرَفَتِهِ مِنْ بُغْيِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَحَدٌ لَمْ يَرْفَعُهُ إِلَيْنَا، صُلبَ عَلَى بَابِ دَارِهِ، وَالْقَيْتِ تِلْكَ الْعَرِافَةُ مِنَ الْعَطَاءِ، وَسَيَّرَ إِلَى مَوْضِعِ بَعْمَانَ الزَّارَةَ ۱۲۸ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۹؛ [۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۴۴). [۲]

۲- (۳) مَضَى قَيْسٌ إِلَى الْكُوفَةِ، وَعُيِّدَ اللَّهُ بِنُ زِيَادٍ قَدْ وَضَعَ الْمَرَاصِدَ وَالْمَصَابِيحَ عَلَى الطُّرُقِ، فَلَيْسَ أَحَدٌ يَقْدِرُ أَنْ يَجُوزَ إِلَّا فُتِّشَ ۱۳۰ (الفتوح: ج ۵ ص ۸۲). [۳]

کسی را در پی او فرستاد که بیرون بیاید. هانی بیرون آمد و از بودن مسلم در آن جا، ناراحت شد.

مسلم به وی گفت: نزد تو آمده ام تا مرا پناه دهی و میزبانی کنی.

هانی گفت: خدا، تو را رحمت کند! مرا به بیش از ظرفیت و طاقتم تکلیف می کنی. اگر نبود که بر در خانه ام آمده ای و به من اعتماد کرده ای، دوست می داشتم و از تو درخواست می کردم از این جا بروی؛ لیکن حرمت داشتن تو نمی گذارد و سزاوار نیست کسی مانند من، کسی مانند تو را برگرداند. داخل شو.

هانی، او را پناه داد و شیعیان در خانه هانی بن عروه با مسلم، رفت و آمد داشتند. (۱)

۱۳۱. المناقب، ابن شهر آشوب: مسلم از خانه سالم، شبانه به خانه هانی بن عروه میزدجی رفت و در امان او قرار گرفت. مردم با وی بیعت می کردند، تا این که ۲۵ هزار مرد، بیعت کردند. مسلم، تصمیم به قیام گرفت؛ ولی هانی گفت: شتاب مکن! (۲)

۱۳۲. تاریخ الطبری - به نقل از عمار دهنی، از امام باقر علیه السلام - مسلم پس از آمدن عبید الله بن زیاد، از خانه ای که در آن اقامت داشت، به خانه هانی بن عروه مرادی منتقل شد. (۳)

ص: ۲۵۶

۱- (۱) سَمِعَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ بِمَجِيءِ عَبِيدِ اللَّهِ وَمَقَالَتِهِ الَّتِي قَالَهَا، وَمَا أَخَذَ بِهِ الْعُرَفَاءُ وَالنَّاسَ، فَخَرَجَ مِنْ دَارِ الْمُخْتَارِ - وَقَدْ عَلِمَ بِهِ - حَتَّى انْتَهَى إِلَى دَارِ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ الْمُرَادِيِّ، فَدَخَلَ بَابَهُ، وَأَرْسَلَ إِلَيْهِ أَنْ اخْرُجْ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ هَانِيٌّ، فَكَرِهَ هَانِيٌّ مَكَانَهُ حِينَ رَأَاهُ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: أَتَيْتُكَ لِتَجِيرَنِي وَتَضَيِّفَنِي، فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ، لَقَدْ كَلَفْتَنِي شَطَطًا، وَلَوْلَا دُخُولُكَ دَارِي وَثِقْتُكَ، لَأَحْبَبْتُ وَلَسَأَلْتُكَ أَنْ تَخْرُجَ عَنِّي، غَيْرَ أَنَّهُ يَأْخُذُنِي مِنْ ذَلِكَ ذِمَامٌ، وَلَيْسَ مَرْدُودٌ مِثْلِي عَلَى مِثْلِكَ عَنْ جَهْلٍ، أُدْخِلُ. فَأَوَّاهُ، وَأَخَذَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ فِي دَارِ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ ۱۳۱ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۶۱، [۱] أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۳۶). [۲]

۲- (۲) انْتَقَلَ مُسْلِمٌ مِنْ دَارِ سَالِمٍ إِلَى دَارِ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ الْمِيَذَجِيِّ فِي اللَّيْلِ، وَدَخَلَ فِي أَمَانِهِ، وَكَانَ يُبَايِعُهُ النَّاسُ، حَتَّى بَايَعَهُ خَمْسَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفَ رَجُلٍ، فَعَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ، فَقَالَ هَانِيٌّ: لَا - تَعَجَّلْ! ۱۳۲ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۹۱، [۳] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۴۳). [۴]

۳- (۳) تَحَوَّلَ مُسْلِمٌ حِينَ قَدِمَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ مِنَ الدَّارِ الَّتِي كَانَ فِيهَا، إِلَى مَنْزِلِ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ الْمُرَادِيِّ ۱۳۳ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۴۸، [۵] تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۲۴).

۱۳۳. تاریخ الطبری - به نقل از محمد بن قیس - مسلم بن عقیل، بیست و هفت روز پیش از آن که کشته شود، برای حسین علیه السلام نوشته بود: «أَمَّا بَعْدُ، رَاهُ نَمَا، بَهْ كَسَانِ خَوْدِ، دَرُوعِ نَمِيْ كُوَيْدِ. جَمَاعَتِ مَرْدَمِ كُوفَهْ، بَا شَمَائِنْدِ. هَنْگَامِيْ كَهْ نَامَهْ مَرَا خَوَانْدِي، حَرَكَتِ كُنْ. دَرُودِ بَرِ تُو بَادَا!». (۱)

۱۳۴. تاریخ الطبری - به نقل از جعفر بن حدیفه طایی - مسلم بن عقیل - وقتی به خانه هانی بن عروه نقل مکان کرد و هجده هزار نفر با او بیعت کردند - نامه ای را به همراه عابس بن ابی شیبِ شاکری برای حسین علیه السلام فرستاد: «أَمَّا بَعْدُ، بَهْ رَاسْتِيْ كَهْ رَائِدِ، بَهْ بَسْتِگَانَشِ دَرُوعِ نَمِيْ كُوَيْدِ. (۲) از کوفیان، هجده هزار نفر با من بیعت کرده اند. چون نامه ام به شما رسید، در آمدن، شتاب کنید. حقیقتاً تمام مردم با شمایند. آنان نسبت به خاندان معاویه هیچ گونه میل و نظری ندارند. والسلام!». (۳)

۱۳۵. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): مسلم به حسین بن علی علیه السلام چنین نوشت:

ص: ۲۵۷

۱- (۱) كَانَ مُسْلِمٌ بِنُ عَقِيلٍ قَدْ كَانَ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ لِسَبْعِ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ، إِنَّ جَمَعَ أَهْلِ الْكُوفَةِ مَعَكَ، فَأَقْبِلْ حِينَ تَقْرَأُ كِتَابِي، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ ۱۳۴ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۵). [۱]

۲- (۲) عبارت «إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ»، یک ضرب المثل است و در مورد کسی به کار می رود که وقتی سخن می گوید، دروغ نمی گوید. «رائد»، به کسی می گویند که اهل قبیله، او را به جستجوی آب و چراگاه می فرستند (لسان العرب: ج ۳ ص ۱۸۷ [۲] ماده «رود»).

۳- (۳) كَانَ مُسْلِمٌ بِنُ عَقِيلٍ - حَيْثُ تَحَوَّلَ إِلَى دَارِ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ، وَبَايَعَهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا - قَدَّمَ كِتَابًا إِلَى حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ عَابِسِ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ الشَّكْرِيِّ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ، وَقَدْ بَايَعَنِي مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا، فَعَجَّلِ الْإِقْبَالَ حِينَ يَأْتِيكَ كِتَابِي؛ فَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ مَعَكَ، لَيْسَ لَهُمْ فِي آلِ مُعَاوِيَةَ رَأْيٌ وَلَا هَوَى، وَالسَّلَامُ ۱۳۵ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۵؛ [۳] مثير الأحران: ص ۳۲).

«من، وارد کوفه شدم و تا زمان نوشتن نامه، هجده هزار نفر بیعت کرده اند. در آمدن، شتاب کنید که برای آمدن، هیچ مانعی نیست» (۱).

۱۲/۴ برخی گزارش های مربوط به نقشه کشتن ابن زیاد

اشاره

۱۳۶. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): شریک بن اعور حارثی، به همراه عبید الله از بصره وارد کوفه شد. او از شیعیان علی علیه السلام بود. شریک نیز مانند مسلم، به خانه هانی بن عروه فرود آمد. شریک در آن جا بیمار شد. عبید الله برای عیادت شریک، به خانه هانی آمد و نمی دانست که مسلم بن عقیل در آن جا است. آنان سی مرد را آماده کرده بودند که وقتی عبید الله داخل شد، او را بکشند. عبید الله نزد شریک آمد و از احوال او می پرسید و شریک این شعر را می خواند:

چرا سلمی را در انتظار می گذارید که او را تحیت بگویید؟

مرا سیراب کنید، اگر چه جانم از دست برود.

عبید الله گفت: چه می گوید؟

گفتند: هذیان می گوید.

مردان آماده حمله، به جنب و جوش افتادند. عبید الله از این وضعیت، تعجب کرد و از جا جست و بیرون رفت. سپس غلام هانی بن عروه را که جزو شرطه ها بود، فرا خواند. جریان را از او پرسید. او هم داستان را به وی گزارش داد. عبید الله گفت: عجب! آن گاه رفت و داخل قصر شد. (۲)

ص: ۲۵۸

۱- (۱) کَتَبَ [مُسْلِمٌ] إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي قَدِمْتُ الْكُوفَةَ، فَبَايَعَنِي مِنْهُمْ إِلَى أَنْ كَتَبْتُ إِلَيْكَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا، فَعَجَّلَ الْقُدُومَ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ دُونَهَا مَانِعٌ ۱۳۶ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۵۸).

۲- (۲) كَانَ قَدِمَ مَعَ عُبَيْدِ اللَّهِ مِنَ الْبَصْرَةِ شَرِيكُ بْنُ الْأَعْوَرِ الْحَارِثِيُّ، وَكَانَ شَيْعَةً لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَتَزَلَّ أَيْضًا عَلَى هَانِي بْنِ عُرْوَةَ، فَاشْتَكَى شَرِيكٌ، فَكَانَ عُبَيْدُ اللَّهِ يَعُودُهُ فِي مَنْزِلِ هَانِيٍّ، وَمُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ هُنَاكَ لَا- يَعْلَمُ بِهِ، فَهَيَّؤُوا لِعُبَيْدِ اللَّهِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا يَقْتُلُونَهُ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِمْ. وَأَقْبَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ فَدَخَلَ عَلَى شَرِيكٍ يَسْأَلُ بِهِ فَجَعَلَ شَرِيكٌ يَقُولُ: «مَا تَنْظُرُونَ بِيَلْمِي أَنْ تُحْيُواهَا». اسقوني ولو كانت فيها نفسى. فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: مَا يَقُولُ؟ قَالُوا: يَهْجُرُ، وَتَحْشَشَ الْقَوْمُ فِي الْبَيْتِ، فَأَنْكَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ مَا رَأَى مِنْهُمْ، فَوَثَبَ فَخَرَجَ، وَدَعَا مَوْلَى لِهَانِيٍّ بْنِ عُرْوَةَ- كَانَ فِي الشَّرْطَةِ- فَسَأَلَهُ، فَأَخْبَرَهُ الْخَبْرَ. فَقَالَ: أَوْ لَا. ثُمَّ مَضَى حَتَّى دَخَلَ الْقَصْرَ ۱۳۷ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۶۰).

۱۳۷. سیر أعلام النبلاء: شریک بن اعور- که شیعی بود- به همراه عبید الله، وارد کوفه شد و در منزل هانی بن عروه منزل کرد. وی در آن جا بیمار شد. عبید الله می خواست در آن جا از وی عیادت کند. آنان سی مرد را آماده کردند تا عبید الله را غافلگیرانه بکشند؛ ولی این کار به انجام نرسید و عبید الله از مسئله باخبر شد و برخاست و بیرون رفت. (۱)

ص: ۲۵۹

۱- (۱) قَدِمَ مَعَ عَبِيدِ اللَّهِ شَرِيكُ بْنُ الْأَعْوَرِ - شَيْعِيٌّ - فَنَزَلَ عَلَى هَانِيِّ بْنِ عُرْوَةَ، فَمَرَضَ، فَكَانَ عَبِيدُ اللَّهِ يَعُودُهُ، فَهَيَّؤُوا لِعَبِيدِ اللَّهِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا لِيُغْتَالُوهُ، فَلَمْ يَتَمَّ ذَلِكَ، وَفَهُمُ عَبِيدُ اللَّهِ فَوَثَبَ وَخَرَجَ ۱۳۸ (سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۲۹۹).

یکی از مسائل قابل تأمل در حوادث شهر کوفه قبل از شهادت مسلم، گزارشی در موضوع طرح ترور ابن زیاد است. بر پایه آن چه در منابع تاریخی آمده، این طرح، توسط شریک بن اعور یا هانی بن عروه یا عماره بن عبید، به مسلم، پیشنهاد گردید. او نیز آن را پذیرفت و قرار شد هنگامی که ابن زیاد به عیادت هانی یا شریک بن اعور آمد، مسلم، همراه با سی مرد مسلح، طبق نقشه قبلی، ابن زیاد را ترور نماید.

ابن زیاد، به عیادت شریک بن اعور و یا هانی آمد و زمینه برای اجرای نقشه ترور، آماده شد؛ اما مسلم، در آخرین لحظات از اجرای آن، امتناع ورزید.

در پاسخ به این پرسش که: «چرا طرح ترور ابن زیاد اجرا نشد؟»، گزارش های متفاوتی وجود دارد. شماری از گزارش ها، حاکی از آن اند که ابن زیاد، از قرائن موجود، متوجه طرح ترور خود شد و صحنه را فوراً ترک کرد.

برخی از گزارش ها، تصریح می کنند که زنی در خانه هانی، مانع اقدام مسلم گردید.

در شماری از گزارش ها نیز پاسخ خود مسلم، به این که چرا اقدام به ترور ابن زیاد نکرد، آمده است که دو چیز، مانع اقدام او شد: یکی این که هانی، مایل نبوده است که این اقدام، در خانه او انجام شود؛ و دیگر، به خاطر آوردن حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود:

إِنَّ الْإِيمَانَ قَيْدَ الْفَتْكِ، وَلَا يَفْتِكُ مُؤْمِنٌ (۱).

اسلام، غافلگیرانه کشتن را در بند کشیده است و هیچ مسلمانی، غافلگیرانه نمی کشد.

همچنین در برخی از گزارش ها، مسلم، عُلّت امتناع خود را فقط حدیث مورد اشاره، ذکر کرده است.

در گزارشی دیگر، مسلم، عُلّت امتناع خود را تنها مایل نبودن هانی به انجام گرفتن این کار در خانه او می داند.

و در نقلی دیگر، مسلم برای توجیه کار خود، به دو عامل اشاره می کند: یکی، حدیث «فَتَكَ (ترور)»؛ و دیگر، این که مایل نبوده است این اقدام در خانه شریک بن عَوْر انجام شود.

با تأمل در این گزارش های متناقض، نخستین نکته ای که به ذهن می رسد، ساختگی بودن همه آنهاست؛ زیرا:

اولاً، حضور یافتن ابن زیاد در خانه علاقه مندان به مسلم، به معنای قرار دادن خود در کانون خطر است که با در نظر گرفتن زیرکی سیاسی ابن زیاد و اوضاع بحرانی کوفه، انجام گرفتن این اقدام ضدّ امنیتی به وسیله او، باور نکردنی است، بویژه این که از طریق مأمور نفوذی خود، اطلاع یافته بود که مسلم در خانه هانی، مخفی شده است.

ثانیاً، ضرورتی لازم اجرای نقشه ترور، مخفیکاری است و این، با در جریان کار قرار گرفتن سی نفر - که همراهی آنها برای ترور یک نفر، ضرورتی ندارد - منافات دارد.

ثالثاً، اگر نقشه اعدام ابن زیاد، واقعیت داشت، مقتضای در نظر گرفتن تدابیر

ص: ۲۶۱

۱- (۱) گفتنی است: این حدیث، در الکامل (ج ۲ ص ۵۳۸) [۱] به صورت «هیچ مسلمانی مسلمان دیگر را غافلگیرانه نمی کشد» آمده است.

سیاسی و امنیتی برای این عملیات، این بود که اجرای آن به فردی غیر از مسلم-که رهبری نهضت کوفه را به عهده داشت- واگذار می شد.

بر این اساس، می توان گفت که ماجرای ترور ابن زیاد، احتمالاً ساخته و پرداخته خود او و دستیارانش و برای موجه جلوه دادن اقدام خویش بر ضد مسلم و سران قبایل هوادار ایشان بوده است.

اگر این تحلیل، پذیرفته نشود و نقشه یاد شده را واقعی بدانیم، گزارش دوم که حاکی از متوجه شدن ابن زیاد از طریق قرائن موجود است و یا گزارش سوم که تصریح می کند زنی در خانه هانی، مانع اجرای آن شد، به صحت، نزدیک ترند.

اما درستی گزارش های دیگری که می گویند مسلم، با یادآوری حدیث نبوی «فتک»، از تصمیم خود منصرف شد، بسیار بعید می نماید؛ بلکه می توان گفت که اهانت به مسلم است. آیا می توان پذیرفت که نماینده امام علیه السلام، هنگام طرح نقشه یاد شده، حکم آن را نمی دانسته و موقع اجرا، با یادآوری آن، از تصمیم خود، منصرف شده است؟!

سایر آنچه در گزارش های یاد شده، برای بیان علت امتناع مسلم از اجرای طرح ترور آمده، آن قدر سست است که ارزش نقد ندارد.

۱۳۸. تاریخ الطبری - به نقل از ابو وداک - ابن زیاد، غلامش را که معقل نام داشت، فرا خواند و به وی گفت: سه هزار درهم بگیر و مسلم و یارانش را پیدا کن و این سه هزار درهم را به آنان بده و بگو: با این پول با دشمنانتان بجنگید و خود را یکی از آنان نشان بده. اگر این پول را به آنان بدهی، به تو اعتماد و اطمینان خواهند کرد و کارهای سری شان را از تو پنهان نمی کنند. صبح و شام با آنان رفت و آمد کن.

معقل، پول را گرفت و نزد مسلم بن عوسجه اسدی (از قبیله بنی سعد بن ثعلبه) در مسجد اعظم آمد، که نماز می خواند. از مردم شنید که می گفتند: او برای حسین، بیعت می گیرد. نزد او آمد و نشست تا از نماز، فارغ شد.

آن گاه گفت: ای بنده خدا! من مردی شامی هستم و هم پیمان قبیله ذو کلاع. خداوند به من، محبت اهل بیت و دوستانشان را عنایت فرموده است. این، سه هزار درهم است و می خواهم با مردی از اهل بیت که شنیده ام به کوفه آمده و برای پسر دختر پیامبر خدا، بیعت می گیرد، دیدار کنم. من به دنبال دیدار او هستم؛ ولی کسی را نیافتم که مرا به سوی او راه نمایی کند و کسی محلّ او را نمی شناسد. اینک در مسجد نشسته بودم که از مردم شنیدم که می گفتند: این مرد با خاندان پیامبر، آشناست. به نزد تو آمدم تا این پول را بگیری و مرا نزد آقای خود ببری تا با او بیعت کنم. اگر خواستی، پیش از دیدار او، از من بیعت بگیر.

مسلم بن عوسجه گفت: خداوند را سپاس گزار باش که مرا دیدی. من هم خوش حالم که تو به آنچه دوست داری، می رسی. امید است خداوند به وسیله تو، خاندان پیامبر را یاری کند. البته از این که مرا پیش از استواری کار، شناختی، ناراحتم، از ترس این طاغوت و قدرت او.

آن گاه پیش از رفتن، از او بیعت گرفت و از او پیمان های سخت گرفت که خیرخواه و روراست باشد و امور را پنهان کند. معقل نیز ضمانت داد. آن گاه به وی

گفت: روزها به منزل من، رفت و آمد کن تا برای تو اجازه ملاقات با مسلم را بگیرم. معقل به همراه مردم، رفت و آمد می کرد تا برایش اذن بگیرد....

معقل - همان غلام ابن زیاد که ابن زیاد، وی را با پول، به سوی مسلم و یارانش فرستاده بود -، روزهایی را به خانه مسلم بن عوسجه، رفت و آمد کرد تا او را نزد مسلم بن عقیل برسد، تا این که پس از مرگ شریک بن عور، او را نزد مسلم برد و تمام اخبار را به وی داد و مسلم از او بیعت گرفت و به ابو ثمامه صاعدی دستور داد اموالی را که آورده بود، بگیرد.

ابو ثمامه کسی بود که اموال را تحویل می گرفت و کمک ها را جمع آوری می کرد. او سلاح می خرید؛ چون خبره این کار بود و از جنگجویان عرب و سرشناسان شیعه بود.

این مرد (معقل)، یکسره نزد آنان رفت و آمد می کرد. او نخستین کسی بود که می آمد و آخرین کسی بود که می رفت. اخبار را می شنید و از اسرار، باخبر می شد و سپس می رفت و همه را در گوش ابن زیاد می گفت. (۱)

ص: ۲۶۴

۱- (۱) دعا ابن زیاد مولى يُقال له معقل، فقال له: خذ ثلاثة آلاف درهم، ثم اطلب مسلم بن عقيل، [۱] واطلب لنا أصحابه، ثم أعطهم هذه الثلاثة آلاف، فقبل لهم: استعينوا بها على حرب عيذوكم، وأعلمهم أنك منهم؛ فإنك لو قد أعطيتها إياهم اطمأنوا إليك، ووثقوا بك، ولم يكتموك شيئاً من أخبارهم، ثم اغد عليهم وروح. ففعل ذلك، فجاء حتى أتى إلى مسلم بن عوسجه الأسيدي - من بني سعد بن ثعلبة - في المسجد الأعظم وهو يصلي، وسمع الناس يقولون: إن هذا يبايع للحسين عليه السلام، فجاء فجلس حتى فرغ من صلاته. ثم قال: يا عبد الله، إنني امرؤ من أهل الشام، مولى لِمَدَى الكلاع، أنعم الله عليّ بحب أهل هذا البيت، وحب من أحبهم، فهذه ثلاثة آلاف درهم، أردت بها لقاء رجل منهم بلغنى أنه قدم الكوفة، يبايع لابن رسول الله صلى الله عليه وآله، وكننت أريد لقاءه فلم أجد أحداً يدلني عليه، ولا يعرف مكانه، فإني لجالس آنفاً في المسجد؛ إذ سمعت نقرأ من المسلمين يقولون: هذا رجل له علم بأهل هذا البيت، وإني أتيتك لتقبض هذا المال، وتدخلني على صاحبك فأبأه، وإن شئت أخذت بيعتي له قبل لقاءه. فقال: احمد الله على لقاءك إياي، فقد سرتني ذلك لتنال ما تحب، ولينصير الله بك أهل بيت نبيه، ولقد -

۱۳۹. تاریخ الطبری - به نقل از عمار دهنی - : امام باقر علیه السلام فرمود: «عبید الله به چهره های سرشناس کوفه گفت: چرا هانی به همراه دیگران، نزد من نمی آید؟»

محمد بن اشعث به همراه جمعی، نزد هانی رفتند و او را بر آستانه خانه اش دیدند. گفتند: امیر، تو را یاد کرد و گفت که: چرا نزد ما نمی آید. حرکت کن و نزد او برو.

آن قدر اصرار کردند تا به همراه آنان سوار شد و نزد عبید الله آمد، در حالی که شریح قاضی، آن جا بود.

عبید الله چون به هانی نظر افکند، رو به شریح کرد و گفت: مرد نادان، با پاهای خود آمده است!

چون هانی به عبید الله سلام کرد، عبید الله گفت: ای هانی! مسلم کجاست؟

هانی گفت: نمی دانم.

عبید الله دستور داد آن غلامی که درهم ها را برده بود، بیاورد. چون هانی آن مرد را دید، [از سخن گفتن در ماند و پس از مدتی] گفت: خداوند، کارهای امیر را سامان

بخشد! به خدا سوگند، من او را به خانه ام دعوت نکرده ام. او خود آمد و خود را بر من تحمیل کرد.

عبید الله گفت: او (مسلم) را نزد من بیاور.

هانی گفت: به خدا سوگند، اگر زیر پاهایم باشد، پا از روی او بر نخواهم داشت.

عبید الله گفت: او را نزد من بیاورید.

هانی را نزدیک بردند. عبید الله بر پیشانی او زد و او خون آلود شد. هانی به سمت یک نگهبان حمله بُرد تا شمشیرش را بگیرد؛ ولی او را گرفتند. عبید الله گفت: خداوند، خونت را مباح کرد. و دستور داد [او را حبس کنند] و در گوشه ای از قصر، زندانی شد.

غیر از ابو جعفر باقر علیه السلام، چنین روایت کرده اند: کسی که هانی بن عروه را نزد عبید الله بن زیاد آورد، عمرو بن حجاج زبیدی بود....

امام باقر علیه السلام فرمود: «در این اوضاع و احوال، خبر به قبیله مذحج رسید و در این هنگام، بیرون قصر، سر و صدایی بلند شد و عبید الله آن را شنید. پرسید: این سر و صداها چیست؟

گفتند: قبیله مذحج اند.

عبید الله به شریح گفت: نزد آنان برو و به آنان خبر بده که هانی را زندانی کرده ام تا از او پرسش هایی بپرسم. و جاسوسی را در پی شریح فرستاد تا ببیند چه می گوید. شریح از کنار هانی بن عروه گذشت. هانی به وی گفت: ای شریح! از خدا بترس. او قاتل من است!

شریح از قصر بیرون رفت و بر آستانه قصر ایستاد و گفت: مشکلی نیست. امیر، هانی را زندانی کرده تا از او مطالبی را بپرسد.

آنان [به همدیگر] گفتند: راست می گوید. خطری متوجه رئیس شما نیست. و متفرق شدند. (۱)

ص: ۲۶۶

۱- (۱) قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ لَوْجُوهُ أَهْلِ الْكُوفَةِ: مَا لِي أَرَى هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ لَمْ يَأْتِنِي فِيمَنْ أَتَانِي؟-

۱۴۰. أنساب الأشراف: ابن زیاد، محمد بن اشعث كندی و اسماء بن خارجة بن حُصَيْن فزاري را نزد هانی بن عروه فرستاد و آن دو با وی ملایمت کردند، تا این که او را نزد ابن زیاد آوردند. عید الله، او را به خاطر پناه دادن به مسلم بن عقیل، سرزنش کرد و به وی گفت: مردم، متحد و هم سخن اند. چرا در جهت تفرقه و جدایی آنان، به مردی که برای تفرقه افکنی آمده، کمک می کنی؟

هانی به خاطر پناه دادن به مسلم، عذرخواهی کرد و گفت: خداوند، کارهای امیر را سامان بخشید! او بدون اطلاع و آمادگی من، وارد خانه ام شد و از من خواست که به او پناه دهم. از این جهت، دینی بر گردنم احساس کردم.

عید الله گفت: پس او را نزد من بیاور تا تلافی اشتباهات گردد.

هانی، امتناع ورزید. عید الله گفت: به خدا سوگند، اگر او را نیاوری، گردنت را خواهم زد.

هانی گفت: به خدا سوگند، اگر گردنم را بزنی، شمشیرها بر گرد خانه ات بسیار می شوند.

عبید الله دستور داد او را نزدیک آوردند و او را با چوبی یا عصایی کج که همراه داشت، چنان زد که بینی اش شکست و پیشانی اش شکاف برداشت. آن گاه دستور داد او را در یکی از اتاق های قصر، زندانی کنند. (۱)

۱۵/۴ سخنرانی ابن زیاد، پس از در بند کشیدن هانی

۱۴۱. تاریخ الطبری - به نقل از محمد بن بشیر همدانی - عبید الله چون هانی را کتک زد و زندانی نمود، ترسید که مردم به خاطر او شورش کنند. از این رو، از قصر (دار الحکومه) بیرون آمد و بر منبر رفت و به همراه او بزرگان کوفه، نگهبانان و خدمتکارانش بودند. او حمد و ثنای خدا را به جا آورد و آن گاه گفت: اما بعد، ای مردم - به اطاعت خداوند و پیشوایان آن چنگ زنید و از اختلاف و تفرقه پرهیزید تا مبادا نابود و خوار گردید و کشته شوید و مورد ستم و محرومیت قرار گیرید. برادرت کسی است که با تو یک رنگ باشد و آن که ترساند، معذور است.

او خواست از منبر پایین بیاید که دیده بانان از سمت بازار خرما فروشان، دوان دوان، داخل مسجد شدند و می گفتند: پسر عقیل آمد! پسر عقیل آمد!

ص: ۲۶۸

۱- (۱) وَجَّهَ [ابن زیاد] مُحَمَّدَ بْنَ الْأَسْعَثِ الْكِنْدِيِّ، وَأَسْمَاءَ بْنَ خَارِجَةَ بْنِ حُصَيْنِ الْفَرَارِيِّ، إِلَى هَانِي بْنِ عُرْوَةَ، فَرَفَقَا بِهِ حَتَّى أَتَى ابْنَ زِيَادٍ، فَأَتَبَّهُ عَلَى إِيوَائِهِ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، وَقَالَ لَهُ: إِنَّ أَمْرَ النَّاسِ مُجْتَمِعٌ، وَكَلِمَتُهُمْ مُتَّفَقَةٌ، أَفْتَعِينُ عَلَى تَشْتِيتِ أَمْرِهِمْ - بِتَفْرِيقِ كَلِمَتِهِمْ وَالْفَتْهِيمِ - رَجُلًا - قَدِمَ لِتَذَلِّكَ؟ فَأَعْتَدَرَ إِلَيْهِ مِنْ إِيوَائِهِ، وَقَالَ: أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ! دَخَلَ دَارِي عَنْ غَيْرِ مُوَاطَأَةٍ مِنِّي لَهُ، وَسَيَأْتِيكَ أَنْ اجِيرُهُ، فَأَخَذَتْنِي لِتَذَلِّكَ ذِمَامَهُ. قَالَ: فَائْتِنِي بِهِ لِتَتَلَفَى الَّذِي فَرَطَ مِنْ سَوْءِ رَأْيِكَ، فَأَبَى، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَأْتِنِي بِهِ لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ. قَالَ: وَاللَّهِ لَئِنْ ضَرَبْتَ عُنُقِي، لَتَكْثُرَنَّ الْبَارِقَةُ حَوْلَ دَارِكَ. فَأَمَرَ بِهِ فَأَدِنِي مِنْهُ فَضَرَبَ وَجْهَهُ بِقَضِيْبٍ أَوْ مِحْجَنٍ كَانَ مَعَهُ، فَكَسَّرَ أَنْفَهُ وَشَقَّ حَاجِبَهُ، ثُمَّ أَمَرَ بِهِ، فَحُبِسَ فِي بَعْضِ بُيُوتِ الدَّارِ ۱۴۱ (أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۳۷ و ۳۴۳. [۱] نیز، ر.ك: العقد الفرید: ج ۳ ص ۳۶۴).

عبید اللہ به سرعت، وارد قصر شد و درها را بست. (۱)

۱۶/۴ دعوت مسلم از نیروهایش و حرکت به سوی قصر

۱۴۲. الإرشاد - به نقل از عبد اللہ بن حازم: - به خدا سوگند، من فرستاده مسلم پسر عقیل به قصر بودم تا بینم هانی چه می کند. چون او کتک خورد و زندانی شد، بر اسبم سوار شدم و نخستین فردی بودم که برای مسلم بن عقیل خبر آوردم. در این هنگام، زنان در خانه هانی جمع شده بودند و فریاد می زدند: ای غم! ای مصیبت!

من بر مسلم بن عقیل وارد شدم و به وی خبر دادم. به من دستور داد در میان اصحاب و یارانش - که خانه های اطراف را پُر کرده بودند و چهار هزار مرد بودند - [شعاری را] فریاد کنم. من فریاد زدم: «یا منصور! اُمّت!» و مردم کوفه نیز شعار دادند و اجتماع کردند.

آن گاه مسلم، فرمانده قبایل کِنده، مَدَحِج، اَسَد، تَمِیم و هَمْدان را تعیین کرد و مردم، همدیگر را فرا خواندند و اجتماع کردند. زمانی نگذشت که مسجد و بازار، از جمعیت، پُر شدند و تا شب، جمعیت، یکسر اضافه می شد. عرصه بر عبید اللہ تنگ شد و تنها کاری که توانست انجام دهد، این بود که در قصر را ببندد. همراهان او در قصر، تنها سی نگهبان و بیست تن از اشراف کوفه و خانواده و نزدیکانش بودند. (۲)

ص: ۲۶۹

۱- (۱) لَمَّا ضَرَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ هَانِئًا وَحَبَسَهُ، حَشَيْتِي أَنْ يَثِبَ النَّاسُ بِهِ، فَخَرَجَ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ، وَمَعَهُ أَشْرَافُ النَّاسِ، وَشُرْطُهُ وَحَشْمُهُ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَاعْتَصِمُوا بِطَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ أُمَّتِكُمْ، وَلَا تَخْتَلِفُوا وَلَا تَفَرَّقُوا، فَتَهْلِكُوا وَتُدْلُوا، وَتُقْتَلُوا وَتُجَفَّوْا وَتُحْرَمُوا، إِنَّ أَحَاكَ مَنْ صَدَقَكَ، وَقَدْ أَعَذَرَ مَنْ أُنذَرَ. قَالَ: ثُمَّ ذَهَبَ لِيُنزِلَ، فَمَا نَزَلَ عَنِ الْمِنْبَرِ حَتَّى دَخَلَتِ النَّظَارَةُ الْمَسْجِدَ مِنْ قِبَلِ التَّمَارِينِ يَشْتَدُونَ وَيَقُولُونَ: قَدْ جَاءَ ابْنُ عَقِيلٍ، قَدْ جَاءَ ابْنُ عَقِيلٍ، فَدَخَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ الْقَصْرَ مُسْرِعًا، وَأَغْلَقَ أَبْوَابَهُ ۱۴۲ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۶۸؛ [۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۵۱). [۲]

۲- (۲) أَنَا وَاللَّهِ رَسُولُ ابْنِ عَقِيلٍ إِلَى الْقَصْرِ، لِأَنْظُرَ مَا فَعَلَ هَانِيٌّ، فَلَمَّا حُجِسَ وَضُرِبَ، رَكِبْتُ فَرَسِي فَكُنْتُ أَوَّلَ أَهْلِ الدَّارِ دَخَلَ عَلَيَّ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ بِالْخَبَرِ، فَمَا إِذَا نِسْوَةٌ لِمُرَادٍ مُجْتَمِعَاتٌ يُنَادِينَ: يَا عَبْرَتَاهُ! يَا ثُكْلَاهُ! فَدَخَلْتُ عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ فَأَخْبَرْتُهُ، فَأَمَرَنِي أَنْ اِنَادِيَ فِي أَصْحَابِهِ - وَقَدْ مَلَأَ بِهِمُ الدَّوْرَ حَوْلَهُ - وَكَانُوا فِيهَا أَرْبَعَةَ آلَافٍ رَجُلٍ، فَنَادَيْتُ: «يَا مَنْصُورُ أُمَّتِ»، فَتَنَادَى أَهْلُ الْكُوفَةِ وَاجْتَمَعُوا عَلَيْهِ. فَعَقَدَ مُسْلِمٌ لِرُؤُوسِ الْأَرْبَاعِ عَلَى الْقَبَائِلِ كِنْدَةَ وَمَدَحِجَ وَأَسَدَ وَتَمِيمَ وَهَمْدَانَ، وَتَدَاعَى النَّاسُ وَاجْتَمَعُوا، فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى امْتَلَأَ الْمَسْجِدَ مِنَ النَّاسِ وَالسُّوقِ، وَمَا زَالُوا يَتَوَثَّبُونَ حَيْثَى الْمَسَاءِ، فَضَاقَ بِعُبَيْدِ اللَّهِ أَمْرُهُ، وَكَانَ أَكْثَرَ عَمَلِهِ أَنْ يُمَسِّكَ بَابَ الْقَصْرِ، وَلَيْسَ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ إِلَّا ثَلَاثُونَ رَجُلًا مِنَ الشُّرْطِ، وَعِشْرُونَ رَجُلًا مِنَ أَشْرَافِ النَّاسِ، وَأَهْلُ بَيْتِهِ وَخَاصَّتُهُ ۱۴۳ (الإرشاد: ج ۲ ص ۵۱، [۳] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۴۸). [۴]

۱۴۳. تاریخ الطبری - به نقل از عمار دهنی، از امام باقر علیه السلام - چون خبر زندانی شدن هانی به مسلم رسید، وی شعارش را فریاد زد. چهار هزار کوفی جمع شدند. نیروها را آرایش نظامی داد و خود در قلب جمعیت قرار گرفت و به سمت عید الله حرکت کردند. (۱)

۱۷/۴ محاصره قصر ابن زیاد به وسیله مسلم و یارانش

۱۴۴. مروج الذهب: چون خبر رفتار ابن زیاد با هانی به مسلم رسید، دستور داد منادی فریاد کند: «یا منصور!» و این، شعارشان بود. مردم کوفه، این شعار را فریاد کردند و در آن واحد، هجده هزار نفر، نزد مسلم جمع شدند. جمعیت به سمت ابن زیاد، حرکت و او را در قصر محاصره کردند. (۲)

۱۸/۴ نبرد میان مسلم و نیروهای ابن زیاد و زخمی شدن مسلم

۱۴۵. تاریخ الطبری - به نقل از هلال بن یساف: - آن شب در راه، مسلم و یارانش را نزدیک

ص: ۲۷۰

۱- (۱) فَأَتَى مُسْلِمًا الْخَبْرُ [خَبْرٌ حَبْسِ هَانِي]، فَنَادَى بِشِعَارِهِ، فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، فَقَدَّمَ مُقَدِّمَتَهُ، وَعَبَى مَيْمَنَتَهُ وَمَيْسَرَتَهُ، وَسَارَ فِي الْقَلْبِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ ۱۴۴ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۰، [۱] تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۶).

۲- (۲) لَمَّا بَلَغَ مُسْلِمًا مَا فَعَلَ ابْنُ زِيَادٍ بِهَانِي، أَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى «يَا مَنْصُورُ» وَكَانَتْ شِعَارُهُمْ، فَتَنَادَى أَهْلُ الْكُوفَةِ بِهَا، فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ، فَسَارَ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ فَتَحَصَّنَ مِنْهُ، فَحَصَرُوهُ فِي الْقَصْرِ ۱۴۵ (مروج الذهب: ج ۳ ص ۶۷). [۲]

مسجد انصار دیدم. از هر کوچه که می گذشتند، گروهی سی یا چهل نفره باز می گشتند. وقتی به بازار رسیدند- که شبی تاریک بود- وارد مسجد شدند، به ابن زیاد گفته شد: جمعیت زیادی نمی بینم و سر و صدای بسیاری نمی شنویم.

عبید الله دستور داد سقف را برداشتن و قندیل ها را روشن کردند. دیدند که جمعیت آنان، حدود پنجاه مرد است.

مسلم، وارد مسجد شد و بر منبر رفت و به مردم گفت: مردم هر ناحیه و قبیله، با هم جمع شوند.

مردم، چنین کردند و گروهی به نبرد با مسلم و یارانش به پا خاستند. مسلم، جراحی سنگین برداشت و گروهی از یارانش کشته شدند و فرار کردند. مسلم از مسجد، خارج و وارد خانه ای از خانه های قبیله کنده شد. (۱)

۱۴۶. تاریخ الطبری - به نقل از عیسی بن یزید: - مختار بن ابی عبید و عبد الله بن حارث بن نوفل، به همراه مسلم، حرکت کردند. مختار، با بیرقی سبز و عبد الله با بیرقی سرخ و لباس های سرخ، حرکت می کردند. مختار، بیرقش را بر در خانه عمرو بن حریث کوید و گفت: من آمده ام که جلوی عمرو را بگیرم.

پسر اشعث و قعقاع بن شور و شیبث بن ربیع - در شبی که مسلم به طرف قصر ابن زیاد حرکت کرد - با مسلم و یارانش نبردی سخت کردند. شیبث گفت: منتظر شب باشید. آنان پراکنده خواهند شد. و قعقاع به وی گفت: تو جلوی راه مردم را گرفته ای!

ص: ۲۷۱

۱- (۱) لَقِيْتُهُمْ [أَي مُسْلِمًا وَأَصْحَابَهُ] تِلْكَ اللَّيْلَةَ فِي الطَّرِيقِ عِنْدَ مَسْجِدِ الْأَنْصَارِ، فَلَمْ يَكُونُوا يَمُرُّونَ فِي طَرِيقِ يَمِينًا وَلَا شِمَالًا، إِلَّا وَذَهَبَتْ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ، الثَّلَاثُونَ وَالْأَرْبَعُونَ وَنَحْوُ ذَلِكَ. قَالَ: فَلَمَّا بَلَغَ السُّوقَ - وَهِيَ لَيْلَةٌ مُظْلِمَةٌ - وَدَخَلُوا الْمَسْجِدَ، قِيلَ لِابْنِ زِيَادٍ: وَاللَّهِ مَا نَرَى كَثِيرَ أَحَدٍ، وَلَا - نَسْمَعُ أَصْوَاتَ كَثِيرٍ أَحَدٍ، فَأَمَرَ بِسَيْفِ الْمَسْجِدِ فُقِّلِعَ، ثُمَّ أَمَرَ بِحِرَادِي فِيهَا النَّيْرَانَ، فَجَعَلُوا يَنْظُرُونَ فَإِذَا قَرِيبُ خَمْسِينَ رَجُلًا. قَالَ: فَتَنَزَلَ فَصَيَّ عِدَّ الْمَنْبَرِ، وَقَالَ لِلنَّيَّاسِ: تَمَيَّزُوا أَرْبَاعًا أَرْبَاعًا، فَانْطَلَقَ كُلُّ قَوْمٍ إِلَى رَأْسِ رُبْعِهِمْ، فَهَضَّصَ إِلَيْهِمْ قَوْمٌ يُقَاتِلُونَهُمْ، فَجَرَّحَ مُسْلِمٌ جِرَاحًا ثَقِيلَةً، وَقَاتَلَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَانْهَزَمُوا. فَخَرَجَ مُسْلِمٌ فَدَخَلَ دَارًا مِنْ دَوْرٍ كُنْدَةَ ۱۴۶ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۱. [۱] نیز، ر. ک: الفتوح: ج ۵ ص ۵۰).

راه را باز کن تا پراکنده شوند. (۱)

۱۴۷. الکامل فی التاریخ: در میان کسانی که با مسلم جنگیدند، محمد بن اشعث، شَبَث بن ربیع تیمی و قَعْقَاع بن شُور، حضور داشتند. شَبَث، یکسره می گفت: بگذارید شب شود. مردم، پراکنده می شوند.

قَعْقَاع به وی گفت: تو راه فرار را بر آنان بسته ای. راه را بگشا تا پراکنده شوند. (۲)

۱۹/۴ نقشه ابن زیاد برای پراکنده کردن مردم از اطراف مسلم

۱۴۸. الکامل فی التاریخ: بزرگان کوفه از طرف دری که رو به روی خانه رومی ها بود، نزد ابن زیاد می رفتند. در این حال، مردم به ابن زیاد و پدرش دشنام می دادند. ابن زیاد، کثیر بن شهاب حارثی را خواست و به وی دستور داد به همراه فرمانبرانش از قبیله مَدَحِج حرکت کند و [در کوفه] بگردد و مردم را از اطراف پسر عقیل، پراکنده سازد و آنان را بترساند.

او به محمد بن اشعث نیز دستور داد به همراه فرمانبرانش از قبیله کِنْدَه و حَضْرَمَوْت بیرون رود و پرچم امان را برای کسانی که به سمت او می آیند، برافرازد و همین دستور را به قَعْقَاع بن شُور ذُهَلِی، شَبَث بن ربیع تیمی، حَجَّار بن ابجر عَجَلِی و شمر بن ذی الجوشن ضَبابی داد و سایر سران را به خاطر انس گرفتن با آنان و نیز به

ص: ۲۷۲

۱- (۱) إِنَّ الْمُخْتَارَ بْنَ أَبِي عُبَيْدٍ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ نَوْفَلٍ، كَانَا خَرَجَا مَعَ مُسْلِمٍ، خَرَجَ الْمُخْتَارُ بِرَأْيِهِ خَضْرَاءَ، وَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بِرَأْيِهِ حَمْرَاءَ، وَعَلَيْهِ ثِيَابٌ حُمْرٌ، وَجَاءَ الْمُخْتَارُ بِرَأْيِهِ فَرَكَزَهَا عَلَى بَابِ عَمْرٍو بْنِ حُرَيْثٍ، وَقَالَ: إِنَّمَا خَرَجْتُ لِأَمْنَعِ عَمْرًا. وَإِنَّ ابْنَ الْأَشْعَثِ وَالْقَعْقَاعَ بْنَ شُورٍ وَشَبَثَ بْنَ رَبِيعٍ، قَاتَلُوا مُسْلِمًا وَأَصْحَابَهُ -عَشِيَّةَ سَارَ مُسْلِمٌ إِلَى قَصْرِ ابْنِ زِيَادٍ- قِتَالًا شَدِيدًا، وَإِنَّ شَبَثًا جَعَلَ يَقُولُ: أَنْتَظِرُوا بِهِمُ اللَّيْلَ يَنْفَرَقُوا، فَقَالَ لَهُ الْقَعْقَاعُ: إِنَّكَ قَدْ سَدَدْتَ عَلَى النَّاسِ وَجَهَ مَصِيرِهِمْ، فَاخْرُجْ لَهُمْ يَنْسِرُوا ۱۴۷ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۱). [۱]

۲- (۲) كَانَ فَيَمَنْ قَاتَلَ مُسْلِمًا مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ، وَشَبَثُ بْنُ رَبِيعِ التَّمِيمِيِّ، وَالْقَعْقَاعُ بْنُ شُورٍ، وَجَعَلَ شَبَثٌ يَقُولُ: أَنْتَظِرُوا بِهِمُ اللَّيْلَ يَنْفَرَقُوا، فَقَالَ لَهُ الْقَعْقَاعُ: إِنَّكَ قَدْ سَدَدْتَ عَلَيْهِمْ وَجَهَ مَهْرَبِهِمْ، فَافْرَجْ لَهُمْ يَنْفَرَقُوا ۱۴۸ (الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۴۵). [۲]

خاطر کمی همراهان و نیروهایش، نزد خود نگه داشت.

آن گروه، برای پراکنده ساختن مردم، بیرون رفتند. عبید الله به بزرگان و سرانی که نزد او بودند، دستور داد از بالای قصر، بر مردم، اشراف یابند و به فرمانبران، وعده نیکی دهند و اهل سرکشی را بترسانند و آنان چنین کردند. (۱)

۱۴۹. الأخبار الطوال: عبید الله بن زیاد به بزرگان کوفه که نزد او بودند، گفت: هر یک از شما در یک جهت از برج های قصر بروید و از بالای قصر، به مردم رو کنید و آنان را بترسانید.

کثیر بن شهاب، محمد بن اشعث، قعقاع بن شوره، شیبث بن ربیع، حجاج بن ابجر و شمر بن ذی الجوشن، هر یک [از جانبی] بر مردم اشراف یافت و فریاد زد: ای کوفیان! از خداوند، پروا کنید و در فتنه [و بحران] اشتاب مکنید و اتحاد امت را بر هم مزیند و لشکر شام را به سمت خود مکشایید، که شما [پیش از این، آمدن] آنان را چشیده و صولت آنها را تجربه کرده اید! (۲)

۱۵۰. تذکره الخواص: سران کوفیان، نزد ابن زیاد بودند، که به آنان گفت: برخیزید و

ص: ۲۷۳

۱- (۱) أَقْبَلَ أَشْرَافُ النَّاسِ يَأْتُونَ ابْنَ زَيْدٍ مِنْ قَبْلِ الْبَابِ الَّذِي يَلِي دَارَ الرُّومِيِّينَ، وَالنَّاسُ يَسْتَبُونَ ابْنَ زَيْدٍ وَأَبَاهُ، فَدَعَا ابْنَ زَيْدٍ كَثِيرَ بِنِ شِهَابِ الْحَارِثِيِّ، وَأَمَرَهُ أَنْ يَخْرُجَ فَيَمْنُ أَطَاعَهُ مِنْ مَدْحِجٍ، فَيَسِيرَ وَيُخَذِّلَ النَّاسَ عَنِ ابْنِ عَقِيلٍ وَيُخَوِّفَهُمْ، وَأَمَرَ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ أَنْ يَخْرُجَ فَيَمْنُ أَطَاعَهُ مِنْ كِنْدَةَ وَحَضْرَمَوْتَ، فَيَرَفَعَ رَأْيَهُ أَمَانٍ لِمَنْ جَاءَهُ مِنَ النَّاسِ، وَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ لِلْقَعْقَاعِ بْنِ شَوْرٍ الذُّهَلِيِّ، وَشَبِثِ بْنِ رَبِيعِ التَّمِيمِيِّ، وَحَجَّارِ بْنِ أَبَجْرٍ الْعِجْلِيِّ، وَشَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ الضَّبَائِيِّ، وَتَرَكَ وُجُوهَ النَّاسِ عِنْدَهُ اسْتِثْنَاءً بِهِمْ لِقَلْبِهِ مِنْ مَعَهُ. وَخَرَجَ أَوْلِيَتَكَ النَّفْرُ يُخَذِّلُونَ النَّاسَ، وَأَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ مَنْ عِنْدَهُ مِنَ الْأَشْرَافِ أَنْ يُشْرِفُوا عَلَى النَّاسِ مِنَ الْقَصْرِ فَيَمْنُوا أَهْلَ الطَّاعَةِ وَيُخَوِّفُوا أَهْلَ الْمَعْصِيَةِ، فَفَعَلُوا ۱۴۹ (الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۴۱). [۱]

۲- (۲) قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ لِمَنْ كَانَ عِنْدَهُ مِنَ أَشْرَافِ أَهْلِ الْكُوفَةِ: لِيُشْرِفَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ فِي نَاحِيَةِ مِنَ السُّورِ، فَخَوِّفُوا الْقَوْمَ. فَأَشْرَفَ كَثِيرُ بْنُ شِهَابٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ، وَالْقَعْقَاعُ بْنُ شَوْرٍ، وَشَبِثُ بْنُ رَبِيعِ، وَحَجَّارُ بْنُ أَبَجْرٍ، وَشَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، فَتَنَادَوْا: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَسْتَعْجِلُوا الْفِتْنَةَ، وَلَا تَشَقُّوا عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَلَا تَوْرِدُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ خِيُولَ الشَّامِ، فَقَدْ ذُقْتُمُوهُمْ، وَجَرَّبْتُمْ شَوْكَتَهُمْ ۱۵۰ (الأخبار الطوال: ص ۲۳۹). [۲]

عشیره های خود را از اطراف مسلم، پراکنده سازید، وگرنه گردن های شما را می زنم.

آنان بالای قصر رفتند و با مردم، سخن گفتند. پس از آن، کسانی که با مسلم بودند، پراکنده و از او جدا شدند. (۱)

۲۰/۴ پراکنده شدن مردم از پیرامون پسر عقیل

۱۵۱. أنساب الأشراف: ابن زیاد، محمد بن اشعث بن قیس و کثیر بن شهاب حارثی و گروهی دیگر از سران را فرستاد تا مردم را از مسلم بن عقیل و حسین بن علی علیه السلام جدا کنند و آنان را از یزید بن معاویه و لشکر شام و قطع بخشش های حکومتی و کیفر شدن بی گناه به خاطر گنهکار و حاضر به خاطر غایب، بترسانند.

یاران مسلم بن عقیل، از اطراف او پراکنده شدند و شب هنگام، جز سی مرد، کسی همراهش نبود. مسلم، وقتی اوضاع را چنین دید، [از داخل مسجد کوفه] به سمت درهای کنده [که به خانه های قبیله کنده باز می شدند]، حرکت کرد؛ ولی باقی مانده همراهانش نیز پراکنده شدند و خودش تنها ماند و در کوچه های کوفه به این طرف و آن طرف می رفت، در حالی که کسی همراه او نبود. (۲)

۱۵۲. تاریخ الطبری - به نقل از عمّار دهنی، از امام باقر علیه السلام - عبید الله به دنبال سران کوفه فرستاد و آنان را در قصر، نزد خود جمع کرد. چون مسلم به نزدیک قصر رسید، سران

ص: ۲۷۴

۱- (۱) كَانَ عِنْدَ ابْنِ زَيْدٍ وَجُوهٌ أَهْلِ الْكُوفَةِ، فَقَالَ لَهُمْ: قَوْمُوا فَفَرَّقُوا عَشَائِرَكُمْ عَنِ مُسْلِمٍ، وَإِلَّا ضَرَبْتُ أَعْنَاقَكُمْ. فَصَيَّحُوا عَلَى الْقَصْرِ وَجَعَلُوا يُكَلِّمُونَهُمْ، فَتَفَرَّقَ مَنْ كَانَ مَعَ مُسْلِمٍ، وَتَسَلَّلُوا عَنْهُ ۱۵۱ (تذکره الخواص: ص ۲۴۲). [۱]

۲- (۲) وَجَّهَ [ابن زياد] مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ، وَكَثِيرَ بْنَ شَهَابِ الْحَارِثِيِّ، وَعَبْدَةَ مِنَ الْوُجُوهِ، لِيُخَذِّلُوا النَّاسَ عَنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيَتَوَعَّدُونَهُمْ بِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَخِيُولِ أَهْلِ الشَّامِ، وَيَمْنَعِ الْأَعْطِيَةَ، وَأَخَذَ الْبَرِيءَ بِالسَّقِيمِ، وَالشَّاهِدَ بِالْغَائِبِ. فَتَفَرَّقَ أَصْحَابُ ابْنِ عَقِيلٍ عَنْهُ، حَتَّى أَمْسَى وَمَا مَعَهُ إِلَّا نَحْوُ مِنْ ثَلَاثِينَ رَجُلًا، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ خَرَجَ مُتَوَجِّهًا نَحْوَ أَبْوَابِ كِنْدَةَ، وَتَفَرَّقَ عَنْهُ الْباقُونَ حَتَّى بَقِيَ وَحْدَهُ، يَتَلَمَّذُ فِي أَرْزَقِهِ الْكُوفَةَ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ ۱۵۲ (أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۳۸). [۲]

کوفه [از بالای قصر] بر افراد قبیله های خود، اشراف پیدا کرده، برایشان سخن می گفتند و آنان را باز می گرداندند. پس پیوسته یاران مسلم، کم می شدند تا این که شب هنگام، پانصد نفر باقی ماندند و چون هوا تاریک شد، آنان هم رفتند. (۱)

۱۵۳. الأخبار الطوال: یاران مسلم، وقتی سخن سران کوفه را شنیدند، سُست شدند. مرد کوفی به سراغ پسر و برادر و پسرعمویش می آمد و می گفت: «باز گرد. دیگران هستند» و زن به سراغ پسر و شوهر و برادرش می آمد و او را می گرفت تا برگردد. وقتی مسلم، نماز عشا را در مسجد خواند، جز حدود سی مرد با او نبودند. (۲)

۱۵۴. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: مردم چون سخن بزرگان کوفه را شنیدند، از اطراف مسلم پراکنده شدند و او را تنها گذاشتند و یکی به دیگری می گفت: چرا در فتنه شتاب کنیم، در حالی که فردا لشکر شام می رسد؟! سزاوار است در خانه بنشینیم و آنان را رها کنیم تا خداوند، میان آنان، صلح برقرار کند.

زن به سراغ برادر، پدر، شوهر و فرزندانش می آمد و آنها را بر می گرداند. همان گونه که روز به پایان می رسید، جمعیت نیز کم می شدند و وقتی خورشید غروب کرد، مسلم با ده نفر باقی ماند.

هوا تاریک شد و مسلم، داخل مسجد اعظم شد تا نماز مغرب بگذارد. همان ده نفر نیز پراکنده شدند. (۳)

ص: ۲۷۵

۱- (۱) بَعَثَ عُبَيْدُ اللَّهِ إِلَى وُجُوهِ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَجَمَعَهُمْ عِنْدَهُ فِي الْقَصْرِ، فَلَمَّا سَارَ إِلَيْهِ مُسْلِمٌ فَأَنْتَهَى إِلَى بَابِ الْقَصْرِ، أَشْرَفُوا عَلَى عَشَائِرِهِمْ فَجَعَلُوا يُكَلِّمُونَهُمْ وَيُرِدُّونَهُمْ، فَجَعَلَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ يَتَسَلَّلُونَ حَتَّى أَمْسَى فِي خَمْسَةِ مِائَةٍ، فَلَمَّا اخْتَلَطَ الظُّلَامُ ذَهَبَ أَوْلِيكَ أَيْضاً ۱۵۳ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۰، [۱] تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۶).

۲- (۲) لَمَّا سَمِعَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ مَقَالَتَهُمْ [أَي مَقَالَهُ وُجُوهِ أَهْلِ الْكُوفَةِ] فَتَرَوْا بَعْضَ الْفُتُورِ. وَكَانَ الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَأْتِي ابْنَهُ وَأَخَاهُ وَابْنَ عَمِّهِ فَيَقُولُ: انْصِرِفْ؛ فَإِنَّ النَّاسَ يَكْفُونُكَ، وَتَجِيءُ الْمَرْأَةُ إِلَى ابْنِهَا وَزَوْجِهَا وَأَخِيهَا فَتَتَعَلَّقُ بِهِ حَتَّى يَرْجِعَ. فَصَدَّ لِي مُسْلِمٌ الْعِشَاءَ فِي الْمَسْجِدِ، وَمَا مَعَهُ إِلَّا زُهَاءٌ ثَلَاثِينَ رَجُلًا ۱۵۴ (الأخبار الطوال: ص ۲۳۹). [۲]

۳- (۳) لَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ [أَي مَقَالَهُ الْأَشْرَافِ] النَّاسُ، جَعَلُوا يَتَفَرَّقُونَ وَيَتَخَادَلُونَ عَنْ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا نَصْنَعُ بِتَعْجِيلِ الْفِتْنَةِ وَعَدًّا تَأْتِينَا جُمُوعَ أَهْلِ الشَّامِ؟! فَيَتَّبِعِي أَنْ نَقْعُدَ فِي مَنَازِلِنَا، وَنَدَعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ حَتَّى يُصَلِّحَ اللَّهُ ذَاتَ بَيْنِهِمْ. قَالَ: وَكَانَتِ الْمَرْأَةُ تَأْتِي أَخَاهَا وَأَبَاهَا أَوْ زَوْجَهَا أَوْ بَنِيهَا فَتَشْرُدُهُ، ثُمَّ جَعَلَ الْقَوْمُ يَتَسَلَّلُونَ وَالنَّهَارُ يَمْضِي، فَمَا غَابَتِ الشَّمْسُ حَتَّى بَقِيَ مُسْلِمٌ بِنِ عَقِيلٍ فِي عَشْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ، وَاخْتَلَطَ الظُّلَامُ فَدَخَلَ مُسْلِمٌ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ لِيُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ، فَتَفَرَّقَ عَنْهُ الْعَشْرَةُ ۱۵۵ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۰۷، [۳] الفتوح: ج ۵ ص ۵۰). [۴]

۱۵۵. تاریخ الطبری - به نقل از مجالد بن سعید - مسلم، چون دید شب شده و جز سی نفر با او کسی نمانده، به سمت درهای کُنده به راه افتاد و وقتی به آن درها رسید، ده نفر باقی مانده بودند و از مسجد که خارج شد، دیگر کسی با او نبود. توجه کرد. دید کسی نیست تا به او راه را نشان دهد و او را به خانه ای ببرد و اگر دشمن بر او حمله کرد، با او همدردی نماید و از او دفاع کند.

همان گونه سرگردان در کوچه های کوفه می گشت و نمی دانست کجا می رود، تا به خانه های بنی جبَله (از قبیله کُنده) رسید. رفت تا به در خانه زنی رسید که نامش طوعه بود. آن زن، کنیز اشعث بن قیس بود و چون از او بچه دار شده بود، او را آزاد کرده بود. آن گاه اَسَیدِ حَضْرَمِی، با او ازدواج کرد و فرزندى به نام بلال از او داشت. بلال به همراه مردم، بیرون رفته بود و مادرش بر در ایستاده بود و انتظارش را می کشید. پسر عقیل بر زن، سلام کرد و زن، جواب داد.

مسلم به زن گفت: بنده خدا! به من، قدری آب بده.

زن رفت و برایش آب آورد. مسلم، همان جا نشست. زن، ظرف آب را بُرد و باز گشت و گفت: مگر آب نخوردی؟

ص: ۲۷۶

۱ - (۱) طوعه، کنیز اشعث بن قیس بود و پس از [مرگ] وی، اَسَیدِ حَضْرَمِی، او را به همسری گرفت. نیز گفته شده که اسد بن بسطین با وی ازدواج کرد و او بلال را به دنیا آورد. طوعه، از زنان دوستدار اهل بیت علیهم السلام بود و ماجرای پنهان شدن مسلم بن عقیل به کمک او، مشهور است.

مسلم گفت: چرا.

زن گفت: پس نزد خانواده ات باز گرد.

مسلم، سکوت کرد. زن، دو مرتبه حرف هایش را تکرار کرد. باز مسلم، سکوت کرد. آن گاه زن گفت: به خاطر خدا باز گرد، سبحان الله! ای بنده خدا! خدا، سلامتت بدارد! نزد خانواده ات باز گرد. شایسته نیست بر در خانه من بنشین و من، این کار را روا نمی دارم.

مسلم برخاست و گفت: ای بنده خدا! من در این شهر، خانه و خانواده ای ندارم. آیا می خواهی پاداشی ببری و کار نیکی انجام دهی؟ شاید در آینده بتوانم جبران کنم.

زن گفت: ای بنده خدا! جریان چیست؟

گفت: من، مسلم بن عقیل هستم. این مردم به من دروغ گفتند و مرا فریفتند.

زن گفت: تو مسلم هستی؟

گفت: آری.

زن گفت: داخل خانه شو. و او را داخل اتاقی غیر از اتاق نشیمن خود کرد و فرشی برایش انداخت و برایش شام برد؛ ولی او شام نخورد.

زمانی نگذشت که پسر آن زن، باز گشت. پسر دید که مادرش به آن اتاق، زیاد رفت و آمد می کند. پس گفت: رفت و آمدِ بسیار به آن اتاق در این شب، مرا به شک انداخته است. در آن جا کاری داری؟

زن گفت: از این بگذر.

پسر گفت: به خدا سوگند باید مرا در جریان بگذاری.

زن گفت: به کارت برس و از من، چیزی مپرس.

پسر اصرار کرد. زن گفت: فرزندم! در آنچه می گویم، با هیچ کس از مردم سخن مگو. و از او پیمان گرفت و پسر، سوگند یاد کرد. زن، جریان را به وی گفت. پسر، دراز کشید و سکوت کرد. برخی گمان کرده اند که مردم، آن پسر را از خود رانده بودند

و برخی گفته اند که با دوستان نزدیکش می گساری می کرد. (۱)

۱۵۶. الفتح: مسلم بن عقیل، وارد مسجد جامع شد تا نماز مغرب بخواند. ده نفر باقی مانده هم از گرد او پراکنده شدند. او وقتی اوضاع را چنین دید، بر اسبش سوار شد و در کوچه های کوفه می گشت و از زخم هایی که بر تن داشت، ناتوان شده بود، تا این که به در خانه زنی به نام طوعه رسید.

... زن بر در خانه ایستاده بود. مسلم بن عقیل به وی سلام کرد و او هم پاسخ داد و پرسید: چه می خواهی؟

ص: ۲۷۸

۱- (۱) لَمَّا رَأَى [مُسْلِمًا] أَنَّهُ قَدْ أَمْسَى وَلَيْسَ مَعَهُ إِلَّا أَوْلِيكَ النَّفْرُ [ثَلَاثُونَ نَفْرًا]، خَرَجَ مُتَوَجِّهًا نَحْوَ أَبْوَابِ كِنْدَةَ، وَبَلَغَ الْأَبْوَابَ وَمَعَهُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ، ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْبَابِ وَإِذَا لَيْسَ مَعَهُ إِنْسَانٌ، وَالتَّتَفَتَ فَإِذَا هُوَ لَا يُحِسُّ أَحَدًا يَدُلُّهُ عَلَى الطَّرِيقِ، وَلَا يَدُلُّهُ عَلَى مَنْزِلٍ، وَلَا يُوَاسِيهِ بِنَفْسِهِ إِنْ عَرَضَ لَهُ عَدُوٌّ. فَمَضَى عَلَى وَجْهِهِ يَتَلَدَّدُ فِي أَرْقِهِ الْكُوفَةِ، لَا يَدْرِي أَيْنَ يَذْهَبُ، حَتَّى خَرَجَ إِلَى دُورِ بَنِي جَبَلَةَ مِنْ كِنْدَةَ، فَمَشَى حَتَّى انْتَهَى إِلَى بَابِ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا: طُوعَةٌ، أُمٌّ وَلِدٍ كَانَتْ لِلْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ فَأَعْتَقَهَا، فَتَرَوَّجَهَا أَسِيدَ الْحَضْرَمِيِّ، فَوَلَدَتْ لَهُ بِلَالًا، وَكَانَ بِلَالٌ قَدْ خَرَجَ مَعَ النَّاسِ وَأُمُّهُ قَائِمَةٌ تَنْتَظِرُهُ، فَسَلَّمَ عَلَيْهَا ابْنُ عَقِيلٍ، فَرَدَّتْ عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهَا: يَا أُمَّهُ اللَّهُ اسْقِينِي مَاءً، فَدَخَلَتْ فَسَقَتْهُ، فَجَلَسَ، وَأَدْخَلَتْ الْإِنَاءَ ثُمَّ خَرَجَتْ فَقَالَتْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَلَمْ تَشْرَبْ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَتْ: فَاذْهَبْ إِلَى أَهْلِكَ! فَسَقَتْ. ثُمَّ عَادَتْ فَقَالَتْ مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَقَتْ. ثُمَّ قَالَتْ لَهُ: يَا بَنِي اللَّهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ يَا عَبْدَ اللَّهِ، فَمَرَّ إِلَى أَهْلِكَ عَافَاكَ اللَّهُ! فَإِنَّهُ لَا يَصْلُحُ لَكَ الْجُلُوسُ عَلَى بَابِي، وَلَا أَحِلُّهُ لَكَ. فَقَامَ فَقَالَ: يَا أُمَّهُ اللَّهُ، مَا لِي فِي هَذَا الْمِصْرِ مَنْزِلٌ وَلَا عَشِيرَةٌ، فَهَلْ لَكَ إِلَى أَجْرٍ وَمَعْرُوفٍ، وَلَعَلِّي مُكَافِئُكَ بِهِ بَعْدَ الْيَوْمِ؟ فَقَالَتْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: أَنَا مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ، كَذَبَنِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ وَعَرَوْنِي. قَالَتْ: أَنْتَ مُسْلِمٌ؟! قَالَ: نَعَمْ. قَالَتْ: أَدْخُلْ، فَأَدْخَلَتْهُ بَيْتًا فِي دَارِهَا غَيْرِ الْبَيْتِ الَّذِي تَكُونُ فِيهِ، وَفَرَشَتْ لَهُ، وَعَرَضَتْ عَلَيْهِ الْعِشَاءَ فَلَمْ يَتَّعَشْ، وَلَمْ يَكُنْ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ جَاءَ ابْنُهَا، فَرَأَاهَا تُكْتِرُ الدُّخُولَ فِي الْبَيْتِ وَالْخُرُوجَ مِنْهُ، فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنَّهُ لَيُرِيئُنِي كَثْرَةُ دُخُولِكَ هَذَا الْبَيْتِ مُنْذُ اللَّيْلِ وَخُرُوجِكَ مِنْهُ، إِنَّ لَكَ لَشَأْنًا! قَالَتْ: يَا بَنِيَّ أَلَا عَنَ هَذَا. قَالَ لَهَا: وَاللَّهِ لَتُخْبِرُنِي. قَالَتْ: أَقْبِلْ عَلَيَّ شَأْنِكَ وَلَا تَسْأَلْنِي عَنَ شَيْءٍ، فَأَلَحَّ عَلَيْهَا، فَقَالَتْ: يَا بَنِيَّ لَا تُحَدِّثَنَّ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ بِمَا اخْبَرْتُكَ بِهِ، وَأَخَذَتْ عَلَيْهِ الْأَيْمَانَ، فَحَلَفَ لَهَا، فَأَخْبَرَتْهُ، فَاضْطَجَعَ وَسَكَتَ، وَزَعَمُوا أَنَّهُ قَدْ كَانَ شَرِيدًا مِنَ النَّاسِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: كَانَ يَشْرَبُ مَعَ أَصْحَابِ لَهُ ۱۵۶ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۳۷۱؛ [۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۵۴). [۲]

مسلم گفت: قدری آب به من بده که عطش شدت یافته است.

زن برایش آب آورد تا سیراب شد. او سپس همان جا نشست. زن گفت: بنده خدا! چرا نشسته ای؟ مگر آب نیاشامیدی؟

مسلم گفت: چرا- به خدا- ولی من در کوفه خانه ای ندارم. من غریبم و افراد مورد اعتمادم، مرا تنها گذاشتند. آیا می خواهی در کار خیری شریک شوی؟ من، مردی از خانواده ای شریف و بخشنده هستم و کسی مانند من، حتماً خوبی را جبران می کند.

زن گفت: جریان چیست و تو کیستی؟

مسلم- که خداوند، رحمتش کند- گفت: این سخن را وا بگذار و مرا وارد خانه ات کن. امید است خداوند در بهشت، پاداشت دهد.

زن گفت: بنده خدا! اسمت را به من بگو و چیزی را پنهان مکن. من خوش ندارم قبل از دانستن شرح حالت، وارد منزل من شوی. فتنه برپاست و عیب اللّٰه بن زیاد در کوفه است.

مسلم بن عقیل به زن گفت: اگر مرا درست بشناسی، به خانه ات را هم خواهی داد. من، مسلم پسر عقیل بن ابی طالب هستم.

زن گفت: برخیز و داخل شو. خداوند، تو را رحمت کند!

آن گاه وی را وارد خانه کرد و برایش چراغ روشن نمود و غذا آورد؛ ولی مسلم، غذا نخورد.

چیزی نگذشت که پسر آن زن آمد. وقتی به خانه رسید، دید مادرش به اتاق دیگر، زیاد رفت و آمد می کند و گریان است. گفت: مادرم! رفتار تو و گریه ات و رفت و آمدت به آن اتاق، مرا به شک انداخته است. داستان چیست؟

زن گفت: پسر! چیزی را برایت می گویم؛ ولی آن را افشا مکن.

پسر گفت: آنچه دوست داری، بگو.

زن گفت: فرزندم! مسلم بن عقیل، در آن اتاق است و قصه اش چنین است. جوان، ساکت شد و چیزی نگفت و بسترش را پهن کرد و خوابید. (۱)

۲۲/۴ ابن زیاد در جستجوی مسلم و یارانش

۱۵۷. الأخبار الطوال: ابن زیاد، وقتی دیگر سر و صداها را نشنید، گمان کرد جمعیت، وارد مسجد شده اند. گفت: بنگرید و ببینید در مسجد، کسی را می یابید.

مسجد، کنار قصر بود. آنها مسجد را جستجو کردند؛ ولی کسی را نیافتند. آنان

ص: ۲۸۰

۱- (۱) دَخَلَ مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ لِيَصِلَ إِلَى الْمَغْرِبِ، وَتَفَرَّقَ عَنْهُ الْعَشْرَةُ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ اسْتَوَى عَلَى فَرْسِهِ وَمَضَى فِي بَعْضِ أَرْقِهِ الْكُوفَةِ، وَقَدْ اثْخَنَ بِالْجِرَاحَاتِ، حَتَّى صَارَ إِلَى دَارِ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا: طَوْعُهُ... وَكَانَتْ الْمَرْأَةُ واقِفَةً عَلَى بَابِ دَارِهَا، فَسَيَّ لَمَّ عَلَيْهَا مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ، فَزَدَتْ عَلَيْهِ السَّلَامَ، ثُمَّ قَالَتْ: مَا حَاجْتُكَ؟ قَالَ: اسْقِنِي شُرْبَةً مِنَ الْمَاءِ، فَقَدْ بَلَغَ مِنِّي الْعَطْشُ. قَالَ: فَسَيَّ قَتَهُ حَتَّى رَوَى، فَجَلَسَ عَلَى بَابِهَا. فَقَالَتْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، مَا لَكَ جَالِسٌ؟ أَمَا شَرِبْتَ؟ فَقَالَ: بَلَى وَاللَّهِ، وَلَكِنِّي مَا لِي بِالْكُوفَةِ مَنَزَلٌ، وَإِنِّي غَرِيبٌ قَدْ خَمَدَلَنِي مَنْ كُنْتُ أَثِقُ بِهِ، فَهَلْ لَكَ فِي مَعْرُوفٍ تَصْطَنِعِيهِ إِلَيَّ، فَإِنِّي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ شَرَفٍ وَكَرَمٍ، وَمِثْلِي مَنْ يُكَافِي بِالْإِحْسَانِ. فَقَالَتْ: وَكَيْفَ ذَلِكَ، وَمَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ مُسْلِمٌ رَحِمَهُ اللَّهُ: حَلَى هَذَا الْكَلَامَ وَأَدْخَلَنِي مَنَزِلَكَ، عَسَى اللَّهُ أَنْ يُكَافِكَ عَدَاً بِالْجَنَّةِ. فَقَالَتْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، خَبِرْنِي اسْمَكَ وَلَا تَكْتُمْنِي شَيْئاً مِنْ أَمْرِكَ؛ فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُدْخَلَ مَنَزَلِي مِنْ قَبْلِ مَعْرِفَةِ خَبْرِكَ، وَهَذِهِ الْفِتْنَةُ قَائِمَةٌ، وَهَذَا عَيْبُ اللَّهِ بَنُ زِيَادٍ بِالْكُوفَةِ. فَقَالَ لَهَا مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ: إِنَّكَ لَوْ عَرَفْتَنِي حَقَّ الْمَعْرِفَةِ لَأَدْخَلْتَنِي دَارَكَ، أَنَا مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ بِنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ: قُمْ فَادْخُلْ رَحِمَكَ اللَّهُ! فَادْخَلْتَهُ مَنَزِلَهَا، وَجَاءَتْهُ بِالْمِصْبَاحِ وَالطَّعَامِ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ. فَلَمْ يَكُنْ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ جَاءَ ابْنُهَا، فَلَمَّا أَتَى وَخَيَّدَ أُمَّهُ تَكْثُرَ دُخُولِهَا وَخُرُوجِهَا إِلَى بَيْتِ هُنَاكَ، وَهِيَ بَاكِئَةٌ، فَقَالَ لَهَا: يَا امْرَأَةَ، إِنَّ أَمْرَكَ يُرِيئُنِي لِإِدْخُولِكَ هَذَا الْبَيْتِ وَخُرُوجِكَ مِنْهُ بَاكِئَةً، مَا قَصَّتُكَ؟ فَقَالَتْ: يَا وَلَدَاهُ، إِنِّي مُخْبِرُتُكَ بِشَيْءٍ لَا تُفْشِهِ لِأَخِي، فَقَالَ لَهَا: قُولِي مَا أَحْبَبْتِ، فَقَالَتْ لَهُ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ مُسْلِمَ بَنَ عَقِيلٍ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ، وَقَدْ كَانَ مِنْ قِصَّتِهِ كَذَا وَكَذَا. قَالَ: فَسَيَّ كَتَّ الْغُلَامَ وَلَمْ يَقُلْ شَيْئاً، ثُمَّ أَخَذَ مَضْجَعَهُ وَنَامَ ۱۵۷ (الفتوح: ج ۵ ص ۵۰، [۱] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۰۷). [۲]

طناب های حصیری [مسجد] را آتش زدند و آنها را به طرف صحن مسجد، پرتاب کردند تا فضا روشن شود. آن گاه جستجو کردند؛ ولی کسی را نیافتند.

ابن زیاد گفت: مردم، پراکنده شده اند و مسلم را رها کرده اند و باز گشتند.

ابن زیاد سپس به همراه گروهی بیرون آمد و وارد مسجد شد و شمع ها و قندیل ها روشن شدند. (۱)

۲۳/۴ سخنانی ابن زیاد و فرمان جستجوی خانه به خانه

۱۵۸. تاریخ الطبری - به نقل از مُجالِد بن سعید - وقتی نشانی از مسلم و یارانش ندیدند، این را به ابن زیاد گزارش دادند. آن گاه دری را که به مسجد باز می شد، گشودند و عبید الله به همراه یارانش از قصر، بیرون آمدند. او بر منبر رفت و به آنان دستور داد اطرافش بنشینند و تا یک سوم از سرِ شب رفته، در مسجد نشستند.

او دستور داد که عمرو بن نافع، بانگ بر آورد: بدانید هر یک از نگهبانان و نقیبان و سران و جنگجویان که نماز عشا را در غیر مسجد بخواند، از تعهد به حکومت، بیرون رفته است.

ساعتی نگذشت که مسجد، پر از جمعیت شد. آن گاه به مؤذن، دستور [اذان] داد و سپس نماز گزارد.

حُصَیْن بن تمیم [به ابن زیاد] گفت: اگر دوست داری، خودت با مردم نماز بخوان، یا دیگری نماز بخواند و تو در قصر، نماز بخوانی؛ چرا که احساس امنیت نمی کنم. مبادا برخی از دشمنان، به تو آسیبی رسانند!

ص: ۲۸۱

۱- (۱) إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ لَمَّا فَقَدَ الْأَصْوَاتَ، ظَنَّ أَنَّ الْقَوْمَ دَخَلُوا الْمَسْجِدَ، فَقَالَ: أَنْظَرُوا، هَلْ تَرَوْنَ فِي الْمَسْجِدِ أَحَدًا؟ - وَكَانَ الْمَسْجِدُ مَعَ الْقَصْرِ - فَظَنُّوا فَلَمْ يَرَوْا أَحَدًا، وَجَعَلُوا يُشْعَلُونَ أَطْنَابَ الْقَصَبِ، ثُمَّ يَقْدِفُونَ بِهَا فِي رُحْبِهِ الْمَسْجِدِ لِيَضِيََ لَهُمْ، فَتَبَيَّنُوا، فَلَمْ يَرَوْا أَحَدًا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: إِنَّ الْقَوْمَ قَدْ خَذَلُوا وَأَسْلَمُوا مُسْلِمًا وَانصَرَفُوا. فَخَرَجَ فِيمَنْ كَانَ مَعَهُ، وَجَلَسَ فِي الْمَسْجِدِ، وَوَضَعَتِ الشُّمُوعُ وَالْقَنَادِيلُ

۱۵۸ (الأخبار الطوال: ص ۲۳۹). [۱]

عبد الله گفت: به محافظانم دستور بده پشت سرم بایستند، همان گونه که همیشه می ایستند و خود در میان آنان بچرخ؛ چرا که داخل قصر نمی شوم.

او با مردم، نماز خواند. آن گاه برخاست و حمد و ثنای خدا به جا آورد و گفت: اما بعد، به درستی که پسر عقیل، آن مرد سفیه و نادان، چنان که دیدید، اختلاف و دودستگی به وجود آورد. ذمه خداوند را از مردی که مسلم را در خانه اش بیایم، بر می داریم (خونش مباح است). هر کس مسلم را بیاورد، به مقدار دیه او [جایزه می گیرد]. بندگان خدا! تقوا پیشه کنید و به بیعت و فرمانبری، پایبند باشید و هیچ راهی را برای بهانه گیری، بر خود، هموار مسازید.

ای حُصَین بن تمیم! مادرت به عزایت بنشیند، اگر بانگی از یکی از کوچه های کوفه بر آید، یا که این مرد از کوفه خارج شود و او را نزد من بیاوری! اینک، تو را مأمور خانه های کوفیان کردم. مراقبانی را بر سر کوچه ها بگمار و فردا تمام خانه ها را جستجو کن تا این مرد را بیاوری. حُصَین، رئیس شرطه و از قبیله بنی تمیم بود.

آن گاه از منبر، پایین آمد و داخل قصر شد. همچنین به عمرو بن حُرَیث، پرچمی داد و او را فرمانده کرد. (۱)

ص: ۲۸۲

۱- (۱) لَمَّا لَمْ يَرَوْا شَيْئاً [مِنْ مُسْلِمٍ وَأَصْحَابِهِ] أَعْلَمُوا ابْنَ زِيَادٍ، فَفَتَحَ بَابَ السُّدَّةِ الَّتِي فِي الْمَسْجِدِ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَدَّ عَدَّ الْمِئْبَرِ وَخَرَجَ أَصْحَابُهُ مَعَهُ، فَأَمَرَهُمْ فَجَلَسُوا حَوْلَهُ قُبَيْلَ الْعَتَمَةِ. وَأَمَرَ عَمْرُو بْنُ نَافِعٍ فَنَادَى: أَلَا- بَرَبَّتِ الذَّمُّهُ مِنْ رَجُلٍ مِنَ الشُّرَطَةِ وَالْعُرْفَاءِ، أَوْ الْمَنَاكِبِ أَوْ الْمُقَاتِلَةِ، [۱] صَيَلَى الْعَتَمَةَ إِذَا فِي الْمَسْجِدِ، فَلَمْ يَكُنْ لَهُ إِلَّا سَاعَةٌ، حَتَّى امْتَلَأَ الْمَسْجِدُ مِنَ النَّاسِ، ثُمَّ أَمَرَ مُنَادِيَهُ فَأَقَامَ الصَّلَاةَ. فَقَالَ الْحُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ: إِنْ شِئْتِ صَيَلْتِ بِالنَّاسِ، أَوْ يُصَيَلِي بِهِمْ غَيْرُكَ وَدَخَلْتَ أَنْتَ فَصَيَلْتِ فِي الْقَصْرِ؛ فَإِنِّي لَا آمَنُ أَنْ يَغْتَالِكَ بَعْضُ أَعْدَائِكَ. فَقَالَ: مَرَّ حَرَسِي فَلْيَقُومُوا وَرَائِي كَمَا كَانُوا يَقِفُونَ، وَدُرْ فِيهِمْ فَإِنِّي لَسْتُ بِدَاخِلٍ إِذَا فَصَيَلِي بِالنَّاسِ. ثُمَّ قَامَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ ابْنَ عَقِيلِ السَّفِيهِ الْجَاهِلِ، قَدْ أَتَى مَا قَدْ رَأَيْتُمْ مِنَ الْخِلَافِ وَالشَّقَاقِ، فَبَرَبَّتْ ذِمَّةُ اللَّهِ مِنْ رَجُلٍ وَجَدْنَاهُ فِي دَارِهِ، وَمَنْ جَاءَ بِهِ فَلَهُ دِيئُهُ، اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ، وَالزَّمُوا طَاعَتَكُمْ وَبِيعَتَكُمْ، وَلَا تَجْعَلُوا عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ سَبِيلاً. يَا حُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ، ثَكَلْتِكَ أُمَّكَ إِنْ صَاحَ بَابُ سَكِّهِ مِنْ سَكِّكَ الْكُوفَةِ، أَوْ خَرَجَ هَذَا الرَّجُلُ وَلَمْ تَأْتِنِي بِهِ، وَقَدْ سَلَطْتُكَ عَلَى دُورِ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَابْعَثْ مُرَاصِدَهُ عَلَى أَفْوَاهِ السَّكِّكَ، وَأَصْبِحْ غَدًا وَاسْتَبِرِ الدَّوْرَ وَجَسَّ خِلَالَهَا، حَتَّى تَأْتِنِي بِهِذَا الرَّجُلِ - وَكَانَ الْحُصَيْنُ عَلَى شُرَطِهِ، وَهُوَ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ - ثُمَّ نَزَلَ ابْنُ زِيَادٍ فَدَخَلَ، وَقَدْ عَقَدَ لِعَمْرُو بْنِ حُرَيْثٍ رَايَةً وَأَمْرَهُ عَلَى النَّاسِ ۱۵۹ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص

۳۷۲؛ [۲] [الإرشاد: ج ۲ ص ۵۶]. [۳]

۱۵۹. البدایه و النهایه: عید الله بن زیاد به همراه فرماندهان و بزرگان، به هنگام نماز عشا از قصر بیرون آمد و نماز عشا را با مردم در مسجد جامع اقامه کرد. آن گاه برای مردم، خطبه خواند و مسلم بن عقیل را از آنان خواست و بر جستجو برای یافتن مسلم، تأکید کرد و گفت: هر کس مسلم را نزد خود بیابد و خبر ندهد، خونس هدر خواهد بود و هر کس او را بیاورد، به اندازه دیه اش [جایزه می گیرد].

او نگهبانان را نیز فرا خواند و آنان را بر جستجو برای یافتن مسلم، تحریک و تهدید کرد. (۱)

۲۴/۴ خبر دادن پسر طوعه از مخفیگاه مسلم بن عقیل

۱۶۰. تاریخ الطبری - به نقل از مجالد بن سعید - چون صبح شد، ابن زیاد جلوس کرد و اجازه داد مردم بر او وارد شوند. آن گاه محمد بن اشعث آمد. عید الله گفت: مرحبا به کسی که دورویی ندارد و مورد اتهام نیست! و او را کنار خود نشاند.

پسر پیرزن - که مادرش مسلم بن عقیل را پناه داده بود - [نامش] بلال بن اسید بود. او صبحگاهان نزد عبد الرحمان بن محمد بن اشعث رفت و به وی خبر داد که مسلم بن عقیل، نزد مادر اوست. عبد الرحمان به نزد پدرش - که در مجلس ابن زیاد بود - آمد و با او در گوشه صحبت کرد. ابن زیاد پرسید: چه گفت؟

ص: ۲۸۳

۱- (۱) أَمَّا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ، فَإِنَّهُ نَزَلَ مِنَ الْقَصْرِ بِمَنْ مَعَهُ مِنَ الْأَمْراءِ وَالْأَشْرَافِ، بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ، فَصَلَّى بِهِمُ الْعِشَاءَ فِي الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ، ثُمَّ خَطَبَهُمْ، وَطَلَبَ مِنْهُمْ مُسْلِمَ بْنَ عَاقِلٍ، وَحَثَّ عَلَى طَلْبِهِ، وَمَنْ وَجَدَهُ عِنْدَهُ وَلَمْ يُعْلِمْ بِهِ فَدَمَهُ هَيْدَرًا، وَمَنْ جَاءَ بِهِ فَلَهُ دِيَّتُهُ. وَطَلَبَ الشَّرْطَ وَحَثَّهُمْ عَلَى ذَلِكَ، وَتَهَدَّدَهُمْ ۱۶۰ (البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۱۵۵). [۱]

محمد بن اشعث گفت: به من خبر داد که مسلم بن عقیل در یکی از خانه های ماست.

ابن زیاد با چوبش به پهلوی محمد زد و گفت: برخیز و هم اینک، او را بیاور. (۱)

۱۶۱. أنساب الأشراف: چون مردم از اطراف پسر عقیل پراکنده شدند، ابن زیاد، در قصر را گشود و در مجلس حضور یافت. کوفیان در مجلس وی، حاضر شدند. عبد الرحمان بن محمد بن اشعث نزد پدرش - که در مجلس ابن زیاد حضور داشت - آمد و گزارش مسلم بن عقیل را به وی داد و محمد بن اشعث نیز مطلب را به اطلاع ابن زیاد رساند. (۲)

۲۵/۴ حمله وحشیانه به خانه طوعه برای دستگیری مسلم

۱۶۲. الفتوح: عبید الله بن زیاد به جانشین خود، عمرو بن حرث مخزومی، دستور داد که سیصد مرد دلاور را به همراه پسر اشعث بفرستد.

محمد بن اشعث حرکت کرد تا به خانه ای رسید که مسلم بن عقیل در آن بود. (۳)

۱۶۳. الأمالی، شجری - به نقل از سعید بن خالد -: ابن زیاد، مردی از قبیله بنی سلیم را به

ص: ۲۸۴

۱- (۱) لَمَّا أَصْبَحَ [ابن زیاد] جَلَسَ مَجْلِسَهُ، وَأَذِنَ لِلنَّاسِ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ، وَأَقْبَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ فَقَالَ: مَرَحِبًا بِمَنْ لَا يُسْتَعَشُّ وَلَا يُتَّهَمُ، ثُمَّ أَقْعَدَهُ إِلَى جَنْبِهِ، وَأَصْبَحَ ابْنُ تِلْكَ الْعَجُوزِ وَهُوَ بِلَالُ بْنُ أَسِيدٍ، الَّذِي آوَتْ أُمُّهُ ابْنَ عَقِيلٍ، فَغَدَا إِلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ فَأَخْبَرَهُ بِمَكَانِ ابْنِ عَقِيلٍ عِنْدَ أُمِّهِ. قَالَ: فَأَقْبَلَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ حَتَّى أَتَى أَبَاهُ وَهُوَ عِنْدَ ابْنِ زِيَادٍ فَسَارَهُ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَا قَالَ لَكَ؟ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَنَّ ابْنَ عَقِيلٍ فِي دَارٍ مِنْ دُورِنَا. فَخَسَّ بِالْقَضِيبِ فِي جَنْبِهِ، ثُمَّ قَالَ: قُمْ فَأَتِنِي بِهِ السَّاعَةَ ۱۶۱ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۳؛ [۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۵۷). [۲]

۲- (۲) كَانَ ابْنُ زِيَادٍ -حِينَ تَفَرَّقَ عَنِ ابْنِ عَقِيلِ النَّاسِ- فَتَحَّ بَابَ الْقَصْرِ، وَخَرَجَ إِلَى الْمَجْلِسِ فَجَلَسَ فِيهِ، وَحَضَرَهُ أَهْلُ الْكُوفَةِ، فَجَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ إِلَى أَبِيهِ -وَهُوَ عِنْدَ ابْنِ زِيَادٍ- فَأَخْبَرَهُ خَبْرَ ابْنِ عَقِيلٍ، فَأَعْلَمَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ ابْنَ زِيَادٍ بِذَلِكَ ۱۶۲ (أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۳۸. [۳] نیز، ر.ك: الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۶۷). [۴]

۳- (۳) أَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ خَلِيفَتَهُ عَمْرُو بْنَ حُرَيْثِ الْمَخْزُومِيِّ، أَنْ يَبْعَثَ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ ثَلَاثًا: ثَمِيمَةَ رَاجِلٍ مِنْ صَيِّ نَادِيدِ أَصْحَابِهِ. قَالَ: فَرَكِبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ حَتَّى وَفَى الدَّارَ الَّتِي فِيهَا مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ ۱۶۳ (الفتوح: ج ۵ ص ۵۳، [۵] مقتل الحسين، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۰۸). [۶]

همراه صد سواره به آن خانه فرستاد و مسلم را غافلگیر کردند. (۱)

۲۶/۴ نبرد شدید در اطراف خانه طوعه

۱۶۴. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ابن زیاد به جانشین خود، عمرو بن حُرَیث مخزومی، دستور داد که سیصد مرد دلاور را از یاران خود، به همراه محمّد بن اشعث بفرستد. محمّد بن اشعث، سوار شد و به خانه ای که مسلم در آن بود، رسید. صدای سُم اسبان و سر و صدای مردان را شنید و دانست که به سراغش آمده اند. با سرعت به سمت اسبش رفت و آن را زین کرد و زره پوشید و عمامه بر سر نهاد و شمشیر به کمر بست.

سپاهیان، خانه را سنگباران می کردند و با نی های آتش گرفته، آتش می افکندند.

مسلم، لبخندی زد و گفت: ای جان! به سمت مرگ بشتاب که از آن، چاره و گریزی نیست. آن گاه به زن گفت: خدا، تو را رحمت کند و به تو پاداش خیر دهد! بدان که من از جانب پسرت، گرفتار شدم. در خانه را بگشا.

زن، در را گشود و مسلم مانند شیر خشمگین در برابر سپاهیان، قرار گرفت و با شمشیر بر آنان حمله بُرد و گروهی را کُشت.

خبر به عبید الله بن زیاد رسید. برای محمّد بن اشعث پیغام فرستاد: سبحان الله! ای ابو عبد الرحمان! ما تو را فرستادیم که یک مرد را نزد ما بیاوری و اینک، گروهی از یارانت کشته شده اند؟!

محمّد بن اشعث برایش چنین پاسخ فرستاد: ای امیر! گمان می کنی مرا به سوی یکی از بقعال های کوفه یا کفشدوزی از کفشدوزان حیره فرستاده ای؟ آیا نمی دانی که مرا به سوی شیری خطرناک و قهرمانی بزرگ فرستاده ای که در دست، شمشیری

ص: ۲۸۵

۱- (۱) فَبَعَثَ [ابنُ زیادٍ] رَجُلًا مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ فِي مِثَّةِ فَارِسٍ إِلَى الدَّارِ، فَأَخَذَ فَوَاتَهَا ۱۶۴ (الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۶۷).

برنده دارد که از آن، مرگ می چکد؟!

ابن زیاد برایش پیغام فرستاد که: به وی امان بده؛ زیرا نمی توانی بر او دست یابی، مگر با دادن امانی که با قسم های سنگین، همراه باشد. (۱)

۱۶۵. البدایه و النهایه: سپاهیان بر مسلم، هجوم آوردند و مسلم با شمشیر، در برابر آنان ایستاد و سه مرتبه آنان را از خانه بیرون راند. لب بالا و پایین مسلم، ضربت خورد. آن گاه سپاهیان به سوی مسلم، سنگ پرتاب کردند و طناب های حصیری را آتش زدند [و به طرفش انداختند]؛ ولی باز هم نتوانستند بر او دست یابند. مسلم با شمشیر از خانه بیرون آمد و به نبرد با آنان پرداخت. (۲)

۱۶۶. العقد الفرید - به نقل از ابو عبید قاسم بن سلام: [سپاهیان] به سمت مسلم بن عقیل روانه شدند. مسلم با شمشیر به سوی آنان آمد و با آنان می جنگید، تا این که

ص: ۲۸۶

۱- (۱) امر ابن زیاد خلیفته عمرو بن حرث المخزومی أن یبعث مع محمد بن الأشعث ثلاثمئة رجل من صنادید أصحابه، فركب محمد بن الأشعث حتى وافى الدار التي فيها مسلم بن عقیل، فسمع مسلم وقع حوافر الخيل وأصوات الرجال، فعلم أنه قد أتى، فبادر مسرعاً إلى فرسه، فأسرجه وألجمه وصب عليه درعه، واعتجز بعمامته وتقلد سيفه، والقوم يرمون الدار بالحجارة، ويلهبون النار في هوارى القصب، فتبسم مسلم ثم قال: يا نفسى! اخرجى إلى الموت الذى ليس منه محيص ولا محيذ. ثم قال للمرأة: رحمك الله وجزاك خيراً، اعلمى انى ابتليت من قتل ابنتك، فافتحى الباب، ففتحت، وخرج مسلم فى وجوه القوم كالأسيد المغضب، فجعل يضاربهم بسيفه حتى قتل جماعة، وبلغ ذلك ابن زياد، فأرسل إلى محمد بن الأشعث: سيحان الله أبا عبد الرحمن، بعثناك إلى رجل واحد لتأتينا به، فتلّم من أصحابك ثلمة عظيمة!! فأرسل إليه محمد بن الأشعث: أيها الأمير، اتظن أنك بعثتني إلى بقال من بقايل الكوفة، أو جرمقاني من جرامقه الحيره؟ أفلا- تعلم أيها الأمير، أنك بعثتني إلى أسيد ضرغام، وبطل همام؛ فى كفه سيف حسام، يقطر منه الموت الزؤام! فأرسل إليه ابن زياد: أن أعطه الأمان؛ فإنك لن تقدر عليه إلا بالأمان المؤكد بالإيمان ۱۶۵ (مقتل

الحسين عليه السلام، خوارزمى: ج ۱ ص ۲۰۸، [۱] الفتوح: ج ۵ ص ۵۳). [۲]

۲- (۲) دخلوا عليه [أى على مسلم] فقام إليهم بالسيف، فأخرجهم من الدار ثلاث مرات، وأصيبت شفته العليا والسفلى، ثم جعلوا يرمونه بالحجارة، ويلهبون النار فى أطنا القصب، فضاق بهم ذرعاً، فخرج إليهم بسيفه فقاتلهم ۱۶۶ (البدایه و النهایه: ج ۸ ص

۱۵۵). [۳]

جراحت های سنگین برداشت و او را اسیر کردند. (۱)

۲۷/۴ اسارت مسلم پس از جراحت دیدن بسیار

اشاره

۱۶۷. الملهوف: چون مسلم، گروهی از آنان را کشت، محمد بن اشعث بانگ بر آورد: ای مسلم! تو در امانی.

مسلم گفت: چه اعتمادی به امانِ اهل نیرنگ و فجور هست؟! و باز یورش آورد و با آنان می جنگید و سروده های حمران بن مالک خنعمی را در روز نبرد خنعم و بنی عامر می خواند:

سوگند یاد کرده ام که جز به آزادگی، کشته نشوم،

گرچه مرگ را ناخوش می دارم.

خوش ندارم که به من نیرنگ بزنند یا فریب بخورم

و با آب گوارا، آب گرم و تلخ را مخلوط کنم.

هر کسی روزی، مرگ را ملاقات می کند.

با شما نبرد می کنم و از سختی، هراسی ندارم.

به وی گفتند: به راستی که نیرنگ و فریبی نیست. ولی مسلم، بدان توجه نکرد و پس از دیدن جراحت های سنگین، جمعیت بر او هجوم آوردند و مردی از پشت به وی ضربتی زد و به زمین افتاد و به اسارت گرفته شد. (۲)

ص: ۲۸۷

۱- (۱) أُرْسِلَ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ بَسِيفِهِ، فَمَا زَالَ يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى أَثَخَنُوهُ بِالْجِرَاحِ، فَأَسْرَوْهُ ۱۶۷ (العقد الفريد: ج ۳ ص ۳۶۵، [۱] المحاسن والمساوي: ص ۶۰). [۲]

۲- (۲) وَلَمَّا قَتَلَ مُسْلِمٌ مِنْهُمْ جَمَاعَةً، نَادَى إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ: يَا مُسْلِمُ! لَكَ الْأَمَانُ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: وَأَيُّ أَمَانٍ لِلْغَدْرَةِ الْفَجْرَةِ! ثُمَّ أَقْبَلَ يُقَاتِلُهُمْ وَيَرْتَجِزُ بِأَيَاتِ حَمْرَانَ بْنِ مَالِكِ الْخَنَعَمِيِّ يَوْمَ الْقَرْنِ، حَيْثُ يَقُولُ: أَقْسِمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا نَكْرًا أَكْرَهُ أَنْ أَخْدَعَ أَوْ اغْرَا أَوْ أَخْلَطَ الْبَارِدَ سَيْخَانًا مَرًّا كُلُّ أَمْرٍ يَوْمًا يُلَاقِي شَرًّا أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَخَافُ ضَرًّا فَقَالُوا لَهُ: إِنَّكَ لَا تُخْدَعُ وَلَا تُغَرُّ، فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَى ذَلِكَ، وَتَكَاثَرُوا عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْ اخْتَنَ بِالْجِرَاحِ، فَطَعَنَهُ رَجُلٌ مِنْ خَلْفِهِ، فَخَرَّ إِلَى الْأَرْضِ، فَأَخَذَ أُسِيرًا ۱۶۸ (الملهوف: ص ۱۲۰، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۵۷). [۳]

۱۶۸. الفتح: عید الله بن زیاد برای محمد بن اشعث، پیغام فرستاد که به مسلم، امان بده؛ چرا که جز از این طریق، نمی توانی بر او دست یابی.

محمد بن اشعث، پس از آن گفت: وای بر تو، ای مسلم! خودت را به کشتن مده. تو در امانی.

مسلم بن عقیل می گفت: مرا به امانِ اهل نیرنگ، نیازی نیست. آن گاه به نبرد پرداخت و این شعر را می خواند:

سوگند یاد کرده ام که جز به آزادگی، کشته نشوم،

گرچه مرگ را جامی تلخ بیابم.

خوش ندارم به من نیرنگ بزنند و یا فریب بخورم.

هر کسی روزی، مرگ را ملاقات می کند.

با شما نبرد می کنم و از سختی نمی هراسم.

محمد بن اشعث، بانگ برآورد و گفت: وای بر تو، ای پسر عقیل! به راستی که به تو دروغ گفته نمی شود و تو فریب داده نمی شوی. این جمعیت، قصد کشتن تو را ندارند. پس خودت را به کشتن مده.

مسلم - که خداوند، رحمتش کند - به سخن پسر اشعث، اعتنایی نکرد و به نبرد، ادامه داد تا جراحات های سنگینی بر او وارد شد و از جنگیدن، ناتوان شد. جمعیت بر او یورش بردند و با تیر و سنگ بر او می زدند. مسلم گفت: وای بر شما! آیا به سویم سنگ، پرتاب می کنید - آن گونه که به کفار، سنگ می زنند -، در حالی که من از خانواده پیامبران ابرارم؟ آیا حق پیامبر را در باره خاندانش پاس نمی دارید؟

سپس با وجود ضعف، بر آنان یورش بُرد و جمعیت را در هم شکست و آنان را پراکنده ساخت. آن گاه برگشت و بر درِ خانه تکیه زد. سپاهیان به سمت مسلم، باز

گشتند و محمد بن اشعث بر آنان بانگ زد که: او را رها کنید تا با او سخن بگویم.

پسر اشعث به مسلم، نزدیک شد و رو به روی وی ایستاد و گفت: نوای بر تو، ای پسر عقیل! خودت را به کشتن مده. تو در امانی و خونت بر گردن من است.

مسلم به وی گفت: ای پسر اشعث! گمان می کنی تا نیرویی برای جنگیدن دارم، دست دراز می کنم؟ نه! به خدا، هرگز چنین نمی شود. آن گاه بر پسر اشعث، یورش برد و او را تا پیش یارانش عقب راند. سپس به جای خود باز گشت و ایستاد و گفت: بار خدایا! عطش، امانم را بریده است!

کسی جرئت نداشت به وی نزدیک شود، یا به او آب دهد. پسر اشعث، رو به یارانش کرد و گفت: نوای بر شما! این برای شما ننگ و عار است که این گونه از یک مرد، درمانده شوید. همه با هم، بر او یورش برید.

همه بر مسلم یورش آوردند و او هم بر آنان یورش برد. مردی کوفی به نام بکیر بن حمران احمری، به سمت مسلم آمد و دو ضربت میان آنان رد و بدل شد. بکیر، ضربتی بر لب بالای مسلم زد و مسلم بن عقیل هم بر او ضربتی زد و او کشته بر زمین افتاد.

آن گاه مسلم از پشت سر، مورد اصابت نیزه قرار گرفت و بر زمین افتاد و به اسارت گرفته شد و اسب و سلاحش را هم گرفتند. مردی از قبیله بنی سلیمان به نام عبید الله بن عباس نیز جلو آمد و عمامه اش را برداشت. (۱)

ص: ۲۸۹

۱- (۱) أَرْسَلَ إِلَيْهِ [أَيُّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ] عَبِيدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَنْ أُعْطِيَ الْأَمَانَ؛ فَإِنَّكَ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ إِلَّا بِالْأَمَانِ. فَجَعَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ يَقُولُ: وَيَحْكُ يَا بَنِي عَقِيلٍ! لَا تَقْتُلْ نَفْسَكَ، لَكَ الْأَمَانُ، وَمُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ يَقُولُ: لَا حَاجَةَ إِلَيَّ أَمَانَ الْغَدْرَةِ، ثُمَّ جَعَلَ يُقَاتِلُهُمْ وَهُوَ يَقُولُ: أَقْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا وَلَوْ وَجَدْتُ الْمَوْتَ كَأَسَا مَرًّا أَكْرَهُ أَنْ أَخْدَعُ أَوْ اغْرَأَ كُلُّ امْرِئٍ يَوْمًا يُلَاقِي شَرًّا أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَخَافُ ضَرًّا -

تأملی در گزارش های مربوط به دستگیری مسلم، پس از امان دادن به او

گزارش هایی را که حاکی از دستگیری مسلم علیه السلام پس از امان دادن به او هستند، می توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. گزارشی که بیشتر منابع تاریخی نقل کرده اند که: مسلم علیه السلام، پیشنهاد امان را قاطعانه رد کرد و در پاسخ محمد بن اشعث - که این پیشنهاد را مطرح کرد - گفت:

وَأَيُّ أَمَانٍ لِلْغَدْرَةِ الْفَجْرَةِ؟! چه اعتمادی به امان اهل نیرنگ و فجور هست؟!!

سپس با تمثّل به اشعار حُمران بن مالک خَثْعَمِي، خطاب به دشمنان حاضر در صحنه نبرد گفت:

أَقْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا....

سوگند یاد کرده ام که جز به آزادگی، کشته نشوم.

سپس به نبرد ادامه داد، تا این که از پشت سر، مورد اصابت نیزه قرار گرفت و به زمین افتاد و اسیر شد. (۱)

۲. گزارشی که حاکی از آن است که مسلم علیه السلام پس از درگیری با دشمن و وارد شدن جراحت های بسیار به او و زمینگیر شدن، امان را پذیرفت. (۲)

ص: ۲۹۱

۱- (۱) ر.ک: الملهوف: ص ۱۲۰، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۵۷.

۲- (۲) ر.ک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۴ والإرشاد: ج ۲ ص ۵۹.

۳. گزارشی که به طور مطلق، پذیرش امان به وسیله مسلم علیه السلام را تأیید کرده است. (۱)

با تأمل در گزارش های یاد شده، می توان در یافت که گزارش سوم، بی تردید، نادرست است؛ زیرا مشخص است که پیشنهاد امان دادن به رهبر قیامی که زمینه را برای نهضتی بزرگ تر آماده می کند، آن هم از سوی فاسق و فاجری مانند ابن زیاد، دام و فریبی بیش نیست. چگونه می توان پذیرفت که مسلم علیه السلام، متوجه چنین نکته ای نبوده و بدون چون و چرا، امان ابن زیاد را پذیرفته و خود را تسلیم نموده است؟!

در مورد گزارش دوم نیز به نظر می رسد که گزارشگر، تسلیم شدن مسلم علیه السلام را پس از این که جراحات بسیاری برداشته و دیگر توان جنگیدن نداشته، «پذیرفتن امان» تصوّر کرده است.

بر این اساس، گزارش نخست - که بسیاری از منابع، آن را نقل کرده اند و متن آن با روح بلند و عزم استوار و شجاعت یاران سید الشهداء علیه السلام سازگاری دارد -، نزدیک به واقع است که: مسلم علیه السلام، هیچ گاه پیشنهاد امان را نپذیرفت و تا آخرین رمق جنگید و هنگامی که دیگر توان دفاع نداشت، دستگیر شد.

ص: ۲۹۲

۱- (۱) ر.ک: مروج الذهب: ج ۳ ص ۶۸ و تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۰.

۱۶۹. تاریخ الطبری - به نقل از قدامه بن سعید بن زائده بن قدامه ثقفی - استری آوردند و مسلم را بر آن سوار کردند و دورش را گرفتند و شمشیرش را برداشتند. در این حال، مسلم - که گویا از زندگی و جانش ناامید شده بود - اشکش جاری شد و گفت: این، آغاز نیرنگ است.

محمد بن اشعث گفت: امیدوارم برایت مشکلی پیش نیاید.

مسلم گفت: این، جز آرزویی بیش نیست. کجاست امان شما؟ «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». و گریه کرد.

عمرو بن عبید الله بن عبّاس، به مسلم گفت: کسی که دنبال چیزی است مانند آنچه تو دنبال آنی، وقتی چنین حوادثی برایش رخ می دهد، گریه نمی کند.

مسلم گفت: به خدا سوگند، من برای جان خود، گریه نمی کنم و برای کشتن خویش، مرثیه نمی خوانم، گرچه یک لحظه زیان [و گرفتاری] را هم بر خویش نمی پسندم؛ اما [اکنون] برای خاندانم گریه می کنم که به سمت من می آیند. من برای حسین و خاندان حسین، گریه می کنم. (۱)

ص: ۲۹۳

۱- (۱) وَأَتَى [مُسْلِمًا] بِبَغْلِهِ فَحَمِلَ عَلَيْهَا، وَاجْتَمَعُوا حَوْلَهُ، وَانْتَزَعُوا سَيْفَهُ مِنْ عُنُقِهِ، فَكَانَتْهُ عِنْدَ ذَلِكَ أَيْسَ مِنْ نَفْسِهِ، فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ، ثُمَّ قَالَ: هَذَا أَوَّلُ الْعَدْرِ. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ: أَرْجُو أَلَّا يَكُونَ عَلَيْكَ يَا أَسُّ. قَالَ: مَا هُوَ إِلَّا الرَّجَاءُ، أَيْنَ أَمَانُكُمْ؟ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَبَكَى، فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ: إِنَّ مَنْ يَطْلُبُ مِثْلَ الَّذِي تَطْلُبُ، إِذَا نَزَلَ بِهِ مِثْلُ الَّذِي نَزَلَ بِحُكِّكَ لَمْ يَبْكِ! قَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ مَا لِنَفْسِي أَبْكِي، وَلَا لَهَا مِنَ الْقَتْلِ أَرْثِي، وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أَحِبَّ لَهَا طَرْفَةَ عَيْنٍ تَلْفَأُ، وَلَكِنْ أَبْكِي لِأَهْلِي الْمُقْبِلِينَ إِلَيَّ، أَبْكِي لِحُسَيْنٍ وَآلِ حُسَيْنٍ ۱۷۰ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۴؛ [۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۵۹). [۲]

۱۷۰. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف - قدامه بن سعید بن زائده بن قدامه ثقفی برایم نقل کرد که: آن گاه مسلم به سمت محمد بن اشعث آمد و گفت: ای بنده خدا! به خدا سوگند، می بینم که به زودی از عمل کردن به امانی که داده ای، ناتوان خواهی شد. آیا می توانی کار خیری انجام دهی؟ می توانی از جانب خود، مردی را بفرستی که از زبان من، پیغامی به حسین برساند - چرا که می دانم او و خانواده اش، امروز از مکه به سمت کوفه به راه افتاد یا فردا حرکت می کند و بی تابی من هم برای این است - و بگوید: «پسر عقیل، مرا نزد تو فرستاده و او اینک در دست این قوم، اسیر است و صلاح نمی داند که به سوی مرگ، حرکت کنی. او می گوید: با خانواده ات برگرد و کوفیان، تو را فریب ندهند. آنان، همان یاران پدر تو اند که آرزو می کرد با مرگ یا کشته شدن، از آنان رهایی یابد. به راستی که کوفیان، تو را فریفتند و مرا هم فریفتند و کسی که فریفته می شود، رأیی ندارد».

پسر اشعث گفت: به خدا سوگند که این کار را انجام می دهم و به ابن زیاد خواهم گفت که من به تو امان داده ام.

همچنین جعفر بن خدیفه طایبی برایم نقل کرد... و گفت: محمد بن اشعث، ایاس بن عثیل طایبی را - که از طایفه بنی مالک بن عمرو بن ثمامه بود - فرا خواند. این مرد، شاعر بود و بسیار نزد محمد، رفت و آمد می کرد. به وی گفت: حسین را ملاقات کن و این نامه را به وی برسان. و در آن نامه آنچه را پسر عقیل گفته بود، نوشت و به وی گفت: این، زاد و توشه راه و این هم متاعی برای خانواده ات.

ایاس گفت: از کجا مرکب بیاورم؟ به راستی که مرکبم لاغر است.

پسر اشعث گفت: این هم مرکب. آن را با هر آنچه بر آن است، سوار شو.

ایاس از کوفه خارج شد و در منزل زُبَاله (محلّی معروف در راه مکه به کوفه) پس از چهار شب به حسین علیه السلام برخورد کرد و خبر را رساند و نامه را به وی داد. حسین علیه السلام

به وی فرمود: «هر آنچه تقدیر شده، رُخ می دهد. جان خود و نیز فساد امت را به [رضا و] حساب خداوند، وا می گذاریم». (۱)

۱۷۱. الأخبار الطوال: چون حسین علیه السلام به منزل زباله رسید، فرستاده محمد بن اشعث و عمر بن سعد با ایشان مواجه شد و پیام مسلم را- که خواسته بود شرح حالش را به حسین علیه السلام گزارش دهد و پراکنده شدن کوفیان را پس از بیعتشان با او، باز گو کند-، رساند. مسلم، این کار را از محمد بن اشعث درخواست کرده بود.

حسین علیه السلام چون نامه را خواند، به درستی آن یقین کرد و کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه، ایشان را ناراحت کرد. همچنین فرستاده خبر، کشته شدن قیس بن مسهر را- که ایشان او را از مکان «بطن الرّمه» فرستاده بود-، به ایشان داد.

گروهی، از منزل های بین راه با ایشان همراه شده بودند. چون خبر کشته شدن مسلم را شنیدند، پراکنده شدند. آنان گمان می کردند که ایشان بر یاران و همراهان خود در کوفه وارد می شود. با ایشان کسی جز یاران نزدیکش، باقی نماند. (۲)

ص: ۲۹۵

۱- (۱) ثُمَّ أَقْبَلَ [مُسْلِمٌ] عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، إِنِّي أُرَاكَ وَاللَّهِ سَتَعَجِزُ عَن أَمَانِي، فَهَلْ عِنْدَكَ خَيْرٌ؟ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَبْعَثَ مِن عِنْدِكَ رَجُلًا عَلَى لِسَانِي يُبَلِّغُ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ- فَإِنِّي لَا أَرَاهُ إِلَّا قَدْ خَرَجَ إِلَيْكُمْ الْيَوْمَ مُقْبِلًا، أَوْ هُوَ خَارِجٌ غَدًا هُوَ وَأَهْلُ بَيْتِهِ، وَإِنَّ مَاتَرِي مِنْ جَزَعِي لِذَلِكَ- فَيَقُولُ: إِنَّ ابْنَ عَقِيلٍ بَعَثَنِي إِلَيْكَ، وَهُوَ فِي أَيْدِي الْقَوْمِ أُسِيرٌ، لَا يَرِي أَنْ تَمَشِيَ حَتَّى تُقْتَلَ، وَهُوَ يَقُولُ: ارْجِعْ بِأَهْلِ بَيْتِكَ، وَلَا يُعْزُكَ أَهْلُ الْكُوفَةِ، فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ أَبِيكَ الَّذِي كَانَ يَتَمَنَّى فِرَاقَهُمْ بِالْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ، إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ كَذَّبُوكَ، وَكَذَّبُونِي، وَلَيْسَ لِمُكَذِّبٍ رَأْيٌ. فَقَالَ ابْنُ الْأَشْعَثِ: وَاللَّهِ لَمَا فَعَلَنْ، وَلَمَا عَلِمَنْ ابْنَ زِيَادٍ أَنِّي قَدْ آمَنْتُكَ. قَالَ أَبُو مَخْرَفٍ: فَحَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ حُذَيْفَةَ الطَّائِيُّ... قَالَ: دَعَا مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ إِيَّاسَ بْنَ الْعَجَلِ الطَّائِيَّ، مِنْ بَنِي مَالِكِ بْنِ عَمْرِو بْنِ ثُمَامَةَ، وَكَانَ شَاعِرًا، وَكَانَ لِمُحَمَّدٍ زَوَّارًا، فَقَالَ لَهُ: أَلِقْ حُسَيْنًا فَأَبْلِغْهُ هَذَا الْكِتَابَ، وَكَتَبَ فِيهِ الَّذِي أَمَرَهُ ابْنُ عَقِيلٍ. وَقَالَ لَهُ: هَذَا زَادُكَ وَجَهَازُكَ وَمُنْعَهُ لِعِيَالِكَ، فَقَالَ: مِنْ أَيْنَ لِي بِرَاحِلِهِ؟ فَإِنَّ رَاحِلَتِي قَدْ أَنْضَيْتُهَا، قَالَ: هَذِهِ رَاحِلَةٌ فَارْكَبْهَا بِرَحْلِهَا، ثُمَّ خَرَجَ فَاسْتَقْبَلَهُ بِزُبَالَةَ لِأَرْبَعِ لَيَالٍ، فَأَخْبَرَهُ الْخَبْرَ، وَبَلَّغَهُ الرَّسَالَهَ، فَقَالَ لَهُ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ مَا حُمَّ نَازِلٌ، وَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ أَنْفُسَنَا، وَفَسَادَ أُمَّتِنَا ۱۷۱ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۴؛ [۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۵۹). [۲]

۲- (۲) لَمَّا وَافَى [أَيَ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] زُبَالَةَ، وَوَفَاهُ بِهَا رَسُولُ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَعُمَرَ بْنَ سَعْدٍ بِمَا كَانَ سَأَلَهُ مُسْلِمٌ أَنْ يَكْتُبَ بِهِ إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِهِ، وَخِذْلَانِ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِيَّاهُ بَعْدَ أَنْ بَايَعُوهُ، وَقَدْ كَانَ مُسْلِمٌ سَأَلَ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ ذَلِكَ. فَلَمَّا قَرَأَ الْكِتَابَ اسْتَيْقَنَ بِصِحِّهِ الْخَبْرَ، وَأَفْطَعَهُ قَتْلَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ [۳] وَهَانِي بْنِ عُرْوَةَ، ثُمَّ أَخْبَرَهُ الرَّسُولُ بِقَتْلِ قَيْسِ بْنِ مُسْهَرٍ، رَسُولِهِ الَّذِي وَجَّهَهُ مِنْ بَطْنِ الرَّمَّةِ. وَقَدْ كَانَ صِيحْبُهُ قَوْمٌ مِنْ مَنَازِلِ الطَّرِيقِ، فَلَمَّا سَمِعُوا خَبْرَ مُسْلِمٍ- وَقَدْ كَانُوا ظَنُّوا أَنَّهُ يَقْدَمُ عَلَى أَنْصَارٍ وَعَضُدٍ- تَفَرَّقُوا عَنْهُ، وَلَمْ يَبْقَ مَعَهُ إِلَّا خَاصَّتُهُ ۱۷۲ (الأخبار الطوال: ص ۲۴۷). [۴]

هر چند اقدام ابن اشعث و ابن سعد، در ظاهر، عمل کردن به وصیت مسلم علیه السلام و رساندن پیام او به امام حسین علیه السلام بود، ولی بدیهی است که هدف اصلی آنان، منصرف کردن امام علیه السلام از آمدن به کوفه و جلوگیری از رسیدن ایشان به کانون نهضت، یعنی کوفه بوده است. به همین جهت، هنگامی که امام علیه السلام بر خلاف توصیه مسلم علیه السلام به حرکت خود به سوی کوفه ادامه داد، در سرزمین کربلا، راه را بر ایشان بستند و او و یارانش را به شهادت رساندند.

۳۰/۴ آب خواستن مسلم

۱۷۲. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف - قدامه بن سعد، برایم نقل کرد که: چون مسلم بن عقیل به در قصر رسید، کوزه خنکی در آن جا نهاده شده بود. پسر عقیل گفت: از این آب، به من بدهید.

مسلم بن عمرو به وی گفت: می بینی چه قدر خنک است؟ نه، به خدا سوگند! از این آب، قطره ای نخواهی نوشید تا از آب های داغ در آتش جهنم بجوشی.

پسر عقیل به وی گفت: وای بر تو!...

همچنین سعید بن مَیدرک بن عماره برایم نقل کرد که: عماره بن عقبه، غلامی را به نام قیس صدا کرد و او کوزه ای که بر آن پارچه ای بود، به همراه ظرفی آورد و در آن، آب ریخت و به مسلم نوشاند. هر گاه مسلم آب می نوشید، ظرف پر از خون می شد.

وقتی برای بار سوم، ظرف را پر از آب کرد و خواست بنوشد، دندان های جلوییش در ظرف افتاد. آن گاه گفت: ستایش، خدا را!
اگر این آب، روزی من بود، آن را می نوشیدم! (۱)

۳۱/۴ آنچه میان مسلم و ابن زیاد در قصر حکومتی گذشت

۱۷۳. أنساب الأشراف: مسلم را نزد ابن زیاد آوردند و پیش از این، پسر اشعث به وی امان داده بود؛ ولی ابن زیاد، آن امان را پذیرفت. (۲)

۱۷۴. الملهوف: چون مسلم بن عقیل را بر عبید الله بن زیاد وارد کردند، بر او سلام نکرد. نگهبان به وی گفت: بر امیر، سلام کن. مسلم به او گفت: وای بر تو! ساکت شو! به خدا سوگند که او برای من، امیر نیست.

ابن زیاد گفت: مانعی ندارد. سلام کنی یا نکنی، کشته خواهی شد.

مسلم به وی گفت: اگر مرا بکشی، به راستی که بدتر از تو، بهتر از مرا کشته است و تو هیچ گاه بد کشتن و زشت مثله کردن و بدسرشتی و پیروزی دناوت آمیز را رها نخواهی ساخت و کسی به این کارها، سزاوارتر از تو نیست.

ابن زیاد به وی گفت: ای نافرمان و ای تفرقه افکن! بر امام خویش، خروج کردی و

ص: ۲۹۷

۱- (۱) إِنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ حِينَ انْتَهَى إِلَى بَابِ الْقَصْرِ، فَإِذَا قَلَّهَ بَارِدَةٌ مَوْضُوعَةٌ عَلَى الْبَابِ، فَقَالَ ابْنُ عَقِيلٍ: اسْقُونِي مِنْ هَذَا الْمَاءِ، فَقَالَ لَهُ مُسْلِمُ بْنُ عَمْرٍو: أَتَرَاهَا مَا أَبْرَدَهَا؟! لَا وَاللَّهِ، لَا تَذُوقُ مِنْهَا قَطْرَةً أَبَدًا، حَتَّى تَذُوقَ الْحَمِيمَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ! قَالَ لَهُ ابْنُ عَقِيلٍ: وَيَحْكُكَ!.... قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: وَخِدْتُ سَعِيدُ بْنُ مِدْرَكٍ بِنِ عُمَارَةَ: أَنَّ عُمَارَةَ بْنَ عَقْبَةَ بَعَثَ غُلَامًا لَهُ يُدْعَى قَيْسًا، فَجَاءَهُ بِقُلَّةٍ عَلَيْهَا مَنَدِيلٌ وَمَعَهُ قَدْحٌ، فَصَبَّ فِيهِ مَاءً ثُمَّ سَقَاهُ، فَأَخَذَ كُلَّمَا شَرِبَ امْتَلَأَ الْقَدْحُ دَمًا، فَلَمَّا مَلَأَ الْقَدْحَ الْمَرَّةَ الثَّلَاثَةَ ذَهَبَ لِيَشْرَبَ فَسَقَطَتْ ثَبِيَّتَاهُ فِيهِ. فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، لَوْ كَانَ لِي مِنَ الرِّزْقِ الْمَقْسُومِ شَرِبْتُهُ ۱۷۳ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۵؛ [۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۶۰). [۲]

۲- (۲) أُتِيَ بِهِ [أَيُّ بِمُسْلِمٍ] ابْنُ زَيْيَادٍ، وَقَدْ آمَنَهُ ابْنُ الْأَشْعَثِ، فَلَمْ يُنْفِذْ أَمَانَهُ ۱۷۴ (أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۳۹). [۳]

اتحاد مسلمانان را بر هم زدی و بذرفتنه در میان آنها پاشیدی!

مسلم گفت: دروغ می‌گویی، ای پسر زیاد! همانا معاویه و پسرش یزید، اتحاد مسلمانان را بر هم زدند و بذرفتنه را تو و پدرت زیاد پسر عبید-عبیدی که بنده طایفه بنی‌علاج از قبیله ثقیف بود- (۱) کاشتید. من امیدوارم که خداوند، شهادت را به دست بدترین بندگان، روزی ام‌گرداند.

ابن زیاد گفت: نفست، آرزوی چیزی داشت که خداوند، آن را از تو دریغ کرد و تو را شایسته آن ندانست و آن را به اهلش سپرد!

مسلم گفت: اهل آن کیست، ای پسر مرجانه؟

ابن زیاد گفت: اهل آن، یزید بن معاویه است.

مسلم گفت: ستایش، خدا را! ما به حکمیت خداوند در میان ما و شما، راضی هستیم.

ابن زیاد گفت: گمان می‌کنی که در حکومت، سهمی داری؟

مسلم گفت: به خدا سوگند، گمان که نه؛ بلکه یقین دارم.

ابن زیاد گفت: ای مسلم! به من بگو که چرا به این شهر آمدی، با این که کارهایشان سازگار بود؛ ولی تو آن را بر هم زدی و وحدت آنان را در هم شکستی؟

مسلم گفت: برای تفرقه و بر هم زدن نظم نیامدم؛ بلکه شما زشتی‌ها را آشکار و خوبی‌ها را دفن کردید، بدون رضایت مردم، بر آنان حکومت کردید، آنان را به غیر آنچه خدا دستور داده بود، وا داشتید و مانند کسرا و قیصر با آنان رفتار کردید. ما آمدیم تا در میان آنان، امر به معروف و نهی از منکر کنیم، به حکم کتاب و سنت فرا بخوانیم و ما، شایسته این امور هستیم، چنان که پیامبر خدا دستور داد.

ص: ۲۹۸

۱- (۱) این جمله مسلم، طعنه‌ای به نسب عبید الله است. پدر عبید الله، زیاد بن سمیه یا همان زیاد بن ابیه (زیاد پسر پدرش) بود که از مادری بدکاره (به نام سمیه) به دنیا آمده بود و پدر مشخصی نداشت. معاویه، او را پسر ابو سفیان و برادر خود اعلام کرد؛ اما مسلم، او را پسر عبید- که از بردگان بنی‌علاج بود- خواند.

ابن زیاد- که خداوند، او را لعنت کند- شروع به دشنام دادن به مسلم و علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام کرد.

مسلم به وی گفت: تو و پدرت، شایسته این دشنام ها هستید. هر چه می خواهی، بکن، ای دشمن خدا! (۱)

ص: ۲۹۹

۱- (۱) لَمَّا ادْخَلَ [مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ] [۱] عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ الْحَرَسِيُّ: سَلِّمْ عَلَى الْأَمِيرِ، فَقَالَ لَهُ: أُسْكُتُ يَا وَيْحَكَ! وَاللَّهِ مَا هُوَ لِي بِأَمِيرٍ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: لَا عَلَيْكَ، سَلِّمْتَ أَمْ لَمْ تُسَلِّمْ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: إِنْ قَتَلْتَنِي فَلَقَدْ قَتَلَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مِنْكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، وَبَعْدُ، فَإِنَّكَ لَا تَدْعُ سِوَةَ الْقِتْلَةِ، وَقُبِحَ الْمُثْلَةُ، وَحُبَّتِ السَّرِيرَةُ، وَلُؤِمَ الْعَلْبَةُ، لَا أَحَدٌ أَوْلَى بِهَا مِنْكَ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: يَا عَاقُ يَا شَاقُ، خَرَجْتَ عَلَى إِمَامِكَ، وَشَقَقْتَ عَصَا الْمُسْلِمِينَ، وَأَلْقَحْتَ الْفِتْنَةَ بَيْنَهُمْ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: كَذَبْتَ يَا بَنُ زِيَادٍ! إِنَّمَا شَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ مُعَاوِيَةُ وَابْنُ زَيْدٍ، وَأَمَّا الْفِتْنَةُ فَإِنَّمَا أَلْقَحَهَا أَنْتَ وَأَبُوكَ زِيَادُ بْنُ عُبَيْدٍ، عَبْدُ بَنِي عِلَاجٍ مِنْ ثَقِيفٍ، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ يَرْزُقَنِي اللَّهُ الشَّهَادَةَ عَلَى يَدَيِ أَشَدِّ الْبَرِيَّةِ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: مَتَّعَكَ نَفْسُكَ أَمْرًا حَالَ اللَّهُ دُونَهُ، وَلَمْ يَرَكَ لَهُ أَهْلًا، وَجَعَلَهُ لِأَهْلِهِ. فَقَالَ ابْنُ مُسْلِمٍ: وَمَنْ أَهْلُهُ يَا بَنُ مَرْجَانَةَ؟ فَقَالَ: أَهْلُهُ زَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ. فَقَالَ مُسْلِمٌ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، رَضِينَا بِاللَّهِ حَكَمًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: أَتُظُنُّ أَنَّ لَكَ فِي الْأَمْرِ شَيْئًا. فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَاللَّهِ مَا هُوَ الظَّنُّ وَلَكِنَّهُ الْيَقِينُ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: أَخْبِرْنِي يَا مُسْلِمُ، لِمَ أَتَيْتَ هَذَا الْبَلَدَ وَأَمْرُهُمْ مُلْتَمِتٌ فَشَدَّتْ أَمْرُهُمْ بَيْنَهُمْ، وَفَرَّقَتْ كَلِمَتَهُمْ؟ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: مَا لِهَذَا أَتَيْتُ، وَلَكِنَّكُمْ أَظْهَرْتُمْ الْمُنْكَرَ، وَدَفَنْتُمْ الْمَعْرُوفَ، وَتَأَمَّرْتُمْ عَلَى النَّاسِ بِغَيْرِ رِضَى مِنْهُمْ، وَحَمَلْتُمُوهُمْ عَلَى غَيْرِ مَا أَمَرَكُمْ بِهِ اللَّهُ، وَعَمِلْتُمْ فِيهِمْ بِأَعْمَالِ كِسْرَى وَقِصَيْرَ، فَأَتَيْنَاهُمْ لِأَمْرِ فِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتُمُ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَنَدَعُوهُمْ إِلَى حُكْمِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَكُنَّا أَهْلَ ذَلِكَ كَمَا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَجَعَلَ ابْنُ زِيَادٍ لَعْنَةَ اللَّهِ يَشْتُمُهُ، وَيَشْتُمُ عَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: أَنْتَ وَأَبُوكَ أَحَقُّ بِالسُّتْمِ، فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ يَا عَدُوَّ اللَّهِ ۱۷۵ (الملهوف: ص ۱۲۰، مثير الأحران: ص ۳۶).

۱۷۵. أنساب الأشراف: مسلم بن عقیل را نزد ابن زیاد آوردند. ابن اشعث به وی امان داده بود؛ ولی [عبید الله] امانش را نپذیرفت. وقتی مسلم در برابر ابن زیاد ایستاد، به همنشین های عبید الله نگاه کرد. آن گاه به عمر بن سعد بن ابی وقاص گفت: میان من و تو، خویشاوندی است و تو آن را می دانی. برخیز تا به تو وصیت کنم.

عمر بن سعد، امتناع کرد. ابن زیاد به وی گفت: برخیز و نزد عموزاده ات برو.

عمر بن سعد برخاست. مسلم گفت: از هنگامی که به کوفه وارد شده ام، هفتصد درهم بدهکارم. آن را ادا کن. جنازه ام را از ابن زیاد، تحویل بگیر و به خاک بسپار، و کسی را به سوی حسین بفرست تا او را برگرداند.

عمر بن سعد، تمام آنچه را که مسلم گفته بود، برای ابن زیاد باز گفت.

ابن زیاد به عمر بن سعد گفت: مال تو، اختیارش با توست. هر کاری می خواهی، بکن. در باره حسین نیز، اگر او قصد ما را نداشته باشد، ما هم با او کاری نداریم. و اما جنازه مسلم، شفاعت تو را در این باره نمی پذیریم؛ زیرا او تلاش کرد که ما را نابود کند.

سپس گفت: پس از کشتن او، با جنازه اش می خواهیم چه کنیم؟! (۱)

ص: ۳۰۰

۱- (۱) أتی به [أی بمسلم بن عقیل] ابن زیاد، وقد آمنه ابن الأشعث، فلم ینفذ أمانه، فلم یأمنه، فقامت بین یدیه، نظر إلى جلسائه، فقال لعمر بن سعد بن ابی وقاص: إن بینی و بینک قرابه أنت تعلمها، فقم معی حتی اوصی إلیک، فامتنع، فقال ابن زیاد: قم إلى ابن عمک. فقال [مسلم]: إن علی بالكوفه سبعمئه درهم مید قیدمتها، فاقضها عنی، وانظر جثتی فاطلبها من ابن زیاد فوارها، وأبعث إلى الحسین من یرده، فأخبر عمر بن سعد ابن زیاد بما قال له. فقال: أما مالک، فهو لك تصنع فيه ما شئت، وأما حسین، فإنه إن لم یردنا لم یرده، وأما جثته، فإننا لا نشفعک فیها؛ لأنه قد جهد أن یهلکنا، ثم قال: وما نصنع بجثته بعد قتلنا إياه؟! ۱۷۶ (أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۳۹). [۱]

۱۷۶. الأمالی، شجری - به نقل از سعید بن خالد - مسلم بن عقیل به عبید الله بن زیاد گفت: اجازه بده وصیت کنم.

ابن زیاد گفت: وصیت کن.

مسلم، عمر بن سعد را به خاطر خویشاوندی ای که میان او (عمر بن سعد) و حسین علیه السلام بود، خواست و به وی گفت: به راستی که حسین با شمشیرها و زره ها و جمعی از فرزندان و خاندانش به سمت کوفه می آید. کسی را به سویش بفرست تا او را بترساند و بر حذر دارد، تا باز گردد؛ چرا که بی وفایی کوفیان را به عیان دیدم. (۱)

۳۳/۴ شهادت مسلم بن عقیل

اشاره

مسلم بن عقیل علیه السلام، یکی از درخشان ترین چهره های نهضت حسینی بود که برای ارزیابی زمینه قیام، به وسیله امام حسین علیه السلام به کوفه اعزام شد. کنیه مسلم، ابو داوود بود. وی از راویان حدیث بود، به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شباهت داشت و شجاع ترین فرزند عقیل بن ابی طالب، شمرده می شد.

مادر مسلم علیه السلام، کنیزی به نام حُلَیَّه، از اسیران شام بوده است که پدرش عقیل، او را خریده بود. بر پایه گزارش طبری، مسلم علیه السلام در کوفه متولد شده است. این گزارش، در کنار گزارش های دیگر - که وی را از یاران امام علی علیه السلام و در جنگ صفین، از فرماندهان جناح راست پیاده نظام لشکر ایشان شمرده اند - حاکی از آن است که عقیل، سال ها قبل از آمدن امام علی علیه السلام به کوفه، در این شهر، زندگی می کرده است و شاید یکی از عللی که امام حسین علیه السلام، مسلم را به نمایندگی از جانب خود به کوفه اعزام کرد، آشنایی او با مردم آن شهر باشد.

ص: ۳۰۱

۱- (۱) قَالَ [مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ لِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ]: إِيذَن لِي فِي الْوَصِيَّةِ، فَقَالَ: أَوْصِ، فَدَعَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ، لِلْقَرَابَةِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَقْبَلَ فِي سَيْفِهِ وَتِرَاسِهِ، وَأُنَاسٌ مِنْ وُلْدِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، فَابْعَثْ إِلَيْهِ مَنْ يُحِذِّرُهُ وَيُنذِرُهُ فَيَرْجِعَ؛ فَقَدْ رَأَيْتُ مِنْ خِذْلَانِ أَهْلِ الْكُوفَةِ مَا قَدْ رَأَيْتُ ۱۷۷ (الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۶۷). [۱]

مسلم، داماد امیر مؤمنان علیه السلام بود و نام همسرش در برخی منابع، رُقیه و در برخی دیگر، ام کلثوم، گزارش شده است که احتمالاً کنیه رقیه باشد. وی، دو فرزند به نام های عبد الله و علی داشت که عبد الله، در کربلا به شهادت رسید. فرزندان دیگری نیز از وی، گزارش شده است. به هر حال، تصریح شده که نسلی از وی، باقی نمانده است.

چند تن از برادران مسلم علیه السلام در کربلا حضور داشته اند و به شهادت رسیده اند. (۱)

۱۷۷. الإرشاد: ابن زیاد به وی گفت: خداوند، مرا بکشد، اگر تو را به گونه ای نکشم که [پیش از این] در اسلام، کسی آن گونه کشته نشده است!

مسلم به وی گفت: تو سزاوارترین کسی هستی که در اسلام، بدعت بگذارد و تو هیچ گاه بدترین کشتن و زشت ترین مُثله کردن و بدسرشتی و پیروزیِ دنائت آمیز را رها نمی کنی.

ابن زیاد، شروع به دشنام دادن به مسلم و حسین و علی و عقیل - که درود و سلام خداوند بر آنان باد - کرد و مسلم، هیچ پاسخ نمی گفت. آن گاه ابن زیاد گفت: او را بالای قصر ببرید و گردنش را بزنید و آن گاه بدنش را به سرش ملحق سازید.

مسلم بن عقیل - که رحمت خدا بر او باد - گفت: اگر میان من و تو، خویشاوندی ای بود، مرا نمی کشتی!

ابن زیاد گفت: کجاست کسی که ابن عقیل بر سرش ضربت زد؟

بکر بن حُمرانِ احمری را آوردند. ابن زیاد به وی گفت: بالا [ای قصر] برو. باید تو گردنش را بزنی.

او مسلم را بالا - [ای قصر] بُرد، در حالی که مسلم تکبیر می گفت، استغفار می کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود می فرستاد و می گفت: خداوندا! میان ما و قومی که ما را فریفتند و تکذیب کردند و خوار ساختند، داوری فرما.

مسلم را به بالای محلّی که امروزه جایگاه کفشدارها نامیده می شود، بردند و

ص: ۳۰۲

گردنش را زدند و بدنش را به دنبال سرش پایین انداختند. (۱)

۱۷۸. الملهوف: ابن زیاد، دستور داد بُکیر بن حُمران، مسلم را به بالای قصر ببرد و بکشد. او مسلم را بالا برد و مسلم، تسبیح خدای متعال می گفت و استغفار می کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود می فرستاد. بُکیر، گردن مسلم را زد و از بالای قصر پایین آمد، در حالی که وحشت زده بود.

ابن زیاد به وی گفت: چه شده است؟

گفت: ای امیر! به هنگام کشتن مسلم، مردی سیاه و زشت چهره در برابر خود دیدم که انگشتش را دندان می گرفت- یا گفت: لبش را می گزید-. چنان بی تاب شدم که سابقه نداشت.

ابن زیاد گفت: شاید وحشت کرده ای! (۲)

ص: ۳۰۳

۱- (۱) قَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَفْتُلِكَ قِتْلَهُ لَمْ يُقْتَلْهَا أَحَدٌ فِي الْإِسْلَامِ مِنَ النَّاسِ. قَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: أَمَا إِنَّكَ أَحَقُّ مَنْ أَحَدَتْ فِي الْإِسْلَامِ مَا لَمْ يَكُنْ، وَإِنَّكَ لَا تَدْعُ سِوَةَ الْقِتْلَةِ، وَقُبِحَ الْمَثَلُ، وَخُبْتُ السَّيْرَةَ، وَلَوْمَ الْعَلْبَةِ. فَأَقْبَلَ ابْنُ زِيَادٍ يَشْتِمُهُ وَيَشْتِمُ الْحَسَيْنَ وَعَلِيًّا وَعَقِيلًا عَلَيْهِمُ الصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ، وَأَخَذَ مُسْلِمًا لَا يُكَلِّمُهُ. ثُمَّ قَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اصْعَدُوا بِهِ فَوْقَ الْقَصْرِ فَأَضْرِبُوا عُنُقَهُ، ثُمَّ أَتْبَعُوهُ جَسَدَهُ. فَقَالَ مُسْلِمٌ بِنُ عَقِيلٍ - [۱] رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - لَوْ كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ قَرَابَةٌ مَا قَتَلْتَنِي. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: أَيْنَ هَذَا الَّذِي ضَرَبَ ابْنُ عَقِيلٍ رَأْسَهُ بِالسَّيْفِ؟ فَدَعَى بَكْرُ بْنُ حُمْرَانَ الْأَحْمَرِيَّ، فَقَالَ لَهُ: اصْعَدْ فَلْتَكُنْ أَنْتَ الَّذِي تَضْرِبُ عُنُقَهُ. فَصَعِدَ بِهِ وَهُوَ يَكْبُرُ وَيَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، وَيُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ، وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِ غَرَوْنَا وَكَذَّبْنَا وَخَذَلْنَا. وَأَشْرَفُوا بِهِ عَلَى مَوْضِعِ الْحَدَائِنِ الْيَوْمَ، فَضْرِبَتْ عُنُقَهُ، وَأَتْبَع جَسَدَهُ رَأْسَهُ ۱۷۸ (الإرشاد: ج ۲ ص ۶۲، [۲] إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۴۴). [۳]

۲- (۲) أَمَرَ ابْنُ زِيَادٍ بُكَيْرَ بْنَ حُمْرَانَ أَنْ يَصْعَدَ بِهِ [أَي بِمُسْلِمٍ] إِلَى أَعْلَى الْقَصْرِ فَيَقْتُلَهُ، فَصَعِدَ بِهِ وَهُوَ يَسْتَجِجُ اللَّهُ تَعَالَى وَيَسْتَغْفِرُهُ، وَيُصَلِّي عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَضْرِبَ عُنُقَهُ، وَنَزَلَ وَهُوَ مِدْعُورٌ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ، رَأَيْتُ سَاعَةَ قَتَلِهِ رَجُلًا أَسْوَدَ شَنْءِ الْوَجْهِ حِذَائِي، عَاظًا عَلَيَّ إِصْبَعِهِ - أَوْ قَالَ عَلَيَّ شَفْتَيْهِ - فَفَزِعْتُ فَرَعًا لَمْ أَفْرَعُهُ قَطُّ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: لَعَلَّكَ دَهَشْتَ ۱۷۹ (الملهوف: ص ۱۲۲، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۵۷). [۴]

بر پایه گزارش های تاریخی، مسلم علیه السلام، نیمه ماه رمضان از مکه خارج شد و پنجم شوال، وارد کوفه گردید. وی هشتم ذی حجه، مقارن با حرکت امام حسین علیه السلام از مکه به سوی کوفه، در داخل شهر با نیروهای ابن زیاد، درگیر شد و نهم ذی حجه، به شهادت رسید.

بنا بر این، مدّت حضور او در کوفه، دو ماه و چهار روز بوده است. البته برخی منابع تاریخی، شهادت مسلم علیه السلام را سوم و برخی، هشتم ذی حجه ذکر کرده اند که در این صورت، یک یا شش روز از مدّت یاد شده، کاسته می گردد.

۳۴/۴ شهادت هانی بن عروه

هانی بن عروه مُرادى مدحجی، از کسانی است که جاهلیت و اسلام را درک کرده بودند و به همین جهت، او را «مُخَضَّرَم» نامیده اند. وی هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، بیش از چهل سال داشته است.

هانی، از یاران ویژه امام علی علیه السلام بوده و در جنگ های جمل و صفین، ایشان را همراهی کرده است.

وی از بزرگان یمن بود که به کوفه آمد و ریاست قبیله مُراد را بر عهده داشت و از این رو، نیروهای فراوانی در اختیار او بوده است. در جریان نهضت کوفه، هانی، یکی از اصلی ترین حامیان مسلم علیه السلام بود که خانه خود را مرکز استقرار وی و هدایت نهضت قرار داد؛ امّا ابن زیاد، او را با نیرنگ دستگیر کرد و سرانجام، در نهم ذی حجه سال شصتم هجری، فردای آن روزی که امام حسین علیه السلام به طرف کوفه حرکت کرده بود، به شهادت رساند. وی هنگام شهادت، حدود نود سال داشت.

۱۷۹. تاریخ الطبری - به نقل از عون بن ابی جحیفه - محمّد بن اشعث، نزد عبید الله بن زیاد رفت و در باره هانی بن عروه، با او حرف زد و گفت: تو به موقعیت هانی بن عروه در

این شهر، واقفی و جایگاه خانواده اش را در میان قبیله می دانی. بستگان او باخبر شده اند که من و همراهانم، او را نزد تو آورده ایم. تو را به خدا سوگند، او را به خاطر من بیخس. من از دشمنی بستگان او، ناراحتم. آنان، گرامی ترین مردمان این شهر و پشتوانه اهل یمن هستند.

ابن زیاد، وعده داد که او را ببخشد؛ لیکن قضایای مسلم که اتفاق افتاد، تصمیمش عوض شد و از وفا کردن به وعده اش سر باز زد.

وقتی مسلم بن عقیل به شهادت رسید، ابن زیاد، دستور داد هانی بن عروه را به بازار ببرند و سرش را از بدنش جدا کنند. هانی را با دستان بسته به بازار خرید و فروش گوسفند بردند و او پیوسته می گفت: ای قبیله مَدَجِج! امروز برای من، مَدَجِجی نیست! ای قبیله مَدَجِج! قبیله مَدَجِج کجاست؟

آن گاه چون دید کسی او را یاری نمی کند، دستش را کشید و از طناب، بیرون آورد و گفت: آیا عصایی، کاردی، سنگی، استخوانی یافت نمی شود تا آدمی از جان خود، دفاع کند؟
بر او حمله بردند و او را محکم بستند. آن گاه به وی گفتند: گردنت را دراز کن.

گفت: من نسبت به گردنم، سخاوتمند نیستم و شما را بر کشتن خویش، یاری نمی کنم.

غلام عبید الله بن زیاد - که تُرک بود و نامش رشید بود - با شمشیر، ضربتی بر او زد؛ ولی اثر نکرد. هانی گفت: باز گشت، به سوی خداست. بار خدایا! به سوی رحمت و رضوان تو می آیم.

آن گاه [آن غلام] ضربه ای دیگر زد و او را کشت.

عبد الرحمان بن حُصَین مرادی، او (غلام عبید الله) را در منطقه خازر (۱) به همراه عبید الله بن زیاد دید. مردم گفتند: این، قاتل هانی بن عروه است.

پسر حُصَین گفت: خداوند، مرا بکشد، اگر او (غلام عبید الله) را نکشم، یا در این

ص: ۳۰۵

راه، کشته نشوم! آن گاه با نیزه بر او حمله کرد و بر او نیزه زد و او را کشت. (۱)

۱۸۰. تاریخ الطبری - به نقل از حسین بن نصر - ابن زیاد فرستاد و هانی را آوردند. به وی گفت: مگر به تو احترام نگذاشتم؟ مگر تو را تکریم نکردم؟ آیا این کارها را نکردم؟

هانی گفت: چرا.

ابن زیاد گفت: پاداش این کارها چیست؟

هانی گفت: پاداشش، آن است که تو را باز دارم.

ابن زیاد گفت: مرا باز داری؟! آن گاه چوبی برداشت و او را زد و دستور داد دستانش را بستند و گردنش را زدند. (۲)

ص: ۳۰۶

۱- (۱) قَامَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَسْعَثِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَكَلَّمَهُ فِي هَانِي بْنِ عُرْوَةَ، وَقَالَ: إِنَّكَ قَدْ عَرَفْتَ مَنْزِلَةَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ فِي الْمِصْرِ، وَبَيْتَهُ فِي الْعَشِيرَةِ، وَقَدْ عَلِمَ قَوْمُهُ أَنِّي وَصَاحِبِي سُقْنَاهُ إِلَيْكَ، فَأَنْشُدُكَ اللَّهُ لَمَا وَهَبْتَهُ لِي، فَإِنِّي أَكْرَهُ عِدَاوَةَ قَوْمِهِ؛ هُمْ أَعَزُّ أَهْلِ الْمِصْرِ، وَعَيْدُ أَهْلِ الْيَمَنِ! قَالَ: فَوَعِدَهُ أَنْ يَفْعَلَ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ مَا كَانَ، يَدَا لَهُ فِيهِ، وَأَبَى أَنْ يَفِيَّ لَهُ بِمَا قَالَ. قَالَ: فَأَمَرَ بِهَانِي بْنِ عُرْوَةَ حِينَ قُتِلَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ، فَقَالَ: أَخْرِجُوهُ إِلَى السُّوقِ فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ، قَالَ: فَأَخْرَجَ بِهَانِي حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَكَانٍ مِنَ السُّوقِ كَانَ يُبَاعُ فِيهِ الْغَنَمُ، وَهُوَ مَكْتُوفٌ، فَجَعَلَ يَقُولُ: وَامْدِحْجَاهُ، وَلَا مَدْحِجَ لِي الْيَوْمَ، وَامْدِحْجَاهُ، أَيْنَ مِنِّي مَدْحِجٌ؟ فَلَمَّا رَأَى أَنَّ أَحَدًا لَا يَنْضِرُهُ، حَذَبَ يَدَهُ فَتَزَعَّهَا مِنَ الْكِتَافِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَا مِنْ عَصَا أَوْ سِكِّينٍ أَوْ حَجَرٍ أَوْ عَظْمٍ يُجَاحِشُ بِهِ رَجُلٌ عَن نَفْسِهِ. قَالَ: وَوَثَبُوا إِلَيْهِ فَشَدُّوا وَثَاقًا، ثُمَّ قِيلَ لَهُ: أُمِدِّ عُنُقَكَ، فَقَالَ: مَا أَنَا بِهَا مُجَدِّ سَخِيٍّ، وَمَا أَنَا بِمُعِينِكُمْ عَلَى نَفْسِي. قَالَ: فَضْرَبَهُ مَوْلَى لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - تُرْكِيُّ يُقَالُ لَهُ رَشِيدٌ - بِالسَّيْفِ فَلَمْ يَصْنَعْ سَيْفُهُ شَيْئًا، فَقَالَ هَانِيٌّ: إِلَى اللَّهِ الْمَعَادُ، اللَّهُمَّ إِلَى رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ. ثُمَّ ضْرَبَهُ أُخْرَى فَقَتَلَهُ. قَالَ: فَضَبَّرَ بِهِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحُصَيْنِ الْمُرَادِيُّ بِخَازِرٍ، وَهُوَ مَعَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَقَالَ النَّاسُ: هَذَا قَاتِلُ هَانِيِّ بْنِ عُرْوَةَ، فَقَالَ ابْنُ الْحُصَيْنِ: قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْهُ أَوْ أَقْتَلْهُ دُونَهُ، فَحَمَلَ عَلَيْهِ بِالرُّمْحِ فَطَعَنَهُ فَقَتَلَهُ ۱۸۰ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۸؛

[۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۶۳. [۲]

۲- (۲) أَرْسَلَ [ابن زياد] إلى هانِيٍّ فَأَتَاهُ، فَقَالَ: أَلَمْ أَوْقِرْكَ؟ أَلَمْ أَكْرِمْكَ؟ أَلَمْ أَفْعَلْ بِكَ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: فَمَا جَزَاءُ ذَلِكَ؟ قَالَ: جَزَاؤُهُ أَنْ أَمْنَعَكَ. قَالَ: تَمْنَعُنِي؟! قَالَ: فَأَخَذَ قَضِيًّا مَكَانَهُ فَضْرَبَهُ بِهِ، وَأَمَرَ فَكْتِفَ ثُمَّ ضْرَبَ عُنُقَهُ ۱۸۱ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۱.

[۳] نیز، ر.ك: أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۴۳. [۴]

۱۸۱. تاریخ یعقوبی: مسلم با [نیروهای] عید الله نبرد کرد. سپس او را دستگیر کردند و عید الله، او را کشت و جنازه اش را در بازار کشاندند. [همچنین] عید الله، هانی بن عروه را کشت؛ چون مسلم در خانه او سکونت داشت و مسلم را یاری کرده بود.

(۱)

۱۸۲. الفتح: آن گاه عید الله بن زیاد، دستور داد هانی بن عروه را بیرون ببرند و به مسلم بن عقیل، ملحق سازند [و بکشند].

... هانی دانست که کشته می شود. از این رو، فریاد می زد: «ای مَدْحِج، ای قبیله من! [کمک!]». آن گاه دستانش را از طناب، در آورد و گفت: چیزی نیست که از خودم دفاع کنم؟

او را زدند و دستانش را محکم بستند و به وی گفتند: گردنت را دراز کن.

هانی گفت: نه، به خدا سوگند! من شما را بر کشتن خودم، یاری نمی کنم.

یکی از غلامان عید الله به نام رشید، جلو آمد و او را با شمشیر زد؛ ولی اثر نکرد. هانی گفت: باز گشت، به سوی خداست. بار خدایا! به سوی رحمت و رضوان تو [می آیم]. خدایا! این روز را کفاره گناهانم قرار ده. به راستی که من برای پسر دختر پیامبرت محمد، تعصب به خرج دادم.

رشید پیش آمد و ضربه ای دیگر زد و او را کشت. آن گاه عید الله بن زیاد دستور داد مسلم بن عقیل و هانی بن عروه - که خداوند، آن دو را رحمت کند - را وارونه به دار آویزند و تصمیم داشت سر آن دو را برای یزید بن معاویه بفرستد. (۲)

ص: ۳۰۷

۱- (۱) فَقَاتَلَ [مُسْلِمًا] عُبَيْدَ اللَّهِ، فَأَخَذُوهُ، فَقَتَلَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ، وَجَرَّ بِرِجْلِهِ فِي السُّوقِ، وَقَتَلَ هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ، لِنُزُولِ مُسْلِمٍ مَنزِلَهُ، وَإِعَانَتِهِ إِيَّاهُ ۱۸۲ (تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۳). [۱]

۲- (۲) ثُمَّ أَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ بِهَانِيَّ بْنِ عُرْوَةَ أَنْ يُخْرِجَ فَيُلْحِقَ بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ... قَالَ: وَعَلِمَ أَنَّهُ مَقْتُولٌ فَجَعَلَ يَقُولُ: وَأَمَّا يَذْهَبُ، وَأَعَشِيرَتَاهُ، ثُمَّ أُخْرِجَ يَدُهُ مِنَ الْكِتَافِ، وَقَالَ: أَمَا مِنْ شَيْءٍ فَأَدْفَعُ بِهِ عَنْ نَفْسِي؟! قَالَ: فَصَيَّرَهُ ثُمَّ أَوْتَقَوْهُ كِتَافًا، فَقَالُوا: أَمَدُّ عُنُقِكَ، فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ، مَا كُنْتُ الَّذِي أَعِينُكُمْ عَلَى نَفْسِي! فَتَقَدَّمَ إِلَيْهِ غُلَامٌ لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - يُقَالُ لَهُ رَشِيدٌ - فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ فَلَمْ يَصْنَعْ شَيْئًا. فَقَالَ هَانِيٌّ: إِلَى اللَّهِ الْمَعَادُ، اللَّهُمَّ إِلَى رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ هَذَا الْيَوْمَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِي، فَإِنِّي إِنَّمَا تَعَصَّبْتُ لِابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَتَقَدَّمَ رَشِيدٌ وَضَرَبَهُ ضَرْبَةً أُخْرَى فَقَتَلَهُ، ثُمَّ أَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَهَانِيَّ بْنِ عُرْوَةَ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ، فَضَرَبَا جَمِيعًا مُنْكَسِرِينَ، وَعَزَمَ أَنْ يُوجَّهَ بِرَأْسَيْهِمَا إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ۱۸۳ (الفتح: ج ۵ ص ۶۱، [۲] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۱۳). [۳]

۱۸۳. تاریخ الطبری - به نقل از عمار دُهنی، از امام باقر علیه السلام: این زیاد، دستور داد هانی را به محله کُناسه بردند و در آن جا به دار آویختند. (۱)

۳۵/۴ فرستاده شدن سرهای مسلم و هانی برای یزید، به وسیله ابن زیاد

۱۸۴. الفتح: عید الله بن زیاد، دستور داد مسلم بن عقیل و هانی بن عروه - که خداوند، آن دو را رحمت کند - را وارونه به دار کشند و تصمیم گرفت سرهای آنان را نزد یزید بن معاویه بفرستد....

سپس نامه ای این چنین برای یزید بن معاویه نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان، به بنده خدا یزید بن معاویه، امیر مؤمنان، از عید الله بن زیاد، ستایش، خدایی را که حقّ امیر مؤمنان را ستاند و او را از شرّ دشمنش رها کرد!

به امیر مؤمنان - که خداوند، او را تأیید کند - خبر می دهم که مسلم بن عقیل، آن بر هم زننده وحدت، وارد کوفه شد و در خانه هانی بن عروه میزدگی فرود آمد. من بر آن دو، جاسوسانی را گماردم، تا این که آنان را از خانه بیرون آوردم و پس از نبرد و درگیری، خداوند، مرا بر آنان مسلط ساخت. گردن آنها را زدم و سرهایشان را به همراه هانی بن ابی حیه وادعی و زبیر بن اروح تمیمی، برای شما فرستادم. این دو، گوش به فرمان و ملتزم به سنت و جماعت [مسلمانان] اند و امیر مؤمنان، هر چه می خواهد، از آنان بپرسد. آن دو، اهل خرد و فهم و صداقت اند.»

وقتی نامه و دو سر به یزید بن معاویه رسید، نامه را خواند و دستور داد سرها بر دروازه شهر دمشق، نصب گردند. ۲

ص: ۳۰۸

۱- (۱) أَمَرَ [ابنُ زِيَادٍ] بِهَانِيٍّ، فَسَجَبَ إِلَى الْكُنَاسَةِ فَصَلَبَ هُنَالِكَ ۱۸۴ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۰). [۱]

۱۸۵. تاریخ الطبری - به نقل از ابو جناب یحیی بن ابی حنیفه کلبی - یزید برای ابن زیاد، نامه ای فرستاد: «أما بعد، تو همان گونه هستی که دوست داشتم. با تدبیر و دوراندیشی، رفتار کردی و مانند دلاوری متین و آرام، اقتدار به خرج دادی. تو ما را بی نیاز ساختی و خاطر ما را جمع کردی و گمان و رأیم را در باره خودت، تصدیق نمودی. دو فرستاده ات را فرا خواندم و از آنان پرسش کردم و با آنان به تنهایی به گفتگو نشستم و آنان را در فضیلت و نظر، همان گونه یافتم که تو گفتی. [به کارگزارانت] در باره این دو، سفارش به نیکی کن.

به من خبر رسیده که حسین، به سمت عراق، حرکت کرده است. دیده بان ها و نگهبانان را بگمار. از موارد مظنون، کاملاً مراقبت کن و به اتهام، دستگیر کن؛ لیکن کسی را مکش، مگر آن که با تو نبرد کند، و تمام اتفاقات را برایم بنویس. درود و رحمت خداوند بر تو باد!». (۱)

ص: ۳۰۹

۱- (۱)... فَكَتَبَ إِلَيْهِ [أَي إِلَى ابْنِ زَيْدٍ] يَزِيدُ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّكَ لَمْ تَعُدْ أَنْ كُنْتَ كَمَا أَحِبُّ، عَمِلْتَ عَمَلَ الْحَازِمِ، وَصَلْتَ صَوْلَةَ الشُّجَاعِ الزَّابِطِ الْحِزْبِ، فَقَدْ أَغْنَيْتَ وَكَفَيْتَ، وَصَيَّ بَدَقْتَ ظَنِّي بِعَمَلِكَ، وَرَأَيْتُ فِيكَ، وَقَدْ دَعَوْتُ رَسُولِيكَ فَسَأَلْتُهُمَا وَنَاجَيْتُهُمَا، فَوَجَدْتُهُمَا فِي رَأْيِهِمَا وَفَضْلِهِمَا كَمَا ذَكَرْتَ، فَاسْتَوْصِ بِهِمَا خَيْرًا، وَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ قَدْ تَوَجَّهَ نَحْوَ الْعِرَاقِ، فَضَمَّ الْمَنَاطِرَ وَالْمَسَالِحَ، وَاحْتَرَسَ عَلَى الظَّنِّ، وَخُذْ عَلَى التُّهْمَةِ، غَيْرَ أَنْ لَا تَقْتُلَ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ، وَارْتَبِطْ إِلَيَّ فِي كُلِّ مَا يَحْدُثُ مِنَ الْخَبَرِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ ۱۸۶ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۰؛ [۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۶۵). [۲]

۱۸۶. الملهوف: عبید اللہ بن زیاد، خبر مسلم و ہانی را برای یزید بن معاویہ نوشت. او ہم جواب داد و از رفتار و اقتدارش، سپاس گزاری کرد و بہ وی گوشزد کرد کہ بہ وی خبر رسیدہ کہ حسین علیہ السلام بہ سمت کوفہ حرکت کردہ است و بہ وی دستور داد کہ در این زمینہ مجازات کند و انتقام بگیرد و بہ صرف گمان و شک، [افراد را] زندانی کند. (۱)

ص: ۳۱۰

۱- (۱) كَتَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بِخَبَرِ مُسْلِمٍ وَهَانِيٍّ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْجَوَابَ يَشْكُرُهُ فِيهِ عَلَى فِعَالِهِ وَسَيِّطَوْتِهِ، وَيُعْرِفُهُ أَنْ قَدْ بَلَغَهُ تَوَجُّهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى جِهَتِهِ، وَيَأْمُرُهُ عِنْدَ ذَلِكَ بِالْمُؤَاخَذَةِ وَالْإِنْتِقَامِ، وَالْحَبْسِ عَلَى الظُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ ۱۸۷ (الملهوف: ص ۱۲۴).

۱۸۷. أنساب الأشراف: حسین علیه السلام به طرف منزل زُبَاله حرکت کرد و از آن جا، آبِ بسیار برداشت و از هر آبگاهی که عبور می کرد، گروهی به وی می پیوستند. حسین علیه السلام برادر همشیرش، عبد الله بن یقطر را پیش از آن که بداند مسلم کشته شده، به سوی مسلم فرستاد. حُصَین بن تمیم، [در راه،] او را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد فرستاد.

ابن زیاد، دستور داد که بالای قصر بُرده شود تا حسین علیه السلام را لعنت کند و او و پدرش را به دروغگویی نسبت دهد. وقتی عبد الله به بالای قصر رفت، گفت: من، فرستاده حسین، پسر دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، به سوی شما میم تا او را علیه پسر مَرَجانه و پسر سمیه، آن مرد بی نَسَبِ پسر بی نَسَب - که خداوند، لعنتش کند - یاری و کمک کنید.

عبید الله، دستور داد او را از بالای قصر به زمین انداختند. استخوان هایش شکست؛ ولی هنوز زنده بود که مردی آمد و او را کشت. به او گفتند: وای بر تو! چرا چنین کردی؟

گفت: خواستم راحتش کنم.

وقتی خبر شهادت پسر یقطر به حسین علیه السلام رسید، سخنانی کرد و فرمود: «ای

مردم! پیروانمان، ما را خوار ساختند. مسلم، هانی، قیس بن مُسهر و ابن یقَطْر، به شهادت رسیدند. هر یک از شما که می خواهد برگردد، باز گردد». (۱)

۱۸۸. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): عبد الله بن بَقَطْر، همشیر حسین علیه السلام، در کوفه به شهادت رسید. او از بالای قصر پرتاب شد و جان داد. (۲)

۲/۵ شهادت قیس بن مُسهر صیداوی

قیس بن مُسهر، یکی از یاران امام حسین علیه السلام بود که در نهضت کوفه، نقش بسیار فعالی داشت. وی بارها از کوفه برای امام علیه السلام پیام برد و پیام امام علیه السلام را برای کوفیان، باز آورد. (۳)

۱۸۹. الکامل فی التاریخ: وقتی خبر حرکت حسین علیه السلام از مکه به ابن زیاد رسید، حُصَین بن نُمَیر تمیمی، رئیس شرطه (شهربانی)، را فرستاد و او در قادسیه، فرود آمد و سپاه را میان قادسیه (۴) تا خَفَّان (۵) و قادسیه تا قَطُّطَانَه (۶) و تا کوه لَعَلَع (۷)، منظم کرد.

وقتی حسین علیه السلام به سرزمین حاجر (۸) رسید، نامه ای برای کوفیان به همراه قیس بن مُسهر صیداوی فرستاد و آنان را از آمدن خود، باخبر ساخت و آنان را به تلاش در کارها دستور داد. چون قیس به قادسیه رسید، حُصَین، او را دستگیر کرد و نزد ابن

ص: ۳۱۲

۱- (۱) سار [الحسین علیه السلام] إلى زُبَالَه وَقد استكثر من الماء، وكان كلما مرَّ بِماءٍ اتبعه منه قومٌ، وبعث الحسین علیه السلام أخاه من الرضاعِ - وهو عبدُ الله بنُ یقَطْر - إلى مُسلم قبل أن يعلم أنه قُتل، فأخذَه الحُصَین بنُ تَمیم وبعث به إلى ابنِ زیادٍ، فأمر أن يُعلی به القصر لیلعن الحسین علیه السلام، وینسبه وأباه إلى الكذب. فلما علما القصر، قال: إنی رسولُ الحسین علیه السلام ابنِ بنتِ رسولِ الله إلیکم، لتنصروه وتؤازروه علی ابنِ مرجانَه، وابنِ سُمَیة المدعی و ابنِ الدعی لعنه الله. فأمر به فالقی من فوق القصر إلى الأرض، فتكسرت عظامه وبقی به رمقٌ، فأتاه رجلٌ فدبَّحَه، فقیل له: ویحكك، ما صینعت! فقال: أحببت أن اریحَه. فلما بلغ الحسین علیه السلام قتل ابنِ یقَطْر خطب فقال: أيها الناس! قد خذلنا شیعتنا، وقُتل مُسلمٌ وهانیٌ و قیس بنُ مُسهرٍ و یقَطْر، فمن أراد منكم الإنصافَ فلینصرف ۱۸۸ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۷۹). [۱]

۲- (۲) وعبدُ الله بنُ بَقَطْر، رَضِيعٌ للحسین علیه السلام، قُتل بالكوفه، رُمی به من فوق القصر فمات ۱۸۹ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۸).

۳- (۳) نقشه شماره ۳ در پایان کتاب.

۴- (۴) نقشه شماره ۳ در پایان کتاب.

۵- (۵) نقشه شماره ۳ در پایان کتاب.

۶- (۶) نقشه شماره ۳ در پایان کتاب.

۷- (۷) نقشه شماره ۳ در پایان کتاب.

۸- (۸) نقشه شماره ۳ در پایان کتاب.

ابن زیاد به قیس گفت: بالای قصر [حکومتی] برو و آن دروغگو پسر دروغگو [یعنی] حسین بن علی را دشنام ده.

قیس، بالای قصر رفت و حمد و ثنای خدا را به جا آورد و سپس گفت: این حسین بن علی، بهترین بنده خدا و پسر فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و من، فرستاده او به سوی شمایم و در منطقه حاجر، از او جدا شدم. وی را اجابت کنید.

آن گاه ابن زیاد و پدرش را لعنت کرد و برای علی علیه السلام استغفار نمود.

ابن زیاد، دستور داد تا او را از بالای قصر، پرتاب کردند و قطعه قطعه شد و جان داد. (۱)

۱۹۰. تاریخ الطبری - به نقل از عقبه بن ابی عیزار - [امام حسین علیه السلام به چهار مردی که از کوفه آمده بودند، فرمود: «به من خبر دهید که آیا فرستاده ام نزد شما آمد؟».

گفتند: چه کسی؟

فرمود: «قیس بن مسهر صیداوی».

گفتند: آری. حُصَیْن بن تمیم، او را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد فرستاد. ابن زیاد به وی دستور داد تا تو و پدرت را لعنت کند. قیس بر تو و پدرت، درود فرستاد و ابن

ص: ۳۱۳

۱- (۱) لَمَّا بَلَغَ ابْنَ زِيَادٍ مَسِيرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ مَكَّةَ، بَعَثَ الْحُصَيْنَ بْنَ نُمَيْرِ التَّمِيمِيِّ -صَاحِبَ شُرْطَتِهِ- فَنَزَلَ الْقَادِسِيَّةَ، وَنَظَّمَ الْخَيْلَ مَا بَيْنَ الْقَادِسِيَّةِ إِلَى خَفَّانَ، وَمَا بَيْنَ الْقَادِسِيَّةِ إِلَى الْقُطُقْطَانَةِ، وَإِلَى جَبَلِ لَعْلَعٍ. فَلَمَّا بَلَغَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامِ الْحَاجِرَ، كَتَبَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسَهْرٍ الصَّيْدَاوِيِّ، يُعَرِّفُهُمْ قُدُومَهُ، وَيَأْمُرُهُمْ بِالْجِدِّ فِي أَمْرِهِمْ، فَلَمَّا انْتَهَى قَيْسٌ إِلَى الْقَادِسِيَّةِ، أَخَذَهُ الْحُصَيْنُ فَبَعَثَ بِهِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: اصْعَدِ الْقَصْرَ فَسَبِّ الْكَذَّابِ ابْنَ الْكَذَّابِ الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ. فَصَعِدَ قَيْسٌ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ، ابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَنَا رَسُولُهُ إِلَيْكُمْ، وَقَدْ فَارَقْتُهُ بِالْحَاجِرِ فَأَجِيبُوهُ. ثُمَّ لَعَنَ ابْنَ زِيَادٍ وَأَبَاهُ وَاسْتَغْفَرَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَأَمَرَ بِهِ ابْنُ زِيَادٍ فَرُمِيَ مِنْ أَعْلَى الْقَصْرِ، فَتَقَطَّعَ فَمَاتَ ۱۹۰ (الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۴۸؛ [۱] روضه الواعظين: ص ۱۹۶). [۲]

زیاد و پدرش را لعنت کرد و مردم را به یاری تو دعوت نمود و از آمدنت خبر داد. آن گاه ابن زیاد، دستور داد و از بالای قصر، [به پایین] پرتاب شد.

چشمان حسین علیه السلام اشک آلود شد و نتوانست جلوی اشک هایش را بگیرد و فرمود: «برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در انتظار [شهادت] هستند و هرگز [عقیده خود را] تغییر نداده اند» (۱). بار خدایا! بهشت را منزلگاه ما و آنان، گردان و میان ما و آنان، در محل استقرار رحمت و پاداش های ذخیره شده و مرغوب، جمع گردان». (۲)

۳/۵ شهادت عبد الأعلى بن یزید

۱۹۱. تاریخ الطبری - به نقل از ابو جناب کلبی - کثیر بن شهاب بن حَصَیْن، مردی را از قبیله کلب به نام عبد الأعلى بن یزید، ملاقات کرد که لباس رزم پوشیده بود و در محله قبیله بنی فِتیان به سوی ابن عقیل می رفت. او را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد بُرد و جریان را به وی گفت.

عبد الأعلى به ابن زیاد گفت: همانا قصد آمدن به نزد شما را داشتم.

ص: ۳۱۴

۱- (۱) سوره احزاب: آیه ۲۳.

۲- (۲) قَالَ [الإمامُ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلرَّجَالِ الْأَرْبَعِ الَّذِينَ أَقْبَلُوا مِنَ الْكُوفَةِ]: أَخْبِرُونِي، فَهَيْلَ لَكُمْ بِرَسُولِي إِلَيْكُمْ؟ قَالُوا: مَنْ هُوَ؟ قَالَ: قَيْسُ بْنُ مُسَهْرٍ الصَّيْدَاوِيُّ، فَقَالُوا: نَعَمْ، أَخَذَهُ الْحُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ، فَبَعَثَ بِهِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ، فَأَمَرَهُ ابْنُ زِيَادٍ أَنْ يَلْعَنَكَ وَيَلْعَنَ أَبَاكَ، فَصَيَّرَ لِي عَلَيْكَ وَعَلَى أَبِيكَ وَلَعَنَ ابْنَ زِيَادٍ وَأَبَاهُ، وَدَعَا إِلَى نُصْرَتِكَ، وَأَخْبَرَهُمْ بِقُدُومِكَ، فَأَمَرَ بِهِ ابْنُ زِيَادٍ فَالْقَى مِنْ طَمَارِ الْقَصْرِ. فَتَرَقَّتْ عَيْنَا حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ يَمْلِكْ دَمْعَهُ، ثُمَّ قَالَ: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»، اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلَهُمْ الْجَنَّةَ نُزُلًا، واجمع بيننا وبينهم في مستقر من رحمتك، ورغائب مذكور ثوابك ۱۹۱ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۰۵). [۱] نیز، ر.ک: الكامل فی التاريخ: ج ۲ ص ۵۵۴. [۲]

ابن زیاد گفت: در ذهنت، چنین وعده ای به من داده بودی. دستور داد و او زندانی شد. (۱)

۱۹۲. تاریخ الطبری - به نقل از عون بن ابی جحیفه - وقتی عید الله بن زیاد، مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشت، عبد الأعلى کلبی را - که کثیر بن شهاب، او را در محله قبیله بنی فتیان، دستگیر کرده بود - خواست و او را آوردند. به وی گفت: جریانت را بگو.

عبد الأعلى گفت: خدا، کارهای تو را اصلاح نماید! من بیرون رفتم که بینم مردم، چه می کنند که کثیر بن شهاب، مرا دستگیر کرد.

ابن زیاد به وی گفت: سوگند یاد کن که جز برای آنچه گفتم، بیرون نرفتی.

او از سوگند خوردن، امتناع کرد. عید الله گفت: او را به قبرستان سبع برید و در آن جا گردنش را بزید.

او را بردند و گردنش را زدند. (۲)

۴/۵ شهادت عماره بن صلخب ازدی

ص: ۳۱۵

۱- (۱) إِنَّ كَثِيرًا [كَثِيرَ بْنِ شَهَابِ بْنِ الْحُصَيْنِ] أَلْفَى رَجُلًا مِنْ كَلْبٍ، يُقَالُ لَهُ عَبْدُ الْأَعْلَى بْنُ يَزِيدَ، قَدْ لَيْسَ سِلَاحُهُ يُرِيدُ ابْنَ عَقِيلٍ فِي بَنِي فَتِيَانَ، فَأَخَذَهُ حَيْتَى أَدْخَلَهُ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ، فَأَخْبَرَهُ خَبْرَهُ، فَقَالَ لَابْنِ زِيَادٍ: إِنَّمَا أَرَدْتُكَ؛ قَالَ: وَكُنْتُ وَعَدْتَنِي ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ؛ فَأَمَرَ بِهِ فَحُبِسَ ۱۹۲ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۶۹). [۱]

۲- (۲) إِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ لَمَّا قَتَلَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَهَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ، دَعَا بِعَبْدِ الْأَعْلَى الْكَلْبِيِّ الَّذِي كَانَ أَخَذَهُ كَثِيرُ بْنُ شَهَابٍ فِي بَنِي فَتِيَانَ، فَأَتَى بِهِ، فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي بِأَمْرِكَ. فَقَالَ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، خَرَجْتُ لِأَنْظُرَ مَا يَصْنَعُ النَّاسُ، فَأَخَذَنِي كَثِيرُ بْنُ شَهَابٍ، فَقَالَ لَهُ: فَعَلَيْكَ وَعَلَيْكَ مِنَ الْإِيمَانِ الْمُغْلَظِ إِنْ كَانَ أَخْرَجَكَ إِلَّا مَا زَعَمْتَ، فَأَبَى أَنْ يَحْلِفَ، فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: انْطَلِقُوا بِهَذَا إِلَى جَبَانِهِ السَّبْعِ، فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ بِهَا. قَالَ: فَانْطَلِقَ بِهِ فَضْرِبَتْ عُنُقَهُ ۱۹۳ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۹). [۲]

۱۹۳. أنساب الأشراف: عُمارة بن صَلْحَبِ الْأَزْدِيّ - که تصمیم داشت مسلم را یاری کند - به وسیله اصحاب ابن زیاد، دستگیر شد. او را نزد ابن زیاد آوردند. وی دستور داد تا گردنش در میان قبیله ازد، زده شود و سرش را به همراه سرهای مسلم و هانی برای یزید بن معاویه فرستاد. فرستاده ابن زیاد، با این سرها، هانی بن ابی حَیَّه و ادعی از قبیله هَمْدان بود. (۱)

۵/۵ دستگیری مختار

اشاره

۵/۵ دستگیری مختار (۲)

۱۹۴. تاریخ الیعقوبی: مختار بن ابی عُبَید ثقفی، به همراه جمعی که با خود سلاح داشتند، آمدند و می خواستند حسین بن علی علیه السلام را یاری کنند. عبید الله بن زیاد، او را گرفت و زندان کرد و او را با چوب زد و پلک چشمش بریده شد. (۳)

ص: ۳۱۶

۱- (۱) خَرَجَ عُمَارَةُ بْنُ صَلْحَبِ الْأَزْدِيِّ - وَكَانَ مِمَّنْ أَرَادَ نُصْرَةَ مُسْلِمٍ - فَأَخَذَهُ أَصْحَابُ ابْنِ زَيْدٍ فَأَتَوْهُ بِهِ، فَأَمَرَ بِهِ فَضَرَبَتْ عُنُقَهُ فِي الْأَزْدِ، وَبَعَثَ بِرَأْسِهِ مَعَ رَأْسِ مُسْلِمٍ وَهَانِيٍّ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، وَكَانَ رَسُولُهُ بِهِذِهِ الرَّؤُوسِ هَانِيٌّ بْنُ أَبِي حَيَّهٍ الْوَادِعِيِّ مِنْ هَمْدَانَ ۱۹۴ (أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۴۱). [۱]

۲- (۲) مختار بن ابی عبید بن مسعود ثقفی - که کنیه اش ابو اسحاق است - در سال هجرت به دنیا آمد. او پیامبر صلی الله علیه و آله را ندید و از ایشان روایتی ندارد. وی از صاحبان فضیلت و نیکوکار به شمار می رفت، تا این که برای خونخواهی امام حسین علیه السلام قیام کرد و گروه بسیاری از شیعیان کوفه، نزد او اجتماع کردند و او بر کوفه مسلط شد و قاتلان حسین علیه السلام را به چنگ آورد و آنان را کشت. گفته اند او نماینده محمد بن حنفیه در خونخواهی بوده است. ابراهیم بن اشتر به همراه لشکری به وی ملحق شد و ابن زیاد و گروهی دیگر را کشت. بدین جهت، بسیاری از مسلمانان، او را دوست دارند. وی در این راه، امتحان های خوبی داد. او برای ابن عباس و ابن حنفیه و... پول می فرستاد و آنان می پذیرفتند. خواهر مختار، همسر ابن عمر بود. مُصْعَبُ بْنُ زُبَيْرٍ، از بصره به همراه گروه بسیاری از اهل کوفه و بصره به سمت او حرکت کرد و مختار را در سال ۶۷ ق، کشت. دیدگاه شخصیت های شیعه و اهل سنت در باره او و عقیده اش و قیامش، گوناگون است. البته همه اتفاق دارند که پیش از قیام، دارای حُسنِ حال بوده است. برای بررسی شخصیت و قیام مختار، ر.ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۹ ص ۹ (بخش دهم: بازتاب شهادت امام حسین علیه السلام/ در آمد).

۳- (۳) كَانَ الْمُخْتَارُ بْنُ أَبِي عُبَيْدِ الثَّقَفِيِّ أَقْبَلَ فِي جَمَاعِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَاحُ، يُرِيدُونَ نَصْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخَذَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ فَحَبَسَهُ، وَضَرَبَهُ بِالْقَضِيبِ، حَتَّى شَتَرَ عَيْنَهُ ۱۹۵ (تاریخ الیعقوبی: ج ۲ ص ۲۵۸). [۲]

کارنامه مسلم علیه السلام در کوفه را با دو نوع نگاه، می توان مورد نقد و ارزیابی قرار داد: در نگاهی سطحی، ممکن است چنین تصوّر شود که وی، از سیاست و تدبیر لازم در به انجام رساندن مأموریتی که بر عهده داشت و زمینه سازی برای آمدن امام حسین علیه السلام به کوفه، برخوردار نبوده است؛ زیرا نتوانست از فضای سیاسی-اجتماعی کوفه- که کاملاً در جهت نهضت حسینی بود-، به طور شایسته استفاده کند. او پیش از آن که ابن زیاد وارد کوفه شود، دست کم دوازده هزار نیرو در اختیار داشت و فضای کوفه به گونه ای بود که ابن زیاد، مجبور شد مخفیانه، وارد آن شود.

اگر مسلم علیه السلام پیش از ورود ابن زیاد، نیروهای وفادار به نهضت را خوب سازماندهی می کرد، ابن زیاد، فرصت نمی یافت تا نیروهای مخالف نهضت را سازماندهی کند و علیه هواداران امام حسین علیه السلام وارد عمل نماید، و در این صورت، با رسیدن امام علیه السلام به کوفه، چه بسا سرنوشت قیام مردم، به گونه ای دیگر رقم می خورد و حادثه جان گداز کربلا، پدید نمی آمد؛ امّا او نه تنها از فضای موجود کوفه نتوانست بهره برداری کند، بلکه بدون ارزیابی درست از میزان وفاداری مردم، به امام حسین علیه السلام نوشت:

هنگامی که نامه من به تو رسید، با شتاب، حرکت کن که همه مردم، با تو هستند و نظر و تمایلی به خاندان معاویه ندارند (۱).

ص: ۳۱۷

و بدین سان، امام حسین علیه السلام به سوی کوفه حرکت کرد و حادثه خونین و جانسوز کربلا، پدید آمد.

همان طور که اشاره شد، چنین ارزیابی ای از کارنامه مسلم، داوری ای سطحی، بدبینانه و بدون در نظر گرفتن مأموریت اوست؛ اما با در نظر گرفتن دقیق واقعیت های موجود در حوزه مأموریت وی، باید گفت: مسلم، مسئولیت خود را در حدّ توان، به خوبی انجام داده است و آنچه پیش آمد، دلایل خاصّ خود را داشت.

برای ارزیابی واقع بینانه از کارنامه مسلم در کوفه، چند مسئله باید مورد توجّه و بررسی قرار گیرد:

۱. قلمرو مأموریت مسلم

برای ارزیابی کارنامه مسلم، نخستین چیزی که باید مورد توجّه باشد، موضوع و محدوده مأموریت اوست. این مطلب، به صورت روشن در نامه امام حسین علیه السلام به مردم کوفه، آمده است. بر پایه گزارش منابع تاریخی، در نامه امام علیه السلام آمده است:

وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي وَثِقَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَقَدْ أَمَرْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ بِحَالِكُمْ وَرَأْيِكُمْ وَرَأْيِ ذَوِي الْحِجَا وَالْفَضْلِ مِنْكُمْ، وَهُوَ مُتَوَجِّهٌ إِلَيَّ مَا قَبْلَكُمْ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَالسَّلَامُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى مَا قَدِمْتُمْ بِهِ رُسُلُكُمْ وَقَرَأْتُمْ فِي كُتُبِكُمْ فَقَوْمُوا مَعَ ابْنِ عَمِّي وَبَايَعُوهُ وَانصُرُوهُ وَلَا تَخْذَلُوهُ (۱).

برادرم، پسرعمویم و فرد مورد اعتماد از خاندانم، مسلم بن عقیل بن ابی طالب را به سوی شما فرستاده ام و به او دستور داده ام که وضع شما و نظرتان و دیدگاه عقلا- و بزرگان را برایم گزارش کند، و او در حال حرکت به سوی شماست- إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى- والسلام! و هیچ توانی، جز به [یاری] خداوند نیست. اگر شما بر همان نظری هستید که فرستادگان شما آورده اند و در نامه هایتان خوانده ام، پس با

ص: ۳۱۸

۱- (۱) الفتوح: ج ۵ ص ۳۰. [۱]

پسرعمویم همراهی کنید و با او بیعت نمایید و یاری اش کنید و تنهایش مگذارید.

این متن، نشان می دهد که مأموریت اصلی مسلم، ارزیابی فضای سیاسی-اجتماعی کوفه از نزدیک است و برای این منظور، امام علیه السلام از هواداران خود خواسته است که با او بیعت کنند و در امور مربوط به ساماندهی قیام بر ضد حکومت یزید، او را یاری دهند.

افزون بر این، تعبیر «أخی (برادرم)» و «ثقتی (مورد اعتمادم)»، حاکی از جایگاه والای مسلم در کمالات نفسانی از یک سو، و اعتماد و اطمینان امام علیه السلام به درایت و تدبیر سیاسی وی، از سوی دیگر است. اکنون باید دید که مسلم، در به انجام رساندن این مأموریت، تا چه اندازه موفق بوده است؟

۲. فضای سیاسی-اجتماعی کوفه

اصولاً انتخاب کوفه به عنوان مرکز نهضت حسینی بر ضد حکومت یزید، به این معنا نیست که امام حسین علیه السلام باور داشت که مردم کوفه، با آن سوابقی که در برخورد با پدرش امام علی علیه السلام و برادرش امام حسن علیه السلام داشتند، واقعاً همگی به یکباره تغییر ماهیت داده اند و صد در صد، آماده همکاری و همراهی با ایشان هستند؛ بلکه امام علیه السلام، در جمع بندی نقاط مثبت و منفی کوفه، به این نتیجه رسیده بود که این شهر، مناسبت ترین جا برای آغاز نهضت است.

فضای سیاسی-اجتماعی متأثر از ناخشنودی مردم از حکومت یزید، فعالیت های هواداران امام حسین علیه السلام و ضعف فرماندار آن روز کوفه، نعمان بن بشیر، به گونه ای بود که حتی شماری از اشراف فرصت طلب، مانند شَبَث بن ربیع، حَجَّار بن ابجر عَجَلی و عمرو بن حَجَّاج، ترجیح داده بودند تا به جمع افرادی که به امام علیه السلام نامه نوشته و از ایشان خواسته بودند تا به کوفه بیایند، پیوندند و این چند نفر نیز با هم یک نامه نوشتند.

بی تردید، فضای عمومی هواداری از امام حسین علیه السلام، فضایی کاذب بود؛ اما مسلم، مأموریت داشت با بهره گیری از این فضا، برای امام علیه السلام از مردم، بیعت بگیرد و زمینه را برای قیام بر ضدّ حکومت یزید، آماده کند. او این مأموریت را به خوبی انجام داد و در مدّتی کوتاه، انبوهی از مردم کوفه، رسماً با او بیعت کردند.

البته مسلم می دانست که این حرکت، در صورتی به موفقیت نهایی نزدیک خواهد شد که رهبر نهضت، یعنی امام حسین علیه السلام، هر چه زودتر، خود را به کوفه برساند و در صورت تأخیر، چه بسا اقدامات متقابل امویان، فضای موجود را دگرگون کند. لذا کتباً از امام علیه السلام درخواست کرد که در آمدن به کوفه، تعجیل کند و بر عکس، یزید و عوامل او، تلاش می کردند تا امام علیه السلام به کوفه نزدیک نشود.

با عنایت به آنچه گذشت، نه تنها مسلم در انجام دادن مأموریت خود، کوتاهی نداشت؛ بلکه وظیفه خود را به خوبی انجام داد، اما به عللی تلاش های او با شکست مواجه شد.

علل و عوامل به شکست انجامیدن تلاش های مسلم را در بحث ارزیابی سفر امام حسین علیه السلام به کوفه، توضیح خواهیم داد. (۱)

ص: ۳۲۰

۱- (۱) ر.ک: ص ۷۹ (بخش یکم/فصل سوم: ارزیابی سفر امام حسین علیه السلام به عراق و نهضت کوفه).

۱۹۵. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ابو بکر بن عبد الرحمان بن حارث بن هشام، نزد حسین علیه السلام آمد و به ایشان گفت: ای پسرعمو! خویشاوندی، مرا به مهر آورده است و نمی دانم جایگاهم نزد تو برای نصیحت چیست؟

فرمود: «ای ابو بکر! تو اهل فریب نیستی و اتهامی نداری. پس بگو».

ابو بکر گفت: دیدی که مردم عراق با پدر و برادرت چه کردند و اینک، آهنگ حرکت به سوی آنان داری؟! آنان، بردگان دنیاند و کسانی که به تو وعده یاری داده اند، با تو خواهند جنگید و آن که تو را بیشتر از کسی که به او کمک می کند، دوست دارد، نیز رهایت خواهد کرد. پس خدا را در باره خودت، به یادت می آورم [که جانت را به خطر نیندازی].

حسین علیه السلام فرمود: «خدا به تو پاداش نیک دهد، عموزاده! در رأی خود، اندیشیده بودی. هر چه خدا بخواهد، همان می شود».

ص: ۳۲۱

۱- (۱) ابو بکر بن عبد الرحمان بن حارث مخزومی، در زمان خلافت عمر بن خطاب، به دنیا آمد. وی تابعی و پُر حدیث است و یکی از فقیهان هفتگانه در مدینه النبی بوده است. او را به جهت نماز و عبادت بسیار، «راهب قریش» نامیده اند. او بینایی اش را از دست داد و در سال ۹۴ هجری در مدینه در گذشت.

ابو بکر گفت: ما از آن خداییم و [شهادت] ابا عبد الله را به حساب خدا می گذاریم. (۱)

۲/۶ ابو محمد واقدی و زراره بن جلع

۲/۶ ابو محمد واقدی و زراره بن جلع (۲)

۱۹۶. دلایل الإمامه - به نقل از ابو محمد واقدی و زراره بن جلع - سه شب پیش از آن که حسین علیه السلام آهنگ عراق کند، با او دیدار کردیم و از سستی مردم کوفه برایش گفتیم و این که دل هایشان با او و شمشیر هایشان، بر ضد اوست.

حسین علیه السلام با دستش به آسمان، اشاره کرد و درهای آسمان، گشوده شدند و شماری از فرشتگان - که جز خدا آنان را نمی شمارد - فرود آمدند و فرمود: «اگر نزدیکی اشیا و از میان رفتن پاداش نبود، با این فرشتگان با آنان می جنگیدم؛ ولی می دانم که آن جا قتلگاه من و یارانم است و جز فرزندم علی، کسی از دست آنان نجات نمی یابد». (۳)

ص: ۳۲۲

۱- (۱) أُنَا [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] أَبُو بَكْرِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ، فَقَالَ: يَا بَنَ عَمِّ، إِنَّ الرَّحِمَ تُضَارُّنِي، وَمَا أُدْرِي كَيْفَ أَنَا عِنْدَكَ فِي النَّصِيحَةِ لَكَ؟ قَالَ: يَا أبا بَكْرٍ، مَا أَنْتَ مِمَّنْ يُسْتَعْشَى وَلَا يُتَّهَمُ، فَقُلْ. فَقَالَ: قَدْ رَأَيْتَ مَا صَنَعَ أَهْلَ الْعِرَاقِ بِأَبِيكَ وَأَخِيكَ، وَأَنْتَ تُرِيدُ أَنْ تَسِيرَ إِلَيْهِمْ، وَهُمْ عَبِيدُ الدُّنْيَا، فَيُقَاتِلُكَ مَنْ قَدْ وَعَدَكَ أَنْ يَنْصُرَكَ، وَيَخَذُلُكَ مَنْ أَنْتَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِمَّنْ يَنْصُرُهُ! فَاذْكُرْكَ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ. فَقَالَ: جَزَاكَ اللَّهُ يَا بَنَ عَمِّ خَيْرًا، فَلَقَعِدَ اجْتَهَدْتَ رَأْيِكَ، وَمَهْمَا يَقْضِ اللَّهُ مِنْ أَمْرٍ يَكُنْ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّا لِلَّهِ! عِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ أبا عَبْدِ اللَّهِ ۱۹۶ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۷، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۸).

۲- (۲) ابو محمد واقدی و زراره بن جلع یا خلع یا صلح. نامی از این دو، در کتب روایی، جز این مورد، نیامده است و در کتب رجالی شیعه و اهل سنت نیز نامی از آنان نیست. شاید در روایت، تصحیفی صورت پذیرفته است.

۳- (۳) لَقِينَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ بِثَلَاثِ لَيَالٍ، فَأَخْبَرَنَا بِضَعْفِ النَّاسِ فِي الْكُوفَةِ، وَأَنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَهُ وَسُيُوفُهُمْ عَلَيْهِ، فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ، فَفُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ، وَنَزَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ عِدَدٌ لَا يُحْصِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ، وَقَالَ: لَوْلَا تَقَارُبُ الْأَشْيَاءِ، وَحُبُوطُ الْأَجْرِ، لِقَاتَلْتُهُمْ بِهَؤُلَاءِ، وَلَكِنْ أَعْلَمَ عِلْمًا أَنَّ مِنْ هُنَاكَ مَصْعَدِي، وَهُنَاكَ مَصَارِعُ أَصْحَابِي، لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَلَدِي عَلِيٌّ ۱۹۷ (دلایل الإمامه: ص ۱۸۲ ح ۹۸، الملهورف: ص ۱۲۵).

۱۹۷. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) - به نقل از ابو سعید خُدَری: -حسین علیه السلام در رفتن، بر من چیره شد. در آن حال به وی گفتم: از خدا پروا کن و در خانه ات بنشین. (۲)

۱۹۸. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) - به نقل از ابو واقد لثی: -خبر بیرون رفتن حسین علیه السلام به من رسید. در [منزلگاه] مَلَل (۴) به او رسیدم. او را به خدا سوگند دادم که بیرون نرود و قیام نکند؛ زیرا او در جایی که نباید، قیام می کرد و خود را به کشتن می داد. او فرمود: «باز نمی گردم». (۵)

۱- (۱) ابو سعید انصاری خُدَری - که نامش سعد بن مالک بن سنان است و به کنیه اش مشهور شده است -، صحابی و از چهره های سرشناس انصار است. او در جنگ های بسیاری با پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همراهی امیر مؤمنان را رها نکرد. وی، محدثی بزرگ است و امام صادق علیه السلام از او با بزرگی و تکریم، یاد کرده است؛ زیرا از راه حق، انحراف پیدا نکرد. او در سال ۷۴ هجری در گذشت.

۲- (۲) عَلَيْنِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْخُرُوجِ، وَقَدْ قُلْتُ لَهُ: اتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ، وَالزَّم بَيْتِكَ ۱۹۸ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۵، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۷).

۳- (۳) ابو واقد لثی - که ظاهراً همان حارث بن عوف بن اسید است که با کنیه مشهور شده است -، صحابی است و برخی گفته اند: در سال دوم هجری به دنیا آمد. در برخی از جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت و همراه امام علی علیه السلام نیز در جنگ صفین شرکت کرد. معاویه سوگند یاد کرد که در گوش هایش، سرب گداخته بریزد. گفته اند: وی، یک سال در مکه مجاور شد و همان جا در گذشت و در قبرستان مهاجران در فح، به خاک سپرده شد. نیز گفته اند: در سال ۶۵ یا ۶۸ در مدینه در گذشت.

۴- (۴) ر.ک: نقشه شماره ۳ در پایان کتاب.

۵- (۵) بَلَعْنِي خُرُوجِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَدْرَكْتُهُ بِمَلَمَلٍ، فَنَاشَدْتُهُ اللَّهُ أَلْمَا يَخْرُجُ، فَإِنَّهُ يَخْرُجُ فِي غَيْرِ وَجْهِ خُرُوجٍ، وَإِنَّمَا يَقْتُلُ نَفْسَهُ. فَقَالَ: لَا أَرْجِعُ ۱۹۹ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۵، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۷).

۱۹۹. أنساب الأشراف - به نقل از ابو بکر بن عیاش - وقتی به احنف خبر رسید که حسین علیه السلام تصمیم به قیام دارد، به او نوشت: «شکیبا باش که وعده خدا، حق است و آنان که یقین ندارند، تو را به خفت نکشانند» (۲).

۲۰۰. الخرائج و الجرائح: چون حسین علیه السلام آهنگ عراق کرد، ام سلمه به ایشان گفت: به عراق نرو که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «فرزندم حسین، در سرزمین عراق کشته خواهد شد». در نزد من، خاکی است که آن را در تنگی شیشه ای به من داد.

۱- (۱) احنف بن قیس بن معاویه تمیمی سعدی، ابو بحر بصری، که نامش را ضحاک و برخی «صخر» گفته اند، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آورد؛ ولی ایشان را ندید. او به بردباری و آقایی، شهره است. از فرماندهان لشکر عمر در فتح خراسان و فرماندهان لشکر عثمان در فتح مرو بود. در جنگ جمل به همراه چهارهزار نفر از قبیله اش، از جنگ با امیر مؤمنان علیه السلام دست کشید و از سپاهیان همراه عایشه، کناره گیری کرد. او از فرماندهان لشکر امیر مؤمنان در جنگ صفین بود. وی جایگاه نیکویی نزد معاویه داشت؛ ولی از ستایش امیر مؤمنان علیه السلام و مدح ایشان کوتاه نمی آمد. امام حسین علیه السلام قبل از قیام، با وی مکاتبه کرد؛ ولی جوابی نداد. وی دوست مُصعب بن زبیر بود و از همین جهت در مسیر کوفه با او همراهی کرد. او در سال ۶۷ ق، از دنیا رفت.

۲- (۲) کتیب الأحنف إلى الحسين عليه السلام - وَبَلَّغَهُ أَنَّهُ عَلَى الْخُرُوجِ -: «فَأَضْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسُدَّ تَخَفْنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ» (۲۰۰ (روم: آیه ۶۰) [۱] ۲۰۱ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۷۵، [۲] سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۲۹۸).

۳- (۳) هند دختر ابو امیه بن مغیره قریشی مخزومی، به کنیه اش شهرت دارد. پدرش از سخاوتمندان بود. او با شوهرش ابو سلمه، به حبشه مهاجرت کرد و از آن جا به مدینه هجرت نمود و نخستین هودج نشین مهاجری بود که وارد مدینه شد. وقتی شوهرش بر اثر زخمی که در جنگ اُحُد خورده بود، از دنیا رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله در سال چهارم هجری، او را به همسری گرفت. ام سلمه از زنان فهیمه صحابی بود و از پیامبر صلی الله علیه و آله، روایت نقل کرده است. داستان کسا که در منزل وی اتفاق افتاد، مشهور است و در آن، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «تو بر راه درست هستی».

حسین علیه السلام فرمود: «البته-به خدا سوگند-من کشته می شوم. اگر به سوی عراق هم نروم، باز هم مرا می کشند».^(۱)

۷/۶ طِرْمَاحِ بْنِ عَدِي

۷/۶ طِرْمَاحِ بْنِ عَدِي (۲)

۲۰۱. تاریخ الطبری - به نقل از جمیل بن مرثد (از بنی مَعْن)، در باره طِرْمَاحِ بْنِ عَدِي - طِرْمَاحِ بْنِ عَدِي به حسین علیه السلام نزدیک شد و به ایشان گفت: به خدا سوگند، می نگرم؛ ولی کسی را همراه تو نمی بینم و اگر جز اینان که همراه تو می بینم، کسی با تو نجنگد، بسنده است. یک روز پیش از بیرون رفتن از کوفه و آمدن نزد تو، در آن سوی کوفه، جمعیتی را دیدم که تا آن روز، یک جا چنین جمعیتی را ندیده بودم. پس در باره آنان پرسیدم. گفته شد: گرد هم آمده اند تا روی گردان شوند [و بیعت بشکنند] و پس از آن در پی حسین، ره سپار شوند.

به خدا سوگند که اگر می توانی به اندازه یک وجب به سوی آنان پیش نیایی، این کار را انجام بده. پس اگر می خواهی به سرزمینی بروی که خداوند، تو را از آنان باز دارد تا

ص: ۳۲۵

۱- (۱) إِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَرَادَ الْعِرَاقَ قَالَتْ لَهُ أُمُّ سَلَمَةَ: لَا تَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ، فَقَدِ سَجِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «يُقْتَلُ ابْنِي الْحُسَيْنُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ»، وَعِنْدِي تُرْبَةٌ دَفَعَهَا إِلَيَّ فِي قَارُورَةٍ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي وَاللَّهِ مَقْتُولٌ كَذَلِكَ، وَإِنْ لَمْ أَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ يَقْتُلُونِي أَيْضاً ۲۰۲ (الخرائج والجرائح: ج ۱ ص ۲۵۳، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۹ ح ۲۷). [۱]

۲- (۲) طِرْمَاحِ بْنِ عَدِي بن عبد الله خبیری طایی، شاعر و از یاران امیر مؤمنان علیه السلام و فرستاده ایشان به نزد معاویه بود. طِرْمَاحِ و گروهی از کوفیان از قبیله مَذْحِج، برای یاری امام حسین علیه السلام حرکت و با امام علیه السلام و یارانش در منزل عُيْدِيْب، ملاقات کردند. او راه کوفه را به آنان نشان داد. وی از امام علیه السلام اجازه گرفت تا برای خانواده اش خرجی ببرد و سپس برگردد و وقتی باز گشت، در راه، خبر شهادت امام علیه السلام به وی رسید.

در کار خویش بیندیشی و وضعیتی برایت روشن گردد، پس حرکت کن تا تو را بر ستیغ کوه ما- که اجأ نام دارد (۱)- فرود آورم؛ قلّه ای که- به خدا سوگند- ما را از پادشاهان عَسَان و حَمِير و نیز از نعمان بن مُنذر و از سیاه و سرخ، ایمن داشته است. به خدا سوگند که اگر بر ما خواری فرود آید، با تو راه می افتم تا تو را در روستا [ی خودمان] فرود می آورم.

آن گاه به دنبال مردانی از بنی اجأ و بنی سلمی از قبیله طی می فرستیم و به خدا سوگند، ده روز طول نمی کشد که سواره ها و پیاده ها از قبیله طی، نزد تو خواهند آمد. آن وقت، هر مقدار دوست داری، در میان ما اقامت فرما و اگر اتفاقی رخ دهد، من تضمین می کنم که بیست هزار جنگجوی طایی با شمشیر از تو دفاع کنند. به خدا سوگند که هرگز دستی به تو نمی رسد، تا زمانی که چشمی از آنان باز و بسته می شود [و زنده اند].

[حسین علیه السلام] به وی فرمود: «خداوند، به تو و مردمانت، پاداش خیر دهد! به راستی که میان ما و آنان، عهدی است که نمی توانیم بر هم زنیم و نمی دانیم که کار ما و آنان در پایان، به کدام سو می رود». (۲)

ص: ۳۲۶

۱- (۱) ر.ک: نقشه شماره ۳ در پایان کتاب.

۲- (۲) أَنَّهُ ذَنَا مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: وَاللَّهِ إِنِّي لَمَا نَظَرْتُ فَمَا أَرَى مَعَكَ أَحِيدًا، وَلَوْ لَمْ يُقَاتِلَكَ إِلَّا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَرَاهُمْ مُلَازِمِيكَ لَكَانَ كَفَى بِهِمْ، وَقَدْ رَأَيْتُ قَبْلَ خُرُوجِي مِنَ الْكُوفَةِ إِلَيْكَ بِيَوْمِ ظَهَرَ الْكُوفَةَ، وَفِيهِ مِنَ النَّاسِ مَا لَمْ تَرَ عَيْنَايَ فِي صَبِيحِي وَاحِدٍ جَمْعًا أَكْثَرَ مِنْهُ، فَسَأَلْتُ عَنْهُمْ، فَقِيلَ: اجْتَمَعُوا لِيَعْرِضُوا، ثُمَّ يُسَيَّرُ حَوْنَ إِلَى الْحُسَيْنِ، فَأَنْشُدَكَ اللَّهُ إِنْ قَدَرْتَ عَلَى أَلَّا تَقْدَمَ عَلَيْهِمْ شِيبًا إِلَّا مَا فَعَلْتَ. فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَنْزَلَ بَلَدًا يَمْنَعُكَ اللَّهُ بِهِ حَتَّى تَرَى مِنْ رَأْيِكَ، وَيَسْتَبِينَ لَكَ مَا أَنْتَ صَائِعٌ، فَيَسِرَّ حَتَّى أَنْزَلَكَ مَنَاعَ جَبَلِنَا الَّذِي يُدْعَى أَجْأ، اِمْتَنَعْنَا وَاللَّهِ بِهِ مِنْ مُلُوكِ عَسَانَ وَحَمِيرٍ، وَمِنْ التُّعْمَانِ بْنِ الْمُنْذِرِ، وَمِنْ الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ، وَاللَّهِ إِنْ دَخَلَ عَلَيْنَا ذُلٌّ قَطُّ، فَأَسِيرُ مَعَكَ حَتَّى أَنْزَلَكَ الْقَرِيَةَ، ثُمَّ نَبَعْتُ إِلَى الرَّجَالِ مِمَّنْ بِأَجْأ وَسَيْلَمِي مِنْ طَيْئِ، فَقَالَ اللَّهُ لَا يَأْتِيكَ عَشْرَةٌ أَيَّامٍ حَتَّى يَأْتِيكَ طَيْئُ رِجَالًا- وَرُكْبَانًا، ثُمَّ أَقِمْ فِينَا مَا يَدَا لَكَ، فَإِنْ هَاجَكَ هَيْجٌ فَأَنَا زَعِيمٌ لَكَ بِعَشْرِينَ أَلْفَ طَائِيٍّ يَضْرِبُونَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِأَسْيَافِهِمْ، وَاللَّهِ لَا يُوَصِّلُ إِلَيْكَ أَيْدَاءَ وَمِنْهُمْ عَيْنٌ تَطْرِفُ. فَقَالَ لَهُ: جَزَاكَ اللَّهُ وَقَوْمَكَ خَيْرًا، إِنَّهُ قَدْ كَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ قَوْلٌ لَسْنَا نَقْدِرُ مَعَهُ عَلَى الْإِنصَافِ، وَلَا نَدْرِي عِلَامَ تَنْصِيرِفُ بِنَا وَبِهِمُ الْأُمُورُ فِي عَاقِبِهِ ۲۰۳ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۰۶، [۱] البدایه والنهایه: ج ۸ ص ۱۷۴). [۲]

۲۰۲. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): عبد الله بن جعفر بن ابي طالب، برای حسین علیه السلام نامه ای نگاشت و او را از مردم کوفه بر حذر داشت و او را به خدا سوگند داد که به سويشان نرود.

حسین علیه السلام به او چنین نوشت: «من خوابی دیده ام و در آن خواب، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمانی داد، که در پی آن می روم و کسی را از آن آگاه نمی سازم تا با آن، رو به رو شوم». (۲)

۲۰۳. المعجم الكبير - به نقل از ابن عباس - حسین علیه السلام در باره بیرون رفتن [از مکه]، از من

ص: ۳۲۷

۱- (۱) عبد الله بن جعفر بن ابي طالب - که کنیه اش ابو جعفر است - از صحابیان بود. پدرش مشهور به ذو الجناحین (صاحب دو بال) و از نخستین مهاجران به حبشه و مادرش اسماء بنت عمیس بود. وی در حبشه به دنیا آمد و وقتی به مدینه هجرت کرد، هفت ساله بود. چون پیامبر صلی الله علیه و آله به وی نظر افکند، لبخند زد و دستش را دراز کرد و او با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد. پس از شهادت پدرش در جنگ مته، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تربیت وی را بر عهده گرفت. او با زینب دختر امیر مؤمنان علیه السلام ازدواج کرد و در جنگ صفین، حضور داشت؛ ولی به وی اجازه جنگ نداده شد. وی بلندقامت، خوش سخن و از سخاوتمندان به نام عرب بود. وی پس از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام، همراه امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بود و صادقانه از آنان پیروی می کرد. وی از عدم حضورش در کربلا - بسیار افسوس می خورد؛ ولی افتخار می کرد که فرزندانش به همراه حسین علیه السلام به شهادت رسیده اند. او در سال ۸۰ هجری (سال سیل) در هشتاد سالگی در مدینه در گذشت.

۲- (۲) كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَيْهِ كِتَابًا، يُحَذِّرُهُ أَهْلَ الْكُوفَةِ، وَيُنَاشِدُهُ اللَّهُ أَنْ يَشْخَصَ إِلَيْهِمْ. فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي رَأَيْتُ رُؤْيَا، وَرَأَيْتُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَمَرَنِي بِأَمْرٍ أَنَا مَاضٍ لَهُ، وَلَسْتُ بِمُخْبِرٍ بِهَا أَحَدًا حَتَّى الْإِقْتَى عَمَلِي ۲۰۴ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۷، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۸).

۳- (۳) ابو العباس عبد الله بن عباس بن عبد المطلب، در مکه در شعب ابي طالب، سه سال پیش از هجرت، به دنیا آمد و در سال هشتم هجری، همان سال فتح مکه، به مدینه مهاجرت کرد. وی مشاور عمر و در زمان عثمان، امیر الحاج بود و در زمان خلافت امیر مؤمنان علیه السلام، همراه و یاور و مشاور و یکی از فرمانداران و فرماندهان نظامی بود. او به نمایندگی از امیر مؤمنان علیه السلام با خوارج، مناظره کرد و به هنگام شهادت امیر مؤمنان، فرماندار بصره بود. او با امام حسن علیه السلام بیعت کرد و در زمان ایشان، همچنان فرماندار بصره بود. وی در کربلا شرکت نداشت.

اجازه (نظر) خواست. گفتم: اگر بر من و تو عیب نبود، با دستانم بر سرت چنگ می انداختم [و نمی گذاشتم بروی].

پاسخ او، این سخن بود: «اگر در فلان جا کشته شوم، دوست تر می دارم تا این که به وسیله من، حرم خدا و پیامبر او شکسته شود».

این سخن، مرا برای [شهادت] او راضی کرد. (۱)

۱۰/۶ عبد الله بن عمر

۱۰/۶ عبد الله بن عمر (۲)

۲۰۴. تاریخ دمشق - به نقل از شعبی - چون حسین بن علی علیه السلام راهی عراق شد، به ابن عمر گفته شد: راستی برادرت حسین، ره سپار عراق شده است. این بود که نزد حسین علیه السلام آمد و او را به خدا سوگند داد و گفت: به راستی که مردم عراق، مردم بدی هستند و پدرت را کشتند و برادرت را [نیزه] زدند و چنین و چنان کردند.

ص: ۳۲۸

۱- (۱) اسْتَأْذَنِي حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْخُرُوجِ فَقُلْتُ: لَوْلَا أَنْ يُزْرَى ذَلِكَ بِي أَوْ بِكَ، لَشَبَّكْتُ بِيَدَيَّ فِي رَأْسِكَ. قَالَ: فَكَانَ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ أَنْ قَالَ: لَأَنْ أَقْتَلَ بِمَكَانٍ كَذَا وَكَذَا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يُسْتَحَلَّ بِي حَرَمُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ. قَالَ: فَذَلِكَ الَّذِي سَيَلَا بِنَفْسِي عَنْهُ ۲۰۵ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۹ ح ۲۸۵۹، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۲۹۲).

۲- (۲) عبد الله بن عمر بن خطاب - که کنیه اش ابو عبد الرحمان است -، پیش از هجرت به دنیا آمد و به همراه پدرش در مکه اسلام آورد. آن گاه به مدینه هجرت کرد. وی در دو نبرد بدر و احد، به خاطر سن کم، شرکت نداشت؛ ولی در جنگ احزاب و سایر جنگ ها شرکت داشت. در کتب اهل سنت، از وی روایت های بسیاری نقل شده است. عمر، با عضویت او در شورای خلافت، مخالفت کرد و می گفت: شایستگی خلافت ندارد؛ بلکه نمی تواند همسر خود را هم طلاق بدهد؛ ولی بنا بر نقلی، او را یکی از اعضای شورا قرار داد، مشروط بر آن که کاری بر عهده اش نباشد. پس از خلافت عثمان، وی از سیاست کناره گرفت. او با معاویه و یزید، بیعت کرد. وی در جنگ های امیر مؤمنان علیه السلام همراه ایشان نبود و از دشمنان ایشان هم نبود. او در سال ۷۴ هجری در هشتاد و چهار سالگی درگذشت.

چون از او نومید شد، دست به گردن او آویخت و میان دو دیده اش را بوسید و گفت: تو را که کشته می شوی، به خدا می سپارم. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «خدا، دنیا را برای شما نخواسته است». (۱)

۱۱/۶ عمر بن علی بن ابی طالب

۱۱/۶ عمر بن علی بن ابی طالب (۲)

۲۰۵. الملهوف - به نقل از محمد بن عمر - از پدرم عمر بن علی بن ابی طالب شنیدم که برای دایی هایم، خاندان عقیل، صحبت می کرد و می گفت: چون برادرم حسین، از بیعت با یزید در مدینه سر باز زد، نزد او رفتم و او را تنها یافتم. به وی گفتم: جانم فدایت، ای ابا عبد الله! برادرت حسن، از پدرت برایم چنین نقل کرد. [در این هنگام] گریه و اشک، امانم ندادند و صدای حق هق گریه ام بلند شد.

حسین، مرا در آغوش گرفت و فرمود: «برایت نقل کرد که من کشته می شوم؟».

گفتم: حاشا که چنین بگوید، ای پسر پیامبر خدا!

فرمود: «تو را به جان پدرت سوگند می دهم، آیا از کشته شدن من خبر داد؟».

گفتم: آری. پس چرا دست نمی دهی و بیعت نمی کنی؟

فرمود: «پدرم خبر داد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را از کشته شدن او و من، باخبر ساخت و این که قبر من نزدیک قبر او خواهد بود. آیا گمان می بری که چیزی را می دانی که من

ص: ۳۲۹

۱- (۱) لَمَّا تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ [إِلَى] الْعِرَاقِ، قِيلَ لِابْنِ عُمَرَ: إِنَّ أَخَاكَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ، فَأَتَاهُ فَنَاشَدَهُ اللَّهُ، فَقَالَ: إِنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ قَوْمٌ مَنَاقِبُ، وَقَدْ قَتَلُوا أَبَاكَ، وَضَرَبُوا أَخَاكَ، وَفَعَلُوا وَفَعَلُوا! فَلَمَّا أَيْسَ مِنْهُ، عَانَقَهُ وَقَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَقَالَ: أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ مِنْ قَتِيلٍ! سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَبِي لَكُمْ الدُّنْيَا ۲۰۶ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۰۱ ح ۳۵۴۱).

۲- (۲) ر.ک: ص ۲۱۶ (بخش سوم/فصل دوم/پیشنهاد عمر بن علی بن ابی طالب به امام علیه السلام).

نمی دانم؟ به راستی که خواری و پستی را هرگز بر خود نمی پسندم. فاطمه، پدرش را در حالی ملاقات می کند که از رفتار بنی امیه با فرزندان شاکی است. هرگز کسی که او را از طریق [آزردن] فرزندانش بیازارد، وارد بهشت نخواهد شد!». (۱)

۱۲/۶ فرزدق

۱۲/۶ فرزدق (۲)

۲۰۶. أنساب الأشراف - به نقل از زبیر بن خزیمت - از فرزدق شنیدم که گفت: حسین را در منزل ذات عرق دیدم که به کوفه می رفت. به من فرمود: «گمان می کنی مردم کوفه - که خورجینی از نامه هایشان نزد من است - چه می کنند؟».

گفتم: رهایت می کنند. پس نرو. تو به سوی مردمی می روی که دل هایشان، با تو و

ص: ۳۳۰

۱- (۱) سَمِعْتُ أَبِي عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يُحَدِّثُ أَخْوَالِي آلَ عَقِيلٍ، قَالَ: لَمَّا امْتَنَعَ أَخِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَيْعِ لِيَزِيدَ بِالْمَدِينَةِ، دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَوَجِدْتُهُ خَالِيًا، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ، حَدِّثْنِي أَخُوكَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، ثُمَّ سَبَقْتَنِي الدَّمْعَةُ وَعَلَا شَهيقِي، فَضَمَّنِي إِلَيْهِ وَقَالَ: حَدِّثْكَ أَنِّي مَقْتُولٌ؟ فَقُلْتُ: حُوشِيَتِ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ: سَأَلْتُكَ بِحَقِّ أَبِيكَ، بِقَتْلِي خَبْرَكَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَلَوْلَا نَاوَلْتُ وَبَايَعْتَ! فَقَالَ: حَدِّثْنِي أَبِي أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِي، وَأَنَّ تُرْبَتِي تَكُونُ بِقُرْبِ تُرْبَتِهِ، فَتَظُنُّ أَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ! وَإِنَّهُ لَا أُعْطَى الدُّنْيَا عَنْ نَفْسِي أَبَدًا، وَلَتَلْقَيْنَنَّ فَاطِمَةَ أَبَاها شَاكِيَةً مَا لَقِيَتْ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ أُمَّتِهِ، وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ آذَاهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا ۲۰۷ (الملهوف / طبعه أنوار الهدى: ص ۱۹).

۲- (۲) هَمَّامُ بْنُ غَالِبِ بْنِ صَعْصَعَةَ - كَنِيه اَش أَبُو فِرَاسٍ وَ مَعْرُوفٌ بِه فِرْزِدِقٌ اسْت - ، دَر سَال ۲۵ هِجْرِي دَر بَصْرَه بَه دُنْيَا اَمْد. وِي اَز يَارَانِ اميرِ مَؤْمِنَانِ، اِمَامِ حُسَيْنِ وَ اِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اسْت. قَصِيْدَه اَش دَر مَدْحِ اِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر حَضْرِ هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، مَعْرُوفِ اسْت وَ بَيْتِ اَآغازِ اَن، چنين اسْت: اَيْن، كَسِي اسْت كِه سِرْمِينَ بَطْحَا، جَايِ كَامِ هَايشِ رَا مِي سَناسْد وَ كَعْبَه وَ حَرْمِ وَ غَيْرِ حَرْمِ، او رَا مِي سَناسِنْد. هِشَامِ، اَز سَنِيْدِنِ اَيْنِ اشعارِ، خَشْمَكِينِ سَدِ وَ دَسْتورِ دادِ فِرْزِدِقِ رَا زِنْدَانِي كِنِنْد. او رَا دَر عَسْفَانِ (مِيانِ مَكَّه وَ مَدِينَه) زِنْدَانِي كَرْدِنْد وَ اِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَوازده هزارِ دَرهَمِ صِلَه بَه خَاطرِ اَنِ شَعْرِ، بَه وِي دادِ؛ وِلي فِرْزِدِقِ، اَن رَا نِپِذِيرْفِ وَ كَفْتِ كِه تَنها بِرايِ پاداَشِ اخرويِ، اَن رَا سِرودَه اسْت وَ تَنها با اصرارِ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اَن رَا پِذِيرْفِ. وِي دَر سَالِ ۱۱۰ هِجْرِي پَسِ اَز سَفْرِي بَه عِرَاقِ، شامِ وَ جَزيرَه (شمالِ عِرَاقِ وَ سوريَه) دَر كِذِشْتِ.

۲۰۷.الإرشاد- در گزارش بیرون رفتن امام علیه السلام از مدینه-:حسین علیه السلام شب هنگام (شب یکشنبه، دو روز مانده از رجب)، به سوی مکه به راه افتاد و فرزندان، برادران، برادرزادگان و همه خانواده اش، جز محمد بن حنفیه، همراه او بودند. محمد بن حنفیه، چون دریافت که ایشان آهنگ بیرون رفتن از مدینه را دارد و خودش هم نمی داند که به کجا می رود، به وی گفت: برادر! تو محبوب ترین مردم و گرامی ترین آنان در نزد منی و دلسوزی را برای هیچ یک از مردم، جز برای تو، نگاه نمی دارم و تو، بدان سزاوارتری. از بیعت با یزید بن معاویه و از شهرها، تا آن جا که می توانی، چشمپوشی کن. سپس فرستادگانی به سوی مردم، گسیل دار و آنان را به سوی خود، فرا بخوان. پس اگر مردم از تو پیروی کردند و به بیعت تو درآمدند، خدا را بر آن، سپاس بگذار و اگر سراغ کسی جز تو رفتند، از دین و خرد تو، کاسته نمی شود و مردانگی و ارجمندی تو، بر باد نمی رود.

من نگرانم که به یکی از این شهرها وارد شوی و مردم، دچار چنددستگی شوند: گروهی با تو و گروهی بر ضد تو، و با یکدیگر نبرد کنند و تو، هدف نخستین نیزه باشی و در آن صورت، بهترین همه این امت از نظر شخصیت فردی و پدر و مادر، خونش از همه پایمال تر و خانواده اش از همه خوارتر شود.

حسین علیه السلام به او فرمود: «برادر! پس کجا بروم؟».

گفت: مکه. پس اگر سرای آرامی بود، همان جا بمان و اگر تو را در آن، آرامش

ص: ۳۳۱

۱- (۱) سَمِعْتُ الْفَرَزْدَقَ قَالَ: لَقِيتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذَاتِ عِرْقٍ وَهُوَ يُرِيدُ الْكُوفَةَ، فَقَالَ لِي: مَا تَرَى أَهْلَ الْكُوفَةِ صَانِعِينَ؟ فَإِنَّ مَعِيَ جَمَلًا. مِنْ كُتُبِهِمْ؟ قُلْتُ: يَخْذُلُونَكَ، فَلَا. تَذْهَبُ، فَإِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا قُلُوبُهُمْ مَعَكَ، وَأَيَّدِيهِمْ عَلَيْكَ. فَلَمْ يُطْعَنِي! ۲۰۸ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۷۷، [۱] تاريخ الإسلام، ذهبي: ج ۵ ص ۱۰). [۲]

۲- (۲) ر.ك: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۳ ص ۴۲۷ (بخش هفتم/فصل دوم/پیشنهاد محمد بن حنفیه به امام علیه السلام).

نمود، به رَمَل ها و ستیغ کوه ها پناه ببر و از شهری به شهری برو تا بنگری که سرنوشت مردم، چه خواهد شد. پس درست ترین تصمیم گیری تو، زمانی است که به استقبال حوادث و رخدادها بروی.

امام علیه السلام فرمود: «برادرم! تو نیکخواهی و دلسوزی کردی و امید دارم که نظر تو، استوار و همراه توفیق باشد». (۱)

۲۰۸. إثبات الوصیة: مُحَمَّد بن حنْفیه، برای بدرقه حسین علیه السلام بیرون آمد و هنگام خداحافظی به او گفت: ای ابا عبد الله! خدا را، خدا را در باره خاندان پیامبر خدا، در نظر آور!

حسین علیه السلام به او فرمود: «خدا، جز اسیر شدن آنان را نمی خواهد». (۲)

ص: ۳۳۲

۱- (۱) فَخَرَجَ مِنْ تَحْتِ لَيْلَتِهِ - وَهِيَ لَيْلَةُ الْأَحَدِ لِیَوْمَینِ بَقِیَا مِنْ رَجَبٍ - مُتَوَجِّهًا نَحْوَ مَكَّةَ، وَمَعَهُ بَنُوهُ وَإِخْوَتُهُ، وَبَنُو أَخِيهِ وَجُلُّ أَهْلِ بَيْتِهِ، إِلَّا مُحَمَّدَ ابْنَ الْحَنْفِيَّةِ، فَإِنَّهُ لَمَّا عَلِمَ عَزَمَهُ عَلَى الْخُرُوجِ عَنِ الْمَدِينَةِ لَمْ يَدِرْ أَيْنَ يَتَوَجَّهُ. فَقَالَ لَهُ: يَا أَخِي! أَنْتَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَأَعَزُّهُمْ عَلَيَّ، وَلَسْتُ أَذْخِرُ النَّصِيحَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ إِلَّا لَكَ، وَأَنْتَ أَحَقُّ بِهَا، تَنْحَ بَيْعَتِكَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَعَنِ الْأَمْصَارِ مَا اسْتَطَعْتَ، ثُمَّ ابْعَثْ رُسُلَكَ إِلَى النَّاسِ فَادْعُهُمْ إِلَى نَفْسِكَ، فَإِنْ تَابَعَكَ النَّاسُ وَبَايَعُوا لَكَ حَمَدَتِ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ، وَإِنْ أَجْمَعَ النَّاسُ عَلَى غَيْرِكَ، لَمْ يَنْقُصِ اللَّهُ بِذَلِكَ دِينَكَ وَلَا عَقْلَكَ، وَلَا تَذْهَبُ بِهِ مَرْوَةٌ تَكُ وَلَا فَضْلُكَ. إِنِّي أَخَافُ أَنْ تَدْخُلَ مِصْرًا مِنْ هَذِهِ الْأَمْصَارِ، فَيَخْتَلِفَ النَّاسُ بَيْنَهُمْ، فَمِنْهُمْ طَائِفَةٌ مَعَكَ وَأُخْرَى عَلَيْكَ، فَيَقْتَتِلُونَ، فَتَكُونُ أَنْتَ لِأَوَّلِ الْأَسْتِثْنَةِ، فَإِذَا خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّهَا نَفْسًا وَأَبًا وَأُمًَّا، أَضِيْعُهَا دَمًا، وَأَذْلُهَا أَهْلًا. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَيْنَ أَذْهَبُ يَا أَخِي؟ قَالَ: أَنْزِلْ مَكَّةَ، فَإِنْ اطْمَأَنَّ بِكَ الدَّارُ بِهَا فَسَبِّبْ ذَلِكَ، وَإِنْ نَبَتْ بِحُكِّكَ لِحَقَّتْ بِالرَّمَالِ وَشَعَفِ الْجِبَالِ، وَخَرَجْتَ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، حَتَّى تَنْظُرَ مَا يَصِيرُ أَمْرُ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَإِنَّكَ أَصَوَّبٌ مَا تَكُونُ رَأْيًا حِينَ تَسْتَقْبِلُ الْأَمْرَ اسْتِقْبَالًا. فَقَالَ: يَا أَخِي! قَدْ نَصَحْتُ وَأَشْفَقْتُ، وَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ رَأْيُكَ سَدِيدًا مُوَفَّقًا ۲۰۹ (الإرشاد: ج ۲ ص ۳۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۲۶). [۲]

۲- (۲) خَرَجَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ يُشَيِّعُهُ [أَيَ الْإِمَامَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ]، فَقَالَ لَهُ عِنْدَ الْوَدَاعِ: يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ، اللَّهُ اللَّهُ فِي حُرْمِ رَسُولِ اللَّهِ! فَقَالَ لَهُ: أَبِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَكُنَّ سَبَايَا ۲۱۰ (إثبات الوصیة: ص: ۱۷۶، [۳] عيون المعجزات: ص ۶۹). [۴]

۱/۷ کوشش های یزید برای جلوگیری از حرکت امام علیه السلام

۲۰۹. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): یزید بن معاویه، در نامه ای به عبد الله بن عباس، از رفتن امام علیه السلام به مکه خبر داد: «گمان می کنیم که مردانی از اهل خاور، نزد او آمده اند و او را به آرزوی خلافت افکنده اند و تو در میان آنان، دارای آگاهی و تجربه ای. پس اگر چنین کرده، پیوند خویشاوندی را گسسته است و تو، بزرگ خاندان و مورد نظر آنان هستی. پس او را از کوشش برای ایجاد تفرقه، باز دار...»

عبد الله بن عباس، برای یزید نوشت: «من امیدوارم که بیرون رفتن حسین، برای کاری نباشد که تو را ناخوش آید. من از نصیحت کردن او در باره چیزی که مایه همبستگی و موجب خاموشی خشم و آتش باشد، به یاری خداوند، دریغ نخواهم کرد.» (۱)

ص: ۳۳۳

۱- (۱) كَتَبَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ يُخْبِرُهُ بِخُرُوجِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ: وَنَحَسِبُهُ جَاءَهُ رِجَالٌ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْمَشْرِقِ فَمَنُّوهُ الْخِلَافَةَ، وَعِنْدَكَ مِنْهُمْ خِبْرَةٌ وَتَجْرِبَةٌ، فَإِنْ كَانَ فَعَلَّ فَقَدْ قَطَعَ وَاشْتَجَّ الْقَرَابَةَ، وَأَنْتَ كَبِيرُ أَهْلِ بَيْتِكَ وَالْمَنْظُورُ إِلَيْهِ، فَمَا كُفُّهُ عَنِ السَّعْيِ فِي الْفُرْقَةِ... قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ: إِنِّي لَمَأْرُجُو أَلْمَا يَكُونُ خُرُوجِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَمْرِ تَكْرَهُهُ، وَلَسْتُ أَدْعُ النَّصِيحَةَ لَهُ فِي مَا يَجْمَعُ اللَّهُ بِهِ الْأَلْفَةَ، وَيُطْفِئُ بِهِ النَّائِرَةَ ۲۱۱ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۸، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۹).

۲۱۰.الفتوح: نامه یزید بن معاویه از شام، با پیک برای مردم مدینه (اعم از قریش و جز آنان از بنی هاشم) رسید. در آن، این اشعار بود:...

ای خویشان ما! اینک که جنگ، آرام گرفته است، آن را بر میفروزید

و به رشته های آشتی در آویزید و چنگ زنید.

جنگ، اقوامی را که پیش از شما بودند، فریفت

و ملت هایی را نابود ساخت.

پس نسبت به خویشان خود، انصاف روا دارید و با گردن کشی، آنان را به نابودی نیفکنید.

چه بسا گردن کشانی که پایشان، لغزیده است.

مردم مدینه، به این ابیات نگریستند و آن گاه، ابیات و نامه را برای حسین بن علی علیه السلام فرستادند. ایشان، چون در آن نگریست، دانست که نامه یزید بن معاویه است.

حسین علیه السلام پاسخ را بدین ترتیب نگاشت: «به نام خدای بخشنده مهربان. «و اگر تو را تکذیب کردند، بگو: عمل من، به من اختصاص دارد و عمل شما، به شما اختصاص دارد. شما، از آنچه من انجام می دهم، [بیزار و] جدا هستید و من از آنچه شما انجام می دهید، [بیزار و] جدا هستم» (۱). و السلام! (۲).

ص: ۳۳۴

۱- (۱) سوره یونس: آیه ۴۱.

۲- (۲) كِتَابُ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَدْ أُقْبِلَ مِنَ الشَّامِ إِلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ عَلَى الْبُرَيْدِ، مِنْ قُرَيْشٍ وَغَيْرِهِمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، وَفِيهِ هَذِهِ الْأَيَّاتُ: ... يَا قَوْمَنَا لَا تَشُبُّوا الْحَرْبَ إِذْ سَكَنْتَ تَمَسَّكُوا بِجِبَالِ الْخَيْرِ وَاعْتَصِمُوا قَدَّ غَرَّتِ الْحَرْبُ مَنْ قَدْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْقُرُونِ وَقَدْ بَادَتْ بِهَا الْأُمَّمُ فَأَنْصِفُوا قَوْمَكُمْ لَا تَهْلِكُوا بَدَخًا فَرُبَّ ذِي بَدَخٍ زَلَّتْ بِهِ الْقَدَمُ قَالَ: فَنَظَرَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ إِلَى هَذِهِ الْأَيَّاتِ، ثُمَّ وَجَّهُوا بِهَا وَبِالْكِتَابِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا نَظَرَ فِيهِ عَلِمَ أَنَّهُ كِتَابُ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ. فَكَتَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْجَوَابَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ»، وَالسَّلَامُ ۲۱۲ (الفتوح: ج ۵ ص ۶۸). [۱]

۲۱۱. الملهوف - به نقل از محمد بن داوود قمی، با سند خود، از امام صادق علیه السلام - محمد بن حنفیه، در همان شبی که امام حسین علیه السلام در بامداد آن، آهنگ خارج شدن از مکه را داشت، نزد او آمد و گفت: برادرم! مردم کوفه، کسانی اند که نیرنگشان را در باره پدر و برادرت می شناسی. بیم دارم که حال تو، همچون حال آنان باشد. پس در مکه اقامت کن؛ چرا که تو، گرامی ترین مردمان حرم و والاترین آنهايي.

امام فرمود: «ای برادر! بیم دارم که یزید، در حرم به من، شیخون بزند و من، کسی باشم که با [ریخته شدن خون] او، حرمت حرم، شکسته شود».

ابن حنفیه به او گفت: اگر از آن می ترسی، به یمن یا برخی از مناطق خشک برو، که در آن جا محفوظتری و کسی نمی تواند بر تو دست یابد.

امام فرمود: «در آنچه گفتمی، می نگرم».

چون بامداد فرا رسید، حسین علیه السلام کوچ کرد. خبر به محمد بن حنفیه رسید. نزد او آمد و لگام شترش را که بر آن، سوار بود، گرفت و گفت: ای برادر! مگر به من وعده درنگ در درخواستم را ندادی؟

فرمود: «چرا».

گفت: پس چرا در رفتن، شتاب می کنی؟

فرمود: «پس از جدایی از تو، پیامبر صلی الله علیه و آله به خوابم آمد و فرمود: "ای حسین! بیرون برو که خدا، خواسته است تو را کشته ببیند"».

محمد بن حنفیه گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ۱. تو که این چنین بیرون می روی، چرا این زنان را با خود میبری؟

به او فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: "خدا، خواسته است آنان را اسیر ببیند"».

آن گاه با او خداحافظی کرد و رفت. (۱)

۲۱۲. الملهوف - به نقل از مُعَمَّر بن مُثَنَّا در [کتابش] مقتل الحسین علیه السلام - چون روز ترویبه (۲) شد، عمرو بن سعید بن عاص، با سپاهی گران، وارد مکه شد. یزید به او دستور داده بود که اگر حسین علیه السلام جنگید، با او بجنگد و اگر بر او دست یافت، او را بکشد. پس حسین علیه السلام در روز ترویبه، بیرون رفت. (۳)

۲۱۳. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) - به نقل از فَرَزْدَق - حسین علیه السلام را دیدم و به وی گفتم: پدرم به قربانت! اگر صبر کنی تا مردم، حجاجشان را بگزارند، امیدوارم که مردم حاضر در حج، بر گرد تو جمع شوند.

ص: ۳۳۶

۱- (۱) جاء مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّيْلِ الَّتِي أَرَادَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخُرُوجَ فِي صَبِيحَتِهَا عَنِ مَكَّةَ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَخِي، إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَنْ قَدْ عَرَفَتْ غَدْرَهُمْ بِأَبِيكَ وَأَخِيكَ، وَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُقِيمَ؛ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ بِالْحَرَمِ وَأَمْنَعُهُ. فَقَالَ: يَا أَخِي، قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالِنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بِالْحَرَمِ، فَأَكُونَ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَهُ هَذَا الْبَيْتِ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ: فَإِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ، فَإِنَّكَ أَمْنَعُ النَّاسِ بِهِ، وَلَا يَقْدِرُ عَلَيْكَ أَحَدٌ. فَقَالَ: أَنْظِرْ فِيمَا قُلْتَ. فَلَمَّا كَانَ السَّحَرُ ارْتَحَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنْفِيَّةِ، فَأَتَاهُ فَأَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ وَقَدْ رَكِبَهَا، فَقَالَ: يَا أَخِي، أَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا؟ فَقَالَ: أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَمَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ اخْرُجْ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا. فَقَالَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (، فَمَا مَعْنَى حَمَلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذَا الْحَالِ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ: قَدْ قَالَ لِي: إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا. وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَمَضَى ۲۱۳ (الملهوف: ص ۱۲۷، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۶۴). [۱]

۲- (۲) روز هشتم ذی حجه را «یوم الترویبه (روز آب برداشتن)» می گویند؛ چرا که حاجیان، در آن برای روزهای بعد، آب بر می دارند.

۳- (۳) فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ التَّرْوِيهِ، قَدِمَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ إِلَى مَكَّةَ فِي جُنْدٍ كَثِيفٍ، قَدْ أَمَرَهُ يَزِيدُ أَنْ يُنَاجِرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ الْقِتَالَ إِنْ هُوَ نَاجِزُهُ، أَوْ يُقَاتِلَهُ إِنْ قَدَّرَ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ التَّرْوِيهِ ۲۱۴ (الملهوف/إعداد عبد الزهراء عثمان محمد: ص ۵۸).

فرمود: «ای ابو فراس! از آنها (یاران یزید) در امان نیستم». (۱)

۳/۷ گفتگوی امام علیه السلام با عبد الله بن عباس

۲۱۴. تاریخ الطبری - به نقل از عقبه بن سیمعان - وقتی حسین علیه السلام مصمم شد که به سوی کوفه روان شود، عبد الله بن عباس، نزد وی آمد و گفت: ای پسرعمو! مردم، شایع کرده اند که تو به سوی عراق خواهی رفت. به من بگو که چه خواهی کرد.

فرمود: «آهنگ آن دارم که - إن شاء الله تعالی - همین یکی دو روز آینده، حرکت کنم».

ابن عباس به او گفت: تو را از این کار، در پناه خدا قرار می دهم. به من بگو - خدا، تو را قرین رحمت بدارد - که آیا به سوی مردمی می روی که حاکمشان را کشته اند و ولایتشان را به تصرف خود در آورده اند و دشمن خویش را بیرون رانده اند؟ اگر چنین کرده اند، به سوی آنها برو؛ اما اگر تو را خوانده اند و [هنوز] حاکمشان، آن جاست و بر قوم، چیره است و کار گزارانش خراج ولایت ها را می گیرند، تو را به جنگ و زد و خورد، فرا خوانده اند. بیم آن دارم که فریب دهند و تکذیب نمایند و با تو ناسازگاری کنند و یاری ات ندهند و بر ضد تو، شورانده شوند و از هر کس دیگری در کار دشمنی تو، سخت تر باشند.

حسین علیه السلام فرمود: «از خدا خیر می جویم. ببینم که چه خواهد شد»....

چون شب، یا صبح بعد، فرا رسید، عبد الله بن عباس، نزد حسین علیه السلام آمد و گفت: ای پسرعمو! من صبوری می کنم؛ اما صبر ندارم. بیم دارم که در این سفر، هلاک و نابود شوی. مردم عراق، قومی حيله گرنند. به آنها نزدیک مشو. در همین شهر بمان، که سرور مردم حجازی. اگر مردم عراق - چنان که می گویند - تو را می خواهند، به آنها

ص: ۳۳۷

۱- (۱) لَقِيتُ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ: يَا أَبِي أَنْتَ! لَوْ أَقَمْتَ حَتَّى يَصْدُرَ النَّاسُ لَرَجَوْتُ أَنْ يَتَقَصَّفَ أَهْلُ الْمَوْسِمِ مَعَكَ، فَقَالَ: لَمْ آمَنْهُمْ يَا أَبَا فِرَاسٍ ۲۱۵ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۵۵ ح ۴۳۸).

بنویس که دشمن خویش را بیرون کنند. آن گاه به سوی آنها برو. اگر جز رفتن نمی خواهی، به سوی یمن برو که در آن جا، قلعه ها و درّه هایی وجود دارد و سرزمینی پهناور است و پدرت، در آن جا پیروانی دارد و از مردم نیز دوری. آن گاه برای مردم، نامه می نویسی و دعوتگرانت را می فرستی. در این صورت، امیدوارم که آنچه را می خواهی، بی خطر بیابی.

حسین علیه السلام به او فرمود: «ای پسرعمو! به خدا می دانم که خیرخواه و دلسوزی؛ ولی من تصمیم خود را گرفته ام و آهنگ رفتن دارم.»

ابن عباس گفت: اگر می روی، زنان و کودکان را نبر. به خدا، نگرانم که همانند عثمان که [کشته شد و] زنان و فرزندانش به او می نگرستند، کشته شوی...

به خدایی که جز او خدایی نیست، چنانچه می دانستم اگر موی و پیشانی ات را بگیرم تا مردم [به خاطر دعوی ما] بر من و تو گرد آیند، به رأی من، عمل می کنی [و از مکه نمی روی]، چنین می کردم. (۱)

ص: ۳۳۸

۱- (۱) إِنَّ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَجْمَعَ الْمَسِيرَ إِلَى الْكُوفَةِ، أَتَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ: يَا بَنَ عَمِّ! إِنَّكَ قَدْ أَرْجَفَ النَّاسَ أَنَّكَ سَائِرٌ إِلَى الْعِرَاقِ، فَبَيِّنْ لِي مَا أَنْتَ صَائِعٌ؟ قَالَ: إِنِّي قَدْ أَجْمَعْتُ الْمَسِيرَ فِي أَحَدِ يَوْمَيَّ هَذَيْنِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأِنِّي أَعِيدُكَ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ، أَخْبِرْنِي -رَحِمَكَ اللَّهُ- أَتَسِيرُ إِلَى قَوْمٍ قَدْ قَتَلُوا أَمِيرَهُمْ، وَضَعُوا بِلَادَهُمْ، وَنَفَّوْا عَيْدَهُمْ؟ فَإِنْ كَانُوا قَدْ فَعَلُوا ذَلِكَ فَسِرْ إِلَيْهِمْ، وَإِنْ كَانُوا إِنَّمَا دَعَوْكَ إِلَيْهِمْ، وَأَمِيرُهُمْ عَلَيْهِمْ، قَاهِرٌ لَهُمْ، وَعُمَّالُهُ تَجِبِي بِلَادَهُمْ، فَإِنَّهُمْ إِنَّمَا دَعَوْكَ إِلَى الْحَرْبِ وَالْقِتَالِ، وَلَا آمَنْ عَلَيْكَ أَنْ يَغْرُوكَ وَيَكْذِبُوكَ وَيُخَالِفُوكَ وَيَخْذُلُوكَ، وَأَنْ يُسْتَنْفَرُوا إِلَيْكَ، فَيَكُونُوا أَشَدَّ النَّاسِ عَلَيْكَ. فَقَالَ لَهُ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَإِنِّي أَسْتَخِيرُ اللَّهَ وَأَنْظُرُ مَا يَكُونُ... قَالَ: فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَشِيِّ -أَوْ مِنَ الْغَدِ- أَتَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ، فَقَالَ: يَا بَنَ عَمِّ، إِنِّي أَتَصَبَّرُ وَلَا أَصْبِرُ، إِنِّي أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ فِي هَذَا الْوَجْهِ الْهَلَاكَ وَالِاسْتِنصَالَ، إِنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ قَوْمٌ غُدْرٌ فَلَا تَقْرَبْتَهُمْ، أقم بهذا البلدِ فَإِنَّكَ سَيِّدُ أَهْلِ الْحِجَازِ، فَإِنْ كَانَ أَهْلُ الْعِرَاقِ يُرِيدُونَكَ كَمَا زَعَمُوا، فَارْتَبِ إِلَيْهِمْ فَلْيَنْفُوا عَيْدَهُمْ، ثُمَّ اقْدَمْ عَلَيْهِمْ. فَإِنْ أَبَيْتَ إِلَّا أَنْ تَخْرُجَ، فَسِرْ إِلَى الْيَمَنِ، فَإِنَّ بِهَا حُصُونًا وَشِعَابًا، وَهِيَ أَرْضٌ عَرِيضَةٌ طَوِيلَةٌ، وَلَا يَبِيكَ بِهَا شَيْعَةٌ، وَأَنْتَ عَنِ النَّاسِ فِي عَزْلَةٍ، فَتَكْتَبُ إِلَى النَّاسِ، وَتُرْسَلُ وَتَبْتُ دُعَاةَكَ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يَأْتِيكَ عِنْدَ ذَلِكَ الَّذِي تُحِبُّ فِي عَافِيَةٍ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ عَمِّ، إِنِّي وَاللَّهِ لَأَعْلَمُ أَنَّكَ نَاصِحٌ مُشْفِقٌ، وَلَكِنِّي قَدْ أَرَمْتُ وَأَجْمَعْتُ عَلَى الْمَسِيرِ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَإِنْ كُنْتُ سَائِرًا فَلَا تَسِرْ بِنِسَائِكَ وَصِبْتِكَ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَخَائِفٌ أَنْ تُقْتَلَ كَمَا قُتِلَ عُمَانُ، وَنِسَاؤُهُ وَوُلْدُهُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ... وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، لَوْ أَعْلَمْتُ أَنَّكَ إِذَا أَخَذْتَ بِشِعْرِكَ وَنَاصِيَةِ يَتِّكَ حَتَّى يَجْتَمِعَ عَلَيَّ وَعَلَيْكَ النَّاسُ أَطَعْتَنِي، لَفَعَلْتُ ذَلِكَ. ۲۱۶

(تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۳، [۱] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۷۳). [۲]

۲۱۵.الفتوح: حسین علیه السلام وارد مکه شد و مردم آن جا، بسیار خرسند شدند. بامداد و شامگاه، نزد او، رفت و آمد می کردند.

...در آن ایام، عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر بن خطاب، در مکه بودند. آن دو با هم بر حسین علیه السلام وارد شدند و قصد داشتند به مدینه برگردند. ابن عمر به حسین علیه السلام گفت: ای ابا عبد الله! رحمت خدا بر تو باد! از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، پروا کن. از دشمنی این خاندان با خودتان و ستمی که بر شما کرده اند، آگاهی و این مرد، یزید بن معاویه، بر مردم، فرمان روا شده است. ایمن نیستم [و می ترسم] که مردم برای سیم و زر، به وی روی آورند و تو را بکشند و در این راه، انسان های بسیاری نابود شوند. از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «حسین، کشته می شود، و اگر او را کشتند و تنها نهادند و یاری اش نکردند، خدا تا قیامت، آنان را خوار خواهد کرد».

من به تو پیشنهاد می کنم از در سازش - که مردم نیز آن گونه وارد شده اند - وارد شوی و چنان که در گذشته بر معاویه شکیبایی کردی، شکیبایی کن. شاید خدا، میان تو و این گروه ستمگر، حکم راند.

حسین علیه السلام به او فرمود: «ای ابو عبد الرحمان! من با یزید، بیعت و سازش کنم، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره او و پدرش، آن فرمود که فرمود؟!».

ابن عباس گفت: درست گفתי، ای ابا عبد الله! پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش فرمود: «ما را چه با یزید؟! خدا، او را مبارک نکند! او فرزندم و فرزند دخترم، حسین، را می کشد. سوگند به آن که جانم در دست اوست، فرزندم در برابر مردمی که از او دفاع

نمی کنند، کشته نمی شود، مگر آن که خدا، میان دل ها و زبان هایشان، جدایی می افکند».

آن گاه ابن عبّاس گریست. حسین علیه السلام هم با او گریست و فرمود: «ای ابن عبّاس! تو می دانی که من، فرزند دختر پیامبرم؟».

ابن عبّاس گفت: به خدا سوگند، آری. می دانیم و می دانیم که در تمام دنیا، جز تو، کسی نیست که فرزند دختر پیامبر باشد، و این که یاری تو، بر این امت، واجب است، همانند وجوب نماز و زکات - که یکی بدون دیگری، پذیرفته نیست -.

حسین علیه السلام فرمود: «ای ابن عبّاس! در باره مردمی که فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را از سرا و منزل و زادگاهش و از حرم پیامبرش و از همسایگی قبر او و زادگاه و مسجد و جایگاه هجرتش بیرون کردند، چه می گویی؛ آنان که او را نگران و ترسان، رها کردند که در جایی، آرام نگیرد و در منزلی، پناه نجوید و قصد آنان، کشتن و ریختن خون اوست، در حالی که وی به خدا شرک نورزیده است و جز او سرپرستی بر نگرفته و از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله و خلیفگان پس از او بر آن بودند، جدا نشده است؟».

ابن عبّاس گفت: در باره آنان، جز این آیه را نمی گویم: «آنان، به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و نماز را جز با حالت سستی نمی خوانند» (۱). «در برابر مردم، خودنمایی می کنند و جز اندکی، از خدا یاد نمی کنند. میان آن [دو گروه]، دو دل اند. نه با اینان اند و نه با آنان اند، و هر که خدا گم راهش ساخت، راهی برای او نخواهی یافت» (۲) و بر چنین کسانی، بزرگ ترین ضربه فرود خواهد آمد.

و اما تو - ای پسر دختر پیامبر -، به راستی که سرآمد افتخار به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پسر همانند مریم عذراپی. ای پسر دختر پیامبر! گمان مبر که خدا، از آنچه ستمگران می کنند، بی خبر است. من گواهی می دهم که هر کس از همراهی تو روی بگرداند و در ستیز با تو و نبرد با پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله طمع ورزد، هیچ بهره ای نخواهد داشت.

ص: ۳۴۰

۱- (۱) سوره توبه: آیه ۵۴.

۲- (۲) سوره نساء: آیه ۱۴۲ و ۱۴۳.

حسین علیه السلام فرمود: «خدایا! گواه باش».

ابن عباس گفت: ای پسر دختر پیامبر! فدایت شوم! گویی مرا به سوی خود می خوانی و از من می خواهی که یاری ات کنم! به خدایی که جز او خدایی نیست، اگر با این شمشیرم در پیش روی تو، چنان ضربه زخم که شمشیرم، به تمامی، خُرد شود، یک صدم حَقِّ تو را نگزارده ام. اینک، پیش روی تو ام. به من، فرمان بده».

ابن عمر گفت: درنگ کنید! ای ابن عباس! ما را از این [گرفتاری] برهان.

سپس ابن عمر، به حسین علیه السلام رو کرد و گفت: ای ابا عبد الله! در آنچه تصمیم داری، درنگ کن و از این جا به مدینه باز گرد و از در سازش با این قوم، وارد شو و از میهن خود و حرم جدّت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، غایب مباش و برای اینان که بهره ای ندارند، حجّت و راهی بر ضدّ خود مگذار، و اگر می خواهی [با یزید] بیعت نکنی، آزاد هستی تا در کارت بنگری؛ زیرا امید است که یزید بن معاویه، جز اندکی زنده نماند و خداوند، تو را از کارش کفایت کند.

حسین علیه السلام فرمود: «أف بر این سخن، تا آن زمان که آسمان ها و زمین هستند! ای عبد الله! تو را به خدا، من در این کار، دچار خطایم؟ اگر در نظر تو بر خطا هستم، مرا [از خطایم] باز گردان که من فروتن، شنوا و پذیرایم».

ابن عمر گفت: نه، خدایا! خداوند، پسر دختر پیامبرش را بر خطا ننهاده است و یزید بن معاویه، در کار خلافت، همانند تو- که پاک و برگزیده نسل پیامبر خدایی- نیست؛ ولی می ترسم این چهره زیبا و نیکوی تو، با شمشیر، نواخته شود و از این امت، آنچه را دوست نداری، ببینی. پس با ما به مدینه باز گرد و اگر دوست نداری بیعت کنی، هرگز بیعت نکن و در خانه ات بنشین.

حسین علیه السلام فرمود: «ای ابن عمر! [تصوّر سخن تو] دور است. این گروه، چه به من دست یابند و چه به من دست نیابند، مرا رها نمی کنند و پیوسته بر آن اند تا اگر چه به زور، بیعت کنم و یا مرا بکشند».

ای عبد الله! مگر نمی دانی از پستی دنیا نزد خدای متعال است که سر یحیی بن

زکریا، برای بدکاره ای از بدکارگان بنی اسرائیل، ارمغان برده شد، در حالی که سر با برهان، بر ضد آنان سخن می گفت؟

ای ابو عبد الرحمان! مگر نمی دانی که بنی اسرائیل، در میان طلوع سپیده تا بر آمدن خورشید، هفتاد پیامبر را می کشتند و پس از آن، در بازارهایشان، همگی به داد و ستد می نشستند، چنان که گویی کاری نکرده اند، و خدا در مورد آنان، شتاب نورزید و سپس آنان را سخت و مقتدرانه گرفت؟

و ای ابو عبد الرحمان! از خدا پروا کن و از یاری ام، رو بر متاب...».

سپس حسین علیه السلام به عبد الله بن عباس، رو کرد و گفت: ای ابن عباس! تو پسر عموی پدرم هستی و از هنگامی که تو را شناخته ام، پیوسته به نیکی فرمان می دهی و به پدرم ریزنی های حکیمانه می دادی. او پیوسته از تو خیرخواهی و ریزنی می خواست و تو به درستی، به او پیشنهاد می دادی. پس در پناه و پشتیبانی خدا، به مدینه برو و چیزی از خبرهای تو، بر من پوشیده نمی ماند؛ زیرا من در این حرم، نشیمن دارم و تا وقتی که بینم مردمش مرا دوست دارند و یاری ام می کنند، همواره در آن، شیکنای خواهم گزید. پس آن گاه که مرا وانهند، دیگران را جای گزین آنان خواهم کرد و به سخنی چنگ خواهم زد که ابراهیم خلیل علیه السلام، هنگامی که در آتش افکنده شد، آن را گفت: خداوند، مرا بستانده است و او، خوب کارگراری است! پس آتش، بر او، سرد و سلامت گشت.».

در آن هنگام، ابن عباس و ابن عمر، سخت گریستند و حسین علیه السلام نیز مدتی با آن دو، گریست. پس از آن، با آن دو خداحافظی کرد و ابن عمر و ابن عباس، به مدینه رفتند و حسین علیه السلام در مکه اقامت گزید. (۱)

ص: ۳۴۲

۱- (۱) دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ، فَفَرِحَ بِهٖ أَهْلُهَا فَرَحًا شَدِيدًا، قَالَ: وَجَعَلُوا يَخْتَلِفُونَ إِلَيْهِ بُكْرَةً وَعَشِيَّةً... قَالَ: وَبِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَأَقْبَلَا جَمِيعًا حَتَّى دَخَلَا عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَدْ عَزَمَا عَلَى أَنْ يَنْصَرِفَا إِلَى الْمَدِينَةِ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ: أَبَا عَبْدِ اللَّهِ رَحِمَكَ اللَّهُ، اتَّقِ اللَّهَ الَّذِي -

۲۱۶. دلائل الإمامه - به نقل از عبد الله بن عباس -: حسین بن علی علیه السلام را هنگامی که به سوی عراق می رفت، دیدم. گفتم: ای پسر پیامبر خدا! نرو.

به من فرمود: «ای ابن عباس! مگر نمی دانی که مرگ من، در آن جاست؟ و کشتارگاه یاران من، آن جاست؟».

ص: ۳۴۴

به او گفتیم: این را از کجا می گویی؟

فرمود: «از رازی که برایم گفته شده است و آگاهی ای که به من داده اند». (۱)

۲۱۷. الملهوف: عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر، هنگام رفتن امام علیه السلام از مکه، نزد ایشان آمدند و به او پیشنهاد خویشنداری [و ماندن] کردند. امام علیه السلام به آن دو فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من دستوری داده است و من، آن را انجام می دهم».

ابن عباس، در حالی که می گفت: «وای از مصیبت حسین!»، بیرون رفت. (۲)

۴/۷ گفتگوی امام علیه السلام با عبد الله بن زبیر

۲۱۸. کامل الزیارات - به نقل از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام - حسین علیه السلام یک روز قبل از ترویبه، از مکه بیرون رفت. عبد الله بن زبیر، او را بدرقه کرد و گفت:

ای ابا عبد الله! موسم حج فرا رسید و تو، آن را و او می گذاری و به سوی عراق می روی؟

فرمود: «ای پسر زبیر! اگر در ساحل فرات به خاک سپرده شوم، بهتر از آن است که در آستانه کعبه به خاک سپرده شوم [و حرمت کعبه حفظ نشود]». (۳)

ص: ۳۴۵

۱- (۱) لَقِيتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَخْرُجُ إِلَى الْعِرَاقِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، لَا تَخْرُجْ، قَالَ: فَقَالَ لِي: يَا بْنَ عَبَّاسٍ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مَبِيتِي مِنْ هُنَاكَ، وَأَنَّ مَصَارِعَ أَصْحَابِي هُنَاكَ؟ فَقُلْتُ لَهُ: فَأَتَيْتُكَ لَكَ ذَلِكَ؟ قَالَ: بَسِيرٌ سُرِّي لِي، وَعِلْمٌ اعْطَيْتُهُ ۲۱۸ (دلائل الإمامه: ص ۱۸۱ ح ۹۶، ذوب النُّضَار: ص ۳۰).

۲- (۲) وَجَاءَهُ [أَيَ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ] عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، فَأَشَارَا عَلَيْهِ بِالْإِمْسَاكِ. فَقَالَ لَهُمَا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ وَأَنَا ماضٍ فِيهِ. قَالَ: فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَهُوَ يَقُولُ: وَاحْسِنِيَاهُ ۲۱۹ (الملهوف: ص ۱۰۱، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۶۴). [۱]

۳- (۳) إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ قَبْلَ التَّرْوِيهِ بِيَوْمٍ، فَشَدَّ يَمِينَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، فَقَالَ: يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ، لَقَدْ خَصَرَ الْحَجَّ وَتَدَعَاهُ وَتَأْتِي الْعِرَاقَ؟! فَقَالَ: يَا بْنَ الزُّبَيْرِ! لَأَنْ اِدْفَنَ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ اِدْفَنَ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ ۲۲۰ (كامل الزیارات: ص ۱۵۱ ح ۱۸۴، [۲] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۶ ح ۱۸). [۳]

۲۱۹. أنساب الأشراف: ابن زبیر، از حسین علیه السلام خواست که در مکه بماند تا او و مردم، با وی بیعت کنند و این را از آن روی گفت که به او بدگمان نشود و در گفتار، بهانه ای داشته باشد. آن گاه حسین علیه السلام فرمود: «اگر یک وجب، دورتر از حرم کشته شوم، نزد من، دوست داشتنی تر است تا در درون آن کشته شوم، و اگر دو وجب دورتر از آن کشته شوم، بهتر از آن است که یک وجب دورتر از آن کشته شوم». (۱)

۵/۷ سخنانی امام علیه السلام هنگام بیرون رفتن از مکه

۲۲۰. تیسیر المطالب - به نقل از زید بن علی، از پدرش امام زین العابدین علیه السلام - حسین بن علی علیه السلام، برای یارانش سخنانی کرد و خدای را سپاس گفت و ستود و سپس فرمود: «ای مردم! قلماده مرگ برای فرزندان آدم، چونان گردنبند بر گردن دختر جوان است [و حتمی است]، و اشتیاقی فراوان به دیدار گذشتگانم دارم، چونان اشتیاق یعقوب به یوسف و برادرش. به راستی که مرا قتلگاهی است که آن را ملاقات می کنم و گویا به بندهایم می نگرم که درندگان بیابان ها، آنها را از هم می گسلند و شکم های خود را از آن می آکنند.

خشنودی خدا، خشنودی خانواده ماست. بر بلای او بردباریم تا پاداش بردباران را به ما ببخشد. حرم و خاندان پیامبر، از او جدا نیستند و اعضای آن، هرگز از هم جدا نمی شوند و آنان در بهشت برین، جمع می شوند و دیدگان او (پیامبر صلی الله علیه و آله) به آنان، روشن می گردد و وعده خدا در باره آنان، تحقق می یابد.

هان! هر کس آماده است جان خود را در راه ما بدهد، با ما همسفر شود. من - إن شاء الله - فردا حرکت می کنم».

ص: ۳۴۶

۱- (۱) عَرَضَ ابْنُ الزُّبَيْرِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُقِيمَ بِمَكَّةَ فَيُبَايِعَهُ وَيُبَايِعَهُ النَّاسُ، وَإِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ أَلَّا يَتَّهَمَهُ وَأَنْ يُعْذَرَ فِي الْقَوْلِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِمَنْ أَقْتَلَ خَارِجًا مِنْ مَكَّةَ بِشِيرٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتَلَ فِيهَا، وَلِأَنَّ أَقْتَلَ خَارِجًا مِنْهَا بِشِيرٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتَلَ خَارِجًا مِنْهَا بِشِيرٍ ۲۲۱ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۷۵). [۱]

آن گاه به سوی دشمن برخاست و به شهادت رسید. درود خدا بر او باد! (۱)

۶/۷ تاریخ بیرون رفتن امام علیه السلام از مکه

اشاره

۲۲۱. تهذیب الأحکام - به نقل از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام صادق علیه السلام - حسین بن علی علیه السلام روز تروییه به سوی عراق حرکت کرد. او به قصد عمره، وارد مکه شده بود. (۲)

۲۲۲. الکافی - به نقل از معاویه بن عمّار، از امام صادق علیه السلام - حسین بن علی علیه السلام در ذی حجّه، عمره گزارد و در روز تروییه به عراق رفت، در حالی که مردم به مینا می رفتند. (۳)

ص: ۳۴۷

۱- (۱) إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَطَبَ أَصْحَابَهُ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! خُطِّ الْمَوْتُ عَلَى بَنِي آدَمَ كَخُطِّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاهِ، مَا أَوْلَعَنِي بِالشُّوقِ إِلَى أَسْلَافِي اشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَوْسُفَ وَأَخِيهِ، وَإِنَّ لِي مَصْرَعًا أَنَا لَأَقِيهِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَوْصَالِي تُقَطِّعُهَا وَحُوشُ الْفُلُوتِ غِبْرًا وَعَفْرَاءً، قَدِ مَلَأَتْ مِنِّي أَكْرَاشَهَا، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصَبِرُ عَلَى بَلَائِهِ لِيُؤَفِّقَنَا أَجْرَ الصَّابِرِينَ، وَلَنْ تَشُدَّ عَن رَسُولِ اللَّهِ حُرْمَتُهُ وَعَتْرَتُهُ، وَلَنْ تُفَارِقَهُ أَعْضَاؤُهُ، وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ، تَقْرَأُ بِهِمْ عَيْنُهُ، وَتُنَجِّزُ لَهُمْ عِدَّتَهُ، أَلَا مَنْ كَانَ فِيْنَا بَازِلًا مُهْجَتَهُ فَلْيَرْحَلْ، فَإِنِّي رَاحِلٌ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ نَهَضَ إِلَى عَدُوِّهِ، فَاسْتَشْهَدَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ (تيسير المطالب: ص ۱۹۹، [۱] الحدائق الوردية: ج ۱ ص ۱۱۴). [۲]

۲- (۲) إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ إِلَى الْعِرَاقِ، وَقَدْ كَانَ دَخَلَ مُعْتَمِرًا ۲۲۲ (تهذیب الأحکام: ج ۵ ص ۴۳۶ ح ۱۵۱۶، الکافی: ج ۴ ص ۵۳۵ ح ۳). [۳]

۳- (۳) قَدْ اعْتَمَرَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذِي الْحِجَّةِ، [۴] ثُمَّ رَاحَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ إِلَى الْعِرَاقِ، وَالنَّاسُ يَرُوحُونَ إِلَى مِثْنَى ۲۲۳ (الکافی: ج ۴ ص ۵۳۵ ح ۴، [۵] تهذیب الأحکام: ج ۵ ص ۴۳۷ ح ۱۵۱۹).

اشاره

در باره خروج امام حسین علیه السلام از مکه در دهه اول ذی حجه، باید دو نکته تاریخی و فقهی را بررسی کرد:

۱. نکته تاریخی

این که امام حسین علیه السلام در دهه اول ذی حجه، از مکه خارج شده، ظاهراً مورد اتفاق مورخان است؛ اما در باره روز خروج ایشان، اختلاف نظر وجود دارد. برخی روز خروج را سوم، برخی هفتم، برخی هشتم و برخی نهم ذی حجه گزارش کرده اند؛ ولی قول مشهور و درست تر، این است که امام علیه السلام در روز ترویبه؛ یعنی هشتم ذی حجه، از مکه خارج شده است. روایت صحیحی که معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل کرده (۱) نیز این نظر را تأیید می کند.

۲. نکته فقهی

شهرت یافته که امام حسین علیه السلام در روز ترویبه، حج خود را به عمره تبدیل کرد و از مکه، خارج شد. گویا مبدأ اصلی این شهرت، سخن شماری از مقتل نگاران و سیره نویسان است. (۲) از جمله، علامه مجلسی رحمه الله علیه در تبیین علت رفتن امام علیه السلام از مدینه

ص: ۳۴۸

۱- (۱) ر.ک: الکافی: ج ۴ ص ۵۳۵ ح ۴، تهذیب الأحکام: ج ۵ ص ۴۳۷ ح ۱۵۱۹.

۲- (۲) در الإرشاد آمده است: حسین علیه السلام چون خواست به سوی عراق برود، طواف کعبه و سعی بین صفا و مروه را انجام داد و از احرام، با تقصیر بیرون آمد و آن را عمره قرار داد؛ چرا که نمی توانست حج را به پایان برساند (ر.ک: الإرشاد: ج ۲ ص ۶۷، [۱] مثیر الأحزان: ص ۳۸).

به مکه و خروج از مکه در موسم حج، گفته است:

از خبرهای گذشته، برایت روشن شد که امام حسین علیه السلام از ترس کشته شدن، از مدینه به مکه گریخت و همین طور، پس از آن که دریافت آنها می خواهند غافلگیرانه او را بکشند، از مکه هم رفت تا جایی که برایش فراهم نشد که حجش را به پایان برد. پس او - که جان من و پدر و مادر و فرزندانم، فدای او باد! - از احرام، خارج شد و نگران و چشم انتظار، از مکه بیرون رفت. آنان - که خدا لعنتشان کند! - همه مناطق را بر او تنگ کردند و جایی برای گریز او نگذاشتند.

در کتاب های معتبری دیدم که یزید، عمرو بن سعید بن عاص را با سپاهی عظیم، راهی کرد و او را مسئول حج قرار داد و امیر حج گزاران کرد، در حالی که به او سفارش کرده بود که امام حسین علیه السلام را پنهانی دستگیر کند و اگر نشد، ترور کند. عمرو بن سعید، سی تن از امویان شیطان صفت را در لا به لای حج گزاران فرستاد و دستور داد که در هر حال و وضعیتی که ممکن شد، امام حسین علیه السلام را بکشند؛ ولی امام علیه السلام زمانی که متوجه ماجرا شد، از احرام حج، بیرون آمد و عمره تمتع را به عمره مفرده تبدیل کرد (۱).

ولی این سخن، قابل قبول نیست؛ زیرا:

اولاً، روایت معاویه بن عمار و نیز روایت ابراهیم بن عمیر یمانی - که از نظر سند، معتبرند - به روشنی دلالت دارند که عمره امام حسین علیه السلام، عمره مفرده بوده، نه عمره تمتع. بنا بر این، امام علیه السلام هنگام خروج از مکه، اساساً مُحْرِم نبوده و از این جهت، مشکلی نداشته است. متن روایت معاویه بن عمار، این است که وی از امام صادق علیه السلام پرسید: تفاوت کسی که عمره تمتع انجام می دهد، با عمره گزار مفرده چیست؟

ایشان فرمود:

إِنَّ الْمُتَمَتِّعَ مُرْتَبِطٌ بِالْحَجِّ، وَالْمُعْتَمِرُ إِذَا فَرَغَ مِنْهَا ذَهَبَ حَيْثُ شَاءَ، وَقَدْ اعْتَمَرَ

ص: ۳۴۹

الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذِي الْحِجَّةِ ثُمَّ رَاحَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ إِلَى الْعِرَاقِ، وَ النَّاسُ يَرْوَحُونَ إِلَى مَنَى، وَ لَا بَأْسَ بِالْعُمْرَةِ فِي ذِي الْحِجَّةِ لِمَنْ لَا يُرِيدُ الْحَجَّ (۱).

[اعمال عمره گزار] متمتع، به حج، متصل می شود؛ اما عمره گزار مفرده، وقتی فارغ شد، هر جا که بخواهد، می رود. حسین بن علی علیه السلام در ذی حجه، عمره مفرده گزارد و در روز تروییه، عازم عراق شد، در حالی که مردم، عازم منا بودند، و اشکالی ندارد که کسی که قصد حج ندارد، در ماه ذی حجه، عمره مفرده به جا آورد.

ثانیاً، از نظر فقهی، تبدیل احرام حج به عمره، صحیح نیست و کسی که مُحْرَم به احرام حج است، اگر نتواند حَجَّش را به انجام برساند، تنها با قربانی کردن، از احرام بیرون می آید (۲) و حَجَّ او تبدیل به عمره نمی گردد. فقیه بزرگوار آیه الله سید محسن حکیم، در این باره می گوید:

این که در برخی از کتاب های مقتل آمده است که امام حسین علیه السلام عمره اش را به عمره مفرده تبدیل کرد- که نشان می دهد ایشان، عمره تمتع به جا آورده بوده و از آن، به عمره مفرده عدول کرده است-، در برابر احادیث وارد شده از اهل بیت علیهم السلام، قابل اعتماد نیست (۳).

بدیهی است که اگر دلیل قابل اعتمادی وجود داشت که امام حسین علیه السلام احرام حج خود را به عمره تبدیل کرده است، فقها بر خلاف آن، فتوا نمی دادند؛ اما همان طور که اشاره شد، نه تنها دلیلی بر این نکته وجود ندارد، بلکه دلایلی بر خلاف آن نیز در دست است. (۴)

ص: ۳۵۰

۱- (۱) الکافی: ج ۴ ص ۵۳۵ ح ۴، [۱] تهذیب الأحکام: ج ۵ ص ۴۳۷ ح ۱۵۱۹.

۲- (۲) ر.ک: تهذیب الأحکام: ج ۱۲ ص ۳۴۹، تقریرات الحج، گلپایگانی: ج ۱ ص ۵۸.

۳- (۳) مستمسک العروه الوثقی: ج ۱۱ ص ۱۹۲.

۴- (۴) بدین ترتیب، روشن است که «دعای عرفه» امام حسین علیه السلام مربوط به این حج ایشان (نهم ذی حجه سال شصت هجری) نیست.

سخنی در باره حرکت کاروان امام حسین علیه السلام از مکه تا کربلا

بر پایه صحیح ترین گزارش ها، کاروان امام حسین علیه السلام پس از چهار ماه و پنج روز اقامت در مکه، روز سه شنبه هشتم ذی حجه سال شصت هجری، مکه را به سوی کوفه ترک کرد؛ اما هنگامی که به نزدیکی کوفه رسید، به دلیل ممانعت سپاهیان ابن زیاد، مجبور به فرود آمدن در کربلا گردید.

گفتنی است که امام علیه السلام در آغاز حرکت، به جای آن که از مکه به سوی شمال شرق و منزل صفاح (نخستین منزل مسیر مکه به کوفه) برود، به سمت تنعیم در شمال غرب و در مسیر مدینه، حرکت کرد و بدین سان، حدود نه کیلومتر، راه خود را دور نمود. احتمالاً این اقدام، ترفندی بر ضد تعقیب مأموران حکومت بود که قصد ممانعت از حرکت امام علیه السلام به سوی کوفه داشتند.

منازلی که این کاروان، پس از مکه طی کرده، (۱) به ترتیب، عبارت اند از: ۱. تنعیم، ۲. صفاح، ۳. بستان ابن عامر، ۴. ذات عرق، ۵. غمره، ۶. مسلح، ۷. افعیه، ۸. معدن بنی سلیم، ۹. عمق، ۱۰. سلییه، ۱۱. ریزه، ۱۲. مغیثه الماوان، ۱۳. نقره، ۱۴. حاجر، ۱۵. سمیراء، ۱۶. توز، ۱۷. فید، ۱۸. اجفر، ۱۹. خزیمه، ۲۰. زرود، ۲۱. ثعلبیه، ۲۲. بطان، ۲۳. شقوق، ۲۴. زباله، ۲۵. قاع، ۲۶. عقبه، ۲۷. واقصه، ۲۸. شراف، ۲۹. ذو حسم، ۳۰. بیضه، ۳۱. عذیب الہجانات، ۳۲. رهیمه، ۳۳. قصر بنی مقاتل، ۳۴. طف، و ۳۵. کربلا.

بر اساس محاسبات انجام شده، کاروان امام علیه السلام، این منازل را با مسافتی حدود ۱۴۴۷ کیلومتر، در مدت تقریباً ۲۵ روز طی کرد و روز دوم محرم سال ۶۱ هجری، وارد کربلا شد.

ص: ۳۵۱

۲۲۳. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): مردم عراق برای حسین علیه السلام پیک ها و نامه ها فرستادند و او را نزد خود، فرا خواندند و او با خانواده اش و شصت نفر از بزرگان کوفه، در روز دوشنبه دهم ذی حجه سال شصت، راهی عراق شد.

(۱)

۲۲۴. الملهورف: انگیزه همراه بردن محارم و خانواده از سوی حسین علیه السلام می تواند آن باشد که اگر آنان را در حجاز یا شهرهای دیگر می گذاشت، یزید- که خدا لعنتش کند- برای دستگیری آنان اقدام می کرد و با خوار کردن و بدرفتاری با آنان، چنان می کرد که حسین علیه السلام را از جهاد و شهادت، باز دارد و حسین علیه السلام با دستگیری ایشان توسط یزید بن معاویه، از پایگاه سعادت، دور می ماند. (۲)

۲۲۵. الفتوح: حسین علیه السلام یارانش را- که به همراه او، قصد رفتن به عراق داشتند- گرد آورد و به هر یک، ده دینار و یک شتر برای حمل توشه و اثاثشان داد. آن گاه خانه خدا و صفا و مروه را طواف نمود و آماده رفتن شد و دختران و خواهرانش را بر کجاوه ها سوار کرد.

حسین علیه السلام روز سه شنبه، روز تزویج، هشتم ذی حجه، به همراه ۸۲ نفر از پیروان و خانواده اش، از مکه بیرون رفت. (۳)

ص: ۳۵۲

۱- (۱) بَعَثَ أَهْلَ الْعِرَاقِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ الرُّسُلَ وَالْكَتَبَ يَدْعُوهُ إِلَيْهِمْ، فَخَرَجَ مُتَوَجِّهًا إِلَى الْعِرَاقِ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ وَسِتِّينَ شَيْخًا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَذَلِكَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ، فِي عَشْرِ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ ۲۲۴ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۵۱، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۲۱).

۲- (۲) مِمَّا يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ سَبِيًّا لِحَمَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ لِحَرَمِهِ مَعَهُ وَلِعِيَالِهِ، أَنَّهُ لَوْ تَرَكَهُنَّ بِالْحِجَازِ أَوْ غَيْرِهَا مِنَ الْبِلَادِ، كَانَ يَزِيدُ بِنُ مَعَاوِيَةَ لَعَنَهُ اللَّهُ أَرْسَلَ مَنْ أَخَذَهُنَّ إِلَيْهِ، وَصَنَعَ بِهِنَّ مِنَ الْإِسْتِيصَالِ وَسُوءِ الْأَعْمَالِ مَا يَمْنَعُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ مِنَ الْجِهَادِ وَالشَّهَادَةِ، وَيَمْتَنِعُ عَلَيْهِ السَّلَامَ- بِأَخِيذِ يَزِيدَ بْنِ مَعَاوِيَةَ لَهُنَّ- عَنِ مَقَامِ السَّعَادَةِ ۲۲۵ (الملهورف: ص ۱۴۲).

۳- (۳) جَمَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ الَّذِينَ قَدْ عَزَمُوا عَلَى الْخُرُوجِ مَعَهُ إِلَى الْعِرَاقِ، فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَشْرَةَ دَنَانِيرَ وَجَمَلًا- يَحْمِلُ عَلَيْهِ زَادَهُ وَرَحْلَهُ، ثُمَّ إِنَّهُ طَافَ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَتَهَيَّأَ لِلْخُرُوجِ، فَحَمَلَ بَنَاتِهِ وَأَخَوَاتِهِ عَلَى الْمَحَامِلِ. وَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ، يَوْمَ الثَّرْوِيَةِ، لِثَمَانٍ مَضِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، وَمَعَهُ اثْنَانِ وَثَمَانُونَ رَجُلًا مِنْ شِيعَتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ ۲۲۶ (الفتوح: ج ۵ ص ۶۹، [۱] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۲۰). [۲]

۲۲۶.الأخبار الطوال: چون حسین علیه السلام از مکه بیرون آمد، فرمانده پاسبانان عمرو بن سعید بن عاص (فرماندار مکه) با گروهی نظامی، جلو ایشان را گرفت و گفت: فرمان روا به تو دستور می دهد برگردی. برگرد؛ وگرنه من از حرکت تو، جلوگیری می کنم.

حسین علیه السلام سخن او را نپذیرفت و دو گروه با تازیانه با یکدیگر، درگیر شدند.

چون این گزارش به عمرو بن سعید رسید، ترسید که کار، دشوار شود. پس به فرمانده پاسبانان خود، پیام داد که باز گردد. (۱)

۲۲۷.الکامل فی التاریخ: حسین علیه السلام روز تزویجه، حرکت کرد و فرستادگان عمرو بن سعید بن عاص - که از سوی یزید بن معاویه با برادرش یحیی، امیر حجاز بود - به او اعتراض کردند و او را از رفتن، باز می داشتند؛ ولی حسین علیه السلام نپذیرفت و حرکت کرد، و به روی هم تازیانه زدند؛ ولی حسین علیه السلام و یارانش، نپذیرفتند. (۲)

ص: ۳۵۳

۱- (۱) لَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ، اعْتَرَضَهُ صَاحِبُ شُرْطِهِ أَمِيرُهَا عَمْرُو بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ فِي جَمَاعَةٍ مِنَ الْجُنْدِ، فَقَالَ: إِنَّ الْأَمِيرَ يَا مُرَّكَ بِالْإِنْصِرَافِ، فَانصِرِفْ وَإِلَّا مَنَعْتُكَ. فَامْتَنَعَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَتَدَافَعَ الْفَرِيقَانِ، وَاضْطَرَبُوا بِالسَّيَاطِ. وَبَلَغَ ذَلِكَ عَمْرُو بْنَ سَعِيدٍ، فَخَافَ أَنْ يَتَّفَاقِمَ الْأَمْرُ، فَأَرْسَلَ إِلَى صَاحِبِ شُرْطِهِ يَا مُرَّةُ بِالْإِنْصِرَافِ ۲۲۷ (الأخبار الطوال: ص ۲۴۴). [۱]

۲- (۲) ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ التَّزْوِيهِ، فَاعْتَرَضَهُ رُسُلُ عَمْرُو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ، وَهُوَ أَمِيرٌ عَلَى الْحِجَازِ لِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ مَعَ أَخِيهِ يَحْيَى، يَمْنَعُونَهُ، فَأَبَى عَلَيْهِمْ وَمَضَى، وَتَضَارَبُوا بِالسَّيَاطِ، وَامْتَنَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ ۲۲۸ (الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۴۷). [۲]

۲۲۸. کامل الزیارات - به نقل از زراره، از امام باقر علیه السلام: -حسین بن علی علیه السلام از مکه به محمد بن علی (ابن حنفیه) نامه نوشت که: «به نام خدای بخشنده مهربان. از حسین بن علی، به محمد بن علی و خویشاوندان او از بنی هاشم. اما بعد، همانا هر کس به من پیوندد، شهید می شود و هر کس به من نپیوندد، پیروزی نخواهد یافت. والسلام!». (۱)

۲۲۹. الحدائق الوردیه: چون حسین علیه السلام در بستان بنی عامر (۲) فرود آمد، به محمد بن حنفیه و خاندانش نوشت: «از حسین بن علی، به محمد بن علی و خانواده اش. اما بعد، شما اگر به من پیوستید، شهید می شوید و اگر از پیوستن، خودداری کردید، به پیروزی نخواهید رسید. والسلام!». (۳)

۱۰/۷ نامه یزید به ابن زیاد برای کشتن امام علیه السلام

۲۳۰. تاریخ الیعقوبی: حسین از مکه رو به سوی عراق نهاد و یزید به عبید الله بن زیاد - که او را بر عراق گمارده بود - نوشت: «به من، گزارش شده که مردم کوفه، در باره آمدن حسین به کوفه، به او نامه نوشته اند و او از مکه به سوی آنان حرکت کرده و شهر تو، از میان همه شهرها و روزگارت، از میان همه روزها به او دچار شده است. اگر او را کشتی، که هیچ؛ و گر نه به نَسب خودت و پدرت عبید، باز خواهی گشت. زنهار، که او

ص: ۳۵۴

۱- (۱) كَتَبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ [ابنِ الْحَنْفِيَّةِ]: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَمَنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ لَحِقَ بِي اسْتُشْهِدَ، وَمَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ، وَالسَّلَامُ ۲۲۹ (کامل الزیارات: ص ۱۵۷ ح ۱۹۵، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۷ ح ۲۳). [۲]

۲- (۲) ر.ک: نقشه شماره ۳ در پایان کتاب.

۳- (۳) فَلَمَّا نَزَلَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] بُسْتَانَ بَنِي عَامِرٍ، كَتَبَ إِلَى مُحَمَّدٍ أَخِيهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ: مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّكُمْ إِنْ لَحِقْتُمْ بِي اسْتُشْهِدْتُمْ، وَإِنْ تَخَلَّفْتُمْ عَنِّي لَمْ تَلْحَقُوا النَّصْرَ، وَالسَّلَامُ ۲۳۰ (الحدائق الوردیه: ج ۱ ص ۱۱۳). [۳]

۱۱/۷ یادکرد امام علیه السلام از شهادت یحیی بن زکریا علیه السلام در مسیر

۲۳۱. الإرشاد - به نقل از علی بن یزید، از امام زین العابدین علیه السلام - با حسین علیه السلام حرکت کردیم. ایشان در هیچ منزلی فرود نیامد و از آن جا بر نخاست، جز آن که از یحیی بن زکریا علیه السلام و شهادت او، یاد کرد. روزی فرمود: «از پستی دنیا در نزد خدا، این که سر یحیی بن زکریا به بدکاره ای از بدکارگان بنی اسرائیل، هدیه شد». (۲)

۱۲/۷ خودداری امام علیه السلام از پذیرش امان عمرو بن سعید

۲۳۲. تاریخ الطبری - به نقل از حارث بن کعب والی، از امام زین العابدین علیه السلام - هنگامی که از مکه بیرون آمدیم، نامه عبد الله بن جعفر و دو پسرش، عون و محمد، رسید که به حسین بن علی علیه السلام نوشته بود: «اما بعد، تو را به خدا، آن گاه که این نامه را دیدی، باز گرد که بیم دارم این سفری که در پیش داری، موجب مرگ تو و نابودی خاندانت گردد. اگر اینک نابود گردی، نور زمین، خاموش می شود؛ زیرا تو راه نمای ره یافتگان و امید مؤمنانی. پس در رفتن، شتاب مکن، که من در پی نامه ره سپارم. والسلام!».

عبد الله بن جعفر، نزد عمرو بن سعید رفت و با وی، چنین سخن گفت: به حسین، نامه ای بنویس و او را امان بده و به او وعده نیکی و بخشش بده و در نامه خود، تعهد

ص: ۳۵۵

۱- (۱) أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ يُرِيدُ الْعِرَاقَ، وَكَانَ يَزِيدُ قَدْ وَلَّى عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ الْعِرَاقَ، وَكَتَبَ إِلَيْهِ: قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ كَتَبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ فِي الْقُدُومِ عَلَيْهِمْ، وَأَنَّهُ قَدْ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ مُتَوَجِّهًا نَحْوَهُمْ، وَقَدْ بَلَيْتُ بِهِ بَلْدَكَ مِنْ بَيْنِ الْبُلْدَانِ، وَأَيَّامَكَ مِنْ بَيْنِ الْأَيَّامِ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ، وَإِلَّا رَجَعْتَ إِلَى نَسَبِكَ، وَإِلَى أَبِيكَ عُبَيْدٍ، فَاحْذَرِ أَنْ يَفُوتَكَ ۲۳۱ (تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۲). [۱]

۲- (۲) خَرَجْنَا مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَمَا نَزَلَ مَنْزِلًا وَلَا ارْتَحَلَ مِنْهُ، إِلَّا ذَكَرَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَتْلَهُ. وَقَالَ يَوْمًا: وَمِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ، أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ اهْدَى إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ۲۳۲ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۲، [۲] مجمع البيان: ج ۶ ص ۷۷۹).

کن و از او بخواه که باز گردد. شاید اطمینان یابد و باز آید.

عمرو بن سعید گفت: هر چه می خواهی، بنویس و پیش من بیاور تا بر آن، مهر بزنم.

عبد الله بن جعفر، نامه را نوشت (۱) و نزد عمرو بن سعید برد و به او گفت: به آن، مهر بزن و همراه برادرت یحیی بن سعید بفرست که کاملاً اطمینان یابد و بداند که داستان، جدی است. عمرو، چنان کرد. وی کارگزار یزید بن معاویه در مکه بود.

یحیی و عبد الله بن جعفر به حسین علیه السلام رسیدند و پس از آن که یحیی بن عمرو، نامه را برایش خواند، [به نزد عمرو] باز گشتند و گفتند: نامه را برایش خواندیم و به وی اصرار کردیم و از جمله عذرهایی که آورد، این بود که: «خوابی دیده ام که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن بود و دستوری یافته ام که آن را انجام می دهم، به ضررم باشد، یا به سودم».

به او گفت [یم]: این خواب، چه بود؟

گفت: «به هیچ کس نگفته ام و به هیچ کس نخواهم گفت تا به پیشگاه پروردگارم بروم».

نامه عمرو بن سعید به حسین بن علی، چنین بود: «به نام خدای بخشنده مهربان. از عمرو بن سعید، به حسین بن علی. اما بعد، از خدا می خواهم که تو را از آنچه مایه هلاکت تو می شود، منصرف کند و تو را به آنچه مایه توفیقت می شود، هدایت نماید. شنیدم به جانب عراق روانه شده ای. خدایت از مخالفت، به دور بدارد، که بیم دارم مایه هلاکت تو شود. عبد الله بن جعفر و یحیی بن سعید را نزد تو فرستادم. با آنها پیش من بیا، که نزد من، امان داری و پاداش و نیکی و مصاحبت شایسته. خدا را بر این، شاهد و ضامن و مراقب و وکیل می گیرم. درود بر تو باد!».

ص: ۳۵۶

۱- (۱) از متن نامه فهمیده نمی شود که نوشته عبد الله بن جعفر است. همچنین، از پاسخ امام حسین علیه السلام به او به دست می آید که عمرو بن سعید، خود، آن را نوشته است؛ چون در عبارت هایی از آن به امام علیه السلام جسارت شده است.

حسین علیه السلام به او نوشت: «اما بعد، هر که به سوی خدای عزوجل دعوت کند و عمل نیک نیک انجام دهد و بگوید من از مسلمانانم، بر خلاف خدا و پیامبر او رفتار نکرده است. مرا به امان و نیکی و پاداش خوانده ای. بهترین امان، امان خداست و خدا در روز رستاخیز، کسی را که در دنیا از او نترسیده باشد، امان نمی دهد. از خدا می خواهیم که در این دنیا ترسی دهد که در روز رستاخیز، موجب امان شود. اگر از آن نامه قصد رعایت و نیکی به من داشته ای، خدا به تو در دنیا و آخرت، پاداش دهد. والسلام!». (۱)

ص: ۳۵۷

۱- (۱) لَمَّا خَرَجْنَا مِنْ مَكَّةَ، كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ ابْنَيْهِ عَوْنٍ وَمُحَمَّدٍ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِاللَّهِ لَمَّا انصَرَفْتَ حِينَ تَنْظُرُ فِي كِتَابِي، فَإِنِّي مُشْفِقٌ عَلَيْكَ مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي تَوَجَّهَ لَهُ أَنْ يَكُونَ فِيهِ هَلَاكُكَ وَاسْتِنصَالُ أَهْلِ بَيْتِكَ، إِنْ هَلَكْتَ الْيَوْمَ طَفِيءَ نَوْرِ الْأَرْضِ، فَإِنَّكَ عَلِمَ الْمُهْتَدِينَ، وَرَجَاءُ الْمُؤْمِنِينَ، فَلَا تَعْجَلْ بِالسَّيْرِ فَإِنِّي فِي أَثَرِ الْكِتَابِ، وَالسَّلَامُ. قَالَ: وَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ إِلَى عَمْرٍو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ فَكَلَّمَهُ، وَقَالَ: أَكْتُبُ إِلَى الْحُسَيْنِ كِتَابًا تَجْعَلُ لَهُ فِيهِ الْأَمَانَ، وَتُثَمِّنِي فِيهِ الْبِرَّ وَالصَّلَةَ، وَتُوثِقَ لَهُ فِي كِتَابِكَ، وَتَسْأَلَهُ الرَّجُوعَ، لَعَلَّهُ يَطْمَئِنُّ إِلَيَّ ذَلِكَ فَيَرْجِعَ. فَقَالَ عَمْرٍو بْنُ سَعِيدٍ: أَكْتُبُ مَا شِئْتَ وَائْتِنِي بِهِ حَتَّى أَخْتِمَهُ. فَكَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْكِتَابَ، ثُمَّ أَتَى بِهِ عَمْرٍو بْنَ سَعِيدٍ، فَقَالَ لَهُ: اخْتِمَهُ، وَابْعَثْ بِهِ مَعَ أَخِيكَ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، فَإِنَّهُ أُحْرَى أَنْ تَطْمَئِنُّ نَفْسُهُ إِلَيْهِ، وَيَعْلَمَ أَنَّهُ الْجِدُّ مِنْكَ، فَفَعَلَ، وَكَانَ عَمْرٍو بْنُ سَعِيدٍ عَامِلٌ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَلَى مَكَّةَ. قَالَ: فَلِحَقِّهِ يَحْيَى وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ انصَرَفَا بَعْدَ أَنْ أَقْرَأَهُ يَحْيَى الْكِتَابَ، فَقَالَا: أَقْرَأْنَا الْكِتَابَ، وَجَهَدْنَا بِهِ، وَكَانَ مِمَّا اعْتَدَرَ بِهِ إِلَيْنَا أَنْ قَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ رُؤْيَا فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَمِرْتُ فِيهَا بِأَمْرٍ أَنَا مَاضٍ لَهُ، عَلَيَّ كَأَنْ أَوْ لِي. فَقَالَا لَهُ: فَمَا تِلْكَ الرُّؤْيَا؟ قَالَ: مَا حَدَّثْتُ أَحَدًا بِهَا، وَمَا أَنَا مُحَدِّثٌ بِهَا حَتَّى أَلْقَى رَبِّي. قَالَ: وَكَانَ كِتَابُ عَمْرٍو بْنِ سَعِيدٍ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ عَمْرٍو بْنِ سَعِيدٍ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَصْرِفَكَ عَمَّا يُوبِقُكَ، وَأَنْ يَهْدِيكَ لِمَا يُرَشِّدُكَ، بَلَّغْنِي أَنَّكَ قَدْ تَوَجَّهْتَ إِلَى الْعِرَاقِ، وَإِنِّي أَعِيدُكَ بِاللَّهِ مِنَ الشَّقَاقِ، فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ فِيهِ الْهَلَاكَ، وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ وَيَحْيَى بْنَ سَعِيدٍ، فَأَقْبِلْ إِلَيَّ مَعَهُمَا، فَإِنَّ لَكَ عِنْدِي الْأَمَانَ وَالصَّلَةَ، وَالْبِرَّ وَحُسْنَ الْجَوَارِ لَكَ، اللَّهُ عَلَيَّ بِذَلِكَ شَهِيدٌ وَكَفِيلٌ، وَمُرَاعٍ وَوَكِيلٌ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ. قَالَ: وَكَتَبَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ لَمْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مَنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَقَدْ دَعَوْتُ إِلَى الْأَمَانِ وَالْبِرِّ وَالصَّلَةِ، فَخَيْرُ الْأَمَانِ أَمَانُ اللَّهِ، وَلَنْ يُؤْمِنَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ لَمْ يَخْفَهُ فِي الدُّنْيَا، فَتَسْأَلُ اللَّهُ مَخَافَهُ فِي الدُّنْيَا تَوْجِبُ لَنَا أَمَانَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَإِنْ كُنْتَ نَوَيْتَ بِالْكِتَابِ صِدْقِي وَبِرِّي، فَجَزَيْتَ خَيْرًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَالسَّلَامُ ۲۳۳ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۳۸۷، [۱] الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۴۸). [۲]

۲۳۳. تاریخ الطبری - به نقل از عبد الله بن سلیم و مدّری - آمدیم تا به صفاح (۱) رسیدیم. فرزدق بن غالب شاعر را دیدیم که مقابل حسین علیه السلام ایستاد و به ایشان گفت: خدا حاجت تو را بدهد و آرزویت را بر آورد!

حسین علیه السلام به او فرمود: «خبر مردمی را که پشت سر نهادی، با ما بگو».

فرزدق گفت: از شخص آگاهی پرسیدی! دل های مردم با توست و شمشیرهایشان با بنی امیه. تقدیر از آسمان می رسد و خدا هر چه بخواهد، انجام می دهد».

حسین علیه السلام به او فرمود: «راست گفتی. کار، به دست خداست و خدا هر چه بخواهد، انجام می دهد و هر روزی، پروردگار ما، در کاری است. اگر تقدیر، به خواست ما فرود آید، خدا را بر نعمت هایش سپاس می گزاریم و او یاور بر سپاس گذاری است و اگر تقدیر، مانع خواسته ما شود، کسی که انگیزه پاک و منش پرهیزگارانه دارد، ستم نکرده است».

آن گاه حسین علیه السلام مَرکبش را حرکت داد و گفت: «درود بر تو!» و از هم جدا شدند. (۲)

ص: ۳۵۸

۱- (۱) ر.ک: نقشه شماره ۳ در پایان کتاب.

۲- (۲) أَقْبَلْنَا حَيْثُ انْتَهَيْنَا إِلَى الصَّفَاحِ، فَلَقِينَا الْفَرَزْدَقَ بْنَ غَالِبِ الشَّاعِرِ، فَوَاقَفَ حَسِبًا بَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: أَعْطَاكَ اللَّهُ سُؤْلَكَ، وَأَمْلَكَ فِيمَا تُحِبُّ. فَقَالَ لَهُ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَيْنَ لَنَا تَبًّا النَّاسِ خَلْفَكَ، فَقَالَ لَهُ الْفَرَزْدَقُ: مِنَ الْخَبِيرِ سَأَلْتَ، قُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ، وَسَيُؤْفِقُهُمْ مَعَ بَنِي أُمِّيَّةَ، وَالْقَضَاءُ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ، وَاللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ. فَقَالَ لَهُ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقْتَ، لِلَّهِ الْأَمْرُ، وَاللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ، وَكُلُّ يَوْمٍ رَبُّنَا فِي شَأْنٍ، إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ، وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى أَدَاءِ الشُّكْرِ، وَإِنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ، فَلَمْ يَعْتَدِ مَنْ كَانَ الْحَقَّ نَيْتَهُ، وَالْتَقَى سِرِّيرَتُهُ. ثُمَّ حَرَّكَ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاحِلَتَهُ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ، ثُمَّ افْتَرَقَا ۲۳۴ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۶، [۱] الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۴۷). [۲]

۲۳۴. کشف الغمّه - به نقل از فرزدق - حسین علیه السلام در مسیر حرکت از کوفه [به مکه]، با من دیدار کرد و فرمود: «ای ابو فراس! چه خبر؟».

گفتم: راست بگویم؟

فرمود: «راستی را می خواهم».

گفتم: دل ها با تو اند؛ ولی شمشیرها با بنی امیه! و البته یاری، از جانب خداست.

فرمود: «می بینم که راست می گویی. مردم، بردگان ثروت اند و دین بر زبانشان بازیچه است، تا جایی که درآمد زندگی شان، با دین، افزایش می یابد. بر گرد آن می چرخند و چون با سختی ها دچار آزمون شدند، دینداران، اندک می شوند».

(۱)

۱۴/۷ دیدار بشر بن غالب در ذاتِ عرق

۱۴/۷ دیدار بشر بن غالب در ذاتِ عرق (۲)

۲۳۵. الفتوح: چون حسین علیه السلام به ذاتِ عرق رسید، در آن جا مردی از بنی اسد به نام بشر بن غالب، با او دیدار کرد. حسین علیه السلام به او فرمود: «مرد کدام قبیله ای؟».

گفت: مردی از بنی اسد.

فرمود: «از کجا می آیی، ای مرد اسدی؟».

ص: ۳۵۹

۱- (۱) لَقِينِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مُنْصَيَّرِي مِنَ الْكُوفَةِ، فَقَالَ: مَا وَرَاءَكَ يَا أَبَا فِرَاسٍ؟ قُلْتُ: أَصَدُّكَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّدْقُ أَرِيدُ. قُلْتُ: أَمَا الْقَلُوبُ فَمَعَكَ، وَأَمَا السُّيُوفُ فَمَعَ بَنِي أُمِّيَّةَ، وَالنَّصْرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. قَالَ: مَا أَرَاكَ إِلَّا صَدَقْتَ. النَّاسُ عَبِيدُ الْمَالِ، وَالَّذِينَ لَغَوْا عَلَى أَسْتِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ، فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ ۲۳۵ (کشف الغمّه: ج ۲ ص ۲۴۴، [۱] بغیه الطلب فی تاریخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۱۳). [۲]

۲- (۲) ر.ک: نقشه شماره ۳ در پایان کتاب.

گفت: از عراق.

فرمود: «مردم عراق را چگونه پشت سر نهادی؟».

گفت: ای فرزند دختر پیامبر خدا! دل‌هایی را پشت سر نهادم که با تو بودند و شمشیرهایی را که با بنی امیه بودند.

حسین علیه السلام به او فرمود: «راست می‌گویی، برادر عرب! خداوند متعال، هر چه را بخواهد، انجام می‌دهد و هر چه را اراده کند، به آن حکم می‌نماید». (۱)

۱۵/۷ نامه امام علیه السلام به مردم کوفه و شهادت فرستاده امام علیه السلام

۲۳۶. تاریخ الطبری - به نقل از محمد بن قیس - حسین علیه السلام آمد و چون به منزلگاه حاجر در بطن الرّمه رسید، قیس بن مسهر صیداوی را سوی مردم کوفه فرستاد و همراه او برای آنان، چنین نوشت: «به نام خدای بخشنده مهربان. از حسین بن علی، به برادرانش از مؤمنان و مسلمانان. درود بر شما! ستایش می‌کنم خدایی را که جز او خدایی نیست. اما بعد، به راستی که نامه مسلم بن عقیل، به من رسید که از نیکونظری و فراهم آمدن جمع شما برای یاری ما و گرفتن حق ما، خبر می‌داد. از خدا خواستم که با ما نیکی کند و شما را بر این کار، پاداش بزرگ دهد. از مکه به روز سه شنبه هشتم ذی حجه، روز ترویبه، به سوی شما ره سپار شده‌ام. هنگامی که پیک من نزد شما رسید، در کار خویش شتاب کنید و بکوشید که من، همین روزها نزد شما می‌رسم، إن شاء الله! سلام بر شما و رحمت و برکات خدا [بر شما]!».

ص: ۳۶۰

۱- (۱) سار [الحسین علیه السلام] حتی إذا بلغ ذات عرق، فلقيه رجل من بني أسيد يقال له: بشر بن غالب، فقال له الحسين عليه السلام: ممن الرجل؟ قال: رجل من بني أسيد، قال: فمن أين أقبلت يا أخا بني أسيد؟ قال: من العراق، فقال: كيف خلفت أهل العراق؟ قال: يابن بنت رسول الله، خلفت القلوب معك، والسيوف مع بني امية! فقال له الحسين عليه السلام: صدقت يا أخا العرب، إن الله تبارك وتعالى يفعل ما يشاء، ويحكم ما يريد. (الفتوح: ج ۵ ص ۶۹، [۱] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۲۰).

[۲]

مسلم بن عقیل، ۲۷ روز پیش از آن که کشته شود، برای حسین علیه السلام نوشته بود: «اما بعد، راه نما، به کسان خود، دروغ نمی گوید. جماعت مردم کوفه، با شمایند. هنگامی که نامه مرا خواندی، حرکت کن. درود بر تو باد!».

حسین علیه السلام همراه با کودکان و زنان، ره سپار شد و همچنان آمد و توقف نمی کرد. قیس بن مُسهر صیداوی، با نامه حسین علیه السلام به سوی کوفه آمد تا به قادیسیه رسید. حُصَین بن نُمیر، او را دستگیر کرد و نزد عبید الله فرستاد. عبید الله بن زیاد گفت: بالای قصر برو و دروغگوی زاده دروغگو را نفرین کن.

وی، بالا رفت و گفت: ای مردم! اینک حسین بن علی، بهترین آفریده خدا، فرزند فاطمه دختر پیامبر خدا، می رسد. من، فرستاده او به سوی شمایم و در منزلگاه حاجر، از او جدا شدم. به او پاسخ مثبت دهید.

آن گاه، عبید الله و پدرش را نفرین کرد و برای علی بن ابی طالب، آمرزش خواست.

عبید الله بن زیاد، دستور داد او را از فراز قصر به زیر افکنند، که بیفکنند و در هم شکست و در گذشت. (۱)

ص: ۳۶۱

۱- (۱) إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْبَلَ حَتَّى إِذَا بَلَغَ الْحَاجِرَ مِنْ بَطْنِ الرُّمَّةِ، بَعَثَ قَيْسَ بْنَ مُسَهْرٍ الصَّيْدَاوِيَّ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَكَتَبَ مَعَهُ إِلَيْهِمْ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى إِخْوَانِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ كِتَابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ جَاءَنِي، يُخْبِرُنِي فِيهِ بِحَسَنِ رَأْيِكُمْ، وَاجْتِمَاعِ مَلِكِكُمْ عَلَيَّ نَصْرِنَا، وَالطَّلَبِ بِحَقِّنَا، فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصَّنْعَ، وَأَنْ يُثَبِّتَكُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ الْأَجْرَ، وَقَدْ شَخَّصْتُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ، لِثَمَانٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، يَوْمَ التَّرْوِيهِ، فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْكُمْ رَسُولِي فَأَكْمِشُوا أَمْرَكُمْ وَجِدُوا؛ فَإِنِّي قَادِمٌ عَلَيْكُمْ فِي أَيَّامِي هَذِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. وَكَانَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ قَدْ كَانَ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ لِسَبْعِ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الزَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ، إِنَّ جَمْعَ أَهْلِ الْكُوفَةِ مَعَكَ، فَأَقْبَلْ حِينَ تَقْرَأُ كِتَابِي، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ. قَالَ: فَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالصَّبِيانِ وَالنِّسَاءِ مَعَهُ، لَا يَلْوِي عَلَى شَيْءٍ، وَأَقْبَلَ قَيْسُ بْنُ مُسَهْرٍ الصَّيْدَاوِيَّ إِلَى الْكُوفَةِ بِكِتَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، حَتَّى إِذَا انْتَهَى إِلَى الْقَادِسِيَّةِ أَخَذَهُ الْحُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ، فَبَعَثَ بِهِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ: اصْعَدْ إِلَى الْقَصْرِ فَسَبِّ الْكَذَّابِ ابْنَ الْكَذَّابِ؛ فَصَعِدَ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ هَذَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ، ابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ، وَأَنَا رَسُولُهُ إِلَيْكُمْ، وَقَدْ فَارَقْتُهُ بِالْحَاجِرِ؛ فَاجِيبُوهُ. ثُمَّ لَعَنَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ وَأَبَاهُ، وَاسْتَغْفَرَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: فَأَمَرَ بِهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ أَنْ يُرْمَى بِهِ مِنْ فَوْقِ الْقَصْرِ، فَرُمِيَ بِهِ، فَتَقَطَّعَ فَمَاتَ ۲۳۷ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۳۹۴، [۱] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۷۸). [۲]

۲۳۷.الفتوح: حسین علیه السلام حرکت کرد تا به خُزیمیه (۱) رسید و یک شبانه روز، در آن جا ماند. چون صبح شد، خواهرش زینب دختر علی علیه السلام، به او رو کرد و گفت: برادرم! چیزی را که دیشب شنیده ام، به آگاهی ات برسانم؟

حسین علیه السلام فرمود: «آن چیست؟».

گفت: شب برای انجام دادن کاری بیرون رفتم. صدایی شنیدم که می گفت:

هان، ای دیده! بکوش و از سرشک، لبریز شو.

کیست که پس از من، بر این شهیدان بگرید؟

بر گروهی که مرگ، آنان را می راند،

بدان جا که وعده اش تحقق یابد.

حسین علیه السلام به او فرمود: «خواهرم! تقدیر، انجام می شود». (۲)

ص: ۳۶۲

۱- (۱) ر.ک: نقشه شماره ۳ در پایان کتاب.

۲- (۲) سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى نَزَلَ الْخُزَيْمِيَّةَ، وَأَقَامَ بِهَا يَوْمًا وَلَيْلَةً، فَلَمَّا أَصْبَحَ، أَقْبَلَتْ إِلَيْهِ اخْتَهُ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ فَقَالَتْ: يَا أَخِي! أَلَا اخْبُرُكَ بِشَيْءٍ سَمِعْتَهُ الْبَارِحَةَ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا ذَاكَ؟ فَقَالَتْ: خَرَجْتُ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ لِقَضَاءِ حَاجَةٍ، فَسَمِعْتُ هَاتِفًا يَهْتِفُ وَهُوَ يَقُولُ: أَلَا يَا عَيْنُ فَاحْتَفِلِي بِجَهْدٍ وَمَنْ يَبْكِي عَلَى الشُّهَدَاءِ بَعْدِي عَلَى قَوْمٍ تَسَوْفُهُمُ الْمَنَايَا بِمِقْدَارٍ إِلَى إِنْجَازِ وَعْدٍ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا اخْتَاهُ، الْمَقْضِيُّ هُوَ كَائِنٌ ۲۳۸ (الفتوح: ج ۵ ص ۷۰، [۱] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۲۵). [۲]

ر.ک: نقشه شماره ۳ در پایان کتاب. (۱) ۱۷/۷ دعوت امام علیه السلام از زُهَیر بن قَین برای یاری کردن او در منزل زَرُود (۲).

ص: ۳۶۳

۱- ۲۳۸. الأخبَارُ الطَّوَال: حسین علیه السلام به زَرُود رسید و خیمه برافراشته ای دید. در مورد آن پرسید. گفتند: از آن زُهَیر بن قَین است. او به حج رفته بود و از مکه به کوفه می آمد. حسین علیه السلام نزد او فرستاد که: «به دیدارم بیا تا با تو سخن بگویم». او از دیدار، سر باز زد. همسر زُهَیر که همراهش بود، به او گفت: سبحان الله! فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، به سوی تو می فرستد و تو، پاسخ نمی دهی؟! پس برخاست و به سوی حسین علیه السلام رفت و چیزی نگذشت که با چهره درخشان، باز گشت. آن گاه، دستور داد خیمه اش را بر کنند و آن را در کنار خیمه حسین علیه السلام، بر پا کردند. سپس به همسرش گفت: تو را طلاق دادم. با برادرت برو تا به منزلت برسی. من، جان خود را آماده مرگ در کنار حسین علیه السلام کرده ام. پس به یاران همراهش گفت: هر یک از شما شهادت را دوست دارد، بایستد و هر کس نمی پسندد، برود. هیچ یک، همراه او نماند و همگی با همسر و برادرش رفتند تا به کوفه رسیدند.

۲- (۱)(۲) سَارَ [الْحَسَنِ بْنِ عَلِيهِ السَّلَامِ] حَتَّى انْتَهَى إِلَى زَرُودٍ، فَنَظَرَ إِلَى فُسْطَاطٍ مَضْرُوبٍ، فَسَاءَ أَلْ عَنَهُ، فَقِيلَ لَهُ: هُوَ لَزُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ. وَكَانَ حَاجًّا أَقْبَلَ مِنْ مَكَّةَ يُرِيدُ الْكُوفَةَ. فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيهِ السَّلَامِ: أَنْ الْقَيْنِ أَكَلَّمَكَ. فَأَبَى أَنْ يَلْقَاهُ. وَكَانَتْ مَعَ زُهَيْرِ زَوْجَتُهُ، فَقَالَتْ لَهُ: سُبْحَانَ اللَّهِ، يَبْعَثُ إِلَيْكَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَا تُجِيبُهُ؟! فَقَامَ يَمْشِي إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيهِ السَّلَامِ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ انصَرَفَ وَقَدْ أَشْرَقَ وَجْهُهُ، فَأَمَرَ بِفُسْطَاطِهِ فُقْلَعَ، وَضُرِبَ إِلَى لِزْقِ فُسْطَاطِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيهِ السَّلَامِ. ثُمَّ قَالَ لِمَرَأَتِهِ: أَنْتِ طَالِقٌ، فَتَقَدَّمِي مَعَ أَخِيكَ حَتَّى تَصِلِي إِلَى مَنَزِلِكِ؛ فَإِنِّي قَدْ وَطَنْتُ نَفْسِي عَلَى الْمَوْتِ مَعَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيهِ السَّلَامِ. ثُمَّ قَالَ لِمَنْ كَانَ مَعَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ: مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الشَّهَادَةَ فَلْيُتِمِّمْ، وَمَنْ كَرِهَهَا فَلْيَتَّقَدَّمْ. فَلَمْ يُقِمْ مَعَهُ مِنْهُمْ أَحَدٌ، وَخَرَجُوا مَعَ الْمَرَأَةِ وَأَخِيهَا حَتَّى لَحِقُوا بِالْكُوفَةِ ۲۳۹ (الأخبَارُ الطَّوَال: ص ۲۴۶). [۱]

۱۸/۷ اخبار فرود آمدن امام علیه السلام در ثعلبیه (۱)

۲۳۹. الکافی - به نقل از حکم بن عتیبه - مردی در ثعلبیه با حسین بن علی علیه السلام که می خواست به کربلا- برود، دیدار کرد. بر او وارد شد و سلام کرد. حسین علیه السلام به او فرمود: «تو از کدام سرزمینی؟».

گفت: از مردم کوفه ام.

فرمود: «سوگند به خدا- ای برادر کوفی- که اگر تو را در مدینه دیده بودم، نشانه جبرئیل علیه السلام را در خانه مان و وحی آوردنش را بر جدم، به تو نشان می دادم. ای برادر کوفی! آیا می شود که آبشخور دانش مردم، ما باشیم و اینک، آنان بدانند و ما ندانیم؟ این، نمی شود.» (۲)

۱۹/۷ خبر شهادت مسلم بن عقیل

۲۴۰. الإرشاد - به نقل از عبد الله بن سلیمان اسدی و منذر بن مشمعل اسدی - چون حج گزاردیم، قصدی جز پیوستن به حسین علیه السلام نداشتیم، تا بنگریم کارش به کجا می انجامد. با شتاب، بر شتران رانیدیم تا به زرود رسیدیم.

چون نزدیک شدیم، مردی کوفی را دیدیم که هنگامی که حسین علیه السلام را دیده بود، راهش را کج کرده بود. و حسین علیه السلام ایستاده بود، گویی که می خواهد او را ببیند. سپس

ص: ۳۶۴

۱- (۱) ر.ک: نقشه شماره ۳ در پایان کتاب.

۲- (۲) لَقِيَ رَجُلٌ الْحُسَيْنَ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْثَعْلَبِيَّةِ، وَهُوَ يُرِيدُ كَرْبَلَاءَ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ أَيِّ الْبِلَادِ أَنْتَ؟ قَالَ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ. قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ! لَوْ لَقَيْتُكَ بِالْمَدِينَةِ لَأَرَيْتُكَ أَثَرَ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ دَارِنَا، وَتُرْوِلُهُ بِالْوَحْيِ عَلَى خَيْدِي، يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ، أَفُمَسَّتْ قِي النَّاسِ الْعِلْمَ مِنْ عِنْدِنَا، فَعَلِمُوا وَجَهَلْنَا؟! هَذَا مَا لَا يَكُونُ! ۲۴۰ (الکافی: ج ۱ ص ۳۹۸ ح ۲، [۱] بصائر الدرجات: ص ۱۲). [۲]

او حسین علیه السلام را رها کرد و رفت و ما به سوی او رفتیم.

یکی از ما به دیگری گفت: نزد او برویم و از او بپرسیم؛ چون از کوفه خبر دارد.

رفتیم تا به او رسیدیم. گفتیم: درود بر تو!

گفت: درود بر شما!

گفتیم: از کدام قبیله ای؟

گفت: اسدی هستیم.

گفتیم: ما نیز اسدی هستیم. تو کیستی؟

گفت: من، بکر فرزند فلانی ام.

ما نیز خود را معرفی کردیم و سپس گفتیم: از خبرهای مردم بگو.

گفت: باشد. از کوفه بیرون نیامده بودم که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه کشته شدند و دیدم که از طرف پاهایشان، در بازار کشیده می شوند.

آمدیم تا به حسین - که درود خدا بر او باد - رسیدیم. با او همراهی کردیم تا این که شب در ثعلبیه فرود آمد. هنگامی که فرود آمد، نزد او آمدیم و بروی سلام کردیم و پاسخ سلام ما را داد. به او گفتیم: رحمت خدا بر تو باد! ما خبری داریم. اگر دوست داری، آشکارا، و اگر دوست داری، پنهانی آن را برایت نقل کنیم.

به ما و یارانش نگریست و فرمود: «از اینان، چیزی پنهان نیست».

به او گفتیم: سواری را که دیشب آمد، دیدی؟

فرمود: «بله! می خواستم از او بپرسم».

گفتیم: به خدا که ما خبرش را از او گرفتیم و نیاز به پرسش نیست. او مردی است هم تیره ما، صاحب نظر، راستگو و خردمند. او به ما خبر داد که پس از شهادت مسلم و هانی، از کوفه بیرون آمده و آنان را دیده است که در بازار از طرف پاهایشان، بر زمین کشیده می شوند.

فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ۱. رحمت خدا بر آن دو باد! و چند بار، این جمله را بر زبان آورد.

به او گفتیم: تو را به خدا، جان خود و خانواده ات را دریاب و از این جا باز گرد؛ چرا که در کوفه، یار و پیروی نداری؛ بلکه می ترسیم بر ضدّ تو باشند.

او به فرزندان عقیل نگریست و گفت: «نظرتان چیست؟ مسلم، کشته شد!».

گفتند: به خدا بر نمی گردیم تا انتقام بگیریم و یا آنچه را او چشید، بجشیم.

حسین علیه السلام رو به ما کرد و فرمود: «پس از اینان، زندگی، خیری ندارد».

ما دانستیم که تصمیم و نظر او، بر رفتن است. به او گفتیم: خدا برایت خیر بخواهد!

فرمود: «رحمت خدا بر شما باد!».

یارانش به او گفتند: به خدا سوگند، تو مانند مسلم بن عقیل نیستی. اگر به کوفه وارد شوی، مردم به سوی تو می شتابند.

او خاموش شد و در انتظار ماند، تا بامداد که به جوانان و نوجوانانش چنین فرمود: «آب بسیار بردارید». آنان آب بسیار برداشتند و سپس کوچیدند تا به زباله (۱) رسیدند. (۲)

ص: ۳۶۶

- ۱- (۲) منزل معروفی در مسیر کوفه به مکه (معجم البلدان: ج ۳ ص ۱۲۹. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان کتاب).
- ۲- (۳) لَمَّا قَضَيْنَا حَجَّنَا، لَمْ تَكُنْ لَنَا هِمَّةٌ إِلَّا اللَّحَاقُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الطَّرِيقِ، لِنَنْظُرَ مَا يَكُونُ مِنْ أَمْرِهِ، فَأَقْبَلْنَا تُرْقِلُ بِنَا نِيَأُقْنَا مُسْرَعِينَ حَتَّى لَحِقْنَا بِزُرُودٍ، فَلَمَّا دَنَوْنَا مِنْهُ، إِذَا نَحْنُ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ قَدْ عَيَّدَ عَيْنَ الطَّرِيقِ حِينَ رَأَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَوَقَفَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ كَأَنَّهُ يُرِيدُهُ، ثُمَّ تَرَكَهُ وَمَضَى، وَمَضَيْنَا نَحْوَهُ. فَقَالَ أَحَدُنَا لِصَاحِبِهِ: إِذْهَبْ بِنَا إِلَى هَذَا لِنَسْأَلَهُ، فَإِنَّ عِنْدَهُ خَبَرَ الْكُوفَةِ، فَمَضَيْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَيْهِ، فَقُلْنَا: السَّلَامُ عَلَيْكَ، فَقَالَ: وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ، قُلْنَا: مِمَّنِ الرَّجُلُ؟ قَالَ: أَسِيدِي، قُلْنَا: وَنَحْنُ أَسِيدِيَانِ، فَمَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا بَكْرُ بْنُ فُلَاحٍ، وَأَنْتَسِي بِنَا لَهُ ثُمَّ قُلْنَا لَهُ: أَخْبِرْنَا عَنِ النَّاسِ وَرَاءَكَ. قَالَ: نَعَمْ، لَمْ أَخْرَجْ مِنَ الْكُوفَةِ حَتَّى قُتِلَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ، وَهَانِيُّ بْنُ عُرْوَةَ، وَرَأَيْتُهُمَا يُجْرَانِ بِأَرْجُلِهِمَا فِي السُّوقِ.-

۲۴۱. تاریخ الطبری: ابو مخنف می گوید: قدامه بن سعید بن زائده بن قدامه ثقفی، در باره رفتار محمد بن اشعث با مسلم بن عقیل و اسارت وی نقل کرد که: آن گاه، مسلم، رو به محمد بن اشعث کرد و گفت: ای بنده خدا! به خدا سوگند که می بینم از امان دادن به من، ناتوانی. آیا خیری در تو هست؟ آیا می توانی یکی را بفرستی که از زبان من برای حسین علیه السلام پیغام ببرد- چرا که می دانم امروز با خاندان خویش به سوی شما روان شده، یا فردا روان می شود و این نگرانی و اندوهی که [در وجود من] می بینی، به سبب آن است- و بگوید: «ابن عقیل، مرا پیش تو فرستاد، در حالی که به دست این قوم، اسیر بود و می دانست که کشته می شود. او می گفت: با خاندان خویش، باز گرد. مردم کوفه، فریبت ندهند، که آنان، همان یاران پدرت هستند که آرزوی جدایی از آنها را با مرگ یا کشته شدن داشت. مردم کوفه، تو را و مرا تکذیب کردند و کسی که تکذیب شد، رأیش پذیرفته نمی شود»؟

ابن اشعث گفت: به خدا، چنین می‌کنم و به ابن زیاد نیز می‌گویم که به تو امان داده‌ام.

جعفر بن حُذیفه طایبی برای من (ابو مخنف) نقل کرد- و سعید بن شیبان نیز این گزارش را می‌دانست- که: محمد بن اشعث، ایاس بن عثیل طایبی، از قبیله بنی مالک بن عمرو بن ثمامه، را- که مردی شاعرپیشه بود و با محمد، رفت و آمد داشت-، فرا خواند و به وی گفت: نزد حسین برو و این نامه را به او برسان.

او در نامه، سخنانی را که ابن عقیل به او گفته بود، نوشت و به وی گفت: این، توشه و این، لوازم سفر و این هم از آن خانواده ات!

مرد گفت: پس مرکبم کو؟ به راستی که مرکب خودم، ناتوان است.

گفت: این نیز مرکب و جهاز! سوار شو.

ایاس رفت و پس از چهار شبانه روز، حسین علیه السلام را در منزلگاه زباله دید و خبر را به وی گفت و نامه را به وی داد.

حسین علیه السلام به او فرمود: «آنچه مقدر است، همان می‌شود. جان خویش و تباهی امت را به خدا وا می‌گذاریم.» (۱)

ص: ۳۶۸

۱- (۱) ثُمَّ أَقْبَلَ [مُسْلِمًا] عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، إِنِّي أُرَاكَ وَاللَّهِ سَتَعَجِزُ عَن أَمَانِي، فَهَلْ عِنْدَكَ خَيْرٌ؟ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَبْعَثَ مِن عِنْدِكَ رَجُلًا عَلَى لِسَانِي يُبَلِّغُ حَسِينًا-فَإِنِّي لَا أَرَاهُ إِلَّا قَدْ خَرَجَ إِلَيْكُمْ الْيَوْمَ مُقْبِلًا، أَوْ هُوَ يَخْرُجُ عَدَاً هُوَ وَأَهْلُ بَيْتِهِ، وَإِنْ مَاتَرَى مِن جَزَعِي لِذَلِكَ-فَيَقُولُ: إِنَّ ابْنَ عَقِيلٍ بَعَثَنِي إِلَيْكَ، وَهُوَ فِي أَيْدِي الْقَوْمِ أُسِيرٌ، لَا- يَرَى أَنْ تَمِشَ بِي حَتَّى تُقْتَلَ، وَهُوَ يَقُولُ: ارْجِعْ بِأَهْلِ بَيْتِكَ، وَلَا يُغْرِكَ أَهْلُ الْكُوفَةِ؛ فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ أَبِيكَ الَّذِي كَانَ يَتَمَنَّى فِرَاقَهُمْ بِالْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ؛ إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ كَذَّبُوكَ وَكَذَّبُونِي، وَلَيْسَ لِمُكَذِّبٍ رَأْيٌ؛ فَقَالَ ابْنُ الْأَشْعَثِ: وَاللَّهِ لِمَا فَعَلَنْ، وَلِمَا عَلِمَنْ ابْنَ زِيَادٍ أَنِّي قَدْ أَمْتُتُكَ. قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: فَحَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ حُذَيْفَةَ الطَّائِيُّ- وَقَدْ عَرَفَ سَعِيدُ بْنُ شَيْبَانَ الْحَدِيثَ- قَالَ: دَعَا مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ إِيَّاسَ بْنَ الْعَثَلِ الطَّائِيَّ مِنْ بَنِي مَالِكِ بْنِ عَمْرِو بْنِ ثَمَامَةَ- وَكَانَ شَاعِرًا- وَكَانَ لِمُحَمَّدٍ زَوَارًا. فَقَالَ لَهُ: إِنَّ الْقَوْمَ حَسِينًا فَأَبْلِغُهُ هَذَا الْكِتَابَ، وَكَتَبَ فِيهِ الَّذِي أَمَرَهُ ابْنُ عَقِيلٍ، وَقَالَ لَهُ: هَذَا زَادُكَ وَجِهَازُكَ وَمُنْعَهُ لِعِيَالِكَ، فَقَالَ: مِنْ أَيْنَ لِي بِرَاحِلِهِ؟ فَإِنْ رَاحِلَتِي قَدْ أَنْصَبَتْهَا؟ قَالَ: هَذِهِ رَاحِلَةٌ فَارْكَبْهَا بِرَاحِلِهَا. ثُمَّ خَرَجَ فَاسْتَقْبَلَهُ بِزُبَالِهِ، لِأَرْبَعِ لَيَالٍ، فَأَخْبَرَهُ الْخَبْرَ، وَبَلَّغَهُ الرِّسَالَةَ. فَقَالَ لَهُ حَسِينٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ مَا حُمِّ نَازِلٌ، وَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ أَنْفُسَنَا وَفَسَادَ أَمْتِنَا ۲۴۲ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۳۷۴، [۱] الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۴۳). [۲]

۲۴۲.الأخبار الطوال: حسین علیه السلام چون از زَرُود حرکت کرد، مردی از بنی اسد را دید و از او در باره اخبار کوفه پرسید. گفت: هنوز از کوفه بیرون نیامده بودم که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه کشته شدند و خودم دیدم که کودکان، پاهای آن دو را گرفته بودند و بر زمین می کشیدند.

امام حسین علیه السلام فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ۱. جان های خود را به خداوند، وا می گذاریم».

آن مرد به امام حسین علیه السلام گفت: ای پسر پیامبر خدا! تو را به خدا سوگند می دهم که جان خود را و جان های خاندانت را که همراه تو می بینم، حفظ کنی. به جای خود، برگرد و رفتن به کوفه را رها کن. به خدا سوگند، در آن شهر، برای تو یآوری نیست.

فرزندان عقیل - که همراه حسین علیه السلام بودند - گفتند: ما را پس از مرگ برادرمان مسلم، نیازی به زندگی نیست و هرگز باز نمی گردیم تا کشته شویم.

حسین علیه السلام فرمود: «پس از ایشان، خیری در زندگی نیست».

آن گاه، حرکت کرد و چون به منزل زُبَاله رسید، فرستاده محمد بن اشعث و عمر بن سعد - که او را به درخواست مسلم، با نامه ای حاکی از بی وفایی و پیمان شکنی مردم کوفه بعد از بیعتشان، گسیل داشته بودند - رسید.

حسین علیه السلام چون آن نامه را خواند، به درستی خبر کشته شدن مسلم و هانی، یقین کرد و سخت اندوهگین شد. آن مرد، خبر کشته شدن قیس بن مُسهر را هم داد؛ همان پیکی که امام علیه السلام او را از بطن الرُّمَّة، فرستاده بود.

گروهی از ساکنان منزل های میان راه که به امام علیه السلام پیوسته بودند و می پنداشتند

امام علیه السلام پیش یاران و پیروان خود خواهد رفت، چون این خبر را شنیدند، پراکنده شدند و کسی جز یاران خاص حسین علیه السلام، باقی نماند. (۱)

۲۴۳. الفتح: به حسین بن علی علیه السلام خبر رسید که مسلم بن عقیل، کشته شد. این، هنگامی بود که مردی کوفی بر او وارد شده بود. پس حسین علیه السلام فرمود: «از کجا آمده ای؟».

مرد گفت: از کوفه. پیش از آن که بیرون بیایم، مسلم بن عقیل و هانی بن عروه مَدْحِجِی را - که رحمت خدا بر آن دو باد -، کشته و [بیکرشان را] آویخته بر صلیب از طرف پاها در بازار قصابان دیدم که سرشان را برای یزید، فرستاده بودند.

حسین علیه السلام سخت گریست و گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». (۲)

ص: ۳۷۰

۱- (۱) لَمَّا رَجَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ زُرُودٍ تَلَقَّاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أُسَيْدٍ، فَسَأَلَهُ عَنِ الْخَبْرِ، فَقَالَ: لَمْ أُخْرَجْ مِنَ الْكُوفَةِ حَتَّى قُتِلَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ [۱] وَهَانِيُّ بْنُ عُرْوَةَ، وَرَأَيْتُ الصَّبِيَّانَ يَجْرُونَ بِأَرْجُلِهِمَا. فَقَالَ: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»! عِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ أَنْفُسَنَا. فَقَالَ لَهُ: أَنْشُدْكَ اللَّهُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فِي نَفْسِكَ، وَأَنْفُسِ أَهْلِ بَيْتِكَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ نَرَاهُمْ مَعَكَ، أَنْصَرِفَ إِلَى مَوْضِعِكَ وَدَعِ الْمَسِيرَ إِلَى الْكُوفَةِ، فَوَاللَّهِ مَا لَمَكَ بِهَا نَاصِيَةٌ. فَقَالَ بَنُو عَقِيلٍ - وَكَانُوا مَعَهُ -: مَا لَنَا فِي الْعَيْشِ بَعْدَ أَخِينَا مُسْلِمٍ حَاجَةً، وَلَسْنَا بِرَاجِعِينَ حَتَّى نَمُوتَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَا خَيْرٌ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ. وَسَارَ، فَلَمَّا وَافَى زُبَالَهَ وَافَاهُ بِهَا رَسُولُ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بِمَا كَانَ سَأَلَهُ مُسْلِمٌ أَنْ يَكْتُبَ بِهِ إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِهِ، وَخَذَلَانِ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِثَاءَهُ، بَعَدَ أَنْ بَايَعُوهُ، وَقَدْ كَانَ مُسْلِمٌ سَأَلَ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ ذَلِكَ. فَلَمَّا قَرَأَ الْكِتَابَ اسْتَيْقَنَ بِصِحِّهِ الْخَبْرَ، وَأَفْطَعَهُ قَتْلَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ [۲] وَهَانِيِّ بْنِ عُرْوَةَ، ثُمَّ أَخْبَرَهُ الرَّسُولُ بِقَتْلِ قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرِ رَسُولِهِ الَّذِي وَجَّهَهُ مِنْ بَطْنِ الرُّمَّةِ. وَقَدْ كَانَ صَحْبَهُ قَوْمٌ مِنْ مَنَازِلِ الطَّرِيقِ، فَلَمَّا سَمِعُوا خَبَرَ مُسْلِمٍ، وَقَدْ كَانُوا ظَنُّوا أَنَّهُ يَقْدَمُ عَلَى أَنْصَارٍ وَعَضُدٍ، تَفَرَّقُوا عَنْهُ، وَلَمْ يَبْقَ مَعَهُ إِلَّا خَاصَّتُهُ ۲۴۳ (الأخبار الطوال: ص ۲۴۷، [۳] بغيه الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۲۱). [۴]

۲- (۲) بَلَغَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ قَدْ قُتِلَ، وَذَلِكَ أَنَّهُ قَدِمَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ؟ فَقَالَ: مِنَ الْكُوفَةِ، وَمَا خَرَجْتُ مِنْهَا حَتَّى نَظَرْتُ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَهَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ الْمَدْحِجِيَّ - رَحِمَهُمَا اللَّهُ - قَتِيلَيْنِ مَصْلُوبَيْنِ مُنْكَسَبَيْنِ فِي سَوَاقِ الْقَصِيَّابَيْنِ، وَقَدْ وَجَّهَ بِرَأْسَيْهِمَا إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ. قَالَ: فَاسْتَعَبَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاكِئًا، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»! ۲۴۴ (الفتح: ج ۵ ص ۶۴، [۵] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۱۵). [۶]

۲۰/۷ رسیدن خبر شهادت عبد الله بن یقطر در منزلگاه زباله (۱)

۲۴۴.الإرشاد: حسین علیه السلام حرکت کرد تا به زباله رسید. پس خبر شهادت عبد الله بن یقطر به او رسید. پس نامه ای بیرون آورد و بر مردم خواند: «به نام خداوند بخشنده مهربان. اما بعد، گزارشی دردناک و ناگوار، رسیده است: کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبد الله بن یقطر. شیعیان ما، ما را بی یاور گذاشته اند. پس هر کس از شما می خواهد که باز گردد، منعی نیست. باز گردد، که حقی بر او نداریم».

مردم، یکباره از پیرامون وی، پراکنده شدند و راه راست و چپ گرفتند و او ماند و یارانش که از مدینه با وی همراه بودند، و نیز تعداد اندکی از آنان که در طول مسیر به او پیوسته بودند.

امام علیه السلام این کار را از آن رو کرد که می دانست بادیه نشینان، به این پندار، از پی او آمده اند که او به سوی شهری می رود که مردمش به اطاعت وی، استوارند و نخواست با وی بیایند و ندانند کجا می روند. (۲)

۲۴۵.أنساب الأشراف: هنگامی که به حسین علیه السلام خبر کشته شدن ابن یقطر رسید، خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! شیعیان ما، ما را تنها گذاردند و مسلم، هانی، قیس بن مسهر و ابن یقطر، کشته شدند. پس هر کس از شما که می خواهد برگردد، برگردد».

ص: ۳۷۱

۱- (۱) منزل معروفی در مسیر کوفه به مکه (معجم البلدان: ج ۳ ص ۱۲۹. نیز، ر.ک: نقشه شماره ۳ در پایان کتاب).
 ۲- (۲) فَسَارَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] حَتَّى انْتَهَى إِلَى زُبَالَةَ فَأَتَاهُ حَبْرُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَقْطَرٍ، فَأَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ كِتَابًا فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ قَدْ أَتَانَا حَبْرٌ فَطِيعٌ؛ قَتَلَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، وَهَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ يَقْطَرٍ، وَقَدْ خَذَلْنَا شِيعَتَنَا؛ فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنصِرَافَ فَلْيَنْصِرِرْ غَيْرَ حَرَجٍ، لَيْسَ عَلَيْهِ ذِمَامٌ. فَتَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْهُ وَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا، حَتَّى بَقِيَ فِي أَصْحَابِهِ الَّذِينَ جَاؤُوا مَعَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ، وَنَفَرٍ يَسِيرٍ مِمَّنْ انصَوُوا إِلَيْهِ، وَإِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِمَ أَنَّ الْأَعْرَابَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ، إِنَّمَا اتَّبَعُوهُ وَهُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُ يَأْتِي بِلَدٍّ قَدْ اسْتَقَامَتْ لَهُ طَاعَةُ أَهْلِهِ، فَكَرِهَ أَنْ يَسِيرُوا مَعَهُ إِلَّا وَهُمْ يَعْلَمُونَ عَلَى مَا يَقْدَمُونَ ۲۴۵ (الإرشاد: ج ۲ ص ۷۵، [۱] روضه الواعظين: ص ۱۹۷). [۲]

پس مردمی که همراه او بودند، دسته دسته پراکنده شدند و راه راست و چپ را در پیش گرفتند، تا این که با یارانی که از حجاز با او آمده بودند، تنها ماند. (۱)

ص: ۳۷۲

۱- (۱) لَمَّا بَلَغَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتْلُ ابْنِ يَقْطَرٍ خَطَبَ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! قَدْ خَذَلْتَنَا شِيعَتُنَا، وَقَتِلَ مُسْلِمٌ وَهَانِيٌّ وَقَيْسُ بْنُ مُسَهَّرٍ، وَابْنُ [يَقْطَرٍ] فَمَنْ أَرَادَ مِنْكُمُ الْإِنصَارَ، فَلْيَنْصِرْ رِف. فَتَفَرَّقَ النَّاسُ الَّذِينَ صَبَّحُوا أَيْدِي سَبَا، فَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا، حَتَّى بَقِيَ فِي أَصْحَابِهِ الَّذِينَ جَاءُوا مَعَهُ مِنَ الْحِجَازِ ۲۴۶ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۷۹). [۱]

اشاره

بر پایه گزارش منابع تاریخی، سه تن از پیک های امام حسین علیه السلام توسط ابن زیاد، به شهادت رسیده اند:

۱. ابو زین سلیمان

سلیمان، از خدمت گزاران امام حسین علیه السلام بود و از این رو، «سلیمان مَوْلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام» نامیده می شد. وی، نخستین شهید نهضت حسینی است؛ چرا که او، حامل نامه یاری طلبی امام علیه السلام به سران بصره بود و یکی از آنان به نام مُنْدِر بن جارود، در شبی که ابن زیاد می خواست صبح روز بعد از آن به سوی کوفه حرکت کند، موضوع را به وی گزارش کرد و ابن زیاد هم سلیمان را فرا خواند و گردن زد.

۲. عبد الله بن یقَطْر

در برخی گزارش ها آمده که ابن یقَطْر، نامه امام علیه السلام را برای مسلم می برد که دستگیر و شهید گردید و در برخی گزارش ها نیز وی حامل نامه مسلم به امام علیه السلام دانسته شده است. برخی نیز شهادت وی را در کربلا گفته اند.

۳. قیس بن مُشَهر

قیس، پیکی بسیار فعال بود و بارها از کوفه برای امام علیه السلام پیام برد و پیام امام علیه السلام را به کوفیان رساند.

۱- ۲۱/۷ رؤیای امام علیه السلام

۲۴۶. کامل الزیارات - به نقل از شهاب بن عبد ربّه، از امام صادق علیه السلام: چون حسین بن علی علیه السلام بر بالای عَقَبه البَطْن رفت، به یارانش فرمود: «من، حتماً کشته خواهم شد».

گفتند: چه طور یقین کردی، ای ابا عبد الله؟

فرمود: «به سبب خوابی که دیدم».

گفتند: آن خواب، چیست؟

فرمود: «سگ هایی را دیدم که بر من حمله کردند و سخت ترین حمله، از سوی سگی سیاه و سفید بود». (۱)

۲- ۲۱/۷ خبر دادن امام علیه السلام از شهادت خود

۲۴۷. الإرشاد - به نقل از عبد الله بن سلیمان اسدی و مُنذر بن مُشمَعِل اسدی: چون هنگام سحر شد، حسین علیه السلام به یارانش دستور داد که آب بسیار بگیرند. سپس حرکت کرد تا به بَطْن العَقَبه رسید و در آن جا فرود آمد. پیرمردی از بنی عِکْرَمه به نام عمرو بن لوزان با امام علیه السلام دیدار کرد و پرسید: کجا می روی؟ حسین علیه السلام به وی فرمود: «کوفه».

پیرمرد گفت: تو را به خدا سوگند، باز گرد. به خدا سوگند، جز بر نیزه ها و شمشیرهای تیز، وارد نمی شوی. کسانی که به دنبال شما فرستاده اند، اگر کار جنگ را خود، انجام می دادند و کارها را آماده می کردند تا شما بر آنها وارد می شدی، رفتن،

ص: ۳۷۴

۱- (۱) لَمَّا صَدَّ عِدَّ الْحُسَيْنُ بِنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَقَبَةَ الْبَطْنِ، قَالَ لِأَصْحَابِهِ: مَا أَرَانِي إِلَّا مَقْتُولًا، قَالُوا: وَمَا ذَاكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: زُؤِيَا رَأَيْتُهَا فِي الْمَنَامِ، قَالُوا: وَمَا هِيَ، قَالَ: رَأَيْتُ كِلَابًا تَنْهَشُنِي، أَشَدُّهَا عَلَيَّ كَلْبٌ أَبْقَعُ ۲۴۷ (کامل الزیارات: ص ۱۵۷ ح ۱۹۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۷ ح ۲۴). [۲]

قابل قبول بود؛ اما با چنین وضعی که گزارش می کنی، من عقیده ندارم که بروی.

امام علیه السلام به وی فرمود: «ای بنده خدا! رأی تو، بر من، پنهان نیست؛ لیکن خواست خداوند متعال، مغلوب نمی شود».

سپس فرمود: «به خدا سوگند، آنان مرا رها نمی کنند تا این خون بسته را از درونم بیرون کشند و وقتی چنین کردند، خداوند، کسی را بر آنان مسلط می کند که خوارشان سازد و خوارترین مردمان شوند». (۱)

۲۲/۷ فرود آمدن امام علیه السلام و یارانش در منزلگاه شراف و آب برداشتن از آن جا

۲۴۸. تاریخ الطبری - به نقل از عبد الله بن سلیم اسدی و مذری بن مُشمعل اسدی - حسین علیه السلام آمد تا به منزل شراف رسید. چون سحر شد، به جوانان دستور داد که آب فراوان بردارند و سپس از آن جا حرکت کردند. (۲)

۲۳/۷ فرستاده شدن خُر، برای آوردن امام علیه السلام به کوفه

۲۴۹. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): عبید الله، جنگجویان را جمع کرد و به

ص: ۳۷۵

۱- (۱) فَلَمَّا كَانَ السَّحَرُ أَمَرَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَصْحَابَهُ فَاسْتَقَوْا مَاءً وَأَكْتَرُوا، ثُمَّ سَارَ حَتَّى مَرَّ بِبَطْنِ الْعَقَبَةِ فَنَزَلَ عَلَيْهَا، فَلَقِيَهُ شَيْخٌ مِنْ بَنِي عِكْرَمَةَ يُقَالُ لَهُ عَمْرُو بْنُ لُوذَانَ، فَسَأَلَهُ: أَيْنَ تَرِيدُ؟ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْكُوفَةَ، فَقَالَ الشَّيْخُ: أَنْشُدْكَ اللَّهَ لَمَّا انصَرَفْتَ؛ فَوَاللَّهِ مَا تَقْدَمُ إِلَّا عَلَى الْأَسِنَّةِ وَحِدِّ السُّيُوفِ، وَإِنَّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ بَعَثُوا إِلَيْكَ، لَوْ كَانُوا كَفَوْكَ مَوْنَةَ الْقِتَالِ، وَوَطَّؤُوا لَكَ الْأَشْيَاءَ فَقَدِمْتَ عَلَيْهِمْ، كَانَ ذَلِكَ رَأْيًا، فَأَمَّا عَلَى هَذِهِ الْحَالِ الَّتِي تَذْكُرُ، فَإِنِّي لَا أَرَى لَكَ أَنْ تَفْعَلَ. فَقَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، لَيْسَ يَخْفَى عَلَيَّ الرَّأْيُ، وَلَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُغْلَبُ عَلَى أَمْرِهِ. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ لَا يَدْعُونِي حَتَّى يَسْتَخْرِجُوا هَذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفِي، فَإِذَا فَعَلُوا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُدْلُهُمْ، حَتَّى يَكُونُوا أَذْلَ فِرْقِ الْأُمَمِ ۲۴۸ (الإرشاد: ج ۲ ص ۷۶؛ [۱] تاريخ الطبرى: ج ۵ ص ۳۹۹). [۲]

۲- (۲) أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى نَزَلَ شَرَافٍ، فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحَرِ أَمَرَ فِتْيَانَهُ فَاسْتَقَوْا مِنَ الْمَاءِ فَأَكْتَرُوا، ثُمَّ سَارُوا مِنْهَا ۲۴۹ (تاريخ الطبرى: ج ۵ ص ۴۰۰، [۳] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۰). [۴]

آنان، عطایایی بخشید و به شرطه‌ها (پاسبانان) نیز هدیه داد. آن گاه، حُصَین بن تمیم طَهَوِی را به قادسیه فرستاد و به وی گفت: در آن جا بمان و هر که را شناختی، دستگیر کن.

حسین علیه السلام، قیس بن مُسَهَرِ اسدی را به سوی مسلم بن عقیل -پیش از آن که خبر شهادتش به وی برسد- فرستاده بود. حُصَین، قیس را دستگیر کرد و به سوی عبید الله فرستاد. عبید الله به وی گفت: خداوند، مسلم را کُشت. پس در میان مردم برخیز و به دروغگو پسر دروغگو، دشنام بده.

قیس، بر منبر رفت و گفت: ای مردم! من از حسین بن علی در منزلگاه حاجر، جدا شدم و من، فرستاده او به سوی شما می‌باشم. او از شما یاری می‌خواهد.

عبید الله، دستور داد او را از بالای قصر، انداختند و جان داد.

حُصَین بن تمیم (نُمَیر)، حُرّ بن یزید یربوعی (از قبیله بنی ریاح) را با هزار نفر به سوی حسین علیه السلام فرستاد و گفت: او را همراهی کن و مگذار برگردد که وارد کوفه شود و راه را بر او تنگ کن.

حُرّ بن یزید، چنین کرد و حسین علیه السلام راه عُذَیب را در پیش گرفت تا به دامنه و سرایشی نجف رسید و در قصر (منزلگاه) ابو مُقَاتِل، فرود آمد. (۱)

ص: ۳۷۶

۱- (۱) جَمَعَ عُبَیْدُ اللَّهِ الْمُقَاتِلَةَ وَأَمَرَ لَهُمْ بِالْعَطَاءِ، وَأَعْطَى الشَّرْطَ، وَوَجَّهَ حُصَيْنَ بْنَ تَمِيمِ الطَّهَوِيَّ إِلَى الْقَادِسِيَّةِ، وَقَالَ لَهُ: أَقِمْ بِهَا، فَمَنْ أَنْكَرْتَهُ فَخُذْهُ. وَكَانَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ وَجَّهَ قَيْسَ بْنَ مُسَهَرِ الْأَسَدِيِّ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ قَبْلَ أَنْ يَبْلُغَهُ قَتْلُهُ، فَأَخَذَهُ حُصَيْنٌ فَوَجَّهَ بِهِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ، فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ: قَدْ قَتَلَ اللَّهُ مُسْلِمًا، فَأَقِمْ فِي النَّاسِ فَاشْتِمِ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ، فَصَيَّ عَدَّ قَيْسُ الْمِئْتَبَرَ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي تَرَكْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْحَاجِرِ، وَأَنَا رَسُولُهُ إِلَيْكُمْ، وَهُوَ يَسْتَنْصِرُكُمْ. فَأَمَرَ بِهِ عُبَيْدُ اللَّهِ، فَطُرِحَ مِنْ فَوْقِ الْقَصْرِ فَمَاتَ. وَوَجَّهَ الْحُصَيْنُ بْنُ تَمِيمِ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدِ الْيَرْبُوعِيُّ -مِنْ بَنِي رِيَّاحٍ- فِي أَلْفٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ: سَائِرُهُ وَلَا تَدَعُهُ يَرْجِعُ حَتَّى يَدْخُلَ الْكُوفَةَ، وَجَعَجَعَ بِهِ، فَفَعَلَ ذَلِكَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ، فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ طَرِيقَ الْعُدَيْبِ حَتَّى نَزَلَ الْجَوْفَ، مَسْقَطَ النَّجْفِ مِمَّا يَلِي الْمِئْتَبِينَ، فَنَزَلَ قَصْرَ أَبِي مُقَاتِلٍ ۲۵۰ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۶۳).

۲۵۰. تاریخ الطبری - به نقل از هشام - ابو مخنف، از ابو جناب، از عدی بن حرملة، از عبد الله بن سلیم اسدی و مدّری بن مُسمّعل اسدی، برایم نقل کرد که: سپس از آن جا (منزلگاه شراف) روان شدند. اول روز را با شتاب، راه پیمودند تا روز به نیمه رسید. آن گاه، یکی گفت: الله اکبر!

حسین علیه السلام فرمود: «الله اکبر! برای چه تکبیر گفتی؟».

گفت: نخلستان دیدم.

دو مرد اسدی گفتند: هیچ گاه در این جا، حتی یک نخل ندیده ایم.

[دو مرد اسدی] گفتند: حسین علیه السلام به ما فرمود: «پس به نظر شما، چه دیده است؟».

گفتیم: به نظر ما، گردن اسبان و سر نیزه ها را دیده است.

فرمود: «به خدا، نظر من نیز همین است».

آن گاه، حسین علیه السلام فرمود: «آیا پناهگاهی هست که به سوی آن برویم و آن را پشت سر خویش نهیم و با این قوم، از یک سمت، مقابله کنیم؟».

گفتیم: آری؛ ذو حُسم، پهلوی توست. از سمت چپ، به سوی آن می پیچی. اگر زودتر از این قوم به آن جا برسی، چنان می شود که می خواهی.

پس حسین علیه السلام، از طرف چپ، راه آن جا را پیش گرفت. ما نیز با وی پیچیدیم و خیلی زود، گردن اسبان، نمودار شد و آنها را آشکارا دیدیم. آنها چون دیدند که ما راه را کج کردیم، به طرف ما پیچیدند، گویی نیزه هاشان، شاخ نخل ها بود و پرچم هاشان، بال پرندگان.

شتابان، به سوی ذو حُسم رفتیم و زودتر از آنها به آن جا رسیدیم. حسین علیه السلام، فرود آمد و فرمان داد تا خیمه های او را برپا کردند. آن گاه، آن قوم - که یک هزار سوار بودند - همراه حُرّ بن یزید تمیمی یربوعی آمدند. او و سپاهش در گرمای نیم روز،

مقابل حسین علیه السلام ایستادند. حسین علیه السلام و یارانش، دستار [بر سر] و شمشیر به کمر داشتند. حسین علیه السلام به جوانانش فرمود: «به این جماعت، آب بدهید و سیرایشان کنید. اسبان را نیز سیراب کنید.»

گروهی از جوانان برخاستند و به آنان، آب دادند تا سیراب شدند. آنان، می آمدند و کاسه ها و ظرف های سنگی و طشت ها را از آب، پُر می کردند و نزدیک اسبی می بردند و چون سه یا چهار یا پنج بار می خورد، از پیش او می بردند و اسب دیگر را آب می دادند، تا همه سپاه را آب دادند.

همچنین لقیط، از علی بن طَعیمان مُحاربی برای من (هشام) نقل کرد که: با حُرّ بن یزید بودم و با آخرین دسته از یاران وی رسیدیم. چون حسین علیه السلام دید که من و اسبم تشنه ایم، فرمود: «راویه را بخوابان» که راویه نزد من، معنای مَشک می داد.

آن گاه فرمود: «برادرزاده! شتر را بخوابان». و من، شتر را خوابانیدم.

فرمود: «آب بنوش».

من، نوشیدن آغاز کردم و چون می نوشیدم، آب از مَشک، بیرون می ریخت. حسین علیه السلام فرمود: «مَشک را بییچ»، و من ندانستم چه کنم.

حسین علیه السلام آمد و مَشک را کج کرد و من، آب نوشیدم و اسبم را هم آب دادم.

حُرّ بن یزید، از قادسیه به سوی حسین علیه السلام آمده بود؛ چون وقتی عبید الله بن زیاد از آمدن حسین علیه السلام خبر یافت، حُصَیّ بن تمیم تمیمی را - که رئیس شرطه ها (پاسبان ها) بود - فرستاد و گفت که در قادسیه جای گیرد و همه جا از قَطُّطانه تا حَفَّان، دیده بان نهد و حُرّ بن یزید را با این هزار سوار، از قادسیه به استقبال حسین علیه السلام فرستاد.

حُرّ، همچنان در مقابل حسین علیه السلام بود، تا وقت نماز رسید؛ نماز ظهر. حسین علیه السلام به حَجَّاج بن مَسْرُوق جَعْفی فرمود که اذان بگوید و او اذان گفت. چون وقت اقامه گفتن رسید، حسین علیه السلام با ردا و عبا و نَعْلین، بیرون آمد. ستایش خدا کرد و او را سپاس گزارد و آن گاه فرمود: «ای مردم! این، عذری است به درگاه خداوند عزّوجلّ و شما. من، پیش شما نیامدم، تا نامه های شما به من رسید و فرستادگانتان آمدند که: "به سوی ما بیا

که پیشوایی نداریم. شاید خدا به وسیله تو، ما را بر هدایت، فراهم آورد."

اگر بر این قرارید، آمده ام. اگر عهد و پیمانی می سپارید که بدان اطمینان یابم، به شهر شما می آیم، و اگر چنین نکنید و آمدن مرا خوش نمی دارید، از پیش شما باز می گردم و به همان جا می روم که از آن، به سوی شما آمده ام.

آنان، در مقابل وی، خاموش ماندند و به مؤذن گفتند که: اقامه بگو. او نیز اقامه نماز را گفت.

حسین علیه السلام به حُر فرمود: «می خواهی با یاران خویش، نماز بگزاری؟».

گفت: نه. تو نماز می گزاری و ما نیز به تو اقتدا می کنیم.

پس حسین علیه السلام با آنان، نماز خواند. آن گاه به درون [خیمه] رفت و یارانش به دور وی، گرد آمدند. حُر نیز به جای خویش رفت و وارد خیمه ای شد که برایش زده بودند. جمعی از یارانش، دور او جمع شدند و بقیه یارانش نیز به صفی که داشتند، رفتند و از نو، صف بستند و هر کدامشان، عنان مرکب خویش را گرفته، در سایه آن، نشستند.

وقتی عصر شد، حسین علیه السلام فرمود: «برای حرکت، آماده شوید».

پس از آن، بیرون آمد و مؤذن خویش را خواند و او ندای نماز عصر داد و اقامه گفت. سپس حسین علیه السلام، پیش آمد و با قوم، نماز گزارد و سلام نماز را گفت. آن گاه، رو به جماعت کرد و ستایش خدا کرد و او را سپاس گزارد و سپس فرمود: «اما بعد، ای مردم! اگر پرهیزگار باشید و حق را برای صاحب حق بشناسید، بیشتر مایه رضای خداست. ما اهل بیت، به کار خلافت شما از این مدعیان ناحق - که با شما رفتار ظالمانه دارند -، شایسته تریم. اگر ما را خوش ندارید و حق ما را نمی شناسید و رأی شما، جز آن است که در نامه هایتان به من رسیده و فرستادگانتان به نزد من آورده اند، از پیش شما باز می گردم».

حُر بن یزید گفت: به خدا، ما نمی دانیم این نامه ها که می گویی، چیست!

حسین علیه السلام فرمود: «ای عقبه بن سَمعان! دو خورجینی را که نامه های آنها در آن

است، بیاور».

عُقبه، دو خورجین پُر از نامه آورد و پیش روی آنها ریخت.

حُر گفت: ما جزو این گروهی که به تو نامه نوشته اند، نیستیم. به ما دستور داده اند که وقتی به تو رسیدیم، از تو جدا نشویم تا تو را نزد عبید الله بن زیاد ببریم.

حسین علیه السلام فرمود: «مرگ، از این کار به تو نزدیک تر است».

آن گاه، حسین علیه السلام به یاران خویش فرمود: «برخیزید و سوار شوید».

پس یاران وی، سوار شدند و منتظر ماندند تا زنانشان نیز سوار شدند. آن گاه به یاران خود فرمود: «برگردیم!»

چون خواستند که برگردند، جماعت، از رفتنشان مانع شدند.

حسین علیه السلام به حُر فرمود: «مادرت عزادارت شود! چه می خواهی؟».

گفت: به خدا، اگر جز تو کسی از عرب، این سخن را به من گفته بود و در این وضع بود که تو هستی، هر که بود، از آرزو کردن عزاداری مادرش بر او دریغ نمی کردم؛ اما به خدا، از مادر تو نمی توان سخن گفت، مگر به نیکوترین شکل.

حسین علیه السلام فرمود: «پس چه می خواهی؟».

گفت: به خدا، می خواهم تو را نزد عبید الله بن زیاد ببرم.

حسین علیه السلام فرمود: «در این صورت، به خدا که با تو نمی آیم».

حُر گفت: در این صورت، به خدا که تو را وا نمی گذارم.

این سخن، سه بار از دو سو، تکرار شد. چون سخن در میان آن دو بسیار شد، حُر گفت: به من، دستور جنگ با تو را نداده اند. فقط دستور داده اند که از تو جدا نشوم تا تو را به کوفه برسانم. اگر ابا داری، راهی را در پیش بگیر که تو را به کوفه نرساند و تو را به سوی مدینه هم نبرد، که میان من و تو، عادلانه باشد، تا من برای ابن زیاد، نامه بنویسم و تو نیز اگر می خواهی به یزید، نامه بنویسی، بنویسی، یا اگر می خواهی به ابن زیاد بنویسی، بنویسی. شاید خدا تا آن وقت، کاری پیش آورد که مرا از ابتلا به کار

[سپس] خر گفت: پس، از این راه برو.

حسین علیه السلام از راه عُذَیب (۱) و قادسیه، به سمت چپ حرکت کرد. میان قادسیه و عُذَیب، ۳۸ میل فاصله بود.

پس حسین علیه السلام با یاران خویش به راه افتاد و خر نیز با وی همراه بود. (۲)

ص: ۳۸۱

۱- (۱) ر.ک: نقشه شماره ۴ در پایان کتاب.

۲- (۲) ثُمَّ سَارُوا مِنْهَا [أَي مِنْ شَرَاظِ] فَرَسِي مَا صَدَرَ يَوْمِهِمْ حَتَّى انْتَصَفَ النَّهَارِ. ثُمَّ إِنَّ رَجُلًا قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ! فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُ أَكْبَرُ، مَا كَبَّرْتَ؟ قَالَ: رَأَيْتُ النَّخْلَ، فَقَالَ لَهُ الْأَسَدِيَانِ: إِنَّ هَذَا الْمَكَانَ مَا رَأَيْنَا بِهِ نَخْلَهُ قَطُّ، قَالَا: فَقَالَ لَنَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَا تَرِيَانِهِ رَأَى؟ قُلْنَا: نَرَاهُ رَأَى هَوَادِي الْخَيْلِ، فَقَالَ: وَأَنَا وَاللَّهِ أَرَى ذَلِكَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا لَنَا مَلَجًا نَلْجَأُ إِلَيْهِ نَجْعَلُهُ فِي ظُهُورِنَا، وَنَسْتَقْبِلُ الْقَوْمَ مِنْ وَجْهِهِ وَاحِدًا؟ فَقُلْنَا لَهُ: بَلَى، هَذَا ذُو حُسْمٍ إِلَى جَنْبِكَ، تَمِيلُ إِلَيْهِ عَنِ يَسَارِكَ، فَإِنْ سَبَقَتْ الْقَوْمَ إِلَيْهِ فَهُوَ كَمَا تُرِيدُ. قَالَا: فَأَخَذَ إِلَيْهِ ذَاتَ الْيَسَارِ، قَالَا: وَمَلْنَا مَعَهُ، فَمَا كَانَ بِأَسْرَعٍ مِنْ أَنْ طَلَعَتْ عَلَيْنَا هَوَادِي الْخَيْلِ، فَتَبَيَّنَّاهَا، وَعَدْنَا فَلَمَّا رَأَوْنَا وَقَدْ عَدَلْنَا عَنِ الطَّرِيقِ عَدَلُوا إِلَيْنَا، كَأَنَّ أَسَدَيْتَهُمُ الْيَعَاسِيْبُ، وَكَأَنَّ رَايَاتِهِمْ أَجْنَحُ الطَّيْرِ. قَالَ: فَاسْتَبَقْنَا إِلَى ذِي حُسْمٍ، فَسَبَقْنَاهُمْ إِلَيْهِ، فَنَزَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَمَرَ بِأَبْيَتِهِ فَضُرِبَتْ، وَجَاءَ الْقَوْمُ - وَهُمْ أَلْفُ فَارِسٍ - مَعَ الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ التَّمِيمِيِّ الْيَرْبُوعِيِّ، حَتَّى وَقَفَ هُوَ وَخِيْلُهُ مُقَابِلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي حَرِّ الظَّهِيرَةِ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ مُعْتَمُونَ مُتَقَلِّدُونَ أَسْيَافِهِمْ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِفَتِيَانِهِ: اسْقُوا الْقَوْمَ وَأَرُوهُمْ مِنَ الْمَاءِ، وَرَشُّوا الْخَيْلَ تَرْشِيْفًا، فَقَامَ فِتْيَانُهُ فَرَشُّوا الْخَيْلَ تَرْشِيْفًا، فَقَامَ فِتْيَتُهُ وَسَقُوا الْقَوْمَ مِنَ الْمَاءِ حَتَّى أَرَوْهُمْ، وَأَقْبَلُوا يَمْلُؤُونَ الْقِصَاعَ وَالْأَتْوَارَ وَالطُّسَاسَ مِنَ الْمَاءِ، ثُمَّ يُدْنُونَهَا مِنَ الْفَرَسِ، فَمَاذَا عَبَّ فِيهِ ثَلَاثًا أَوْ أَرْبَعًا أَوْ خَمْسًا عَزَلَتْ عَنْهُ، وَسَقُوا آخَرَ، حَتَّى سَقُوا الْخَيْلَ كُلَّهَا. قَالَ هِشَامٌ: حَدَّثَنِي لَقِيْطٌ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الطَّعَانِ الْمُحَارِبِيِّ: كُنْتُ مَعَ الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ، فَجِئْتُ فِي آخِرِ مَنْ جَاءَ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بِي وَبِفَرَسِي مِنَ الْعَطَشِ، قَالَ: أَرِيخِ الزَّوِيَةَ - وَالزَّوِيَةُ عِنْدِي السَّقَاءُ - ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ أَخٍ، أَرِيخِ الْجَيْلَ، فَأَنْخِئْهُ، فَقَالَ: اشْرَبْ، فَجَعَلْتُ كُلَّمَا شَرِبْتُ سَالَ الْمَاءُ مِنَ السَّقَاءِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ائْتِ السَّقَاءَ - أَيِ اعْطِفْهُ - قَالَ: فَجَعَلْتُ لَا أَدْرَى كَيْفَ أَفْعَلُ! قَالَ: فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَنَّتْهُ، فَشَرِبْتُ وَسَقَيْتُ فَرَسِي. قَالَ: وَكَانَ مَجِيءُ الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ وَمَسِيرُهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنَ الْقَادِسِيَّةِ، وَذَلِكَ أَنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ لَمَّا -

۲۵۱. تاریخ الطبری - به نقل از عقبه بن ابی عیزار: -حسین علیه السلام در ذی حُسم (۱) ایستاد و حمد و سپاس خدا را به جا آورد و سپس فرمود: «کارها چنان شده که می بینید! دنیا تغییر یافته و به زشتی، گراییده است. خیر آن، رفته و پیوسته بدتر شده و از آن، جز اندکی مانند قطره آبی در ته ظرف و معاشی ناچیز چون چراگاه کم مایه، باقی نمانده است. مگر نمی بینید که بر پایه حق، رفتار نمی شود و از باطل، دوری نمی گردد؟ حَقًّا که مؤمن باید [در این شرایط] به دیدار خداوند راغب باشد، که به نظر من، باید شهادت را به جای مرگ [طبیعی] برگزید، نه زندگی با ستمگران را که مایه رنج است».

ص: ۳۸۳

۱- (۱) جایی است بین شراف و بیضه (ر.ک: نقشه شماره ۳ در پایان کتاب). در باره محلّ این سخنرانی، در کتب تاریخ، اختلاف است. در تاریخ الطبری، «ذی حُسم»، در الملهوف، «عُمْدَیْبُ الْهَجَانَات»، در تحف العقول (ص ۲۴۵)، «در مسیر کربلا» و در المعجم الکبیر (ج ۳ ص ۱۱۴ ح ۲۸۴۲)، «کربلا و به هنگام ورود عمر بن سعد و نزدیک شدن نبرد» گفته شده، که آنچه ما برگزیدیم، نقل تاریخ الطبری است.

زُهَير بن قَين بَجَلِي برخاست و به ياران خويش گفت: شما سخن می گوئيد، يا من سخن بگويم؟

گفتند: تو سخن بگو.

پس زهیر، حمد خدا گفت و ثنای وی را به جا آورد و گفت: «ای پسر پیامبر! خدا تو را قرین هدایت بدارد! گفتار تو را شنیدیم. به خدا اگر دنیا برای ما باقی بود و در آن، جاوید بودیم و یاری و پشتیبانی تو موجب جدایی از دنیا بود، قیام با تو را بر اقامت در دنیا ترجیح می دادیم.

حسین علیه السلام برای وی دعا کرد و در حَقِّش سخن نیک گفت. (۱)

۲۵۲. الملهوف: حسین علیه السلام برای سخنرانی در میان یارانش برخاست. حمد و سپاس خدا گفت و از جدش یاد کرد و بر او درود فرستاد و سپس فرمود: «به راستی که حوادثی بر ما فرود آمده که می بینید. دنیا، زشت شده و تغییر کرده، خوبی هایش پشت کرده و از میان رفته است و از آن، جز اندکی مانند قطره آبی در ته ظرف، و معاشی ناچیز چون چراگاه کم مایه، باقی نمانده است. مگر نمی بینید که بر پایه حق، رفتار نمی شود و از باطل، دوری نمی گردد؟ باید که مؤمن به ملاقات پروردگارش راغب باشد! به راستی که من، مرگ را جز خوش بختی و زندگی با ستمگران را جز رنج و خسارت نمی بینم».

زُهَير بن قَين برخاست و گفت: سخت را شنیدیم. خداوند، ما را به واسطه شما

ص: ۳۸۴

۱- (۱) قام حَسِينٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِعَذَى حُسَمٍ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ، وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَاسْتَمَرَّتْ جِدًّا، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبابَةٌ كَصُبابَةِ الْإِنَاءِ، وَخَسِيسٌ عَيْشٍ كَالْمَرَعَى الْوَبِيلِ. أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُنْتَهَى عَنْهُ! لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا؛ فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا شَهَادَةً، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا. قَالَ: فَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: تَكَلَّمُونَ أَمْ أَتَكَلَّمُ؟ قَالُوا: لَا، بَلْ تَكَلَّمْ، فَحَمِدَ اللَّهَ فَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: قَدْ سَجِعْنَا- هَيْدَاكَ اللَّهُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ- مَقَالَتَكَ، وَاللَّهِ لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا لَنَا بَاقِيَةً وَكُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ، إِلَّا أَنْ فَرَّاقَهَا فِي نَصْرِكَ وَمُؤَاسَاةِكَ، لَأَثَرْنَا الْخُرُوجَ مَعَكَ عَلَى الْإِقَامَةِ فِيهَا. قَالَ: فَدَعَا لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لَهُ خَيْرًا ۲۵۲ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۰۳؛ [۱] مشير الأحران: ص ۴۴).

هدایت کرد! اگر دنیا برای ما باقی بود و ما در آن، جاودانه می بودیم، همراهی با تو را بر ماندن در دنیا ترجیح می دادیم.

آن گاه، هلال بن نافع بجلی برخاست و گفت: به خدا سوگند، ما ملاقات پروردگاران را ناخوش نمی داریم. ما بر نیت ها و بینش های خود، استواریم. آن را که تو را دوست بدارد، دوست می داریم و آن را که تو را دشمن بدارد، دشمن می داریم.

بُریر بن حُصَیِّین برخاست و گفت: به خدا سوگند- ای پسر پیامبر- خداوند بر ما منت نهاده که در سپاه تو نبرد کنیم و بدن های ما در راه تو، قطعه قطعه گردد، بدان امید که جد تو در روز قیامت، شفیع ما باشد. (۱)

۲۶/۷ سخنرانی امام علیه السلام برای یاران خود و یاران حُر

۲۵۳. تاریخ الطبری - به نقل از عقبه بن ابی عیزار-: حسین علیه السلام در بیضه (۲) برای یاران خویش و یاران حُر، سخنرانی کرد. نخست حمد و سپاس خدا را به جا آورد و سپس فرمود:

ص: ۳۸۵

۱- (۱) فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَطِيْبًا فِي أَصْحَابِهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَذَكَرَ جَدَّهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَنَكَّرَتْ وَتَغَيَّرَتْ، وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَاسْتَمَرَّتْ جَذَاءٌ، وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُيْبَابَةٌ كَصُيْبَابَةِ الْإِنَاءِ، وَخَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرَعَى الْوَبِيلِ، أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ! لِيُرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحَقَّقًا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا مَعَادَةَ وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا. فَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ، فَقَالَ: لَقَدْ سَمِعْنَا هِدَايَا اللَّهِ بِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ -مَقَالَتَكَ، وَلَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا لَنَا بَاقِيَةً، وَكُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ، لَأَثَرْنَا النُّهُوضَ مَعَكَ عَلَى الْإِقَامَةِ فِيهَا. قَالَ: وَوَثَبَ هَلَالُ بْنُ نَافِعِ الْبَجَلِيِّ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا كَرِهْنَا لِقَاءَ رَبِّنَا، وَإِنَّا عَلَى نِيَاتِنَا وَبَصَائِرِنَا، نُؤَالِي مَنْ وَالَاكَ وَنُعَادِي مَنْ عَادَاكَ. قَالَ: وَقَامَ بُرَيْرُ بْنُ حُصَيْيْنٍ، فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا أَنْ نُقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ، فَتَقَطَّعَ فِيكَ أَعْضَاؤُنَا، ثُمَّ يَكُونُ حَيْدُكَ شَفِيعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۲۵۳ (الملهوف: ص ۱۳۸، الحدائق الوردية: ج ۱ ص ۱۱۳). [۱]

۲- (۲) بیضه: آبگاهی متعلق به قبیله بنی یربوع که میان واقصه و عُذَیْب، واقع شده است (معجم البلدان: ج ۱ ص ۵۳۲، نیز، ر.ک: نقشه شماره ۳ در پایان کتاب).

«ای مردم! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "هر که حاکم ستمگری را ببیند که محرمات خدا را حلال می شمارد و پیمان خدا را می شکند و بر خلاف سنت پیامبر خدا می رود و میان بندگان خدا، با گناه و ستم، عمل می کند، ولی با کردار و یا گفتار، بر او نشورد، بر خدا فرض است که [در قیامت] او را به جایگاه همان ستمگر ببرد".»

بدانید که اینان، به اطاعت شیطان در آمده اند و اطاعت خدا را رها کرده اند. تباهی آورده اند و حدود را معطل نهاده اند و ثروت ها را به خویش اختصاص داده اند. حرام خدا را حلال دانسته و حلال خدا را حرام شمرده اند، و من، شایسته ترین فرد هستم برای این که این چیزها را تغییر دهد.

نامه های شما به من رسید و فرستادگانتان با بیعت شما، نزد من آمدند که: مرا تسلیم نمی کنید و از یاری ام باز نمی مانید. اگر به بیعت خویش عمل کنید، رشد می یابید. من، حسین پسر علی و پسر فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستم. جانم با جان های شماست و کسانم با کسان شماست و من، مقتدای شمایم.

اگر به عهد خود رفتار نکنید و پیمان خویش را بشکنید و بیعت مرا از گردن خویش بردارید، به جان خودم سوگند که این از شما تازه نیست، که با پدرم، برادرم و عموزاده ام نیز چنین کردید. فریب خورده، کسی است که فریب شما را بخورد. اقبال خویش را گم کرده اید و نصیب خویش را به تباهی داده اید. هر که پیمان بشکند، به ضرر خویش می شکند. زود است که خدا، مرا از شما بی نیاز گرداند. درود و رحمت و برکات خداوند، بر شما باد! (۱)

ص: ۳۸۶

۱- (۱) إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ خَطَبَ أَصْحَابَهُ وَأَصْحَابَ الْحُرِّ بِالْبَيْضَةِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا، مُسْتَحِلًّا لِحَرَمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعِيْدَانِ، فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مِدْخَلَهُ». أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَتَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ، وَعَظَّلُوا الْحُرَّ دُودًا، وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَيْءِ، وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ، وَحَزَمُوا حِلَالَهُ، وَأَنَا أَحَقُّ مِمَّنْ غَيَّرَ. قَدْ أَتَيْتُنِي كُتُبُكُمْ، وَقَدِمَتْ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ بِيَعْتِكُمْ؛ أَنْتُمْ لَا تُسَلِّمُونَنِي وَلَا تَخَذُلُونَنِي، فَإِنْ تَمَّمْتُمْ عَلَيَّ بِيَعْتِكُمْ تُصِيبُوا رُشْدَكُمْ، فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَأَهْلِي مَعَ أَهْلِكُمْ، فَلَكُمْ فِيَّ اسْوَةٌ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ، وَخَلَعْتُمْ بِيَعْتِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ، فَلَعَمْرِي مَا هِيَ لَكُمْ بِنُكْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَأَخِي وَابْنِ عَمِّي مُسْلِمٍ، وَالْمَغْرُورُ مِنْ اغْتَرَّ بِكُمْ، فَحَظَّكُمْ أَخْطَاءُكُمْ، وَنَصَيْبُكُمْ ضَيَعْتُمْ، وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ، وَسَيُغْنِي اللَّهُ عَنْكُمْ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

۲۵۴ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۰۳، [۱] الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۵۲). [۲]

۱- ۲۷/۷ یاری خواستن از عبید الله بن حُر

۲۵۴. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مِخْنَف - جمیل بن مَرثَد برایم نقل کرد که: حسین علیه السلام به راه ادامه داد تا به قصر (منزلگاه) بنی مُقاتل رسید. آن جا فرود آمد و خیمه ای برپا شده دید.

مُجالد بن سعید، از عامر شَعبی برایم نقل کرد که: حسین بن علی علیه السلام پرسید: «این خیمه، از آن کیست؟». گفتند: از آن عبید الله بن حُر جُعفی است.

فرمود: «او را نزد من فرا خوانید» و قاصدی به سوی او فرستاد. قاصد، چون نزد او رسید، گفت: این، حسین بن علی است که تو را فرا می خواند.

عبید الله بن حُر، استرجاع کرد (اَنَا لَّهِ كَفْتُ) و گفت: به خدا سوگند، از کوفه بیرون نیامدم، مگر بدان جهت که مبادا حسین، وارد کوفه شود و من در آن جا باشم. به خدا سوگند، نمی خواهم او را ببینم و او مرا ببیند.

قاصد آمد و به حسین علیه السلام خبر داد. حسین علیه السلام کفش هایش را پوشید و برخاست و [رفت تا] بر او وارد شد. سلام کرد و نشست و آن گاه، او را برای همراهی خود، دعوت کرد؛ ولی پسر حُر، سخن خود را تکرار کرد.

حسین علیه السلام فرمود: «اگر ما را یاری نمی کنی، از خدا بترس که با کسانی باشی که با ما نبرد می کنند. به خدا سوگند، کسی که صدای یاری ما را بشنود و ما را یاری نکند، نابود می شود».

پسر حُر گفت: این، هرگز نخواهد شد، إن شاء الله!

حسین علیه السلام برخاست و به اقامتگاه خود آمد. (۱)

۲۵۵. الامالی، صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام - حسین علیه السلام حرکت کرد تا به قُطْقَطَانَه (۲) رسید. به خیمه ای افراشته نظر افکند و فرمود: «این خیمه، از آن کیست؟».

گفتند: از آن عبید الله بن حُر جعفی.

حسین علیه السلام برایش پیغام فرستاد و فرمود: «ای مرد! تو گنهکار و خطاکاری و خداوند، تو را بدان کیفر می دهد، اگر به درگاه خداوند متعال توبه نکنی. اگر در این لحظات، مرا یاری رسانی، جدم در پیشگاه خداوند، شفیع تو خواهد بود».

ص: ۳۸۸

۱- (۱) فحدثنی جمیل بن مرثد: مَضَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَصْرِ بَنِي مُقَاتِلٍ، فَنَزَلَ بِهِ، فَإِذَا هُوَ بِفُسْطَاطٍ مَضْرُوبٍ. قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: حَدَّثَنِي الْمُجَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ عَامِرِ الشَّعْبِيِّ، أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لِمَنْ هَذَا الْفُسْطَاطُ؟ فَقِيلَ: لِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ الْحُرِّ الْجُعْفِيِّ، قَالَ: أَدْعُوهُ لِي، وَبَعَثَ إِلَيْهِ، فَلَمَّا أَتَاهُ الرَّسُولُ، قَالَ: هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدْعُوكَ. فَقَالَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنُ الْحُرِّ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ! وَاللَّهِ مَا خَرَجْتُ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَّا كَرَاهَةً أَنْ يَدْخُلَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا بِهَا، وَاللَّهِ مَا أَرِيدُ أَنْ أَرَاهُ وَلَا يَرَانِي، فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَأَخْبَرَهُ، فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعْلَيْهِ فَانْتَعَلَ، ثُمَّ قَامَ فَجَاءَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ، فَسَلَّمَ وَجَلَسَ، ثُمَّ دَعَاهُ إِلَى الْخُرُوجِ مَعَهُ، فَأَعَادَ إِلَيْهِ ابْنُ الْحُرِّ تِلْكَ الْمَقَالَةَ. فَقَالَ: فَإِنْ لَا تَنْصُرُنَا فَاتَّقِ اللَّهَ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يُقَاتِلُنَا، فَوَاللَّهِ لَا يَسْمَعُ وَاعِيَتِنَا أَحَدٌ ثُمَّ لَا يَنْصُرُنَا إِلَّا مَا هَلَكَ. قَالَ: أَمَّا هَذَا فَلَا يَكُونُ أَبَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ قَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِنْدِهِ حَتَّى دَخَلَ رَحْلَهُ ۲۵۵ (تاریخ

الطبری: ج ۵ ص ۴۰۷، [۱] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۴). [۲]

۲- (۲) مشهور، این است که جای دیدار امام حسین علیه السلام با عبید الله بن حُر جعفی، قصر (منزلگاه) بنی مُقاتِل بوده است.

عبید الله بن حُر گفت: ای پسر پیامبر! اگر تو را یاری کنم، نخستین کشته خواهم بود؛ ولی این اسبم را بگیرد. به خدا سوگند، هیچ گاه سوارش نشدم و دنبال چیزی نبودم، مگر این که بدان دست یافتم و کسی مرا تعقیب نکرد، مگر آن که نجات یافتم. پس آن را بگیرد.

حسین علیه السلام چهره از وی برگرداند و سپس فرمود: «ما را به تو و اسبت نیازی نیست» و هیچ گاه، گم راهان را یاور نمی گیرم» (۱)؛ ولی از این جا برو. نه با ما باش و نه بر ضد ما؛ زیرا هر کس فریاد ما خاندان را بشنود و پاسخ نگوید، خداوند، او را با صورت در آتش دوزخ می افکند». (۲)

۲-۷/۲۷ یاری خواستن امام علیه السلام از عمرو بن قیس مشرقی

۲-۷/۲۵۶ یاری خواستن امام علیه السلام از عمرو بن قیس مشرقی (۳)

ثواب الأعمال - به نقل از عمرو بن قیس مشرقی - من و پسرعمویم در قصر (منزلگاه)

ص: ۳۸۹

۱- (۱) سوره کهف: آیه ۵۱.

۲- (۲) سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى نَزَلَ الْقَطْقَطَانَةَ، فَنَظَرَ إِلَى فُسْطَاطٍ مَضْرُوبٍ، فَقَالَ: لِمَنْ هَذَا الْفُسْطَاطُ؟ فَقِيلَ: لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُرِّ الْجُعْفِيِّ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَيُّهَا الرَّجُلُ، إِنَّكَ مُذْنِبٌ خَاطِئٌ، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ آخِذُكَ بِمَا أَنْتَ صَانِعٌ إِنْ لَمْ تَتُبْ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي سَاعَتِكَ هَذِهِ فَتَنْصُرْنِي، وَيَكُونُ حِيْدِي شَفِيْعَكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى. فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَوْ نَصَرْتُكَ لَكُنْتُ أَوَّلَ مَقْتُولٍ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَلَكِنْ هَذَا فَرَسِي خُذْهُ إِلَيْكَ، فَوَاللَّهِ مَا رَكِبْتُهُ قَطُّ وَأَنَا أَرُومٌ شَيْئاً إِلَّا بَلَّغْتُهُ، وَلَا أَرَادَنِي أَحَدٌ إِلَّا نَجَوْتُ عَلَيْهِ، فَدُونَكَ فَخُذْهُ. فَأَعْرَضَ عَنْهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِوَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ: لَا حَاجَةَ لَنَا فَيْكَ وَلَا فِي فَرَسِكَ، «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا»، وَلَكِنْ فَرٌّ، فَلَا لَنَا وَلَا عَلَيْنَا؛ فَإِنَّهُ مَنْ سَمِعَ وَعَیَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ثُمَّ لَمْ يُجِبْنَا، كَبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ ۲۵۶ (الأمالی، صدوق: ص ۲۱۹ ح ۲۳۹، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۵ ح ۱). [۲]

۳- (۳) اطلاعات درستی در باره عمرو بن قیس مشرقی در دست نیست. برقی (رجال البرقی: ص ۸) و شیخ طوسی (رجال الطوسی: ص ۹۵ و ۱۰۲)، او را در شمار یاران امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام دانسته اند. امام حسین علیه السلام او را به کمک فرا خواند؛ اما او به خاطر کالاهایی که نزدش بود و تصمیم داشت آنها را به جایی بفرستد، عذر آورد. علامه حلی (خلاصه الأقوال: ص ۲۴۱) و ابن داوود حلی (رجال ابن داوود: ص ۲۶۴ ش ۳۷۴)، به سرزنش او بسنده کرده اند و در بخش دوم کتاب هایشان از او یاد کرده اند.

بنی مُقاتل بر حسین علیه السلام وارد شدیم و بر او سلام کردیم. پسرعمویم به وی گفت: ای ابا عبد الله! آنچه می بینم، رنگ است، یا محاسن چن است؟

فرمود: «رنگ است. پیری در بنی هاشم، زودرس است».

آن گاه به ما رو کرد و فرمود: «برای یاری من آمده اید؟».

گفتم: من مردی کهن سال، بدهکار و عیالوارم و در دستم، امانت های مردم است و نمی دانم چه می شود و دوست ندارم که امانت ها از دست بروند. پسرعمویم نیز همین سخن را گفت.

به ما فرمود: «پس بروید، تا فریاد ما را نشنوید و سیاهی [کاروان] ما را نبینید؛ چرا که هر کسی فریاد ما را بشنود و سیاهی ما را ببیند و به ما پاسخ ندهد و یاری نرساند، بر خداوند فرض است که او را با صورت، در آتش افکند».

۲۸/۷ رؤیای شهادت

۲۵۷. تاریخ الطبری - به نقل از عقیبه بن سیمان: وقتی آخر شب شد، حسین علیه السلام به ما فرمود که آنگاه که آنگاه دستور حرکت داد و ما به راه افتادیم.

وقتی از قصر (منزلگاه) بنی مُقاتل، حرکت کردیم و لختی رفتیم، حسین علیه السلام چرتی زد و آن گاه بیدار شد و می فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

ص: ۳۹۰

۱- (۱) دخلت علی الحسین علیه السلام أنا و ابن عم لی - و هو فی قصر بنی مقاتل - فسلمنا علیه، فقال له ابن عمی: یا ابا عبد الله، هذا الذی أری خضاب أو شعائرک؟ فقال: خضاب، و الشیب إلینا بنی هاشم یعجل. ثم أقبل علینا فقال: جئتما لنصرتی؟ فقلت: إنی رجل کبیر السن کثیر الدین کثیر العیال، و فی یدی بضائع للناس و لا - أدری ما یکون، و أکره أن اضیع أمانتی، و قال له ابن عمی مثل ذلك. قال لنا: فانطلقا فلا تسمعا لی و اعیه، و لا تریا لی سوادا، فإنه من سمع و اعیتنا أو رأی سوادنا فلم یجبنا و لم یغثنا، کان حقا علی الله عزوجل أن یکبه علی منخریه فی النار ۲۵۷ (ثواب الأعمال: ص ۳۰۹ ح ۱، رجال الکشی: ج ۱ ص ۳۳۰ ح ۱۸۱). [۱]

الْعَالَمِينَ» (۱) و این را دو یا سه بار تکرار کرد.

پسرش علی، بر اسب خویش آمد و گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» پدر جان! فدایت شوم! حمد و
إِنَّا لِلَّهِ گفتن تو، برای چیست؟

فرمود: «پسرم! چرتم گرفت و [در خواب،] سواری را بر اسبی دیدم که گفت: "این قوم، حرکت می کنند و مرگ نیز به دنبال
آنهاست". پس دانستم که از مرگمان به ما خبر می دهند».

گفت: پدر جان! خدا، برایت بد نیاورد! مگر ما بر حق نیستیم؟

فرمود: «سوگند به آن که بندگان به سوی او خواهند رفت، چرا».

گفت: پدر جان! پس اهمیتی ندارد؛ چرا که بر حق، جان می دهیم.

فرمود: «خدا، نیکوترین پاداشی را که به خاطر پدری به فرزندی داده، به تو بدهد!». (۲)

۲۵۸. الأمامی، صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -
حسین علیه السلام حرکت کرد تا در منزل عذیب فرود آمد و

ص: ۳۹۱

۱- (۱) سوره بقره: آیه ۱۵۶. [۱]

۲- (۲) لَمَّا كَانَ فِي آخِرِ اللَّيْلِ، أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالِاسْتِقَاءِ مِنَ الْمَاءِ، ثُمَّ أَمَرَنَا بِالرَّحِيلِ، فَفَعَلْنَا. قَالَ: فَلَمَّا ارْتَحَلْنَا مِنْ قَصْرِ بَنِي
مُقَاتِلٍ [۲] وَسَبَّحْنَا سَاعَةً، خَفَقَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَأْسِهِ خَفَقَةً، ثُمَّ انْتَبَهَ وَهُوَ يَقُولُ: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ. قَالَ: فَفَعَلَ ذَلِكَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا. قَالَ: فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ ابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى فَرَسٍ لَهُ فَقَالَ: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ
رَاجِعُونَ» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، يَا أَيَّتُهَا جُعِلَتْ فِدَاكَ! مِمَّ حَمَدَتِ اللَّهُ وَاسْتَرَجَعْتَ؟ قَالَ: يَا بُنَيَّ! إِنِّي خَفَقْتُ بِرَأْسِي
خَفَقَةً، فَعَنَّ لِي فَارِسٌ عَلَى فَرَسٍ، فَقَالَ: الْقَوْمُ يَسِيرُونَ وَالْمَنَايَا تَسْرِي إِلَيْهِمْ، فَعَلِمْتُ أَنَّهَا أَنْفُسُنَا نُعِيَتْ إِلَيْنَا. قَالَ لَهُ: يَا أَبَتِ، لَا أَرَاكَ
اللَّهُ سَوْءًا، أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟ قَالَ: بَلَى وَالَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ؛ قَالَ: يَا أَبَتِ، إِذَنْ لَا نُبَالِي؛ نَمُوتُ مُحِقِّينَ. فَقَالَ لَهُ: جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وُلْدٍ
خَيْرٍ مَا جَزَى وَوَلَدًا عَنِ وَالِدِهِ ۲۵۸ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۰۷؛ [۳] الإرشاد: ج ۲ ص ۸۲). [۴]

در آن جا خواب قیلوله (خواب پیش از ظهر) کرد. سپس با گریه از خواب، بیدار شد. فرزندش به وی گفت: پدر! چرا گریه می کنی؟

فرمود: «فرزندم! در این ساعت، خواب، دروغ نیست. در خواب، کسی به من پیام داد که: "با سرعت، حرکت می کنید و مرگ، شما را به سمت بهشت می برد"». (۱)

۲۹/۷ نامه ابن زیاد به حر، جهت سختگیری بر امام علیه السلام

۲۵۹. تاریخ الطبری - به نقل از عقبه بن سیمان - چون صبح شد، حسین علیه السلام فرود آمد و نماز صبح را خواند. آن گاه با شتاب، سوار شد و یاران خود را به جانب چپ برد و می خواست که پراکنده شان کند؛ امّا حر می آمد و آنها را بر می گرداند. حسین علیه السلام نیز او را بر می گرداند و چون آنها را به سوی کوفه می راند، مقاومت می کردند و راه بالا، در پیش می گرفتند و همچنان با هم راه می پیمودند تا به نینوا رسیدند؛ جایی که حسین علیه السلام، آن را منزلگاه قرار داد.

در این وقت، سواری بر اسبی اصیل، پدیدار شد که مسلح بود و کمانی بر شانه داشت و از کوفه می آمد. همگی ایستادند و منتظرش بودند. چون به آنها رسید، به حر بن یزید و یارانش سلام گفت؛ امّا به حسین علیه السلام و یارانش سلام نگفت. آن گاه نامه ای به حر داد که از ابن زیاد بود و چنین نوشته بود: «وقتی نامه من به تو رسید و فرستاده ام نزد تو آمد، بر حسین، سخت بگیر و او را در بیابان بی حصار و آب، فرود آور. به فرستاده ام دستور داده ام با تو باشد و از تو جدا نشود تا خیر بیاورد که دستور مرا اجرا کرده ای. والسلام!».

ص: ۳۹۲

۱- (۱) سَارَ [الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] حَتَّى نَزَلَ الْعُدَيْبَ، فَقَالَ فِيهَا قَائِلَةٌ الظَّهَيْرَةَ، ثُمَّ انْتَبَهَ مِنْ نَوْمِهِ بَاكِئًا، فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ: مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَه؟ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا تَكْذِبُ الرُّؤْيَا فِيهَا، وَإِنَّهُ عَرَضَ لِي فِي مَنَامِي عَارِضٌ فَقَالَ: تُسْرِعُونَ السَّيْرَ، وَالْمَنَايَا تَسِيرُ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ ۲۵۹ (الأمالی، صدوق: ص ۲۱۸ ح ۲۳۹، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۳). [۲]

حُر، وقتی نامه را خواند، بدانها گفت: این، نامه امیر عبید الله بن زیاد است که به من دستور می دهد تا شما را در همان جا که نامه اش به من می رسد، نگه دارم. این، فرستاده اوست که گفته از من جدا نشود تا نظر وی اجرا شود.

ابو شعثا یزید بن زیاد بن مُهاصر کِنْدی بَهْدَلی، به فرستاده عبید الله بن زیاد نگریست و رو به او کرد و گفت: مالک بن نَسیر بَدی هستی؟

گفت: آری.

او نیز یکی از مردم کِنْده بود.

یزید بن زیاد به او گفت: مادرت عذارت شود! برای چه آمده ای؟

گفت: در آنچه آمده ام! پیشوایم را اطاعت کرده ام و به بیعتم، عمل کرده ام.

ابو شعثا گفت: پروردگار را نافرمانی کرده ای و از پیشوای خویش، در هلاکت خویش، اطاعت کرده ای و ننگ و جهنم به دست آورده ای، که خداوند عَزَّوَجَلَّ می فرماید: «آنها را پیشوایان، قرار دادیم که به سوی جهنم دعوت کنند و روز رستاخیز، یاری نمی بینند» (۱). پیشوای تو، چنین است.

حُر، جماعت را وادار کرد که در همان مکان بی آب و آبادی، فرود آیند.

گفتند: بگذار ما در این دهکده، فرود آییم - و مقصودشان، نینوا بود - یا در این دهکده - که مقصودشان غاصریه بود - یا در آن دیگری - که مقصودشان شَفِیه بود -.

گفت: نه! به خدا، قدرت این کار را ندارم. این مرد را برای مراقبت از من فرستاده اند.

زُهَیر بن قَین گفت: ای پسر پیامبر خدا! جنگ با اینان، آسان تر از جنگ با کسانی است که پس از این به مقابله ما می آیند. به جان خودم سوگند، از پی اینان که می بینی، کسانی به سوی ما می آیند که تاب مقابله با آنها را نداریم.

حسین علیه السلام فرمود: «من، کسی نیستم که جنگ را آغاز کنم».

ص: ۳۹۳

گفت: ما را به سوی این دهکده ببر و در آن جا فرود آی که امن است و بر کنار فرات است، و اگر نگذاشتند، با آنها می جنگیم، که جنگ با آنها، آسان تر از جنگ با کسانی است که از پی آنها می رسند.

حسین علیه السلام فرمود: «این، چه دهکده ای است؟».

گفت: عقر. (۱)

حسین علیه السلام فرمود: «خدایا! از عقر، (۲) به تو پناه می برم».

آن گاه فرود آمد و این به روز پنج شنبه، دوم محرم سال شصت و یکم بود.

چون فردا شد، عمر بن سعد بن ابی وقاص، با چهار هزار نفر از کوفه بر آنها وارد شدند. (۳)

ص: ۳۹۴

۱- (۱) عقر، نام چند جاست. از جمله عقر بابل که در نزدیکی کربلا به سمت کوفه است ۲۶۰ (معجم البلدان: ج ۴ ص ۱۳۶. [۱] نیز، ر.ک: نقشه شماره ۴ در پایان کتاب).

۲- (۲) عقر، به معنای زخمی کردن و نیز پی کردن اسب هم آمده است (تاج العروس: ج ۷ ص ۲۴۶-۲۴۷ ماده «عقر»).

۳- (۳) فَلَمَّا أَصْبَحَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] نَزَلَ فَصَلَّى الْغَدَاةَ، ثُمَّ عَجَّلَ الرُّكُوبَ، فَأَخَذَ يَتَاسَرُ بِأَصْحَابِهِ يُرِيدُ أَنْ يُفَرِّقَهُمْ، فَيَأْتِيَهُ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ فَيُرْدُهُمْ فَيُرْدُهُ، فَجَعَلَ إِذَا رَدَّهُمْ إِلَى الْكُوفَةِ رَدًّا شَدِيدًا امْتَنَعُوا عَلَيْهِ فَارْتَفَعُوا، فَلَمْ يَزَالُوا يَتَسَايَرُونَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] وَالْحُرُّ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى نَيْنَوَى؛ الْمَكَانِ الَّذِي نَزَلَ بِهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: فَإِذَا رَاكَ عَلَى نَجِيبٍ لَهُ، وَعَلَيْهِ السَّلَامُ، مُتَنَكِّبٌ قَوْسًا، مُقْبِلٌ مِنَ الْكُوفَةِ، فَوَقَفُوا جَمِيعًا يَنْتَظِرُونَهُ. فَلَمَّا انْتَهَى إِلَيْهِمْ سَلَّمَ عَلَى الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ وَأَصْحَابِهِ، وَلَمْ يُسَلِّمْ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ، فَدَفَعَ إِلَى الْحُرِّ كِتَابًا مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَإِذَا فِيهِ: أَمَّا بَعْدُ، فَجَجِعَ بِالْحُسَيْنِ حِينَ يَبْلُغُكَ كِتَابِي، وَيَقْدَمُ عَلَيْكَ رَسُولِي، فَلَا تُنْزِلُهُ إِلَّا بِالْعَرَاءِ فِي غَيْرِ حِصْنٍ وَعَلَى غَيْرِ مَاءٍ، وَقَدْ أَمَرْتُ رَسُولِي أَنْ يَلْزَمَكَ وَلَا يُفَارِقَكَ، حَتَّى يَأْتِيَنِي بِإِنْفَاذِكَ أَمْرِي، وَالسَّلَامُ. قَالَ: فَلَمَّا قَرَأَ الْكِتَابَ قَالَ لَهُمُ الْحُرُّ: هَذَا كِتَابُ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، يَأْمُرُنِي فِيهِ أَنْ أَجْجِعَ بِكُمْ فِي الْمَكَانِ الَّذِي يَأْتِيَنِي فِيهِ كِتَابُهُ، وَهَذَا رَسُولُهُ، وَقَدْ أَمَرَهُ إِلَّا يُفَارِقَنِي حَتَّى انْفِدَ رَأْيُهُ وَأَمْرُهُ. فَنَظَرَ إِلَى رَسُولِ عُبَيْدِ اللَّهِ، يَزِيدُ بْنُ زِيَادٍ بْنِ الْمُهَاصِرِ - أَبُو الشَّعْثَاءِ الْكِنْدِيُّ ثُمَّ الْبَهْدَلِيُّ - فَعَنَّ لَهُ، فَقَالَ: أَمَّا لَكَ بِنُ النَّسِيرِ الْبَدِيُّ؟ قَالَ: نَعَمْ - وَكَانَ أَحَدَ كِنْدَةَ - فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ بْنُ زِيَادٍ: تَكَلَّمْتَكَ أُمَّكَ! مَاذَا جِئْتَ فِيهِ؟ أَعْطَتْ إِمَامِي، وَوَفَيْتُ بَبَيْعَتِي، فَقَالَ لَهُ أَبُو الشَّعْثَاءِ: عَصَيْتَ رَبَّكَ، وَأَعْطَتْ إِمَامَكَ فِي هَلَاكِ نَفْسِكَ، كَسَبْتَ الْعَارَ وَالنَّارَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ» فَهُوَ إِمَامُكَ -.

۲۶۰. الملهوف: حسین علیه السلام حرکت کرد تا به دو منزلی کوفه رسید و در آن جا به حرّ بن یزید با هزار سوار، برخورد کرد. حسین علیه السلام به وی فرمود: «با مایی، یا بر ضدّ ما؟».

حرّ گفت: بر ضدّ تو، ای ابا عبد الله!

حسین علیه السلام فرمود: «نیرو و توانی، جز از جانب خداوند بزرگ نیست».

سخنانی میان آنها رد و بدل شد، تا این که حسین علیه السلام به او فرمود: «اگر شما بر خلاف نامه هایتان و خلاف فرستادگانتان رفتار می کنید، من به همان جایی باز می گردم که از آن آمده ام»؛ ولی حرّ و یارانش، از این کار، ممانعت کردند.

حرّ گفت: نه؛ لیکن - ای پسر پیامبر - راهی انتخاب کن که تو را به کوفه ببرد و به مدینه نرساند، تا نزد عبید الله بن زیاد، عذر داشته باشم که به راهی دیگر رفته ای.

آن گاه حسین علیه السلام، راه سمت چپ را انتخاب کرد تا به عُذَیب الهِجانات رسید.

سپس نامه عبید الله بن زیاد به حرّ رسید که او را در کار حسین علیه السلام، سرزنش می کرد و دستور سختگیری می داد. در این هنگام، حرّ و یارانش متعرض آنان شدند و از حرکتشان، جلوگیری کردند. حسین علیه السلام به حرّ فرمود: «مگر تو دستور ندادی که راهمان را کج کنیم؟».

حُرْ كُفْتُ: چرا؛ ولی نامه امیر عبید الله بن زیاد به دستم رسیده و مرا بر سختگیری بر تو، دستور داده است و جاسوسی را بر من گماشته که [حتماً] این کار را انجام دهم. (۱)

ص: ۳۹۶

۱- (۱) وسارَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى صَارَ عَلَى مَرَحَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ، فَإِذَا بِالْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ فِي أَلْفِ فَارِسٍ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلْنَا أَمْ عَلَيْنَا؟ فَقَالَ: بَلْ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ! ثُمَّ تَرَادَّ الْقَوْلُ بَيْنَهُمَا، حَتَّى قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِذَا كُنْتُمْ عَلَى خِلَافٍ مَا أَتَنَى بِهِ كُتُبُكُمْ، وَقَدِمْتُمْ بِهِ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ، فَإِنِّي أَرْجِعُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي أَتَيْتُ مِنْهُ؛ فَمَنَعَهُ الْحُرُّ وَأَصْحَابُهُ مِنْ ذَلِكَ، وَقَالَ: لَا، بَلْ خُذْ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ طَرِيقًا لَا يُدْخِلُكَ الْكُوفَةَ، وَلَا يُوَصِّلُكَ إِلَى الْمَدِينَةِ، لِأَعْتَدَ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ بِأَنَّكَ خَالَفْتَنِي الطَّرِيقَ. فَتَيَسَّرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، حَتَّى وَصَلَ إِلَى عُذَيْبِ الْهَجَانَاتِ. قَالَ: فَوَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِلَى الْحُرِّ يَلُومُهُ فِي أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيَأْمُرُهُ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْهِ. فَعَرَّضَ لَهُ الْحُرُّ وَأَصْحَابُهُ، وَمَنَعُوهُ مِنَ الْمَسِيرِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَمْ تَأْمُرْنَا بِالْعِدُولِ عَنِ الطَّرِيقِ؟ فَقَالَ الْحُرُّ: بَلَى، وَلَكِنَّ كِتَابَ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَدْ وَصَلَ يَأْمُرُنِي فِيهِ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْكَ، وَقَدْ جَعَلَ عَلَيَّ عَيْنًا يُطَالِبُنِي بِذَلِكَ ۲۶۲ (الملهوف: ص ۱۳۷).

بخش چهارم: از رسیدن امام حسین علیه السلام به کربلا، تا شهادت ایشان

اشاره

فصل یکم: امام علیه السلام در محاصره دشمن

فصل دوم: نگاهی به میدان نبرد

فصل سوم: شهادت یاران امام حسین علیه السلام

فصل چهارم: شهادت فرزندان امام حسین علیه السلام

فصل پنجم: شهادت فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام

فصل ششم: شهادت فرزندان امام حسن علیه السلام

فصل هفتم: شهادت فرزندان عبد الله بن جعفر

فصل هشتم: شهادت فرزندان عقیل

فصل نهم: شهادت سید الشهداء علیه السلام

ص: ۳۹۷

اشاره

۲۶۱.الإرشاد: روز پنج شنبه، دوم محرم [سال ۶۱ هجری، امام حسین علیه السلام، در کربلا فرود آمد. (۱)

۲۶۲.المناقب، ابن شهر آشوب: روز پنج شنبه، دوم محرم سال ۶۱ هجری، امام حسین علیه السلام و لشکرش را به سوی کربلا راندند. امام علیه السلام در آن جا فرود آمد و فرمود: «این جا، جایگاه کرب (رنج) و بلاست. این جا، جایگاه مرکب ها و بار و بُنه ماست و [این جا] قتلگاه مردانمان و جای ریخته شدن خونمان است». (۲)

۲۶۳.تاریخ الطبری - به نقل از عمّار دُهنی، از امام باقر علیه السلام - : حسین علیه السلام، حرکت کرد و جلوداران سپاه عبید الله بن زیاد، ایشان را دیدند. حسین علیه السلام چون چنین دید، راه خود را به سوی کربلا، کج کرد و پشت لشکر را به سوی نيزار و گیاه تازه قرار داد تا تنها در

ص: ۳۹۸

۱- (۱) نَزَلَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَرْبَلَاءَ] وَذَلِكَ يَوْمَ الْخَمِيسِ، وَهُوَ الْيَوْمُ الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ، سَنَةِ إِحْدَى وَسِتِّينَ ۲۶۳ (الإرشاد: ج ۲ ص ۸۴؛ [۱] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۵). [۲]

۲- (۲) فَسَاقُوا [الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَسْكَرَهُ] إِلَى كَرْبَلَاءَ يَوْمَ الْخَمِيسِ، الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ، سَنَةِ إِحْدَى وَسِتِّينَ، ثُمَّ نَزَلَ وَقَالَ: هَذَا مَوْضِعُ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ، هَذَا مَنَاخُ رِكَابِنَا، وَمَحَطُّ رِحَالِنَا، وَمَقْتَلُ رِجَالِنَا، وَسَيْفُكَ دِمَائِنَا ۲۶۴ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۹۷؛ [۳] مطالب السؤل: ص ۷۵). [۴]

یک جبهه بجنگد، و فرود آمد و چادر زد. یارانش چهل و پنج سوار و صد پیاده بودند». (۱)

ص: ۳۹۹

۱- (۱) فَسَارَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ]، فَلَقِيَتْهُ أُوَائِلُ خَيْلِ عُبَيْدِ اللَّهِ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَدَلَ إِلَى كَرْبَلَاءَ، فَأَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى قَصَبَاءَ وَخَلَا؛ كَيْلًا يُقَاتِلَ إِلَّا مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ، فَتَنَزَلَ وَضَرَبَ أُبَيْتَيْتَهُ، وَكَانَ أَصْحَابُهُ خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ فَارِسًا وَمِئَةً رَاجِلًا ۲۶۵ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۹، [۱] تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۷).

بر پایه گزارش های قطعی منابع تاریخی و حدیثی و تقویم های تطبیقی، حادثه عاشورا، در دهم محرم سال ۶۱ هجری قمری واقع شده است، و بر اساس بیشتر تقویم های تطبیقی، این حادثه، در بیستم مهرماه سال ۵۹ شمسی (۱) و دوازدهم اکتبر سال ۶۸۰ میلادی، (۲) روی داده است. اندک اختلاف موجود در میان تقویم های تطبیقی، بر سر روز وقوع حادثه (بیستم و دوازدهم) است و نه ماه و سال وقوع آن (مهرماه ۵۹ و اکتبر ۶۸۰).

در این که روز ورود امام حسین علیه السلام به کربلا- و همچنین روز عاشورا، مصادف با کدام یک از روزهای هفته بوده، گزارش ها مختلف است. بیشتر منابع، ورود امام حسین علیه السلام و یارانش به کربلا را روز پنج شنبه دوم محرم سال ۶۱ هجری گزارش کرده اند، بر اساس این گزارش ها و نیز گزارش هایی که روز ورود امام علیه السلام به کربلا را چهارشنبه اول محرم گزارش کرده اند و همچنین گزارش هایی که تصریح کرده اند روز عاشورا، جمعه بوده، باید گفت که حادثه عاشورا در روز جمعه دهم محرم سال

ص: ۴۰۰

۱- (۱) هیئت و نجوم اسلامی: ج ۲ ص ۲۲۶، نرم افزار نجوم اسلامی. در گاه نامه تطبیقی سه هزار ساله (ص ۸۵)، روز عاشورا، برابر با ۲۱ مهر دانسته شده است.

۲- (۲) هیئت و نجوم اسلامی: ج ۲ ص ۲۲۶. برخی نیز نهم و دهم اکتبر گفته اند (ر.ک: التواریخ الهجریه: ص ۹۳؛ تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی: ص ۱۳، گاه نامه تطبیقی سه هزار ساله: ص ۸۵، نرم افزار نجوم اسلامی).

گزارش شماری دیگر از منابع، حاکی از آن است که حادثه عاشورا، در روز دوشنبه اتفاق افتاده است. همچنین در برخی از منابع، روز شنبه یا چهارشنبه گزارش شده است.

بنا بر این، بر اساس یافته‌های تاریخی، قوی‌ترین گزارش، حاکی از آن است که روز عاشورا، روز جمعه بوده و پس از آن، روز دوشنبه از شهرت بیشتری برخوردار است؛ اما نکته قابل توجه، این است که محاسبات مبتنی بر تقویم‌های تطبیقی، وقوع حادثه عاشورا را در هیچ یک از این دو روز، تأیید نمی‌کنند؛ بلکه بر اساس این محاسبات، روز عاشورا، چهارشنبه (۱) یا سه شنبه (۲) روی داده است. گفتنی است که برخی از پژوهشگران، در جمع‌بندی میان گزارش‌های تاریخی و محاسبات نجومی، با عنایت به این که گاه محاسبات نجومی، با تقویم هلالی محلی (که تابع رؤیت است) یک روز اختلاف دارند، گزارش‌هایی را که روز عاشورا را دوشنبه ذکر کرده‌اند، ترجیح داده‌اند. (۳)

ص: ۴۰۱

۱- (۱) ر.ک: التواریخ الهجریه (التوفیقات الإلهیه): ص ۹۳، تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی: ص ۱۳، گاه‌نامه تطبیقی سه هزار ساله: ص ۸۵.

۲- (۲) در نرم افزار نجوم اسلامی (مرکز مطالعات و پژوهش‌های فلکی-نجومی/قم)، روز عاشورا، سه شنبه نهم اکتبر سال ۶۸۰ میلادی (بیستم مهر سال ۵۹ شمسی)، ضبط شده است.

۳- (۳) دمع السجوم: ص ۲۰۲، [۱] هیئت و نجوم اسلامی: ج ۲ ص ۲۲۵-۲۲۶.

۲۶۴. المعجم الكبير - به نقل از مطلب بن عبد الله بن حنطب - هنگامی که حسین بن علی علیه السلام را محاصره کردند، پرسید: «نام این سرزمین چیست؟».

گفتند: کربلا.

فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله راست گفت. به درستی که این، سرزمین کرب (اندوه) و بلاست». (۱)

۲۶۵. المعجم الكبير: ام سلمه گفت: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام نشسته بود که فرمود: «کسی بر من وارد نشود».

من، چشم انتظار بودم، که حسین علیه السلام وارد شد و صدای گریه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شنیدم. سیرک کشیدم. دیدم حسین علیه السلام در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله است و ایشان، گریه کنان، دست بر پیشانی خود می کشد. گفتم: به خدا سوگند، نفهمیدم کی داخل شد!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل، با ما در خانه بود و گفت: او (حسین) را دوست داری؟

گفتم: از دنیا [او را] دوست دارم.

جبرئیل گفت: بی تردید، امت، او را به زودی در سرزمینی به نام کربلا می کشند».

[ام سلمه گفت: سپس جبرئیل، از خاک آن جا برگرفت و به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان داد و حسین علیه السلام [سال ها بعد، هنگامی که او را برای کشتن محاصره کردند، پرسید: «نام این سرزمین چیست؟».

گفتند: کربلا.

فرمود: «خدا و پیامبرش راست گفتند؛ سرزمین کرب (اندوه) و بلاست». (۲)

ص: ۴۰۲

۱- (۱) لَمَّا احِيطَ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟ قِيلَ: كَرْبَلَاءُ. فَقَالَ: صَدَقَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّهَا أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ ۲۶۶ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۶ ح ۲۸۱۲، العقد الفريد: ج ۳ ص ۳۶۵).

۲- (۲) كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسًا ذَاتَ يَوْمٍ فِي بَيْتِي، فَقَالَ: لَا يَدْخُلُ عَلَيَّ أَحَدٌ، فَانْتَظَرْتُ، فَدَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَمِعْتُ نَشِيحَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَبْكِي، فَاطَّلَعْتُ، فَإِذَا حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حِجْرِهِ، وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَمْسُحُ جَبِينَهُ، وَهُوَ يَبْكِي، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ، مَا عَلِمْتُ حِينَ دَخَلَ. فَقَالَ: إِنَّ جَبْرِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ مَعَنَا فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ: تُحِبُّهُ؟ قُلْتُ: أَمَا مِنَ الدُّنْيَا فَتَعَم. قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُ هَذَا بِأَرْضٍ يُقَالُ لَهَا: كَرْبَلَاءُ، فَتَنَاقَلَ جَبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ تَرْبَتِهَا، فَأَرَاهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

آله. فَلَمَّا احِيطَ بِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ قُتِلَ قَالَ: مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟ قَالُوا: كَرْبَلَاءُ، قَالَ: صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ ۲۶۷
(المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۸ ح ۲۸۱۹، كنز العمال: ج ۱۳ ص ۶۵۶ ح ۳۷۶۶۶).

۲۶۶. الفتح - پس از آن که در «عُذَيْبِ الْهَجَانَات»، (۱) فرمان عیید الله بن زیاد، برای در تنگنا قرار دادن حسین علیه السلام رسید - حسین علیه السلام، بیرون آمد و فرزندان و برادران و خانواده اش - که رحمت خدا بر ایشان باد - پیش رویش بودند.

حسین علیه السلام، لختی به ایشان نگریست و گریست و فرمود: «خدایا! ما خاندان پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم و از حرم جدمان، بیرون رانده شده ایم و بنی امیه، بر ما ستم کرده اند. حق ما را [از ایشان] بگیر و بر این قوم کافر، یاری مان ده».

سپس حسین علیه السلام در میان خانواده اش بانگ زد و از آن جا حرکت کرد تا روز چهارشنبه یا پنج شنبه، دوم محرم سال ۶۱ [هجری] در کربلا فرود آمد. به یارانش رو کرد و فرمود: «آیا این جا کربلاست؟».

گفتند: آری.

حسین علیه السلام به یارانش فرمود: «فرود آید که این جا، جایگاه اندوه و بلاست! این جا، محل فرود آمدن مرکب هایمان، و این جا محل بار و بینه ما و ریخته شدن خونمان است».

آنها پیاده شدند و بارهایشان را در جایی کناره فرات، فرود آوردند و خیمه ای را برای حسین علیه السلام و همسران و فرزندان، بر پا کردند و خویشان حسین علیه السلام، گرداگرد خیمه او، خیمه زدند (۲). (۳)

ص: ۴۰۳

۱- (۱) عُذَيْبِ الْهَجَانَات، منطقه ای در نزدیکی قادسیه در عراق، بوده است (ر.ک: نقشه شماره ۳ در پایان کتاب).

۲- (۲) در مقتل الحسین خوارزمی، این افزوده آمده است: امام علیه السلام فرمود: «به راستی که مردم، بندگان دنیایند و دین، فقط بازیچه ای بر سر زبان آنهاست. تا آن جا که زندگی شان اقتضا دارد، گرد آن می چرخند و زمانی که در بوته آزمایش گذاشته شوند، دینداران، اندک اند».

۳- (۳) خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوُلْدُهُ وَإِخْوَتُهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ - بَيْنَ يَدَيْهِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ سَاعَةً وَبَكَى، وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا عِتْرَةُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَقَدْ أَخْرَجْنَا وَطُرِدْنَا عَنْ حَرَمِ حِدَانَا، وَتَعَدَّتْ بَنُو أُمَّيَّةَ عَلَيْنَا، فَخَذَ بِحَقِّنَا، وَأَنْصَرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. قَالَ: ثُمَّ صَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي عَشِيرَتِهِ، وَرَحَلَ مِنْ مَوْضِعٍ عِزِّكَ، حَتَّى نَزَلَ كَرْبَلَاءَ فِي يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ، أَوْ يَوْمِ الْخَمِيسِ، وَذَلِكَ فِي الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ، سِنَّةَ إِحْدَى وَسِتِّينَ، ثُمَّ أَقْبَلَ إِلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَ لَهُمْ: أَهْذِهِ كَرْبَلَاءُ؟ فَقَالُوا: نَعَمْ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: انزِلُوا، هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ، هَاهُنَا مُنَاخُ رِكَابِنَا، وَمَحَطُّ رِحَالِنَا، وَسَفْكَ دِمَائِنَا. قَالَ: فَنَزَلَ الْقَوْمُ، وَحَطُّوا الْأَثْقَالَ نَاحِيَةَ مِنَ الْفُرَاتِ، وَضَرَبَتْ خَيْمَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ وَبَنِيهِ، وَضَرَبَ عَشِيرَتَهُ خِيَامَهُمْ مِنْ حَوْلِ خَيْمَتِهِ ۲۶۸ (الفتح: ج ۵ ص

۸۳، [۱] مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۳۶). [۲]

۲۶۷. کامل الزیارات - به نقل از مُیَسَّر بن عبد العزیز، از امام باقر علیه السلام: -حسین بن علی علیه السلام از کربلا به محمّد بن حنفیه نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. از حسین بن علی، به محمّد بن علی و خویشاوندان هاشمی اش. اَمَّا بَعْدُ، گویی که دنیا، هیچ گاه نبوده است و آخرت، همیشه هست. وَالسَّلَامُ!». (۱)

۴/۱ داستان بیرون آمدن عمر بن سعد برای نبرد با امام علیه السلام

۴/۱-۱ خبر دادن امام علی علیه السلام از برگزیدن دوزخ به وسیله ابن سعد

۲۶۸. تهذیب الکمال - به نقل از محمّد بن سیرین، از یکی از یارانش: -علی علیه السلام به عمر بن سعد فرمود: «تو در چه حالی هستی، هنگامی که در دوراهی بر گزیدن بهشت یا

ص: ۴۰۴

۱- (۱) كَتَبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ [أَيِ ابْنِ الْحَخَفِيِّهِ] مِنْ كَرْبَلَاءَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَمَنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ: أَمَّا بَعْدُ، فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ، وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ، وَالسَّلَامُ ۲۶۹ (کامل الزیارات: ص ۱۵۸ ح ۱۹۶، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۷ ح ۲۳). [۲]

۲-۴/۱ برگزیدن دوزخ

۲۶۹. تاریخ الطبری - به نقل از عَمَّار دُهْنِي، از امام باقر علیه السلام - عبید الله بن زیاد، فرمان روایی ری را به عمر بن سعد بن ابی وقاص سپرد و فرمان [حکومت] را به او داد و گفت: مرا از این مرد (یعنی حسین علیه السلام)، آسوده کن.

عمر گفت: مرا معاف بدار! اما ابن زیاد نپذیرفت. عمر گفت: امشب را به من مهلت بده.

به او مهلت داد. عمر، در کارش اندیشید و چون صبح شد، نزد ابن زیاد آمد و آنچه را بدان فرمان یافته بود، پذیرفت. سپس عمر بن سعد، به سوی امام علیه السلام، روانه شد. (۲)

۲۷۰. تاریخ الطبری: عُقْبَةُ بْنُ سَمْعَانَ می گوید: سبب خارج شدن عمر بن سعد به سوی حسین علیه السلام، این بود که عبید الله بن زیاد، او را بر چهار هزار تن از کوفیان، گماشته بود تا آنان را به سوی دَسْتَبِي (۳) ببرد و با دیلمیان - که به دَسْتَبِي رفته و بر آن جا، چیره شده بودند -، رویارویی کند. ابن زیاد، فرمان حکومت ری را به نام عمر نوشت و فرمان حرکت را به او داد. او بیرون رفت و در حَمَامِ اعین، خیمه لشکر را بر پا کرد.

ص: ۴۰۵

۱- (۱) قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: كَيْفَ أَنْتَ إِذَا قُتِمَ مَقَامًا تُحَيَّرُ فِيهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَتَخْتَارُ النَّارَ؟! ۲۷۰ (تهذيب الكمال: ج ۲۱ ص ۳۵۹، الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۶۸۳). [۱]

۲- (۲) كَانَ عُمَرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ قَدْ وُلِّاهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادِ الرَّيِّ، وَعَهَّدَ إِلَيْهِ عَهْدَهُ، فَقَالَ: أَكْفِنِي هَذَا الرَّجُلَ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ]. قَالَ: أَعْفِنِي، فَأَبَى أَنْ يُعْفِيَهُ، قَالَ: فَأَنْظِرْنِي اللَّيْلَةَ، فَأَخَّرَهُ، فَنَظَرَ فِي أَمْرِهِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ عَمَدًا عَلَيْهِ رَاضِيًا بِمَا أَمَرَ بِهِ، فَتَوَجَّهَ إِلَيْهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ ۲۷۱ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۹، [۲] تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۲۷).

۳- (۳) دَسْتَبِي: دشت آبی؛ دستوا. امروزه دشت قزوین نامیده می شود که در جنوب شهر قزوین واقع است و بویین زهرا و آوج در آن قرار گرفته اند (ر.ک: جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی: ص ۲۳۹).

هنگامی که ماجرای امام حسین علیه السلام پیش آمد و ایشان، به سوی کوفه حرکت کرد، ابن زیاد، عمر بن سعد را فرا خواند و گفت: به سوی حسین، حرکت کن. هنگامی که از کار ما و او فارغ شدیم، به سوی فرمان روایی خود می روی.

عمر بن سعد به او گفت: خدایت رحمت کند! اگر می توانی مرا معاف بداری، معاف مدار. عبید الله به او گفت: آری؛ به شرط آن که فرمان [حکومت ری] را به ما، باز گردانی.

هنگامی که ابن زیاد، این را گفت، عمر بن سعد گفت: امروز را به من، مهلت بده تا ببیندیشم.

او باز گشت تا با خیرخواهانش، مشورت کند. با هیچ کس مشورت نکرد، جز آن که او را [از پذیرش این کار،] باز داشت. حمزه پسر مُغیره بن شُعبه - که خواهرزاده اش بود - آمد و گفت: ای دایی! تو را به خدا سوگند می دهم که مبادا به سوی حسین، حرکت کنی و خدایت را نافرمانی کرده، قطع رَحِم کنی! به خدا سوگند، اگر همه دنیا و زمین و دارایی هایش، از آن تو باشد و از آنها دست بشویی، برایت بهتر است از آن که خدا را دیدار کنی، در حالی که [ریختن] خون حسین علیه السلام را به گردن داری!

عمر بن سعد به او گفت: بی گمان، به خواست خدا، این کار را می کنم.

هشام می گوید: عَوانه بن حَكَم، از عَمّار بن عبد الله بن یَسار جُهَنی، از پدرش نقل می کند که گفت: بر عمر بن سعد، وارد شدم. او فرمان یافته بود تا به سوی حسین علیه السلام برود. به من گفت: امیر (ابن زیاد) به من فرمان داده که به سوی حسین بروم؛ ولی من نپذیرفته ام.

به او گفتم: کار درستی کرده ای. خدا، هدایتت کند! به گردن دیگری بینداز. انجام نده و به سوی حسین، مرو.

از نزدش بیرون آمدم. کسی نزد من آمد و گفت: این، عمر بن سعد است که مردم را برای حرکت به سوی حسین، فرا می خواند.

پس نزد او رفتم. نشسته بود و هنگامی که مرا دید، رویش را برگرداند. دانستم که تصمیم به حرکت و رویارویی با حسین علیه السلام گرفته است. لذا از نزدش بیرون آمدم.

عمر بن سعد، به سوی ابن زیاد رفت و گفت: خداوند، کارت را به صلاح دارد! تو، این کار و عهد فرمان روایی را به من سپرده ای و مردم، آن را شنیده اند. اگر صلاح می بینی، آن را تنفیذ کن و کس دیگری را از میان بزرگان کوفه، به سوی حسین، روانه کن، که من برای تو در جنگ، سودمندتر و با کفایت تر از آنها نیستم.

سپس، تنی چند را نام بُرد.

ابن زیاد به او گفت: بزرگان کوفه را به من معرفی نکن و برای فرستادن کسی، از تو مشورتی نخواسته ام. اگر با لشکر ما می روی، برو؛ و گرنه، فرمان ما را باز گردان.

عمر نیز چون پافشاری او را دید، گفت: می روم.

عمر، با چهار هزار نفر، حرکت کرد و فردای روز رسیدن حسین علیه السلام به نینوا، به آن جا رسید. (۱)

ص: ۴۰۷

۱- (۱) كَانَ سَبَبُ خُرُوجِ ابْنِ سَعْدٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ بَعَثَهُ عَلَى أَرْبَعَةِ آلَافٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَسِيرُ بِهِمْ إِلَى دَسْتَبِي، وَكَانَتْ الدَّيْلَمُ قَدْ خَرَجُوا إِلَيْهَا، وَغَلَبُوا عَلَيْهَا، فَكَتَبَ إِلَيْهِ ابْنُ زِيَادٍ عَهْدَهُ عَلَى الرَّيِّ، وَأَمَرَهُ بِالْخُرُوجِ، فَخَرَجَ مُعْسِكِرًا بِالنَّاسِ بِحَمِيَامٍ أَعْيَنَ. فَلَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ، وَأَقْبَلَ إِلَى الْكُوفَةِ، دَعَا ابْنُ زِيَادٍ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ، فَقَالَ: سِرْ إِلَى الْحُسَيْنِ، فَإِذَا فَرَعْنَا مِمَّا بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ سِرْتَ إِلَى عَمَلِكَ. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: إِنَّ رَأَيْتَ - رَحِمَكَ اللَّهُ - أَنْ تُعْفِينِي فَأَفْعَلُ، فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ: نَعِيمٌ، عَلَى أَنْ تَرُدَّ لَنَا عَهْدَنَا، قَالَ: فَلَمَّا قَالَ لَهُ ذَاكَ، قَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: أَمَهْلِنِي الْيَوْمَ حَتَّى أَنْظُرَ، قَالَ: فَانصِرْ رَفَ عُمَرُ يَسْتَشِيرُ نَصِيحَاءَهُ، فَلَمْ يَكُنْ يَسْتَشِيرُ أَحَدًا إِلَّا نَهَاهُ. قَالَ: وَجَاءَ حَمْزَةُ بْنُ الْمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ، وَهُوَ ابْنُ اخْتِهِ، فَقَالَ: أَنْشُدَكَ اللَّهَ - يَا خَالَ - أَنْ تَسِيرَ إِلَى الْحُسَيْنِ، فَتَأْتِمَ بِرَبِّكَ وَتَقَطَعَ رَحِمَكَ! فَوَاللَّهِ، لَأَنْ تَخْرُجَ مِنْ دُنْيَاكَ وَمَالِكَ وَسُلْطَانِ الْأَرْضِ كُلِّهَا - لَوْ كَانَ لَكَ - خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ بِدَمِ الْحُسَيْنِ! فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: فَإِنِّي أَفْعَلُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. قَالَ هِشَامٌ: حَدَّثَنِي عَوَانَةُ بْنُ الْحَكَمِ، عَنْ عَمَارِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَسَارٍ الْجُهَنِيِّ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى -

۲۷۱. الفتح: حسین علیه السلام، بُریر را به سوی عمر بن سعد فرستاد. بُریر، به عمر بن سعد گفت: ای عمر! آیا می گذاری که خاندان نبوت، از تشنگی جان بدهند و مانع آنان می شوی که از آب فرات بنوشند و ادعای شناختن خدا و پیامبرش را می کنی؟!

عمر بن سعد، ساعتی به زمین، چشم دوخت. سپس، سرش را بلند کرد و گفت: به خدا سوگند، من، این را به یقین می دانم که هر کس با آنان بستیزد و حقشان را غصب کند، ناگزیر، در دوزخ خواهد بود؛ آیا وای بر تو، ای بُریر! آیا نظرت این است که فرمانداری ری را رها کنم تا به کسی جز من برسد؟! در خود نمی بینم که بتوانم از این مُلک، در گذرم.

... بُریر بن حُصَیر، به سوی حسین علیه السلام باز گشت و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! عمر بن سعد، راضی شده که در برابر فرمان روایی ری، تو را بکشد. (۱)

ص: ۴۰۸

۱- (۱) أُرْسِلَ إِلَيْهِ [أَي إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ] الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُرِيرًا، فَقَالَ بُرَيْرٌ: يَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ، أَتَتَرَكُ أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ يَمُوتُونَ عَطَشًا، وَحُلَّتْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْفُرَاتِ أَنْ يَشْرَبُوهُ وَتَزْعُمُ أَنَّكَ تَعْرِفُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟! قَالَ: فَأَطْرَقَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ سَاعَةً إِلَى الْأَرْضِ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ - أَعْلَمُهُ يَا بُرَيْرُ عِلْمًا يَقِينًا، أَنَّ كُلَّ مَنْ قَاتَلَهُمْ وَغَضَبَهُمْ عَلَى حَقْوَقِهِمْ فِي النَّارِ لَا مَحَالَةَ، وَلَكِنْ وَيْحَكَ يَا بُرَيْرُ! أَتَشِيرُ عَلَيَّ أَنْ أَتَرَكَ وِلَايَةَ الرَّيِّ فَتَصِيرَ لِعَيْرِي؟ مَا أَجِدُ نَفْسِي تُجِيبُنِي إِلَى ذَلِكَ أَبَدًا... قَالَ: فَرَجَعَ بُرَيْرُ بْنُ حُصَيْرٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَقَالَ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ قَدْ رَضِيَ أَنْ يَقْتُلَكَ بِمُلْكِ الرَّيِّ! ۲۷۳ (الفتح: ج ۵ ص ۹۶، [۱] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۴۸). [۲]

۲۷۲. الفتح: عبید الله بن زیاد، مردم را در مسجد کوفه، گرد آورد و [از کاخش] بیرون آمد و بر بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی، گفت: ای مردم! شما، خاندان سفیان را تجربه کردید و آنها را آن گونه یافتید که دوست داشتید؛ و این، یزید است که او را به سیرت نیکو و روش پسندیده و نیکی به مردم و مراقبت از مرزها و بخشش به جا می شناسید، گو این که پدرش نیز این گونه بود. امیر مؤمنان، یزید، بر گرامیداشت شما، افزوده و به من نوشته است تا چهار هزار دینار و دویست هزار درهم را در میانتان تقسیم کنم و شما را به سوی جنگ با دشمنش، حسین بن علی، بیرون برم. پس به [سخنان او] گوش دهید و فرمان ببرید. والسلام!

سپس، از منبر، فرود آمد و عطای آنان را میان بزرگانشان، تقسیم کرد و آنان را به حرکت و همراهی و یاری دادن به عمر بن سعد در جنگ با حسین علیه السلام، فرا خواند.

نخستین کسی که به سوی عمر بن سعد، حرکت کرد، شمر بن ذی الجوشن سلولی - که لعنت خدا بر او باد - بود که با چهار هزار تن، به او پیوست و لشکر عمر بن سعد، به نه هزار تن رسید. پس از او، یزید (/یزید) بن زکاب کلبی با دو هزار تن، حصین بن نمیر سکونی با چهار هزار تن، مصاب ماری (مضایر مازنی) با سه هزار تن و نصر بن حربه (/حرشه) با دو هزار تن، به او پیوستند و سپاهش به بیست هزار تن رسید.

آن گاه ابن زیاد، مردی را به سوی شَبَث بن ربیع ریاحی فرستاد و از او خواست که به سوی عمر بن سعد برود. او بیماری را بهانه کرد. ابن زیاد به او گفت: آیا خود را به بیماری می زنی؟ اگر تو گوش به فرمان ما هستی، به سوی جنگ با دشمن ما برو.

او نیز پس از آن که ابن زیاد، او را بزرگ داشت و عطایا و هدایایی به وی بخشید، با هزار سوار، به عمر بن سعد پیوست. پس از آن، حجاج بن ابجر نیز با هزار سوار، از پی او آمد و سپاه عمر بن سعد، به ۲۲ هزار پیاده و سواره رسید.

آن گاه ابن زیاد، به عمر بن سعد نوشت: «با فراوانی سواره و پیاده، بهانه ای در جنگ با حسین، برایت نگذاشته ام. دقت کن که هیچ کاری را آغاز مکنی، جز آن که صبح و شب، با هر پیک بامدادی و شامگاهی، با من مشورت کنی. والسلام!».

عبید الله بن زیاد، همواره کسی را به سوی عمر بن سعد، روانه می کرد و از او می خواست تا در نبرد با حسین علیه السلام، شتاب کند. دسته های سپاه عمر بن سعد، شش روز از محرم گذشته، به هم پیوستند. (۱)

ص: ۴۱۰

۱- (۱) جَمَعَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ النَّاسَ إِلَى مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَعِدَ الْمِئْبَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ قَدْ بَلَوْتُمْ آلَ سَيْفِيَّانَ فَوَجَّحْتُمُوهُمْ عَلَى مَا تُحِبُّونَ، وَهَذَا يَزِيدٌ قَدْ عَرَفْتُمُوهُ أَنَّهُ حَسَنُ السَّيْرِ، مَحْمُودُ الطَّرِيقَةِ، مُحْسِنٌ إِلَى الرِّعَايَةِ، مُتَعَاهِدُ الثُّغُورِ، يُعْطَى الْعَطَاءَ فِي حَقِّهِ، حَتَّى أَنَّهُ كَانَ أَبُوهُ كَذَلِكَ، وَقَدْ زَادَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي إِكْرَامِكُمْ، وَكَتَبَ إِلَيَّ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بِأَرْبَعَةِ آلَافٍ دِينَارٍ وَمِئَتِي أَلْفٍ دِرْهَمٍ، أَفْرُقُهَا عَلَيْكُمْ، وَأُخْرِجُكُمْ إِلَى حَرْبِ عَدُوِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا، وَالسَّلَامُ. قَالَ: ثُمَّ نَزَلَ عَنِ الْمِئْبَرِ، وَوَضَعَ لِأَهْلِ الشَّامِ الْعَطَاءَ فَأَعْطَاهُمْ، وَنَادَى فِيهِمْ بِالْخُرُوجِ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ؛ لِيَكُونُوا أَعْوَانًا لَهُ عَلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: فَأَوَّلُ مَنْ خَرَجَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدِ الشَّمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ السَّلُولِيُّ -لَعَنَهُ اللَّهُ- فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ فَارِسٍ، فَصَارَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي تِسْعَةِ آلَافٍ، ثُمَّ أَتَبَعَهُ زَيْدُ بْنُ رَكَّابِ الْكَلْبِيِّ فِي أَلْفَيْنِ، وَالْحَصِيْبُ بْنُ نُمَيْرِ السَّكُونِيُّ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ، وَالْمَصَابُ الْمَارِي فِي ثَلَاثَةِ آلَافٍ، وَنَصْرُ بْنُ حَرْبَةَ فِي أَلْفَيْنِ، فَتَمَّ لَهُ عَشْرُونَ أَلْفًا، ثُمَّ بَعَثَ ابْنَ زَيْدٍ إِلَى شَبِثِ بْنِ رَبِيعِ الرَّيَاحِيِّ رَجُلًا، وَسَأَلَ أَنْ يُوجِّهَهُ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَاعْتَلَّ بِمَرَضٍ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ زَيْدٍ: أَتَتَمَارِضُ؟! إِنْ كُنْتَ فِي طَاعَتِنَا فَاخْرُجْ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّنَا، فَخَرَجَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فِي أَلْفِ فَارِسٍ بَعْدَ أَنْ أَكْرَمَهُ ابْنُ زَيْدٍ وَأَعْطَاهُ وَحْبَاهُ، وَأَتَبَعَهُ بِحَجَّارِ بْنِ أَبِجَرَ فِي أَلْفِ فَارِسٍ، فَصَارَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي اثْنَيْنِ وَعِشْرِينَ أَلْفًا مَا بَيْنَ فَارِسٍ وَرَاجِلٍ. ثُمَّ كَتَبَ ابْنُ زَيْدٍ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: إِنِّي لَمْ أَجْعَلْ لِمَكِّ عِلَّةً فِي قِتَالِ الْحُسَيْنِ مِنْ كَثْرَةِ الْخَيْلِ وَالرَّجَالِ، فَانظُرْ أَنْ لَا تَبْدَأَ أَمْرًا حَتَّى تُشَاوِرَنِي عُدُوًّا وَعَشِيَّتِيًّا مَعَ كُلِّ غَادٍ وَرَائِحٍ، وَالسَّلَامُ. قَالَ: وَكَانَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ فِي كُلِّ وَقْتٍ يَبْعَثُ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ وَيَسْتَعْجِلُهُ فِي قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: وَالتَّامَّتِ الْعَسَاكِرُ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لِسِتِّ مَضِينَ مِنَ الْمُحَرَّمِ ۲۷۴ (الفتوح: ج ۵ ص ۸۹، [۱] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۴۲). [۲]

۲۷۳.الأخبار الطوال: [عبید اللہ بن زیاد] حُصَیْن بن نُمَیر، حَجَّار بن ابِجَر، شَبِث بن رَبِعی و شمر بن ذی الجوشن را روانه کرد تا عمر بن سعد را در کارش یاری دهند. شمر، اطاعت کرد و روانه شد؛ اَمَّا شَبِث، بیماری را بهانه کرد. ابن زیاد به او گفت: آیا خود را به بیماری می زنی؟ اگر تو مطیع ما هستی، برای جنگ با دشمن ما، بیرون برو.

هنگامی که شَبِث، این را شنید، حرکت کرد و ابن زیاد، حارث بن یزید بن رُوَیم را نیز روانه نمود.

ابن زیاد، هر یکی از این سرداران را روانه می کرد، افراد فراوانی را همراهشان می کرد؛ اَمَّا وقتی به کربلا می رسیدند، تنها گروه اندکی از آنان، باقی می ماند؛ زیرا جنگ با حسین علیه السلام را خوش نمی داشتند و از آن، خودداری کرده، کنار می کشیدند. از این رو، ابن زیاد، سُوید بن عبد الرحمان مَنقری را با سوارانی، به سوی کوفه فرستاد و به او فرمان داد که در کوفه بگردد و هر کس را دید که سربچی نموده، نزد او بیاورد.

او در محله های کوفه می چرخید که مردی شامی را دید که برای گرفتن ارث خود به کوفه آمده بود. او را نزد ابن زیاد فرستاد. او فرمان داد که گردنش را بزنند. مردم، چون چنین دیدند، [برای جنگ با حسین علیه السلام]، راه افتادند. (۱)

ص: ۴۱۱

۱- (۱) وَجَّهَ الْحُصَيْنَيْنِ بَنِ نُمَيْرٍ وَحَجَّارَ بَنِ ابِجَرَ وَشَبِثَ بَنِ رَبِيعٍ وَشَمْرَ بَنِ ذِي الْجَوْشَنِ، لِيُعَاوِنُوا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ عَلَى أَمْرِهِ، فَأَمَّا شَمْرٌ فَتَفَدَّى لِمَا وَجَّهَهُ لَهُ، وَأَمَّا شَبِثٌ فَاعْتَلَّ بِمَرَضٍ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ زَيْدٍ: أَتَتَمَارِضُ؟ إِنْ كُنْتَ فِي طَاعَتِنَا فَاخْرُجْ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّنَا. فَلَمَّا سَمِعَ شَبِثٌ ذَلِكَ خَرَجَ، وَوَجَّهَهُ أَيْضاً الْحَارِثُ بَنِ يَزِيدَ بَنِ رُوَيْمٍ. قَالُوا: وَكَانَ ابْنُ زَيْدٍ إِذَا وَجَّهَ الرَّجُلَ إِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْجَمْعِ الْكَثِيرِ، يَصِلُونَ إِلَى كَرْبَلَاءَ، وَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا الْقَلِيلُ، كَانُوا يَكْرَهُونَ قِتَالَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَرْتَدِعُونَ وَيَتَخَلَّفُونَ. فَبَعَثَ ابْنُ زَيْدٍ سُويِدَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَنْقَرِيَّ فِي خَيْلٍ إِلَى الْكُوفَةِ، وَأَمَرَهُ أَنْ يَطُوفَ بِهَا، فَمَنْ وَجَدَهُ قَدْ تَخَلَّفَ أَتَاهُ بِهِ. فَبَيْنَا هُوَ يَطُوفُ فِي أَحْيَاءِ الْكُوفَةِ إِذْ وَجَدَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ قَدْ كَانَ قَدِمَ الْكُوفَةَ فِي طَلَبِ مِيرَاثٍ لَهُ، فَأَرْسَلَ بِهِ إِلَى ابْنِ زَيْدٍ، فَأَمَرَ بِهِ فَضَرَبَتْ عُنُقَهُ، فَلَمَّا رَأَى النَّاسُ ذَلِكَ خَرَجُوا ۲۷۵ (الأخبار الطوال: ص ۲۵۴، [۱] بغيه الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۲۶). [۲]

۲۷۴. تاریخ الطبری - به نقل از عمّار بن عبد الله بن یسار جُهَنی - عمر بن سعد، با چهار هزار نفر آمد تا در فردای همان روزی که حسین علیه السلام در نینوا فرود آمد، بر او در آمد.

عمر بن سعد، عَزْرَه بن قیس احمسی را به سوی حسین علیه السلام فرستاد و به او گفت: نزد او برو و انگیزه و هدف آمدنش را بپرس؛ اما عَزْرَه از نامه نگاران به حسین علیه السلام بود و از این رو، خجالت کشید که نزد او برود.

عمر، این را از دیگر سرانی که [با حسین علیه السلام] نامه نگاری کرده بودند، درخواست کرد؛ اما همه آنان، خودداری کردند و آن را ناخوش داشتند.

کثیر بن عبد الله شَعبی - که سواری جسور بود و چیزی، او را از میدان به در نمی بُرد - گفت: من به نزد او می روم و - به خدا سوگند -، اگر بخواهی، او را ترور می کنم!

عمر بن سعد به او گفت: نمی خواهم او را بکُشی؛ بلکه فقط نزد او برو و انگیزه آمدنش را بپرس.

او به سوی حسین علیه السلام آمد. هنگامی که ابو ثَمّامه صائدی، او را دید، به حسین علیه السلام گفت: خداوند، کارت به سامان آورد، ای ابا عبد الله! بدترین، جسورترین و بی مهاباترین زمینیان در کُشتن و خون ریختن، نزد تو آمده است.

از این رو، ابو ثَمّامه، به سوی او رفت و گفت: شمشیرت را فرو بگذار. او گفت: به خدا سوگند که هرگز، چنین نمی کنم و روا نیست که چنین کنم! من تنها یک پیکم. اگر به سخن من گوش می دهید، پیغامم را برسانم و اگر خودداری می کنید، باز گردم.

ابو ثَمّامه به او گفت: پس من، قبضه شمشیرت را می گیرم. آن گاه، سخت را بگو.

او گفت: به خدا سوگند، دستت به آن نمی رسد!

ابو ثَمّامه به او گفت: پیغامت را به من بگو. من، آن را به حسین علیه السلام می رسانم؛ ولی

نمی گذارم که به او نزدیک شوی که تو نابه کاری.

آن دو به هم دشنام دادند. او نزد عمر بن سعد، باز گشت و ماجرا را باز گفت. عمر، قُزّه بن قیس حَنْظَلی را فرا خواند و به او گفت: وای بر تو، ای قُزّه! حسین را ملاقات کن و انگیزه و هدفش را جو یا شو.

قُزّه بن قیس، نزد حسین علیه السلام آمد. چون امام علیه السلام او را دید که می آید، فرمود: «آیا او را می شناسید؟».

حیب بن مُظاهر گفت: آری. او مردی از قبیله حنظله تمیمی و خواهرزاده ماست. او را به نیکورایی می شناختم و گمان نمی بردم که در این معرکه، حاضر شود.

او آمد تا بر حسین علیه السلام، سلام داد و پیام عمر بن سعد را به حسین علیه السلام رساند.

حسین علیه السلام فرمود: «اهل این شهرتان (کوفه) به من نوشته اند که بیایم؛ اما اکنون که [آمدن] مرا خوش نمی دارند، باز می گردم».

حیب بن مُظاهر نیز به او گفت: وای بر تو، ای قُزّه بن قیس! کجا به سوی ستمکاران، باز می گردی؟! این مرد را یاری کن که خداوند، تو و ما را به دست پدران او، به کرامت، تأیید کرده است.

قُزّه، به حیب گفت: پاسخ پیام را به نزد فرماندهم می برم و می اندیشم.

قُزّه، به سوی عمر بن سعد، باز گشت و ماجرا را باز گفت. عمر بن سعد به او گفت: امید می برم که خداوند، مرا از ستیز و جنگ با او، معاف بدارد. (۱)

ص: ۴۱۳

۱- (۱) أَقْبَلَ [عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ] فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ حَتَّى نَزَلَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْغَدِ مِنْ يَوْمِ نَزَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نِيَوَى. قَالَ: فَبَعَثَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَزْرَةَ بَنِ قَيْسِ الْأَحْمَسِيِّ، فَقَالَ: إِنِّي فَسَلُهُ مَا الَّذِي جَاءَ بِهِ؟ وَمَاذَا يُرِيدُ؟ وَكَانَ عَزْرَةُ مِمَّنْ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاسْتَحْيَى مِنْهُ أَنْ يَأْتِيَهُ. قَالَ: فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَى الرُّؤَسَاءِ الَّذِينَ كَاتَبُوهُ، فَكُلُّهُمْ أَبِي وَكَرِهَهُ. قَالَ: وَقَامَ إِلَيْهِ كَثِيرٌ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ الشَّعْبِيِّ - وَكَانَ فَارِسًا شَجَاعًا لَيْسَ يُرَدُّ وَجْهَهُ شَيْءٌ - فَقَالَ: أَنَا أَذْهَبُ إِلَيْهِ، وَاللَّهِ، لَئِنْ شِئْتُمْ لَأَفْتَكُنَّ بِهِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: مَا أُرِيدُ أَنْ يُفْتِكَ بِهِ، وَلَكِنْ إِنِّي فَسَلُهُ مَا الَّذِي جَاءَ بِهِ؟ -

۲۷۵. تاریخ یعقوبی: هنگامی که خبر نزدیک شدن حسین علیه السلام به کوفه، به عبید الله بن زیاد رسید، حُرّ بن یزید را روانه کرد و او، حسین علیه السلام را از رفتن به راه خود، باز داشت. سپس عمر بن سعد را با لشکری فرستاد که حسین علیه السلام را در جایی کنار فرات به نام کربلا، دیدار کرد. حسین علیه السلام، با ۶۲ یا ۷۲ تن از خاندان و یارانش بود و عمر بن سعد، با چهار هزار تن [سپاهی]. آنان، آب را از حسین علیه السلام، باز داشتند و میان او و فرات، جدایی انداختند و حسین علیه السلام، آنان را به خدا سوگند داد؛ اما ایشان، چیز دیگری جز جنگ یا تسلیم شدن را نپذیرفتند؛ تسلیم شدن به این صورت که نزد عبید الله بن زیاد بروند و نظر او را بپذیرند و حکم یزید را جاری کنند. (۱)

ص: ۴۱۴

۱- (۱) وَجَّهَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، لَمَّا بَلَغَهُ قُرْبُهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] مِنَ الْكُوفَةِ، بِالْحُرِّ بْنِ يَزِيدٍ، فَمَنْعَهُ مِنْ أَنْ يَعْدِلَ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِ بَعْمَرَ بْنَ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ فِي جَيْشٍ، فَلَقِيَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِمَوْضِعٍ عَلَى الْفُرَاتِ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ، وَكَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اثْنَيْنِ وَسِتِّينَ، أَوْ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ رَجُلًا. مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَصْحَابِهِ، وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ، فَمَنْعُوهُ الْمَاءَ، وَحَالُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْفُرَاتِ، فَنَاشَدَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، فَأَبَوْا إِلَّا قِتَالَهُ أَوْ يَسْتَسَلِمَ، فَيَمْضُوا بِهِ إِلَى عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَيَرَى رَأْيَهُ فِيهِ، وَيُنْفِذَ فِيهِ حُكْمَ يَزِيدَ ۲۷۷ (تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۳). [۱]

۲۷۶. الملهوف: راوی می گوید: عید الله بن زیاد، یارانش را به جنگ با حسین علیه السلام، فرا خواند و آنان، پیروی اش کردند. قومهش را خوار داشت و اطاعتش کردند. آخرت عمر بن سعد را با دنیایش خرید و او را به فرماندهی نبرد با حسین علیه السلام، فرا خواند و او پذیرفت و با چهار هزار سوار، برای جنگ با حسین علیه السلام بیرون آمد. همچنین ابن زیاد، سپاهیان را پشت سر او فرستاد تا آن که شش شب از محرم گذشته، به بیست هزار نفر رسیدند، و بر حسین علیه السلام تنگ گرفت تا آن جا که تشنگی در حسین علیه السلام و یارانش اثر کرد. (۱)

۷/۱ نامه ابن زیاد به امام علیه السلام و پاسخ ندادن ایشان

۲۷۷. الفتح: حرّ بن یزید، با هزار سوار آمد و رو به روی حسین علیه السلام، فرود آمد. سپس به عید الله بن زیاد، خبر فرود آمدن حسین علیه السلام را به سرزمین کربلا نوشت. عید الله بن زیاد نیز به حسین علیه السلام چنین نوشت: «اما بعد، ای حسین! خبر فرود آمدنت به کربلا، به من رسیده و امیرمؤمنان یزید بن معاویه، به من نوشته است که بستر نگستم و نان سیر نخورم تا آن که تو را به خدای دانای لطیف، ملحق کنم یا به حکم من و یزید بن معاویه، گردن بنهی. والسلام!».

هنگامی که نامه رسید، حسین علیه السلام آن را خواند. سپس آن را پرتاب کرد و فرمود: «قومی که رضایت خودشان را بر رضایت آفریدگارشان مقدم بدانند، رستگار نمی شوند».

ص: ۴۱۵

۱- (۱) قَالَ الرَّاوی: وَنَدَبَ عُیْبُدُ اللّٰهِ بَنُ زَیَادٍ اَصْحَابَهُ اِلَى قِتَالِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَاتَّبَعُوهُ، وَاسْتَخَفَّ قَوْمُهُ فَاطَاعُوهُ، وَاشْتَرَى مِنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ اَخِرَتَهُ بِدُنْیَاہُ، وَدَعَاہُ اِلَى وِلَایَہِ الْحَرْبِ فَلْتَبَاہُ، وَخَرَجَ لِقِتَالِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی اَرْبَعَةِ اَلْفِ فَارِسٍ، وَاتَّبَعَهُ ابْنُ زَیَادٍ بِالْعَسَاكِرِ، حَتَّى تَكَامَلَتْ عِنْدَهُ اِلَى سِتِّ لَیَالٍ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ عَشْرُونَ اَلْفًا، فَضَيَّقَ عَلَی الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ حَتَّى نَالَ مِنْهُ الْعَطَشُ وَمِنْ اَصْحَابِہِ ۲۷۸ (الملهوف: ص ۱۴۵. نیز، ر. ک: كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۹۲ و ۲۹۵). [۱]

بیگ به حسین علیه السلام گفت: ابا عبد الله! پاسخ نامه؟

حسین علیه السلام فرمود: «من به او پاسخی نمی دهم؛ چرا که عذاب الهی بر او حتمی شده است».

بیگ، این را به ابن زیاد گفت و او به شدت، خشمگین شد. (۱)

۸/۱ دیدار امام علیه السلام و ابن سعد، میان دو لشکر

۲۷۸. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: حسین علیه السلام، به عمر بن سعد، پیام فرستاد که: «می خواهم با تو گفتگو کنم. امشب میان لشکر من و لشکر خودت، همدیگر را ببینیم».

عمر بن سعد، با بیست سوار و حسین علیه السلام نیز با همین تعداد، بیرون آمدند. هنگامی که یکدیگر را دیدند، حسین علیه السلام به یارانش فرمان داد و آنان، از او کناره گرفتند و تنها برادرش عباس علیه السلام و پسرش علی اکبر علیه السلام در کنارش ماندند. ابن سعد نیز به یارانش فرمان داد. آنان هم از او دور شدند و تنها فرزندش حفص و غلامش به نام لاجق، در کنار او ماندند.

حسین علیه السلام به ابن سعد گفت: «وای بر تو! آیا از خدایی که بازگشتت به سوی اوست، پروا نمی کنی؟ ای مرد! آیا با من می جنگی، در حالی که می دانی من، فرزند چه کسی هستم؟ این قوم را وا گذار و با من باش که در این حال، به خدا نزدیک تری».

ص: ۴۱۶

۱- (۱) أَقْبَلَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ حَتَّى نَزَلَ حِذَاءَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَلْفِ فَارِسٍ، ثُمَّ كَتَبَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يُخْبِرُهُ أَنَّ الْحُسَيْنَ نَزَلَ بِأَرْضِ كَرْبَلَاءَ، قَالَ: فَكَتَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا بَعْدُ يَا حُسَيْنُ، فَقَدْ بَلَغَنِي نُزُولُكَ بِكَرْبَلَاءَ، وَقَدْ كَتَبَ إِلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ أَنْ لَا أَتَوَسَّدَ الْوَتِيرَ وَلَا أَشَبَّعَ مِنَ الْخُبْزِ أَوْ الْحَقَّكَ بِاللَّطِيفِ الْخَبِيرِ، أَوْ تَرْجِعَ إِلَى حُكْمِي وَحُكْمِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، وَالسَّلَامُ. فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ قَرَأَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ رَمَى بِهِ، ثُمَّ قَالَ: لَا أَفْلَحُ قَوْمٌ آثَرُوا مَرْضَاهُ أَنْفُسَهُمْ عَلَى مَرْضَاهِ الْخَالِقِ. فَقَالَ لَهُ الرَّسُولُ: أبا عَبْدِ اللَّهِ، جَوَابُ الْكِتَابِ؟ قَالَ: مَا لَهُ عِنْدِي جَوَابٌ؛ لِأَنَّهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ. فَقَالَ الرَّسُولُ لِأَبْنِ زِيَادٍ ذَلِكَ، فَعَضِبَ مِنْ ذَلِكَ أَشَدَّ الْغَضَبِ ۲۷۹ (الفتوح: ج ۵ ص ۸۴، [۱] مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص

(۲۳۹). [۲]

عمر به حسین علیه السلام گفت: بیم دارم که خانه ام ویران شود!

حسین علیه السلام فرمود: «من، آن را برایت می سازم».

عمر گفت: می ترسم که مزرعه ام را بگیرند.

حسین علیه السلام فرمود: «من، بهتر از آن را از ملکم در حجاز، به تو می دهم».

عمر گفت: من خانواده ای دارم که بر آنها بیمناکم.

حسین علیه السلام فرمود: «من، سلامت آنها را ضمانت می کنم».

عمر، ساکت ماند و پاسخی نداد و حسین علیه السلام، از او روی گرداند و در حال بازگشت فرمود: «تو را چه شده؟! خداوند، تو را هر چه زودتر در بستر بکشد و تو را در روز حشر و نشت، نیامزد! به خدا سوگند، امید دارم که جز اندکی از گندم عراق، نخوری!».

عمر به حسین علیه السلام گفت: ای ابا عبد الله! به جای گندم، جو هست!

سپس، عمر به لشکر خود، بازگشت. (۱)

ص: ۴۱۷

۱- (۱) أَرْسَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى ابْنِ سَعْدٍ: إِنِّي أَرِيدُ أَنْ أَكَلِّمَكَ فَالْقِنَى اللَّيْلَةَ بَيْنَ عَسْكَرِي وَعَسْكَرِكَ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي عِشْرِينَ فَارِسًا وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مِثْلِ ذَلِكَ، وَلَمَّا التَّقِيَا أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ، فَتَنَحَّوْا عَنْهُ، وَبَقِيَ مَعَهُ أَخُوهُ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَابْنُهُ عَلِيُّ الْأَكْبَرُ، وَأَمَرَ ابْنُ سَعْدٍ أَصْحَابَهُ، فَتَنَحَّوْا عَنْهُ، وَبَقِيَ مَعَهُ ابْنُهُ حَفْصٌ، وَغُلَامٌ لَهُ يُقَالُ لَهُ لَاحِقٌ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِ سَعْدٍ: وَيْحَكَ! أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ؟ أَتُقَاتِلُنِي وَأَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمْتَ يَا هَذَا؟ ذَرِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ وَكُنْ مَعِيَ؛ فَإِنَّهُ أَقْرَبُ لَكَ مِنَ اللَّهِ. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَخَافُ أَنْ تُهْدَمَ دَارِي! فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا أَبْنِيهَا لَكَ. فَقَالَ عُمَرُ: أَخَافُ أَنْ تُؤْخَذَ ضَيْعَتِي! فَقَالَ: أَنَا أَخْلَفُ عَلَيْكَ خَيْرًا مِنْهَا مِنْ مَالِي بِالْحِجَازِ. فَقَالَ: لِي عِيَالٌ أَخَافُ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: أَنَا أَضْمِنُ سَلَامَتَهُمْ. قَالَ: ثُمَّ سَكَتَ فَلَمْ يُجِبْهُ عَنْ ذَلِكَ، فَانصَرَفَ عَنْهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: مَا لَكَ ذَبَحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ سَرِيعًا عَاجِلًا، وَلَا غَفَرَ لَكَ يَوْمَ حَشْرِكَ وَنَشْرِكَ! فَوَاللَّهِ، إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ لَا تَأْكُلَ مِنْ بُرِّ الْعِرَاقِ إِلَّا يَسِيرًا. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ، فِي الشَّعِيرِ عَوْضٌ عَنِ الْبُرِّ!! ثُمَّ رَجَعَ عُمَرُ إِلَى مُعَسَّكَرِهِ ۲۸۰ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۴۵، [۱] الفتوح: ج ۵ ص ۹۲). [۲]

۲۷۹. تذکره الخواص: در برخی نسخه ها آمده است که حسین علیه السلام به عمر بن سعد فرمود: «یا بگذارید که به مدینه باز گردم، یا نزد یزید بروم و دست در دستش بگذارم».

این سخن درستی نیست؛ زیرا عقبه بن سَمْعان، گفته است: من از مدینه تا عراق، همراه حسین علیه السلام بودم و همواره تا هنگام شهادتش، او را همراهی کردم؛ اما - به خدا سوگند - این سخن را از او نشنیدم. (۱)

۲۸۰. المناقب، ابن شهر آشوب: حسین بن علی علیه السلام، به عمر بن سعد فرمود: «آنچه چشمم را روشن می کند، این است که تو پس از من، جز اندکی از گندم عراق، نخواهی خورد».

عمر، به ریشخند گفت: ای ابا عبد الله! به جایش، جو هست!

او، همان گونه که حسین علیه السلام گفته بود، به فرمانِ رواییِ ری نرسید و مختار، او را کُشت. (۲)

۹/۱ نامه ابن سعد به ابن زیاد و پاسخ او

۲۸۱. تاریخ الطبری - به نقل از حسان بن فائد بن بُکیر عَبَسی - : گواهی می دهم وقتی نامه عمر بن سعد به عبید الله بن زیاد رسید، من آن جا بودم. در آن، نوشته بود: «به نام خداوند بخشنده مهربان. امرا بعد، هنگامی که بر حسین علیه السلام فرود آمدم، پیکم را به سوی او فرستادم و از کار و مقصود و خواسته اش، جو یا شدم. او گفت: "اهالی این

ص: ۴۱۸

۱- (۱) قَدْ وَقَعَ فِي بَعْضِ النُّسخِ، أَنَّ الحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَالَ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: دَعَوْنِي أَمْضِي إِلَى المَدِينَةِ أَوْ إِلَى يَزِيدَ، فَأَصْحَ يَدِي فِي يَدِهِ، وَلَا يَصِحُّ ذَلِكُ عَنْهُ، فَإِنَّ عَقِبَهُ بَنَ سَمْعَانَ قَالَ: صَحِبْتُ الحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ مِنَ المَدِينَةِ إِلَى العِرَاقِ، وَلَمْ أَزَلْ مَعَهُ إِلَى أَنْ قُتِلَ، وَاللَّهِ، مَا سَمِعْتُهُ قَالَ ذَلِكَ ۲۸۱ (تذکره الخواص: ص ۲۴۸). [۱]

۲- (۲) إِنَّ الحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَالَ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: إِنَّ مِمَّا يُقَرُّ لِعَيْنِي أَنَّكَ لَا تَأْكُلُ مِنَ بُرِّ العِرَاقِ بَعْدِي إِلَّا قَلِيلًا، فَقَالَ مُسْتَهزِئًا: يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ، فِي الشَّعِيرِ خَلْفٌ!! فَكَانَ كَمَا قَالَ لَمْ يَصِلْ إِلَى الرِّيِّ، وَقَتْلُهُ المُخْتَارُ ۲۸۲ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۵۵، [۲] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۰۰ ح ۱). [۳]

سرزمین، به من نامه نوشته اند و فرستادگان آنها نزد من آمده، از من خواسته اند که بیایم و من، آمده ام؛ اما اکنون، اگر [آمدن] مرا خوش نمی دارند و از تصمیمی که فرستادگانشان برایم آورده بودند، منصرف شده اند، من نیز باز می گردم"».

هنگامی که نامه را برای ابن زیاد خواندند، گفت:

اکنون که چنگال هایمان در او فرو رفته است

امید نجات دارد؛ ولی هیچ راه گریزی نیست.

آن گاه عبید الله بن زیاد، به عمر بن سعد، نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. امّا بعد، نامه ات به من رسید و آنچه را گفتی، فهمیدم. به حسین، پیشنهاد بده که خودش و همه یارانش با یزید، بیعت کنند. چون چنین کرد، تصمیم خود را می گیریم. والسلام!».

هنگامی که نامه به عمر بن سعد رسید، گفت: فکرش را می کردم که ابن زیاد، [حسین را] آسوده نخواهد گذاشت! (۱)

۲۸۲. المناقب، ابن شهر آشوب: عمر بن سعد، با چهار هزار تن آمد تا بر حسین علیه السلام، فرود آمد و فرمایش، قزّه بن قیس حنظلی را روانه کرد تا هدف از آمدنش را بپرسد. هنگامی که پیغامش را رساند، امام حسین علیه السلام فرمود: «اهالی سرزمینتان، به من نوشته اند که

ص: ۴۱۹

۱- (۱) أَشْهَدُ أَنَّ كِتَابَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ جَاءَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَأَنَا عِنْدَهُ، فَإِذَا فِيهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي حَيْثُ نَزَلْتُ بِالْحُسَيْنِ بَعَثْتُ إِلَيْهِ رَسُولِي، فَسَأَلْتُهُ عَمَّا أَقْدَمَهُ، وَمَاذَا يَطْلُبُ وَيَسْأَلُ، فَقَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ هَذِهِ الْبِلَادِ وَأَتَتْنِي رُسُلُهُمْ، فَسَأَلُونِي الْقُدُومَ فَفَعَلْتُ؛ فَأَمَّا إِذْ كَرِهُونِي، فَبَدَا لَهُمْ غَيْرُ مَا أَتَتْنِي بِهِ رُسُلُهُمْ، فَأَنَا مُنْصَرِفٌ عَنْهُمْ، فَلَمَّا قُرِئَ الْكِتَابُ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ قَالَ: الْآنَ إِذْ عَلَقْتُ مَخَالِنَا بِهِ يَرْجُو النَّجَاهَ وَلَا تَحِينَ مَنَاصٍ! قَالَ: وَكَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَمَّا بَعْدُ، فَصَدَّقْتَنِي بِكِتَابِكَ، وَفَهَّمْتَنِي مَا ذَكَرْتَنِي، فَأَعْرَضَ عَلَيَّ الْحُسَيْنُ أَنْ يُبَايِعَ لِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ هُوَ وَجَمِيعُ أَصْحَابِهِ، فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ رَأَيْنَا رَأَيْنَا، وَالسَّلَامُ. قَالَ: فَلَمَّا أَتَى عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ الْكِتَابُ، قَالَ: قَدْ حَسِبْتُ أَلَّا يَقْبَلَ ابْنُ زِيَادٍ الْعَافِيَةَ ۲۸۳ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۱۱؛ [۱] الإرشاد: ج ۲

ص ۸۶). [۲]

بیایم؛ اما اگر [آمدن] مرا خوش نمی دارید، باز می گردم».

هنگامی که عمر، پاسخش را شنید، آن را به ابن زیاد نوشت. هنگامی که ابن زیاد، نامه عمر را خواند، گفت:

اکنون که چنگال هایمان در او فرو رفته است

امید نجات دارد؛ اما هیچ راه گریزی نیست.

سپس به عمر نوشت: به حسین، عرضه بدار که خود و همه یارانش با یزید، بیعت کنند. چون چنین کرد، ما رأی خود را صادر می کنیم، و اگر خودداری نمود، او را نزد من بیاور. (۱)

۱۰/۱ کوشش های حیب بن مظاهر برای یاری امام علیه السلام، در ششم محرم

۲۸۳. أنساب الأشراف: حیب بن مُظَهَّر، به حسین علیه السلام گفت: این جا بادیه نشینانی از بنی اسد که در کناره دو رود، فرود آمده اند، زندگی می کنند و فاصله میان ما و آنان، تنها یک منزل است. آیا به من اجازه می دهی که نزد آنان بروم و دعوتشان کنم؟ شاید خداوند، سودی به وسیله آنان به سوی تو بکشد و یا مکره‌ی را از تو، دور سازد.

حسین علیه السلام به او اجازه داد. او نزد آنان آمد و به ایشان گفت: من، شما را به شرافت و فضیلتِ آخرت و پاداشِ سترگِ آن، فرا می خوانم. من، شما را به یاریِ فرزندِ دخترِ پیامبرتان می خوانم که به او ستم شده است و کوفیان، او را فرا خوانده اند تا یاری اش

ص: ۴۲۰

۱- (۱) أَقْبَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ حَتَّى نَزَلَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَبَعَثَ مِنْ عَدِيهِ قُرَّةَ بْنَ قَيْسِ الْخَنْزَلِيِّ يَسْأَلُهُ مَا الَّذِي جَاءَ بِهِ؟ فَلَمَّا بَلَغَ رِسَالَتَهُ قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرٍ كَمَا أَنَّ أَقْدَمَ، فَأَمَّا إِذَا كَرِهْتُمُونِي فَأَنَا أَنْصَرِفُ عَنْكُمْ. فَلَمَّا سَمِعَ عُمَرُ جَوَابَهُ كَتَبَ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ بِذَلِكَ، فَلَمَّا رَأَى ابْنُ زِيَادٍ كِتَابَهُ قَالَ: الْآنَ إِذْ عَلَّقْتَ مَخَالِبِنَا بِهِ يَرْجُو النَّجَاةَ وَلَا تَحِينَ مَنَاصِ وَكَتَبَ إِلَى عُمَرَ: اِعْرِضْ عَلَى الْحُسَيْنِ مِنْ أَنْ يُبَايَعَ يَزِيدَ وَجَمِيعَ أَصْحَابِهِ، فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ رَأَيْنَا رَأَيْنَا، وَإِنْ أَبِي فَائْتِنِي بِهِ ۲۸۴ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۹۷. [۱] نیز، ر.ك: المنتظم: ج ۵ ص ۳۳۶). [۲]

کنند و چون نزد آنان آمده، او را وا نهاده و بر او تاخته اند تا او را بکشند و هفتاد تن نیز با او، همراه شده اند.

از میان کسانی که آن جا بودند، مردی به نام جبّله بن عمرو، نزد عمر بن سعد آمد و باخبرش کرد. او نیز از رزق بن حارث صیداوی را با سوارانی، روانه کرد و میان آنان و حسین علیه السلام، مانع شدند. حبیب بن مظهر نیز به سوی حسین علیه السلام باز گشت و ماجرا را باز گفت. حسین علیه السلام فرمود: «ستایش فراوان، ویژه خداست!». (۱)

۱۱/۱ باز داشتن امام علیه السلام و یارانش از آب، در روز هفتم محرم

۲۸۴. تاریخ الطبری - به نقل از حمید بن مسلم از دی - نامه ای از عبید الله بن زیاد، برای عمر بن سعد آمد [که متنش چنین بود]: «اما بعد، میان حسین و یارانش و آب، مانع شو و قطره ای از آن را نچشند، همان گونه که با پرهیزگار پاک مظلوم، امیر مؤمنان عثمان بن عفان کردند».

عمر بن سعد، عمرو بن حجاج را با پانصد سوار، روانه کرد و بر شریعه (آب راه) فرات، فرود آمدند تا میان حسین علیه السلام و یارانش و آب، مانع شوند و نگذارند قطره ای از آن را بنوشند. این، سه روز پیش از شهادت حسین علیه السلام بود.

ص: ۴۲۱

۱- (۱) قَالَ حَبِيبُ بْنُ مُظَهَّرٍ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ هَاهُنَا حَيًّا مِّنْ بَنِي أَسَدٍ أَعْرَابًا يَنْزِلُونَ النَّهْرَيْنِ، وَلَيْسَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ إِلَّا رَوْحُهُ، أَفَتَأْذَنُ لِي فِي إِتْيَانِهِمْ وَدُعَائِهِمْ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجُزَّ بِهِمْ إِلَيْكَ نَفْعًا أَوْ يَدْفَعَ عَنْكَ مَكْرُوهُمَا؟ فَأَذِنَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَأَتَاهُمْ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى شَرِّهِ الْآخِرَةِ وَفَضْلِهَا وَجَسِيمِ ثَوَابِهَا، أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى نَصْرِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، فَقَدْ أَصْبَحَ مَظْلُومًا، دَعَا أَهْلَ الْكُوفَةِ لِيَنْصُرُوهُ، فَلَمَّا أَتَاهُمْ خَذَلُوهُ، وَعَدُوا عَلَيْهِ لِيُقْتَلُوهُ، فَخَرَجَ مَعَهُمْ مِنْهُمْ سَبْعُونَ. وَأَتَى عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ رَجُلٌ مِّنْ هُنَاكَ يُقَالُ لَهُ: جَبَلَةُ بْنُ عَمْرٍو، فَأَخْبَرَهُ خَبْرَهُمْ، فَوَجَّهَ أَرْزَقَ بْنَ الْحَارِثِ الصَّيْدَاوِيَّ فِي خَيْلٍ، فَحَالُوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْحُسَيْنِ، وَرَجَعَ ابْنُ مُظَهَّرٍ إِلَى الْحُسَيْنِ، فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا ۲۸۵ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۸). [۱]

عبد الله بن ابي حُصَيْنِ اَزْدِي بَجَلِي، (۱) با حسين عليه السلام رويارو شد و گفت: اي حسين! آيا به آب نمي نگري كه مانند سينه آسمان [صاف و زلال] است؟! به خدا سوگند، قطره اي از آن را نمي چشي تا تشنه بميري!

حسين عليه السلام گفت: «خدایا! او را تشنه بمیران و هیچ گاه، او را نیامرز».

به خدا سوگند، پس از این ماجراها، او را در بیماری اش، عیادت کردم. به خدایی كه هیچ خدایی به جز او نیست، سوگند، دیدم كه او آب می نوشد تا این كه شكمش، پُر می شود و سپس، آنها را قی می كند و باز می گردد، و می نوشد تا شكمش پُر می شود، اما سیراب نمی شود! این، كار او بود تا جانش به در رفت. (۲)

۲۸۵. الأخبار الطوال: نامه ابن زیاد به عمر بن سعد رسید كه: «حسين و یارانش را از آب، باز دار تا يك جرعه هم از آن نوشند، همان گونه كه با پرهیزگار، عثمان بن عفان، كردند».

هنگامی كه این نامه به عمر بن سعد رسید، به عمرو بن حجاج، فرمان داد تا با پانصد سوار برود و بر شریعه فرات، فرود آید و میان حسین علیه السلام و یارانش و آب، مانع شود. این، سه روز پیش از شهادت حسین علیه السلام بود و یاران حسین علیه السلام، سه روز را با

ص: ۴۲۲

۱- (۱) منابع دیگر، نام او را عبد الله بن حصن (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۹، تذکره الخواص: ص ۲۴۷)، عبد الله بن حُصَيْنِ (الإرشاد: ج ۲ ص ۸۶، [۱] إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۵۲) و نیز عبد الرحمان بن حُصَيْنِ اَزْدِي (روضه الواعظین: ص ۲۰۱) [۲] آورده اند.

۲- (۲) جاء من عبيد الله بن زياد كتاب إلى عمر بن سعد: أميا بعد، فحبل بين الحسين وأصحابه وبين الماء، ولا يدوقوا منه قطرة، كما ضيغ بالتقي الزكي المظلوم أمير المؤمنين عثمان بن عفان. قال: فبعث عمر بن سعد عمرو بن الحجاج على خمسة مئة فارس، فنزلوا على الشريعة، وحالوا بين حسين عليه السلام وأصحابه وبين الماء أن يسقوا منه قطرة، وذلك قبل قتل الحسين عليه السلام بثلاث. قال: ونازله عبد الله بن أبي حُصَيْنِ اَزْدِي -وعداؤه في بجيلة- فقال: يا حسين، ألا تنظر إلى الماء كأنه كبد السماء! والله، لا يدوق منه قطرة حتى تموت عطشاً!! فقال حسين عليه السلام: اللهم اقتله عطشاً، ولا تغفر له أبداً. قال حميد بن مسلم: والله، لقد رأيتُه يشرب حتى يغر، ثم يقى، ثم يعود فيشرب حتى يغر، فما يروى، فما زال ذلك دأبه حتى لفظ عصبه، يعني نفسه ۲۸۶ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۱۲، [۳] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۹).

[۴]

۲۸۶. الفتح - در یاد کرد امام علیه السلام، هنگامی که از رسیدن به آب، باز داشته شد - تشنگی حسین علیه السلام و یارانش، چنان شدید شد که نزدیک بود از تشنگی بمیرند. (۲)

۱۲/۱ نقش عباس در رساندن آب به لشکر امام علیه السلام

۲۸۷. الأخبار الطوال: هنگامی که تشنگی بر حسین علیه السلام و یارانش سخت شد، به برادرش عباس بن علی علیه السلام که مادرش از قبیله بنی عامر بن صعصعه بود، فرمان داد که با سی سوار و بیست پیاده که هر کدام، مشک آبی هم داشته باشند، به سوی آب برود و با کسانی که میان آنان و آب، مانع شده اند، بجنگند.

عباس علیه السلام به سوی آب، روان شد و نافع بن هلال، پیشاپیش آنان بود. به شریعه (آب راه) فرات، نزدیک شدند که عمرو بن حجاج، آنان را باز داشت. عباس علیه السلام و همراهانش، با او درگیر شدند و آنان را از شریعه راندند و پیادگان [لشکر] حسین علیه السلام، به درون آب رفتند و مشک های خود را پُر کردند. عباس علیه السلام، میان یارانش ایستادگی کرد و از پیادگان، دفاع نمود تا آب را به لشکر حسین علیه السلام رساندند. (۳)

ص: ۴۲۳

۱- (۱) وَرَدَ كِتَابُ ابْنِ زِيَادٍ عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ أَنْ امْنَعَ الْحُسَيْنَ وَأَصْحَابَهُ الْمَاءَ، فَلَا يَذُوقُوا مِنْهُ حُسْوَةً، كَمَا فَعَلُوا بِالتَّقِيِّ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ. فَلَمَّا وَرَدَ عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ذَلِكَ أَمَرَ عَمْرُو بْنَ الْحَجَّاجِ أَنْ يَسِيرَ فِي خَمْسَةِ مِائَةٍ رَاكِبٍ، فَيُنِيخَ عَلَى الشَّرِيعَةِ، وَيَحُولُوا بَيْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَأَصْحَابِهِ وَبَيْنَ الْمَاءِ، وَذَلِكَ قَبْلَ مَقْتَلِهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، فَمَكَثَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَطَاشَى ۲۸۷ (الأخبار الطوال: ص ۲۵۵، [۱] بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۲۷). [۲]

۲- (۲) فَاشْتَدَّ الْعَطَشُ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَأَصْحَابِهِ، وَكَادُوا أَنْ يَمُوتُوا عَطَشًا ۲۸۸ (الفتح: ج ۵ ص ۹۲). [۳]

۳- (۳) وَلَمَّا اشْتَدَّ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَأَصْحَابِهِ الْعَطَشُ أَمَرَ أَخَاهُ الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَتْ أُمُّهُ مِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ صَعَصِعَةَ - أَنْ يَمْضِيَ فِي ثَلَاثِينَ فَارِسًا وَعِشْرِينَ رَاكِبًا، مَعَ كُلِّ رَجُلٍ قَرِيبُهُ حَتَّى يَأْتُوا الْمَاءَ، فَيُحَارِبُوا مَنْ حَالَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ، فَمَضَى الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْوَ الْمَاءِ، وَأَمَامَهُمْ نَافِعُ بْنُ هِلَالٍ حَتَّى دَنَوْا مِنَ الشَّرِيعَةِ، فَمَنَعَهُمْ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ، فَجَالَدهُمْ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الشَّرِيعَةِ بِمَنْ مَعَهُ حَتَّى أزالوهُم عَنْهَا، وَاقْتَحَمَ رَجَالَهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ الْمَاءَ، فَمَلَّوْا قَرِيبَهُمْ، وَوَقَفَ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَصْحَابِهِ يَذُبُّونَ عَنْهُمْ، حَتَّى أَوْصَلُوا الْمَاءَ إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ۲۸۹ (الأخبار الطوال: ص ۲۵۵، [۴] بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۲۷). [۵]

۲۸۸. تاریخ الطبری - به نقل از حمید بن مسلم - هنگامی که تشنگی بر حسین علیه السلام و یارانش سخت شد، برادرش عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام را فرا خواند و او را با سی سوار و بیست پیاده، با بیست مشک، روانه کرد. آنان، شب هنگام، خود را به نزدیکی آب رساندند و پیشاپیش آنان، نافع بن هلال جملی، پرچم را می برد.

عمرو بن حجاج زبیدی گفت: کیست؟

پس [جلوتر] آمد و گفت (۱): برای چه آمده ای؟

گفت: آمده ایم تا از این آبی که ما را از آن، باز داشته اید، بنوشیم.

عمرو گفت: بنوش. گوارایت باشد!

نافع گفت: نه. به خدا سوگند، قطره ای از آن نمی نوشم، در حالی که حسین علیه السلام و این گروه از یارانش که می بینی، تشنه هستند.

آنان، بر نافع در آمدند. عمرو بن حجاج گفت: سیراب کردن این دسته، راهی ندارد. ما برای آن که آنان را از آب، باز بداریم، این جا گماشته شده ایم. هنگامی که یاران نافع به او نزدیک شدند، به پیادگان گفت: مشک هایتان را پُر کنید.

پیادگان، دویدند و مشک هایشان را پُر کردند. عمرو و یارانش هم به سوی آنها دویدند. عباس بن علی علیه السلام و نافع بن هلال نیز به آنان، حمله کردند و آنها را [از آسیب رساندن به پیادگان] باز داشتند. سپس به جایگاهشان باز گشتند و گفتند: بروید. آن گاه، در دفاع از آنان، رو به روی عمرو بن حجاج ایستادند. عمرو و یارانش، به آنان حمله کردند و آنان را مقداری [عقب] راندند. سپس مردی از قبیله صیدا، از یاران عمرو بن حجاج، نیزه ای از نافع بن هلال خورد و گمان کرد که چیزی نیست؛ اما زخم آن، چرک کرد و به سبب همان، مُرد. یاران حسین علیه السلام با مشک ها آمدند و برایش، آب

ص: ۴۲۴

۱- (۱) در این جا عبارت، افتادگی دارد. متن درست، همان گونه که در سایر منابع آمده، این است: «تو کیستی؟ گفت: نافع بن هلال هستم. گفت:»

۲۸۹. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی - در ماجرای باز داشتن امام علیه السلام از آب - ابن سعد، مردی به نام عمرو بن حجاج زبیدی را فرا خواند و سواران فراوانی را با او همراه کرد و به او فرمان داد تا بر راه آبی که کنار لشکرگاه امام حسین علیه السلام بود، فرود آید. سواران، بر راه آب، فرود آمدند.

[از آن سو،] هنگامی که تشنگی حسین علیه السلام و یارانش شدت گرفت، برادرش عباس علیه السلام را فرا خواند و سی سوار و بیست پیاده را با او همراه کرد و بیست مشک به آنان داد. آنان، در دل شب، به فرات نزدیک شدند. عمرو بن حجاج گفت: کیست؟

هلال بن نافع جملی به او گفت: من پسرعموی تو، از یاران حسین علیه السلام هستم. آمده ام تا از این آبی که از ما دریغ کرده اید، بنوشم.

عمرو به او گفت: بنوش. گوارایت باد!

نافع گفت: وای بر تو! چگونه به من فرمان می دهی که از آب بنوشم، در حالی که حسین علیه السلام و همراهانش، از تشنگی در حال مرگ اند؟!

ص: ۴۲۵

۱- (۱) لَمَّا اسْتَدَّ عَلَى الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ الْعَطَشُ، دَعَا الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخَاهُ، فَبَعَثَهُ فِي ثَلَاثِينَ فَارِسًا وَعِشْرِينَ رَاجِلًا، وَبَعَثَ مَعَهُمْ بَعْشَرِينَ قَرِيبَةً، فَجَاؤُوا حَتَّى دَنُوا مِنَ الْمَاءِ لَيْلًا، وَاسْتَقَدَّمَ أَمَامَهُمْ بِاللَّوَاءِ نَافِعُ بْنُ هِلَالٍ الْجَمَلِيُّ. فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيُّ: مَنْ الرَّجُلُ؟ فَجِئْتُ، فَقَالَ: مَا جَاءَ بِكَ؟ قَالَ: جِئْنَا نَشْرَبُ مِنْ هَذَا الْمَاءِ الَّذِي حَلَأْتُمُونَا عَنْهُ، قَالَ: فَاشْرَبْ هُنِيئًا، قَالَ: لَا وَاللَّهِ، لَا أَشْرَبُ مِنْهُ قَطْرَةً وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَطْشَانٌ وَمَنْ تَرَى مِنْ أَصْحَابِهِ! فَطَلَعُوا عَلَيْهِ، فَقَالَ: لَا سَبِيلَ إِلَيَّ إِلَى سَيْقِي هُوَ لَا، إِنَّمَا وَضِعْنَا بِهَذَا الْمَكَانِ لِنَمْنَعَهُمُ الْمَاءَ. فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ أَصْحَابُهُ قَالَ لِرِجَالِهِ: املؤوا قِربكم، فَشَدَّ الرَّجَالُ فَامْلؤُوا قِربهم، وَثَارَ إِلَيْهِمْ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ وَأَصْحَابُهُ، فَحَمَلَ عَلَيْهِمُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَافِعُ بْنُ هِلَالٍ، فَكَفَّوهُمْ، ثُمَّ انصَرَفُوا إِلَى رِحَالِهِمْ، فَقَالُوا: امضوا، ووقفوا دونهم، فَعَطَفَ عَلَيْهِمْ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ وَأَصْحَابُهُ، وَأَطْرَدُوا قَلِيلًا. ثُمَّ إِنَّ رَجُلًا مِنْ صِدَاءِ طُعْنٍ مِنْ أَصْحَابِ عَمْرُو بْنِ الْحَجَّاجِ، طَعَنَهُ نَافِعُ بْنُ هِلَالٍ، فَظَنَّ أَنَّهَا لَيْسَتْ بِشَيْءٍ، ثُمَّ إِنَّهَا انْتَقَضَتْ بَعْدَ ذَلِكَ، فَمَاتَ مِنْهَا، وَجَاءَ أَصْحَابُ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِالْقَرَبِ، فَأَدْخَلُوهَا عَلَيْهِ ۲۹۰ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۲، [۱] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۹). [۲]

عمرو گفت: راست می گویی. این را می دانم؛ اما فرمانی به ما داده شده است و ناگزیریم که این فرمان را به انجام برسانیم.

هلال، یارانش را فرا خواند و به درون فرات رفتند. عمرو نیز یارانش را فرا خواند تا مانع آنان شوند. هر دو گروه، بر سر آب، سخت با هم درگیر شدند. دسته ای می جنگیدند و دسته ای، مشک ها را از آب، پُر می کردند. گروهی از یاران عمرو بن حجاج، کشته شدند؛ ولی هیچ یک از یاران حسین علیه السلام، کشته نشدند. سپس آن گروه، با آب به لشکر گاهشان باز گشتند و حسین علیه السلام و همراهانش، آب نوشیدند. عباس علیه السلام، آن روز، «سَقَا (آب آور)» نامیده شد. (۱)

۱۳/۱ نامه ابن زیاد به ابن سعد و ترغیب به شتاب ورزیدن در نبرد با امام علیه السلام

۲۹۰. الأمالی، صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام - به عبید الله بن زیاد، خبر رسید که عمر بن سعد، شب ها با حسین علیه السلام می نشیند و با او سخن می گوید و نبرد با او را خوش نمی دارد.

ص: ۴۲۶

۱- (۱) ودعا [ابن سَعد] بِرَجُلٍ يُقَالُ لَهُ: عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيُّ، فَضَمَّ إِلَيْهِ خَيْلًا كَثِيرَةً، وَأَمَرَهُ أَنْ يَنْزِلَ عَلَى الشَّرِيعَةِ الَّتِي هِيَ حَدَاءُ مُعَسَّكِرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَنَزَلَتْ الْخَيْلُ عَلَى شَرِيعَةِ الْمَاءِ. فَلَمَّا اشْتَدَّ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ دَعَا أَخَاهُ الْعَبَّاسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَضَمَّ إِلَيْهِ ثَلَاثِينَ فَارِسًا وَعِشْرِينَ رَاجِلًا، وَبَعَثَ مَعَهُمْ عِشْرِينَ قَرِيبَهُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ حَتَّى دَنَوْا مِنَ الْفُرَاتِ، فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ لَهُ هِلَالُ بْنُ نَافِعِ الْجَمَلِيِّ: أَنَا ابْنُ عَمِّ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، جِئْتُ حَتَّى أَشْرَبَ مِنْ هَذَا الْمَاءِ الَّذِي مَنَعْتُمُونَا عَنْهُ، فَقَالَ لَهُ عَمْرُو: إِشْرَبْ هَنِيئًا مَرِيئًا. فَقَالَ نَافِعٌ: وَيْحَكَ كَيْفَ تَأْمُرُنِي أَنْ أَشْرَبَ مِنَ الْمَاءِ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ مَعَهُ يَمُوتُونَ عَطَشًا؟! فَقَالَ: صَدَقْتَ قَدْ عَرَفْتُ هَذَا، وَلَكِنْ أَمَرْنَا بِأَمْرٍ وَلَا يُدْرِي لَنَا أَنْ نَنْتَهِيَ إِلَى مَا أَمَرْنَا بِهِ. فَصَاحَ هِلَالٌ بِأَصْحَابِهِ وَدَخَلُوا الْفُرَاتَ، وَصَاحَ عَمْرُو بِأَصْحَابِهِ لِيَمْنَعُوا، فَاقْتَتَلَ الْقَوْمُ عَلَى الْمَاءِ قِتَالًا شَدِيدًا، فَكَانَ قَوْمٌ يُقَاتِلُونَ وَقَوْمٌ يَمْلَأُونَ الْقَرْبَ حَتَّى مَلَأُوهَا، وَقُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ عَمْرُو بْنِ الْحَجَّاجِ جَمَاعَةٌ، وَلَمْ يُقْتَلْ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَدٌ، ثُمَّ رَجَعَ الْقَوْمُ إِلَى مُعَسَّكِرِهِمْ بِالْمَاءِ، فَشَرِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ كَانَ مَعَهُ، وَلُقِّبَ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَئِذٍ السَّقَاءَ ۲۹۱ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۴۴، [۱] المفتوح: ج ۵ ص ۹۱).

عبید الله، شمر بن ذی الجوشن را با چهار هزار سوار، به سوی او فرستاد و به عمر بن سعد نوشت: «هنگامی که این نامه ام به تو رسید، به حسین بن علی، مهلت نده و گلویش (گربانش) را بگیر و میان آب و او، مانع شو، همان گونه که میان عثمان و آب، در روز حادثه قتل عثمان، مانع شدند». (۱)

۲۹۱. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف -: سلیمان بن ابی راشد، از حمید بن مسلم، برایم نقل کرد که: عبید الله بن زیاد، شمر بن ذی الجوشن را فرا خواند و به او گفت: این نامه را برای عمر بن سعد ببر و باید گردن نهادن به حکم مرا به حسین و یارانش، عرضه بدارد. اگر پذیرفتند، باید آنان را دست بسته، به سوی من بفرستد، و اگر نپذیرفتند، باید با آنان بجنگد. اگر عمر چنین کرد، گوش به فرمان و مطیع او باش، و اگر خودداری کرد، تو با آنان بجنگ و تو، فرمانده مردمی (لشکری) و بر او (حسین علیه السلام) پیر و گردنش را بزن و سرش را به سوی من بفرست.

ابو جناب کلبی نیز برایم گفت: سپس عبید الله بن زیاد، به عمر بن سعد نوشت: «اما بعد، من، تو را به سوی حسین نفرستادم که کاری به او نداشته باشی و یا به او مهلت دهی و برایش سلامت و ماندگاری را آرزو کنی و یا برایش نزد من به شفاعت بنشینی... دقت کن! اگر حسین و یارانش، به حکم [من] گردن نهادند و تسلیم شدند، آنها را دست بسته، نزد من بفرست، و اگر خودداری کردند، لشکر را به سویشان حرکت ده و آنها را بکش و مثله کن که سزای این هستند؛ و اگر حسین، کشته شد، بر سینه و پشتش اسب بتازان که او نافرمان و بریده [از امت] و برنده [ی رجم] و ستمکار است. قصدم از این کار، زیان رساندن به او پس از مرگ نیست - که امکان ندارد -؛ بلکه عهد کرده بودم که اگر او را بکشم، این کار را با او بکنم.

ص: ۴۲۷

۱- (۱) بَلَغَ عَبِيدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ يُسَامِرُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَيُحَدِّثُهُ، وَيَكْرَهُ قِتَالَهُ، فَوَجَّهَ إِلَيْهِ شَمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ فَارِسٍ، وَكَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: إِذَا أَتَاكَ كِتَابِي هَذَا فَلَا تُمَهِّلَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ، وَخُذْ بِكَظْمِهِ، وَخَيِّلْ بَيْنَ الْمَاءِ وَبَيْنَهُ، كَمَا حَيَّلَ بَيْنَ عُثْمَانَ وَبَيْنَ الْمَاءِ يَوْمَ الدَّارِ ۲۹۲ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۰ ح ۲۳۹، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۵ ح ۱). [۲]

اگر تو، کار ما را اجرا کنی، پاداش مطیع گوش به فرمان را به تو می دهیم، و اگر خودداری کردی، از کار و سپاه ما، کناره بگیر و لشکر را به شمر بن ذی الجوشن، و ابگذار که ما، فرمانمان را به او داده ایم. والسلام! (۱)

۱۴/۱ روز محاصره حسین علیه السلام و یارانش

۲۹۲. الکافی - به نقل از عبد الملک - از امام صادق علیه السلام، از روزه روزهای تاسوعا و عاشورا در ماه محرم پرسیدم. فرمود: «تاسوعا، روزی است که حسین و یارانش - که خدا از ایشان، خشنود باد - در کربلا، محاصره شدند و سپاه شام، برگرد او جمع شدند و فرود آمدند. ابن مرجانه و عمر بن سعد، از وفور و فراوانی سپاهیان، شادمان شدند و در این روز، حسین علیه السلام و یارانش را - که خدا از ایشان خشنود باد - ناتوان شمردند و یقین کردند که کسی به یاری حسین علیه السلام نمی آید و عراقیان، به او کمکی نمی دهند. پدرم فدای ناتوان شمرده شده غریب باد!»

سپس فرمود: «اما روز عاشورا، روزی است که مصیبت حسین علیه السلام و بر خاک افتادن او میان یارانش، پیش آمد و یارانش نیز برهنه، برگرد او بر زمین افتاده بودند. آیا در چنین

ص: ۴۲۸

۱- (۱) إِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ دَعَا شَمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ، فَقَالَ لَهُ: أَخْرِجْ بِهَذَا الْكِتَابِ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَلْيَعْرِضْ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ النَّزُولَ عَلَيَّ حُكْمِي، فَإِنْ فَعَلُوا فَلْيَبْعَثْ بِهِمْ إِلَيَّ سَلْمًا، وَإِنْ هُمْ أَيْبُوا فَلْيُقَاتِلْهُمْ، فَإِنْ فَعِلَ فَاسْمَعْ لَهُ وَأَطِيعْ، وَإِنْ هُوَ أَبِي فَقَاتِلْهُمْ، فَأَنْتَ أَمِيرُ النَّاسِ، وَثَبَّ عَلَيْهِ، فَاضْرِبْ عُنُقَهُ، وَابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ. قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: حَدَّثَنِي أَبُو جَنَابٍ الْكَلْبِيُّ، قَالَ: ثُمَّ كَتَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: أَمَا بَعْدُ، فَإِنِّي لَمْ أَبْعَثْكَ إِلَى حُسَيْنٍ لَتَكْفٍ عَنْهُ وَلَا لَتَطَاوُلُهُ، وَلَا لَتَمْتِيئِهِ السَّلَامَةَ وَالْبَقَاءَ، وَلَا لَتَقَعْدَ لَهُ عِنْدِي شَافِعًا...، أَنْظِرْ فَإِنْ نَزَلَ حُسَيْنٌ وَأَصْحَابُهُ عَلَيَّ الْحُكْمِ وَاسْتَسَلَمُوا فَابْعَثْ بِهِمْ إِلَيَّ سَلْمًا، وَإِنْ أَبَوْا فَازْحَفْ إِلَيْهِمْ حَتَّى تَقْتُلَهُمْ وَتُمَثِّلَ بِهِمْ؛ فَإِنَّهُمْ لِمَذَلِكُ مُسْتَحِقُّونَ! فَإِنْ قُتِلَ حُسَيْنٌ فَأَوْطِي الْخَيْلَ صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ؛ فَإِنَّهُ عَاقٌ مُشَاقٌّ قَاطِعٌ ظُلُومٍ!! وَلَيْسَ دَهْرِي فِي هَذَا أَنْ يُضَرَّرَ بَعْدَ الْمَيُوتِ شَيْئًا، وَلَكِنْ عَلَيَّ قَوْلٌ لَمْ يَكُنْ قَدْ قَتَلْتَهُ فَعَلْتُ هَذَا بِهِ!! إِنْ أَنْتَ مَضَيْتَ لِأَمْرِنَا فِيهِ جَزَاءَ السَّيِّئِ الْمَطِيعِ، وَإِنْ أَبَيْتَ فَاعْتَرَلْ عَمَلْنَا وَجُنَدْنَا، وَخَلَّ بَيْنَ شَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ وَبَيْنَ الْعَسْكَرِ، فَإِنَّا قَدْ أَمْرْنَا بِأَمْرِنَا، وَالسَّلَامُ ۲۹۳ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۴، [۱] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۹۰). [۲]

روزی، روزه می گیرند؟ به پروردگار خانه حرام سوگند که هرگز، روا نیست!». (۱)

۱۵/۱ حبله شمر برای جدایی انداختن میان امام علیه السلام و برادرش عباس علیه السلام

۲۹۳. تاریخ الطبری - به نقل از عبد الله بن شریک عامری - هنگامی که شمر بن ذی الجوشن، نامه را [از ابن زیاد برای ابن سعد] گرفت، او و عبد الله بن ابی مُجَلّ برخاستند. عمه ابن ابی مُجَلّ، اُمّ البنین [مادر عباس علیه السلام]، دختر حِزَام، همسر علی بن ابی طالب علیه السلام بود که عباس علیه السلام، عبد الله، جعفر و عثمان را برای او به دنیا آورد. عبد الله بن ابی مُجَلّ بن حِزَام بن خالد بن ربیع بن وحید بن کعب بن عامر بن کلاب گفت: خداوند، [کار] امیر را به سامان آورد! پسران خواهر ما همراه حسین هستند. اگر موافقی، امان نامه ای برای آنان بنویس.

گفت: باشد؛ با کمال میل!

آن گاه، به مُنشی اش فرمان داد و امان نامه ای برای آنان نوشت و عبد الله بن ابی مُجَلّ، آن امان نامه را با غلامش به نام کُزَمان، فرستاد. هنگامی که او بر آنان در آمد، آنان را فرا خواند و گفت: این، امانی است که دایی تان برای شما فرستاده است.

آن جوانان (فرزندان امّ البنین)، به او گفتند: به دایی مان، سلام برسان و به او بگو: ما نیازی به امان تو نداریم، امان خدا، بهتر از امان فرزند سمیه است.

ص: ۴۲۹

۱- (۱) سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ صَوْمِ تَاسُوعَا وَعَاشُورَا مِنْ شَهْرِ الْمُحَرَّمِ؟ فَقَالَ: تَاسُوعَا يَوْمٌ حَوْصَةٌ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ بِكَرْبَلَاءَ، وَاجْتَمَعَ عَلَيْهِ خَيْلُ أَهْلِ الشَّامِ وَأَنَاخُوا عَلَيْهِ، وَفَرِحَ ابْنُ مَرْجَانَةَ وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِتَوَافُرِ الْخَيْلِ وَكَثْرَتِهَا، وَاسْتَضَعَفُوا فِيهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابَهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، وَأَيَقِنُوا أَنْ لَا يَأْتِيَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاصِرٌ وَلَا يُمِدُّهُ أَهْلُ الْعِرَاقِ، بِأَبِي الْمُسْتَضَعَفِ الْغَرِيبِ. ثُمَّ قَالَ: وَأَمَّا يَوْمٌ عَاشُورَا فَيَوْمٌ أَصِيبَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَرِيحاً بَيْنَ أَصْحَابِهِ، وَأَصْحَابُهُ صَرَعَى حَوْلَهُ عُرَاهُ، أَفْصَوْمٌ يَكُونُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ! كَلَّا وَرَبِّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ ۲۹۴ (الكافي: ج ۴ ص ۱۴۷ ح ۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۹۵ ح ۴۰). [۲]

شمر بن ذی الجوشن، با نامه عیب‌الله بن زیاد به عمر بن سعد، به سوی او آمد. چون بر او در آمد و نامه را خواند، عمر به او گفت: وای بر تو! چه می خواهی؟ خدا، از خانه ات دورت بدارد (آواره گردی) و آنچه را برایم آورده ای، زشت گرداند! به خدا سوگند، گمان می کنم که تو مانع شده ای تا آنچه را به او نوشته بودم، بپذیرد. کار ما را تباہ کردی. ما امید داشتیم که کار، سامان پذیرد. به خدا سوگند، حسین، تسلیم نمی شود. جانی غیرتمند در وجودش نهفته است.

شمر به او گفت: به من بگو که چه می کنی؟ آیا فرمان امیرت را اجرا می کنی و دشمنش را می کُشی؟ اگر نه، سپاه و لشکر را به من، وا گذار.

عمر گفت: هرگز به تو واگذار نمی کنم و خودم کار را به انجام می رسانم! تو هم کاری را به عهده بگیر و فرمانده پیادگان باش.

عمر، پنج شبه شب، نه روز از محرم گذشته، حرکت کرد [و حمله کرد]. شمر نیز آمد تا جلوی یاران حسین علیه السلام ایستاد و گفت: خواهرزادگان ما کجا هستند؟

عباس علیه السلام و جعفر و عثمان، فرزندان علی علیه السلام، بیرون آمدند و به او گفتند: چه می خواهی و در پی چه هستی؟
گفت: شما-ای خواهرزادگانم- در امان هستید.

آن جوانان به او گفتند: خداوند، تو و امانت را لعنت کند! اگر تو دایی ما هستی، به ما امان می دهی، در حالی که فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در امان نیست؟! (۱)

ص: ۴۳۰

۱- (۱) لَمَّا قَبِضَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ الْكِتَابَ قَامَ هُوَ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْمُحَلِّ - وَكَانَتْ عَمَّتُهُ أُمُّ الْبَنِينِ ابْنُهُ حِزَامٌ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَوَلَدَتْ لَهُ الْعَبَّاسُ [۱] وَعَبْدُ اللَّهِ وَجَعْفَرًا وَعُثْمَانَ - فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْمُحَلِّ بْنِ حِزَامِ بْنِ خَالِدِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْوَحِيدِ بْنِ كَعْبِ بْنِ عَامِرِ بْنِ كِلَابٍ: أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ! إِنَّ بَنِي أَخْتِنَا مَعَ الْحُسَيْنِ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَكْتَبَ لَهُمْ أَمَانًا فَعَلْتَ، قَالَ: نَعَمْ وَنَعْمًا عَيْنًا. فَأَمَرَ كَاتِبَهُ، فَكَتَبَ لَهُمْ أَمَانًا، فَبَعِثَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْمُحَلِّ مَعَ مَيُولَى لَهُ يُقَالُ لَهُ: كُرْمَانٌ، فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِمْ دَعَاهُمْ، فَقَالَ: هَذَا أَمَانٌ بَعَثَ بِهِ خَالِكُمْ، فَقَالَ لَهُ الْفَيْتِيُّ: أَقْرَى خَالِنَا السَّلَامَ، وَقُلْ لَهُ: أَنْ لَا حَاجَةَ لَنَا -

۲۹۴. أنساب الأشراف: شمر، [در میدان] ایستاد و گفت: خواهرزادگان ما، کجا هستند (یعنی: عبّاس علیه السلام، عبد الله، جعفر و عثمان، فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام که مادرشان، أمّ البنین، دختر حزام بن ربیعہ کلابی شاعر بود)؟ آنان، به سوی او آمدند.

شمر گفت: شما در امان هستید.

گفتند: خداوند، تو و امانت را لعنت کند! آیا به ما امان می دهی، در حالی که فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در امان نیست؟! (۱)

۲۹۵. الملّهوف: شمر بن ذی الجوشن - که خدا، لعنتش کند - آمد و ندا داد: خواهرزادگان من، عبد الله، جعفر، عبّاس و عثمان، کجا هستند؟

حسین علیه السلام فرمود: «پاسخش را بدهید، هر چند فاسق است؛ چرا که یکی از دایی های شماست».

ص: ۴۳۱

۱- (۱) وَقَفَ شِمْرٌ فَقَالَ: أَيُّ بَنُو اخْتِنَا؟ يَعْنِي: الْعَبَّاسَ وَعَبْدَ اللَّهِ وَجَعْفَرًا وَعُثْمَانَ بَنِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأُمَّهُمْ أُمَّ الْبَنِينَ بِنْتُ حِزَامِ بْنِ رَبِيعَةَ الْكِلَابِيِّ الشَّاعِرِ، فَخَرَجُوا إِلَيْهِ، فَقَالَ: لَكُمْ الْأَمَانُ. فَقَالُوا: لَعَنَكَ اللَّهُ وَلَعَنَ أَمَانَكَ! أَتُؤْمِنُنَا وَابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا أَمَانَ لَهُ؟! ۲۹۶ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۹۱، [۱] المنتظم: ج ۵ ص ۳۳۷). [۲]

آنان به او گفتند: چه کار داری؟

گفت: ای خواهرزادگان من! شما در امان هستید. خود را به همراه برادران حسین، به گشتن ندهید و در اطاعت امیر مؤمنان یزید بن معاویه باشید.

عبّاس بن علی علیه السلام، او را ندا داد: «دستانت، بُریده باد و لعنت بر امانی که آورده ای، ای دشمن خدا! آیا به ما فرمان می دهی که برادر و سرورمان حسین بن فاطمه را وا گذاریم و در اطاعت ملعونان و فرزندان ملعون ها در آییم؟!».

شمر، خشمگینانه، به سوی لشکرش بازگشت. (۱)

۱۶/۱ شب را مهلت گرفتن، برای نماز و دعا و استغفار

۲۹۶. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف، در یادکردِ حوادث عصر تاسوعا - حارث بن حصیره از عبد الله بن شریک عامری برایم نقل کرد که: عمر بن سعد ندا داد: ای لشکر خدا! سوار شوید و بشارتتان باد!

آن گاه، خود با مردم، سوار شد و پس از نماز عصر، به سوی آنان (سپاه حسین علیه السلام)، حرکت کرد. حسین علیه السلام، جلوی خیمه نشسته بود و شمشیرش را بر گرد پاهایش حلقه کرده بود و خوابش برده، سرش بر روی زانوانش افتاده بود که خواهرش زینب علیها السلام، صدا [ی حرکت لشکر ابن سعد] را شنید و به برادرش نزدیک شد و گفت: ای برادر من! آیا صداها را نمی شنوی که نزدیک شده اند؟

ص: ۴۳۲

۱- (۱) أَقْبَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعْنَهُ اللَّهُ - فَنَادَى: أَيُّ بَنِي أَخْتِي عَبْدُ اللَّهِ وَجَعْفَرُ وَالْعَبَّاسُ [۱] أَوْ عُثْمَانُ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَجَبِيؤُهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِقًا، فَإِنَّهُ بَعْضُ أَخْوَالِكُمْ، فَقَالُوا لَهُ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: يَا بَنِي أَخْتِي، أَنْتُمْ آمِنُونَ، فَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ مَعَ أَخِيكُمْ الْحُسَيْنِ، وَالزَّمُوا طَاعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ! فَنَادَاهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَبَّتْ يَدَاكَ وَلَعْنُ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَاؤِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ! أَتَأْمُرُنَا أَنْ نَتْرُكَ أَخَانًا وَسَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ وَنَدْخُلَ فِي طَاعَةِ اللَّعْنَاءِ أَوْلَادِ اللَّعْنَاءِ؟! فَرَجَعَ الشُّمْرُ إِلَى عَسْكَرِهِ مُغْضَبًا ۲۹۷ (الملهوف: ص: ۱۴۸، مثير الأحزان: ص: ۵۵).

حسین علیه السلام، سرش را بلند کرد و فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم. به من فرمود: "تو به سوی ما می آیی"».

خواهرش به صورت خود زد و گفت: وای بر من!

حسین علیه السلام فرمود: «خواهرم! بر تو چنین مباد. آرام باش. [خدای] رحمان، بر تو رحم کند!».

عبّاس بن علی علیه السلام گفت: ای برادر! آنان به سوی تو حرکت کرده اند.

حسین علیه السلام برخاست و سپس فرمود: «ای عبّاس! ای برادرم! جانم فدایت! سوار شو و با آنان، ملاقات کن و پرس که در چه حال اند و چه شده است و برای چه آمده اند؟».

عبّاس علیه السلام با بیست سوار، به پیشواز آنان رفت. زُهَیر بن قَین و حَبیب بن مُظاہر نیز میان آن بیست تن بودند. عبّاس علیه السلام به آنان گفت: چه شده و چه می خواهید؟

گفتند: فرمان امیر آمده که به شما پیشنهاد دهیم که یا به حکمش گردن نهید و یا با شما بجنگیم.

عبّاس علیه السلام گفت: عجله نکنید تا به سوی ابا عبد الله، باز گردم و آنچه را گفتید، به او برسانم.

آنان، ایستادند و سپس گفتند: او را بین و از این موضوع، آگاهش کن. سپس نزد ما بیا و آنچه را که می گوید، به ما بگو.

عبّاس علیه السلام، با شتاب به سوی حسین علیه السلام باز گشت تا با خبرش سازد؛ امّا یارانش ایستادند و با سپاهیان دشمن، سخن گفتند. حَبیب بن مُظاہر، به زُهَیر بن قَین گفت: اگر می خواهی، تو با مردم، سخن بگو و اگر می خواهی، من سخن بگویم.

زُهَیر به او گفت: تو این کار را آغاز کردی. پس تو با آنان، سخن بگو.

حَبیب بن مُظاہر، به آنان گفت: بدانید که - به خدا سوگند - فردای قیامت و نزد خدا، چه بد مردمی هستند که بر او در می آیند، در حالی که فرزندان پیامبرش صلی الله علیه و آله

خاندان و اهل بیت او، و نیز عابدان این سرزمین و سحرخیزان کوشا و فراوان یادکنندگان خدا را گشته اند!

عزّره بن قیس به او گفت: تا می توانی، از خودت بگو و تعریف کن!

زُهیر به او گفت: ای عزّره! خدا از او تعریف کرده و ره نمونش شده است. از خدا پروا کن - ای عزّره - که من، خیرخواه تو هستم!
! تو را به خدا سوگند می دهم - ای عزّره - که مبادا در کشتن جان های پاک، از یاوران گم راهی باشی!

او گفت: ای زُهیر! تو نزد ما، از پیروان این خاندان، به شمار نمی رفتی. تو عثمانی بودی!

زُهیر گفت: آیا تو از موضعگیری و ایستادنم در این جا، به این راه نمی بری که از آنها هستم؟! بدانید که - به خدا سوگند - من هیچ گاه نامه ای به حسین علیه السلام ننوشته ام و پیکی روانه نساخته ام و به او وعده یاری نداده ام؛ اما راه، ما را با هم گرد آورد و هنگامی که او را دیدم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را و جایگاه حسین را در نزد او، به یاد آوردم و آنچه را از دشمنش و گروه شما به او رسیده، دانستم. پس اندیشیدم که یاری اش کنم و در گروه او باشم و جانم را فدایش کنم تا حقّ خدا و پیامبرش را که شما تباه کرده اید، پاس بدارم.

عبّاس بن علی علیه السلام، به شتاب آمد تا به آنها رسید و گفت: ای مردم! ابا عبد الله، از شما می خواهد که امشب، باز گردید تا در این باره بیندیشد.... هنگامی که عبّاس بن علی علیه السلام نزد حسین علیه السلام آمد و پیشنهاد عمر بن سعد را باز گفت، امام حسین علیه السلام به او فرمود: «به سوی آنان، باز گرد و اگر توانستی، [رویارویی با] آنها را تا صبح به تأخیر بینداز و امشب، بازشان گردان. شاید که امشب برای پروردگارمان، نماز بخوانیم و او را بخوانیم و از وی آمرزش بخواهیم، که او خود می داند که من، نماز گزاردن برای او، تلاوت کتابش، دعا و آمرزش خواهی فراوان را دوست دارم».

همچنین حارث بن حصیره، از عبد الله بن شریک عامری، از امام زین العابدین علیه السلام برایم نقل کرد که فرمود: «پیکی از سوی عمر بن سعد، نزد ما آمد و به گونه ای ایستاد

که سخنش را بشنویم و سپس گفت: ما تا فردا به شما مهلت می دهیم. اگر تسلیم شدید، شما را به سوی امیرمان عبید الله بن زیاد می بریم، و اگر خودداری کردید، شما را رها نمی کنیم». (۱)

ص: ۴۳۵

۱- (۱) إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعِدٍ نَادَى: يَا خَيْلَ اللَّهِ ارْكَبِي وَأَبْشِرِي! فَرَكَبَ فِي النَّاسِ، ثُمَّ زَحَفَ نَحْوَهُمْ بَعْدَ صِيْلِهِ الْعَصْرِ، وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ أَمَامَ بَيْتِهِ، مُحْتَبِئاً بِسَيْفِهِ، إِذْ خَفَقَ بِرَأْسِهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ، وَسَمِعَتْ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ الصَّيْحَةَ، فَدَنَتْ مِنْ أُخِيهَا، فَقَالَتْ: يَا أُخِي، أَمَا تَسْمَعُ الْأَصْوَاتَ قَدْ اقْتَرَبَتْ؟! قَالَ: فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ، فَقَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ، فَقَالَ لِي: إِنَّكَ تَرُوحُ إِلَيْنَا، قَالَ: فَلَطَمَتْ أُخْتَهُ وَجْهَهَا، وَقَالَتْ: يَا وَيْلَتَا! فَقَالَ: لَيْسَ لَكَ الْوَيْلُ يَا أُخْتِي، اسْكُنِي رَحِمَكَ الرَّحْمَنُ! وَقَالَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أُخِي! أَتَاكَ الْقَوْمُ، قَالَ: فَتَهَضَّ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَبَّاسُ، ارْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أُخِي حَتَّى تَلْقَاهُمْ، فَتَقُولُ لَهُمْ: مَا لَكُمْ، وَمَا بَدَا لَكُمْ؟ وَتَسْأَلُهُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِمْ؟ فَأَتَاهُمُ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاسْتَقْبَلَهُمْ فِي نَحْوِ مِنْ عِشْرِينَ فَارِساً، فِيهِمْ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ، وَحَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ، فَقَالَ لَهُمُ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا بَدَا لَكُمْ، وَمَا تُرِيدُونَ؟ قَالُوا: جَاءَ أَمْرُ الْأَمِيرِ بِأَنْ نَعْرِضَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْزِلُوا عَلَى حُكْمِهِ، أَوْ نُنَازِلَكُمْ! قَالَ: فَلَا تَعْجَلُوا حَتَّى أَرْجِعَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، فَأَعْرِضْ عَلَيْهِ مَا ذَكَرْتُمْ، قَالَ: فَوَقَفُوا، ثُمَّ قَالُوا: الْقَهْ فَأَعْلِمَهُ ذَلِكَ، ثُمَّ الْقَنَا بِمَا يَقُولُ. قَالَ: فَانصَرَفَ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاجِعاً يَرْكُضُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخْبِرُهُ بِالْخَبْرِ، وَوَقَفَ أَصْحَابُهُ يُخَاطِبُونَ الْقَوْمَ، فَقَالَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ لَزُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ: كَلِّمِ الْقَوْمَ إِنْ شِئْتَ، وَإِنْ شِئْتَ كَلِّمْتَهُمْ. فَقَالَ لَهُ زُهَيْرٌ: أَنْتَ بِيَدَاتٍ بِهَذَا، فَكُنْ أَنْتَ تُكَلِّمُهُمْ، فَقَالَ لَهُمْ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ: أَمَا وَاللَّهِ، لَبِئْسَ الْقَوْمُ عِنْدَ اللَّهِ غَدًا قَوْمٌ يَقْدَمُونَ عَلَيْهِ قَدْ قَتَلُوا ذُرِّيَةَ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِزَّتَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعُتْبَادَ أَهْلِ هَذَا الْمِصْرِ الْمُجْتَهِدِينَ بِالْأَسْحَارِ، وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً. فَقَالَ لَهُ عَزْرَةُ بْنُ قَيْسٍ: إِنَّكَ لَتَرْكِي نَفْسَكَ مَا اسْتَطَعْتَ! فَقَالَ لَهُ زُهَيْرٌ: يَا عَزْرَةُ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَكَّاهَا وَهَيَّأَهَا، فَاتَّقِ اللَّهَ يَا عَزْرَةُ، فَإِنِّي لَمَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ، أَنْشُدُكَ اللَّهَ يَا عَزْرَةُ أَنْ تَكُونِ مِمَّنْ يُعِينُ الضَّلَّالَ عَلَى قَتْلِ النَّفْسِ الرَّكِيهِ! قَالَ: يَا زُهَيْرُ! مَا كُنْتُ عِنْدَنَا مِنْ شَيْعَةِ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ. إِنَّمَا كُنْتُ عُثْمَانِيًّا! قَالَ: أَفَلَسْتَ تَسْتَدِلُّ بِمَوْقِفِي هَذَا أَنِّي مِنْهُمْ! أَمَا وَاللَّهِ، مَا كَتَبْتُ إِلَيْهِ كِتَاباً قَطُّ، وَلَا أَرْسَلْتُ إِلَيْهِ رَسُولاً قَطُّ، وَلَا وَعَدْتُهُ نُصْرَتِي قَطُّ، وَلَكِنَّ الطَّرِيقَ جَمَعَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، فَلَمَّا رَأَيْتُهُ ذَكَرْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَكَانَهُ مِنْهُ، وَعَرَفْتُ مَا يُقَدِّمُ عَلَيْهِ مِنْ عَدُوِّهِ وَحَزْبِكُمْ، فَرَأَيْتُ أَنْ أَنْصِرَهُ، وَأَنْ أَكُونَ فِي حِزْبِهِ، وَأَنْ أَجْعَلَ نَفْسِي دُونَ نَفْسِهِ، حِفْظاً لِمَا ضَيَعْتُمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. قَالَ: وَأَقْبَلَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرْكُضُ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِمْ، فَقَالَ: يَا هَوْلَاءِ، إِنَّ أبا عَبْدِ اللَّهِ يَسْأَلُ لَكُمْ أَنْ تَنْصَرِفُوا هَذِهِ الْعِشِيَّةَ حَتَّى يَنْظُرَ فِي هَذَا الْأَمْرِ... وَكَانَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أَتَى حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا عَرَضَ عَلَيْهِ عُمَرُ بْنُ سَعِدٍ قَالَ: ارْجِعْ إِلَيْهِمْ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى غَدَوْهِ وَتَدْفَعَهُمْ عِنْدَ الْعِشِيَّةِ؛ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبَّنَا اللَّيْلَةَ، وَنَدْعُوهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي قَدْ كُنْتُ أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ، وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ، وَكَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَالِاسْتِغْفَارِ! قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: حَدَّثَنِي الْحَارِثُ بْنُ حَصِيْرَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكِ الْعَامِرِيِّ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَتَانَا رَسُولٌ مِنْ قِبَلِ عُمَرَ بْنِ سَعِدٍ، فَقَامَ مِثْلَ حَيْثُ يُسْمَعُ الصَّوْتُ، فَقَالَ: إِنَّا قَدْ أَجَلْنَاكُمْ إِلَى غَدٍ، فَإِنْ اسْتَسَلَّمْتُمْ سَرَّحْنَا بِكُمْ إِلَى أَمِيرِنَا عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، وَإِنْ أَبَيْتُمْ فَلَسْنَا تَارِكِيكُمْ ۲۹۸ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۱۶، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۹۱).

۲۹۷. الملهوف: هنگامی که حسین علیه السلام، حرص ورزی دشمن را در شتاب برای نبرد و اندک بودن بهره مندی شان از اندرز و سخن را دید، به برادرش عباس علیه السلام فرمود: «اگر می توانی، آنان را امروز از [نبرد با] ما منصرف کنی، بکن، تا امشب را برای پروردگاران، نماز بگزاریم که او می داند من، نماز گزاردن برای او و تلاوت کتابش را دوست دارم».

عباس علیه السلام، این را از ایشان خواست و عمر بن سعد، درنگ کرد. عمرو بن حجاج زبیدی، به او گفت: به خدا سوگند، اگر آنان ترک و دیلم نیز بودند و این را خواسته بودند، موافقت می کردیم، حال که خاندان محمد صلی الله علیه و آله هستند، چگونه نپذیریم؟!

از این رو، لشکر عمر بن سعد، موافقت کرد.

حسین علیه السلام، نشسته، خوابش بُرد. سپس بیدار شد و گفت: «ای خواهر! این ساعت، جدم محمد صلی الله علیه و آله و پدرم علی علیه السلام، و مادرم فاطمه علیها السلام و برادرم حسن علیه السلام را در عالم رؤیا دیدم که می گفتند: "ای حسین! تو به زودی، (بر اساس برخی روایت ها: فردا) به سوی ما می آیی"».

زینب علیها السلام، بر صورت خود زد و شیونی کشید. حسین علیه السلام به او فرمود: «آرام تر! دشمن را شماتت کننده ما مکن». ۱

ص: ۴۳۶

۲۹۸. مشیر الأحران: روز نهم محرم، عمر بن سعد، آنان (حسین علیه السلام و یارانش) را به جنگ، فرا خواند. حسین علیه السلام، عیاس را فرستاد و از او خواست که آن یک شب را مهلت دهد. عمر، نظر شمر را خواست. او گفت: اگر من فرمانده بودم، به آنان مهلت نمی دادم.

عمر و بن حجاج بن سلّمه بن عبد یغوث زبیدی گفت: سبحان الله! به خدا سوگند، اگر او از ترک و دیلم هم بود و این درخواست را از شما داشت، حقّ مخالفت کردن نداشتید! به ایشان، مهلت دهید.

آن شب، صدای حسین علیه السلام و یارانش به نماز و تلاوت قرآن، بلند بود و مانند آوای زنبور عسل، قطع نمی شد و گروهی از همراهان عمر بن سعد، به آنان پیوستند. (۱)

۱۷/۱ سخن گفتن امام علیه السلام با خانواده و یارانش و پیشنهاد بازگشت دادن به همگی آنها

۲۹۹. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف، از حارث بن حصیره، از عبد الله بن شریک عامری، از امام زین العابدین علیه السلام - حسین علیه السلام، یارانش را پس از بازگشت عمر بن

ص: ۴۳۷

۱- (۱) فَلَمَّا كَانَ التَّاسِعُ مِنَ الْمُحَرَّمِ دَعَاهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى الْمُحَارَبَةِ، فَأَرْسَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَبَّاسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَلْتَمِسُ مِنْهُمْ تَأْخِيرَ تِلْكَ اللَّيْلَةِ، فَقَالَ عُمَرُ لِبَشِيرٍ: مَا تَقُولُ؟ قَالَ: أَمَّا أَنَا لَوْ كُنْتُ الْأَمِيرَ لَمْ أَنْظِرْهُ. فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ بْنِ سَلْمَةَ بْنِ عَبْدِ يَغُوثِ الزُّبَيْدِيِّ: سُبْحَانَ اللَّهِ! وَاللَّهِ، لَوْ كَانَ مِنَ التُّرْكِ وَالْدَيْلَمِ وَسَأَلُوكَ عَنْ هَذَا مَا كَانَ لَكَ أَنْ تَمْنَعَهُمْ حِينَئِذٍ، أَمَهُلَهُمْ. فَكَانَ لَهُمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ دَوِيُّ كَالنَّحْلِ مِنَ الصَّلَاةِ وَالتَّلَاوَةِ، فَجَاءَ إِلَيْهِمْ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ۳۰۰ (مشیر الأحران: ص ۵۲).

سعد، گرد آورد، و این، هنگام غروب بود. من، بیمار بودم. خودم را به او نزدیک کردم تا سخنش را بشنوم. شنیدم که پدرم به یارانش می گوید: «خداوند-تبارک و تعالی-را با بهترین ثناها، می ستایم و او را بر شادی و سختی، ستایش می کنم. خدایا! تو را بر این می ستایم که به نبوت، گرامی مان داشتی و قرآن را به ما آموختی و در دین، بینایمان گرداندی و برایمان، گوش و چشم و دل، قرار دادی و ما را از مشرکان، قرار ندادی.

امّا بعد، من، یارانی شایسته تر و بهتر از یاران خود نمی شناسم و خانواده ای بهتر از خانواده ام، در نیکی کردن و صله ارحام، سراغ ندارم. خداوند، از جانب من به همه شما، جزای خیر دهد! هان! من گمان دارم که روز [کارزار] ما با این دشمنان، فرداست. هان که من، نظرم را برایتان گفتم! همگی آزادید که بروید. تعهدی به من ندارید. این [سیاهی] شب، شما را پوشانده است. آن را مرکب خود سازید». (۱)

۱۸/۱ پاسخ خانواده و یاران امام علیه السلام

۳۰۰. تاریخ الطبری - به نقل از ضحاک بن عبد الله مشرقی - من و مالک بن نصر ارحبی، بر حسین علیه السلام وارد شدیم.

... چون شب شد، فرمود: «این، [سیاهی] شب است که شما را پوشانده است. آن

ص: ۴۳۸

۱- (۱) جَمَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ بَعْدَمَا رَجَعَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، وَذَلِكَ عِنْدَ قُرْبِ الْمَسَاءِ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَذَنُوتُ مِنْهُ لِأَسْمَعَ وَأَنَا مَرِيضٌ، فَسَجَعْتُ أَبِي وَهُوَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: ائْتِنِي عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحْسَنَ الثَّنَاءِ، وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالثَّبُوهِ، وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ، وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ، وَجَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْنَدَةً، وَلَمْ تَجْعَلْنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْلَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبِي وَلَا أَوْصَالَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعًا خَيْرًا، أَلَا- وَإِنِّي أَظُنُّ يَوْمَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَعْدَاءِ غَدًا، أَلَا- وَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ لَكُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ، هَذَا لَيْلٌ قَدْ غَشِيَكُمْ، فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا ۳۰۱ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۸؛ [۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۹۱). [۲]

را مرکب خود گیرید و هر کدامتان، دست مردی از خاندانم را بگیرد و در دشت ها و شهرهایتان، پراکنده شوید تا خداوند، گشایشی دهد که این مردم، در پی من هستند و اگر به من دست یابند، در پی دیگران نمی روند».

برادران، پسران و برادرزادگان حسین علیه السلام و دو پسر عبد الله بن جعفر، به ایشان گفتند: چرا چنین کنیم؟ برای این که پس از تو بمانیم؟! خداوند، هرگز آن [روز] را به ما نشان ندهد!

عباس بن علی علیه السلام، آغازگر این سخن بود و سپس، بقیه آنان، همین سخن و مانند آن را بر زبان آوردند.

حسین علیه السلام فرمود: «ای فرزندان عقیل! کشته شدن مسلم، برای شما کافی است. بروید که من به شما، اجازه دادم».

آنان گفتند: مردم، چه خواهند گفت؟ می گویند که ما، بزرگ و سیرور خود را و بهترین عموزادگان خود را رها کردیم و همراه آنان، نه تیری انداختیم، و نه نیزه ای پراندیم و نه شمشیری زدیم، و نمی دانیم چه کردند! به خدا سوگند، چنین نمی کنیم؛ بلکه جان و مال و خانواده مان را فدای تو می کنیم و همراه تو می جنگیم تا به سرانجام تو برسیم. خداوند، زندگی پس از تو را زشت گرداند!....

سپس، مسلم بن عوسجه اسدی، برخاست و به حسین علیه السلام گفت: آیا ما تو را تنها بگذاریم، در حالی که هنوز از عهده ادای حق تو در برابر خدا، بیرون نیامده ایم؟! بدان که -به خدا سوگند-، با تو هستم تا آن جا که نیزه ام را در سینه هایشان بشکنم! تا هر زمان که قبضه شمشیرم را به دست دارم، با آنان می جنگم و از تو، جدا نمی شوم؛ و اگر سلاح نداشته باشم تا با آنان بجنگم، در دفاع از تو، به سوی آنان، سنگ پرتاب می کنم تا همراه تو بمیرم. سپس سعید بن عبد الله حنفی گفت: به خدا سوگند، تو را تنها نمی گذاریم تا خدا بداند که ما در غیاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، تو را پاس داشتیم. به خدا سوگند، اگر می دانستم که کشته می شوم و سپس زنده می شوم، آن گاه زنده زنده، سوزانده می شوم و خاکسترم را بر باد می دهند و این کار را هفتاد مرتبه با من می کنند،

از تو جدا نمی شدم تا مرگم را پیش روی تو ببینیم! پس اکنون، چرا این کار را نکنم که تنها یک بار کشته شدن است و آن هم با کرامتی جاویدان در پی آن؟!

و زهیر بن قین گفت: به خدا سوگند، دوست داشتم که کشته شوم و سپس، زنده شوم و سپس، کشته شوم و تا هزار مرتبه مرا بکشند؛ اما خداوند با کشته شدن من، کشته شدن را از تو و از جان این جوانان خاندانت، دور بدارد!

عموم یاران حسین علیه السلام، سخنانی چنین و به همین صورت، بر زبان آوردند و گفتند: به خدا سوگند، از تو جدا نمی شویم؛ بلکه جان هایمان، فدای تو باد! ما از تو با دل و جان و دست و سر، محافظت می کنیم؛ و چون کشته شویم، به عهد خود وفا کرده، و وظیفه خود را ادا کرده ایم. (۱)

ص: ۴۴۰

۱- (۱) قَدِمْتُ وَمَالِكُ بْنُ النَّضْرِ الْأَرْحَبِيُّ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ... فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ قَالَ: هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ، فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا، ثُمَّ لِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِكُمْ وَمِدَائِنِكُمْ حَتَّى يُفَرِّجَ اللَّهُ، فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونِي، وَلَوْ قَدْ أَصَابُونِي لَهَوَا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي. فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَأَبْنَاؤُهُ وَبَنُو أُخِيهِ وَابْنَا عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: لِمَ نَفْعَلُ؟ لِنَبْقَى بَعْدَكَ؟ لَا أَرَانَا اللَّهُ ذَلِكَ أَبَدًا، بَدَأَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ إِنَّهُمْ تَكَلَّمُوا بِهَذَا وَنَحْوِهِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنِي عَقِيلٍ! حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ، اذْهَبُوا قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ، قَالُوا: فَمَا يَقُولُ النَّاسُ؟! يَقُولُونَ إِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَسَيِّدَنَا وَبَنِي عُمومتنا خَيْرَ الْأَعْمَامِ، وَلَمْ نَرَمْ مَعَهُمْ بَسِيحًا، وَلَمْ نَطْعَنْ مَعَهُمْ بِرُمْحٍ، وَلَمْ نَضْرِبْ مَعَهُمْ بِسَيْفٍ، وَلَا نَدْرِي مَا صَنَعُوا! لَا وَاللَّهِ، لَا نَفْعَلُ، وَلَكِنْ تَفْدِيكَ أَنْفُسَنَا وَأَمْوَالَنَا وَأَهْلُونَا، وَنُقَاتِلُ مَعَكَ حَتَّى نَرِدَّ مَوْرِدَكَ، فَقَبَّحَ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ.... قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيُّ، فَقَالَ: أَنْحُنُ نَحْلِي عَنْكَ وَلَمَّا نُعْذِرْ إِلَى اللَّهِ فِي أَدَاءِ حَقِّكَ؟! أَمَا وَاللَّهِ، حَتَّى أَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمْحِي، وَأَضْرِبَهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَتَ قَائِمُهُ فِي يَدِي، وَلَا أَفَارِقُكَ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَدَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ دُونَكَ حَتَّى أَمُوتَ مَعَكَ. قَالَ: وَقَالَ سَيِّدُ بَنِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ: وَاللَّهِ، لَا نُخْلِيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَا حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيكَ، وَاللَّهِ، لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أَقْتُلُ، ثُمَّ أَحْيَا، ثُمَّ أَحْرَقُ حَيًّا، ثُمَّ أَذْرُ، يُفْعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ، فَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ! وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ، ثُمَّ هِيَ الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا؟! قَالَ: وَقَالَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ: وَاللَّهِ، لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ، ثُمَّ نُشِرْتُ، ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أَقْتَلَ كَذَا أَلْفَ قَتْلَةٍ، وَأَنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَنْ نَفْسِكَ وَعَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ. قَالَ: وَتَكَلَّمَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِكَلَامٍ يُشْبِهُ بَعْضَهُ بَعْضًا فِي وَجْهِ وَاحِدٍ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ، لَا نُفَارِقُكَ، وَلَكِنْ أَنْفَسْنَا لَكَ الْفِتْيَةَ، نَقِيكَ بِنُحُورِنَا وَجِبَاهِنَا وَأَيْدِينَا، فَإِذَا نَحْنُ قُتِلْنَا كُنَّا وَفِينَا، وَقَضِينَا مَا عَلَيْنَا ۳۰۲ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۱۸، [۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۹۱). [۲]

۳۰۱. الأمالی، صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از امام زین العابدین علیهم السلام - هنگامی که نامه عید الله بن زیاد، به عمر بن سعد رسید، عمر به جارچی اش فرمان داد که ندا در دهد: ما امروز و امشب را به حسین و یارانش، مهلت دادیم.

این بر حسین علیه السلام و یارانش، گران آمد. حسین علیه السلام در میان یارانش به سخن ایستاد و فرمود: «خدایا! من، نه خاندانی را می شناسم که از خاندانم، نیکو کارتر و پاک تر و پاکیزه تر باشند، و نه یارانی را که بهتر از یاران من باشند. می بینید که چه شده است؟ شما از بیعت من آزادید و چیزی به گردنتان نیست و تعهدی به من ندارید. این، شب است که تاریکی آن، شما را فرا گرفته است. آن را مُرکب خود گیرید و در شهرها پراکنده شوید، که این جماعت، مرا می جویند و اگر به من دست یابند، از تعقیب دیگران، دست می کشند».

عبد الله بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب، برخاست و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! اگر ما، بزرگ و پیر و سیرورمان، زاده سیرور عموهایمان، فرزند پیامبرمان و سیرور پیامبران را وا بگذاریم و همراهش شمشیر نزنیم و با نیزه، همراهش نجنگیم، مردم به ما چه می گویند؟

به خدا سوگند، نه؛ تا آن که به همان جایی در آییم که تو در می آیی و جان هایمان را فدای تو کنیم و خون هایمان را به پای تو بریزیم، که چون چنین کردیم، آنچه را بر عهده ماست، ادا نموده و از عهده وظیفه مان، بیرون آمده ایم.

مردی به نام زُهیر بن قین بَجلی نیز برخاست و به امام علیه السلام گفت: ای فرزند پیامبر خدا! دوست داشتم که کشته شوم و دوباره، زنده شوم و سپس کشته شوم و دوباره، زنده شوم و آن گاه، کشته شوم و باز، زنده شوم و تا صدبار به خاطر تو و همراهیانت

کشته شوم، اما خدا با من، [مرگ را] از شما اهل بیت، دور بگرداند.

امام علیه السلام به او و یارانش فرمود: «جزای خیر ببینید!». (۱)

۳۰۲. مقاتل الطالبيين - به نقل از عثبه بن سمرعان کلبی - حسین علیه السلام میان یارانش به سخن ایستاد و گفت: «خدایا! تو می دانی که من، نه یارانی بهتر از یاران خود می شناسم، و نه خاندانی بهتر از خاندان خود. خداوند، به شما جزای خیر دهد که یاری و همکاری کردید! این قوم، جز مرا نمی خواهند؛ و اگر مرا بکشند، کسی جز مرا نمی جویند. چون شب، شما را فرا گرفت، در سیاهی آن، پراکنده شوید و خود را نجات دهید».

عباس بن علی علیه السلام، برادر حسین، و علی [اکبر]، فرزندش و فرزندان عقیل، به پا خاستند و به ایشان گفتند: پناه بر خدا و سوگند به این ماه حرام! چون باز گشتیم، به مردم چه بگوییم؟ بگوییم: سرور و فرزند سرور و تکیه گاهمان را رها کردیم و او را هدف تیرها، حلقه ای برای پرتاب نیزه ها و قربانی ای برای درندگان کردیم و از سرِ رغبت به دنیا گریختیم؟! پناه بر خدا! بلکه ما با تو زنده ایم و با تو می میریم.

ص: ۴۴۲

۱- (۱) لَمَّا وَصَلَ الْكِتَابُ [مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ] إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، أَمَرَ مُنَادِيَهُ، فَنَادَى: إِنَّا قَدْ أَجَلْنَا حَسِيْنًا وَأَصْحَابَهُ يَوْمَهُمْ وَلَيْتَهُمْ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَى أَصْحَابِهِ، فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَصْحَابِهِ خَطِيْبًا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَعْرِفُ أَهْلَ بَيْتِ أَبْرَّ وَلَا أَزْكَى وَلَا أَطَهَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، وَلَا أَصْحَابًا هُمْ خَيْرٌ مِنْ أَصْحَابِي، وَقَدْ نَزَلَ بِي مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي، لَيْسَتْ لِي فِي أَعْنَاقِكُمْ بَيْعَةٌ، وَلَا لِي عَلَيْكُمْ ذِمَّةٌ، وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشَيْتِكُمْ، فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا، وَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِهِ، فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَنِي، وَلَوْ ظَفَرُوا بِي لَهَذَلُوا عَن طَلَبِ غَيْرِي. فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَاذَا يَقُولُ لَنَا النَّاسُ إِنْ نَحْنُ خَذَلْنَا شَيْخَنَا وَكَبِيرَنَا وَسَيِّدَنَا، وَابْنَ سَيِّدِ الْأَعْمَامِ، وَابْنَ نَبِيِّنَا الْأَنْبِيَاءِ، لَمْ نَضْرِبْ مَعَهُ بِسَيْفٍ، وَلَمْ نُقَاتِلْ مَعَهُ بِرُمْحٍ؟ لَا وَاللَّهِ، أَوْ نَرِدَ مَوْرِدَكَ، وَنَجْعَلَ أَنْفُسَنَا دُونَ نَفْسِكَ، وَدِمَاءَنَا دُونَ دَمِكَ، فَإِذَا نَحْنُ فَعَلْنَا ذَلِكَ فَقَدْ قَضَيْنَا مَا عَلَيْنَا، وَخَرَجْنَا مِمَّا لَزِمْنَا. وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ، فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَدِدْتُ أَنْي قَتَلْتُ، ثُمَّ نُشِرْتُ، ثُمَّ قَتَلْتُ، ثُمَّ نُشِرْتُ، ثُمَّ قَتَلْتُ، ثُمَّ نُشِرْتُ فِيكَ، وَفِي الَّذِينَ مَعَكَ مِثْلَهُ قَتَلْتَهُ، وَإِنَّ اللَّهَ دَفَعَ بِي عَنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ. فَقَالَ لَهُ وَ لِأَصْحَابِهِ: جُزِيْتُمْ خَيْرًا ۳۰۳

(الأمالی، صدوق: ص ۲۲۰ ح ۲۳۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۵ ح ۱). [۱]

حسین علیه السلام گریست و آنان هم با او گریستند. سپس از خداوند برای آنان، جزای خیر طلب کرد. سپس حسین - که درودهای خدا بر او باد - نشست. (۱)

۳۰۳. الطبقات الکبری (الطبقه الخامسه من الصحابه) - به نقل از اسود بن قیس عبدی - به محمد بن بشیر خصرمی گفته شد: پسرت، در مرز ری، اسیر شده است.

گفت: او و خودم را به حساب خدا می گذارم. نه دوست داشتم که اسیر شود، و نه پس از او بمانم.

حسین علیه السلام، سخن او را شنید. به او فرمود: «خداوند، رحمت کند! بیعتم را از تو برداشتم. [برو و] به آزاد کردن فرزندت پرداز».

او گفت: درندگان، مرا زنده زنده بخورند، اگر از تو جدا شوم!

امام علیه السلام فرمود: «پس، این جامه های گران بها را در اختیار فرزندت قرار ده تا با آنها، فدیة (جان فدای) برادرش را فراهم کند».

سپس، پنج جامه به ارزش هزار دینار به او بخشید. (۲)

ص: ۴۴۳

۱- (۱) قام الحسین علیه السلام فی أصحابه خطیباً، فقال: اللهم انك تعلم اني لا أعلم أصحاباً خيراً من أصحابي، ولا أهل بيت خيراً من أهل بيتي، فجزاكم الله خيراً، فقد آزرتم وعاوئتم، والقوم لا يريدون غيري، ولو قتلوني لم يتبعوا غيري أحياناً، فإذا جنكم الليل فتفرقوا في سواده، وانجوا بأنفسكم. فقام إليه العباس بن علي أخوه وعلي ابنه وبنو عقيل عليهم السلام، فقالوا له: معاذ الله والشهر الحرام، فماذا نقول للناس إذا رجعنا إليهم، إنا تركنا سيدينا وابن سيدينا وعمارنا، وتركناه عرضاً للنبل، ودريته للرماح، وجزراً للسهاب، وفررنا عنه رغبة في الحياة؟ معاذ الله، بل نحيا بحياتك، ونموت معك. فبكي وبكوا عليه، وجزاهم خيراً، ثم نزل صلوات الله عليه ۳۰۴ (مقاتل الطالبين: ص ۱۱۲). [۱]

۲- (۲) قيل لمحمد بن بشير الخصرمي: قد اسر ابنك بتغر الرئي. قال: عند الله أحسبه ونفسي، ما كنت أحب أن يؤسر، ولا أن أبقى بعده. فسمع قوله الحسين عليه السلام فقال له: رحمتك الله، أنت في حل من بيعتي، فأعمل في فكاك ابنك. قال: أكلتني السباع حياً إن فارقتك. قال: فأعط ابنك هذه الأثواب والبرود يسعين بها في فكاك أخيه. فأعطاه خمساً أثواب قيمتها ألف دينار ۳۰۵ (الطبقات الكبرى/الطبقه الخامسه من الصحابه: ج ۱ ص ۴۶۸ ح ۴۴۳، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۰۷).

۳۰۴. علل الشرائع - به نقل از محمد بن عماره - به امام [صادق علیه السلام] گفتم: مرا از یاران حسین علیه السلام و رفتنشان به پیشواز مرگ، باخبر کن.

امام علیه السلام فرمود: «پرده از پیش چشمشان، کنار رفت تا آن که جایگاه هایشان را در بهشت دیدند، و هر یک از آنان، به شهادت اقدام می کرد تا به همبر شدن با حوریان و جایگاهش در بهشت برسد». ۱

۳۰۵. الخرائج و الجرائح - به نقل از ابو حمزه ثمالی - از امام العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود: «من در شبی که صبح فردایش، پدرم کشته شد، با او بودم. به یارانش فرمود: "این، شب است. [سیاهی] آن را مرکب خود بگیرید که این جماعت، در پی من هستند؛ و اگر مرا بکشند، دیگر به شما، کاری ندارند. شما [از ناحیه بیعت با من]، آزاد و صاحب اختیار هستید".

یارانش گفتند: نه. به خدا سوگند، هرگز چنین نمی شود!

فرمود: "فردا، شما کشته می شوید و هیچ یک از شما [از مرگ] نمی رهد".

گفتند: ستایش، خدایی که ما را به شرف کشته شدن همراه تو رساند!

سپس امام علیه السلام دعا کرد و به آنان فرمود: "سرهایتان را بالا بگیرید و بنگرید".

پس به جایگاه و منزلگاه خود در بهشت نگرستند، و امام علیه السلام به آنان می فرمود: "فلانی! این، خانه توست" و "فلانی! این، قصر توست" و "فلانی! این، درجه توست".

از این رو، هر یک از آنان، با سر و سینه به استقبال نیزه ها و شمشیرها می رفتند تا به

۲۰/۱ شب راز و نیاز

۳۰۶. أنساب الأشراف: هنگامی که شب بر حسین علیه السلام و یارانش، سایه افکند، آنان، همه شب را به نماز و تسبیح و آمرزش خواهی ایستادند و دعا و گریه و زاری کردند. ۲

۳۰۷. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: شب، در رسید و حسین علیه السلام، شب عاشورا را به رکوع و سجود و گریه و آمرزش خواهی و تضرع و زاری پرداخت و یارانش، زمزمه هایی [بدون وقفه] مانند آوای زنبور عسل داشتند. ۳

۳۰۸. الملهوف: حسین علیه السلام و یارانش، آن شب را به راز و نیاز و رکوع و سجود و قیام و قعود و زمزمه هایی مانند زنبور عسل گذراندند.

در آن شب، ۳۲ تن از لشکر عمر بن سعد، به آنان پیوستند. نماز فراوان و داشتن کمالات، شیوه حسین علیه السلام در طول زندگی اش بود. ۴

۳۰۹. البدایه و النهایه - به نقل از حارث بن کعب و ابو ضحاک، از امام زین العابدین علیه السلام: -حسین علیه السلام و یارانش، همه شبشان را نماز خواندند و آمرزش خواستند و دعا و گریه و زاری کردند. سواران نگهبان دشمن، به فرماندهی عَزْرَه بن قیس احمسی، پشت آنها می چرخیدند. همچنین حسین علیه السلام، تلاوت می کرد: «والبته کسانی که کافر شده اند، نباید تصوّر کنند این که به ایشان مهلت می دهیم، برای آنان نیکوست. ما فقط به ایشان، مهلت می دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند؛ و [آن گاه] عذاب خفت آور خواهند داشت. خداوند، بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، وا گذارد، تا آن که پلید را از پاک، جدا کند...» (۱) تا آخر آیه (۲). (۳)

۲۱/۱ گفتگوی بُزیر و شمر

۳۱۰. الفتح: شمر بن ذی الجوشن - که خداوند، لعنتش کند - نیمه شب، با گروهی از همراهانش به لشکر حسین علیه السلام نزدیک شد. حسین علیه السلام، با صدای بلند، به تلاوت این آیه مشغول بود: (والبته کسانی که کافر شده اند، نباید تصور کنند این که به ایشان مهلت می دهیم، برای آنان، نیکوست...)، تا آخر آیه.

ص: ۴۴۶

۱- (۱) سوره آل عمران: آیه ۱۷۸ و ۱۷۹.

۲- (۲) ادامه آیه چنین است: «...و خداوند، بر آن نیست که شما رای از غیب، آگاه سازد؛ اما خداوند، از میان فرستادگان خویش، برخی رای به خواست خویش برمی گزیند. پس به خدا و فرستادگانش ایمان بیاورید و البته اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداشی بزرگ خواهید داشت».

۳- (۳) بَاتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ طَوَّلَ لَيْلِهِمْ يُصَلُّونَ وَيَسْتَغْفِرُونَ وَيَدْعُونَ وَيَتَضَرَّعُونَ، وَخِيُولَ حَرَسِ عَدُوِّهِمْ تَدْوُرُ مِنْ وَرَائِهِمْ، عَلَيْهَا عَزْرَةُ بِنْتُ قَيْسِ الْأَحْمَسِيِّ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْرَأُ: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ * مَا كَانَ لِلَّهِ لِيُدْرِيَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ (وَتَمَّتْهَا: ۳۱۱) ...» (و ما كَانَ اللَّهُ لِيُطَّلِعَ كُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمُّنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُوْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ) (۳۱۲) (البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۱۷۷). [۱]

ملعونى از همراهان شمر بن ذى الجوشن، فریاد کشید: به خدای کعبه سوگند، ما پاکیزگانیم و شما، پلیدید، و ما از شما، جدا گشته ایم!

بُریر، نمازش را قطع کرد و ندا داد: ای فاسق! ای تبهکار! ای دشمن خدا! آیا مانند تویی، از پاکیزگان است؟! تو جز چارپایی بی خرد، نیستی. تو را به آتش روز قیامت و عذاب دردناک، بشارت باد!

شمر بن ذى الجوشن - که خدا لعنتش کند - بر سر او داد کشید و گفت: ای گوینده! خداوند - تبارک و تعالی -، تو را و همراهت حسین را به زودی می کشد.

بُریر به او گفت: ای دشمن خدا! آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ به خدا سوگند، مرگ، از زندگی با شما، برای ما دوست داشتنی تر است. به خدا سوگند، کسانی که خون فرزندان و خاندان محمد صلی الله علیه و آله را می ریزند، به شفاعتش نمی رسند.

مردی از یاران حسین علیه السلام به سوی بُریر بن خُصیر آمد و به او گفت: خدایت رحمت کند، ای بریر! ابا عبد الله علیه السلام به تو می فرماید: «به جایگاهت، باز گرد و با آنان سخن مگو، که - به جانم سوگند -، اگر مؤمن آل فرعون، قومش را نصیحت کرد و دعوت را به آخر رساند، تو نیز نصیحت کردی و آن را به آخر رساندی». (۱)

ص: ۴۴۷

۱- (۱) أَقْبَلَ الشُّمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعْنَهُ اللَّهُ فِي نِصْفِ اللَّيْلِ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ حَتَّى تَقَارَبَ مِنْ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ رَفَعَ صَوْتَهُ وَهُوَ يَتْلُو هَذِهِ الْآيَةَ «وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُفِلَى لَهُمْ» ، إِلَى آخِرِهَا. قَالَ: فَصَاحَ لَعِينٌ مِنَ أَصْحَابِ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ: نَحْنُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ الطَّيِّبُونَ، وَأَنْتُمْ الْخَبِيثُونَ! وَقَدْ مَيَّزْنَا مِنْكُمْ. قَالَ: فَفَقَطَعَ بُرَيْرٌ الصَّلَاةَ، فَنَادَا: يَا فَاسِقُ! يَا فَاجِرُ! يَا عِدُوَّ اللَّهِ! أَمْثَلُكَ يَكُونُ مِنَ الطَّيِّبِينَ؟! مَا أَنْتَ إِلَّا بِهَيْمَةٍ وَلَا تَعْقِلُ، فَأَبِشِّرْ بِالنَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْعَذَابِ الْأَلِيمِ. قَالَ: فَصَاحَ بِهِ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعْنَهُ اللَّهُ - وَقَالَ: أَيُّهَا الْمُتَكَلِّمُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَاتِلُكَ وَقَاتِلُ صَاحِبِكَ عَنْ قَرِيبٍ. فَقَالَ لَهُ بُرَيْرٌ: يَا عِدُوَّ اللَّهِ! أَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي، وَاللَّهِ، إِنَّ الْمَوْتَ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَ الْحَيَاةِ مَعَكُمْ! وَاللَّهِ، لَا يَنَالُ شَفَاعَةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَوْمٌ أَرَاقُوا دِمَاءَ ذُرِّيَّتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ. قَالَ: وَأَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى بُرَيْرِ بْنِ خُصَيْرٍ، فَقَالَ لَهُ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا بُرَيْرُ! إِنَّ أبا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لَكَ: إِرْجِعْ إِلَى مَوْضِعِكَ وَلَا تُخَاطِبِ الْقَوْمَ، فَلَعَمْرِي لئن كَانَ مُؤْمِنٌ آلِ فِرْعَوْنَ نَصَحَ لِقَوْمِهِ وَأَبْلَغَ فِي الدُّعَاءِ، فَلَقَدْ نَصِيحَتْ وَأَبْلَغَتْ فِي النَّصِيحِ ۳۱۳ (الفتوح: ج ۵ ص ۹۹، [۱] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۵۱). [۲]

۳۱۱. تاریخ الطبری - به نقل از حارث بن کعب و ابو ضحاک، از امام زین العابدین علیه السلام: در شبی که بامدادش پدرم به شهادت رسید، نشسته بودم و عمه ام زینب علیها السلام، از من پرستاری می کرد که پدرم از یارانش کناره گرفت و به خیمه خود رفت و حوی، غلام ابو ذر غفاری، نزدش بود و به اصلاح و پرداخت شمشیر ایشان، مشغول بود، و پدرم می خواند:

«ای روزگار! اف بر دوستی ات!

چه قدر بامدادها و شامگاه هایی داشته ای

که در آنها، همراه و یا جوینده ای گشته شده

که روزگار، از آوردن همانندش، ناتوان است!

و کار، با [خدای] بزرگ است

و هر زنده ای، این راه را می پیماید».

دو یا سه بار، این شعر را خواند تا آن جا که فهمیدم و دانستم که منظورش چیست. گریه، راه گلویم را بست؛ ولی بغضم را فرو خوردم و هیچ نگفتم و دانستم که بلا، فرود می آید؛ اما عمه ام نیز آنچه را من شنیدم، شنید و چون مانند دیگر زنان، دل نازک و بی تاب بود، نتوانست خود را نگاه دارد. بیرون پرید و در حالی که لباسش را بر روی زمین می کشید و در مانده شده بود، خود را به امام علیه السلام رساند و گفت: وا مصیبتا! کاش مُرده بودم. امروز، [گویی] مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن، در گذشته اند، ای جانشین گذشتگان و پناه باقی ماندگان!

حسین علیه السلام به او نگریست و فرمود: «خواهرم! شیطان، بردباری ات را نبرد».

زینب علیها السلام گفت: ای ابا عبد الله! پدر و مادرم فدایت! خود را آماده کشته شدن کرده ای! جانم فدایت!

حسین علیه السلام، اندوهش را فرو بُرد و اشک در چشمانش جمع شد و فرمود: «اگر مرغ سنگخواره را شبی آزاد بگذارند، می خوابد». (۱)

زینب علیها السلام گفت: وای بر من! آیا چنین سخت، در زیر فشاری؟ همین دلم را بیشتر ریش می کند و بر من، سخت می آید.

آن گاه، به صورت خود زد و گریبان، چاک کرد و بیهوش شد و افتاد.

حسین علیه السلام به سویش آمد و آب بر صورتش زد و به او گفت: خواهرم! از خدا، پروا کن و به تسلی بخشی او، آرام باش. بدان که زمینیان، می میرند و آسمانیان، باقی نمی مانند و هر چیزی، از میان می رود، جز ذات خدا که با قدرتش، زمین را آفریده است، و مردم را برمی انگیزد تا همه، باز گردند و او، تنها بماند. پدرم، از من بهتر بود. مادرم، از من بهتر بود. برادرم، از من بهتر بود، و سرمشق من و آنان و هر مسلمانی، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است».

حسین علیه السلام، با این سخن و مانند آن او را تسلا داد و به او فرمود: «خواهرم! تو را سوگند می دهم که به این [سفارشم]، عمل کنی: بر [مرگ] من، گریبان چاک مده و صورت، مخراش و چون در گذشتم، ناله و فغان مکن».

سپس، او را آورد و کنار من نشانند و به سوی یارانش برگشت و به آنان فرمان داد تا خیمه های خود را به یکدیگر، نزدیک کنند و طناب های خیمه ها را در هم بتابند و خودشان، در میان خیمه ها قرار بگیرند و فقط، سمتی را که دشمن از طریق آن می آید، باز بگذارند. (۲)

ص: ۴۴۹

۱- (۱) مثلی است در عرب. در این جا به این معناست که آنان، مرا آسوده نمی گذارند و هر جا بروم، در پی من خواهند آمد.

۲- (۲) إِنِّي جَالِسٌ فِي تِلْكَ الْعَشِيَّةِ الَّتِي قُتِلَ أَبِي صَبِيحَتَهَا، وَعَمَّتِي زَيْنَبُ عِنْدِي تَمْرُضُنِي، إِذِ اعْتَرَلَ أَبِي بِأَصْحَابِهِ-

۳۱۲. الملهوف: حُر، با یارانش، در کنار [لشکر امام علیه السلام] فرود آمدند. امام علیه السلام به تعمیر شمشیر خود، مشغول بود و می خواند:

ای روزگار! اف بر دوستی ات!

چه قدر بامدادها و شامگاه ها داشته ای

که در آنها، همراه و یا جوینده ای، کشته شده

که روزگار، از آوردن همانندش، ناتوان است!

ص: ۴۵۰

و کار، با [خدای] بزرگ است

و هر زنده‌ای، این راه را می‌پیماید

و چه قدر بانگ رحیل، نزدیک است

به سوی بهشت و استراحتگاه ابدی!».

زینب، دختر فاطمه علیها السلام، این را شنید و گفت: ای برادر! این، سخن کسی است که به کشته شدنش، یقین کرده است.

امام علیه السلام فرمود: «آری، ای خواهر!».

زینب علیها السلام گفت: وا مصیبتا! حسین، خبر شهادتش را خود به من می‌دهد!

[دیگر] زنان نیز گریستند و بر صورت خود زدند و گریبان، دریدند. اُمّ کلثوم، فریاد می‌زد: وا محمّدا! وا علیا! مادرا! وا فاطماتا!
وا حسنا! وا حسینا! وای از بی سرپرستی پس از تو، ای ابا عبد الله!

حسین علیه السلام، او را آرام کرد و به او فرمود: «تسلّای خدا را به یاد آور، که ساکنان آسمان و زمین، می‌میرند و نمی‌مانند و همه مخلوقات، هلاک می‌شوند».

سپس فرمود: «ای خواهر! ای اُمّ کلثوم! و تو ای زینب! و تو ای رقیه! و تو ای فاطمه! و تو ای ربّاب! مواظب باشید که چون من شهید شدم، بر من، گریبان ندرید و صورت نخرائید و ناروا مگویید».

و به سند دیگری، روایت شده است: زینب علیها السلام، هنگامی که شعرها را شنید، در جایی جدا از زنان و دختران بود. سرآسیمه و در حالی که لباسش [بر زمین] کشیده می‌شد، بیرون آمد و در کنار حسین علیه السلام ایستاد و گفت: وا مصیبتا! کاش مرگ من می‌رسید! امروز، [گویی] مادرم، فاطمه زهرا در گذشته و نیز پدرم، علی مرتضی و برادرم، حسن پاک! ای جانشین گذشتگان و پناه باقی ماندگان!

حسین علیه السلام به او نگریست و فرمود: «ای خواهر! بردباری ات را از دست ندهی».

زینب علیها السلام گفت: پدر و مادرم، فدایت باد! آیا به زودی کشته می‌شوی؟ جانم به

امام عليه السلام، بغض خود را فرو خورد و اشك در چشمانش حلقه زد. سپس فرمود: «دور است، دور [که رهایی یابم]! اگر مرغ سنگخواره را شبی رها می گذاشتند، حتماً می خوابید».

زينب عليها السلام گفت: ای وای! آیا چنین تن به مرگ داده ای؟ همین است که دل مرا به درد آورده و مرا در تنگنا قرار داده است.

سپس، سر به گریبان افکند و آن را چاک داد و بیهوش، افتاد.

امام عليه السلام، برخاست و آب به صورت زينب عليها السلام پاشید تا به هوش آمد. سپس در آرامش بخشیدن به او کوشید و مصیبت مرگ پدر و جدش را به او یاد آور شد. درودهای خدا بر همه آنان باد! (۱)

ص: ۴۵۲

۱- (۱) نَزَلَ الْحُزُّ وَأَصْحَابُهُ نَاحِيَهُ، وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلِّحُ سَيْفَهُ، وَيَقُولُ: يَا دَهْرُ افِّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبٍ قَتِيلٍ وَالْدَّهْرُ لَا يَنْفَعُ بِالْبَدِيلِ وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ فَإِلَى سَبِيلٍ مَا أَقْرَبَ الْوَعْدِ إِلَى الرَّحِيلِ إِلَى جَنَانٍ وَإِلَى مَقِيلٍ قَالَ الزَّوَايُ: فَسَجَعَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ذَلِكَ فَقَالَتْ: يَا أُخِي! هَذَا كَلَامٌ مَنْ قَدْ أَيْقَنَ بِالْقَتْلِ. فَقَالَ: نَعَمْ يَا اخْتَاهُ! فَقَالَتْ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ: وَائْتِكُلَاهُ، يَنْعَى إِلَيَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَفْسَهُ!! قَالَ: وَبَكَى النِّسْوَةَ، وَلَطَمَنَ الْخُدُودَ، وَشَقَّقَنَ الْجُيُوبَ، وَجَعَلَتْ أُمَّ كَلْتُومَ تُنَادِي: وَامْحَمِّدَاهُ! وَاعْلِيَاهُ! وَأُمَاهُ! وَفَاطِمَتَاهُ! وَاحْسِنَاهُ! وَاحْسِنَاهُ! وَاضْيَعْنَاهُ بَعْدَكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ! قَالَ: فَعَزَّاهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهَا: يَا اخْتَاهُ تَعَزَّى بِعَزَاءِ اللَّهِ، فَإِنَّ سَيِّكَانَ السَّمَاوَاتِ يَمُوتُونَ، وَأَهْلَ الْأَرْضِ لَا يَبْقَوْنَ، وَجَمِيعَ الْبَرِيَّةِ يَهْلِكُونَ. ثُمَّ قَالَ: يَا اخْتَاهُ يَا أُمَّ كَلْتُومَ! وَأَنْتِ يَا زَيْنَبُ! وَأَنْتِ يَا رُقَيْيَةَ! وَأَنْتِ يَا فَاطِمَةَ! وَأَنْتِ يَا رَبَّابُ! انظُرْنَ إِذَا أَنَا قُتِلْتُ، فَلَا تَشَقَّقْنَ عَلَيَّ جَبِيًّا، وَلَا تَحْمُشْنَ عَلَيَّ وَجْهًا، وَلَا تَقْلُنَّ عَلَيَّ هُجْرًا. وَرَوَى مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ: أَنَّ زَيْنَبَ عَلَيْهَا السَّلَامُ لَمَّا سَمِعَتْ الْآيَاتِ - وَكَانَتْ فِي مَوْضِعٍ مُنْفَرِدٍ عَنْهُ مَعَ النِّسَاءِ وَالْبَنَاتِ - خَرَجَتْ حَاسِرَةً تَجُرُّ تَوْبَهَا، حَتَّى وَقَفَتْ عَلَيْهِ، وَقَالَتْ: وَائْتِكُلَاهُ! لَيْتَ الْمَوْتَ أَعْدَمَنِي الْحَيَاةَ! الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ، وَأَبِي عَلِيُّ الْمُرْتَضَى، وَأَخِي الْحَسَنُ الزَّكِيُّ! يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِينَ وَثِمَالَ الْبَاقِينَ. فَنَظَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهَا وَقَالَ: يَا اخْتَاهُ لَا يَذْهَبَنَّ حِلْمُكَ. فَقَالَتْ: يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي أَسَيِّتُقْتَلُ؟! نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ. فَرَدَّ عَضَّتَهُ وَتَغَرَّعَتْ عَيْنَاهُ بِالْذَّمُوعِ، ثُمَّ قَالَ: هِيَهَاتَ هِيَهَاتَ! لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَيْلًا لَنَامَ! فَقَالَتْ: يَا وَيْلَتَاهُ، أَفْتَعْتَصِبُ نَفْسَكَ اغْتِصَابًا، فَمَذِلَّكَ أَقْرَحَ لِقَلْبِي وَأَشَدُّ عَلَى نَفْسِي! ثُمَّ أَهْوَتْ إِلَى جَيْبِهَا فَشَقَّتْهُ، وَخَرَّتْ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ. فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَبَّ عَلَى وَجْهِهَا الْمَاءَ حَتَّى أَفَاقَتْ، ثُمَّ عَزَّاهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِجَهْدِهِ، وَذَكَرَهَا الْمُصِيبَةَ بِمَوْتِ أَبِيهِ وَخِدَّةِ صِلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ۳۱۵ (الملهوف: ص ۱۳۹؛ الفتح: ج ۵ ص ۸۴). [۱]

۳۱۳.الفتوح: در وقت سحر، حسین علیه السلام، سرش [از خواب،] سنگین شد و سپس بیدار شد و فرمود: «آیا می دانید که هم اکنون، چه خوابی دیدم؟».

گفتند: چه دیدی، ای فرزند دختر پیامبر خدا؟

فرمود: «سگ هایی را دیدم که بر من، سخت گرفته اند و میانشان، سگ پیسه ای بود که از بقیه بر من، سخت تر می گرفت. گمان می برم کسی که گشتن مرا به عهده می گیرد، مردی لک و پیس دار از این قوم باشد. سپس، جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را با گروهی از یارانش دیدم که به من می فرماید: "پسر عزیزم! تو شهید خاندان محمدی و آسمانیان و ملکوتیان، به تو بشارت یافته اند. افطار امشب را نزد من خواهی بود. بشتاب و تأخیر مکن که این، أجل فرود آمده از آسمان به قصد توست تا خونت را در شیشه ای سبز بگیرد!"

این است آنچه دیدم و بی تردید، حادثه (مرگ)، نزدیک شده و گاه کوچ از این دنیا فرا رسیده است». (۱)

ص: ۴۵۳

۱- (۱) لَمَّا كَانَ وَقْتُ السَّحْرِ خَفَقَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَأْسِهِ خَفَقَةً، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، فَقَالَ: أَتَعْلَمُونَ مَا رَأَيْتُمْ فِي مَنَامِي السَّاعَةَ؟ قَالُوا: وَمَا الَّذِي رَأَيْتَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَقَالَ: رَأَيْتُمْ كَلَابًا قَدْ شَدَّتْ عَلَيَّ تُنَاشِدُ بِنِي، وَفِيهَا كَلْبٌ أَبْقَعَ رَأْيْتَهُ أَشَدَّهَا عَلَيَّ، وَأُظُنُّ الَّذِي يَتَوَلَّى قَتْلِي رَجُلٌ أَبْقَعَ وَأَبْرَصٌ مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ. ثُمَّ إِنِّي رَأَيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، وَهُوَ يَقُولُ لِي: يَا بِنْتِي، أَنْتَ شَهِيدُ آلِ مُحَمَّدٍ! وَقَدْ اسْتَبَشَّرْتَ بِكَ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلَ الصَّفْحِ الْأَعْلَى، فَلْيَكُنْ إِفْطَارُكَ عِنْدِي اللَّيْلَةَ، عَجَّلْ وَلَا تُؤَخِّرْ! فَهَذَا أَثْرُكَ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ لِيَأْخُذَ دَمَكَ فِي قَارُورِهِ خَضْرَاءَ. وَهَذَا مَا رَأَيْتُمْ، وَقَدْ أَزِفَ الْأَمْرُ، وَاقْتَرَبَ الرَّحِيلُ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا، لَا شَكَّ فِي ذَلِكَ ۳۱۶ (الفتوح: ج ۵ ص ۹۹، [۱] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۵۱). [۲]

اشاره

۳۱۴. الأملی، صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام - آن گاه امام حسین علیه السلام فرمان داد تا در اطراف لشکرش، گودالی شبیه خندق کنند و به دستور ایشان، پُر از هیزم شد. آن گاه، پسرش علی اکبر علیه السلام را با سی سوار و بیست پیاده، برای آوردن آب فرستاد، در حالی که خطرهای بسیاری آنها را تهدید می کرد....

آن گاه، امام حسین علیه السلام به یارانش فرمود: «برخیزید و آب بنوشید، که آخرین توشه شماست؛ و وضو بگیرید و غسل کنید و لباس هایتان را بشویید، که کفن هایتان می شود».

سپس، نماز صبح را با آنان خواند و آماده نبردشان ساخت. همچنین فرمان داد تا گودالی که اطراف لشکرش کنده بودند، پُر از آتش شود تا تنها از یک سو با دشمن بجنگند. (۱)

ص: ۴۵۴

۱- (۱) إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ أَمَرَ بِحَفِيرِهِ فَحَفَرَتْ حَوْلَ عَسْكَرِهِ شِبْهَ الْخَنْدَقِ، وَأَمَرَ فَحْشِيَتِ حَطَبًا، وَأَرْسَلَ عَلِيًّا ابْنَهُ عَلَيْهِ السَّلَامَ فِي ثَلَاثِينَ فَارِسًا وَعِشْرِينَ رَاجِلًا لِيَسْتَقُوا الْمَاءَ، وَهُمْ عَلَى وَجْهِ شَدِيدٍ.... ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: قُومُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ يَكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ، وَتَوَضَّؤُوا وَاغْتَسَلُوا، وَاغْسَلُوا ثِيَابَكُمْ لِتَكُونَ أَكْفَانَكُمْ. ثُمَّ صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ، وَعَبَّأَهُمْ تَعْبِيَةَ الْحَرْبِ، وَأَمَرَ بِحَفِيرَتِهِ الَّتِي حَوْلَ عَسْكَرِهِ، فَأُضْرِمَتْ بِالنَّارِ؛ لِيُقَاتِلَ الْقَوْمَ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ ۳۱۷ (الأملی، صدوق: ص ۲۲۰ ح ۲۳۹، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۶ ح ۱). [۲]

۳۱۵. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف - حارث بن کعب و ابو ضحاک، از امام زین العابدین علیه السلام برایم نقل کردند که: حسین علیه السلام به سوی یارانش بیرون آمد و به آنان، فرمان داد که چادرهایشان را به هم نزدیک کنند و طناب های آنها را در هم بتابند و خودشان، میان چادرها قرار گیرند و تنها سمتی را که دشمن از آن سو می آید، باز بگذارند....

همچنین، عبد الله بن عاصم، از ضحاک بن عبد الله مشرقی برایم نقل کرده که: -صبح عاشورا- خیمه ها را پشت سر خود قرار دادند و امام علیه السلام، فرمان داد تا هیزم و نی را که در پشت خیمه ها بود، آتش زدند، مبادا که دشمنان، از پشت، به آنها حمله کنند.

سپس حسین علیه السلام، به جای گودی که در پشت خیمه ها قرار داشت و مانند جوی آبی بود، هیزم و نی آورد و در دل شب، آن جا را به شکل خندق در آوردند و هیزم و نی را در آن جا ریختند و گفتند: چون دشمن به ما حمله کرد و با ما درگیر شد، در این جا، آتش می افکنیم تا از پشت سر، بر ما وارد نشوند و تنها از یک سو با آنان بجنگیم.

چنین کردند و سودبخش هم بود....

عبد الله بن عاصم، به نقل از ضحاک مشرقی برایم گفت: هنگامی که دشمنان به سوی ما روی آوردند و به آتش برافروخته هیزم و نی نگریستند - همان آتشی که در پشتمان برافروخته بودیم تا از پشت سر به ما حمله نکنند -، یکی از سواران غرق در سلاح آنان، به شتاب و بی آن که با ما سخنی بگوید، به سوی ما آمد و چون به خیمه هایمان نگریست و جز هیزم آتش گرفته، چیزی ندید، باز گشت و با تمام توان فریاد کشید: ای حسین! در همین دنیا و پیش از فرا رسیدن قیامت، به سوی آتش شتافتی.

حسین علیه السلام گفت: «این کیست؟! گویی شمر بن ذی الجوشن است!».

گفتند: آری! هموست. خداوند، کارت را به سامان بدارد!

حسین علیه السلام فرمود: «ای پسر زن بُرچران! تو به در آمدن به آتش، سزامنندتری».

مسلم بن عوسجه، به حسین علیه السلام گفت: ای فرزند پیامبر خدا! فدایت شوم! آیا او را با تیر نزنم؟ اکنون در تیررس من است و تیر من، به خطا نمی رود و این فاسق، از بزرگ ترین زورگویان است.

حسین علیه السلام فرمود: «تیراندازی مکن، که من خوش ندارم آغازگر جنگ باشم». (۱)

ص: ۴۵۶

۱- (۱) خَرَجَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] إِلَى أَصْحَابِهِ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يُقَرِّبُوا بَعْضَ بُيُوتِهِمْ مِنْ بَعْضٍ وَأَنْ يُدْخِلُوا الْأَطْنَابَ بَعْضَهَا فِي بَعْضٍ، وَأَنْ يَكُونُوا هُمْ بَيْنَ الْبُيُوتِ إِلَّا الْوَجْهَ الَّذِي يَأْتِيهِمْ مِنْهُ عِدُوهُمْ.... قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَاصِمٍ عَنِ الضَّحَّاكِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَشْرَقِيِّ قَالَ: فِي غَدَاةِ عَاشُورَاءِ - وَجَعَلُوا الْبُيُوتَ فِي ظُهُورِهِمْ، وَأَمَرَ بِحَطَبٍ وَقَصَبٍ كَانَ مِنْ وَرَاءِ الْبُيُوتِ يُحْرَقُ بِالنَّارِ؛ مَخَافَةَ أَنْ يَأْتُوهُمْ مِنْ وَرَائِهِمْ. قَالَ: وَكَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْتَى بِقَصَبٍ وَحَطَبٍ إِلَى مَكَانٍ مِنْ وَرَائِهِمْ مُنْخَفِضٍ كَأَنَّهُ سَاقِيَةٌ، فَحَفَرُوهُ فِي سَاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ، فَجَعَلُوهُ كَالْحَنْدَقِ، ثُمَّ أَلْقَوْا فِيهِ ذَلِكَ الْحَطَبَ وَالْقَصَبَ، وَقَالُوا: إِذَا عَدَا عَلَيْنَا فَقَاتِلْنَا أَلْقِينَا فِيهِ النَّارَ؛ كَيْ لَا نُؤْتَى مِنْ وَرَائِنَا، وَقَاتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ. فَفَعَلُوا وَكَانَ لَهُمْ نَافِعًا. قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: فَخَدَّتْنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَاصِمٍ قَالَ: خَدَّتْنِي الضَّحَّاكُ الْمَشْرَقِيُّ قَالَ: لَمَّا أَقْبَلُوا نَحُونَا، فَنَظَرُوا إِلَى النَّارِ تَضَطَّرُّ فِي الْحَطَبِ وَالْقَصَبِ، الَّذِي كُنَّا أَلْهَبْنَا فِيهِ النَّارَ مِنْ وَرَائِنَا لِنَلْمَا يَأْتُونَا مِنْ خَلْفِنَا، إِذْ أَقْبَلَ إِلَيْنَا مِنْهُمْ رَجُلٌ يَرِ كُضُّ عَلَى فَرَسٍ كَامِلٍ [۱] الْأَدَاهِ، فَلَمَّ يُكَلِّمُنَا حَتَّى مَرَّ عَلَيَّ أَيْبَاتِنَا، فَنَظَرَ إِلَى أَيْبَاتِنَا، فَإِذَا هُوَ لَا يَرَى إِلَّا حَطْبًا تَلْتَهَبُ النَّارُ فِيهِ، فَرَجَعَ رَاجِعًا، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا حُسَيْنُ، اسْتَعْجَلْتَ النَّارَ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ! فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ هَذَا؟ كَأَنَّهُ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ. فَقَالُوا: نَعَمْ، أَصْلَحَكَ اللَّهُ، هُوَ هُوَ. فَقَالَ: يَا بَنَ رَاعِيَةِ الْمِعْزَى! أَنْتَ أَوْلَى بِهَا صِلِيًّا. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، جُعِلَتْ فِدَاكَ، أَلَا - أَرَمِيهِ بِسَيْهِمْ؟ فَإِنَّهُ قَدْ أَمَكَّنْتَنِي، وَلَيْسَ يَسْقُطُ مِنِّي سَهْمٌ، فَالْفَاسِقُ مِنَ الْأَعْظَمِ الْجَبَّارِينَ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَرْمِهِ؛ فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَبْدَأَهُمْ ۳۱۸ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۲۱- ۴۲۳، [۲] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۹۳-۳۹۶). [۳]

امام حسین علیه السلام، در آغاز ورود به کربلا، نقطه ای را برای برپا کردن خیمه ها در نظر گرفت که در صورت وقوع درگیری با دشمن، از دو ویژگی برخوردار باشد:

۱. دشمن، از یک سو بیشتر نتواند به آنها حمله کند؛

۲. زنان و کودکان، امنیت بیشتری داشته باشند.

از این رو، امام علیه السلام دستور داد خیمه ها را در منطقه ای زدند که پشت آن، نیزار بود، به گونه ای که دشمن نمی توانست از پشت به سپاه امام علیه السلام، حمله کند. (۱)

افزون بر این، پشت خیمه ها و یا پشت نیزاری که خیمه ها جلوی آن بود، گودالی شبیه به جوی آب قرار داشت که به گزارش طبری، امام علیه السلام در ساعتی از شب عاشورا، دستور داد تا آن را کنند و چیزی شبیه به خندق، درست کردند و در آن، همیزم و نی ریختند تا هنگام حمله دشمن، آن را آتش بزنند و مانعی دیگر برای حمله از پشت سر ایجاد نمایند. (۲)

اقدام دیگری که برای پیشگیری از حمله دشمن از پشت سر، به دستور امام علیه السلام در شب عاشورا انجام شد، این بود که یاران امام علیه السلام، خیمه های خود را در کنار هم قرار دادند و با طناب، آنها را از سه طرف به هم متصل کردند و فقط یک راه از رو به رو

ص: ۴۵۷

۱- (۱) ر.ک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۹.

۲- (۲) ر.ک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۲۱-۴۲۳.

برای برخورد با دشمن، باقی گذاشتند. (۱)

اگر مجموع این تدابیر حکیمانه جنگی امام علیه السلام نبود، نه تنها سپاه ابن سعد می توانست از پشت، یاران امام علیه السلام را مورد حمله قرار دهد؛ بلکه در همان لحظات آغازین حمله، به سادگی، آنان را در حلقه محاصره خود می گرفتند و با کمترین درگیری، امام علیه السلام و یارانش را شهید یا اسیر می کردند.

ولی صبح عاشورا، هنگامی که دشمن خواست تا حمله را آغاز کند، ناگاه، خود را در برابر تلی از آتش و دود، مشاهده کرد که از اطراف خیمه های امام علیه السلام و یارانش زبانه می کشید.

بر اساس این تدبیر و با این آرایش جنگی، سپاه امام علیه السلام - که عدد آنها بنا بر نقل مشهور، ۷۲ تن بود - (۲) توانستند در برابر سپاه دشمن - که تعداد آنها تا ۳۵ هزار نفر، برآورد شده -، ساعت ها مقاومت کنند و شمار فراوانی از دشمنان را به هلاکت برسانند.

شدت مقاومت یاران امام حسین علیه السلام در نبرد رویارو، موجب شد که عمر بن سعد، جمعی از سپاه خود را مأمور کرد که خیمه های آنها را ویران کنند تا بتوانند آنها را محاصره نمایند. (۳)

این تدبیر هم کارساز نبود؛ چون یاران امام علیه السلام، در گروه های سه یا چهار نفره، در لا به لای خیمه ها کمین می کردند و دشمن را - که مشغول ویران کردن خیمه ها بودند - از پا در می آوردند.

ابن سعد، چون از این اقدام هم نتیجه ای نگرفت، برای پیشگیری از تلفات بیشتر سپاه خود، ضمن دستور توقّف این عملیات، مجدداً چنین دستور داد که خیمه ها را آتش بزنند؛ ولی داخل آنها نشوند و آنها را خراب نکنند. لذا آتش آوردند و خیمه ها

ص: ۴۵۸

۱- (۱) ر.ک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۲۱-۴۲۳.

۲- (۲) ر.ک: ص ۴۶۳ (سخنی در باره شمار دو سپاه).

۳- (۳) مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۶.

را آتش زدند.

یاران امام علیه السلام می خواستند مانع آتش زدن خیمه ها شوند؛ ولی امام علیه السلام فرمود:

دَعَوْهُمْ فَلْيُحْرِقُوها. فَإِنَّهُمْ لَوْ قَدْ حَرَّقُوها لَمْ يَسْتَطِيعُوا أَنْ يَجُوزُوا إِلَيْكُمْ مِنْها (۱).

رهایشان کنید تا خیمه ها را بسوزانند، که اگر آنها را به آتش بکشند، نخواهند توانست از آنها عبور کنند و به شما دست یابند.

بدین سان، دشمن، بخشی از خیمه های یاران امام علیه السلام را- که مانع نفوذ آنها بود-، آتش زد؛ اما همان طور که امام علیه السلام پیش بینی کرده بود، باز هم نتوانستند به حلقه دفاعی یاران او نفوذ کنند و بدین ترتیب، امام علیه السلام و یاران دلاور و باوفایش، تا آخرین نفر و آخرین نفس، در برابر سپاه کوفه که همچون سیل به سوی آنان سرازیر شده بودند، مقاومت کردند.

بر پایه گزارش هایی که گذشت، می توان چنین نتیجه گیری کرد که:

۱. چینش و آرایش خیمه های همراهان امام علیه السلام، به صورت هلالی بوده است که خیمه های اهل حرم، در بخش میانی آن قرار داشته و دو سوی آن، تا میدان نبرد، کشیده شده بوده است. این دو طرف، احتمالاً خیمه های یاران بوده که به دلیل حضور ساکنان آن در میدان نبرد، غالباً خالی بوده است و از آنها به عنوان سنگر یا دیوار دفاعی، استفاده می شده است که در نهایت، به دستور عمر بن سعد، به آتش کشیده شدند.

۲. خیمه های یاران امام علیه السلام، با میدان نبرد، فاصله چندانی نداشته اند.

۳. اهل بیت امام علیه السلام، از نزدیک، شاهد جانبازی عزیزان خود، و قساوت و بی رحمی دشمنان بوده اند. از این رو، می توان حدس زد که بر زنان و کودکانی که دیده اند عزیزانشان در جلوی چشم آنها قطعه قطعه می شوند، چه گذشته است!

ص: ۴۵۹

۳۱۶. تاریخ الطبری - به نقل از غلام عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری - با مولایم بودم. هنگامی که دشمنان حضور یافتند و به حسین علیه السلام روی آوردند، حسین علیه السلام فرمان داد تا خیمه ای بر پا شود و سپس، مُشک را در دیگی بزرگ با آب در آمیزند. آن گاه، حسین علیه السلام به درون آن خیمه رفت و نوره مالید.

سپس مولایم عبد الرحمان بن عبد ربّه و بُریر بن حُصَیر هَمْدانی، بر درِ خیمه، شانه هایشان به هم ساییده می شد و بر سر این که کدام یک پس از امام علیه السلام نوره بمالند، با هم بحث می کردند. بُریر، با عبد الرحمان، شوخی می کرد. عبد الرحمان، به او گفت: رهایمان کن. به خدا سوگند، اکنون، وقت بازی و شوخی و بطالت نیست!

بُریر به او گفت: به خدا سوگند، قوم من می دانند که من، بطالت [و شوخی کردن] را دوست نداشته ام، نه در جوانی و نه در پیری؛ اما - به خدا سوگند - من به آنچه خواهیم دید، مُژده داده شده ام! به خدا سوگند، میان ما و حور العین، جز این نیست که اینان با شمشیر هایشان، به ما حمله کنند، و بسیار دوست دارم که این کار را بکنند!

هنگامی که حسین علیه السلام فارغ شد، ما به درون [خیمه] رفتیم و نوره مالیدیم (۱). (۲)

ص: ۴۶۰

۱- (۱) در کتاب الإمام الحسین علیه السلام و أصحابه (ج ۱ ص ۲۶۰) آمده: «برخی از مؤرخان معاصر، به نوره کشیدن و روغن مالیدن [امام حسین علیه السلام و برخی یارانش]، با نبود آب در شب عاشورا یا تاسوعا، ایراد گرفته و گفته اند که نوره کشی و روغن مالی، جز با آب، ممکن نیست». سپس به این اشکال، پاسخ داده که نتیجه آن، چنین است: «می توان ذرات نوره را به گونه ای استفاده کرد که موها [ی زاید] را از بین ببرد و در عین حال، [بدن را] نسوزاند، و به آب هم نیاز نباشد. آنچه آمده، هر چند ممکن و بلکه شدنی است، همان گونه که در علم ترکیب دیده ایم که آمیختن ماده خشکی مانند نمک با ماده خشک دیگری مانند زاج، رطوبت تولید می کند؛ بلکه به اصطلاح آنها، همانند خمیر می شود، بلکه ترکیب جیوه و نشادر و آرسنیک، زمین را بی آن که آب و آتشی در کار باشد، ذوب و مایع می کند؛ بلکه دیده ایم که ترکیب مقداری شوره (آزتات پتاس) و پر سیاوشان (سینبل) و عرق گوگرد، بدون حرارت و آتش، خود به خود، تولید آتش می کند و همانند آتش، شعله ور می شود، و امثال اینها فراوان اند. احتمال هم دارد که مُشک در ترکیب شدن با نوره، مایع شود. اما آنچه مشکل را آسان می کند، این است که در شب عاشورا، هر چند آب برای خوردن نبوده، اما ظاهراً آب چاه غیر آشامیدنی برای کارهای دیگر، وجود داشته است و بلکه احتمال دارد که آب مناسب برای آشامیدن هم بوده است، چنان گفته شد که امام حسین علیه السلام، پسرش علی اکبر را برای آوردن آب فرستاد». نکته دیگری را نیز می توان به این سخنان افزود: متونی که این ماجرا را نقل کرده اند، نوره مالیدن را تنها به امام حسین علیه السلام و دو، سه نفر از یارانش نسبت داده اند، نه همه یاران امام. بنا بر این، به آب چندانی نیاز نبوده است.

۲- (۲) كُنْتُ مَعَ مَوْلَايَ، فَلَمَّا حَضَرَ النَّاسُ وَأَقْبَلُوا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفُسْطَاطٍ فَضَرَبَ، ثُمَّ أَمَرَ بِمِسْكٍ فَمِثَّ فِي جَفَنِهِ عَظِيمِهِ أَوْ صِيَّ حَفَفِهِ، قَالَ: ثُمَّ دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَلِكَ الْفُسْطَاطَ، فَتَطَلَّى بِالنُّورِ. قَالَ: وَمَوْلَايَ عَبْدُ

الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ وَبُرَيْرُ بْنُ حُضَيْرٍ الْهَمْدَانِيُّ عَلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ تَحْتِكَ مَنَاكِبُهُمَا، فَازْدَحَمَا أَيُّهُمَا يَطْلِي عَلَى أَثَرِهِ، فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يُهَازِلُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: دَعْنَا، فَوَاللَّهِ، مَا هَذِهِ بِسَاعِهِ بَاطِلٌ. فَقَالَ لَهُ بُرَيْرٌ: وَاللَّهِ، لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي أَنِّي مَا أَحْبَبْتُ الْبَاطِلَ شَائِبًا وَلَا كَهَلًا، وَلَكِنْ - وَاللَّهِ - إِنِّي لَمُسْتَبْشِرٌ بِمَا نَحْنُ لَاقُونَ، وَاللَّهِ، إِنْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْحُورِ الْعَيْنِ إِلَّا أَنْ يَمِيلَ هَؤُلَاءِ عَلَيْنَا بِأَسْيَافِهِمْ، وَلَوْ دِدْتُ أَنَّهُمْ قَدْ مَالُوا عَلَيْنَا بِأَسْيَافِهِمْ. قَالَ: فَلَمَّا فَرَّغَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلْنَا فَاطِمَةَ لَيْلَةَ ٣١٩ (تاريخ الطبري: ج ٥ ص ٤٢٣، [١] الكامل في التاريخ: ج ٢ ص ٥٦١). [٢]

۳۱۷. رجال الکشی: حیب بن مظاهر اسدی، شوخی می کرد. یزید بن خضیر همدانی - که سرور قاریان نامیده می شد - به او گفت: ای برادر من! اکنون، هنگام شوخی [و خنده] نیست!

او گفت: کجا از این جا برای شادی، سزامنتر؟ به خدا سوگند، جز این نیست که این طاغیان، با شمشیرهایشان، به ما حمله کنند و سپس با حور العین، هماغوش می شویم! (۱)

ص: ۴۶۱

۱- (۱) لَقَدْ مَرَّ حَيْبُ بْنُ مُظَاهِرٍ الْأَسَدِيُّ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ بْنُ خُضَيْرٍ الْهَمْدَانِيُّ - وَكَانَ يُقَالُ لَهُ سَيِّدُ الْقُرَاءِ -: يَا أَخِي، لَيْسَ هَذِهِ بِسَاعَةِ ضِحْكِكَ! قَالَ: فَأَيُّ مَوْضِعٍ أَحَقُّ مِنْ هَذَا بِالشُّرُورِ؟ وَاللَّهِ، مَا هُوَ إِلَّا أَنْ تَمِيلَ عَلَيْنَا هَذِهِ الطَّغَامُ بِسُيُوفِهِمْ، فَتُعَانِقَ الْحُورَ الْعَيْنَ ۳۲۰ (رجال الکشی: ج ۱ ص ۲۹۳ ح ۱۳۳، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۹۳ ح ۳۳). [۲]

اشاره

۳۱۸. الأمالی، صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام - حسین علیه السلام به یارانش فرمود: «برخیزید و آبی بنوشید، که آخرین توشه شما خواهد بود و وضو بگیرید و غسل کنید و لباس هایتان را بشوید تا کفن هایتان باشند».

سپس، نماز صبح را با آنان خواند و برای نبرد، آماده شان کرد. (۱)

۳۱۹. الإرشاد: حسین بن علی علیه السلام، صبحگاهان، یارانش را پس از نماز صبح، آماده کرد. سی و دو سوار و چهل پیاده با او بودند. او زهیر بن قین را بر جناح راست یارانش و حیب بن مظاهر را بر جناح چپ یارانش، قرار داد و پرچمش را به دست برادرش عباس علیه السلام سپرد....

عمر بن سعد نیز در همان صبحگاه - که روز جمعه بود و شنبه هم گفته شده - یارانش را آماده کرد و با لشکری که همراهش بودند، به سوی حسین علیه السلام بیرون آمد. بر

ص: ۴۶۲

۱- (۱) قَالَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] لِأَصْحَابِهِ: قَوْمُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ، يَكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ، وَتَوَضَّؤُوا وَاغْتَسَلُوا، وَاغْسَلُوا ثِيَابَكُمْ لِتَكُونَ أَكْفَانَكُمْ. ثُمَّ صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ، وَعَبَّأَهُمْ تَعَبَّهَ الْحَرْبِ ۳۲۱ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۱ ح ۲۳۹، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۶). [۲]

جناح راست [لشكر] او، عمرو بن حجاج و بر جناح چپ [لشكر] او، شمر بن ذى الجوشن و بر سواران، عروه بن قيس و بر پيادگان، شَبَث بن رِبْعِي گمارده شده بودند و پرچم را به غلامش دُرَيْد داد. (۱)

ص: ۴۶۳

۱- (۱) أَصْبَحَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَبَّأَ أَصْحَابَهُ بَعْدَ صَلَاةِ الْغَدَاةِ، وَكَانَ مَعَهُ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ فَارِسًا وَأَرْبَعُونَ رَاجِلًا، فَجَعَلَ زُهَيْرَ بْنَ الْقَيْنِ فِي مَيْمَنِهِ أَصْحَابِهِ، وَحَبِيبَ بْنَ مُظَاهِرٍ فِي مَيْسَرِهِ أَصْحَابِهِ، وَأَعْطَى رَايَتَهُ الْعَبَّاسَ أَخَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.... وَأَصْبَحَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ - وَقِيلَ: يَوْمُ السَّبْتِ - فَعَبَّأَ أَصْحَابَهُ وَخَرَجَ فِيمَنْ مَعَهُ مِنَ النَّاسِ نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَكَانَ عَلَى مَيْمَنَتِهِ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ، وَعَلَى مَيْسَرَتِهِ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، وَعَلَى الْخَيْلِ عُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ، وَعَلَى الرَّجْلِ أَلِ شَبَثُ بْنُ رِبْعِيٍّ، وَأَعْطَى الرَّايَةَ دُرَيْدًا مَوْلَاهُ ۳۲۲ (الإرشاد: ج ۲ ص ۹۵، [۱] الأخبار الطوال: ص ۲۵۶). [۲]

اشاره

تعیین دقیق و قطعی شمار دو سپاه، مقدور نیست؛ اما در این باره اعدادی گزارش شده که ارائه می گردد.

الف- شمار سپاه امام حسین علیه السلام

بیشتر منابع معتبر، شمار سپاهیان امام علیه السلام را ۷۲ نفر، گزارش کرده اند. شیخ مفید رحمه الله علیه می نویسد:

حسین بن علی علیه السلام، هنگام صبحگاه و بعد از نماز صبح، یارانش را [برای نبرد،] آماده کرد. آنان، سی و دو سوار و چهل پیاده بودند.

لیکن با ملا-حظه نام و مشخصات شهدای کربلا، می توان گفت که شمار سپاهان امام علیه السلام بیش از این تعداد بوده است، چنان که پاره ای از منابع، عدد یاران امام علیه السلام را ۸۲ نفر، برخی ۱۱۴ نفر، برخی ۱۴۵ نفر، برخی صد و هفتاد نفر، برخی ششصد نفر و برخی ارقام دیگری گزارش کرده اند.

نکته قابل توجه، این که در تبیین آمار شهدای کربلا، بجز امام علیه السلام، مشخصات ۱۵۴ نفر، ارائه می شود که حدود ۷۲ تن از آنها از خاندان امام حسین علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام بوده اند.

بنا بر این، ممکن است آنچه در گزارش مشهور آمده، اشاره به همین افراد باشد، و نیز می تواند اشاره به یاران امام علیه السلام قبل از ملحق شدن کسانی باشد که به تدریج به

ایشان پیوسته اند؛ زیرا گزارش هایی از پیوستن بیست تا سی نفر به امام علیه السلام حکایت دارند، چنان که احتمال دارد برخی اسامی، به دلیل تصحیف، تکرار شده باشند. به هر حال، تعداد یاران امام علیه السلام بیش از ۷۲ تن بوده اند. البته شماری از شهدا، مانند: علی اصغر علیه السلام و عبد الله بن حسن علیه السلام و امّ و هُب، از سپاهیان به شمار نمی روند و شماری از سپاهیان امام علیه السلام مانند: حسن مثنّا و ضحاک بن عبد الله مشرقی نیز شهید نشده اند.

ب- شمار سپاه عمر بن سعد

شمار سپاهیان ابن سعد- که در گزارش های نسبتاً معتبر آمده- عبارت است از: چهار هزار نفر، چهار هزار و پانصد نفر، بیست هزار نفر، ۲۲ هزار نفر، ۲۸ هزار نفر، سی هزار نفر، ۳۱ هزار نفر، و ۳۵ هزار نفر.

با توجه به این که نیروهایی که از کوفه به کربلا رفتند، یک جا اعزام نشدند، احتمالاً برخی از مورّخان، تنها آمار اولیه نیروهای اعزامی از کوفه را ثبت کرده اند و برخی، آمار کسانی را نیز که به آنها پیوسته اند، ثبت کرده اند. در نتیجه، چنین اختلاف هایی پدید آمده است.

از سوی دیگر، با در نظر گرفتن این که شماری از نیروهای اعزامی در بین راه، فرار کرده اند، اظهار نظر در باره شمار واقعی و حتی شمار تقریبی سپاه ابن سعد، بسیار دشوار است.

گفتنی است که رقم سی هزار نفر، در دو روایت از امام حسن علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام، نقل شده است. هر چند که سند این روایات، از اعتبار لازم برخوردار نیست؛ لیکن با توجه به کوچ دادن عمومی مردم کوفه به سوی کربلا توسط ابن زیاد و نیز با توجه به این که این تعداد، کمتر از نیمی از جنگجویان کوفه است- که حدود صد هزار نفر تخمین زده شده اند-، رقمی قابل قبول است.

قرینه دیگری که می تواند تعداد سی هزار نفر را تأیید کند، این است که سپاهیان مختار را شصت هزار نفر گزارش کرده اند. به نظر می رسد که سپاهیان او را کسانی تشکیل داده اند که در واقعه کربلا، در لشکر عمر بن سعد نبوده اند.

۳۲۰. الإرشاد - از امام زین العابدین علیه السلام: -صبح [عاشورا]، چون امام حسین علیه السلام چشم گشود و لشکر [دشمن] را دید، دستانش را بالا برد و گفت: «خداوندا! تو تکیه گاه من در هر سختی، و امید من در هر گرفتاری هستی. در هر رویدادی که برای من اتفاق می افتد، تو تکیه گاه و ساز و برگ منی. بسی پریشانی [ها] که دل، در آن [ها] سست می شود و چاره، اندک می گردد و دوست، انسان را و می گذارد و دشمن، شماتت می کند که من، از سرِ رغبت به تو، و نه دیگران، شکایتش را نزد تو آورده ام و تو در آن، برایم گشایش قرار داده ای و آن را برطرف ساخته ای! تو، ولی هر نعمت و صاحب هر نیکی و نهایت هر مقصودی هستی.» (۲)

۳/۲ سخن گفتن زُهَیر بن قَین با لشکر کوفه

۳۲۱. تاریخ الطبری - به نقل از کثیر بن عبد الله شَعبی: - هنگامی که لشکر ما به سوی حسین علیه السلام حرکت کرد، زُهَیر بن قَین، غرق در سلاح و سوار بر اسبش - که دُمی پُرمو

ص: ۴۶۶

۱- (۱) این جمله، مشهور است که: «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءُ وَكُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءُ». گاهی بر آن افزوده شده: «وَكُلُّ شَهْرٍ مُحَرَّمٌ». گاهی نیز دیده می شود که آن را به اهل بیت علیهم السلام نسبت می دهند، در حالی که چنین مطالبی در منابع حدیثی دیده نمی شود؛ اما مضمون آن، ضمن اشعار محمد بن سعید بوسیری (ق ۷ ق) در رثای امام حسین علیه السلام و یارانش آمده است. متن شعر او، این است: كَلُّ يَوْمٍ وَكُلُّ أَرْضٍ لِكَرْبَى فِيهِمْ كَرْبَلَاءُ وَعَاشُورَاءُ هَر رَوْزَى وَ هَر سَرزَمِينَى، به خاطر اندوه من بر [مصیبت] آنان، کربلا- و عاشورا است. احتمالاً- همین شعر، ریشه اصلی آن جمله مشهور باشد (أعيان الشيعة: ج ۱ ص ۶۲۵، [۱] الدرّ النضيد: ص ۱۸).

۲- (۲) لَمَّا صَبَحَتِ الْخَيْلُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَرَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَّةٌ وَعِزَّةٌ، كَمْ مِنْ هَمٍّ يَضَعُفُ فِيهِ الْفُؤَادُ، وَتَقَلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ، وَيَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ، وَيَشْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ، أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَشَكَوْتَهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مِنْنِي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ، فَفَرَّجْتَهُ وَكَشَفْتَهُ، وَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَبَةٍ، وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ ۳۲۳ (الإرشاد: ج ۲ ص ۹۶؛ [۲] تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۲۳). [۳]

داشت-، به سوی ما آمد و گفت: ای کوفیان! شما را از عذاب خدا، بیم می دهم؛ بیم می دهم! بر مسلمان، واجب است که برادر مسلمانش را نصیحت کند و ما تا کنون، برادر و بر یک دین و آیین بوده ایم. تا آن گاه که شمشیر، به میان ما و شما نیامده، سزای نصیحت از جانب ما هستید، و چون شمشیر به میان آید، این حق و حرمت، از میان می رود و ما دسته ای خواهیم بود و شما، دسته ای دیگر. خداوند، ما و شما را به فرزندان محمد صلی الله علیه و آله، آزموده است تا ببیند ما و شما، چه کار می کنیم. ما، شما را به یاری ایشان و وا نهادن این طاغوت، عبید الله بن زیاد، فرا می خوانیم که شما از سلطنت آن دو (یزید و ابن زیاد)، جز بدی، بهره ای ندارید. چشمانتان را از حدقه، بیرون می آورند و دست و پاهایتان را قطع می کنند و شما را مثله می نمایند و بر شاخه های خرما، به دارتان کشند و انسان های نمونه و قاریانتان را می کشند، همچون حجر بن عدی و یارانش، و هانی بن عروه و همانندان او.

کوفیان، او را دشنام دادند و عبید الله بن زیاد را ستودند و برایش دعا کردند و گفتند: به خدا سوگند، آرام نمی گیریم تا همراهت (حسین علیه السلام) و هر که را با اوست، بکشیم و یا او و یارانش را دست بسته به سوی امیر عبید الله ببریم!

زُهَیر به آنان گفت: بندگان خدا! فرزند فاطمه- که رضوان خدا بر او باد-، از پسر سمیّه، به دوستی و یاری، سزایمندتر است. اگر یاری شان نمی کنید، پناه بر خدا، از کشتن آنان! میان این مرد و پسر عمویش یزید بن معاویه را خالی کنید که به جانم سوگند، یزید، به اطاعت شما بدون کشتن حسین علیه السلام هم رضایت می دهد!

شمر بن ذی الجوشن، تیری به سوی او انداخت و گفت: ساکت شو، خدا، صدایت را خاموش کند! با پُرگویی ات، ما را خسته کردی.

زُهَیر به او گفت: ای فرزند بول کننده بر پاشنه پاهایش! با تو سخن نمی گویم. تو چارپایی بیش نیستی و- به خدا سوگند-، گمان نمی برم که دو آیه از کتاب خدا را نیک بدانی! به رسوایی روز قیامت و عذاب دردناک، بشارتت باد!

شمر به او گفت: خداوند، تو و همراهت را لختی دیگر می کشد.

زُهَيرِ گفت: آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ به خدا سوگند، مرگ با حسین علیه السلام، برایم دوست داشتنی تر از زندگی جاوید با شماس است. (۱)

۴/۲ سخن گفتن بُریر بن خُصیر با سپاه کوفه

۳۲۲. الأمالی، صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام، در یادکردِ حوادثِ روز عاشورا - تشنگی بر حسین علیه السلام و یارانش چیره شد. مردی از یارانش به نام بُریر بن خُصیر همدانی، (۲) بر او وارد شد و

ص: ۴۶۸

۱- (۱) لَمَّا زَحَفْنَا قِبَلَ الْحُسَيْنِ، خَرَجَ إِلَيْنَا زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ عَلَى فَرَسٍ لَهُ ذَنْبٌ فِي السَّلَاحِ، فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، نَذَارٍ لَكُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ نَذَارٍ! إِنَّ حَقًّا عَلَى الْمُسْلِمِ نَصِيحَةَ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ، وَنَحْنُ حَتَّى الْآنَ إِخْوَةٌ، وَعَلَى دِينٍ وَاحِدٍ وَمِلَّةٍ وَاحِدَةٍ، مَا لَمْ يَقَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ السَّيْفُ، وَأَنْتُمْ لِلنَّصِيحَةِ مِنْ أَهْلِ أَهْلِ، فَإِذَا وَقَعَ السَّيْفُ انْقَطَعَتِ الْعِصْمَةُ، وَكُنَّا أُمَّةً وَأَنْتُمْ أُمَّةٌ، إِنَّ اللَّهَ قَدِ ابْتَلَانَا وَإِيَّاكُمْ بِجُدْرِيَّةِ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لِيَنْظُرَ مَا نَحْنُ وَأَنْتُمْ عَامِلُونَ، إِنَّا نَدْعُوكُمْ إِلَى نَصْرِهِمْ وَخِذْلَانِ الطَّاعِيَةِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ؛ فَإِنَّكُمْ لَا تُدْرِكُونَ مِنْهُمَا إِلَّا بِسُوءِ عُمَرِ سُلْطَانَيْهِمَا كُلِّهِ، لَيْسَ مِثْلَانِ أَعْيُنُكُمْ، وَيَقْطَعَانِ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ، وَيُمَثِّلَانِ بِكُمْ، وَيَرَفَعَانَكُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ، وَيُقْتَلَانِ أَمْثَلَكُمْ وَقُرَاءَكُمْ، أَمْثَالُ حُجْرِ بْنِ عَدِيٍّ وَأَصْحَابِهِ، وَهَانِي بْنِ عُرْوَةَ وَأَشْبَاهِهِ. قَالَ: فَسَبَّوهُ وَأَثَمُوا عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، وَدَعَا لَهُ، وَقَالُوا: وَاللَّهِ، لَا نَبْرُحُ حَتَّى نَقْتُلَ صَاحِبَكَ وَمَنْ مَعَهُ، أَوْ نَبْعَثَ بِهِ وَأَصْحَابِهِ إِلَى الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ سَلَمًا. فَقَالَ لَهُمْ: عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّ وَلَدَ فَاطِمَةَ رِضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهَا أَحَقُّ بِالْوُدِّ وَالنَّصْرِ مِنَ ابْنِ سَيْمِيَّةٍ، فَإِنْ لَمْ تَنْصُرُوهُمْ فَأَعِيدُكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَقْتُلُوهُمْ، فَخَلُّوا بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ ابْنِ عَمِّهِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَلَعَمْرِي إِنَّ يَزِيدَ لَيَرْضَى مِنْ طَاعَتِكُمْ بِدُونِ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: فَرَمَاهُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ بِسَهْمٍ، وَقَالَ: أَسْكَتَ، أَسْكَتَ اللَّهُ نَأْمَتِكَ، أَبْرَمْتَنَا بِكَثْرَةِ كَلَامَتِكَ! فَقَالَ لَهُ زُهَيْرٌ: يَا بَنَ الْيَوَالِ عَلَى عَقْبِيهِ، مَا إِيَّاكَ اخْطَبُ، إِنَّمَا أَنْتَ بِهَيْمَةَ، وَاللَّهِ مَا أَظُنُّكَ تُحَكِّمُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ آيَتِينَ! فَأَبَشَّرَ بِالْخَزِيِّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْعَذَابِ الْأَلِيمِ. فَقَالَ لَهُ شِمْرٌ: إِنَّ اللَّهَ قَاتِلُكَ وَصَاحِبُكَ عَنْ سَاعِهِ. قَالَ: أَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي؟ فَوَاللَّهِ، لِلْمَوْتِ مَعَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْخُلْدِ مَعَكُمْ ۳۲۴ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۲۶، [۱] الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۶۲). [۲]

۲- (۲) ابراهيم بن عبد الله، از راویان این حدیث، او (بُریر) را دایمی ابو اسحاق همدانی دانسته است.

گفت: ای فرزند پیامبر خدا! آیا به من اجازه می دهی تا به سوی آنان بروم و با ایشان، سخن بگویم؟

امام علیه السلام، اجازه داد. او به سوی ایشان رفت و فرمود: «ای مردم! خداوند عزوجل، محمد صلی الله علیه و آله را به حق، بشارت دهنده و بیم دهنده، دعوتگر به خدا با اجازه اش و چراغ فروزان [راهش] بر انگیخت؛ و این، آب فرات است که خوکان و سگان صحرا در آن می روند؛ اما میان آن و فرزند این پیامبر، جدایی انداخته اند.

آنان گفتند: ای بُریر! زیاد حرف زدی. بس است! به خدا سوگند، حسین تشنگی خواهد کشید، همان گونه که پیشینیان او، تشنگی کشیدند!

حسین علیه السلام فرمود: «ای بُریر! بنشین». (۱)

۵/۲ احتجاج های امام علیه السلام در برابر سپاه کوفه

۳۲۳. الأمالی، صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام، در یاد کردِ حوادث روز عاشورا - حسین علیه السلام، با تکیه دادن بر شمشیرش برخاست و با بلندترین صدایش، ندا داد و گفت: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا مرا می شناسید؟».

گفتند: آری. تو فرزند پیامبر خدا و نوه او هستی.

ص: ۴۶۹

۱- (۱) بَلَغَ الْعَطَشُ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِهِ يُقَالُ لَهُ: بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ الْهَمْدَانِيُّ - قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَاوِي الْحَدِيثِ: هُوَ خَالَ أَبِي إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيِّ - فَقَالَ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَتَأْذَنُ لِي فَأَخْرُجَ إِلَيْهِمْ، فَأَكَلَمَهُمْ؟ فَأَذِنَ لَهُ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ النَّاسِ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا، وَهَذَا مَاءُ الْفُرَاتِ تَقَعُ فِيهِ خَنَازِيرُ السَّوَادِ وَكِلَابُهَا، وَقَدْ حِيلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ ابْنِهِ! فَقَالُوا: يَا بُرَيْرُ، قَدْ أَكْثَرْتَ الْكَلَامَ فَكَفِّفْ، فَوَاللَّهِ، لَيَعَطَشُ الْحُسَيْنُ كَمَا عَطَشَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَقْعُدْ يَا بُرَيْرُ ۳۲۵ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۲ ح ۲۳۹، [۱] روضه الواعظین: ص ۲۰۴).

[۲]

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا جدّ من، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست؟!».

گفتند: چرا. به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا مادر من، فاطمه دختر محمّد صلی الله علیه و آله نیست؟!».

گفتند: چرا. به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا پدر من، علی بن ابی طالب علیه السلام نیست؟!».

گفتند: چرا. به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا مادر بزرگم، خدیجه، دختر خُوَیَلِد، نخستین زن مسلمان این امّت نیست؟!».

گفتند: آری. به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا سیّد الشهدا، حمزه، عموی پدرم نیست؟!».

گفتند: چرا. به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا جعفرِ پرواز کننده [با دو بال] در بهشت، عموی من نیست؟!».

گفتند: چرا. به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا این شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست که بر خود آویخته ام؟!».

گفتند: چرا. به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا این، عمامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست که من پوشیده ام؟!».

گفتند: چرا. به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا علی علیه السلام، نخستین آنان (مسلمانان) در اسلام آوردن و داناترین و بُردبارترین آنها، و ولی هر مرد و زن مسلمان نیست؟!».

گفتند: چرا. به یقین هست.

فرمود: «پس به سبب چه چیزی، خونم را حلال می‌شمیرید، در حالی که پدرم، فردای قیامت، کسانی را از حوض [کوثر] می‌راند، همان گونه که شتر تشنه را از آب می‌رانند و پرچم ستایش، روز قیامت، در دستان جدم است؟!».

گفتند: ما همه اینها را می‌دانیم؛ اما تو را آسوده نمی‌گذاریم تا تشنه بمیری.

حسین علیه السلام - که در آن وقت، ۵۷ ساله بود - محاسنش را در دست گرفت و آن گاه فرمود: «خشم خدا، بر یهودِ بالا گرفت، هنگامی که گفتند: عزیز، فرزند خداست. خشم خدا، بر مسیحیانِ بالا - گرفت، هنگامی که گفتند: مسیح، فرزند خداست. خشم خدا، بر مجوسِ بالا - گرفت، هنگامی که آتش را به جای خدا پرستیدند. خشم خدا، بر قومی که پیامبران را کُشتند، بالا گرفت. نیز خشم خدا، بر این دسته که اراده کُشتن فرزند پیامبران را دارند، بالا گرفته است.» (۱)

ص: ۴۷۱

۱- (۱) وَتَبَّ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَوَكِّئًا عَلَى سَيْفِهِ، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ، فَقَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْرِفُونِي؟ قَالُوا: نَعَمْ، أَنْتَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَسَيِّدُهُ. قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمَّي فَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ حَمَزَةَ عُمِّ أَبِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارَ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذَا سَيِّفُ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنَا مُتَّقِلُهُ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا لِابْنَيْهَا؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ أَوْلَهُمْ إِسْلَامًا، وَأَعْلَمَهُمْ عِلْمًا، وَأَعْظَمَهُمْ جِلْمًا، وَأَنَّهُ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: فِيمَ تَسْتَجَلُونَ دَمِي، وَأَبِي الذَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ عَدَا يَدُودُ عَنْهُ رِجَالًا كَمَا يَدَاؤُ الْبَعِيرُ الصَّادِي عَنِ الْمَاءِ، وَلِوَاءِ الْحَمْدِ فِي يَدِي جَدِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالُوا: قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ، وَنَحْنُ غَيْرُ تَارِكِيكَ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطْشًا. فَأَخَذَ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِطَرْفِ لِحْيَتِهِ، وَهُوَ يَوْمِيذُ ابْنِ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً، ثُمَّ قَالَ: اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ حِينَ قَالُوا: عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى النَّصَارَى حِينَ قَالُوا: الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْمَجُوسِ حِينَ عَبَدُوا النَّارَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ قَتَلُوا نَبِيَّهُمْ، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى هَذِهِ الْعِصَابَةِ الَّذِينَ يُرِيدُونَ قَتْلَ ابْنِ نَبِيِّهِمْ ۳۲۶ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۲ ح ۲۳۹، الملهوف: ص ۱۴۵-۱۵۸).

۳۲۴. تاریخ الطبری - به نقل از ضحاک مشرقی - با حسین علیه السلام، اسبی به نام لاحق بود که فرزندش امام زین العابدین علیه السلام، بر آن سوار می شد. هنگامی که دشمن به حسین علیه السلام نزدیک شد، به نزد مرکبش [لاحق] باز گشت و بر آن اسب، سوار شد و با بلندترین صدایش، چنین ندا داد که به گوش همه مردم رسید: «ای مردم! سخنم را بشنوید و عجله نکنید تا بر پایه حقی که بر من دارید، اندر زتان دهم و دلیل در آمدنم بر شما را بگویم. اگر پذیرفتید و سخنم را تصدیق کردید و با من انصاف ورزیدید، سعادت مند می شوید و راهی بر من ندارید، و اگر دلیل و عذر را نپذیرفتید و انصاف نورزیدید، «ساز و برگِ خویش و شریکانتان (بتان) را گرد آورید و هیچ چیز از کاری که می کنید، بر شما پوشیده نباشد. به دشمنی من، گام پیش نهد و به من، مهلت ندهید» (۱).

«ولی من، خداست که این کتاب را نازل کرده است؛ و او، سرپرست صالحان است» (۲).

هنگامی که خواهرانش این سخن را شنیدند، صیحه زدند و گریستند. دخترانش نیز گریه کردند و گریه شان، بالا گرفت. حسین علیه السلام، برادرش عباس بن علی علیه السلام و پسرش علی [اکبر] علیه السلام را به سوی آنان فرستاد و به آن دو فرمود: «آنها را ساکت کنید که به جانم سوگند، بس گریه ها خواهند داشت!...».

هنگامی که زنان، ساکت شدند، خداوند را مدح و ثنا گفت و آنچه را شایسته بود،

ص: ۴۷۲

۱- (۱) سوره یونس: آیه ۷۱.

۲- (۲) سوره اعراف: ۱۹۶.

برایش بر شمرد و بر محمّد و فرشتگان و پیامبران خدا، درود فرستاد و آن قدر از این گونه سخن گفت که خدا می داند و نمی توان ذکر کرد. به خدا سوگند، هیچ گاه، نه پیش از او و نه پس از او، سخنانی را ندیدم که بلیغ تر از او سخن بگوید!

سپس فرمود: «اما بعد، نَسَبِم را در یابید و بنگرید که من، کیستم. سپس به خودتان بیایید و آن را سرزنش کنید و بنگرید که آیا کُشتن من و هتک حرمتم، برایتان رواست؟ آیا من، فرزند دختر پیامبران، و فرزند وصی و پسر عمویم، اولین ایمان آورنده به خدا و تصدیقگر پیامبرش در آنچه از نزد پروردگارش آورده است، نیستم؟ آیا حمزه سید الشهداء علیه السلام، عموی پدرم نیست؟ آیا جعفر شهید و پرواز کننده با دو بال [در بهشت]، عمویم نیست؟

آیا این روایت پُر تکرار، به شما نرسیده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در باره من و برادرم فرمود: "این دو، سِرور جوانان بهشت اند!"

اگر گفته مرا که حقّ است، تصدیق کنید، به خدا سوگند، از آن زمان که دانسته ام خداوند، دروغگو را دشمن می دارد و به دروغ ساز، زیان می زند، آهنگِ دروغ نکرده ام، و اگر تکذیب کنید، میان شما کسانی هستند که اگر از آنها پرسید، آگاهتان می کنند. از جابر بن عبد الله انصاری یا ابوسعید خُدّری یا سهل بن سعد ساعدی یا زید بن ارقم یا انس بن مالک پرسید. به شما خبر خواهند داد که این گفته را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در باره من و برادرم شنیده اند. آیا این، مانع شما از ریختن خون من نمی شود؟».

شمر بن ذی الجوشن، [به طعنه] در باره حسین علیه السلام گفت که: او، خدا را [تنها] به زبان، می پرستد، اگر بدانند که چه می گوید!

حبيب بن مظاهر به شمر گفت: به خدا سوگند، چنین می بینم که تو نیستی که خدا را با هفتاد زبان (با تردید و بدون ایمان قلبی) می پرستی. من، گواهی می دهم که تو، راست می گویی و نمی دانی [حسین] چه می گوید. خداوند، بر دلت مهر زده است.

سپس حسین علیه السلام به آنان فرمود: «اگر در این گفته، تردید دارید، آیا در این هم شک

دارید که من، پسرِ دختر پیامبرتان هستم؟! به خدا سوگند، میان مغرب و مشرق، کسی غیر از من، در میان شما و غیر از شما، پسرِ دختر پیامبرتان نیست و تنها من، پسرِ دختر پیامبرتان هستم. به من بگویید، این که مرا [به مبارزه] می طلبید، آیا کسی از شما را کُشته ام یا مالی را از شما بُرده ام یا جراحی به شما رسانده ام که مرا به قصاص می خواهید؟!».

جماعت، شنیدند و هیچ نگفتند. حسین علیه السلام، ندا برآورد: «ای شَبَث بن رَبِعی، ای حَجَّار بن ابِجَر، ای قیس بن اشعث، ای یزید بن حارث! آیا به من ننوشتید که: "میوه ها رسیده و همه جا، سبز شده و جویبارها، پُر و لبریز شده اند. بیا که بر لشکری مجهز و آراسته، در می آیی؟!».

آنان گفتند: نه. ما چنین نکرده ایم!

حسین علیه السلام فرمود: «سبحان الله! به خدا سوگند که چنین کرده اید».

سپس فرمود: «ای مردم! اگر [آمدن] مرا خوش ندارید، مرا وا گذارید تا از شما روی بگردانم و به سرزمین امنی بروم».

قیس بن اشعث به حسین علیه السلام گفت: آیا حکم پسرعموهایت را نمی پذیری که آنان، جز آنچه دوست داری، رأیی ندارند و چیز ناخوشی از آنان به تو نمی رسد؟

حسین علیه السلام فرمود: «تو برادرِ برادرت هستی! (۱) آیا می خواهی که بنی هاشم، بیشتر از خون مسلم بن عقیل را از تو بخواهند؟ نه. به خدا سوگند، به دست خود و ذلیلانه، خود را به آنان نخواهم سپرد و همچون بندگان بی اختیار، قرار نمی گیرم. بندگان خدا! به پروردگار خود و شما پناه می برم از آن که مرا برانید. به پروردگارِ خود و شما، از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، پناه می برم».

سپس، مَرکبش را نشانَد و به عَقبه بن سَمعان، فرمان داد تا آن را ببندد. دشمنان

ص: ۴۷۴

۱- (۱) اشاره امام علیه السلام به محمّد بن اشعث، برادر قیس است که در به شهادت رساندن مسلم بن عقیل، شرکت داشت.

۱- (۱) كَانَ مَعَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَسٌ لَهُ يُدْعَى لِاحِقًا حَمَلٌ عَلَيْهِ ابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ الْقَوْمُ عَادَ بِرَاحِلَتِهِ فَرَكِبَهَا، ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ دُعَاءً يُسْمَعُ جُلَّ النَّاسِ: أَيُّهَا النَّاسُ! اسْمَعُوا قَوْلِي، وَلَا تُعْجِلُونِي حَتَّى أَعْظَمَكُمْ بِمَا لِحَقَّ لَكُمْ عَلَيَّ، وَحَتَّى أَعْتَدِرَ إِلَيْكُمْ مِنْ مَقْدَمِي عَلَيْكُمْ، فَإِنْ قَبِلْتُمْ عُذْرِي، وَصَدَقْتُمْ قَوْلِي، وَأَعْطَيْتُمُونِي النَّصْفَ، كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدَ، وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيَّ سَبِيلٌ، وَإِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنِّي الْعُذْرَ، وَلَمْ تُعْطُوا النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ «فَأَجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَشَرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ»، «إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّيِّحِينَ». قَالَ: فَلَمَّا سَمِعَ أَخَوَاتُهُ كَلَامَهُ هَذَا صَحَنَ وَبَكَيْنَ، وَبَكَى بِنَاتِهِ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُنَّ، فَأَرَسَ لَ إِلَيْهِنَّ أَخَاهُ الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ وَعَلِيَّاهُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ابْنَهُ، وَقَالَ لَهُمَا: أَسْكِنَاهُنَّ، فَلَعَمْرِي لِيَكْتُرَنَّ بُكَاءُهُنَّ.... فَلَمَّا سَكَتَتْ حَمْدُ اللَّهِ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَذَكَرَ اللَّهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَصَلَّى عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى مَلَائِكَتِهِ وَأَنْبِيَائِهِ، فَذَكَرَ مِنْ ذَلِكَ مَا اللَّهُ أَعْلَمُ وَمَا لَا يُحْصَى ذِكْرُهُ. قَالَ: فَوَاللَّهِ، مَا سَمِعْتُ مُتَكَلِّمًا قَطُّ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ أُبْلَغَ فِي مَنْطِقِي مِنْهُ. ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَانْسَبُونِي فَانظُرُوا مِنِّي أَنَا، ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ وَعَاتِبُواهَا، فَانظُرُوا هَلْ يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَانْتِهَاكُ حُرْمَتِي؟ أَلَسْتُ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَابْنِ وَصِيِّهِ وَابْنِ عَمِّهِ، وَأَوَّلِ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَالْمُصَدِّقِ لِرَسُولِهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ؟ أَوَلَيْسَ حَمْرُهُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ عَمَّ أَبِي؟ أَوَلَيْسَ جَعْفَرُ الشَّهِيدِ الطَّيَّارُ ذُو الْجَنَاحَيْنِ عَمِّي؟ أَوَلَمْ يَبْلُغْكُمْ قَوْلُ مُسْتَفِيضٍ فِيكُمْ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِي وَإِلَاحِي: «هَذَا نَسَبٌ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟» فَإِنْ صَدَقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ، وَهُوَ الْحَقُّ، فَوَاللَّهِ، مَا تَعَمَّدْتُ كَذِبًا مِذَّ عِلْمْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمَقِّتُ عَلَيْهِ أَهْلَهُ، وَيَضْرِبُ بِهِ مِيزَانَ خَلْقِهِ، وَإِنْ كَذَبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ إِنْ سَأَلْتُمُوهُ عَن ذَلِكُمْ أَخْبَرَكُمْ، سَيَلُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ، أَوْ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ، أَوْ سَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدِيَّ، أَوْ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ، أَوْ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ، يُخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالَةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِي وَإِلَاحِي. أَفَمَا فِي هَذَا حَاجِرٌ لَكُمْ عَن سَيْفِكِ دَمِي؟ فَقَالَ لَهُ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ: هُوَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ إِنْ كَانَ يَدْرِي مَا يَقُولُ! فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ: وَاللَّهِ، إِنِّي لَأَرَاكَ تَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى سَبْعِينَ حَرْفًا، وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّكَ صَادِقٌ مَا تَدْرِي مَا يَقُولُ، قَدْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِكَ. ثُمَّ قَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ أَفْتَشُكُونَ أَثَرًا مَا أَنِي ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ! فَوَاللَّهِ، مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي مِنْكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ، أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ خَاصَّةً. أَخْبِرُونِي، أَتَطْلُبُونِي بِقَتْلِي مِنْكُمْ قَتْلَتُهُ، أَوْ مَالٍ لَكُمْ اسْتَهْلَكْتُهُ، أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جِرَاحِهِ؟ قَالَ: فَأَخَذُوا لَا يُكَلِّمُونَهُ، قَالَ: فَنَادَى: يَا سَبْتُ بْنَ رَبِيعِي، وَيَا حَجَّارَ بْنَ أَبِي جَرٍّ، وَيَا قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ، وَيَا زَيْدَ بْنَ -

۳۲۵. تذکره الخواص: هشام بن محمد می گوید: حسین علیه السلام هنگامی که، پافشاری آنان را در کشتن خود دید، قرآنی را گرفت و آن را گشود و بر سرش نهاد و ندا داد: «کتاب خدا و جدم محمد، پیامبر خدا، میان من و شما [داور] باشد. ای مردم! چرا [ریختن] خون مرا حلال می شمرید؟ آیا من پسر دختر پیامبرتان نیستم؟ آیا سخن جدم در باره من و برادرم، به شما نرسیده است که فرمود: "این دو، سرور جوانان بهشتی اند"؟ اگر سخن مرا نمی پذیرید، از جابر و زید بن ارقم و ابو سعید خدری بپرسید. آیا جعفر طیار، عموی من نیست؟».

شمر فریاد زد: اکنون، بر دوزخ در می آیی!

حسین علیه السلام فرمود: «اللَّهُ اکبر! جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، به من خبر داد و فرمود: "گویی سگی را می بینم که به خون خاندانم، زبان می زند". جز این گمان ندارم که آن سگ، تو هستی».

شمر گفت: من، خدا را [تنها] به زبان عبادت کرده ام، اگر بدانم که چه می گویی! (۱)

ص: ۴۷۶

۱- (۱) قال هشام بن محمد: لما رآهم الحسين عليه السلام مصريين على قتله، أخذ المصحف ونشره وجعله على رأسه، ونادى: بيني وبينكم كتاب الله وحيدي محمد رسول الله، يا قوم، بئس تحلون دمي؟ ألسنت ابن بنت نبيكم؟ ألم يبلغكم قول حدي في وفي أخي: «هذان سيدا شباب أهل الجنة»؟ إن لم تصدقوني فاسألوا جابراً وزيد بن أرقم وأبا سعيد الخدري، أليس جعفر الطيار عمي؟ فناداه شمر: الساعة ترد الهاوية. فقال الحسين عليه السلام: الله أكبر! أخبرني حدي رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: رأيت كأن كلباً ولغ في دماء أهل بيتي، وما أخالك إلا إياه. فقال شمر: أنا أعبد الله على حرف إن كنت أدري ما تقول ۳۲۸ (تذکره الخواص: ص ۲۵۲). [۱]

۳۲۶. الملهوف: یاران عمر بن سعد، بر مرکب هایشان، سوار شدند. حسین علیه السلام، بُریر بن حُصَین را روانه کرد تا آنان را اندرز دهد؛ اما گوش ندادند. او به آنها یادآوری کرد؛ اما سودی نبخشید. حسین علیه السلام، بر شترش (اسبش) سوار شد و از آنان خواست که ساکت شوند. ساکت شدند. پس از حمد و ثنای الهی و یاد خدا، آن گونه که شایسته او بود، و درود فرستادن بر محمد و فرشتگان و پیامبران و فرستادگان، با گفتاری رسا، چنین فرمود: «مرگ و اندوهتان باد، ای جماعت! با شیدایی، ما را به فریادرسی خواندید و ما، به سرعت، به فریادتان رسیدیم؛ [اما] شما شمشیری را که برای ما بود، به روی خود ما برکشیدید و آتشی را که علیه دشمن مشترک ما و شما افروخته بودیم، بر ضد خود ما افروختید و همدست دشمنانتان، علیه دوستانتان شدید، بی آن که عدالت را میان شما بگسترند و امیدی به آنها داشته باشید.

ای وای بر شما! ما را وا نهادید، در حالی که شمشیرها، هنوز در نیام و ابتدای کار است، و رأی [به جنگ]، هنوز پا بر جا نگشته؛ اما شما همچون ملّخان، به سوی آن شتافته اید و همچون پرواز پشه ها [به سوی زرداب زخم و چرک]، همدیگر را به آن، فرا خوانده اید. نابودی، از آیتان باد، ای بردگان امت و بدترین دسته های آن، به کنار افکنان قرآن، و تحریفگران سخنان، و دار و دسته گنهکاران، و پذیرندگان و سوسه شیطان، و خاموش کنندگان سنت ها [ی جاویدان]! آیا اینان را یاری می دهید و ما را وا می نهید؟! آری. به خدا سوگند، خیانت میان شما، سابقه دارد. ریشه هایتان، به آن در آمیخته است و شاخه هایتان، بر آن پیچیده است. شما، پلیدترین استخوان گلوگیر

برای بیننده و لقمه [ی آماده] غاصب گشته اید.

بی نَسَب فرزند بی نَسَب، (۱) مرا میان دو چیز، قرار داده است: شمشیر و خواری. خواری، از ما دور است و خداوند، آن را برای ما نمی پذیرد، و نیز پیامبرش و مؤمنان، و دامن هایی پاک و پاکیزه، و جان هایی غیرتمند و خوددار که اطاعت از فرومایگان را بر مرگی کریمانه، مقدم نمی دارند.

بدانید که من با این خانواده و با وجود کمی نفرات و نبودِ یاور، به سوی جنگ می روم».

...سپس فرمود: «بدانید که - به خدا سوگند - پس از آن، جز به مقدار سوار شدن بر اسبی درنگ نمی کنید تا آنکه شما را به سان سنگ آسیا بچرخاند و چون محور آسیا بی قرار سازد! عهدی است که پدرم از جدّم برای من نقل کرده است: «شما با شریکانی که قائلید، کارتتان را هماهنگ و عزمتان را جزم کنید، و بی آن که پرده پوشی کنید، کار مرا یکسره کنید و به من مهلت ندهید» (۲). «من بر خداوند، پروردگار من و شما، توکل کرده ام. هیچ جنبنده ای نیست، مگر آن که زمام اختیارش به دست اوست. بی گمان، پروردگار من، بر راهی راست است» (۳).

خدایا! باران آسمان را از ایشان، باز دار و سال های [قحطی] مانند سال های یوسف علیه السلام را برای آنان پیش آور و غلام ثقیف را بر آنان، مسلط ساز، تا جرعه های مرگ را بر آنان بچشانند، که آنان، مرا تکذیب کردند و او نهادند. تویی پروردگار ما، و تنها بر تو توکل می کنیم و به سوی تو باز می آییم، و باز گشت آخرین به سوی توست» (۴).

ص: ۴۷۸

۱- (۱) منظور، عبید الله بن زیاد است که معاویه، بر خلاف شریعت اسلام، پدر او (زیاد) را که پدرش معلوم نبود، برادر خود و فرزند ابوسفیان خواند.

۲- (۲) سوره یونس: آیه ۷۱.

۳- (۳) سوره هود: آیه ۵۶.

۴- (۴) رَكِبَ أَصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَبَعَثَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُرَيْرَ بْنَ حُصَيْنٍ، فَوَعظَهُمْ، فَلَمْ يَسْمَعُوا، وَذَكَرَهُمْ فَلَمْ -

۳۲۷. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی - به نقل از عبد الله بن حسن - سپس امام علیه السلام فرمود: «عمر بن سعد کجاست؟ او را برایم فرا بخوانید».

عمر را فرا خواندند؛ ولی دوست نداشت که به دیدار حسین علیه السلام بیاید. حسین علیه السلام به عمر فرمود: «تو مرا می‌کشی و می‌پنداری که بی‌نسب فرزند بی‌نسب، حکومت

سرزمین های ری و گرگان را به تو خواهد داد؟! به خدا سوگند که هرگز به کام خود، نخواهی رسید و این، حتمی و تمام شده است! هر چه می خواهی، بکن که تو پس از من، نه در دنیا شادمان خواهی بود، نه در آخرت. گویی می بینم که سرت را بر نی، در کوفه نصب کرده اند و کودکان، آن را هدف سنگ پرانی خود نموده اند».

عمر بن سعد، از سخن حسین علیه السلام خشمناک شد. از ایشان، روی گرداند و یارانش را ندا داد که: منتظر چه هستید؟ همگی حمله کنید که یک لقمه است! (۱)

۷/۲ آغاز نبرد و فرا خواندن امام علیه السلام یارانش را به شکیبایی و جهاد

اشاره

۳۲۸. الإرشاد: عمر بن سعد، ندا داد: ای ذُوید! پرچمت را نزدیک بیاور.

او آن را نزدیک تر آورد. سپس عمر، تیرش را در چله کمانش نهاد و آن را انداخت و گفت: گواهی دهید که من، نخستین تیر را انداختم.

سپس لشکر، تیر انداختند و درگیر شدند. (۲)

۳۲۹. الملهوف: عمر بن سعد، پیش آمد و تیری به سوی لشکر حسین علیه السلام انداخت و گفت: نزد امیر، گواهی دهید که من، نخستین تیر انداز بودم.

آن گاه، تیرها از سوی آنان، مانند قطره های باران، باریدن گرفت. امام حسین علیه السلام به یارانش فرمود: «خدایتان رحمت کند! به سوی مرگی که چاره ای ندارد، برخیزید که

ص: ۴۸۰

۱- (۱) قَالَ [الْحُسَيْنُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّنَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ؟ أَدْعُوا لِي عُمَرَ، فَدَعِيَ لَهُ، وَكَانَ كَارِهًا لَا يُحِبُّ أَنْ يَأْتِيَهُ، فَقَالَ: يَا عُمَرُ، أَنْتَ تَقْتُلُنِي وَتَزْعُمُ أَنْ يُؤَلِّيكَ الدَّعِيُّ بْنُ الدَّعِيِّ بِلَادَ الرِّمِّ وَجُرْجَانَ؟ وَاللَّهِ، لَا تَتَّهِنُ بِذَلِكَ أَبَدًا، عَهْدٌ مَعَهُدٌ، فَاصْنَعْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ؛ فَإِنَّكَ لَا تَفْرَحُ بَعْدِي بِدُنْيَا وَلَا آخِرَةٍ، وَكَأَنِّي بَرَأْسِكَ عَلَى قَصَبٍ بِهِ قَدْ نُصِبَ بِالْكَوْفَةِ، يَتَرَامَاهُ الصَّبِيَانُ، وَيَتَّخِذُونَهُ غَرَضًا بَيْنَهُمْ. فَغَضِبَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنْ كَلَامِهِ، ثُمَّ صَرَفَ وَجْهَهُ عَنْهُ، وَنَادَى بِأَصْحَابِهِ: مَا تَنْتَظِرُونَ بِهِ؟ إِحْمِلُوا بِأَجْمَعِكُمْ، إِنَّمَا هِيَ أَكْلَةٌ وَاحِدَةٌ. ۳۳۰ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۸؛ [۱] الحدائق الوردية: ج ۱ ص ۱۱۹). [۲]

۲- (۲) وَنَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: يَا ذُوَيْدُ، أَدِنِ رَأْيَتَكَ، فَأَدْنَاهَا، ثُمَّ وَضَعَ سَهْمَهُ فِي كَبِدِ قَوْسِهِ، ثُمَّ رَمَى، وَقَالَ: إِشْهَدُوا أَنِّي أَوَّلُ مَنْ رَمَى! ثُمَّ ارْتَمَى النَّاسُ وَتَبَارَزُوا ۳۳۱ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۱؛ [۳] تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۲۹). [۴]

این تیرها، پیک های این قوم به سوی شماست».

آن دو گروه، ساعتی با هم جنگیدند و به یکدیگر حمله کردند تا این که گروهی از یاران حسین علیه السلام، کشته شدند. (۱)

۳۳۰. تاریخ یعقوبی: فردا که رسید، حسین علیه السلام بیرون آمد و با مردم، سخن گفت و حَقّش را بر آنان، بزرگ شمرد و خدای عزوجلّ و پیامبرش را به آنان، یادآوری کرد و از آنان خواست که مانع بازگشتش نشوند؛ اما آنان، جز نبرد را نپذیرفتند و یا آن که او را دستگیر کرده، نزد عبید الله بن زیاد ببرند. حسین علیه السلام، یکی پس از دیگری، با دسته ها و حتی افراد آنان، گفتگو کرد؛ ولی آنان می گفتند: ما نمی فهمیم چه می گویی!

حسین علیه السلام به یارانش روی آورد و گفت: «اینان، جز مرا نمی خواهند و شما، آنچه را به عهده داشتید، به انجام رساندید. آزادید که بروید».

آنان گفتند: به خدا سوگند که نمی رویم - ای فرزند پیامبر خدا - تا جانمان را سپر جان تو کنیم. جزایشان، نیکی باد! (۲)

۳۳۱. اثبات الوصیه: هنگامی که ابن زیاد برای جنگ با حسین علیه السلام، لشکر خود را رو به روی

ص: ۴۸۱

۱- (۱) فَتَقَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، وَرَمَى نَحْوَ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِسَهْمٍ، وَقَالَ: اَشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ أَنِّي أَوَّلُ مَنْ رَمَى، وَأَقْبَلَتِ السَّهَامُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: قَوْمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بِيَدٍ مِنْهُ؛ فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامُ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ. فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمَلَةً وَحَمَلَةً، حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ جَمَاعَةٌ ۳۳۲ (المهلوف: ص ۱۵۸؛ الفتوح: ج ۵ ص ۱۰۰). [۱]

۲- (۲) لَمَّا كَانَ مِنَ الْعِدِّ خَرَجَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَكَلَّمَ الْقَوْمَ، وَعَظَّمْ عَلَيْهِمْ حَقَّهُ، وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولَهُ، وَسَأَلَهُمْ أَنْ يُخْلَعُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الرَّجُوعِ، فَأَبَوْا إِلَّا قِتَالَهُ، أَوْ أَخَذَهُ حَتَّى يَأْتُوا بِهِ عَبِيدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَجَعَلَ يُكَلِّمُ الْقَوْمَ بَعْدَ الْقَوْمِ وَالرَّجُلَ بَعْدَ الرَّجُلِ، فَيَقُولُونَ: مَا نَدْرِي مَا تَقُولُ. فَأَقْبَلَ عَلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: إِنَّ الْقَوْمَ لَيْسُوا يَقْصِدُونَ غَيْرِي، وَقَدْ قَضَيْتُمْ مَا عَلَيْكُمْ، فَأَنْصِرُوا، فَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ. فَقَالُوا: لَا وَاللَّهِ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، حَتَّى تَكُونَ أَنْفُسُنَا قَبْلَ نَفْسِكَ، فَجَزَاهُمُ الْخَيْرَ ۳۳۳ (تاريخ يعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۴). [۲]

او آراست، حسین علیه السلام نماز صبح را با یارانش خواند- و روایت شده که آن روز، دهم محرم سال ۶۱ [هجری] بود- او به سخن گفتن ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی، به یارانش فرمود: «خداوند عزوجل، به کشته شدن شما و من در امروز، اجازه داده است. بر شما باد شکیب و ورزیدن و جهاد کردن!». (۱)

ص: ۴۸۲

۱- (۱) فَلَمَّا صَافَهُ لِلْحَرْبِ [أَيِ ابْنِ زِيَادٍ لِحَرْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] صَلَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَصْحَابِهِ الْعِدَاءَ، وَرُوِيَ: أَنَّهُ كَانَ ذَلِكَ مِنْ يَوْمِ الْعَاشِرِ مِنَ الْمُحَرَّمِ، سَنَةِ إِحْدَى وَسِتِّينَ، قَامَ خَطِيبًا، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ أَذِنَ فِي قَتْلِكُمْ الْيَوْمَ وَقَتْلِي، وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ وَالْجِهَادِ ۳۳۴ (إثبات الوصية: ص ۱۷۶). [۱]

معروف است که در حمله نخست سپاه کوفه به یاران امام حسین علیه السلام، شماری از اصحاب امام علیه السلام - که تعداد آنها بیش از پنجاه نفر برآورد شده است - به شهادت رسیده اند، تا آن جا که ابن شهر آشوب، در کتاب المناقب، شهدای حمله اول را «حدود چهل تن» می داند و از ۲۸ نفر آنان نیز به نام، یاد می کند. (۱)

به نظر می رسد که نخستین منبعی که به شهادت حدود پنجاه تن از اصحاب امام حسین علیه السلام در حمله سپاه کوفه اشاره کرده، الفتوح ابن اعثم است که پس از اشاره به نخستین حمله (تیراندازی سپاه کوفه) به یاران امام علیه السلام می نویسد:

فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ، حَمَلَهُ وَاجِدَةً، حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَيْفٌ وَخَمْسُونَ رَجُلًا (۲).

سپس ساعتی از روز را در یک حمله، با هم جنگیدند تا آن که بیش از پنجاه تن از یاران حسین علیه السلام کشته شدند.

تأمل در گزارش ابن اعثم، نشان می دهد که مقصود، این است که کشته شدن حدود پنجاه تن از اصحاب امام علیه السلام، در اثنای جنگ و در بخشی از روز عاشورا اتفاق افتاده است، نه آن که آنها در حمله اول، کشته شده باشند؛ اما خوارزمی، (۳) بدون توجه به

ص: ۴۸۳

۱- (۱) ر.ک: المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۳.

۲- (۲) الفتوح: ج ۵ ص ۱۰۰. [۱]

۳- (۳) گفتنی است که بخش مهمی از مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، از کتاب الفتوح ابن اعثم، اخذ شده است.

مفهوم دقیق کلام ابن اعثم، این ماجرا را به گونه ای دیگر برداشت کرده و پس از گزارش حمله اوّل در ادامه آورده است:

فَلَمَّا رَمَوْهُمْ هَذِهِ الرَّمِيَّةَ قَلَّ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَبَقِيَ فِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الَّذِينَ يُدَكَّرُونَ فِي الْمُبَارَزَةِ، وَقَدْ قُتِلَ مِنْهُمْ مَا يُنْفَى عَلَى خَمْسِينَ رَجُلًا (۱).

هنگامی که این گونه تیراندازی کردند، یاران حسین علیه السلام کاهش یافتند و از ایشان، کسانی ماندند که در جنگ تن به تن، یاد می شوند. [در این تیراندازی] بیش از پنجاه تن از آنان، کشته شدند.

و در ادامه این نوع گزارش ها، همان طور که اشاره شد، این شهر آشوب نیز نام ۲۸ تن را به عنوان شهدای حمله اوّل، مطرح کرده است، که ظاهراً صحیح نیست؛ زیرا:

اولاً، در منابع کهن، سخنی از شهدای حمله اوّل، بدین گونه دیده نمی شود و سخن ابن اعثم، هیچ دلالتی بر این معنا ندارد؛ بلکه همان طور که اشاره شد، برخلاف آن، دلالت دارد.

ثانیاً، منابع قابل استناد، مانند الإرشاد مفید و تاریخ الطبری، تنها تیراندازی گروهی دشمن را به عنوان «حمله اول» گزارش کرده اند و اشاره به شهیدی در این حمله ندارند؛ بلکه در ادامه گزارش خود، پیروزی های یاران امام علیه السلام در حمله تن به تن را گزارش کرده اند که موجب می شود سپاه دشمن، این گونه مبارزه (تن به تن) را متوقف کند و به صورت جمعی بر سپاه امام علیه السلام حمله ور شوند.

ثالثاً، نکته مهم، این که طبق برخی از همین گزارش ها، سپاهیان امام علیه السلام ۷۲ نفر بوده اند. بنا بر این، اگر پنجاه تن آنها در اثر تیر باران حمله اوّل شهید شده باشند، افراد باقی مانده، آن اندازه نیستند که قابل آرایش نظامی باشند، و چگونه این گروه اندک می توانست تا عصر عاشورا مقاومت نماید؟ وانگهی، اگر سپاه دشمن می توانست در اثر تیرباران، در یک لحظه و در یک حمله پنجاه تن از یاران امام علیه السلام را از بین ببرد،

ص: ۴۸۴

قطعاً می توانست با ادامه تیر باران، در مدتی کوتاه، جنگ را به سرانجام برساند و دیگر نیاز به جنگ تن به تن یا حمله گروهی نبود.

بر این اساس، آنچه درباره شهدای حمله اول، خصوصاً در المناقب ابن شهر آشوب آمده، ظاهراً قابل قبول نیست.

ص: ۴۸۵

اشاره

در برخی از روایات به نقل از امام حسین علیه السلام آمده که ایشان، صبح عاشورا، ضمن دعوت کردن یاران خود به شکیبایی و مقاومت، فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ أَذِنَ فِي قَتْلِكُمْ الْيَوْمَ وَقَتْلِي (۱).

خداوند عزوجل امروز به کشتن شما و من، اجازه داد.

با ملاحظه این گونه روایات، این پرسش پیش می آید که: مقصود از اذن الهی در کشته شدن امام علیه السلام و یارانش چیست؟

پاسخ، این است که اذن الهی، بر دو گونه است:

۱. اذن تشریحی

بدین معنا که در نظام قانون گذاری (تشریحی)، در مواردی، خداوند متعال، اجازه می دهد که انسان، کاری را انجام دهد، و در مواردی نیز اجازه نمی دهد.

بی تردید، کشته شدن امام علیه السلام و یارانش، سرآمد محرمات تشریحی الهی است. بنا بر این، مقصود از «اذن» در روایاتی که ملاحظه شد، قطعاً اذن تشریحی نیست.

۲. اذن تکوینی

مقصود از اذن تکوینی، این است که تحقق هر پدیده در جهان، منوط به اجازه

ص: ۴۸۶

۱- (۱) إثبات الوصیة: ص ۱۷۶. نیز، ر.ک: کامل الزیارات: ص ۱۵۲ ح ۱۸۵.

تکوینی آفریدگار جهان است. توضیح مطلب، این که در نظام آفرینش، هر پدیده، علت خاصی دارد که تنها از مجرای آن، قابل تحقق است؛ اما تأثیر اسباب در مُسَبِّبات، منوط به اذن الهی است؛ یعنی برای نمونه، تا خدا نخواهد، آتش نمی سوزاند، چنان که آتش نمرود، ابراهیم علیه السلام را نسوزاند. همچنین تا خدا نخواهد، کارد نمی بُرد، چنان که کارد ابراهیم علیه السلام، گلوی اسماعیل علیه السلام را نثیرد، و این، معنای «توحید افعالی» است.

بر این اساس، مقتضای آزادی انسان، امکان داشتن اجتماع اذن تکوینی الهی و نهی تشریحی اوست؛ زیرا در غیر این صورت، مخالفت با نهی تشریحی، امکان پذیر نخواهد بود، و این، به معنای آزادی نداشتن انسان در انتخاب یکی از دو راه سعادت و شقاوت است.

بنا بر این، سخن امام حسین علیه السلام در مورد اذن خداوند متعال در گُشته شدن او و یارانش، اشاره به این آیه شریف است که «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ؛ ۱ هیچ ناگواری ای به شما نمی رسد، مگر به فرمان خداست»، مقصود از آن نیز اذن تکوینی الهی در حادثه خونین کربلاست.

بدین سان، امام علیه السلام با این سخن، می خواهد به یاران خود بگوید که تقدیر حکیمانه خداوند، این است که ما همگی، امروز، در راه انجام وظیفه، شهید شویم. از این رو، باید در برابر این مصیبت، شکیبایی پیشه سازیم و تسلیم تقدیر الهی و راضی به قضای او باشیم.

۳۳۲. تاریخ الطبری - به نقل از محمد بن قیس - هنگامی که یاران حسین علیه السلام، فراوانی دشمن را دیدند و دانستند که نمی توانند آنان را از دست یافتن به حسین علیه السلام و خودشان باز بدارند، در کشته شدن پیش روی او، با هم مسابقه دادند. (۱)

۳۳۳. الملهوف: یاران حسین علیه السلام، برای کشته شدن پیش رویش، شتاب می ورزیدند و آن گونه شدند که این شعر می گوید:

گروهی که چون برای دفع پیشامدها، فرا خوانده می شوند

و لشکر، یا نیزه خورده اند، یا قامت شکسته اند

آنان، قلب هایشان را روی زره هایشان پوشیده اند و

برای رفتن جان هایشان، شتاب می کنند. (۲)

۹/۲ قوت جنگی یاران امام علیه السلام

۳۳۴. البدایه و النهایه - به نقل از ابو جناب - آن روز (عاشورا)، نبرد تن به تن میان دو دسته، فراوان شد و پیروزی، با یاران حسین علیه السلام بود؛ زیرا قوتشان بیشتر بود و دست از جان، شسته بودند و هیچ نگه دارنده ای جز شمشیرهایشان نداشتند. از این رو، یکی از فرماندهان به عمر بن سعد پیشنهاد داد که دیگر نبرد تن به تن نکنند. (۳)

ص: ۴۸۸

۱- (۱) لَمَّا رَأَى أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُمْ قَدْ كَثُرُوا، وَأَنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ يَمْنَعُوا حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا أَنْفُسَهُمْ، تَنَافَسُوا فِي أَنْ يُقْتَلُوا بَيْنَ يَدَيْهِ ۳۳۵ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۲، [۱] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۴). [۲]

۲- (۲) جَعَلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُسَارِعُونَ إِلَى الْقَتْلِ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَكَانُوا كَمَا قِيلَ فِيهِمْ: قَوْمٌ إِذَا نُوذُوا لِدَفْعِ مُلْمَأَةٍ وَالْخَيْلِ بَيْنَ مِدْعَسٍ وَمُكَرَّدَسٍ لَبَسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ كَأَنَّهُمْ يَتَهَاوَتُونَ إِلَى ذَهَابِ الْأَنْفُسِ (الملهوف/طبعه أنوار الهدى: ص ۶۶، عمده الطالب: ص ۳۵۷). [۳]

۳- (۳) وَكَثُرَتِ الْمُبَارَزَةُ يَوْمَئِذٍ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ، وَالنَّصْرُ فِي ذَلِكَ لِأَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقُوَّةِ بَأْسِهِمْ، وَأَنَّهُمْ مُسْتَمْتُونَ، لَا عَاصِمَ لَهُمْ إِلَّا سُيُوفُهُمْ، فَأَشَارَ بَعْضُ الْأَمْرَاءِ عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بَعْدَ الْمُبَارَزَةِ ۳۳۷ (البدایه والنهایه: ج ۸ ص ۱۸۲). [۴]

۳۳۵. تاریخ الطبری - به نقل از یحیی بن هانی بن عُروه - هنگامی که کشته های لشکر عمر بن سعد [در جنگ تن به تن] بسیار شد، عمرو بن حجاج، بانگ زد: ای احمق ها! آیا می دانید با چه کسانی می جنگید؟ سواران این دیار، قومی دست از جان شسته اند. هیچ یک از شما به هموردی آنان، در نیاید که آنان، اندک اند و نمی پابند. به خدا سوگند، اگر تنها سنگ به آنان بزنید، آنها را از پای در می آورید.

عمر بن سعد گفت: درست گفتم. نظر [درست]، نظر توست.

آن گاه، به سوی لشکرش فرستاد و بر ایشان حکم کرد که هیچ کدامشان با هیچ یک از آنها، نبرد تن به تن نکنند. (۱)

۳۳۶. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: به مردی که روز واقعه کربلا، همراه عمر بن سعد، حضور داشته است، گفته شد: وای بر تو! آیا فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کشتید؟

گفت: چاره ای نبود! اگر تو نیز آن جایی بودی که ما بودیم، همین کار ما را می کردی. گروهی بر ما تاختند که دستانشان، در قبضه شمشیرهایشان بود، به سان شیرهای دَرَنده؛ سواران را از چپ و راست، در هم می شکستند و خود را در دل مرگ می انداختند؛ امان را نمی پذیرفتند و به مال، رغبتی نداشتند و هیچ چیز، مانع آنان از ورود به دریا های مرگ یا تسلط بر تخت فرمان روایی نبود. اگر ما لحظه ای دست نگاه می داشتیم، همه لشکر را از دم تیغ می گذرانند. پس ما چه می توانستیم بکنیم، ای بی مادر! (۲)

ص: ۴۸۹

۱- (۱) صاح عمرو بن الحجاج بالناس [لما استخّر القتل بجيش عمر بن سعد]: يا حمقى! أتدرون من تُقاتلون؟ فرسان المصر، قوماً مُستمتین، لا- یبرزنّ لهم منکم أحد، فبأنّهم قلیل وقلما یبقون، والله، لو لم ترموهم إلبا بالحجاره لقتلتموهم. فقال عمر بن سعد: صدقت، الرأی ما رأیت. وأرسل إلى الناس یعزم علیهم ألا یبارز رجل منکم رجلاً منهم ۳۳۸ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۵، [۱] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۰). [۲]

۲- (۲) قیل لرجلٍ شهید یوم الطفّ مع عمر بن سعید: ویحیک! أقتلتم ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله؟ فقال: عضضتُ بالجدل؛ إنک لو شهدت ما شهدنا لفعلت ما فعلنا، نارت علینا عصابه، أیدیها فی مقابض شیوفها کالأسود الضاریه، تحطم الفرسان یمیناً وشمالاً، وتلقى أنفسها علی الموت؛ لا- تقبل الأمان، ولا- ترغب فی المال، ولا- یحول حائل بینها و بین الورد علی حیاض المیه، أو الاستیلاء علی المملک؛ فلو کفنا عنها رؤیداً لآتت علی نفوس العسکر بحذافیرها؛ فما کنا فاعلین لا أم لک؟! ۳۳۹ (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۳ ص ۲۶۳). [۳]

۳۳۷. أنساب الأشراف: حسین علیه السلام، بر مرکبش سوار شد و قرآن را در دامان خود و پیش رویش گذاشت. اما این اقدام، جز بر هجوم و جسارت دشمنان به او نیفزود. و عمر بن سعد، حصّین بن تمیم را فرا خواند و دسته زرهپوش و پانصد تیرانداز را با او همراه کرد. آنان، یاران حسین علیه السلام را تیرباران کردند تا اسب هایشان را از پای در آوردند و همه لشکر حسین علیه السلام، پیاده شدند و در نیمه روز، به شدت و بدون توقف جنگیدند و با نزدیک و یک جا قرار دادن خیمه ها و افروختن آتش در پشت خود، کاری کرده بودند که فقط از یک جبهه، امکان رویارویی با آنها بود.

عمر سعد، به تخریب خیمه ها و سنگرهایشان فرمان داد که با نیزه ها و شمشیرهای خود، آنها را دریدند و شمر، از جناح چپ، یورش برد تا آن جا که با نیزه اش به خیمه حسین علیه السلام زد و فریاد کشید: برایم آتش بیاورید تا این خیمه را با اهلش بسوزانم!

شیون و ولوله، میان زنان برخاست و از خیمه، بیرون دویدند. حسین علیه السلام فرمود: «وای بر تو! آیا آتش می خواهی تا خیمه ام را با اهلش بسوزانی؟». (۱)

ص: ۴۹۰

۱- (۱) رَكِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَابَّةً لَهُ، وَوَضَعَ الْمُصْحَفَ فِي حِجْرِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَمَا زَادَهُمْ ذَلِكَ إِلَّا إِقْدَامًا عَلَيْهِ، وَدَعَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ الْحُصَيْنِ بْنِ تَمِيمٍ، فَبَعَثَ مَعَهُ الْمُجَفِّفَةَ وَخَمْسَةَ مِائَةٍ مِنَ الْمُرَامِيَةِ، فَرَشَقُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَأَصْحَابَهُ بِالنَّبْلِ حَتَّى عَقَرُوا حَيُولَهُمْ، فَصَارُوا رَجَالَهُ كُلَّهُمْ، وَاقْتَتَلُوا نِصْفَ النَّهَارِ أَشَدَّ قِتَالٍ وَأَبْرَحَهُ، وَجَعَلُوا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى إِيْتَانِهِمْ إِلَّا مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ؛ لِاجْتِمَاعِ أَبِيئْتِهِمْ وَتَقَارُبِهَا، وَلِمَكَانِ النَّارِ الَّتِي أَوْقَدُوهَا خَلْفَهُمْ. وَأَمَرَ عُمَرُ بِتَخْرِيقِ أَبِيئْتِهِمْ وَبُيُوتِهِمْ، فَأَخَذُوا يُخْرِقُونَهَا بِرِمَاحِهِمْ وَشُيُوفِهِمْ، وَحَمَلَ شِمْرٌ فِي الْمَيْسِرَةِ حَتَّى طَعَنَ فُسْطَاطَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِرُمِحِهِ، وَنَادَى: عَلَيَّ بِالنَّارِ حَتَّى أَحْرِقَ هَذَا الْبَيْتَ عَلَى أَهْلِهِ، فَصَبَّ حَنَ النِّسَاءِ وَوَلَوْلَنَ، وَخَرَجَنَ مِنَ الْفُسْطَاطِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيْحَكَ، أَتَدْعُو بِالنَّارِ لِتُحْرِقَ بَيْتِي عَلَى أَهْلِي؟ ۳۴۰ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۱). [۱]

۳۳۸.الإرشاد: مردم (لشکر)، به سوی حسین علیه السلام باز گشتند و شمر بن ذی الجوشن - که خدا لعنتش کند - به جناح چپ [سپاه حسین علیه السلام]، حمله برد و آنان، در برابرش ایستادند و با او به زد و خورد پرداختند. از هر سو به حسین علیه السلام و یارانش حمله شد و یاران حسین علیه السلام، به شدت با آنان جنگیدند و سواران آنها - که تنها ۳۲ تن بودند -، پیوسته حمله می کردند و به هر جا از سپاه کوفه که حمله می بردند، آن را می شکافتند.

هنگامی که عروه بن قیس - که فرمانده سواران سپاه کوفه بود -، چنین دید، به عمر بن سعد پیغام داد که: آیا آنچه را سوارانم امروز از این تعداد کم می کشند، نمی بینی؟! پیادگان و تیراندازان را به سوی آنها بفرست.

پس عمر، تیراندازان را به سوی آنان فرستاد. اسب حُرّ بن یزید، از پای در آمد. او از اسب فرود آمد و این گونه می گفت:

اگر اسبم را از پای در می آورید، من، فرزند مردی آزاده ام

شجاعم، شجاع تر از شیرِ یال و کوپال دار.

و با شمشیرش، بر آنها می زد که بر سرش ریختند. ایوب بن مُسَرِّح و مرد دیگری از سواران کوفه، در کشتن او شرکت جستند.

یاران حسین بن علی علیه السلام، به شدت با دشمن جنگیدند تا این که ظهر شد. هنگامی که حُصَیْن بن نُمَیْر، فرمانده تیراندازان، مقاومت یاران حسین علیه السلام را دید، یارانش را - که پانصد تیرانداز بودند -، جلو کشید و از آنان خواست تا یاران حسین علیه السلام را تیرباران کنند. آنان نیز طولی نکشید که مرکب های ایشان را با تیر، از پای در آوردند و آن مردان را زخمی و پیاده کردند و مدتی، جنگ میانشان بالا گرفت.

شمر بن ذی الجوشن، با یارانش [به پیش] آمد و زُهَیْر بن قَیْن - که خدا، رحمتش

کند-با ده مرد از یاران حسین علیه السلام، به او حمله بردند و آنان را از خیمه ها، عقب راندند. شمر بن ذی الجوشن نیز به آنان، حمله آورد و برخی از آنان را کشت و بقیه را به جایگاه هایشان، باز گرداند. در این هنگام، زهیر بن قین، خطاب به حسین علیه السلام، چنین سرود:

امروز، جدت پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار می کنیم

و نیز حسن و علی مرتضی را

و [جعفر،] جوان شجاع پرواز کننده [در بهشت] را.

چون یاران حسین علیه السلام کم بودند، کشته شدنشان معلوم می شد؛ اما یاران عمر بن سعد، فراوان بودند و کشته شدنشان معلوم نمی شد. جنگ و کارزار، سخت شد و کشته و زخمی در میان یاران ابا عبد الله الحسین علیه السلام، فراوان شد تا آن که ظهر شد و حسین علیه السلام با یارانش، نماز خوف خواند. (۱)

ص: ۴۹۲

۱- (۱) تَرَاجَعَ الْقَوْمُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَحَمَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْمَيْسِرَةِ، فَتَبَتُوا لَهُ فَطَاعَوْهُ، وَحَمَلَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، وَقَاتَلَهُمْ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قِتَالًا شَدِيدًا، فَأَخَذَتْ حَيْلُهُمْ تَحْمِلُ، وَإِنَّمَا هِيَ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ فَارِسًا، فَلَا تَحْمِلُ عَلَى جَانِبٍ مِنْ حَيْلِ الْكُوفَةِ إِلَّا كَشَفْتَهُ. فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عُرُوهُ بْنُ قَيْسٍ - وَهُوَ عَلَى حَيْلِ أَهْلِ الْكُوفَةِ - بَعَثَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: أَمَا تَرَى مَا تَلْقَى حَيْلِي مِنْذُ الْيَوْمِ مِنْ هَذِهِ الْعِدَّةِ الْيَسِيرَةِ؟ ابْعَثْ إِلَيْهِمُ الرِّجَالَ وَالرُّمَاهُ، فَبَعَثَ عَلَيْهِمْ بِالرُّمَاهُ، فَعَقَّرَ بِالْحَرِّ بْنِ يَزِيدَ فَرَسِيَهُ، فَنَزَلَ عَنْهُ، وَجَعَلَ يَقُولُ: إِنْ تَعَقَرُوا بِي فَأَنَا ابْنُ الْحَرِّ أَشْجَعُ مِنْ ذِي لَيْدٍ هَزَبٍ وَيَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِيهِ، وَتَكَاتَرُوا عَلَيْهِ، فَاشْتَرَكَ فِي قَتْلِهِ أَيُّوبُ بْنُ مُسَرِّحٍ وَرَجُلٌ آخَرٌ مِنْ فُرْسَانِ أَهْلِ الْكُوفَةِ. وَقَاتَلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ الْقَوْمَ أَشَدَّ قِتَالٍ حَتَّى انْتَصَفَ النَّهَارُ، فَلَمَّا رَأَى الْحَصِينُ بْنُ نُمَيْرٍ - وَكَانَ عَلَى الرُّمَاهِ - صَبَرَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، تَقَدَّمَ إِلَى أَصْحَابِهِ - وَكَانُوا خَمْسَةَ جَمْعٍ نَابِلٍ - أَنْ يَرْتُدُّوا أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِالنَّبْلِ، فَرَشَقُوهُمْ، فَلَمَّ يَلْبَسُوا أَنْ عَقَرُوا حُيُولَهُمْ، وَجَرَحُوا الرِّجَالَ وَأَرْجَلَهُمْ، وَاشْتَدَّ الْقِتَالُ بَيْنَهُمْ سَاعَةً. وَجَاءَهُمْ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فِي أَصْحَابِهِ، فَحَمَلَ عَلَيْهِمْ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي عَشْرَةِ رِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَكَشَفَهُمْ عَنِ الثِّيَابِ، وَعَطَفَ عَلَيْهِمْ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، فَقَتَلَ مِنَ الْقَوْمِ، وَرَدَّ الْبَاقِينَ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ، وَأَنْشَأَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ يَقُولُ مُخَاطَبًا لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ: الْيَوْمَ تَلَقَى حَيْدَكَ النَّبِيَّ وَحَسَنًا وَالْمُرْتَضَى عَلِيًّا وَذَا الْجَنَاحَيْنِ الْفَتَى الْكَمِيًّا وَكَانَ الْقَتْلُ بَيْنُنِي فِي أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ؛ لِقَلْبِهِ عَدَدِهِمْ، وَلَا يَبِينُ فِي أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ؛ لِكَثْرَتِهِمْ، وَاشْتَدَّ الْقِتَالُ وَالتَّحَمُّ، وَكَثُرَ الْقَتْلُ وَالْجِرَاحُ فِي أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى أَنْ زَالَتِ الشَّمْسُ، فَصَلَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَصْحَابِهِ صَلَاةَ الْخَوْفِ ۳۴۱ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۴، [۱] إلام الوری: ج ۱ ص ۴۶۳). [۲]

۳۳۹. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: شمر بن ذی الجوشن، حمله کرد؛ ولی در برابرش ایستادگی کردند. یاران حسین علیه السلام، با آن که تنها ۳۲ سوار بودند، به شدت می جنگیدند و بر هیچ سویی از لشکر کوفه حمله نمی بُردند، جز آن که آن را می شکافتند. پس عمر بن سعد، حُصَین بن نُمَیر را با پانصد تیر انداز، فرا خواند. آنان، جلو آمدند تا به نزدیک حسین علیه السلام و یارانش رسیدند و آنان را تیرباران کردند. اندکی نگذشت که مرکب هایشان را از پای در آوردند و با آنان جنگیدند تا ظهر، فرا رسید و کار جنگ، بالا گرفت؛ اما یاران ابن سعد، نتوانستند جز از یک جبهه، بر آنان وارد شوند؛ زیرا خیمه هایشان، گرد هم و به یکدیگر، نزدیک بود.

از این رو، عمر بن سعد، پیادگان را فرستاد تا خیمه ها را از چپ و راستشان ویران کرده، از هم جدا کنند و سپس به محاصره خود در آورند؛ اما یاران حسین علیه السلام، در دسته های سه، چهار نفری، میان خیمه ها پنهان می شدند و بر هر یک از آنها که مشغول ویران کردن خیمه ها و غارت آنها بود، یورش می بردند و از نزدیک، او را می زدند و می انداختند و می کُشتند.

پس عمر بن سعد، فرمان داد که خیمه ها را با آتش بسوزانند. حسین علیه السلام نیز به یارانش فرمود: «بگذارید تا آنها را بسوزانند، که اگر چنین کنند، نمی توانند از آن بگذرند و به شما برسند».

آنها خیمه ها را سوزاندند و همان گونه شد که حسین علیه السلام گفته بود.

همچنین گفته شده است: شَبَث بن رَبِعی به او (ابن سعد) گفت: آیا زنان را می ترسانی، مادرت، به عزایت بنشیند؟!!

او نیز از کارش خجالت کشید و از آن، منصرف شد. لذا [دشمنان] جز از یک جبهه، نتوانستند با آنان بجنگند.

یاران زُهِیر بن قَین هم حمله بُردند و ابو عُدْرَه ضَبابی از یاران شمر را کُشتند.

و پیوسته، یاران حسین علیه السلام، یکی یکی کُشته می شدند و به دلیل کم بودنشان، در آنها معلوم می شد. از یاران عمر نیز، ده تن ده تن، کُشته می شدند؛ اما چون فراوان بودند، در آنها معلوم نبود. (۱)

۱۱/۲ نماز جماعت در ظهر عاشورا به امامت حسین علیه السلام

اشاره

۳۴۰. تاریخ الطبری - به نقل از حَمید بن مسلم - یاران حسین علیه السلام، پیوسته کشته می شدند و چون یکی دو تن از آنان کُشته می شد، معلوم می شد؛ اما هر چه از دشمن کشته می شد،

ص: ۴۹۴

۱- (۱) حَمَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، فَتَبَتُوا لَهُ، وَقَاتَلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قِتَالًا شَدِيدًا، وَإِنَّمَا هُمُ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ فَارِسًا، فَلَا يَحْمِلُونَ عَلَى جَانِبٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَّا كَشَفُوهُ. فَدَعَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِالْحُصَيْنِ بْنِ نُمَيْرٍ فِي خَمْسِمِئَةٍ مِنَ الرُّمَاهِ، فَأَقْبَلُوا حَتَّى دَنُوا مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَأَصْحَابِهِ، فَرَشَقُوهُمْ بِالنَّبْلِ، فَلَمْ يَلْتَبُوا أَنْ عَقَرُوا خِيُولَهُمْ، وَقَاتَلُوهُمْ حَتَّى انْتَصَفَ النَّهَارُ، وَاشْتَدَّ الْقِتَالُ، وَلَمْ يَقْدِرْ أَصْحَابُ ابْنِ سَعْدٍ أَنْ يَأْتُوهُمْ إِلَّا مِنْ جَانِبٍ وَاحِدٍ؛ لِاجْتِمَاعِ أُبَيْتِيهِمْ، وَتَقَارُبِ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ. فَأَرْسَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ الرِّجَالَ لِيُقَوِّضُوا الْأَيْتِيَةَ مِنْ عَن شِمَائِلِهِمْ وَأَيْمَانِهِمْ، لِيُحِيطُوا بِهَا، وَأَخَذَ الثَّلَاثَةَ وَالْأَرْبَعَةَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ يَتَخَلَّلُونَ بَيْنَهَا، فَيَشُدُّونَ عَلَى الرَّجُلِ وَهُوَ يُقَوِّضُ، وَيَنْهَبُ فَيْرَمُونَهُ عَنْ قَرِيبٍ، فَيَصْرَعُونَهُ وَيَقْتُلُونَهُ. فَأَمَرَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ أَنْ يُحْرِقُوهَا بِالنَّارِ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: دَعُوهُمْ فَلْيُحْرِقُوهَا، فَإِنَّهُمْ لَوْ فَعَلُوا لَمْ يَجُوزُوا إِلَيْكُمْ مِنْهَا، فَأَحْرِقُوهَا، وَكَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ. وَقِيلَ: قَالَ لَهُ شَبِثُ بْنُ رَبِيعٍ: أَفْرَعَتِ النِّسَاءُ ثِكْلَتَكَ أُمَّكَ! فَاسْتَحْيَا مِنْ ذَلِكَ، وَانصَرَفَ عَنْهُ، وَجَعَلُوا لَا يُقَاتِلُونَهُمْ إِلَّا مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ. وَشَدَّ أَصْحَابُ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ، فَقَتَلُوا أبا عُدْرَةَ الضَّبَابِيَّ مِنْ أَصْحَابِ شِمْرِ. قَالَ: وَلَا يَزَالُ يُقْتَلُ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ الْوَاحِدُ وَالْإِثْنَانِ، فَتَبَيَّنُ ذَلِكَ فِيهِمْ؛ لِقِلَّتِهِمْ، وَيُقْتَلُ مِنْ أَصْحَابِ عُمَرَ الْعَشْرَةَ وَالْعِشْرُونَ، فَلَا يَتَبَيَّنُ ذَلِكَ فِيهِمْ؛ لِكَثْرَتِهِمْ ۳۴۲ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲ ص ۱۶). [۱]

معلوم نمی گشت؛ زیرا آنان، فراوان بودند.

هنگامی که ابو ثمامه عمرو بن عبد الله صائدی چنین دید، به حسین علیه السلام گفت: ای ابا عبد الله! جانم به فدایت! می بینم که اینان، به تو نزدیک شده اند. نه به خدا سوگند، کشته نمی شوی تا من - اگر خدا بخواهد -، پیش از تو کشته شوم! دوست دارم که پروردگارم را در حالی ملاقات کنم که این نمازی را که وقتش فرا رسیده، بخوانم.

حسین علیه السلام، سرش را بلند کرد و سپس فرمود: «از نماز، یاد کردی. خداوند، تو را از نماز گزاران ذکر گو قرار دهد! آری. اکنون، اول وقت آن است.»

سپس فرمود: «از آنان بخواهید که از ما دست بکشند تا نماز بخوانیم.»

حُصَین بن تمیم، به ایشان گفت: آن [نماز]، پذیرفته نمی شود!

حیب بن مظاهر به او گفت: پذیرفته نمی شود؟! پنداشته ای که نماز، از خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قبول نمی شود و از تو - ای دراز گوش -، پذیرفته می شود؟!...

ابو ثمامه صاعدی، یکی از پسرعموهایش را که در لشکر دشمن بود، گشت. سپس، نماز ظهر را خواندند. حسین علیه السلام با ایشان، نماز خوف گزارد و آن گاه، بعد از ظهر، دوباره جنگیدند و جنگ، بالا گرفت. (۱)

ص: ۴۹۵

۱- (۱) فَلَا يَزَالُ الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ قُتِلَ، فَإِذَا قُتِلَ مِنْهُمْ الرَّجُلُ وَالرَّجُلَانِ تَبَيَّنَ فِيهِمْ، وَأَوْلَيْكَ كَثِيرًا لَا يَتَبَيَّنُ فِيهِمْ مَا يُقْتَلُ مِنْهُمْ. قَالَ: فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ أَبُو ثَمَامَةَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الصَّائِدِيُّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ، نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ! إِنِّي أرى هَوْلًا قَدْ اقْتَرَبُوا مِنْكَ، وَلَا وَاللَّهِ، لَا تُقْتَلُ حَتَّى اقْتَلَ دُونَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَأَجِبْ أَنْ أَلْقَى رَبِّي وَقَدْ صَيَلْتُ هَذِهِ الصَّلَاةَ الَّتِي دَنَا وَقْتَهَا. قَالَ: فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: ذَكَرْتُ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ! نَعَمْ، هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا، ثُمَّ قَالَ: سَلُّوهُمْ أَنْ يَكْفُؤُوا عَلْنَا حَتَّى نَصَلِّيَ. فَقَالَ لَهُمُ الْحُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ: إِنَّهَا لَا تُقْبَلُ! فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهَرَ: لَا تُقْبَلُ؟! زَعَمَتِ الصَّلَاةُ مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا تُقْبَلُ، وَتُقْبَلُ مِنْكَ يَا حِمَارٌ؟!... وَقَتَلَ أَبُو ثَمَامَةَ الصَّائِدِيُّ ابْنَ عَمِّ لَهُ كَانَ عَدُوًّا لَهُ، ثُمَّ صَيَّلُوا الظُّهْرَ، صَيَّلِي بِهِمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَاةَ الْخَوْفِ، ثُمَّ اقْتَلُوا بَعْدَ الظُّهْرِ، فَاشْتَدَّ قِتَالُهُمْ ۳۴۳ (تاريخ الطبري: ج ۵

ص ۴۳۹-۴۴۱، [۱] الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۶۷. [۲]

۳۴۱. الملهوف: هنگام نماز ظهر شد. حسین علیه السلام به زهیر بن قین و سعید بن عبد الله، فرمان داد تا با حدود نیمی از یارانش، جلوی ایشان بایستند. سپس امام علیه السلام با آنان، نماز خوف گزارد.

به سوی حسین علیه السلام، تیری پرتاب شد. سعید بن عبد الله حنفی، جلوی امام علیه السلام ایستاد و با جانش از او محافظت کرد، بی آن که به چپ و راست برود، تا آن که بر اثر تیرهایی که خورده بود، به زمین افتاد، در حالی که می گفت: خدایا! آنان را همچون عاد و ثمود، لعنت کن. خدایا! سلام مرا به پیامبرت برسان و از درد و رنج زخم هایم، به او خبر ده که هدفم از یاری فرزندان پیامبرت، [کسب] ثواب تو بوده است.

سپس، شهید شد- که خشنودی خدا بر او باد- و افزون بر جای ضربه های شمشیر و زخم نیزه ها، سیزده تیر در [بدن] او یافتند.

(۱)

۳۴۲. الإرشاد: جنگ، بالا گرفت و شدید شد و کشتگان و زخمیان در یاران ابا عبد الله الحسین علیه السلام، فراوان شدند، تا آن که ظهر شد و حسین علیه السلام با یارانش، نماز خوف گزارد (۲). (۳)

ص: ۴۹۶

۱- (۱) خَضَرَتْ صِيْلَةُ الظُّهْرِ، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زُهَيْرَ بْنَ الْقَيْنِ وَسَعِيدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ أَنْ يَتَقَدَّمَا أَمَامَهُ بِنِصْفِ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَهُ، ثُمَّ صَيَّرَ لِي بِهِمْ صِيْلَةَ الْخَوْفِ، فَوَصَّلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ سَهْمَهُمْ، فَتَقَدَّمَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ وَوَقَفَ يَمِينَهُ بِنَفْسِهِ، مَا زَالَ وَلَا تَخَطَّى حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ، وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنَةَ عَادٍ وَثَمُودَ، اللَّهُمَّ أبلغ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ، وَأبلغهُ مَا لَقِيتُ مِنْ أَلَمِ الْجِرَاحِ؛ فَإِنِّي أَرَدْتُ ثَوَابَكَ فِي نَصْرِ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ، ثُمَّ قَضَى نَحْبَهُ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَوُجِدَ بِهِ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ سَهْمًا سِوَى مَا بِهِ مِنْ ضَرْبِ السُّيُوفِ وَطَعْنِ الرَّمَاحِ ۳۴۴ (الملهوف: ص ۱۶۵؛ مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲ ص ۱۷). [۱]

۲- (۲) در معالی السبطين (ج ۱ ص ۲۲۲) آمده است: چون ظهر عاشورا شد، امام علیه السلام نماز ظهر را به هر گونه ای که بود، ادا کرد؛ ولی نماز عصر را نتوانست. پس نمازی گزارد که نه کسی پیش از او به جای آورده بود و نه پس از او به جامی آورد؛ وضوی آن نماز، از خون پیشانی اش، و رکوع آن، هنگامی بود که بر کوه زین، خم شد و تیر را بیرون آورد، و سجده اش، آن دم بود که بر زمین افتاد، ولی نتوانست پیشانی اش را بر زمین بگذارد- چون سنگ بر آن خورده بود-، پس سمت راست صورتش را بر زمین نهاد، و تشهدش نیز آن هنگام بود که بر دو زانو نشست و تیر را از گلوی خویش بیرون کشید.

۳- (۳) اِسْتَدَّ الْقِتَالَ وَالتَّحَمَّ، وَكَثُرَ الْقَتْلُ وَالْجِرَاحُ فِي أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى أَنْ زَالَتِ الشَّمْسُ، فَصَيَّرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَصْحَابِهِ صَلَاةَ الْخَوْفِ ۳۴۵ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۵؛ [۲] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۳). [۳]

اشاره ای به چگونگی به جا آوردن نماز خوف

در بیشتر نقل ها، آمده است که امام حسین علیه السلام، نماز ظهر عاشورا را با جماعت، به شکل نماز خوف خوانده اند.

گفتنی است که نماز خوف، مانند نماز مسافر، چه به صورت فرادا و چه به جماعت، شکسته (قصر) است و در صورتی که به جماعت خوانده شود، بنا بر مشهور، بدین گونه است که: مجاهدان، دو دسته می شوند. دسته اول، یک رکعت با امام می خوانند و امام، پس از اتمام رکعت اول، تأمیل می کند تا مأمومان، رکعت دوم را فرادا بخوانند و خود را به سنگرها و نقاطی که باید بروند، می رسانند و آن گاه، گروه دوم، جای آنها را می گیرند و رکعت اول خود را با رکعت دوم امام، به جا می آورند.

نماز خوف، به گونه های دیگری نیز بیان شده و جزئیات بیشتری دارد که در کتب تفسیری و فقهی، آمده است.

۳۴۳. معانی الأخبار - از امام زین العابدین علیه السلام: چون کار [نبرد] بر حسین علیه السلام سخت شد، همراهانش به او نگریستند و او حالی متفاوت داشت. همراهانش هر چه کار سخت تر می شد، رنگشان دگرگون می شد و مضطرب می شدند و دل هایشان به تپش می افتاد، اما امام و برخی یاران ویژه اش رنگشان، گلگون می شد و اندامشان آرامش می یافت و جان هایشان، قرار می گرفت.

برخی به برخی دیگر گفتند: بنگرید که او باکی از مرگ ندارد!

حسین علیه السلام به آنان فرمود: «ای بزرگ زادگان! شکبیا باشید. مرگ، جز پلی نیست که شما را از سختی و ناخوشی، به سوی بهشت پُرگستره و نعمت جاویدان، عبور می دهد. کدامتان خوش ندارد که از زندان به قصر منتقل شود؟! و آن برای دشمنانتان، مانند انتقال از قصر به زندان و شکنجه شدن است.

پدرم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایم نقل کرد: "دنیا، زندان مؤمن و بوستان کافر است و مرگ، پل مؤمنان به سوی بهشت هایشان و پل کافران به دوزخشان است." نه دروغ می گویم و نه به من، دروغ گفته شده است. (۱)

ص: ۴۹۸

۱- (۱) لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، نَظَرَ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ؛ لِأَنَّهُمْ كَلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ، تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ، وَارْتَعَدَتْ فَرَائِضُهُمْ، وَوَجَّيَتْ قُلُوبُهُمْ، وَكَانَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَعْضُ مَنِ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ، تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ، وَتَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ، وَتَسْكُنُ نَفُوسُهُمْ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَنْظِرُوا، لَا يُبَالِي بِالْمَوْتِ! فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَبِرًا بِنَبِيِّ الْكِرَامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ، فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنِ إِلَى قَصْرِ؟ وَمَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ. إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ، وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءٍ إِلَى جَنَابَتِهِمْ، وَجِسْرٌ هُوَ لَاءٍ إِلَى جَحِيمِهِمْ، مَا كَذَبْتُ وَلَا كَذَبْتُ ۳۴۶ (معانی الأخبار: ص ۲۸۸ ح ۳، الاعتقادات: ص ۵۲). [۱]

۳۴۴. تاریخ دمشق - به نقل از بشر بن طانحه، از مردی از قبیله همدان - حسین بن علی علیه السلام، صبح روزی که به شهادت رسید، برایمان سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «بندگان خدا! از خدا، پروا کنید و از دنیا، بر حذر باشید که اگر دنیا برای کسی می ماند و کسی در آن می ماند، پیامبران، سزاوارترین افراد به ماندن و سزامنندتر به خشنود شدن از قضای الهی و خشنودتر به آن بودند؛ اما خدای متعال، دنیا را برای آزمایش، و اهلش را برای نابودی آفریده است. نوی آن، کهنه و نعمتش زایل و شادی اش تلخ می شود. سرای آن، فقط برای رسیدن و خانه اش برای دل کندن است. توشه برگیرید که بهترین توشه، پرهیزگاری است، و پروا کنید، شاید که رستگار شوید». (۱)

۳۴۵. الأمالی، شجری: حسین بن زید بن علی، از پدرانش علیهم السلام نقل کرده است که: امام حسین علیه السلام، روز حادثه [ی عاشورا]، سخن گفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ستایش، ویژه خدایی است که آخرت را برای پرهیزگاران، قرار داد و آتش و کیفر را برای کافران. به خدا سوگند، ما در این راه، به طلب دنیا نیامده ایم تا درباره [ی بهشت] پروردگار خود، به شک بیفتیم! شکیب ورزید که خدا با پرهیزگاران است و سرای آخرت، برایتان بهتر است».

گفتند: جان هایمان را فدایت می کنیم.

حسین بن زید بن علی می گوید: به خدا سوگند، آنان بر او (امام حسین علیه السلام) سبقت می جستند تا پیش روی او به شهادت برسند و امام علیه السلام، در شهادت آنان، پاداش ببرد و برایشان آمرزش خواهی کند. (۲)

ص: ۴۹۹

۱- (۱) خَطَبْنَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَدَاةَ الْيَوْمِ الَّذِي اسْتُشْهِدَ فِيهِ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: عِبَادَ اللَّهِ، اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذَرٍ، فَإِنَّ الدُّنْيَا لَوْ بَقِيَتْ لِأَحَدٍ وَبَقِيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ أَحَقَّ بِالْبَقَاءِ، وَأُولَى بِالرِّضَى، وَأَرْضَى بِالْقَضَاءِ، غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الدُّنْيَا لِلْبَلَاءِ، وَخَلَقَ أَهْلَهَا لِلْفَنَاءِ، فَجَدِيدُهَا بَالٍ، وَنَعِيمُهَا مُضْمَحِلٌّ، وَسِرُّهَا مُكْفَهَرٌ، وَالْمَنْزِلُ بُلْغَةٌ، وَالدَّارُ قَلْعَةٌ فَتَرَوْدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى، وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۳۴۷ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۱۸، كفايه الطالب: ص ۴۲۹). [۱]

۲- (۲) إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَطَبَ يَوْمَ أُصَيْبٍ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْآخِرَةَ لِلْمُتَّقِينَ، وَالنَّيَّارَ وَالْعِقَابَ عَلَى الْكَافِرِينَ، وَإِنَّا - وَاللَّهِ - مَا طَلَبْنَا فِي وَجْهِهَا هَذَا الدُّنْيَا، فَكَوْنَ الشَّاكِّينَ فِي رِضْوَانِ رَبَّنَا، فَاصْبِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا، وَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لَكُمْ. فَقَالُوا: بِأَنْفُسِنَا نَفْدِيكَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ: فَكَانُوا - وَاللَّهِ - يُبَادِرُونَهُ إِلَى الْقِتَالِ، حَتَّى مَضَوْا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيَحْتَسِبُهُمْ وَيَسْتَغْفِرُ لَهُمْ ۳۴۸ (الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۶۰). [۲]

۳۴۶. المناقب، ابن شهر آشوب: هر کدام از یاران که می خواست به میدان برود، با حسین علیه السلام خداحافظی می کرد و می گفت: سلام بر تو، ای فرزند پیامبر خدا!

امام علیه السلام هم پاسخ می داد: «و بر تو سلام! و ما در پی تو هستیم».

سپس، قرائت می کرد: «و برخی از آنان، پیمان خویش را به انجام رساندند [و به شهادت رسیدند] و برخی، چشم به راه اند»
(۱). (۲)

۳۴۷. البدایه و النهایه - به نقل از محمد بن قیس - یاران حسین علیه السلام، دوتا دوتا و یکی یکی، نزدش می آمدند و پیش رویش می جنگیدند و حسین علیه السلام هم برایشان، دعا می کرد و می گفت: «خداوند، بهترین جزای پرهیزگاران را به شما بدهد!».

آنان هم بر حسین علیه السلام، سلام می دادند و می جنگیدند تا کشته شوند. (۳)

۱۴/۲ آخرین دعای حسین علیه السلام در روز عاشورا

۳۴۸. مصباح المتهجد - به نقل از ابو عبد الله، حسین بن علی بن سفیان بزوفری - آخرین

ص: ۵۰۰

۱- (۱) سوره احزاب: آیه ۲۳.

۲- (۲) كَانَ كُفْلٌ مِّنْ اَرَادَ الْخُرُوجَ وَدَعَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَ رَسُولِ اللّٰهِ، فَيَجِيبُهُ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ، وَنَحْنُ خَلْفُكَ، وَيَقْرَأُ: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ» (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۰، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۵). [۲]

۳- (۳) اَتَاهُ اَصْحَابُهُ مَنَىٰ وَفَرَادَىٰ يُقَاتِلُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَهُوَ يَدْعُو لَهُمْ، وَيَقُولُ: جَزَاكُمْ اللّٰهُ اَحْسَنَ جَزَاءِ الْمُتَّقِينَ! فَجَعَلُوا يُسَلِّمُونَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَيُقَاتِلُونَ، حَتَّىٰ يُقْتَلُوا ۳۵۰ (البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۱۸۵). [۳]

دعای امام حسین علیه السلام در روزی که او را در میان گرفتند و مغلوب شد، [این بود]: «خداوندا! تو و الامکان، سترگِ چیره، چاره ساز و بی نیاز از آفریده هایی که بزرگی ات فراگیر است و بر هر چه بخواهی، توانایی. رحمت نزدیک و وعده ات راست است. فرو ریزنده نعمت، نیکو آزمون، نزدیک چون خوانده شوی، محیط بر هر چه آفریدی، پذیرنده توبه آن که به سویت باز گردد، توانا بر هر چه اراده کنی، دریابنده هر چه بجویی، سپاس گزاری، چون سپاست بگزارند و یاد کننده ای، چون یادت کنند! از سر نیاز، تو را می خوانم و از سر ناداری، به تو رغبت می ورزم و از سر ترس، به تو پناه می برم و از سر اندوه، نزد تو می گریم و از سر ضعف، یاری ات را می طلبم و برای کفایت کردن، بر تو توکل می کنم. میان ما و قوم ما، داوری کن که آنان، ما را فریفتند و نیرنگ زدند و ما را وا نهادند و به ما خیانت کردند و ما را گشتند، در حالی که ما خاندان پیامبرت و فرزندان حبیب محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله هستیم که او را به رسالت برگزیدی و بر وحی ات امینش کردی. پس برای ما فرجی و گشایشی قرار ده، به رحمت، ای مهربان ترین مهربانان!». (۱)

ص: ۵۰۱

۱- (۱) أَخِرُ دُعَاءِ دَعَا بِهِ [الإمامُ الحَسَنُ بْنُ] [۱] عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ كُوثر: اللَّهُمَّ [أَنْتَ] مُتَعَالَى الْمَكَانِ، عَظِيمُ الْجَبَرُوتِ، شَدِيدُ الْمِحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ، سَابِغُ النُّعْمَةِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا دُعِيَ، مُحِيطٌ بِمَا خَلَقْتَ، قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَى مَا أَرَدْتَ، وَمُيَدِّرٌ كَمَا طَلَبْتَ، وَشَكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ، وَذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ، أَدْعُوكَ مُحْتَاجاً، وَأَرْغُبُ إِلَيْكَ فَقِيراً، وَأَفْزَعُ إِلَيْكَ خَائِفاً، وَأُبْكِ إِلَيْكَ مَكْرُوباً، وَأَسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفاً، وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِياً؛ أَحْكَمَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا، فَإِنَّهُمْ غَرَوْنَا وَخَدَعُونَا وَخَذَلُونَا، وَغَدَرُوا بِنَا وَقَتَلُونَا، وَنَحْنُ عِترَةُ نَبِيِّكَ، وَوُلْدُ حَبِيبِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ بِالرَّسَالَةِ، وَاتَّمَمْتَهُ عَلَى وَحْيِكَ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرْجاً وَمَخْرَجاً، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ (مصباح المتهجد: ص ۸۲۷، [۲] المزار الكبير: ص ۳۹۹).

اشاره

در این فصل، چگونگی شهادت شماری از یاران امام حسین علیه السلام که نکته قابل توجهی در زندگی یا شهادت آنها گزارش شده، ارائه می گردد؛ اما پیش از آن، اشاره به چند نکته در تبیین شخصیت و ویژگی های آنان، قابل توجه است:

۱. بهترین یاران

برپایه گزارش شماری از منابع معتبر تاریخی، امام حسین علیه السلام هنگام غروب تاسوعا، ضمن خطابه ای حماسی، در ستایش از یاران خود فرمود:

فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ لِي أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي (۱).

من، یارانی باوفاتر و بهتر از یاران خود، سراغ ندارم.

این سخن، حاکی از آن است که یاران امام حسین علیه السلام، انسان های کامل دوران امامت آن بزرگوار بوده اند. لذا در «زیارت رجبیه»، آمده است:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبَّائِيُونَ، أَنْتُمْ خَيْرُهُ اللَّهُ، اخْتَارَكُمْ اللَّهُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ

ص: ۵۰۲

سلام بر شما، ای خدایی شدگان! شما برگزیدگان خدایید که خداوند، شما را برای ابا عبد الله علیه السلام، انتخاب کرده است.

۲. دستیابی به قله یقین

سخنان شماری از یاران امام علیه السلام در ابراز عشق و وفاداری به ایشان، حاکی از آن است که آنان، به قله یقین - که نقطه اوج کمالات انسانی است - دست یافته بودند؛ مانند این سخن سعید بن عبد الله حنفی خطاب به امام علیه السلام که:

وَاللَّهِ لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أَقْتَلُ، ثُمَّ أَحْيَا، ثُمَّ أَحْرَقُ حَيًّا، ثُمَّ أَذْرُ، يُفَعَّلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ، فَكَيْفَ لَا أَفَعَلُ ذَلِكَ! وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلُهُ وَاحِدَةٌ، ثُمَّ هِيَ الْكِرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا! (۲)

به خدا سوگند، اگر بدانم که کشته می شوم و بار دیگر، زنده می شوم و آن گاه، زنده زنده، سوزانده و قطعه قطعه می شوم و هفتاد بار دیگر این کار با من تکرار می شود، از تو جدا نمی شوم تا در راه تو بمیرم! چرا چنین نکنم؟ کشته شدن که تنها یک بار است و پس از آن، کرامت بی پایان همیشگی است.

و نیز سخن زهیر بن قین که می گوید:

وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ، ثُمَّ نُشِرْتُ، ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أَقْتَلَ كَذَا أَلْفَ قَتْلَةٍ، وَأَنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ بِجَدَلِكَ الْقَتْلَ عَن نَفْسِكَ وَعَن أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ (۳).

به خدا سوگند، آرزو دارم که کشته شوم و دوباره، زنده شوم و باز، کشته شوم و تا هزار بار، این گونه کشته شوم و خداوند، با این کارم، کشته شدن را از تو و از این جوانان خاندانت، دور کند!

ص: ۵۰۳

۱- (۱) الإقبال: ج ۳ ص ۳۴۱، [۱] مصباح الزائر: ص ۲۹۱. [۲]

۲- (۲) تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۸؛ [۳] الإرشاد: ج ۲ ص ۹۱. [۴]

۳- (۳) تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۸؛ [۵] الإرشاد: ج ۲ ص ۹۱. [۶]

بر پایه شماری از روایات، یاران امام حسین علیه السلام، جایگاه خود در بهشت را می دیدند و بدین جهت، با اشتیاق کامل به استقبال شهادت می رفتند.

محمّد بن عماره می گوید که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: یاران امام حسین علیه السلام، چگونه از مرگ استقبال می کردند؟ فرمود:

إِنَّهُمْ كَشَفَ لَهُمُ الْغِطَاءَ حَتَّى، رَأَوْا مَنَازِلَهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ... (۱).

پرده از برابر آنها کنار رفت تا این که جایگاهشان را در بهشت، دیدند.

در روایت دیگری از امام زین العابدین علیه السلام، آمده است که شب عاشورا، پس از آن که امام حسین علیه السلام اجازه داد تا یارانش او را تنها بگذارند و آنها نپذیرفتند، امام علیه السلام تأکید کرد که:

إِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ غَدًا كَذَلِكَ، لَا يُفْلِتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ.

شما، فردا چنان کشته می شوید که هیچ کس از شما، نجات پیدا نمی کند.

آنها گفتند: ستایش، خدایی را که به ما با کشته شدن با تو، شرافت بخشید!

سپس امام علیه السلام، برای آنها دعا کرد و فرمود:

ارْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَانظُرُوا.

سرتان را بالا بگیرید و نگاه کنید.

آنان به جایگاه و منزلگاه هایشان در بهشت، نگاه کردند، در حالی که آن امام علیه السلام به ایشان می فرمود:

هَذَا مَنَزِلُكَ يَا فُلَانُ، وَهَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانُ، وَهَذِهِ دَرَجَتُكَ يَا فُلَانُ.

فَكَانَ الرَّجُلُ يَسْتَقْبِلُ الرِّمَاحَ وَالسُّيُوفَ بِصَدْرِهِ، وَوَجْهَهُ لِيَصِلَ إِلَى مَنَزِلِهِ مِنَ الْجَنَّةِ (۲).

فلانی! این، جای توست. فلانی! این، قصر توست. فلانی! این درجه توست.

٢- (٢) الخرائج والجرائح: ج ٢ ص ٨٤٧ ح ٦٢، بحار الأنوار: ج ٤٤ ص ٢٩٨ ح ٣. [٣]

پس هر کدام از آنها، با سینه و صورت خود، از تیرها و شمشیرها استقبال می کرد تا در بهشت به جایگاهش برسد.

۴. همانند شهیدان همراه پیامبران علیهم السلام

از امام باقر علیه السلام روایت شده که امام حسین علیه السلام هنگامی که یاران شهید خود را کنار هم می نهاد، می فرمود:

قَتَلْنَا قَتْلَى النَّبِيِّينَ. (۱)

کشتگان ما، [مانند] کشتگان [همراه] پیامبران اند.

این سخن، بدین معناست که شهدای کربلا، از فضائلی مانند فضیلت های کسانی که در رکاب پیامبران الهی شهید شده اند، برخوردارند.

۵. سروران شهیدان

همان سان که امام حسین علیه السلام، «سید الشهداء (سرور شهیدان)» لقب یافته است، یاران او نیز سروران شهیدان، شمرده شده اند، چنان که در روایتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، -که در آن به آینده امام حسین علیه السلام و ماجرای کربلا اشاره شده- آمده است:

تَنْصُرُهُ عِصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، أَوْلِيكَ مِنْ سَادَةِ شُهَدَاءِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۲).

گروهی از مسلمانان، او را یاری می دهند. آنها در روز قیامت، از بزرگان شهیدان امتم هستند.

۶. پیش از خشک شدن عرق اسب هایشان، به بهشت می روند

در الأمالی شیخ صدوق، از کعب الأحبار نقل شده که گفته است: در کتاب ما (یعنی

ص: ۵۰۵)

۱- (۱) الغیبه للنعمانی: ص ۲۱۱ ح ۱۹ [۱] عن الفضل بن أبی قزّه التفلیسی عن الإمام الصادق علیه السلام، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص

۸۰ ح ۵. [۲]

۲- (۲) الأمالی، صدوق: ص ۱۷۷ ح ۱۷۸، [۳] بشاره المطفی: ص ۱۹۹.

إِنَّ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقْتَلُ، وَلَا يَجِفُّ عَرَقُ دَوَابِّ أَصْحَابِهِ حَتَّى يَدْخُلُوا الْجَنَّةَ، فَيَعَانِقُوا الْحَوْرَ الْعَيْنَ (۱).

مردی از فرزندان محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، کشته می شود که عرق مَرکب یارانش خشک نشده، وارد بهشت می شوند و با حور العین، هماغوش می گردند.

همچنین در برخی از منابع اهل سنت، از عمار دُهنی گزارش شده که گفته است:

مَرَّ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى كَعْبٍ، فَقَالَ: يُقْتَلُ مِنْ وُلْدِ هَذَا الرَّجُلِ رَجُلٌ فِي عِصَابِهِ لَا يَجِفُّ عَرَقُ خِيُولِهِمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَمَرَّ حَسَنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا: هَذَا يَا أَبَا إِسْحَاقَ؟ قَالَ: لَا، فَمَرَّ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا: هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ (۲).

علی علیه السلام از کنار کعب گذشت. کعب گفت: از فرزندان این مرد، کسی در میان گروهی (یارانش) کشته می شود که عرق اسبانسان خشک نشده، به خدمت محمد صلی الله علیه و آله وارد می شوند. پس حسن علیه السلام عبور کرد. گفتند: ای ابو اسحاق! این است؟ گفت: نه. پس حسین علیه السلام آمد. گفتند: این است؟ گفت: آری.

و اینک، اشاره ای کوتاه به زندگی نامه شماری از برجسته ترین یاران امام حسین علیه السلام.

۲/۳ ابو ثمامه عمرو بن عبد الله صائدي

ابو ثمامه، کنیه یکی از یاران برجسته امام حسین علیه السلام است.

وی، ساکن کوفه بوده و یکی از افرادی است که پس از مرگ معاویه، به امام حسین علیه السلام نامه نوشت و او را به قیام، دعوت کرد. هنگامی که مسلم بن عقیل علیه السلام، به نمایندگی از امام علیه السلام به کوفه آمد، ابو ثمامه، در زمره یاران مورد اعتماد او قرار گرفت

ص: ۵۰۶

۱- (۱) الأمالی، صدوق: ص ۲۰۳ الرقم ۲۲۰، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۲۴ الرقم ۲. [۲]

۲- (۲) المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۷ الرقم ۲۸۵۱، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۰.

و در تهیه سلاح و امکانات مالی، فعالیت داشت. مسلم علیه السلام نیز او را به فرماندهی سپاهیان قبیله رُبیع تمیم هَمْدان گماشت و سپاه او بود که ابن زیاد را در قصر حکومتی، محاصره کرد. هنگامی که مردم کوفه، مسلم علیه السلام را تنها گذاشتند، ابو ثَمَامه، از کوفه خارج شد و خود را به امام حسین علیه السلام رسانید و در صف عاشقان و جان نثاران وی، قرار گرفت.

از کارهای برجسته و درخشان این مرد بزرگ- که در تاریخ عاشورا ثبت شده است-، یادآوری فرا رسیدن وقت ظهر برای اقامه نماز در بحبوحه نبرد در روز عاشورا است.

امام حسین علیه السلام، با شنیدن سخن ابو ثَمَامه، سرش را بلند کرد و فرمود:

ذَكَرَتِ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ! نَعَمْ، هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا. ثُمَّ قَالَ: سَلَوْهُمْ أَنْ يَكْفُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ (۱).

نماز را یادآوری کردی. خداوند، تو را از نمازگزاران اهل ذکر، قرار دهد! آری. این، اوّل وقت نماز است.

ابو ثَمَامه، پس از شهادت شماری از یاران ابا عبد الله علیه السلام، به میدان آمد و به صف دشمنان حمله کرد و در نهایت، در درگیری با قیس بن عبد الله، به خیل شهدای کربلا پیوست.

در «زیارت رجبیه» و «زیارت ناحیه مقدسه»، آمده است:

السَّلَامُ عَلَى أَبِي ثَمَامَةَ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّائِدِيِّ (۲).

سلام بر ابو ثَمَامه (۳)، عمر بن عبد الله صائدی!

ص: ۵۰۷

۱- (۱) تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۹، [۱] مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی: ج ۲ ص ۱۷. [۲]

۲- (۲) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳ و ۳۴۱. [۳]

۳- (۳) در زیارت رجبیه، «أَبِي ثَمَامَةَ الصَّائِدِيِّ» آمده است (ر.ک: الإقبال: ج ۳ ص ۳۴۱). [۴]

آنس بن حارث، یکی از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امام حسین علیه السلام به شمار می رفته است.

وی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که با اشاره به امام حسین علیه السلام فرمود:

إِنَّ ابْنِي هَذَا - يَعْنِي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - يُقْتَلُ بِأَرْضِ كَرْبَلَاءَ، فَمَنْ شَهِدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَنْصُرْهُ (۱).

این پسر من [حسین علیه السلام]، در سرزمینی به نام کربلا، کشته می شود. هر کس از شما آن جا بود، حتماً به او کمک کند.

احتمالاً، وی همان کسی است که به دلیل شنیدن پیشگویی یاد شده، سال ها پیش از واقعه کربلا، در این منطقه اقامت گزید تا به فیض شهادت با سید الشهداء علیه السلام نائل آید. (۲)

در زیارت های «رجیّه» و «ناحیه مقدّسه» از آنس، چنین یاد شده:

السَّلَامُ عَلَيَّ أُنْسِ بْنِ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ (۳).

سلام بر آنس بن کاهل اسدی!

ص: ۵۰۸

۱- (۱) الإصابه: ج ۱ ص ۲۷۱، [۱] تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۲۴.

۲- (۲) در الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (ج ۱ ص ۴۳۵ ح ۴۲۴)، به نقل از عربان بن هيثم، آمده است: «پدرم به صحرا می رفت و در منطقه ای منزل می کرد که جنگ حسین علیه السلام در آن جا رخ داد. ما هر وقت وارد آن جا می شدیم، مردی اسدی را می دیدیم که در آن جا مقیم شده است. پدرم به او گفت: می بینم که این جا اقامت کرده ای؟ او گفت: به من خبر رسیده که حسین علیه السلام، در این جا کشته می شود. من آمده ام تا با او باشم و با او کشته شوم. وقتی حسین علیه السلام کشته شد، پدرم گفت: برویم و ببینیم آیا آن مرد اسدی، میان کشتگان هست یا نه؟ به آوردگاه آمدیم و گشتیم. دیدیم که او جزو کشته هاست.»

۳- (۳) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳ و ۳۴۱. [۲]

ویژگی های بُریر بن خُصیر

بُریر، از بزرگ ترین قرآن شناسان عصر خود در کوفه بوده است، به گونه ای که وی «أقرأ أهل زمانه (بهترین قاری عصر خود)» و «سید القراء (سرور قاریان)» شمرده شده است. از دیگر ویژگی های او بصیرت کامل نسبت به راهی بود که برگزیده بود، همچنین پارسایی و سخنوری و دفاع از حریم ولایت حسینی. خنده رویی او در صبح عاشورا در شرایطی که دشمن حلقه محاصره را هر ساعت تنگ تر می کرد حکایت از روح بلند و متعالی او داشت.

بُریر، همان کسی است که به دلیل یقین به زندگی پس از مرگ، در صبح عاشورا، هنگامی که امام علیه السلام و یارانش در حلقه محاصره دشمن بودند و فاصله ای با شهادت نداشتند، از آرامش خاصی برخوردار بود و با دوست خود، عبد الرحمان، با چهره ای خندان، گفتگو می کرد. دوستش به وی ایراد گرفت و گفت: ای بُریر! می خندی؟! الان، نه وقت خنده است، و نه کار بیهوده.

بُریر، در پاسخ وی گفت:

لقد علم قومی أنني ما أحببت الباطل كهلاً ولا شاباً، وإنما أفعل ذلك استبشاراً بما نصير إليه، فوالله، ما هو إلا أن نلقى هؤلاء القوم بأسيا فنعالجهم بها ساعة، ثم نعانق الحور العين (۱).

قوم من می دانند که من، نه در جوانی و نه در پیری به کار بیهوده علاقه مند نبوده ام. این کار را برای خجستگی آنچه برایمان اتفاق می افتد، می کنم. به خدا سوگند، جز این نیست که ما با این گروه، با شمشیرهایمان رویارو می شویم و ساعتی را با آنها می جنگیم و سپس با حور العین، هماغوش می گردیم.

ص: ۵۰۹

وی در روز عاشورا، پس از نبردی دلیرانه، به وسیله کعب بن جابر، به شهادت رسید. در «زیارت ناحیه» آمده است:

السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ حُصَيْنِ الْهَمْدَانِيِّ الْمَشْرِقِيِّ الْقَارِي، الْمُجَدَّلِ بِالْمَشْرِفِيِّ (۱).

سلام بر یزید بن حُصَيْنِ هَمْدَانِي مِشْرِقِي قَارِي که با [شمشیر] مَشْرِفِي، زده شد!

۳۴۹. الملهوف: بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ - که زاهد و عابد بود - به میدان آمد. یزید بن مَعْقِل، به سوی او بیرون آمد و با هم، قرار مُبَاهَلَه گذاشتند و از خدا خواستند که هر که بر حق است، آن را که بر باطل است، بکشد. آن گاه، با هم جنگیدند و بُرَيْر، او را کُشت. سپس، پیوسته جنگید تا به شهادت رسید. خداوند، از او خشنود باد! (۲)

۳۵۰. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مِخْنَف - یوسف بن یزید، از عَفِيفِ بْنِ زُهَيْرِ بْنِ أَبِي اِخْنَس - که در هنگام شهادت حسین علیه السلام، حضور داشت -، برایم نقل کرد: یزید بن مَعْقِل از قبیله بنی عَمِيرَه بن ربیع - که با تیره بنی سَلِيمَه از قبیله عبد قیس هم پیمان بودند - بیرون آمد و گفت: ای بُرَيْرِ بْنِ خُضَيْرِ! می بینی که خدا، برای تو چه خواسته است؟

بُرَيْرِ گفت: به خدا سوگند که برای من، خوبی خواسته است و برای تو، بدی!

یزید گفت: دروغ می گویی، در حالی که پیش از این، دروغگو نبودی. آیا به یاد می آوری که در محله بنی لُوذَان، با هم می رفتیم و تو می گفتی: عثمان بن عَفَّان، بر خود، ستم کرد و معاویه بن ابی سفیان، گم راه و گم راه کننده است و بی تردید، پیشوای هدایت و حقیقت، علی بن ابی طالب است؟

بُرَيْرِ گفت: گواهی می دهم که این، نظر و گفته من است.

یزید بن مَعْقِل به او گفت: من، گواهی می دهم که تو از گم راهان هستی.

ص: ۵۱۰

۱- (۱) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳. [۱]

۲- (۲) خَرَجَ بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ وَكَانَ زَاهِدًا عَابِدًا، فَخَرَجَ إِلَيْهِ يَزِيدُ بْنُ مَعْقِلٍ، وَاتَّفَقَا عَلَى الْمُبَاهَلَةِ إِلَى اللَّهِ فِي أَنْ يَقْتُلَ الْمُحِقُّ مِنْهُمَا الْمُبْطِلَ، فَتَلَاقِيَا فَقَتَلَهُ بُرَيْرٌ، وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ ۳۵۲ (الملهوف: ص ۱۶۰، مشير الأحران: ص ۶۱).

بُریر بن خُصَیر به او گفت: اگر موافقی با همدیگر مُباهله کنیم و خدا را بخوانیم تا دروغگو را لعنت کند و هر کدام را که بر باطل هستیم، بکشد. سپس بیرون بیا، تا با هم، تن به تن بجنگیم.

هر دو بیرون آمدند و دستانشان را به سوی خدا، بلند کردند و از او خواستند که دروغگو را لعنت کند و آن که بر حق است، دیگری را که بر باطل است، بکشد. سپس در برابر یکدیگر ایستادند و به نبرد با هم پرداختند و دو ضربه به هم زدند. یزید بن مَعْقِل، ضربه ای آرام به بُریر بن خُصَیر زد که آسیبی به او نرساند و بُریر بن خُصَیر نیز ضربه ای به او زد که کلاه خود او را شکافت و تا مغز سرش رسید و چنان [بر زمین] افتاد که گویی از بلندی، سقوط کرده است. شمشیر ابن خُصَیر هم در سرش گیر کرد؛ و گویی او را می بینم که آن را تکان می دهد تا آن را از سرش بیرون بکشد.

سپس، رضی بن مُنْقِذ به بُریر حمله بُرد و با او گلاویز شد و لَختی در گیر بودند. سپس بُریر بر سینه اش نشست. رضی گفت: جنگاوران و مدافعان، کجایند؟

کعب بن جابر بن عمرو ازدی، رفت تا به بُریر، حمله ببرد. به او گفتم: این، بُریر بن خُصَیر قاری است که در مسجد، به ما قرآن می آموخت.

اُمّیا او با نیزه به او یورش بُرد و آن را در پشت بُریر، جای داد. بُریر، چون سوزش نیزه را احساس کرد، بر او جَست و صورتش را گاز گرفت و نوک بینی اش را کُند؛ ولی کعب بن جابر، او را زد تا بر زمینش انداخت و نیزه را کاملاً در پشت او فرو کرد. سپس، به او روی آورد و چندان با شمشیرش بر او زد تا او را کُشت.

عَفیف [بن زُهَیر] می گفت: گویی مرد عبدی از پای افتاده را می بینم که برخاست و خاک از جامه اش تکاند و گفت: ای برادر ازدی! نعمتی به من دادی که هرگز، آن را فراموش نمی کنم.

[یوسف بن یزید] می گفت: به عَفیف گفتم: تو خود، اینها را دیدی؟

او گفت: آری. به چشم خود، دیدم و با گوش خود، شنیدم.

هنگامی که کعب بن جابر باز گشت، همسرش (یا خواهرش) نَوَار دختر جابر، به او گفت: دشمنان فرزند فاطمه را یاری دادی و بزرگ قاریان را کُشتی! کار فجیعی

انجام دادی. به خدا سوگند، دیگر هیچ گاه، حتی یک کلمه هم با تو سخن نمی گویم! (۱)

۵/۳ بشیر بن عمرو خضرمی

بشیر بن عمرو خضرمی، از یاران استوار گام و باوفای سید الشهداء علیه السلام است.

ص: ۵۱۲

۱- (۱) خَرَجَ يَزِيدُ بْنُ مَعْقِلٍ مِنْ بَنِي عَمِيرَةَ بْنِ رَبِيعَةَ وَهُوَ خَلِيفٌ لِبَنِي سَلِيمَةَ مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ، فَقَالَ: يَا بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ! كَيْفَ تَرَى اللَّهَ صَيَّعَ بِكَ؟ قَالَ: صَيَّعَ اللَّهُ وَاللَّهِ - بِي خَيْرًا، وَصَيَّعَ اللَّهُ بِكَ شَرًّا. قَالَ: كَذَبْتَ، وَقَبْلَ الْيَوْمِ مَا كُنْتَ كَذَابًا، هَلْ تَذَكَّرُ وَأَنَا أَمَّا شَيْكَ فِي بَنِي لُؤْذَانَ وَأَنْتَ تَقُولُ: إِنَّ عَثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ كَانَ عَلَى نَفْسِهِ مُسْرِفًا، وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ ضَالًّا مُضِلًّا، وَإِنَّ إِمَامَ الْهُدَى وَالْحَقِّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؟ فَقَالَ لَهُ بُرَيْرٌ: أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا رَأْيِي وَقَوْلِي، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ بْنُ مَعْقِلٍ: فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ مِنَ الضَّالِّينَ. فَقَالَ لَهُ بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ: هَلْ لَكَ فَلَا بَاهِلَكَ؟ وَلَتَدْعُ اللَّهُ أَنْ يَلْعَنَ الْكَاذِبَ وَأَنْ يَقْتُلَ الْمُبْطِلَ، ثُمَّ أَخْرَجَ فَلَا بَارِزَكَ. قَالَ: فَخَرَجَا فَرَفَعَا أَيْدِيَهُمَا إِلَى اللَّهِ يَدْعُوَانِهِ أَنْ يَلْعَنَ الْكَاذِبَ، وَأَنْ يَقْتُلَ الْمُحِقَّ الْمُبْطِلَ، ثُمَّ بَرَزَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ، فَاخْتَلَفَا ضَرْبَتَيْنِ، فَضَرَبَ يَزِيدُ بْنُ مَعْقِلٍ بُرَيْرَ بْنَ خُضَيْرٍ ضَرْبَةً خَفِيفَةً لَمْ تَضْرِبْهُ شَيْئًا، وَضَرَبَهُ بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ ضَرْبَةً قَدَّتِ الْمِغْفَرَ، وَبَلَغَتِ الدَّمَاعَ، فَخَرَّ كَأَنَّمَا هَوَى مِنْ حَالِقٍ، وَإِنَّ سَيْفَ ابْنِ خُضَيْرٍ لَثَابَتْ فِي رَأْسِهِ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يُنْضِضُهُ مِنْ رَأْسِهِ. وَحَمَلَ عَلَيْهِ رَضِيُّ بْنُ مُنْقِدِ الْعَبْدِيِّ فَاعْتَقَ بُرَيْرًا، فَاعْتَرَكَا سَاعَةً. ثُمَّ إِنَّ بُرَيْرًا قَعِدَ عَلَى صَدْرِهِ، فَقَالَ رَضِيٌّ: أَيْنَ أَهْلُ الْمِصَاعِ وَالِدْفَاعِ؟ قَالَ: فَذَهَبَ كَعْبُ بْنُ جَابِرِ بْنِ عَمْرِو الْأَزْدِيِّ لِيَحْمِلَ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: إِنَّ هَذَا بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ الْقَارِيُّ الَّذِي كَانَ يُقْرَأُ الْقُرْآنَ فِي الْمَسْجِدِ، فَحَمَلَ عَلَيْهِ بِالرُّمْحِ حَتَّى وَضَعَهُ فِي ظَهْرِهِ، فَلَمَّا وَجَدَ مَسَّ الرُّمْحِ بَرَكَ عَلَيْهِ فَعَضَّ بِوَجْهِهِ، وَقَطَعَ طَرْفَ أَنْفِهِ، فَطَعَنَهُ كَعْبُ بْنُ جَابِرٍ حَتَّى أَلْقَاهُ عَنْهُ، وَقَدَّ عَيْبَ السِّنَانِ فِي ظَهْرِهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ يَضْرِبُهُ بِسَيْفِهِ حَتَّى قَتَلَهُ. قَالَ عَفِيفٌ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْعَبْدِيِّ الصَّرِيحِ قَامَ يَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْ قَبَائِهِ، وَيَقُولُ: أَنْعَمْتَ عَلَيَّ يَا أَخَا الْأَزْدِ نِعْمَةً لَنْ أَنْسَاهَا أَبَدًا. قَالَ: فَقُلْتُ: أَنْتَ رَأَيْتَ هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، رَأَيْتُ عَيْنِي وَسَمِعْتُ أُذُنِي. فَلَمَّا رَجَعَ كَعْبُ بْنُ جَابِرٍ، قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ - أَوْ اخْتُهُ - النَّوَارُ بِنْتُ جَابِرٍ: أَعْنَتِ عَلَيَّ ابْنِ فَاطِمَةَ وَقَتَلْتَ سَيِّدَ الْقُرَاءِ! لَقَدْ أَتَيْتَ عَظِيمًا مِنَ الْأَمْرِ، وَاللَّهِ لَا أَكَلِّمُكَ مِنْ رَأْسِي كَلِمَةً أَبَدًا ۳۵۳ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۳۱. [۱] انيزر، ر. ك: أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۹۹). [۲]

وی، خبر ناگوار اسارت فرزندش در ناحیه ای مرزی را در کربلا شنید و در حالی که می توانست به بهانه آزاد کردن فرزندش صحنه را ترک کند، جوان مردی کرد و از امام حسین علیه السلام جدا نشد. امام علیه السلام به وی فرمود:

أَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي، فَأَعْمَلْ فِي فِكَائِكَ ابْنِكَ.

تو از بیعت من، آزادی. پس [برو و] برای رهایی پسرت، تلاش کن.

اما وی پاسخ داد:

أَكَلْتَنِي السَّبَاعَ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ (۱).

اگر از تو جدا شوم، درندگان، زنده زنده، مرا بخورند!

و در گزارشی دیگر، آمده که امام علیه السلام به وی فرمود که فدیة (جان فدای) آزاد کردن فرزندش را هم در اختیارش می گذارد؛ اما وی، نپذیرفت و گفت:

هِيَ هَاتِ أَنْ افَارِقُكَ، ثُمَّ أَسْأَلَ الرُّكْبَانَ عَنْ حَبْرِكَ! لَا يَكُونُ -وَاللَّهِ- هَذَا أَبَدًا، وَلَا افَارِقُكَ (۲).

هرگز! از تو جدا شوم و از مسافران، خبر تو را جویا شوم؟ به خدا، هرگز این اتفاق نمی افتد و از تو جدا نمی شوم!

بر پایه گزارش طبری، (۳) بشیر و سُوید، آخرین یاران امام علیه السلام بودند که به خیل شهدای کربلا پیوستند.

وی، در حالی که این اشعار را زمزمه می کرد، با سپاه دشمن درگیر شد و به شهادت رسید:

امروز-ای نَفْس-، با [خدای] مهربان، دیدار می کنم

و امروز، با احسان تمام، پاداش داده می شوی.

بی تابی مکن. همه چیز، فنا شدنی است

ص: ۵۱۳

۱- (۱) تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۰۷، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۱۸۲.

۲- (۲) مقاتل الطالبیین: ص ۱۱۶. [۱]

۳- (۳) تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۴.

و شکیبایی برای تو، پُر بهره ترین است، در پیشگاه داورِ روز جزا.

از وی در «زیارت ناحیه مقدسه»، چنین یاد شده است:

السَّلَامُ عَلَى بَشْرِ بْنِ عُمَرَ الْحَضْرَمِيِّ، شَكَرَ اللَّهُ لِمَكَ قَوْلَكَ لِلْحَسَنِ وَقَدْ أذِنَ لِمَكَ فِي الْإِنصَةِ رَافٍ: أَكَلْتَنِي إِذْ نِ السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتِكَ وَأَسْأَلُ عَنْكَ الرَّكْبَانَ، وَأُحَذِّقُكَ مَعَ قَلِّهِ الْأَعْوَانِ، لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا (۱).

سلام بر بَشْرِ بْنِ عُمَرَ حَضْرَمِيِّ! خداوند، سپاس گزار این گفته تو به حسین باشد، آن هنگام که او به تو اجازه داد که بروی [اما گفتی]: اگر از تو جدا شوم، درندگان، زنده زنده، مرا بخورند! خبر تو را از مسافران، جویا شوم و تو را با وجود کمی یاور، تنها بگذارم؟ هرگز، چنین اتفاقی نمی افتد!

نام او در «زیارت رجبیه» نیز آمده است.

۷-۶/۳ دو جوان جابری

سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبد بن سریع، دو برادرِ مادری و نیز پسرعموی یکدیگر بودند.

این دو، از یاران امام حسین علیه السلام بودند و در لحظات سخت روز عاشورا، گریان، نزد امام علیه السلام آمدند. وقتی امام علیه السلام از علتِ گریه آنها پرسید، دلیل آن را نگرانی نسبت به حال امام علیه السلام و عدم توانایی جهت دفع دشمن، بیان کردند.

امام علیه السلام نیز برای آنها، دعا کرد.

نام این دو در زیارت های «ناحیه» و «رجبیه» (۲) آمده است. در «زیارت ناحیه» می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى شَيْبِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ سَرِيحٍ. السَّلَامُ عَلَى مَالِكِ بْنِ عَبْدِ بْنِ

ص: ۵۱۴

۱- (۱) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳. [۱]

۲- (۲) در زیارت رجبیه آمده است: «سیف بن حارث و مالک بن عبدالله حائری» (ر.ک: الإقبال: ج ۳ ص ۳۴۱).

سلام بر شیب بن حارث بن سَرِيع! سلام بر مالک بن عبد بن سَرِيع!

۳۵۱. تاریخ الطبری - به نقل از محمد بن قیس - دو جوان جابری: سیف بن حارث بن سَرِيع و مالک بن عبد بن سَرِيع - که پسرعمو و برادرِ مادری یکدیگر بودند - نزد حسین علیه السلام آمدند و در حالی که می گریستند، به او نزدیک شدند.

امام علیه السلام فرمود: ای پسران برادرم! چرا گریه می کنید؟ به خدا سوگند، من امیدوارم که به زودی، چشمتان روشن شود!.

آن دو گفتند: خداوند، ما را فدایت کند! به خدا سوگند که برای خود، گریه نمی کنیم؛ بلکه بر تو می گرییم! می بینیم که محاصره شده ای و کاری از ما بر نمی آید.

امام علیه السلام فرمود: «ای پسران برادرم! خداوند، شما را بر این غمخواری و همدردی و جانبازی تان برای ما، بهترین پاداش پروا پیشگان را عطا فرماید»....

سپس، آن دو جوان پیش رفتند و در همان حال، به سوی حسین علیه السلام رو کرده، گفتند: سلام بر تو، ای فرزند پیامبر خدا!

امام علیه السلام نیز پاسخ داد: «و بر شما باد سلام و رحمت خدا!».

سپس جنگیدند تا به شهادت رسیدند. (۲)

ص: ۵۱۵

۱- (۱) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳. [۱]

۲- (۲) جاءَ الفَتَيَانِ الجَابِرِيَانِ: سَيِّفُ بَنِ الحَارِثِ بَنِ سُرَيْعٍ، وَمَالِكُ بَنِ عَبْدِ بَنِ سُرَيْعٍ، وَهُمَا ابْنَا عَمِّ وَأَخَوَانِ لَأُمِّ، فَاتَّيَا حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَنَوْا مِنْهُ وَهُمَا يَبْكِيَانِ. فَقَالَ: أَيُّ ابْنِي أَخِي، مَا يُبْكِيكُمَا؟ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَا عَنْ سَاعَةٍ قَرِيرَى عَيْنٍ. قَالَا: جَعَلْنَا اللَّهَ فِدَاكَ! لَا وَاللَّهِ مَا عَلَي أَنْفُسِنَا نَبْكِي، وَلَكِنَّا نَبْكِي عَلَيْكَ، نَرَاكَ قَدْ أَحْيَطَ بِكَ وَلَا نَقْدِرُ عَلَى أَنْ نَمْنَعَكَ. فَقَالَ: جَزَاكُمَا اللَّهُ يَا بَنِي أَخِي بَوَجْدِكُمَا مِنْ ذَلِكَ وَمُوَاسَاتِكُمَا إِيَّايَ بِأَنْفُسِكُمَا أَحْسَنَ جَزَاءِ الْمُتَّقِينَ... ثُمَّ اسْتَقْدَمَ الفَتَيَانِ الجَابِرِيَانِ يَلْتَفِتَانِ إِلَى حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَقُولَانِ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ: وَعَلَيْكُمَا السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، فَقَاتَلَا حَتَّى قُتِلَا ۳۵۴ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۲، [۲] الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۸). [۳]

جُناده بن حارث سلمانی یا انصاری، که با نام های مختلفی، مانند: جابر بن حارث سلمانی، جَبَّار بن حارث سلمانی، جِیاد بن حارث سلمانی مرادی، حَیَّان بن حارث سلمانی اَزْدی، حَیَّان بن حارث، حَسَّان بن حارث و حَبَّاب بن حارث، از او یاد شده است.

وی در روز عاشورا، با خواندن این اشعار، به صف دشمن حمله ور شد و جنگید تا به خیل شهیدان پیوست:

من، جُناده، پسر حارثم

نه ناتوانم، و نه شکننده بیعتم

تا آن زمان که وارثم

بر بالای جسد متلاشی شده ام بر روی خاک، بایستد.

پس از او، [پسرش] عمرو بن جُناده، به سوی میدان رفت.

در «زیارت ناحیه»، آمده است:

السَّلَامُ عَلَی حَیَّانَ بْنِ الْحَارِثِ السَّلْمَانِیِّ الْأَزْدِیِّ (۱).

سلام بر حَیَّان بن حارث سلمانی اَزْدی!

نام وی، در «زیارت رجیّه» هم آمده است.

۱۰/۳ جُون، غلام ابو ذر

وی، برده سیاهی بود از یاران امام حسین علیه السلام. وی، روز عاشورا خواست تا به میدان برود؛ ولی امام علیه السلام از وی خواست که از این کار، منصرف شود؛ اما چون، ضمن

ص: ۵۱۶

پافشاری برای رفتن به میدان، به امام علیه السلام گفت:

وَاللَّهِ إِنَّ رِيحِي لَمُتِنٌ، وَإِنَّ حَسْبِي لَللَّيْمِ، وَلَوْ نِي لَمَأْسُودٌ، فَتَنَفَّسَ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ، فَيَطِيبَ رِيحِي، وَيَشْرُفَ حَسْبِي، وَيَبَيِّضَ وَجْهِي. لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ (۱).

به خدا سوگند، بویی بد، تباری پست و رنگی سیاه دارم پس بهشت را از من دریغ مَدار تا بویم، خوش و تبارم، نیکو و رویم سپید شود! نه! به خدا سوگند، از شما جدا نمی شوم تا این که خون سیاهم با خون شما، در آمیزد.

این خدمت گزار راستین آل محمد صلی الله علیه و آله نیز جنگید تا به خیل شهیدان پیوست. در گزارشی متأخر آمده که امام علیه السلام، بر سر جنازه او ایستاد و برای او، این چنین دعا کرد:

اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ، وَطَيِّبْ رِيحَهُ، وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ، وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ (۲).

خداوندا! صورت او را نورانی و بویش را خوش گردان و او را با نیکان، محشور کن و میان او و محمد و خاندان محمد صلی الله علیه و آله، آشنایی برقرار نما.

و در ادامه گزارش، از امام زین العابدین علیه السلام، روایت شده که پس از ده روز که مردم، برای دفن شهدا آمدند، از جنازه او بوی مُشک، استشمام می شد.

در «زیارت ناحیه مقدسه»، آمده است:

السَّلَامُ عَلَيَّ جَوْنِ بْنِ حَرِيٍّ مَوْلَى أَبِي ذَرِّ الْغِفَارِيِّ (۳).

سلام بر جون بن حری، غلام ابو ذر غفاری!

در «زیارت رجبیه» هم نام وی آمده است.

ص: ۵۱۷

۱- (۱) الملهوف: ص ۱۶۳، مثير الأحزان: ص ۶۳.

۲- (۲) تسليہ المجالس: ج ۲ ص ۲۹۳، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۳. گفتیم که متفردات منابع متأخر، قابل استناد نیستند.

۳- (۳) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳. [۲]

اشاره

حیب بن مظاهر اسدی که در منابع رجالی و تاریخی، از وی با نام حیب بن مُظَهَّرِ فَعَّسِی نیز یاد شده، از یاران خاصّ امام علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام بوده است؛ بلکه به گفته ابن حجر، (۱) دوران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نیز درک کرده است.

وی در دوران حکومت امام علی علیه السلام، یکی از اعضای «سپاه ویژه» ایشان - که «شُرَطَةُ الْخَمِيس» نامیده می شد - بوده است.

مذاکرات حیب بن مظاهر با میثم تمار و رُشَید هَجْری در باره آینده، نشانه آن است که آنان، از اصحاب سِتْر امام علی علیه السلام، و برخوردار از کمالات بلند معنوی و علم منایا و بلایا (مرگ ها و حادثه ها) بوده اند.

وی، در زمره نخستین کسانی بود که از امام حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه، دعوت کردند.

همچنین حیب، در بیعت گرفتن از مردم کوفه، نقشی فعال داشت.

حیب، در روز عاشورا، فرماندهی جناح چپ سپاه امام علیه السلام را به عهده داشت و از آرامش و روحیه بسیار بالایی برخوردار بود.

او همچنان رزمید تا به خیل شهدای کربلا پیوست. شهادت حیب، برای امام حسین علیه السلام، بسیار ناگوار بود. لذا هنگامی که وی شهید شد، فرمود:

أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحُمَاةَ أَصْحَابِي (۲).

من، شهادت خود و یارانِ حمایتگرَم را به حساب خدا می گذارم.

در «زیارت ناحیه مقدسه»، آمده است:

السَّلَامُ عَلَي حَيِّبِ بْنِ مُظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ (۳).

ص: ۵۱۸

۱- (۱) الإصابه: ج ۲ ص ۱۴۲.

۲- (۲) تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۹.

۳- (۳) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳.

سلام بر حبيب بن مظاهر اسدی !

نام وی در «زیارت رجیّه» هم آمده است.

نکته

گفتنی است که فاضل دربندی، در کتاب أسرار الشهادة، (۱) داستان مفصّلی را در باره ملاقات حبيب بن مظاهر با مُسلم بن عوسَیجه در مغازه عطّاری در بازار کوفه برای خرید رنگ، همچنین نامه امام حسین علیه السلام به حبيب و دعوت از او برای یاری خود، گفتگوی حبيب با همسرش در باره رفتن به کربلا، سخن گفتن غلام حبيب با اسب وی در خارج از کوفه، چگونگی رسیدن حبيب به کربلا و ابلاغ سلام زینب علیها السلام به وی هنگام ورود به کربلا، نقل کرده است که مانند بسیاری از مطالب دیگر این کتاب، در منابع معتبر، اثری از آنها دیده نمی شود و متأسّفانه، بسیاری از اهل منبر و مرثیه سرایان، آنها را نقل می کنند.

۱۲/۳ حجاج بن مسروق

حجاج بن مسروق جُعفی، یکی دیگر از یاران باوفای سید الشهداء علیه السلام است که در عاشورا، به شرف شهادت، نائل آمد. وی، همان کسی است که در جریان برخورد سپاه حُرّ بن یزید با امام علیه السلام، به دستور امام علیه السلام، اذان ظهر را گفت و منابع، او را به عنوان مؤذن حسین علیه السلام معرفی کرده اند. وی، روز عاشورا، به صف دشمن حمله کرد تا به لقاء الله پیوست.

در «زیارت ناحیه»، آمده است:

السَّلَامُ عَلَی الْحَجَّاجِ بْنِ مَسْرُوقِ الْجُعْفِيِّ (۲).

سلام بر حجاج بن مسروق جُعفی !

ص: ۵۱۹

۱- (۱) أسرار الشهادات: ج ۲ ص ۵۹۱-۵۹۳.

۲- (۲) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳. [۱]

نام وی در «زیارت رجیّه» هم آمده است.

۱۳/۳ حُر بن یزید ریاحی

حُر بن یزید ریاحی، یکی از بزرگان قبیله بنی تمیم بوده است. اطلاع دیگری از وی در دست نیست؛ لیکن سرنوشت او در میان یاران امام حسین علیه السلام، استثنایی و بسیار آموزنده است.

حُر، نخستین کسی بود که راه را بر امام حسین علیه السلام و یارانش بست. انتخاب وی به فرماندهی سپاهی که نخستین برخورد را با امام علیه السلام داشت، حاکی از اعتماد کامل حکومت اموی به اوست. گناهی که حُر مرتکب شد، گناه کوچکی نبود؛ ولی هنگامی که خود را میان بهشت و دوزخ دید، ظاهر فریبنده دنیا - که در باطن آن، دوزخ نهفته بود - او را نفریفت و او، راه بهشت را به همراه دیگر شهدای کربلا، انتخاب کرد.

حُر، پس از انتخاب راه بهشت، نهیبی بر اسب خود زد و در حالی که دست هایش را روی سرش گذاشته بود، خود را به خیمه های سید الشهداء علیه السلام رساند و در بین راه، این جملات را زمزمه می کرد:

اللَّهُمَّ إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ فُتِبَ عَلَيَّ، فَقَدْ أُرْعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَأَوْلَادِ بِنْتِ نَبِيِّكَ (۱).

خداوندا! به سوی تو، توبه کردم. توبه ام را بپذیر، که دلِ دوستانت و فرزندان دختر پیامبرت را لرزاند.

حُر، پس از ایراد سخنانی هشیارکننده و هشداربخش برای سپاه کوفه، به صف دشمن حمله کرد تا به شرف شهادت، نائل آمد. یاران امام علیه السلام، او را در حالی که هنوز رمقی در تن داشت، از صحنه نبرد، بیرون آوردند و در برابر امام علیه السلام نهادند. سخنان امام علیه السلام بر بالین وی نیز، بسیار قابل تأمل است. ایشان، در حالی که غبار از چهره او

ص: ۵۲۰

پاک می کرد، فرمود:

أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكُ أُمَّكَ، حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَحُرٌّ فِي الْآخِرَةِ (۱).

تو حُر (آزاده) هستی، همان گونه که مادرت تو را نامیده است؛ آزاده در دنیا و آخرت.

در «زیارت ناحیه مقدسه»، آمده است:

السَّلَامُ عَلَى الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ الرِّيَّاحِيِّ (۲).

سلام بر حُر بن یزید ریاحی!

در «زیارت رجبیه» هم نام وی، آمده است.

۳۵۲. تاریخ الطبری - به نقل از عدی بن حرملة - چون عمر بن سعد، لشکر را آماده حمله کرد، حُر بن یزید به او گفت: خدا، تو را اصلاح کند! آیا می خواهی با این مرد (حسین علیه السلام) بجنگی؟

عمر گفت: به خدا سوگند، آری؛ چنان جنگی که آسان ترین بخش آن، افتاده شدن سرها و قطع دست ها باشد!

حُر گفت: آیا هیچ یک از پیشنهادهای او، شما را راضی نمی کند؟

عمر بن سعد گفت: به خدا سوگند، اگر کار با من بود، [صلح] می کردم؛ اما فرمان روایت [ابن زیاد] نپذیرفته است.

راوی می گوید: حُر، آمد تا در جایی میان مردم ایستاد. مردی از قبیله اش به نام قُره بن قیس، همراهش بود. به او گفت: ای قُره! آیا امروز، اسبت را آب داده ای؟

گفت: نه.

گفت: می خواهی که آن را آب دهی؟

قُره می گوید: به خدا سوگند، گمان بُردم که او می خواهد کناره بگیرد و در جنگ،

ص: ۵۲۱

۱- (۱) الملهوف: ص ۱۵۹.

۲- (۲) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳.

حضور نیابد و خوش ندارد که من، او را به هنگام این کار بینم و خیر آن را به فرمانده برسانم. لذا به او گفتم: آبش نداده ام. می روم تا به آن، آب بدهم.

از جایی که خُر بود، دور شدم. به خدا سوگند، اگر مرا از قصد خود، آگاه می کرد، همراه او به سوی حسین علیه السلام می رفتم.

او کم کم به حسین علیه السلام نزدیک شد. مردی از قبیله اش به نام مهاجر بن اوس، به او گفت: ای ابن یزید! چه می کنی؟ می خواهی حمله کنی؟

خُر، خاموش ماند و لرزه، اندامش را گرفته بود. آن مرد به او گفت: ای ابن یزید! به خدا سوگند، کار تو، مشکوک است! به خدا سوگند، هرگز در هیچ جنگی، آنچه اکنون از تو می بینم، ندیده بودم. اگر از من می پرسیدند که شجاع ترین مرد کوفه کیست، از [کنار نام] تو نمی گذشتم. پس این چه کاری است که از تو می بینم؟!

خُر گفت: به خدا سوگند، خود را میان بهشت و دوزخ می بینم و -به خدا سوگند-، هیچ چیز را بر بهشت بر نمی گزینم، حتی اگر تکه تکه و سوزانده شوم.

سپس، بر اسبش هی زد و به حسین علیه السلام پیوست. خُر به حسین علیه السلام گفت: خدا، مرا فدایت کند، ای فرزند پیامبر خدا! من، همان کسی هستم که تو را از برگشتن، باز داشتم و چشم از تو برنگرفتم و همراهت آمدم تا تو را مجبور به نزول در این جا کردم. به خدا سوگند -آن خدایی که جز او خدایی نیست-، هرگز گمان نداشتم که این گروه، پیشنهادهای تو را نپذیرند و کار را به این جا برسانند. به خود می گفتم: چه اشکالی دارد که در برخی امور، از آنان، اطاعت کنم تا آنان، مرا بیرون رفته از اطاعتشان نبینند؟ آنها نیز این پیشنهادهای حسین را می پذیرند [و کار به خوشی خاتمه می یابد]. به خدا سوگند، اگر گمان هم می کردم که آنان، پیشنهادهای تو را نمی پذیرند، این کارها را با تو نمی کردم. اکنون، پیش تو آمده ام و پشیمان از آنچه کرده ام، به درگاه خدا توبه می کنم و با جانم، تو را یاری می دهم تا پیش رویت بمیرم. آیا برای من، توبه ای هست؟

حسین علیه السلام فرمود: «آری. خداوند، توبه ات را می پذیرد و تو را می آمرزد. نام تو

چیست؟

گفت: من حُر، پسر یزید هستم.

حسین علیه السلام فرمود: «تو حُر (آزاده) هستی، همان گونه که مادرت، تو را نامیده است. تو، إن شاء الله، در دنیا و آخرت، آزاده ای. فرود بیا».

حُر گفت: من سواره باشم، برایت سودمندترم تا پیاده شوم. سوار بر اسبم، ساعتی با آنان می جنگم. کارم به فرود آمدن (شهادت)، خواهد انجامید.

حسین علیه السلام فرمود: «رحمت خدا بر تو باد! هر چه به نظرت می رسد، همان گونه عمل کن».

حُر، جلوی یارانش آمد و گفت: ای مردمان! چرا یکی از این پیشنهادهای حسین علیه السلام را نمی پذیرید تا خداوند، شما را از جنگ و ستیز با او، آسوده کند؟

گفتند: این فرمانده، عمر بن سعد است. با او سخن بگو.

حُر، همان سخن را با او باز گفت. عمر گفت: من نیز بسیار دوست داشتم که اگر راهی بیابم، چنین کنم.

حُر گفت: ای مردم کوفه! مادران به عزایتان بنشینند و گریان شود! او را دعوت کردید و چون آمد، تسلیمش کردید. ادعای جان دادن در راهش را نمودید و سپس، بر او تاخته اید تا او را بکشید. او را باز داشته اید و اختیار را از کفش رُبوده و از همه سو، محاصره اش کرده اید و از روی آوردن به این همه سرزمین های پهناور خدا برای در امان ماندن خود و خانواده اش، باز داشته اید. اینک، اسیر دست شماست و اختیارِ سود و زیانی برای خود ندارد. او و همسران و کودکان و یارانش را از آب جاری فرات، محروم نموده اید؛ آبی که یهود و مجوس و مسیحی، از آن می نوشند، و خوگ و سگک صحرا در آن می غلتند. آن گاه، ایشان از تشنگی، در حال جان کُندن هستند. چه بد رفتاری با فرزندان محمد صلی الله علیه و آله داشتید! خداوند، شما را روز تشنگی (قیامت) سیراب نکند، اگر هم اکنون، توبه نکنید و از آنچه اکنون می کنید، دست نکشید!

پیادگان لشکر، به او حمله بُردند و به او تیراندازی کردند. حُر نیز آمد و پیش روی

ص: ۵۲۳

١- (١) إِنَّ الْحُرَّ بْنَ يَزِيدَ لَمَّا زَحَفَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، قَالَ لَهُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ! مُقَاتِلُ أَنْتَ هَذَا الرَّجُلَ؟ قَالَ: إِي وَاللَّهِ، قِتَالًا أَيْسَرُهُ أَنْ تَسْقُطَ الرُّؤُوسُ وَتَطِيحَ الْأَيْدِي. قَالَ: أَفَمَا لَكُمْ فِي وَاحِدِهِ مِنَ الْخِصَالِ الَّتِي عَرَضَ عَلَيْكُمْ رِضَى؟ قَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: أَمَا وَاللَّهِ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ لَفَعَلْتُ، وَلَكِنَّ أَمِيرَكَ قَدْ أَبَى ذَلِكَ. قَالَ: فَأَقْبَلْ حَتَّى وَقَفَ مِنَ النَّاسِ مَوْقِفًا، وَمَعَهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ يُقَالُ لَهُ: فُرَّةُ بْنُ قَيْسٍ. فَقَالَ: يَا فُرَّةُ! هَلْ سَقَيْتَ فَرَسَكَ الْيَوْمَ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: إِنَّمَا تُرِيدُ أَنْ تَسْقِيَهُ؟ قَالَ: فَظَنَنْتُ وَاللَّهِ أَنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتَنَحَّى فَلَا يَشْهَدَ الْقِتَالَ، وَكَرِهَ أَنْ أَرَاهُ حِينَ يَصْنَعُ ذَلِكَ، فَيَخَافُ أَنْ أَرْفَعَهُ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُ: لِمَ أَسْقِيهِ، وَأَنَا مُنْطَلِقٌ فَسَاقِيهِ. قَالَ: فَاعْتَرَلْتُ ذَلِكَ الْمَكَانَ الَّذِي كَانَ فِيهِ. قَالَ: فَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّهُ أَطْلَعَنِي عَلَى الَّذِي يُرِيدُ، لَخَرَجْتُ مَعَهُ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: فَأَخَذَ يَدُنِي مِنْ حُسَيْنٍ قَلِيلًا قَلِيلًا. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ يُقَالُ لَهُ الْمُهَاجِرُ بْنُ أَوْسٍ: مَا تُرِيدُ يَا بَنَ يَزِيدَ؟ أَتُرِيدُ أَنْ تَحْمِلَ؟ فَسَكَتَ وَأَخَذَهُ مِثْلَ الْعُرْوَاءِ. فَقَالَ لَهُ: يَا بَنَ يَزِيدَ! وَاللَّهِ إِنْ أَمَرَكَ لَمُرِيبٌ، وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مِنْكَ فِي مَوْقِفٍ قَطُّ مِثْلَ شَيْءٍ أَرَاهُ الْآنَ، وَلَوْ قِيلَ لِي: مِمَّنْ أَشَجَّعَ أَهْلَ الْكُوفَةِ رَجُلًا. مَا عَدَوْتُكَ، فَمَا هَذَا الَّذِي أَرَى مِنْكَ؟ قَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ أَخَيْرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَوَاللَّهِ لَا أَخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئًا وَلَوْ قُطِّعَتْ وَحُرِّقَتْ، ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ فَلَحِقَ بِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ لَهُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَنَا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسْتُكَ عَنِ الرُّجُوعِ، وَسَايَرْتُكَ فِي الطَّرِيقِ، وَجَعَجَعْتُ بِسُوءِكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ، وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، مَا ظَنَنْتُ أَنْ الْقَوْمَ يَرُدُّونَ عَلَيْكَ مَا عَرَضْتَ عَلَيْهِمْ أَيْدِيًا، وَلَا يَبْلُغُونَ مِنْكَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَا أَبَالِي أَنْ أُطِيعَ الْقَوْمَ فِي بَعْضِ أَمْرِهِمْ، وَلَا يَزُونَ أُمَّي خَرَجْتُ مِنْ طَاعَتِهِمْ، وَأَمَّا هُمْ فَسَيَقْبَلُونَ مِنْ حُسَيْنٍ هَذِهِ الْخِصَالِ الَّتِي يَعْرِضُ عَلَيْهِمْ، وَوَاللَّهِ لَوْ ظَنَنْتُ أَنَّهُمْ لَا يَقْبَلُونَهَا مِنْكَ مَا رَكِبْتُهَا مِنْكَ، وَإِنِّي قَدْ جِئْتُكَ تَائِبًا مِمَّا كَانَ مِنِّي إِلَى رَبِّي، وَمُوَاسِيًا لَكَ بِنَفْسِي حَتَّى أَمُوتَ بَيْنَ يَدَيْكَ، أَفَتَرَى ذَلِكَ لِي تَوْبَةً؟ قَالَ: نَعَمْ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَيَغْفِرُ لَكَ، مَا اسْمُكَ؟ قَالَ: أَنَا الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ. قَالَ: أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكَ امُّكَ، أَنْتَ الْحُرُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، أَنْزِلْ. قَالَ: أَنَا لَمْكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي رَاجِلًا، أَقَاتِلُهُمْ عَلَى فَرَسِي سَاعَةً، وَإِلَى التُّزُولِ مَا يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِي، قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَاصْنَعْ يَرْحَمُكَ اللَّهُ مَا بَدَأَ لَكَ. -

۳۵۳. الأمالی، صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از امام زین العابدین علیهم السلام: -حُرّ بن یزید، اسبش را هبی کرد و از لشکر عمر بن سعد - که خدا، لعنتش کند - عبور کرد و به لشکر حسین علیه السلام رسید، در حالی که دستش را بر سرش نهاده بود و می گفت: خدایا! به سوی تو باز می گردم. تو هم توبه ام را بپذیر که من، دل های دوستان تو و فرزندان پیامبرت را لرزانده ام. ای فرزند پیامبر خدا! آیا من می توانم توبه کنم؟

امام علیه السلام فرمود: «آری. خداوند، توبه ات را پذیرفت.».

حُرّ گفت: ای فرزند پیامبر خدا! آیا اجازه می دهی برایت بجنگم؟

امام علیه السلام، اجازه فرمود. او به میدان آمد، در حالی که چنین رَجَز خواند:

من، گردن هایتان را با شمشیر می زنم

در راه بهترین ساکن سرزمین خَیْف (صحرای مکه).

آن گاه، هجده تن از آنان را کُشت و سپس، کشته شد. امام حسین علیه السلام نزد او - که خون از بدنش جاری بود - آمد و فرمود: «به به! ای حُرّ! تو در دنیا و آخرت، حُرّی

(آزاده ای)، همان گونه که چنین نامیده شده ای».

سپس امام حسین علیه السلام، چنین سرود:

بهترین آزاده، حُرّ ریاحی است

و چه آزاده ای، که جایگاه آمد و شد نیزه ها!

و چه خوب آزاده ای که چون حسین، نداد داد

در نخستین ساعات صبح، جان خود را فدا کرد! (۱)

۳۵۴. المناقب، ابن شهر آشوب: حُرّ، به میدان مبارزه آمد و چنین رَجَز می خواند:

من، بی گمان آزاده ام و پناه میهمانان

[اما] گردن شما را با شمشیر می زنم.

به جانبداری از بهترین ساکن سرزمین خَیْف

بر شما ضربه می زنم و در این کار، هیچ ستمی نمی بینم.

آن گاه، چهل و دو سه تن از آنان را کشت. (۲)

ص: ۵۲۶

۱- (۱) ضَرَبَ الحُرُّ بَنُ یزیدَ فَرَسَهُ، وَجَازَ عَسْكَرَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللهُ إِلَى عَسْكَرِ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَاضِعاً يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِلَيْكَ انبُ قُتِبَ عَلَيَّ؛ فَتَقَدَّ أُرْعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَاءِكَ وَأَوْلَادِ نَبِيِّكَ. يَا بَنَ رَسُولِ اللهِ، هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، تَابَ اللهُ عَلَيْكَ. قَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللهِ! أَتَأْذُنُ لِي فَأُقَاتِلَ عَنكَ؟ فَأَذِنَ لَهُ، فَبَرَزَ وَهُوَ يَقُولُ: أَضْرِبُ فِي أَعْنَاقِكُمْ بِالسَّيْفِ عَن خَيْرِ مَنْ حَلَّ بِلَادِ الخَيْفِ فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا ثُمَّ قُتِلَ، فَأَتَاهُ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَمُهُ يَشْخَبُ، فَقَالَ: بَخِ يَا حُرُّ، أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سُمِّيتَ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ، ثُمَّ أَنْشَأَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لِنَعَمِ الحُرِّ حُرُّ بَنِي رِيَّاحٍ وَنَعَمِ الحُرِّ مُخْتَلَفُ الرِّمَاحِ وَنَعَمِ الحُرِّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَاحِ ۳۵۶ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۳ ح ۲۳۹، [۱] روضه الواعظین: ص ۲۰۵). [۲]

۲- (۲) بَرَزَ الحُرُّ وَهُوَ يَرْتَجِزُ: إِنِّي أَنَا الحُرُّ وَمَاوَى الضَّيْفِ أَضْرِبُ فِي أَعْنَاقِكُمْ بِالسَّيْفِ عَن خَيْرِ مَنْ حَلَّ بِلَادِ الخَيْفِ أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ حَيْفٍ فَقَتَلَ نَيْفًا وَأَرْبَعِينَ رَجُلًا ۳۵۷ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۰، [۳] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۴-۱۵). [۴]

۳۵۵. مثير الأحزان: با سندم نقل می کنم که حُرّ بن یزید ریاحی به حسین علیه السلام گفت: هنگامی که عید الله، مرا به سوی تو روانه کرد و از کاخ [حکومتی] بیرون آمدم، از پشتِ سرم ندا رسید: «ای حُرّ! تو را به نیکی، بشارت باد».

من [به سوی صدا] رو کردم؛ اما کسی را ندیدم و گفتم: خدایا! این، چه بشارتی است، در حالی که من [برای جنگ] به سوی حسین علیه السلام می روم؟! و پیروی از تو، به فکرم نمی رسید.

امام علیه السلام فرمود: «به پاداش و نیکی رسیدی». (۱)

۱۴/۳ حنظله بن اسعد شامی

حنظله بن اسعد شامی یا شامی، یکی دیگر از حماسه سازان بزرگ عاشورا است. (۲) وی در حالی که خود را سپر امام علیه السلام در برابر شمشیرها، تیرها و نیزه های دشمن قرار داده بود، همانند مؤمن آل فرعون، با قرائت آیاتی از قرآن، با صدای بلند، به آنان هشدار داد:

«ای قوم من! من بر شما، از روزی همانند روزگار [عذاب] اقوام پیشین می هراسم؛ مانند حال و روز قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنها بودند؛ و خداوند، در حقّ بندگان، ستمی نمی خواهد» (۳).

ص: ۵۲۷

۱- (۱) رَوَيْتُ بِإِسْنَادِي أَنَّهُ [أَيُّ الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ الرَّيَّاحِيِّ] قَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا وَجَّهَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ إِلَيْكَ، خَرَجْتُ مِنَ الْقَصْرِ فَنُودِيَتْ مِنْ خَلْفِي: أَبَشِّرْ يَا حُرُّ بِخَيْرٍ، فَالْتَفَتْتُ فَلَمْ أَرِ أَحَدًا. فَقُلْتُ: وَاللَّهِ مَا هَذِهِ بَشَارَةٌ وَأَنَا أَسِيرٌ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ! وَمَا أَحَدْتُ نَفْسِي بِاتِّبَاعِكَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ أَصَبْتَ أَجْرًا وَخَيْرًا ۳۵۸ (مثير الأحزان: ص ۵۹، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۵). [۱]

۲- (۲) وی، همان کسی است که فرقه ای از غلات، معتقد بودند که روز عاشورا، شبیه امام حسین علیه السلام شد و شهید گردید و امام حسین علیه السلام به شهادت نرسید؛ بلکه مانند عیسی علیه السلام به آسمان برده شد. در حدیثی، امام رضا علیه السلام به شدت این مسئله را تکذیب و معتقدان به آن را تکفیر نموده است (ر.ک: عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۲۰۳ ح ۵).

۳- (۳) غافر: آیه ۳۰. [۲]

وی پس از کسب اجازه امام علیه السلام با این جملات، با ایشان خداحافظی کرد:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِكَ، وَعَرَّفَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ فِي جَنَّتِهِ (۱).

سلام بر تو، ای ابا عبد الله! درود خدا بر تو و خاندانت باد! و خداوند، در بهشتش، میان ما و تو آشنایی برقرار کند.

حسین علیه السلام نیز «آمین» گفت.

سپس، حنظله به میدان آمد و شربت شهادت نوشید.

در زیارت های «ناحیه» و «رجیّه» آمده است:

السَّلَامُ عَلَىٰ حَنْظَلَةَ بْنِ أَسْعَدَ الشُّبَامِيِّ (۲).

سلام بر حنظله بن اسعد شیبامی!

۱۵/۳ زُهَيرِ بْنِ قَين

زُهَيرِ بْنِ قَين بن حارث بَجَلِي، یکی از برجسته ترین یاران امام حسین علیه السلام بود که در روز عاشورا، فرماندهی جناح راست سپاه امام علیه السلام بر عهده او بود و نقش مؤثری در برخورد با سپاه کوفه داشت.

بَلَادُورِي، وی را از هواداران عثمان می داند. (۳) دشمن نیز در عصر تاسوعا، او را عثمانی خواند. (۴)

با این همه، هنگامی که در منزل زَرُود فرستاده امام علیه السلام، او را برای دیدار با ایشان دعوت کرد، با تشویق همسرش، به حضور امام حسین علیه السلام رسید و طولی نکشید که با چهره ای گشاده-که حاکی از تحوّل اساسی در روحیه او بود-، به خیمه اش باز گشت و دستور داد که آن را به نزدیکی خیمه های امام حسین علیه السلام منتقل کنند.

ص: ۵۲۸

۱- (۱) تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۳. [۱]

۲- (۲) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳ و ۳۴۱. [۲]

۳- (۳) أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۷۸.

۴- (۴) ر.ک: ص ۴۳۳ ح ۲۹۶.

زهیر، پس از بازگشت از محضر امام علیه السلام، خاطره ای را برای همراهانش تعریف کرد تا شاید بتواند آنان را با خود همراه کند.

اما از آن جمعیتی که با او بودند، کسی برنخواست. پس از این لحظه سرنوشت ساز، زهیر در صف یاران استوار امام حسین علیه السلام قرار گرفت. شب عاشورا نیز امام حسین علیه السلام، خطاب به یاران خود فرمود:

ألا- وإِنِّي لَمَأْظُنُّ إِنَّهُ آخِرُ يَوْمٍ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ. أَلَا- وَإِنِّي قَدْ أُذِنْتُ لَكُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِيعاً فِي حِلِّ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ، هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ، فَاتَّخِذُوهُ جَمَلاً (۱).

بدانید که به گمانم، امروز، آخرین روزی است که با آنهایم. من به شما، اجازه دادم و همه شما آزادید که بروید. هیچ عهده‌ای از من برعهده شما نیست. شب، تاریکی اش را گسترده است. پس آن را مرکب خود قرار دهید [و بروید].

زُهَير، ایستاد و با این جملات زیبا و شگفت‌انگیز، نسبت به آن امام علیه السلام، اظهار ارادت و وفاداری کرد:

وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ، ثُمَّ نُشِرْتُ، ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أَقْتِيلَ كَذَا أَلْفَ قَتْلَةٍ، وَأَنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَنْ نَفْسِكَ وَعَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ (۲).

به خدا سوگند، دوست دارم که کشته شوم، آن گاه، دوباره زنده گردم و باز، کشته شوم و تا هزار بار، کشته شدنم تکرار شود؛ و خداوند، با این کشته شدنم، از تو و از این جوانان خاندانت، کشته شدن را برطرف کند.

ظهر عاشورا، زُهَير، در کنار سعد بن عبد الله حنفی، همراه با نیمی از یاران باقی مانده امام علیه السلام، خود را سپر دفاعی ایشان قرار دادند. آنان، جلوی امام علیه السلام ایستادند و امام علیه السلام در پشت آنها نماز خواند.

زُهَير، پس از نبردی سنگین و قهرمانانه، به دست کثیر بن عبد الله و مهاجر بن اوس، شهید شد. لحظه ای که او به زمین افتاد، امام علیه السلام خطاب به این مجاهد بزرگ، چنین فرمود:

ص: ۵۲۹

۱- (۱) الإرشاد: ج ۲ ص ۹۱. [۱]

۲- (۲) تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۸؛ [۲] الإرشاد: ج ۲ ص ۹۱. [۳]

لَا يُبْعِدَنَّكَ اللَّهُ يَا زُهَيْرُ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ، لَعَنَ الَّذِينَ مَسَّحَهُمْ قِرْدَةً وَخَنَازِيرَ! (۱)

خداوند، تو را از [رحمتش] دور نکند- ای زُهیر- و کُشنده ات را لعنت نماید؛ همانند لعن کسانی که آنها را به بوزینه و خوک، تبدیل کرد!

در «زیارت ناحیه مقدسه» می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ الْبَجَلِيِّ، الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أُذِنَ لَهُ فِي الْإِنصِرَافِ: لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أُيْدًا، أَتْرُكُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أُسِيرًا فِي يَدِ الْأَعْدَاءِ وَأُنَجِّو! لَا أُرَانِي اللَّهَ ذَلِكَ الْيَوْمَ (۲).

سلام بر زُهیر بن قین بَجَلی که وقتی حسین علیه السلام به او اجازه داد که برود، گفت: نه. به خدا سوگند، چنین چیزی، هرگز اتفاق نمی افتد که پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در دست دشمنان، رها کنم و خودم را نجات دهم. خدا، چنین روزی را نیاورد!

نام او در «زیارت رجبیه» نیز آمده است.

گفتنی است آنچه در کتاب مجالس المواعظ آمده که زُهیر، در کودکی با امام حسین علیه السلام بازی می کرده است و خاکِ جای پای او را بوسیده و بدین جهت، مورد ملاحظت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته است، (۳) در منابع معتبر نیامده و بررسی زندگی زُهیر نیز قرینه عدم صحت این گزارش است. این ماجرا، در کتاب المنتخب طریحی، مفصل تر آمده؛ ولی نام کودک، بیان نشده است (۴) و در افواه نیز، معمولاً- نام آن کودک، حیب بن مُظاهر گفته می شود؛ ولی به هر حال، اصل ماجرا و نام کودک، مدرک معتبری ندارد.

۳۵۶. مثير الأحزان: زُهیر بن قین، پیش آمد و پیش روی حسین علیه السلام جنگید، در حالی که می گفت:

من زُهیرم، پسر قین

آنان را با شمشیر، از حسین علیه السلام می رانم.

ص: ۵۳۰

۱- (۱) مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۰. [۱]

۲- (۲) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳. [۲]

۳- (۳) مجالس المواعظ: ص ۵۹.

۴- (۴) المنتخب، طریحی: ص ۱۹۶.

وقت نماز ظهر، فرا رسید. حسین علیه السلام به زُهَیر بن قَین و سعید بن عبد الله حنفی، فرمان داد تا با نیمی از یاران باقی مانده اش، جلوی او بایستند. سپس حسین علیه السلام با یارانش نماز خوف خواند... و زُهَیر، به سختی جنگید تا به شهادت رسید. (۱)

۱۶/۳ سعید بن عبد الله حنفی

سعید بن عبد الله حنفی، از یاران استوار گام امام حسین علیه السلام و از افراد نامدار حاضر در واقعه کربلاست.

پس از ورود مسلم علیه السلام به کوفه، وی در خانه مختار، حضور یافت و ضمن سخنرانی ای، یاری کردن امام حسین علیه السلام و وفاداری خود را به نهضت حسینی، اعلام کرد و مردم را به بیعت با مسلم و پیروی از او، تشویق نمود.

وی، هنگامی که امام حسین علیه السلام در شب عاشورا، به همراهانش اجازه داد که از ایشان جدا شوند و از منطقه درگیری خارج گردند، با این سخنان حماسی، نسبت به ایشان، اظهار ارادت و وفاداری کرد و گفت:

وَاللَّهِ لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أَقْتَلُ، ثُمَّ أَحْيَا، ثُمَّ أَحْرَقُ حَيًّا، ثُمَّ أَذْرُ، يُفَعَّلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً؛ مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ (۲).

اگر می دانستم که کشته می شوم و بار دیگر زنده می شوم و زنده زنده، سوزانده و تکه تکه می شوم و هفتاد بار با من، چنین می کنند، باز از تو جدا نمی شدم تا در راه تو بمیرم.

ص: ۵۳۱

۱- (۱) تَقَدَّمَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ فَقَاتَلَ بَيْنَ يَدَيْ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا زُهَيْرٌ وَأَنَا ابْنُ الْقَيْنِ أَذُودُهُمْ بِالسَّيْفِ عَنِ حُسَيْنِ قَالَ: وَحَضَرَتْ صِبَاةُ الظُّهْرِ، فَأَمَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَزُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ وَسَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ أَنْ يَتَقَدَّمَا أَمَامَهُ بِنِصْفِ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَهُ، وَصَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ الْخَوْفِ... وَقَاتَلَ زُهَيْرٌ قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى قُتِلَ ۳۵۹ (مثير الأحزان: ص ۶۵، الملهوف: ص ۱۶۵).

۲- (۲) تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۸؛ [۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۹۱. [۲]

بر پایه شماری از گزارش ها، سعید بن عبد الله، یکی از کسانی بود که ظهر عاشورا، خود را در برابر امام حسین علیه السلام، سپر قرار دادند و امام علیه السلام با کمک آنها، نماز گزارد. (۱)

به گزارش خوارزمی، هنگامی که سعید بن عبد الله حنفی بر زمین افتاد، این جملات را زمزمه می کرد:

اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنِ عَادٍ وَثَمُودَ، اللَّهُمَّ أبلغ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ، وَأبلغهُ ما لَقِيتُ مِنَ أَلَمِ الجِرَاحِ، فَإِنِّي أُرَدْتُ بِمَذَلِكِ نُصْرَةَ ذُرِّيِّهِ نَبِيَّكَ (۲).

خداوندا! آنان را همانند عاد و ثمود، لعنت کن. خداوندا! از من به پیامبرت، سلام برسان و درد زخم هایم را به او برسان. من با این کار، قصد یاری ذرّیه پیامبرت را دارم.

در «زیارت رجبیه» و «زیارت ناحیه مقدّسه» آمده است:

السَّلَامُ عَلَي سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ، الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أُذِنَ لَهُ فِي الْإِنصَةِ رَافٍ: «لَا وَاللَّهِ لَا نُخَلِّيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيكَ، وَاللَّهِ لَوْ أَعْلَمْتُ أَنِّي أَقْتَلُ ثُمَّ أَحْيَى ثُمَّ أُحْرَقُ ثُمَّ أُذْرَى، وَيُفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ، حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ، وَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ مَوْتَةٌ أَوْ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ، ثُمَّ هِيَ بَعْدَهَا الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا».

فَقَدْ لَقِيتَ حِمَامَكَ، وَوَأَسَيْتَ إِمَامَكَ، وَلَقِيتَ مِنَ اللَّهِ الْكَرَامَةَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ، حَشَرْنَا اللَّهُ مَعَكُمْ فِي الْمُسْتَشْهِدِينَ، وَرَزَقْنَا مُرَافَقَتَكُمْ فِي أَعْلَى عَلْتَيْنِ (۳).

سلام بر سعد بن عبد الله حنفی؛ آن که وقتی حسین علیه السلام به او اجازه داد که برود، گفت: نه. به خدا سوگند، تو را رها نمی کنم، تا خدا بداند که در نبود پیامبر خدا، از تو پاسداری کردیم. به خدا سوگند، اگر بدانم که کشته می شوم و بار دیگر، زنده می شوم و سوزانده و قطعه قطعه می شوم و با من، هفتاد بار چنین می کنند، از تو جدا نمی شوم تا در راه تو بمیرم. چرا چنین نکنم، در حالی که مُردن یا کشته شدن،

ص: ۵۳۲

۱- (۱) ر.ک: ص ۴۹۵ ح ۳۴۱. [۱]

۲- (۲) مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۷. [۲]

۳- (۳) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳ و ۳۴۱. [۳]

یک بار بیش نیست و پس از آن، غوطه ور شدن در کرامتی پایان ناپذیر است. تو مرگ را دیدار کردی و امام خود را یاری نمودی و از خداوند، در سرای اقامت، کرامت دریافت کردی. خداوند، ما را با شما در میان شهید شدگان، محشور کند و در برترین جایگاه، همراهی با شما را روزی مان نماید.

۳۵۷. تاریخ الطبری - به نقل از محمد بن قیس - در ظهر عاشورا، حسین علیه السلام نماز ظهر را با آنان به صورت نماز خوف خواند. بعد از ظهر، دوباره به نبرد پرداختند و جنگ بالا گرفت و به حسین علیه السلام نزدیک شد. حنفی، جلوی حسین علیه السلام آمد و خود را هدف تیرهای آنان کرد و آن قدر در برابر تیرهایشان - که از چپ و راست می آمد - ایستاد تا از پای در آمد. (۱)

۳۵۸. مشیر الاحزان: هنگامی که جنگ به حسین علیه السلام رسید، مردی از بنی حنیفه، جلوی امام علیه السلام آمد و از او با جانش محافظت می کرد تا پیش روی او به زمین افتاد و این گونه گفت: خدایا! در ایجاد هر چه که بخواهی، ناتوان نیستی. پس یاری و دفاع مرا از حسین علیه السلام، به محمد صلی الله علیه و آله برسان و همراه شدن با او در سرای جاودان را روزی من بگردان. (۲)

۱۷/۳ سُوید بن عمرو

سُوید بن عمرو بن ابی مُطاع خَنَعَمی آخرین شهید از یاران امام حسین علیه السلام است.

سید بن طاووس، در باره چگونگی شهادت او می گوید:

ص: ۵۳۳

۱- (۱) صَبَّوْا الظُّهْرَ [أى فى یومِ عاشوراء]، صَلَّى بِهِمُ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَاةَ الخَوْفِ، ثُمَّ اقْتَتَلُوا بَعْدَ الظُّهْرِ، فَاشْتَدَّ قِتَالُهُمْ وَوَصَلَ إِلَى الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَاسْتَقَدَّمَ الحَنْفِيُّ أَمَامَهُ، فَاسْتَهَدَفَ لَهُمْ يَرْمُونَهُ بِالنَّبْلِ يَمِينًا وَشِمَالًا قَائِمًا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَمَا زَالَ يُرْمَى حَتَّى سَقَطَ ۳۶۰ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۱، [۱] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۳). [۲]

۲- (۲) لَمَّا وَصَلَ القِتَالُ إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقَدَّمَ أَمَامَهُ رَجُلٌ مِنَ بَنِي حَنِيفَةَ يَقِيهِ بِنَفْسِهِ حَتَّى سَقَطَ بَيْنَ يَدَيْ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَقَالَ الحَنْفِيُّ: اللَّهُمَّ لا- يُعْجِزُكَ شَيْءٌ تُرِيدُهُ، فَأَبْلِغْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نُصْرَتِي وَدَفَعِي عَنِ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَارزُقْنِي مُرَافَقَتَهُ فِي دارِ الخُلُودِ ۳۶۱ (مشیر الاحزان: ص ۶۶).

او همانند شیری دلیر جنگید و بر ناگواری های سخت، شکیبایی ورزید، تا در میان کشته ها افتاد. او زخم های بسیاری برداشت و همچنان، بی حرکت افتاده بود تا این که شنید: «حسین، کشته شد!». جنید و از کفشش، کاردی را بیرون کشید و [دوباره] با دشمنان نبرد کرد، تا کشته شد. رضوان خدا بر او باد!

۳۵۹. الملهوف: سُوید بن عمر بن ابی مُطاع، پیش آمد. او که [مردی] ارجمند و پُر نماز بود، به سانِ شیری شَرزه می جنگید و بر حوادث سهمگین، نهایتِ شکیبایی را ورزید تا میان کشتگان، به زمین افتاد و از فراوانی زخم، سنگین شد و [بر زمین] ابی حرکت ماند، تا شنید که می گویند: حسین، کشته شد!

پس با زحمت برخاست و از چکمه اش چاقویی بیرون آورد و با آن، به جنگ با دشمنان پرداخت تا به شهادت رسید. رضوان خداوند بر او باد! (۱)

۱۸/۳ جوانی که پدرش شهید شده بود

از نام و نسب این جوان، اطلاع دقیقی در دست نیست. برخی از متأخران، او را عمرو بن جُناده بن کعب انصاری دانسته اند. محدث قمی رحمه الله علیه، احتمال داده که وی، فرزند مُسلم بن عَوْسَجَه باشد. (۲)

به هر حال، مقتل نگاران، از جوانی یاد کرده اند که پدرش شهید شده بود و مادرش، از وی خواست که به یاری فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله برود. وی نیز به میدان رفت و شهید شد. سپاهیان دشمن، سر او را به سوی لشکرگاه امام علیه السلام پرتاب کردند؛ امّا این مادر با ایمان و دلاوری، سر عزیز خود را برداشت و ضمن آفرین گفتن بر نور چشم خود، آن را به سوی دشمن، پرتاب کرد و با عمود خیمه، به آنان حمله ور شد که امام

ص: ۵۳۴

۱- (۱) تَقَدَّمَ سُوَيْدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ أَبِي الْمُطَاعِ، وَكَانَ شَرِيفًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْأَسِيدِ الْبَاسِلِ، وَبَالَغَ فِي الصَّبْرِ عَلَى الْخَطْبِ النَّازِلِ، حَتَّى سَقَطَ بَيْنَ الْقَتْلَى وَقَدْ ائْتَحَنَ بِالْجِرَاحِ، وَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ وَلَيْسَ بِهِ حَرَكَ حَتَّى سَمِعَهُمْ يَقُولُونَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ، فَتَحَامَلَ وَأَخْرَجَ مِنْ حُفِّهِ سَكِينًا، وَجَعَلَ يُقَاتِلُهُمْ بِهَا حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ ۳۶۲ (الملهوف: ص ۱۶۵، مثير الأحزان: ص ۶۷).

۲- (۲) نفس المهموم: ص ۲۶۶.

حسین علیه السلام، برای او دعا کرد و دستور داد تا از میدان، باز گردد.

۱۹/۳ ابو عمر شیب بن عبد الله نَهْشَلِي

شیب بن عبد الله نَهْشَلِي، از یاران امام حسین علیه السلام و از طایفه بنی نُفَیل بن دارِم بوده است.

از وی در زیارت های «رجیّه» و «ناحیه مقدّسه»، چنین یاد شده است:

السَّلَامُ عَلٰی شَيْبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّهْشَلِيِّ (۱).

سلام بر شیب بن عبد الله نَهْشَلِي !

۳۶۰. مشیر الأَحْزَان - به نقل از مهران، هم پیمان بنی کاهل - در کربلا با حسین علیه السلام بودم که دیدم مردی، به شدت می جنگد، و به گروهی حمله نمی برد، جز آن که آنها را از هم می شکافد و سپس، به سوی حسین علیه السلام باز می گردد و رَجَز می خواند و می گوید:

بشارت ده که به راه درست در آمده ای و احمد را دیدار می کنی

و بر بلندای درِ باغ بهشت، فراز می آیی !

پرسیدم: این شخص، کیست؟

گفتند: ابو عمر نَهْشَلِي (نیز گفته شده: خَنْعَمِي).

سپس عامر بن نَهْشَل، یکی از افراد تیره بنی لایت از قبیله نَعْلَبَه، راه را بر او گرفت و او را کشت و سرش را جدا نمود. این ابو عمر، از شب زنده داران بسیار نماز گزار بود. (۲)

ص: ۵۳۵

۱- (۱) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳ و ۳۴۱. [۱]

۲- (۲) شَهِدْتُ كَرْبَلَاءَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَأَيْتُ رَجُلًا يُقَاتِلُ قِتَالًا شَدِيدًا، لَا يَحْمِلُ عَلٰی قَوْمٍ إِلَّا كَشَفَهُمْ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَرْتَجِزُ وَيَقُولُ: أَبِشْرٍ هُدَيْتَ الرُّشْدَ تَلْقَى أَحْمَدًا فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ تَعْلُو صُغْدًا فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالُوا: أَبُو عُمَرَ النَّهْشَلِيُّ - وَقِيلَ: الْخَنْعَمِيُّ - فَمَاعَتَرَضَهُ عَامِرُ بْنُ نَهْشَلٍ أَحَدُ بَنِي اللَّاتِ مِنْ نَعْلَبَةَ، فَقَتَلَهُ وَاجْتَرَّ رَأْسَهُ، وَكَانَ أَبُو عُمَرَ هَذَا مُتَهَجِّدًا كَثِيرًا الصَّلَاةِ ۳۶۳ (مشیر الأَحْزَان: ص ۵۷، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۰). [۲]

شوب ، که نام او وید نیز گفته شده ، بر پایه برخی از گزارش ها، از محدثان و بزرگان شیعه بوده است. در باره او گفته شده:

شوذب ، در مجلسی می نشست و شیعیان ، برای شنیدن حدیث ، نزد وی می آمدند . وی ، در تشیع ، پیشگام بود. در زیارت ناحیه مقدسه» ، آمده است:

السلام علی شوپ مولی شاکر .

سلام بر شوذب ، هم پیمان بنی شاکر؛

و در زیارت رجبیه» نیز آمده :

السلام علی سوید مولی شاکر

سلام بر سوید، هم پیمان بنی شاکر؛

۳۶۱. تاریخ الطبری - به نقل از محمد بن قیس □ : عابس بن ابی شیب شاکری ، با شوب هم پیمان (وابسته) قبیله اش ، آمد و به شوب گفت: قصد داری چه کنی؟

شوب گفت: چه کنم؟! همراه تو در دفاع از فرزند فاطمه دختر پیامبر خدا صلی اله علیه و آله می جنگم تا کشته شوم.

عباس گفت: همین گونه هم به تو گمان می رفت ؛ اما نه ! پیش روی ابا عبد الله علیه السلام برو، همان گونه که شهادت دیگر یارانش را دیده ، شهادت تو را نیز ببیند و پاداش شکیبایی بر آن را ببرد. من نیز همین کار را می کنم که اگر در این لحظه ، کس دیگری از

تو نزدیک تر داشتیم، خوش داشتیم که او را پیش بیندازم تا پاداش شکیبایی بر او را به حساب خدا بگذارم که امروز، برایمان سزاوار است با هر چه می توانیم، کسب پاداش کنیم؛ زیرا پس از امروز، دیگر عملی نیست و تنها محاسبه است.

شَوذَب آمد و بر حسین علیه السلام سلام داد و روانه میدان شد و جنگید تا کشته شد. (۱)

۲۱/۳ عابِس بن ابی شیب

عابِس بن ابی شیب شاکری یکی از دلاورترین و کوشاترین یاران امام حسین علیه السلام بوده است.

وی، نخستین کسی است که وقتی مسلم علیه السلام، نامه امام حسین علیه السلام را در خانه مختار برای جمعی از شیعیان کوفه قرائت کرد، از جا برخاست و در حمایت از او به سخنرانی پرداخت.

عابِس، نامه مسلم به امام علیه السلام را به مکه بُرد و در صحنه های مختلف نهضت امام حسین علیه السلام، حضور جدی داشت. سخنان او هنگام وداع با امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، حاکی از نهایت ایمان، ایثار و عشق او به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. وی خطاب به امام علیه السلام گفت:

يا ابا عبد الله، والله ما أقدِرُ على أن أدفعَ عنكَ القتلَ والضميمَ بشيءٍ أعزَّ عليَّ من نفسي، فعَلَيْكَ السَّلَامُ! (۲).

ص: ۵۳۷

۱- (۱) جاء عابِسُ بنُ أبي شيبِ الشَّاكِرِيُّ ومعه شَوذَبٌ مولى شاكِرٍ، فقال: يا شَوذَبُ، ما فى نَفْسِكَ أن تَصنَعَ؟ قال: ما أصنَعُ؟ أقاتِلُ مَعَكَ دونَ ابنِ بنتِ رسولِ الله صلى الله عليه وآله حتى أقتلَ، قال: ذلِكَ الظُّنُّ بِكَ، أمّا لا فتَقَدِّمَ بينَ يَدَيِ أبى عبدِ الله حتى يَحْتَسِبَ بِكَ كَمَا احتَسَبَ غيرَكَ من أصحابِهِ، وحتى احتَسِبَ بِكَ أنا، فإنَّهُ لو كانَ معي السَّاعَةَ أحمِدُ أنا أولى بِهِ مِنِّي بِكَ لَسِرَّرتي أن يَتَقَدَّمَ بينَ يَدَيَّ حتى احتَسِبَ بِهِ، فإنَّ هذا يومٌ يَتَّبِعِي لنا أن نطلبَ الأجرَ فيه بكلِّ ما قَدَرنا عليه، فإنَّهُ لا سَعَمَ لَ بعدَ اليومِ وإنما هو الحِسابُ. قال: فتَقَدَّمَ فسَلَّمَ على الحسينِ عليه السلام، ثُمَّ مَضَى فقاتَلَ حتى قُتِلَ ۳۶۴ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۴۳، [۱] مقتل

الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲ ص ۲۲). [۲]

۲- (۲) أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۴. [۳]

ای ابا عبد الله! چیزی عزیزتر از جانم برای جلوگیری از کشته شدن تو و ستم بر تو، ندارم. پس بَدُود!

هنگامی که سپاه دشمن از دلاوری های او به ستوه آمد، عمر بن سعد، دستور داد که از هر سو با سنگ به او حمله کنند. عابس، با دیدن این صحنه، چنان به وجد آمد که کلاه خود را از سر برداشت و زره از تن به در کرد و بدون کلاه خود و زره، از سنگ باران دشمن، استقبال کرد.

راوی، در بیان شجاعت او می گوید:

رَأَيْتُ رَأْسَهُ فِي أَيْدِي رِجَالِ ذَوِي عُدَّةٍ، هَذَا يَقُولُ: أَنَا قَتَلْتُهُ، وَهَذَا يَقُولُ: أَنَا قَتَلْتُهُ، فَأَتَوْا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ فَقَالَ: لَا تَخْتَصِمُوا، هَذَا لَمْ يَقْتُلْهُ سِنَانٌ وَاحِدٌ (۱).

پس از شهادت عابس، سرش در دست عده ای بود که هر یک از آنها مدعی بودند او را کشته اند. وقتی دعوی خویش را نزد عمر بن سعد بردند، گفت: دعوا نکنید. او را یک نفر، نکشته است.

در «زیارت رجبیه» و «زیارت ناحیه مقدسه»، آمده است:

السَّلَامُ عَلَى عَابِسِ بْنِ شَيْبِ بْنِ الشَّاكِرِيِّ (۲).

سلام بر عابس بن شیب شاکری!

۳۶۲. أنساب الأشراف: گفته اند: هنگامی که باقی مانده یاران حسین علیه السلام دیدند که نمی توانند خود حسین علیه السلام را از دسترس دشمن، دور نگاه دارند، برای شهادت، به رقابت پرداختند و پیش روی حسین علیه السلام به جنگ پرداختند تا کشته شوند.

عبس بن ابی شیب، آمد و گفت: ای ابا عبد الله! به خدا سوگند، نمی توانم قتل و ستم را با چیزی عزیزتر از جانم، از تو دور کنم. پس خدا حافظ!

سپس با شمشیرش به نبرد پرداخت و مردم، به سبب شجاعتش [از او]

ص: ۵۳۸

۱- (۱) تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۴. [۱]

۲- (۲) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳ و ۳۴۱. [۲]

می گریختند. سپس از همه سو به او هجوم آوردند تا به شهادت رسید. (۱)

۳۶۳. مُشیر الأَحْزَان: عَابِسُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ شَاكِرِي، هَمَّ بِمِئْمَانَ بْنِ شَاكِرٍ، آمَدَ. حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ أَوْ فَرَمُودَ: «أَيُّ ابْنِ شَوْذَبٍ! چَه قَصْدِي دَارِي؟».

گفت: همراه تو می جنگم.

سپس به حسین علیه السلام نزدیک شد و گفت: اگر می توانستم که با چیزی عزیزتر از جانم، از تو حفاظت کنم، این کار را می کردم.

سپس پیش رفت؛ ولی هیچ جنگجویی برای نبرد با او پیش نیامد. زیاد بن ربیع بن ابی تمیم حارثی گفت: این، فرزند ابو شیب شاکری و فردی نیرومند است. کسی به سوی او بیرون نرود. به سوی او، سنگ پرتاب کنید.

آنها هم سنگ بارانش کردند تا گشته شد. (۲)

۲۲/۳ عبد الرحمان بن عبد ربه انصاری

وی از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام بوده است. در باره اش، گفته شده: امیر مؤمنان، او را تربیت کرد و به او، قرآن آموخت.

ص: ۵۳۹

۱- (۱) قالوا: فَلَمَّا رَأَى بَقِيَّةَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ أَنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ يَمْتَنِعُوا وَلَا يَمْنَعُوا حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامَ، تَنَافَسُوا فِي أَنْ يُقْتَلُوا، فَجَعَلُوا يُقَاتِلُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى يُقْتَلُوا. وَجَاءَ عَابِسُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا أَقْدِرُ عَلَى أَنْ أَدْفَعُ عَنْكَ الْقَتْلَ وَالضَّيْمَ بِشَيْءٍ أَعَزَّ عَلَيَّ مِنْ نَفْسِي، فَعَلَيْكَ السَّلَامُ! وَقَاتَلَ بِسَيْفِهِ، فَتَحَامَاهُ النَّاسُ لِشَجَاعَتِهِ، ثُمَّ عَطَفُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَقُتِلَ ۳۶۵ (أَنَسَابُ الْأَشْرَافِ: ج ۳ ص ۴۰۴). [۱]

۲- (۲) جَاءَ عَابِسُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ الشَّاكِرِيُّ مَوْلَى بَنِي شَاكِرٍ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا شَوْذَبٍ مَا فِي نَفْسِكَ؟ قَالَ: أَقَاتِلُ مَعَكَ، فَدَنَا مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَقَالَ: لَوْ قَدَرْتُ أَنْ أَرْفَعُ عَنْكَ بِشَيْءٍ هُوَ أَعَزُّ مِنْ نَفْسِي لَفَعَلْتُ. ثُمَّ تَقَدَّمَ فَلَمْ يُقَدِّمْ عَلَيْهِ أَحَدٌ. فَقَالَ زِيَادُ بْنُ رَبِيعِ بْنِ أَبِي تَمِيمِ الْحَارِثِيُّ: هَذَا ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ الشَّاكِرِيِّ الْقَوِيُّ، لَا يَخْرُجَنَّ إِلَيْهِ أَحَدٌ، إِرْمُوهُ بِالْحِجَارِهِ. فَرَمَوْهُ حَتَّى قُتِلَ ۳۶۶ (مُشِيرُ الْأَحْزَانِ: ص ۶۶).

یکی از سوابق درخشان آن مرد بزرگ، این بود که وقتی امام علی علیه السلام در کوفه، جمعی از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را سوگند داد که هر کس سخنان ایشان را در غدیر خم، به گوش خود شنیده است، بلند شود و شهادت دهد، یکی از کسانی که از جا برخاست و در کنار دیگران شهادت داد، عبد الرحمان بود.

در جریان شوخی کردن یاران امام حسین علیه السلام با یکدیگر در آستانه شهادت نیز، به نام وی اشاره شده است.

۲۳/۳ عبد الله بن عمیر کلبی

عبد الله بن عمیر کلبی، که عبد الله بن تمیم کلبی نیز گفته شده، از یاران امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام، شمرده شده است.

وی در کوفه زندگی می کرد. وقتی شنید که مردم برای جنگ با امام حسین علیه السلام، آماده می شوند، تصمیم گرفت که برای یاری امام علیه السلام، خود را به کوفه برساند. وی این تصمیم را با همسرش در میان گذاشت. وی، ضمن تأیید تصمیم شوهرش، به او گفت: مرا نیز همراهت ببر.

آنها شبانه، خود را به کربلا رساندند.

عبد الله، رزمنده ای شجاع و دلیر بود که با تشخیص امام حسین علیه السلام، به عنوان نخستین مبارز، به نبرد دو تن از شجاعان دشمن رفت و آنها را به هلاکت رساند و در هجوم گروهی دشمن نیز، پس از هلاکت دو تن دیگر از آنان، به عنوان دومین شهید از یاران امام علیه السلام به خیل شهیدان پیوست.

پس از شهادت عبد الله، همسرش نیز - که در کنار جنازه او می گریست - به وسیله غلام شمر - که رستم نام داشت - به خیل شهیدان پیوست. در زیارت های رجیّه و «ناحیه مقدّسه» آمده است:

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَيْرِ الْكَلْبِيِّ (۱).

سلام بر عبد الله بن عمير کلبی !

۳۶۴. أنساب الأشراف: یسار، غلام زیاد و سالم، غلام ابن زیاد، به میدان آمدند و یاران حسین علیه السلام را به نبرد تن به تن، فرا خواندند. عبد الله بن عمير کلبی گفت: ای ابا عبد الله! خدا، رحمت کند! به من اجازه بده برای مبارزه با آن دو به میدان بروم.

پس مردی گندمگون، قدبلند، با دستانی سبّ و چهارشانه (عبد الله)، به میدان آمد و بر آن دو، یورش بُرد و هر دو را کُشت....

همسرش، نزد او آمد و گفت: پدر و مادرم، فدایت باد! به دفاع از حسین، فرزند محمد صلی الله علیه و آله، نبرد کن.

عبد الله نیز پیش آمد و او را به سوی زنان، باز گرداند....

شمر، به جناح چپ [لشکر حسین علیه السلام] حمله کرد؛ ولی آنان در برابرش ایستادگی و با او زد و خورد کردند. او یارانش را صدا کرد و از هر سو به حسین علیه السلام و یارانش، یورش بُرد. عبد الله بن عمير کلبی، کشته شد و همسرش بر بالای سرش می گریست که شمر، به یکی از غلامانش به نام رستم، فرمان داد و او نیز با عمود، بر سر آن زن زد و سرش را شکست که همان جا در گذشت. (۲)

ص: ۵۴۱

۱- (۱) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳ و ۳۴۱.

۲- (۲) خَرَجَ يَسَارٌ مَوْلَى زِيَادٍ وَسَلِمٌ مَوْلَى ابْنِ زِيَادٍ فَدَعَا إِلَى الْمُبَارَزَةِ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَيْرِ الْكَلْبِيِّ: أبا عَبْدِ اللَّهِ-رَحِمَكَ اللَّهُ- ائِذْنِ لِي أَخْرُجَ إِلَيْهِمَا، فَخَرَجَ رَجُلٌ آدَمٌ طَوَالَ شَدِيدِ السَّاعِدَيْنِ بَعِيدٌ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ، فَشَدَّ عَلَيْهِمَا فَقَتَلَهُمَا... فَأَقْبَلَتْ إِلَيْهِ امْرَأَتُهُ فَقَالَتْ: قَاتِلِ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي عَنِ الْحُسَيْنِ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَأَقْبَلَ يَرُدُّهَا نَحْوَ النِّسَاءِ.... وَحَمَلَ شِمْرٌ فِي الْمَيْسَرَةِ فَتَبَتُوا لَهُ وَطَاعَنُوهُ، وَنَادَى أَصْحَابَهُ فَحَمَلَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، وَقُتِلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَيْرِ الْكَلْبِيُّ، فَجَعَلَتْ امْرَأَتُهُ تَبْكِي عِنْدَ رَأْسِهِ، فَأَمَرَ شِمْرٌ غُلَامًا لَهُ يُقَالُ لَهُ رُسْتَمٌ، فَضَرَبَ رَأْسَهَا بِعَمُودٍ حَتَّى شَدَحَهُ فَمَاتَتْ مَكَانَهَا ۳۶۷ (أنساب الأشراف: ج ۳

ص ۳۹۸-۴۰۱). [۱]

آن دو، از یاران امام حسین علیه السلام بودند که در شرایط سخت نبرد و هجوم همه جانبه دشمن، نزد امام علیه السلام آمدند و گفتند: ای ابا عبد الله! سلام بر تو باد! دشمن، ما را به تو چسبانده [و حلقه محاصره را تنگ کرده] است. ما دوست داریم که پیش رویت، گشته شویم و از تو محافظت و دفاع کنیم. امام علیه السلام فرمود: «آفرین بر شما! نزدیک من بیایید».

آن دو، به امام علیه السلام نزدیک شدند و به نبرد پرداختند.

نام این دو، در زیارت های «ناحیه» و «رجبیه»، این چنین آمده است:

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنَيْ عُرْوَةَ بْنِ حِرَاقِ الْغِفَارِيِّينَ (۱).

سلام بر عبد الله و عبد الرحمان، غفاری دو پسر عروه بن حراق غفاری!

عمر بن خالد صیداوی و غلامش که سعد یا سعید نام داشته، از دیگر شهیدان حادثه کربلا به شمار می روند.

بر پایه نقل طبری، وی روز عاشورا و در آغاز جنگ، همراه با غلام خود و جابر بن حارث و مُجَمِّع بن عبد الله، به صف دشمن، حمله ور شدند. سپاه دشمن، آنها را محاصره کردند و ارتباط آنها را با لشکر امام علیه السلام، قطع نمودند؛ اما با یاری عباس علیه السلام، از محاصره خارج شدند، در حالی که مجروح شده بودند. دشمن، دوباره به آنها نزدیک شدند و همگی را یک جا گشتند. (۲)

لیکن به گزارش سید ابن طاووس، عمرو بن خالد، روز عاشورا به امام علیه السلام گفت:

ص: ۵۴۲

۱- (۱) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳ و ۳۴۱. [۱]

۲- (۲) تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۶.

فدایت کردم! من تلاش کردم که به یارانم پیوندم و دوست نداشتم که عقب بیفتم و ببینم که تو یگه و تنها، در میان خویشانت، کشته افتاده باشی.

امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود:

تَقَدَّمَ فَإِنَّا لَأَحِقُونَ بِكَ عَنْ سَاعِهِ (۱).

پیش برو! ما هم ساعاتی دیگر، به تو می پیوندیم.

عمرو، به میدان شتافت و آن قدر جنگید تا به صف شهیدان پیوست.

در «زیارت ناحیه مقدسه»، نام عمر بن خالد و غلامش، بدین سان آمده است:

السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ خَالِدِ الصَّيْدَاوِيِّ، السَّلَامُ عَلَى سَعِيدِ مَوْلَاهُ (۲).

سلام بر عُمَر بن خالد صیداوی! سلام بر سعید، غلام او!

در «زیارت رجبیه»، نام او عمرو بن خلف، ضبط شده است. (۳)

۲۸/۳ عمرو بن قَرظه انصاری

نام او عمرو بن قَرظه بن کعب انصاری است که پدرش قَرظه بن کعب، یکی از یاران نامدار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که در جنگ احد و سایر جنگ ها، همراه سپاه اسلام بود. گفتنی است که ری، در دوران زمامداری خلیفه دوم، به وسیله قَرظه بن کعب، فتح شد. وی در دوران خلافت امام علی علیه السلام نیز با ایشان، همراهی می کرد.

یکی از فرزندان قَرظه به نام «عمرو»، در سپاه امام حسین علیه السلام بود و دیگری که «علی» نام داشت، در سپاه عمر بن سعد!

امام علی علیه السلام، عمرو بن قَرظه را به نزد عمر بن سعد فرستاد که [بگوید]: «امشب، میان دو لشکر، با من دیدار کن».

ص: ۵۴۳

۱- (۱) الملهوف: ص ۱۶۳.

۲- (۲) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳. [۱]

۳- (۳) الإقبال: ج ۳ ص ۳۴۱.

عمرو، هنگام نبرد، عاشقانه با دشمن جنگید و در آخرین دیدارش با امام علیه السلام، در حالی که به شدت زخمی شده بود، به ایشان گفت: [به پیمانم] وفا کردم؟

امام علیه السلام پاسخ داد:

نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ، فَأَقْرَأَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِّي السَّلَامَ وَأَعْلِمُهُ أَنَّ فِي الْأَثَرِ (۱).

آری. تو در بهشت، پیش روی من هستی. به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، از جانب من، سلام برسان و به ایشان بگو که من هم در پی [تو] امی آیم.

سپس جنگید تا به شهادت رسید؛ اما فرزند دیگر قرظه، یعنی علی بن قرظه - که نقطه مقابل عمرو بود - وقتی دید که برادرش کشته شد، فریاد زد: ای حسین! ای دروغگو، پسر دروغگو! برادرم را گم راه ساختی و فریفتی تا این که او را به کشتن دادی.

امام علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُضِلَّ أَحَاكَ، وَلَكِنَّهُ هَدَى أَحَاكَ وَأَضَلَّكَ.

خداوند، برادرت را گم راه نکرد؛ بلکه برادرت را هدایت ساخت و تو را گم راه کرد.

علی بن قرظه، در نهایت بی شرمی گفت:

خدا مرا بکشد، اگر تو را نکشم یا در راه [کشتن] تو نمیرم!

این جمله را گفت و به امام علیه السلام، حمله ور شد که نافع بن هلال، راه را بر او بست و با نیزه، او را نقش بر زمین کرد. (۲)

در زیارت های «رجبیه» و «ناحیه مقدسه» آمده:

السَّلَامُ عَلَى عَمْرٍو بْنِ قَرْظَةَ الْأَنْصَارِيِّ (۳).

ص: ۵۴۴

۱- (۱) الملهوف: ص ۱۶۲، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۲. [۱]

۲- (۲) تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۴. [۲]

۳- (۳) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳ و ۳۴۱.

سلام بر عمرو بن قَرظَه انصاری!

۳۶۵. الملهوف: عمرو بن قَرظَه انصاری، بیرون آمد و از حسین علیه السلام، اجازه میدان رفتن گرفت و امام علیه السلام، اجازه داد. او به سان مشتاقان به پاداش، جنگید و در خدمت به فرمان روای آسمان، بس کوشید تا این که تعداد فراوانی از گروه ابن زیاد را کشت و میان درستکاری و جهاد، جمع کرد. تیری به سوی حسین علیه السلام نمی آمد، جز آن که دستش را جلو آن می گرفت، و شمشیری کشیده نمی شد، جز آن که با قلبش، با آن، رویارویی می کرد و هیچ آسیبی به حسین علیه السلام نرسید، تا آن گاه که او بر اثر زخم هایی زمینگیر شد. او به حسین علیه السلام رو کرد و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! آیا [به پیمانم] وفا کردم؟

امام علیه السلام فرمود: «آری، تو در بهشت، پیش روی من هستی. سلام مرا به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برسان و به او بگو که: من، در پی [تو] می آیم».

سپس جنگید تا کشته شد. خشنودی خدا، بر او باد! (۱)

۲۹/۳ مسلم بن عوسجه

مسلم بن عوسجه اسدی، کنیه اش ابو حَجَل و مردی شجاع و عابد و یکی از برجسته ترین یاران امام حسین علیه السلام در ماجرای کربلا بوده است.

وی در نهضت کوفه و همکاری با مسلم بن عقیل، فعالیت چشمگیری داشت؛ او پس از شکست نهضت کوفه، خود را در کربلا به امام حسین علیه السلام رساند و عاشقانه در

ص: ۵۴۵

۱- (۱) خَرَجَ عَمْرُو بْنُ قَرْظَةَ الْأَنْصَارِيُّ فَاسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَذِنَ لَهُ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْمُشْتَقِينَ إِلَى الْجَزَاءِ، وَبَالَغَ فِي خِدْمَتِهِ سُلْطَانَ السَّمَاءِ، حَتَّى قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا مِنْ حِزْبِ ابْنِ زِيَادٍ، وَجَمَعَ بَيْنَ سَدَادٍ وَجِهَادٍ، وَكَانَ لَا يَأْتِي إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِوَهُمْ إِلَّا اتَّقَاهُ بِيَدِهِ، وَلَا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُهْجَتِهِ، فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِوَهُ حَتَّى ائْتَحَنَ بِالْجِرَاحِ، فَالْتَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَوْفَيْتُ؟ قَالَ: نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ، فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِّي السَّلَامَ وَأَعْلِمُهُ أَنِّي فِي الْأَثَرِ، فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ ۳۶۸ (الملهوف: ص ۱۶۲، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۲). [۱]

خدمت امام علیه السلام بود.

سخنان وی در شب عاشورا، هنگامی که امام حسین علیه السلام به یاران خویش، اجازه جدا شدن از خود را داد، حاکی از استواری ایمان و نهایت عشق و ارادت او به اهل بیت علیهم السلام است.

مسلم بن عوسجه، نخستین شهید از خیل شهدای کربلاست.

او در لحظات آخر زندگی، تنها وصیتش به دوست صمیمی خود، حبیب، این بود:

أوصيك بهذا-وأشار بيده إلى الحسين عليه السلام-فقاتل دونه حتى تموت (۱).

سفارش این [حسین] را به تو می کنم. پس برایش بجنگ [و جان بده].

نام او در «زیارت رجبیه» آمده است.

در «زیارت ناحیه مقدسه» نیز خطاب به او آمده:

السَّلامُ عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ، الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أُذِنَ لَهُ فِي الْإِنْصِرَافِ: «أَنْحُنُ نُخَلِّي عَنْكَ؟ وَبِمِ نَعْتَدِرُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَدَاءِ حَقِّكَ؟ لا- وَاللَّهِ حَتَّى أَكْبِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمَحِي هَذَا، وَأَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَتَ قَائِمُهُ فِي يَدِي، وَلَا أَفَارِقُكَ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَدَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ، وَلَمْ أَفَارِقُكَ حَتَّى أَمُوتَ مَعَكَ».

وَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ، وَأَوَّلَ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ اللَّهِ قَضَى نَجْبَهُ، فَفُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ، شَكَرَ اللَّهُ اسْتِقْدَامَكَ وَمُوَاسَاتَكَ إِمَامَكَ، إِذْ مَشَى إِلَيْكَ وَأَنْتَ صَرِيحٌ، فَقَالَ:

«يَرَحْمُكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ»، وَقَرَأَ: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» ٢، لَعَنَ اللَّهُ الْمُشْرِكِينَ فِي قَتْلِكَ: عَبْدَ اللَّهِ الضُّبَابِيُّ، وَعَبَدَ

ص: ٥٤٦

١- (١) الملهوف: ص ١٦١، مثير الأحزان: ص ٦٣.

سلام بر مُسلم بن عَوْسَجَه اسدی؛ آن که چون حسین علیه السلام به او اجازه بازگشت داد، گفت: «آیا تو را رها کنیم؟ آن گاه، در پیشگاه خدا، چه عذری برای ادا نکردن حقّ تو خواهیم داشت؟! به خدا سوگند، نه؛ تا آن که این نیزه ام را در سینه های آنان بشکنم و تا قبضه این شمشیر در دستم است، آنان را با آن می زنم و از تو جدا نمی شوم؛ و اگر سلاحی نداشتیم تا با آنان بجنگم، سنگ به آنان پرتاب می کنم و از تو جدا نمی شوم تا با تو بمیرم».

تو، نخستین کسی بودی که جان خود را تقدیم کرد، و نخستین شهیدی بودی که به دیدار خدا رسید و پیمانۀ عمرش به پایان رسید. سوگند به پرورگار کعبه، رستگار شدی! خداوند، قرار گرفتن تو پیش روی امامت و از خود گذشتگی ات را، سپاس گزارد، آن گاه که حسین علیه السلام به سوی تو- که بر زمین افتاده بودی- آمد و فرمود: «ای مُسلم بن عَوْسَجَه! خدایت رحمت کند!» و تلاوت کرد: «برخی از آنان، پیمان خویش را به انجام رساندند [و به شهادت رسیدند]؛ و برخی، چشم به راه [شهادت] نشسته اند و هرگز تغییر و تبدیلی [در پیمان خود] نداده اند». خداوند، همدستان در کشتن تو: عبد الله ضَبابی و عبد الله بن خُشَكَارَه بَجَلِي را لعنت کند!

۳۶۶. الملهوف: مسلم بن عَوْسَجَه، به میدان آمد و در جنگ با دشمن، با تمام توان کوشید و بر بلاهای هولناک، شکیب ورزید تا به زمین افتاد. هنوز نیمه جانی داشت که حسین علیه السلام به سوی او آمد و حبیب بن مُظَاهِر نیز با او بود.

حسین علیه السلام به او فرمود: «ای مُسلم! خدا رحمت کند!» برخی از آنان، پیمان خویش را به انجام رساندند [و به شهادت رسیدند]؛ و برخی، چشم به راه [شهادت] نشسته اند و هرگز، تغییر و تبدیلی [در پیمان خود] نداده اند».

حبیب نیز به او نزدیک شد و گفت: به خدا سوگند، جان دادنت بر من گران است

ص: ۵۴۷

-ای مسلم-؛ اما تو را به بهشت، بشارت باد!

مسلم، با صدایی ضعیف به او گفت: خدا به تو بشارت خیر دهد!

سپس حبیب به او گفت: اگر نبود که می دانم در پی تو خواهم آمد، دوست داشتم که هر چه که تو را اندیشناک کرده، به من وصیت کنی.

مسلم به او گفت: من به تو سفارش این را می کنم (و با دستش به حسین علیه السلام اشاره کرد). جانت را در دفاع از او بگذار.

حبیب به او گفت: حتماً و بر روی چشم!

آن گاه، مسلم، جان داد. خشنودی خداوند، بر او باد! (۱)

۳۰/۳ نافع بن هلال

نافع بن هلال، از یاران امام علی علیه السلام و یکی از کوشاترین یاران امام حسین علیه السلام در جریان کربلا بوده است.

گفتنی است که شخص دیگری به نام هلال بن نافع، در کربلا حضور داشته که جزو سپاه عمر بن سعد و از گزارشگران حادثه کربلاست و گاه، وی با این نافع بن هلال، اشتباه گرفته شده است.

هنگامی که امام علیه السلام، سخنرانی معروف خود را در شب عاشورا خطاب به یارانش

ص: ۵۴۸

۱- (۱) خَرَجَ مُسْلِمٌ بِنُ عَوْسَجَهَ، فَبَالَغَ فِي قِتَالِ الْأَعْدَاءِ وَصَبَرَ عَلَى أَهْوَالِ الْبَلَاءِ، حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَبِهِ رَمَقٌ، فَمَشَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» وَدَنَا مِنْهُ حَبِيبٌ فَقَالَ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَيَّ مَصْرَعُكَ - يَا مُسْلِمُ -، أَبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ. فَقَالَ لَهُ بِصَوْتٍ ضَعِيفٍ: بَشْرَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ، ثُمَّ قَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَوْلَا أَنَّنِي أَعْلَمُ أَنَّنِي فِي الْأَثَرِ لَأَحْبَبْتُ أَنْ تُوَصِّيَ إِلَيَّ بِكُلِّ مَا أَهَمَّكَ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِهَذَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَاتَلَ دُونَهُ حَتَّى تَمَوَتْ. فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَمَّا نَعَمَّنَكَ عَيْنًا، ثُمَّ مَاتَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ ۳۶۹ (الملهوف: ص

۱۶۱؛ البداية و النهاية: ج ۸ ص ۱۸۲). [۱]

ایراد کرد، در پایان فرمود:

فإني لا أرى الموت إلا سعادة، ولا الحياة مع الظالمين إلا برماً.

من، مرگ را چیزی جز خوش بختی، و زندگی با ستمگران را چیزی جز ملال نمی دانم.

در این هنگام، نافع، پس از زُهِیر بن قَین، از جا برخاست و گفت:

وَاللَّهِ مَا كَرِهْنَا لِقَاءَ رَبِّنَا، وَإِنَّا عَلَى بَيِّنَاتٍ وَبَصَائِرِنَا، تُؤَالِي مَنْ وَالَاكَ وَنُعَادِي مَنْ عَادَاكَ (۱).

به خدا سوگند، ما از دیدار پروردگارمان، ناخشنود نیستیم، و بر اساس نیت ها و بصیرت های [درست] خود هستیم. با دوست تو، دوست و با دشمن تو، دشمنیم.

نافع بن هلال، تیراندازی ماهر بود و در روز عاشورا، دوازده نفر از سپاه دشمن را هدف قرار داد و از پا در آورد و عده ای را نیز زخمی کرد و پس از تمام شدن تیرهایش، با شمشیر خود، به صف دشمن زد.

وی، در نهایت، آن قدر جنگید تا هر دو بازویش شکست و به اسارت دشمن در آمد. وقتی او را نزد عمر بن سعد بردند، در حالی که خون بر محاسنش جاری بود، با شهادت تمام، خطاب به او گفت:

به خدا سوگند، من دوازده نفر از شما را کُشتم، و این، جز آنهایی است که زخمی کردم. خودم را برای تلاشی که کرده ام، سرزنش نمی کنم، و اگر بازو و مچی برایم مانده بود، نمی توانستید مرا اسیر کنید.

عمر بن سعد، به شمر دستور داد تا او را بکشد. نافع، در آخرین لحظات زندگی، خطاب به شمر گفت:

به خدا سوگند، بدان که اگر تو در زمره مسلمانان بودی، بر تو گران می آمد که با

ص: ۵۴۹

[ریختن] خون ما به دیدار خدا نائل شوی! ستایش، خدایی را که مرگ ما را به دست بدترین آفریدگانش قرار داد! (۱)

۳۱/۳ وَهَبُ بْنُ وَهَبٍ

در باره این شخص اطلاع زیادی در دست نیست. گفتنی است که یکی از یاران مشهور و شجاع امام حسین علیه السلام که به همراه همسرش امّ وَهَبُ به کربلا- آمده بود و همسرش نیز به شهادت رسید، عبد الله بن عُمَيْرِ کَلْبِيِّ است که شرح حالش گذشت.

برخی متون مربوط به وَهَبُ، مشابهت ها و مشترکاتی با متون مربوط به عبد الله بن عُمَيْرِ دارند. (۲) همین باعث شده تا برخی محققان، معتقد شوند که وَهَبُ به بن وَهَبُ، وجود خارجی نداشته است و در واقع، همان عبد الله بن عُمَيْرِ است که نامش بر اثر خلط، شخص یا اشخاص دیگری پدید آمده اند.

به هر حال، در آنچه اکنون وجود دارد، ضمن مشابهت ها و خلطها، تفاوت های فاحشی هم بین این دو ماجرا، وجود دارد. بنا بر این، ضمن آن که سخن برخی محققان، مبنی بر دو نفر بودن آنها امکان دارد؛ ولی دلایل آنها در حد اطمینان آوری نیست و دو نفر بودن آنها، بعید نیست، بویژه بحث نصرانی بودن وَهَبُ که در برخی منابع آمده، با عبد الله بن عُمَيْرِ که از یاران نامی امام حسین علیه السلام است، به هیچ وجه، قابل جمع نیست.

۳۶۷. الأُمّالی، صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام - وَهَبُ بْنُ وَهَبٍ، به میدان آمد. او و مادرش، مسیحی بودند که به دست امام حسین علیه السلام، مسلمان شده بودند و تا کربلا به دنبال او آمده بودند. وَهَبُ، بر اسب، سوار شد و عمود خیمه را به دست گرفت و جنگید تا هفت یا هشت تن [از سپاه دشمن] را کُشت و سپس، اسیر شد.

ص: ۵۵۰

۱- (۱) تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۱، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۸.

۲- (۲) نظیر متن الملهوف (ص ۱۶۱) که کاملاً با عبد الله بن عُمَيْرِ، خلط شده است.

او را نزد عمر بن سعد- که خدا، لعنتش کند- آوردند. فرمان داد تا گردنش را بزنند. او را گردن زدند و [سرش را] به سوی لشکر امام حسین علیه السلام انداختند. مادرش، شمشیر او را بر گرفت و به میدان آمد. امام حسین علیه السلام به او فرمود: «ای امّ و هب! بنشین که خداوند، جهاد را از دوش زنان، برداشته است. تو و پسرت، با جدم محمد صلی الله علیه و آله، در بهشت خواهید بود».

(۱).

۳۲/۳ یزید بن زیاد بن مهاصر

ابو شعنا یزید بن زیاد بن مهاصر کندی، جنگاور و تیرانداز ماهری بود که روز عاشورا، با تیراندازی، شماری از سپاهیان دشمن را به هلاکت رساند. امام علیه السلام نیز در باره او دعا کرد و فرمود:

اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ، وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ (۲).

خداوندا! تیرش را به هدف برسان و ثوابش را بهشت قرار ده.

گفتنی است که طبری، وی را از سپاه عمر بن سعد، شمرده است که پس از ردّ شرطهای امام حسین علیه السلام، همانند حر، به سپاه امام علیه السلام پیوست؛ ولی این سخن، با گفتگوی وی با فرستاده ابن زیاد- که خود طبری، آن را گزارش کرده-، منافات دارد. (۳)

ص: ۵۵۱

۱- (۱) وَبَرَزَ... وَهَبُ بْنُ وَهَبٍ، وَكَانَ نَصْرَانِيًّا أَسْلَمَ عَلَى يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ وَأُمَّهُ، فَاتَّبَعُوهُ إِلَى كَرْبَلَاءَ، فَرَكِبَ فَرَسًا وَتَنَاوَلَ بِيَدِهِ عَوْدَ الْمُسْتَطَاطِ، فَقَاتَلَ وَقَتَلَ مِنَ الْقَوْمِ سَبْعَةً أَوْ ثَمَانِيَةً، ثُمَّ اسْتَوْسَرَ. فَأَتَى بِهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَأَمَرَ بِضَرْبِ عُنُقِهِ، فَضَرَبَتْ عُنُقُهُ، وَرَمَى بِهِ إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَخَذَتْ أُمُّهُ سَيْفَهُ وَبَرَزَتْ. فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أُمَّ وَهَبٍ! اجْلِسِي فَقَدْ وَضَعَ اللَّهُ الْجِهَادَ عَنِ النِّسَاءِ، إِنَّكَ وَابْنُكَ مَعَ جَدِّي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْجَنَّةِ ۳۷۰ (الأمالي، صدوق: ص ۲۲۵ ح ۲۳۹، [۱] روضه الواعظين: ص ۲۰۷). [۲]

۲- (۲) تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۵. [۳]

۳- (۳) علامه محمدتقی شوشتری، در ردّ سخن طبری (ج ۵ ص ۴۰۸) که گفته است: «یزید بن مهاصر، از کسانی بود که برای رویارویی با حسین علیه السلام، با عمر بن سعد، همراه شدند»، ضمن بیان منافات داشتن این -

لذا گزارش شیخ مفید که او را از همراهانِ امام حسین علیه السلام بر شمرده، صحیح است.

در «زیارت ناحیه مقدسه» آمده است:

السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ زِيَادِ بْنِ الْمُهَاجِرِ الْكِنْدِيِّ (۱).

سلام بر یزید بن زیاد بن مهاجر کندی!

۳۵-۳۳/۳ یزید بن تُبَيْط و دو پسرش

اشاره

در باره یزید بن تُبَيْط سیره نویسان، گزارش کرده اند که وی، ده پسر داشت که آنها را به

ص: ۵۵۲

۱- (۱) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳. [۱]

همراهی با خود برای یاری امام حسین علیه السلام، دعوت کرد؛ اما تنها دو تن از آنها، عبد الله و عبید الله، دعوت او را پذیرفتند. او و دو فرزندش، از بصره خارج شدند و خود را به مکه رساندند و همراه امام علیه السلام شدند و در رکاب وی به فیض شهادت رسیدند. گفته شده که دو فرزند او، در حمله نخست دشمن، به شهادت رسیدند.

ص: ۵۵۳

سخنی در باره دیگر یاران شهید امام حسین علیه السلام

پیش از این، زندگی نامه اجمالی شماری از شهدای کربلا- که نکته قابل توجهی در باره آنها گزارش شده بود، گذشت. اینک، فهرست اسامی دیگر یاران شهید امام حسین علیه السلام که در منابع تاریخی یا حدیثی از آنها یاد شده، بدین سان، ارائه می گردد:

۱. ابراهیم بن حُصَین اسدی

۲. ابو هَیّاج

۳. اَدَهَم بن امیّه

۴. انیس بن مَعْقِل اصبَحی

۵. برادرزاده حُذَیفه بن اسید غِفاری

۶. جابر بن حَجّاج

۷. جَبَلَه بن علی شیبانی

۸. جُنْدَب بن حُجَیر

۹. جُویَن بن مالک

۱۰. حارث بن امرؤ القیس

۱۱. حارث بن بنهان، آزاد شده حمزه بن عبد المطلب

۱۲. حَجّاج بن زید (/یزید)

۱۳ و ۱۴. حُلاس بن عمرو و نُعمان بن عمرو

ص: ۵۵۴

۱۵. رافع، وابسته بنی شنده

۱۶. زُمَيْث بن عمرو

۱۷. زاهر، مُصاحب عمرو بن حَمِيق

۱۸. زُهَير بن بَشْر خَثَعَمِي

۱۹. زُهَير بن سُلَيم اَزْدِي

۲۰. زيد بن مَعْقِل

۲۱. سالم، غلام ابنِ مَدَنِيَه كَلْبِي

۲۲ و ۲۳. سعد بن حارث و برادرش حتوف بن حارث

۲۴. سعد بن حَنْظَلَه تَمِيمِي

۲۵. سَعِيد بن كَرْدَم

۲۶. سليمان بن ربيعه

۲۷. سليمان، غلام امام حسين عليه السلام

۲۸. سَوَّار بن ابي حَمِير

۲۹. سيف بن مالك

۳۰. ضُبَاب بن عامر

۳۱. ضَرغامه بن مالك

۳۲ و ۳۳. عامر بن مسلم و غلامش سالم (/مسلم)

۳۴. عباد بن ابي مهاجر

۳۵. عبدالرحمان بن عبد الله بن كَدَن اَرْحَبِي

۳۶. عُقبه بن صَلْت

٣٧. عمّار بن ابي سلامه دالانى

٣٨. عمّار بن حسان

ص: ٥٥٥

۳۹. عمران بن کعب انصاری

۴۰. عمر بن احدوث خَضْرَمی

۴۱ و ۴۲. عمرو بن خالد ازدی و پسرش خالد بن عمرو

۴۳. عمرو بن ضُبَیْعَه

۴۴. عمرو بن عبد الله جُنْدَعی

۴۵. عُمَیر (عمرو) بن عبد الله مَذْحِجی

۴۶. غلام تُرک

۴۷. قارب، غلام امام حسین علیه السلام

۴۸ و ۴۹. قاسط و کَرْدوس، پسران زُهَیر بن حارث

۵۰. قاسم بن حبیب ازدی

۵۱. قَعْنَب بن عمرو نَمِری

۵۲. کِنانه بن عتیق

۵۳. مُجَمَّع بن زیاد

۵۴. مُجَمَّع بن عبد الله عَائِذی

۵۵. مسعود بن حَجَّاج و پسرش عبد الرحمان

۵۶. مسلم بن کثیر

۵۷. مُنَجِّح، غلام امام حسین علیه السلام

۵۸. نَعِیم بن عَجَلان

۵۹. هَفْهَف بن مُهَنَّد راسِبی

۶۰. همام بن سَلَمَه قانِصی

۱- (۱) ر.ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۶ ص ۴۰۵ (بخش هشتم/فصل سوم/سخنی در باره دیگر یاران شهید امام حسین علیه السلام).

علی اکبر علیه السلام، بزرگ ترین پسر امام حسین علیه السلام بود که از نظر صورت و سیرت و سخن گفتن، به حدی شبیه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود که هر کس شوق دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله را داشت، به او می نگریست، چنان که پدر بزرگوارش، طبق نقلی، هنگام رفتن وی به میدان نبرد، فرمود:

اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خَلْقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى وَجهِ رَسُولِكَ نَنْظُرُنَا إِلَى وَجْهِهِ (۱).

خداوندا! گواه باش که جوانی برای جنگ با آنان می رود که شبیه ترین مردم به پیامبرت از جهت صورت و سیرت و سخن گفتن است و ما هر گاه مشتاق دیدار پیامبر تو می شدیم، به او نگاه می کردیم.

علی اکبر علیه السلام در واقعه عاشورا، از ارکان سپاه امام علیه السلام به شمار می رفت. تأکید او بر حق مداری و دفاع از حق تا ایثار جان، هنگام شنیدن خبر به شهادت رسیدن خود در مسیر کربلا از پدر بزرگوارش، اذان گفتن برای اقامه جماعت به امامت حسین علیه السلام در جریان برخورد سپاه حُر با کاروان امام علیه السلام، بر عهده گرفتن مسئولیت آب رسانی به

ص: ۵۵۷

خیمه‌ها در شب عاشورا و همچنین داوطلب شدن ایشان برای شهادت پیش از دیگر بنی هاشم، بنا بر نقل مشهور، از ویژگی‌های این فرزند برومند سید الشهداء علیه السلام است.

در «زیارت ناحیه مقدسه»، خطاب به او آمده است:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَيَلِيلٍ مِنْ سُلَالَةِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ، صَيِّمِي اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى أُيُّوبَ، إِذْ قَالَ فَيْكُ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ، يَا بَنِيَّ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى انْتِهَاكَ حُرْمَةَ الرَّسُولِ! عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا (۱).

سلام بر تو، ای نخستین کشته از تبار بهترین بازمانده از نسل ابراهیم خلیل! (۲) درود خدا بر تو و بر پدرت، آن گاه که در باره ات فرمود: «خدا، بکشد آن گروهی را که تو را کشت. پسر من! چه جرئتی بر خدای مهربان کردند. و چه جسارتی در هتک حرمت پیامبر! پس از تو، خاک بر سر دنیا!».

در «زیارت رجبیه» هم از او یاد شده است.

گفتنی است که در شماری از منابع متأخر، مطالبی در ذکر مصائب علی اکبر علیه السلام گزارش شده است که در منابع معتبر، یافت نمی‌شود؛ بلکه خلاف واقع بودن بسیاری از آنها، قطعی است، مانند آنچه در معالی السبطين آمده که امام حسین علیه السلام، وقتی دید که فرزند جوانش علی اکبر به میدان جنگ می‌رود، به حال احتضار در آمد! (۳) یا این که عمه‌ها و خواهران علی اکبر، از به میدان رفتن وی، ممانعت کردند! یا این که زینب علیها السلام قبل از رسیدن امام علیه السلام به بالین علی اکبر، خودش را روی جنازه او انداخت؛ چون می‌دانست که ایشان، اگر فرزندش را کشته ببیند، روح از بدنش مفارقت می‌کند! (۴)

ص: ۵۵۸

۱- (۱) الأقبال: ج ۳ ص ۷۳. [۱]

۲- (۲) در تاریخ طبری (ج ۵ ص ۴۴۶) آمده است: «نخستین کشته از خاندان ابو طالب، در روز عاشورا، علی اکبر، فرزند حسین علیه السلام بود».

۳- (۳) معالی السبطين (ج ۱ ص ۲۵۴)، این مطلب را از شیخ جعفر شوشتری نقل کرده است؛ اما در هیچ یک از آثار مرحوم شوشتری یافت نشد.

۴- (۴) گفتنی است اصل زودتر آمدن زینب علیها السلام بر بالین علی اکبر علیه السلام در برخی منابع معتبر آمده است و اشکال عمده، در بیان علتی غیر واقعی برای ماجراست. مؤلف معالی السبطين (ج ۱ ص ۲۵۴) می‌گوید: زینب علیها السلام آمد تا امام علیه السلام از دنیا نرود!

در این باره، همچنین گزارش هایی در کتاب هایی مانند: أسرار الشهادات (ج ۲ ص ۵۱۴)، عنوان الکلام (ص ۲۸۲) و نور العین (ص ۴۴) آمده اند که طرح آنها در این جا، ضرورتی ندارد؛ شماری از گزارش های قابل استناد، از این قرارند:

۳۶۸. الطبقات الکبری (الطبقه الخامسة من الصحابه): مردی از شامیان، علی اکبر، فرزند حسین علیه السلام را - که مادرش آمنه، دختر ابو مَرّه بن عروه بن مسعود ثقفی بود، و مادر آمنه نیز دختر ابو سفیان بن حرب (جدّ یزید) بود - فرا خواند و گفت: تو با امیر مؤمنان [یزید]، خویشاوندی داری و به او نزدیکی. اگر بخواهی، ما به تو امان می دهیم و به هر کجا که دوست داشتی، برو!

علی اکبر گفت: «بدان که - به خدا سوگند - رعایت خویشاوندی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، لازم تر از رعایت خویشاوندی ابو سفیان است!».

سپس، به او هجوم بُرد و چنین سرود:

من علی، پسر حسین بن علی ام.

به خانه خدا سوگند که ما به پیامبر صلی الله علیه و آله، نزدیک تریم

از شمر و عمر [بن سعد] و ابن زیاد!

مردی از بنی عبد قیس به نام مَرّه بن مُنقِد بن نُعمان، به او حمله کرد و نیزه ای بر او زد. علی اکبر علیه السلام را بُردند و نزدیک پدرش، بر زمین نهادند. حسین علیه السلام، خطاب به او فرمود: «پسر عزیزم! تو را کُشتند. دنیا، پس از تو ویران باد!».

آن گاه، او را به خود چسباند تا جان داد. همچنین حسین علیه السلام گفت: «خدایا! ما را خواندند تا یاری مان دهند؛ ولی ما را وا نهادند و ما را کُشتند.

خدایا! باران را از آنان، دریغ بدار و برکت های زمین را از آنان، باز دار و اگر هم مدّتی بهره مندشان کردی، دچار اختلاف و تفرقه شان کن و هر یک را به راهی ببر و هیچ گاه، حاکمان را از آنها، راضی مگردان.» (۱)

ص: ۵۵۹

۱- (۱) دَعَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ الْأَكْبَرِ - وَأُمُّهُ آمِنَةُ بِنْتُ أَبِي مَرْهَةَ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ مَسْعُودِ الثَّقَفِيِّ وَأُمُّهَا -

۳۶۹. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف - زهیر بن عبد الرحمان بن زهیر خثعمی برایم نقل کرد که: آخرین بازمانده یاران حسین علیه السلام [در روز عاشورا]، سُوَید بن عمرو بن ابی مُطاع خثعمی بود، و نخستین کشته خاندان ابو طالب در آن روز [که پس از یاران حسین علیه السلام به میدان رفت]، علی اکبر، پسر حسین علیه السلام بود که مادرش لیلا، دختر ابو مُرّه بن عُروه بن مسعود ثقفی بود و شهادتش، بدین گونه بود که بر دشمن، حمله می بُرد و چنین رَجَز می خواند:

من علی، پسر حسین بن علی ام.

به خدای کعبه سوگند که ما به پیامبر صلی الله علیه و آله، نزدیک تریم!

و به خدا سوگند که آن پسر بی نَسَب (ابن زیاد)، نمی تواند بر ما حکم برآند.

او این کار (حمله و رَجَز خوانی) را بارها به انجام رساند. مُرّه بن مُنقذ بن نُعمان عبدی لیشی، او را دید و گفت: گناهان عرب بر دوش من، اگر بر من بگذرد و چنین کند و من، پدرش را به عزایش نشانم!

علی اکبر علیه السلام، با شمشیرش به دشمن حمله می بُرد که بر مُرّه بن مُنقذ گذشت. او نیزه ای به علی اکبر علیه السلام زد و او [بر زمین] افتاد. دشمن، گردش را گرفتند و با

شمشیرهایشان، او را تکه تکه کردند.

همچنین سلیمان بن ابی راشد، از حمید بن مسلم ازدی برایم نقل کرد که: در روز عاشورا، به گوش خود شنیدم که حسین علیه السلام می گوید: «خدا، بکشد کسانی را که تو را کشتند، ای پسر عزیزم! چه گستاخ بودند در برابر [خدای] رحمان و بر هتک حرمت پیامبر! دنیا، پس از تو ویران باد!

و گویی هم اینک به زنی می نگرم که مانند خورشید به گاه طلوع، به سرعت، بیرون دویده، ندا می دهد: ای برادرم و فرزند برادرم!

در باره او پرسیدم. گفته شد: این، زینب، فرزند فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

آن زن آمد تا خود را بر روی [بیکر] علی اکبر علیه السلام انداخت. حسین علیه السلام نزد او آمد و دستش را گرفت و او را به خیمه، باز گرداند. سپس، حسین علیه السلام به پسرش روی آورد و جوانان [خاندان] او نیز همراهش آمدند. حسین علیه السلام فرمود: «برادرتان را ببرید!»

آنان، او را از آن جایی که بر زمین افتاده بود، بردند و در خیمه ای نهادند که جلوی آن می جنگیدند. (۱)

ص: ۵۶۱

۱- (۱) كَانَ آخِرَ مَنْ بَقِيَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَصْحَابِهِ سُوَيْدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمُطَاعِ الْخَثْعَمِيُّ، قَالَ: وَكَانَ أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ بَنِي أَبِي طَالِبٍ يَوْمَئِذٍ عَلِيُّ الْأَكْبَرُ [۱] بِنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأُمُّهُ لَيْلَى ابْنَةُ أَبِي مُرَّةَ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ مَسْعُودِ الثَّقَفِيِّ، وَذَلِكَ أَنَّهُ أَخَذَ يَشُدُّ عَلَى النَّاسِ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَرَبُّ الْبَيْتِ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ تَاللَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيِّ قَالَ: فَفَعَلَ ذَلِكَ مِرَارًا، فَبَصُرَ بِهِ مُرَّةُ بْنُ مُنْقَذِ بْنِ النُّعْمَانَ الْعَبْدِيُّ ثُمَّ اللَّيْثِيُّ، فَقَالَ: عَلِيُّ آثَامُ الْعَرَبِ، إِنْ مَرَّ بِي يَفْعَلُ مِثْلَ مَا كَانَ يَفْعَلُ إِنْ لَمْ أَثْكَلُهُ أَبَاهُ، فَمَرَّ يَشُدُّ عَلَى النَّاسِ بِسَيْفِهِ، فَاعْتَرَضَهُ مُرَّةُ بْنُ مُنْقَذٍ فَطَعَنَهُ فَصُرِعَ، وَاحْتَوَلَهُ النَّاسُ فَقَطَعُوهُ بِأَسْيَافِهِمْ. قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي رَاشِدٍ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ مُسْلِمِ الْأَزْدِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَدْنَى يَوْمَئِذٍ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ يَا بَنِي! مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ، وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ! عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ. قَالَ: وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى امْرَأَةٍ خَرَجَتْ مُسْرِعَةً كَأَنَّهَا الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ تُنَادِي: يَا أَخِيَاهُ! وَيَابْنَ أَخِيَاهُ! قَالَ: فَسَأَلْتُ عَلَيْهَا، فَقِيلَ: هَذِهِ زَيْنَبُ ابْنَةُ فَاطِمَةَ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَجَاءَتْ حَتَّى أَكَبَتْ عَلَيْهِ، فَجَاءَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَ بِيَدَيْهَا فَرَدَّهَا إِلَى الْفُسْطَاطِ. وَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى ابْنِهِ، وَأَقْبَلَ فِتْيَانَهُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: إِحْمِلُوا أَخَاكُمْ، فَحَمَلُوهُ مِنْ مَصْرَعِهِ حَتَّى وَضَعُوهُ بَيْنَ يَدَيْ الْفُسْطَاطِ الَّذِي كَانُوا يُقَاتِلُونَ أَمَامَهُ ۳۷۲ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۴۶، [۲] الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۶۹). [۳]

۳۷۰.الإرشاد: یاران امام حسین علیه السلام، یکی یکی پیش می آمدند و می جنگیدند و کشته می شدند تا آن که جز خانواده اش، کسی با حسین علیه السلام نماند. آن گاه پسرش علی اکبر علیه السلام - که مادرش لیلا، دختر ابی مُرّه بن عُروه بن مسعود ثقفی بود - قدم به میدان نهاد. او از زیاروی ترین مردمان و آن هنگام، هجده - نوزده ساله بود.

او به دشمن، حمله بُرد و چنین خواند:

من علی، پسر حسین بن علی ام

به خانه خدا سوگند، که ما به پیامبر صلی الله علیه و آله، نزدیک تریم.

و به خدا سوگند، که پسر بی نَسَب (ابن زیاد) نمی تواند بر ما حکم براند.

با شمشیر می زنم و از پدرم، حمایت می کنم؛

شمشیر زدنِ جوانِ هاشمی قُرشی.

او این کار را بارها به انجام رساند و کوفیان، از کُشتن او پروا می کردند که مُرّه بن مُنقذ عبّدی، او را دید و گفت: گناهان عرب بر دوش من باشد، اگر بر من بگذرد و چنین کند و من، پدرش را به عزایش نشانم! علی اکبر علیه السلام، مانند بار اول، بر دشمن حمله بُرد که مُرّه بن مُنقذ، راه را بر او گرفت و نیزه ای به او زد و بر زمینش انداخت. سپاهیان، گردش را گرفتند و او را با شمشیرهایشان، تکه تکه کردند.

حسین علیه السلام به بالای سر او آمد و ایستاد و فرمود: «خداوند، بکُشد کسانی را که تو را کُشتند، ای پسر عزیزم! چه گستاخ بودند در برابر [خدای] رحمان و بر هتک حرمت پیامبر!».

سپس اشک از چشمانش روان شد و فرمود: «دنیای پس از تو، ویران باد!».

زینب علیها السلام خواهر حسین علیه السلام، به شتاب، بیرون دوید و ندا داد: ای برادرم و فرزند برادرم! آن گاه، آمد تا خود را بر روی [پیکر] علی اکبر علیه السلام انداخت. حسین علیه السلام، سر او را گرفت و [او را بلند کرد و] به خیمه اش باز گرداند و به جوانان [خاندان] خود، فرمان داد و فرمود: «برادرتان را ببرید!». آنان، او را بردند و در خیمه ای گذاشتند که جلوی آن، می جنگیدند. (۱)

۳۷۱. الملهوف: هنگامی که جز اهل بیت امام علیه السلام، کسی با او ننماید، علی اکبر علیه السلام - که از زیباروی ترین و خوش خوترین مردم بود - بیرون آمد و از پدر، اجازه نبرد خواست. امام علیه السلام به او اجازه داد. سپس، میوسانه به او نگریست و سرش را پایین انداخت و گریست.

سپس گفت: «خدایا! گواه باش. جوانی به نبرد آنها می رود که از نظر صورت و سیرت و سخن گفتن، شبیه ترین مردم به پیامبر توست و ما هر گاه مشتاق پیامبرت می شدیم، به او می نگریستیم». سپس، بانگ برآورد و فرمود: «ای پسر سعد!

ص: ۵۶۳

۱- (۱) وَلَمْ يَزَلْ يَتَقَدَّمُ رَجُلٌ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ فَيُقْتَلُ، حَتَّى لَمْ يَبْقَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِهِ خَاصَّةً. فَتَقَدَّمَ ابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأُمُّهُ لَيْلَى بِنْتُ أَبِي مُرَّةَ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ مَسْعُودِ الثَّقَفِيِّ - وَكَانَ مِنْ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهًا، وَلَهُ يَوْمَئِذٍ بَضْعُ عَشْرَةِ سَنَةٍ، فَشَدَّ عَلَى النَّاسِ، وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ تَاللَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعْيِ أَضْرِبُ بِالسَّيْفِ أَحَامِي عَيْنَ أَبِي ضَرْبِ غُلَامِ هَاشِمِيٍّ قُرَيْشِيٍّ فَفَعَلَ ذَلِكَ مِرَارًا وَأَهْلُ الْكُوفَةِ يَتَّقُونَ قَتْلَهُ، فَبَصُرَ بِهِ مُرَّةُ بْنُ مُنْقِذِ الْعَبْدِيِّ، فَقَالَ: عَلِيُّ آثَامُ الْعَرَبِ، إِنْ مَرَّ بِي يَفْعَلُ مِثْلَ ذَلِكَ إِنْ لَمْ أَثْكَلْهُ أَبَاهُ، فَمَرَّ يَشْتَدُّ عَلَى النَّاسِ كَمَا مَرَّ فِي الْأَوَّلِ، فَأَعْتَرَضَهُ مُرَّةُ بْنُ مُنْقِذٍ، فَطَعَنَهُ فُضْرِعًا، وَاحْتَوَاهُ الْقَوْمُ فَقَطَعُوهُ بِأَسْيَافِهِمْ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ يَا بُنَيَّ، مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى انْتِهَاكَ حُرْمَةِ الرَّسُولِ! وَانْهَمَلَتْ عَيْنَاهُ بِالْذُّمِوعِ، ثُمَّ قَالَ: عَلِيُّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ. وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ اخْتُ الْحُسَيْنِ مُسْرِعَةً تُنَادِي: يَا اخْتِيَاهُ وَابْنَ اخْتِيَاهُ، وَجَاءَتْ حَتَّى أَكْبَتَ عَلَيْهِ، فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَأْسِهَا فَرَدَّهَا إِلَى الْفُسْطَاطِ، وَأَمَرَ فِتْيَانَهُ فَقَالَ: إِحْمِلُوا أَخَاكُمْ، فَحَمَلُوهُ حَتَّى وَضَعُوهُ بَيْنَ يَدَيْ الْفُسْطَاطِ الَّذِي كَانُوا يُقَاتِلُونَ أَمَامَهُ ۳۷۳ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۶، [۱] مثير الأحزان: ص ۶۸).

خداوند، رَحمت را قطع کند، همان گونه که رَجَم مرا قطع کردی».

سپس علی اکبر علیه السلام به پیش آمد و به سختی با دشمن جنگید و گروه فراوانی را کُشت. سپس به نزد پدرش باز گشت و گفت: ای پدر! تشنگی، مرا کُشت و سنگینی آهن [زره و کلاه خود و شمشیر]، مرا به رنج افکنده است. آیا آبی برای نوشیدن، یافت می شود؟

حسین علیه السلام گریست و گفت: «وای، وای! ای پسر عزیزم! از کجا آب بیاورم؟ اندکی بجنگ که خیلی زود، جدّت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله را می بینی و او از جام لَبّالبش، شربتی به تو می نوشاند که دیگر هرگز تشنه نشوی».

علی اکبر علیه السلام، به میدان باز گشت و بهترین نبردش را به نمایش گذاشت. مُنقذ بن مُرّه عبدی، تیری به سوی او پرتاب کرد و او را به زمین انداخت. علی اکبر علیه السلام، ندا داد: ای پدر! سلام بر تو! این، جَدّم است که به تو سلام می رساند و می فرماید: «زودتر، به سوی ما بیا». سپس، صیحه ای کشید و جان داد.

حسین علیه السلام آمد و بر بالای سرش ایستاد و گونه بر گونه اش نهاد و فرمود: «خداوند، بکشد کسانی را که تو را کُشتند! چه قدر در برابر خدا و بر هتک حرمت پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله، گستاخ بودند! دنیا، پس از تو، ویران باد!».

زینب علیها السلام دختر علی علیه السلام، بیرون آمد و فریاد می زد: ای محبوب من! ای زاده برادرم!

آن گاه، آمد و خود را بر روی [پیکر] علی اکبر علیه السلام انداخت. حسین علیه السلام نیز آمد و او را بلند کرد و به نزد زنان، باز گرداند.

آن گاه، مردان خاندان حسین علیه السلام، یک به یک، به میدان رفتند و دشمن، گروهی از آنان را به شهادت رساند. حسین علیه السلام، در آن حال، بانگ بر آورد و فرمود: «ای عموزادگان! شکیبا باشید. ای خاندان من! شکیبایی کنید. شکیبایی کنید که - به خدا سوگند - پس از امروز، هیچ گاه خواری نخواهید دید».

ص: ۵۶۴

۱- (۱) فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِهِ، خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَكَانَ مِنْ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهًا، وَأَحْسَنِهِمْ خُلُقًا -

۳۷۲. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: علی اکبر علیه السلام - که مادرش لیلا، دختر ابی مُرّه بن عُروه بن مسعود ثقفی و آن هنگام، هجده ساله بود - گام پیش نهاد. هنگامی که حسین علیه السلام او را دید، محاسن سپیدش را رو به آسمان کرد و گفت: «خدایا! تو بر این قوم، گواه باش که جوانی به سوی آنان رفت که از نظر صورت، سیرت و سخن گفتن، شبیه ترین مردم به پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله بود و ما هر گاه مشتاق روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می شدیم، به روی او می نگریم. خدایا! برکت های زمین را از آنان، باز دار و چون چنین کردی، آنها را دچار تفرقه و گروه گروه کن و هر یک را به راهی بیر و حاکمان را هیچ گاه از آنان، راضی مدار، که آنان ما را دعوت کردند تا یاری مان دهند؛ اما بر ما هجوم آوردند که با ما بجنگند و ما را بکشند». آن گاه، حسین علیه السلام بر عمر بن سعد، بانگ بر آورد که: «چه می خواهی؟ خداوند، خویشاوندی تو را قطع کند و کارت را بر تو مبارک نگرداند و کسی را بر تو مسلط کند که تو را در بستر بکشد، همان گونه که خویشان مرا از میان

بردی و نزدیکی ام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را پاس نداشتی».

آن گاه، صدایش را بلند کرد و [این آیه را] قرائت کرد: «خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید. آنها دودمانی بودند که برخی، از برخی دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند، شنوا و داناست» (۱)....

وی، پیوسته می جنگید تا ضججه کوفیان، از فراوانی کشتگانشان، بلند شد. حتی روایت شده که او با وجود تشنگی، صد و بیست مرد از آنان را کُشت. سپس به سوی پدرش باز گشت و در حالی که زخم های فراوانی به او زده بودند، گفت: ای پدر! تشنگی مرا کُشت و سنگینی آهن، تاب مرا بُرد. آیا آبی برای نوشیدن هست تا با آن در برابر دشمن، نیرو بیابم؟

حسین علیه السلام گریست و فرمود: «ای پسر عزیزم! بر محمد و علی و پدرت، سخت است که از آنان، چیزی بخواهی و آن را اجابت نکنند، و از آنان، یاری بخواهی و تو را یاری نکنند. پسر عزیزم! زبانت را [بیرون] بیاور».

آن گاه، زبانش را گرفت و آن را مکید. سپس، انگشترش را به او داد و فرمود: «این انگشتر را به دهانت بگیر و برای نبرد با دشمنت، باز گرد که من، امید می برم که شب نرسیده، از کاسه لبریز جدت، چنان شربت بنوشی که پس از آن، دیگر هرگز تشنه نشوی». پس علی اکبر علیه السلام به میدان باز گشت و حمله بُرد و چنین رَجَز می خواند:

حقیقتِ جنگ، نمایان شده است

و پس از آن، راستی و پایداری، آشکار می شود.

به خدای صاحب عرش، سوگند، نه شما را رها می کنیم

و نه شمشیرهایمان را غلاف می کنیم.

او به جنگ، ادامه داد و دویست نفر را کُشت. سپس، مُنَقَد بن مُرّه عبدی، ضربه ای بر فرق سرش زد که او را به زمین انداخت. [دیگر] سپاهیان نیز شمشیرهایشان را بر او

ص: ۵۶۶

فرود آوردند. او از گردن اسب، آویخت. اسب، او را به میان دشمن بُرد و آنان، او را با شمشیرهایشان، تکه تکه کردند. چون جان به گلویش رسید، بالاترین صدایش ندا داد: ای پدر! این، جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که با کاسه لبریزش، به من شربتی نوشاند که پس از آن، هرگز تشنه نخواهم شد و به تو می فرماید: «بشتاب که کاسه ای برایت، نگاه داشته اند!».

حسین علیه السلام، بانگ بر آورد: «خداوند، بکشد کسانی را که تو را کُشتند، ای پسر عزیزم! چه قدر در برابر خدا و بر هتک حرمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، گستاخ بودند! دنیا، پس از تو، ویران باد!».

حُمَید بن مسلم می گوید: گویی هم اینک به زنی می نگرم که به سان خورشیدِ هنگام طلوع، به شتاب، بیرون می آید و آه و ناله سرداده، فریاد می کشد: وای، محبوب من! وای، میوه دلم و نور چشمم!

در باره اش پرسیدم. گفتند او زینب، دختر علی است.

سپس، آمد تا خود را بر روی [پیکر] او انداخت. حسین علیه السلام به سوی او آمد و دستش را گرفت و [بلند کرد و] به خیمه اش باز گرداند.

آن گاه، با جوانان [خاندان خود] به سوی فرزندش رفت و فرمود: «برادرتان را ببرید!»

آنها، او را از آن جایی که بر زمین افتاده بود، برداشتند و آوردند و پیش روی خیمه ای نهادند که جلوی آن می جنگیدند. (۱)

ص: ۵۶۷

۱- (۱) فَتَقَدَّمَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - وَأُمُّهُ لَيْلَى بِنْتُ أَبِي مُرَّةَ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ مَسْعُودِ الثَّقَفِيِّ - وَهُوَ يَوْمَئِذٍ ابْنُ ثَمَانَ عَشْرَةَ سِنِينَ، فَلَمَّا رَأَاهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَفَعَ شَيْبَتَهُ نَحْوَ السَّمَاءِ، وَقَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى وَجْهِ رَسُولِكَ نَظَرْنَا إِلَى وَجْهِهِ، اللَّهُمَّ فَاْمَنْعَهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَإِنْ مَنَعْتَهُمْ فَفَرَّقَهُمْ تَفْرِيقًا، وَمَزَقَهُمْ تَمْزِيقًا، وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قَتَادًا، وَلَا تُرْضِ الْوَالِيَةَ عَنْهُمْ أَبَدًا؛ فَمَا نُهُمْ دَعَوْنَا لِنَنْصُرَ رُونََا ثُمَّ عَدُوا عَلَيْنَا يُقَاتِلُونَا وَيَقْتُلُونَا. -

بر پایه برخی از گزارش ها، امام حسین علیه السلام، شش پسر داشته که دو تن از آنان، عبد الله و علی اصغر، نام داشته اند. احتمالاً همان طور که ابن طلحه گفته، (۱) این دو فرزند

ص: ۵۶۸

۱- (۱) مطالب السؤل: ص ۷۳.

امام علیه السلام، هر دو در روز عاشورا، شهید شده اند، با این تفاوت که یکی شیرخواره بوده است و دیگری، چند ساله. پس شاید بتوان گفت که گزارش هایی که کلمه «رَضِيع (شیرخواره)» در آنها به کار رفته و یا تصریح می کنند که فرزندی از امام علیه السلام که در روز عاشورا به دنیا آمده بود، روی دست پدر، تیر خورد و شهید شد، به شهادتِ یکی از این فرزندان، اشاره دارند (البته باید توجه داشت آنچه مکرر شنیده می شود که آن کودک، شش ماهه بوده، (۱) سند معتبری ندارد)؛ اما گزارش هایی که به شهادت فرزند سه ساله امام علیه السلام اشاره کرده اند یا تعبیرهای مشابه و نزدیک به آن دارند، مربوط به شهادت فرزند دیگری از ایشان اند. با این همه، باید گفت که تشابه بسیاری از گزارش ها در باره: نام کودک، نام مادرش و نام قاتلش و همچنین عدم تصریح اکثر منابع به شهادت دو فرزند خردسال امام حسین علیه السلام در صحنه عاشورا، این فرضیه را از حدّ یک احتمال، فراتر نیم برد.

در «زیارت ناحیه مقدّسه» آمده است:

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ الطِّفْلِ الرَّضِيعِ، الْمَرْمِيِّ الصَّرِيعِ، الْمُتَشَخِّطِ دَمًا، الْمُصْعَدِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ، الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حِجْرِ أَبِيهِ، لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ حَرْمَلَةَ بَنِ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ وَذَوِيهِ (۲).

سلام بر عبد الله بن الحسين، کودک شیرخواره تیر خورده ضربت خورده به خون تپیده که خونش به آسمان، پرتاب شد و در دامان پدرش، با تیر، سر بریده شد! خدا لعنت کند حرملة بن کاهل اسدی و همراهانش را که به او تیر زدند!

ص: ۵۶۹

۱- (۱) منشأ این سخن، احتمالاً نسخه منتشر شده مقتل ضعیف منسوب به ابو مخنف (طبع مکتبه الشریف الرضی: ص ۱۲۹) باشد که در آن آمده: «از عمر او (علی اصغر) شش ماه گذشته بود». گفتنی است که این سخن، در هیچ منبع معتبری و حتی در نسخه خطی ای از همین کتاب - که در کتاب خانه تخصصی حدیث (قم/دار الحدیث)، موجود است - نیامده است. البته گزارشی از «پنج ماهه» بودن وی، در قصیده مقتل کسایی مروزی (م ۳۹۱ ق) و گزارشی از «یک ساله» بودن وی، در تاریخ بلعمی (تألیف قرن ۴ ق) (ج ۴ ص ۷۱۰) آمده است.

۲- (۲) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳، [۱] المزار الکبیر: ص ۴۸۶ ح ۸.

همچنین در «زیارت ناحیه دوم» آمده است:

السَّلَامُ عَلَيَّ عَلَيَّ الْكَبِيرِ، السَّلَامُ عَلَيَّ الرَّضِيعِ الصَّغِيرِ (۱).

سلام بر علی بزرگ! سلام بر شیرخواره کوچک!

گفتنی است که در شماری از منابع متأخر، مطالبی در ذکر مصائب علی اصغر، گزارش شده است که در منابع قابل استناد، دیده نمی شود؛ مانند آنچه در روضه الشهداء، در پایان نقل زیر، در باره بی شیر شدن مادر علی اصغر آمده است که:

[امام حسین علیه السلام]، علی اصغر را روی دست آورده و آواز داد که:

ای قوم! اگر به زعم شما، من گناه کرده ام، این طفل، باری، هیچ گناهی ندارد. وی را یک جرعه آب دهید که از غایت تشنگی، شیر در پستان مادرش نمانده (۲).

یا آنچه در کتاب مَصْرَعُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده که:

در میان لشکر عمر بن سعد، در باره آب دادن به علی اصغر، اختلاف افتاد. ابن سعد به حَرْمَلَه گفت: این نزاع را قطع کن! (۳)

یا آنچه در سوگ نامه آل محمد صلی الله علیه و آله آمده است که:

حرمه به مختار گفت: اکنون که مرا می کُشی، بگذار کارهای خودم را بگویم تا قلبت را بسوزانم. ای امیر! من، سه تیر سه شاخه داشتم که آنها را با زهر، آمیخته کرده بودم. با یکی از آنها، گلوی علی اصغر را در آغوش حسین، دریدم؛ با دومی، قلب حسین را نشانه رفتم... و با سومی، گلوی عبد الله بن حسن را (۴).

یا آنچه در مُحْرِقُ الْقُلُوبِ آمده است که:

علی اصغر، بعد از تیر خوردن، به روی پدر نگریست و تبسمی کرد و سپس به شهادت رسید (۵).

ص: ۵۷۰

۱- (۱) المزار الکبیر: ص ۴۹۶ ح ۹، بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۳۱۷ ح ۸. [۱]

۲- (۲) روضه الشهداء: ص ۳۴۲. [۲] البته این نقل، بدون جمله آخر، در تاریخ بلعمی آمده و بی اشکال است.

۳- (۳) مصرع الحسین علیه السلام: ص ۱۸۱.

۴- (۴) سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله: ص ۵۳۵ به نقل از منهاج الدموع: ص ۴۱۱.

۵- (۵) محرق القلوب: ص ۱۰۶.

یا آنچه در عنوان الکلام آمده است که:

شب یازدهم، بعد از خوردن آب، شیر در پستان [رَبَاب] آمد. پستان‌ها [یش] را سر دست گرفت. همی گفت: نور دیده، علی اصغر! کجایی؟ پستان‌های من، پُر از شیر است! (۱)

یا این که به عملکرد سپاهیان ابن سعد، بعد از واقعه عاشورا اشاره دارد:

قنداقه علی اصغر را از زیر خاک، بیرون آوردند و سر او را به نیزه نمودند (۲).

برخی از آنچه در منابع قابل استناد، گزارش شده، عبارت است از:

۳۷۳. الملهوف: هنگامی که حسین علیه السلام، شهادت جوانان و محبوبانش را دید، تصمیم گرفت که خود به میدان برود و ندا داد: «آیا مدافعی هست که از حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، دفاع کند؟ آیا یکتاپرستی هست که در باره ما از خدا بترسد؟ آیا دادرسی هست که به خاطر خدا، به داد ما برسد؟ آیا یاری دهنده ای هست که به خاطر خدا، ما را یاری دهد؟».

پس صدای زنان، به ناله برخاست. امام علیه السلام، به جلوی در خیمه آمد و به زینب علیها السلام فرمود: «کودک خردسالم را به من بده تا با او، خدا حافظی کنم».

او را گرفت و می خواست او را بیوسد که حرمله بن کاهل، تیری به سوی او انداخت که در گلویش نشست و او را ذبح کرد.

امام علیه السلام به زینب علیها السلام فرمود: «او را بگیر!». سپس، کف دستانش را زیر خون [گلولی او] گرفت تا پُر شدند. خون را به سوی آسمان پاشید و فرمود: «آنچه بر من وارد می شود، برایم آسان است؛ چون بر خدا پوشیده نیست و در پیش دید اوست».

امام باقر علیه السلام [در باره آن خون] فرموده است: «از آن خون، یک قطره هم به زمین، باز نگشت». (۳)

ص: ۵۷۱

۱- (۱) عنوان الکلام: ص ۲۶۸ و ۱۲۳. [۱]

۲- (۲) عنوان الکلام: ص ۲۶۵ و ۳۲۶. [۲]

۳- (۳) لَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَأَحْبَبِيَّتِهِ، عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُهَجَّتِهِ، وَنَادَى: هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِعَانَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟ فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ، فَتَقَدَّمَ إِلَى بَابِ الْخِيَمَةِ، وَقَالَ لَزَيْنَبَ: نَاوِلِينِي وَلَعْدَى الصَّغِيرِ حَتَّى أَوْدَعَهُ، فَأَخَذَهُ وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ لِيَقْبَلَهُ، فَرَمَاهُ حَرْمَلَةُ بِنُ الْكَاهِلِ بِسَيْهِمْ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَدَبَّحَهُ. فَقَالَ لَزَيْنَبَ: خُذِيهِ، ثُمَّ تَلَقَّى الدَّمَ بِكَفِّهِ حَتَّى امْتَلَأَتْ، وَرَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ وَقَالَ: هُوَ نَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِينِ اللَّهِ. قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَمَّ يَسْقُطُ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ ۳۷۶ (الملهوف: ص ۱۶۸، بحار

الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۶). [۳]

۳۷۴.الإرشاد: حسین علیه السلام جلوی خیمه نشست. فرزندش عبد الله بن حسین را - که خردسال بود -، برایش آوردند. امام علیه السلام، او را در دامانش نشانید. مردی از بنی اسد، او را با تیری زد و ذبحش کرد. حسین علیه السلام، خون او را گرفت و هنگامی که کف دستش پُر شد، آن را بر زمین ریخت. سپس گفت: «پروردگارا! اگر یاری آسمانی ات را از ما دریغ داشتی، آن را برای جای بهتری قرار بده و انتقام ما را از این مردم ستمکار، بگیر.»

سپس، آن کودک را آورد و کنار کشتگان خاندانش قرار داد. (۱)

۳۷۵. تذکره الخواص - به نقل از هشام بن محمد - وقتی حسین علیه السلام دید که آنها بر کشتن او پافشاری می کنند، قرآنی را گرفت و آن را باز کرد و بر سرش نهاد و ندا داد: «کتاب خدا و نیز جدم محمد، فرستاده خدا، میان من و شما [داوری کند]. ای مردم! برای چه خونم را حلال می شمیرید؟!...».

همچنین حسین علیه السلام، به سوی یکی از کودکانش که از تشنگی می گریست، رفت. او را بر سر دست گرفت و گفت: «ای قوم! اگر بر من رحم نمی کنید، بر این کودک، رحم کنید.»

در این حال، مردی از آنان، تیری به سوی او انداخت و ذبحش کرد. حسین علیه السلام

ص: ۵۷۲

۱- (۱) جَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَامَ الْفُسْطَاطِ، فَأَتَى بِابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَهُوَ طِفْلٌ، فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِهِ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ بِسَيْفِهِمْ فَمَذَبَحَهُ، فَتَلَقَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَمَهُ، فَلَمَّا مَلَأَ كَفَّهُ صَيْبَهُ فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ قَالَ: رَبِّ، إِنْ تَكُنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ، وَانْتَقِمْ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. ثُمَّ حَمَلَهُ حَتَّى وَضَعَهُ مَعَ قَتْلَى أَهْلِهِ ۳۷۷ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۸، [۱] إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۶۶). [۲]

می گریست و می گفت: «خدایا! میان ما و گروهی که ما را دعوت کردند تا ما را یاری دهند، اما ما را کشتند، داوری کن».

در این هنگام، از آسمان، ندایی رسید: «او را وا گذار- ای حسین-، که او را در بهشت، شیر می دهند». (۱)

۳۷۶. المَجْدِيّ - در یاد کرد فرزندان حسین علیه السلام-: عبد الله، پدرش او را بیرون آورد و مردم به او نگاه می کردند، و او تشنه بود. در همان حال که روی دست پدرش بود، مردی، تیری به سوی او انداخت و او را ذبح کرد. خداوند، حَقَش را بستاند!

(۲)

۳۷۷. سِرّ السلسله العلوّیه - در یاد کرد فرزندان حسین علیه السلام-: عبد الله بن حسین بن علی، در دامان پدرش گشته شد. او کودکی شیرخوار بود که تیری از مردی از قبیله بنی اسد، به او اصابت کرد که دست و پا زد و جان داد. (۳)

۳۷۸. الاحتجاج: گفته شده است: هنگامی که یاران و نزدیکان حسین علیه السلام، کشته شدند، او یگه و تنها ماند و کسی جز پسرش علی زین العابدین و پسری دیگر به نام عبد الله- که شیرخوار بود-، با او نبود. حسین علیه السلام به جلوی در خیمه آمد و گفت: «آن کودک را به من بدهید تا با او خدا حافظی کنم». آن کودک را به او دادند. کودک را می بوسید و می گفت: «پسر کم! وای بر این مردم که طرف دعوایشان، محمد صلی الله علیه و آله است!».

ص: ۵۷۳

۱- (۱) لَمَّا رَأَاهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُصْتَرِينَ عَلَى قَتْلِهِ، أَخَذَ الْمُصْحَفَ وَنَشَرَهُ، وَجَعَلَهُ عَلَى رَأْسِهِ، وَنَادَى: بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ، وَجَدِي مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَا قَوْمَ! بِمِ تَسْتَجِلُّونَ دَمِي؟! ... فَالْتَفَتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا بِطِفْلٍ لَهُ يَبْكِي عَطْشًا، فَأَخَذَهُ عَلَى يَدِهِ، وَقَالَ: يَا قَوْمَ، إِنْ لَمْ تَرَحْمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ، فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَبْكِي وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ دَعَوْنَا لِنُعْذِرُونَا فَفَتَلُونَا. فَنُودِيَ مِنَ الْهَوَا: دَعُهُ يَا حُسَيْنُ؛ فَإِنَّ لَهُ مَرْضَةً مَاءً فِي الْجَنَّةِ ۳۷۸ (تذکره الخواص: ص ۲۵۲). [۱]

۲- (۲) وَعَبْدُ اللَّهِ أَخْرَجَهُ أَبُوهُ، يَرْقُوا الصَّوْمَ بِهِ وَإِنَّهُ عَطْشَانٌ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ وَهُوَ عَلَى يَدِ أَبِيهِ، أَخَذَ اللَّهُ بِحَقِّهِ ۳۷۹ (المجدي: ص ۹۱). [۲]

۳- (۳) وَعَبْدُ اللَّهِ بَنُ الْحُسَيْنِ بِنِ بِنِ عَلِيٍّ، فُقِتَلَ فِي حِجْرِ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ صَبِيٌّ رَضِيْعٌ، أَصَابَهُ سَهْمٌ مِنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِي أَسَدٍ، فَاضْطَرَبَ وَمَاتَ ۳۸۰ (سِرّ السلسله العلوّیه: ص ۳۰، الشجره المبارکه: ص ۷۳).

گفته شده: در همین حال، تیری آمد و بر گودیِ گلوی کودک نشست و او را گشت. حسین علیه السلام، از اسبش فرود آمد و با قبضه شمشیرش، گودالی کند و کودک را با خون آغشته اش، در آن، دفن کرد. (۱)

۳۷۹. تاریخ یعقوبی: یاران حسین علیه السلام، یک به یک، گام پیش نهادند [و رزمیدند و شهید شدند] تا این که حسین علیه السلام تنها ماند و هیچ یک از [مردان] خانواده و فرزندان و نزدیکانش با او نماند. او بر بالای اسبش بود. کودکی را که همان ساعت متولد شده بود، برایش آوردند. حسین علیه السلام، در گوشش اذان گفت و کام او را بر می داشت که تیری آمد و در گلوی کودک نشست و ذبحش کرد. حسین علیه السلام، تیر را از گلوی او بیرون کشید و خونش را به بدن او مالید و گفت: «به خدا سوگند، تو نزد خدا، از شتر صالح، گرامی تری و محمد صلی الله علیه و آله نیز نزد خدا از صالح، گرامی تر است».

سپس آمد و او را کنار فرزندان و برادرزادگانش نهاد. (۲)

ر.ک: ص ۸۹۵ (حرمله بن کاهل) و دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۷ (بخش هشتم/فصل چهارم/شهادت فرزندان امام حسین علیه السلام)

ص: ۵۷۴

۱- (۱) قیل: إِنَّهُ لَمَّا قُتِلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَقَارِبُهُ، وَبَقِيَ وَحِيداً فَرِيداً لَيْسَ مَعَهُ إِلَّا ابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَابْنُ آخِرٍ فِي الرِّضَاعِ اسْمُهُ عَبْدُ اللَّهِ، فَتَقَدَّمَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى بَابِ الْخِيَمَةِ فَقَالَ: نَاوِلُونِي ذَلِكَ الْوَلَدَ حَتَّى أَوْدَعَهُ! فَنَاوَلُوهُ الصَّبِيَّ، فَجَعَلَ يُقَبِّلُهُ وَهُوَ يَقُولُ: يَا بَنِيَّ، وَيَلُّ لَهُوْلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا كَانَ خَصَمَهُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. قِيلَ: فَإِذَا بَسَّيَهُمْ قَدْ أَقْبَلَ حَيْثِي وَقَعَ فِي لَبِّهِ الصَّبِيَّ فَتَقَلَّبَهُ، فَنَزَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَيْنَ فَرْسِهِ، وَحَفَرَ لِلصَّبِيِّ بِجَنْبِ سَيْفِهِ، وَرَمَلَهُ بِدَمِهِ وَدَفَنَهُ ۳۸۱ (الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۰۱ ح ۱۶۸، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۹). [۲]

۲- (۲) تَقَدَّمُوا رَجُلًا رَجُلًا حَتَّى بَقِيَ وَحْدَهُ مَا مَعَهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِهِ، وَلَا وُلْدِهِ وَلَا أَقَارِبِهِ، فَإِنَّهُ لَوَاقِفٌ عَلَى فَرْسِهِ، إِذِ اتَى بِمَوْلِدٍ قَدْ وُلِدَ لَهُ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ، فَأَذَّنَ فِي أُذُنِهِ، وَجَعَلَ يُحَنِّكُهُ إِذِ اتَاهُ سَهْمٌ فَوَقَعَ فِي حَلْقِ الصَّبِيِّ فَذَبَحَهُ، فَنَزَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّهْمَ مِنْ حَلْقِهِ، وَجَعَلَ يُلْطِخُهُ بِدَمِهِ وَيَقُولُ: وَاللَّهِ لَأَنْتَ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنَ النَّاقَةِ، وَلِمُحَمَّدٍ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ صَالِحٍ! ثُمَّ أَتَى فَوَضَعَهُ مَعَ وُلْدِهِ وَبَنَى أُخِيهِ ۳۸۲ (تاريخ يعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۵). [۳]

ابو بکر، کنیه یکی دیگر از فرزندان امام علی علیه السلام از همسری به نام لیلاست که بر اساس گزارش شماری از منابع، در کربلا به شهادت رسید.

شیخ مفید، نام وی را محمد اصغر می داند که همراه برادرش عبید الله، در واقعه کربلا شهید شد؛ [\(۱\)](#) لیکن برخی منابع، محمد اصغر و ابو بکر را دو نام برای دو تن از فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام می دانند.

گفتنی است که در مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی و المجدی، نام ابو بکر، «عبد الله» ذکر شده [و «ابو بکر»، کنیه او فرض شده] است.

نام او در «زیارت ناحیه مقدسه» نیامده؛ ولی در «زیارت رجبیه»، چنین آمده است:

السَّلَامُ عَلٰی اَبِي بَكْرٍ ابْنِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [\(۲\)](#).

سلام بر ابو بکر، پسر امیر مؤمنان!

۳۸۰. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: سپس برادران حسین علیه السلام، پیش آمدند و تصمیم داشتند

ص: ۵۷۵

۱- (۱) ر.ک: ص ۵۷۶ ح ۳۸۱. [۱]

۲- (۲) الإقبال: ج ۳ ص ۳۴۱، مصباح الزائر: ص ۲۹۱.

که در راه او، کشته شوند.

نخستین کس از آنان که پیش آمد، ابو بکر بن علی بود که نامش عبد الله بود و مادرش لیلا، دختر مسعود بن خالد بن ربیع بن مسلم بن جندل بن نهشل بن دارم تمیمی بود. او به میدان در آمد و چنین می خواند:...

زحر بن قیس نخعی به او حمله برد و او را کشت. نیز گفته شده که عبد الله بن عقبه غنوی به سوی وی تیر انداخت و او را کُشت. (۱)

۳۸۱. الإرشاد - در یادکرد فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام -: محمد اصغر - که کنیه اش ابو بکر بود - و عبید الله، که با برادرشان حسین علیه السلام در کربلا، شهید شدند. مادر آنها، لیلا، دختر مسعود دارمی بود. (۲)

۲/۵ جعفر بن علی

جعفر بن علی، آخرین برادر تنی عباس علیه السلام بود که در کربلا، به شهادت رسید. بیشتر منابع، سن او را هنگام شهادت، نوزده سال ذکر کرده اند (۳).

قاتل وی را برخی هانی بن ثبیت و برخی خولی بن یزید اصبحی (۴) دانسته اند. نام وی در «زیارت رجبیه» آمده است. در «زیارت ناحیه مقدسه» هم می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، الصَّابِرِ بِنَفْسِهِ مُحْتَسِبًا، وَالثَّائِي عَنِ الْأَوْطَانِ

ص: ۵۷۶

۱- (۱) ثُمَّ تَقَدَّمَ إِخْوَةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَازِمِينَ عَلَى أَنْ يُقْتَلُوا مِنْ دُونِهِ. فَأَوَّلُ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْهُمْ أَبُو بَكْرٍ بْنُ عَلِيٍّ -وَأَسْمُهُ عَبْدُ اللَّهِ، وَأُمُّهُ لَيْلَى بِنْتُ مَسْعُودِ بْنِ خَالِدِ بْنِ رَبِيعِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ جَنْدَلِ بْنِ نَهْشَلِ بْنِ دَارِمِ التَّمِيمِيِّهِ- فَبَرَزَ أَبُو بَكْرٍ وَهُوَ يَقُولُ: ... فَحَمَلَ عَلَيْهِ زَحْرُ بْنُ قَيْسِ النَّخَعِيِّ فَقَتَلَهُ، وَقِيلَ: بَلِ رَمَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَقْبَةَ الْغَنَوِيُّ فَقَتَلَهُ ۳۸۳ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۸، [۱] الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۲). [۲]

۲- (۲) مُحَمَّدُ الْأَصْغَرُ - الْمُكْتَنَى بِأَبِي بَكْرٍ - وَعُيَيْدُ اللَّهِ، الشَّهِيدَانِ مَعَ أُخِيهِمَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِالطَّفِّ، أُمُّهُمَا لَيْلَى بِنْتُ مَسْعُودِ الدَّارِمِيِّهِ ۳۸۴ (الإرشاد: ج ۱ ص ۳۵۴، [۳] العمده: ص ۳۰).

۳- (۳) لِبَابِ الْأَنْسَابِ: ج ۱ ص ۳۹۸، مقاتل الطالبیین: ص ۸۸. [۴]

۴- (۴) در لباب الأنساب (ج ۱ ص ۳۹۸)، قاتل او «شمر بن ذی الجوشن» گفته شده است.

مُغْتَرِبًا، الْمُسْتَسْلِمِ لِلْقِتَالِ، الْمُسْتَقْدِمِ لِلنِّزَالِ، الْمَكْثُورِ بِالرِّجَالِ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِيَةَ بِنَ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ (۱).

سلام بر جعفر، پسر امیر مؤمنان؛ همان شکیبایی که کارش را برای خدا انجام داد، همان که دور از وطن و غریب، تسلیم نبرد شد، و پیش گام در نبرد بود و مغلوب مهاجمان گردید! خداوند، قاتلش هانی بن ثبیت حضرمی را لعنت کند!

۳۸۲. المناقب، ابن شهر آشوب: سپس برادر حسین علیه السلام، جعفر، به میدان پا نهاد و این شعر را سرود:...

خولی اصبحی، به او تیری زد که به شقیقه یا چشمش خورد [و او را کُشت]. (۲)

۳۸۳. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: پس از عثمان، برادرش جعفر بن علی - که مادر او نیز امّ البنین بود - به میدان آمد و [به دشمن] حمله بُرد، در حالی که می خواند:

من، همان جعفر صاحب بزرگواری ام

فرزند علی نیک و بخشنده.

با نیزه جولان دهنده، از حسین علیه السلام دفاع می کنم

و نیز با شمشیر براق درخشنده.

آن گاه، جنگید تا کشته شد. (۳)

ص: ۵۷۷

۱- (۱) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳. [۱]

۲- (۲) ثُمَّ بَرَزَ أَخُوهُ جَعْفَرٌ مُنْبِئًا... رَمَاهُ خَوْلِيُّ الْأَصْبَحِيِّ، فَأَصَابَ شَقِيقَتَهُ أَوْ عَيْنَهُ ۳۸۵ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۷،

[۲] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۸). [۳]

۳- (۳) ثُمَّ خَرَجَ مِنْ بَعْدِهِ [أَيَ بَعْدِ عُثْمَانَ] أَخُوهُ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ - وَأُمُّهُ أُمُّ الْبَنِينِ أَيْضًا - فَحَمَلَ وَهُوَ يَقُولُ: إِنِّي أَنَا جَعْفَرُ ذُو الْمَعَالِي نَجَلُ عَلِيٍّ الْخَيْرِ ذُو النَّوَالِ أَحْمَى حُسَيْنًا بِالْقَنَا الْعَسِيَالِ وَبِالْحُسَامِ الْوَاضِحِ الصَّقَالِ ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ ۳۸۶ (مقتل الحسین علیه

السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۹، [۴] الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۳). [۵]

امام علی علیه السلام، از همسرش ام البنین، چهار فرزند به نام های: عبّاس، عبد الله، عثمان و جعفر داشت که همه آنها در کربلا، شهید شدند.

کنیه عبد الله، ابو محمد اکبر و لقبش عبد الله اصغر بود. سنّ او هنگام شهادت، ۲۵ سال گزارش شده است.

عبّاس علیه السلام، مایل بود که تا زنده است، جانبازی برادرانش را در راه امام علیه السلام و برادر بزرگ تر خود بیند و اجر شکیبایان را ببرد. لذا خطاب به برادرش عبد الله گفت:

تَقَدَّم بَيْنَ يَدَيَّ حَتَّى أَرَكَ وَأَحْتَسِبُكَ فَإِنَّهُ لَا وَلَدَ لَكَ (۱).

در پیش رویم بجنگ [و شهید شو]، تا [کشته شدن] تو را ببینم و [در راه خدا] به شمار آورم، که تو فرزندی نداری.

آن گاه، عبد الله به میدان آمد و به صف دشمن، حمله کرد تا شهید شد.

نام وی در «زیارت رجبیه» آمده است. در «زیارت ناحیه مقدسه» نیز می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، مُبْلِىِ الْبَلَاءِ، وَالْمُنَادَى بِالْوَلَاءِ فِي عَرَصِهِ كَرْبَلَاءَ، الْمَضْرُوبِ مُقْبِلًا وَمُدْبِرًا، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِيَّ بْنَ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ (۲).

سلام بر عبد الله، فرزند امیر مؤمنان؛ خوب آزموده شده در بلا، ندا دهنده به ولایت در عرصه کربلا و ضربه خورده از جلو و پشت! خداوند، قاتلش هانی بن ثبیت حَضْرَمِی را لعنت کند!

۳۸۴. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) - در یاد کرد کشته شدگان - [دیگر،] عبد الله بن علی بن ابی طالب، که هانی بن ثبیت حَضْرَمِی، او را کشت. (۳)

ص: ۵۷۸

۱- (۱) مقاتل الطالبیین: ص ۸۸. [۱]

۲- (۲) المزار الكبير: ص ۴۹۶ ح ۹.

۳- (۳) عبد الله بن علی بن ابی طالب، قتل هانی بن ثبیت الحَضْرَمِی ۳۸۷ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص

۴۷۵، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۷). [۲]

۳۸۵. مقاتل الطالبیین - به نقل از علی بن ابراهیم - عبید الله بن حسن و عبد الله بن عباس، برایم نقل کردند که عبد الله بن علی بن ابی طالب، به هنگام شهادت، ۲۵ ساله بود و فرزندی از او نماند.

احمد بن عیسی، از حسین بن نصر، از پدرش، از عمر بن سعد، از ابو مخنف، از عبد الله بن عاصم، از ضحاک مشرفی برایم نقل کرد که: عباس بن علی علیه السلام، به برادر تنی اش عبد الله بن علی گفت: پیش از من، به میدان برو تا [شهادت] تو را بینم و [پاداش شهادت تو را] به حساب خدا بگذارم [و اجر ببرم]، که تو فرزندی نداری.

او پیش گام شد و هانی بن ثبیت حَضْرَمِی، به او حمله برد و وی را کُشت. (۱)

۴/۵ عثمان بن علی

امام علی علیه السلام، به جهت علاقه ای که به عثمان بن مظعون، صحابی بزرگ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داشت، نام یکی از فرزندان او از ام البنین را عثمان نامید. از ایشان، در این باره روایت شده که فرمود:

إِنَّمَا سَمَّيْتُهُ بِاسْمِ أَخِي عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ (۲).

همانا او را به نام برادرم عثمان بن مظعون، قرار دادم.

کنیه عثمان بن علی، ابو عمرو بود و سن او هنگام شهادت، ۲۱ سال گزارش شده

ص: ۵۷۹

۱- (۱) حَدَّثَنِي عَبِيدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ، قَالَا: قُتِلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً، وَلَا عَقِبَ لَهُ. حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى، قَالَ: حَدَّثَنِي حُسَيْنُ بْنُ نَصْرِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِي مِخْنَفٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَاصِمٍ، عَنِ الضَّحَّاكِ الْمِشْرَفِيِّ، قَالَ: قَالَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ لِأَخِيهِ مِنْ أَبِيهِ وَأُمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ: تَقَدَّمَ بَيْنَ يَدَيَّ حَتَّى أَرَكَ وَأَحْتَسِبُ بِكَ؛ فَإِنَّهُ لَا وَلَدَ لَكَ، فَتَقَدَّمَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَشَدَّ عَلَيْهِ هَانِيُّ بْنُ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ فَفَتَلَهُ ۳۸۸ (مقاتل الطالبیین: ص ۸۸؛ [۱] شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۹۴).

۲- (۲) مقاتل الطالبیین: ص ۸۹، [۲] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۷. [۳]

است. او به میدان آمد و به صف دشمن حمله برد.

وی می جنگید تا این که شخصی به نام خولی بن یزید اصبحی، (۱) او را هدف تیر قرار داد و بر زمین افتاد و مردی از بنی ابان، سرش را از تنش جدا ساخت.

نام وی در «زیارت رجبیه» آمده است. در زیارت «ناحیه مقدسه» نیز آمده:

السَّلَامُ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، سَيِّدِي عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ، لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ بِالسَّهْمِ خَوْلِيَّ بْنَ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيَّ الْإِيَادِيَّ الدَّارِمِيَّ (۲).

سلام بر عثمان، پسر امیر مؤمنان، همنام عثمان بن مظعون! خدا، خولی بن یزید اصبحی ایادی دارمی را لعنت کند که او را هدف تیر قرار داد!

۳۸۶. الإرشاد: خولی بن یزید اصبحی، عثمان بن علی را - که جای برادرانش را [در میدان] گرفته بود -، نشانه گرفت و تیری به او زد و او را بر زمین انداخت. سپس مردی از بنی دارم، به او حمله بُرد و سرش را جدا کرد. (۳)

۵/۵ عباس بن علی علیه السلام

عباس علیه السلام، جلوه عشق و ایثار، تبلور رادردی، صفا و وقار، و تجسم شجاعت، شهامت و کرامت است. او در میان حماسه آفرینان کربلا و شهیدان تاریخ، از چنان جایگاه بلند و مکانت والایی برخوردار است که به گفته سید الساجدین، زین العابدین علیه السلام:

إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنزِلَةً يَغْبِطُهَا بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۴).

برای عباس علیه السلام، نزد خداوند - تبارک و تعالی -، منزلتی است که همه شهدا در

ص: ۵۸۰

۱- (۱) در لباب الأنساب (ج ۱ ص ۳۹۸) آمده است: «غلام عمر سعد».

۲- (۲) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳. [۱]

۳- (۳) وَتَعَمَّدَ خَوْلِيَّ بْنَ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيَّ عُثْمَانَ بْنَ عَلِيٍّ - وَقَدْ قَامَ مَقَامَ إِخْوَتِهِ فَرَمَاهُ بِيَهُمْ فَصَيَّرَعَهُ، وَشَدَّ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ فَاحْتَرَّتْ رَأْسُهُ ۳۸۹ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۹؛ [۲] الطبقات الكبرى/الطبقه الخامسة من الصحابه: ج ۱ ص ۴۷۶).

۴- (۴) الأُمالي، صدوق: ص ۵۴۷ ح ۷۳۱، [۳] بحار الأنوار: ج ۴ ص ۲۹۸ ح ۴. [۴]

روز قیامت، به او رَشک می برند.

کنیه آن بزرگوار، ابو الفضل و ابو قریبه (صاحب مَشک) و القابش سَقا و قمر بنی هاشم است.

عبّاس علیه السلام، قامتی بلند، سینه ای سِتّیر، بازوانی توانمند و چهره ای بس زیبا داشت، بدان سان که او را «ماه بنی هاشم» می گفتند.

او از آغاز قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام، همراه و همدل ایشان و در هنگامه نبرد کربلا، پرچمدار سپاه او بود. عبّاس علیه السلام، در روزهای سخت محاصره امام علیه السلام و یارانش، سقاییت سپاه و آب رسانی به کودکان را بر عهده داشت.

او در آستانه شب عاشورا، در جمع همراهان حسین علیه السلام، هنگامی که امام علیه السلام از آنها خواسته بود تا بروند و ایشان را تنها بگذارند اولین کسی بود که با جملاتی سرشار از عشق و ایمان، و آکنده از ایثار، هم گامی و جان فشانی اش را اعلام کرد.

عبّاس علیه السلام، در کلام امامان علیهم السلام، به ایثار، تیزبینی، استواری در ایمان، جهاد عظیم، آزمایش نیکو و داشتن جایگاه رَشک آور در قیامت، ستوده شده است.

عبّاس علیه السلام، در هنگام شهادت، ۳۴ سال داشت. بنا بر این، در حدود سال ۲۶ هجری به دنیا آمده است. در «زیارت ناحیه مقدّسه»، در باره او آمده است:

السَّلَامُ عَلَيَّ أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، الْمُوَاسِي أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، الْآخِذِ لِعَمْدِهِ مِنْ أُمِّهِ، الْفَادِي لَهُ الْوَأَقِي، السِّيَاعِي إِلَيْهِ بِمَائِهِ، الْمَقْطُوعَةِ يَدَاهُ، لَعَنَّ اللَّهُ قَاتِلِيهِ يَزِيدُ بْنُ الرُّقَادِ الْحِيتِي وَحَكِيمَ بْنِ الطُّفَيْلِ الطَّائِي (۱).

سلام بر ابو الفضل عبّاس، فرزند امیر مؤمنان؛ از خود در گذرنده با جان برای برادر، برگیرنده از دیروزش برای فردایش، فدایی او، نگهدارنده، کوشنده برای رساندن آب به او، و کسی که دست هایش بُریده شد! خداوند، قاتلانش یزید بن رُقاد حیتی و حکیم بن طُفیل طایی را لعنت کند!

گفتنی است که در شماری از منابع متأخر، مطالبی در باره ابو الفضل العبّاس علیه السلام

ص: ۵۸۱

گزارش شده است که در منابع قابل استناد، دیده نمی شود. برای نمونه، به شماری از گزارش های بی اساس، اشاره می کنیم. در معالی السبطين آمده است که:

آن هنگام که شب بیست و یکم ماه رمضان شد و علی علیه السلام در آستانه مرگ قرار گرفت، عباس علیه السلام را به سینه چسباند و فرمود: «فرزندم که چشم من در قیامت، با تو روشن خواهد شد! فرزندم! هنگامی که روز عاشورا شد و وارد شریعه شدی، مبادا آب بنوشی، در حالی که برادرت حسین، تشنه است!» (۱).

نیز در کتاب شعشعه الحسينی آمده است:

جناب امیر مؤمنان علیه السلام خلوت نمودند. حسنین علیهما السلام و زینب علیها السلام و امّ کلثوم علیها السلام را طلب فرمود و دست مبارک بر سر و روی ایشان کشید و به شدت می گریست و ایشان هم می گریستند، به نوعی که سایر اولادهای آن حضرت [که] در بیرون خانه بودند، بی اختیار، داخل خانه شدند و می گریستند. پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گرفت دست امام حسن علیه السلام را و به امانت سپرد فرزندان خود را به آن بزرگوار. پس نظر فرمود به عباس علیه السلام. دید گریه او از همه شدیدتر است. پس او را به نزد خود، طلب فرمود و شیون بلندی کرد و مفصل گریست و آن گاه فرمود: «ای پسر من! ای جانم! از حسین، مراقبت کن، که او امانت خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام و امانت من است. تو یاور او باش و خودت را فدای او کن.» آن گاه، شیون زد و از گریه و فریاد زیاد، بیهوش شد (۲).

همچنین در کتاب أسرار الشهداء، آمده است:

گفته شده: زهیر، پیش از کشته شدنش، نزد عبد الله بن جعفر بن عقیل آمد و به او گفت: برادرم! پرچم را به من بده. عبد الله به وی گفت: آیا من در حمل آن، کوتاهی کرده ام؟ زهیر گفت: نه؛ [ولی] من به آن، نیاز دارم.

راوی گفت: عبد الله، پرچم را به زهیر داد و زهیر، آن را گرفت و به صورت ناگهانی، پیش عباس بن علی علیه السلام آورد و گفت: یا ابن امیر المؤمنین! می خواهم خبری را برایت بازگو کنم که حفظش کرده ام. عباس علیه السلام گفت: بگو که الآن، وقت

ص: ۵۸۲

۱- (۱) معالی السبطين: ج ۱ ص ۲۷۷

۲- (۲) شعشعه الحسينی: ج ۲ ص ۶۰.

بازگوییِ خبر است. عیبی ندارد. بگو، که تو برای ما، خبر قطعی نقل می کنی. زهیر به وی گفت: ای ابوالفضل! بدان که پدرت امیر المؤمنین علیه السلام، وقتی تصمیم گرفت با مادرت ام البنین ازدواج کند، دنبال برادرش عقیل - که نسب شناس عرب بود - فرستاد و فرمود: «برادرم! از تو می خواهم که برایم زنی را از خانواده های اصیل و نسب دار و شجاع، انتخاب کنی تا با او پسری شجاع بیاورم که یاور این پسر - و اشاره به حسین علیه السلام کرد - باشد و او را در سرزمین طف کربلا - همراهی کند». پدرت، تو را برای این روز، ذخیره کرد. پس تو در دفاع از حرم برادر و برادرانت، کوتاهی نکن.

راوی گفت: عباس علیه السلام، تکان خورد و دست به رکابش کشید و آن را کند و گفت: ای زهیر! در چنین روزی، مرا تشجیع می کنی؟! به خدا سوگند، تو را به گونه ای می بینم که هرگز چنین ندیده بودم (۱).

باید گفت: متأسفانه، هیچ سخنی از امیر مؤمنان علیه السلام خطاب به عباس علیه السلام یا در باره وی، در منابع معتبر، ثبت نشده است.

نیز در تذکره شهدا آمده است:

بعضی ذکر کرده اند که عباس علیه السلام، در آن حال، عرض کرد که: می خواهم یک بار دیگر، نظر به صورتت نمایم، و لکن حرمه، تیر بر چشم های من زده است (۲).

گزارش های بسیار دیگری نیز در باره ایشان در کتاب هایی مانند: معالی السبطين (ج ۱ ص ۲۷۵ و ۲۷۰-۲۷۱)، شعشه الحسینی (ج ۲ ص ۱۸۴)، أسرار الشهادات (ج ۲ ص ۴۰۲ و ۴۱۲)، ناسخ التواریخ (تاریخ الإمام الحسین علیه السلام: ص ۴۴۱ و ۴۳۸)، عنوان الکلام (ص ۱۹۴ و ۱۶۲ و ۲۸۰)، تذکره شهدا (ص ۲۷۰ و ۴۴۳)، سوگ نامه آل محمد صلی الله علیه و آله (ص ۳۰۰) و المنتخب طریحی (ص ۳۰۵) آمده است که در کتب معتبر، وجود ندارد.

اینک، برخی از آنچه در منابع قابل استناد، گزارش شده است، در پی می آید:

ص: ۵۸۳

۱- (۱) أسرار الشهادات: ج ۲ ص ۳۹۵.

۲- (۲) ملا حبيب الله شريف كاشانی در تذکره شهدا در ذیل این مطلب، آن را این گونه رد می کند: «بسیار ضعیف است و در کتب مشهوره، مذکور نیست» (تذکره شهدا: ص ۲۷۲).

۳۸۷. الأُمالی، صدوق - به نقل از ثابت بن ابی صفیه - سرور عابدان، علی بن الحسین علیه السلام، به عید الله، پسر عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام نگریست و گریست....

آن گاه فرمود: «خداوند، عباس را رحمت کند! بی هیچ تردیدی، ایثار کرد و آزمایش [نیکویی] شد و خود را فدای برادرش کرد تا آن که دستانش قطع شد و خداوند عزوجل به جای آنها، دو بال برایش قرار داد که با آنها، همراه فرشتگان در بهشت، پرواز می کند، همان گونه که برای جعفر بن ابی طالب، قرار داد.

عباس علیه السلام، نزد خداوند - تبارک و تعالی - منزلتی دارد که همه شهیدان در روز قیامت، به آن، رشک می برند». (۱)

۳۸۸. سیر السلسله العلویّه - به نقل از مُفَضَّل بن عمر - [امام] صادق علیه السلام فرمود: عمویمان عباس علیه السلام، تیزبین بود و ایمانی استوار داشت. همراه ابا عبد الله الحسین علیه السلام، جهاد کرد و نیکو از آزمایش به در آمد و به شهادت رسید و وارث برادران مادری اش شد و پسرش عید الله بن عباس، [آنها را] از او ارث بُرد. عباس علیه السلام، به هنگام شهادت، سی و چهار ساله بود. (۲)

۳۸۹. أنساب الأشراف - در یاد کرد نام های فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام - عباس اکبر - که سقا بود - او در کربلا، مشک آبی را برای حسین علیه السلام آورد و کنیه ابو قریبه (صاحب مشک)، به او داده شد. (۳)

۳۹۰. تاریخ الطبری - به نقل از ضحاک بن عبد الله مشرقی -، هنگامی که امام حسین علیه السلام به

ص: ۵۸۴

۱- (۱) نَظَرَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ [۱] عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَاسْتَعَبَرَ ثُمَّ قَالَ: ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ! [۲] فَلَقَدْ آثَرَ وَأَبْلَى وَفَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ، فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ، [۳] كَمَا جَعَلَ لِعَجْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَإِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنَزِلَةً يَغْبِطُهَا بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۳۹۰ (الأُمالی، صدوق: ص ۵۴۷ ح ۷۳۱، [۴] الخصال: ص ۶۸ ح ۱۰۱).

۲- (۲) قَالَ الصِّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ [۵] نَافِذَ الْبَصِيرَةِ، صَلَبَ الْإِيمَانَ، جَاهِدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَبْلَى بِلَاءَ حَسَيْنًا، وَمَضَى شَهِيدًا، وَوَرِثَ إِخْوَتَهُ مِنْ أُمَّهِ، وَوَرِثَهُ ابْنُهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ، [۶] قَالَ: أَسْتُشْهِدُ وَقَدْ بَلَغَ سِنُهُ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ سَنَةً ۳۹۱ (سِرِّ السلسله العلویّه: ص ۸۹).

۳- (۳) وَالْعَبَّاسُ الْأَكْبَرُ وَهُوَ السَّقَاءُ، كَانَ حَمَلَ قَرَبَةَ مَاءٍ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَرْبَلَاءَ، وَيُكْنَى أَبَا قَرَبَةَ ۳۹۲ (أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۴۱۳، [۷] تهذيب الكمال: ج ۲۰ ص ۴۷۹).

یارانش، اجازه بازگشت داد:- برادران و فرزندان و برادرزادگانش و نیز دو پسر عبد الله بن جعفر، به حسین علیه السلام گفتند: چرا این کار را نکنیم؟ برای این که پس از تو بمانیم؟! خداوند، چنین روزی را هیچ گاه به ما نشان ندهد! آغازگر این گونه سخنان، عباس بن علی علیه السلام بود. (۱)

۳۹۱. الأخبار الطوال: هنگامی که عباس بن علی علیه السلام، این [وضعیت] را دید، به برادرانش: عبد الله، جعفر و عثمان، پسران علی- که بر او و پسرانش درود باد- و مادر همگی آنها ام البنین عامری از آل وحید بود، گفت: پیش قدم شوید- فدایتان شوم- و از سرورتان، حمایت کنید تا به پای او جان دهید».

آنان، همگی پیش قدم شدند و پیش روی حسین علیه السلام، با سر و گلوی خود، از او محافظت کردند.

هانی بن ثویب حضر می، به عبد الله بن علی، حمله برد و او را کشت. سپس به برادرش جعفر بن علی حمله برد و او را نیز کشت. و یزید اصبحی نیز عثمان بن علی را با تیر زد و کشت. سپس به سوی او رفت و سرش را جدا کرد و نزد عمر بن سعد آمد و به او گفت: به من، پاداش بده!

عمر گفت: برو از امیرت (یعنی عبید الله بن زیاد) بگیر!

عباس بن علی علیه السلام، باقی ماند و پیش روی حسین علیه السلام می جنگید و هر کجا حسین علیه السلام می رفت، همراهش می رفت تا آن که کشته شد. خدایش رحمت کند! (۲)

ص: ۵۸۵

۱- (۱) فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَأَبْنَاؤُهُ وَبَنُو أَخِيهِ وَأَبْنَا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: لِمَ نَفَعَلُ؟ لَبَقِيَ بَعْدَكَ! لَا أَرَانَا اللَّهُ ذَلِكَ أَبَدًا. بَدَأَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ

الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۳۹۳ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۹؛ [۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۹۱). [۲]

۲- (۲) لَمَّا رَأَى ذَلِكَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ لِإِخْوَتِهِ عَبْدِ اللَّهِ، وَجَعْفَرٍ، وَعُثْمَانَ بَنِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ- وَأُمَّهُمْ جَمِيعًا أُمَّ الْبَنِينَ الْعَامِرِيَّةَ مِنْ آلِ الْوَحِيدِ-: تَقَدَّمُوا، بِنَفْسِي أَنْتُمْ! فَحَامُوا عَنْ سَيْدِكُمْ حَتَّى تَمُوتُوا دُونَهُ. فَتَقَدَّمُوا جَمِيعًا، فَصَارُوا أَمَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَقُونَهُ بِوُجُوهِهِمْ وَنُحُورِهِمْ. فَحَمَلَ هَانِيُّ بْنُ ثَوَيْبِ الْحَضْرَمِيُّ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَتَلَهُ، ثُمَّ حَمَلَ عَلَى أَخِيهِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ، فَقَتَلَهُ أَيْضًا. وَرَمَى يَزِيدُ الْأَصْبَحِيُّ عُثْمَانَ بْنَ عَلِيٍّ بِسَيْفِهِمْ فَقَتَلَهُ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْهِ فَاحْتَزَّ رَأْسَهُ، فَأَتَى عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ: أَثْبِنِي، فَقَالَ عُمَرُ: عَلَيْكَ بِأَمِيرِكَ- يَعْنِي عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ- فَسَبَّ لَهُ أَنْ يُثْبِتَكَ. وَبَقِيَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا أَمَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَاتِلُ دُونَهُ، وَيَمِيلُ مَعَهُ حَيْثُ مَالَ، حَتَّى قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ ۳۹۴ (الأخبار الطوال: ص ۲۵۷، [۳] تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۸). [۴]

۳۹۲.الإرشاد: دشمنان، بر حسین علیه السلام حمله بردند و بر لشکرش، غلبه کردند. تشنگی بر او شدت گرفت. بر سیل بند فرات، بالا- رفت تا خود را به آب برساند و برادرش عباس علیه السلام، پیش رویش بود. سواران ابن سعد، راه بر او گرفتند. در میان آنان، مردی از بنی دارم بود که به آن سواران گفت: وای بر شما! میان او و فرات، حائل شوید و آب را در اختیارش نگذارید.

حسین علیه السلام گفت: «خدایا! او را تشنه بگذار!».

دارمی، خشمگین شد و تیری به سوی حسین علیه السلام انداخت که بر زیر گلویش نشست. حسین علیه السلام، تیر را بیرون کشید و دستش را زیر گلویش گرفت. کفِ دستانش از خون، پُر شد. آنها را پاشید و سپس گفت: «خدایا! از آنچه با پسر دختر پیامبرت می کنند، به تو شکایت می کنم». سپس به جایگاه خود، باز گشت، در حالی که تشنگی اش، شدت یافته بود.

دشمنان، گرد عباس علیه السلام را گرفتند و او را از حسین علیه السلام، جدا کردند. عباس علیه السلام نیز به تنهایی با آنها جنگید تا به شهادت رسید. رضوان الهی بر او باد!

شرکت کنندگان در قتل او، زید بن ورقاء حنفی و حکیم بن طفیل سنبسی بودند که پس از آن که زخم هایش افزون شد و دیگر نتوانست حرکت کند [، او را به شهادت رساندند]. (۱)

ص: ۵۸۶

۱- (۱) حَمَلَتِ الْجَمَاعَةُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَغَلَبُوهُ عَلَى عَسْكَرِهِ، وَاشْتَدَّ بِهِ الْعَطَشُ، فَفَرَكَبَ الْمُسَيِّئَةَ يُرِيدُ الْفُرَاتَ وَبَيْنَ يَدَيْهِ الْعَبَّاسُ أُخُوهُ، فَاعْتَرَضَتْهُ حَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ، وَفِيهِمْ رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ، فَقَالَ لَهُمْ: وَيْلَكُمْ، حَوْلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْفُرَاتِ، وَلَا تُمْكِّنُوهُ مِنَ الْمَاءِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ أَظْمِئْهُ، فَغَضِبَ الدَّارِمِيُّ وَرَمَاهُ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنْكِهِ، فَانْتَرَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّهْمَ، وَبَسَطَ يَدَهُ تَحْتَ حَنْكِهِ فَامْتَلَأَتْ رَاحَتَاهُ بِالدَّمِ، فَرَمَى بِهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يُفْعَلُ بِابْنِ بِنْتِ نَيْيِكَ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَكَانِهِ وَقَدِ اشْتَدَّ بِهِ الْعَطَشُ. وَأَحَاطَ الْقَوْمُ بِالْعَبَّاسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاقْتَطَعُوهُ عَنْهُ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُهُمْ وَحْدَهُ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَكَانَ الْمُتَوَلَّى لِقَتْلِهِ زَيْدُ بْنُ وَرْقَاءَ الْحَنْفِيُّ، وَحَكِيمُ بْنُ الطُّفَيْلِ السَّنْبِسِيُّ، بَعْدَ أَنْ اتَّخَذَ بِالجِرَاحِ فَلَمْ يَسْتَطِعْ حَرَاكَاً ۳۹۵ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۹، [۱] إلام الوری: ج ۱ ص ۴۶۶). [۲]

۳۹۳. الملهوف: تشنگی حسین علیه السلام، شدت گرفت. از سیل بند فرات، بالا- رفت تا خود را به آب برساند و عباس علیه السلام، برادرش نیز پیش رویش بود. سواران ابن سعد، راه را بر آن دو گرفتند و مردی از بنی دارم، تیری به سوی حسین علیه السلام پرتاب کرد و آن را در گلوی شریفش نشانید. امام- که دروذهای خدا بر او باد- تیر را بیرون کشید و دستش را زیر گلویش گرفت تا کف هر دو دستش از خون، پُر شد. سپس آن را پاشید و گفت: «خدایا! من از آنچه با پسر دختر پیامبرت می کنند، به تو شکایت می کنم».

سپس، عباس علیه السلام را از او جدا کردند و او را از هر سو، در میان گرفتند تا او را به شهادت رسانند. خداوند، روحش را پاک بدارد! پس حسین علیه السلام، به شدت گریست. (۱)

۳۹۴. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: پس از عبد الله بن علی، عباس بن علی علیه السلام- که مادر او نیز ام البنین بود-، به میدان آمد. او- که همان سقاست-، حمله کرد...

آن گاه، هماره جنگید تا گروهی از دشمن را کُشت و سپس، کُشته شد.

پس حسین علیه السلام فرمود: «اکنون، پُشتم شکست و چاره ام، ناچار گشت». (۲)

ص: ۵۸۷

۱- (۱) وَاشْتَدَّ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَرَبَ الْمُسْنَاهُ يُرِيدُ الْفُرَاتَ، وَالْعَبَّاسُ أَخُوهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَعْتَرَضَتْهُمَا حَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ، فَرَمَى رَجُلٌ مِّنْ بَنِي دَارِمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنَكِهِ الشَّرِيفِ، فَأَنْتَرَعَ صِلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّهْمَ، وَبَسَطَ يَدَهُ تَحْتَ حَنَكِهِ حَتَّى امْتَلَأَتْ رَاحَتَاهُ مِنَ الدَّمِ، ثُمَّ رَمَى بِهِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يُفْعَلُ بِابْنِ بِنْتِ نَيْيِكَ. ثُمَّ اقْتَطَعُوا الْعَبَّاسَ عَلَيْهِ السَّلَامَ عَنْهُ، وَأَحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَمَكَانٍ، حَتَّى قَتَلُوهُ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ، فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيداً ۳۹۶ (الملهوف: ص ۱۷۰).

۲- (۲) ثُمَّ خَرَجَ مِنْ بَعْدِهِ [أَيَ بَعْدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ] الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأُمُّهُ أُمُّ الْبَنِينِ أَيْضاً، وَهُوَ السَّقَاءُ، فَحَمَلَ.... فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنَ الْقَوْمِ، ثُمَّ قُتِلَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْآنَ انْكَسَرَ ظَهْرِي، وَقَلَّتْ حَيْلِي ۳۹۷ (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۹، [۱] الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۴). [۲]

۳۹۵. المناقب و المثالب، ابو حنیفه نعمان مغربی: عبّاس بن علی علیه السلام، پس از آن که حسین علیه السلام را از آب، باز داشتند، به دشمن حمله می برد و آنها را می شکافت و خود را به آب فرات می رساند و حسین علیه السلام و یارانش را سیراب می کرد. وی در آن روزها، «سَقَا (آب آور)» نامیده شد و میان فرات و قتلگاه حسین علیه السلام کشته شد. قبر او نیز همان جاست. در آن روز، [دشمنان] دست و پاهای او را هم قطع کردند. (۱)

۳۹۶. المناقب، ابن شهر آشوب: عباس، سقا، ماه بنی هاشم و پرچمدار حسین علیه السلام بود. او از دیگر برادرانش بزرگ تر بود و در طلب آب می رفت که بر او حمله بردند. او هم به آنها حمله برد و چنین می خواند:

از مرگ نمی هراسم؛ زیرا مرگ، ترقی و صعودی است

که مرا در پشت شمشیرها، پنهان می کند.

جانم، سپر جان پاکیزه مصطفی باد!

من، عبّاسم که سقا گشته ام

و به روز برخورد، هراسی از شر ندارم.

پس آنان را متفرق کرد. زید بن ورقای جُهَنی، در پشت درخت خرمایی به کمین او نشست و حکیم بن طفیل سِنِیسی نیز او را یاری داد و بر دست راست عبّاس علیه السلام ضربه ای زد [و آن را قطع کرد]. عبّاس علیه السلام، شمشیر را به دست چپ گرفت و به آنها حمله برد و چنین رَجَز می خواند:

به خدا سوگند، اگر دست راستم را قطع کنید

من، همیشه از دینم حمایت می کنم

ص: ۵۸۸

۱- (۱) كَانَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا مَنَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَاءَ، جَعَلَ يَحْمِلُ عَلَى النَّاسِ فَيَفْرِجُونَ حَتَّى يَأْتِيَ الْفُرَاتَ وَيَأْتِيَ بِالْمَاءِ، فَيَسْقِي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَأَصْحَابَهُ، فَسَقَى مِيَّ السَّقَاءِ يَوْمَئِذٍ. وَقُتِلَ بَيْنَ الْفُرَاتِ وَمَصْرَعِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَتَمَّ قَبْرُهُ، وَقَطَعُوا يَوْمَئِذٍ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ ۳۹۸ (المناقب و المثالب، [۱] ابو حنیفه نعمان مغربی: ص ۳۰۹، کتاب المعقّین: ص ۱۱۱).

و نیز از امام راستگو و استوارباوری

که نواده پیامبر پاک و امین است.

آن گاه، جنگید تا ناتوان شد. حکیم بن طفیل طایی، از پشت درخت خرما به او کمین زد و بر دست چپش ضربه ای زد [و آن را قطع کرد]. عباس علیه السلام نیز خواند:

ای جان! از کافران مترس

و به رحمت خدای جبران کننده، بشارت باد!

همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله، سرور برگزیده!

با سرکشی شان، دست چپم را قطع کردند

پروردگارا! آنان را به داغی آتش برسان!

پس آن ملعون، با عمود آهنین [به او زد و] عباس علیه السلام را به شهادت رساند.

هنگامی که حسین علیه السلام، او را بر [کناره] رود فرات، افتاده دید، گریست و چنین خواند:

«ای بدترین مردمان! با کارتان، تجاوز کردید

و با گفته محمد پیامبر، مخالفت کردید.

آیا بهترین پیامبران، سفارش ما را به شما نکرد؟

آیا ما از نسل پیامبر تأیید شده نیستیم؟

آیا زهرا علیها السلام، مادر ماست یا شما؟

آیا احمد، بهترین مردمان نیست؟

نفرین شدید و به خاطر جنایتتان، رسوا گشتید

به زودی، داغی آتشی برافروخته را خواهید دید». (۱)

١- (١) كَانَ عِيَّاسُ السَّقَاءِ قَمْرُ بَنِي هَاشِمٍ، صَاحِبَ لِيَاءِ الْحَسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ أَكْبَرُ الْإِخْوَانِ. مَضَى بِطَلْبِ الْمَاءِ فَحَمَلُوا عَلَيْهِ
وَحَمَلَ هُوَ عَلَيْهِمْ، وَجَعَلَ يَقُولُ:-

۳۹۷. شرح الأخبار: کسی که عهده دار کشتن عبّاس بن علی علیه السلام در آن روز (عاشورا) شد، یزید بن زیاد حَنَفی بود، و لباس و تجهیزات [رزم] عبّاس علیه السلام را حکیم بن طُفیل طایی برداشت. نیز گفته شده است که او همدست یزید [بن زیاد] در کشتن عبّاس علیه السلام بود.

پس از آن که برادران عبّاس علیه السلام: عبد اللّٰه، عثمان و جعفر- که همراه او قصد [آوردن] آب را داشتند- کشته شدند، عبّاس علیه السلام به تنهایی و با مَشک آب، باز می گشت و به یاران عبید اللّٰه- که میان او و آب، فاصله انداخته بودند- حمله می بُرد و آنان را می زد و می کُشت تا از [شریعه] آب، کنار روند. آن گاه، به فرات، وارد می شد و مَشک را پُر می کرد و می بُرد و به حسین علیه السلام و یارانش می رساند و آنان را سیراب می کرد، تا آن که دشمنان، بر او غلبه کردند و زخم تیرها، او را ناتوان کرد و

ص: ۵۹۰

میان فرات و سرپرده خیمه ها، در حال بُردن آب، او را کُشتند. قبرش نیز همان جاست. خدایش رحمت کند !

همچنین، دست ها و پاهایش را از سر کینه ورزی با او و به سبب گرفتاری [هایی که برایشان به وجود آورده بود] و کُشتاری که از آنها کرده بود، قطع کردند. از این رو بود که او «سقا» نامیده شد. (۱)

۳۹۸. عمده الطالب: در یاد کرد فرزندان عباس بن امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام که کنیه اش، ابو الفضل و لقبش سقا بود؛ زیرا در واقعه عاشورا، برای برادرش آب آورد و قبل از آن که آن را به او برساند، کشته شد و قبرش نیز نزدیک شریعه (راه آب) فرات، یعنی همان شهادتگاه اوست.

در آن روز، پرچمدار حسین علیه السلام، برادرش [عباس علیه السلام] بود.

شیخ ابو نصر بخاری، از مفضل بن عمر، از جعفر بن محمد صادق علیه السلام، روایت کرده است که فرمود: «عمویمان عباس بن علی علیه السلام، تیزبین بود و ایمانی استوار داشت. همراه ابا عبد الله علیه السلام جنگید و آزمونی نیکو داد و به شهادت رسید».

خون عباس علیه السلام، به گردن بنی حنیفه است. او به هنگام شهادت، ۳۴ سال داشت.

مادر او و برادرانش: عثمان، جعفر و عبد الله، أم البنین فاطمه، دختر حزام بن خالد بن ربیعہ بن وحید بن کعب بن عامر بن کلاب بن ربیعہ بن عامر بن صعصعه بن معاویه

ص: ۵۹۱

۱- (۱) كَانَ الَّذِي وَلِيَ قَتَلَ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَئِذٍ يَزِيدُ بْنُ زِيَادٍ الْحَنْفِيُّ، وَأَخَذَ سَلْبَهُ حَكِيمُ بْنُ طَفِيلٍ الطَّائِيُّ، وَقِيلَ: إِنَّهُ شَرِكَ فِي قَتْلِهِ يَزِيدُ. وَكَانَ بَعْدَ أَنْ قُتِلَ إِخْوَتَهُ عَبْدُ اللَّهِ وَعُثْمَانُ وَجَعْفَرٌ مَعَهُ قَاصِدِينَ الْمَاءِ. وَيَرْجَعُ وَحْدَهُ بِالْقُرْبَةِ فَيَحْمِلُ عَلَى أَصْحَابِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ الْحَائِلِينَ دُونَ الْمَاءِ، فَيَقْتُلُ مِنْهُمْ، وَيَضْرِبُ فِيهِمْ حَتَّى يَتَفَرَّجُوا عَنِ الْمَاءِ، فَيَأْتِي الْفُرَاتَ فَيَمْلَأُ الْقُرْبَةَ وَيَحْمِلُهَا، وَيَأْتِي بِهَا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابَهُ، فَيَسْقِيهِمْ حَتَّى تَكَثُرُوا عَلَيْهِ، وَأَوْهَنْتَهُ الْجِرَاحُ مِنَ النَّبْلِ، فَقَتَلُوهُ كَذَلِكَ بَيْنَ الْفُرَاتِ وَالشُّرَادِقِ وَهُوَ يَحْمِلُ الْمَاءَ، وَتَمَّ قَبْرُهُ رَحِمَهُ اللَّهُ. وَقَطَعُوا يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ حَنْقًا عَلَيْهِ، وَلَمَّا أَبْلَى فِيهِمْ وَقَتَلَ مِنْهُمْ، فَلَمَّا ذَكَرْتُ سَمِيَّ السَّقَاءِ ۴۰۰ (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۹۱).

بن بکر بن هوازن بود. مادر امّ البنین هم لیلی، دختر سُهَیل بن مالک بود و او، پسر ابو یزّه عامر نیزه باز، پسر مالک بن جعفر بن کلاب بود و مادر آن دو، عمّره، دختر طُفیل بن عامر بود و مادر عمّره نیز کبشه، دختر عروه رَحال بن عُتبه بن جعفر بن کلاب و مادر کبشه هم فاطمه، دختر عبد شمس بن عبد مناف بوده است.

همچنین روایت شده که امیر مؤمنان علی علیه السلام، به برادرش عقیل - که نسب شناس و در انساب و اخبار عرب، دانا بود - فرمود: «بنگر و برایم همسری بیاب که زاده دلاوران عرب باشد تا جوانی دلیر [و جنگجو] برایم بیاورد».

عقیل گفت: با امّ البنین از قبیله کلاب، ازدواج کن که در عرب، شجاع تر از پدران او نیست.

امام علیه السلام نیز با او ازدواج کرد. هنگامی که واقعه کربلا پیش آمد، شمر بن ذی الجوشن کلابی، به عباس علیه السلام و برادرانش گفت: خواهرزادگان من، کجا هستند؟

اما آنان، پاسخش را ندادند. حسین علیه السلام به برادرانش فرمود: «پاسخ او را بدهید. هر چند فاسق است؛ اما یکی از دایی های شماست».^(۱)

آنان به او گفتند: چه می خواهی؟

گفت: به سوی من بیایید که شما، در امان هستید. خود را با برادرتان، به گشتن ندهید.

آنان به او گفتند: رویت زشت باد و آنچه آورده ای نیز، زشت باد! آیا سرور و برادرمان را رها کنیم و به امان تو در آییم؟!

عباس علیه السلام و سه برادرش، در آن روز، کشته شدند.^(۲)

ص: ۵۹۲

۱- (۱) در فرهنگ قبایلی عرب، به مردی که از قبیله مادر باشد نیز «دایی (خال)» گفته می شود.

۲- (۲) فی ذکر عقیب العیاس بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ویکتی ابا الفضل، ویلقب السقا؛ لانه استقی الماء لأخیه الحسین علیه السلام یوم الطف، وقتل دون أن یبلغه إیاه، وقبره قریب من الشریعه حیث استشهد. وكان صاحب رایه الحسین علیه السلام أخیه فی ذلک الیوم. روى الشیخ أبو نصر البخاری عن المفضل بن عمر أنه قال: قال الصادق جعفر بن محمد علیه السلام: كان عمنا -

۳۹۹. کامل الزیارات - به نقل از ابو حمزه ثُمالی - : امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خواستی به زیارت عبّاس بن علی علیه السلام - که کنار رود فرات، رو به روی بارگاه حسین علیه السلام است - بروی، بر درگاه سایه بان بایست... سپس، داخل شو و روی قبر بیفت و بگو: «سلام بر تو، ای بنده شایسته و مطیع خدا و پیامبرش و امیر مؤمنان و حسن و حسین! خداوند، بر ایشان، درود و سلام فرستد! سلام و رحمت و برکات و آمرزش و رضوان خدا، بر تو و بر روح و پیکرت باد!

گواهی می دهم و خدا را گواه می گیرم که تو، بر همان عقیده ای جان دادی که بدریان و مجاهدان در راه خدا، [خداخواهان] خیرخواه در جهاد با دشمنان خدا، مبالغه کنندگان در یاری اولیایش و دفاع کنندگان از دوستانش، جان دادند. خدا به تو، بهترین و فراوان ترین و سرشارترین جزای کسانی را که به بیعت خود وفا کردند و دعوتش را پاسخ گفتند و اختیارداران کارهایش (اولیای امورش) را اطاعت کردند، عطا کند.

ص: ۵۹۳

گواهی می‌دهم که تو، در خیرخواهی کوشیدی و نهایتِ توان خویش را به کار بردی. خداوند، تو را در زمره شهیدان برانگیخت و روح را با ارواح سعادت‌مندان، قرار داد و گسترده‌ترین منزل را، با بهترین اتاق‌های بهشتی، به تو عطا کرد و یادت را در علیین، (۱) بالا بُرد و تو را با پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان، محشور کرد، و چه همراهان خوبی!

گواهی می‌دهم که تو، سستی نکردی و پا، پس‌نهادی و با بینایی به کارت و پیروی از شایستگان و دنباله‌روی از پیامبران، به سوی کارت روان شدی. خداوند، ما و شما را با پیامبر و اولیایش، در جایگاه نیکوکاران، محشور نماید، که او مهربان‌ترین مهربانان است». (۲)

۶/۵ محمد بن علی

اشاره

بسیاری از منابع، محمد بن علی را نیز از شهدای کربلا شمرده‌اند و برخی، لقب وی را «اصغر» آورده‌اند.

ص: ۵۹۴

۱- (۱) علیین، یعنی جایگاه والا. به محل حضور مقربان در گاه الهی در بهشت می‌گویند.

۲- (۲) قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أُرِدْتَ زِيَارَةَ قَبْرِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - [۱] وَهُوَ عَلَى شَطِّ الْفُرَاتِ بِحِذَاءِ الْحَائِرِ- فَقِفْ عَلَى بَابِ السَّقِيْفَةِ... ثُمَّ ادْخُلْ، وَانْكَبْ عَلَى الْقَبْرِ، وَقُلْ: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ، الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، وَمَغْفِرَتُهُ وَرِضْوَانُهُ، عَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ. أَشْهَدُ وَأُشْهَدُ اللَّهُ أَنَّكَ مَضَى عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ الْبِدْرِيُّونَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، الْمُنَاصِحُونَ لَهُ فِي جِهَادِ أَعْدَائِهِ، الْمُبَالِغُونَ فِي نُصْرِهِ أَوْلِيَائِهِ، الذَّابُّونَ عَنْ أَحِبَّائِهِ، فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَأَكْثَرَ الْجَزَاءِ، وَأَوْفَرَ الْجَزَاءِ وَأَوْفَى جَزَاءِ أَحَدٍ مِمَّنْ وَفَى بِنِعْتِهِ، وَاسْتَجَابَ لَهُ دَعْوَتُهُ، وَأَطَاعَ وُلاهُ أَمْرَهُ. وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَالِغْتَ فِي النَّصِيحَةِ، وَأَعْطَيْتَ غَايَةَ الْمَجْهُودِ، فَبَعَثَكَ اللَّهُ فِي الشُّهَادَةِ، وَجَعَلَ رُوحَكَ مَعَ أَرْوَاحِ السُّعَدَاءِ، وَأَعْطَاكَ مِنْ جَنَانِهِ أَفْسَحَهَا مَنَزِلًا وَأَفْضَلَهَا عُزْفًا، وَرَفَعَ ذِكْرَكَ فِي عَلِيَّيْنِ، وَحَشَرَكَ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ، وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ، وَوَحَّشَنَ أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا. أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَهِنَ وَلَمْ تَنْكَلْ، وَأَنَّكَ مَضَى عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ، مُقْتَدِيًا بِالصَّالِحِينَ، وَمُتَّبِعًا لِلنَّبِيِّينَ، جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ، وَبَيْنَ رَسُولِهِ وَأَوْلِيَائِهِ فِي مَنَازِلِ الْمُحْسِنِينَ؛ فَإِنَّهُ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۴۰۲ (كامل الزيارات: ص ۴۴۰ ح ۶۷۱، [۲] مصباح المتهجد: ص ۷۲۵). [۳]

بر پایه برخی از گزارش ها، نام مادر وی، اسماء بنت عُمیس خَثَمی است.

سنّ محمّد در هنگام شهادت، ۲۲ سال گزارش شده و قاتلش، مردی از طایفه ابان بن دارم بوده است؛ آیا به گزارش ابن شهر آشوب، او به دلیل بیمار بودن، در کربلا کشته نشد. (۱)

در «زیارت ناحیه مقدّسه» آمده است:

السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، قَتِيلِ الْإِيَادِيِّ الدَّارِمِيِّ لَعَنَهُ اللَّهُ وَضَاعَفَ عَلَيْهِ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ، وَصَيَّأَ لِي اللَّهُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الصَّابِرِينَ (۲).

سلام بر محمّد، پسر امیر مؤمنان؛ کشته شده [به دست] ایادی دارمی، که خدا، او را لعنت کند و بر عذاب دردناک او بیفزاید! دروهای خدا بر تو ای محمّد-و بر خانواده شکیبایت!

نام وی در «زیارت رجیّه» نیامده است.

یادآوری

گفتنی است که الفتوح ابن اعثم و به پیروی از او، برخی منابع دیگر، عمر بن علی را از شهیدان کربلا معرفی کرده اند و رجزی هم برای او نقل نموده اند، (۳) در حالی که برخی منابع، تصریح دارند که وی، همراه امام حسین علیه السلام نبوده و در سال ۷۵ یا ۷۷ هجری، در گذشته است. نقلی نیز وجود دارد که بر اساس آن، وی به امام علیه السلام هم توصیه کرده که به سوی کوفه نرود و خود، ماجرای این دیدارش با امام علیه السلام را بعدها نقل کرده است. همچنین منابع بسیاری، ماجراهایی از عمر بن علی در زمان عبد الملک مروان، آورده اند که حاکی از زنده بودن وی پس از حادثه کربلاست. بنا بر این، با توجه به شهرت فراوان ماجراهایی که زنده بودن وی را پس از کربلا می رسانند، شهادت او در کربلا، پذیرفتنی نیست. (۴)

ص: ۵۹۵

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۳.

۲- (۲) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳. [۱]

۳- (۳) الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۲؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۷.

۴- (۴) ر.ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۵۵ (بخش هشتم/فصل پنجم/شهادت فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام).

اشاره

قاسم، فرزند امام حسن علیه السلام است. مادرش کنیز بود و نرجس نام داشت. چهره او چون پاره ماه بود. به گزارش خوارزمی، وی هنگام شهادت، به سنّ بلوغ نرسیده بود؛ ولی مؤلف لباب الأنساب، او را شانزده ساله می داند. (۱)

چگونگی اجازه گرفتن این نوجوان از امام حسین علیه السلام برای رفتن به میدان، حاکی از قوت معرفت و کمال درایت و شهامت و ایمان اوست. شاید به دلیل کمی سن، ابتدا امام حسین علیه السلام به او اجازه میدان رفتن نداد؛ اما قاسم، آن قدر دست و پای امام علیه السلام را بوسید و پافشاری و التماس کرد تا اجازه میدان گرفت.

او پس از هلاک نمودن تعدادی از سپاه ابن سعد، به خیل شهیدان پیوست. در «زیارت رجبیه»، نام وی آمده و در «زیارت ناحیه مقدسه» نیز در باره وی آمده است:

السَّلَامُ عَلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، الْمَضْرُوبِ عَلَى هَامَتِهِ، الْمَسْلُوبِ لِأَمَّتِهِ، حِينَ نَادَى الْحُسَيْنَ بَيْنَ عَمَّتِهِ، فَجَلَا عَلَيْهِ عَمُّهُ
كَالصَّقْرِ، وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ التُّرَابَ، وَالْحُسَيْنُ يَقُولُ: «بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ! وَمَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِدُّكَ وَأَبُوكَ». ثُمَّ قَالَ: «عَزَّ
وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ أَنْ يُجِيبَكَ وَأَنْتَ قَتِيلٌ جَدِيلٌ فَلَا

ص: ۵۹۶

يَنْفَعَكَ، هَذَا وَاللَّهِ يَوْمَ كَثُرَ وَاتْرُهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ»، جَعَلَنِي اللَّهُ مَعَكُمْ يَوْمَ جَمَعِكُمَا، وَبَوَّأَنِي مُبَوَّأَكُمَا، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ عُمَرَ بْنَ سَعْدِ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ نُفَيْلِ الْأَزْدِيِّ، وَأَصْلَاهُ جَحِيمًا وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا أَلِيمًا (۱).

سلام بر قاسم، فرزند حسن بن علی؛ ضربت خورده بر سرش، و زرهش کُنده شده، هنگامی که عمویش حسین را صدا زد! پس عمویش، خود را مانند بازی شکاری، بر بالای سرش رساند و او، پاهایش را به خاک می سایید؛ و حسین علیه السلام می فرمود: «[از رحمت خدا] دور باشند قاتلان تو؛ کسانی که روز قیامت، دشمنشان، جدّ تو و پدر تو هستند!».

سپس فرمود: «به خدا سوگند، بر عمویت گران است که او را بخوانی و پاسخت را ندهد، یا پاسخت را بدهد، ولی تو کشته شده، بر خاک افتاده باشی و سودی برایت نداشته باشد. به خدا سوگند، امروز، روزی است که کُشندگان او (عمویت)، فراوان و یاورانش، اندک اند!».

دو نکته

۱. در کتاب الهدایه الکبری، نوشته حسین بن حمیدان خصیبی، (۲) از امام زین العابدین علیه السلام در شرح وقایع شب عاشورا، گزارش شده است:

یا عمّ! وأنا أقتل؟ فأشفق عليه، ثم قال عليه السلام: يا ابن أخي! كيف الموت عندك؟ قال: يا عمّ! أحلى من العسل! قال: إي واللّه فذلك أحلى... (۳).

قاسم گفت: عموجان! آیا من کشته می شوم؟ حسین علیه السلام با او مهربانی کرد و فرمود: «ای برادرزاده! مرگ در نظرت چگونه است؟». گفت: عموجان! شیرین تر از عسل. فرمود: «آری. به خدا سوگند، شیرین تر است...».

ص: ۵۹۷

۱- (۱) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳. [۱]

۲- (۲) حسین بن حمیدان خصیبی، مشهور به غلوّ است. نجاشی در باره او می گوید: «مذهب او فاسد است» (رجال النجاشی: ج ۱ ص ۱۸۷). ابن غضائری نیز در باره او می گوید: «دروغگو و مذهب او فاسد است. گوینده سخنِ نفرین شده ای است و به وی اعتنا نمی شود» (الرجال، ابن الغضائری: ص ۵۴).

۳- (۳) الهدایه الکبری: ص ۲۰۴. [۲]

گفتنی است که مشابه این مطلب، در کتاب مدینه المعاجز (ج ۴ ص ۲۱۵) نیز آمده که ما به دلیل معتبر نبودن منبع گزارش، آن را در متن نیاوردیم. همچنین، در باره عروسی قاسم (!) و مصائب او، مطالبی در روضه الشهداء (ص ۳۲۱-۳۲۹) و المنتخب طریحی (ص ۳۶۵) و برخی کتاب های دیگر آمده است که صحیح و قابل استناد نیستند. (۱)

۲. آیا قاسم، زیر دست و پای اسب ها مانده است؟

در چگونگی به شهادت رسیدن قاسم، آمده است:

قاسم، پس از ضربت خوردن و فرو افتادن [از اسب]، عمویش را صدا زد و حسین علیه السلام به سرعت، خود را به او رساند و کشته قاسم را با شمشیر، هدف قرار داد و دستش را قطع کرد. لشکر دشمن هم برای نجات آن فرد، هجوم آوردند.

بر اساس کتب مقاتل کهن و مشهور، در این هجوم، به شهادت رساننده قاسم، زیر دست و پای لشکر قرار گرفت و هلاک شد؛ اما در برخی کتب متأخر و به تبع آن، در افواه، مطرح شده که قاسم، زیر دست و پای لشکریان، کشته شد. به نظر می رسد منشأ این اشتباه، بحار الأنوار باشد و پس از آن، به کتاب هایی چون: ناسخ التواریخ، مخزن البکاء، مهیج الأحزان و أسرار الشهداء، راه یافته است. در متن بحار الأنوار، آمده است:

سپاه کوفه، هجوم بردند تا عمرو (کشته قاسم) را از دست حسین علیه السلام نجات دهند. پس اسب ها با سینه هایشان به سوی او تاختند و با سم هایشان، او را زخمی و پایمال کردند و آن نوجوان، کشته شد. هنگامی که غبار جنگ، فرو نشست، ناگهان دیدند که حسین علیه السلام بر سر آن جوان، ایستاده و او در حال دست و پا زدن است (۲).

اینک به پانوشتی که محقق محترم بحار الأنوار، برای جمله «حتی مات الغلام (تا آن که آن جوان، کشته شد)» آورده، بنگرید:

ص: ۵۹۸

۱- (۱) ر.ک: ص ۳۲ (کتاب شناسی تاریخ عاشورا/منابع غیر قابل استناد).

۲- (۲) بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۵.

کلمه «غلام» در این عبارت، گذاشته (افزوده) شده است و ظاهراً از سرِ غفلت بوده است و این، مخالف با نسخه مقاتل الطالبیین، الإرشاد و المناقب ابن شهر آشوب است و با کلمات خود کتاب (بحار الأنوار) هم سازگار نیست؛ چون پس از آن می گوید: «و آن جوان، دست و پا می زد»؛ یعنی در حال جان دادن بود و هنوز شهید نشده بود؛ بخصوص با خطاب امام حسین علیه السلام به او که فرموده: «به خدا سوگند، این، بر عمویت بسیار گران است...!». پس آن که زیر دست و پای اسب ها مُرده، دشمن خدا، عمرو بن سعد بن نُفیل اُزدی بوده- که از رحمت خدا دور باشد- ولی عبارت مصَنَّف رحمه الله علیه این معنا را القا می کند که آن جوان، قاسم بن حسن بوده است؛ اما در نسخه مقاتل الطالبیین آمده: «عمرو را با شمشیر زد و او، میچ دستش را در برابر آن گرفت، که آن را از مِرْفَق بُرید و کُند. لشکر عمر بن سعد، هجوم آوردند تا او را از دست حسین علیه السلام بَرهاند. زمانی که لشکر، هجوم آوردند، سینه اسبان، او را هدف قرار دادند و زیر پا و سُم اسب ها انداختند و نتوانست فرار کند تا مُرد. لعنت و خواری خدا بر او باد! زمانی که غبار نبرد، فرو نشست، دیدند که حسین علیه السلام بر بالای سر نوجوان، ایستاده و او، در حال دست و پا زدن است و حسین علیه السلام می گوید: «...» تا پایان روایت. (۱)

پس به دست می آید که کلمه «غلام» در نسخه مصَنَّف (مرحوم مجلسی)، تصحیف کلمه «لعنه الله» است که «لع» نوشته می شود.

آنچه در منابع قابل استناد در باره شهادت قاسم گزارش شده، در پی می آید:

۴۰۰. تاریخ الطبری- به نقل از حُمید بن مسلم-: جوانی به سان پاره ماه، شمشیر به دست، به سوی ما آمد. او پیراهن و بالاپوش و کفش هایی داشت که بند یک لنگه اش پاره شده بود، و از یاد نبرده ام که لنگه چپ آن بود.

عمرو بن سعد بن نُفیل اُزدی به من گفت: به خدا سوگند، بر او حمله می برم.

به او گفتم: سبحان الله! و از آن، چه می خواهی؟! کُشتن همین کسانی که گرداگرد آنها را گرفته اند، برای تو بس است.

گفت: به خدا سوگند، به او حمله خواهم بُرد!

ص: ۵۹۹

آن گاه، بر او حمله بُرد، و باز نگشت تا با شمشیر، بر سرش زد. آن جوان، به صورت، [بر زمین] افتاد و فریاد برآورد: عمو جان!

حسین علیه السلام، مانند باز شکاری، نگاهی انداخت و مانند شیر شرز، به عمرو، یورش بُرد و او را با شمشیر زد. او ساعد دستش را جلوی آن گرفت اما از آرنج، قطع شد. فریادی کشید و از امام علیه السلام، کناره گرفت. سواران کوفه، یورش آوردند تا عمرو را از دست حسین علیه السلام بَرهاند؛ اما عمرو در جلوی سینه مَرکب ها قرار گرفت و سواران، با اسب بر روی او رفتند و وی را لگدمال کردند تا مُرد.

غبار [نبرد] که فرو نشست، حسین علیه السلام بر بالای سر جوان، ایستاده بود و او پاهایش را از درد، به زمین می کشید. حسین علیه السلام فرمود: «از رحمت خدا دور باد گروهی که تو را کُشتند و کسانی که طرفِ دعوایشان در روز قیامت، جَدّ توست!».

سپس فرمود: «به خدا سوگند، بر عمویت گران می آید که او را بخوانی و پاسخت را ندهد یا پاسخت را بدهد و سودی نداشته باشد؛ صدایی که -به خدا سوگند-، جنایتکاران و تجاوزگران بر آن، فراوان و یاورانش اندک اند.».

سپس او را بُرد و گویی می بینم که پاهای آن جوان، بر زمین کشیده می شود و حسین علیه السلام، سینه اش را بر سینه خود، نهاده است. با خود گفتم: با او چه می کند؟ او را آورد و کنار فرزند شهیدش علی اکبر و کشتگان گرد او -که از خاندانش بودند-، گذاشت. نام آن جوان را پرسیدم. گفتند: قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب است. (۱)

ص: ۶۰۰

۱- (۱) خَرَجَ إِلَيْنَا غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ شَمْسُهُ قَمَرٍ، فِي يَدِهِ السَّيْفُ، عَلَيْهِ قَمِيصٌ وَإِزَارٌ وَنَعْلَانِ قَدِ انْقَطَعَ شَيْءٌ أَحَدِهِمَا - مَا أَنْسَى أَنَّهَا الْيَسْرَى - فَقَالَ لِي عَمْرُو بْنُ سَعْدِ بْنِ نُفَيْلِ الْأَزْدِيِّ: وَاللَّهِ لَأَشُدَّنَّ عَلَيْهِ! فَقُلْتُ لَهُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! وَمَا تُرِيدُ إِلَيَّ ذَلِكُ؟! يَكْفِيكَ قَتْلُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تَرَاهُمْ قَدِ احْتَوْلَوْهُمْ. قَالَ: فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأَشُدَّنَّ عَلَيْهِ؛ فَشَدَّ عَلَيْهِ، فَمَا وَلَّى حَتَّى ضَرَبَ رَأْسَهُ بِالسَّيْفِ، فَوَقَعَ الْغُلَامُ لَوَجْهِهِ، فَقَالَ: يَا عَمَاءُ! قَالَ: فَجَلَّى الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ كَمَا يُجَلَّى الصَّقْرُ، ثُمَّ شَدَّ شِدَّةً لَيْثٍ غَضْبٌ، فَضَرَبَ عَمْرًا بِالسَّيْفِ، فَاتَّقَاهُ بِالسَّاعِدِ، فَأَطْنَهَا مِنْ لَسَدِنِ الْمِرْفَقِ، فَصَاحَ، ثُمَّ تَنَحَّى عَنْهُ وَحَمَلَتْ خَيْلٌ لِأَهْلِ الْكُوفَةِ لَيْسَتْ تَقْدُوا عَمْرًا مِنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَاسْتَقْبَلَتْ عَمْرًا بِصُدُورِهَا، فَحَرَّكَتْ حَوَافِرَهَا وَجَالَتْ الْخَيْلُ بِفُرْسَانِهَا عَلَيْهِ فَوَطِئَتْهُ حَتَّى مَاتَ -.

۴۰۱. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: پس از عون بن عبد الله بن جعفر، بر اساس برخی نقل ها، عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب و بر اساس برخی دیگر، قاسم بن حسن - که نوجوان و نابالغ بود - به میدان آمد. هنگامی که حسین علیه السلام به او نگریست، او را در آغوش گرفت و آن قدر با هم گریستند که هر دو از حال رفتند. سپس جوان، اجازه پیکار خواست و عمویش حسین علیه السلام، از اجازه دادن، خودداری کرد. جوان، پیوسته دست و پای حسین علیه السلام را می بوسید و از او اجازه می خواست تا به او اجازه داد. او به میدان آمد.

...سپس حمله بُرد و صورتش به پاره ماه می ماند. جنگید و با وجود کمی سنش، ۳۵ مرد را کُشت.

حُمَید بن مسلم، گفته است: من در لشکر ابن سعد بودم و به آن جوان، می نگریستم. او پیراهنی و بالا پوش و کفش هایی داشت که بندِ یک لنگه اش پاره بود، و از یاد نبرده ام که لنگه چپ آن بود.

عمرو بن سعد از دی گفت: به خدا سوگند، بر او حمله می برم!

به او گفتم: سبحان الله! و از آن، چه می خواهی؟! کشتن همین کسانی که گرداگرد آنها را گرفته اند، برای تو بس است.

گفت: به خدا سوگند، به او حمله خواهم بُرد!

آن گاه، بر او حمله بُرد، و باز نگشت تا با شمشیر، بر سرش زد و آن جوان، به صورت [بر زمین] افتاد و فریاد بر آورد: ای عمو جان!

حسین علیه السلام، مانند باز شکاری، نگاهی به او انداخت و خود را به صفوف دشمن زد و مانند شیری خشمگین، حمله کرد و عمرو را با شمشیر زد. او دستش را جلوی آن گرفت و از آرنج، قطع شد. فریادی کشید و از امام علیه السلام، کناره گرفت. سواران کوفه، برای نجات وی، یورش آوردند؛ اما او در جلوی سینه اسب ها قرار گرفت و اسب ها، او را لگدمال کردند تا مُرد.

غبار [نبرد] که فرو نشست، حسین علیه السلام بر بالای سر جوان، ایستاده بود و او، پاهایش را از شدت درد، به زمین می کشید. حسین علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، بر عمویت گران می آید که او را بخوانی و پاسخت را ندهد یا پاسخت را بدهد و کمکی نتواند به تو بکند یا کمکت کند، اما به تو سودی نبخشد. از رحمت خدا دور باشند کسانی که تو را کُشتند! وای بر کُشنده تو!». سپس او را بُرد، و گویی می بینم که پاهای آن جوان، بر زمین کشیده می شود و حسین علیه السلام سینه او را بر سینه خود، نهاده است. با خود گفتم: با او چه می کند؟ او را آورد و کنار شهیدان و کشتگان از خاندانش نهاد.

آن گاه، سر به آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا! همه آنها را به شمار آور و یک تن را هم جا مگذار و هرگز آنها را میامرز! ای عموزادگان! شکیبایی کنید. ای خاندان من! شکیبا باشید که دیگر پس از امروز، هیچ خواری ای نخواهید دید!». (۱)

ص: ۶۰۲

۱- (۱) خَرَجَ مِنْ بَعْدِهِ [أَي بَعْدِ عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ] عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ، وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ الْقَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ وَهُوَ غُلَامٌ صَبِيٌّ لَمْ يَبْلُغِ الْخُلْمَ - فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْتَنَقَهُ، وَجَعَلَ يَبْكِيَانِ حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهِمَا، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ الْغُلَامُ لِلْحَرْبِ فَأَبَى عَمُّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ، فَلَمْ يَزَلِ الْغُلَامُ يَقْبَلُ يَدَيْهِ وَرَجَلَيْهِ وَيَسْأَلُهُ الْإِذْنَ حَتَّى أَذِنَ لَهُ، فَخَرَجَ... وَحَمَلَ وَكَأَنَّ وَجْهَهُ فَلَقَهُ قَمْرٌ، وَقَاتَلَ فَقَتَلَ - عَلَى صِغَرِ سِنِّهِ - خَمْسَةَ وَثَلَاثِينَ رَجُلًا. قَالَ حُمَيْدُ بْنُ مُسْلِمٍ: كُنْتُ فِي عَسْكَرِ ابْنِ سَعْدٍ، فَكُنْتُ أَنْظُرُ إِلَى الْغُلَامِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ وَإِزَارٌ وَنَعْلَانِ قَدْ انْقَطَعَ شِسْعُ إِحْدَاهُمَا - مَا أَنْسَى أَنَّهُ كَانَ شِسْعَ الْيُسْرَى - فَقَالَ عَمْرُو بْنُ سَعْدٍ الْأَزْدِيُّ: وَاللَّهِ لَأَشُدَّنَّ عَلَيْهِ! فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا تُرِيدُ بِذَلِكَ؟ فَوَاللَّهِ لَوْ ضَرَبْتَنِي مَا بَسَّطْتَ لَهُ يَدِي، يَكْفِيكَ هُوَ لِأَيِّ الدِّينِ تَرَاهُمْ قَدْ احْتَوَشَوْهُ. قَالَ: وَاللَّهِ لَأَفْعَلَنَّ! وَشَدَّ عَلَيْهِ، فَمَا وَلَّى حَتَّى ضَرَبَ رَأْسَهُ بِالسَّيْفِ، فَوَقَعَ الْغُلَامُ لَوْجِهِ وَصَاحَ: -

یکی دیگر از فرزندان امام حسن علیه السلام که در کربلا شهید شد، ابو بکر نام داشت. (۱) سنّ او را ۳۵ سال گفته اند.

بیشتر منابع، نام او را در کنار عبد الله و قاسم آورده اند. بنا بر این، سه تن از فرزندان امام حسن علیه السلام در کربلا شهید شده اند.

برخی از منابع، ابو بکر را کنیه عبد الله می دانند. اگر این چنین باشد، امام مجتبی علیه السلام، دو فرزند به نام عبد الله داشته است: عبد الله اکبر، که شوهر سکینه، دختر امام حسین علیه السلام بوده (۲) و در کربلا، به شهادت رسیده است؛ و دیگری عبد الله اصغر، که خردسال بود و در آخرین ساعات روز عاشورا، در دامن امام حسین علیه السلام به شهادت رسید.

ص: ۶۰۳

۱- (۱) شیخ مفید در کتاب الإرشاد، در بعضی جاها، «عمرو» را به جای «ابوبکر» گفته است. پس این احتمال وجود دارد که «عمرو»، اسم او و «ابوبکر»، کنیه او باشد (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۵ و ۲۰ و ۲۶).

۲- (۲) در الْمُحَبَّر آمده است: سکینه دختر حسین بن علی بن ابی طالب، با عبد الله پسر حسن بن علی بن ابی طالب، ازدواج کرد و وی، شوهر دوشیزگی او بود و پیش از عروسی شان در گذشت (المحبر: ص ۴۳۸).

نام وی در «زیارت رجبیه» آمده است. همچنین در «زیارت ناحیه مقدسه»، در باره وی آمده است:

السَّلَامُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الزَّكِيِّ الْوَلِيِّ، الْمَرْمِيِّ بِالسَّهْمِ الرَّدِيِّ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُقْبَةَ الْغَنَوِيَّ (۱).

سلام بر ابو بکر، فرزند حسن بن علی پاک و ولی! آن تیرخورده با تیر کُشنده! خداوند، قاتلش عبد الله بن عقبه غنوی را لعنت کند!

۴۰۲. الإرشاد: عبد الله بن عقبه غنوی، تیری به سوی ابو بکر بن حسن بن علی بن ابی طالب انداخت و او را کُشت. (۲)

۴۰۳. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف -: مختار، عبد الله بن عقبه غنوی را طلیید؛ اما دید که او گریخته و به جزیره (منطقه ای در شمال عراق) رفته است. از این رو، خانه اش را ویران کرد.

این مرد غنوی، جوانی را از آنان (خاندان حسین علیه السلام) کشته بود. (۳)

۳/۶ عبد الله بن حسن

سومین فرزند امام حسن علیه السلام که در کربلا به شهادت رسید، عبد الله نام داشت. ظاهراً وی پس از علی اصغر، خردسال ترین شهید کربلا بوده است. (۴) هنگامی که سپاه کوفه، امام حسین علیه السلام را در آخرین لحظات زندگی، محاصره کرده بودند، این کودک، تلاش کرد تا خود را به امام علیه السلام برساند. زینب علیه السلام، خواست مانع وی شود؛

ص: ۶۰۴

۱- (۱) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳. [۱]

۲- (۲) رمی عبد الله بن عقبه الغنوی أبا بكر بن الحسن بن علي بن أبي طالب، فقَتَلَهُ ۴۰۵ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۹؛ [۲] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۶). [۳]

۳- (۳) طَلَبَ الْمُخْتَارُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُقْبَةَ الْغَنَوِيَّ فَوَجَدَهُ قَدْ هَرَبَ وَلِحَقَّ بِالْجَزِيرَةِ، فَهَيَّأَتْ دَارَهُ. وَكَانَ ذَلِكَ الْغَنَوِيُّ قَدْ قَتَلَ مِنْهُمْ غُلَامًا... ۴۰۶ (تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۶۵، [۴] الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۶۸۴). [۵]

۴- (۴) در کتب معتبر، سنّ او نیامده است. برخی نویسندگان متأخر، او را یازده ساله دانسته اند (أنصار الحسين عليه السلام: ص ۱۳۲، مقتل الحسين عليه السلام، مقدم: ص ۲۸۰).

ولی نتوانست. او شتابان آمد تا این که خود را به امام علیه السلام رساند و در کنار ایشان، به شهادت رسید.

گفتنی است که برخی از منابع، ماجرای شهادت قاسم را در باره عبد الله آورده اند که نادرست به نظر می رسد.

نام وی در «زیارت رجبیه» آمده است. در «زیارت ناحیه مقدسه» نیز می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَأْمِيَهُ حَرْمَلَةَ بْنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ (۱).

سلام بر عبد الله بن حسن بن علی پاک! خدا، قاتل او را و حرملة بن کاهل اسدی را - که به او تیر زد - لعنت کند!

۴۰۴. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف -: شمر بن ذی الجوشن، با پیادگان سپاه، به سوی حسین علیه السلام آمد. حسین علیه السلام به آنها حمله می برد و آنها را از هم می شکافت. سپس آنها، به طور کامل، گرد حسین علیه السلام را گرفتند. پسربچه ای از خاندان حسین علیه السلام، به سوی او آمد. خواهرش زینب علیها السلام، دختر علی علیه السلام، او را گرفت تا نگاه دارد. حسین علیه السلام نیز به خواهرش فرمود: «او را نگاه دار!»؛ اما پسربچه، تسلیم نشد و به سوی حسین علیه السلام دوید و در کنارش ایستاد. بحر بن کعب بن عبید الله، از قبیله بنی تیم الله بن ثعلبه بن عکابه، با شمشیر به سوی حسین علیه السلام حمله کرد. آن پسربچه گفت: ای مادر خبیث! آیا عمویم را می کشی؟

آن مرد، شمشیرش را بر او زد؛ اما پسربچه، دستش را سپر کرد و شمشیر، آن را از آرنج، قطع کرد و فقط به پوست، آویزان ماند. پسربچه، مادرش را صدا زد. حسین علیه السلام، او را گرفت و به سینه اش چسباند و گفت: «ای فرزند برادرم! بر آنچه به تو رسیده، شکیبایی کن و این [وقایع] را خیر ببین و به حساب خدا بگذار که خداوند،

ص: ۶۰۵

تو را به پدران شایسته ات، ملحق می کند؛ به پیامبر خدا، علی بن ابی طالب، حمزه، جعفر و حسن بن علی - که خداوند، بر همه آنان درود فرستد-» (۱)

۴۰۵. الملهوف: عبد الله بن حسن بن علی - که هنوز جوانی نابالغ بود - از نزد زنان بیرون دوید و خود را به کنار حسین علیه السلام رساند. زینب علیها السلام دختر علی علیه السلام، در پی اش رفت تا او را نگاه دارد؛ اما او تسلیم نشد و به هیچ روی نپذیرفت و گفت: به خدا سوگند، از عمویم جدا نمی شوم.

بحر بن کعب (و گفته شده که حرمله بن کاهل)، شمشیر را به سوی حسین علیه السلام فرود آورد. نوجوان به او گفت: ای مادر خبیث! آیا عموی مرا می کشی؟

بحر، با شمشیر به او زد. جوان، دستش را سپر کرد که قطع شد و از پوست، آویزان شد. پس فریاد بر آورد: ای عمو جان!

حسین علیه السلام، او را گرفت و به سینه اش چسباند و فرمود: «ای فرزند برادرم! بر آنچه بر تو رسیده، شکیبایی کن و این را خیر ببین و به حساب خدا بگذار که خداوند، تو را به پدران شایسته ات، ملحق می کند».

ص: ۶۰۶

۱ - (۱) إِنَّ شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ أَقْبَلَ فِي الرَّجَالِ نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَشُدُّ عَلَيْهِمْ فَيَنْكَبُ فَيُفَوِّنُ عَنْهُ، ثُمَّ إِنَّهُمْ أَحَاطُوا بِهِ إِحَاطَةً، وَأَقْبَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غُلَامٌ مِنْ أَهْلِهِ، فَأَخَذَتْهُ اخْتُهُ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ لِتَحْبِسَهُ، فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: احْبِسِيهِ، فَأَبَى الْغُلَامُ وَجَاءَ يَشْتَدُّ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَامَ إِلَى جَنْبِهِ. قَالَ: وَقَدْ أَهْوَى بَحْرُ بْنُ كَعْبِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ - مِنْ بَنِي تَيْمِ اللَّهِ بْنِ تَعْلَبَةَ بْنِ عُكَّابَةَ - إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسَّيْفِ، فَقَالَ الْغُلَامُ: يَا بَنَ الْخَبِيثَةِ! أَتَقْتُلُ عَمِّي؟ فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ، فَأَنْقَاهُ الْغُلَامُ يَدَيْهِ فَأَطْنَهَا إِلَّا الْجِلْدَةَ، فَبَاذًا يَدُهُ مُعَلَّقَةً، فَنَادَى الْغُلَامُ: يَا أُمَّتَاهُ. فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ، وَقَالَ: يَا بَنَ أَخِي، اصْبِرْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِكَ، وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ؛ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ، وَحَمْزَةَ وَجَعْفَرَ، وَالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ۴۰۷ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۵۰، [۱] الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۷۱). [۲]

حرمه بن کاهل - که خدا، لعنتش کند - او را با تیر زد و در همان دامان عمویش، ذبح کرد (۱). (۲)

ر.ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۱۲۱ (بخش هشتم/فصل ششم/شهادت فرزندان امام حسن علیه السلام)

ص: ۶۰۷

۱- (۱) در مثير الأحزان، این افزوده آمده است: «همچنین حسین علیه السلام گفت: "خدایا! اگر هم تا مدتی [از زندگی] برخوردارشان ساختی، آنها را دچار تفرقه و گروه گروه کن و هر یک را به راهی ببر و هیچ گاه از آنان، راضی مباش".»

۲- (۲) خَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ - وَهُوَ غُلَامٌ لَمْ يُرَاهِقْ - مِنْ عِنْدِ النِّسَاءِ، فَشَدَّ حَيْتِي وَقَفَّ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَلَحِقْتُهُ زَيْنُ ابْنِ عَلِيٍّ لِتَحْبِسَهُ، فَأَبَى وَامْتَنَعَ امْتِنَاعاً شَدِيداً، وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي، فَأَهْوَى بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ - وَقِيلَ: حَرَمَلَهُ بْنُ الْكَاهِلِ - إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِالسَّيْفِ. فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ: وَيَا مَكَ يَا بَنَ الْخَبِيثَةِ، أَتَقْتُلُ عَمِّي؟ فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ، فَأَتَقَاهَا الْغُلَامُ بِيَدِهِ، فَأَطْنَهَا إِلَى الْجِلْدِ، فَإِذَا هِيَ مُعَلَّقَةٌ. فَنَادَى الْغُلَامُ: يَا عَمَاهُ، فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضَمَّهُ إِلَيْهِ، وَقَالَ: يَا بَنَ أَخِي، اصْبِرْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِمَكَ، وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِأَبَائِكَ الصَّالِحِينَ، قَالَ: فَرَمَاهُ حَرَمَلَهُ بْنُ الْكَاهِلِ - لَعْنَهُ اللَّهُ - بِسَيْفِهِمْ، فَذَبَحَهُ وَهُوَ فِي حِجْرِ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ۴۰۸ (الملهوف: ص ۱۷۳، مثير الأحزان: ص ۷۳).

فصل هفتم: شهادت فرزندان عبد الله بن جعفر (۱)

۱/۷ محمد بن عبد الله بن جعفر

محمد بن عبد الله بن جعفر طبرستانی است که در واقعه کربلا شهید شد. مادر او، بر پایه گزارش منابع معتبر، خواصا، دختر خَصِيفَه بن ثقیف بن ربیع است. بنا بر این، آنچه در برخی از منابع آمده که مادر وی زینب علیها السلام است، (۲) ظاهراً صحیح نیست.

نام او در زیارت های «ناحیه» و «رجیبه»، آمده است.

در «زیارت ناحیه» می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، الشَّاهِدِ مَكَانَ أَبِيهِ، وَالتَّالِيِ لِأَخِيهِ، وَوَأَقِيهِ

ص: ۶۰۸

۱- (۱) ابو عبد الله جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف، ده سال از علی بن ابی طالب علیه السلام بزرگ تر بود و پس از او مسلمان شد و آیاتی چند از قرآن کریم، در باره او نازل شده است. در حدیث نبوی آمده که: او شبیه ترین خلق و خو و شمایل را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داشت و جزو مهاجران نخستین به سرزمین حبشه بود و از آن جا به هنگام فتح خیبر بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آمد و سپس در جنگ موده، در سال هشتم هجری شرکت جست و به شهادت رسید. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «او دو بال رنگین دارد که با آنها در بهشت، پرواز می کند». از این رو، به «ذو الجناحین (صاحب دو بال)» یا «طیّار (پرواز کننده)»، مشهور شده است. روایات فراوانی در فضیلت او رسیده که در کتاب های حدیثی شیعه و اهل سنت، نقل شده است.

۲- (۲) مانند کامل بهایی (ج ۲ ص ۳۰۳) و اعیان الشیعه (ج ۱ ص ۶۰۸) [۱] که مادر محمد را زینب کبری گفته اند.

بَدَنِهِ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَامِرَ بْنَ نَهْشَلٍ التَّمِيمِيِّ (۱).

سلام بر محمّد بن عبد الله بن جعفر که شاهد جایگاه پدرش و پیرو برادرش و حافظ تن او بود! خدا، قاتل او عامر بن نهشل تميمی را لعنت کند!

۴۰۶. تاریخ الطبری - به نقل از هشام - محمّد بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب - که مادرش خواصا، دختر خَصِيفَه بن ثقیف بن ربیعہ بن عائذ بن حارث بن تیم الله بن ثعلبہ، از بنی بکر بن وائل بود - به دست عامر بن نهشل تميمی، کشته شد. (۲)

۲/۷ عَوْنُ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ

عَوْن، یکی دیگر از فرزندان عبد الله بن جعفر طیار است که در واقعه کربلا به شهادت رسید. گفتنی است که عبد الله بن جعفر، دو فرزند به نام «عون» داشته است. از این رو، یکی از آنها «عون اکبر» و دیگری «عون اصغر» نامیده شده اند. مادر یکی از آنها زینب علیها السلام بوده و نام مادر دیگری، جُمانه دختر مُسَيَّب، گزارش گردیده است. در این که کدام یک از آنها در کربلا شهید شده و مادرش کیست، میان مورخان، اختلاف نظر وجود دارد. ابو الفرج اصفهانی، وی را عون اکبر و فرزند زینب علیها السلام می داند و می گوید که عون اصغر، در واقعه حَرّه [در مدینه] به شهادت رسیده است؛ (۳) اما بیشتر منابع، عون شهید در کربلا را فرزند «جُمانه» می دانند. (۴)

نام وی در زیارت های «ناحیه» و «رجبیه» آمده است. در «زیارت ناحیه مقدسه» می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَانِ، حَلِيفِ الْإِيمَانِ، وَمُنَازِلِ

ص: ۶۰۹

۱- (۱) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳. [۱]

۲- (۲) قُتِلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَأُمُّهُ الْخَوَصَاءُ ابْنَةُ خَصِيفَةَ بْنِ ثَقِيفِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَائِذِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ تَيْمِ اللَّهِ بْنِ ثَعْلَبَةَ مِنْ بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ، قَتَلَهُ عَامِرُ بْنُ نَهْشَلِ التَّمِيمِيِّ ۴۰۹ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۹، [۲] تاریخ خلیفه بن خلیط: ص ۱۷۹).

[۳]

۳- (۳) مقاتل الطالبیین: ص ۹۵. [۴]

۴- (۴) مانند تاریخ الطبری (ج ۵ ص ۴۶۸) و الکامل فی التاریخ (ج ۲ ص ۵۸۱) و نسب قریش (ص ۸۳).

الأقران، النَّاصِحِ لِلرَّحْمَنِ، التَّالِي لِلْمَثَانِي وَالْقُرْآنِ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ قُطَيْبَةَ النَّبْهَانِي (۱).

سلام بر عَوْن، پسر عبد الله، پسر جعفر پرواز کننده در بهشت؛ آن هم پیمان ایمان، و همنشین بزرگان، و مُخلص برای [خدای] مهربان، و پیرو آیه ها و قرآن! خدا، قاتل او، عبد الله بن قُطبه نَبهانی را لعنت کند!

۴۰۷. تاریخ الطبری - به نقل از هشام - عَوْن بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب، که مادرش جُمانه، دختر مُسَیب بن نَجبه بن ربیعہ بن ریاح از قبیله بنی فزاره بود. وی به دست عبد الله بن قُطبه طایی نَبهانی، کشته شد. (۲)

۴۰۸. تاریخ الطبری - به نقل از ابو کنود عبد الرحمان بن عُبَید - هنگامی که عبد الله بن جعفر بن ابی طالب، از کشته شدن دو پسرش همراه حسین علیه السلام خبر یافت و مردم برای تسلیت به حضورش می آمدند، یکی از وابستگانش - که فکر نمی کنم کسی جز ابو کُشلاس باشد - گفت: مصیبتی که دیده ایم، از جانب حسین به ما رسیده است!

عبد الله بن جعفر، او را با کفشش زد و سپس گفت: ای پسر زنِ بدبو! آیا به حسین، چنین می گویی؟ به خدا سوگند، اگر در کنارش حاضر می بودم، دوست می داشتم که از او جدا نشوم تا همراهش کشته شوم!

به خدا سوگند، آنچه دلم را به از فدا شدن دو پسر م راضی و مصیبت آن دو را بر من، سُبُک می کند، این است که در راه از خود گذشتگی برای برادر و پسرعمویم [حسین علیه السلام] و پایداری در کنار او، کشته شده اند!

سپس به همنشینانش رو کرد و گفت: خدا را بر شهادت حسین علیه السلام می ستایم که اگر

ص: ۶۱۰

۱- (۱) الإقبال: ج ۳ ص ۷۵، [۱] المزار الکبیر: ص ۴۹۰.

۲- (۲) قُتِلَ عَوْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - وَأُمُّهُ جُمَانَةُ ابْنَةُ الْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ رِيَّاحٍ مِنْ بَنِي فِزَارَةَ - قَتَلَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قُطَيْبَةَ الطَّائِي ثُمَّ النَّبْهَانِيُّ ۴۱۰ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۸؛ [۲] الأُمَالِي، شجری: ج ۱ ص ۱۷۱). [۳]

توانستم با دستانم حسین علیه السلام را یاری کنم، دو پسرم، او را یاری دادند. (۱)

ر.ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۱۴۷ (بخش هشتم/فصل هفتم/شهادت فرزندان عبد الله بن جعفر)

ص: ۶۱۱

۱- (۱) لَمَّا بَلَغَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مَقْتَلَ ابْنِهِ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، دَخَلَ عَلَيْهِ بَعْضُ مَوَالِيهِ وَالنَّاسُ يُعِزُّونَهُ - قَالَ: وَلَا أُظُنُّ مَوْلَاهُ ذِيكَ إِلَّا أَبَا السَّلَاسِ - فَقَالَ: هَذَا مَا لَقِينَا وَدَخَلَ عَلَيْنَا مِنَ الْحُسَيْنِ، قَالَ: فَحَدَفَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ بِنَعْلِهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ اللَّخْنَاءِ، أَلِلْحُسَيْنِ تَقُولُ هَذَا، وَاللَّهِ لَوْ شَهِدْتَهُ لَمَاحَبَّبْتُ أَلْمَا افَارِقَهُ حَتَّى اقْتَلِ مَعَهُ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لَمِمَّا يُسَيِّحِي بِنَفْسِي عَنْهُمَا، وَيُهَوِّنُ عَلَيَّ الْمُصَابَ بِهِمَا، أَنَّهُمَا اصْصِيَا مَعَ أَخِي وَابْنِ عَمِّي مُوَاسِيَيْنِ لَهُ، صَابِرَيْنِ مَعَهُ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ جُلَسَائِهِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ مَصْرِعِ الْحُسَيْنِ، إِلَّا تَكُنْ آسَتْ حُسَيْنًا يَدِي، فَقَدْ آسَاهُ وَلَدِي ۴۱۱ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۶۶؛ [۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۴). [۲]

اشاره

فرزندان عقیل بن ابی طالب، نقش مؤثری در نهضت حسینی داشتند. علاوه بر مُسلم، فرزندش عبد الله، برادرانش جعفر و عبد الله و عبد الرحمان، و نیز فرزند یکی دیگر از برادرانش، محمّد بن ابی سعید، همگی در این راه، به شهادت رسیدند. لذا امام زین العابدین علیه السلام، ابراز علاقه ویژه ای نسبت به فرزندان عقیل داشت. در روایات، آمده است که به ایشان گفته شد:

مَا بِالْكَ تَمِيلُ إِلَى بَنِي عَمِّكَ هَؤُلَاءِ دُونَ آلِ جَعْفَرٍ؟

تو را چه می شود که به این عموزاده هایت (فرزندان عقیل)، بیشتر متمایلی، تا به فرزندان جعفر؟

امام علیه السلام پاسخ داد:

إِنِّي أَذْكُرُ يَوْمَهُمْ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَرِقُّ لَهُمْ (۱).

آن روز سختشان با ابا عبد الله حسین بن علی علیه السلام را به یاد می آورم و دلم برایشان می سوزد.

۱/۸ عبد الله بن مسلم بن عقیل

عبد الله، فرزند مسلم و مادرش رقیه دختر امام علی علیه السلام بود. سنّ او هنگام شهادت،

ص: ۶۱۲

۱- (۱) کامل الزیارات: ص ۲۱۴ ح ۳۰۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۱۱۰ ح ۴. [۲]

۲۶ سال، گزارش شده است. (۱) برخی، وی را نخستین شهید خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته اند و بر پایه گزارش شماری از منابع، وی پس از علی اکبر علیه السلام به شهادت رسیده است. (۲)

نام او در زیارت های «ناحیه» و «رجبیه» آمده است.

در «زیارت ناحیه مقدسه» می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى الْقَتِيلِ ابْنِ الْقَتِيلِ، عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَامِرَ بْنَ صَعَصَعَةَ. وَقِيلَ: أَسَدَ بْنَ مَالِكٍ (۳).

سلام بر کشته شده، پسر کشته شده، عبد الله بن مسلم بن عقیل! لعنت خدا بر قاتل او عامر بن صعصعه (و گفته شده: اسد بن مالک)!

۴۰۹. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: هنگامی که یاران حسین علیه السلام، کشته شدند و جز خاندانش، یعنی فرزندان علی علیه السلام، جعفر، عقیل و حسن علیه السلام، و نیز فرزندان خود حسین علیه السلام، کسی نماند، گرد هم آمدند و با یکدیگر، خداحافظی کردند و عزم جنگ نمودند.

نخستین کس از خاندان حسین علیه السلام که [برای نبرد] بیرون آمد، (۴) عبد الله بن مسلم بن عقیل بود که به میدان آمد... سپس، حمله کرد و جنگید و گروهی را کشت و سپس، کشته شد. (۵)

ص: ۶۱۳

۱- (۱) در تنقیح المقال (ج ۲ ص ۲۱۷) آمده: «چهارده سال داشت» که بعید است نوجوان چهارده ساله، جزء اولین مبارزان باشد.

۲- (۲) از أنساب الأشراف (ج ۳ ص ۴۰۷) و الإرشاد (ج ۲ ص ۱۰۷)، [۱] این گونه برداشت می شود.

۳- (۳) الأقبال: ج ۳ ص ۷۳. [۲]

۴- (۴) بنا به نظر مشهور- که نخستین شهید اهل بیت علیهم السلام را علی اکبر علیه السلام می دانند-، باید این گونه گفت که احتمالاً اولین شهید بعد از علی اکبر علیه السلام، عبد الله بن مسلم بوده است.

۵- (۵) لَمَّا قُتِلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ يَبْقَ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِهِ، وَهَيْمٌ وَوَلَدُ عَلِيٍّ وَوَلَدُ جَعْفَرٍ، وَوَلَدُ عَقِيلٍ وَوَلَدِ الْحُسَيْنِ، وَوَلَدِهِ، اجْتَمَعُوا وَوَدَّعَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَعَزَمُوا عَلَى الْحَرْبِ. فَأَوَّلُ مَنْ خَرَجَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَخَرَجَ... ثُمَّ حَمَلَ فِقَاتِلَ وَقَتَلَ جَمَاعَةً، ثُمَّ قُتِلَ ۴۱۲ (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۶، [۳] الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۰). [۴]

۴۱۰. تاریخ الطبری - به نقل از حمید بن مسلم ازدی - عمرو بن صبیح صدایی، تیری به سوی عبد الله بن مسلم بن عقیل انداخت. او کف دستش را [برای محافظت] بر پیشانی اش نهاد [؛ اما تیر، دستش را به پیشانی اش دوخت] و نتوانست آن را حرکت دهد. سپس تیری دیگر آمد و قلبش را شکافت. (۱)

۴۱۱. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف - مختار، همچنین عبد الله شاکری را به سوی مردی از قبیله جُنب، به نام زید بن رُقاد فرستاد که گفته بود: من، جوانی از آنها (خاندان حسین علیه السلام) را با تیری زدم و کف دستش را - که سپر پیشانی اش کرده بود - به پیشانی اش دوختم و نتوانست کف دستش را از پیشانی اش جدا کند.

ابو عبد الأعلى زبیدی، برای من (ابو مخنف)، چنین نقل کرد که: آن جوان، عبد الله بن مسلم بن عقیل بوده است و هنگامی که کف دستش به پیشانی اش دوخته شده، گفته است: خدایا! آنان، ما را فرو کاستند و خوار داشتند. خدایا! آنان را بکش، همان گونه که ما را کُشتند، و خوارشان کن، همان گونه که ما را خوار داشتند.

سپس او (زید بن رُقاد)، تیری دیگر به سوی آن جوان انداخت و او را کُشت. [زید بن رُقاد، خود] می گفت: وقتی به او رسیدم، جان داده بود. آن تیرم را که در شکمش نشسته و او را از پای در آورده بود، بیرون کشیدم و بعد، تیر روی پیشانی اش را آن قدر حرکت دادم تا توانستم آن را بیرون بکشم؛ اما تیغه آن، در پیشانی اش ماند و نتوانستم آن را بیرون بکشم. (۲)

ص: ۶۱۴

۱- (۱) إِنَّ عَمْرَو بْنَ صَبِيحِ الصُّدَائِيِّ رَمَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ بِسَهْمٍ فَوَضَعَ كَفَّهُ عَلَى جَبْهَتِهِ، فَأَخَذَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُحَرِّكَ كَفَّهُ، ثُمَّ انْتَحَى لَهُ بِسَهْمٍ آخَرَ فَفَلَقَ قَلْبَهُ ۴۱۳ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۷، [۱] الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۷۰). [۲]

۲- (۲) بَعَثَ الْمُخْتَارُ أَيْضاً عَبْدِ اللَّهِ الشَّاكِرِيَّ إِلَى رَجُلٍ مِنْ جُنُبٍ يُقَالُ لَهُ زَيْدُ بْنُ رُقَادٍ، كَانَ يَقُولُ: لَقَدْ رَمَيْتُ فِتْيَ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ وَإِنَّهُ لَوَاضِعٌ كَفَّهُ عَلَى جَبْهَتِهِ يَتَّقَى النَّبْلَ، فَأَثْبُتُ كَفَّهُ فِي جَبْهَتِهِ، فَمَا اسْتَطَاعَ أَنْ يُزِيلَ كَفَّهُ عَنْ جَبْهَتِهِ. قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: فَحَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ الْأَعْلَى الزُّبَيْدِيُّ أَنَّ ذَاكَ الْفَتَى عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَأَنَّهُ قَالَ حَيْثُ أَثْبِتَ كَفَّهُ فِي جَبْهَتِهِ: اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ اسْتَقَلُّوْنَا وَاسْتَدَلُّوْنَا، اللَّهُمَّ فَاقْتُلْهُمْ كَمَا قَتَلْتَنَا، وَأَذِلَّهُمْ كَمَا اسْتَدَلُّوْنَا. ثُمَّ إِنَّهُ رَمَى الْغُلَامَ بِسَهْمٍ آخَرَ فَفَتَلَّهُ، فَكَانَ يَقُولُ: جِئْتُهُ مَيْتاً فَنَزَعْتُ سَهْمِي الَّذِي قَتَلْتُهُ بِهِ مِنْ حِوْفِهِ، فَلَمْ أَزَلْ أَنْضِضُ السَّهْمَ مِنْ جَبْهَتِهِ حَتَّى نَزَعْتُهُ، وَبَقِيَ النَّصْلُ فِي جَبْهَتِهِ مُثْبِتاً مَا قَدَرْتُ عَلَى نَزْعِهِ ۴۱۴ (تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۶۴، [۳] أنساب الأشراف: ج ۶ ص ۴۰۷). [۴]

جعفر، فرزند عقیل بن ابی طالب که کنیه مادرش را برخی «أُمُّ ثَغْرٍ» و برخی «أُمُّ الْبَنینِ»، گزارش کرده اند. وی نیز مانند مُسلم، داماد امام علی علیه السلام بوده است. بر پایه آنچه مؤلف لباب الأنساب گزارش کرده، جعفر در هنگام شهادت، ۲۳ ساله بوده است.

(۱)

نام او در زیارت های «ناحیه» و «رجبیه» آمده است. در زیارت «ناحیه مقدسه»، در باره وی می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَی جَعْفَرِ بْنِ عَقِيلٍ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ بِشَرِّ بْنِ خَوَاطِطِ الْهَمْدَانِيِّ (۲).

سلام بر جعفر بن عقیل! خدا، قاتل او را و بِشَرِّ بنِ خَوَاطِطِ هَمْدَانِي را - که به او تیر زد - لعنت کند!

۴۱۲. الفتوح: پس از عبد الله بن مسلم، جعفر بن عقیل بن ابی طالب، به میدان آمد... سپس حمله بُرد و جنگید تا کشته شد. خداوند، رحمتش کند! (۳)

۳/۸ عبد الرحمان بن عقیل

عبد الرحمان بن عقیل نیز داماد امام علی علیه السلام بوده و همسرش خدیجه نام داشته است. طول قامت وی به گونه ای بود که به گفته لباب الأنساب، «نیزه خانواده عقیل»، نامیده می شد. (۴) وی هنگام شهادت، ۳۵ ساله بوده است.

ص: ۶۱۵

۱- (۱) لباب الأنساب: ج ۱ ص ۴۰۱.

۲- (۲) الأقبال: ج ۳ ص ۷۳. [۱]

۳- (۳) خَرَجَ مِنْ بَعْدِهِ [أَي بَعْدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمٍ] جَعْفَرُ بْنُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.... ثُمَّ حَمَلٌ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ ۴۱۵ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۱، [۲] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۶). [۳]

۴- (۴) لباب الأنساب: ج ۱ ص ۲۶۰.

نام او در زیارت های «ناحیه» و «رجیبه» آمده است. در «زیارت ناحیه مقدسه»، در باره وی می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلٍ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ عُمَرَ بْنَ خَالِدِ بْنِ أَسَدِ الْجُهَنِيِّ (۱).

سلام بر عبد الرحمان بن عقیل! خداوند، قاتل او و عمر بن خالد بن اسد جُهَنی را - که به او تیر زد - لعنت کند!

۴۱۳. المناقب، ابن شهر آشوب: سپس عبد الرحمان بن عقیل، به میدان آمد... آن گاه، هفده جنگجو را کُشت و سپس عثمان بن خالد جُهَنی، او را به شهادت رساند. (۲)

۴/۸ عبد الله اکبر، پسر عقیل

یکی دیگر از فرزندان عقیل که در واقعه کربلا به شهادت رسید، عبد الله نام داشت. سن وی را به هنگام شهادت، ۳۳ سال گفته اند.

نام او در «زیارت ناحیه مقدسه» نیامده؛ ولی در «زیات رجیبه»، نامش ذکر شده است. (۳)

۵/۸ محمد بن ابی سعید بن عقیل

محمد بن ابی سعید - که در برخی از گزارش ها، محمد بن سعید بن عقیل، نامیده شده -، یکی دیگر از شهدای خاندان عقیل در واقعه کربلاست.

مؤلف لباب الأنساب، سن او را ۲۵ سال می داند. (۴)

ص: ۶۱۶

۱- (۱) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳. [۱]

۲- (۲) ثُمَّ بَرَزَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلٍ.... فَقَتَلَ سَبْعَةَ عَشَرَ فَارِسًا، قَتَلَهُ عُثْمَانُ بْنُ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ ۴۱۶ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۵؛ [۲] الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۱). [۳]

۳- (۳) در زیارت رجیبه، به نقل از المزار شهید اول (ص ۱۴۹) نام او آمده است.

۴- (۴) لباب الأنساب: ج ۱ ص ۴۰۲.

نام او در زیارت های «ناحیه» و «رجیبه» آمده است. در «زیارت ناحیه مقدسه»، در باره وی می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي سَعِيدِ بْنِ عَقِيلٍ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ لَقِيَطَ بْنَ نَاشِرِ الْجُهَنِيِّ (۱).

سلام بر محمد بن ابی سعید بن عقیل! خدا، قاتل او لقیط بن ناشر جهنی را لعنت کند!

۴۱۴. الإرشاد: نام های کشتگان خاندان حسین بن علی علیه السلام که در کربلا- با او شهید شدند و هفده تن هستند [اینهاست]:... و محمد بن ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب. رحمت خدا بر همگی آنان باد! (۲)

۴۱۵. المناقب، ابن شهر آشوب: روایت شده است که محمد بن ابی سعید احوال بن عقیل، جنگید. لقیط بن یاسر جهنی، تیری به پهلوی او زد و وی را کشت. (۳)

ر. ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۱۵۹ (بخش هشتم/فصل هشتم/شهادت فرزندان عقیل)

ص: ۶۱۷

۱- (۱) الإقبال: ج ۳ ص ۷۳. [۱]

۲- (۲) أسماء من قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ بِطَفِّ كَرْبَلَاءَ، وَهُمْ سَبْعَةٌ عَشَرَ نَفْسًا... وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي سَعِيدِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ۴۱۷ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۵؛ [۲] الثقات، ابن حبان: ج ۲ ص ۳۰۹).

۳- (۳) رُوِيَ أَنَّهُ قَاتَلَ مُحَمَّدُ بْنُ [أَبِي] سَعِيدِ الْأَحْوَالِ بْنِ عَقِيلٍ، فَقَتَلَهُ لَقِيَطُ بْنُ يَاسِرِ الْجُهَنِيِّ، رَمَاهُ بِنَبْلِ فِي جَنْبِهِ ۴۱۸ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۶). [۳]

۱/۹ امام علیه السلام، لباسی را می طلبد که کسی بدان، رغبت نکند

۴۱۶. الملهوف: امام حسین علیه السلام فرمود: «برایم لباسی بیاورید که کسی به آن، رغبت نکند تا زیر لباس هایم بیوشم و مرا برهنه نکنند».

برای امام علیه السلام، شلوارکی آوردند. امام علیه السلام نپذیرفت و فرمود: «این، لباس خواری است».

سپس، خود امام علیه السلام لباس کهنه ای را برداشت و آن را پاره کرد و زیر لباسش پوشید؛ اما هنگامی که شهید شد، آن را نیز بردند و امام علیه السلام را برهنه، رها کردند.

آن گاه امام علیه السلام، شلوارهایی پنبه ای را- که بافتِ یمن بود-، خواست و آن را پاره کرد و پوشید و از آن رو پاره کرد تا آن را نبرند؛ اما هنگامی که کشته شد، بحر بن کعب- که خداوند، لعنتش کند-، آن را هم بُرد و حسین علیه السلام را برهنه، رها کرد.

دستان بحر، پس از این کار، در تابستان، مانند چوب خشک می شد و در زمستان، از آنها چرک و خون، تراوش می کرد تا آن که خدای متعال، او را هلاک کرد. (۱)

ص: ۶۱۸

۱- (۱) قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّتُونِي بِثَوْبٍ لَا يُرَغَبُ فِيهِ؛ أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي لِئَلَّا اجْرَدَ مِنْهُ، فَأَتَى بِثِيَابٍ، فَقَالَ: لَا، ذَاكَ لِبَاسٌ مِّنْ ضُرِبَتِ عَلَيْهِ الذَّلَّةُ. فَأَخَذَ ثَوْبًا خَلَقًا فَخَرَقَهُ وَجَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ. فَلَمَّا قُتِلَ جَرَدُوهُ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ اسْتَدْعَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَرَاوِيلَ مِنْ حَبْرَةٍ فَفَرَزَهَا وَلَبَسَهَا، وَإِنَّمَا فَرَزَهَا لِيَلَّا يُسَلَبَهَا، فَلَمَّا قُتِلَ سَلَبَهَا بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ لَعْنَةُ اللَّهِ وَتَرَكَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُجَرَّدًا. فَكَانَتْ يَدَا بَحْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ تَيْبَسَانِ فِي الصَّيْفِ كَأَنَّهُمَا عُودَانِ يَابِسَانِ، وَتَتَرَطَّبَانِ فِي الشُّتَاءِ فَتَنْضَحَانِ قَيْحًا وَدَمًا، إِلَى أَنْ أَهْلَكَهُ اللَّهُ تَعَالَى ۴۱۹

(الملهوف: ص ۱۷۴، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۴). [۱]

۴۱۷. المناقب، ابن شهر آشوب: آن گاه امام حسین علیه السلام فرمود: «لباسی برایم بیاورید که کسی به آن رغبت نکند و زیر لباس هایم بیوشم تا برهنه ام نکنند؛ چرا که من کشته می شوم و لباس و سلاح را می بَرند».

برای امام علیه السلام، شلوار کی آوردند؛ اما نپذیرفت و فرمود: «این، لباس اهل ذمه (۱) است».

سپس، لباسی بلندتر را که از شلوار، کوتاه تر و از شلوارک، بلندتر بود، آوردند و امام علیه السلام، آن را پوشید. (۲)

۲/۹ خدا حافظی امام علیه السلام با زنان

۴۱۸. المناقب، ابن شهر آشوب: سپس حسین علیه السلام، با زنان، وداع کرد. سکینه، شیون می کرد. امام علیه السلام، او را به سینه اش چسباند و فرمود:

ای سکینه! بدان که پس از من، گریه ات طولانی

خواهد بود، هنگامی که مرگ، مرا در یابد.

با اشک حسرت، دلم را آتش مزین

تا آن گاه که روح در بدن دارم

ص: ۶۱۹

۱- (۱) اهل ذمه، به کافرانی گفته می شود که در حمایت حکومت اسلامی زندگی می کنند؛ اما با توجه به منابع دیگر، ظاهراً عبارت «اهل الذمه» که در متن عربی حدیث آمده است، تصحیف «اهل الذله (اهل خواری)» باشد.

۲- (۲) ثُمَّ قَالَ [الإمام الحسين عليه السلام]: أيتوني بثوب لا يرغب فيه، ألبسه غير ثيابي؛ لا اجرؤ، فأني مقتول مَسْلُوبٌ. فَأَتَوْهُ بُتْبَانٍ فَأَبَى أَنْ يَلْبَسَهُ وَقَالَ: هَذَا لِبَاسِ أَهْلِ الذَّمِّ، ثُمَّ أَتَوْهُ بِشَيْءٍ أَوْسَعَ مِنْهُ - دُونَ السَّرَاوِيلِ وَفَوْقَ التُّبَّانِ - فَلَبِسَهُ ۴۲۰ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۹). [۱]

ای بهترین زنان! (۱)

۳/۹ وصیت های امام علیه السلام

۴۱۹. اثبات الوصیه: حسین علیه السلام، سپس علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را - که بیمار بود - فرا خواند و اسم اعظم و میراث های پیامبران را به او وصیت کرد و او را آگاه کرد که علوم و نوشته ها و قرآن ها و سلاح را به امّ سَلَمَه - که خدا از وی خشنود باد - سپرده و به وی فرمان داده است که همه آنها را به او (زین العابدین علیه السلام) بدهد. (۲)

۴۲۰. الکافی - به نقل از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام: چون هنگام وفات [پدرم] علی بن الحسین علیه السلام فرا رسید، مرا به سینه اش چسباند و سپس فرمود: «ای فرزند عزیزم! تو را به آنچه پدرم هنگام فرا رسیدن وفاتش به من وصیت کرد، وصیت می کنم، و نیز به آنچه پدرش به وی وصیت کرده است».

سپس فرمود: «ای پسر عزیزم! مبادا بر کسی ستم کنی که در برابر تو، هیچ یآوری جز خدا ندارد!». (۳)

ص: ۶۲۰

۱- (۱) ثُمَّ وَدَّعَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] النِّسَاءَ، وَكَانَتْ سَكِينَةُ تَصِيحُ، فَضَمَّهَا إِلَى صَدْرِهِ وَقَالَ: سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سَكِينَةُ فَأَعْلَمِي مِنْكَ الْبُكَاءُ إِذَا الْحِمَامُ دَهَانِي لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِعَدَمِ عَيْكَ حَسْرَةً مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي وَإِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أُولَى بِالَّذِي تَأْتِينَهُ يَا خَيْرَةَ النِّسْوَانِ ۴۲۱ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۹). [۱]

۲- (۲) ثُمَّ أَحْضَرَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام، وَكَانَ عَلِيًّا، فَأَوْصَى إِلَيْهِ بِالْإِسْمِ الْأَعْظَمِ وَمَوَارِيثِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَام، وَعَرَفَهُ أَنَّهُ قَدْ دَفَعَ الْعُلُومَ وَالصُّحُفَ وَالْمَصَاحِفَ وَالسَّلَاحَ إِلَى امِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، وَأَمَرَهَا أَنْ تَدْفَعَ جَمِيعَ ذَلِكَ إِلَيْهِ ۴۲۲ (إثبات الوصية: ص ۱۷۷). [۲]

۳- (۳) لَمَّا حَضَرَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ الْوَفَاةَ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِيَّ! أَوْصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ، وَبِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْصَاهُ بِهِ، قَالَ: يَا بَنِيَّ، إِنِّي أَوَّلَمْتُ مَنْ لَمْ يَجِدْ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ ۴۲۳ (الکافی: ج ۲ ص ۳۳۱ ح ۵، [۳] الخصال: ص ۱۶ ح ۵۹).

۴۲۱. الکافی - به نقل از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام: چون هنگام وفات [پدرم] علی بن الحسین علیه السلام، فرا رسید، مرا به سینه اش چسباند و سپس فرمود: «ای فرزند عزیزم! تو را به آنچه پدرم هنگام فرا رسیدن وفاتش به من وصیت کرد، وصیت می کنم، و نیز به آنچه پدرش به وی وصیت کرده است».

سپس فرمود: «ای پسر عزیزم! بر حق، شکیبایی کن، هر چند تلخ باشد». (۱)

۴/۹ آخرین یاری خواهی امام علیه السلام برای اتمام حجت

۴۲۲. الملهوف: هنگامی که حسین علیه السلام، شهادت جوانان و محبوبانش را دید، تصمیم گرفت که خود به میدان برود و ندا داد: «آیا مدافعی هست که از حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، دفاع کند؟ آیا یکتاپرستی هست که در کار ما از خدا بترسد؟ آیا دادرسی هست که به خاطر خدا، به داد ما برسد؟ آیا یاری دهنده ای هست که به خاطر خدا، ما را یاری دهد؟».

پس صدای ناله زنان برخاست. (۲)

۴۲۳. مشیر الأحزان - به نقل از حمید بن مسلم: هنگامی که حسین علیه السلام دید که از خاندان و یارانش، جز اندکی باقی نمانده است، برخاست و ندا داد: «آیا کسی مدافع حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هست؟ آیا یکتاپرستی هست؟ آیا فریادرسی هست؟ آیا یآوری هست؟».

مردم با صدای بلند، گریه کردند. (۳)

ص: ۶۲۱

۱- (۱) لَمَّا حَضَرَتْ أَبِي عَلِيٍّ بِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ الْوَفَاةَ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ، وَقَالَ: يَا بُنَيَّ! أَوْصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ، وَبِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْصَاهُ بِهِ، يَا بُنَيَّ، أَصْبِرْ عَلَى الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا ۴۲۴ (الکافی: ج ۲ ص ۹۱ ح ۱۳، [۱] مشکاه الأنوار: ص ۵۸ ح ۶۷). [۲]

۲- (۲) لَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَأَحْيِيَّتِهِ، عَزَمَ لِقَاءَ الْقَوْمِ بِمُهْجَتِهِ وَنَادَى: هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَيْلٌ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ يَغَاثِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟ فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ ۴۲۵ (الملهوف: ص ۱۶۸؛ مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۲). [۳]

۳- (۳) فَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ عَشِيرَتِهِ وَأَصْحَابِهِ إِلَّا الْقَلِيلُ، فَقَامَ وَنَادَى: هَيْلٌ مِنْ ذَابٍّ عَنِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ يَغَاثِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟ فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْبُكَاءِ ۴۲۶ (مشیر الأحزان: ص ۷۰).

۴۲۴. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: آن گاه حسین علیه السلام، به چپ و راستش نگریست و هیچ مردی را ندید. علی بن الحسین، زین العابدین علیه السلام - که سنش از علی [اکبر] شهید، کمتر و بیمار بود و نسل خاندان محمد علیهم السلام از طریق او استمرار یافت -، بیرون آمد؛ ولی نمی توانست شمشیرش را حمل کند و امّ کلثوم، پشت سر او فریاد می زد: ای پسر عزیزم! باز گرد.

علی گفت: ای عمّه! بگذار پیش روی فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بجنگم.

حسین علیه السلام فرمود: «ای امّ کلثوم! او را بگیر و باز گردان تا زمین، از فرزندان خاندان محمد صلی الله علیه و آله، تهی نماند». ۱

۵/۹ نبرد انفرادی امام علیه السلام با دشمنانش

۴۲۵. الإرشاد: هنگامی که جز سه تن از یاران حسین علیه السلام باقی نماندند، امام علیه السلام به دشمن، حمله بُرد و آنان را از خود، دور می کرد و آن سه تن، از او حفاظت می کردند تا آن که آنان نیز کشته شدند. امام علیه السلام که از زخم های تن و سرش، سنگین شده و تنها مانده بود، آنان را با شمشیر می زد و آنها، از چپ و راست او می گریختند.

حمید بن مسلم می گوید: به خدا سوگند، آن وقت شکست خورده ای را ندیده بودم که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند، اما این گونه استوار و پُردل و جسور مانده باشد. پیادگان، بر او یورش می بُردند و او هم بر آنان، یورش می بُرد و از چپ و راست او، مانند فرار بُرها به هنگام حمله گرگ، از هم شکافته می شدند. ۲

۴۲۶. الملهوف: راوی می گوید: آن گاه حسین علیه السلام، دشمن را به نبرد تن به تن فرا خواند و همه کسانی را که به جنگش می آمدند، از میان بر می داشت تا آن جا که تعداد فراوانی از آنها را کشت و در این حال، می فرمود:

«مرگ، از ننگ، بهتر است

و ننگ، از ورود به آتش».

یکی از راویان می گوید: به خدا سوگند، تا کنون شکست خورده ای را ندیده بودم که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند؛ اما این گونه استوار و پُردل مانده باشد. پیادگان، بر او یورش می بُردند و او هم بر آنان، یورش می بُرد و آنان، مانند فرار بُزها به هنگام حمله گرگ، از هم شکافته می شدند.

او بر آنان، حمله می بُرد و در حالی که آنان، بالغ بر سی هزار نفر بودند، از پیش پای او، مانند ملخ های پراکنده، می گریختند و او، دوباره به جای خویش، باز می گشت و می گفت: «هیچ نیرو و توانی، جز از جانب خداوندِ والا مرتبه بزرگ، نیست». (۱)

ص: ۶۲۳

۱- (۱) قَالَ الرَّاوی: ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبِرَازِ، فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ بَرَزَ إِلَيْهِ، حَتَّى قَتَلَ مَقْتَلَةَ عَظِيمَةَ، وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ: الْقَتْلُ أَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ قَالَ بَعْضُ الرَّوَاهِ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْثُورًا قَطُّ، قَدْ قُتِلَ وَوَلَدُهُ، وَأَهْلُ بَيْتِهِ وَأَصْحَابُهُ، أُرْبَطَ جَاشًا مِنْهُ، وَإِنَّ الرِّجَالَ كَانَتْ لَتَشُدُّ عَلَيْهِ فَيَشُدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ، فَتَنكشِفُ عَنْهُ انكشاف المعزى إذا شدَّ فِيهَا الذَّنْبُ، وَلَقَدْ كَانَ يَحْمِلُ فِيهِمْ وَقَدْ تَكَمَّلُوا ثَلَاثِينَ أَلْفًا، فَيَهْزَمُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَأَنَّهُمُ الْجِرَادُ الْمُنتَشِرُ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَرَكَزِهِ وَهُوَ يَقُولُ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ (الملهوف: ص ۱۷۰، مشير الأحزان: ص ۷۲).

۴۲۷. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابه): هنگامی که یاران و خاندان حسین علیه السلام کشته شدند، همه روز را مقاومت کرد، و هیچ کس به سوی او نمی آمد، مگر آن که باز می گشت، تا آن که پیادگان، او را در میان گرفتند و ما، کسی را تا آن هنگام ندیده بودیم که در حلقه چنین گروهی بیفتد و این همه استوار بماند.

مانند سواران دلاور، با آنها می جنگید و هر گاه که به آنها حمله می بُرد، از هم باز و شکافته می شدند، گویی که شیری به گله بُرها حمله بُرده باشد. (۱)

۴۲۸. مطالب السؤل: آن گاه حسین علیه السلام، دشمن را به نبرد تن به تن، فرا خواند و همه آنانی را که به جنگش می آمدند، حتی بزرگان آنها را، از میان برداشت تا آن جا که تعداد فراوانی از آنها را کُشت... او مانند شیر شَرزه بود و به کسی حمله نمی بُرد، جز آن که با ضربه شمشیرش، او را به خاک می افکند. (۲)

۴۲۹. الفتوح: آن گاه، حسین علیه السلام [دشمن را] به نبرد تن به تن، فرا خواند و همه قهرمانانی را که به جنگ او می آمدند، می کُشت تا آن که تعداد فراوانی را از آنها کُشت.

شمر بن ذی الجوشن - که خدا لعنتش کند - پیشاپیش دسته بزرگی، جلو آمد. حسین علیه السلام با همه آنها جنگید و آنها نیز با او جنگیدند... آن گاه حسین علیه السلام، مانند شیر شَرزه به آنها حمله بُرد و در پی کسی نمی رفت، جز آن که او را با ضربه شمشیرش به زمین می انداخت. تیرها از هر سو به طرف او می آمدند و به گلو و سینه او می خوردند، و او می فرمود: «ای اُمّت بدکار! پس از محمّد، چه بد کردید در حقّ اُمّت و خاندانش. هان! شما پس از من، دیگر از کشتن هیچ بنده ای از بندگان خدا، هراس

ص: ۶۲۴

۱- (۱) لَمَّا قُتِلَ أَصْحَابُهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ، بَقِيَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَامَّةَ النَّهَارِ لَا يُقَدِّمُ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا أَنْصَرَفَ، حَتَّى أَحَاطَتْ بِهِ الرَّجَالُ، فَمَا رَأَيْنَا مَكْتُورًا قَطُّ أَرْبَطَ جَأَشًا مِنْهُ، إِنْ كَانَ لِيُقَاتِلَهُمْ قِتَالَ الْفَارِسِ الشُّجَاعِ، وَإِنْ كَانَ لَيَشُدُّ عَلَيْهِمْ فَيَنْكَشِفُونَ عَنْهُ انْكِشَافَ الْمِعْزَى شَدًّا فِيهَا الْأَسَدُ ۴۳۰ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابه: ج ۱ ص ۴۷۳، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۲).

۲- (۲) ثُمَّ دَعَا [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] النَّاسَ إِلَى الْبِرَازِ، فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ وَيُقْتَلُ كُلٌّ مَنْ بَرَزَ إِلَيْهِ مِنْهُمْ مِنْ عِيُونِ الرَّجَالِ، حَتَّى قَتَلَ مِنْهُمْ مَقْتَلَةً كَبِيرَةً... هَذَا وَهُوَ كَاللَّيْثِ الْمُغْضَبِ، لَا يَحْتَمِلُ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ إِلَّا نَفَحَهُ بِسَيْفِهِ فَأَلْحَقَهُ بِالْحَضِيضِ ۴۳۱ (مطالب السؤل: ص ۷۲؛ [۱] كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۳۲). [۲]

نخواهید داشت؛ بلکه چون مرا کشتید، کشتن هر کس دیگری بر شما گران نخواهد بود و- به خدا سوگند- امید می برم که خدا، مرا با خواری شما، گرامی بدارد و انتقام مرا از شما به گونه ای که نمی دانید، بگیرد».

حُصَيْن بن نُمَيْر سکونی، بر حسین علیه السلام بانگ زد: ای پسر فاطمه! خدا، چگونه انتقام تو را از ما می گیرد؟

حسین علیه السلام فرمود: «میانتان، ترس و درگیری می اندازد و خونتان را [به دست خودتان] می ریزد و آن گاه، عذاب را بر شما سرازیر می کند». (۱)

۴۳۰. المناقب، ابن شهر آشوب: سپس حسین علیه السلام، به جناح راست [دشمن] حمله بُرد و فرمود:

«مرگ، از ننگ، بهتر است

و ننگ، از ورود به آتش».

و به جناح چپ [دشمن] حمله بُرد و فرمود:

«من، حسین بن علی ام

حامی خاندان پدرم!

سوگند خورده ام که تسلیم نشوم

و بر دین پیامبر صلی الله علیه و آله بروم».

ص: ۶۲۵

۱- (۱) ثُمَّ إِنَّهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] دَعَا إِلَى الْبِرَازِ، فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ خَرَجَ إِلَيْهِ مِنْ عُيُونِ الرِّجَالِ، حَتَّى قَتَلَ مِنْهُمْ مَقْتَلَهُ عَظِيمَةً. قَالَ: وَتَقَدَّمَ الشُّمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي قَبِيلِهِ عَظِيمَةً، فَقَاتَلَهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَجْمَعِهِمْ وَقَاتَلُوهُ... ثُمَّ حَمَلَ عَلَيْهِمُ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] كَاللَّيْثِ الْمَغْضَبِ، فَجَعَلَ لَا يَلْحَقُ أَحَدًا إِلَّا لَفَحَهُ بِسَيْفِهِ لَفَحَهُ الْحَقُّ بِالْأَرْضِ، وَالسَّهَامُ تَقَصَّ دُهُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ، وَهُوَ يَتَلَقَّهَا بِصِدْرِهِ وَنَحْرِهِ وَهُوَ يَقُولُ: يَا أُمَّةَ السَّوِّءِ! فَبِئْسَ مَا أَخْلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِي أُمَّتِهِ وَعِترَتِهِ، أَمَا إِنَّكُمْ لَنْ تَقْتُلُوا بَعْدِي عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ فَتَهَابُونَ قَتْلَهُ، بَلْ يَهُونَ عَلَيْكُمْ عِنْدَ قَتْلِكُمْ إِيَّايَ، وَإِيْمُ اللَّهِ، إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُكْرِمَنِي اللَّهُ بِهَوَانِكُمْ، ثُمَّ يَنْتَقِمَ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ. قَالَ: فَصَاحَ بِهِ الْحُصَيْنُ بْنُ بَنِي نُمَيْرِ السَّكُونِيِّ فَقَالَ: يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ! وَبِمَاذَا يَنْتَقِمُ لَكَ مِنِّي؟ فَقَالَ: يَلْقَى بِأَسْيَئِكُمْ بَيْنَكُمْ، وَيَسْفِكُ دِمَاءَكُمْ، ثُمَّ يُصَبُّ عَلَيْكُمْ الْعَذَابَ صَبًّا ۴۳۲ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۷، [۱] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲

ص ۳۴). [۲]

آن گاه، به نبرد پرداخت تا ۱۹۵۰ تن را کشت و عده دیگری را هم زخمی کرد. (۱)

عمر بن سعد، به لشکرش گفت: وای بر شما! آیا می دانید با که می جنگید؟ این، فرزندِ همان کاکُلِ ریخته فربه شکم (علی بن ابی طالب) است. این پسرِ کشته عرب است. از هر سو به او حمله ببرید.

آنان هم با ۱۸۰ نیزه و چهار هزار تیر، حمله کردند. (۲)

۶/۹ امام علیه السلام در پی آب

۴۳۱. الأخبار الطوال: حسین علیه السلام، تشنه شد و کاسه آبی خواست. هنگامی که آن را به دهان بُرد، حُصین بن نُمیر، تیری به سوی او انداخت که به دهانش فرو رفت و میان او و آب نوشیدن، مانع شد و حسین علیه السلام، کاسه را از دست، فرو گذاشت.

هنگامی که دید دشمنان از او پس می کشند، برخاست و بر تل و سیلِ بند کنار

ص: ۶۲۶

۱- (۱) اگر برای کشتن هر نفر، یک دقیقه وقت نیاز باشد، برای کشتن هزار و نهصد نفر، بیش از ۳۱ ساعت وقت لازم است. از این رو، با عنایت به محدودیت زمان و برتری نظامی دشمن و این که نوع کارها در کربلا، بر اساس امور طبیعی جریان داشته، نه به صورت خارق العاده، پذیرفتن درستی گزارش هایی از این قبیل - که تعداد کشته شدگان به دست امام علیه السلام یا اهل بیت آن بزرگوار را غیر عادی نشان می دهند - مشکل است.

۲- (۲) تُعَمَّ حَمِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمَيْمَنَةِ، وَقَالَ: الْمَيُوتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارِ أُولَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ ثُمَّ حَمِيلَ عَلَى الْمَيْسِرَةِ، وَقَالَ: أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ أَحْمَى عِيَالَتِ أَبِي آلَيْتُ أَنْ لَا- أَنْتَنِي أَمْضَى عَلَى دِينِ النَّبِيِّ وَجَعِلَ يُقَاتِلُ حَتَّى قَتِلَ أَلْفًا وَتِسْعَمِئَةٍ وَخَمْسِينَ سِوَى الْمَجْرُوحِينَ. فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لِقَوْمِهِ: الْوَيْلُ لَكُمْ، أَتَدْرُونَ مَنْ تُبَارِزُونَ؟ هَذَا ابْنُ الْأَنْزَعِ الْبَطِينِ، هَذَا ابْنُ قَتِيلِ الْعَرَبِ، فَاحْمِلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ. فَحَمَلُوا بِالطَّعْنِ مِنْهُ وَثَمَانِينَ، وَأَرْبَعَةَ آلَافٍ بِالسَّهَامِ ۴۳۳ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۰. [۱] نیز، ر.ک: إثبات الوصية: ص ۱۷۸).

فرات، به سوی آب رفت که جلویش را گرفتند و او به همان جا که بود، باز گشت. (۱)

۴۳۲. أخبار الدُول و آثار الأول: تشنگی حسین علیه السلام، شدید شد و او را از آب، باز داشتند. آب قابل نوشیدنی برایش فراهم شد. رفت تا آن را بیاشامد که حُصین بن تمیم، تیری به گلویش زد، و آب، خون شد.... (۲)

۴۳۳. مثير الأَحزان: سپس، نبرد را متوجه حسین علیه السلام کردند و او را از فراوانی زخم‌ها و ضربه‌ها، مانند تکه گوشتی کردند. امام علیه السلام، آبی برای نوشیدن می جوید و نمی یافت و ۷۲ زخم، برداشته بود. (۳)

۴۳۴. الفتح: دشمنان، بر او حمله بردند و پیوسته، او بر آنان و آنان بر او حمله می بردند و او در این میان، آبی می جست تا از آن بنوشد و هر بار که به تنهایی به سوی فرات، یورش می برد، به او حمله می کردند تا او را از آب، باز بدارند. (۴)

۷/۹ باران تیر

۴۳۵. الإرشاد: هنگامی که شمر بن ذی الجوشن، شجاعت حسین علیه السلام را دید، سواران را فرا خواند و در پشت پیادگان قرار گرفتند و به تیراندازان، فرمان تیر داد. آنان، او را تیرباران کردند و از فراوانی تیرها، مانند خارپشت شده بود. امام علیه السلام، عقب کشید و

ص: ۶۲۷

۱- (۱) عَطَشَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَعَا بِقَدْحٍ مِنْ مَاءٍ، فَلَمَّا وَضَعَهُ فِي فِيهِ رَمَاهُ الْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ بِسَهْمٍ، فَدَخَلَ فَمَهُ، وَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ شُرْبِ الْمَاءِ، فَوَضَعَ الْقَدْحَ مِنْ يَدِهِ. وَلَمَّا رَأَى الْقَوْمَ قَدِ أَحْجَمُوا عَنْهُ، قَامَ يَتَمَشَّى عَلَى الْمُسَيَّاهِ نَحْوَ الْفُرَاتِ، فَحَالُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَاءِ، فَانْصَرَفَ إِلَى مَوْضِعِهِ الَّذِي كَانَ فِيهِ ۴۳۴ (الأخبار الطوال: ص ۲۵۸، [۱] بغيه الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۲۹). [۲]

۲- (۲) اِسْتَدَّ الْعَطَشُ بِهِ [أَيِ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ] فَمَنَعُوهُ، فَحَصَلَ لَهُ شَرْبُهُ مَاءٍ، فَلَمَّا أَهْوَى لِيَشْرَبَ رَمَاهُ حُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ بِسَهْمٍ فِي حَنْكِهِ، فَصَارَ الْمَاءُ دَمًا... ۴۳۵ (أخبار الدول [۳] و آثار الأول: ج ۱ ص ۳۲۲).

۳- (۳) ثُمَّ قَصَيْدُوهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ] بِالْحَرْبِ، وَجَعَلُوهُ شِئْلَمًا مِنْ كَثْرَةِ الطَّعْنِ وَالضَّرْبِ، وَهُوَ يَسْتَقِي شَرْبَهُ مِنْ مَاءٍ فَلَا يَجِدُ، وَقَدْ أَصَابَتْهُ اثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ جِرَاحَةً ۴۳۶ (مثير الأَحزان: ص ۷۳).

۴- (۴) فَحَمَلَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ بِالْحَرْبِ، فَلَمْ يَزَلْ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ وَيَحْمِلُونَ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَطْلُبُ الْمَاءَ لِيَشْرَبَ مِنْهُ شَرْبَةً، فَكُلَّمَا حَمَلَ بِنَفْسِهِ عَلَى الْفُرَاتِ، حَمَلُوا عَلَيْهِ حَتَّى أَحَالُوهُ عَنِ الْمَاءِ ۴۳۷ (الفتح: ج ۵ ص ۱۱۷). [۴]

آنان در برابرش موضع گرفتند. (۱)

۴۳۶. الفتح: تیرها از هر سو به طرف حسین علیه السلام می آمدند و به گلو و سینه او می خوردند و او می فرمود: «ای اُمّت بدکار! چه بد جانشینانی برای محمّد، در میان اُمّت و خاندانش بودید. (۲)

۴۳۷. المناقب، ابن شهر آشوب: تیرها در زره امام علیه السلام مانند خار در پوستِ خارپشت شده بود. نیز روایت شده که همه آنها، از رو به رو به او اصابت کرده بود. (۳)

۸/۹ اصابت تیری به پیشانی امام علیه السلام

۴۳۸. الفتح: هرگاه حسین علیه السلام، به تنهایی به سوی فرات یورش می بُرد، به او حمله می کردند تا او را از [رسیدن به] آب، باز بدارند. آن گاه، مردی از آنان - که کنیه اش ابو حُتوف جُعفی بود - تیری انداخت و بر پیشانی حسین علیه السلام نشست. حسین علیه السلام، تیر را کُند و آن را انداخت. خون بر صورت و محاسنش، سرازیر شد.

سپس حسین علیه السلام گفت: «خدایا! تو می بینی که من از دست این بندگان نافرمان و طغیانگرت، در چه حالی هستم. خدایا! یک یکِ آنان را به شمار آور و جدا از هم و متفرق، هلاکشان ساز و هیچ یک از آنان را بر روی زمین، باقی مگذار و هرگز، آنان را میامرز!». (۴)

ص: ۶۲۸

۱- (۱) فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ [أَي شَجَاعَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، اسْتَدْعَى الْفُرْسَانَ فَصَارُوا فِي ظُهُورِ الرَّجَالِ، وَأَمَرَ الرُّمَاهُ أَنْ يَرْمُوهُ، فَرَشَقُوهُ بِالسَّهَامِ حَتَّى صَارَ كَالْقُنْفُذِ، فَأَحْجَمَ عَنْهُمْ، فَوَقَفُوا بِإِزَائِهِ ۴۳۸ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۱، [۱] روضه الواعظين: ص ۲۰۸). [۲]

۲- (۲) وَالسَّهَامُ تَقْصِدُهُ [أَي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَام] مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ، وَهُوَ يَتَلَقَّاهَا بِصَدْرِهِ وَنَحْرِهِ وَهُوَ يَقُولُ: يَا أُمَّةَ السَّوِّءِ، فَبَيْسَمَا أَخْلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِي أُمَّتِهِ وَعِترَتِهِ ۴۳۹ (الفتح: ج ۵ ص ۱۱۸، [۳] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲ ص ۳۴).

۳- (۳) كَانَتْ السَّهَامُ فِي دِرْعِهِ كَالشُّوكِ فِي جِلْدِ الْقُنْفُذِ. وَرَوَى أَنَّهَا كَانَتْ كُلُّهَا فِي مُقَدِّمِهِ ۴۴۰ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۱، [۴] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۲). [۵]

۴- (۴) كُلَّمَا حَمَلَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] بِنَفْسِهِ عَلَى الْفُرَاتِ حَمَلُوا عَلَيْهِ حَتَّى أَحَالُوهُ عَنِ الْمَاءِ. ثُمَّ رَمَى رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ - يُكْنَى أَيْبَا الْحُتُوفِ الْجُعْفِيِّ - فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي جَبْهَتِهِ، فَزَرَاعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّهْمَ فَرَمَى بِهِ، فَسَالَتِ الدَّمَاءُ عَلَى وَجْهِهِ وَلِحْيَتِهِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ! إِنَّكَ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هَؤُلَاءِ الْعِصَاةِ الطُّغَاةِ، اللَّهُمَّ فَأَحْصِهِمْ عِدْدًا، وَاقْتُلْهُمْ بَدَدًا، وَلَا تَذَرِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا ۴۴۱ (الفتح: ج ۵ ص ۱۱۷، [۶] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲ ص ۳۴). [۷]

۴۳۹. تاریخ دمشق - به نقل از مُسلم بن رباح، غلام آزاد شده علی بن ابی طالب علیه السلام - روز شهادت حسین بن علی علیه السلام، با او بودم. تیرهایی به صورتش اصابت کرده بود. به من فرمود: «ای مُسلم! دستت را زیر خون ها بگیر».

گرفتم. چون [دست هایم از خون] پُر شدند، فرمود: «آنها را در دستم بریز».

آنها را در دستش ریختم. آنها را به سوی آسمان پاشید و گفت: «خدایا! خون فرزند دختر پیامبرت را بستان».

قطره ای از آن خون، بر زمین نریخت. (۱)

۹/۹ اصابت تیری به سینه امام علیه السلام

۴۴۰. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: حسین علیه السلام که بر اثر نبرد، کم توان شده بود، ایستاد و به استراحت پرداخت. همان هنگام که ایستاده بود، سنگی آمد و به پیشانی اش خورد. خون از پیشانی اش، سرازیر شد. پارچه ای را گرفت تا خون از پیشانی اش پاک کند که تیری با پیکان سه شاخه آهنین و مسموم آمد و در قلبش نشست. (۲)

ص: ۶۲۹

۱- (۱) كُنْتُ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ قَيْسَلٍ، فَرُمِيَ فِي وَجْهِهِ بِنُشَايَةٍ، فَقَالَ لِي: يَا مُسْلِمُ، أَدِنِ يَدَيْكَ مِنَ الدَّمِ، فَأَدْنَيْتُهُمَا، فَلَمَّا امْتَلَأَا قَالَ: أَسْكَبُهُ فِي يَدِي، فَسَبَّكَتُهُ فِي يَدَيْهِ، فَفَنَفَخَ بِهِمَا إِلَى السَّمَاءِ، وَقَالَ: اللَّهُمَّ اطْلُبْ بَدَمِ ابْنِ بِنْتِ نَيْبِكَ. قَالَ مُسْلِمٌ: فَمَا وَقَعَ مِنْهُ إِلَى الْأَرْضِ قَطْرَةٌ ۴۴۲ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۲۳، کفایه الطالب: ص ۴۳۱). [۱]

۲- (۲) در صورت درستی این بخش از گزارش، مقصود، اصابت تیر به ناحیه قلب است، نه خود قلب، چنان که در گزارش ابن شهر آشوب در المناقب (ج ۴ ص ۱۱۱)، محلّ اصابت، سینه امام علیه السلام ذکر شده است. بدیهی است که اگر قلب ایشان مورد اصابت قرار می گرفت، فرصتی برای اقدامات بعدی - که در گزارش آمده - وجود نداشت.

حسین علیه السلام گفت: «به نام خدا و یاری خدا، و بر دین پیامبر خدا!».

آن گاه، سرش را به سوی آسمان، بالا برد و گفت: «خدای من! تو می دانی که آنان، مردی را می کشند که جز او، فرزند پیامبری بر روی زمین نیست».

سپس، تیر را گرفت و آن را از پشت خود، بیرون کشید. خون، مانند ناودان، از آن سرازیر شد. حسین علیه السلام، دستش را بر زخم نهاد و چون از خون پُر شد، آن را به آسمان پاشید. قطره ای از آن، باز نگشت... دوباره، دستش را بر زخم نهاد و چون [از خون] پُر شد، به سر و محاسنش کشید و فرمود: «به خدا سوگند، این گونه خواهم بود تا جدم محمد صلی الله علیه و آله را با خضاب خون، دیدار کنم و بگویم: «ای پیامبر خدا! فلانی و فلانی، مرا کُشتند»». (۱)

۴۴۱. مثير الأ-حزان: حسین علیه السلام که بر اثر نبرد، کم توان شده بود، ایستاد. سنگی به پیشانی اش خورد و آن را شکست. سپس، تیر سه شاخه مسمومی آمد و بر قلبش نشست.

امام علیه السلام گفت: «به نام خدا و بر دین پیامبر خدا!».

سپس، سرش را به سوی آسمان گرفت و گفت: «خدای من! می دانی که آنان، فرزند دختر پیامبرشان را می کشند».

آن گاه، پس از بیرون کشیدن تیر از پشت خود، بر اثر خونریزی فراوان، ناتوان شد و بر زمین افتاد. (۲)

ص: ۶۳۰

۱- (۱) فَوَقَفَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] يَسْتَرِيحُ، وَقَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ، فَبَيْنَمَا هُوَ واقِفٌ إِذْ أَتَاهُ حَجْرٌ فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ، فَسَالَتِ الدَّمَاءُ مِنْ جَبْهَتِهِ، فَأَخَذَ الثُّوبَ لِيَمْسَحَ عَنْ جَبْهَتِهِ، فَأَتَاهُ سَيْهَمٌ مُحَدَّدٌ مَسْمُومٌ، لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ، فَوَقَعَ فِي قَلْبِهِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ. وَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، وَقَالَ: إِلَهِي! إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِيِّ غَيْرِهِ، ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ وَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ، فَاتَّبَعَتْ الدَّمُ كَالْمِيزَابِ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْجُرْحِ، فَلَمَّا امْتَلَأَتْ دَمًا رَمَى بِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَمَا رَجَعَ مِنْ ذَلِكَ قَطْرَةٌ... ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْجُرْحِ ثَانِيًا، فَلَمَّا امْتَلَأَتْ لَطَّخَ بِهَا رَأْسَهُ وَلِحْيَتَهُ، وَقَالَ: هَكَذَا وَاللَّهِ أَكُونُ حَتَّى أَلْقَى جَدِّي مُحَمَّدًا وَأَنَا مَخْضُوبٌ بِدَمِي، وَأَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَتَلَنِي فُلَانٌ وَفُلَانٌ ۴۴۳ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲ ص ۳۴؛ [الملهوف: ص ۱۷۲].

۲- (۲) فَوَقَفَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] وَقَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ، أَتَاهُ حَجْرٌ عَلَى جَبْهَتِهِ هَشَمَهَا، ثُمَّ أَتَاهُ سَيْهَمٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ مَسْمُومٌ، فَوَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ. فَقَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: إِلَهِي، تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ. ثُمَّ ضَعَفَ مِنْ كَثْرَةِ انْبِعَاثِ الدَّمِ بَعْدَ إِخْرَاجِ السَّهْمِ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ، وَهُوَ مُلْقَى فِي الْأَرْضِ ۴۴۴ (مثير الأ-حزان: ص ۷۳).

۴۴۲. الأمالی، صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام - حسین علیه السلام، به چپ و راست نگریست و کسی را ندید. سرش را به سوی آسمان، بالا بُرد و گفت: «خدایا! تو می بینی که با فرزند پیامبرت چه می کنند».

قبیله بنی کلاب، میان حسین علیه السلام و آب، مانع شدند. تیری به سوی او پرتاب شد که بر گلویش نشست و از اسبش به زمین افتاد. امام علیه السلام تیر را گرفت و بیرون کشید. سپس، خون را با کف دستش می گرفت و هنگامی که پُر می شد، به سر و صورتش می مالید و می گفت: «خدای عزوجل را مظلوم و خونین، دیدار خواهم کرد». (۱)

۴۴۳. الدرّ النظیم: زخمی در گلوی حسین علیه السلام [بر اثر تیری که به او اصابت کرد،] پدید آمد. او دستش را بر آن می نهاد و چون از خون، پُر می شد، می گفت: «خدایا! تو می بینی».

سپس، دوباره چنین می کرد و چون پُر می شد، می گفت: «خدایا! این، در راه تو، اندک است». (۲)

ص: ۶۳۱

۱- (۱) نَظَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَمِينًا وَشِمَالًا وَلَا يَرَى أَحَدًا، فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا يُصْنَعُ بِوَلَدِ نَبِيِّكَ. وَحَالَ بَنُو كِلَابٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَاءِ، وَرُمِيَ بِسَيْهِمْ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ، وَخَرَّ عَنْ فَرَسِهِ، فَأَخَذَ السَّهْمَ فَرَمَى بِهِ، وَجَعَلَ يَتَلَقَّى الدَّمَ بِكَفِّهِ، فَلَمَّا امْتَلَأَتْ لَطَاحُ بِهَا رَأْسَهُ وَلِحَيْتَهُ، وَهُوَ يَقُولُ: أَلْقَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَأَنَا مَظْلُومٌ مُتَلَطِّحٌ بِدَمِي ۴۴۵ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۶ ح ۲۳۹، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۲۱). [۲]

۲- (۲) قَدْ أَصَابَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُرْحٌ فِي حَلْقِهِ، وَهُوَ يَضَعُ يَدَهُ عَلَيْهِ فَإِذَا امْتَلَأَتِ الدَّمُ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى، ثُمَّ يُعِيدُهَا، فَإِذَا امْتَلَأَتْ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا فِيكَ قَلِيلٌ ۴۴۶ (الدرّ النظیم: ص ۵۵۱).

۴۴۴.الإرشاد: حسین علیه السلام، بر سیلِ بندِ فرات، بالا- رفت تا خود را به آب برساند. برادرش عباس علیه السلام پیش رویش بود. سواران ابن سعد، راه بر او گرفتند. در میان آنان، مردی از بنی دارم بود که به آن سواران گفت: وای بر شما! میان او و فرات، مانع شوید و آب را در اختیارش نگذارید.

حسین علیه السلام گفت: «خدایا! او را تشنه بگذار».

مرد دارمی، خشمگین شد و تیری به سوی امام علیه السلام انداخت که بر زیر گلویش نشست. حسین علیه السلام، تیر را بیرون کشید و دستش را زیر گلویش گرفت. کفِ دستانش از خون، پُر شد. آنها را پاشید و سپس گفت: «خدایا! از آنچه با پسر دختر پیامبرت می کنند، به تو شکوه می برم».

سپس به جایگاهش باز گشت، در حالی که تشنگی اش، شدت یافته بود. (۱)

۴۴۵.الفتوح: سنان بن انس نخعی، تیری به سوی حسین علیه السلام انداخت. تیر، بر گلویش نشست. صالح بن وهب یزنی هم نیزه ای به پهلوی حسین علیه السلام زد. حسین علیه السلام از اسبش به زمین افتاد. سپس، راست نشست و تیر را از گلویش بیرون کشید. کفِ دستانش را کنار هم می گرفت و هر گاه از خونش پُر می شدند، آنها را به سر و صورتش می مالید و می گفت: «این گونه، خدایم را با خونم و با حقّ غضب شده ام، دیدار خواهم کرد». (۲)

ص: ۶۳۲

۱- (۱) رَكِبَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] الْمُسَيَّبَةَ يُرِيدُ الْفُرَاتَ وَبَيْنَ يَدَيْهِ الْعَبَّاسُ أَخُوهُ، فَاعْتَرَضَتْهُ حَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ، وَفِيهِمْ رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ، فَقَالَ لَهُمْ: وَيْلَكُمْ! حَوْلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْفُرَاتِ وَلَا تُمْكِّنُوهُ مِنَ الْمَاءِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ أَظْمِئْهُ! فَغَضِبَ الدَّارِمِيُّ وَرَمَاهُ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنْكِهِ، فَانْتَرَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّهْمَ، وَبَسَطَ يَدَهُ تَحْتَ حَنْكِهِ فَأَمْتَلَّتْ رَاحَتَاهُ بِالْدَّمِ، فَرَمَى بِهِ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يُفْعَلُ بِابْنِ بَنِي نَبِيِّكَ. ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَكَانِهِ وَقَدِ اشْتَدَّ بِهِ الْعَطَشُ ۴۴۷ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۹، [۱] الملهوف: ص ۱۷۰).

۲- (۲) وَرَمَاهُ [أَيِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] سِنَانُ بْنُ أَنْسِ النَّخَعِيِّ بِسَهْمٍ، فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي نَحْرِهِ، وَطَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهَبِ الْيَزَنِيِّ طَعَنَهُ فِي خَاصِرَتِهِ، فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ، وَاسْتَوَى قَاعِدًا وَنَزَعَ السَّهْمَ مِنْ نَحْرِهِ، وَأَقْرَنَ كَفَّيْهِ، فَكَلَّمَا امْتَلَأَتَا مِنْ دَمِهِ خَضَبَ بِهِ رَأْسَهُ وَلِحْيَتَهُ، وَهُوَ يَقُولُ: هَكَذَا حَتَّى أَلْقَى رَبِّي بِدَمِي، مَغْضُوبًا عَلَيَّ حَقِّي ۴۴۸ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۸). [۲]

۴۴۶. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): حسين عليه السلام، تشنه شد و آب خواست. آبی با آنان نبود. مردی آب آورد و به حسين عليه السلام داد تا بنوشد که حُصَيْن بن تَمِيم، تیری به او زد و در دهانش نشست و حسين عليه السلام، خون را با دستش می گرفت و خدا را می ستود. (۱)

۴۴۷. تذکره الخواص - به نقل از هشام بن محمد - حُصَيْن بن تَمِيم، تیری به سوی حسين عليه السلام انداخت که به لب هایش خورد و خون از آنها، سرازیر شد. حسين عليه السلام، در حالی که می گریست، می گفت: «خدایا! من از آنچه با من، برادرانم، فرزندانم و خاندانم می کنند، به تو شکوه می برم».

سپس، تشنگی اش شدت گرفت. (۲)

۴۴۸. ذخائر العقبی - به نقل از مردی از قبیله کَلْب - حسين بن علی عليه السلام، بانگ زد: «به ما آب دهید!».

مردی، تیری انداخت که گوشه دهان حسين عليه السلام را درید. حسين عليه السلام گفت: «خداوند، سیرابت نکند!».

آن مرد، تشنه شد تا آن جا که خود را در فرات انداخت و آن قدر آب نوشید تا مُرد. (۳)

ص: ۶۳۳

۱- (۱) عَطَشَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَقَى، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ فَجَاءَهُ رَجُلٌ بِمَاءٍ، فَتَنَاوَلَهُ لِيَشْرَبَ، فَرَمَاهُ حُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ بِسَهْمٍ، فَوَقَعَ فِيهِ، فَجَعَلَ يَتَلَقَّى الدَّمَ بِيَدِهِ وَيَحْمَدُ اللَّهَ ۴۴۹ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۲، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۲).

۲- (۲) رَمَاهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] حُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي شَفْتَيْهِ، فَجَعَلَ الدَّمَ يَسِيلُ مِنْ شَفْتَيْهِ، وَهُوَ يَبْكِي وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يُفْعَلُ بِي وَيَاخَوْتِي وَوُلْدِي وَأَهْلِي، ثُمَّ اشْتَدَّ بِهِ الْعَطَشُ ۴۵۰ (تذکره الخواص: ص ۲۵۲). [۱]

۳- (۳) صَاحَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِسْقُونَا مَاءً! فَرَمَى رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَشَقَّ شِدْقَهُ، فَقَالَ: لَا أُرَاكَ اللَّهُ! فَعَطَشَ الرَّجُلُ إِلَى أَنْ رَمَى نَفْسَهُ فِي الْفُرَاتِ، فَشَرِبَ حَتَّى مَاتَ ۴۵۱ (ذخائر العقبی: ص ۲۴۶، [۲] المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۴ ح ۲۸۴۱).

۴۴۹. مشیر الأحزان: زُرْعَه بن ابان بن دارِم گفت: میان او و آب، مانع شوید.

سپس تیری به سوی امام علیه السلام انداخت که بر گلویش نشست. امام علیه السلام گفت: «خدایا! او را تشنه بمیران و هیچ گاه، او را نیامرزه».

برای امام علیه السلام نوشیدنی آوردند؛ اما خونریزی، مانع نوشیدنش شد. امام علیه السلام، خون [گلویش] را می گرفت و به سوی آسمان می پاشید. (۱)

۱۲/۹ سخن گفتن زینب علیها السلام با عمر بن سعد

۴۵۰. تاریخ الطبری - به نقل از عبد الله بن عمار - زینب علیها السلام، دختر فاطمه علیها السلام و خواهر حسین علیه السلام، بیرون آمد... و این گونه می گفت: کاش آسمان، خراب می شد و بر زمین می افتاد!

عمر بن سعد، به حسین علیه السلام نزدیک شده بود. زینب علیها السلام به او گفت: ای عمر بن سعد! آیا ابا عبد الله را می کشند و تو، نگاه می کنی؟!

گویی اشک های عمر را می بینم که بر گونه ها و محاسنش روان است. آن گاه، عمر از او روی گرداند. (۲)

۴۵۱. الإرشاد: خواهر امام، زینب علیها السلام به درگاه خیمه آمد و عمر بن سعد بن ابی وقاص را ندا

ص: ۶۳۴

۱- (۱) قَالَ زُرْعَةُ بْنُ أَبَانَ بْنِ دَارِمٍ: حَوْلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَاءِ، وَرَمَاهُ بِسَهْمٍ فَأَثَبَتْهُ فِي حَنْكِهِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ اقْتُلْهُ عَطَشًا، وَلَا تَغْفِرْ لَهُ أَبَدًا، وَكَانَ قَدْ أَتَى بِشَرِبِهِ فَحَالَ الدَّمُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الشُّرْبِ، فَجَعَلَ يَتَلَقَّى الدَّمَ وَيَقُولُ - هَكَذَا - إِلَى السَّمَاءِ ۴۵۲ (مشیر الأحزان: ص ۷۱).

۲- (۲) خَرَجَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ فَاطِمَةَ اخْتَهُ [أَيِ اخْتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ]... وَهِيَ تَقُولُ: لَيْتَ السَّمَاءَ تَطَابَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَقَدْ دَنَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنَ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَتْ: يَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، أَيْقَتُلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟ قَالَ: فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى دُمُوعِ عُمَرَ وَهِيَ تَسِيلُ عَلَى خَدَيْهِ وَلِحْيَتِهِ، قَالَ: وَصَرَفَ بَوَجْهِهِ عَنْهَا ۴۵۳ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۲، [۱] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۵).

داد: وای بر تو، ای عمر! آیا ابا عبد الله را می کشند و تو نگاه می کنی؟!

عمر، پاسخش را نداد. زینب علیها السلام بانگ زد: وای بر شما! آیا مسلمانی میان شما نیست؟! هیچ کس، پاسخی به او نداد.

(۱)

۱۳/۹ سخنان زینب علیها السلام هنگام شهادت برادر

۴۵۲. الملهوف: زینب علیها السلام، از در خیمه بیرون آمد و فریاد می زد: وای، ای برادر! وای، ای سرور من! وای، ای خاندان من! کاش آسمان، خراب می شد و به زمین می افتاد و کوه ها، خاک و در دشت ها، پراکنده می شدند! (۲)

۱۴/۹ هجوم بردن به خیمه ها

۴۵۳. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف -: سپس شمر بن ذی الجوشن، با تنی چند (حدود ده تن از پیادگان سپاه کوفه)، پیشروی کردند و به سوی خیمه ای که ائمه و خانواده حسین علیه السلام در آن بود، رفتند و میان او و خیمه هایش، مانع شدند.

حسین علیه السلام فرمود: «وای بر شما! اگر دین ندارید و از روز معاد نمی هراسید، دست کم در دنیایتان، آزاده و بزرگ منش باشید. خیمه و خانواده ام را از دستبرد اراذل و اوباشتان، دور بدارید».

ابن ذی الجوشن گفت: این [حق] برای تو هست، ای پسر فاطمه! (۳)

ص: ۶۳۵

۱- (۱) خَرَجَتْ اخْتَهُ زَيْنَبُ إِلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ، فَنادَتْ عُمَرَ بْنَ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ: وَيَحْكُ يَا عَمْرُ! أَيَقْتُلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟ فَلَمَّ يُجِبُهَا عَمْرُ بِشَيْءٍ، فَنادَتْ: وَيَحْكُكُمْ، أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٌ؟! فَلَمَّ يُجِبُهَا أَخِي بِشَيْءٍ ۴۵۴ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۲. [۱] نیز، ر.ك: أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۹). [۲]

۲- (۲) خَرَجَتْ زَيْنَبُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ وَهِيَ تُنادِي: وَا أَخَاهُ! وَا سَيِّدَاهُ! وَا أَهْلَ بَيْتَاهُ! لَيْتَ السَّمَاءَ انْطَبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَلَيْتَ الْجِبَالَ تَدَكَّدَتْ عَلَى السَّهْلِ ۴۵۵ (الملهوف: ص ۱۷۵، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۴). [۳]

۳- (۳) ثُمَّ إِنَّ شَمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ، أَقْبَلَ فِي نَفْرٍ، نَحْوٍ مِنْ عَشْرِهِ مِنْ رِجَالِهِ أَهْلَ الْكُوفَةِ، قَبْلَ مَنْزِلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ الَّذِي فِيهِ ثَقْلُهُ وَعِيَالُهُ، فَمَشَى نَحْوَهُ، فَحَالُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَحْلِهِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَلُكُمْ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ، وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ يَوْمَ الْمَعَادِ، فَكُونُوا فِي أَمْرِ دُنْيَاكُمْ أَحْرَاراً ذَوِي أَحْسَابٍ، اْمْنَعُوا رَحْلِي وَأَهْلِي مِنْ طُغَامِكُمْ وَجُهَا لِكُمْ. فَقَالَ ابْنُ ذِي الْجَوْشَنِ: ذَلِكَ لَكَ يَا بِنْتُ فَاطِمَةَ ۴۵۶ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۰، [۴] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۷). [۵]

۴۵۴. الفصول المهمه: شمر بن ذی الجوشن - که خدا، لعنتش کند - میان حسین علیه السلام و خانواده اش، مانع شد و با گروهی از قهرمانان و دلاوران لشکر، مانع از بازگشت او به سوی خانواده اش شد. حسین علیه السلام را در میان گرفتند و سپس، عده ای از آنان، به سوی خانواده و کودکان حسین علیه السلام، هجوم آوردند تا اموالشان را به تاراج ببرند. حسین علیه السلام بانگ زد: «وای بر شما، ای پیروان شیطان! نابخردان خود را از دست درازی به زنان و کودکان، باز دارید که آنان با شما نجات یابند».

شمر - که خدا، لعنتش کند -، بانگ زد: از آنان، دست بکشید و تنها خود او را قصد کنید. (۱)

۱۵/۹ احوال امام علیه السلام در لحظه های پایانی زندگی

۴۵۵. الأمالی، صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از امام زین العابدین علیه السلام -: سپس حسین علیه السلام با گونه چپش [به زمین] افتاد و دشمن خدا، سنان بن انس ایادی و شمر بن ذی الجوشن عامری - که خدا، لعنتشان کند -، با مردانی از شامیان، پیش آمدند تا بر بالای سر حسین علیه السلام ایستادند.

آنان به یکدیگر گفتند: منتظر چه هستید؟ او را راحت کنید!

سنان بن انس ایادی - که خدا، لعنتش کند -، فرود آمد و محاسن امام علیه السلام را گرفت

ص: ۶۳۶

۱- (۱) حال الشمر بن ذی الجوشن - لعنه الله - بینه وبين الحريم والمرجع إليهم في جماعه من ابطالهم وشجعانهم، وأحدقوا به، ثم جماعه منهم تبادروا إلى الحريم والأطفال يريدون سلبهم. فصاح الحسين عليه السلام: ويحكم يا شيعه الشيطان، كفوا سفهاءكم عن التعرض للنساء والأطفال، فإنهم لم يقاتلوا. فقال الشمر لعنه الله: كفوا عنهم واقصموا الرجل بنفسه ۴۵۷ (الفصول المهمه: ص ۱۹۰). [۱]

و با شمشیر، به گلوی او می زد و می گفت: به خدا سوگند، سرت را جدا می کنم، با آن که می دانم که تو، فرزند پیامبر خدایی و بهترین پدر و مادر را داری! (۱)

۴۵۶. تاریخ الطبری - به نقل از حمید بن مسلم - مردی از قبیله کِنده به نام مالک بن نَسیر از بنی بَداء، نزدیک حسین علیه السلام آمد و با شمشیر، چنان بر سر وی زد که کلاه او را پاره کرد و به سرش رسید و آن را خون انداخت و کلاه، پُر از خون شد.

حسین علیه السلام به او فرمود: «با آن [دست] نخوری و نوشی، و خدا، تو را با ستمکاران، محشور کند!».

حسین علیه السلام، آن کلاه را انداخت و سپس، کلاهی [دیگر] خواست و آن را به سر نهاد و عمامه بست؛ ولی درمانده و ناتوان شده بود. آن مرد کِندی، نزدیک آمد و آن کلاه را - که از خَز بود - برداشت. هنگامی که پس از آن بر همسرش، ام عبد الله، دختر حُر و خواهر حسین بن حُرّ یَدی در آمد و کلاه را از خون شست، همسرش به او گفت: آیا لباس فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به خانه ام می آوری؟ آن را از من، دور کن!

یارانش هم گفته اند که او، همواره نادار و بدحال بود تا مُرد. (۲)

ص: ۶۳۷

۱- (۱) ثُمَّ حَرَّ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] عَلَى خَدِّهِ الْأَيْسَرِ صَيْرِعَاءً وَأَقْبَلَ - عَدُوَّ اللَّهِ - سِنَانُ بْنُ أَنَسِ الْإِيَادِيِّ وَشِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ الْعَامِرِيُّ لَعَنَهُمَا اللَّهُ، فِي رِجَالٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ حَتَّى وَقَفُوا عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام. فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا تَنْتَظِرُونَ؟ أَرَيْحُوا الرَّجُلَ. فَتَزَلَّ سِنَانُ بْنُ أَنَسِ الْإِيَادِيِّ لَعَنَهُ اللَّهُ وَأَخَذَ بِلِحْيَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام، وَجَعَلَ يَضْرِبُ بِالسَّيْفِ فِي حَلْقِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ إِنِّي لَمَاحِزٌ رَأْسَيْكَ، وَأَنَا أَعْلَمُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ، وَخَيْرِ النَّاسِ أَبًا وَأَقْبًا!!! ۴۵۸ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۶ ح ۲۳۹، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۲۲). [۲]

۲- (۲) إِنَّ رَجُلًا مِنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهُ: مَالِكُ بْنُ النَّسِيرِ مِنْ بَنِي بَدَاءَ، أَتَاهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] فَضْرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ بِالسَّيْفِ وَعَلَيْهِ بُرْنُسٌ لَهُ، فَفَطَعَ الْبُرْنُسَ وَأَصَابَ السَّيْفُ رَأْسَهُ فَأَدَمَى رَأْسُهُ، فَامْتَلَأَ الْبُرْنُسُ دَمًا. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام: لَا - أَكَلَتْ بِهَا وَلَا شَرِبَتْ، وَحَشَرَكَ اللَّهُ مَعَ الظَّالِمِينَ! قَالَ: فَأَلْقَى ذَلِكَ الْبُرْنُسَ، ثُمَّ دَعَا بِقَلَنْسُوهِ فَلَبَسَهَا وَاعْتَمَّ، وَقَدَّ أَعْيَا وَبَلَّدَ، وَجَاءَ الْكِنْدِيُّ حَتَّى أَخَذَ الْبُرْنُسَ - وَكَانَ مِنْ خَزٍّ - فَلَمَّا قَدِمَ بِهِ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَى امْرَأَتِهِ أُمَّ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَةِ الْحُرِّ، أَخْتِ حُسَيْنِ بْنِ الْحُرِّ الْبَدِيِّ، أَقْبَلَ يَغْسِلُ الْبُرْنُسَ مِنَ الدَّمِ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: أَسَيْلَبُ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَدْخُلُ بَيْتِي؟! أَخْرَجَهُ عَنِّي! فَذَكَرَ أَصْحَابُهُ أَنَّهُ لَمْ يَزَلْ فَقِيرًا بِشَرِّ حَتَّى مَاتَ ۴۵۹ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۸، [۳] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۸). [۴]

۴۵۷.الإرشاد: شمر بن ذی الجوشن، سواران و پیادگاناش را ندا داد و گفت: وای بر شما! مادرانتان، به عزایتان بنشینند! چه چیزی را از او، انتظار می کشید؟

سپس، از هر سو به امام علیه السلام، حمله شد. زُرْعَه بن شریک، ضربه ای بر کف دست چپ امام علیه السلام زد و آن را قطع کرد. فردی دیگر از آنان، ضربه ای بر گردن امام علیه السلام زد که با صورت، [از اسب] بر زمین افتاد. سنان بن انس هم با نیزه او را زد و به خاکش افکند و خولی بن یزید اصبحی - که خدا، لعنتش کند - بی درنگ، پیاده شد تا سرش را قطع کند؛ اما ترسید و لرزید [و نتوانست]، شمر به او گفت: خدا، بازوانت را بشکند! چرا می لرزی؟

سپس خود شمر پیاده شد و سر امام علیه السلام را بُرید و آن را به خولی بن یزید داد و گفت: آن را برای امیر عمر بن سعد ببر. (۱)

۴۵۸. تاریخ الطبری - به نقل از حمید بن مسلم - حسین علیه السلام، مدتی طولانی از روز را [نیمه جان] گذاراند و اگر دشمنان می خواستند، می توانستند او را بکشند؛ اما هر یک به خاطر دیگری، پرهیز می کرد و هر گروهی می خواست که گروه دیگری کار را تمام کند. شمر، میان مردم فریاد برآورد: وای بر شما! برای چه به او می نگرید؟ مادرهایتان به عزایتان بنشینند! او را بکشید.

از هر سو به حسین علیه السلام حمله شد و کف دست چپش با ضربه زُرْعَه بن شریک تمیمی، قطع شد و ضربه ای به شانه اش فرود آمد. سپس، آنان باز گشتند و او به

ص: ۶۳۸

۱- (۱) نادى شمر بن ذی الجوشن الفرسان والرخیاله، فقال: ويحكم ما تنتظرون بالرجل، نكلتكم امهاتكم؟ فحمل عليه من كل جانب، فصر به زرعه بن شريك على كفه اليسرى فقطعها، وصر به آخر منهم على عاتقه فكبا منها لوجهه، وطعنه سنان بن انس بالرمح فصيرعه، ويدير إليه خولي بن يزيد الاصبحي لعنه الله فنزل ليحتز رأسه فأرعد، فقال له شمر: فت الله في عضدك، ما لك تُرعد؟ ونزل شمر إليه فذبحه، ثم دفع رأسه إلى خولي بن يزيد، فقال: احمله إلى الأمير عمر بن سعد (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۲، [۱] روضه الواعظين: ص ۲۰۸). [۲]

زحمت، بلند می شد و به رو، [بر زمین] می افتاد.

در همان حال، سنان بن انس بن عمرو نخعی، به او حمله کرد و با نیزه، بر حسین علیه السلام زخم زد که او به زمین افتاد. سپس به خولی بن یزید اصبحی گفت: سرش را جدا کن!

او خواست که این کار را بکند؛ اما ضعیف و لرزه گرفت و نتوانست. سنان بن انس به او گفت: خداوند، بازوانت را بشکند و دستانت را قطع کند!

سپس، خود، پیاده شد و سر حسین علیه السلام را برید و آن را به خولی بن یزید داد. پیش از آن، شمشیرها [ی بسیاری] بر حسین علیه السلام زده بودند. (۱)

۴۵۹. الملهوف: هنگامی که حسین علیه السلام از [شدت] زخم ها، سنگین و [از بسیاری] اصابت تیرها [مانند خارپشت] شد، صالح بن وهب مزی - که خدا، لعنتش کند - نیزه ای به پهلوی امام علیه السلام زد. حسین علیه السلام، با گونه راست، از اسب بر زمین افتاد و سپس برخاست.

زینب علیها السلام، از در خیمه بیرون آمد، در حالی فریاد می زد: وای، برادر من! وای، سیرور من! وای، خاندان من! کاش آسمان، خراب می شد و بر زمین می افتاد، و کوه ها خاک شده، در دشت ها پراکنده می شدند!

شمر، بر یارانش فریاد زد: از او چه انتظار دارید؟

ص: ۶۳۹

۱- (۱) لَقَدْ مَكَثَ [الْحَسَنِ بْنِ عَلِيهِ السَّلَامِ] طَوِيلًا مِّنَ النَّهَارِ، وَلَوْ شَاءَ النَّاسُ أَنْ يَقْتُلُوهُ لَفَعَلُوا، وَلَكِنَّهُمْ كَانُوا يَتَّقُونَ بَعْضَهُمْ بَعْضًا، وَيُحِبُّ هَؤُلَاءِ أَنْ يَكْفِيَهُمْ هَؤُلَاءِ. قَالَ: فَنَادَى شِمْرٌ فِي النَّاسِ: وَيَحْكُمُ، مَاذَا تَنْظُرُونَ بِالرَّجُلِ؟ أَقْتُلُوهُ تَكَلِّتُكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ! قَالَ: فَحَمِلَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَضْرِبَتْ كَفَّهُ الْيَسْرَى ضَرْبَةً ضَرْبَهَا زُرْعَةُ بَنِي شَرِيكٍ التَّمِيمِيِّ، وَضُرِبَ عَلَى عَاتِقِهِ، ثُمَّ انصَرَفُوا وَهُوَ يَنْوُو وَيَكْبُو. قَالَ: وَحَمِلَ عَلَيْهِ فِي تِلْكَ الْحَالِ سِنَانُ بْنُ أَنَسِ بْنِ عَمْرِو النَّخَعِيِّ، فَطَعَنَهُ بِالرُّمَحِ فَوَقَعَ، ثُمَّ قَالَ لِخَوْلِيِّ بْنِ يَزِيدِ الْأَصْبَحِيِّ: احْتَرِّ رَأْسَهُ! فَأَرَادَ أَنْ يَفْعَلَ فَضَمِعَ فَأَرَعِدَ، فَقَالَ لَهُ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ: فَتَّ اللَّهُ عَضَّ دَيْكَ وَأَبَانَ يَدَيْكَ، فَتَنَزَلَ إِلَيْهِ فَذَبَحَهُ وَاحْتَرَّ رَأْسَهُ، ثُمَّ دَفَعَ إِلَى خَوْلِيِّ بْنِ يَزِيدِ، وَقَدْ ضُرِبَ قَبْلَ ذَلِكَ بِالسُّيُوفِ ٤٦١ (تاريخ الطبري: ج ٥ ص ٤٥٢، [١] أنساب الأشراف: ج ٣ ص ٤٠٩). [٢]

از هر سو، به او حمله کردند. زُرعَه بن شریک، بر شانه چپ امام علیه السلام ضربه ای زد و حسین علیه السلام نیز [با ضربه ای از زُرعَه را زد و [بر زمین] انداخت. دیگری بر گردن مقدّسش ضربه ای زد که بر اثر آن ضربه، به رو، بر خاک افتاد.

خیلی ناتوان شده بود. به زحمت، بلند می شد و باز، به رو، بر زمین می افتاد. سِنان بن اَنَس نَخَعی - که لعنت خدا بر او باد -، نیزه ای در تَرْقُوه اش فرو بُرد و سپس، آن را در آورد و در قفسه سینه امام علیه السلام، فرو کرد. سِنان، تیری نیز به سوی امام علیه السلام انداخت که بر گودیِ گلویش نشست. امام علیه السلام، دوباره افتاد و [سپس] راست نشست و تیر را بیرون کشید. آن گاه، کف دست هایش را به هم نزدیک کرد [و زیر گلویش گرفت] و هر وقت که پُر می شدند، صورت و محاسنش را با آن، رنگین می کرد و می فرمود: «این گونه خواهم بود تا خدا را خونین و در حالی که حَقَم غصب شده، دیدار کنم».

عمر بن سعد، به مردی در سمت راستش گفت: «وای بر تو! فرود بیا و حسین را راحت کن!»

خولی بن یزید اصبحی، بی درنگ، به سوی حسین علیه السلام شتافت تا سرش را جدا کند که به لرزه افتاد [و نتوانست]. سِنان بن اَنَس نَخَعی - که خدا، لعنتش کند -، پیاده شد و با شمشیر، بر گوی شریف امام علیه السلام زد، در حالی که می گفت: «به خدا سوگند، سرت را قطع می کنم، با آن که می دانم تو، فرزند پیامبر خدایی و بهترین پدر و مادر را داری.

سپس، سر شریف امام علیه السلام را بُرید.

شاعر، در این باره گفته است:

چه مصیبتی با مصیبت حسین علیه السلام، برابری می کند

آن روز که دو دست سِنان، او را شهید کرد؟!!

... آن هنگام، غباری غلیظ و سیاه و تاریک، به آسمان برخاست که بادی سرخ به همراه داشت و هیچ چیز در آن، دیده نمی شد تا آن جا که مردم، گمان کردند که عذاب بر ایشان وارد شده است. ساعتی این گونه ماندند و سپس هوا، صاف و باز شد.

هلال بن نافع نیز روایت کرده است که: من با یاران عمر بن سعد، ایستاده بودم که فریاد کننده ای، بانگ زد: ای امیر! بشارت ده که اینک، شمر، حسین را کُشت.

من از میان صف دو لشکر، بیرون آمدم و بر سرش ایستادم. در حال جان دادن بود. به خدا سوگند، هیچ کشته آلوده به خونی ندیده ام که از او، زیباتر و نورانی تر باشد، و نور صورت و زیبایی شمایلش، مرا از اندیشیدن به کشتن او، باز داشت. در آن حال، آب خواست. شنیدم که مردی می گوید: به خدا سوگند، هیچ آبی نمی نوشی تا به دوزخ، در آبی و از آب سوزان آن، بنوشی!

حسین علیه السلام به او گفت: «نه؛ بلکه بر جدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در می آیم و در خانه اش با او شیکنا می گزینم، در جایگاه راستی و نزد فرمان روای مقتدر، و از آبی زلال و خوش بو می نوشم و از آنچه بر من روا داشتید و با من کردید، به او شکوه می برم».

آنان، همگی خشم گرفتند و گویی که خداوند، در دل هیچ یک از آنان، چیزی به نام رحم، قرار نداده بود. از این رو، در همان حال که با آنان سخن می گفت، سرش را جدا کردند!

با خود گفتم: به خدا سوگند، هیچ گاه، برای هیچ کاری با شما همراهی نخواهم کرد. (۱)

ص: ۶۴۱

۱- (۱) لَمَّا اِثْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِالْجِرَاحِ وَبَقِيَ كَالْقُنْفُذِ، طَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهَبٍ الْمُزَنِّيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى خَاصَّةِ رَتِّهِ طَعَنَهُ، فَسَيَّ قَطَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَنِ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ قَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ الرَّاؤِي: وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنْ بَابِ الْفُسطَاطِ وَهِيَ تُنَادِي: وَأَخَاهُ! وَوَسِيْدَاهُ! وَأَهْلَ بَيْتَاهُ! لَيْتَ السَّمَاءَ انْطَبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَلَيْتَ الْجِبَالَ تَدَكَّدَتْ عَلَى السَّهْلِ. قَالَ: وَصَاحَ شِمْرٌ بِأَصْحَابِهِ: مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ؟! قَالَ: فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَضْرَبَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكٍ عَلَى كَتِفِهِ الْيُسْرَى، فَضْرَبَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ زُرْعَةَ فَضْرَعَهُ، وَضْرَبَهُ آخِرُ عَلَى عَاتِقِهِ الْمُقَدَّسِ بِالسَّيْفِ ضْرَبَهُ كَبَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَا عَلَى وَجْهِهِ. وَكَانَ قَدْ أَعْيَا فَجَعَلَ يَنْوُءُ وَيَكْبُو، فَطَعَنَهُ سَيْنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي تَرْفُوتِهِ، ثُمَّ انْتَرَعَ الرُّمَحَ فَطَعَنَهُ فِي بَوَانِي صِدْرِهِ، ثُمَّ رَمَاهُ سَيْنَانٌ أَيْضاً بِسَهْمٍ فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي نَحْرِهِ، فَسَقَطَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَلَسَ قَاعِدًا، فَتَرَغَ-

۴۶۰. مشیر الأحران: هنگامی که حسین علیه السلام به سبب [شدت] زخم‌ها، زمینگیر شد و قدرت حرکت نداشت، شمر، فرمان داد تا او را تیرباران کنند. عمر بن سعد هم به آنان ندا داد: منتظر چه هستید؟

آن گاه، به سیمان بن انس فرمان داد تا سر حسین علیه السلام را جدا کند. او فرود آمد و به سوی حسین علیه السلام رفت و در حالی که می‌گفت: به سوی تو می‌آیم و می‌دانم که تو، سرور قوم هستی و بهترین پدر و مادر را داری.

آن گاه، سرش را جدا کرد و آن را برای عمر بن سعد فرستاد. او هم آن را گرفت و

ص: ۶۴۲

از گردن اسبش آویخت. (۱)

۴۶۱. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی - به نقل از عمرو بن حسن، از پدرش -: عمر بن سعد، خشمگین شد و به مردی که در سمت راستش بود، گفت: وای بر تو! فرود بیا و حسین را راحت کن!

او - که گفته شده خولی بن یزید اصبحی بوده - پیاده شد و سر حسین علیه السلام را [از تن] جدا کرد. نیز گفته شده که آن مرد، شمر بوده است.

همچنین روایت شده که شمر بن ذی الجوشن و سنان بن انس، در آخرین لحظه های زندگی حسین علیه السلام که دیگر رمقی نداشت و از تشنگی، زبانش را [می چرخاند]، نزد حسین علیه السلام آمدند و شمر، با پا به سینه او زد و گفت: ای پسر ابو تراب! آیا تو ادعا نمی کنی که پدرت بر حوض پیامبر، ایستاده است و هر که را دوست دارد، سیراب می کند؟ پس شکیبایی کن تا این که آب را از دست او بگیری!

سپس به سنان بن انس گفت: سرش را از پشت، جدا کن!

او گفت: به خدا سوگند، این کار را نمی کنم، که جدش محمد، طرفِ دعوایم خواهد بود.

شمر، از [این سخن و تعلل] او خشمگین شد. خود بر سینه حسین علیه السلام نشست و محاسنش را گرفت و تصمیم به کشتن او گرفت. حسین علیه السلام لبخندی زد و به او فرمود: «مرا می کُشی؟ آیا نمی دانی من کیستم؟».

شمر گفت: تو را کاملاً می شناسم. مادرت، فاطمه زهرا و پدرت، علی مرتضی و جدت، محمد مصطفی و پشتیبانت، خدای بلندمرتبه والاست. تو را می کُشم و هیچ باکی ندارم.

ص: ۶۴۳

۱- (۱) لَمَّا اثخنَ [الحسینُ علیه السلام] بالجراح، ولم یبقَ فیهِ حَراكٌ، أمرَ شمرٌ أن یرموهُ بالسَّهام، وناداهم عُمرُ بنُ سعدٍ: ما تَنظرونَ بالرجلِ؟ وأمرَ سنانَ بنَ أنسٍ أن یرفعَ رأسَهُ، فنزلَ یمشی إلیهِ وهو یقولُ: أمشی إلیکَ وأعلمُ أنَّکَ سیدُ القومِ، وأنَّکَ خیرُ الناسِ أباً وأماً! فأحترَّ رأسَهُ، ورفَعَهُ إلی عُمرَ بنِ سعدٍ، فأخذَهُ فَعَلَقَهُ فی لَبِی فَرَسِهِ ۴۶۳ (مثیر الأحران: ص ۷۴).

آن گاه، دوازده ضربه با شمشیرش به او زد و سپس، سر حسین علیه السلام را [از پیکر] جدا کرد. (۱)

۴۶۲. المزار الكبير - در «زیارت ناحیه مقدسه» - شمر، بر سینه ات نشسته است و شمشیرش را در گودی گلویت، فرو برده است و محاسن سپیدت را به دستش گرفته و با شمشیر هندی خود، تو را ذبح می کند. حواس تو، آرام گرفته است و نفس هایت، آهسته گشته است و سرت، بر بالای نیزه رفته است. (۲)

۱۶/۹ تعداد زخم های امام علیه السلام

۴۶۳. الأملی، صدوق - به نقل از برید بن معاویه عجللی، از امام باقر علیه السلام - حسین بن علی علیه السلام، شهید شد و سیصد و بیست و چند زخم در او یافتند؛ زخم بر اثر نیزه و ضربه شمشیر و اصابت تیر.

همچنین روایت شده که همه زخم ها در قسمت جلوی بدن او بود؛ زیرا او، پشت

ص: ۶۴۴

۱- (۱) غَضِبَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَقَالَ لِرَجُلٍ كَانَ عَنْ يَمِينِهِ: أَنْزِلْ وَيَحِـكْ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ فَارِحَةَ! فَنَزَلَ إِلَيْهِ - قِيلَ هُوَ خَوْلِيُّ بَنِي يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ - فَاحْتَرَّتْ رَأْسُهُ، وَقِيلَ: بَلْ هُوَ شَمْرٌ. وَرُوِيَ أَنَّهُ جَاءَ إِلَيْهِ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ وَسَتَانُ بْنُ أَنَسٍ - وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِآخِرِ رَمَيْتِي يَلُوكُ بِلِسَانِهِ مِنَ الْعَطَشِ فَرَفَسَهُ شَمْرٌ بِرِجْلِهِ، وَقَالَ: يَا بَنِي أَبِي تُرَابٍ، أَلَسْتَ تَزْعُمُ أَنَّ أَبَاكَ عَلَى حَوْضِ النَّبِيِّ يَسْقَى مَنْ أَحَبَّهُ؟ فَاصْبِرْ حَتَّى تَأْخُذَ الْمَاءَ مِنْ يَدِهِ، ثُمَّ قَالَ لِسِتَانِ بْنِ أَنَسٍ: احْتَرَّتْ رَأْسُهُ مِنْ قِفَاهُ! فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ! فَيَكُونُ حَيْدُهُ مُحَمَّدًا خَصَمِي. فَغَضِبَ شَمْرٌ مِنْهُ، وَجَلَسَ عَلَى صَدْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَبَضَ عَلَى لِحْيَتِهِ، وَهَمَّ بِقَتْلِهِ، فَضَحِكَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهُ: أَتَقْتُلُنِي، أَوْ لَا - تَعْلَمُ مِنْ أَنَا؟ قَالَ: أَعْرِفُكَ حَتَّى قِيَّ الْمَعْرِفَةُ: أُمُّكَ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ، وَأَبُوكَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى، وَحَيْدُكَ مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى، وَخَصْمُكَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى، وَأَقْتُلُكَ وَلَا أَبَالِي. وَضَرَبَهُ بِسَيْفِهِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ ضَرْبَةً، ثُمَّ حَزَّ رَأْسَهُ ۴۶۴ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲ ص ۳۶؛ [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۶). [۲]

۲- (۲) الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ، مَوْلِئُكَ سَيْفُهُ عَلَى نَحْرِكَ، قَابِضٌ عَلَى شَبِيَّتِكَ بِيَدِهِ، ذَابِحٌ لِمَكَ بِمُهْنَدِهِ، قَدْ سَكَنْتَ حَوَاسُكَ، وَخَفِيَتْ أَنْفَاسُكَ، وَرُفِعَ عَلَى الْقَنَا رَأْسُكَ ۴۶۵ (المزار الكبير: ص ۵۰۵، مصباح الزائر: ص ۲۳۳). [۳]

به دشمن نمی کرد و نمی گریخت (۱). (۲).

۴۶۴. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف، از امام جعفر صادق علیه السلام - هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، سی و سه زخم نیزه و سی و چهار زخم شمشیر، در او یافت شد. (۳)

۴۶۵. دلائل الإمامه: ابو عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «سی و سه زخم نیزه و چهل و چهار زخم شمشیر، در حسین علیه السلام، یافت شد و بر رَدای خَز تیره رنگ او، بیش از صد و ده پارگی بر اثر نیزه و شمشیر و تیر بود».

همچنین روایت شده [که فرمود]: «صد و بیست [زخم، در بدن او] یافت شد». (۴)

۴۶۶. الکافی - به نقل از جابر، از امام باقر علیه السلام - حسین بن علی علیه السلام، کشته شد و بر [تن] او، بالاپوش خَز تیره رنگی بود که شصت و سه اثر ضربه شمشیر و نیزه و تیر، در آن یافتند. (۵)

۱۷/۹ قاتل امام علیه السلام در گزارش ها

۱-۱۷/۹ شمر

۴۶۷. تاریخ دمشق - به نقل از محمد بن عمرو بن حسن - ما با حسین علیه السلام، در کنار دو رود

ص: ۶۴۵

۱- (۱) در المناقب، ابن شهر آشوب (ج ۴ ص ۱۱۰)، این افزوده آمده است: «و تیرهای فرو رفته در زرهش، مانند خار در پوست خارپشت بود».

۲- (۲) أُصِيبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوُجِدَ بِهِ ثَلَاثُمِئَةٍ وَبِضْعَةٌ وَعِشْرُونَ طَعْنَةً بِرُمْحٍ، أَوْ ضَرْبَةً بِسَيْفٍ، أَوْ رَمِيَهُ بِسَهْمٍ. فَرَوَى أَنَّهَا كَانَتْ كُلُّهَا فِي مُقَدِّمِهِ؛ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَا يُؤَلِّي ۴۶۶ (الأُمَالِي، صدوق: ص ۲۲۸ ح ۲۴۰، [۱] روضه الواعظین: ص ۲۰۹). [۲]

۳- (۳) وَوُجِدَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ حِينَ قُتِلَ، ثَلَاثٌ وَثَلَاثُونَ طَعْنَةً، وَأَرْبَعٌ وَثَلَاثُونَ ضَرْبَةً ۴۶۷ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۳، [۳] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۹).

۴- (۴) قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ [الصَّادِقُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَوُجِدَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ثَلَاثٌ وَثَلَاثُونَ طَعْنَةً، وَأَرْبَعٌ وَأَرْبَعُونَ ضَرْبَةً، وَوُجِدَ فِي جُجْبِهِ خَزٌّ دَكْنَاءَ كَانَتْ عَلَيْهِ مِئَةٌ خَرَقٍ وَبِضْعَةٌ عَشْرَ خَرَقًا، مَا بَيْنَ طَعْنِهِ وَضَرْبِهِ وَرَمِيَهُ. وَرَوَى: مِئَةٌ وَعِشْرُونَ ۴۶۸ (دلائل الإمامه: ص ۱۷۸؛ الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۴).

۵- (۵) قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَيْهِ جُجْبُهُ خَزٌّ دَكْنَاءَ، فَوَجَدُوا فِيهَا ثَلَاثَةً وَسِتِينَ؛ مِنْ بَيْنِ ضَرْبِهِ بِالسَّيْفِ، وَطَعْنِهِ بِالرَّمْحِ، أَوْ رَمِيَهُ بِالسَّهْمِ ۴۶۹ (الكافی: ج ۶ ص ۴۵۲ ح ۹، [۴] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۹۴ ح ۳۶). [۵]

کربلا- بودیم که به شمر بن ذی الجوشن نگریست و فرمود: «خدا و پیامبرش، راست گفته اند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "گویى به سگى سیاه و سفید مى نگرم که زبانش را در خون خاندانم مى کند و مى آشامد"».

و شمر، پسی داشت. (۱)

۴۶۸. مشیر الأحزان: سپس شخص دیگری آمد و گفت: حسین، کجاست؟

فرمود: «من، این جا هستم».

گفت: تو را به آتش [دوزخ]، بشارت مى دهم!

امام علیه السلام فرمود: «خود را به پروردگاری مهربان و شفاعتگری پذیرنده، بشارت مى دهم! تو کیستی؟».

گفت: من، شمر بن ذی الجوشن هستم.

حسین علیه السلام فرمود: «الله اکبر! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "گویى سگى سیاه و سفید را مى بینم که زبان، در خون خانواده ام مى کند و مى آشامد"».

همچنین حسین علیه السلام فرمود: «[در عالم رؤیا] دیدم که سگانی، مرا گاز مى گیرند و در میان آنها، سگى سیاه و سفید، از همه بیشتر به من حمله مى کند و آن، تو بودی».

و شمر، پسی داشت.

نیز از ترمذی نقل شده که به [امام] صادق علیه السلام گفته شد: [تحقق] رؤیا، تا کی به تأخیر مى افتد؟

صادق علیه السلام، از خواب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یاد کرد که پس از شصت سال، اتفاق افتاد. (۲)

ص: ۶۴۶

۱- (۱) كُنَّا مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنَهْرِي كَرْبَلَاءَ، فَنَظَرُ إِلَى شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ، فَقَالَ: صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى كَلْبٍ أَبْقَعَ يَلْعُغُ فِي دِمَائِ أَهْلِ بَيْتِي». وَكَانَ شِمْرٌ أْبْرَصَ ۴۷۰ (تاریخ دمشق: ج ۲۳ ص ۱۹۰ ح ۵۰۳۱ و ج ۵۵ ص ۱۶ ح ۱۱۵۸۳، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۶). [۱]

۲- (۲) ثُمَّ جَاءَ آخِرُ فَقَالَ: أَيْنَ الْحُسَيْنُ؟ فَقَالَ: هَا أَنَا ذَا، قَالَ: أَبْشِرْ بِالنَّارِ. قَالَ: أَبْشِرْ بِرَبِّ رَحِيمٍ، وَشَفِيعٍ مُطَاعٍ، مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ. قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُ أَكْبَرُ! قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: رَأَيْتُ كَأَنَّ كَلْبًا أَبْقَعَ يَلْعُغُ فِي دِمَائِ أَهْلِ بَيْتِي. وَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَأَيْتُ كَأَنَّ كِلَابًا تَنْهَشُنِي، وَكَأَنَّ فِيهَا كَلْبًا أَبْقَعَ كَانَ أَشَدَّهُمْ عَلَيَّ، وَهُوَ أَنْتَ، وَكَانَ أْبْرَصَ. وَنَقَلْتُ عَنِ التِّرْمِذِيِّ: قِيلَ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمْ تَتَأَخَّرُ الرُّؤْيَا؟ فَذَكَرَ مَنْ أَمَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَكَانَ التَّأْوِيلُ بَعْدَ سِتِّينَ سَنَةً ۴۷۱

(مشير الأحيان: ص ٤٤؛ أنساب الأشراف: ج ٣ ص ٤٠١). [٢]

۴۶۹. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: شمر، از آن کس [که از کشتن حسین علیه السلام، خودداری کرده بود]، خشمگین شد. خودش بر سینه حسین علیه السلام نشست و محاسن او را گرفت و تصمیم به کشتن او گرفت... و با شمشیرش، دوازده ضربه به او زد و سپس، سرش را [از تن] جدا کرد. (۱)

۲-۱۷/۹ سنن بن انس

۴۷۰. أسد الغابه: حسین علیه السلام را سنان بن انس نخعی کشت. نیز گفته شده که شمر بن ذی الجوشن، او را کشت و خولی بن یزید اصبحی، کار را تمام کرد. همچنین، گفته شده که عمر بن سعد، او را کشته است؛ ولی نظرِ درستی نیست و صحیح، آن است که سنان بن انس نخعی او را کشت.

اما سخن کسی که گفته: «شمر و عمر بن سعد، او را کشتند»، از آن روست که شمر، سپاه را به کشتن حسین علیه السلام، تحریک می کرد و با آنان، به حسین علیه السلام حمله می کرد. عمر هم فرمانده لشکر بود و از این رو، کشتن [حسین علیه السلام] را به آنها نسبت می دهند. (۲)

ص: ۶۴۷

-
- ۱- (۱) فَغَضِبَ شِمْرٌ مِنْهُ، وَجَلَسَ عَلَى صَدْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَبِضَ عَلَى لِحْيَتِهِ وَهَمَّ بِقَتْلِهِ... وَضَرَبَهُ بِسَيْفِهِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ ضَرْبَةً، ثُمَّ حَزَّ رَأْسَهُ ۴۷۲ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۶؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۶). [۱]
- ۲- (۲) قَتَلَهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ، وَقِيلَ: قَتَلَهُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ خَوْلِيُّ بْنُ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيُّ، وَقِيلَ: قَتَلَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، وَلَيْسَ بِشَيْءٍ، وَالصَّحِيحُ أَنَّهُ قَتَلَهُ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ. وَأَمَّا قَوْلُ مَنْ قَالَ: قَتَلَهُ شِمْرٌ وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ؛ لِأَنَّ شِمْرًا هُوَ الَّذِي حَرَّضَ النَّاسَ عَلَى قَتْلِهِ، وَحَمَلَ بِهِمْ إِلَيْهِ، وَكَانَ عُمَرُ أَمِيرَ الْجَيْشِ فَنُسِبَ الْقَتْلُ إِلَيْهِ ۴۷۳ (أسد الغابه: ج ۲ ص ۲۸، [۲] ذخائر العقبى: ص ۲۵۰). [۳]

۴۷۱. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف - حسین علیه السلام - که مادرش فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود - کشته شد. او را سنان بن انس نخعی اصبحی گشت و سرش را خولی بن یزید [به کوفه] آورد. (۱)

۴۷۲. تاریخ الطبری - به نقل از حمید بن مسلم - سنان بن انس نخعی، در آن حال [که حسین علیه السلام نیمه جان بود]، به او حمله کرد و با نیزه به او زخم زد. حسین علیه السلام به زمین افتاد. سنان به خولی بن یزید اصبحی گفت: سرش را جدا کن! او خواست که این کار را بکند؛ اما ناتوان شد و لرزه گرفت.

سنان بن انس به او گفت: خدا، بازوانت را بشکند و دستانت را از تنت جدا کند!

آن گاه، خودش پیاده شد و سر حسین علیه السلام را برید و از تن جدا کرد و سپس، آن را به خولی بن یزید سپرد. پیش از آن، حسین علیه السلام به وسیله شمشیر، چندین ضربه خورده بود. (۲)

۳-۱۷/۹ مشارکت سنان و خولی

۴۷۳. شرح الأخبار: حسین علیه السلام، زخم های فراوانی برداشته بود؛ اما با همه ناتوانی بر اثر آن زخم ها، ایستاد. دشمنان، مدتی دراز از نزدیک شدن به او، خودداری کردند. سپس، او را در میان تیرهای خود گرفتند و سنان بن انس نخعی، با نیزه به او حمله کرد و آن را در [بدن] او فرو کرد و خولی بن یزید اصبحی از قبیله حمیر، کار را تمام کرد و سر

ص: ۶۴۸

۱- (۱) قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَتَلَهُ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ ثُمَّ الْأَصْبَحِيُّ، وَجَاءَ بِرَأْسِهِ خَوْلِيٌّ بْنُ يَزِيدَ ۴۷۴ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۸، [۱] تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۴۹).

۲- (۲) حَمَلَهُ عَلَيْهِ [أَيَّ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] فِي تِلْكَ الْحَالِ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ بْنِ عَمْرِو النَّخَعِيُّ، فَطَعَنَهُ بِالرُّمْحِ فَوَقَعَ، ثُمَّ قَالَ لِيُخَوْلِيٍّ بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ: احْتَرَّ رَأْسُهُ! فَأَرَادَ أَنْ يَفْعَلَ فَوَضَعَهُ فَارِعَادًا. فَقَالَ لَهُ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ: فَتَّ اللَّهُ عَضِدَيْكَ، وَأَبَانَ يَدَيْكَ، فَتَزَلَّ إِلَيْهِ فَذَبَحَهُ وَاحْتَرَّ رَأْسُهُ. ثُمَّ دَفَعَ إِلَى خَوْلِيٍّ بْنِ يَزِيدَ، وَقَدْ ضُرِبَ قَبْلَ ذَلِكَ بِالسُّيُوفِ ۴۷۵ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۳، [۲] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۹). [۳]

امام علیه السلام را [از تن] جدا کرد و نزد عبید الله بن زیاد آورد. (۱)

۴۷۴. سیر أعلام النبلاء: سنان بن أنس نخعی، نیزه ای در ترقوه امام حسین علیه السلام، فرو کرد و سپس، آن را [بیرون کشید] و در سینه او فرو بُرد. حسین علیه السلام [بر زمین] افتاد و خولی [بن یزید] اصبحی، سرش را [از تن] جدا کرد. خدا از آن دو خشنود مباد! (۲)

۱۸/۹ بازگشت اسب بی سوار

اشاره

۴۷۵. الأملی، صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از امام زین العابدین علیهم السلام - اسب حسین علیه السلام، جلو رفت تا یال و پیشانی اش از خون حسین، رنگین شد، و می تاخت و شیهه می کشید. دختران پیامبر صلی الله علیه و آله، شیهه اش را شنیدند و بیرون دویدند. اسب را بدون سوار دیدند و فهمیدند که حسین علیه السلام، کشته شده است.

ام کلثوم، دختر (۳) حسین علیه السلام، [از خیمه] بیرون آمد و در حالی که دست بر سر نهاده بود، ناله می کرد و می گفت: وا محمدا! این، حسین علیه السلام است که بی عمامه و زدا در صحرا افتاده است. (۴)

ص: ۶۴۹

۱- (۱) جرح الحسین علیه السلام جراحات كثيرة. وثبت لهم وقد أوهنته الجراح، فأحجموا عنه ملياً، ثم تعاوروه رمياً بالنبل، وحمل عليه سنان بن أنس النخعي فطعنه، فأثبتته، وأجهز خولتي بن يزيد الأصبحي من حمير واحتر رأسه، وأتى عبید الله بن زیاد ۴۷۶ (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۵۵).

۲- (۲) طعنه [أي الحسین علیه السلام] سنان بن أنس النخعي في ترقوته، ثم طعنه في صدره فخر، واحتر رأسه خولتي الأصبحي لا رضي الله عنهما ۴۷۷ (سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۲۹۹ و ص ۳۰۲، الطبقات الكبرى/ الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۳).

۳- (۳) صحيح، آن است که ام کلثوم، خواهر امام حسین علیه السلام است.

۴- (۴) أقبل فرس الحسين عليه السلام حتى لطح عرفه وناصيته بدم الحسين عليه السلام، وجعل يركض ويصهل، فسمع بنات النبي صلى الله عليه وآله صهيله، فخرجن فإذا الفرس بلا راكب، فعرفن أن حسينا عليه السلام قد قتل. وخرجت أم كلثوم بنت الحسين عليه السلام، واضحة يدها على رأسها، تندب وتقول: وا محمدا! هذا الحسين بين العراء، قد سلب العمامة والرداء ۴۷۸ (الأملی، صدوق: ص ۲۲۶ ح ۲۳۹، [۱] روضه الواعظین: ص ۲۰۹). (۲)

۴۷۶. المزار الكبير - در «زیارت ناحیه مقدسه» - و اسبت، به شتاب گریخت و با شیهه و گریان، آهنگ خیمه هایت را کرد. هنگامی که زنان، اسبت را خوار و پریشان، و زین تو را بر آن، واژگون دیدند، از پرده بیرون آمدند، موهایشان را پریشان کرده، بر گونه های خود زدند، صورت های خود را گشودند و ناله، سر دادند و پس از عزتمندی، خوار شدند و به سوی قتلگاهت شتافتند.

شمر، بر سینه ات نشسته و شمشیرش را در گودی گلویت، فرو برده است و محاسن سپیدت را به دستش گرفته است و با شمشیر هندی خود، تو را ذبح می کند. حواس تو، آرام گرفته است و نفس هایت، آهسته گشته است و سرت، بر بالای نیزه رفته است.

(۱)

ص: ۶۵۰

۱ - (۱) وَأَسْرَعَ فَرَسِيكَ شَارِدًا، وَإِلَى خِيَامِيكَ قَاصِدًا، مُحْمِماً بَاكِئًا. فَلَمَّا رَأَيْنَ النِّسَاءَ حِيَاذَكَ مَخْزِيًّا، وَنَظَرْنَ سِرْجَكَ عَلَيْهِ مَلَوِيًّا، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ، نَاشِئَاتِ الشُّعُورِ، عَلَى الْخُدُودِ لِاطْمَانٍ، لِلْوُجُوهِ سَافِرَاتٍ، وَبِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ، وَبَعْدَ الْعِزِّ مُدَلَّلَاتٍ، وَإِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتٍ، وَالشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ، مَوْلِعٌ سَيْفَهُ عَلَى نَحْرِكَ، قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ، ذَابِحٌ لَكَ بِمُهْنَدِهِ، قَدْ سَكَنْتَ حَوَاسُكَ، وَخَفِيَتْ أَنْفَاسُكَ، وَرُفِعَ عَلَى الْقَنَا رَأْسُكَ (المزار الكبير: ص ۵۰۴ ح ۹).

اشاره

تعداد دقیق شهدای کربلا مشخص نیست. از این رو، برای رسیدن به عددی نزدیک به واقع، نام کسانی را که در منابع نسبتاً معتبر، در زمره شهدای کربلا شمرده شده اند، در این جا می آوریم. گفتنی است که شهدای واقعه کربلا را به چهار دسته، می توان تقسیم کرد:

دسته اول: شهدای کربلا از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

این عده، عبارت اند از:

۱. آنس بن حارث

۲. عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری. (۱)

دسته دوم: شهدای کربلا از یاران امام علی علیه السلام

این عده، عبارت اند از:

۳. ابو ثمامه عمرو بن عبد الله صائدی

ص: ۶۵۱

۱- (۱) احتمالاً افراد دیگری هم از صحابه پیامبر در سپاه امام علیه السلام بوده اند، چنان که در باره افرادی نظیر: حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و هانی بن عروه و عبد الله بن یقطر، ادعا شده که صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند (إبصار العین: ص ۲۲۱)؛ اما بر اساس مدارکی که فعلاً در دست اند، تنها در باره صحابی بودن این دو نفر می توان با قاطعیت، سخن گفت.

۴. حبيب بن مظاهر اسدى

۵. زاهر، غلام عمرو بن حَمِيق

۶. عَمَّار بن ابى سلامه دالانى

۷. سعد بن حارث خُزاعى، غلام امير مؤمنان عليه السلام

۸. عبد الله بن عُمير كَلْبى

۹. كَرْدوس بن زهير

۱۰. نافع بن هلال جملى.

دسته سوم: شهدای کربلا از خاندان پیامبر صلى الله عليه و آله

این عده، عبارت اند از:

۱۱. على اكبر

۱۲. عبد الله (على اصغر)

۱۳. عبد الله بن على

۱۴. عثمان بن على

۱۵. جعفر بن على

۱۶. عباس بن على

۱۷. ابو بكر بن على

۱۸. محمّد بن على

۱۹. ابو بكر بن حسن

۲۰. عبد الله بن حسن

٢١. قاسم بن حسن

٢٢. جعفر بن عقيل

٢٣. عبد الرحمان بن عقيل

ص: ٦٥٢

۲۴. عبد الله بن عقيل

۲۵. محمد بن ابی سعيد بن عقيل

۲۶. عبد الله بن مسلم بن عقيل

۲۷. محمد بن عبد الله بن جعفر

۲۸. عون بن عبد الله بن جعفر.

در گزارش های نادر، افراد دیگری نیز در شمار شهدای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله (بنی هاشم) آمده اند؛ از جمله:

۲۹. ابراهیم بن علی (۱)

۳۰. عباس اصغر بن علی (۲)

۳۱. جعفر بن علی (۳)

۳۲. عبد الله اکبر بن علی (۴)

۳۳. عبد الله اصغر بن علی (۵)

۳۴. عبید الله بن علی (۶)

۳۵. عمر بن علی (۷)

۳۶. عتیق بن علی (۸)

۳۷. قاسم بن علی (۹)

ص: ۶۵۳

۱- (۱) لباب الأنساب: ج ۱ ص ۴۰۰، [۱] المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۲. [۲]

۲- (۲) تهذیب الکمال: ج ۲۰ ص ۴۷۹، تاریخ خلیفه بن خیاط: ص ۱۷۹. [۳]

۳- (۳) الثقات، ابن حبان: ج ۲ ص ۳۱۰.

۴- (۴) الثقات، ابن حبان: ج ۲ ص ۳۱۰.

۵- (۵) المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۲ (در آن، نامی از عبد الله فرزند ام البنین نیامده و ممکن است این، همان باشد).

۶- (۶) الإرشاد: ج ۱ ص ۳۵۵ و ج ۲ ص ۱۲۵، [۴] مجموعه نفیسه: ص ۱۰۸ (تاج الموالید).

- ٧- (٧) ر.ك:ص ٢١٦ (پيشنهاد عمر بن على بن ابى طالب به امام عليه السلام).
- ٨- (٨) سير أعلام النبلاء:ج ٣ ص ٣٢٠، تاريخ الإسلام، ذهبى:ج ٥ ص ٢١. [٥]
- ٩- (٩) المناقب، ابن شهر آشوب:ج ٤ ص ١٠٧. [٦]

٣٨. بشر بن حسن (١)

٣٩. عمر بن حسن (٢)

٤٠. ابو بكر بن حسين

٤١. ابو بكر بن قاسم بن حسين (٣)

٤٢. ابراهيم بن حسين (٤)

٤٣. جعفر بن حسين (٥)

٤٤. حمزه بن حسين (٦)

٤٥. زيد بن حسين (٧)

٤٦. قاسم بن حسين (٨)

٤٧. محمد بن حسين (٩)

٤٨. عمر بن حسين (١٠)

٤٩. محمد بن عقيل (١١)

٥٠. محمد بن عبد الله بن عقيل (١٢)

ص: ٦٥٤

١- (١) المناقب، ابن شهر آشوب: ج ٤ ص ١١٢. [١]

٢- (٢) المناقب، ابن شهر آشوب: ج ٤ ص ١١٢؛ [٢] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ٢ ص ٤٨.

٣- (٣) تاريخ خليفه بن خياط: ص ١٧٩.

٤- (٤) المناقب، ابن شهر آشوب: ج ٤ ص ١١٣. [٣]

٥- (٥) الطبقات الكبرى (الطبقه الخامسه من الصحابه): ج ١ ص ٤٧٦؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج ٤ ص ١١٣. [٤]

٦- (٦) المناقب، ابن شهر آشوب: ج ٤ ص ١١٣. [٥]

٧- (٧) المناقب، ابن شهر آشوب: ج ٤ ص ١١٣. [٦]

٨- (٨) المناقب، ابن شهر آشوب: ج ٤ ص ١٠٨. [٧]

٩- (٩) المناقب، ابن شهر آشوب: ج ٤ ص ١١٣؛ [٨] تذكرة الخواص: ص ٢٧٧. [٩]

- ١٠- (١٠) المناقب، ابن شهر آشوب: ج ٤ ص ١١٣. [١٠]
- ١١- (١١) أنساب الأشراف: ج ٢ ص ٣٢٨ و ٤١٤. [١١]
- ١٢- (١٢) نسب قريش: ص ٤٥. [١٢]

٥١. حمزه بن عقيل (١)
٥٢. علي بن عقيل (٢)
٥٣. عون بن عقيل (٣)
٥٤. جعفر بن محمد بن عقيل (٤)
٥٥. ابو سعيد بن عقيل (٥)
٥٦. ابراهيم بن مسلم بن عقيل (٦)
٥٧. محمد بن مسلم بن عقيل (٧)
٥٨. عبد الرحمان بن مسلم بن عقيل (٨)
٥٩. عبيد الله بن مسلم بن عقيل (٩)
٦٠. ابو عبد الله بن مسلم بن عقيل (١٠)
٦١. علي بن مسلم بن عقيل (١١)
٦٢. ابراهيم بن جعفر (١٢)
٦٣. ابو بكر بن عبد الله بن جعفر (١٣)
- ص: ٦٥٥

-
- ١- (١) المجدي: ص ٣٠٨. [١]
- ٢- (٢) مقاتل الطالبيين: ص ٩٨، [٢] لباب الأنساب: ج ١ ص ٤٠٢. [٣]
- ٣- (٣) أنساب الأشراف: ج ٣ ص ٤٢٢، [٤] تذكره الخواص: ص ٢٥٥. [٥]
- ٤- (٤) مقاتل الطالبيين: ص ٩٨. [٦]
- ٥- (٥) المجدي: ص ٣٠٨. [٧]
- ٦- (٦) الأمالي، صدوق: ص ١٤٣ الرقم ١٤٥. [٨]
- ٧- (٧) مقاتل الطالبيين: ص ٩٧. [٩]
- ٨- (٨) تاريخ خليفه بن خياط: ص ١٧٩، [١٠] سير أعلام النبلاء: ج ٣ ص ٣٢٠.
- ٩- (٩) الإقبال: ج ٣ ص ٧٦، [١١] بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ٦٨. [١٢]

١٠- (١٠) مصباح الزائر: ص ٢٨١، [١٣] بحار الأنوار: ج ١٠١ ص ٢٧١. [١٤]

١١- (١١) لباب الأنساب: ج ١ ص ٣٣٥. [١٥]

١٢- (١٢) مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ٢ ص ٤٩. [١٦]

١٣- (١٣) أنساب الأشراف: ج ٢ ص ٣٢٥. [١٧]

۶۴. عون اصغر بن عبد الله بن جعفر (۱)

۶۵. حسین بن عبد الله بن جعفر (۲)

۶۶. عبید الله بن عبد الله بن جعفر (۳)

۶۷. عون بن جعفر بن جعفر (۴)

۶۸. محمد بن جعفر (۵)

۶۹. محمد بن عباس (۶)

۷۰. احمد بن محمد هاشمی. (۷)

دسته چهارم: شهدای کربلا از یاران امام حسین علیه السلام

ابراهیم بن حُصَین اسدی

۷۲. برادرزاده حُذَیفه بن اسید غِفاری

۷۳. ابو هَیَّاج

۷۴. اَدَهَم بن امیّه

۷۵. انیس بن مَعْقِل اصْبَحی

۷۶. بُریر بن خُضَیر

۷۷. بشیر بن عمرو خَضَرَمی

۷۸. جابر بن حَجَّاج

۷۹. جَبَله بن علی شیبانی

ص: ۶۵۶

۱- (۱) نسب قریش: ص ۸۳ [۱] جمهره أنساب العرب: ص ۶۸. [۲]

۲- (۲) نسب قریش: ص ۸۳ [۳] جمهره أنساب العرب: ص ۶۸. [۴]

٣- (٣) مقاتل الطالبيين: ص ٩٦، [٥] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ٢ ص ٤٨. [٦]

٤- (٤) أنساب الأشراف: ج ٢ ص ٢٩٩. [٧]

٥- (٥) أنساب الأشراف: ج ٢ ص ٢٩٩. [٨]

٦- (٦) المناقب، ابن شهر آشوب: ج ٤ ص ١٠٦. [٩]

٧- (٧) المناقب، ابن شهر آشوب: ج ٤ ص ١٠٥. [١٠]

۸۰. جُنَادَه بن حَارِث
۸۱. جُنَادَب بن حَجِير
۸۲. جَوَانِي كه پدرش شهيد شده بود
۸۳. جَوْن، غلام ابو ذر
۸۴. جَوِين بن مَالِك
۸۵. حَارِث بن امْرُؤ القَيْس
۸۶. حَارِث بن نَبْهَان، غلام حمزه بن عبد المطلب
۸۷. حَتُوف بن حَارِث
۸۸. حَجَّاج بن زِيد
۸۹. حَجَّاج بن مَسْرُوق
۹۰. حُزْر بن يَزِيد رِيَاحِي
۹۱. حَلَّاس بن عَمْرُو
۹۲. نُعْمَان بن عَمْرُو
۹۳. حَنْظَلَه بن اسعد
۹۴. رَافِع، هم پيمان بنی شنده
۹۵. رُمَيْث بن عَمْرُو
۹۶. زُهَيْر بن بَشْر خَثْعَمِي
۹۷. زُهَيْر بن سَلِيم اَزْدِي
۹۸. زُهَيْر بن قَيْن بَجَلِي
۹۹. زِيد بن مَعْقِل

١٠٠. سالم، هم پيمان ابن مدتيه

١٠١. سعد بن حنظله تميمي

ص: ٦٥٧

۱۰۲. سعید بن عبد الله حنفی

۱۰۳. سعید بن کرْدَم

۱۰۴. سلیمان، غلام امام حسین علیه السلام

۱۰۵. سلیمان بن ربیعہ

۱۰۶. سوّار بن ابی حمیر

۱۰۷. سوید بن عمرو بن ابی مُطاع

۱۰۸. سیف بن حارث جابری

۱۰۹. سیف بن مالک

۱۱۰. شیب بن عبد الله نَهْشَلی

۱۱۱. شوذَب، هم پیمان بنی شاکر

۱۱۲. ضباب بن عامر

۱۱۳. ضَرغامه بن مالک

۱۱۴. عابِس بن ابی شیب شاکری

۱۱۵. عامر بن مسلم

۱۱۶. سالم، غلام عامر بن مسلم

۱۱۷. عباد بن ابی مهاجر

۱۱۸. عبد الرحمان بن عبد الله ارحبی (یَزَنی)

۱۱۹. عبد الله بن قیس غفاری

۱۲۰. عبد الرحمان بن قیس غفاری

۱۲۱. عُقبه بن صلت

١٢٢. عمّار بن حسان طائي

١٢٣. عمران بن كعب

ص: ٦٥٨

۱۲۴. عمر بن احدث حَضْرَمِي

۱۲۵. عمر بن خالد صيداوى

۱۲۶. سعد، غلام عمر بن خالد صيداوى

۱۲۷. عمرو بن خالد ازدي

۱۲۸. خالد بن عمرو ازدي

۱۲۹. عمرو بن ضبيعه

۱۳۰. عمرو بن عبد الله جندعى

۱۳۱. عمرو بن قَرظَه انصارى

۱۳۲. عُمير (عمرو) بن عبد الله مَذْحِجِي

۱۳۳. غلام ترك

۱۳۴. قارب، غلام امام حسين عليه السلام

۱۳۵. قاسم بن حبيب ازدي

۱۳۶. قَعْنَب بن عمرو نَمِرِي

۱۳۷. كِنَانَه بن عتيق

۱۳۸. مالك بن عبد بن سريع جابري

۱۳۹. مُجَمِّع بن زياد

۱۴۰. مُجَمِّع بن عبد الله عائذى

۱۴۱. پسر مُجَمِّع بن عبد الله عائذى

۱۴۲. مسعود بن حجاج

۱۴۳. عبد الرحمان بن مسعود بن حجاج

١٤٤. مُسَلِم بن عَوَسَجَه اسدي

١٤٥. مُسَلِم (أَسَلَم) بن كَثِير

ص: ٦٥٩

۱۴۶. مُنَجِّح، غلام امام حسین علیه السلام

۱۴۷. نَعِيم بن عَجْلان

۱۴۸. هَفْهَف بن مُهَنَّد راسِبی

۱۴۹. هَمَّام بن سَلَمَه قانِصی (قایضی)

۱۵۰. وَهَب بن وهب

۱۵۱. یحیی بن سلیم مازنی

۱۵۲. ابو شعشعا، یزید بن زیاد بن مُهاصر

۱۵۳. یزید بن نَبیط عبدی

۱۵۴. عبد الله بن یزید بن نَبیط عبدی

۱۵۵. عبید الله بن یزید بن نَبیط عبدی.

افزون بر اسامی یاد شده، افراد دیگری نیز جزو شهدای کربلا گزارش شده اند که به دلیل معتبر نبودن منابع گزارش ها، از ذکر آنها، صرف نظر کردیم.

ص: ۶۶۰

فصل یکم: نهایت سنگ دلی

فصل دوم: نشانه های آشکار شده

فصل سوم: به خاک سپاری شهیدان

فصل چهارم: ماجرای سرهای شهیدان

فصل پنجم: برخی کرامت های دیده شده از سر سید الشهداء علیه السلام

فصل ششم: از کربلا تا کوفه

فصل هفتم: از کوفه تا شام

فصل هشتم: از شام تا مدینه

۴۷۷. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف، از امام صادق علیه السلام: لباسی را که به تن حسین علیه السلام بود، به تاراج بردند. بحر بن کعب، شلووار ایشان را برداشت و قیس بن اشعث، قطیفه (۱) ایشان را بُرد که از جنس خز بود و از آن پس، «قیس قطیفه» نامیده شد. مردی از قبیله بنی اؤد، به نام اسود، کفش های ایشان و مردی از قبیله بنی نهشل بن دارم، شمشیر ایشان را به تاراج برد. شمشیر ایشان، بعدها به دست خانواده حبیب بن بُدیل افتاد. (۲)

۴۷۸. الطبقات الکبری (الطبقه الخامسه من الصحابه): هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، وسایلیش را به تاراج بردند. قلابس نهشلمی و جُمیع بن خلق اؤدی، هر کدام، یکی از شمشیرهای ایشان را به تاراج بردند و بحر بن کعب تمیمی ملعون، شلووار ایشان را برداشت و ایشان را برهنه نهاد. قیس بن اشعث بن قیس کندی نیز قطیفه ایشان را برد و از این رو، به او قیس قطیفه می گفتند. اسود بن خالد اؤدی، کفش های ایشان را برد و

ص: ۶۶۳

۱- (۱) قطیفه: جامه یا پارچه پُرزدار.

۲- (۲) سَلَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ عَلَيْهِ، فَأَخَذَ سَرَاوِيلَهُ بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ، وَأَخَذَ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ قَطِيفَتَهُ - وَكَانَتْ مِنْ خَزٍّ، وَكَانَ يُسَيِّمِي بَعْدُ قَيْسَ قَطِيفَةً - وَأَخَذَ نَعْلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَوْدٍ، يُقَالُ لَهُ: الْأَسْوَدُ، وَأَخَذَ سَيْفَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي نَهْشَلِ بْنِ دَارِمٍ، فَوَقَعَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى أَهْلِ حَبِيبِ بْنِ بُدَيْلٍ ۴۸۰ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۳، [۱] الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۷۲). [۲]

جابر بن یزید، عمامه ایشان و مالک بن بشیر کندی نیز کلاه خز ایشان را به غارت برد. (۱)

۴۷۹. الإرشاد: سپس به تاراج کردن وسایل امام حسین علیه السلام روی آوردند. اسحاق بن حیوه حَضْرَمِی، پیراهن امام علیه السلام و ابجر بن کعب، شلوار ایشان و اخنس بن مرثد، عمامه ایشان و مردی از بنی دارم، شمشیر ایشان را به تاراج برد. اثاث و شتران و وسایل سفر امام علیه السلام و حتی زیورآلات زنان ایشان را نیز غارت کردند. (۲)

۴۸۰. الملهوف: آن گاه، به تاراج کردن جامه های امام حسین علیه السلام روی آوردند. اسحاق بن حوبه حَضْرَمِی - که خدا لعنتش کند - پیراهن امام علیه السلام را برد و آن را پوشید؛ اما پیسی گرفت و مویش ریخت... بحر بن کعب تیمی - که خدا لعنتش کند - شلوار امام علیه السلام را به غارت برد و نقل شده که از دو پا، فلج و زمینگیر شد.

اخنس بن مرثد بن علقمه حَضْرَمِی - که خدا لعنتش کند - عمامه امام علیه السلام را برداشت و گفته شده که جابر بن یزید او دی - که خدا لعنتش کند - عمامه را برد و به سرش پیچید و سبک مغز و کم عقل گردید. اسود بن خالد هم کفش های امام علیه السلام را تاراج کرد و بجدل بن سلیم کلبی - که خدا لعنتش کند - انگشتر امام علیه السلام را برداشت. او انگشت ایشان را که انگشتر داشت، قطع کرد. [بعدها] مختار، او را دستگیر کرد و دست و پاهایش را برید و او را و نهاد تا در خونش بغلتد و هلاک شود.

قطیفه خز امام علیه السلام را قیس بن اشعث - که خدا لعنتش کند - غارت کرد و زره کوتاه (تن پوش) امام علیه السلام را عمر بن سعد - که خدا لعنتش کند - برداشت و هنگامی که عمر

ص: ۶۶۴

۱- (۱) لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ انْتَهَبَ ثَقْلَهُ، فَأَخَذَ سَيْفَهُ الْقَلَانِسِيُّ النَّهْشَلِيُّ، وَأَخَذَ سَيْفًا آخَرَ جَمِيعُ بْنُ الْخَلْقِ الْأَوْدِيُّ، وَأَخَذَ سِرَاوِيلَهُ بَحْرُ بْنُ الْمَلْعُونِ - ابْنُ كَعْبِ التَّمِيمِيِّ، فَتَرَكَهُ مُجَرَّدًا، وَأَخَذَ قَطِيفَتَهُ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ، فَكَانَ يُقَالُ لَهُ: قَيْسُ قَطِيفَةٍ، وَأَخَذَ نَعْلَيْهِ الْأَسْوَدُ بْنُ خَالِدِ الْأَوْدِيِّ، وَأَخَذَ عِمَامَتَهُ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ، وَأَخَذَ بُرْنُسَهُ - وَكَانَ مِنْ خَزٍّ - مَالِكُ بْنُ بَشِيرِ الْكِنْدِيِّ ۴۸۱ (الطبقات الكبرى/الطبعة الخامسة من الصحابه: ج ۱ ص ۴۷۹، الرد على المتعصب العنيد: ص ۴۰).

۲- (۲) ثُمَّ أَقْبَلُوا عَلَى سَيْلِبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَأَخَذَ قَمِيصَهُ إِسْحَاقُ بْنُ حَيوَةَ الْحَضْرَمِيُّ، وَأَخَذَ سِرَاوِيلَهُ أَبْجَرُ بْنُ كَعْبٍ، وَأَخَذَ عِمَامَتَهُ أَخْنَسُ بْنُ مَرْتَدٍ، وَأَخَذَ سَيْفَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ، وَأَنْتَهَبُوا رَحْلَهُ وَإِبِلَهُ وَأَثْقَالَهُ، وَسَلَبُوا نِسَاءَهُ ۴۸۲ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۲، [۱] إلام الوری: ج ۱ ص ۴۶۹). [۲]

بن سعد به قتل رسید، مختار، آن را به قاتل وی، ابو عمره، بخشید.

جَمِيعُ بن خَلْقِ اُودِي، شمشیر امام علیه السلام را برد و گفته شده که مردی از بنی تمیم، به نام اسود بن حنظله - که خدا لعنتش کند - آن را به تاراج برد در روایت [محمد] ابن سعد نیز آمده است که فلافِس نَهْشَلِي، شمشیر ایشان را برد و محمد بن زکریا افزوده است که پس از آن، شمشیر به دست دختر حبیب بن بَدِيل افتاد.

این شمشیر به تاراج رفته، غیر از شمشیر ذوالفقار است که با دیگر چیزهای مشابهش، جزو گنجینه نبوت و امامت، مصون و محفوظ، نگاهداری می شود. راویان نیز در تصدیق همین نقل، مطالبی مشابه آن، گزارش کرده اند. (۱)

۴۸۱. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: آن گاه، اسود بن حنظله پیش آمد و شمشیر حسین علیه السلام را برداشت. جَعُونَه حَضْرَمِي، پیراهن ایشان را برداشت و آن را پوشید و پیسی گرفت و مویش ریخت... بحیر بن عمرو جرمی، شلواری ایشان را برداشت و از دو پا فلج و زمینگیر شد. جابر بن یزید ازدی، عمامه ایشان را برداشت و آن را به سر خود پیچید و خوره گرفت. مالک بن نسر کندی، زره ایشان را برداشت و کم عقل گردید... قیس

ص: ۶۶۵

۱- (۱) ثُمَّ أَقْبَلُوا عَلَى سَيْلِبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَأَخَذَ قَمِيصَهُ إِسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الْحَضْرَمِيُّ لَعْنَهُ اللَّهُ، فَلَبَسَهُ، فَصَارَ أْبْرَصَ، وَامْتَعَطَ شَعْرَهُ... وَأَخَذَ سِرَاوِيلَهُ بَحْرُ بْنُ كَعْبِ التَّمِيمِيِّ لَعْنَهُ اللَّهُ، وَرُوِيَ أَنَّهُ صَارَ زَمْنًا مُقْعِدًا مِنْ رِجْلَيْهِ. وَأَخَذَ عِمَامَتَهُ أَحْنَسُ بْنُ مَرْتَدٍ بْنُ عَلْقَمَةَ الْحَضْرَمِيُّ لَعْنَهُ اللَّهُ، وَقِيلَ: جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْأَوْدِيُّ لَعْنَهُ اللَّهُ، فَاعْتَمَّ بِهَا، فَصَارَ مَعْتَوْهَا، وَأَخَذَ نَعْلَيْهِ الْأَسْوَدُ بْنُ خَالِدٍ. وَأَخَذَ خَاتَمَهُ بَجْدَلُ بْنُ سُلَيْمِ الْكَلْبِيِّ لَعْنَهُ اللَّهُ، فَقَطَعَ إصْبَعَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْخَاتَمِ، وَهَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ، فَقَطَعَ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ، وَتَرَكَهُ يَتَشَحَّطُ فِي دَمِهِ حَتَّى هَلَكَ. وَأَخَذَ قَطِيفَةً لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَانَتْ مِنْ خَزٍّ - قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ لَعْنَهُ اللَّهُ. وَأَخَذَ دِرْعَهُ الْبَتْرَاءُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعْنَهُ اللَّهُ، فَلَمَّا قَاتَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، وَهَبَهَا الْمُخْتَارُ لِأَبِي عَمْرَةَ قَاتِلِهِ. وَأَخَذَ سَيْفَهُ جَمِيعُ بْنُ الْخَلْقِ الْأَوْدِيُّ، وَقِيلَ: رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، يُقَالُ لَهُ: الْأَسْوَدُ بْنُ حَنْظَلَةَ لَعْنَهُ اللَّهُ. وَفِي رِوَايَةٍ ابْنِ سَعْدٍ: أَنَّهُ أَخَذَ سَيْفَهُ الْفَلَاغِسُ النَّهْشَلِيُّ، وَزَادَ مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرِيَا: أَنَّهُ وَقَعَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى بِنْتِ حَبِيبِ بْنِ بَدِيلٍ، وَهَذَا السَّيْفُ الْمَنْهُوبُ لَيْسَ بِعَدِي الْفَقَارِ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ كَانَ مِذْخُورًا وَمَصُونًا مَعَ أَثَالِهِ مِنْ ذَخَائِرِ التُّبُوهِ وَالْإِمَامَةِ، وَقَدْ نَقَلَ الرَّوَاهُ تَصْدِيقَ مَا قُلْنَاهُ وَصُورَةَ مَا حَكَيْنَاهُ ۴۸۳ (الملهوف: ص ۱۷۷، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۷). [۱]

بن اشعث، قطیفه حسین علیه السلام را که بر آن می نشست، برداشت و از این رو، قیس قطیفه نامیده شد و مردی از ازد به نام اسود نیز کفش های ایشان را برداشت....

عبید الله بن عمار می گوید: دیدم شلوار حسین، به هنگام شهادتش می درخشد و ابجر بن کعب آمد و آن را برداشت و ایشان را برهنه رها کرد.

محمد بن عبد الرحمان نیز گفته است که از دستان ابجر بن کعب، در زمستان، خون می آمد و در تابستان نیز دستانش مانند چوب، خشک می شد. (۱)

۲/۱ اسب دواندن بر پیکر مطهر امام علیه السلام

۴۸۲. تاریخ الطبری - به نقل از حمید بن مسلم - آن گاه، عمر بن سعد، میان یارانش ندا داد که: چه کسی فراخوان اسب دواندن بر حسین را پاسخ می گوید؟

ده تن، پاسخ مثبت دادند، از جمله: اسحاق بن حیوه خضرمی - همان کسی که پیراهن حسین علیه السلام را برداشت و پس از آن، پیسی گرفت - و احبش بن مرثد بن علقمه بن سلامه خضرمی. اینان آمدند و حسین علیه السلام را با اسبان خود، لگد کوب کردند، تا جایی که پشت و سینه ایشان را خرد کردند.

به من (حمید)، خبر رسید که پس از این [ماجرای]، در یکی از جنگ ها، تیری نامشخص آمد و قلب احبش بن مرثد را که ایستاده بود، شکافت و او را کشت. (۲)

ص: ۶۶۶

۱- (۱) ثُمَّ تَقَدَّمَ الْأَسْوَدُ بْنُ حَنْظَلَةَ، فَأَخَذَ سَيْفَهُ، وَأَخَذَ جَعُونََةَ الْحَضْرَمِيَّ قَمِيصَهُ، فَلَبَسَهُ فَصَارَ أَبْرَصَ، وَسَقَطَ شَعْرُهُ... وَأَخَذَ سِرَاوِيلَهُ بِحَيْرِ بْنِ عَمْرِو الْجَرْمِيِّ، فَصَارَ زَمِنًا مُقْعِدًا مِنْ رِجْلَيْهِ، وَأَخَذَ عِمَامَتَهُ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْأَزْدِيُّ، فَأَعْتَمَ بِهَا، فَصَارَ مَجْدُومًا، وَأَخَذَ مَالِكُ بْنُ نَسْرِ الْكِنْدِيُّ دِرْعَهُ، فَصَارَ مَعْتَوْهَا... وَأَخَذَ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ قَطِيفَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ كَانَ يَجْلِسُ عَلَيْهَا، فَسَبَّحَ قَيْسُ قَطِيفَهُ، وَأَخَذَ نَعْلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْأَزْدِ، يُقَالُ لَهُ: الْأَسْوَدُ... وَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَمَارٍ: رَأَيْتُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ سِرَاوِيلَ تَلْمَعُ سَاعَةَ قِتَالٍ، فَجَاءَ أَبِجْرُ بْنُ كَعْبٍ، فَسَلَبَهُ وَتَرَكَهُ مُجْرَدًا، وَذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّ يَدَى أَبِجْرَ بْنِ كَعْبٍ كَانَتَا يَنْضَحَانِ الدَّمَ فِي الشِّتَاءِ، وَيَبْسَانِ فِي الصَّيْفِ كَانَهُمَا عَوْدٌ ۴۸۴ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲ ص ۳۷ و ۳۸، [۱] الفتح: ج ۵ ص ۱۱۹).

[۲]

۲- (۲) ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ نَادَى فِي أَصْحَابِهِ: مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ وَيُوَطِّئُهُ فَرَسِيَهُ؟ فَانْتَدَبَ عَشْرَةٌ، مِنْهُمْ: إِسْحَاقُ بْنُ حَيَوَةَ الْحَضْرَمِيُّ، وَهُوَ الَّذِي سَلَبَ قَمِيصَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَبَرِصَ بَعْدُ، وَأَحْبَشُ بْنُ مَرْتَدٍ بْنِ عَلْقَمَةَ بْنِ سَلَامَةَ الْحَضْرَمِيُّ، فَأَتَوْا فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِخَيْولِهِمْ حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ وَصَدْرَهُ، فَبَلَّغْنِي أَنَّ أَحْبَشَ بْنَ مَرْتَدٍ بَعْدَ ذَلِكَ بَرَمَانَ أَتَاهُ سَهْمٌ غَرِبٌ، وَهُوَ وَاقِفٌ فِي قِتَالٍ، فَفَلَقَ قَلْبَهُ، فَمَاتَ ۴۸۵ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۵۴، [۳] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۰). [۴]

۴۸۳.الإرشاد- به نقل از حمید بن مسلم-:عمر بن سعد به یارانش ندا داد که:چه کسی ندای اسب دواندن بر حسین را اجابت می کند؟

ده تن اجابت کردند که از جمله آنان،اسحاق بن حیوه و اخنس بن مرثد بودند که اسب های خود را بر حسین علیه السلام دواندند و پشت ایشان را خرد کردند. (۱)

۴۸۴.المهوف: سپس عمر بن سعد،میان یارانش ندا داد که:چه کسی حاضر است بر حسین،اسب بدواند؟

از یارانش،این ده تن حاضر شدند:اسحاق بن حوبه-که پیراهن امام علیه السلام را به تاراج برده بود-،اخنس بن مرثد،حکیم بن طفیل سیعی،عمر بن صبیح صیداوی،رجاء بن منقذ عبدی،سالم بن خيثمه جعفی،صالح بن وهب جعفی،واحظ بن غانم،هانی بن ثبیت حضرمی و اسید بن مالک.اینان-که خدا لعنتشان کند-با سب هایشان،حسین علیه السلام را چنان لگدکوب کردند که پشت و سینه اش را خرد کردند.

این ده تن،[پس از پایان کار] آمدند و در برابر ابن زیاد-که خدا لعنتش کند-ایستادند و از میان آنان،اسید بن مالک گفت:

ما بودیم که پشت و سپس سینه [ی او] را

با همه اسب های بزرگ و تیزتک،خرد کردیم.

ابن زیاد-که خدا لعنتش کند-گفت:شما که هستید؟

گفتند:ما کسانی بودیم که بر پشت حسین،اسب دواندیم تا آن که سینه و گلوی حسین را آسیاب کردیم.

ص:۶۶۷

۱- (۱) ونادی [عمر بن سعد] فی أصحابه: من یتدب للحسین فیوطئه فرسه؟ فانتدب عشرة، منهم: إسحاق بن حیوه، وأخنس بن مرثد، فداسوا الحسین علیه السلام بخيولهم حتى رصوا ظهره ۴۸۶ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۳، [۱] إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۷۰). [۲]

ابن زیاد، فرمان داد جایزه اندکی به آنان بدهند.

ابو عمر زاهد می گوید: ما به این ده تن نگریستیم و همه آنان را زنازاده یافتیم. مختار، آنان را دستگیر کرد و با زنجیرهای آهنین، دست و پاهایشان را بست و بر پشتشان اسب دواند تا به هلاکت رسیدند. (۱)

۴۸۵. المناقب، ابن شهر آشوب: عمر بن سعد، ده تن را فرا خواند و آنها اسب هایشان را بر پیکر مطهر امام حسین علیه السلام دواندند. این ده تن، عبارت بودند از: اسحاق بن یحییٰ حصرمی، هانی بن ثبیت حصرمی، أدلم بن ناعم، اسد بن مالک، حکیم بن طفیل طایی، آخنس بن مرثد، عمرو بن صبیح مدحجی، رجاء بن منقذ عبدی، صالح بن وهب یزنی و سالم بن خیمه جعفی. (۲)

ص: ۶۶۸

۱- (۱) ثُمَّ نَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ: مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيُوطِيَّ الْخَيْلَ ظَهْرَهُ؟ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ، وَهُمْ: إِسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الَّذِي سَلَبَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَمِيصَهُ، وَأَخْنَسُ بْنُ مَرْتَدٍ، وَحَكِيمُ بْنُ طَفِيلٍ السَّيِّعِيُّ، وَعُمَرُ بْنُ صَبِيحٍ الصَّيْدَاوِيُّ، وَرَجَاءُ بْنُ مُنْقِذِ الْعَبْدِيِّ، وَسَالِمُ بْنُ خَيْمَةَ الْجُعْفِيُّ، وَصَالِحُ بْنُ وَهْبٍ الْجُعْفِيُّ، وَوَاحِظُ بْنُ غَانِمٍ، وَهَانِيُّ بْنُ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ، وَأَسِيدُ بْنُ مَالِكٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِحَوَافِرِ خَيْلِهِمْ، حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ وَصَدْرَهُ. قَالَ الزَّوْاى: وَجَاءَ هَؤُلَاءِ الْعَشْرَةَ حَتَّى وَقَفُوا عَلَى ابْنِ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ، فَقَالَ أَسِيدُ بْنُ مَالِكٍ أَحَدُ الْعَشْرَةِ: نَحْنُ رَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ بِكُلِّ يَعْجُوبٍ شَدِيدِ الْأَسْرِ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ: مَنْ أَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ الَّذِينَ وَطْنَا بِخَيْوَلِنَا ظَهَرَ الْحُسَيْنِ حَتَّى طَحْنَا حَنَاجِرَ صَدْرِهِ. قَالَ: فَأَمَرَ لَهُمْ بِجَائِزِهِ يَسِيرًا. قَالَ أَبُو عَمَرَ الزَّاهِدُ: فَظَنَرْنَا إِلَى هَؤُلَاءِ الْعَشْرَةِ، فَوَحَّ دَنَاهُمْ جَمِيعًا أَوْلَادَ زَيْنِي، وَهَؤُلَاءِ أَخَذَهُمُ الْمُخْتَارُ، فَشَدَّ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ بِسِكِّكَ الْحَدِيدِ، وَأَوْطَأَ الْخَيْلَ ظُهُورَهُمْ حَتَّى هَلَكُوا ۴۸۷ (الملهوف: ص ۱۸۲، مشير الأحران: ص ۷۸).

۲- (۲) انْتَدَبَ [عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ] عَشْرَةً، وَهُمْ: إِسْحَاقُ بْنُ يَحْيَى الْحَضْرَمِيُّ وَهَانِيُّ بْنُ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ، وَأَدْلَمُ بْنُ نَاعِمٍ، وَأَسِيدُ بْنُ مَالِكٍ، وَالْحَكِيمُ بْنُ طَفِيلِ الطَّائِيِّ، وَالْأَخْنَسُ بْنُ مَرْتَدٍ، وَعَمْرُو بْنُ صَبِيحِ الْمَدْحَجِيِّ، وَرَجَاءُ بْنُ مُنْقِذِ الْعَبْدِيِّ، وَصَالِحُ بْنُ وَهْبِ الْيَزْنِيِّ، وَسَالِمُ بْنُ خَيْمَةَ الْجُعْفِيِّ، فَوَطَّوهُ بِخَيْلِهِمْ ۴۸۸ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۱). [۱]

۴۸۶. المزار الكبير - در زیارت ناحیه مقدسه - تا آن که تو را از اسبت به زیر کشیدند و زخمی و خونین، به زمین افتادی. اسب ها تو را زیر سُم خود گرفتند و ستمگران با شمشیرهایشان بر سر تو ریختند. (۱)

۳/۱ تاراج کردن خیمه ها و غارت اموال دختران پیامبر صلی الله علیه و آله

۴۸۷. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف، از امام صادق علیه السلام - مردم به سوی سُرخاب و جامه های گران بها و شتران رفتند و آنها را تاراج کردند.

مردم به سوی حسین علیه السلام و اثاث و وسایل کاروان، هجوم آوردند و حتی برای گرفتن لباس روی زنان نیز، با آنها درگیر می شدند و چون چیره می شدند، آن را می بردند. (۲)

۴۸۸. البدایه و النهایه - به نقل از حمید بن مسلم - مردم، همه اموال نقد و غیر نقد حسین علیه السلام را میان خود، تقسیم کردند، حتی آنچه را در خیمه بود و لباس های تمیز [یا رویین] زنان را. (۳)

۴۸۹. الأمالی، صدوق - به نقل از فاطمه، دختر امام حسین علیه السلام - او باش، به خیمه ما وارد شدند. من که دختری خردسال بودم، دو خلخال طلا بر پاهایم داشتم. مردی خلخال ها را از پاهایم بیرون می کشید و می گریست.

گفتم: چرا می گریی، ای دشمن خدا؟

ص: ۶۶۹

۱- (۱) حَتَّى نَكْسُوكَ عَنْ جِوَادِكَ، فَهَوَيْتَ إِلَى الْأَرْضِ جَرِيحًا، تَطْوُوكَ الْخَيُْولُ بِحَوَافِرِهَا، وَتَعْلُوكَ الطُّغَاةُ بَبَوَاتِرِهَا ۴۸۹ (المزار الكبير: ص ۵۰۴).

۲- (۲) مَالِ النَّاسِ عَلَى الْوَرَسِ وَالْحُلْلِ وَالْإِبِلِ، وَأَنْتَهَبُهَا. قَالَ: وَمَالَ النَّاسِ عَلَى نِسَاءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَثَقْلِهِ وَمَتَاعِهِ، فَإِنْ كَانَتِ الْمَرْأَةُ لَتَنَازَعُ ثَوْبَهَا عَنْ ظَهْرِهَا حَتَّى تُغْلَبَ عَلَيْهِ، فَيُذْهَبُ بِهِ مِنْهَا ۴۹۰ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۳، [۱] الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۷۳).

۳- (۳) تَقَاسَمَ النَّاسُ مَا كَانَ مِنْ أَمْوَالِهِ وَحَوَاصِلِهِ، وَمَا فِي خِبَائِهِ حَتَّى مَا عَلَى النِّسَاءِ مِنَ الثِّيَابِ الطَّاهِرَةِ ۴۹۱ (البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۱۸۸). [۲]

گفت: چگونه نگریم، در حالی که زیور دختر پیامبر خدا را بر می دارم؟!

گفتم: [حُب،] بر ندار!

گفت: می ترسم کسی جز من بیاید و آن را بردارد!

آنان آنچه را هم که در خیمه های بر پا شده، به چشم می خورد، به تاراج بردند و حتی روپوش هایی را که خود را با آنها پوشانده بودیم، از رویمان کشیدند و بردند. (۱)

۴۹۰. الملهوف: مردم در تاراج خیمه های خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و نور چشم زهراى بتول، بر هم پیشی جستند، تا آن جا که روپوش زنان را نیز از رویشان کشیدند. دختران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و زنان امام حسین علیه السلام از خیمه ها بیرون آمدند و با هم به گریه و زاری پرداختند و در فراق حامیان و دوستدارانشان، ناله سر دادند.

حمید بن مسلم گفته است: دیدم که زنی از بنی بکر بن وائل، همراه همسرش، میان یاران عمر بن سعد بود و هنگامی که دید مردم به زنان حسین علیه السلام در خیمه هایشان هجوم برده اند و اموال آنان را بر می دارند، او نیز شمشیری گرفت و به سوی خیمه ها آمد و گفت: «ای خاندان بکر بن وائل! آیا اموال دختران پیامبر خدا تاراج می شود [و شما کاری نمی کنید]؟! حکومت، جز از آن خدا نیست. برای خونخواهی پیامبر خدا [به پا خیزید]!»؛ ولی همسرش جلوی او را گرفت و او را به جایگاهش باز گرداند. (۲)

ص: ۶۷۰

۱- (۱) دَخَلَتِ الْغَاغَةَ عَلَيْنَا الْفُسْطَاطُ، وَأَنَا جَارِيَةٌ صَغِيرَةٌ، وَفِي رِجْلِي خَلْخَالٍ مِنْ مَن ذَهَبٍ، فَجَعَلَ رَجُلٌ يَفُضُّ الْخَلْخَالِينَ مِنْ رِجْلِي، وَهُوَ يَبْكِي. فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ، يَا عَدُوَّ اللَّهِ؟ فَقَالَ: كَيْفَ لَا أَبْكِي وَأَنَا أَسْلُبُ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَقُلْتُ: لَا تَسْلُبْنِي! قَالَ: أَخَافُ أَنْ يَجِيءَ غَيْرِي فَيَأْخُذَهُ! قَالَتْ: وَأَنْتَهُبُوا مَا فِي الْأَيْتِيهِ حَتَّى كَانُوا يَنْزِعُونَ الْمَلَا حِفَّ عَنْ ظُهُورِنَا ۴۹۲ (الأمالى، صدوق: ص ۲۲۸ ش ۲۴۱، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۲ ش ۹). [۱]

۲- (۲) تَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَى نَهَبِ بُيُوتِ آلِ الرَّسُولِ وَقُرَّةِ عَيْنِ الزَّهْرَاءِ الْبَتُولِ، حَتَّى جَعَلُوا يَنْزِعُونَ مِلْحَفَةَ الْمَرْأَةِ عَنْ ظَهْرِهَا، وَخَرَجَ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَحَرِيمُهُ يَتَسَاعَدْنَ عَلَى الْبُكَاءِ، وَيَنْدُبْنَ لِفِرَاقِ الْحُمَاهِ وَالْأَحْيَاءِ. فَزَوَى حُمَيْدُ بْنُ مُسْلِمٍ، قَالَ: رَأَيْتُ امْرَأَةً مِنْ بَنِي بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ كَانَتْ مَعَ زَوْجِهَا فِي أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَلَمَّا رَأَتْ الْقَوْمَ قَدِ اقْتَحَمُوا عَلَى نِسَاءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي فُسْطَاطِهِنَّ، وَهُمْ يَسْلُبُونَهُنَّ، أَخَذَتْ سَيْفًا وَأَقْبَلَتْ نَحْوَ الْفُسْطَاطِ، وَقَالَتْ: يَا آلَ بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ، أَسْلُبُ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ؟! لَا - حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، يَا لَثَارَاتِ رَسُولِ اللَّهِ! فَأَخَذَهَا زَوْجُهَا فَرَدَّهَا إِلَى رَحْلِهِ ۴۹۳ (الملهوف: ص ۱۸۰، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۸). [۲]

۴۹۱. تاریخ الطبری - به نقل از حمید بن مسلم - به علی بن الحسین، علی کوچک تر [از علی اکبر] رسیدم. او بیمار بود و در بستر افتاده بود. شمر بن ذی الجوشن، با پیادگانِ همراهش رسید. آنان گفتند: آیا این را نکشیم؟

من گفتم: سبحان الله! کودکان را بکشیم؟! این، یک بچه است.

پیوسته این، کارم بود و هر کس را که می آمد، از او دور می کردم، تا آن که عمر بن سعد آمد و گفت: هیچ کس وارد خیمه این زنان نشود. کسی به این جوان بیمار نیز کاری نداشته باشد. هر کس که چیزی از وسایل اینان برداشته، به ایشان برگرداند.

اما به خدا سوگند، کسی چیزی بر نگرداند.

علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود: «خیر بینی، که - به خدا سوگند - خداوند، شر را با سخن تو، از من دور ساخت!». (۱)

۴۹۲. الإرشاد - به نقل از حمید بن مسلم - به خدا سوگند، می دیدم که با زنی از همسران و دختران و خاندان امام حسین علیه السلام درگیر می شوند و لباسش را از رویش می کشند و چون چیره می شوند، آن را می برند. (۲)

ص: ۶۷۱

۱- (۱) اِنْتَهَيْتُ اِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْأَصْغَرَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَهُوَ مُبْسَطٌ عَلَى فِرَاشٍ لَهُ، وَهُوَ مَرِيضٌ، وَإِذَا شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فِي رَجَالِهِ مَعَهُ يَقُولُونَ: أَلَا نَقْتُلُ هَذَا؟ قَالَ: فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! أَنْقُلُ الصَّبِيَّانَ، إِنَّمَا هَذَا صَبِيٌّ. قَالَ فَمَا زَالَ ذَلِكَ دَأْبِي أَدْفَعُ عَنْهُ كُلَّ مَنْ جَاءَ، حَتَّى جَاءَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، فَقَالَ: أَلَا لَا يَدْخُلَنَّ بَيْتَ هؤُلَاءِ النِّسْوَةِ أَحَدٌ، وَلَا يَعْرِضَنَّ لِهَذَا الْغُلَامِ الْمَرِيضِ، وَمَنْ أَخَذَ مِنْ مَتَاعِهِمْ شَيْئًا فَلْيُرِدَّهُ عَلَيْهِمْ؛ قَالَ: فَوَ اللَّهُ، مَا رَدَّ أَحَدٌ شَيْئًا. قَالَ: فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُزِيَتْ مِنْ رَجُلٍ خَيْرًا، فَوَ اللَّهُ، لَقَدْ دَفَعَ اللَّهُ عَنِّي بِمَقَالَتِكَ شَرًّا ۴۹۴ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۴، [۱] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۸). [۲]

۲- (۲) فَوَ اللَّهُ، لَقَدْ كُنْتُ أَرَى الْمَرْأَةَ مِنْ نِسَائِهِ وَبَنَاتِهِ وَأَهْلِهَا تَنَازَعُ ثَوْبَهَا عَنْ ظَهْرِهَا حَتَّى تُغْلَبَ عَلَيْهِ، فَيَذْهَبُ بِهَا مِنْهَا ۴۹۵ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۲، [۳] إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۶۹). [۴]

۴۹۳. الملهوف: دختری از سوی خیمه های حسین علیه السلام آمد و مردی به او گفت: ای بنده خدا! سرورت کشته شد.

دخترک گفت: صیحه زنان، به سوی بانوانم دویدم و آنان نیز رو به رویم ایستادند و فریاد کشیدند....

راوی می گوید: آن گاه، زنان را از خیمه ها بیرون راندند و خیمه ها را آتش زدند. زنان، سر و پا برهنه و غارت شده و گریان، بیرون دویدند و همچون اسیران در بند، راه سپردند. (۱)

۴۹۴. مشیر الأحزان: دختران سرور پیامبران و نور چشم زهرا، سربرهنه، نوحه خوان و ناله زنان، بیرون آمدند. آنان بر جوانان و پیران از دست رفته، گریه و زاری می کردند و از خیمه های در حال سوختن، می گریختند. (۲)

۵/۱ شادی یزید و امویان

۴۹۵. تاریخ الطبری - به نقل از عمّار دهنی، از امام باقر علیه السلام، در باره روانه کردن اهل بیت به سوی شام به دستور عبید الله بن زیاد - هنگامی که اهل بیت نزد یزید رفتند، یزید - که لعنت خدا بر او باد - شامیان را در مجلس خود، گرد آورد. آن گاه، اهل بیت را وارد

ص: ۶۷۲

۱- (۱) وجاءت جارِيَةٌ مِنْ نَاحِيَةِ خَيْمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهَا رَجُلٌ: يَا أُمَّةَ اللَّهِ، إِنَّ سَيِّدَكَ قُتِلَ. قَالَتِ الْجَارِيَةُ: فَأَسْرَعْتُ إِلَى سَيِّدَاتِي وَأَنَا أَصِيحُّ، فَقُمْنَ فِي وَجْهِ وَصَحْنٍ.... قَالَ الرَّاوي: ثُمَّ أَخْرَجُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخَيْمَةِ، وَأَشْعَلُوا فِيهَا النَّارَ، فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مُسَلَّباتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِياتٍ، يَمْشِينَ سَبَايَا فِي أَسْرِ الدَّلَّةِ ۴۹۶ (الملهوف: ص ۱۸۰، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۸). [۱]

۲- (۲) خَرَجَ بَنَاتُ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَقُرَّةُ عَيْنِ الزَّهْرَاءِ، حَاسِرَاتٍ مُبْدِيَاتٍ لِلنِّيَاحَةِ وَالْعَوِيلِ، يَنْدُبْنَ عَلَى الشَّبَابِ وَالْكُهُولِ، وَأُضْرِمَتِ النَّارُ فِي الْفُسْطَاطِ فَخَرَجْنَ هَارِبَاتٍ ۴۹۷ (مشير الأحزان: ص ۷۷).

کردند و شامیان، پیروزی را به یزید، تبریک گفتند. (۱)

۴۹۶. تذکره الخواص: یزید، ابن زیاد را خواست و اموال فراوان و تحفه های بزرگی به او بخشید و او را به خود نزدیک کرد و جایگاهش را بالا برد. او را نزد همسران خویش برد و ندیم خود، قرار داد. شبی مست کرد و به آوازه خوان گفت: بخوان! و خود به بداهه چنین سرود:

به من شرابی بنوشان که دلم را سیراب کند.

سپس پیمانہ را کج کن و مانند آن را به ابن زیاد بنوشان؛

همان کسی که امانتدار و رازدار من

و استوار کننده جنگ و غنیمت من

و قاتل آن شورشگر، یعنی حسین

و هلاک کننده دشمنان و حسودان است. (۲)

۴۹۷. مروج الذهب: پس از شهادت حسین علیه السلام، روزی یزید در مجلس شرابش نشسته بود و در حالی که ابن زیاد نیز در سمت راستش بود، رو به ساقی اش کرد و گفت:

شرابی به من بنوشان که تا مغز و استخوانم را سیراب کند.

آن گاه کج کن و مانندش را به ابن زیاد بنوشان؛

همان کسی که امانتدار و رازدار من

و استوار کننده جنگ و غنیمت من است.

ص: ۶۷۳

۱- (۱) فَلَمَّا قَدِمُوا عَلَيْهِ [أَي عَلَى يَزِيدَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ] جَمَعَ مَنْ كَانَ بِحَضْرَتِهِ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، ثُمَّ أَدْخَلُوهُمْ، فَهَنُّوهُ بِالْفَتْحِ ۴۹۸
تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۰، [۱] تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۹).

۲- (۲) إِنَّهُ [أَي يَزِيدَ] اسْتَدْعَى ابْنَ زِيَادٍ إِلَيْهِ، وَأَعْطَاهُ أَمْوَالًا كَثِيرَةً، وَتَحَفًّا عَظِيمَةً، وَقَرَّبَ مَجْلِسَهُ، وَرَفَعَ مَنزِلَتَهُ، وَأَدْخَلَهُ عَلَى نِسَائِهِ، وَجَعَلَهُ نَدِيمَهُ، وَسَيَّرَ لَيْلَهُ، وَقَالَ لِلْمَغْنِيِّ غَنَّ، ثُمَّ قَالَ يَزِيدُ بِيَدَيْهِ: إِسْقِنِي شَرْبَةَ تَرْوَى فُوَادِي ثُمَّ مِثْلَ فَاسِقٍ مِثْلَهَا ابْنَ زِيَادٍ صَاحِبَ السَّرِّ وَالْأَمَانَةِ عِنْدِي وَلِتَسْدِيدِ مَغْنَمِي وَجِهَادِي قَاتِلَ الْخَارِجِيِّ أَعْنِي حَسَّ يَنَّا وَمُبِيدَ الْأَعْدَاءِ وَالْحُسَّادِ ۴۹۹ (تذکره الخواص: ص ۲۹۰). [۲]

آن گاه، فرمان داد که آوازه خوانان، این شعر را به آواز بخوانند. (۱)

۴۹۸. الفتح: هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، هر دو منطقه کوفه و بصره، در اختیار و سیطره عبید الله بن زیاد قرار گرفتند. یزید قبل از آن هم، حکومت این دو شهر را به او داده بود.

یزید، یک میلیون درهم به عبید الله بن زیاد، جایزه داد و او عمرو بن حرث مخزومی را فرا خواند و او را به جای خود، در کوفه گماشت و خود به بصره رفت. در آن جا، خانه عبد الله بن عثمان ثقفی و خانه سلیمان بن علی هاشمی را - که پس از آن هم دوباره به دست سلیمان بن علی افتاد - خرید و هر دو را خراب کرد و از نو ساخت و هزینه بسیاری کرد و آن دو خانه را کاخ سرخ و کاخ سفید نامید. زمستان را در کاخ سرخ، و تابستان را در کاخ سفید می گذراند. سپس کارش بالا گرفت و منزلتش والا گشت و مشهور شد و اموالی فراوان بخشید و مردانی برای خود، دست و پا کرد و شاعران، مدحش گفتند. (۲)

۴۹۹. تاریخ الطبری - به نقل از عوانه بن حکم - هنگامی که عبید الله بن زیاد، حسین بن

ص: ۶۷۴

۱- (۱) جَلَسَ [يَزِيدُ] ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى شَرَابِهِ، وَعَنْ يَمِينِهِ ابْنُ زِيَادٍ وَذَلِكَ بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَقْبَلَ عَلَى سَاقِيهِ، فَقَالَ: إِسْقِنِي شَرْبَةَ تَرْوِي مُشَاشِي ثُمَّ مِثْلَ فَاسَقِي مِثْلَهَا ابْنَ زِيَادٍ صَاحِبَ السَّرِّ وَالْأَمَانَةِ عِنْدِي وَلِتَسْدِيدِ مَغْتَمِي وَجِهَادِي ثُمَّ أَمَرَ الْمُغَنِينَ فَعَنَوْا بِهِ ۵۰۰ (مروج الذهب: ج ۳ ص ۷۷). [۱]

۲- (۲) لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَوْسَقَ الْعِرَاقَانِ جَمِيعاً لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، وَكَانَتِ الْكُوفَةُ وَالْبَصْرَةُ لِبْنِ زِيَادٍ مِنْ قَبْلِهِ. قَالَ: وَأَوْصِيَهُ يَزِيدُ بِأَلْفِ أَلْفِ دِرْهَمٍ جَائِزَةً، فَدَعَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ بِعَمْرٍو بْنِ حُرَيْثِ الْمَخْزُومِيِّ، فَاسْتَخْلَفَهُ عَلَى الْكُوفَةِ، ثُمَّ صَارَ إِلَى الْبَصْرَةِ، فَاشْتَرَى دَارَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ الثَّقَفِيِّ وَدَارَ سُلَيْمَانَ بْنِ عَلِيٍّ الْهَاشِمِيِّ الَّتِي صَارَتْ لِسُلَيْمَانَ بْنِ عَلِيٍّ بَعْدَ ذَلِكَ، فَهَدَمَهُمَا جَمِيعاً ثُمَّ بَنَاهُمَا وَأَنْفَقَ عَلَيْهِمَا مَالاً جَزِيلاً، وَسَيَّمَاهُمَا الْحَمْرَاءَ وَالْبَيْضَاءَ، فَكَانَ يُشْتَى فِي الْحَمْرَاءِ وَيُصَيِّفُ فِي الْبَيْضَاءِ، قَالَ: ثُمَّ عَلَا أَمْرُهُ، وَارْتَفَعَ قَدْرُهُ، وَانْتَشَرَ ذِكْرُهُ، وَبَدَلَ الْأَمْوَالَ، وَأَصْطَنَعَ الرِّجَالَ، وَمَدَحَتْهُ الشُّعْرَاءُ ۵۰۱ (الفتح: ج ۵ ص ۱۳۵). [۲] نیز، ر. ک: تاریخ دمشق: ج ۳۷ ص ۴۳۸).

علی علیه السلام را کشت و سرش را برایش آوردند، عبد الملک بن ابی حارثِ سلمی را فرا خواند و گفت: به مدینه، نزد عمرو بن سعید بن عاص برو و او را به کشته شدن حسین، بشارت بده. عمرو بن سعید در آن زمان، امیر مدینه بود.

عبد الملک خواست عذر و بهانه بیاورد [تا نرود]؛ ولی عبید الله، او را نهی کرد- و عبید الله، کسی بود که نمی شد با او مخالفت کرد- و به او گفت: می روی تا به مدینه برسی. مبادا خبر [کشته شدن آنان]، پیش از تو به مدینه برسد!

چند سکه زر نیز به او داد و گفت: بهانه نیاور، و اگر مرکب در ماند، مرکب دیگری بخر.

عبد الملک می گوید: به مدینه که رسیدم، مردی قریشی مرا دید و گفت: چه خبر؟

گفتم: خبر، پیش امیر است.

گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». حسین بن علی، کشته شد!

نزد عمرو بن سعید رفتم. گفت: چه خبر از پشت سرت؟

گفتم: خبری که امیر را خوش حال می کند: حسین بن علی، کشته شده است!

گفت: کشته شدنش را جار بزن!

و من جار زدم. به خدا سوگند که تا آن زمان، ناله و فریادی مانند فریاد زنان بنی هاشم در خانه هایشان که بر حسین علیه السلام می نالیدند، نشنیده بودم.

عمرو بن سعید، در حالی که می خندید، [به نشانه انتقامجویی] خواند:

زنان بنی زیاد، ناله ای کردند،

مانند ناله زنان ما در روز ارنَب.

منظور از ارنَب، یورش قبیله بنی زُبَید برای انتقامجویی از قبیله بنی زیاد است که تیره ای از بنی حارث بن کعب از قبیله عبْدُ المَدان بودند. این شعر را نیز عمرو بن معدیکَرِب، در باره آن واقعه سروده بود.

عمرو بن سعید سپس گفت: این، ناله ای است در برابر ناله ما بر عثمان بن عفان.

آن گاه، از منبر، بالا رفت و کشته شدن حسین علیه السلام را به مردم، اعلام کرد. (۱)

۵۰۰. الکافی - به نقل از سالم، از امام باقر علیه السلام - از شادی کشته شدن حسین علیه السلام، چهار مسجد را در کوفه تجدید

بنا کردند: مسجد اشعث، مسجد جریر، مسجد سماک و مسجد شَبَث بن رِبْعی. (۲)

ص: ۶۷۶

۱- (۱) لَمَّا قَتَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجِيءَ بِرَأْسِهِ إِلَيْهِ، دَعَا عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ أَبِي الْحَارِثِ السُّلَمِيَّ، فَقَالَ: انْطَلِقْ حَتَّى تَقْدَمَ الْمَدِينَةَ عَلَى عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ، فَبَشَّرَهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ. وَكَانَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ أَمِيرَ الْمَدِينَةِ يَوْمَئِذٍ. قَالَ: فَذَهَبَ لِيُعْتَلِّ لَهُ، فَزَجَرَهُ - وَكَانَ عُبَيْدُ اللَّهِ لَا - يُصْطَلَى بِنَارِهِ - فَقَالَ: انْطَلِقْ حَتَّى تَأْتِيَ الْمَدِينَةَ، وَلَا - يَسْبِقُكَ الْخَبْرُ، وَأَعْطَاهُ دَنَانِيرَ، وَقَالَ: لَا - تَعْتَلِّ، وَإِنْ قَامَتْ بِحِكِّ رَا حِلَّتْكَ فَاشْتَرِ رَا حِلَّهُ. قَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: فَقَدِمْتُ الْمَدِينَةَ، فَلَقِينِي رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ، فَقَالَ: مَا الْخَبْرُ؟ فَقُلْتُ: الْخَبْرُ عِنْدَ الْأَمِيرِ، فَقَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَا جِعُونَ! قَتَلَ الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَدَخَلْتُ عَلَى عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ، فَقَالَ: مَا وَرَاءَكَ؟ فَقُلْتُ: مَا سَرَّ الْأَمِيرَ، قَتَلَ الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ! فَقَالَ: نَادِ بِقَتْلِهِ، فَنَادَيْتُ بِقَتْلِهِ، فَلَمْ أَسْمَعْ - وَاللَّهِ - وَاعِيَهُ قَطُّ مِثْلَ وَاعِيَةِ نِسَاءِ بَنِي هَاشِمٍ فِي دُورِهِنَّ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ وَضَحِكًا: عَجَّتْ نِسَاءُ بَنِي زِيَادٍ عَجَّةً كَعَجِيجِ نِسْوَتِنَا عَدَاةَ الْأَرْنَبِ وَالْأَرْنَبُ: وَقَعُهُ كَانَتْ لِبَنِي زُبَيْدٍ عَلَى بَنِي زِيَادٍ مِنْ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ كَعْبٍ، مِنْ رَهْطِ عَبْدِ الْمَدَانِ، وَهَذَا الْبَيْتُ لِعَمْرِو بْنِ مَعْدِيكَرَبٍ. ثُمَّ قَالَ عَمْرُو: هَذِهِ وَاعِيَةُ بُوَاعِيَةِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ، ثُمَّ صَدَّعَدَ الْمِثْبَرُ، فَأَعْلَمَ النَّاسَ قَتْلَهُ ۵۰۲ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۶۵؛ [۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۳). [۲]

۲- (۲) جُدِّدَتْ أَرْبَعُهُ مَسَاجِدَ بِالْكَوْفَةِ فَرَحًا لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَسْجِدُ الْأَشْعَثِ، وَمَسْجِدُ جَرِيرٍ، وَمَسْجِدُ سِمَاكِ، وَمَسْجِدُ شَبَثِ بْنِ رِبْعِيِّ ۵۰۳ (الکافی: ج ۳ ص ۴۹۰ ح ۲، [۳] تهذيب الأحكام: ج ۳ ص ۲۵۰ ح ۶۸۷).

۵۰۱. سنن الترمذی - به نقل از سلمی - نزد ام سلمی (ام سلمه) رفتم، در حالی که می گریست. گفتم: چرا می گریی؟

گفت: پیامبر خدا را در خواب دیدم که بر سر و رویش غبار نشسته بود. پرسیدم: ای پیامبر خدا! چرا این گونه ای؟ فرمود: «اندکی پیش، شاهد کشته شدن حسین بودم». (۱)

۵۰۲. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: سلمای مدنی می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شیشه ای به ام سلمه داده بود که خاک صحرای طَف (کربلا) در آن بود. به او فرموده بود: «هر گاه این خاک، [هم رنگ] خون تازه شد، هنگام کشته شدن حسین است».

[شبی] فریادی از اتاق ام سلمه بلند شد و من، نخستین کسی بودم که پیش او رفتم. به او گفتم: چرا ناراحتی، ای مادر مؤمنان؟

گفت: پیامبر خدا را در خواب دیدم که بر سرش خاک نشسته است. گفتم: چرا این

ص: ۶۷۷

۱- (۱) دَخَلْتُ عَلَى امِّ سَلَمَةَ وَهِيَ تَبْكِي، فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكِ؟ قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -تَعْنِي فِي الْمَنَامِ- وَعَلَى رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ التُّرَابُ. فَقُلْتُ: مَا لَمَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «شَهِدْتُ قَتْلَ الْحُسَيْنِ أَنْفَاءً» ۵۰۴ (سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۵۷ ح ۳۷۷۱، المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۲۰ ح ۶۷۶۴).

گونه ای؟ فرمود: «مردم بر پسرم هجوم بردند و او را کشتند. هم اکنون، شاهد شهادتش بودم». من لرزیدم و بیدار شدم و چون به سوی شیشه رفتم، دیدم که خون از آن می جوشد.

سلمی می گوید: من نیز آن را دیدم که پیش رویش گذاشته است. (۱)

۲/۲ خون شدن تربت

۵۰۳. الخرائج و الجرائح - در یادکرد معجزات امام حسین علیه السلام - هنگامی که امام حسین علیه السلام آهنگ عراق کرد، اُم سلمه به او گفت: به سوی عراق برو؛ چرا که شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «پسرم حسین، در زمین عراق، کشته می شود» و تربتی نزد من است که آن را در شیشه ای، به من سپرده است.

امام حسین علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، من همین گونه کشته می شوم و اگر به عراق هم نروم، باز مرا می کشند. اگر دوست داری، آرامگاهم و جایگاه یارانم را نشانت بدهم».

سپس دست بر صورت او کشید و خداوند، چشمانش را چنان وسعت داد که [امام علیه السلام] همه آن جاها را به او نشان داد. [امام علیه السلام] تربتی برداشت و از آن تربت نیز در شیشه ای دیگر، به او داد و فرمود: «هنگامی که از هر دو [شیشه]، خون ریخت، بدان که من کشته شده ام».

ص: ۶۷۸

۱- (۱) إِنَّ سَلْمَى الْمَدَنِيَّةَ، قَالَتْ: دَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ قَارُورَةَ فِيهَا رَمْلٌ مِنَ الطَّفِّ، وَقَالَ لَهَا: إِذَا تَحَوَّلَ هَذَا دَمًا عَبِيطًا فَعِنْدَ ذَلِكَ يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ. قَالَتْ سَلْمَى: فَارْتَفَعَتْ وَاعْيَتْهُ مِنْ حُجْرِهِ أُمَّ سَلَمَةَ، فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَتَاهَا، فَقُلْتُ لَهَا: مَا دَهَاكِ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ وَالتُّرَابِ عَلَى رَأْسِهِ، فَقُلْتُ: مَا لَمَكَ؟ قَالَ: «وَتَبَّ النَّاسُ عَلَى ابْنِي فَقَتَلُوهُ، وَقَدْ شَهِدْتُهُ قَتِيلًا - السِّيَاعَةَ». فَاقْشَعَرَ جِلْدِي، وَانْتَبَهْتُ وَقُمْتُ إِلَى الْقَارُورَةِ، فَوَجَدْتُهَا تَفُورُ دَمًا، قَالَتْ سَلْمَى: وَرَأَيْتُهَا مَوْضِعَهُ بَيْنَ يَدَيْهَا ۵۰۵ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۹۶؛ [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۳۲ ح ۳). [۲]

ام سلمه گفت: هنگامی که روز عاشورا شد، بعد از ظهر، به هر دو شیشه نگریستم. هر دو، خون شده بودند. سپس فریاد زد. (۱)

۵۰۴. الإرشاد - به نقل از ام سلمه - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شبی از نزد ما بیرون رفت و مدتی طولانی، از دید ما غایب شد و سپس پریشان و غبارآلوده نزد ما آمد. در آن حال، دستش را بسته و مشت کرده بود. گفتم: ای پیامبر خدا! چرا تو را پریشان و غبارآلود می بینم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هم اکنون، مرا به جایی از عراق به نام کربلا بردند و جایگاه افتادن پسر حسین و گروهی از فرزندان و خاندانم را به من نشان دادند. من همواره خون هایشان را از زمین بر می چیدم و در همین دست هایم است». آن گاه، دستانش را برایم گشود و فرمود: «این را بگیر و حفظش کن».

آن را گرفتم. شبیه به خاکِ سرخ بود. آن را در شیشه ای گذاشتم و درش را بستم و نگاهداری اش کردم. هنگامی که حسین علیه السلام از مکه به سوی عراق بیرون رفت، آن شیشه را هر روز و هر شب، می بوییدم و به آن می نگریستم و بر مصیبت او می گریستم. چون روز دهم محرم شد یعنی همان روزی که به شهادت رسید، شیشه را در آغاز روز بیرون آوردم. به همان حالت [قبلی] بود. سپس در پایان روز، به سوی آن باز گشتم. خون تازه بود. در اتاقم فریاد کشیدم و گریستم و بغض خودم را فرو خوردم تا مبادا به گوش دشمنان ایشان (حسین و یارانش) برسد و شماتت را به شتاب بیازانند. همواره آن زمان را به یاد داشتم، تا این که پیک، خبر کشته شدنشان را آورد و آنچه دیده بودم، به وقوع پیوست. (۲)

ص: ۶۷۹

۱- (۱) إِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَرَادَ الْعِرَاقَ قَالَتْ لَهُ أُمُّ سَلَمَةَ: لَا تَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ، فَقَدْ سَجَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «يُقْتَلُ ابْنِي الْحُسَيْنُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ»، وَعِنْدِي تُرْبَةٌ دَفَعَهَا إِلَيَّ فِي قَارُورَةٍ. فَقَالَ: وَاللَّهِ، إِنِّي مَقْتُولٌ كَذَلِكَ، وَإِنْ لَمْ أُخْرَجْ إِلَى الْعِرَاقِ يَقْتُلُونَنِي أَيْضًا، وَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ أَرِيكَ مَضْجَعِي وَمَصْرَعِ أَصْحَابِي، ثُمَّ مَسَّحَ بِيَدِهِ عَلَى وَجْهِهَا، فَفَسَّخَ اللَّهُ فِي بَصِيرِهَا حَتَّى أَرَاهَا ذَلِكَ كُفَّةً، وَأَخَذَ تُرْبَةً، فَأَعْطَاهَا مِنْ تِلْكَ التُّرْبَةِ أَيْضًا فِي قَارُورَةٍ أُخْرَى، وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِذَا فَاضَتْ دَمًا فَاعْلَمِي أَنِّي قَدْ قُتِلْتُ. فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ نَظَرْتُ إِلَى الْقَارُورَتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ، فَإِذَا هُمَا قَدْ فَاضَتْ دَمًا، فَصَاحَتْ ۵۰۶ (الخرايج والجرائح: ج ۱ ص ۲۵۳ ح ۷، الصراط المستقيم: ج ۲ ص ۱۷۹ ح ۶). [۱]

۲- (۲) خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ عِنْدِنَا ذَاتَ لَيْلَةٍ، فَغَابَ عَنَّا طَوِيلًا، ثُمَّ جَاءَنَا وَهُوَ أَشْعَثُ أَغْبَرُ، وَيَدُهُ مَضْمُومَةٌ، -

۵۰۵. مشیر الأَحْزَان: عایشه گفت: حسین، هنگامی که پسری تازه به راه افتاده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. ایشان فرمود: «ای عایشه! آیا تو را به شکفت در نیاورم؟ هم اکنون، فرشته ای که تا کنون پیش من نیامده بود، پیش من آمد و گفت: "این پسرت کشته می شود. اگر بخواهی، بخشی از خاکی را که بر آن، کشته خواهد شد، به تو نشان می دهم" و سپس خاک سرخی بر گرفت [و به من داد].

امّ سلمه آن را [از پیامبر صلی الله علیه و آله] گرفت و در ظرفی نهاد و روزی که حسین، کشته شد، آن را بیرون آورد؛ خون بود. (۱)

۳/۲ رؤیای ابن عباس

۵۰۶. مسند ابن حنبل - به نقل از ابن عبّاس - در خواب نیم روز، پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که پریشان و غبار آلوده، ایستاده بود و ظرفی از خون، در دست داشت. گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، ای پیامبر خدا! این چیست؟

ص: ۶۸۰

۱- (۱) دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ غُلَامٌ يَدْرُجُ. فَقَالَ: أَيُّ عَائِشَةٍ! أَلَا اعْجَبُكَ؟ لَقَدْ دَخَلَ عَلَيَّ آتِنَاءَ مَلِكٍ مَا دَخَلَ عَلَيَّ قَطُّ، فَقَالَ: «إِنَّ ابْنَكَ هَذَا مَقْتُولٌ، وَإِنْ شِئْتَ أَرَيْتَكَ مِنْ تُرْبَتِهِ الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا»، فَتَنَاوَلْتُ تَرَابًا أَحْمَرَ، فَأَخَذْتُهُ أُمَّ سَلَمَةَ، فَحَزَنَتْهُ فِي قَارُورِهِ، فَأَخْرَجْتُهُ يَوْمَ قُتِلَ وَهُوَ دَمٌ ۵۰۸ (مشیر الأَحْزَان: ص ۱۷، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۴۷ ح ۴۶). [۱]

فرمود: «این، خون حسین و یاران اوست که از آغاز امروز، پیوسته آنها را جمع کرده ام».

ما تاریخ آن روز را حساب کردیم و روشن شد که در همان روز، حسین علیه السلام کشته شده است. (۱)

۵۰۷. تاریخ دمشق - به نقل از علی بن زید بن جعدان: - ابن عباس از خواب برخاست و استرجاع کرد و گفت: به خدا سوگند، حسین کشته شد.

همراهانش به او گفتند: چنین مباد، ای ابن عباس! چنین مباد!

او گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را [در خواب] دیدم که شیشه ای خون با خود داشت و فرمود: «مگر نمی دانی که اتمم پس از من، چه کرده اند؟! پسر من حسین را کشتند و این، خون او و خون یارانش است. [شکایت] آن را به نزد خدای عزوجل می برم».

آن روز و ساعتی را که ابن عباس گفته بود، یادداشت کردند و تنها بیست و چهار روز بعد، در مدینه به آنان خبر رسید که حسین علیه السلام در همان روز و همان ساعت، کشته شده است. (۲)

۴/۲ خورشید گرفتگی

۵۰۸. السنن الکبری - به نقل از ابو قبیل - هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، خورشید چنان گرفت که در میانه روز، ستارگان، هویدا شدند، تا آن جا که پنداشتیم [خورشید

ص: ۶۸۱

۱- (۱) رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيمَا يَرَى النَّائِمُ بِنِصْفِ النَّهَارِ، وَهُوَ قَائِمٌ أَشْعَثُ أُغْبِرُ، يَدُهُ قَارُورَةٌ فِيهَا دَمٌ، فَقُلْتُ: يَا أَبَى أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذَا؟ قَالَ: «هَذَا دَمُ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ، لَمْ أَزَلْ أَلْتَقِطُهُ مُنْذُ الْيَوْمِ»، فَأَحْصَيْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ، فَوَجَدُوهُ قَتْلًا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ ۵۰۹ (مسند ابن حنبل: ج ۱ ص ۶۰۶ ح ۲۵۵۳، [۱] المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۴۳۹ ح ۸۲۰۱).

۲- (۲) اسْتَيْقَظَ ابْنُ عَبَّاسٍ مِنْ نَوْمِهِ فَاسْتَرْجَعَ وَقَالَ: قَتِلَ الْحُسَيْنُ وَاللَّهِ. فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: كَلَّا يَا بَنَ عَبَّاسٍ كَلَّا! قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَعَهُ زُجَاجَةٌ مِنْ دَمٍ، فَقَالَ: «أَلَا تَعْلَمُونَ مَا صَبَّ نَعْتِ امَّتِي مِنْ بَعْدِي؟ قَتَلُوا ابْنِي الْحُسَيْنَ، وَهَذَا دَمُهُ وَدَمُ أَصْحَابِهِ، أَرْفَعُهَا إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ». قَالَ: فَكُتِبَ ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي قَالَ فِيهِ وَتِلْكَ السَّاعَةُ، قَالَ: فَمَا لَبِثُوا إِلَّا أَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا حَتَّى جَاءَهُمُ الْخَبْرُ بِالْمَدِينَةِ، أَنَّهُ قَتِلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَتِلْكَ السَّاعَةَ ۵۱۰ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۳۷، کفایه الطالب: ص ۴۲۸). [۲]

گرفتگی] قیامت است. (۱)

۵۰۹. تاریخ دمشق - به نقل از خلیفه - هنگامی که حسین علیه السلام شهید شد، آسمان، سیاه گشت و در روز، ستاره ها پیدا شدند و حتی ستاره جوزا (۲) را در عصر دیدم، و خاک سرخ بارید. (۳)

۵/۲ برخاستن غبار سیاه

۵۱۰. الملهوف - در یاد کرد آنچه به هنگام شهادت امام حسین علیه السلام پدید آمد - در همان وقت، غباری سخت سیاه و تاریک، به آسمان برخاست که با وزش باد سرخ، همراه بود و هیچ چیز کوچک و بزرگی، در آن دیده نمی شد، تا آن جا که مردم گمان کردند عذاب بر آنها فرود آمده است. مدتی این چنین بود و سپس هوا باز شد. (۴)

۶/۲ سرخ شدن آسمان

۵۱۱. کامل الزیارات - به نقل از داوود بن فرقد، از امام صادق علیه السلام - هنگامی که حسین علیه السلام شهید شد و نیز در شهادت یحیی بن زکریا علیه السلام، آسمان تا یک سال، سرخ شد. سرخ شدن آسمان، گریستن آن است. (۵)

ص: ۶۸۲

۱- (۱) لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَسَفَتِ الشَّمْسُ كَسْفَهُ بَدَتِ الْكَوَاكِبُ نِصْفَ النَّهَارِ، حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهَا هِيَ ۵۱۱ (السنن الكبرى: ج ۳ ص ۴۶۸ ش ۶۳۵۲، المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۴ ش ۲۸۳۸).

۲- (۲) ستاره جوزا، ستاره ای است که شب هنگام و در وسط آسمان، ظاهر می شود (لسان العرب: ج ۵ ص ۳۲۹ ماده «جوز»).
۳- (۳) لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْوَدَّتِ السَّمَاءُ، وَظَهَرَتِ الْكَوَاكِبُ نَهَارًا، حَتَّى رَأَيْتُ الْجُوزَاءَ عِنْدَ الْعَصْرِ، وَسَيَقَطُ التُّرَابُ الْأَحْمَرُ ۵۱۲ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۲۶، تهذیب الكمال: ج ۶ ص ۴۳۲).

۴- (۴) وَارْتَفَعَتْ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غَبْرَةٌ شَدِيدَةٌ سَوْدَاءٌ مُظْلِمَةٌ، فِيهَا رِيحٌ حَمْرَاءٌ، لَا يُرَى فِيهَا عَيْنٌ وَلَا أَثَرٌ، حَتَّى ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ، فَلَبِثُوا كَذَلِكَ سَاعَةً، ثُمَّ انْجَلَتْ عَنْهُمْ ۵۱۳ (الملهوف: ص ۱۷۷؛ الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۹). [۱]

۵- (۵) إِحْمَرَّتِ السَّمَاءُ حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِنَهُ، وَ[عَلَى] يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَحُمَرَتْهَا بُكَاءُهَا ۵۱۴ (کامل الزیارات: ص ۱۸۲ ح ۲۴۹، [۲] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۱۰ ح ۲۱). [۳]

۵۱۲. کامل الزیارات - به نقل از عبد الله بن هلال - شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «آسمان بر حسین بن علی علیه السلام و یحیی بن زکریا علیه السلام گریست و بر کس دیگری جز آن دو، گریه نکرد».

گفتم: گریه آسمان، چیست؟

فرمود: «خورشید تا چهل روز، صبح ها سرخ سرخ طلوع می کرد و غروب ها نیز سرخ سرخ، غروب می کرد».

گفتم: این، گریه آسمان است؟

فرمود: «آری». (۱)

۵۱۳. المعجم الكبير - به نقل از علی بن مُسَیْهر - مادر بزرگم، امّ حکیم، برایم گفت: حسین بن علی علیه السلام هنگامی شهید شد که من دختری خردسال بودم. آسمان، چندین روز، مانند خونِ لخته شده [، سرخ] بود. (۲)

۵۱۴. تاریخ الطبری - به نقل از حُصَیْن - هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، تا دو یا سه ماه، از هنگام طلوع خورشید تا وقتی که خورشید بالا می آمد، گویی بر دیوارها خون مالیده بودند. (۳)

۵۱۵. الأمالی، صدوق - به نقل از فاطمه دختر امام علی علیه السلام - مردم، خورشید را بر دیوارها سرخ سرخ، مانند مَلْحَفَه های زعفرانی رنگ، می دیدند تا هنگامی که علی بن

ص: ۶۸۳

۱- (۱) سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَيَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَلَمْ تَبْكِ عَلَى أَحَدٍ غَيْرِهِمَا. قُلْتُ: وَمَا بُكَأُوها؟ قَالَ: مَكَّنُوا أَرْبَعِينَ يَوْمًا تَطَلَّعَ الشَّمْسُ بِحُمْرِهِ، وَتَغْرُبُ بِحُمْرِهِ، قُلْتُ: فَمَاذَاكَ بُكَأُوها؟ قَالَ: نَعَمْ ۵۱۵ (کامل الزیارات: ص ۱۸۵ ح ۲۶۰، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۱۰ ح ۱۸). [۲]

۲- (۲) حَدَّثَنِي جَدَّتِي أُمُّ حَكِيمٍ قَالَتْ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا يَوْمَئِذٍ جُورِيَّةٌ، فَمَكَثَتِ السَّمَاءُ أَيَّامًا مِثْلَ الْعَلَقَةِ ۵۱۶ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۳ الرقم ۲۸۳۶، المصنّف، ابن أبي شيبه: ج ۸ ص ۶۳۳ الرقم ۲۶۲).

۳- (۳) لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَبِثُوا شَهْرَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً، كَأَنَّمَا تَلَطَّخَ الْحَوَائِطُ بِالِدَّمَاءِ سَاعَةَ تَطَلَّعَ الشَّمْسُ حَتَّى تَرْتَفِعَ ۵۱۷ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۳، [۳] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۲۴ و ۴۱۳). [۴]

الحسین علیه السلام با زنان بیرون رفت و سر امام حسین علیه السلام را به کربلا باز گرداندند. (۱)

۵۱۶. الإرشاد - به نقل از سعد اسکاف، از امام باقر علیه السلام - قاتل یحیی بن زکریا علیه السلام، زنازاده بود و قاتل حسین بن علی علیه السلام نیز زنازاده بود، و آسمان جز برای آن دو، قرمز نشد. (۲)

۷/۲ خون گریستن آسمان

۵۱۷. عیون أخبار الرضا علیه السلام - به نقل از ریان بن شیب، از امام رضا علیه السلام - پدرم از پدرش، از پدر بزرگش (امام باقر علیه السلام) نقل کرد که: چون جدم حسین علیه السلام شهید شد، از آسمان، خون و خاک سرخ بارید. (۳)

۵۱۸. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) - به نقل از نصره ازدی - هنگامی که حسین بن علی علیه السلام شهید شد، باران خون از آسمان بارید و خیمه ها و همه چیزمان، پر از خون شد (۴). (۵)

۵۱۹. الصواعق المخرقة - به نقل از ابو سعید - [هنگام شهادت حسین علیه السلام] هیچ سنگی از دنیا برداشته نشد، جز آن که در زیر آن، خون تازه بود. آسمان نیز خون بارید و اثرش تا مدت ها در لباس ها باقی ماند، تا آن که قطع شد. (۶)

ص: ۶۸۴

۱- (۱) وَأَبْصَرَ رَ النَّاسِ الشَّمْسَ عَلَى الْحَيْطَانِ حَمْرَاءَ كَأَنَّهَا الْمَلَا-حِفُ الْمَعْصَفَرَةُ، إِلَى أَنْ خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنِّسْوَةِ، وَرَدَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى كَرْبَلَاءَ ۵۱۸ (الأمالی، صدوق: ص ۲۳۱ ش ۲۴۳، [۱] روضه الواعظین: ص ۲۱۲). [۲]
۲- (۲) كَانَ قَاتِلُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَلَدَ زَنًا، وَقَاتِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَلَدَ زَنًا، وَلَمْ تَحْمَرَّ السَّمَاءُ إِلَّا لَهُمَا ۵۱۹ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۲، [۳] كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۲۱). [۴]

۳- (۳) حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ [الباقر] عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ جَدِّي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَتُرَابًا أَحْمَرَ ۵۲۰ (عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۳۰۰ ح ۵۸، [۵] الأمالی، صدوق: ص ۱۹۲ ح ۲۰۲). [۶]

۴- (۴) در ذخائر العقبی (ص ۲۴۸)، به جای «خیمه ها و همه چیزمان»، آمده است: چاه ها و جوی هایمان.

۵- (۵) لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا، فَأَصْبَحَتْ خِيَامُنَا وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَّا مَلِيًّا دَمًا ۵۲۱ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۵۰۵ ش ۴۷۰، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۳۳).

۶- (۶) مَا رُفِعَ حَجْرٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا وَتَحْتَهُ دَمٌ عَبِيْطٌ، وَلَقَدْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا بَقِيَ أَثَرُهُ فِي الثِّيَابِ مُيَدَّةً حَتَّى تَقَطَّعَتْ ۵۲۲ (الصواعق المحرقة: ص ۱۹۴، [۷] تذكرة الخواص: ص ۲۷۴). [۸]

۵۲۰. تفسیر القمی - به نقل از فضیل همدانی، از پدرش - مردی که دشمن خدا و پیامبر خدا بود، به امیر مؤمنان علیه السلام بر خورد و ایشان این آیه را خواند: (آسمان و زمین، بر آنها گریه نکردند و بدانها مهلت داده نشد) (۱).

سپس که حسین بن علی علیه السلام از کنار ایشان گذشت، فرمود: «اما این، کسی است که آسمان و زمین، بر او خواهند گریست».

نیز فرمود: «آسمان و زمین جز بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی، نگریستند». (۲)

۵۲۱. کامل الزیارات - به نقل از جابر، از امام باقر علیه السلام: «آسمان پس از یحیی بن زکریا علیه السلام، بر هیچ کس گریه نکرد، جز بر حسین بن علی علیه السلام که چهل روز بر او گریست». (۳)

۵۲۲. الملهوف - به نقل از بشیر بن خذلم - امام زین العابدین علیه السلام هنگامی که همراه زنان و کودکان، از کربلا باز می گشت، در نزدیکی مدینه، خطبه ای خواند که در آن آمده است: «ای مردم! کدام یک از مردان، پس از شهادت حسین علیه السلام، شادی می بیند؟ یا کدامین چشم، اشک خود را نگاه داشته و از ریختن آن، بخل می ورزد؟ بی تردید، آسمان های استوار هفتگانه و نیز دریاها با امواجشان، آسمان ها با ستون هایشان، زمین با کرانه هایش، درختان با شاخه هایشان و ماهی ها در ژرفای دریاها، و نیز فرشتگان مقرب و همه ساکنان آسمان، بر شهادت او گریستند». (۴)

ص: ۶۸۵

۱- (۱) سوره دخان: آیه ۲۹.

۲- (۲) مَرَّ عَلَيْهِ رَجُلٌ عَدُوٌّ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، فَقَالَ: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» ، ثُمَّ مَرَّ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: لَكِنَّ هَذَا لَيَبْكِيَنَّ عَلَيْهِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ. وَقَالَ: وَمَا بَكَتِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ إِلَّا عَلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ۵۲۳ (تفسیر القمی: ج ۲ ص ۲۹۱، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۰۱ ح ۱). [۲]

۳- (۳) مَا بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فَإِنَّهَا بَكَتْ عَلَيْهِ أَرْبَعِينَ [۳] يَوْمًا ۵۲۴ (کامل الزیارات: ص ۱۸۳ ح ۲۵۱، [۴] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۱۱ ح ۲۳). [۵]

۴- (۴) أَيُّهَا النَّاسُ، فَأَيُّ رَجَالٍ مِنْكُمْ يُسَيَّرُونَ بَعْدَ قَتْلِهِ؟ أَمْ أَيُّهُ عَيْنٌ مِنْكُمْ تَحْبِسُ دَمْعَهَا وَتَضْنُ عَنْ أَنْهَا؟ فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْعُ الشُّدَادُ لِقَتْلِهِ، وَبَكَتِ الْبِحَارُ [۶] بِأَمْوَاجِهَا، وَالسَّمَاوَاتُ بِأَرْكَانِهَا، وَالْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا، وَالْأَشْجَارُ بِأَغْصَانِهَا، وَالْحَيْتَانُ فِي لُجَجِ الْبِحَارِ، [۷] وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ، وَأَهْلُ السَّمَاوَاتِ أَجْمَعُونَ !! ۵۲۵ (الملهوف: ص ۲۲۹، مثير الأحزان: ص ۱۱۳).

۵۲۳. کامل الزیارات - به نقل از ابو حمزه ثمالی، از امام صادق علیه السلام، در ضمن زیارت امام حسین علیه السلام: ای سرور من! بر تو گریسته ام و - ای برگزیده خدا و فرزند برگزیده او - سزاوار است که بر تویی بگریم که آسمان ها و زمین ها و کوه ها و دریاها، بر تو گریسته اند. من چه عذری دارم، اگر بر تو نگریم، در حالی که محبوب خدایم [محمد صلی الله علیه و آله]، بر تو گریسته است و نیز امامان علیهم السلام و از سِدْرَه الْمُنْتَهَى (بالاترین جایگاه هستی) (۱) گرفته تا زمین، همگان از سرب بی تاب، بر تو گریسته اند. (۲)

۵۲۴. الکافی - به نقل از حسین بن ثویر، از امام صادق علیه السلام: هنگامی که حسین علیه السلام در گذشت، آسمان ها و زمین های هفتگانه و آنچه در آنها و میان آنها بود، بر او گریستند و نیز همه آفریدگان خدا در بهشت و دوزخ، و هر آنچه دیده می شود و نمی شود. (۳)

۹/۲ خون تازه در زیر سنگ ها

۵۲۵. الخرائج و الجرائح: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: عبد الملک بن مروان - و به روایتی، هشام بن عبد الملک -، به فرماندارش در مدینه نوشت: محمد بن علی [باقر] را به سوی من، روانه کن.

ص: ۶۸۶

-
- ۱- (۱) سِدْرَه الْمُنْتَهَى: درخت سدري که در بالاترین نقطه بهشت و نزدیک ترین نقطه به عرش خداوند، قرار دارد.
- ۲- (۲) یا سَيِّدِي، بَكَيْتُكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ وَابْنَ خَيْرَتِهِ، وَحَقَّ لِي أَنْ أَبْكِيكَ وَقَدْ بَكَتَكَ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَالْجِبَالُ وَالْبِحَارُ، [۱] أَمَا عُذْرِي إِنْ لَمْ أَبْكِكَ وَقَدْ بَكَكَ حَبِيبُ رَبِّي، وَبَكَتَكَ الْأَيُّمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَبَكَكَ مَنْ دُونَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى إِلَى الثَّرَى جَزَعًا عَلَيْكَ ۵۲۶ (کامل الزیارات: ص ۴۰۹ ح ۶۳۹، [۲] بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۱۸۲ ح ۳۰). [۳]
- ۳- (۳) إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قَضَى بَكَتِ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ، وَمَنْ يَنْقَلِبُ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبَّنَا، وَمَا يُرَى وَمَا لَا يُرَى ۵۲۷ (الکافی: ج ۴ ص ۵۷۵ ح ۲، [۴] کامل الزیارات: ص ۱۶۷ ح ۲۱۸). [۵]

پدرم روانه شد و مرا نیز با خود برد.

...سپس رفتیم تا نزد عبد الملک رسیدیم... و او گفت: مسئله ای برایم پیش آمده که عالمان، پاسخ آن را نمی دانند. به من بگو که هر گاه این امت، پیشوای واجب اطاعه خود را بکشند، خداوند، چه عبرتی را در آن روز، به ایشان نشان می دهد؟

پدرم گفت: «هر گاه این گونه شود، سنگی را بلند نمی کنند، مگر آن که زیرش، خون تازه خواهند دید».

عبد الملک، سر پدرم را بوسید و گفت: راست گفתי. در روزی که پدرت علی بن ابی طالب کشته شد، پدرم مروان، فرمان داد سنگ بزرگی را که بر در [خانه] او بود، بردارند و ما در زیر آن، خون تازه ای را دیدیم که می جوشید. من نیز خود، حوض آب بزرگی در باغم داشتم که در دو سوی آن، سنگ های سیاه بود. دستور دادم که برداشته شوند و به جایشان، سنگ سفید گذاشته شود. از قضا در همان روز، حسین کشته شده بود. من دیدم که از زیر آن سنگ ها، خون تازه می جوشد. اینک، آیا نزد ما می مانی تا با هر آنچه بخواهی، احترام کنیم، یا باز می گردی؟

پدرم فرمود: «به نزد قبر جدّم (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) باز می گردم».

عبد الملک نیز اجازه بازگشت داد. (۱)

ص: ۶۸۷

۱- (۱) رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ كَتَبَ إِلَى عَامِلِهِ بِالْمَدِينَةِ - وَفِي رِوَايَةٍ: هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ -: أَنْ وَجَّهَ إِلَيَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ. فَخَرَجَ أَبِي وَأَخْرَجَنِي مَعَهُ... ثُمَّ ارْتَحَلْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَبْدَ الْمَلِكِ... وَقَالَ: عُرِضَتْ لِي مَسْأَلَةٌ لَمْ يَعْرِفَهَا الْعُلَمَاءُ! فَأَخْبِرْنِي، إِذَا قَتَلْتَ هَذِهِ الْأُمَّةَ إِمَامَهَا الْمَفْرُوضَ طَاعَتَهُ عَلَيْهِمْ، أَيُّ عِبْرَةٍ يُرِيهِمُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ؟ قَالَ أَبِي: إِذَا كَانَ كَذَلِكَ لَا يَرْفَعُونَ حَجْرًا إِلَّا وَيَزُونَ تَحْتَهُ دَمًا عَيْبُطًا. فَقَبَّلَ عَبْدُ الْمَلِكِ رَأْسَ أَبِي، وَقَالَ: صَدَقْتَ، إِنَّ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ أَبُوكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَلَى بَابِ أَبِي مَرْوَانَ حَجْرٌ عَظِيمٌ، فَأَمَرَ أَنْ يَرْفَعُوهُ، فَزَأِينَا تَحْتَهُ دَمًا عَيْبُطًا يَغْلِي، وَكَانَ لِي أَيْضًا حَوْضٌ كَبِيرٌ فِي بُسْتَانِي، وَكَانَ حَافَتَاهُ حِجَارَةً سَوْدَاءَ، فَأَمَرْتُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُوضَعَ مَكَانَهَا حِجَارَةٌ بَيْضُ، وَكَانَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ قَتْلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَزَأَيْتُ دَمًا عَيْبُطًا يَغْلِي تَحْتَهَا، أَفْتَقِيمُ عِنْدَنَا وَلَكَ مِنَ الْكِرَامَاتِ مَا تَشَاءُ، أَمْ تَرْجِعُ؟ قَالَ أَبِي: بَلْ أَرْجِعُ إِلَى قَبْرِ جَدِّي. فَأَذِنَ لَهُ بِالْإِنْصِرَافِ ۵۲۸ (الخرائج والجرائح: ج ۱ ص ۲۹۱ ح ۲۵، بحار الأنوار: ج ۱۰ ص ۱۵۲ ح ۳). [۱]

۵۲۶. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابه) - به نقل از محمد بن عمر بن علی - عبد الملك به سوی پسر رأس الجالوت (۱) فرستاد و پرسید: آیا در کشته شدن حسین، نشانه ای ظاهر شد؟

فرزند رأس الجالوت گفت: در آن روز، سنگی کنار نرفت، مگر آن که در زیرش خون تازه دیده شد. (۲)

۵۲۷. المعجم الكبير - به نقل از زهری - هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد، سنگی در بیت المقدس بلند نشد، مگر آن که در زیرش، خون تازه دیده شد. (۳)

۵۲۸. المعجم الكبير - به نقل از ابن شهاب [زهری] - روز کشته شدن حسین بن علی علیه السلام، هیچ سنگی را در شام بر نداشتند، مگر آن که در زیرش، خون بود (۴). (۵)

۱۰/۲ ندای فرشته

۵۲۹. الکافی - به نقل از رزین، از امام صادق علیه السلام - هنگامی که حسین به علی علیه السلام را با شمشیر
ص: ۶۸۸

۱- (۱) رأس الجالوت: بزرگ یهودیان سرزمین های اسلامی.

۲- (۲) أُرْسِلَ عَبْدُ الْمَلِكِ إِلَى ابْنِ رَأْسِ الْجَالُوتِ، فَقَالَ: هَلْ كَانَ فِي قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَامَةٌ؟ فَقَالَ ابْنُ رَأْسِ الْجَالُوتِ: مَا كُشِفَ يَوْمَئِذٍ حَجَرٌ إِلَّا وَجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيْطٌ ۵۲۹ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابه: ج ۱ ص ۵۰۶ ش ۴۷۳، تاریخ الإسلام، ذهبی: ج ۵ ص ۱۶). [۱]

۳- (۳) لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَمْ يُرْفَعْ حَجَرٌ بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا وَجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيْطٌ ۵۳۰ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۳ ش ۲۸۳۴، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۱۴).

۴- (۴) در برخی نقل ها مانند: الصواعق المحرقة (ص ۱۹۴)، مشير الأَحْزَانِ (ص ۸۲) و المناقب، كوفي (ج ۲ ص ۲۶۶ ح ۷۳۱)، «خون تازه» آمده است.

۵- (۵) مَا رُفِعَ بِالشَّامِ حَجَرٌ يَوْمَ قِتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَّا عَيْنَ دَمٍ ۵۳۱ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۳ الرقم ۲۸۳۵، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۲۵). [۲]

زدند و سرنگون شد و قاتل، بریدن سرش را آغاز کرد، مُنادی ای از دل عرش، ندا داد: ای اُمّت سرگردانی که پس از پیامبرتان گم راه شدید! خداوند، شما را به [درک] عید قربان و عید فطر، موفق ندارد!

به خدا سوگند، آنان، نه توفیق یافتند و نه توفیق خواهند یافت [که عیدی را درک کنند]، تا آن گاه که انتقام خون حسین علیه السلام گرفته شود. (۱)

۱۱/۲ فریادِ جبرئیل علیه السلام

۵۳۰. کامل الزیارات - به نقل از حلبی - : امام صادق علیه السلام به من فرمود: ... «هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، کسی به میان لشکر ابن زیاد رفت و فریادی کشید. او را باز داشتند. او به ایشان گفت: چگونه فریاد نکشم، در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایستاده است و یک بار به آسمان می نگرَد و یک بار به دسته شما؟! امن می ترسم که بر ساکنان زمین، نفرین کند و من هم میان آنان هلاک شوم!

آنان به یکدیگر گفتند: این، انسانی دیوانه است.

توبه کنندگان گفتند: به خدا سوگند، ما برای خود، کاری نکردیم. سرور جوانان بهشت را برای فرزند سمیه کشتیم.

آنان بر عبید الله بن زیاد، شوریدند و کارشان به آن جا رسید که می دانی».

به امام علیه السلام گفتم: فدایت شوم! این فریاد کننده، که بود؟

فرمود: «ما او را جز جبرئیل علیه السلام نمی دانیم. هان که اگر اجازه داشت، فریادی بر سر آنان می کشید که روح را از پیکرشان می ربود و به دوزخ می بُرد؛ اما به آنان مهلت داده

ص: ۶۸۹

۱- (۱) لَمَّا ضُرِبَ الْحَسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسَّيْفِ فَسَقَطَ رَأْسُهُ، ثُمَّ ابْتَدَرَ لِيَقْطَعَ رَأْسَهُ، نَادَى مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ: أَلَا أُيْتِيَهَا الْأُمَّةُ الْمُتَحَيِّرَةُ الضَّالَّةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا! لَا وَفَقَكُمُ اللَّهُ لِأُضْحَى وَلَا لِفَطْرِ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَا جَرَمَ وَاللَّهِ، مَا وَفَّقُوا وَلَا يُؤَفَّقُونَ حَتَّى يَثَارَ نَائِرُ الْحَسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۵۳۲ (الكافي: ج ۴ ص ۱۷۰ ح ۳، كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ۲ [۱] ص ۱۷۵ ح ۲۰۵۹).

شد تا بر گناهشان بیفزایند و عذابی دردناک، در انتظار آنهاست» (۱).

۱۲/۲ خشک شدن درخت امّ معبد

۵۳۱. ربیع الأبرار - به نقل از هند دختر جون - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر خیمه خاله امّ، امّ معبد، فرود آمده بود و هنگامی که از خواب برخاست، آبی خواست و دستانش را شست و در دهان گرداند و آن را در پای درختچه خاری، (۲) از دهان بیرون ریخت. آن درختچه، درخت خاری بزرگ شد و میوه‌هایی بس بزرگ به رنگ سرخ و بوی عنبر و مزه عسل، به بار آورد که هر گرسنه و تشنه و بیماری که از آن می خورد، سیر و سیراب و تن درست می شد، و هر شتر و گوسفندی که از برگ آن می خورد، شیرش افزون می گشت. ما آن را «مبارک» می نامیدیم و برخی بادیه نشینان، پیوسته از آن، آب و توشه بر می گرفتند. (۳)

تا این که روزی برخاستیم و دیدیم میوه‌هایش ریخته و برگ‌هایش کوچک شده است. بیمناک شدیم و چیزی نگذشت که خبر وفات پیامبر صلی الله علیه و آله رسید.

ص: ۶۹۰

۱- (۱) قال لی أبو عبد الله [الصادق] علیه السلام: ... إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لَمَّا قُتِلَ أَتَاهُمْ آتٍ وَهُمْ فِي الْعَسْكَرِ فَصَرَخَ، فَزَبَرَ. فَقَالَ لَهُمْ: وَكَيْفَ لَا أَصْرُخُ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَائِمٌ يَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ مَرَّةً وَإِلَى حِزْبِكُمْ مَرَّةً، وَأَنَا أَخَافُ أَنْ يَدْعُوَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، فَأَهْلِكَ فِيهِمْ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: هَذَا إِنْسَانٌ مَجْنُونٌ. فَقَالَ التَّوَابُونَ: تَاللَّهِ، مَا صَنَعْنَا لَأَنْفُسِنَا، قَتَلْنَا لِابْنِ سُمَيَّةَ سَيِّدَ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَخَرَجُوا عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِمْ مَا كَانَ. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، مَنْ هَذَا الصَّارِخُ؟ قَالَ: مَا نَرَاهُ إِلَّا جَبْرَيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَمَا إِنَّهُ لَوْ أِذِنَ لَهُ فِيهِمْ لَصَاحَ بِهِمْ صَيْحَةً يَخْطِفُ بِهِ أَرْوَاحَهُمْ مِنْ أَبْدَانِهِمْ إِلَى النَّارِ، وَلَكِنْ امْهَلْ لَهُمْ لِيَزِدَادُوا إِثْمًا؛ وَهُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ ۵۳۳ (کامل الزیارات: ص ۵۵۳ ح ۸۴۳، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۷۲ ح ۲۱). [۲]

۲- (۲) واژه «عوسیه» (خار درخت) که در متن عربی آمده است، بر درختچه خاری اطلاق می شود که میوه ای سرخ رنگ و گرد، مانند نگین عقیق دارد (لسان العرب: ج ۲ ص ۳۲۴ ماده «عسج»).

۳- (۳) در کشف الغمّه آمده است: و از آن، شفا و توشه می گرفتند.

سی سال بعد، از پایین تا بالای آن را خار گرفت و میوه اش ریخت و سرسبزی اش رفت. آن گاه بود که ما از شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام آگاه شدیم و پس از آن، دیگر میوه نداد و ما تنها از برگش بهره می بردیم.

روزی برخاستیم و دیدیم از ساقه اش خون تازه تراویده و برگ هایش پژمرده شده است. در بیم و هراس بودیم که ناگاه، خبر شهادت حسین علیه السلام به ما رسید و در پی آن، درخت، خشک شد و از میان رفت. (۱)

۵۳۲. الخرائج و الجرائح: پیامبر صلی الله علیه و آله رفت تا در خیمه امّ معبد فرود آمد. [پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهانش] خواستند که امّ معبد، مهمانشان کند. امّ معبد گفت: الان، چیزی آماده ندارم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به گوسفندی در کنار خیمه که به خاطر بدحالی، از گله جا مانده بود، نگریست و گفت: «اجازه می دهی آن را بدوشم؟».

گفت: آری؛ ولی چیزی ندارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر پشت آن گوسفند کشید و مانند فربه ترین گوسفندان شد و سپس دست بر پستان آن کشید و پستان آن، عجیب بزرگ شد و شیر فراوانی آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای امّ معبد! کاسه بزرگی را بیاور».

[پیامبر صلی الله علیه و آله شیر را در کاسه دوشید و] همه شیر نوشیدند تا سیراب شدند. امّ معبد،

ص: ۶۹۱

۱- (۱) نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْمَةَ خَالَتِي أُمِّ مَعْبِدٍ، فَقَامَ مِنْ رَقْدَتِهِ، فَمَدَّ بِمَاءٍ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ، ثُمَّ تَمَضَّمْضَ، وَمَجَّ فِي عَوْسِيَجِهِ إِلَى جَانِبِ الْخَيْمَةِ، فَأَصْبَحْنَا وَهِيَ كَأَعْظَمِ دَوْحَةٍ، وَجَاءَتْ بِثَمَرٍ كَأَعْظَمِ مَا يَكُونُ فِي لَوْنِ الْوَرَسِ، وَرَائِحَةِ الْعَنْبَرِ، وَطَعْمِ الشَّهْدِ، مَا أَكَلْنَا مِنْهَا جَانِعٌ إِلَّا شَبِعَ، وَلَا ظَمَانٌ إِلَّا رَوِيَ، وَلَا سَقِيمٌ إِلَّا بَرِيَ، وَلَا أَكَلْنَا مِنْ وَرْقِهَا بَعِيرٌ وَلَا شَاءَ إِلَّا دَرَّ لَبْنُهَا، فَكُنَّا نَسْتَمِيهَا الْمُبَارَكَةَ، وَيَتَابُنَا مِنَ الْبَوَادِي مَنْ يَسْتَسْقِي بِهَا، وَيُزَوِّدُ مِنْهَا. حَتَّى أَصْبَحْنَا ذَاتَ يَوْمٍ، وَقَدْ تَسَاقَطَ ثَمْرُهَا، وَصَغُرَ وَرْقُهَا، فَفَزِعْنَا، فَمَا رَاعَنَا إِلَّا نَعَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. ثُمَّ إِنَّهَا بَعْدَ ثَلَاثِينَ سَنَةً أَصْبَحَتْ ذَاتَ شَوْكٍ، مِّنْ أَسْفَلِهَا إِلَى أَعْلَاهَا، وَتَسَاقَطَ ثَمْرُهَا، وَذَهَبَتْ نَضْرَتُهَا، فَمَا شَعَرْنَا إِلَّا بِمَقْتَلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَمَا أَثْمَرَتْ بَعْدَ ذَلِكَ، وَكُنَّا نَنْتَفِعُ بِوَرْقِهَا. ثُمَّ أَصْبَحْنَا وَإِذَا بِهَا قَدْ نَبَعَ مِنْ سَاقِهَا دَمٌ عَبِيْطٌ، وَقَدْ ذَبَلَتْ وَرْقُهَا، فَبَيْنَا نَحْنُ فَرَعَيْنَ إِذْ أَتَانَا خَبْرُ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، [۱] وَبَسَّتِ الشَّجَرَةُ عَلَى أَثَرِ ذَلِكَ وَذَهَبَتْ ۵۳۴ (ربيع الأبرار: ج ۱ ص ۲۸۵؛ [۲] كشف الغمّة: ج ۱ ص ۲۵). [۳]

هنگامی که این را دید، گفت: ای نیکو روی! من فرزندی هفت ساله دارم که مانند تکه گوشتی، نه سخن می گوید و نه بر می خیزد. و او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله خرمایی را که در ظرف مانده بود، برداشت و آن را جوید و در دهان کودک گذاشت. کودک، در جا برخاست و راه رفت و سخن گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله هسته خرما را در زمین نهاد و همان وقت، نخل خرمایی شد و خرمای تازه از آن آویزان گشت و در تابستان و زمستان، این گونه بود و نیز به اطراف آن جا اشاره کرد و پیرامون آن جا، سرسبز شد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله رفت.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات کرد، آن نخل، دیگر خرما نداد؛ اما همچنان سبز بود. هنگامی که امام علی علیه السلام کشته شد، دیگر سبز نشد؛ اما باقی بود؛ ولی هنگامی که امام حسین علیه السلام کشته شد، خون از آن چکید و خشک شد. (۱)

۱۳/۲ نشانه های پدیدار شده در اموال تاراج شده

اشاره

۵۳۳. عیون الأخبار، ابن قتیبہ - به نقل از سنان بن حکیم، از پدرش - مردم، گیاه آرایشی

ص: ۶۹۲

۱- (۱) إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَارَ حَتَّى نَزَلَ خَيْمَهُ أُمَّ مَعْبِدٍ، فَطَلَبُوا عِنْدَهَا قِرْيًى، فَقَالَتْ: مَا يَحْضُرُنِي شَيْءٌ. فَظَنَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى شَاهٍ فِي نَاحِيَةِ الْخَيْمَةِ قَدْ تَخَلَّفَتْ مِنَ الْغَنَمِ لِحْمٌ رِجْلًا، فَقَالَ: تَأْذِنِينَ فِي حَلْبِهَا؟ قَالَتْ: نَعَمْ، وَلَا خَيْرَ فِيهَا. فَمَسَّحَ يَدَهُ عَلَى ظَهْرِهَا، فَصَارَتْ أَسْمَنَ مَا يَكُونُ مِنَ الْغَنَمِ، ثُمَّ مَسَّحَ يَدَهُ عَلَى ضَرْعِهَا، فَأَرْخَتْ ضَرْعًا عَجِيْبًا، وَدَرَّتْ لَبْنًا كَثِيرًا. فَقَالَ: يَا أُمَّ مَعْبِدٍ! هَاتِي الْعُسَّ، فَشَرِبُوا جَمِيعًا حَتَّى رَوُوا. فَلَمَّا رَأَتْ أُمَّ مَعْبِدٍ ذَلِكَ، قَالَتْ: يَا حَسَنَ الْوَجْهِ، إِنَّ لِي وَلَدًا لَهُ سَبْعُ سِنِينَ، وَهُوَ كَقِطْعَةِ لَحْمٍ لَا يَتَكَلَّمُ وَلَا يَقُومُ، فَأَتَتْهُ بِهِ، فَأَخَذَتْ تَمْرَةً قَدْ بَقِيَتْ فِي الْوِعَاءِ، وَمَضَتْ بِهَا وَجَعَلَهَا فِي فِيهِ، فَنَهَضَ فِي الْحَالِ، وَمَشَى وَتَكَلَّمَ، وَجَعَلَ نَوَاهَا فِي الْأَرْضِ، فَصَارَتْ فِي الْحَالِ نَخْلَةً، وَقَدْ تَهَدَّلَ الرُّطْبُ مِنْهَا، وَكَانَ كَذَلِكَ صَيْفًا وَشِتَاءً، وَأَشَارَ مِنَ الْجَوَانِبِ، فَصَارَ مَا حَوْلَهَا مَرَاعِي، وَرَحِيلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. وَلَمَّا تُوفِّيَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ تُرْتَبْ تِلْكَ النَّخْلَةُ، وَكَانَتْ خَضْرَاءَ، فَلَمَّا قُتِلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ تَخْضَرْ، وَكَانَتْ بَاقِيَةً، فَلَمَّا قُتِلَ الْحَسِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَالَ مِنْهَا الدَّمُ وَبَسَّتْ ۵۳۵ (الخرائج والجرائح: ج ۱ ص ۱۴۶ ح ۲۳۴، بحار الأنوار: ج ۱۹ ص ۷۵ ح ۲۶). [۱]

وَرَسَ رَأْسَ لَشْكَرِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فِي رَوْضَةِ شَهَادَتِهِ بِتَارِيحِ بَرْدَنْدِ؛ وَهُوَ يَوْمٌ هَرَزْنِي كَمَا أَنَّ بِيهِ خُودَ مَالِيدِ، بِيَسِي
گرفت. (۱)

۵۳۴. بُغِيَةُ الطَّلَبِ فِي تَارِيخِ حَلَبٍ - بِه نَقْلٍ مِنْ يَزِيدِ بْنِ هَارُونَ - مَادَرَمُ مِنْ مَادَرِ بَزْرَگِشَ بَرَاءِ مَنْ نَقَلَ كَرْدٌ وَ كَفْتٌ: كَشْتَه شَدَن
حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَ دَرَكِ كَرْدَمِ. هَنْگَامِي كَمَا كَشْتَه شَدَ، گَرُوهِي بِه سُوِي شَتْرِي كَمَا بَا أَوْ بُوَدَ، رَفْتَنَدَ وَ آن رَا بِه تَارَاجِ
بَرْدَنَدَ وَ چُونِ شَبِ شَدَ، دِيدَمُ كَمَا دَرِ آن، آتَشِ، زَبَانَه مِي كَشَدَ وَ هَرِ چَه از لَشْكَرِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ گَرَفْتَه شَدَه بُوَدَ، آتَشِ گَرَفْت
وَ سُوخْت. (۲)

۵۳۵. تَهْذِيبُ الْكَمَالِ - بِه نَقْلٍ مِنْ جَمِيلِ بْنِ مَرْهٍ - رَوْضَةُ شَهَادَتِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، بِه شَتْرِي دَرِ لَشْكَرِ أَوْ دَسْتِ يَافْتَنَدَ وَ آن رَا نَحْرَ
كَرْدَنَدَ وَ پَخْتَنَدَ؛ وَهُوَ يَوْمٌ بِه تَلْخِي گِيَاهِ حَنْظَلِ بُوَدَ وَ نَتَوَانَسْتَنَدَ چِيَزِي از آن بَخُورَنَد. (۳)

۵۳۶. الْمَنَاقِبُ، ابْنُ شَهْرَآشُوبٍ - بِه نَقْلٍ مِنْ أَبِي مَخْنَفٍ - هَنْگَامِي كَمَا سَرِ رَا نَزْدَ يَزِيدِ أَوْرَدَنَدَ، بُوِي خُوشِي دَاشْتِ كَمَا از هَمِه بُوِي
هَآي خُوشِ، بَرْتَرِ بُوَدَ، وَ هَنْگَامِي كَمَا شَتْرِ حَامِلِ سَرِ أَمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا نَحْرَ كَرْدَنَدَ، گُوشْتَشِ از گِيَاهِ تَلْخِ صَبْرِ، تَلْخِ تَرِ بُوَد.
(۴)

ص: ۶۹۳

۱- (۱) اِنْتَهَبَ النَّاسُ وَرَسًا فِي عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ قِتَالِ، فَمَا تَطَيَّبَتْ مِنْهُ امْرَأَةٌ إِلَّا بَرَصَتْ ۵۳۶ (عيون
الأخبار، ابن قتيبة: ج ۱ ص ۲۱۲، [۱] العقد الفريد: ج ۳ ص ۳۶۹).

۲- (۲) أَخْبَرْتَنِي أُمِّي عَيْنُ حَـ دَّتْهَا، قَالَتْ: أَدْرَكْتُ قِتْلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا قُتِلَ خَرَجَ نَاسٌ إِلَى إِبِلٍ كَانَتْ
مَعَهُ، فَانْتَهَبُوهَا، فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ رَأَيْتُ فِيهَا النَّيْرَانَ تَلْتَهَبُ، فَاحْتَرَقَ كُلُّ مَا أَخَذَ مِنْ عَسْكَرِهِ ۵۳۷ (بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص
۲۶۲۰ و ۲۶۴۰). [۲]

۳- (۳) أَصَابُوا إِبِلًا فِي عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ قِتَالِ، فَنَحَرُوهَا وَطَبَّخُوهَا، قَالَ: فَصَارَتْ مِثْلَ الْعَلَقِمِ، فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يُسَيِّغُوا
مِنْهَا شَيْئًا ۵۳۸ (تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۳۵، دلائل النبوة، بيهقي: ج ۶ ص ۴۷۲). [۳]

۴- (۴) لَمَّا دُخِلَ بِالرَّأْسِ عَلَى يَزِيدَ كَانَ لِلرَّأْسِ طِيبٌ قَدْ فَاحَ عَلَى كُلِّ طِيبٍ، وَلَمَّا نُحِرَ الْجَمَلُ الَّذِي حُمِلَ عَلَيْهِ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ كَانَ لِحْمُهُ أَمْرًا مِنَ الصَّبْرِ ۵۳۹ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۶۱، [۴] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۰۵ ش ۳). [۵]

توضیحی در باره حوادث خارق العاده پس از شهادت امام حسین علیه السلام

در باره حوادث خارق العاده ای (مانند: باریدن خون از آسمان) که وقوع آنها پس از شهادت امام حسین علیه السلام گزارش شده، چند نکته قابل توجه است:

۱. تحقیق این امور، استحاله عقلی ندارد (مُحال عقلی نیست). بنا بر این، وقوع آنها بر پایه ادله نقلی معتبر، قابل اثبات است.

۲. حوادث خارق العاده ای که از آغاز تولد امام حسین علیه السلام در منابع معتبر شیعه و اهل سنت گزارش شده - که به برخی از آنها اشاره شد - به قدری فراوان اند که هر پژوهشگر منصفی، می تواند با تأمیل در این گزارش ها، اجمالاً به وقوعشان اطمینان پیدا کند.

۳. هم اکنون در روستای زرآباد (۱) قزوین، درخت چناری وجود دارد که صدها

ص: ۶۹۴

۱- (۱) زرآباد، از روستاهای بخش «آلموت» قزوین است. در این روستا، قبر علی اصغر، پسر امام کاظم علیه السلام، واقع شده و در نزدیکی های قبر، درخت چنار بزرگی هست که آن را «چنار خونبار» می نامند. مردم آن منطقه معتقدند که هر ساله در روز عاشورا، شاخه ای از این درخت می شکند و از جای آن، خون جاری می شود و این، از دیر زمان تاکنون، مشهور است. داستان چنار خونبار زرآباد را بزرگانی در کتاب هایشان نوشته اند، از جمله آیه الله سید موسی زرآبادی قزوینی (متوفای ۱۳۵۳ ق)، جامع معقول و منقول و صاحب آثاری مفید در فقه و اصول و تفسیر و کلام و علوم دیگر. از جمله آثار مرحوم زرآبادی، کتابی است به نام الکرامات که در کرامت ششم آن، چنین نوشته -

سال عمر کرده و بر پایه گزارش های متواتر، همه ساله در دهم محرم (سال روز واقعه عاشورا)، ماده ای شبیه خون، از بخشی از شاخه های آن می چکد و هزاران نفر برای رؤیت این پدیده خارق العاده، عاشورای هر سال، به این نقطه سفر می کنند.

نگارنده (ری شهری) در تاریخ ۱۳۸۶/۲/۲۵ (مطابق با ۲۷ ربیع الثانی ۱۴۲۸) درخت یاد شده را از نزدیک دیدم و شهادت جمعی از اهالی زرآباد را بر تکرار همه ساله این پدیده شنیدم، بویژه پیرمردی که حدود ۸۵ سال داشت و چگونگی تکرار آن پدیده را در هر سال و بدون استثنا دیده بود.

همچنین یکی از مدرّسان معروف حوزه علمیه قم، مرحوم آیه الله شیخ قدرت الله وجدانی فخر سرابی (۱۳۱۱-۱۳۷۵ ش) در سفر حج- که تقریباً یک سال قبل از وفات وی انجام شد- در مدینه برای دو نفر از همکاران مورد وثوق این جانب نقل کرد که علامه سید محمدحسین طباطبایی (م ۱۳۵۸ ش)، مؤلف گران قدر تفسیر المیزان، در روز عاشورا، چگونگی خون گریه کردن زمین را به او نشان داده است. (۱)

ص: ۶۹۵

۱- (۱) آیه الله وجدانی فخر، برای جناب آقای اجاق نژاد نقل کرده اند که: در یکی از روزهای عاشورا، از نزدیک قبرستان نو (قم) عبور می کردم. استاد علامه طباطبایی را دیدم. پس از سلام و احوالپرسی با اشاره به مناسبت آن روز فرمود: می دانی در روز عاشورا، زمین و آسمان بر امام حسین علیه السلام گریه می کنند؟ گفتم: آری. فرمود: می دانی مرغ های بیابان بر ایشان، گریه می کنند؟ گفتم: آری. فرمود: می دانی ریگ های بیابان، گریه می کنند؟ گفتم: آری. (البته من به احترام استاد، هر چه می گفتند، تصدیق می کردم). در ادامه، علامه دست برد و از زمین، سنگی را برداشت و با دست، آن را مانند پنیر، باز کرد و قطره خونی را در آن، نشان داد و فرمود: این طور!

۱/۳ حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در خاک سپاری

۵۳۷. الأمالی، مفید - به نقل از غیث بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام: - روزی ام سلمه گریان برخاست. به او گفته شد: برای چه می گریی؟

گفت: فرزندم حسین، دیشب کشته شد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله را از هنگام وفاتش تا دیشب، در عالم رؤیا ندیده بودم و دیشب ایشان را رنگ پریده و اندوهگین دیدم. علت را پرسیدم. فرمود: «امشب، پیوسته قبرهایی برای حسین و یارانش - که بر او و بر آنان درود باد - می کندم». (۱)

ص: ۶۹۶

۱- (۱) أَصْبَحَتْ يَوْمًا أُمُّ سَلَمَةَ تَبْكِي، فَقِيلَ لَهَا: مِمَّ بُكَاءُكِ؟ فَقَالَتْ: لَقَدْ قُتِلَ ابْنِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّيْلَةَ، وَذَلِكَ أَنَّنِي مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْذُ قُبُضِ إِلَّا اللَّيْلَةَ، فَرَأَيْتُهُ شَاحِبًا كَثِيبًا. قَالَتْ: فَقُلْتُ: مَا لِي أُرَاكَ - يَا رَسُولَ اللَّهِ - شَاحِبًا كَثِيبًا؟ قَالَ: «مَا زِلْتُ اللَّيْلَةَ أَحْفِرُ قُبُورًا لِلْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ» (۵۴۰) (الأمالی، مفید: ص ۳۱۹ ح ۶، الأمالی، طوسی: ص ۹۰ ح ۱۴۰). [۱]

۵۳۸. الأمالی، طوسی - به نقل از امّ سلمه - آن شب که رسید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در خوابم، غبار آلود و پریشان دیدم. این را به ایشان گفتم و علتش را جویا شدم. به من فرمود: «آیا نمی دانی که من از به خاک سپاری حسین و یارانش می آیم؟» (۱).

۲/۳ به خاک سپارندگان امام علیه السلام و یارانش

۵۳۹. رجال الکشی - به نقل از اسماعیل بن سهل، از یکی از شیعیان - نزد امام رضا علیه السلام بودم که علی بن ابی حمزه، ابن سراج و ابن مکاری بر ایشان وارد شدند....

علی بن ابی حمزه به امام علیه السلام گفت: برای ما از پدران روایت شده که امور [دفن] امام را تنها امامی همانند او به عهده می گیرد.

امام رضا علیه السلام به او فرمود: «مرا از حسین بن علی علیه السلام خبر بده که آیا امام بود، یا نبود؟».

گفت: امام بود.

فرمود: «چه کسی کارهای او را به عهده داشت؟».

گفت: علی بن الحسین علیه السلام.

فرمود: «علی بن الحسین علیه السلام کجا بود؟».

گفت: در کوفه در دست عید الله بن زیاد، در بند بود.

و افزود: علی بن الحسین علیه السلام [از میان اسیران] بیرون رفت، بدون آن که بفهمند.

ص: ۶۹۷

۱ - (۱) فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنَامِي أُغْبِرَ أَشْعَثَ، فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ، وَسَأَلْتُهُ عَنْ شَأْنِهِ، فَقَالَ لِي: «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنِّي فَرَعْتُ مِنْ دَفْنِ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ؟» ۵۴۱ (الأمالی، طوسی: ص ۳۱۵ ح ۶۴۰، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۳۱ ح ۲). [۲]

کارهای [به خاک سپاری] پدرش را انجام داد و سپس باز گشت.

امام رضا علیه السلام به او فرمود: «آن کس که به علی بن الحسین علیه السلام امکان آمدن به کربلا و به عهده گرفتن کارهای پدرش را داد، همو به صاحب این امر (امامت) امکان می دهد که به بغداد بیاید و کار پدرش را به عهده گیرد و باز گردد، در حالی که در بند و در اسارت هم نیست». (۱)

۵۴۰. بصائر الدرجات - به نقل از قاسم بن یحیی، از یکی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام: هنگام قبض روح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، جبرئیل با فرشتگان و «روح» - که با او در شب قدر فرود می آمدند - به زمین آمدند.

دیده امیر مؤمنان علیه السلام گشوده شد و آنان را از انتهای آسمان ها تا زمین دید که پیامبر صلی الله علیه و آله را همراه او غسل می دهند و همراهش بر او نماز می خوانند و برایش قبر می کنند و به خدا سوگند، جز آنان، کسی برای او قبر نکند، تا آن جا که چون در قبرش نهاده شد، با کسی که به درون قبر رفت، رفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله سخن گفت و گوش امیر مؤمنان علیه السلام نیز باز شد و شنید که پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش وی را به آنان می کند و به گریه فتاد. و شنید که آنان می گویند: از هیچ تلاشی فروگذار نمی کنیم و پس از تو، او (علی) همراه و یار ما خواهد بود و پس از این بار، دیگر ما را به چشم نمی بیند.

تا آن که امیر مؤمنان علیه السلام در گذشت و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، همان چیزهایی را که

ص: ۶۹۸

۱- (۱) كُنْتُ عِنْدَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمَزَةَ وَابْنُ السَّرَّاجِ وَابْنُ الْمُكَارِي،... قَالَ لَهُ عَلِيُّ [بْنُ أَبِي حَمَزَةَ]: إِنَّا رَوَيْنَا عَنْ أَبِيكَ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَلِي أَمْرَهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلُهُ. فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَخْبَرَنِي عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِمَامًا أَوْ كَانَ غَيْرَ إِمَامٍ؟ قَالَ: كَانَ إِمَامًا. قَالَ: فَمَنْ وَلِيَ أَمْرَهُ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: وَأَيْنَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: كَانَ مَحْبُوسًا بِالْكُوفَةِ فِي يَدِ عَبْدِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، قَالَ: خَرَجَ وَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ حَتَّى وَلِيَ أَمْرَ أَبِيهِ، ثُمَّ انْصَرَفَ. فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ هَذَا [الَّذِي] أَمَكَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَأْتِيَ كَرْبَلَاءَ فَيْلِي أَمْرَ أَبِيهِ، فَهُوَ يَمَكِّنُ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يَأْتِيَ بَعْدَادَ، فَيْلِي أَمْرَ أَبِيهِ، ثُمَّ يَنْصَرِفَ، وَلَيْسَ فِي حَبْسٍ، وَلَا- فِي إِسَارٍ ۵۴۲ (رجال الكشي: ج ۲ ص ۷۶۳ ح ۸۸۳ [۱] إثبات الوصية: ص ۲۲۰). [۲]

علی علیه السلام دیده بود، دیدند و همچنین مشاهده کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرشتگان را یاری می دهد، به سان آنچه با پیامبر صلی الله علیه و آله کردند.

و آن گاه که حسن علیه السلام در گذشت، حسین علیه السلام همان چیزها را در باره او دید و مشاهده کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام فرشتگان را [در کفن و دفن او] یاری می دهند.

تا آن که حسین علیه السلام در گذشت و علی بن الحسین علیه السلام همان چیزها را در باره او دید و مشاهده کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و حسن علیه السلام، فرشتگان را یاری می دهند.

سپس علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام در گذشت و محمد بن علی (باقر) علیه السلام همان چیزها را دید و مشاهده کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین علیهم السلام، فرشتگان را یاری می دهند.

و آن گاه که محمد بن علی (باقر) علیه السلام در گذشت، جعفر (صادق) همان چیزها را دید و مشاهده کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام و علی بن الحسین علیه السلام، فرشتگان را یاری می دهند، تا آن که جعفر در گذشت و موسی (کاظم) علیه السلام همان چیزها را دید و همین گونه تا آخرین ما پیش می رود.

(۱)

ص: ۶۹۹

۱- (۱) لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَبِطَ جِبْرَائِيلُ وَمَعَهُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ الَّذِينَ كَانُوا يَهْبِطُونَ فِي لَيْلِهِ الْقَدْرِ. قَالَ: فَفُتِحَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَصَرُهُ، فَرَأَاهُمْ فِي مُنْتَهَى السَّمَاوَاتِ إِلَى الْأَرْضِ يُعَسِّلُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَعَهُ، وَيُصَيِّمُونَ مَعَهُ عَلَيْهِ، وَيَحْفِرُونَ لَهُ، وَاللَّهُ مَا حَفَرَ لَهُ غَيْرُهُمْ، حَتَّى إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ نَزَلُوا مَعَ مَنْ نَزَلَ، فَوَضَعُوهُ، فَتَكَلَّمَ وَفُتِحَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمْعُهُ، فَسَمِعَهُ يوصيهم به، فَبَكَى، وَسَمِعَهُمْ يَقُولُونَ: لَا نَأْلُوهُ جُهْدًا، وَإِنَّمَا هُوَ صَاحِبُنَا بَعْدَكَ، إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ يُعَايِنُنَا بِبَصَرِهِ بَعْدَ مَرَّتِنَا هَذِهِ. حَتَّى إِذَا مَاتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَى الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِثْلَ ذَلِكَ الَّذِي رَأَى، وَرَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيْضًا يُعِينُ الْمَلَائِكَةَ مِثْلَ الَّذِي صَبَّغَهُ بِالنَّبِيِّ. حَتَّى إِذَا مَاتَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَى مِنْهُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ مِثْلَ ذَلِكَ، وَرَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يُعِينَانِ الْمَلَائِكَةَ. حَتَّى إِذَا مَاتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَى مِنْهُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ مِثْلَ ذَلِكَ، وَرَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ يُعِينُونَ الْمَلَائِكَةَ. حَتَّى إِذَا مَاتَ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَى مِنْهُ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامَ مِثْلَ ذَلِكَ، وَرَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ يُعِينُونَ الْمَلَائِكَةَ، حَتَّى إِذَا مَاتَ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَى مِنْهُ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامَ مِثْلَ ذَلِكَ، هَكَذَا يَجْرِي إِلَى آخِرِنَا ۵۴۳ (بصائر الدرجات: ص ۲۲۵ ح ۱۷، [۱] الخرائج والجرائح: ج ۲ ص ۷۷۸ ح ۱۰۲).

۵۴۱. تاریخ الطبری - به نقل از حمید بن مسلم - ساکنان غاصریه (۱) از قبیله بنی اسد، حسین علیه السلام و یارانش را یک روز پس از شهادتشان به خاک سپردند. (۲)

۵۴۲. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: عمر بن سعد پس از جنگ عاشورا تا فردایش [در کربلا] ماند و کشتگان خود را گرد آورد و بر آنان نماز خواند و به خاکشان سپرد؛ ولی [پیکر] حسین علیه السلام و خاندان و یارانش را رها کرد.

هنگامی که [عمر بن سعد و یارانش] به کوفه کوچ کردند و آنها را بر همین حال گذاشتند، ساکنان غاصریه، از قبیله بنی اسد، آمدند و یاران حسین علیه السلام را کفن کردند و بر آنان نماز خواندند و به خاکشان سپردند. آنان، هفتاد و دو مرد بودند. (۳)

۳/۳ جای قبرهای شهیدان

۵۴۳. الإرشاد - پس از یادکرد کشتگان همراه امام حسین علیه السلام - این هفده تن - که خدا از همه آنان خشنود باد - از هاشمیان بودند: برادران حسین - که بر او و ایشان درود باد - و پسران برادرش و پسران دو عمویش، جعفر و عقیل، که همگی نزدیک پای حسین علیه السلام در مرقدهش مدفون اند. گودالی برایشان کردند و همگی را در آن نهادند و بر آن، خاک ریختند، بجز عباس بن علی - که خدا از او خشنود باد - که در همان جایگاه شهادتش، بر بند آب، در راه غاصریه، دفن شد و قبرش آشکار است.

ص: ۷۰۰

۱- (۱) ر.ک: نقشه شماره ۴ در پایان کتاب.

۲- (۲) دَفَنَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَأَصْحَابَهُ أَهْلَ الْغَاصِرِيَّةِ مِنْ بَنِي أَسَدٍ بَعْدَ مَا قُتِلُوا يَوْمَ ۵۴۴ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۵). [۱]
۳- (۳) وَأَقَامَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ يَوْمَهُ ذَلِكَ إِلَى الْغَدِ، فَجَمَعَ قَتْلَاهُ، فَصَيَّرَ عَلَيْهِمْ وَدَفَنَهُمْ، وَتَرَكَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَأَصْحَابَهُ، فَلَمَّا ارْتَحَلُوا [أَيَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَأَصْحَابَهُ] إِلَى الْكُوفَةِ وَتَرَكَوهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ، عَمِدَ أَهْلَ الْغَاصِرِيَّةِ مِنْ بَنِي أَسَدٍ، فَكَفَّنُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَصَيَّرُوا عَلَيْهِمْ وَدَفَنُوهُمْ، وَكَانُوا اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ رَجُلًا ۵۴۵ (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۹؛ [۲] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۶۲). [۳]

از قبرهای برادران و خویشان حسین علیه السلام که نام بردیم، اثری نیست و زائر، آنها را از همان نزد قبر ایشان زیارت می کند و به زمینی که نزدیک پاهای امام علیه السلام است، با اشاره سلام می دهد. علی بن الحسین (علی اکبر) هم میان آنان است و گفته می شود که مدفن او از همه به امام حسین علیه السلام نزدیک تر است.

یاران حسین - که رحمت خدا بر ایشان باد - که با او شهید شدند، گرد امام علیه السلام دفن شده اند و ما به تحقیق و تفصیل، قبری برای آنان سراغ نداریم؛ امّا تردید نداریم که حائر حسینی، آنان را در بر دارد. خدا از ایشان خشنود باشد و خشنودشان کند و آنان را در بهشت های پُر نعمت خود، جای دهد! (۱)

۵۴۴. الإرشاد: هنگامی که ابن سعد کوچ کرد و رفت، گروهی از بنی اسد - که در غاضریه فرود آمده بودند - به سوی حسین علیه السلام و یارانش - که رحمت خدا بر ایشان باد - رفتند و بر آنان نماز خواندند و حسین علیه السلام را در همین جایی که اکنون هست، به خاک سپردند و پسرش علی اصغر (۲) را نزد پاهایش دفن کردند و برای شهیدان خاندان و یارانش که گرد او بر زمین افتاده بودند، گودالی نزدیک پاهای حسین علیه السلام کردند و آنان را گرد آوردند و همه آنان را با هم دفن کردند. عباس بن علی را نیز در همان جا که شهید شد، در راه غاضریه و همین جایی که اکنون قبر اوست، به خاک سپردند. (۳)

ص: ۷۰۱

۱- (۱) فَهَؤُلَاءِ سَبْعَةٌ عَشَرَ نَفْسًا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، إِخْوَةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَبَنُو أُخِيهِ، وَبَنُو عَمِّيهِ جَعْفَرٍ وَعَقِيلٍ، وَهُمْ كُلُّهُمْ مَدْفُونُونَ مِمَّا يَلِي رِجْلِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَشْهَدِهِ، حُفِرَ لَهُمْ حَفِيرَةٌ وَأَلْقُوا فِيهَا جَمِيعًا، وَسُوِّيَ عَلَيْهِمُ التُّرَابُ إِلَّا الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ دُفِنَ فِي مَوْضِعٍ مَقْتَلِهِ عَلَى الْمُسْتَنَاهِ بِطَرِيقِ الْغَاضِرِيَّةِ، وَقَبْرُهُ ظَاهِرٌ، وَلَيْسَ لِقُبُورِ إِخْوَتِهِ وَأَهْلِ الَّذِينَ سَمَّيْنَاهُمْ أَثَرٌ، وَإِنَّمَا يَزُورُهُمُ الزَّائِرُ مِنْ عِنْدِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيَوْمِي إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي نَحْوَ رِجْلِيهِ بِالسَّلَامِ، وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جُمَلَتِهِمْ، وَيُقَالُ: إِنَّهُ أَقْرَبُهُمْ دَفْنًا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَأَمَّا أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الَّذِينَ قُتِلُوا مَعَهُ، فَإِنَّهُمْ دُفِنُوا حَوْلَهُ، وَلَسْنَا نَحْصِلُ لَهُمْ أَجْدَانًا عَلَى التَّحْقِيقِ وَالتَّفْصِيلِ، إِلَّا أَنَا لَا نَشْكُ أَنَّ الْحَائِرَ مُحِيطٌ بِهِمْ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَأَرْضَاهُمْ، وَأَسْكَنَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۶، [۱] مجموعه نفیسه: ص ۱۰۷ [۲] تاج الموالید).

۲- (۲) مراد، همان علی اکبر است.

۳- (۳) لَمَّا رَحَلَ ابْنُ سَعْدٍ خَرَجَ قَوْمٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ، كَانُوا نَزُولًا بِالْغَاضِرِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، فَصَلُّوا عَلَيْهِمْ، وَدَفَنُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ حَيْثُ قَبْرُهُ الْآنَ، وَدَفَنُوا ابْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْأَصْغَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ رِجْلِيهِ، وَحَفَرُوا لِلشَّهَدَاءِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ صُيرَ عَوْ حَوْلَهُ مِمَّا يَلِي رِجْلِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَجَمَعُوهُمْ، فَدَفَنُوهُمْ جَمِيعًا مَعًا، وَدَفَنُوا الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي مَوْضِعِهِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ عَلَى طَرِيقِ الْغَاضِرِيَّةِ، حَيْثُ قَبْرُهُ الْآنَ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۴، [۳] إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۷۰). [۴]

اشاره

۵۴۵. الأمالی، طوسی: ابراهیم دیزج می گوید: متوکل، مرا برای تغییر قبر حسین علیه السلام فرستاد و نامه ای را خطاب به جعفر بن محمد بن عمار قاضی، با من همراه کرد که در آن، نوشته بود: «تو را از روانه کردن ابراهیم دیزج به کربلا- برای نبش قبر حسین، آگاه می کنم و چون نامه ام را خواندی، به کار، سرکشی کن».

جعفر بن محمد بن عمار، نامه را به من نشان داد. من فرمان او را به انجام رساندم و نزد او آمدم. به من گفت: چه کردی؟

گفتم: آنچه را فرمان داده بودی، انجام دادم؛ اما چیزی ندیدم و چیزی نیافتم.

او به من گفت: آیا خوب گود کردی [و تا ته قبر رفتی]؟

گفتم: چنین کردم و چیزی ندیدم.

او به خلیفه نوشت: «ابراهیم دیزج، نبش قبر کرده و چیزی نیافته است. به او فرمان داده ام و او قبر را به آب بسته و با گاو، شیار کرده است».

ابو علی عمار می گوید: ابراهیم دیزج برایم گفت و من هم از ماجرا پرسیدم. او به من گفت: من فقط با غلامان ویژه ام رفتم و نبش قبر کردم. بوریا بی نو یافتم که پیکر حسین بن علی بر آن قرار داشت و بوی مشک از آن می آمد. بوریا را- که پیکر حسین علیه السلام بر آن بود- به همان حال، رها کردم و فرمان دادم خاک بر روی آن بریزند و آب را بر آن گشودم و فرمان دادم با گاو، آن جا را شیار کنند و شخم بزنند؛ اما گاو بر آن جا گام می نهاد و چون به جایگاه می رسید، از آن جا باز می گشت.

من برای غلامانم به خدا و سوگندهای شدید، قسم خوردم که اگر کسی این ماجرا را [جایی] نقل کند، او را خواهم کشت. (۱)

ص: ۷۰۳

۱- (۱) بَعَثَنِي الْمُتَوَكِّلُ إِلَى كَرْبَلَاءَ لِتَغْيِيرِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَتَبَ مَعِيَ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارِ الْقَاضِي، أَعْلَمُكَ أَنِّي قَدْ بَعَثْتُ إِبْرَاهِيمَ الدِّيَزَجَ إِلَى كَرْبَلَاءَ؛ لِنَبْشِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِذَا قَرَأْتَ كِتَابِي فَقِفْ عَلَى الْأَمْرِ حَتَّى تَعْرِفَ فَعَلَ أَوْ لَمْ يَفْعَلْ. قَالَ الدِّيَزَجُ: فَعَرَفَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ مَا كَتَبَ بِهِ إِلَيْهِ، فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي بِهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ، فَقَالَ لِي: مَا صَيَّرْتِ؟ فَقُلْتُ: قَدْ فَعَلْتُ مَا أَمَرْتَ بِهِ، فَلَمْ أَرِ شَيْئًا، وَلَمْ أَجِدْ شَيْئًا. فَقَالَ لِي: أَفَلَا عَمَّقْتَهُ؟ قُلْتُ: قَدْ فَعَلْتُ وَمَا رَأَيْتُ، فَكَتَبْتُ إِلَى السُّلْطَانِ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ الدِّيَزَجَ قَدْ نَبَشَ، فَلَمْ يَجِدْ شَيْئًا، وَأَمَرْتُهُ فَمَخَرَهُ بِالْمَاءِ، وَكَرَبَهُ بِالْبَقْرِ. قَالَ أَبُو عَلِيٍّ الْعَمَّارِيُّ: فَحَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ الدِّيَزَجُ، وَسَأَلْتُهُ عَنْ صُورِهِ الْأَمْرِ، فَقَالَ لِي: أَتَيْتُ فِي خَاصِّهِ غِلْمَانِي فَقَطَّ، وَإِنِّي نَبَشْتُ، فَوَجَدْتُ بَارِيَهُ جَدِيدَةً وَعَلَيْهَا بَدَنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَوَجَدْتُ مِنْهُ رَائِحَةَ الْمِسْكِ، فَتَرَكْتُ الْبَارِيَةَ عَلَى حَالَتِهَا وَوَيْدَنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْبَارِيَةِ، وَأَمَرْتُ بِطَرْحِ التُّرَابِ عَلَيْهِ، وَأَطْلَقْتُ عَلَيْهِ الْمَاءَ، وَأَمَرْتُ بِالْبَقْرِ لِتَمَخَّرُهُ وَتَحْرُثُهُ، فَلَمْ تَطَأْهُ الْبَقْرُ، وَكَانَتْ إِذَا جَاءَتْ إِلَى الْمَوْضِعِ رَجَعَتْ عَنْهُ، فَحَلَفْتُ لِغِلْمَانِي بِاللَّهِ وَبِالْإِيمَانِ الْمُغَلَّظِ لَنْ ذَكَرَ أَحَدٌ هَذَا لَأَقْتُلَنَّهُ ۵۴۸ (الأمالى، طوسى: ص ۳۲۶ الرقم ۶۵۳، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۹۴ الرقم ۲). [۲]

از نظر فقهای شیعه، شهید، نه غسل دارد و نه کفن؛ بلکه باید با لباس خود دفن شود، مگر این که برهنه باشد که در این صورت، شماری از فقها تصریح کرده اند که کفن کردن وی، واجب است. (۱)

گزارشی از دفن امام علیه السلام

بر پایه گزارش هایی که گذشت، دشمن، لباس های امام حسین علیه السلام را ربوده و بر بدن ایشان، اسب تاخته بود. بنا بر این، کفن کردن امام حسین علیه السلام، مفهوم خاص خود را خواهد داشت.

مؤلف الطبقات الکبری، در گزارش زیر آورده که ابو خالد، از ابن زیاد، اجازه گرفت و سر و بدن شهدا را کفن و دفن کرد:

ذکوان (ابو خالد)، به ابن زیاد گفت: اجازه بده من این سرها را دفن کنم. ابن زیاد هم اجازه داد و ذکوان، آنها را کفن کرد و در گورستان به خاک سپرد و بعد به سراغ جنازه ها رفت و آنها را هم کفن کرد و به خاک سپرد (۲).

البته این گزارش، قابل قبول نیست؛ زیرا علاوه بر تعارض با نقل مشهور، (۳) صدور

ص: ۷۰۴

۱- (۱) ر.ک: جواهر الکلام: ج ۴ ص ۹۱.

۲- (۲) الطبقات الکبری (الطبقه الخامسة من الصحابه): ج ۱ ص ۴۸۴.

۳- (۳) مشهور است که دفن جنازه ها، توسط بنی اسد انجام شد. در این باره، ر.ک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۵ و أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۱.

چنین اجازه ای از ابن زیاد، بعید به نظر می رسد.

همچنین کفن شدن بدن امام علیه السلام توسط غلام زُهریر- که در گزارش دیگر الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة) (۱) آمده-، خالی از استبعاد نیست.

دفن شهدا

دفن سید الشهداء و یارانش به دو صورت، گزارش شده است:

اول، این که ایشان به صورت خارق العاده توسط امام زین العابدین علیه السلام و با حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام و فرشتگان الهی دفن شده است.

این گزارش با روایاتی هماهنگ است که دلالت دارند امور مربوط به تجهیز و دفن امامان اهل بیت علیهم السلام، فقط توسط امام بعدی انجام می شود. (۲)

دوم، این که اهل غاضریه از طایفه بنی اسد، اجساد مطهر شهدا را دفن کرده اند.

جمع میان این دو گزارش نیز بدین سان امکان پذیر است که با عنایت به خارق العاده بودن حضور امام زین العابدین علیه السلام، بنی اسد، متوجه حضور ایشان نشده اند، چنان که حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و فرشتگان نیز برای آنان مشخص نبوده است، و یا این که آنان، امام زین العابدین علیه السلام را دیده اند؛ ولی نشناخته اند.

روز دفن شهدا

منابع کهن، دفن شهدا را یک روز پس از شهادت آنان ذکر کرده اند؛ لیکن اگر مقصود، روز یازدهم باشد- همان طور که محدث قمی بیان نموده-، بعید به نظر می رسد که صحیح باشد؛ زیرا عمر بن سعد، تمام روز یازدهم و یا تا ظهر آن را در کربلا برای

ص: ۷۰۵

۱- (۱) ر.ک: الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۸۵.

۲- (۲) مانند روایاتی که می گویند: «لا یلی الوصیٰ إلّا الوصیٰ؛ کفن و دفن نمی کند وصی را مگر وصی» (الکافی: ج ۸ ص ۲۰۶ ح ۲۵۰، [۱] الغیبه، طوسی: ص ۵۷ ح ۵۲، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۹۴ ح ۱۰۳) [۲]

دفن اجساد سپاه خود، مانده و از اهل غاضریه از بنی اسد- که علی القاعده با فاصله ای از میدان نبرد، مستقر بوده اند- نیز بعید است که در این فرصت کوتاه، جرئت یا امکان حضور داشته اند، مگر این که بگوییم مقصود از یک روز بعد از شهادت، روز دوازدهم است.

در باره جزئیات مربوط به دفن سید الشهداء و اصحاب آن بزرگوار نیز آنچه بر سر زبان ها مشهور گردیده، در منابع معتبر کهن حدیثی و تاریخی وجود ندارد. تنها در کتاب الدمعه الساکبه، ضمن گزارش مفصّلی آمده که: بنی اسد، هنگامی که برای دفن امام علیه السلام و یارانش آمدند، عربی بادیه نشین را دیدند و او آنها را برای دفن شهدا راه نمایی کرد، تا این که به بدن سید الشهداء رسید. در آن هنگام، به شدت گریست و نگذاشت آنها، پیکر امام حسین علیه السلام را دفن کنند و فرمود:

مَعِيَ مَنْ يُعِينُنِي.

با من کسی هست که یاری ام کند.

آن گاه دستانش را زیر کمر شریف امام حسین علیه السلام قرار داد و فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ. هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ تَعَالَىٰ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ. مَا شَاءَ اللَّهُ. لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

به نام خدا و به خدا و در راه خدا و به آیین پیامبر خدا. این، همان چیزی است که خداوند والا و پیامبرش به ما وعده داده بودند و خداوند و پیامبرش راست گفته اند. هر چه خدا بخواهد! هیچ نیرو و توانی جز از جانب خدای والا نیست.

آن گاه جنازه را به تنهایی، داخل قبر گذاشت و هیچ یک از آنها با وی همکاری نکردند. سپس صورتش را به گلوی شریف امام علیه السلام گذاشت و در حالی که می گریست، می فرمود:

طُوبَىٰ لِأَرْضٍ تَضَمَّنَتْ جَسَدَكَ الشَّرِيفَ، أَمَا الدُّنْيَا فَبَعْدَكَ مُظْلِمَةٌ وَ الْآخِرَةُ فَبِنُورِكَ مُشْرِقَةٌ. أَمَا الْحُزْنُ سَرْمَدٌ وَ اللَّيْلُ فَمُسَهَّدٌ حَتَّىٰ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ مُقِيمٌ بِهَا، فَعَلَيْكَ مِنَ السَّلَامِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

خوشا زمینی که جسد شریف تو را در خود خواهد داشت! دنیا پس از تو، تاریک و آخرت با نور تو روشن است. اندوهم
همیشگی است و شب هایم به بیداری خواهد گذشت تا خداوند، خانه ای را که تو در آن مقیم شده ای، نصیبم کند. از من بر تو
سلام- ای پسر پیامبر خدا- و رحمت و برکاتش بر تو باد!

آن گاه بر قبر، خشت چید و خاک ریخت و سپس دستش را روی قبر گذاشت و با انگشتانش بر آن نگاهت و نوشت:

هَذَا قَبْرُ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشَانًا غَرِيبًا.

این، قبر حسین بن علی بن ابی طالب است که او را غریبانه و تشنه کشتند.

پس از آن، با راه نمایی او، عباس علیه السلام را دفن کردند. در پایان، بنی اسد، به مرد عرب گفتند: ای برادر عرب! به حق این
جنازه ای که به تنهایی به خاک سپردی و کسی از ما را شریک خود نساختی، بگو تو که هستی.

وی گریه شدیدی کرد و فرمود:

أَنَا إِمَامُكُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ.

من، امام شما علی بن الحسین هستم.

آنان به ایشان گفتند: تو علی [بن الحسین] هستی؟

فرمود: «آری» و سپس از دیدگان نشان ناپدید شد. (۱)

لیکن باید توجه داشت، همان طور که در مبحث کتاب شناسی تاریخ عاشورا در پیش گفتار دانش نامه امام حسین علیه السلام
که کتاب حاضر گزیده آن است به تفصیل توضیح داده ایم، کتاب الدمعه الساکبه و سایر منابعی که این گزارش را نقل کرده
اند، قابل اعتماد نیستند.

ص: ۷۰۷

۵۴۶. أنساب الأشراف: عمر بن سعد، همان روز (عاشورا)، سر حسین علیه السلام را با خولی بن یزید اصبحی از قبیله حمیر و نیز حمید بن مسلم ازدی، به سوی ابن زیاد فرستاد. آنان شب به سوی او رفتند و چون در کاخ را بسته دیدند، خولی، آن سر را به خانه اش آورد و زیر تشتی در خانه اش گذاشت. او در خانه اش، زنی به نام نوار، دختر مالک حصرمی، داشت که پرسید: چه خبر؟

گفت: ثروت روزگار را آورده ام. این، سر حسین است که همراه تو در خانه است!

زن گفت: وای بر تو! مردم، طلا- و نقره می آورند و تو، سر فرزند دختر پیامبر خدا را آوردی؟! به خدا سوگند، هیچ گاه چیزی، سر من و سر تو را گرد هم نمی آورد. (۱)

ص: ۷۰۸

۱- (۱) بَعَثَ عُمَرُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ يَوْمِهِ مَعَ خَوْلِيِّ بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ مِنْ حَمِيرٍ، وَحَمِيدِ بْنِ مُسْلِمِ الْأَزْدِيِّ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ، فَأَقْبَلَا بِهِ لَيْلًا، فَوَجَدَا بَابَ الْقَصْرِ مُغْلَقًا، فَأَتَى خَوْلِيُّ بِهِ مَنْزِلَهُ، فَوَضَعَهُ تَحْتَ إِجَانِهِ فِي مَنْزِلِهِ، وَكَانَ فِي مَنْزِلِهِ امْرَأَةٌ يُقَالُ لَهَا النَّوَارُ بِنْتُ مَالِكِ الْحَضْرَمِيِّ، فَقَالَتْ لَهُ: مَا الْخَبْرُ؟ قَالَ: جِئْتُ بِغَنَى الدَّهْرِ، هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ مَعَكَ فِي الدَّارِ!! فَقَالَتْ: وَيْلَكَ! جَاءَ النَّاسُ بِالْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ، وَجِئْتُ بِرَأْسِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ!! وَاللَّهِ، لَا يَجْمَعُ رَأْسِي وَرَأْسَكَ شَيْءٌ أَبَدًا ۵۴۹ (أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۴۱۱). [۱]

۵۴۷. مثير الأَحزان: هنگامی که حاملان سر امام حسین علیه السلام به کوفه نزدیک شدند، عیبید الله بن زیاد در نُخَیله (همان عَبَاسِیَه) بود و شامگاه، وارد شد.

و روایت شده که نوار، دختر مالک، همسر خولی بن یزید اصبحی، گفته است: خولی با سر حسین علیه السلام به درون خانه آمد و آن را زیر تَشت گذاشت و به بسترش رفت.

گفتم: چه خبر؟

گفت: ثروت روزگار را برایت آورده ام؛ سر حسین را!

گفتم: وای بر تو! مردم، طلا و نقره آورده اند و تو، سر حسین، فرزند پیامبر خدا را آوردی؟! به خدا سوگند، هیچ گاه چیزی، سر من و سر تو را گرد هم نمی آورد.

آن گاه از بستر بیرون پریدم و نزد تَشت نشستم. به خدا سوگند، همواره به ستون نوری که از آسمان تا آن تَشت بود، می نگریستم و پرندگان سپید دیدم که گرد آن، بال می زدند. (۱)

۲/۴ بُرده شدن سرها به وسیله قبیله قاتل

۵۴۸. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف - هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد، سرهای کسانی را که از اهل بیت و پیروان و یاران او شهید شده بودند، نزد عیبید الله بن زیاد آوردند.

[قبیله] کِنده، سیزده سر آوردند که رئیس آنها، قیس بن اشعث بود. [قبیله] هَوَازِن، بیست سر آوردند که شمر بن ذی الجوشن، رئیس آنها بود. [قبیله] تمیم،

ص: ۷۰۹

۱- (۱) لَمَّا قَارَبُوا [أَي حَمَلَهُ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] الْكُوفَةَ كَانَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بِالنُّخَيْلَةِ - وَهِيَ الْعَبَّاسِيَّةُ - وَدَخَلَ لَيْلاً وَرُؤْيْتُ: أَنَّ النَّوَّارَ ابْنَ مَالِكِ زَوْجَهُ خَوْلِيَّ بْنَ يَزِيدِ الْأَصْبَحِيِّ، قَالَتْ: أَقْبَلَ خَوْلِيَّ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام، فَدَخَلَ الْبَيْتَ، فَوَضَعَهُ تَحْتَ إِجْجَانِهِ، وَأَوَى إِلَى فِرَاشِهِ. فَقُلْتُ: مِمَّا الْخَبِيرُ؟ قَالَ: جِئْتُكَ بِغَنَاءِ الدَّهْرِ، بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ!! قُلْتُ: وَيْحَكَ! جَاءَ النَّاسُ بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَجِئْتَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ!! وَاللَّهِ، لَا جَمِيعَ رَأْسِي وَرَأْسِكَ شَيْءٌ أَيْدَاءً، وَوَثِبْتُ مِنْ فِرَاشِي، وَقَعَيْدْتُ عِنْدَ إِجْجَانِهِ، فَوَاللَّهِ، مَا زِلْتُ أَنْظُرُ إِلَى نُورٍ مِثْلَ الْعَمُودِ يَسْطَعُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْإِجْجَانِ، وَرَأَيْتُ طُيُورًا بِيضًا تَرْفِرُ حَوْلَهَا ۵۵۰ (مثير الأَحزان: ص ۸۵، نیز، ر.ك: جواهر المطالب: ج ۲ ص ۲۹۰). [۱]

هفده سر و بنی اسد، شش سر و مَدْحِج، هفت سر و بقیه لشکر، هفت سر آوردند که هفتاد سر می شود. (۱)

۵۴۹. الأخبار الطوال: عمر بن سعد تا دو روز پس از شهادت حسین علیه السلام، در کربلا ماند و سپس میان مردم، ندای حرکت سر داد و سرها را بر سر نیزه ها آوردند، که هفتاد و دو سر بود.

هوازن، بیست و دو سر را آوردند و تمیم، هفده سر را به سرکردگی حُصَین بن نُمَیر، و کِنده، سیزده سر را به سرکردگی قیس بن اشعث، و بنی اسد، شش سر را به سرکردگی هلال اعور، و ازد، پنج سر را به سرکردگی عَیْهَمَه بن زُهَیر، و ثقیف، دوازده سر را به سرکردگی ولید بن عمرو. (۲)

۳/۴ بر سر نیزه بردن سرها

۵۵۰. الأخبار الطوال: سرها را بر سر نیزه ها بردند و ۷۲ سر بود. (۳)

ص: ۷۱۰

۱- (۱) لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَ بِرُؤُوسٍ مِّنْ قِتَالٍ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَشِيعَتِهِ وَأَنْصَارِهِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. فَجَاءَتْ كِنْدَةَ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ رَأْسًا، وَصَاحِبُهُمْ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ. وَجَاءَتْ هَوَازِنُ بِعِشْرِينَ رَأْسًا، وَصَاحِبُهُمْ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ. وَجَاءَتْ تَمِيمٌ بِسَبْعَةِ عَشَرَ رَأْسًا، وَجَاءَتْ بَنُو أَسَدٍ بِسِتَّةِ أَرُوسٍ، وَجَاءَتْ مَدْحِجٌ بِسَبْعَةِ أَرُوسٍ، وَجَاءَ سَائِرُ الْجَيْشِ بِسَبْعَةِ أَرُوسٍ، فَذَلِكَ سَبْعُونَ رَأْسًا ۵۵۱ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۷، [۱] أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۴۱۲). [۲]

۲- (۲) أَقَامَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِكَرْبَلَاءَ بَعْدَ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَئِذٍ، ثُمَّ أَدَانَ فِي النَّاسِ بِالرَّحِيلِ، وَحُمِلَتِ الرُّؤُوسُ عَلَى أَطْرَافِ الرَّمَاحِ، وَكَانَتْ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ رَأْسًا. جَاءَتْ هَوَازِنُ مِنْهَا بِاثْنَيْنِ وَعِشْرِينَ رَأْسًا. وَجَاءَتْ تَمِيمٌ بِسَبْعَةِ عَشَرَ رَأْسًا مَعَ الْحُصَيْنِ بْنِ نُمَيْرٍ. وَجَاءَتْ كِنْدَةُ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ رَأْسًا مَعَ قَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ. وَجَاءَتْ بَنُو أَسَدٍ بِسِتَّةِ رُؤُوسٍ مَعَ هَلَالِ الْأَعْوَرِ. وَجَاءَتْ الْأَزْدُ بِخَمْسِيَةِ رُؤُوسٍ مَعَ عَيْهَمَةَ بْنِ زُهَيْرٍ. وَجَاءَتْ ثَقِيفٌ بِاثْنِي عَشَرَ رَأْسًا مَعَ الْوَلِيدِ بْنِ عَمْرِو ۵۵۲ (الأخبار الطوال: ص ۲۵۹، [۳] بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۳۰). [۴]

۳- (۳) حُمِلَتِ الرُّؤُوسُ عَلَى أَطْرَافِ الرَّمَاحِ، وَكَانَتْ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ رَأْسًا ۵۵۳ (الأخبار الطوال: ص ۲۵۹). [۵]

۵۵۱. تاریخ الطبری - به نقل از زرّ بن حبیش - نخستین سری که بر سر چوب کردند، سر حسین بود. خدا از او خشنود باشد و بر روحش درود فرستد! (۱)

۵۵۲. تذکره الخواصّ: ابن زیاد، همه سرها را در کوفه بر چوب نهاد. سرها افزون بر هفتاد عدد بودند و در اسلام، آنها نخستین سرها پس از سر مسلم بن عقیل بودند که در کوفه نصب شدند. (۲)

۴/۴ فرستاده شدن سرهای شهدا برای ابن زیاد

۵۵۳. الإرشاد: عمر بن سعد، همان روز عاشورا سر حسین علیه السلام را با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم از دی، برای عبید الله بن زیاد، روانه کرد و فرمان داد که سر بقیه یاران و خاندان حسین علیه السلام را قطع کنند. تعداد سرها، ۷۲ تا بود که آنها را با شمر بن ذی الجوشن، قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج، روانه کرد و آنها را آوردند، تا بر ابن زیاد، وارد شدند. (۳)

۵۵۴. الأمالی، صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام - سینه‌نان - که خدا لعنتش کند - آمد، تا این که سر حسین بن علی علیه السلام را به مجلس عبید الله بن زیاد - که خدا لعنتش کند - وارد کرد، در حالی که چنین می گفت:

ص: ۷۱۱

۱- (۱) أَوَّلُ رَأْسٍ رُفِعَ عَلَى خَشَبِهِ، رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ رِضَى اللَّهِ عَنْهُ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ رَوْحَهُ ۵۵۴ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۴، [۱] الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۳ ش ۴۴۵).

۲- (۲) إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ نَصَبَ الرُّؤُوسَ كُلَّهَا بِالكُوفَةِ عَلَى الخَشَبِ، وَكَانَتْ زِيَادَةً عَلَى سَبْعِينَ رَأْسًا، وَهِيَ أَوَّلُ رُؤُوسٍ نُصِبَتْ فِي الإسلامِ بَعْدَ رَأْسِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ بِالكُوفَةِ ۵۵۵ (تذکره الخواصّ: ص ۲۵۹). [۲]

۳- (۳) سَرَّحَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنْ يَوْمِهِ ذَلِكَ - وَهُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ - بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ خَوْلِيِّ بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ وَحُمَيْدِ بْنِ مُسْلِمِ الْأَزْدِيِّ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، وَأَمَرَ بِرُؤُوسِ الْبَاقِيْنَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، فَقَطَّعَتْ، وَكَانَتْ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ رَأْسًا، وَسَرَّحَ بِهَا مَعَ شَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ، وَقَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ، وَعَمْرٍو بْنِ الْحَجَّاجِ، فَاقْبَلُوا حَتَّى قَدِمُوا بِهَا عَلَى ابْنِ زِيَادٍ ۵۵۶ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۳، [۳] مثير الأحران: ص ۸۴).

رکاب مرا پر از سیم و زر کن

که من، سلطان عالی جاه را کشتم؛

آن که پدر و مادرش، بهترین مردم بودند

و خود نیز به هنگام یادکرد نسب ها، بهترین مردم بود.

عبید الله بن زیاد به او گفت: وای بر تو! اگر می دانستی که پدر و مادرش، بهترین مردم هستند، چرا او را کشتی؟

آن گاه فرمان داد گردنش را بزنند و خداوند، روحش را زودتر به آتش بُرد. (۱)

۵۵۵. الفصول المهمه: عمر بن سعد- که خدا او را وا بگذارد- سر را با سنان بن انس نخعی، قاتل حسین علیه السلام، برای ابن زیاد فرستاد. (۲)

۵/۴ سر امام در مجلس ابن زیاد

۵۵۶. تاریخ الطبری - به نقل از سعد بن عبیده-: سر حسین علیه السلام را برای ابن زیاد آوردند و پیش رویش نهادند. او با سر چوب دستی اش، بر آن می نواخت و می گفت: ریش ابا عبد الله، جوگندمی شده است. (۳)

۵۵۷. الامالی، شجری - به نقل از انس-: هیچ چشمی، عبرتی مانند روزی که سر حسین بن

ص: ۷۱۲

۱- (۱) أَقْبَلَ سِنَانٌ لَعْنَهُ اللَّهُ حَتَّى أَدْخَلَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَعْنَهُ اللَّهُ، وَهُوَ يَقُولُ: اِمْلَأْ رِكَابِي فِضَّةً وَذَهَبًا إِنِّي قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحَجَّبًا قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمَّ وَأَبَا وَخَيْرَهُمْ إِذْ يُنْسَبُونَ نَسَبًا فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ: وَيْحَكَ! فَإِنْ عَلِمْتَ أَنَّهُ خَيْرُ النَّاسِ أَبَا وَأُمَّ، لِمَ قَتَلْتَهُ إِذَنْ؟ فَأَمَرَ بِهِ، فَضَرَبَتْ عُنُقُهُ، وَعَجَّلَ اللَّهُ بِرُوحِهِ إِلَى النَّارِ ۵۵۷ (الامالی، صدوق: ص ۲۲۷ ح ۲۳۹، [۱] روضه الواعظین: ص ۲۰۹). [۲]

۲- (۲) أَرْسَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ -خَذَلَهُ اللَّهُ- بِالرَّأْسِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ مَعَ سِنَانِ بْنِ أَنَسِ النَّخَعِيِّ قَاتِلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ۵۵۸ (الفصول المهمه: ص ۱۹۰). [۳]

۳- (۳) جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ، فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِقَضِيئِهِ، وَيَقُولُ: إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدْ كَانَ شَمَطًا ۵۵۹ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۳، [۴] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۲۴). [۵]

علی علیه السلام را در تشت آوردند و پیش روی عبید الله پسر زیاد- که خدا، هر دو شان را لعنت کند- نهادند، ندید. او چوب دستی اش را بر آن می کشید و می گفت: او خیلی خوش سیما بود! او خیلی زیبا بود! (۱)

۵۵۸. الأمالی، صدوق - به نقل از دربان عبید الله بن زیاد-: هنگامی که سر حسین آورده شد، فرمان داد که آن را جلویش در تشتی از طلا گذاشتند و با چوب دستی اش شروع به زدن بر دندان های او کرد و می گفت: ای ابا عبد الله! زود پیر شدی [و محاسنت سفید گشت]!

مردی از قوم [حاضر در مجلس] گفت: دست نگه دار که من دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله دهان بر جایی می نهاد که تو چوب دستی ات را گذاشته ای.

ابن زیاد گفت: روزی در برابر روز بدر! (۲)

ر.ک: ص ۷۳۳ (فصل ششم/روانه کردن خاندان سید الشهداء علیه السلام به کوفه).

۶/۴ گرداندن سرهای شهدا در کوفه

۵۵۹. تاریخ طبری - به نقل از ابو مخنف-: عبید الله بن زیاد، سر حسین علیه السلام را در کوفه [بر نیزه یا چوبی] نصب کرد و آن را در کوفه می چرخاندند. (۳)

ص: ۷۱۳

۱- (۱) لَمْ تَرَ عَيْنَ عَجْرًا مِثْلَ يَوْمِ اتَى بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طَشْتٍ، فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَعْنَهُمَا اللَّهُ، فَجَعَلَ يَمْسُهُ بِقَضِيئِهِ، وَيَقُولُ: إِنْ كَانَ لَصَيْحًا، إِنْ كَانَ لَجَمِيلاً! ۵۶۰ (الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۶۴؛ [۱] تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۳۶).

۲- (۲) إِنَّهُ لَمَّا جَاءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طَشْتٍ مِنْ ذَهَبٍ، وَجَعَلَ يَضْرِبُ بِقَضِيئِهِ فِي يَدِهِ عَلَيَّ ثَنِيَاءً، وَيَقُولُ: لَقَدْ أَسْرَعَ الشَّيْبُ إِلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ. فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: مَهْ! فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَلْتَمُّ حَيْثُ تَضَعُ قَضِيئَكَ. فَقَالَ: يَوْمَ بَدْرٍ ۵۶۱ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۹ ح ۲۴۲، [۲] روضه الواعظین: ص ۲۱۰). [۳]

۳- (۳) إِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ نَصَبَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْكَوْفَةِ، فَجَعَلَ يُدَارُّ بِهِ فِي الْكَوْفَةِ ۵۶۲ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۹، [۴] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۵). [۵]

۵۶۰.الإرشاد: عبيد الله بن زياد، صبح که برخاست، سر حسين عليه السلام را روانه کرد تا میان همه کوچه ها و قبیله های کوفه بچرخاند. (۱)

۷/۴ فرستادن سرهای شهدا به سوی یزید

۵۶۱. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف - ابن زياد، زحر بن قيس را فرا خواند و سر حسين عليه السلام و سر يارانش را با او به سوی یزید بن معاویه فرستاد. (۲)

۵۶۲. الفتوح: ابن زياد، زحر بن قيس جعفی را فرا خواند و سر حسين بن علي عليه السلام و سر برادرانش و سر علي اكبر و سرهای خاندان حسين و پیروانش - که خدا از همگی آنها خشنود باد - را به او سپرد. زين العابدين عليه السلام را نیز فرا خواند و او و خواهران و عمه هایش و همه زنان را همراه او به سوی یزید بن معاویه فرستاد. (۳)

۵۶۳. الإرشاد: هنگامی که دشمنان از چرخاندن سر حسين عليه السلام در کوفه فراغت یافتند، آن را به در کاخ باز گرداندند و ابن زياد، آن را به زحر بن قيس سپرد و سرهای ياران امام حسين عليه السلام را نیز به او سپرد و او را به سوی یزید - که لعنت های خدا و لعنت کنندگان در آسمان ها و زمین ها بر او و پدرش باد - فرستاد. ابو برده بن عوف ازدی و طارق بن ابی ظبيان را نیز با گروهی از کوفیان، همراه او روانه کرد، تا آن که با آن سرها در دمشق بر یزید وارد شدند. (۴)

ص: ۷۱۴

۱- (۱) لَمَّا أَصْبَحَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَدَيَّرَ بِهِ فِي سِكَكِ الْكُوفَةِ كُلِّهَا وَقَبَائِلِهَا ۵۶۳ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۷، [۱] كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۷۹).

۲- (۲) دَعَا [ابنُ زِيَادٍ] زَحْرَ بْنَ قَيْسٍ، فَسَيَّرَ مَعَهُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَرُؤُوسِ أَصْحَابِهِ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ۵۶۴ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۹، [۲] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۵). [۳]

۳- (۳) دَعَا ابْنُ زِيَادٍ زَحْرَ بْنَ قَيْسِ الْجُعْفِيِّ، فَسَيَّرَ إِلَيْهِ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَرُؤُوسَ إِخْوَتِهِ، وَرَأْسَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَرُؤُوسَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَشِيعَتِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ. وَدَعَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ أَيْضًا، فَحَمَلَهُ وَحَمَلَ أَخَوَاتِهِ وَعَمَّاتِهِ وَجَمِيعَ نِسَائِهِمْ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ۵۶۵ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۲۶، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲ ص ۵۵).

۴- (۴) لَمَّا فَرَّغَ الْقَوْمُ مِنَ التَّطَوُّفِ بِهِ [أَي بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ] بِالْكُوفَةِ، رَدَّوهُ إِلَى بَابِ الْقَصْرِ، فَدَفَعَهُ ابْنُ زِيَادٍ إِلَى زَحْرِ بْنِ قَيْسٍ، وَدَفَعَ إِلَيْهِ رُؤُوسَ أَصْحَابِهِ، وَسَيَّرَهُ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، وَأَنْفَذَ مَعَهُ أبا بُرْدَةَ بْنَ عَوْفِ الْأَزْدِيِّ، وَطَارِقَ بْنَ أَبِي ظَبْيَانَ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، حَتَّى وَرَدُوا بِهَا عَلَى يَزِيدَ بِدِمَشْقَ ۵۶۶ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۸، [۴] إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۷۳). [۵]

۵۶۴. البدایه و النهایه: هیچ شهیدی کشته نشد، جز آن که سرش را جدا کردند و آن را نزد ابن زیاد آوردند. او هم آنها را برای یزید بن معاویه در شام فرستاد. (۱)

۸/۴ سر امام علیه السلام در مجلس یزید

۵۶۵. الملهوف - از امام زین العابدین علیه السلام: هنگامی که سر حسین علیه السلام را برای یزید - که خدا لعنتش کند - آوردند، مجلس های شراب می آراست و سر حسین علیه السلام را می آورد و جلوی خود می نهاد و با حضور آن، شراب می نوشید. (۲)

۵۶۶. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) - به نقل از یزید بن ابی زیاد: هنگامی که سر حسین بن علی علیه السلام را برای یزید آوردند، با سر چوب دستی اش به دندان حسین علیه السلام می زد و می گفت: گمان نمی کردم که ابا عبد الله به این سن رسیده باشد!

موی [سپید] سر ایشان، از محاسنش کاملاً متمایز بود؛ زیرا محاسن خود را سیاه رنگ کرده بود. (۳)

۵۶۷. عیون أخبار الرضا علیه السلام - به نقل از عبد السلام بن صالح هروی: شنیدم امام رضا علیه السلام می فرماید: «نخستین کسی که در روزگار اسلام، برایش آب جو گرفتند، یزید بن

ص: ۷۱۵

۱- (۱) ما قُتِلَ قَتِيلٌ إِلَّا احْتَرَّوْا رَأْسَهُ وَحَمَلُوهُ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ، ثُمَّ بَعَثَ بِهَا ابْنَ زِيَادٍ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ إِلَى الشَّامِ ۵۶۷ (البدایه والنهایه: ج ۸ ص ۱۹۰). [۱]

۲- (۲) لَمَّا أَتَوْا بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ، كَانَ يَتَّخِذُ مَجَالِسَ الشُّرْبِ، وَيَأْتِي بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَيَشْرَبُ عَلَيْهِ ۵۶۸ (الملهوف: ص ۲۲۰؛ مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲ ص ۷۲).

۳- (۳) لَمَّا اتَى يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، جَعَلَ يَنْكُتُ بِمِخْصِرِهِ مَعَهُ سِنَّةً، وَيَقُولُ: مَا كُنْتُ أَظُنُّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَبْلُغُ هَذَا السَّنَّ. قَالَ: وَإِذَا لِحَيْتُهُ وَرَأْسُهُ قَدْ فَضَلَ مِنَ الْخِضَابِ الْأَسْوَدِ ۵۶۹ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۸، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۲۰).

معاویه- که خدا لعنتش کند- در شام بود. آن را برای او و در سفره ای که بر سر حسین علیه السلام برپا کرده بودند، حاضر کردند و او آن را می نوشید و به همراهانش می نوشاند و-خدا لعنتش کند- می گفت: "بنوشید! این، شرابی مبارک است و اگر تنها برکتش همین بود که ما نخستین کسانی هستیم که آن را به دست گرفته ایم و در حالی که سر بریده دشمنان پیش روی ما و سفره مان بر آن است، با جان هایی آرام و دل هایی بی اضطراب می خوریم، کافی بود". (۱)

۵۶۸. کتاب من لا یحضره الفقیه - به نقل از فضل بن شادان: شنیدم امام رضا علیه السلام می فرماید: «هنگامی که سر حسین علیه السلام را به شام بردند، یزید- که خدا لعنتش کند- فرمان داد آن را بر زمین بگذارند و در کنار آن، سفره انداخت و او و همراهانش به خوردن و نیز نوشیدن آب جو پرداختند و چون فارغ شدند، فرمان داد سر را در تشتی زیر تخت بگذارند و بساط شطرنج را در کنار آن گشود. یزید- که خدا لعنتش کند- به شطرنج بازی نشست و حسین بن علی علیه السلام و پدر و پدر بزرگش صلی الله علیه و آله را یاد می کرد و مسخره شان می نمود و هر گاه همبازی اش را در قمار می برد، آب جو را می گرفت و آن را سه جرعه می نوشید و سپس ته مانده اش را نزدیک تشت بر زمین می ریخت. (۲)

۵۶۹. الکامل فی التاریخ: زنان خاندان حسین علیه السلام را بر یزید وارد کردند، در حالی که سر،

ص: ۷۱۶

- ۱- (۱) سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَوَّلُ مَنْ أُتِخَذَ لَهُ الْفُقَاعُ فِي الْإِسْلَامِ بِالشَّامِ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ لَعْنَهُ اللَّهُ، فَأَحْضَرَ وَهُوَ عَلَى الْمَائِدَةِ، وَقَدْ نَصَبَهَا عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَعَلَ يَشْرِبُهُ وَيَسْقِي أَصْحَابَهُ، وَيَقُولُ لَعْنَهُ اللَّهُ: اشْرَبُوا، فَهَذَا شَرَابٌ مُبَارَكٌ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مِنْ بَرَكَتِهِ إِلَّا أَنَا أَوَّلَ مَا تَنَاوَلْنَاهُ وَرَأْسَ عِدُونِنَا بَيْنَ أَيْدِينَا، وَمَائِدَتُنَا مَنْصُوبَةً عَلَيْهِ، وَنَحْنُ نَأْكُلُهُ وَنَفُوسُنَا سَاكِنَةٌ، وَقُلُوبُنَا مُطْمَئِنَّةٌ ۵۷۰ (عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۲ ص ۲۳ ح ۵۱، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۷۶ ح ۲۴). [۲]
- ۲- (۲) سَمِعْتُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا حُمِلَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الشَّامِ، أَمَرَ يَزِيدُ-لَعْنَهُ اللَّهُ- فَوَضَعَ، وَنُصِبَ عَلَيْهِ مَائِدَةٌ، فَأَقْبَلَ هِيَ وَأَصْحَابَهُ يَأْكُلُونَ، وَيَشْرَبُونَ الْفُقَاعَ، فَلَمَّا فَرَّغُوا أَمَرَ بِالرَّأْسِ، فَوَضَعَ فِي طَسْتٍ تَحْتَ سَرِيرِهِ، وَبَسَطَ عَلَيْهِ رُقْعَهُ الشُّطْرَنْجِ، وَجَلَسَ يَزِيدُ-لَعْنَهُ اللَّهُ- يَلْعَبُ بِالشُّطْرَنْجِ، وَيَذْكُرُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَأَبَاهُ وَحَدِيثَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَيَسْتَهْزِئُ بِعَدُوِّهِمْ، فَمَتَى قَامَرَ صَاحِبَهُ تَنَاوَلَ الْفُقَاعَ فَشْرِبَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ صَبَّ فَضَلَّتَهُ عَلَى مَا يَلِي الطَّسْتَ مِنَ الْأَرْضِ ۵۷۱ (کتاب من لا یحضره الفقیه: ج ۴ ص ۴۱۹ ح ۵۹۱۵، عیون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۲ ص ۲۲ ح ۵۰). [۳]

پیش رویش بود.

فاطمه و سَکینه، دختران حسین علیه السلام، گردن کشیدند تا سر را ببینند و یزید می کوشید تا سر را از آنها پنهان کند؛ اما هنگامی که سر را دیدند، فریاد کشیدند. زنان یزید نیز فریاد زدند و دختران معاویه فریاد و ولوله کردند. (۱)

۹/۴ یزید، سر امام علیه السلام را برای زنانش می فرستد

۵۷۰. أنساب الأشراف: یزید، سر حسین علیه السلام را برای زنانش فرستاد و عاتکه دخترش - که بعدها، مادر یزید بن عبد الملک شد - آن را گرفت و شست و روغن مالید و خوش بویش کرد.

یزید به او گفت: این، چه کاری است؟

گفت: سر پسرعمویم را آشفته و پریشان برایم فرستادی. آن را مرتب و خوش بو کردم. (۲)

۵۷۱. شرح الأخبار - از امام زین العابدین علیه السلام - یزید، فرمان داد که زنان خاندان حسین علیه السلام را بر زنان حرمش وارد کنند و سپس فرمان داد که سر حسین علیه السلام را بیاورند و بر سر نیزه برافرازند.

هنگامی که زنان حسین علیه السلام آن را دیدند، صدایشان را بلند کردند و یزید ملعون، بر زنانش وارد شد و گفت: چرا شما با دختر عموهایتان نمی گریید؟ و به آنان فرمان داد که از سر نافرمانی خدای عزوجل و ریشخند اولیای خدا، همراه آنان ناله کنند.

ص: ۷۱۷

۱- (۱) أُدْخِلَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَلَيْهِ [أَي عَلَى يَزِيدٍ] وَالرَّأْسَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَجَعَلَتْ فَاطِمَةُ وَسُكَيْنَةُ ابْنَتَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ تَتَطَاوَلَانِ لِتَنْظُرَا إِلَى الرَّأْسِ، وَجَعَلَ يَزِيدٌ يَتَطَاوَلُ لِيَسْتَرَ عَنْهُمَا الرَّأْسَ. فَلَمَّا رَأَيْنِ الرَّأْسَ صَحْنًا، فَصَاحَ نِسَاءُ يَزِيدَ، وَوَلَوْلَ بَنَاتُ مُعَاوِيَةَ ۵۷۲ (الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۷۷). [۱]

۲- (۲) بَعَثَ يَزِيدُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى نِسَائِهِ، فَأَخَذَتْهُ عَاتِكَةُ ابْنَتُهُ وَهِيَ أُمُّ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، فَغَسَلَتْهُ وَدَهَنَتْهُ وَطَيَّبَتْهُ. فَقَالَ لَهَا يَزِيدُ: مَا هَذَا؟ قَالَتْ: بَعَثْتُ إِلَيْكَ بِرَأْسِ ابْنِ عَمِّي شَعْنًا، فَلَمَّمْتُهُ وَطَيَّبْتُهُ ۵۷۳ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۶). [۲] نیز، ر.ک: تذکره الخواص: ص ۲۶۱).

...او خود به شادی و شِروَر پرداخت و زنان [حسین علیه السلام] می گریستند و ناله می زدند و زنان یزید با آنها می نالیدند، و یزید می گفت:

غم زده ای، از غمی سنگین بر گشته ای گریست

و بر کُشنده نیز گریان است!

تا کنون مجلس ماتمی مانند امروز ندیده بودم

که زنان من [که فاتحم] و زنان به غنیمت گرفته شده، در آن، گرد هم باشند. (۱)

۱۰/۴ آویختن سر امام در دمشق

۵۷۲. سیر أعلام النبلاء - به نقل از ابو حمزه بن یزید خَضْرَمی - یکی از خویشان ما، برایم گفت که دیده است سر حسین علیه السلام را سه روز در دمشق [بر جایی] نصب کردند. (۲)

۵۷۳. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی - به نقل از ابو مخنف و جز او - یزید، فرمان داد که سر شریف حسین علیه السلام را بر در خانه اش بیاویزند. (۳)

۵۷۴. صبح الأعشى: پس از کشتن حسین علیه السلام، سرش را در دمشق آویختند؛ همان جایی که سر یحیی بن زکریا را آویختند. (۴)

ص: ۷۱۸

۱- (۱) أَمَرَ [يَزِيدُ] بِالنِّسْوَةِ فَأَدْخَلَ إِلَى نِسَائِهِ، ثُمَّ أَمَرَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَرَفَعَ عَلَى سِنَّ قَنَاهِ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ نِسَاؤُهُ أَعْوَلْنَ. فَدَخَلَ - اللَّعِينُ - يَزِيدُ عَلَى نِسَائِهِ، فَقَالَ: مَا لَكُنَّ لَا تَبْكِينَ مَعَ بَنَاتِ عَمَّكُنَّ؟ وَأَمْرُهُنَّ أَنْ يَعُولْنَ مَعَهُنَّ؛ تَمَرُّدًا عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَاسْتِهْزَاءً بِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ... وَجَعَلَ يَسْتَفِرُّهُ الطَّرَبَ وَالشُّرُورَ، وَالنِّسْوَةَ يَبْكِينَ وَيَنْدُبْنَ، وَنِسَاؤُهُ يُعُولْنَ مَعَهُنَّ، وَهُوَ يَقُولُ: شَجِيئٌ بَكَى شَجْوَةً فَاجِعًا قَتِيلًا وَبَاكِ عَلَى مَنْ قَتَلَ فَلَمْ أَرَ كَالْيَوْمِ فِي مَائِمٍ كَانَ الطَّبَا بِهِ وَالنَّفْلَ ۵۷۴ (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۵۸ ح ۱۰۸۹).

۲- (۲) خَدَّتْنِي بَعْضُ أَهْلِنَا أَنَّهُ رَأَى رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مَصْلُوبًا بِدِمَشْقَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ۵۷۵ (سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۱۹، تاریخ دمشق: ج ۶۹ ص ۱۶۰).

۳- (۳) إِنَّ يَزِيدَ أَمَرَ أَنْ يُصَلَّبَ الرَّأْسُ الشَّرِيفُ عَلَى بَابِ دَارِهِ ۵۷۶ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۷۳؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۴۲).

۴- (۴) وَعُلِّقَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ [فِي دِمَشْقَ] عِنْدَ قَتِيلِهِ، فِي الْمَكَانِ الَّذِي عُلِّقَ عَلَيْهِ رَأْسُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ۵۷۷ (صبح الأعشى: ج ۴ ص ۹۷).

۵۷۵. الملهوف - به نقل از بشیر بن خَندَلَم، از امام زین العابدین علیه السلام: خداوند متعال - که ستایش، ویژه اوست - ما را به مصیبت هایی بزرگ و شکافی سترگ در اسلام، مبتلا نمود. ابا عبد الله علیه السلام و خاندانش کشته شدند، زنان و فرزندانش اسیر گشتند و سرش را در شهرها بر فراز نیزه ها چرخاندند و این، مصیبتی است که مانند ندارد. (۱)

۵۷۶. شرح الأخبار: یزید ملعون، فرمان داد که سر حسین علیه السلام را در شهرهای شام و جز آن بچرخانند. (۲)

۱۲/۴ روایات گوناگون در باره محل دفن سر سیدالشهداء

۱- ۱۲/۴ نجف، کنار قبر امیر مؤمنان علیه السلام

۵۷۷. الکافی - به نقل از یزید بن عمر بن طلحه - امام صادق علیه السلام در حیره (۳) به من فرمود: «آیا آنچه را به تو وعده دادم، نمی خواهی؟».

گفتم: چرا. مقصود امام علیه السلام، رفتن به قبر سوی امیر مؤمنان - که دروودهای خدا بر او باد - بود.

امام علیه السلام و [فرزندش] اسماعیل، سوار شدند و من نیز همراه آنان، سوار شدم. رفتیم تا به ثویّه، جایی در نزدیکی کوفه و میان حیره و نجف - که پر از درّ نجف بود -

ص: ۷۱۹

۱- (۱) إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى - وَلَهُ الْحَمْدُ - ابْتَلَانَا بِمَصَائِبَ جَلِيلَةٍ، وَثَلَمَهُ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةٍ، قَتَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِترَتُهُ، وَشَبَّي نِسَاءُوهُ وَصَبَّيْتُهُ، وَدَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ عَامِلِ السَّنَانِ، وَهَذِهِ الرَّزِيَّةُ الَّتِي لَا - مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ ۵۷۸ (الملهوف: ص ۲۲۹، مشير الأحران: ص ۱۱۳).

۲- (۲) أَمَرَ يَزِيدُ اللَّعِينُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَطِيفَ بِهِ فِي مَدَائِنِ الشَّامِ وَغَيْرِهَا ۵۷۹ (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۵۹).

۳- (۳) شهری در سه میلی کوفه که نزدیک جایی به نام نجف بوده و اکنون، نجف نامیده می شود (معجم البلدان: ج ۲ ص ۳۲۸، نیز، ر.ک: نقشه شماره ۴ در پایان همین کتاب).

رسیدیم. امام علیه السلام و اسماعیل، فرود آمدند و من نیز با آن دو، فرود آمدم. امام علیه السلام نماز خواند و اسماعیل، نماز خواند و من نیز نماز خواندم.

امام علیه السلام به اسماعیل فرمود: «برخیز و بر جدت حسین علیه السلام، سلام بده».

گفتم: فدایت شوم! آیا حسین در کربلا نیست؟

فرمود: «چرا! اما هنگامی که سرش را به شام بردند، یکی از وابستگان ما، آن را ربود و در کنار امیر مؤمنان علیه السلام به خاک سپرد» (۱).

۵۷۸. تهذیب الأحکام - به نقل از عبد الله بن طلحه نهدی - بر امام صادق علیه السلام در آمدم. امام علیه السلام سخنی گفت و ما نیز با او سخن گفتیم و با ایشان رفتیم تا به نجف رسیدیم. امام علیه السلام به جایی رفت و نماز خواند و سپس به اسماعیل [فرزندش] فرمود: «برخیز و نزد سر پدرت حسین علیه السلام نماز بخوان».

من گفتم: مگر سر حسین علیه السلام را به شام نبردند؟

فرمود: «چرا! اما فلان وابسته ما آن را ربود و آورد و این جا به خاک سپرد» (۲).

۵۷۹. الکافی - به نقل از ابان بن تغلب - با امام صادق علیه السلام بودم که بر پشت کوفه گذشت و فرود آمد و دو رکعت نماز خواند. سپس اندکی جلو رفت و دو رکعت نماز خواند. سپس اندکی راه رفت و فرود آمد و دو رکعت نماز خواند و آن گاه فرمود: «این جا،

ص: ۷۲۰

۱- (۱) قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ [الصَّادِقُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ بِالْحَيْرَةِ: أَمَا تُرِيدُ مَا وَعَدْتُكَ؟ قُلْتُ: بَلَى - يَعْنِي الدَّهَابَ إِلَى قَبْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - قَالَ: فَرَكِبَ وَرَكِبَ إِسْمَاعِيلُ وَرَكِبْتُ مَعَهُمَا، حَتَّى إِذَا جَاَزَ الثَّوْبَةَ، وَكَانَ بَيْنَ الْحَيْرَةِ وَالنَّجْفِ عِنْدَ ذِكْوَاتِ بَيْضٍ، نَزَلَ وَنَزَلَ إِسْمَاعِيلُ وَنَزَلْتُ مَعَهُمَا، فَصَيَّ لِي وَصَيَّ لِي إِسْمَاعِيلُ وَصَلَّيْتُ. فَقَالَ لِإِسْمَاعِيلَ: قُمْ فَسَلِّمْ عَلَيَّ جَدَّكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَلَيْسَ الْحُسَيْنُ بِكَرْبَلَاءَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، وَلَكِنْ لَمَّا حَمَلَ رَأْسَهُ إِلَى الشَّامِ سَيَّرَقَهُ مَوْلَى لَنَا، فَدَفَنَهُ بِجَنْبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۵۸۰ (الکافی: ج ۴ ص ۵۷۱ ح ۱، [۱] کامل الزیارات: ص ۸۳ ح ۸۰). [۲]

۲- (۲) دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ [الصَّادِقِ] عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَكَرَ حَدِيثًا، فَحَدَّثَنَا - قَالَ: فَمَضَيْنَا مَعَهُ - يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْغُرِيِّ، قَالَ: فَأَتَى مَوْضِعًا، فَصَيَّ لِي. ثُمَّ قَالَ لِإِسْمَاعِيلَ: قُمْ فَصَلِّ عِنْدَ رَأْسِ أَبِيكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قُلْتُ: أَلَيْسَ قَدْ ذُهِبَ بِرَأْسِهِ إِلَى الشَّامِ؟ قَالَ: بَلَى، وَلَكِنْ فَلَانٌ مَوْلَانَا سَيَّرَقَهُ، فَجَاءَ بِهِ، فَدَفَنَهُ هَاهُنَا ۵۸۱ (تهذیب الأحکام: ج ۶ ص ۳۵ ح ۷۲، روضه الواعظین: ص ۴۵۰). [۳]

جایگاه قبر امیر مؤمنان علیه السلام است».

گفتم: فدایت شوم! آن دو جا که نماز خواندی، چه؟

فرمود: «جایگاه سر حسین علیه السلام و منزلگاه [امام] قائم علیه السلام بود». (۱)

۲-۴/۱۲ کربلا

۵۸۰. الأمالی، صدوق - به نقل از فاطمه دختر امام علی علیه السلام - یزید - که خدا، لعنتش کند - فرمان داد تا زنان خاندان حسین علیه السلام را با علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام در بازداشتگاهی زندانی کنند که آنان را از گرما و سرما نگاه نمی داشت، تا آن جا که صورتشان پوست انداخت و در بیت المقدس، سنگی را از روی زمین برداشتند، جز آن که زیر آن، خون تازه ای یافتند و مردم، آفتاب را بر دیوارهای خود، مانند ملحفه های زعفرانی، سرخ رنگ دیدند، تا آن که علی بن الحسین علیه السلام همراه زنان، [از شام] بیرون آمد و سر حسین علیه السلام را به کربلا باز گرداند. (۲)

۵۸۱. الملهوف: در باره سر حسین علیه السلام، روایت شده که باز گردانده شد و در کربلا به همراه پیکر شریفش - که دروهای خدا بر او باد - دفن گردید و عمل فرقه شیعه [در زیارت کربلا] هم مطابق همین دیدگاه مورد اشاره است. (۳)

ص: ۷۲۱

۱- (۱) كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ [الصَّادِقِ] عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَمَرَّ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ، فَنَزَلَ فَصَيَّ لِي رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ تَقَدَّمَ قَلِيلًا، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ سَارَ قَلِيلًا، فَنَزَلَ فَصَيَّ لِي رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: هَذَا مَوْضِعُ قَبْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَالْمَوْضِعَيْنِ اللَّذَيْنِ صَلَّيْتَ فِيهِمَا؟ قَالَ: مَوْضِعُ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَوْضِعُ مَنْزِلِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۵۸۲ (الكافي: ج ۴ ص ۵۷۲ ح ۲، [۱] كامل الزيارات: ص ۸۳ ح ۸۱). [۲]

۲- (۲) إِنَّ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمَرَ بِنِسَاءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَحَبَسَنَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَحْبَسٍ لَا يَكْتُبُهُمْ مِنْ حَرٍّ وَلَا قَرٍّ، حَتَّى تَقَشَّرَتْ وُجُوهُهُمْ، وَلَمْ يُرْفَعْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ حَجْرٌ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا وَجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَيْبُطٌ، وَأَبْصَرَ النَّاسُ الشَّمْسَ عَلَى الْحَيْطَانِ حَمَاءً كَأَنَّهَا الْمَلَا حِفُّ الْمُعْصَفَرَةِ، إِلَى أَنْ خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِالنِّسْوَةِ، وَرَدَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى كَرْبَلَاءَ ۵۸۳ (الأمالی، صدوق: ص ۲۳۱ ح ۲۴۳، [۳] روضه الواعظین: ص ۲۱۲). [۴]

۳- (۳) أَمَّا رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرُوي أَنَّهُ أَعِيدَ، فَدُفِنَ بِكَرْبَلَاءَ مَعَ جَسَدِهِ الشَّرِيفِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَكَانَ عَمَلُ الطَّائِفَةِ عَلَى هَذَا الْمَعْنَى الْمُشَارِ إِلَيْهِ ۵۸۴ (الملهوف: ص ۲۲۵، مثير الأحزان: ص ۱۰۷).

۵۸۲. أنساب الأشراف - به نقل از کلبی - یزید، سر حسین علیه السلام را به مدینه فرستاد و آن را بر چوبی نصب کردند. سپس به دمشق، باز گردانده شد و آن را در باغچه ای دفن کردند. نیز گفته می شود که آن را در کاخ سلطنتی دفن کردند و در قبرستان هم گفته اند. (۱)

۵۸۳. الرد علی المتعصب العنید - به نقل از محمد بن عمر بن صالح - آنان سر حسین علیه السلام را در یکی از خزانه های یزید یافتند. کفنش کردند و آن را در دمشق، نزدیک دروازه فرادیس (۲) به خاک سپردند. (۳)

۵۸۴. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: سلیمان بن عبد الملک بن مروان، پیامبر صلی الله علیه و آله را در عالم رؤیا دید که به او نیکی و مهربانی می کند. پس حسن بصری را فرا خواند و ماجرا را گفت و از تعبیر خوابش پرسید. حسن گفت: شاید تو به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، نیکی ای کرده ای.

سلیمان گفت: سر حسین را در خزانه یزید بن معاویه یافتیم. پنج پارچه دیبا بر آن پوشاندم و به همراه گروهی از یارانم بر آن، نماز خواندم و آن را در قبر نهادم.

حسن گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر این کار، از تو خشنود شده است.

سلیمان، به حسن بصری احسان کرد و فرمان داد تا هدایایی به او بدهند. (۴)

ص: ۷۲۲

۱- (۱) بَعِثَ يَزِيدُ بِرَأْسِهِ [أَي رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] إِلَى الْمَدِينَةِ، فَنُصِبَ عَلَى خَشَبِهِ، ثُمَّ رُدَّ إِلَى دِمَشْقٍ، فَدُفِنَ فِي حَائِطِ بِهَا، وَيُقَالُ فِي دَارِ الْإِمَارَةِ، وَيُقَالُ فِي الْمَقْبَرَةِ ۵۸۵ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۹). [۱]

۲- (۲) فرادیس، جایی است در نزدیکی دمشق. دروازه فرادیس، یکی از دروازه های دمشق بوده است (معجم البلدان: ج ۴ ص ۴۴۲). [۲]

۳- (۳) إِنَّهُمْ وَجَدُوا رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام فِي خِزَانِهِ لِيَزِيدَ، فَكَفَّنُوهُ، وَدَفَنُوهُ بِدِمَشْقٍ عِنْدَ بَابِ الْفَرَادِيسِ ۵۸۶ (الرد علی المتعصب العنید: ص ۵۰، المنتظم: ج ۵ ص ۳۴۴). [۳]

۴- (۴) إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّهُ يَبْرُهُ وَيَلْطِفُهُ، فَدَعَا الْحُسَيْنَ الْبَصْرِيَّ، وَقَصَّ عَلَيْهِ وَسَأَلَهُ عَنْ تَأْوِيلِهِ، فَقَالَ الْحَسَنُ: لَعَلَّكَ اصْطَنَعْتَ إِلَى أَهْلِهِ مَعْرُوفًا. فَقَالَ سُلَيْمَانُ: إِنِّي وَجَدْتُ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام فِي خِزَانِهِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَكَسَوْتُهُ خَمْسَةَ مِثْقَالٍ مِنَ الدِّبَاجِ، وَصَيَّلْتُ عَلَيْهِ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِي، وَقَبْرْتُهُ. فَقَالَ الْحَسَنُ: إِنَّ النَّبِيَّ رَضِيَ عَنْكَ بِسَبَبِ ذَلِكَ، فَأَحْسَنَ إِلَيَّ الْحَسَنُ الْبَصْرِيَّ، وَأَمَرَ لَهُ بِجَوَائِزٍ ۵۸۷ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۷۵؛ [۴] المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۶۳). [۵]

۵۸۵. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): یزید، سر حسین علیه السلام را به سوی عمرو بن سعید بن عاص فرستاد. او در آن زمان، کار گزار وی در مدینه بود و گفت: دوست داشتم که آن را برای من نمی فرستاد....

آن گاه عمرو بن سعید، فرمان داد تا سر حسین علیه السلام را کفن کنند و در بقیع، نزد قبر مادرش به خاک بسپارند. (۱)

۵۸۶. مشیر الأحزان: هنگامی که سر امام حسین علیه السلام به مدینه رسید، از هر سو، شیون برخاست و مروان بن حکم خواند:

دَوْسِر، چنان ضربه ای زد

که میخ حکومت را محکم کوید و استوار کرد.

آن گاه با سرِ چوب دستی اش، شروع به زدن به صورت او کرد و می خواند:

به! چه خوش است خُنکای تو در دستانم

و سرخی [خونِ جاری شده بر] گونه هایت!

گویی در جامه زعفرانی غنوده اند!

ای حسین! انتقامم را از تو گرفتم و دلم خُنک شد! (۲)

ص: ۷۲۳

۱- (۱) بَعَثَ يَزِيدُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ، وَهُوَ عَامِلٌ لَهُ يَوْمَئِذٍ عَلَى الْمَدِينَةِ، فَقَالَ عَمْرُو: وَدِدْتُ أَنَّهُ لَمْ يَبْعَثْ بِهِ إِلَيَّ... ثُمَّ أَمَرَ عَمْرُو بِنُ سَعِيدِ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَكَفَّنَ وَدُفِنَ بِالْبَقِيعِ عِنْدَ قَبْرِ امِّهِ ۵۸۸ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۹۰، المنتظم: ج ۵ ص ۳۴۴). [۱]

۲- (۲) لَمَّا وَفَى رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَدِينَةَ، سَجَعَتِ الْوَاعِيَةُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَقَالَ مَرُوانُ بْنُ الْحَكَمِ: ضَرَبْتُ دَوْسِرَ فِيهِمْ ضَرْبَةً أَثْبَتَتْ أوتَادَ حُكْمٍ فَاسْتَقَرَّ ثُمَّ أَخَذَ يَنْكُتُ وَجْهَهُ بِقَضِيبٍ، وَيَقُولُ: يَا حَبَّذَا بَرْدُكَ فِي الْيَدَيْنِ وَلَوْ نَكَتِ الْأَحْمَرُ فِي الْخَدَّيْنِ كَأَنَّهُ بَاتَ بِمَجْسَدَيْنِ شَفِيَتْ مِنْكَ النَّفْسُ يَا حُسَيْنُ ۵۸۹ (مشیر الأحزان: ص ۹۵، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۲۴). [۲]

۵۸۷. معجم البلدان: در قاهره، مزاری است که سر حسین بن علی علیه السلام در آن قرار دارد و از عَسْقَلان، (۱) هنگامی که فرنگیان، آن را تصرف کردند، به آن جا منتقل شد و آن، زیارتگاهی در پشت کاخ سلطنتی است. (۲)

۵۸۸. لواعج الأشجان: مورخان متعددی حکایت کرده اند که خلیفه علوی مصر، [کسی را] به عَسْقَلان (شهری میان مصر و شام که اکنون ویران شده است) فرستاد و سری را که مدعی بود سر حسین علیه السلام است، بیرون آورد و به مصر (قاهره) برد و در جایی که الآن مزاری معروف است، به خاک سپرد.

آن جا اکنون، زیارتگاهی است که آن را گرامی می دارند و به زیارتش می روند و کنارش، مسجدی بزرگ است که آن را در سال ۱۳۲۱ هجری دیده ام. مصریان، زن و مرد، گروه گروه به زیارتش می روند و در آن جا، دعا و گریه و زاری می کنند و تردیدی در برداشتن آن سر از عَسْقَلان به وسیله علویان و دفن آن در مصر نیست؛ اما این که آن، سر حسین علیه السلام بوده باشد، جای تردید است. (۳)

ص: ۷۲۴

۱- (۱) عَسْقَلان، شهری در شام و جزو فلسطین است که در ساحل دریا، میان غزه و بیت جبرین واقع است (معجم البلدان: ج ۴ ص ۱۲۲. [۱] نیز، ر.ک: نقشه شماره ۵ در پایان همین کتاب).

۲- (۲) بِالْقَاهِرَةِ مَشْهُدٌ بِهِ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، نُقِلَ إِلَيْهَا مِنْ عَسْقَلَانَ لَمَّا أَخَذَ الْفَرَنْجُ عَسْقَلَانَ، وَهُوَ خَلْفَ دَارِ الْمَمْلَكَةِ يُزَارُ ۵۹۰ (معجم البلدان: ج ۵ ص ۱۴۲). [۲]

۳- (۳) حَكِي غَيْرُ وَاحِدٍ مِنَ الْمُؤَرِّخِينَ أَنَّ الْخَلِيفَةَ الْعَلَوِيَّ بِمِصْرَ أَرْسَلَ إِلَى عَسْقَلَانَ- وَهِيَ مَدِينَةٌ كَانَتْ بَيْنَ مِصْرَ وَالشَّامِ، وَالْآنَ هِيَ خَرَابٌ- فَاسْتَخْرَجَ رَأْسًا زَعَمَ أَنَّهُ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَجِيءَ بِهِ إِلَى مِصْرَ، فَدَفِنَ فِيهَا فِي الْمَشْهُدِ الْمَعْرُوفِ الْآنَ، وَهُوَ مَشْهُدٌ مُعْظَمٌ يُزَارُ، وَإِلَى جَانِبِهِ مَسْجِدٌ عَظِيمٌ رَأَيْتُهُ فِي سَنَةِ إِحْدَى وَعِشْرِينَ بَعْدَ الثَّلَاثِمِئَةِ وَأَلْفٍ، وَالْمِصْرِيُّونَ يَتَوَافَدُونَ إِلَى زِيَارَتِهِ أَفْوَاجًا رِجَالًا- وَنِسَاءً، وَيَدْعُونَ وَيَتَضَرَّعُونَ عِنْدَهُ. وَأَخَذَ الْعَلَوِيُّونَ لِتَذْلِكِ الرَّأْسِ مِنْ عَسْقَلَانَ وَدَفَنُوهُ بِمِصْرَ كَأَنَّهُ لَا رَيْبَ فِيهِ، لَكِنَّ الشَّانَ فِي كَوْنِهِ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ۵۹۱ (لواعج الأشجان: ص ۱۹۱). [۳]

۵۸۹. البدایه و النهایه: فاطمیان- که پیش از سال ۴۰۰ تا پس از سال ۶۶۰ [هجری] سرزمین مصر را در اختیار داشتند- ادعا کردند که سر حسین علیه السلام به سرزمین مصر رسیده و آنها آن را در آن جا به خاک سپرده اند و مزار مشهور کنونی در مصر را بر آن بنا کرده اند؛ بنایی که پس از سال ۵۰۰ هجری، «تاج الحسین» نامیده شده است.

عالم بزرگ متعددی به بی اصل بودن این مطلب، تصریح کرده اند و مقصود فاطمیان از این کار، ترویج نسب شریف ادعایی شان [در انتساب خویش به علی علیه السلام] بوده که در آن، دروغگو و خیانتکار بودند. قاضی باقلانی و عالم بزرگ دیگر در روزگار حکومت ایشان در حدود سال ۴۰۰ هجری، به این مطلب، تصریح کرده اند، همان گونه که ما همه آن را در جای خود، بر می رسیم، إن شاء الله تعالی! (۱)

می گویم: بیشتر مردم، مانند همیشه، این ادعا را پذیرفته اند و آن را بازگو می کنند که فاطمیان، سری را آوردند و آن را در جای مسجد کنونی یاد شده، نهادند و گفتند: «این، سر حسین علیه السلام است». این خبر، در میان مردم، پخش شد و آنان به آن، عقیده یافتند، و البته خدا، داناتر است! (۲)

ص: ۷۲۵

۱- (۱) گفتنی است که یکی از نخستین واکنش های عباسیان به ظهور حکومت فاطمی در مصر، انکار نسب فاطمیان بود و فقیهان و مؤرخان نزدیک به عباسیان (همچون ابن کثیر، مؤلف البدایه و النهایه)، به اختیار یا به اجبار، و از روی تحقیق یا بدون تحقیق، به ترویج این دیدگاه می پرداختند.

۲- (۲) إِدْعَتِ الطَّائِفَةُ الْمَسِيحُونَ بِالْفَاطِمِيِّينَ - الَّذِينَ مَلَكَوا الدِّيَارَ الْمِصْرِيَّةَ قَبْلَ سَنَةِ أَرْبَعِمِئَةٍ إِلَى مَا بَعْدَ سَنَةِ سِتِّينَ وَسِتِّمِئَةٍ - أَنْ رَأَسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَلَ إِلَى الدِّيَارِ الْمِصْرِيَّةِ، وَدَفَنُوهُ بِهَا، وَبَنَوْا عَلَيْهِ الْمَشْهَدَ الْمَشْهُورَ بِبِمِصْرَ، الَّذِي يُقَالُ لَهُ تَاجُ الْحُسَيْنِ، بَعْدَ سَنَةِ خَمْسِمِئَةٍ. وَقَدْ نَصَّ غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَيْمِهِ أَهْلِ الْعِلْمِ عَلَى أَنَّهُ لَا أَصْلَ لِدَلِيكَ، وَإِنَّمَا أَرَادُوا أَنْ يُرَوِّجُوا بِدَلِيكَ بُطْلَانَ مَا ادَّعَوْهُ مِنْ النَّسَبِ الشَّرِيفِ، وَهُمْ فِي ذَلِكَ كَذَبَةٌ خَوْنَةٌ، وَقَدْ نَصَّ عَلَى ذَلِكَ الْقَاضِي الْبَاقِلَانِيُّ وَغَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَيْمِهِ الْعُلَمَاءِ فِي دَوْلَتِهِمْ فِي حُدُودِ سَنَةِ أَرْبَعِمِئَةٍ، كَمَا سَبَّبْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ إِذَا انْتَهَيْنَا إِلَيْهِ فِي مَوَاضِعِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. قُلْتُ: وَالنَّاسُ أَكْثَرُهُمْ يُرَوِّجُ عَلَيْهِمْ مِثْلَ هَذَا، فَإِنَّهُمْ جَاؤُوا بِرَأْسِ، فَوَضَعُوهُ فِي مَكَانِ هَذَا الْمَسْجِدِ الْمَذْكُورِ، وَقَالُوا: هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَارَاجَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، وَاعْتَقَدُوا ذَلِكَ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ ۵۹۲ (البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۲۰۴). [۱]

اشاره

همان گونه که ملاحظه شد، گزارش های مربوط به محلّ دفن سر مقدّس سید الشهداء علیه السلام، به پنج دسته تقسیم می شوند: دسته اوّل، آنچه دلالت دارد که سر امام علیه السلام در کنار قبر پدرش امیر مؤمنان علیه السلام دفن شده است. بیشتر منابع معتبر روایی (مانند: الکافی، تهذیب الأحکام و کامل الزیارات)، در این دسته قرار دارند.

هر چند برخی از این گزارش ها را می توان توجیه کرد که مقصود، جایگاه گذاشتن سر مقدّس آن امام است، ظاهراً دلالت مجموع آنها بر این که سر مقدّس امام علیه السلام در کنار مرقد پدر بزرگوارش دفن شده، غیر قابل تردید است. از این رو، علامه مجلسی با اشاره به این گزارش ها می گوید:

بدان که از گزارش های گذشته، به دست می آید که سر امام حسین - که درودهای خدا بر او و دودمانش باد - و بدن های آدم و نوح و هود و صالح - که درودهای خدا بر آنان باد - در کنار امام علی - که درودهای خدا بر او باد - دفن هستند. بنا بر این،

شایسته است که بعد از زیارت امام علی علیه السلام، همه آنها زیارت شوند (۱).

دسته دوم، گزارش هایی که حاکی اند که سر سید الشهداء علیه السلام به کربلا- بر گردانده و به جسد ایشان، ملحق شده است. گفتنی است حدیثی از اهل بیت علیهم السلام که بر این معنا دلالت داشته باشد، یافت نشد؛ لیکن گزارش صدوق در الأمالی و بیرونی در الآثار الباقیه و مستوفی هروی در ترجمه الفتوح و زکریای قزوینی در عجائب المخلوقات، این نکته را می رساند. (۲) همچنین سید ابن طاووس می گوید:

در باره سر حسین علیه السلام، روایت شده که [به کربلا] باز گردانده شد و در کنار بدن شریفش - که درودهای خدا بر او باد - دفن گردید و عمل شیعیان هم ناظر به همین نکته است.

گفتنی است آنچه سید بن طاووس به طایفه امامیه نسبت داده، از قرطبی (۳) و مناوی (۴) نیز نقل شده است؛ (۵) لیکن علامه مجلسی می گوید:

مشهور در میان علمای شیعه، این است که سر امام حسین علیه السلام با بدنش دفن شده و امام زین العابدین علیه السلام آن را به کنار جسد، بر گردانده است. اخبار فراوانی هم نقل شده که سر مبارک، در کنار قبر امیر مؤمنان علیه السلام دفن شده است (۶).

سید مرتضی قدس سرّه نیز در پاسخ این سؤال که: «آنچه روایت شده که سر امام حسین علیه السلام را به شام بردند، صحیح است یا نه؟»، می گوید:

همه راویان و واقعه نگاران طف، آن را روایت کرده اند و بر آن، اتفاق نظر دارند. نیز روایت شده که سر مبارک امام علیه السلام، پس از برده شدن به شام، بر گردانده شد و با

ص: ۷۲۷

۱- (۱) بحار الأنوار: ج ۱۰۰ ص ۲۵۱.

۲- (۲) ر.ک: ص ۷۲۱ (کربلا) و ص ۸۲۸ (عبور خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از کربلا).

۳- (۳) شیعیان می گویند: سر، چهل روز پس از شهادت، به بدن در کربلا بر گردانده شد و آن، روز مشهوری در میان آنهاست و زیارت در آن روز را «زیارت اربعین» می نامند (التذکره، قرطبی: ج ۲ ص ۲۴۵).

۴- (۴) شیعیان می گویند: سر، پس از شهادت، به بدن در کربلا باز گردانده شد (فیض القدير، مناوی: ج ۱ ص ۲۰۵).

۵- (۵) در شرح شهاب الدین احمد بن حجر عسقلانی بر الهمزیه فی مدح خیر البریه (ص ۲۷۱)، این چنین آمده است: نیز گفته شده که [سر حسین علیه السلام] پس از گذشت چهل روز از کشته شدنش، به جسد ایشان، بر گردانده شد.

۶- (۶) بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۴۵.

جسد شریفش در کربلا، دفن گردید.

اگر کسی به خاطر شتاعت و زشتی بیش از حد بردن سر بُریده امام علیه السلام به شام، از این که اجازه چنین کاری از سوی خداوند داده شده، شگفت زده شود، باید گفت: بردن سر بُریده به شام، شنیع تر و زشت تر از کشتن امام علیه السلام نیست و خداوند، اجازه کشته شدن ایشان و [حتّی] امیر مؤمنان علیه السلام را نیز داده است (۱).

دسته سوم، گزارش هایی که دلالت دارند که سر مقدّس سید الشهداء علیه السلام در دمشق، دفن شده است. (۲)

دسته چهارم، گزارش هایی که دلالت دارند که سر مقدّس امام علیه السلام در مدینه و در قبرستان بقیع، دفن شده است. (۳)

دسته پنجم، گزارش هایی که از دفن سر امام علیه السلام در مصر (قاهره) حکایت دارند. (۴)

تأمیل در گزارش های یاد شده، (۵) نشان می دهد که احتمال اول (دفن شدن سر مقدّس امام علیه السلام در کنار قبر امیر مؤمنان علیه السلام)، از منظر روایاتی که به اهل بیت علیهم السلام نسبت داده شده اند، قولی پذیرفته شده است، در حالی که از دیدگاه مورّخان و علمای امامیه و نیز تصوّر عمومی شیعیان، قول به دفن سر در کربلا، مشهورتر است و به همین دلیل، تعیین یکی از دو قول، مشکل است.

مدفن سرهای دیگر شهیدان کربلا

گزارش های مشهور، حاکی از آن است که علاوه بر سر مطهر امام حسین علیه السلام، سر سایر

ص: ۷۲۸

۱- (۱) رسائل الشریف المرتضی: ج ۳ ص ۱۳۰. نیز، ر.ک: إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۷۷.

۲- (۲) ر.ک: ص ۷۲۲ [۱] دمشق).

۳- (۳) ر.ک: ص ۷۲۳ (مدینه).

۴- (۴) ر.ک: ص ۷۲۴ [۲] مصر).

۵- (۵) برای مطالعه ارزیابی ای تاریخی از مجموع این گزارش ها (و نیز گزارش های متفرد دیگر)، ر.ک: نگاهی نو به جریان عاشورا: ص ۳۵۵ (مقاله «رأس الحسین و مقام های آن»، به قلم مصطفی صادقی)؛ تاریخ در آینه پژوهش: ش ۲۶ (مقاله «محل دفن سر مطهر امام حسین علیه السلام و دیگر شهیدان»، به قلم محسن رنجبر)؛ با اهل البیت فی مصر، خسرو شاهی.

شهدای کربلا نیز از کوفه به شام، فرستاده شده است؛ ولی در گزارش وقایع مربوط به انتقال اهل بیت امام حسین علیه السلام از کربلا به کوفه و شام و حاضر نمودن آنان در مجلس یزید، در اکثر نقل ها، تنها از سر مطهر امام علیه السلام سخن به میان آمده و البته در برخی از متون، اشاره ای به سرهای سایر شهدا نیز شده است. همچنین منابع معتبر در باره مکان دفن سرهای شهیدان، ساکت اند و در یافته های ما، تنها در ترجمه «الفتوح» ابن اعثم (اثر فارسی مستوفی هروی/ ق ۶ ق)، باز گرداندن سرها و الحاق آنها به بدن هایشان در کربلا در بیستم صفر توسط امام زین العابدین علیه السلام، گزارش شده است. (۱)

مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه می گوید:

بعد از سال ۱۳۲۱ هجری قمری، در آرامگاه مشهور به «باب الصغیر» در دمشق، مقبره ای را دیدم که بر سر در آن، سنگی نصب بود و روی آن، این نوشته بود: «این جا محلّ دفن سرهای عباس بن علی و علی اکبر بن حسین و حیب بن مظاهر است». پس از دو سال، این مقبره خراب و بازسازی شد و آن سنگ، برداشته شد و در داخل مقبره ضریحی ساختند و نام های بسیاری از شهیدان کربلا را بر آن نوشتند؛ اما حقیقت، این است که آن مقبره، بر حسب آنچه بر سر در آن بود، منسوب به آن سه سر شریف است و به گمان قوی، انتسابش به آن سرهای شریف نیز صحیح است؛ چرا که سرهای شهیدان، پس از حمل شدن به دمشق و گردانده شدن در شهر و برآورده شدن هدف یزید (دایر بر پیروزی و زهر چشم گرفتن از مردم و خنک شدن دلش)، به ناچار بایستی در یکی از گورستان های شهر، دفن می شدند که از میان آنها، این سه سر، در آرامگاه باب الصغیر، مدفون شده اند و جای دفنشان حفظ شده است، و البته حقیقت را خدا می داند (۲).

بنا بر این، هر چند مکانی که در باب الصغیر دمشق در حال حاضر به عنوان مدفن سر شهدا معروف گردیده، در مورد تعدادی از آنها محتمل است، لیکن دلیل روایی یا تاریخی قاطع و روشنی بر این انتساب، وجود ندارد.

ص: ۷۲۹

۱- (۱) ترجمه الفتوح: ص ۹۱۶. نیز، ر. ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۸ ص ۵۵.

۲- (۲) اعیان الشیعه: ج ۱ ص ۶۲۷. [۱]

۵۹۰.الإرشاد: صبحدم، عید الله بن زیاد، سر حسین علیه السلام را روانه کرد و آن را در همه کوجه های کوفه و قبیله های آن چرخاند و از زید بن ارقم روایت شده که گفته است: سر حسین علیه السلام را بر من گذراندند. سر بر نیزه بود و من، در حجره ای [نشسته] بودم. هنگامی که به روبه روی من رسید، شنیدم که می خواند: «آیا پنداشتی که اصحاب کهف و اصحاب رقیم، از نشانه های شگفت ما بودند؟!» (۱). به خدا سوگند که مو بر تنم راست شد و فریاد زدم: به خدا سوگند، سر تو-ای فرزند پیامبر خدا-، شگفت تر و شگفت تر است! (۲)

۵۹۱. تاریخ دمشق - به نقل از منهل بن عمرو - : به خدا سوگند، من سر حسین بن علی علیه السلام را، هنگامی که می بردند، دیدم. من در دمشق بودم و جلوی سر، مردی سوره کهف را قرائت می کرد تا به این سخن خدای متعال رسید: «آیا پنداشتی که اصحاب کهف و

ص: ۷۳۰

۱- (۱) سوره کهف: آیه ۹.

۲- (۲) وَلَمَّا أَصْبَحَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ، بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَدِيرَ بِهِ فِي سِكَكِ الْكُوفَةِ كُلِّهَا وَقَبَائِلِهَا، فَرَوَى عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ أَنَّهُ قَالَ: مُرِّبِهِ [أَيِ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ] عَلَيَّ، وَهُوَ عَلَى رُمْحٍ، وَأَنَا فِي غُرْفَةٍ، فَلَمَّا حَازَنِي سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ أَصْحَابَ الْكُهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا»، فَقَفَّ - وَاللَّهِ - شَعْرِي وَنَادَيْتُ: رَأْسِيكَ - وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ - أَعْجَبُ وَأَعْجَبُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۷، [۱] كشف الغممه: ج ۲ ص ۲۷۹).

رَقِيم، از نشانه های شگفت ما بودند؟!». آن گاه خداوند، سر را به سخن در آورد و با شیوایی تمام گفت: «شگفت تر از ماجرای اصحاب کُهِف، کُشتن و بردن من است». (۱)

۵۹۲. تاریخ دمشق - به نقل از سلمه بن کُهَیل -: سرِ حسین بن علی علیه السلام را بر نیزه دیدم، در حالی که می گفت: (خدا، به زودی، تو را از شرّ آنان، کفایت می کند؛ و او شنوا و داناست) (۲). (۳)

۲/۵ اسلام آوردن رهبر یهودیان

۵۹۳. الخرائج و الجرائح - به نقل از سلیمان بن مهران اعمش، از مردی -: بزرگِ یهودیان، بر یزید در آمد و گفت: این سر، چیست؟

گفت: سرِ یک شورش است.

گفت: او کیست؟ گفت: حسین است.

گفت: پسر چه کسی؟ گفت: پسر علی.

گفت: مادرش کیست؟ گفت: فاطمه.

گفت: فاطمه کیست؟ گفت: دختر محمّد.

گفت: همان پیامبرتان؟! گفت: آری.

گفت: خدا، خیرتان ندهد! دیروز، پیامبرتان بوده و امروز، پسر دخترش را می کشید؟! وای بر تو! میان من و داوود پیامبر، هفتاد و اندی واسطه است؛ اما

ص: ۷۳۱

۱- (۱) أَنَا وَاللَّهِ - رَأَيْتُ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ حُمِلَ، وَأَنَا بِدِمَشْقَ، وَبَيْنَ يَدَيْ الرَّأْسِ رَجُلٌ يَقْرَأُ سُورَةَ الْكَهْفِ، حَتَّى بَلَغَ قَوْلَهُ تَعَالَى: «أُمِّ حَسِبْتِ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا»، قَالَ: فَأَنْطَقَ اللَّهُ الرَّأْسَ بِلِسَانٍ ذَرِبٍ، فَقَالَ: أَعْجَبٌ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ قَتْلِي وَحَمَلِي ۵۹۴ (تاریخ دمشق: ج ۶۰ ص ۳۷۰؛ الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۵۷۷ ح ۱).

۲- (۲) سورة بقره: آیه ۱۳۷.

۳- (۳) رَأَيْتُ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْقَنَا، وَهُوَ يَقُولُ: «فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» ۵۹۵ (تاریخ دمشق: ج ۲۲ ص ۱۱۷).

یهودیان، چون مرا می بینند، تا کمر، جلویم خم می شوند. سپس به سوی تشت رفت و سر را بوسید و [به آن] گفت: گواهی می دهم که جز خداوند، خدایی نیست و جدت محمد، پیامبر خداست.

آن گاه، بیرون رفت. یزید [وقتی چنین دید،] به کشتنش فرمان داد. (۱)

۳/۵ داستانی از زبان یکی از حاملان سر امام علیه السلام

۵۹۴. المعجم الكبير - به نقل از ابو قیبل - هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد، سرش را جدا کردند و [در راه] در اولین منزل که فرود آمدند، شراب نوشیدند و به خاطر سر، شب را بیدار مانده بودند که قلمی آهنین از دیوار در برابرشان بیرون آمد و با خطی خونین نوشت:

آیا امتی که حسین را کشته اند

شفاعت جدش را در روز حساب، امید می برند؟!!

آنان [ترسیدند و] سر را نهاده، گریختند و سپس، باز گشتند. (۲)

ص: ۷۳۲

۱- (۱) دَخَلَ عَلَيْهِ [أَيُّ عَلِيٍّ يَزِيدَ] رَأْسُ الْيَهُودِ، فَقَالَ: مَا هَذَا الرَّأْسُ؟ فَقَالَ: رَأْسُ خَارِجِيٍّ. قَالَ: وَمَنْ هُوَ؟ قَالَ: الْحُسَيْنُ. قَالَ: ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ عَلِيٍّ. قَالَ: وَمَنْ أُمُّهُ؟ قَالَ: فَاطِمَةُ. قَالَ: وَمَنْ فَاطِمَةُ؟ قَالَ: بِنْتُ مُحَمَّدٍ. قَالَ: نَبِيِّكُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: لَا جَزَاكُمْ اللَّهُ خَيْرًا، بِالْأَمْسِ كَانَ نَبِيِّكُمْ وَالْيَوْمَ قَتَلْتُمْ ابْنَ بَنْتِهِ! وَيَحِيَّكَ إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ دَاوُودَ النَّبِيِّ تَيْفًا وَسَبْعِينَ أَبًا، فَأِذَا رَأْتَنِي الْيَهُودُ كَفَّرْتَ لِي. ثُمَّ مَالَ إِلَى الطَّشْتِ، وَقَبَلَ الرَّأْسَ، وَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ حَيْدَكَ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَخَرَجَ، فَأَمَرَ يَزِيدَ بِقَتْلِهِ ۵۹۶ (الخراج والجرائح: ج ۲ ص ۵۸۱ الرقم ۲، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۸۷ الرقم ۳۱). [۱]

۲- (۲) لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ احْتَرَّوْا رَأْسَهُ، وَقَعَدُوا فِي أَوَّلِ مَرَحَلِهِ يَشْرِبُونَ النَّبِيذَ يَتَحَيَّوْنَ بِالرَّأْسِ، فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ قَلَمٌ مِنْ حَدِيدٍ مِنْ حَائِطٍ، فَكَتَبَ بِسَطْرِ دَمٍ: أَتَرْجُو أُمَّهُ قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ حَيْدِهِ يَوْمَ الْحِسَابِ فَهَرَبُوا وَتَرَكَوْا الرَّأْسَ، ثُمَّ رَجَعُوا ۵۹۷ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۲۳ ش ۲۸۷۳، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۴۳).

۱/۶ روانه کردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کوفه

۵۹۵.الإرشاد: عمر بن سعد، بقیه روز عاشورا و نیز تا ظهر روز بعد را [در کربلا] ماند و سپس به لشکر، فرمان حرکت داد و در حالی که دختران و خواهران حسین علیه السلام و همه زنان و کودکان کاروان [اسیران] با او بودند، رو به کوفه نهاد که در میان آنان، زین العابدین علیه السلام نیز بود. ایشان، شکم روش داشت و نزدیک به مرگ بود. (۱)

۵۹۶.الکامل فی التاريخ: عمر بن سعد، پس از کشتن حسین علیه السلام، دو روز [در کربلا] توقف کرد و سپس به سوی کوفه حرکت نمود و دختران و خواهران و کودکان همراه حسین علیه السلام و نیز زین العابدین علیه السلام را - که بیمار بود - با خود برد. (۲)

۵۹۷.الملهوف: عمر بن سعد - که خدا، لعنتش کند - سر حسین علیه السلام را - که بر او درود و سلام باد - در همان روز عاشورا، همراه خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی به

ص: ۷۳۳

۱- (۱) أقام [عمر بن سعد] بقیه یومه والیوم الثانی إلى زوال الشمس، ثم نادى فی الناس بالرحیل، و توجه إلى الكوفه ومعه بنات الحسین علیه السلام وأخواته ومن كان معه من النساء والصبيان، وعلی بن الحسین علیه السلام فیهم وهو مریض بالذرب وقد أشفی ۵۹۸ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۴، [۱] إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۷۰). [۲]

۲- (۲) أقام عمر [بن سعد] بعد قتله [أی الحسین علیه السلام] یومین، ثم ارتحل إلى الكوفه، وحمل معه بنات الحسین علیه السلام وأخواته ومن كان معه من الصبيان، وعلی بن الحسین علیه السلام مریض ۵۹۹ (الکامل فی التاريخ: ج ۲ ص ۵۷۴). [۳]

سوی عید الله بن زیاد، روانه کرد. او فرمان داد تا سرِ بقیه یاران و خاندان حسین علیه السلام را از تن، جدا کنند و آنها به وسیله شمر بن ذی الجوشن - که خدا، لعنتش کند - و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج، روانه شدند. آنان، سرها را آوردند تا به کوفه رسیدند.

ابن سعد، بقیه روز عاشورا و تا ظهر روز بعد را توقّف کرد و سپس با بازماندگان خانواده حسین علیه السلام حرکت نمود و همسران امام علیه السلام را بر پارچه ای روی تخته و بر کوهان شتران بی جهاز و بی پوشش نشانید و با صورت برهنه میان دشمنان حرکت داد، در حالی که آنان، امانت بهترین پیامبران بودند، و آنان را به سان اسیران ترک و روم، در بند غم و مصیبت راندند. (۱)

۲/۶ وداع خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله با شهیدان

۵۹۸. تاریخ الطبری - به نقل از قرّه بن قیس تمیمی - به زنان و خانواده و فرزندان حسین علیه السلام، هنگامی که بر [جنازه] او گذشتند، نگریستم. شیون می کردند و صورت خود را می خراشیدند....

هر چه را از یاد ببرم، سخن زینب، دختر فاطمه را به هنگام گذر بر برادر به خاک افتاده اش از یاد نمی برم که می گفت: «وا محمدا! وا محمدا! فرشتگان آسمان بر تو درود بفرستند! این، حسین است که به صحرا افتاده و در خون خفته و دست و پا بریده است. وا محمدا! دخترانت، اسیر گشته اند و فرزندان، قطعه قطعه شده اند و

ص: ۷۳۴

۱- (۱) إِنَّ عَمَرَ بْنَ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَهُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ، مَعَ خَوْلِيِّ بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ وَحَمِيدِ بْنِ مُسْلِمِ الْأَزْدِيِّ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، وَأَمَرَ بِرُؤُوسِ الْبَاقِيْنَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ فَقَطَّعَتْ، وَسَرَّحَ بِهَا مَعَ شَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَقَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَعَمْرٍو بْنِ الْحَجَّاجِ، فَأَقْبَلُوا بِهَا حَتَّى قَدِمُوا الْكُوفَةَ. وَأَقَامَ ابْنُ سَعْدٍ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَالْيَوْمِ الثَّانِيَّ إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ، ثُمَّ رَحَلَ بِمَنْ تَخَلَّفَ مِنْ عِيَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَحَمَلَ نِسَاءَهُ عَلَى أَحْلَاسِ الْجِمَالِ بَغِيرِ وِطَاءٍ وَلَا غِطَاءٍ، مُكَشِّفَاتِ الْوُجُوهِ بَيْنَ الْأَعْدَاءِ، وَهُنَّ وَدَائِعُ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ، وَسَاقُوهُنَّ كَمَا يُسَاقُ سَبْيُ التُّرْكِ وَالرُّومِ فِي أَسْرِ الْمَصَائِبِ وَالْهَمُومِ ۶۰۰ (الملهوف: ص ۱۸۹، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۰۷). [۱]

باد صبا بر آنها می وزد».

به خدا سوگند که زینب، دوست و دشمن را گریاند. (۱)

۵۹۹. الملهوف - در یاد کرد کشته شدن امام حسین علیه السلام و خاندانش - زنان را از خیمه ها بیرون کردند و خیمه ها را به آتش کشیدند. زنان، سرزبرهنه و بی چادر و پابرهنه و گریان، بیرون دویدند و به سان اسیران در بند و خوار، راه می رفتند و می گفتند: شما را به خدا، ما را بر قتلگاه حسین، عبور دهید!

و هنگامی که نگاه زنان به کشتگان افتاد، صیحه کشیدند و بر صورت خود زدند.

راوی می گوید: به خدا سوگند، زینب، دختر علی را فراموش نمی کنم که بر حسین علیه السلام ناله می زد و با آوایی اندوهناک و دلی غمین می گفت: «وا محمدا! فرمان روای آسمان، بر تو درود بفرستد! این، حسین است که به صحرا افتاده و در خون خفته و دست و پا بُریده است. وای [بر من مصیبت زده] که دخترانت اسیرند! به خدا شکوه می برم و نیز به محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سید الشهداء.

وا محمدا! این، حسین است که در صحرا افتاده و باد صبا بر او می وزد؛ کشته شده به دست حرام زادگان! وای از غم و رنج تو، ای ابا عبد الله! امروز، جدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در گذشت. ای یاران محمد! اینان، فرزندان محمد مصطفیاند که آنان را به سان اسیران می رانند».

و در برخی نقل ها [آمده است که گفت]: «وا محمدا! دخترانت اسیر گشته اند، فرزندان قطع قطع شده اند و باد صبا بر آنان می وزد. این، حسین سر بُریده از

ص: ۷۳۵

۱ - (۱) نَظَرْتُ إِلَى تِلْكَ النَّسْوَةِ لَمَّا مَرَرَنِي بِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ، صَحَنَ وَلَطَمَنَ وُجُوهُهُنَّ.... قَالَ: فَمَا نَسِيْتُ مِنَ الْأَشْيَاءِ، لَا أَنْسَ قَوْلَ زَيْنَبَ ابْنَةِ فَاطِمَةَ حِينَ مَرَّتْ بِأَخِيهَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَرِيحاً، وَهِيَ تَقُولُ: يَا مُحَمَّدَاهُ، يَا مُحَمَّدَاهُ، صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، هَذَا الْحُسَيْنُ بِالْعَرَاءِ، مُرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، يَا مُحَمَّدَاهُ، وَبَنَاتُكَ سَيِّبَايَا، وَذُرِّيَّتُكَ مُقْتَلَةٌ تَسْفَى عَلَيْهَا الصَّبَا. قَالَ: فَأَبَيْتَ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَصَدِيقٍ ۶۰۱ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۶، [۱] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۱). [۲]

پدرم فدای آن که لشکرش روز دوشنبه به تاراج رفت! پدرم فدای آن که طناب های خیمه اش را گسستند! پدرم فدای آن که نه ناپیداست، تا به پیدا شدنش امید رود، و نه زخمی است تا مداوایش کنند! پدرم فدای آن که جانم به قربان اوست! پدرم فدای آن که غمگین بود و به همان حال، جان داد! پدرم فدای آن که تشنه کام ماند تا آن که از دنیا رفت! پدرم فدای آن که خون از موی سپیدش می چکید! پدرم فدای کسی که نیایش، فرستاده خدای آسمان بود! پدرم فدای کسی که نوه پیامبر هدایت بود!...».

به خدا سوگند، [زینب علیها السلام] هر دشمن و دوستی را گریاند.

آن گاه سکینه، بیکر [پدرش] حسین علیه السلام را در آغوش گرفت. گروهی از بادیه نشینان، گرد آمدند و او را از حسین، جدا کردند. (۱)

ص: ۷۳۶

۱- (۱) أَخْرَجُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخَيْمَةِ وَأَشْعَلُوا فِيهَا النَّارَ، فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مَسَلَّاتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِيَاتٍ، يَمْشِينَ سَبَايَا فِي أَسْرِ السِّدْلِ، وَقُلْنَ: بِحَقِّ اللَّهِ إِنْ مَا مَرَرْتُمْ بِنَا عَلَى مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ. فَلَمَّا نَظَرَتِ النِّسَاءُ إِلَى الْقَتْلَى صَحْنًا وَضَرْبًا وَجَوْهَهُنَّ. قَالَ [الزَّوْاى]: قَوْلَ اللَّهِ لَا- أَنْسَى زَيْنَبُ ابْنَةَ عَلِيٍّ وَهِيَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَتُنَادِي بِصَوْتِ حَزِينٍ وَقَلْبِ كَنِيْبٍ: وَا مُحَمَّدَاهُ صِلَى عَلَيْكَ مَلِيْكُ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، مُرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، وَثُكْلَاهُ، وَبَنَاتُكَ سَبَايَا، إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى، وَإِلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، وَإِلَى عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، وَإِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، [۱] وَإِلَى حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ. وَهَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، تَسْفَى عَلَيْهِ رِيحُ الصَّبَا، قَتِيلُ أَوْلَادِ الْبَغَايَا. وَا حُزْنَاهُ، وَا كَرْبَاهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، الْيَوْمَ مَاتَ حَيْدَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ، هُوَ لَاءِ ذُرِّيَّةِ الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا. وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: وَا مُحَمَّدَاهُ، بَنَاتُكَ سَبَايَا، وَذُرِّيَّتُكَ مُقْتَلَةٌ تَسْفَى عَلَيْهِمْ رِيحُ الصَّبَا، وَهَذَا حُسَيْنٌ مَحْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْفَقَا، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ. بِأَبِي مَنْ أَضْحَى عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ نَهْبًا، بِأَبِي مَنْ فُسْطَاطُهُ مُقَطَّعُ الْعُرَى، بِأَبِي مَنْ لَا غَائِبٌ فَيُرْتَجَى، وَلَا جَرِيحٌ فَيَدَاوَى، بِأَبِي مَنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءُ، بِأَبِي الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى، بِأَبِي الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى، بِأَبِي مَنْ يَقْطُرُ شَيْبُهُ بِالدَّمَاءِ، بِأَبِي مَنْ جَدُّهُ رَسُولُ إِلَهِ السَّمَاءِ، بِأَبِي مَنْ هُوَ سَبِطُ نَبِيِّ الْهُدَى.... قَالَ الزَّوْاى: فَأَبَاكَ وَاللَّهِ كُلَّ عَيْدٍ وَوَيْدِيْقٍ. ثُمَّ إِنَّ سَيْكِنَةَ اعْتَنَقَتْ جَسَدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَزَّوْهَا عَنْهُ ۶۰۲ (الملهوف: ص ۱۸۰، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۸). [۲]

۶۰۰. الأمالی، مفید - به نقل از حَدِّثَنَا بِنِ سَتِيرٍ -: محرم سال ۶۱، به کوفه وارد شدم، در هنگامی که زین العابدین علیه السلام با زنان [خانواده اش] از کربلا باز می گشت و سربازان با آنان بودند و در محاصره شان داشتند و مردم برای تماشای آنها بیرون آمده بودند.

هنگامی که آنان را، سوار بر شتران بی جهاز، وارد کردند، زنان کوفی به گریه و زاری پرداختند. شنیدم که زین العابدین علیه السلام با صدایی آهسته، ناشی از بیماری و درد یوغ، دست بسته به گردن می گوید: «هان! این زنان می گریند. پس چه کسی ما را کشت؟!»، (۱)

۶۰۱. مثير الأحزان: هنگامی که حاملان سر حسین علیه السلام و یارانش به کوفه نزدیک شدند، عبید الله بن زیاد در نُخَيْلَه یا همان عَبَّاسِيَه بود و شب، فرا رسید....

مردم برای تماشای اسیران خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و روشنی چشم فاطمه بتول، گرد آمدند. زنی کوفی از بالای بام پرسید: شما از کدام اسیران هستید؟ گفتند: ما اسیران خاندان محمدیم.

آن زن، پایین آمد و چادر و پیراهن و مقنعه برایشان جمع کرد و به آنها داد تا خود را بپوشانند. (۲)

ص: ۷۳۷

۱- (۱) قَدِمْتُ الْكُوفَةَ فِي الْمُحَرَّمِ سَنَةِ إِحْدَى وَسِتِّينَ، عِنْدَ مُنْصَرَفِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنِّسْوَةِ مِنْ كَرْبَلَاءَ وَمَعَهُمُ الْأَجْنَادُ مُحِيطُونَ بِهِمْ، وَقَدْ خَرَجَ النَّاسُ لِلنَّظَرِ إِلَيْهِمْ، فَلَمَّا أَقْبَلَ بِهِمْ عَلَى الْجَمَالِ بَغِيرِ وَطَاءٍ، جَعَلَ نِسَاءَ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَبْكِينَ وَيَتَدَبَّرْنَ. فَسَجَعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ بِصَوْتِ ضَائِلٍ - وَقَدْ نَهَكَتُهُ الْعِلَّةُ وَفِي عُنُقِهِ الْجَامِعَةُ وَيَدُهُ مَغْلُولَةٌ إِلَى عُنُقِهِ -: أَلَا إِنَّ هَؤُلَاءِ النِّسْوَةَ يَبْكِينَ، فَمَنْ قَتَلْنَا؟ ۶۰۳ (الأمالی، مفید: ص ۳۲۱ ح ۸، الأمالی، طوسی: ص ۹۱ ح ۱۴۲). [۱]

۲- (۲) لَمَّا قَارَبُوا [أَي حَمَلَهُ رُؤُوسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ] الْكُوفَةَ، كَانَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بِالنُّخَيْلَةِ وَهِيَ الْعَبَّاسِيَّةُ، وَدَخَلَ لَيْلًا... وَاجْتَمَعَ النَّاسُ لِلنَّظَرِ إِلَى سَبِيِّ آلِ الرَّسُولِ وَقُرَّهَ عَيْنِ الْبَتُولِ، فَأَشْرَفَتْ امْرَأَةٌ مِنْ الْكُوفَةِ. وَقَالَتْ: مِنْ أَيِّ الْأَسَارِيِّ أَنتُنَّ؟ فَقُلْنَ: نَحْنُ اسَارِيُّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَتَزَلَّتْ وَجَمَعَتْ مَلَاءً وَإِزَارًا وَمَقَانِعَ، وَأَعْطَتْهُنَّ فَتَغَطَّيْنَ ۶۰۴ (مثير الأحزان: ص ۸۵).

۶۰۲. الأمامی، مفید - به نقل از حیدلم بن سثیر - زینب دختر علی علیه السلام را دیدم و زن باحیایی سخنورتر از او ندیده ام، و گویی از زبان [پدرش] امیر مؤمنان علیه السلام سخن می گفت.

او در آغاز به مردم اشاره کرد که: «ساکت شوید».

نفس ها در سینه ها حبس شدند و آواها فرو خفتند. زینب علیها السلام گفت: «ستایش، خدا راست و بر پدرم پیامبر خدا، درود! اما بعد، ای کوفیان و ای دغلكاران بی وفا! اشكتان، هرگز خشك مباد! و ناله تان هیچ گاه فروخته مباد! مثل شما، مثل زنی است که رشته تابیده [به دست خویش] را پس از محكم كردن، از هم می گسست. سوگندهایتان را دستاویز فریب یکدیگر قرار می دهید» (۱).

هان! آیا جز لافزنان گزافه گو و سینه های کینه جو میان شما هست؟ به گاه دیدار، نرم، و در برابر دشمن، ناتوان، و شکننده پیمان و تباہ کننده تعهدید. چه بد چیزی برای خود، پیش فرستاده اید که موجب خشم خدا بر شما و عذاب همیشگی می شود!

گریه می کنید؟! آری به خدا سوگند، باید فراوان بگریید و کم بخندید، که به ننگ و عار آن رسیده اید و هرگز از آلودگی آن، پاکیزه نخواهید شد. نگین مهر پیامبری و سرور جوانان بهشتی، پناهگاه نیکوکاران و جان پناه پیشامدهایتان و نشانه روشن راهتان و نردبان پیروزی تان را تنها گذاشتید و او را کشتید.

چه بد باری را بر دوش می کشید! سرنگون و نگونسار باشید، که تلاشتان ناکام و دستانتان خالی ماند و بازی را باختید و در خشم خدا، خانه کردید و مهر خواری و درماندگی بر پیشانی تان زده شد!

ص: ۷۳۸

وای بر شما! آیا می دانید چه جگری از محمد صلی الله علیه و آله دریدید؟! و چه خونی از او ریختید؟! و چه دُردانه ای را از او گرفتید؟! «بی گمان، کاری ناروا کردید. نزدیک است که آسمان ها از آن بشکافند و زمین، دهان باز کند و کوه ها فرو ریزند!» (۱)، به سان احمقان زشتکار، بر سر دُردانه او ریختید و زمین و آسمان را از سیاهی لشکر، پُر کردید.

آیا از خون بارش آسمان، به شگفت می آید؟! «عذاب آخرت که رسوا کننده تراست». مهلت خدا، سُبُک سرتان نکند، که خدا عجله ای ندارد و از دست دادن فرصت انتقام، نگرانش نمی کند. هرگز! «به درستی که پروردگارت در کمین است» (۲).

آن گاه زینب علیها السلام خاموش شد. مردم را حیران و انگشت به دهان دیدم و پیرمردی گریان را دیدم که محاسنش خیس شده بود. (۳)

ص: ۷۳۹

۱- (۱) سوره مریم: آیه ۸۹ و ۹۰.

۲- (۲) سوره فجر: آیه ۱۴.

۳- (۳) رَأَيْتُ زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ أَرَ خَفِرَةً قَطُّ أَنْطَقَ مِنْهَا، كَأَنَّهَا تُفْرَغُ عَنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: وَقَدْ أُوْمَأَتْ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا، فَارْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ، وَسَكَتَتِ الْأَصْوَاتُ، فَقَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى أَبِي رَسُولِ اللَّهِ، أَمَا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، وَيَا أَهْلَ الْخَتْلِ وَالْخَذَلِ، فَلَا رَقَاتِ الْعَبْرَةَ، وَلَا هِدَايَاتِ الرَّنَّةِ، فَمَا مَثَلُكُمْ إِلَّا «كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخْلًا بَيْنَكُمْ». أَلَا- وَهَيْلَ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلَافُ النَّطْفُ، وَالصَّادِرُ الشَّنْفُ، خَوَارُونَ فِي اللَّقَاءِ، عَاجِزُونَ عَنِ الْأَعْدَاءِ، نَاكِثُونَ لِلْبَيْعَةِ، مُضَيِّعُونَ لِلذَّمِّ، فَبَيْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَيَخِطُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ، وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ. أَتَبْكُونَ! إِي وَاللَّهِ فَبَكَوْا كَثِيرًا وَاضْحَكُوا قَلِيلًا، فَلَقَدْ فُزْتُمْ بِعَارِهَا وَشَنَارِهَا، وَلَنْ تَغْسِلُوا دَنَسَهَا عَنْكُمْ أَبَدًا. فَسَلِّلِ خَاتِمَ الرَّسَالَةِ، وَسَيِّدَ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَمَلَاذَ خَيْرِ تَكْوَمٍ، وَمَفْزَعَ نَازِلَتِكُمْ، وَأَمَارَةَ مَحَجَّتِكُمْ، وَمِيدْرَجَةَ حُجَّتِكُمْ خَذَلْتُمْ، وَلَهُ قَتَلْتُمْ! أَلَا- سَاءَ مَا تَزِرُونَ، فَتَعَسَاً وَنُكْسَاً، فَلَقَدْ خَابَ السَّعْيُ، وَتَرَبَّتِ الْأَيْدِي، وَخَسِرَتِ الصَّفْفَةُ، وَبُؤْتُمْ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ، وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمْ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ. وَيَلَكُمْ، أَتَدْرُونَ أَيَّ كَبِدٍ لِمُحَمَّدٍ فَرَيْتُمْ؟ وَأَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟ وَأَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَصَبْتُمْ؟ «لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا * تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا»، وَلَقَدْ أَتَيْتُمْ بِهَا خَرَقَاءَ شَوْهَاءَ، طَلَاغِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ. أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ قَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا! (وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى)، فَلَا يَسْتَحْفَنُكُمْ الْمَهْلُ، فَإِنَّهُ لَا- يُحْفَرُ الْبِدَارُ، وَلَا- يُخَافُ عَلَيْهِ قَوْتُ الثَّارِ، كَلِمًا «إِنَّ رَبَّكَ لِلْمُرْصَادِ». قَالَ: ثُمَّ سَكَتَتْ، فَرَأَيْتُ النَّاسَ حَيَارَى، قَدْ رَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ، وَرَأَيْتُ شَيْخًا قَدْ بَكَى حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ ۶۰۵ (الأمالي، مفيد: ص ۳۲۱ ش

۸، الأمالي، طوسی: ص ۹۲ ش ۱۴۲). [۱]

۶۰۳. الملهوف - به نقل از زید بن موسی - پدرم، از جدّم امام صادق علیه السلام برایم نقل کرد که: فاطمه صغرا، پس از آن که از کربلا آمد، گفت: «ستایش، خدا را به عدد ریگ و سنگ ریزه و وزن عرش تا فرش. او را می ستایم و به او ایمان دارم و بر او تکیه می کنم، و گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه بدون شریک نیست، و محمّد، بنده و فرستاده اوست و فرزندانش را در [کنار] رود فرات، بی هیچ تقصیر و گناهی سر بریدند....»

اما بعد، ای کوفیان! ای مکاران خیانتکار متکبر! ما خاندانی هستیم که خدا، ما را

وسیله آزمایش شما، و شما را مایه آزمون ما قرار داد و امتحان ما را نیکو ساخت و علمش را نزد ما نهاد و فهمش را به ما داد. ما گنجینه دانش او، و ظرف فهم و حکمت اویم، و نیز حجت خدا بر زمین های بندگانش. خداوند، ما را به کرامت او، بزرگ داشت و ما را با پیامبرش محمّد صلی الله علیه و آله بر بسیاری از مخلوقاتش، آشکارا برتری بخشید.

اما شما، ما را تکذیب و تکفیر کردید و جنگ با ما را روا داشتید و اموالمان را به تاراج بردید....»

مرگتان باد! منتظر لعنت و عذاب خدا باشید که بر شما فرود آمده و نکبت های آسمانی، پی در پی بر شما نازل شده است. عذاب خدا، شما را به آتش می کشد و شما را به جان هم می اندازد و سپس، روز قیامت در عذاب دردناکی که خود با ستم هایتان ساخته اید، برای همیشه خواهید ماند. «هان! لعنت خدا بر ستمکاران!» (۱).

ص: ۷۴۰

وای بر شما! آیا می دانید کدامین دستتان به ما زخم زد؟! و کدامین فرد به ستیز با ما برخاست؟! یا با کدام پا به جنگ ما آمدید؟!

به خدا سوگند، سنگ دل گشته اید، جگر تان خشن شده، دل هایتان مُهر خورده و گوش ها و چشم هایتان بسته شده است. شیطان، فرصت را برایتان آراست و پرده ای بر دیده تان نهاد که دیگر هدایت نخواهید شد.

مرگتان باد، ای کوفیان! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چه کسی را از شما کشته بود؟ و چه خونی را از شما به گردن داشت؟ به چه خاطر با برادرش و جدّم علی بن ابی طالب و پسرانش و خاندان برگزیده پیامبر- که درودهای خدا و سلام او بر آنان باد- عناد ورزیدید؟! و شاعر تان به آن، مباحات کرد و چنین سرود:

ما علی و فرزندان علی را کشتیم

با شمشیرهای هندی و نیزه ها

و ما زنان شان را به سانِ زنانِ تُرک، اسیر کردیم

و آنان را [نمی دانی] چگونه به خاک و خون کشیدیم!

دهانت پُر از خاک و سنگ باد! به کشتن کسانی افتخار کردی که خداوند، پاکشان داشته و آلودگی را از آنها رانده و پاک و پاکیزه شان کرده است! هیچ مگوی و پس بنشین، همان گونه که پدرت نشست؛ چرا که هر کس چیزی دارد که خود به دست آورده و پیش فرستاده است.

وای بر شما! به خاطر برتری خدادادی ما، بر ما حسد ورزیدید؟

گناه ما چیست که همیشه روزگار، دریای ما جولان دارد

و دریای تو، بی موج است و ناتوان از در بر گرفتن یک کرم؟!

«آن، فزونی خداست که به هر که بخواهد، می دهد و خداوند، دارای بخشش بزرگ است» (۱) «و هر که خدا، برایش نوری قرار ندهد، نوری نخواهد داشت» (۲).

ص: ۷۴۱

۱- (۱) سوره حدید: آیه ۲۱.

۲- (۲) سوره نور: آیه ۴۰.

صداها به گریه بلند شد و گفتند: کافی است. دیگر مگو-ای دختر پاکان- که دل هایمان را آتش زدی و درونمان را شعله ور کردی.

در این هنگام، فاطمه صغرا، ساکت شد. (۱)

ص: ۷۴۲

۱- (۱) حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي [الضَّادِقِ] عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَطَبَتْ فَاطِمَةُ الصُّغْرَى بَعْدَ أَنْ وَرَدَتْ مِنْ كَرْبَلَاءَ، فَقَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ الزَّمَلِ وَالْحَصَى، وَزِينَةَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى، أَحْمِيدُهُ وَأُؤْمِنُ بِهِ وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ ذُرِّيَّتَهُ ذُبِحُوا بِشَطِّ الْفُرَاتِ بِغَيْرِ ذَحَلٍ وَلَا- تِرَاتٍ... أَمَا بَعْدُ، يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! يَا أَهْلَ الْمَكْرِ وَالْعَدْرِ وَالْحِيَلِ! فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ ابْتِلَانَا اللَّهُ بِكُمْ وَابْتِلَاكُمْ بِنَا، فَجَعَلَ بِلَاءَنَا حَسِينًا، وَجَعَلَ عِلْمَهُ عِنْدَنَا وَفَهْمَهُ لَعْدِينَا، فَنَحْنُ عَيْبُهُ عِلْمِهِ، وَوَعَاءُ فَهْمِهِ وَحِكْمَتِهِ، وَوُجَّهَةٌ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فِي بِلَادِهِ لِعِبَادِهِ، أَكْرَمَنَا اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ، وَفَضَّلَنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْصِيلاً بَيْنًا. فَكَذَّبْتُمُونَا وَكَفَرْتُمُونَا، وَرَأَيْتُمْ قِتَالَنَا حَلَالًا وَأَمْوَالَنَا نَهَبًا!... تَبًّا لَكُمْ، فَانْتَظِرُوا اللَّعْنَةَ وَالْعَذَابَ، فَكَأَنَّ قَدْ حَلَّ بِكُمْ، وَتَوَاتَرَتْ مِنَ السَّمَاءِ نَقِمَاتٌ، فَيَسْحَجْتُمْ بِعَذَابٍ وَيُذِيقُ بَعْضُكُمْ بِأَسِّ بَعْضٍ، ثُمَّ تُخَلَّدُونَ فِي الْعَذَابِ الْأَلِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا ظَلَمْتُمُونَا، «أَلَا- لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ». وَيَلِكُمْ، أَتَدْرُونَ أَيَّةَ يَدٍ طَاعَتْنَا مِنْكُمْ؟! وَأَيَّةَ نَفْسٍ نَزَعَتْ إِلَى قِتَالِنَا؟! أَمْ بِأَيِّهِ رَجُلٍ مَشَيْتُمْ إِلَيْنَا تَبْغُونَ مُحَارَبَتَنَا؟! قَسَتْ وَاللَّهِ قُلُوبُكُمْ، وَغَلَطَتْ أَكْبَادُكُمْ، وَطَبِعَ عَلَى أَفْئِدَتِكُمْ، وَخُتِمَ عَلَى أَسْمَاعِكُمْ وَأَبْصَارِكُمْ، وَسَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانَ وَأَمَلَى لَكُمْ، وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِكُمْ غِشَاوَةً فَانْتُمْ لَا تَهْتَدُونَ. تَبًّا لَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، أَيُّ تِرَاتٍ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْلَكُمْ، وَذُحُولٍ لَهُ لَعْدِيكُمْ، بِمَا عَدَدْتُمْ بِأَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَدِّي، وَبَنِيهِ وَعِترته النَّبِيِّ الْأَخْيَارِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَيِّلَاهُمْ عَلَيْهِمْ، وَافْتَخَرَ بِذَلِكَ مُفْتَخِرُكُمْ فَقَالَ: نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَبَنِيَّ عَلِيٍّ بِسَيْوْفِ هِنْدِيَّةٍ وَرِمَاحٍ وَسَبِينَا نِسَاءَهُمْ سَبَى تَرْكٍ وَنَطَحْنَاهُمْ فَأَيُّ نِطَاحٍ بِفِيكَ أَيُّهَا الْقَائِلُ الْكَثْكَثُ وَالْأَثَلْبُ، افْتَخَرْتَ بِقَتْلِ قَوْمِ زَكَاهُمْ اللَّهُ وَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا! فَكَظِمَ وَأَقَعَ كَمَا أَقَعَى أَبُوكَ، فَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا اكْتَسَبَ وَمَا قَدَّمَتْ يَدَاؤُهُ. أَحْسَدْتُمُونَا- وَيَا لَكُمْ- عَلَى مَا فَضَّلْنَا اللَّهُ؟ فَمَا ذُبْنَا أَنْ جَاشَ دَهْرًا بُحُورُنَا وَبِحُرُوكِ سَاجٍ لَا يُوَارِي الدَّعَامِصَا «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»، «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ». قَالَ: وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ، وَقَالُوا: حَسْبُكَ يَا بَنَةَ الطَّيِّبِينَ، فَقَدَّ أَحْرَقَتْ قُلُوبَنَا، وَأَنْضَجَتْ نُحُورَنَا، وَأَضْرَمَتْ أَجُوفَنَا. فَسَكَتَتْ ٦٠٦ (الملهوف: ص ١٩٤، الاحتجاج: ج ٢ ص ١٠٤ ح ١٦٩). [١]

۶۰۴. الملهوف - به نقل از زید بن موسی - پدرم، از جدّم امام صادق علیه السلام برایم نقل کرد که فرمود: «امّ کلثوم، دختر علی علیه السلام، در آن روز، از پشت پوشش خود و در حالی که صدای خود را به گریه بلند کرده بود، به سخنرانی پرداخت و گفت: ای کوفیان! بدآ به حالتان! چرا حسین را و نهادید و او را کشتید و دارایی هایش را به تاراج بردید و برای خود برداشتید و زنانش را اسیر کردید و به خاک سیاه نشانید؟! مرگ و هلاکت بر شما باد!

وای بر شما! آیا می دانید چه بلای بزرگی بر سرتان آمده است؟ و بار چه گناهی را بر پشت خود نهاده اید؟ و چه خون هایی را ریختید؟! و کدامین حرمت را شکستید؟! و جامه کدامین دخترک را ربودید؟! و چه اموالی را به تاراج بردید؟! بهترین مردانِ پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتید و مهر از دل هایتان، رخت بر کشید. هان که حزب خدا چیره اند و حزب شیطان، زیانکارند!».

...مردم، صدا به گریه و ناله و زاری بلند کردند و زنان، موهای خود را پریشان نمودند و خاک بر سرشان ریختند و ناخن به چهره کشیدند و گونه های خود را خراشیدند و ناله و فریاد کردند. مردان نیز گریستند و ریش خود را کُندند و هیچ روزی، مرد و زن گریانی بیشتر از آن روز دیده نشد. (۲)

ص: ۷۴۳

- ۱- (۱) در باره این که امّ کلثوم حاضر در واقعه کربلا، همان زینب علیها السلام است یا فرزند دیگر امام علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام یا آن که فرزند امام از غیر فاطمه زهرا علیها السلام است، ابهامات و اختلاف نظرهایی وجود دارد.
- ۲- (۲) حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي [الصَّادِقِ] عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: خَطَبَتْ أُمَّ كَلْثُومَ ابْنَةَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ وَرَاءِ كَلْبَتِهَا، رَافِعَةً صَوْتَهَا بِالْبُكَاءِ، فَقَالَتْ:-

۶۰۵. الملهوف: امام زین العابدین علیه السلام به مردم اشاره کرد که: «ساکت شوید».

آنان ساکت شدند. امام علیه السلام برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند و یادکرد پیامبر صلی الله علیه و آله - آن گونه که سزآمدش بود - و درود فرستادن بر او فرمود: «ای مردم! هر کس مرا می شناسد، که می شناسد. هر کس مرا نمی شناسد، خودم را به او می شناسانم. من، علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هستم. من پسر کسی هستم که در رود فرات، بدون آن که کسی از شما را کشته باشد و خونی ریخته باشد، سر بریده شد. من پسر کسی هستم که حریمش هتک شد و نعمتش سلب گردید و مالش به غارت رفت و خانواده اش اسیر شدند. من پسر کسی هستم که او را در میان گرفتند و پس از مدتی کشتند و این برای افتخار من، کافی است.

ای مردم! شما را به خدا سوگند می دهم، آیا می دانید که شما به پدرم نامه نوشتید و به او نیرنگ زدید و از سوی خود با او عهد و پیمان بستید و دست بیعت به او دادید و سپس با او جنگیدید و او را وا نهادید؟!

نابود باد آنچه برای خود، پیش فرستاده اید و بدا به رأیتان! با چه چشمی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می نگرید، آن گاه که به شما می گوید: "خاندانم را کشتید و حرمتم را هتک کردید. پس شما از امت من نیستید".

صدای مردم از هر سو بلند شد و به همدیگر گفتند: هلاک شده اید و نمی دانید!

امام علیه السلام فرمود: «خدا، رحمت کند کسی را که اندرزم را بپذیرد و سفارشم را در باره خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش حفظ کند، که پیامبر خدا، الگویی نیکو برای ماست».

آنان، همگی گفتند: ای فرزند پیامبر خدا! همه ما گوش به فرمان و مطیعیم و عهد تو را پاس می داریم. نه به آن، بی رغبتی می کنیم و نه از آن، روی می گردانیم. خدا، تو را رحمت کند! هر فرمانی که می خواهی، بده. جنگ تو، جنگ ما و صلح تو، صلح ماست. ما [حمله می کنیم و] یزید را دستگیر می کنیم و از هر که بر تو و ما ستم کرده، بیزاری می جوئیم.

امام علیه السلام فرمود: «دور باد، دور باد! ای خیانتکاران مکار! میان شما و هوس هایتان، فاصله افتاده است. آیا می خواهید با من همان کنید که پیش تر با پدرم کردید؟! هرگز! به پروردگارِ اختران، سوگند که هنوز زخم، التیام نیافته است. پدرم - که دروهای خدا بر او باد - و خانواده اش، همین دیروز کشته شده اند و هنوز از دست رفتن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پدرم و پسران پدرم را از یاد نبرده ام و اندوهش میان سینه ام، و تلخی اش در گلو و حلقم، و غصه هایش در تخت سینه ام جاری است و درخواستم این است که نه با ما و نه بر ضد ما باشید».

سپس فرمود:

شگفت نیست، اگر حسین کشته شد؛ چرا که پدرش نیز [کشته] شد؛

همو که از حسین، بهتر و شریف تر بود.

ای کوفیان! به آنچه بر حسین گذشته، شادی نکنید

که این، جرمش بزرگ تر است.

کشته ای به کنار رود [فرات]! جانم فدایش!

سزای کسی که او را به خاک افکند، دوزخ است.

سپس فرمود: «ما در عوض هر یک کشته، به همان کشتگان [شما در میدان جنگ]، راضی هستیم و دیگر، پس از این، هیچ روزی، نه به سود ما و نه به ضرر ما، جنگی نخواهیم داشت».

(۱)

ص: ۷۴۵

۱- (۱) إِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ مَأً إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا، فَسَكُتُوا، فَقَامَ قَائِمًا، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَذَكَرَ النَّبِيَّ بِمَا-

۶۰۶.الإرشاد: هنگامی که سر امام حسین علیه السلام رسید و عمر بن سعد-که خدا، لعنتش کند-نیز فردای همان روز با دختران و خاندان حسین علیه السلام که همراهش بودند، رسید، ابن زیاد در کاخ فرمانداری، جلوس کرد و به مردم، بار عام داد و فرمان داد تا سر را آوردند و

جلویش گذاشتند. ابن زیاد به آن می نگرست و لبخند می زد و با چوب دستی اش بر دندان های پیشِ حسین علیه السلام می زد.

زید بن ارقم، از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله- که پیرمردی کهن سال بود-، کنار ابن زیاد بود. هنگامی که دید او با چوب دستی بر دندان های امام علیه السلام می زند، به او گفت: چوب دستی ات را از این دو لب بردار که- سوگند به خدایی که خدایی جز او نیست-، آن قدر دیده ام دو لب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر این دو لب، بوسه می زند که به شمار نمی توانم بیاورم. سپس با صدای بلند گریست.

ابن زیاد به او گفت: خداوند، چشم هایت را گریان کند! آیا از پیروزی خدا می گریی؟ به خدا سوگند، اگر پیرمردی خرفت نبود و عقلت نرفته بود، گردنت را می زدم. زید بن ارقم، از پیش ابن زیاد برخاست و به خانه اش رفت. (۱)

۶۰۷. الأمالی، طوسی - به نقل از حکم بن محمد بن قاسم ثقفی، از پدرش، از جدش - هنگام آوردن سر حسین علیه السلام، در حضور عید الله بن زیاد بودم. او با چوب دستی شروع به زدن بر دندان های پیشین سر حسین علیه السلام کرد و می گفت: چه دندان های خوبی داشته است!

زید بن ارقم به او گفت: چوب دستی ات را بردار، که بسیار دیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله لبانش را بر جای آن می نهد.

ابن زیاد گفت: تو پیری و خرفت شده ای!

زید، برخاست و جامه اش را کشید و رفت....

ص: ۷۴۷

۱- (۱) لَمَّا وَصَلَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَوَصَلَ ابْنَ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - مِنْ غَدِ يَوْمِ وُصُولِهِ وَمَعَهُ بَنَاتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَأَهْلُهُ، جَلَسَ ابْنُ زَيْدٍ لِلنَّاسِ فِي قَصْرِ الْإِمَارَةِ وَأَذَنَ لِلنَّاسِ إِذْنًا عَامًّا، وَأَمَرَ بِإِحْضَارِ الرَّأْسِ فَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَيَتَبَسَّمُ وَفِي يَدِهِ قَضِيبٌ يَضْرِبُ بِهِ ثَنَائَاهُ، وَكَانَ إِلَى جَانِبِهِ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ شَيْخٌ كَبِيرٌ، فَلَمَّا رَأَى يَضْرِبُ بِالْقَضِيبِ ثَنَائَاهُ قَالَ لَهُ: أَرْفَعُ قَضِيبَكَ عَنْ هَاتَيْنِ الشَّفَتَيْنِ، فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لَقَدْ رَأَيْتُ شَفَتِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِمَا مَا لَا أَحْصِيهِ كَثْرَةً تُقْبَلُهُمَا. ثُمَّ انْتَحَبَ بِأَكْبَأ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زَيْدٍ: أَبْكَى اللَّهُ عَيْنَيْكَ، أَتَبْكَى لِفَتْحِ اللَّهِ؟ وَاللَّهِ لَوْلَا أَنَّكَ شَيْخٌ قَدْ خَرَفْتَ وَذَهَبَ عَقْلُكَ لَضَرَبْتُ عَنْقَكَ. فَهَضَّ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَصَارَ إِلَى مَنْزِلِهِ ۶۰۹ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۴،

[۱] إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۷۱. [۲]

دردناک تر از این ندیدم که سر حسین علیه السلام را جلوی او انداخته بودند و وی بر آن چوب می زد. (۱)

۹/۶ احتجاج انس بن مالک با ابن زیاد

۶۰۸. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) - به نقل از انس بن مالک - هنگامی که سر حسین علیه السلام را آوردند، در حضور عبيد الله بن زیاد بودم. او شروع به زدن با چوب دستی اش بر دندان های حسین علیه السلام کرد و می گفت: حسین، دندان های زیبایی داشته است!

[با خود] گفتم: به خدا سوگند، رسوایت می کنم. سپس [برخاستم و] گفتم: دیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جای [ضربه های] چوب دستی ات را بر دهان او، می بوسد. (۲)

۱۰/۶ رویارویی ابن زیاد و زینب علیها السلام

۶۰۹. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): اسیران را نزد عبيد الله بن زیاد آوردند و عبيد الله گفت: این زن کیست؟

ص: ۷۴۸

۱- (۱) أَنَّهُ حَضَرَ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ حِينَ أَتَى بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِقَضِيْبِ ثَنِيَاءَهُ وَيَقُولُ: إِنَّهُ كَانَ لِحَسَنِ الثَّغْرِ. فَقَالَ لَهُ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ: ارْفَعْ قَضِيْبَكَ، فَطَالَ مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَلْتَمُ مَوْضِعَهُ. قَالَ: إِنَّكَ شَيْخٌ قَدْ خَرِفْتَ، فَقَامَ زَيْدٌ يَجْرُ ثِيَابَهُ.... قَالَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ: مَا رَأَيْتُ مَنْظَرًا قَطُّ أَفْظَعَ مِنْ إلقاءِ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَهُوَ يَنْكُتُهُ ۶۱۰ (الأمالی، طوسی: ص ۲۵۲ ح ۴۴۹؛ [۱] تاریخ دمشق: ج ۴۱ ص ۳۶۵).

۲- (۲) شَهِدْتُ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ حَيْثُ أَتَى بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِقَضِيْبِ مَعَهُ عَلَى أَسْنَانِهِ وَيَقُولُ: إِنْ كَانَ لِحَسَنِ الثَّغْرِ. قَالَ: فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَأَسْوَأَ نَكِّ، فَقُلْتُ: أَمَا إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقْبَلُ مَوْضِعَ قَضِيْبِكَ مِنْ فِيهِ ۶۱۱ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۲ ح ۴۴۴، المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۲۵ ح ۲۸۷۸).

گفتند: زینب، دختر علی بن ابی طالب است.

ابن زیاد گفت: دیدی خدا با خاندانت چه کرد؟

زینب علیها السلام گفت: «شهادت، برایشان مقدر شده بود و آنان به سوی شهادتگاهشان شتافتند، و خدا به زودی، ما و تو و ایشان را گرد می آورد.»

ابن زیاد گفت: ستایش، خدایی را که شما را گشت و سختتان را دروغ کرد!

زینب علیها السلام گفت: «ستایش، خدایی را که ما را به محمد، گرامی داشت و پاک و پاکیزه کرد!» (۱)

۶۱۰. تاریخ الطبری - به نقل از حمید بن مسلم - هنگامی که سر حسین علیه السلام را با کودکان و خواهران و زنان نزد عیید الله بن زیاد آوردند، زینب، دختر فاطمه علیها السلام، بدترین لباسش را پوشیده بود و ناشناس می نمود و کنیزانش گردش را گرفته بودند. هنگامی که وارد شد، نشست. عیید الله بن زیاد گفت: این که نشست، که بود؟

زینب علیها السلام با او سخن نگفت.

عیید الله، سه بار پرسید و زینب علیها السلام در هر سه بار، ساکت ماند. یکی از کنیزانش گفت: این، زینب، دختر فاطمه علیها السلام است.

عیید الله به او گفت: ستایش، خدایی را که شما را رسوا کرد و شما را گشت و سخن دروغتان را آشکار کرد!

زینب علیها السلام گفت: «ستایش، خدایی را که ما را به محمد صلی الله علیه و آله گرامی داشت و پاک و پاکیزه مان کرد و آن گونه که تو می گویی، نیست. تنها فاسق است که رسوا می شود و

ص: ۷۴۹

۱- (۱) قُدِمَ بِهِمْ [أَيِ الْأَسْرَى] عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: مَنْ هَذِهِ؟ فَقَالُوا: زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ! فَقَالَ: فَكَيْفَ رَأَيْتَ اللَّهُ صَيَّرَ بِأَهْلِ بَيْتِكَ؟ قَالَتْ: كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ، وَسَيِّجَمَعُ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ. قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَأَكْذَبَ حَدِيثَكُمْ. قَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِمُحَمَّدٍ وَطَهَّرَنَا تَطْهِيراً ۶۱۲ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۱).

تنها تبهکار است که تکذیب می شود».

ابن زیاد گفت: کار خدا را با خاندانت، چگونه دیدی؟

زینب علیها السلام گفت: «کشته شدن، برایشان تقدیر شده بود و آنان هم به سوی قتلگاهشان شتافتند و به زودی، خداوند، تو و ایشان را گرد هم می آورد و نزد او با هم اقامه دعوا و برهان می کنید».

ابن زیاد به خشم آمد و برافروخته شد [و آهنگ کشتن زینب علیها السلام را کرد]. عمرو بن حُرَیث به او گفت: خدا، امیر را به سلامت دارد! او یک زن است. آیا زنی را به سبب سخنش مؤاخذه می کنید؟ زن را به سخنش نمی گیرند و بر ناسزا و پریشان گویی اش سرزنش نمی کنند.

ابن زیاد به او گفت: خداوند، دل مرا با کشتن طغیانگرت و عاصیان نافرمان خاندانت خُتک کرد!

زینب علیها السلام گریست و سپس گفت: «بزرگم را کشتی و خاندانم را هلاک کردی و شاخه ام را بُریدی و ریشه ام را از بیخ و بُن در آوردی. اگر این، دل تو را خُتک می کند، خُتک شد!».

عبید الله به او گفت: این، دلیری است. (۱) به جانم سوگند، پدرت نیز شاعر و دلیر بود.

زینب علیها السلام گفت: «زن را چه به دلاوری؟! از دلاوری به کارهای دیگر پرداختم. آنچه می گویم، الهام درونی من است».

(۲)

ص: ۷۵۰

۱- (۱) در بیشتر متونی که این ماجرا را نقل کرده اند، «سجع گویی (سَجَاعَه)» و نه «دلیری (شَجَاعَه)» آمده است که درست تر می نماید و با بقیه سخن هم سازگارتر است. سَجَع، به معنای سخن قافیه دار، اما بدون وزن شعری است. بر این اساس، ترجمه این جمله، چنین می شود: «این زن، سجع می گوید» (ر.ک: المصباح المنیر: ص ۲۶۷ ماده «سجع»).

۲- (۲) لَمَّا دَخَلَ بِرَأْسِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَصِيبَانِهِ وَأَخْوَاتِهِ وَنِسَائِهِ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، لَبِسَتْ زَيْنَبُ ابْنَةَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَرْدَلًا ثِيَابَهَا، وَتَنَكَّرَتْ، وَحَفَّتْ بِهَا إِمَاؤُهَا، فَلَمَّا دَخَلَتْ جَلَسَتْ، فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ: مَنْ هَذِهِ الْجَالِسَةُ؟ -

۶۱۱. أنساب الأشراف - به نقل از یکی از فرزندان ابو طالب - ابن زیاد، جایزه ای برای [یافتن] علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام قرار داد. او را در بند کشیده، آوردند. به او گفت: آیا خدا، علی بن الحسین را نکشت؟

فرمود: «او برادرم بود که به او هم علی بن الحسین، گفته می شد و مردم، او را کشتند [، نه خداوند]».

ابن زیاد گفت: بلکه خدا او را کشت!

زینب دختر علی علیه السلام فریادی زد و گفت: ای ابن زیاد! ریختن خون هایی که [تاکنون] از ما ریخته ای، تو را بس است. اگر او را می کشی، مرا هم با او بکش.

ابن زیاد، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را رها کرد. (۱)

۶۱۲. الملهوف: ابن زیاد- که خدا لعنتش کند- به علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام توجه کرد و گفت: این کیست؟
گفتند: علی بن الحسین است.

ابن زیاد گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟

علی [بن الحسین] علیه السلام به او فرمود: «برادری داشتم که [او نیز] علی بن الحسین نامیده می شد و مردم، او را کشتند».
ابن زیاد گفت: بلکه خدا او را کشت.

علی [بن الحسین] علیه السلام فرمود: «خداوند، جان ها را هنگام مرگشان می گیرد».

ابن زیاد گفت: تو جرئت جواب دادن به من را داری؟! او را ببرید و گردنش را بزنید.

عمّه او زینب علیها السلام، این را شنید. گفت: ای ابن زیاد! تو یک تن هم از ما باقی نگذاشته ای. اگر می خواهی او را بکشی، مرا هم با او بکش.

علی [بن الحسین] علیه السلام به عمّه اش گفت: «ای عمّه! سخنی مگو تا من با او سخن بگویم».

آن گاه به او رو کرد و گفت: «ای ابن زیاد! آیا مرا به کشتن، تهدید می کنی؟ آیا نمی دانی که کشته شدن، عادت ما و شهادت، کرامت ماست؟». (۲)

ص: ۷۵۲

۱- (۱) إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ جَعَلَ فِي عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ جُعْلًا فَأَتَى بِهِ مَرْبُوطًا، فَقَالَ لَهُ: أَلَمْ يَقْتُلِ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ؟ فَقَالَ: كَانَ أَخِي يُقَالُ لَهُ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَإِنَّمَا قَتَلَهُ النَّاسُ، قَالَ: بَلِ قَتَلَهُ اللَّهُ. فَصَاحَتْ زَيْنُوبَةُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهَا السَّلَامُ: يَا ابْنَ زِيَادٍ حَسْبُكَ مِنْ دِمَائِنَا، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ، فَتَرَكَهُ ۶۱۴ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۲). [۱]

۲- (۲) التفت ابن زیاد لعنه الله إلى علي بن الحسين عليه السلام، فقال: من هذا؟ فقيل: علي بن الحسين. فقال: أليس قد قتل الله علي بن الحسين؟! فقال له علي: قد كان لي أخ يسمى علي بن الحسين قتلته الناس. فقال: بل الله قتلته. فقال علي عليه السلام: «اللهم يتوفى الأنفس حين موتها». فقال ابن زیاد: وبمك جرأة علي جوابي؟ اذهبوا به فاضربوا عنقه. فسَمِعَتْ بِهِ عَمَّتُهُ زَيْنُوبَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ، فَقَالَتْ: يَا ابْنَ زِيَادٍ، إِنَّكَ لَمْ تَبْقَ مِنِّيَا أَحَدًا، فَإِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلَى قَتْلِهِ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ. فَقَالَ عَلِيُّ لِعَمَّتِهِ: أَسْكُنِي يَا عَمَّهُ حَتَّى أَكَلِمَهُ. ثُمَّ أَقْبَلَ إِلَيْهِ فَقَالَ: أِبَالَقَتْلِ تَهْدُدُنِي يَا ابْنَ زِيَادٍ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَكَرَامَتُنَا الشَّهَادَةُ؟ ۶۱۵ (الملهوف: ص ۲۰۲؛ الفتوح: ج ۵ ص ۱۲۳). [۲]

۱۲/۶ ایستادگی عبد الله بن عقیف در برابر ابن زیاد و به شهادت رسیدنش (۱)

۶۱۳. تاریخ الطبری - به نقل از حمید بن مسلم - هنگامی که عبید الله به کاخ [حکومتی] آمد و مردم هم وارد شدند، ندای نماز جماعت داده شد و مردم در مسجد اعظم کوفه، گرد آمدند. ابن زیاد، از منبر بالا رفت و گفت: ستایش، خدایی را که حق و اهلش را چیره کرد و امیر مؤمنان یزید بن معاویه و حزبش را یاری داد و دروغگو پسر دروغگو، حسین بن علی و پیروانش را کُشت!

ابن زیاد، سخنش را به پایان نبرده بود که عبد الله بن عقیف از دی غامدی والبی بر او جست. او از شیعیان علی علیه السلام بود و چشم چپش را در جنگ جمل، همراه علی علیه السلام از دست داده بود و چون پیکار صفین شد، ضربه ای بر سرش و ضربه ای هم بر ابرویش زدند و آن چشمش هم نابینا شد. از این رو، از مسجد اعظم کوفه جدا نمی شد و تا شب، در آن، نماز می خواند و سپس به خانه باز می گشت.

عبد الله، هنگامی که سخن ابن زیاد را شنید، گفت: ای ابن مرجانه! دروغگو پسر دروغگو، تو و پدرت هستید و نیز کسی است که به تو حکومت داد و پدرش. ای ابن مرجانه! آیا پسران پیامبران را می کشید و سخن صدیقان را بر زبان می آورید؟! ابن زیاد گفت: او را برایم بیاورید.

ص: ۷۵۳

۱- (۱) این واقعه، در مسجد و پس از برخوردی که ابن زیاد با خانواده امام حسین علیه السلام در قصر حکومتی داشت، اتفاق افتاده است.

پاسبان ها بر او پریدند و او را گرفتند. عبد الله، شعار قبیله اُزد را سر داد: ای اُمُرزیده (یا مبرور)!

عبد الرحمان بن مَخْنَف اُزدی، نشسته بود. گفت: وای بر تو! خودت و قومت را تباه کردی.

در آن روز، هفتصد جنگجو از قبیله اُزد در کوفه بودند. جوانانی از اُزد به سوی او جستند و او را از دست پاسبانان در آوردند و به خانواده اش سپردند.

عبید الله بن زیاد، کسی را به دنبال او فرستاد. او را کُشت و فرمان داد تا او را در جایگاه خاکروبه ها به صلیب کشند و او را آن جا به صلیب کشیدند. (۱)

۶۱۴. الإِرشاد: ابن زیاد، به مسجد آمد و از منبر، بالا رفت و گفت: ستایش، خدایی را که حق و اهلش را چیره کرد و امیر مؤمنان یزید و حزبش را یاری داد، و دروغگو پسر دروغگو و پیروانش را کُشت!

عبد الله بن عقیف اُزدی - که از پیروان امیر مؤمنان علیه السلام بود -، جلوی او برخاست و

ص: ۷۵۴

۱- (۱) لَمَّا دَخَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ الْقَصْرَ وَدَخَلَ النَّاسُ، نَوْدَى الصَّلَاةِ جَامِعَةً، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ، فَصَبَّحَ عَدَّ الْمِئْبَرِ ابْنُ زِيَادٍ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ الْحَقَّ وَأَهْلَهُ، وَنَصَّرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ وَحِزْبَهُ، وَقَتَلَ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَشِيعَتَهُ. فَلَمْ يَفْرُغِ ابْنُ زِيَادٍ مِنْ مَقَالَتِهِ، حَتَّى وَثَبَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَقِيْفِ الْأَزْدِيُّ ثُمَّ الْغَامِدِيُّ ثُمَّ أَحَدُ بَنِي وَالِيَّةَ، وَكَانَ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَتْ عَيْنُهُ الْيُسْرَى ذَهَبَتْ يَوْمَ الْجَمَلِ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ صِفِّينَ ضُرِبَ عَلَى رَأْسِهِ ضَرْبَةً وَأُخْرَى عَلَى حَاجِبِهِ فَذَهَبَتْ عَيْنُهُ الْأُخْرَى، فَكَانَ لَا يَكَادُ يُفَارِقُ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ، يُصَلِّي فِيهِ إِلَى اللَّيْلِ ثُمَّ يَنْصَرِفُ. قَالَ: فَلَمَّا سَمِعَ مَقَالَهَ ابْنِ زِيَادٍ، قَالَ: يَا بَنَ مَرْجَانَهُ! إِنَّ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ أَنْتَ وَأَبُوكَ وَالَّذِي وَالَّذِي وَأَبُوهُ، يَا بَنَ مَرْجَانَهُ! أَتَقْتُلُونَ أَبْنَاءَ النَّبِيِّينَ وَتَكَلِّمُونَ بِكَلَامِ الصَّادِقِينَ؟! فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: عَلِيٌّ بِهِ، قَالَ: فَوَثَبَتْ عَلَيْهِ الْجَلَاوِزَةُ فَأَخَذُوهُ. قَالَ: فَنَادَى بِشِعَارِ الْأَزْدِ: يَا مَبْرُورُ، قَالَ: وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مَخْنَفِ الْأَزْدِيِّ جَالِسٌ، فَقَالَ: وَيْحَ غَيْرِكَ! أَهْلَكَتَ نَفْسَكَ وَأَهْلَكَتَ قَوْمَكَ! قَالَ: وَحَاضِرُ الْكُوفَةِ يَوْمَئِذٍ مِنَ الْأَزْدِ سَبْعُمِئَةٍ مُقَاتِلٍ، قَالَ: فَوَثَبَ إِلَيْهِ فِتْيَةٌ مِنَ الْأَزْدِ فَانْتَرَعُوهُ، فَاتَّوَا بِهِ أَهْلَهُ، فَأَرْسَلَهُ إِلَيْهِ مِنْ أُنْتَاهُ بِهِ فَقَتَلَهُ، وَأَمَرَ بِصَلْبِهِ فِي السَّبْخَةِ، فَصَلِبَ هُنَالِكَ ٦١٦ (تاريخ الطبري: ج ٥ ص ٤٥٨، [١] الكامل في التاريخ: ج ٢ ص ٥٧٥). [٢]

گفت: ای دشمن خدا! دروغگو، تو و پدرت هستید و کسی که به تو حکومت داد و نیز پدرش. ای پسر مرجانه! فرزندان پیامبران را می کشی و بر منبر، در جایگاه صدیقان می ایستی؟!

ابن زیاد گفت: او را برایم بیاورید.

پاسبانان، او را گرفتند و او شعار قبیله ازد را سر داد و هفت صد تن از آنان، گرد آمدند و او را از دست پاسبانان در آوردند.

شب که رسید، ابن زیاد، کسی را به سوی او فرستاد و او را از خانه اش بیرون کشید و گردنش را زد و وی را در جای انباشت خاکروبه ها به صلیب کشید. خدا او را رحمت کند! (۱)

۱۳/۶ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در زندان ابن زیاد

۶۱۵. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): عبيد الله بن زياد، فرمان داد تا باقی ماندگان خاندان حسین علیه السلام که بر او وارد شده اند، همراه او در کاخ، حبس شوند. (۲)

۶۱۶. تاریخ الطبری - به نقل از سعد بن عبيده - زنان، دختران و خاندان امام حسین علیه السلام را آوردند و بهترین کاری که کرد، فرمان داد تا خانه ای در جایی جدا برایشان بگیرند، و

ص: ۷۵۵

۱- (۱) دَخَلَ [ابن زياد] الْمَسْجِدَ فَصَدَّ عِدَّ الْمُنْتَبِرِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ الْحَقَّ وَأَهْلَهُ، وَنَصَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ وَحِزْبَهُ، وَقَتَلَ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ وَشِيعَتَهُ. فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَفِيْفِ الْأَزْدِيِّ - وَكَانَ مِنْ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ: يَا عَدُوَّ اللَّهِ، إِنَّ الْكَذَّابَ أَنْتَ وَأَبُوكَ، وَالَّذِي وَلَّمَاكَ وَأَبُوهُ، يَا بَنَ مَرْجَانَةَ، تَقْتُلُ أَوْلَادَ النَّبِيِّينَ وَتَقُومُ عَلَى الْمُنْتَبِرِ مَقَامَ الصِّدِّيقِينَ! فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: عَلَيَّ بِهِ، فَأَخَذَتْهُ الْجَلَاوِزَةُ، فَجَادَى بِشِعَارِ الْأَزْدِ، فَاجْتَمَعَ مِنْهُمْ سِتَّةٌ مِنْهُمْ رَجُلٌ فَانْتَرَعُوهُ مِنَ الْجَلَاوِزَةِ، فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ أَرْسَلَ إِلَيْهِ ابْنُ زِيَادٍ مَنْ أَخْرَجَهُ مِنْ بَيْتِهِ، فَضْرَبَ عُنُقَهُ وَصَلَبَهُ فِي السَّبْخَةِ رَحِمَهُ اللَّهُ ۶۱۷ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۷، [۱] كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۷۹). [۲]

۲- (۲) أَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بِحَبْسِ مَنْ قُدِمَ بِهِ عَلَيْهِ مِنْ بَقِيَّةِ أَهْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ ۶۱۸ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۸۴).

۱۴/۶ شهید شدن دو نوجوان از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

۶۱۷. تاریخ الطبری - به نقل از سعد بن عبيده - دو نوجوان از پسران عبد الله بن جعفر یا پسران پسر عبد الله بن جعفر رفتند و نزد مردی از قبیله طی آمدند و به او پناه بردند. او گردن آن دو را زد و سرهایشان را نزد ابن زیاد آورد.

ابن زیاد، تصمیم گرفت گردنش را بزند و فرمان داد تا خانه اش را ویران کنند. (۲)

۶۱۸. أنساب الأشراف: دو پسر عبد الله بن جعفر، به مردی از قبیله طی، پناه بردند. او گردن آن دو را زد و سرهایشان را برای ابن زیاد آورد. ابن زیاد، به زدن گردنش اهتمام کرد و فرمان ویرانی خانه اش را داد. (۳)

۶۱۹. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): دو پسر عبد الله بن جعفر، به همسر عبد الله بن قُطبه طایي نَبهانی پناه بردند. آن دو، نوجوانانی نابالغ بودند و عمر بن سعد، پیش تر به جارچی ای فرمان داده بود که ندا دهد: هر کس سری بیاورد، هزار درهم دارد.

ابن قُطبه به خانه اش آمد و همسرش به او گفت: دو نوجوان، به ما پناه آورده اند. آیا می توانی بیایی و آن دو را به سوی خانواده شان در مدینه بفرستی؟

گفت: آری. آن دو را به من نشان بده.

ص: ۷۵۶

۱- (۱) و جیءَ بِنِسَائِهِ [أى نِسَاءِ الإِمَامِ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] وَبَنَاتِهِ وَأَهْلِهِ، وَكَانَ أَحْسَنُ شَيْءٍ صَيَّرَهُ أَنْ أَمَرَ لَهُنَّ بِمَنْزِلٍ فِي مَكَانٍ مُعْتَزَلٍ، وَأُجْرِي عَلَيْهِنَّ رِزْقًا، وَأَمَرَ لَهُنَّ بِنَفَقَةٍ وَكِسْوَةٍ ۶۱۹ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۳. [۱] نیز، ر.ک: البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۱۹۳). [۲]

۲- (۲) فَانْطَلَقَ غُلَامَانِ مِنْهُمُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ - أَوْ ابْنِ ابْنِ جَعْفَرٍ فَاتِيَا رَجُلًا مِنْ طَيِّئٍ فَلَجَا إِلَيْهِ فَضَرَبَ أَعْنَاقَهُمَا وَجَاءَ بِرُؤُوسِهِمَا حَتَّى وَضَعَهُمَا بَيْنَ يَدَيْ ابْنِ زِيَادٍ، قَالَ فَهَمَّ بِضَرْبِ عُنُقِهِ وَأَمَرَ بِدَارِهِ فَهَدَّمَتْ ۶۲۰ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۳، [۳] بغیه الطلب فی تاریخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۳۹). [۴]

۳- (۳) لَجَا ابْنَانِ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ إِلَى رَجُلٍ مِنْ طَيِّئٍ فَضَرَبَ أَعْنَاقَهُمَا وَأَتَى ابْنَ زِيَادٍ بِرُؤُوسِهِمَا، فَهَمَّ بِضَرْبِ عُنُقِهِ وَأَمَرَ بِدَارِهِ فَهَدَّمَتْ ۶۲۱ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۲۴). [۵]

هنگامی که آن دو را دید، سرشان را بُرید و نزد عبید الله بن زیاد آورد. عبید الله، چیزی به او نداد و به وی گفت: دوست داشتم که آن دو را برایم زنده می آوردی و من با آن دو بر ابو جعفر (یعنی عبد الله بن جعفر) منت می نهادم.

این خبر به عبد الله بن جعفر رسید. گفت: دوست داشتم که آن دو را برایم می آورد و دو هزار هزار (دو میلیون) درهم به او می دادم! (۱)

نکته

بیشتر منابع تاریخی، کودکان یادشده را فرزندان یا نوادگان عبد الله بن جعفر می دانند و تنها در الأمالی صدوق (ص ۱۴۳ ح ۱۴۵)، با سندی ضعیف، آنان به مسلم بن عقیل علیه السلام نسبت داده شده اند.

گفتنی است که گزارش های صدوق و خوارزمی، (۲) علاوه بر ضعف سند، به داستان سرایی شبیه ترند. بنا بر این، متن آنها نیز ضعیف ارزیابی می گردد.

ص: ۷۵۷

۱- (۱) وَقَدْ كَانَ ابْنَا عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ لَجَا إِلَى امْرَأَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قُطَيْبَةَ الطَّائِيِّ ثُمَّ النَّبْهَانِيِّ، وَكَانَا غُلَامَيْنِ لَمْ يَبْلُغَا. وَقَدْ كَانَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ أَمْرًا مُنَادِيًا فَنَادَى: مَنْ جَاءَ بِرَأْسِ فَلَّةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ. فَجَاءَ ابْنُ قُطَيْبَةَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: إِنَّ غُلَامَيْنِ لَجَا إِلَيْنَا فَهَلْ لَكَ أَنْ تُشْرِفَ بِهِمَا فَتَبْعَهُمَا إِلَى أَهْلِهِمَا بِالْمَدِينَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ أُرِيهِمَا. فَلَمَّا رَأَاهُمَا ذَبَحَهُمَا وَجَاءَ بِرُؤُوسِهِمَا إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَلَمْ يُعْطِهِ شَيْئًا، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: وَدِدْتُ أَنَّهُ كَانَ جَاءَنِي بِهِمَا حَيِّينِ فَمَنْنْتُ بِهِمَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ - يَعْنِي عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ -. وَبَلَغَ ذَلِكَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ فَقَالَ: وَدِدْتُ أَنَّهُ كَانَ جَاءَنِي بِهِمَا فَأَعْطَيْتُهُ أَلْفَ ۶۲۲ (الطبقات الكبرى/ الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص (۴۷۸).

۲- (۲) مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی (ج ۲ ص ۴۹) ماجرای نزدیک به الأمالی صدوق می آورد با این تفاوت که کودکان را فرزندان جعفر طیار معرفی می کند که از این جهت با قول مشهور، هماهنگ است.

اشاره

آمار اسیران کربلا، مختلف گزارش شده است. تعداد اسیران مرد، چهار نفر، پنج نفر، ده نفر و دوازده نفر، گزارش شده است.

نیز تعداد اسیران زن، چهار نفر، شش نفر و بیست نفر هم گزارش شده است.

بنا بر این، اظهار نظر قطعی در مورد تعداد اسرا، مانند تعداد شهدای کربلا، ممکن نیست؛ لیکن نام شماری از اسیران که در منابع مختلف گزارش شده، ارائه می گردد.

اسیران مرد بنی هاشم

۱. علی بن الحسین (امام زین العابدین) علیه السلام.

۲. محمّد بن علی بن الحسین (امام باقر) علیه السلام.

۳. حسن بن حسن علیه السلام، معروف به حسن مُثَنّاوی فرزند امام حسن علیه السلام و همسرش، فاطمه دختر امام حسین علیه السلام بوده است.

۴. عمرو بن حسن.

۵. محمّد بن حسین.

۶. قاسم بن عبد الله بن جعفر.

۷. قاسم بن محمّد بن جعفر.

۸. محمّد بن عقیل.

۱. زینب کبرا علیها السلام دختر امیر مؤمنان علیه السلام.

۲. اُمّ کلثوم، دختر امیر مؤمنان علیه السلام. وی، «زینب صغرا» نیز نامیده شده و پدرش امیر مؤمنان علیه السلام است؛ ولی ظاهراً مادرش فاطمه زهرا علیها السلام نیست؛ زیرا اُمّ کلثومی که دختر فاطمه زهرا علیها السلام است، بنا بر مشهور، در زمان حیات امام حسن علیه السلام از دنیا رفته است.

۳. فاطمه دختر امام علی علیه السلام. وی که «فاطمه صغرا» نیز نامیده شده، همسر ابو سعید بن عقیل بوده که در جریان کربلا به شهادت رسیده است. وی از روایان حوادث کربلاست.

احتمال دارد خطبه منسوب به فاطمه بنت الحسین علیه السلام از او باشد، چنان که محتمل است کنیه او اُمّ کلثوم بوده و اُمّ کلثوم حاضر در کربلا، همو باشد. وفات وی و سکینه بنت الحسین علیه السلام، سال ۱۱۷ هجری گزارش شده است.

۴. فاطمه دختر امام حسن علیه السلام.

۵. فاطمه، دختر امام حسین علیه السلام.

۶. سکینه، دختر امام حسین علیه السلام.

۷. رباب، همسر امام حسین علیه السلام.

بازماندگان از غیر بنی هاشم

۱. مُرَقِّع بن ثُمَامه اسدی. بر پایه گزارشی، وی در کربلا مجروح شد و در کوفه از دنیا رفت.

۲. سوّار بن عُمَیر جابری. وی در واقعه کربلا، مجروح و اسیر شد و شش ماه پس از آن، بر اثر جراحی‌هایی که برداشته بود، به شهادت رسید. نام وی در «زیارت ناحیه مقدّسه»، آمده است.

۳. عمرو بن عبد الله جُنْدَعی. او از مجروحان واقعه کربلاست که یک سال بعد از آن، به

شهادت رسید. در «زیارت ناحیه مقدسه»، از وی یاد شده است.

۴. عقیبه بن سیمان. وی، غلام زباب، همسر امام حسین علیه السلام بوده است. شیخ طوسی رحمه الله علیه او را در زمره یاران امام علیه السلام آورده است. او در تمام مسیر، همراه امام علیه السلام بوده و از او یان مشهور واقعه کربلاست.

پس از واقعه کربلا دستگیر و بازجویی شد و وقتی گفت «من برده ام»، او را رها کردند. نام او در زیارت رجیبه آمده است.

۵. ضحاک بن عبد الله مشرقی. وی که از گزارشگران حادثه کربلاست، همراهی خود با امام علیه السلام را مشروط به مفید بودن، کرده بود و پس از آن که مشخص شد که سرنوشت، چیزی جز شهادت نیست، این موضوع را با امام علیه السلام در میان گذاشت. امام علیه السلام هم موافقت فرمود که اگر می تواند، خود را از حلقه محاصره دشمن، خارج کند. بدین سان، وی فرار را بر همراهی با امام علیه السلام و شهادت برگزید.

۶. مسلم بن رباح. غلام علی بن ابی طالب علیه السلام و منشی ایشان بود. بر پایه برخی از گزارش ها، وی در روز عاشورا، در کنار امام علیه السلام بوده؛ ولی احتمالاً به دلیل برده بودن، در امان مانده است.

۷. غلام عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری. او، روایتگر ماجرای تنویر (۱) امام علیه السلام و برخی یارانش، و نیز شوخی کردن یاران امام علیه السلام با یکدیگر در شب عاشورا است. وی در واپسین ساعات واقعه عاشورا از صحنه نبرد، دور شد.

ص: ۷۶۰

اشاره

۶۲۰. الأخبار الطوال: ابن زیاد، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را و هر کس را از حرم که با او بود، سوار کرد و آنان را همراه زحر بن قیس و محقق بن ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن به سوی یزید بن معاویه روانه کرد. (۱)

۶۲۱. تاریخ الطبری - به نقل از غاز بن ربیعہ جُرشی -: عبید الله فرمان داد که زنان حسین علیه السلام و کودکانش را آماده کنند و فرمان داد تا علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را تا گردن در زنجیر کنند. سپس آنان را با محقق بن ثعلبه عائذی (از تیره عائده قریش) و شمر بن ذی الجوشن، روانه کرد. آن دو، کاروان را آوردند تا نزد یزید آمدند. علی بن الحسین علیه السلام در طول راه، با آن دو، کلمه ای سخن نگفت تا [به شام] رسیدند. (۲)

۶۲۲. الإرشاد: عبید الله بن زیاد، پس از روانه کردن سر حسین علیه السلام، فرمان داد که زنان و

ص: ۷۶۱

-
- ۱- (۱) إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ جَهَّزَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ كَانَ مَعَهُ مِنَ الْحَرَمِ، وَوَجَّهَ بِهِمْ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ مَعَ زَحْرَ بْنِ قَيْسٍ وَمِحْقَنَ بْنِ ثَعْلَبَةَ وَشَمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ ۶۲۳ (الأخبار الطوال: ص ۲۶۰؛ [۱] بغيه الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۳۱). [۲]
- ۲- (۲) إِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ أَمَرَ بِنِسَاءِ الْحُسَيْنِ وَصَبْيَانِهِ فَجَهَّزْنَ، وَأَمَرَ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَعُلَّ بِعُلٍّ إِلَى عُنُقِهِ، ثُمَّ سَرَّحَ بِهِمْ مَعَ مُحَقِّقِ بْنِ ثَعْلَبَةَ الْعَائِذِيِّ -عَائِدَهُ قُرَيْشٍ-، وَمَعَ شَمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ، فَانْطَلَقَا بِهِمْ حَتَّى قَدِمُوا عَلَى يَزِيدَ، فَلَمْ يَكُنْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ يَكَلِّمُ أَحَدًا مِنْهُمَا فِي الطَّرِيقِ كَلِمَةً حَتَّى بَلَغُوا ۶۲۴ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۰، [۳] تاريخ دمشق: ج ۵۷ ص ۹۸).

کودکان او را آماده کنند و فرمان داد تا علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را تا گردن در بند کنند. آن گاه، آنان را با مُجَفِّر بن ثَعْلَبَه عائذی و شمر بن ذی الجوشن، در پی سر، روانه کرد. آنان رفتند تا به حاملان سر رسیدند و علی بن الحسین علیه السلام در راه، کلمه ای با آنان سخن نگفت تا [به شام] رسیدند. (۱)

۶۲۳. تاریخ یعقوبی: خانواده حسین علیه السلام و فرزندانش را به سوی شام بردند و سر حسین علیه السلام را بر نیزه کردند.

(۲)

بر پایه گزارش تاریخ الطبری (ج ۵ ص ۴۵۹)، تاریخ دمشق (ج ۱۸ ص ۴۴۵) و الإرشاد مفید (ج ۲ ص ۱۱۹)، پس از واقعه کربلا، ابتدا سر مقدس سید الشهداء علیه السلام و سایر شهیدان را به شام فرستادند و پس از آن، اسیران را اعزام کردند؛ لیکن طبق شماری دیگر از گزارش ها، سرهای شهدا، همراه با اسیران به شام فرستاده شده اند. (۳)

برخی گزارش ها هم حاکی از آن اند که سرهای شهیدان، همراه اسیران اعزام شدند؛ لیکن سر مقدس سید الشهداء علیه السلام، پیش از کاروان به دمشق رسید. (۴)

ص: ۷۶۲

۱- (۱) إِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ بَعْدَ إِنْفَاذِهِ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ أَمَرَ بِنِسَائِهِ وَصِيبَانِهِ فَجَهَّزُوا، وَأَمَرَ بَعْلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَعَلَّ بِغُلٍّ إِلَى عُنُقِهِ، ثُمَّ سَرَّحَ بِهِمْ فِي أَثَرِ الرَّأْسِ مَعَ مُجَفِّرِ بْنِ ثَعْلَبَةَ الْعَائِدِيِّ وَشَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ، فَانْطَلَقُوا بِهِمْ حَتَّى لَحِقُوا بِالْقَوْمِ الَّذِينَ مَعَهُمُ الرَّأْسُ. وَلَمْ يَكُنْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ يُكَلِّمُ أَحَدًا مِنَ الْقَوْمِ فِي الطَّرِيقِ كَلِمَةً حَتَّى بَلَغُوا ۶۲۵ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۹، [۱] إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۷۳). [۲]

۲- (۲) أَخْرَجَ عِيَالُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَوُلْدُهُ إِلَى الشَّامِ، وَنُصِبَ رَأْسُهُ عَلَى رُمْحٍ ۶۲۶ (تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۵). [۳]

۳- (۳) الإقبال: ج ۳ ص ۸۹، الملهوف: ص ۲۰۸، الأمالی، صدوق: ص ۲۳۰ ش ۲۴۲.

۴- (۴) الفتوح: ج ۵ ص ۱۲۷، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۵۵.

اشاره

کاروان اسیران کربلا- را پس از انتقال به کوفه، اندکی نگاه داشتند و سپس به سوی دمشق، پایتخت حکومت امویان، فرستادند. مسیر حرکت این کاروان، در کتب تاریخ و سیره، معین نشده است. از این رو، پیموده شدن هر کدام از مسیرهای میان کوفه و دمشق آن روزگار، محتمل است.

برخی خواسته اند با ارائه شواهدی، حرکت آنان را از یکی از این چند راه، قطعی نشان دهند؛ ولی مجموع قرائن، ما را به اطمینان کافی نمی رساند. (۱) ما ابتدا راه های موجود آن روزگار را بر می شمیریم و سپس، قرائن ارائه شده را بررسی می کنیم.

ذکر این نکته پیش از ورود به بحث، لازم است که میان کوفه و دمشق، فقط سه راه اصلی بوده است. البته هر کدام از این راه ها، در بخشی از مسیر، فرعی های متعدّد کوتاه و بلندی هم داشته اند که طبیعی است. (۲)

مسیر حرکت کاروان اسیران کربلا، از کوفه به شام

راه نخست: راه بادیه

کوفه، در عرض جغرافیایی حدود ۳۲ درجه و دمشق، در عرض جغرافیایی حدود

ص: ۷۶۳

۱- (۱) مرحوم حاج شیخ عیّاس قمی در نَفَسُ المَهموم (ص ۳۸۸) می گوید: بدان که ترتیب منزلگاه هایی که آنان در هر سفر، در آنها پیاده شدند و خوابیدند و یا [بدون خوابیدن] از آنها گذشتند، مشخص نیست و در کتاب های معتبر نیز چیزی گفته نشده است؛ بلکه در بیشتر آنها، از سفر اهل بیت [امام علیه السلام] به شام، سخنی به میان نیامده است.

۲- (۲) ر.ک: نقشه شماره ۵ در پایان کتاب.

۳۳ واقع است. این، بدان معناست که مسیر طبیعی میان این دو شهر، تقریباً بر روی یک مدار، قرار دارد و نیازی به بالا رفتن و پایین آمدن بر روی زمین، جز در حد کسری از یک درجه نیست. بر روی این مدار، راهی واقع بوده که به «راه بادیه» مشهور بوده است. این مسیر، کوتاه ترین راه بین این دو شهر است و حدود ۹۲۳ کیلومتر (۱) مسافت داشته است.

مشکل اصلی این راه کوتاه، گذشتن آن از صحرای بزرگ میان عراق و شام است که از روزگاران کهن، به «بادیه الشام» مشهور بوده است. این مسیر، برای افرادی قابل استفاده بوده که امکانات کافی (بوئزه آب) برای پیمودن مسافت های طولانی میان منزل های دور از هم صحرا را داشته اند، هر چند، گاهی شتاب مسافر، او را وادار به پیمودن این مسیر می کرده است.

گفتنی است در صحراها، شهرهای بزرگ، وجود ندارند؛ اما این به معنای نبودن راه یا چند آبادی کوچک نیست.

راه دوم: راه کناره فرات

فرات، یکی از دو رود بزرگ عراق است که از ترکیه سرچشمه می گیرد و پس از گذشتن از سوریه و عراق، به خلیج فارس می پیوندد. کوفیان، برای مسافرت به شمال عراق و شام، از کناره این رود، حرکت می کردند تا هم به آب، دسترس داشته باشند و هم از امکانات شهرهای ساخته شده در کناره فرات، استفاده کنند. گفتنی است لشکرهای انبوه و کاروان های بزرگ که به آب فراوان نیاز داشتند، ناگزیر از پیمودن این مسیر بودند. (۲)

این مسیر، ابتدا از کوفه به مقدار زیادی به سوی شمال غرب می رود و سپس از آن جا به سوی جنوب، بر می گردد و با گذر از بسیاری از شهرهای شام، به دمشق

ص: ۷۶۴

۱- (۱) فاصله کوفه تا شام به خط کاملاً مستقیم ۸۶۷ کیلومتر است.

۲- (۲) لشکر امیر مؤمنان علیه السلام هم برای نبرد صفین، همین مسیر را پیمود.

می‌رسد. این راه، انشعاب‌های متعدّد داشته و با طول تقریبی ۱۱۹۰ تا ۱۳۳۳ کیلومتر، جای‌گزین مناسبی برای راه کوتاه، اما سخت‌بادیه بوده است. مجموع این راه و راه بادیه را می‌توان به یک مثلث، تشبیه کرد که قاعده آن، راه بادیه است.

راه سوم: راه کناره دجله

دجله، دیگر رود بزرگ عراق است و آن نیز مانند فرات، از ترکیه سرچشمه می‌گیرد؛ اما از شام نمی‌گذرد و در گذشته، برای رفتن به شمال شرق عراق، از مسیر کناره آن، استفاده می‌کرده‌اند. این راه، مسیر اصلی میان کوفه و دمشق، نبوده است و باید پس از پیمودن مقدار کوتاهی از آن، کم‌کم به سمت غرب پیچید و پس از طی مسیر نه‌چندان کوتاهی، به راه کناره فرات پیوست و از آن طریق، وارد دمشق شد.

این مسیر را می‌توان سه ضلع از یک مستطیل دانست که ضلع دیگر طولی آن را راه بادیه و سه ضلع یاد شده آن را: مسافت پیموده شده از کوفه به سمت شمال، راه پیموده شده به سمت غرب، و راه پیموده شده به سمت جنوب - که بازگشت به بخشی از مسیر پیموده شده قبلی است - تشکیل می‌دهند. از این رو، از همه راه‌های دیگر، طولانی‌تر است و طول آن، حدود ۱۵۴۵ کیلومتر است. این راه را «راه سلطانی» نامیده‌اند.

چند نکته قابل توجه

ما دلیل روشن و گزارش تاریخی معتبر و کهنی برای اثبات عبور کاروان اسیران کربلا از یکی از این سه راه، در دست نداریم و حدیثی نیز از اهل بیت علیهم السلام در این باره به ما نرسیده است. آنچه در دسترس ماست، برخی نشانه‌های جزئی و ناکافی اند که به صورت پراکنده، در برخی کتاب‌ها آمده‌اند، و نیز قصّه پردازان و شرح‌حال‌های بی‌سند و نامعتبری که در کتاب‌های غیر قابل استناد (مانند مقتل ساختگی منسوب به ابو مخنف)، آمده و سپس در کتاب‌های دیگر، تکرار شده‌اند. [\(۱\) اینک، نشانه‌های](#)

ص: ۷۶۵

۱- (۱) از جمله، ر.ک: طریق الکرام من الکوفه إلى الشام.

جزئی پیش گفته را بررسی می کنیم:

۱. در معجم البلدان- که یک کتاب کهن جغرافیایی است- در معرّفی بخشی از شهر حَلَب در شام، آمده است:

در غرب شهر و در دامنه کوه جوشن، قبر محسن بن حسین علیه السلام است که گمان دارند وقتی اسیران [کربلا] را از عراق به دمشق می بردند، او از مادرش سقط شده است و یا کودکی بوده است همراه آنان که در حَلَب، در گذشته و همان جا دفن شده است (۱).

معلوم است که این گزارش، در صورت درستی، عبور کاروان از راه بادیه را نفی می کند (زیرا حَلَب، در آن مسیر قرار ندارد)؛ اما به تنهایی نمی تواند یکی از دو مسیر سلطانی (کناره دجله) و یا کناره فرات را تأیید کند؛ زیرا این دو راه، در مسافتی طولانی، با هم مشترک هستند و منطقه حَلَب، در مسیر هر دو راه قرار دارد.

از سوی دیگر، به کار رفتن واژه «یزعمون (گمان دارند)» از سوی مؤلف معجم البلدان، بر قابل استناد بودن این پندار، دلالت دارد، بویژه آن که فرزندی به نام محسن و یا همسر بارداری از امام حسین علیه السلام در وقایع کربلا، سراغ نداریم و سخنی از آنها در کتاب های در دسترس، نیامده است، و وجود شهرت محلی، بر فرض درستی گزارش، از حدّ یک عقیده عمومی معمولی، فراتر نمی رود.

۲. ممکن است برخی بر اساس یکی بودن مسیر بردن سر امام حسین علیه السلام و حرکت کاروان اسیران واقعه کربلا، با استناد به گزارش ابن شهر آشوب- که به نقل از نطنزی، به ماجرای برخورد راهب صومعه با سر امام حسین علیه السلام، در منزل قنسرین (در شمال شام) پرداخته است-، (۲) بخواهند عبور از راه سلطانی را اثبات کنند.

پاسخ این گروه، آن است که پیش فرض این استدلال، یعنی یکی بودن مسیر

ص: ۷۶۶

۱- (۱) معجم البلدان: ج ۲ ص ۲۸۴ و ۱۸۶. [۱] این مطلب، در بغیة الطلب فی تاریخ حلب (ج ۱ ص ۴۱۱-۴۱۴)، مفصل تر آمده است.

۲- (۲) المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۶۰.

حرکت کاروان اسیران و سر مبارک امام حسین علیه السلام، مسلم نیست و این احتمال، وجود دارد که سر را در شهرها چرخانده باشند؛ اما اسیران را از راهی کوتاه تر برده باشند. حتی در برخی اخبار، آمده است که سر مطهر امام علیه السلام را پس از ورود اسرا به شام، در شهرهای شام نیز گردانیدند، چنان که در شرح الأخبار آمده است:

آن گاه یزید ملعون، دستور داد که سر حسین علیه السلام را در شهرهای شام و دیگر شهرها بگردانند (۱).

مطابق این نقل، این امکان وجود دارد که سر مطهر امام علیه السلام، پس از رسیدن به شام، به مناطقی چون موصل و نسیین هم - که در راه سلطانی قرار دارند - رسیده باشد.

از این رو، احتمال دارد که این گونه حوادث گزارش شده، مربوط به روزگار چرخاندن سر پس از رسیدن اسیران به شام بوده و یا در مسیر حرکت آنان به سوی شام، اتفاق افتاده باشد.

همین احتمال، در باره مکان هایی که به «رأس الحسین علیه السلام» موسوم اند، وجود دارد. ابن شهر آشوب، در ذکر مناقب امام علیه السلام آورده است:

از فضیلت های ایشان (امام حسین علیه السلام)، کراماتی است که از مکان هایی که به آنها «رأس الحسین علیه السلام» گفته می شود و از کربلا تا عسقلان و در میان آن دو (موصل و نسیین و حماه و حمص و دمشق و جز اینها) قرار دارند، دیده شده است (۲).

در باره این مناطق، علاوه بر این که ابن شهر آشوب، تصریح نکرده که اسیران یا سر مطهر، از آنها گذر داده شده اند، این احتمال وجود دارد که چون سالیان درازی در قلمرو حکومت های شیعی یا دوستدار اهل بیت علیهم السلام (مانند: آل حمیدان و فاطمیان) بوده اند، در آنها به هر دلیل یا انگیزه ای (چه واقعیت، چه یادبود و چه خواب و...)،

ص: ۷۶۷

۱- (۱) شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۵۹.

۲- (۲) المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۸۲. [۱] در باره «رأس الحسین» های موجود در مناطق مورد اشاره و حتی خارج از این مناطق و ارزیابی تاریخی آنها، ر.ک: نگاهی نو به جریان عاشورا: ص ۳۵۵ (مقاله «رأس الحسین و مقام های آن»، به قلم مصطفی صادقی)، تاریخ در آینه پژوهش: ش ۲۶ ص ۷۹ (مقاله «محل دفن سر مطهر امام حسین علیه السلام و دیگر شهیدان»، به قلم محسن رنجبر)، أهل البيت فی مصر، خسرو شاهی.

«رأس الحسين»هایی ایجاد شده باشد، چنان که رأس الحسين موجود در قاهره، در زمان فاطمیان، ایجاد شد.

افزون بر این، ماجرای راهب و سر، برای برخی مکان های دیگر هم ذکر شده که به دلیل بعید بودن تکرار این ماجرا، گزارش ابن شهر آشوب، دست خوش تعارض می گردد؛ زیرا یکی از مکان های ذکر شده، دیری در اوایل راه است و با قنسرین - که در اواخر راه واقع است - همخوان نیست.

گفتنی است بر فرض صحت گزارش ابن شهر آشوب نیز، گذشتن کاروان اسیران از راه سلطانی اثبات نمی شود؛ زیرا بخشی از راه سلطانی، با راه فرات، مشترک است و منطقه قنسرین، در مسیر کناره فرات نیز قرار دارد. البته این گزارش، در صورت درستی، عبور از راه بادیه را نفی می کند.

۳. به گمان ما و بر خلاف آنچه در عصر اخیر رواج یافته، گذشتن کاروان اسیران کربلا - از راه سلطانی، کمترین احتمال را دارد؛ زیرا دورترین راه است و اساساً راهی نیست که برای کاروانی کوچک - که به اسارت می روند، نه برای گردشگر - انتخاب شود. افزون بر این که پیموده شدن این راه، مدرک معتبری ندارد و مستند این قول، مقتل منسوب به ابو مخنف است. (۱)

از سوی دیگر، پذیرش عبور از راه طولانی سلطانی، با ماجرای «اربعین» و این که اسیران در بازگشت از شام، در اولین اربعین واقعه عاشورا بر سر مزار حسین علیه السلام حاضر شده باشند (چنان که در مقتل منسوب به ابو مخنف آمده است) نیز ناسازگار است. (۲)

ممکن است گفته شود که قدرت نمایی دستگاه حاکم، اقتضا می کرده که اسیران را از درون شهرها عبور دهند و از این رو، آنان را از راه سلطانی برده اند؛ اما این دلیل با بردن اسیران از مسیر کناره فرات نیز سازگار است؛ زیرا در این مسیر هم شهرهای مهمی واقع بوده است. افزون بر این، با چرخاندن سرهای شهدا نیز این قدرت نمایی

ص: ۷۶۸

۱- (۱) مقتل الحسين عليه السلام المنسوب إلى أبي مخنف: ص ۱۸۰.

۲- (۲) بویژه آن که این مقتل، ماجراهای مفصل و زمانبری را در ضمن حرکت کاروان اسیران، آورده است.

به انجام می رسیده و به چرخاندن گروهی اندک (در حدّ یک خاندان کوچک و متشکل از چند زن و کودک)، نیازی نبوده است؛ زیرا این کار، اگر نشانه ضعف حکومت نباشد، نشانه قدرت آن هم شمرده نمی شود، بویژه که دستگاه حاکم، شجاعت و سخنوری امام زین العابدین علیه السلام و زینب کبرا علیها السلام و دیگر اسیران را در کوفه، شاهد بوده است. از این رو، سیاست، اقتضا داشته که اسیران را از بیراهه ببرند و در شهرها نچرخانند.

۴. بر اساس آنچه گفته شد، تنها نکته ای که می تواند حرکت کاروان اسیران از راه سلطانی و یا راه کناره فرات را بر راه بادیه ترجیح دهد، دسترس داشتن به آب رودخانه است که این نیز با توجه به کوچک بودن کاروان و امکان حمل آب با شتر، چندان وجه استواری نیست. مؤید این نکته، عدم ذکر جزئیات سفر و نبودن گزارشی در باره رسیدن کاروان به شهرها و یا دست کم، یکی دو شهر مهم سر راه است، که خود، نشان از پیمودن مسیر بیابانی و یا حتی بیراهه است.

۵. برخی شواهد که می توانند موجب ترجیح راه بادیه بر دو راه دیگر گردند، عبارت اند از:

یک. راه کناره فرات و راه سلطانی، هر دو، دارای شهرهای بسیاری بوده اند و اگر این راه ها، مسیر حرکت اسیران می بود، بایستی نقل هایی از مواجهه مردم این شهرها با کاروانیان یا مشاهده شدن آنان در آن شهرها، در منابع معتبر می آمد- چنان که در کربلا و کوفه و شام، چنین گزارش هایی وجود دارد-، در حالی که در این باره، هیچ نقلی نیامده است. بنا بر این، به نظر می رسد که مسیر حرکت اسیران، از جایی بوده که کمترین حضور مردمی را داشته که همان مسیر بادیه است.

دو. اعتراض هایی که از لحظه شهادت امام حسین علیه السلام علیه حکومت اموی، حتی به وسیله برخی طرفداران حکومت و خانواده جنایتکاران، انجام یافت و بازتابی که واقعه عاشورا در کوفه به وجود آورد، قاعدتاً حکومت را از این که اسیران و سر مطهر امام علیه السلام را از مسیر شهرها و آبادی های پُرجمعیت عبور دهند، باز می داشت. متن کامل

بهایبی نیز مؤید این مسئله است:

ملاعین که سر حسین علیه السلام [را] از کوفه بیرون آوردند، خائف بودند از قبائل عرب که غوغا کنند و از ایشان، باز ستانند. پس راهی [را] که به عراق است، ترک کردند و بیراه می رفتند (۱).

سه. سرعت انجام گرفتن کار، در کارهای حکومتی، یک اصل است. لازمه رعایت این اصل، گذر از کوتاه ترین و سریع ترین مسیر بوده است.

نتیجه نهایی

به دلیل نبود دلایل روشن و قابل اعتماد، نمی توان اظهار نظر قطعی کرد؛ ولی با توجه به نکاتی که گذشت عبور کاروان اسیران کربلا از مسیر بادیه، احتمال بیشتری را به خود اختصاص می دهد.

مسیر حرکت کاروان اسیران کربلا، از شام به مدینه

بر اساس محاسبات انجام شده، (۲) فاصله میان دمشق تا مدینه، تقریباً ۱۲۲۹ کیلومتر است و با احتساب دمشق و مدینه، شامل ۳۲ منزل بوده است. کاروان اسیران، در بازگشت از شام، قطعاً این مسیر را پیموده اند و چنانچه در ضمن حرکت، به کربلا هم رفته باشند، مسیر بسیار طولانی تری را سپری کرده اند.

حرکت پُرنج خانواده امام علیه السلام و همراهان، از مدینه آغاز شد و به مدینه نیز ختم گردید و حدّ اقل مسیری که این بزرگواران طی کرده اند (با فرض رفتن از کوفه به دمشق از کوتاه ترین مسیر، یعنی راه بادیه، و عدم احتساب رفتن مجدد به کربلا)، حدود ۴۱۰۰ کیلومتر است.

ص: ۷۷۰

۱- (۱) کامل [۱] بهایی: ج ۲ ص ۲۹۱.

۲- (۲) ر.ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۸ ص ۲۳۴.

۶۲۴. الإقبال - به نقل از کتاب المصاییح، به سندش از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام - از پدرم علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام در باره بردن او به سوی یزید پرسیدم.

فرمود: «مرا بر شتری لنگ و بدون جهاز، سوار کردند و سر حسین علیه السلام بر بالای علمی بود و زنانمان، پشت سر من بر استرانی بدون پالان، سوار بودند. کسانی که ما را می بردند، از پشت سر و گرداگردمان، با نیزه، ما را احاطه کرده بودند و آزار می دادند. اگر اشکی از دیده یکی از ما فرو می چکید، با نیزه به سرش می کوبیدند، تا آن که وارد شام شدیم. جارچی جار زد: ای شامیان! اینان، اسیران اهل بیت ملعون اند.» (۱)

۶۲۵. الملهوف: عبید الله بن زیاد، به یزید بن معاویه نوشت و او را از کشته شدن حسین علیه السلام و اخبار خانواده اش باخبر کرد... و هنگامی که نوشته ابن زیاد به یزید بن معاویه رسید و از واقعه آگاه شد، پاسخ نامه را داد و او را مأمور روانه کردن سر حسین علیه السلام و سرهای کشتگان همراه او، و نیز اثاث و زنان و خانواده حسین علیه السلام کرد.

ابن زیاد هم محفر (/مُحْفَر) بن ثعلبه عائذی را خواست و سرها و اسیران و زنان را به او سپرد. محفر، آنان را تا شام به سان اسیران کفار برد و اهالی همه جا، صورت های آنان را می دیدند. (۲)

ص: ۷۷۱

۱- (۱) سَيَأْتِي أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ حَمَلِ يَزِيدَ لَهُ، فَقَالَ: حَمَلَنِي عَلِيٌّ بَعِيرٌ يَطْلُعُ بَغِيرٍ وَطَاءٍ، وَرَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى عَظْمٍ، وَنَسَوْتُنَا خَلْفِي عَلَى بَغَالٍ أَكْفٍ، وَالْفَارِطَةُ خَلْفُنَا وَحَوْلُنَا بِالرَّمَاكِ، إِنْ دَمَعَتْ مِنْ أَحَدِنَا عَيْنٌ قُرِعَ رَأْسُهُ بِالرَّمْحِ، حَتَّى إِذَا دَخَلْنَا دِمَشْقَ صَاحٍ صَائِحٌ: يَا أَهْلَ الشَّامِ هُوَلَاءِ سَيَبَايَا أَهْلِ الْبَيْتِ الْمَلْعُونِ! ۶۲۷ (الإقبال: ج ۳ ص ۸۹، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۵۴ ح ۳). [۲]

۲- (۲) كَتَبَ عُيَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ يُخْبِرُهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَبْرِ أَهْلِ بَيْتِهِ... وَأَمَّا يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فَإِنَّهُ لَمَّا وَصَلَ إِلَيْهِ كِتَابُ ابْنِ زِيَادٍ وَوَقَفَ عَلَيْهِ، أَعَادَ الْجَوَابَ إِلَيْهِ يَأْمُرُهُ فِيهِ بِحَمَلِ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُؤُوسِ مَنْ قُتِلَ مَعَهُ، وَبِحَمَلِ أَثْقَالِهِ وَنِسَائِهِ وَعِيَالِهِ. فَاسْتَدْعَى ابْنَ زِيَادٍ بِمِحْفَرِ بْنِ ثَعْلَبَةَ الْعَائِذِيِّ، فَسَلَّمَ إِلَيْهِ الرُّؤُوسَ وَالْأَسَارِيَّ وَالنِّسَاءَ، فَسَارَ بِهِمْ مِحْفَرٌ إِلَى الشَّامِ كَمَا يُسَارُ بِسَبَايَا الْكُفَّارِ، يَتَصَفَّحُ وَجُوهَهُنَّ أَهْلُ الْأَقْطَارِ ۶۲۸ (الملهوف: ص ۲۰۷، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۲۱-۱۲۴). [۳]

۶۲۶. أنساب الأشراف: عبيد الله بن زياد، فرمان داد تا علی بن الحسين عليه السلام را تا گردن در بند کنند و زنان و کودکان امام حسين عليه السلام را آماده کرد و آن گاه، آنان را با مُحَفِّز بن ثعلبه از تیره عائده قريش و شمر بن ذی الجوشن روانه کرد. برخی می گویند: سر حسين عليه السلام را نیز با مُحَفِّز روانه کرد.

هنگامی که در درگاه یزید ایستادند، مُحَفِّز، صدایش را بلند کرد و گفت: ای امیر مؤمنان! این، مُحَفِّز بن ثعلبه است که فرومایگان تبهکار را برایت آورده است. (۱)

۶۲۷. تذکره الخواص - به نقل از عبد الملك بن هشام نحوی بصری - ابن زياد، سر حسين عليه السلام را همراه اسیران در بند کشیده شده، به سوی یزید بن معاویه روانه کرد. میان اسیران، زنان و پسر بچه ها و دختر بچه های دختران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم بودند که بر شترانی بدون جهاز، بسته شده بودند و سر و صورتشان باز بود.

هر گاه در جایی فرود می آمدند، سر را از صندوق مخصوص آن، بیرون می آوردند و بر سر نیزه می کردند و از آن در طول شب تا وقت حرکت، حراست می کردند. آن گاه آن را به صندوق، باز می گرداندند و حرکت می کردند. (۲)

ص: ۷۷۲

۱- (۱) أَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بَعْلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعُلَّ بِغُلٍّ إِلَى عُنُقِهِ، وَجَهَّزَ نِسَاءَهُ وَصِبْيَانَهُ، ثُمَّ سَيَّرَ بِهَمَّ مَعَ مُحَفِّزِ بْنِ ثَعْلَبَةَ مِنْ عَائِدَةِ قُرَيْشٍ، وَشَمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ. وَقَوْمٌ يَقُولُونَ: بُعِثَ مَعَ مُحَفِّزِ بْنِ زِيَادٍ رَفَعَ مُحَفِّزٌ صَوْتَهُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! هَذَا مُحَفِّزُ بْنُ ثَعْلَبَةَ أَتَاكَ بِاللَّيْلِ الْفَجْرَةَ ۶۲۹ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۶، [۱] تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۰). [۲]

۲- (۲) أَنْفَذَ ابْنُ زِيَادٍ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ مَعَ الْأَسَارِيِّ مَوْتَقِينَ فِي الْجِبَالِ، مِنْهُمْ نِسَاءٌ وَصِبْيَانٌ وَصَبِيَّاتٌ مِنْ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى أَقْتَابِ الْجِمَالِ مَوْتَقِينَ، مَكْشَفَاتِ الْوُجُوهِ وَالرُّؤُوسِ، وَكُلَّمَا نَزَلُوا مَنَزِلًا أَخْرَجُوا الرَّأْسَ مِنَ الصُّنْدُوقِ أَعْيَدُوهُ لَهُ، فَوَضَعُوهُ عَلَى رُمْحٍ وَحَرَسُوهُ طَوَالَ اللَّيْلِ إِلَى وَقْتِ الرَّحِيلِ، ثُمَّ يَعِيدُوهُ إِلَى الصُّنْدُوقِ وَيَرْحَلُوا ۶۳۰ (تذکره الخواص: ص ۲۶۳). [۳]

۶۲۸. المزار الكبير - در «زیارت ناحیه مقدسه» - سرت را بر نیزه کردند و خانواده ات را مانند بندگان، اسیر نمودند و با زنجیر آهنین، به بند کشیدند و بر روی مرکب های بدون جهاز، سوار نمودند و باد داغ نیم روزی، صورت هاشان را می سوزاند. آنان را در دشت ها و صحراها می راندند و دستانشان را به گردن هایشان بسته بودند و آنها را در بازارها می چرخاندند. (۱)

۶۲۹. تاریخ یعقوبی: عبد الله بن عباس به یزید نوشت: «...هان! از شگفت ترین شگفتی ها - و تا زنده ای، روزگار، شگفتی ها را به تو نشان خواهد داد - این است که تو دختران عبد المطلب و نوجوانان کوچک نسل او را مانند اسیران احضار شده، به سوی شام بردی. تو به مردم نمودی که بر ما چیره شده ای و بر ما فرمان می رانی.

سوگند به جانم، اگر صبح و شام از [قیام] من، در امان باشی، امیدوارم که از زخم زبان و شکستن (انتقاد) و بستن در امان نباشی. پس شادی ات نپاید و خداوند، تو را پس از کشتاری که از خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کردی، جز اندکی مهلت ندهد، تا آن که تو را سخت و دردناک بگیرد و نکوهیده و گنهکار، از دنیا بیرون برد. بی پدر! زندگی کن - که به خدا سوگند - دستاوردت، تو را نزد خدا، فرو کشیده و پست کرده است. سلام بر هر که خدا را فرمان برد! (۲)

ص: ۷۷۳

۱- (۱) رُفِعَ عَلَى الْقَنَا رَأْسُكَ، وَسُيِبَ أَهْلُكَ كَالْعَبِيدِ، وَصُفِّدُوا فِي الْحَدِيدِ فَوْقَ أَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ، تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ حُرُّ الْهَاجِرَاتِ، يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِ وَالْفَلَوَاتِ، أَيْدِيهِمْ مَغْلُولَةٌ إِلَى الْأَعْنَاقِ، يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ ۶۳۱ (المزار الكبير: ص ۵۰۵، مصباح الزائر: ص ۲۳۳). [۱]

۲- (۲) كَتَبَ إِلَيْهِ [أَي إِلَى يَزِيدَ] عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ: ...أَلَا وَمِنْ أَعْجَبِ الْأَعَاجِبِ - وَمَا عَشَتْ أُرَاكَ الدَّهْرُ الْعَجِيبِ - حَمَلَكَ بَنَاتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَغَلَمَهُ صِهْرًا مِنْ وَلَدِهِ إِلَيْكَ بِالشَّامِ كَالسَّبِيِّ الْمَجْلُوبِ، تُرَى النَّاسَ أَنَّكَ قَهَرْتَنَا، وَأَنَّكَ تَأْمُرُ عَلَيْنَا، وَلَعَمْرِي لَئِنْ كُنْتَ تُصْبِحُ وَتُمْسِي آمِنًا لَجُرْحِ يَدِي، إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَعْظَمَ جِرَاحُكَ بِلِسَانِي وَنَقْضِي وَإِبْرَامِي، فَلَا يَسْتَقِرُّ بِكَ الْجَدَلُ، وَلَا يُمَهِّلُكَ اللَّهُ بَعْدَ قِتَابِكَ عِتْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى يَأْخُذَكَ أَخْذًا أَلِيمًا، فَيُخْرِجَكَ اللَّهُ مِنَ الدُّنْيَا ذَمِيمًا أَثِيمًا، فَعِشْ لَا أَبَا لَكَ، فَقَدْ وَاللَّهِ أَرَدَاكَ عِنْدَ اللَّهِ مَيَّا اقْتَرَفْتَ، وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ ۶۳۲ (تاريخ يعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۸-۲۵۰؛ [۲] المعجم الكبير: ج ۱۰ ص ۲۴۳ ح ۱۰۵۹۰).

۶۳۰. بستان الواعظین: حسین علیه السلام زمانی که کشته شد، آب خواست، ولی به او ندادند و با زبان تشنه، کشته شد و نزد خدا رفت و خداوند، او را از نوشیدنی بهشتی، سیراب ساخت. او را آن چنان، سر بُریدند و خانواده اش را به اسارت بردند و در حالی سرهایشان باز بود، با مرکب های بدون جهاز و پالان، حرکتشان دادند، تا وارد دمشق شدند، در حالی که سر حسین علیه السلام، در میانشان بر بالای نیزه بود. هرگاه یکی از آنان با دیدن سر می گریست، نگهبانان، او را با تازیانه می زدند. اهل ذمه، در بازار دمشق برای تماشای آنان، صف کشیده بودند و به صورتشان، آب دهان می انداختند تا این که بر در کاخ یزید، متوقف شدند.

یزید، دستور داد تا سر حسین علیه السلام را بر در بیاویزند، در حالی که خانواده امام علیه السلام در اطرافش بودند. همچنین، نگهبانانی را بر آن گماشت و دستور داد که: هرگاه یکی از آنان گریست، او را بزید.

آنان، همچنان ماندند، در حالی که سر حسین علیه السلام در میان آنها به مدت نه ساعت، در روز آویزان بود. ام کلثوم، سرش را بلند کرد و سر حسین علیه السلام را دید و گریست و گفت: ای پدر بزرگ (منظورش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود)! این، سر حبيب تو حسین است که آویزان شده است.

سپس گریست. یکی از نگهبانان، دستش را بالا برد و به صورت ام کلثوم زد که به تمامی صورت او آسیب زد. در دم، دست نگهبان، از کار افتاد. (۱)

ص: ۷۷۴

۱- (۱) إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَسْقَى مَاءً حِينَ قُتِلَ؛ فَمَنْعَ مِنْهُ، وَقُتِلَ وَهُوَ عَطْشَانٌ، وَأَتَى اللَّهَ حَتَّى سَقَاهُ مِنْ شَرَابِ الْجَنَّةِ، وَذُبِحَ ذَبْحًا، وَسُيِّبَتْ حَرْمَةُ وَحُمِلَتْ مُكَشَّفَاتِ الرُّؤُوسِ عَلَى الْأُكْفِ بِغَيْرِ طِءٍ، حَتَّى دَخَلَ دِمَشْقَ وَرَأْسِ الْحُسَيْنِ بَيْنَهُنَّ عَلَى رُمَحٍ، إِذَا بَكَتْ إِحْدَاهُنَّ عِنْدَ رُؤْيَيْهِ ضَرَبَهَا حَارِسٌ بِسَوْطِهِ، وَوَقَفَ أَهْلُ الذَّمِّ لَهُنَّ فِي سَوْقِ دِمَشْقَ يَبْضِعُونَ فِي وُجُوهِنَّ، حَتَّى وَقَفْنَ بَابَ يَزِيدَ، فَآمَرَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنَصَبَ عَلَى الْبَابِ وَجَمِيعَ حَرَمِهِ حَوْلَهُ، وَوَكَّلَ بِهِ الْحَرَسَ، وَقَالَ: إِذَا بَكَتْ مِنْهُنَّ بَأْكِيهِنَّ فَالْطُمُوها. فَظَلَلْنَ وَرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بَيْنَهُنَّ مَصْلُوبٌ تَسَعُ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ. وَإِنَّ امَّ كَلْثُومَ رَفَعَتْ رَأْسَهَا، فَرَأَتْ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَبَكَتْ، وَقَالَتْ: يَا جَدَاهُ- تُرِيدُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- هَذَا رَأْسُ حَبِيبِكَ الْحُسَيْنِ مَصْلُوبٌ، وَبَكَتْ، فَرَفَعَ يَدَهُ بَعْضُ الْحَرَسِ وَلَطَمَهَا لَطْمَةً حَصَرَ وَجْهَهَا، وَشَلَّتْ يَدَهُ مَكَانَهُ ۶۳۳ (بستان الواعظین: ص ۲۶۳ ح ۴۱۹). [۱]

۶۳۱. قرب الإسناد - به نقل از عبد الله بن میمون، از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام - هنگامی که خاندان حسین علیه السلام را بر یزید وارد کردند، روز بود و صورت های آنان باز بود. شامیان جفاکار گفتند: ما اسیرانی نیکوتر از اینها ندیده ایم. شما کیستید؟!

سکینه دختر حسین علیه السلام گفت: ما اسیران خاندان محمدیم. (۱)

۶۳۲. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی - به نقل از زید، از پدرش امام زین العابدین علیه السلام - سهل بن سعد (۲) گفت: به سوی بیت المقدس، روانه شدم و به [شهرهای] شام رفتم. در شهری پُر آب و درخت دیدم که پارچه و پرده و دیا آویخته اند و شاد و خوش حال اند و زنانی هم پیش آنان، دف و طبل می زنند. با خود گفتم: شاید شامیان، عیدی دارند که آن را نمی شناسیم. دیدم مردمی سخن می گویند. گفتم: ای مردم! آیا شما در شام، عیدی دارید که ما آن را نمی شناسیم؟!

ص: ۷۷۵

۱- (۱) لَمَّا قَعِدَمَ عَلِيَّ يَزِيدَ بِذَرَارِيِّ الْحُسَيْنِ، أُدْخِلَ بِهِمْ نَهَارًا مَكْشُوفَاتٍ وَجُوهُهُنَّ، فَقَالَ أَهْلُ الشَّامِ الْجُفَاءُ: مَا رَأَيْنَا سَيِّئًا أَحْسَنَ مِنْ هَؤُلَاءِ، فَمَنْ أَنْتُمْ؟ فَقَالَتْ سَيِّئَةٌ بِنْتُ الْحُسَيْنِ: نَحْنُ سَبَايَا آلِ مُحَمَّدٍ ۶۳۴ (قرب الإسناد: ص ۲۶ ح ۸۸، الأُمالي، صدوق: ص ۲۳۰ ح ۲۴۲). قرب الإسناد: ص ۲۶ ح ۸۸، [۱] الأُمالي، صدوق: ص ۲۳۰ ح ۲۴۲. [۲]

۲- (۲) ابو العباس سهل بن سعد بن مالك بن خالد بن ثعلبه بن حارثه انصاری ساعدی مدنی - که کنیه او را ابو یحیی نیز گفته اند - از صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام است. نام وی، حزن بود؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله آن را تغییر داد. او از هفده نفری است که واقعه غدیر را برای امام علی علیه السلام گواهی دادند. امام حسین علیه السلام نیز او را در سخنرانی اش در عاشورا، برای این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله: «حسن و حسین، دو سرور جوانان اهل بهشت اند»، به گواهی گرفت. سهل تا زمان حجّاج، عمر کرد و در سال ۷۴ ق، گرفتار [مجازات] حجّاج شد. وی از جمله کسانی است که حجّاج به گردنشان، مَهر زد تا خوار شوند و مردم از آنان، حرف شنوی نداشته باشند. وی به سال ۸۸ ق، در ۹۶ یا ۹۱ یا صد سالگی در گذشت. گفته می شود که او آخرین صحابه ای است که در مدینه از دنیا رفت.

گفتند: ای پیرمرد! تو را غریبه می بینیم؟

گفتم: من سهل بن سعد هستم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیده ام و از او حدیث شنیده ام.

گفتند: ای سهل! آیا تعجب نمی کنی که آسمان، خون نمی بارد و زمین، ساکنانش را فرو نمی برد؟

گفتم: چرا این گونه شود؟

گفتند: این، سر حسین، از خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که آن را از سرزمین عراق به شام، هدیه می برند و اکنون می رسد.

گفتم: شگفتا! سر حسین را به هدیه می برند و مردم، خوش حالی می کنند؟! از کدام دروازه می آورند؟

مردم به دروازه ای به نام «دروازه ساعات»، اشاره کردند. به سوی آن رفتم و آن جا که بودم، پرچم هایی پی در پی آمد و اسب سواری را دیدم که به دستش نیزه سرشکسته ای بود و سری بر آن بود که شبیه ترین صورت ها به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود و در پی آن، زنانی سوار بر شتران بدون جهاز آمدند.

به یکی از آنها نزدیک شدم و به او گفتم: ای دختر! تو کیستی؟

گفت: سکینه دختر حسین.

به او گفتم: آیا درخواستی از من داری؟ من، سهل بن سعد هستم که جدت را دیده و از او حدیث شنیده ام.

سکینه گفت: ای سهل! به حامل سر بگو که سر را جلوی ما ببرد تا مردم به دیدن او سرگرم شوند و به ما نگاه نکنند، که ما حرم پیامبر خدا هستیم.

سهل گفت: به حامل سر، نزدیک شدم و به او گفتم: آیا درخواستی را اجابت می کنی تا در عوض، چهارصد دینار بگیری؟

گفت: درخواست چیست؟

گفتم: سر را جلوتر از اهل حرم، حرکت بده.

او چنین کرد و من هم آنچه را وعده داده بودم، به او پرداختم. (۱)

۶۳۳. الملهوف: سر حسین علیه السلام و نیز زنانش و مردان اسیر خاندان را حرکت دادند و چون به دمشق رسیدند، ام کلثوم به شمر - که از افراد آن گروه بود - نزدیک شد و به او گفت: درخواستی از تو دارم.

گفت: درخواست چیست؟

گفت: هنگامی که ما را به شهر در آوردی، ما را از دروازه ای ببر که تماشاگر کمتری دارد و به آنها بگو که این سرها را از میان ما بیرون ببرند و دور کنند که از کثرت

ص: ۷۷۷

۱- (۱) إِنَّ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ قَالَ: خَرَجْتُ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ حَتَّى تَوَسَّطْتُ الشَّامَ، فَإِذَا أَنَا بِمَدِينَةِ مُطَرِّدَةَ الْأَنْهَارِ كَثِيرَةَ الْأَشْجَارِ، قَدْ عَلَقُوا الشُّتُورَ وَالْحُجَبَ وَالْدِيَابِجَ، وَهُمْ فَرِحُونَ مُسْتَبْشِرُونَ، وَعِنْدَهُمْ نِسَاءٌ يَلْعَبْنَ بِالْدُفُوفِ وَالطُّبُولِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَعَلَّ لِأَهْلِ الشَّامِ عِيدًا لَا نَعْرِفُهُ نَحْنُ، فَرَأَيْتُ قَوْمًا يَتَحَدَّثُونَ، فَقُلْتُ: يَا هَؤُلَاءِ! أَلَكُمُ بِالشَّامِ عِيدٌ لَا نَعْرِفُهُ نَحْنُ؟! قَالُوا: يَا شَيْخُ! نَرَاكَ غَرِيبًا. فَقُلْتُ: أَنَا سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ، قَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَحَمَلْتُ حَدِيثَهُ. فَقَالُوا: يَا سَهْلُ! مَا أَعْجَبَكَ السَّمَاءُ لَا تَمُطُّ دَمًا! وَالْأَرْضُ لَا تَخْسِفُ بِأَهْلِهَا! قُلْتُ: وَلِمَ ذَاكَ؟ فَقَالُوا: هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِترَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يُهْدَى مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ، وَسَيَأْتِي الْآنَ. قُلْتُ: وَاعْجَبَاهُ! يُهْدَى رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنَّاسُ يَفْرَحُونَ؟! فَمِنْ أَيِّ بَابٍ يَدْخُلُ؟ فَأَشَارُوا إِلَى بَابٍ يُقَالُ لَهُ: بَابُ السَّاعَاتِ، فَسَرَرْتُ نَحْوَ الْبَابِ، فَبَيْنَمَا أَنَا هُنَا لَكَ، إِذْ جَاءَتِ الرِّيَاضُ يَتَلَوُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَإِذَا أَنَا بِفَارِسٍ بِيَدِهِ رُمْحٌ مَنزُوعُ السِّنَانِ، وَعَلَيْهِ رَأْسُ مَنْ أَشْبَهَ النَّاسُ وَجْهًا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَإِذَا يَنْسُوهُ مِنْ وَرَائِهِ عَلَى جِمَالٍ بَغِيرٍ وَطَاءٍ. فَدَنَوْتُ مِنْ إِحْدَاهُنَّ فَقُلْتُ لَهَا: يَا جَارِيَّةُ مَنْ أَنْتِ؟ فَقَالَتْ: سَيِّكِيَّةُ بِنْتِ الْحُسَيْنِ. فَقُلْتُ لَهَا: أَلَيْكَ حَاجَةٌ إِلَيَّ؟ فَأَنَا سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ مِمَّنْ رَأَى جَدَّكَ وَسَمِعَ حَدِيثَهُ. قَالَتْ: يَا سَهْلُ! قُلْ لِصَاحِبِ الرَّأْسِ أَنْ يَتَقَدَّمَ بِالرَّأْسِ أَمَامَنَا، حَتَّى يَشْتَغَلَ النَّاسُ بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ فَلَا يَنْظُرُونَ إِلَيْنَا، فَتَحْنُ حَرَمَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ: فَدَنَوْتُ مِنْ صَاحِبِ الرَّأْسِ وَقُلْتُ لَهُ: هَيْلَ لِمَكَ أَنْ تَفْضِي حَاجَتِي وَتَأْخُذَ مِنِّي أَرْبَعِمِئَةِ دِينَارٍ؟! قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قُلْتُ: تَقَدَّمَ بِالرَّأْسِ أَمَامَ الْحَرَمِ. فَفَعَلَ ذَلِكَ وَدَفَعْتُ لَهُ مَا وَعَدْتُهُ ٦٣٥ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ٢ ص

٦٠؛ [١] بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ١٢٧). [٢]

نگاه هایشان به ما، در این حال، خوار شده ایم.

شمر، از سرِ سرکشی و ناسپاسی، در پاسخ درخواست او فرمان داد که سرها را بر سر نیزه و در وسط کاروان، حرکت دهند و به همان حال، آنها را از میان تماشاگران عبور دادند تا آنها را به دروازه دمشق رساند و بر راه پله مسجد جامع، آن جا که اسیران را نگاه می دارند، ایستادند. (۱)

۶۳۴. الفتح: حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را آوردند تا از دروازه ای به نام «توما» وارد دمشق کردند و سپس آنها را آوردند تا بر راه پله در مسجد، آن جا که اسیران را نگاه می دارند، ایستادند. (۲)

۴/۷ گفتگوی امام زین العابدین علیه السلام و پیر مرد شامی

۶۳۵. الأمالی، صدوق - به نقل از دربان عبید الله بن زیاد، در یادکرد آوردن اسیران - آنان را بر راه پله مسجد، آن جا که اسیران را نگاه می دارند، نگاه داشتند و علی بن الحسین (زین العابدین علیه السلام) هم که در آن روزگار، جوانی تازه سال بود، میان آنان بود. پیرمردی از شامیان، نزد آنان آمد و به آنان گفت: ستایش، خدایی را که شما را کشت و هلاکتان کرد و شاخ فتنه را برید.

ص: ۷۷۸

۱- (۱) سَارَ الْقَوْمُ بِرَأْسِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَنِسَائِهِ وَالْأَسْرَى مِنْ رِجَالِهِ، فَلَمَّا قَرَّبُوا مِنْ دِمَشْقَ دَنَتْ أُمَّ كَلْثُومٍ مِنَ الشَّمْرِ - وَكَانَ مِنْ جُمَلَتِهِمْ - فَقَالَتْ: لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ. فَقَالَ: وَمَا حَاجَتُكَ؟ قَالَتْ: إِذَا دَخَلْتَ بِنَا الْبَلَدَ فَاحْمِلْنَا فِي دَرَبٍ قَلِيلِ النَّظَارَةِ، وَتَقَدَّمْ إِلَيْهِمْ أَنْ يُخْرِجُوا هَذِهِ الرُّؤُوسَ مِنْ بَيْنِ الْمَحَامِلِ وَيُنَحُّونَا عَنْهَا، فَقَدْ خُزِنَا مِنْ كَثْرَةِ النَّظَرِ إِلَيْنَا وَنَحْنُ فِي هَذِهِ الْحَالِ. فَأَمَرَ فِي جَوَابِ سُؤْلِهَا أَنْ تُجْعَلَ الرُّؤُوسُ عَلَى الرِّمَاحِ فِي أَوْسَاطِ الْمَحَامِلِ - بَغِيًّا مِنْهُ وَكُفْرًا - وَسِيلَكَ بِهِمْ بَيْنَ النَّظَارَةِ عَلَى تِلْكَ الصَّفَةِ، حَتَّى أَتَى بِهِمْ إِلَى بَابِ دِمَشْقَ، فَوَقَفُوا عَلَى دَرَجِ بَابِ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ حَيْثُ يُقَامُ السَّبِيُّ ۶۳۶ (الملهوف: ص ۲۱۰، مثير الأحران: ص ۹۷).

۲- (۲) وَأَتَى بِحَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى ادْخَلُوا مَدِينَةَ دِمَشْقَ مِنْ بَابٍ يُقَالُ لَهُ: بَابُ تِوَمَاءَ، ثُمَّ أَتَى بِهِمْ حَتَّى وَقَفُوا عَلَى دَرَجِ بَابِ الْمَسْجِدِ حَيْثُ يُقَامُ السَّبِيُّ ۶۳۷ (الفتح: ج ۵ ص ۱۲۹، [۱] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲ ص ۶۱).

آن گاه، از دشنامگویی به آنان، چیزی فرو نهد. هنگامی که سخنش به پایان رسید، علی بن الحسین (زین العابدین علیه السلام) به او فرمود: «آیا کتاب خدای عزوجل را خوانده ای؟».

گفت: آری.

فرمود: «آیا این آیه را خوانده ای:» بگو: بر آن (رسالت)، اجری از شما نمی طلبم، جز دوستی با نزدیکانم؟».

گفت: آری.

فرمود: «آنان، ما هستیم».

سپس فرمود: «آیا خوانده ای:» (و حق نزدیکان را به آنها بده)؟».

گفت: آری.

فرمود: «آنان، ما هستیم».

[سپس] فرمود: «آیا این آیه را خوانده ای:» خداوند، اراده آن دارد که آلودگی را تنها از شما اهل بیت بزُدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند؟».

گفت: آری.

فرمود: «آنان، ما هستیم».

مرد شامی، دستش را به سوی آسمان، بالا برد و آن گاه سه بار گفت: خدایا! من توبه می کنم.

[سپس گفت:] خدایا! من از دشمن خاندان محمد، به سوی تو بیزار می جویم و نیز از قاتلان اهل بیت محمد، من قرآن را خوانده بودم؛ اما تا امروز، به این، پی نبرده بودم. (۱)

ص: ۷۷۹

۱- (۱) فَأَقِيمُوا عَلَى دَرَجِ الْمَسْجِدِ حَيْثُ يُقَامُ السَّبَايَا، وَفِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ يَوْمَئِذٍ فَتَى شَابٌّ، فَأَتَاهُمْ شَيْخٌ مِنْ أَشْيَاحِ أَهْلِ الشَّامِ، فَقَالَ لَهُمْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَأَهْلَكَكُمْ وَقَطَعَ قَرْنَ الْفِتْنَةِ. فَلَمْ يَأَلُ عَن -

۶۳۶. تاریخ الطبری - به نقل از عمار دهنی، از امام باقر علیه السلام، در بیان روانه شدن اهل بیت امام حسین علیه السلام به شام به وسیله عبید الله - [عبید الله] آنان را سوار و به سوی یزید، روانه کرد. هنگامی که بر او وارد شدند، یزید، همه کسانی (بزرگانی) را که در شام حضور داشتند، گرد آورد و آن گاه، اسیران را وارد کردند و حاضران، پیروزی یزید را به او تبریک گفتند. (۱)

۶۳۷. تاریخ الطبری - به نقل از غاز بن ربیعہ جَرَشی - به خدا سوگند، ما نزد یزید بن معاویه در دمشق بودیم که زحر بن قیس، پیش آمد و نزد یزید بن معاویه رفت. یزید به او گفت: وای بر تو! چه در پشت سر و نزد خود داری؟

ص: ۷۸۰

۱ - (۱) فَجَهَّزَهُمْ وَحَمَلَهُمْ إِلَى يَزِيدَ، فَلَمَّا قَدِمُوا عَلَيْهِ جَمَعَ مَنْ كَانَ بِحَضْرَتِهِ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، ثُمَّ أَدْخَلَهُمْ، فَهَنُّوهُ بِالْفَتْحِ ۶۳۹ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۰، [۱] تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۹).

زحر گفت: ای امیر مؤمنان! به پیروزی و یاری خدا، بشارت بده! حسین بن علی با هجده تن از خانواده و شصت نفر از پیروانش، بر ما وارد شدند و ما هم به سوی آنها رفتیم و از آنان خواستیم که تسلیم شوند و به حکم امیر عبید الله بن زیاد، گردن بنهند و یا بچنگند. آنان، جنگ را بر تسلیم شدن، ترجیح دادند. ما هم هنگام طلوع آفتاب، به آنها یورش بردیم و آنها را از هر سو، محاصره کردیم، تا آن که شمشیرها، جایگاهشان را از سرهای آنان بر گرفتند. آنان، عقب می نشستند؛ اما پناهگاهی نداشتند و از [دست] ما به پشته ها و حفره ها پناه می بردند، مانند پناه جستن کبوتران از باز شکاری. به خدا سوگند- ای امیر مؤمنان-، جز به اندازه نحر کردن شتری یا خواب کوتاه نیم روزی، طول نکشید که تا آخرین نفرشان را از پای در آوریم.

اکنون، پیکرهای برهنه و لباس های خونین و گونه های خاک آلودشان، که خورشید، آنها را می گدازد و باد بر آنها می وزد، پیشکش تو! زائران آنها، عقاب ها و لاشخورهای بیابان های خشک و دوردست اند.

چشم یزید، اشکبار شد و گفت: من از اطاعتان، بدون کشتن حسین هم راضی می شدم. خدا، پسر سمیه را لعنت کند! هان! به خدا سوگند، اگر من بودم، از حسین می گذشتم. خداوند، حسین را رحمت کند!

و هیچ صله و پاداشی به او نداد. (۱)

ص: ۷۸۱

۱- (۱) وَاللَّهِ إِنَّا لَعِنْدَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ بِدِمَشْقَ إِذْ أَقْبَلَ زَحْرُ بْنُ قَيْسٍ حَتَّى دَخَلَ عَلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: وَيْلَكَ مَا وَرَاءَكَ وَمَا عِنْدَكَ؟ فَقَالَ: أَبِشْرٍ- يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ- بَفَتْحِ اللَّهِ وَنَصْرِهِ، وَرَدَّ عَلَيْنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ فِي ثَمَانِيَةِ عَشْرٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَسِتِّينَ مِنْ شِيعَتِهِ، فَسَبَّ رَنَا إِلَيْهِمْ فَسَأَلْنَاهُمْ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا وَيَنْزِلُوا عَلَى حُكْمِ الْأَمِيرِ عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَوْ الْقِتَالِ، فَاخْتَارُوا الْقِتَالَ عَلَى الْإِسْتِسْلَامِ، فَعَدَوْنَا عَلَيْهِمْ مَعَ شُرُوقِ الشَّمْسِ فَأَحْطَنَّا بِهِمْ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ، حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ السُّيُوفُ مَا أَخَذَهَا مِنْ هَامِ الْقَوْمِ يَهْرُبُونَ إِلَى غَيْرِ وَزَرٍ، وَيَلُودُونَ مِنَّا بِالْأَكَامِ وَالْحُفَرِ لَوْ إِذَا كَمَا لَاذُ الْحَمَائِمُ مِنْ صِقْرِ، فَقَرَّ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا كَانَ إِلَّا جَزْرَ جَزُورٍ أَوْ نَوْمَةَ قَائِلٍ، حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى آخِرِهِمْ، فَهَاتَيْكَ أَجْسَادُهُمْ مُجَرَّدَةٌ، وَثِيَابُهُمْ مُرْمَأَةٌ، وَخُدُودُهُمْ مُعْفَرَةٌ، تَصْهَرُهُمُ الشَّمْسُ وَتَسْفِي عَلَيْهِمُ الرِّيحُ، زُورُهُمُ الْعُقْبَانُ وَالرَّخْمُ بَقِيٌّ سَبَسَبٍ. قَالَ: فَدَمَعَتْ عَيْنُ يَزِيدَ، وَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَرْضَى مِنْ طَاعَتِكُمْ بِدُونِ قَتْلِ الْحُسَيْنِ، لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ سُمَيَّةَ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي صَاحِبُهُ لَعَفَوْتُ عَنْهُ، فَزَحَّيْتُ اللَّهُ الْحُسَيْنَ، وَلَسَمَ يَصِلُهُ بِشَىءٍ ۶۴۰ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۹؛

[۱] الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۸. [۲]

۶۳۸. مشیر الأحزان - به نقل از عُدْرَى بن ربیعہ بن عمرو جُرْشَى - من نزد یزید بن معاویہ بودم کہ زَحْر بن قیس مَدْحِجِی به سوی یزید آمد. یزید به او گفت: نوای بر تو! چه در پشتِ سر داری؟

گفت: به پیروزی و یاری خدا، بشارت باد!... این، پیکرهای برهنه آنان و صورت های خاک آلودشان و لباس های خونیشان است. خورشید، آنها را می گدازد و باد بر آنها می وزد. زائران آنها، عُقاب ها و لاشخورهای بیابان های هموار و یک دست اند. نه کفن دارند و نه نازبالشی! (۱)

۶۳۹. المصباح، کفعمی: در روز اول صفر، سر امام حسین علیه السلام را به دمشق، وارد کردند و آن روز، نزد بنی امیّه، عید است. (۲)

۶/۷ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در مجلس یزید

اشاره

۶۴۰. مشیر الأحزان: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «ما را - که دوازده مرد در بند بودیم - بر یزید، وارد کردند. هنگامی که پیش روی او ایستادیم، گفتم: ای یزید! تو را به خدا سوگند می دهم که گمان می بری اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما را بر این حال می دید، چه می کرد؟...»

ص: ۷۸۲

۱- (۱) أَنَا عِنْدَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، إِذْ أَقْبَلَ زَحْرُ بْنُ قَيْسِ الْمَدْحِجِيِّ عَلَى يَزِيدَ، فَقَالَ: وَيْلَكَ مَا وَرَاءَكَ؟ قَالَ: أَبَشِّرُ بِفَتْحِ اللَّهِ وَنَصْرِهِ... فَهَاتِيكَ أَجْسَادَهُمْ مُجَرَّدَةً، وَوُجُوهُهُمْ مُعَفَّرَةً، وَثِيَابُهُمْ بِالِدَّمَاءِ مَرْمَلَةً، تَصْهَرُهُمُ الشَّمْسُ وَتَسْفِي عَلَيْهِمُ الرِّيحُ، زُورُهُمُ الْعِقبَانُ وَالرَّخْمُ، بِقَاعٍ قَرَقَرٍ سَبَسَبٍ، لَا مُكْفَنِينَ وَلَا مُوسَدِينَ ۶۴۱ (مشیر الأحزان: ص ۹۸؛ الأخبار الطوال: ص ۲۶۱). [۱]

۲- (۲) وَفِي أَوَّلِهِ [أَي أَوَّلِ صَفَرٍ] ادْخَلَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى دِمَشْقَ، وَهُوَ عِيدٌ عِنْدَ بَنِي أُمَيَّةَ ۶۴۲ (المصباح للكفعمي: ص ۶۷۶).

فاطمه دختر حسین علیه السلام نیز گفت: ای یزید! دختران پیامبر خدا، اسیر می شوند؟!

مردم گریستند و اهل خانه یزید هم گریستند، تا آن جا که ناله و شیون، بلند شد.

من در غل و زنجیر بودم. گفتم: آیا اجازه سخن گفتن به من می دهی؟

گفت: بگو؛ ولی بیهوده گویی مکن.

گفتم: در جایی ایستاده ام که سزای منی نیست که بیهوده گویی کند. گمان می بری اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و

آله مرا در غل و زنجیر می دید، چه می کرد؟

یزید به اطرافیاناش گفت: بندهای او را بکشاید.

سپس سر حسین علیه السلام را جلوی خود نهاد و زنان را در پشت سرش جای داد تا به آن سر ننگند.

اما علی بن الحسین علیه السلام آن سر را دید و پس از آن، دیگر کله [ی گوسفند] نخورد. (۱)

۶۴۱. شرح الأخبار - به نقل از محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (امام باقر علیه السلام) - پس از کشته شدن

حسین علیه السلام، ما را - که دوازده پسر بچه بودیم - بر یزید بن معاویه - که خدا، لعنتش کند - وارد کردند. هیچ یک از ما

نبود، جز آن که دستانش را به گردنش بسته بودند و [پدرم] علی بن الحسین علیه السلام نیز در میان ما بود. (۲)

۶۴۲. الملهوف: اثاث، زنان و هر که را از خاندان حسین علیه السلام مانده بود، طناب پیچ آوردند و

ص: ۷۸۳

۱- (۱) ادخلنا علی یزید ونحن اثنا عشر رجلاً معلولون، فلما وقفنا بين يديه، قلت: انشذك الله يا يزيد، ما ظنك برسول الله لو رآنا

على هذه الحال... وقالت فاطمة بنت الحسين: يا يزيد بنات رسول الله سبايا! فبكي الناس وبكى أهل داره حتى علت الأصوات.

فقال علي بن الحسين عليه السلام: وأنا معلول، فقلت: أتأذن لي في الكلام؟ فقال: قل ولا تقل هجراً. قلت: لقد وفقت موقفاً لا ينبغي

لمثلي أن يقول الهجر، ما ظنك برسول الله لو رآني في غل؟ فقال لمن حوله: حملوه، ثم وضع رأس الحسين عليه السلام بين

يديه، والنساء من خلفه؛ لئلا ينظرن إليه، فرآه علي بن الحسين عليه السلام، فلم يأكل بعد ذلك الرأس (مثير الأحرار: ص

۹۸، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۳۲). [۱]

۲- (۲) قدم بنا على يزيد بن معاوية لعنه الله بعدما قتل الحسين عليه السلام ونحن اثنا عشر غلاماً، ليس منا أحد إلا مجموعته يداه

إلى عنقه، وفينا علي بن الحسين عليه السلام (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۲۶۷ ح ۱۱۷۲).

چون به همان حال، پیش روی یزید ایستادند، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام فرمود: «تورا-ای یزید-به خدا سوگند می دهم، گمان می بری اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما را بر این حال می دید، چه می کرد؟».

پس یزید فرمان داد که بندها را بگشایند. (۱)

۶۴۳.الأمالی، صدوق- به نقل از دربان عبید الله بن زیاد-: زنان حسین علیه السلام را بر یزید بن معاویه، وارد کردند و زنان خاندان یزید و دختران معاویه و خانواده اش صیحه زدند و فریاد کشیدند و نوحه سر دادند.

سر امام حسین علیه السلام پیش روی یزید، نهاده شد. سَکینه گفت: به خدا سوگند، سنگ دل تر از یزید و کافر و مشرکی بدتر و جفاکارتر از او ندیده ام.

یزید، در حالی که به سر می نگریست، شروع به خواندن کرد:

کاش پدرانم در بدر، اکنون بودند

و بی تابی خزرچ را از زخم سلاح می دیدند!

سپس فرمان داد سر حسین علیه السلام را بر در مسجد دمشق، نصب کنند. (۲)

۶۴۴.الاحتجاج- به نقل از پیرمردی راستگو از بزرگان بنی هاشم و نیز از کسان دیگری-: هنگامی که زین العابدین علیه السلام و اهل حرمش بر یزید، وارد شدند و سر امام حسین علیه السلام را

ص: ۷۸۴

۱- (۱) أُدْخِلَ ثَقْلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَنِسَاؤُهُ وَمَنْ تَخَلَّفَ مِنْ أَهْلِهِ عَلَى يَزِيدَ، وَهُمْ مُقَرَّنُونَ فِي الْجِبَالِ، فَلَمَّا وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْشُدْكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ، مَا ظَنَنْكَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَوْ رَأَانَا عَلَى هَذِهِ الصَّفَةِ؟! فَأَمَرَ يَزِيدُ بِالْجِبَالِ فَقَطَّعَتْ ۶۴۵ (الملهوف: ص ۲۱۳، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۳۱). [۱]

۲- (۲) أُدْخِلَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَصَبَّحْنَ نِسَاءَ آلِ يَزِيدَ وَبَنَاتُ مُعَاوِيَةَ وَأَهْلُهُ، وَوَلَوْلَنَ وَأَقَمْنَ الْمَأْتَمَ، وَوُضِعَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَقَالَتْ سَكِينَةُ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ أَقْسَى قَلْبًا مِنْ يَزِيدَ، وَلَا رَأَيْتُ كَافِرًا وَلَا مُشْرِكًا شَرًّا مِنْهُ وَلَا أَجْفَى مِنْهُ، وَأَقْبَلَ يَقُولُ وَيَنْظُرُ إِلَى الرَّأْسِ: لَيْتَ أَشِياخِي بِيَدِرِ شَهِدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ ثُمَّ أَمَرَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَنَصَبَ عَلَى بَابِ مَسْجِدِ دِمَشْقَ ۶۴۶ (الأمالی، صدوق: ص ۲۳۰ ش ۲۴۲، [۲] روضه الواعظين: ص ۲۱۱). [۳]

آوردند و پیشِ رویش در تشت گذاشتند، یزید با چوب دستی اش بر دندان های پیشِ امام حسین علیه السلام می زد و می خواند:

هاشمیان، با فرمانِ روایی، بازی کردند، و گر نه

نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است.

کاش پدرانم در بدر، اکنون بودند

و بی تابی خزر ج را از زخم سلاح می دیدند!

هلله می کردند و از شادی، فریاد می کشیدند

و می گفتند: ای یزید! پاینده و سربلند باشی.

ما جزای بدر را به آنها دادیم

و مانند آن را بر سرشان در آوردیم و اکنون، برابریم.

من از خندف (۱) نیستم، اگر

انتقام آنچه را خاندان احمد کرده اند، از آنها نگیرم. (۲)

نکته

گزارش هایی که آمد، حاکی از نهایتِ قساوت و بی رحمی یزید نسبت به اسیران اهل بیت و سرهای مقدس شهداست. بنا بر این، درستی برخی از گزارش ها که بر رقت و

ص: ۷۸۵

۱- (۱) خندف، تیره ای از قبیله مُضَر و لقب یکی از اجداد شاعر است.

۲- (۲) إِنَّهُ لَمَّا دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَرَمُهُ عَلَى يَزِيدَ، وَجِيَءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طَسْتٍ، فَجَعَلَ يَضْرِبُ ثَنِيَاهُ بِمِخْصَرِهِ كَأَنَّهُ فِي يَدِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: لَعَبْتُ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ لَيْتَ أَشِيَاخِي بِبَدْرِ شَهِدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلِ لِأَهْلُوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحًا وَلَقَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُشَلِّ فَجَزَيْنَاهُمْ بِبَدْرِ مَثَلًا وَأَقَمْنَا مِثْلَ بَدْرِ فَاعْتَدَلْ لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمِ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ ۶۴۷ (الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۲۲ الرقم ۱۷۳، [۱] الملهوف: ص ۲۱۴).

اظهار ندامت وی دلالت دارند، بعید به نظر می‌رسد. این گونه گزارش‌ها، احتمالاً ساخته و پرداخته بنی امیه و یا حاکی از سیاست بازی یزیدند.

۶۴۵. الملهوف: زینب علیها السلام، هنگامی که سر امام حسین علیه السلام را دید، گریبان خویش را گرفت و آن را درید. سپس با صدایی غم‌آلود که دل‌ها را به درد می‌آورد، ندا داد: ای حسین! ای محبوب پیامبر خدا! ای پسر مکه و منا! ای پسر فاطمه زهرا، سرور زنان! ای پسر دختر مصطفی!

راوی می‌گوید: به خدا سوگند، هر که را در مجلس حاضر بود، گریاند و یزید، ساکت بود. (۱)

۷/۷ احتجاج ابو بَرزه با یزید

۶۴۶. تاریخ الطبری - به نقل از قاسم بن بُخیت - یزید به مردم، اجازه ورود داد و آنان، وارد شدند. سر، پیش روی یزید بود و او با سر چوب دستی اش بر دندان‌های پیشین حسین علیه السلام می‌زد. سپس گفت: ما و این، مانند همان اشعار حُصین بن حُمام مَرّی هستیم که:

سر مردانی را می‌شکافند که دوستشان داریم

ولی آنان، نافرمان‌ترین و ستمکارترین بودند.

مردی از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نام ابو بَرزه اسلمی به او گفت: آیا با چوب دستی بر دندان‌های حسین، می‌زنی؟ هان که چوب دستی ات بر جایی از دهان او فرود آمد که بسی دیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را می‌مکید. هان - ای یزید -، تو روز قیامت می‌آیی، در

ص: ۷۸۶

۱- (۱) وَأَمَّا زَيْنَبُ فَإِنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ [أَي رَأَسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] أَهْوَتْ إِلَى جَبِيهَا فَشَقَّتْهُ، ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ يَقْرَحُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَاهُ، يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا بَنَ مَكَّةَ وَمِنَى، يَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ، يَا بَنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى. قَالَ الرَّاوي: فَأَبْكَّتْ وَاللَّهِ كُلَّ مَنْ كَانَ حَاضِرًا فِي الْمَجْلِسِ، وَيَزِيدُ سَاكِتٌ ۶۴۸ (الملهوف: ص ۲۱۳، الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۲۳). [۱]

حالی که ابن زیاد، شفیع توست و این می آید، در حالی که محمد صلی الله علیه و آله شفیع اوست.

سپس برخاست و رفت. (۱)

۶۴۷. المناقب، ابن شهر آشوب: طبری، بلاذری و کوفی آورده اند که چون سرها را پیش روی یزید گذاشتند، شروع به زدن با چوب دستی بر دندان های پیشین حسین علیه السلام کرد و سپس گفت: روزی در برابر روز بدر!....

ابو بَرزَه گفت: ای فاسق! چوب دستی را بردار که - به خدا سوگند - دو لب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که جای چوب دستی ات را می بوسد.

یزید [چوب دستی اش را] برداشت؛ اما از شدت خشم بر آن مرد، در حال هلاک شدن بود (۲). (۳)

ص: ۷۸۷

۱- (۱) اذِنَ [يَزِيدُ] لِلنَّاسِ فَمَدَّخَلُوا وَالرَّأْسُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَمَعَ يَزِيدَ قَضِيبٌ فَهُوَ يَنْكُتُ بِهِ فِي ثَغْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا وَإِنَّا كَمَا قَالَ الْحُضَيْيْنُ بَنُ الْحُمَامِ الْمُرِّيُّ: يُفَلِّقَنَّ هَامًا مِنْ رِجَالِ أَحِبِّهِ إِلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعْقَى وَأَظْلَمًا قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقَالُ لَهُ أَبُو بَرَزَةَ الْأَسْلَمِيُّ: أَتَنْكُتُ بِقَضِيْبِكَ فِي ثَغْرِ الْحُسَيْنِ؟ أَمَا لَقَدْ أَخَذَ قَضِيْبِكَ مِنْ ثَغْرِهِ مَا خَدَّاءَ، لَرُبَّمَا رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَرشُفُهُ، أَمَا إِنَّكَ - يَا يَزِيدُ - تَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَابْنُ زِيَادٍ شَفِيعُكَ، وَيَجِيءُ هَذَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَفِيعُهُ، ثُمَّ قَامَ فَوَلَّى ۶۴۹ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۶۵، [۱] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۶). [۲]

۲- (۲) برخی منابع، ماجرای ابو بَرزَه را با عبيد الله بن زياد و در کوفه می دانند. شجری در الأمالی خود، از ابو عالیه آورده است: هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد، سرش را برای عبيد الله بن زياد آوردند. او دنبال ابو بَرزَه - که اندکی چاق و کوتاه بود - فرستاد و به او گفت: این چاقی کتوله، صحابی پیامبران است؟! ابو بَرزَه، استرجاع کرد (إنا لله گفت) و سپس گفت: گمان نمی کردم آن قدر زنده بمانم که کسی، مصاحبت مرا با پیامبر صلی الله علیه و آله عیب بشمارد! عبيد الله گفت: منزلت من و حسین را روز قیامت، چگونه می بینی؟ ابو بَرزَه گفت: خدا، داناتر است. من چه می دانم! گفت: نظر تو را می خواهم. گفت: اگر نظر مرا می خواهی، شفیع حسین در روز قیامت، پدرش [پیامبر] است و شفیع تو، زیاد. عبيد الله گفت: بیرون برو! اگر برایت حقی قرار نداده بودم، هر آینه، گردنت را می زدم. هنگامی که ابو بَرزَه به در خانه رسید، [عبيد الله] گفت: او را باز گردانید. سپس گفت: اگر هر روز، صبح و شب، نزد من نیایی، گردنت را می زدم (ر.ک: الحدائق الوردية: ج ۱ ص ۱۲۳، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲ ص ۴۴).

۳- (۳) قَالَ الطَّبْرِيُّ وَالبَلَاذِرِيُّ وَالكُوفِيُّ: لَمَّا وَضِعَتِ الرَّؤُوسُ بَيْنَ يَدَيْ يَزِيدَ، جَعَلَ يَضْرِبُ بِقَضِيْبِهِ عَلَى ثَنِيَّتِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَوْمَ يَوْمِ بَدْرٍ.... قَالَ أَبُو بَرَزَةَ: ارْفَعْ قَضِيْبِكَ يَا فَاسِقُ، فَوَاللَّهِ رَأَيْتُ شَفَتِي رَسُولِ اللَّهِ مَكَانَ قَضِيْبِكَ يُقْبَلُهُ! فَرَفَعَ وَهُوَ يَتَدَمَّرُ مُغَضَّبًا عَلَى الرَّجُلِ ۶۵۰ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۴. [۳] نیز، ر.ک: تذکره الخواص: ص ۲۶۲).

۶۴۸.الإرشاد - به نقل از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام - هنگامی که پیش روی یزید نشستیم، دلش به حال ما سوخت. مردی سرخ رو از شامیان برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! این دختر را (منظورش من بودم که دختری زیبا بودم) به من ببخش. بر خود لرزیدم و گمان کردم که این، برایشان رواست. لباس عمه ام زینب علیها السلام را گرفتم و او می دانست که این، نمی شود.

عمه ام به آن مرد شامی گفت: به خدا سوگند، خطا کردی و پستی نشان دادی. به خدا سوگند، این، نه حقّ توست و نه حقّ یزید.

یزید، خشمگین شد و گفت: تو خطا کردی. این، حقّ من است و اگر بخواهم چنین کنم، می کنم.

زینب علیها السلام گفت: به خدا سوگند، هرگز! خداوند، این حق را برای تو نهاده است، مگر آن که از دین ما خارج شوی و به دین دیگری بگروی.

یزید، از خشم، عقل از سرش پرید و گفت: با این گونه سخن، با من رویارو می شوی؟! آنانی که از دین خارج شده اند، پدر و برادرت هستند.

زینب علیها السلام گفت: تو و جدّ و پدرت، اگر مسلمان باشید، به دین خدا و دین پدرم و دین برادرم، هدایت شده اید.

یزید گفت: ای دشمن خدا! دروغ گفتی.

زینب علیها السلام به او گفت: تو امیری و به ستم، ناسزا می گویی و به قدرتت، [نه بُرهانت،] چیره ای.

یزید، گویی خجالت کشید و ساکت شد.

آن شامی، دوباره گفت: این دختر را به من ببخش.

یزید به او گفت: دور شو! خداوند، به تو مرگی دهد که زندگی ات به پایان رسد! (۱)

۶۴۹. تهذیب الکمال - به نقل از عمّار بن ابی معاویه دُهنی، از امام باقر علیه السلام: هنگامی که اسیران بر یزید، وارد شدند، او همه شامیان پایتخت را گرد آورد. سپس اسیران را نزد او آوردند و پیروزی اش را به او تبریک گفتند. مردی سرخ روی و کبودچشم، از میان شامیان برخاست و به دختری زیبا از اسیران نگریست و گفت: ای امیر مؤمنان! این را به من ببخش.

زینب علیها السلام گفت: نه. به خدا سوگند، تو چنین حقی نداری و یزید هم چنین حقی ندارد، جز آن که از دین خدا بیرون برود.

آن مرد شامی کبودچشم، درخواست خود را دوباره تکرار کرد و یزید به او گفت: بس کن! (۲)

ص: ۷۸۹

۱- (۱) لَمَّا جَلَسْنَا بَيْنَ يَدَيِ يَزِيدَ رَقٌّ لَنَا، فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَحْمَرٌ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ - يَعْنِي - وَكُنْتُ جَارِيَةً وَضِيئَةً، فَأَرَعِدْتُ وَظَنَنْتُ أَنَّ ذَلِكَ جَائِزٌ لَهُمْ، فَأَخَذْتُ بِثِيَابِ عَمَّتِي زَيْنَبَ، وَكَانَتْ تَعْلَمُ أَنَّ ذَلِكَ لَا يَكُونُ. فَقَالَتْ عَمَّتِي لِلشَّامِيِّ: كَذَبْتَ وَاللَّهِ وَلَوْ مَتَّ، وَاللَّهِ مَا ذَلِكَ لَكَ وَلَا لَهُ. فَغَضِبَ يَزِيدُ وَقَالَ: كَذَبْتَ، إِنَّ ذَلِكَ لِي، وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أَفْعَلَ لَفَعَلْتُ. قَالَتْ: كَلَّا وَاللَّهِ، مَا جَعَلَ اللَّهُ لَكَ ذَلِكَ، إِلَّا أَنْ تَخْرُجَ مِنْ مِلَّتِنَا وَتَدِينَنَّ بِغَيْرِهَا. فَاسْتَطَارَ يَزِيدُ غَضَبًا، وَقَالَ: إِنِّي تَسْتَقْبِلِينَ بِهَذَا؟! إِنَّمَا خَرَجَ مِنَ الدِّينِ أَبُوكَ وَأَخُوكَ. قَالَتْ زَيْنَبُ: بِعَدِينِ اللَّهِ وَدِينِ أَبِي وَدِينِ أُخِي اهْتَدَيْتِ أَنْتَ وَحَدُّكَ وَأَبُوكَ إِنْ كُنْتَ مُسْلِمًا. قَالَ: كَذَبْتَ يَا عِدُوَّةَ اللَّهِ. قَالَتْ لَهُ: أَنْتِ أَمِيرٌ تَشْتُمُ ظَالِمًا وَتَقَهَّرُ بِسُلْطَانِكَ. فَكَأَنَّهُ اسْتَحْيَا وَسَيَّكَتَ. فَعَادَ الشَّامِيُّ فَقَالَ: هَبْ لِي هَذِهِ

الْجَارِيَةَ! فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: أُعْرِبْ، وَهَبَ اللَّهُ لَكَ حَتْفًا قَاضِيًا ۶۵۱ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۱؛ [۱] تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۶۱). [۲]

۲- (۲) لَمَّا قَدِمُوا عَلَيْهِ [أَي عَلَى يَزِيدَ] جَمَعَ مَنْ كَانَ بِحَضْرَتِهِ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، ثُمَّ ادْخَلُوا عَلَيْهِ فَهَنَّوهُ بِالْفَتْحِ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَحْمَرٌ أَزْرَقُ وَنَظَرَ إِلَى وَصِيفِهِ مِنْ بَنَاتِهِمْ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَبْ لِي هَذِهِ. فَقَالَتْ زَيْنَبُ: لَا وَاللَّهِ وَلَا كَرَامَةَ لَكَ وَلَا لَهُ إِلَّا أَنْ يَخْرُجَ مِنْ دِينِ اللَّهِ. فَأَعَادَهَا الْأَزْرَقُ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: كُفَّ ۶۵۲ (تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۹، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۹).

۶۵۰. تفسیر القمّی - از امام صادق علیه السلام - هنگامی که سرِ حسین بن علی علیه السلام و علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را دست بسته و در بند، همراه دختران [اسیر شده] [امیر مؤمنان] [علی] علیه السلام نزد یزید - که خدا، لعنتش کند - آوردند، یزید گفت: ای علی بن الحسین! ستایش، خدایی را که پدرت را کُشت.

علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «خداوند، لعنت کند هر کس را که پدرم را کُشت!».

یزید، خشمگین شد و فرمان داد تا گردنش را بزنند.

علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «اگر مرا بکُشی، چه کسی دختران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به خانه هایشان باز گرداند، که محرمی غیر از من ندارند؟».

یزید گفت: تو آنان را به خانه هایشان باز می گردانی.

سپس سوهانی خواست و جلو آمد و با دست خود، غل و زنجیر را از گردن امام علیه السلام گشود.

سپس به امام علیه السلام گفت: ای علی بن الحسین! آیا می دانی از این کار، چه قصدی دارم؟

فرمود: «آری. می خواهی که غیر از تو، کس دیگری بر من منت نداشته باشد».

یزید گفت: به خدا سوگند، این، همان چیزی است که می خواستم بکنم.

سپس یزید گفت: ای علی بن الحسین! «و هر مصیبتی که به شما رسید، دستاورد خودتان است» (۱).

ص: ۷۹۰

علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «هرگز! این آیه در حق ما نازل نشده است. در باره ما، تنها این آیه نازل شده است: «مصیبتی در زمین [مانند زلزله] و یا در خودتان [مانند بیماری] به شما نمی رسد، جز آن که پیش از آن که ایجادش کنیم، ثبت شده است. این برای خدا آسان است، تا بر آنچه از دستتان رفت، اندوهگین نشوید و بر آنچه به شما داد، سرمستی نکنید» (۱). ما کسانی هستیم که بر آنچه از دست ما برود، اندوهگین نمی شویم و بر آنچه [خدا] به ما داده است، شادی [فزون از حد] نمی کنیم». (۲)

۶۵۱. المناقب، ابن شهر آشوب: روایت شده است که یزید به زینب علیها السلام گفت: سخن بگو.

زینب علیها السلام گفت: سخنگو، اوست.

امام زین العابدین علیه السلام خواند:

«طمع نورزید که ما را خوار بدارید تا ما، بزرگتان بدریم

یا آزارمان دهید تا ما از آزارتان، دست نگاه داریم.

ص: ۷۹۱

۱- (۱) سوره حدید: آیه ۲۲ و ۲۳.

۲- (۲) لَمَّا ادْخَلَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَلَى يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ، وَأَدْخَلَ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَنَاتُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُقَيِّدًا مَغْلُولًا، فَقَالَ يَزِيدُ: يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَ أَبَاكَ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَ أَبِي. قَالَ: فَغَضِبَ يَزِيدُ وَأَمَرَ بِضَرْبِ عُنُقِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِذَا قَتَلْتَنِي فَبَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ يَزِيدُ هُنَّ إِلَى مَنْزِلِهِمْ وَلَيْسَ لَهُمْ مَحْرَمٌ غَيْرِي؟ فَقَالَ: أَنْتَ تَزِدُهُمْ إِلَى مَنْزِلِهِمْ، ثُمَّ دَعَا بِمِبْرَدٍ فَأَقْبَلَ يُبْرِدُ الْجَامِعَةَ مِنْ عُنُقِهِ بِيَدِهِ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، أَتَدْرِي مَا الَّذِي أَرِيدُ بِذَلِكَ؟ قَالَ: بَلَى، تُرِيدُ أَنْ لَا يَكُونَ لِأَحَدٍ عَلَيٌّ مِنْهُ غَيْرُكَ. فَقَالَ يَزِيدُ: هَذَا وَاللَّهِ مَا أَرَدْتُ أَفْعَلُهُ. ثُمَّ قَالَ يَزِيدُ: يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيَكُمْ». فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ مَا هَذِهِ فِينَا نَزَلَتْ، إِنَّمَا نَزَلَتْ فِينَا: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ». فَنَحْنُ الَّذِينَ لَا نَأْسَى عَلَى مَا فَاتَنَا وَلَا نَفْرَحُ بِمَا آتَانَا ۖ ۶۵۳ (تفسير القمّي: ج ۲ ص ۳۵۲، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۶۸ ح ۱۴ و

(۱۳). [۲]

خدا می داند که دوستان نداریم

و سرزشتان نمی کنیم، اگر دوستان نداشته باشید».

یزید گفت: راست گفتی - ای جوان -! اما پدرت و جدت، فرمان روایی را می خواستند و ستایش، خدایی را که آن دو را کشت و خون هایشان را ریخت!

امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «نبوت و فرمان روایی، همواره در پدران و نیاکان من بوده است، پیش از آن که تو به دنیا بیایی».^(۱)

۶۵۲. اثبات الوصیه: هنگامی که حسین علیه السلام شهید شد، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را با اهل حرم آوردند و بر یزید ملعون، وارد کردند. پسر ایشان، باقر علیه السلام، دو سال و چند ماه داشت. او را نیز همراه ایشان آوردند. یزید، هنگامی که ایشان را دید، گفت: ای علی بن الحسین! چه دیدی؟

فرمود: «تقدیر خدای عزوجل را پیش از آن که آسمان ها و زمین را بیافریند، دیدم».

یزید با همنشینانش در کار ایشان، مشورت کرد. آنها به قتل او سفارش کردند و به او گفتند: ما از سگ بد، بچه ای نگاه نمی داریم!

علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام سخن آغاز کرد و پس از حمد و ثنای خداوند، به یزید - که خدا لعنتش کند - گفت: «این افراد به تو سفارشی کردند، به خلاف سفارشی که همنشینان فرعون به او کردند. فرعون، در کار موسی و هارون، با آنان مشورت کرد و آنان به او گفتند: به او و برادرش مهلت ده. ولی اینان کشتن ما را به تو

ص: ۷۹۲

۱- (۱) رُوِيَ أَنَّهُ [أَي يَزِيدَ] قَالَ لِزَيْنَبَ: تَكَلَّمِي، فَقَالَتْ: هُوَ الْمُتَكَلِّمُ، فَأَنْشَدَ السَّجَادُ: لَا تَطْمَعُوا أَنْ تُهَيِّنُونَا فَنُكْرِمَكُمُ وَأَنْ نُكْفِيَ الْأَذَى عَنْكُمْ وَتُوذُونَا وَاللَّهِ يَعْلَمُ أَنَّا لَا نُحِبُّكُمْ وَلَا نَلُومُكُمْ أَنْ لَا تُحِبُّونَا فَقَالَ: صَدَقْتَ يَا غُلَامُ، وَلَكِنْ أَرَادَ أَبُوكَ وَحَدُّكَ أَنْ يَكُونَ أَمِيرِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَهُمَا وَسَيَّفَكَ دِمَاءَهُمَا. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمْ تَزَلِ النُّبُوَّةُ وَالْإِمْرَةُ لِأَبَائِي وَأَجْدَادِي مِنْ قَبْلِ أَنْ تَوْلَدَ ۶۵۴ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۷۳، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۷۵ ح ۲۲). [۲]

سفارش کردند و این، عُلّتی دارد».

یزید گفت: عُلّت چیست؟

فرمود: «آنان حلال زاده بودند و اینان حرام زاده اند، و پیامبران و فرزندانشان را جز حرام زادگان نمی‌کشند».

یزید به فکر فرو رفت و هیچ نگفت. سپس فرمان داد آنان را [از مجلس،] خارج کنند، آن گونه که حکایت و گزارش شده است. (۱)

۱۰/۷ سخنرانی زینب علیها السلام در مجلس یزید

۶۵۳. الملهوف: زینب دختر علی علیه السلام برخاست و گفت: ستایش، ویژه خدای جهانیان است و خداوند بر محمّد و خاندانش همگی درود فرستد! خدا، راست می‌گوید و این گونه می‌گوید: (سپس فرجام بدکاران، این شد که آیات خدا را انکار کردند و آنها را مسخره می‌کردند) (۲).

ای یزید! آیا گمان بردی که بستن راه‌ها به روی ما و سخت گرفتن بر ما و کشاندن ما به مانند کنیزان به هر کجا، نشانه خواری ما نزد خدا و کرامت خدا برای توست؟! و

ص: ۷۹۳

۱- (۱) لَمَّا اسْتَشْهَدَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] حُمَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْحَرِيمِ وَأُدْخِلَ عَلَيَّ اللَّعِينِ يَزِيدَ، وَكَانَ لِابْنِهِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِتْنَتَانِ وَشُهُورٌ، فَأَدْخَلَ مَعَهُ، فَلَمَّا رَأَاهُ يَزِيدُ قَالَ لَهُ: كَيْفَ رَأَيْتَ يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ؟ قَالَ: رَأَيْتُ مَا قَضَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ. فَشَاوَرَ يَزِيدُ جُلَسَاءَهُ فِي أَمْرِهِ فَأَشَارُوا بِقَتْلِهِ، وَقَالُوا لَهُ: لَا تَتَّخِذْ مِنْ كَلْبٍ سَوْءٍ جَرَوًا. فَأَبْتَدَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكَلَامَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ لِيَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ: لَقَدْ أَشَارَ عَلَيْكَ هَؤُلَاءِ بِخِلَافِ مَا أَشَارَ جُلَسَاءُ فِرْعَوْنَ عَلَيْهِ حَيْثُ شَاوَرَهُمْ فِي مُوسَى وَهَارُونَ، فَأَبْتَدَرُوا قَالُوا لَهُ: أَرْجِهْ وَأَخَاهُ، وَقَدْ أَشَارَ هَؤُلَاءِ عَلَيْكَ بِقَتْلِنَا، وَلِهَذَا سَبَبٌ. فَقَالَ يَزِيدُ: وَمَا السَّبَبُ؟ فَقَالَ: إِنَّ أَوْلِيَّكَ كَانُوا الرَّشِدَةَ وَهَؤُلَاءِ غَيْرَ رَشِدَةٍ، وَلَا يَقْتُلُ الْأَنْبِيَاءَ وَأَوْلَادَهُمْ إِلَّا أَوْلَادُ الْأَدْعِيَاءِ. فَأَمْسَكَ يَزِيدُ مُطْرِقًا، ثُمَّ أَمَرَ بِإِخْرَاجِهِمْ عَلَيَّ مَا قُصَّ وَرُوِيَ ۶۵۵ (إثبات الوصية: ص ۱۸۱). [۱]

۲- (۲) سوره روم: آیه ۱۰.

این، از بزرگیِ ارزش تو نزد اوست؟! پس، آن گاه که دیدی دنیا به کام توست و کارها به خواست تو می چرخد و امور، مرتب اند و فرمان راویی و حکومتی که از آن ماست، به تو رسیده است، به دماغت باد انداختی و از سر شادی و سرمستی، سر به این سو و آن سو چرخاندی؟!

اندکی بایست و مهلت بده! آیا سخن خدای متعال را از یاد برده ای که فرمود: «و کافران نپندارند که مهلت ما به آنان، برایشان نیکوست. ما به آنها تنها برای آن، مهلت می دهیم که بر گناهان خود بیفزایند و آنان، عذابی خوار کننده دارند» (۱).

ای فرزند آزادشدگان [مکه]! آیا این، عدالت است که کنیزان و زنان را در پرده می داری و دختران پیامبر خدا علیه السلام را به اسارت می کشی و پرده شان را می دری و سیمایشان را آشکار می کنی و دشمنان، آنان را از این شهر به آن شهر می برند و اهل هر منزل و آبادی، به تماشای آنان می آیند و دور و نزدیک و شریف و پست، صورت های آنان را می بینند، در حالی که نه سرپرستی از مردانشان، با آنان است و نه حمایتگری از حامیان آنها؟

و چگونه مواظبت کسی امید برده شود که دهانش جگر پاکان را [در جنگ احد، گاز زد و] بیرون انداخت و گوشتش از خون شهیدان، روییده است؟!

و چگونه کسی سایه خود را بر ما اهل بیت اندازد، در حالی که با نفرت و دشمنی و حقد و کینه به ما می نگرد؟!

سپس بی آن که احساس گناه کنی و یا این سخن را بزرگ بشماری، می گویی:

[پدرانم] هلهله می کردند و فریاد شادی بر می کشیدند

و می گفتند: ای یزید! سربلند و برقرار باشی!

در حالی که بر دندان های پیش ابا عبد الله، سرور جوانان بهشت، خم می شوی و با سر چوب دستی ات بر آنها می زنی.

ص: ۷۹۴

و چگونه این را نگویی، در حالی که با ریختن خون فرزندان محمّد صلی الله علیه و آله و ستارگان زمین از خاندان عبد المطلب، زخم را شکافتی و آن را از بیخ و بُن در آوردی؟!

پدرانت را ندا می دهی و می پنداری که آنان را صدا می زنی! به زودی، تو هم به جایگاه آنان در خواهی آمد و آن گاه، دوست خواهی داشت که افلیج و گنگ بودی تا آنچه را گفته ای، نمی گفتی و آنچه را کرده ای، نمی کردی.

خدایا! حقّ ما را بستان و از آن که بر ما ستم کرد، انتقام بگیر و خشمت را بر کسی که خون های ما را ریخت و حامیان ما را کشت، فرود آر.

به خدا سوگند، جز پوست خود را نبریدی و جز گوشت خود را نشکافتی و بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با بر دوش کشیدن خون هایی که از فرزندان ریخته ای و حرمتی که از خاندان و خویشان هتک کرده ای، وارد می شوی، در آن جا که خدا، پراکندگی شان را گرد می آورد و پریشانی شان را سامان می دهد و حقّشان را می گیرد«و مپندارید کسانی که در راه خدا کشته شده اند، مُرده هستند؛ بلکه زنده اند و نزد خدایشان روزی می خورند» (۱).

تو را داوری خدا، طرفِ دعوا بودن محمّد صلی الله علیه و آله و پشتیبانی جبرئیل، بس است و آن که [جنایت را] برای تو آراست و تو را بر گردن مسلمانان سوار کرد، به زودی خواهد دانست که ستمکاران، چه بد جای گزینی بر گرفته اند و کدام یک از شما جایگاهی بدتر و سپاهی ناتوان تر دارد.

اگرچه پیشامدها مرا به سخن گفتن با تو وا داشته است، اما من منزلت را کوچک می بینم و سرزنش کردن تو را کسر شأن خود می دانم؛ اما چشم ها اشکبارند و سینه ها سوزان.

هان! شگفت و بس شگفت که نجیب زادگان حزب خدا، به دست آزادشدگان حزب شیطان، کشته می شوند! از این دست ها، خون ما می چکد و دهانشان از [دیدن]

ص: ۷۹۵

گوشت ما آب افتاده است، و آن پیکرهای پاک و پاکیزه را گرگ ها دهان می زنند و بقیه اش را کفتارهای ماده می خورند.

اگر ما را غنیمت بگیری، به زودی خسارت می بینی، آن هنگام که چیزی جز دستاوردهای پیش فرست خود، چیزی نمی یابی» و خدایت، بر بندگان، ستمکار نیست» (۱). شکوه به خداست و تکیه بر هموست.

حیله ات را به کار ببند، تلاشت را بکن و همه توانت را به کار گیر؛ اما به خدا سوگند، نخواهی توانست یاد ما را [از خاطرها] پاک کنی و وحی ما را بمیرانی، و مهلت ما را در نمی یابی و ننگت شسته نمی شود. آیا اندیشه ات جز دروغ و سستی، و روزگارت جز روزهایی شمردنی و جمعت جز پریشانی است، آن روز که منادی ندا می دهد: «هان! لعنت خدا بر ستمکاران باد» (۲)؟!

ستایش، ویژه خدایی است که آغاز ما را سعادت و مغفرت، و فرجام ما را شهادت و رحمت، قرار داد! از خدا می خواهیم که پاداش آنان را کامل کند و افزون هم بدهد و جانشین خوبی در نبود آنها برای ما باشد، که او بخشنده و مهربان است و «خدا، ما را بس است و او خوب و کیلی است!» (۳). (۴)

ص: ۷۹۶

۱- (۱) سوره فصلت: آیه ۴۶.

۲- (۲) سوره هود: آیه ۱۸.

۳- (۳) سوره آل عمران: آیه ۱۷۳.

۴- (۴) قَامَت زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَقَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ، صَلَّى اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَابُوا الشُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ». أَظَنَنْتَ يَا زَيْدُ، حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَأَفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْإِمَاءُ، أَنْ بِنَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا وَبِكَ عَلَيْهِ كِرَامَةٌ! وَأَنَّ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطْرِكَ عِنْدَهُ! فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَنَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ جَذَلًا مَسْرُورًا، حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِفَةً، وَالْأُمُورَ مُتَسِقَةً، وَحِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَسُلْطَانُنَا. فَمَهَلًا مَهَلًا، أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ نُمَلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ»؟ أَمِنَ الْعِيدَلِ-يَابَنِ الطَّلَقَاءِ-تَخْدِيرُكَ إِمَاءَكَ وَنِسَاءَكَ وَسَوْفَكَ بِنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبَايَا، قَدْ هَتَكَتْ-

۶۵۴.الفتوح: عالمی از عالمان یهود که نزد یزید بود، رو به سوی او کرد و [در باره زین العابدین علیه السلام پرسید و] گفت: ای امیر مؤمنان! این جوان، کیست؟

گفت: این صاحب سر، پدر اوست.

گفت: ای امیر مؤمنان! صاحب سر، کیست؟

گفت: حسین، پسر علی بن ابی طالب.

گفت: مادرش کیست؟

گفت: فاطمه، دختر محمد.

عالم یهودی گفت: عجب! این، سرِ پسر دختر پیامبرتان است و به این سرعت، او را کشته اید؟! جانشین بد و ناخلفی برای او نسبت به فرزندانش بوده اید. به خدا سوگند، اگر موسی بن عمران، نوه ای را از پشت خود، در میان ما بر جای می نهاد، ما آن را به جای خدا می پرستیدیم، درحالی که پیامبر شما، همین دیروز (به تازگی) رفت و شما بر پسر پیامبرتان پریدید و او را کشتید! وای که چه اُمت بدکاری هستید!

یزید، فرمان داد که طناب کلفتی بر گردنش بیندازند. عالم یهودی برخاست و می گفت: اگر می خواهید، مرا بزیند یا بکشید و یا در بندم کنید؛ اما من در تورات دیده ام که هر کس نسل پیامبری را بکشد، همواره و همیشه، تا هر گاه که بماند، مغلوب خواهد بود و چون بمیرد، خدا، او را در آتش دوزخ می اندازد. (۱)

ص: ۷۹۸

۱- (۱) اَلتَّفَتَ جِبْرٌ مِنْ اَحْبَارِ الْيَهُودِ وَكَانَ حَاضِرًا [أَي عِنْدَ يَزِيدَ] فَقَالَ: مَنْ هَذَا الْغُلَامِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: هَذَا صَاحِبُ الرَّأْسِ هُوَ أَبُوهُ، قَالَ: وَمَنْ هُوَ صَاحِبُ الرَّأْسِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: فَمَنْ أُمُّهُ؟ قَالَ: فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ. فَقَالَ الْجِبْرِيُّ: يَا سُبْحَانَ اللَّهِ! هَذَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ قَتَلْتُمُوهُ فِي هَذِهِ الشَّرْعَةِ! بِئْسَ مَا خَلَفْتُمُوهُ فِي ذُرِّيَّتِهِ، وَاللَّهِ لَوْ خَلَفَ فِيْنَا مَوْسَى بْنُ عِمْرَانَ سَبَطًا مِنْ صُلْبِهِ، لَكُنَّا نَعْبُدُهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ! وَأَنْتُمْ إِنَّمَا فَارَقَكُمْ نَبِيِّكُمْ بِالْأَمْسِ، فَوَقَّبْتُمْ عَلَيَّ ابْنَ نَبِيِّكُمْ فَقَتَلْتُمُوهُ! سَوْءٌ لَكُمْ مِنْ أُمَّهِ. قَالَ: فَأَمَرَ يَزِيدُ بِكَرِّ فِي حَلْقِهِ، فَقَامَ الْجِبْرِيُّ وَهُوَ يَقُولُ: إِنْ شِئْتُمْ فَاضْرِبُونِي أَوْ فَاقْتُلُونِي أَوْ قَرِّروني، فَإِنِّي أَجِدُ فِي التَّوْرَةِ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ ذُرِّيَّةَ نَبِيٍّ لَا يَزَالُ مَغْلُوبًا أَبَدًا مَا بَقِيَ، فَإِذَا مَاتَ يُصَلِّيهِ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ ۶۵۷ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۳۲؛ [۱] الحدائق الوردية: ج ۱ ص

(۱۲۷). [۲]

۱۲/۷ احتجاج امام زین العابدین علیه السلام با سخنان یزید

۶۵۵. الملهوف: یزید- که خدا لعنتش کند- سخنانی را خواست و به او فرمان داد بر منبر برود و حسین و پدرش- که دروهای خدا بر آن دو باد- را نکوهش کند. او بالا رفت و در نکوهش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و حسین شهید، و ستایش معاویه و یزید، سنگ تمام گذاشت.

علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام بر او بانگ زد: «وای بر تو، ای سخنان! خشنودی آفریده را به خشم آفریدگار خریدی. جایگاهت را در دوزخ، آماده بدان!». (۱)

۱۳/۷ سخنانی امام زین العابدین علیه السلام در مسجد دمشق

۶۵۶. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: روایت شده که یزید، فرمان داد منبر و سخنان، حاضر کنند تا از حسین و پدرش علی، به بدی یاد کند. سخنان، از منبر بالا رفت و پس از حمد و ثنای خداوند، نکوهش و ناسزای فراوانی نثار علی علیه السلام و حسین علیه السلام کرد و در

ص: ۷۹۹

۱- (۱) دَعَا يَزِيدُ لَعْنَهُ اللَّهُ بِالْخَاطِبِ وَأَمَرَهُ أَنْ يَصْعَدَ الْمِنْبَرَ فَيَذُمَّ الْحُسَيْنَ وَأَبَاهُ صَيَلَمَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا، فَصَيَّ عِدَّ وَبَالَغَ فِي ذَمِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ، وَالْمِدْحِ لِمُعَاوِيَةَ وَيَزِيدَ. فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَلَمَّكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ، اشْتَرَيْتَ مَرَضَاهُ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ، فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ ۶۵۸ (الملهوف: ص ۲۱۹، مثير الأحران: ص ۱۰۲).

ستایش معاویه و یزید، زیاده روی کرد.

علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام بر او بانگ زد و فرمود: «وای بر تو، ای سخنران! خشنودی آفریده را با خشم آفریدگار خریدی! جایگاهت را از آتش [دوزخ] بر گیر».

سپس فرمود: «ای یزید! اجازه بده تا از این چوب ها، بالا بروم و سخنانی بگویم که رضایت خدا را فراهم آورد و برای اهل مجلس، اجر و ثواب داشته باشد»؛ اما یزید نپذیرفت.

مردم گفتند: ای امیر مؤمنان! به او اجازه بده تا بالا برود. شاید از او چیزی بشنویم [و استفاده ای ببریم].

یزید به آنان گفت: اگر این از منبر بالا برود، جز با رسوا کردن من و خاندان ابو سفیان، پایین نمی آید.

گفتند: در این اندازه ها نیست و نمی تواند چنین کند.

گفت: او از خاندانی است که علم را [از کودکی] به آنان خورانده اند.

آن قدر به یزید گفتند تا اجازه بالا رفتن را به ایشان داد.

علی بن الحسین علیه السلام از منبر بالا رفت و پس از حمد و ثنای خداوند، خطبه ای خواند که چشم ها را گریاند و دل ها را بیمناک کرد و از جمله گفت: «ای مردم! به ما شش چیز داده شده و با هفت چیز، برتر گشته ایم. دانش و بردباری و بزرگواری و شیوایی گفتار و شجاعت و محبت در دل های مؤمنان، به ما داده شده است و با هفت چیز، برتری داریم: پیامبر برگزیده، محمد صلی الله علیه و آله، از ماست. [علی] صدیق، از ماست. [جعفر] طیار، از ماست. شیر خدا و پیامبر (حمزه)، از ماست. سرور زنان جهان، فاطمه بتول، از ماست. دو سبط این امت و دو سرور جوانان بهشت، از مایند.

هر کس مرا می شناسد، که می شناسد و هر کس مرا نمی شناسد، او را از حبیب و نسیبم باخبر می کنم: من، پسر مکه و منا هستم. من، فرزند زمزم و صفا هستم. من، پسر کسی هستم که زکات را [پیچیده] در گوشه عبا [برای بینوایان] برد. من، پسر

بهترین عباپوش و زرداندازم. من، پسر بهترین کفش پوش و پابرهنه ام. من، پسر بهترین طواف و سعی کننده ام. من، پسر بهترین حج گزار و لَبِیک گویم.

من، پسر کسی هستم که [در شب معراج] بر بُراق (۱) به آسمان بُرده شد. من، پسر کسی هستم که او را شبانه از مسجد الحرام تا مسجد الأقصی سیر دادند- و پاک است آن که سیر داد-. من، پسر کسی هستم که جبرئیل، او را تا سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى (آخرین درخت سِدْر، در آسمان هفتم) بُرد. من، پسر کسی هستم که به پروردگارش نزدیک و نزدیک تر شد، تا آن جا که به اندازه فاصله دو سرِ کمان یا کمتر، نزدیک او شد.

من، پسر کسی هستم که با فرشتگان آسمان، نماز خواند. من، پسر کسی هستم که خداوندِ جلیل، وحی را بر او فرود آورد. من، پسر محمّد مصطفایم. من، پسر علی مرتضایم. من، پسر کسی هستم که بر بینی مردم زد تا بگویند: خدایی جز خداوند یگانه نیست. من، پسر کسی هستم که پیش روی پیامبر خدا، با دو شمشیر و دو نیزه جنگید، دو هجرت کرد و دو بیعت نمود، به دو قبله نماز گزارد و در بدر و حُنین جنگید و به اندازه پلک زدن هم به خدا کافر نشد. من، پسر صالح مؤمنان، وارث پیامبران، در هم کوبنده ملحدان، آقای مسلمانان، نور مجاهدان، زیور عابدان، تاج سرِ گریه کنندگان، شکیباترینِ شکیبایان و برترین قیام کننده آل یاسین و فرستاده پروردگار جهانیانم.

من، پسر کسی هستم که با جبرئیل، تأیید و با میکائیل، یاری شده است. من، پسر حمایتگر از حرم مسلمانان هستم؛ همان قاتل پیمان شکنان (ناکثین) و ستمکاران (قاسطین) و بیرون رفتگان از دین (مارقین)، و جهاد کننده با دشمنان ناصبی اش، و بافتخارترین فرد در میان همه افراد قریش، و نخستین مؤمنی که دعوت خداوند به ایمان را پاسخ داد و پذیرفت، و پیشتاز سابقه داران [در اسلام]، و در هم کوبنده متجاوزان، و هلاک کننده مشرکان، و تیری از تیرهای خدا بر منافقان، و زبان حکمت

ص: ۸۰۱

۱- (۱) مَر کبی که پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج، بر آن، سوار گردید و به خاطر رنگ روشن و درخشندگی بسیار، «براق» نامیده شده، و گفته شده به خاطر سرعت زیاد، به برق تشبیه شده است (النهایه: ج ۱ ص ۱۲۰ ماده «برق»).

عابدان، و یاور دین خدا، و متولی کار خدا، و بوستان حکمت خدا، و نهانگاه علم خدا، و بزرگوار و بخشنده، و مهتر و پاک از سرزمین ابطح و راضی و پسندیده شده، جسور و دلیر، شکیبا و روزه دار، مهذب و بر پا دارنده، شجاع و نیکوکار، شکننده پشت [دشمن]، و پراکنده کننده دسته ها [ای حمله ور]، دارای دلی محکم تر از همه، تیز تک تر، و زبان آور تر، و از همه مصمم تر، و از همه سرکش تر [در برابر دشمن]، شیری دلاور و بارانی انبوه، و [کسی که] در جنگ ها، هنگامی که نیزه ها جلو می آمدند و عنان اسب ها نزدیک می شدند، آنها را مانند سنگ آسیاب، خرد می کرد و به سان باد که ساقه خشکیده را می پراکند، آنها را می پراکند، شیر حجاز و صاحب اعجاز، قهرمان عراق و امام به تصریح و استحقاق، مکی مدنی، ابطحی تهامی، خیفی عقیبی، (۱) بدری اُحدی، شجری (۲) مهاجر، سرور عرب، شیر نبرد، وارث هر دو مشعر، پدر دو سبط پیمبر: حسن و حسین، آشکار کننده شگفتی ها، پراکنده کننده گروه ها [ای دشمن]، شهاب سنگ بُران، نور جانشین، شیر چیره خدا، مطلوب هر جوینده و پیروز بر هر پیروزمند، و اوست جدم علی بن ابی طالب.

من، پسر فاطمه زهرایم. من، پسر سرور زنانم. من، پسر بتول پاکم. من، پسر پاره تن پیامبرم.»

و پیوسته می فرمود من چه کسی هستم و چه کسی هستم تا صدای مردم به گریه و ناله بلند شد و یزید ترسید که فتنه به پا شود. از این رو، به مؤذن دستور داد که اذان بگوید و [این گونه] سخن علی بن الحسین علیه السلام را قطع کرد و ایشان، ساکت شد.

هنگامی که مؤذن گفت: «اللّه اکبر»، علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «بزرگی را بزرگ شمردی که با دیگران، سنجیده نمی شود و با حواس، دریافت نمی شود. هیچ چیز، از خداوند، بزرگ تر نیست.»

هنگامی که مؤذن گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله»، علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «مو و

ص: ۸۰۲

۱- (۱) عقیبی، یعنی منسوب به عقبه منا و اشاره است به نخستین پیمان بیعت در اسلام که در آن جا واقع شد.

۲- (۲) شجری، به بیعت کنندگان با پیامبر صلی الله علیه و آله در زیر درخت، در جریان «صلح حدیبیه»، اشاره دارد.

پوست و گوشت و خون و استخوان و مغز استخوانم، به آن، گواهی می دهد».

هنگامی که مؤذن گفت: «أشهد أن محمداً رسول الله»، علی [بن الحسین] علیه السلام از بالای منبر به سوی یزید، رو کرد و فرمود: «ای یزید! این محمّد، جدّ من است یا تو؟ اگر ادعا کنی که جدّ توست، دروغ گفته ای، و اگر بگویی جدّ من است، پس چرا خاندانش را کُشتی؟!».

راوی گفت: مؤذن، اذان و اقامه را به پایان برد و یزید، جلو رفت و نماز ظهر را خواند. (۱)

ص: ۸۰۳

۱- (۱) رُوِيَ أَنَّ يَزِيدَ أَمَرَ بِمِثْرٍ وَخَطِيبٍ، لِيَذْكَرَ لِلنَّاسِ مَسَاوِيَّ لِلْحُسَيْنِ وَأَبِيهِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَصَعِدَ الْخَطِيبُ الْمِثْرَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَأَكْثَرَ الْوَقِيعَةَ فِي عَلِيٍّ وَالْحُسَيْنِ، وَأَطْنَبَ فِي تَقْرِيطِ مُعَاوِيَةَ وَيَزِيدَ. فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَلْكَ أَيْهَا الْخَاطِبُ! اشْتَرَيْتَ رِضَا الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ؟ فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ. ثُمَّ قَالَ: يَا يَزِيدُ انْذَنْ لِي حَتَّى أَصْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ، فَأَتَكَلَّمُ بِكَلِمَاتٍ فِيهِنَّ لِلَّهِ رِضًا، وَلِهَؤُلَاءِ الْجَالِسِينَ أَجْرٌ وَثَوَابٌ. فَأَبَى يَزِيدُ. فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، انْذَنْ لَهُ لِيصْعَدَ، فَلَعَلَّنَا نَسْمَعُ مِنْهُ شَيْئًا، فَقَالَ لَهُمْ: إِنْ صَعِدَ الْمِثْرَ هَذَا لَمْ يَنْزِلْ إِلَّا بِفَضِيحَتِي وَفَضِيحَةِ آلِ أَبِي سَفْيَانَ، فَقَالُوا: وَمَا قَدْرُ مَا يُحْسِنُ هَذَا؟ فَقَالَ: إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ قَدْ زُقُوا الْعِلْمَ زُقًّا. وَلَمْ يَزَالُوا بِهِ حَتَّى أَذِنَ لَهُ بِالصُّعُودِ. فَصَعِدَ الْمِثْرَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ خَطَبَ خُطْبَةً أَبْكَى مِنْهَا الْعُمَيُّونَ؛ وَأَوْحَلَ مِنْهَا الْقُلُوبَ، فَقَالَ فِيهَا: أَيُّهَا النَّاسُ، أُعْطِينَا سِيِّئًا، وَفُضِّلْنَا بِسَيِّئٍ: أُعْطِينَا الْعِلْمَ، وَالْحِلْمَ، وَالسَّمَاخَةَ، وَالْفَصَاخَةَ، وَالشَّجَاعَةَ، وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ. وَفُضِّلْنَا بِأَنَّ مَنَا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَمَنَا الصُّدِّيقَ، وَمَنَا الطَّيَّارَ، وَمَنَا أَسَدَ اللَّهِ وَأَسَدَ الرَّسُولِ، وَمَنَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَاطِمَةَ الْبَتُولَ، وَمَنَا سِبْطًا هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَسَيِّدًا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ فَمَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبِئْتُهُ بِحَسَبِي وَنَسَبِي، أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِّي، أَنَا ابْنُ زَمْرَمَ وَالصَّفَا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الزَّكَاةَ بِأَطْرَافِ الرُّدَا، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَرَزَ وَارْتَدَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَعَلَ وَاحْتَفَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ طَافَ وَسَعَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ حَجَّ وَلَبَّى، أَنَا ابْنُ مَنْ حُمِلَ عَلَى الثُّبْرَاقِ فِي الْهَوَا، أَنَا ابْنُ مَنْ اسْرَى بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، فَسُبْحَانَ مَنْ اسْرَى، أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جِبْرَائِيلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، أَنَا ابْنُ مَنْ دَنَى فَتَدَلَّى فَكَانَ مِنْ رَبِّهِ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى -

۶۵۷. البدایه و النهایه: روایت شده که یزید، در کار اسیران، با مردم، مشورت کرد و مردانی از آنان- که خدا، زشت رویشان گرداند- گفتند:... علی بن الحسین (زین العابدین) را بکش تا از فرزندان حسین، هیچ کس نماند!

یزید، ساکت شد و نعمان بن بشیر گفت: ای امیر مؤمنان! با آنان، همان گونه عمل کن که اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنان را به این حال می دید، با ایشان می کرد.

یزید، برای آنان دل سوزاند و آنان را به حمام فرستاد و لباس و هدایا و خوراک برایشان قرار داد و در خانه اش جایشان داد.

(۱)

۱۵/۷ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در زندان یزید

۶۵۸. الخرائج و الجرائح - به نقل از عمران بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام - هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام و همراهانش را نزد یزید بن معاویه - که لعنت های خدا بر هر دوشان باد - آوردند، آنان را در خانه ای مخروبه با دیوارهایی سست، جای دادند.

یکی از اسیران گفت: ما را در این خانه، جای داده اند تا بر ما فرو ریزد.

نگهبانان گمارده بر ایشان هم - که از قبطیان مصر بودند - گفتند: به اینان بنگرید که

ص: ۸۰۵

۱- (۱) رُوِيَ أَنَّ يَزِيدَ اسْتَشَارَ النَّبِيَّ فِي أَمْرِهِمْ، فَقَالَ رِجَالٌ مِمَّنْ قَبَّحَهُمُ اللَّهُ...: أُقْتُلْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْ ذُرِّيَّةِ الْحُسَيْنِ أَحَدٌ! فَسَيَكْتُ يَزِيدُ، فَقَالَ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، اَعْمَلْ مَعَهُمْ كَمَا كَانَ يَعْمَلُ مَعَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَوْ رَأَوْهُمْ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ. فَفَرَّقَ عَلَيْهِمْ يَزِيدُ، وَبَعَثَ بِهِمْ إِلَى الْحَتَمِ، وَأَجْرَى عَلَيْهِمُ الْكَسَاوَى وَالْعَطَايَا وَالْأَطْعِمَةَ، وَأَنْزَلَهُمْ فِي دَارِهِ (البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۱۹۶، [۱] العقد الفرید: ج ۳ ص ۳۶۸).

می ترسند این خانه بر آنان فرو ریزد، در حالی که برایشان بهتر از آن است که فردا، بیرونشان ببرند و نگاهشان بدارند و گردن هایشان را یکی پس از دیگری بزنند.

علی بن الحسین علیه السلام به زبان قبلی فرمود: «به اذن خدا، هیچ یک از این دو نخواهد شد» و همین گونه نیز شد. (۱)

۶۵۹. مثير الأحزان: زنان، در مدّت اقامتشان در دمشق، با اندوه و ناله بر حسین علیه السلام نوحه می خواندند و با آوا و صدای بلند، بر او می گریستند. مصیبت اسیران، بس سنگین شد و اندوه زخم فرزند از دست دادگان، بالا گرفت.

آنان را در خانه هایی جای دادند که نه از گرما و نه از سرما، نگاهشان نمی داشت، تا آن جا که بدن هایشان پوست انداخت و پوستشان چرک کرد؛ آنانی که [پیش تر] در پس پرده و زیر سایه بودند. صبر، از کف رفت و بی تاب، خیمه زد و اندوه، همدمشان شد. (۲)

۱۶/۷ دیدار منہال با امام زین العابدین علیه السلام و احوالپرسی او از ایشان

۶۶۰. الطبقات الكبرى - به نقل از منہال بن عمرو - بر علی بن الحسین علیه السلام وارد شدم و گفتم:

ص: ۸۰۶

۱- (۱) لَمَّا اتَى بَعْلِيَّ بِنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ مَعَهُ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ - عَلَيْهِمَا لَعْنَةُ اللَّهِ - جَعَلُوهُمْ فِي بَيْتِ خَرَابٍ وَاهِيِ الْحَيْطَانِ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّمَا جَعَلْنَا فِي هَذَا الْبَيْتِ لِيَقَعَ عَلَيْنَا. فَقَالَ الْمُؤَكَّلُونَ بِهِمْ مِنَ الْحَرَسِ بِالْقَبْطِيَّةِ: انظُرُوا إِلَى هَؤُلَاءِ يَخَافُونَ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِمْ هَذَا الْبَيْتُ، وَهُوَ أَصْلَحُ لَهُمْ مِنْ أَنْ يَخْرُجُوا عَدَاً، فَتَضَرَّبَ أَعْنَاقُهُمْ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ صَبْرًا. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْقَبْطِيَّةِ: لَا يَكُونَانِ جَمِيعًا بِإِذْنِ اللَّهِ. فَقَالَ: وَكَانَ كَذَلِكَ ۶۶۱ (الخرائج والجرائح: ج ۲ ص ۷۵۳ ح ۷۱، دلائل الإمامة: ص ۲۰۴ ح ۱۲۵).

۲- (۲) كَانَتِ النَّسَاءُ مُدَّةَ مَقَامِهِنَّ بِعِدْمَشَقَ يُنْحَنَ عَلَيْهِ [أَي عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] بِسَجْوٍ وَأَنَّهُ، وَيَسْتَدْبِنَ بِعَوِيلٍ وَرَنَّةٍ، وَمُصَابُ الْأَسْرَى عَظُمَ خَطْبُهُ، وَالْأَسَى لِكَلِمِ الثَّكْلِيِّ عَالَ طَبَّهُ. وَأُسْكِنَ فِي مَسَاكِنَ لَا تَقِيهِنَّ مِنْ حَرٍّ وَلَا بَرْدٍ، حَتَّى تَفْشَرَتِ الْجُلُودُ، وَسَالَ الصَّدِيدُ، بَعْدَ كُنِّ الْخُدُورِ وَظِلِّ السُّتُورِ، وَالصَّبْرُ ظَاعِنٌ، وَالْجَزَعُ مُقِيمٌ، وَالْحُزْنُ لَهُنَّ نَدِيمٌ ۶۶۲ (مثير الأحزان: ص ۱۰۲).

خدا تو را به سامان بدارد! چگونه صبح کردی؟

فرمود: «من، تو را بزرگی از اهالی شهر می دانستم و مانند تویی نمی داند که ما چگونه صبح کرده ایم؟! اما حالا که خوب نمی دانی، یا [هیچ] نمی دانی، به تو می گویم. ما در میان قوم خود، مانند بنی اسرائیل در میان فرعونیان- که پسرانشان را می کشتند و زنانشان را زنده می گذاشتند- صبح کردیم و بر بزرگ و سرور ما (علی بن ابی طالب علیه السلام) برای تقرب جستن به دشمنان، بر منبرها، دشنام و ناسزا نثار می شود.

قریش، خود را برتر از عرب می شمرد که محمد صلی الله علیه و آله از آنهاست و هیچ برتری ای جز همین، برای آنان بر شمرده نمی شود و عرب هم این را از ایشان می پذیرد، و عرب، خود را برتر از عجم می شناسد که محمد صلی الله علیه و آله از آنهاست، و برتری ای جز همان، برای آنها شمرده نمی شود و عجم هم آن را از ایشان می پذیرد. پس اگر عرب راست می گوید که بر عجم فضیلت دارد و قریش راست می گوید که بر عرب، برتری دارد- زیرا که محمد از آنهاست-، ما خاندان او هم بر قریش، برتری داریم؛ زیرا محمد صلی الله علیه و آله از ماست. پس آنان به وسیله حق ما، خود را برتر می بینند؛ ولی حق خود ما را پاس نمی دارند. اگر نمی دانی چگونه صبح کردیم، [بدان که] این گونه صبح کردیم».

چنین پنداشتم که علی بن الحسین علیه السلام می خواست این سخن را به هر که در خانه بود، بشنواند. (۱)

ص: ۸۰۷

۱- (۱) دَخَلْتُ عَلِيَّ بْنَ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ - أَصْلَحَكَ اللَّهُ؟ - فَقَالَ: مَا كُنْتُ أَرَى شَيْخًا مِنْ أَهْلِ الْمِصْرِ مِثْلَكَ لَا يَدْرِي كَيْفَ أَصْبَحْنَا! فَأَمَّا إِذْ لَمْ تَدْرِ أَوْ تَعْلَمُ فَسَأَخْبِرُكَ: أَصْبَحْنَا فِي قَوْمِنَا بِمَنْزِلَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ؛ إِذْ كَانُوا يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ، وَأَصْبَحَ شَيْخُنَا وَسَيِّدُنَا يَتَقَرَّبُ إِلَى عَدُوِّنَا بِشْتِمِهِ أَوْ سَبِّهِ عَلَى الْمَنَابِرِ. وَأَصْبَحَتْ قُرَيْشٌ تَعُدُّ أَنَّ لَهَا الْفَضْلَ عَلَى الْعَرَبِ لِأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْهَا لَا يُعَدُّ لَهَا فَضْلٌ إِلَّا بِهِ، وَأَصْبَحَتْ الْعَرَبُ مُقَرَّةً لَهُمْ بِذَلِكَ، وَأَصْبَحَتْ الْعَرَبُ تَعُدُّ أَنَّ لَهَا الْفَضْلَ عَلَى الْعَجَمِ لِأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْهَا لَا يُعَدُّ لَهَا فَضْلٌ إِلَّا بِهِ، وَأَصْبَحَتْ الْعَجَمُ مُقَرَّةً لَهُمْ بِذَلِكَ، فَلَئِنْ كَانَتِ الْعَرَبُ صَدَقَتْ أَنَّ لَهَا الْفَضْلَ عَلَى الْعَجَمِ، وَصَدَقَتْ قُرَيْشٌ أَنَّ لَهَا الْفَضْلَ عَلَى الْعَرَبِ لِأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْهَا، إِنَّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ الْفَضْلَ عَلَى قُرَيْشٍ لِأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْهَا، فَاصْبَحُوا يَأْخُذُونَ بِحَقِّنَا وَلَا يَعْرِفُونَ لَنَا حَقًّا، فَهَكَذَا أَصْبَحْنَا. إِذْ لَمْ تَعْلَمْ كَيْفَ أَصْبَحْنَا. قَالَ: فَظَنَنْتُ أَنَّهُ أَرَادَ أَنْ يُسْمِعَ مَنْ فِي الْبَيْتِ ٦٦٣ (الطبقات الكبرى: ج ٥ ص ٢١٩، [١] تهذيب الكمال: ج ٢٠ ص ٣٩٩).

۶۶۱. الملهوف - به نقل از سَکینه - روز چهارم اقامت‌مان [در شام]، در عالم رؤیا دیدم که... زنی سوار بر هودج است و دستش را بر سرش نهاده است. از [نام] او جويا شدم. به من گفتند: فاطمه دختر محمّد، مادر پدرت است.

گفتم: به خدا سوگند، به سوی او می روم و آنچه را که با ما کرده اند، به او خواهم گفت.

بلافاصله، به سوی او دویدم تا به او رسیدم و پیش رویش ایستادم و می گریستم و می گفتم: ای مادر! به خدا سوگند، حقّ ما را انکار کردند. ای مادر! به خدا سوگند، جمع ما را پراکنده کردند. ای مادر! به خدا سوگند، حریم ما را نادیده گرفتند و حلال شمردند. ای مادر! به خدا سوگند، پدرمان حسین را کشتند.

او به من گفت: «بس کن، ای سَکینه! دلم را پاره کردی و جگرم را سوزاندی. این، پیراهن پدرت حسین است که آن را از خود، دور نمی کنم تا با آن، خدا را دیدار کنم!». (۱)

ص: ۸۰۸

۱- (۱) لَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ مِنْ مُقَامِنَا، رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ... وَرَأَيْتُ امْرَأَةً رَاكِبَةً فِي هُودَجٍ وَيَدُهَا مَوْضُوعَةٌ عَلَى رَأْسِهَا، فَسَأَلْتُ عَنْهَا، فَقِيلَ لِي: فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أُمُّ أَبِيكَ. فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَأَنْطَلِقَنَّ إِلَيْهَا وَلَأُخْبِرَنَّهَا مَا صُنِعَ بِهَا. فَسَمِعْتُ مُبَادِرَةً نَحْوَهَا حَتَّى لَحِقْتُ بِهَا وَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا أَبْكِي وَأَقُولُ: يَا أُمَّتَاهُ جَعِدُوا وَاللَّهِ حَقَّنَا، يَا أُمَّتَاهُ يَدِدُوا وَاللَّهِ شَمَلْنَا، يَا أُمَّتَاهُ اسْتَبَاحُوا وَاللَّهِ حَرَمْنَا، يَا أُمَّتَاهُ قَتَلُوا وَاللَّهِ الْحُسَيْنَ أَبَانَا. فَقَالَتْ لِي: كُفِّي صَوْتِكَ يَا سَكِينَةَ! فَقَدْ قَطَعْتَ نِيَابَ قَلْبِي، وَأَقْرَحْتَ كِبِدِي، هَذَا قَمِيصُ أَبِيكَ الْحُسَيْنِ لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ بِهِ ۶۶۴ (الملهوف: ص ۲۲۰، مشير الأحزان: ص ۱۰۴).

اشاره

در مورد انتساب دختری به نام رقیّه به امام حسین علیه السلام و نیز چگونگی وفات او در شام، و همچنین مزار منسوب به وی، نکاتی وجود دارد که شایسته است هر یک، جداگانه مورد بررسی قرار گیرد:

۱. انتساب دختری به نام رُقیّه به امام علیه السلام

منابع کهن و معتبری که فرزندان امام حسین علیه السلام را احصا کرده اند، دختری را به نام رُقیّه برای ایشان، بیان نداشته و تنها دو دختر به نام های فاطمه و سَکینه و برخی دختر سومی به نام زینب (۱) را نام برده اند. حتّی علامه مجلسی رحمه الله علیه در بحار الأنوار (۲) و محدّث بزرگ معاصر، شیخ عبّاس قمی رحمه الله علیه در نوشتارهای خود، به نام رقیّه به عنوان دختر امام علیه السلام اشاره نکرده اند.

ابن طلحه (م ۶۵۴ ق) در کتاب مطالب السّؤل، (۳) فرزندان امام حسین علیه السلام را ده تن می شمارد: شش پسر و چهار دختر. وی در معرّفی دختران، تنها نام سه تن را بازگو کرده است: فاطمه، سَکینه و زینب. همین مطلب را مؤلّف کشف الغمّه (۴) از مطالب

ص: ۸۰۹

۱- (۱) الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۵؛ مطالب السّؤل: ص ۷۳.

۲- (۲) بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۲۹.

۳- (۳) مطالب السّؤل: ص ۷۳.

۴- (۴) کشف الغمّه: ج ۲ ص ۲۵۰.

تا آن جا که بررسی های ما نشان می دهد، تنها کسی که برای امام حسین علیه السلام چهار دختر با آوردن نام آنها یاد می کند، نسب شناس معروف قرن ششم، ابن فندُق بیهقی (م ۵۶۵ ق) است که در لباب الأنساب، فرزندان دختر امام علیه السلام را بدین ترتیب آورده است:

۱. فاطمه، که مادرش ام اسحاق دختر طلحه بود؛

۲. سکینه، که مادرش رباب، دختر امرؤ القیس بن عدی بود؛

۳. زینب، که در کودکی در گذشت و مادرش شهربانو، دختر یزدگرد بود؛

۴. ام کلثوم، که در کودکی در گذشت و مادرش شهربانو دختر یزدگرد بود. (۱)

همان طور که ملاحظه می شود، وی نیز در تبیین فرزندان دختر امام حسین علیه السلام، با این که تعداد آنها را چهار نفر ذکر می کند، نامی از رقیه نمی برد؛ لیکن در بیان فرزندان که از نسل این امام علیه السلام باقی مانده اند، می نویسد:

از فرزندان امام حسین علیه السلام، جز زین العابدین علیه السلام، فاطمه، سکینه و رقیه، باقی نماند (۲).

ممکن است گفته شود که رقیه، همان ام کلثوم است؛ لیکن این احتمال با جمله «ولم یبق من أولاده...» هماهنگ نیست؛ زیرا این جمله، مُشعر به آن است که رقیه، مانند فاطمه و سکینه، بعد از جریان کربلا و شام، سالیانی را زندگی کرده است، مگر این که گفته شود مراد او، باقی ماندگان از روز عاشورا بوده است.

گزارش دیگری که به نام رقیه اشاره دارد، آن است که در برخی نسخه های کتاب الملهوف، آمده است که امام حسین علیه السلام در وداع با اهل بیت خود، فرمود:

یا اختاه! یا ام کلثوم! وأنتِ یا زینب! وأنتِ یا رقیه! وأنتِ یا فاطمه! وأنتِ یا رباب! انظرن إذا أنا قُتلت فلا تشقن علیّ جیباً، ولا تخمشن علیّ وجهاً، ولا تقلن

۱- (۱) لباب الأنساب: ج ۱ ص ۳۵۰.

۲- (۲) لباب الأنساب: ج ۱ ص ۳۵۵.

خواهرم، ای امّ کلثوم! و تو ای زینب! و تو ای رُقیه! و تو ای فاطمه! و تو ای ربّاب! توجّه کنید که هر گاه من کشته شدم، برای من گریبان چاک مکنید و صورت، خراش ندهید و حرف نامربوط مگویید.

در باره این گزارش می توان گفت:

اولاً، در بسیاری از نسخه های کتاب الملهوف، این متن وجود ندارد.

ثانیاً، در این گزارش، به این که رقیه دختر امام علیه السلام است، اشاره ای نشده است.

ثالثاً، احتمالاً آن که در این گزارش به این نام خطاب شده، رقیه دختر امام علی علیه السلام و همسر مسلم بن عقیل است؛ زیرا فرزندان مسلم، همراه امام علیه السلام بودند و به احتمال قوی، همسر وی نیز در کاروان کربلا، حضور داشته است.

۲. وفات دختری از امام حسین علیه السلام در خرابه شام

۱/۲. گزارش «کامل بهایی»

تا آن جا که بررسی ها نشان می دهند، نخستین کتابی که ماجرای شهادت کودکی در شام را مطرح کرده است، کامل بهایی، کتابی فارسی، نوشته عماد الدین طبری (م ح ۷۰۰ ق) است. متن نوشتار او، این است:

در حاویه (۲) آمد که زنان خاندان نبوت، در حالت اسیری، حال مردان که در کربلا شهید شده بودند، بر پسران و دختران ایشان، پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده ها می دادند که: پدر تو به فلان سفر رفته است [و] باز می آید. تا ایشان را به خانه یزید آوردند. دختری بود چهارساله. شبی از خواب، بیدار شد و گفت: «پدر من حسین کجاست؟ این ساعت، او را به خواب دیدم سخت پریشان!».

ص: ۸۱۱

۱- (۱) الملهوف: ص ۱۴۱.

۲- (۲) ظاهراً مقصود، کتاب الحاویه، نوشته قاسم بن محمد بن احمد سُنی است (ر.ک: فوائد رضویّه: ص ۱۱۲).

زنان و کودکان، جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست. یزید، خفته بود. از خواب، بیدار شد و حال، تفحص کرد. خبر بردند که حال، چنین است. آن لعین، در حال گفت که بروند و سر پدر او را بیاورند و در کنار او نهند. ملاعین، سر بیاورد و در کنار آن دختر چهارساله نهاد. پرسید: «این چیست؟». ملاعین گفت: سر پدر توست. آن دختر بترسید و فریاد برآورد و رنجور شد و در آن چند روز، جان به حق، تسلیم کرد (۱).

این متن با آنچه در باره وفات رقیه شهرت دارد، تفاوت هایی دارد؛ زیرا در این متن، نام دختر، مشخص نشده و او را چهارساله می داند، نه سه ساله، و محلّ وفات او را خانه یزید می داند، نه خرابه، و وفات او را پس از چند روز از دیدن سر مبارک امام حسین علیه السلام می داند، نه هم زمان با دیدن سر ایشان.

۲/۲. گزارش «روضه الشهداء»

پس از عماد الدین طبری، ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری (م ۹۱۰ ق) در کتاب روضه الشهداء، مطالب طبری را با تفصیل بیشتری مطرح می کند؛ امّا همچنان، نامی از کودک نمی برد و او را چهارساله ذکر می کند و محلّ وقوع حادثه را کوشک (کاخ) یزید می داند و می افزاید:

چون مندیله بر گرفت، (۲) سری دید در آن طبق، نهاده. آن سر را برداشت و نیک در آن نگریست. سر پدر خود را بشناخت. آهی از سینه برکشید و روی در روی پدر مالید و لب خود بر لب وی نهاد و فی الحال، جان شیرین بداد (۳).

گفتنی است که بر پایه این گزارش، وفات کودک در همان شبی اتفاق افتاده که سر پدر را دیده است. در واقع، تفاوت اصلی این گزارش با گزارش عماد الدین طبری، تنها در این مورد است که به کتاب های بعدی نیز منتقل شده است.

ص: ۸۱۲

۱- (۱) کامل [۱] بهایی: ج ۲ ص ۱۷۹.

۲- (۲) مندیله بر گرفت: دستمال را برداشت.

۳- (۳) روضه الشهداء: ص ۳۸۹. [۲]

پس از ملا حسین کاشفی، فخر الدین طریحی (م ۱۰۸۵ ق) در کتاب المنتخب، داستان را با تفاوت هایی تعریف می کند. بخشی از متن المنتخب، بدین شرح است:

روایت شده که وقتی آل الله و آل رسول او در شهر شام بر یزید، وارد شدند، او خانه ای به آنها اختصاص داد و آنها در آن، به سوگواری می پرداختند. مولای ما امام حسین علیه السلام، دختری سه ساله داشت... سر شریف امام علیه السلام را که با دستمالی دیبقی (۱) پوشیده بود، آوردند و در برابرش نهادند و پرده از آن برداشتند. دختر امام علیه السلام گفت: این سر کیست؟ گفتند: سر پدرت است. آن را از طریق برداشت و در آغوش گرفت و می گفت: «پدر جان! چه کسی تو را با خونت خضاب کرد؟ پدر جان! چه کسی رگ های تو را بُرید؟ پدر جان! چه کسی مرا در کودکی، یتیم کرد؟ پدر جان! پس از تو، ما به چه کسی دل بیندیم؟ پدر جان! چه کسی از یتیم، نگهداری می کند تا بزرگ شود؟ پدر جان! چه کسی پاسدار زنان رنجور است؟ پدر جان! چه کسی نگهدار بیوه های اسیر است؟ پدر جان! چه کسی نوازشگر چشم های گریان است؟ پدر جان! پناه دهنده دور افتادگان غریب کیست؟ پدر جان! چه کسی نوازشگر موهای پریشان است؟ پدر جان! برای ناکامی ما پس از تو، چه کسی هست؟ پدر جان! برای غریبی ما، چه کسی پس از تو هست؟ پدر جان! کاش من، فدای تو می شدم. پدر جان! کاش پیش از این، نابینا می شدم. پدر جان! کاش من در خاک شده بودم و محاسن تو را خون آلود نمی دیدم».

آن گاه، دهانش را بر دهان شریف امام علیه السلام گذاشت و گریه سختی کرد تا از هوش رفت. وقتی تکانش دادند، دیدند که روحش از دنیا، جدا شده است (۲).

قابل توجه است که این متن، نخستین منبع شناخته شده ای است که کودک را سه ساله معرفی کرده است. همچنین، نخستین منبعی است که به تفصیل، سخن گفتن وی را با امام علیه السلام مطرح کرده است؛ اما چیزی در باره نام او نمی گوید.

ص: ۸۱۳

۱- (۱) دیبقی: دیبا؛ حریر.

۲- (۲) المنتخب، طریحی: ص ۱۳۶.

۴/۲. گزارش «انوار المجالس»

اواخر قرن سیزدهم، شخصی به نام محمدحسین ارجستانی در کتاب انوار المجالس، (۱) داستان را به گونه ای دیگر، بیان می کند. متن نوشته او، این است:

اهل بیت رسول خدا در آن شب ها، نه شمعی، نه چراغی، نه آب و نه طعامی، و نه فرش و نه لباسی، غمگین نشسته بودند و شغل ایشان، تعزیه داری بر شهیدان کربلا بود تا آن که زبیده خاتون، دختر سه ساله سید الشهدا، شبی از فراق پدر بزرگوار، بسیار گریه کرد... (۲).

بررسی ها نشان می دهند که این، نخستین گزارشی است که نام کودک را مطرح و او را زبیده و محل حادثه را خرابه شام، معرفی کرده است.

او در صفحه قبل کتاب خود، در اشاره به خرابه شام، می گوید:

از غریبان خرابه شام به خاطر مرسید. مگر اهل بیت خیر الأنام، در خرابه شام غریب نبودند؟! یا سَکینه و رُقیه، طفل حسین نبودند؟! باوجود آن که داغ های متعدد مانند بی پدری و بی برادری دیده بودند، چرا کسی به تسلی آن غریبان، لب نگوید؟!

بدین ترتیب، طبق یافته ما، انوار المجالس، اولین کتابی است که از دختری برای امام حسین علیه السلام در خرابه شام به نام رُقیه نام می برد، هر چند از سرنوشت او سخنی نمی گوید و ماجرای شهادت کودکی به نام زبیده را باز می گوید.

این نوشتار، ممکن است زمینه ساز گزارش های آینده در مورد نام کودکی باشد که در خرابه شام از دنیا رفته است.

۵/۲. گزارش «شعشه الحسینی»

اوایل قرن چهاردهم، شیخ محمدجواد یزدی، در کتاب شعشه الحسینی (۳) آورده است:

ص: ۸۱۴

۱- (۱) وی تألیف این کتاب را در سال ۱۲۸۰ ق، آغاز کرده است.

۲- (۲) انوار المجالس: ص ۱۶۱.

۳- (۳) وی، تألیف این کتاب را در سال ۱۳۱۹ ق، آغاز کرده است.

منقول است که طفلی از حضرت امام حسین علیه السلام در خرابه شام، از دیدن سر پدر بزرگوارش، از دنیا رفت؛ ولیکن در نام او، اختلاف است که زُبیده یا رُقیه یا زینب یا سکینه بوده باشد (۱).

او همچنین در صفحات بعد، به نقل از کتاب ریاض الأحزان، آورده است که اسم آن دختر، فاطمه بوده است. (۲)

در این گزارش، چندین نام و از جمله رُقیه برای کودک از دنیا رفته در شام، مطرح گردیده است.

۶/۲. گزارش «الإيقاد»

چند سال بعد، شخصی به نام سید محمدعلی شاه عبد العظیمی (م ۱۳۳۴ ق)، در کتاب الإيقاد، برای نخستین بار، با صراحت، نام کودک را رُقیه و سن او را سه ساله آورد. متن نوشته او، این است:

حسین علیه السلام، دختر کوچکی داشت که او را دوست می داشت و او هم امام علیه السلام را دوست داشت. گفته شد که نام وی، رُقیه بود، سه سال داشت و در شام، در میان اسیران بود... (۳).

این بود سیر گزارش های گوناگون در باره وفات دختری از امام حسین علیه السلام در شام.

۳. مزار منسوب به رُقیه

۱/۳. گزارش «تسلیه المجالس»

نخستین سندی که در باره مزار کنونی منسوب به رُقیه در دست است، به قرن دهم هجری باز می گردد و مربوط می شود به محمد بن ابی طالب حائری کَرکی (زنده در

ص: ۸۱۵

۱- (۱) شعشه الحسینی: ج ۲ ص ۱۷۱.

۲- (۲) شعشه الحسینی: ج ۲ ص ۱۷۳.

۳- (۳) الإيقاد: ص ۱۷۹.

۹۵۵ق).وی در کتاب تسلیه المجالس می نویسد:

در شهر دمشق شام، در بخش شرقی مسجد اعظم شهر، خرابه ای را دیدم که در گذشته، مسجد بوده و بر سنگ نوشته در آن، نام های پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش و امامان دوازده گانه، نوشته شده بود و پس از آن، چنین نوشته بود: «این، قبر خانم ملکه، دختر حسین بن امیر المؤمنین علیه السلام است» (۱).

۲/۳. گزارش «نور الأبصار»

در قرن سیزدهم، شبلنجی در کتاب نور الأبصار، (۲) در باره این مزار می نویسد:

برخی شامی ها به من خبر دادند که برای خانم رقیه، دختر امام علی - کرم الله وجهه - در دمشق شام، آرامگاهی هست که زمانی به دیوارهای قبرش آسیب وارد شد. شامی ها قصد داشتند که جنازه را از داخل قبر، بیرون بیاورند تا آن را بازسازی کنند؛ اما کسی به خاطر هیبت آن خانم، جرئت نکرد وارد قبر شود، تا این که شخصی از خاندان اهل بیت به نام سید فرزند مرتضی، وارد قبر شد و پارچه ای روی آن انداخت و جنازه را در پارچه پیچید و آن را بیرون آورد و همگان دیدند که دختر کوچک نابالغی است. این مطلب را به یکی از بزرگان گفتم. او نیز به نقل از برخی مشایخ خود، آن را برایم روایت کرد (۳).

در این گزارش، نام صاحب مزار، رقیه بنت علی علیه السلام آمده و نخستین گزارشی است که به موضوع آسیب دیدن قبر، اشاره کرده است.

۳/۳. گزارش «منتخب التواریخ»

در نیمه اول قرن چهاردهم، شیخ محمد هاشم خراسانی (م ۱۳۵۲ ق) در کتاب فارسی منتخب التواریخ، (۴) ضمن این که مزار را متعلق به رقیه بنت الحسین علیه السلام معرفی نموده،

ص: ۸۱۶

۱- (۱) تسلیه المجالس: ج ۲ ص ۹۳.

۲- (۲) تاریخ پایان تألیف این کتاب، ۱۲۹۰ قمری است.

۳- (۳) نور الأبصار: ص ۱۹۵.

۴- (۴) تاریخ پایان تألیف این کتاب، ۱۳۴۹ قمری است.

داستان آسیب دیدن قبر را با تفصیل بیشتری نقل می کند. متن گزارش او، چنین است:

و عالم جلیل، شیخ محمّد علی شامی - که از جمله علما و محصّین نجف اشرف است - به حقیر فرمود که جدّ امّی بلا واسطه من، جناب آقا سید ابراهیم دمشقی که نسبش منتهی می شود به سید مرتضی علم الهدی و سنّ شریفش علاوه بر نود بود و بسیار شریف و محترم بود، سه دختر داشتند و اولاد ذکور نداشتند. شبی دختر بزرگشان در خواب دید جناب رقیه بنت الحسین علیه السلام را که فرمود: «به پدرت بگو به والی بگوید: آب افتاده میان قبر و لحد من، و بدن من، در اذیت است. بگو بیاید و قبر و لحد مرا تعمیر کند».

دخترش به سید، عرض کرد. سید، از ترس حضرات اهل تسنّن، به خواب، اثری مترتب نمود. شب دوم، دختر وسطی سید، همین خواب را دید. باز به پدر گفت. ترتیب اثری نداد. شب سوم، دختر صغرای سید، همین خواب را دید و به پدر گفت. ایضاً ترتیب اثری نداد. شب چهارم، خود سید، مخدّره رقیه را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند که: «چرا والی را خبردار نکردی؟».

سید، بیدار شد. صبح رفت نزد والی شام و خوابش را به والی شام نقل کرد.

والی، امر کرد علما و صلحای شام از سنّی و شیعه بروند و غسل کنند و لباس های نظیف در بر کنند. به دست هر کس قفل درب حرم مقدّسه باز شد، همان کس برود و قبر مقدّسه او را نبش کند و جسد مطّهّره را بیرون بیاورد تا قبر مطّهّر را تعمیر کند. بزرگان و صلحا از شیعه و سنّی، در کمال ادب غسل کردند و لباس نظیف در بر کردند. قفل به دست هیچ یک باز نشد، مگر به دست مرحوم سید. بعد که مشرفّ میان حرم شدند، معول (1) هیچ یک به زمین اثر نکرد، مگر معول سید ابراهیم. بعد، حرم را خلوت کردند و لحد را شکافتند. دیدند بدن نازنین مخدّره، میان لحد و کفن آن مخدّره مکرمه، صحیح و سالم است؛ لیکن آب زیادی میان لحد جمع شده. پس سید، بدن شریف مخدّره را از میان لحد، بیرون آورد و روی زانوی خود نهاد و سه روز همین قسم، بالای زانوی خود نگه داشت و متصل گریه می کرد تا

ص: ۸۱۷

۱- (۱) معول: کلنگ.

آن که لحد مخدّره را از بنیاد، تعمیر کردند. اوقات نماز که می شد، سید، بدن مخدّره را بر بالای شیء نظیفی می گذاشت. بعد از فراغ، باز بر می داشت و بر زانو می نهاد تا آن که از تعمیر قبر و لحد، فارغ شدند. سید، بدن مخدّره را دفن کرد و از معجزه این مخدّره در این سه روز، سید، نه محتاج به غذا شد و نه محتاج به آب و نه محتاج به تجدید وضو. بعد که خواست مخدّره را دفن کند، سید دعا کرد خداوند، پسری به او مرحمت نماید. دعای سید، مستجاب شد و در این سنّ پیری، خداوند به او پسری مرحمت فرمود، مسّمّا به سید مصطفی.

بعد، والی، تفصیل را به سلطان عبد الحمید نوشت. او هم تولیت زینبیه و مرقد شریف رقیه و مرقد شریف امّ کلثوم و سکینه را به او واگذار نمود و فعلاً هم آقای حاجی سید عباس پسر آقا سید مصطفی پسر آقا سید ابراهیم سابق الذکر، متصدی تولیت این اماکن شریفه است. انتهی. و گویا این قضیه در حدود سنه هزار و دویست و هشتاد بوده است (۱).

با توجه به آنچه در این گزارش آمده که «بزرگان و علمای شیعه و سنّی، شاهد ماجرا بوده اند»، نکته قابل تأمل، این است که با آن که انگیزه برای نقل و ثبت این گونه حوادث، فراوان است، هیچ کس جز متولیان حرم، این حادثه مهم را نقل نکرده و شخصیتی مانند سید محسن امین، با این که در منطقه حضور داشته، در گزارش خود، اشاره ای به این ماجرا ننموده و درباره این بارگاه، تنها نوشته است:

رقیه، دختر حسین علیه السلام، قبری به او منسوب است و مشهدی که در محله العماره دمشق، زیارتگاه است. خدا به درستی آن، آگاه تر است. میرزا علی اصغر خان [اتابک، امین السلطان]، وزیر اعظم ایران، به سال ۱۳۲۳ ق، آن را بازسازی کرده و در بالای در، تاریخ بازسازی را حک کرده اند که در آن، این اشعار آمده است:

مرتب ای عالی است برای علی

وزیر اعظم ایران که تجدید کننده است.

ص: ۸۱۸

و من، تاریخ بازسازی آن را که می درخشد

[به ابجد] سرودم: «بقبر رقیه من آل أحمد» (۱)

بنا بر این، بر پایه اسناد روایی و تاریخی نمی توان در باره موضوع این پژوهش، نظر قاطعی ارائه کرد؛ لیکن کراماتی که از این مزار نورانی دیده شده و می شود، مؤید اعتبار معنوی آن است و در هر حال، بی تردید، گرامیداشت این مکان منتسب به اهل بیت علیهم السلام، لازم است، هر چند با عنایت به این که جزئیات مربوط به وفات رقیه، در هیچ یک از منابع معتبر نیامده، ذکر مصائب او را باید به مصادری مستند نمود که به آنها اشارت رفت و صحت و سقم مطالب را به عهده راوی نهاد.

ص: ۸۱۹

۱- (۱) أعيان الشيعة: ج ۷ ص ۳۴. [۱]

۶۶۲. تذکره الخواص - به نقل از ابن ابی الدنيا: هنگامی که یزید با چوب دستی بر دندان های پیشین حسین علیه السلام زد و این شعر حُصَین بن حُمَام مَرّی را خواند:

شکيب و رزیدیم و شکیبایی، خوی ماست

و شمشیرهایمان، سر و مچ دست را می بُرند.

سرِ کسانی را می شکافیم که محبوب ما هستند؛

ولی آنان، نافرمان ترین و ستمکارترین بودند.

مجاهد می گوید: به خدا سوگند، هیچ کس میان مردم نماند، جز آن که یزید را دشنام داد و سرزنش کرد و رهایش نمود. (۱)

ص: ۸۲۰

۱- (۱) إِنَّهُ لَمَّا نَكَتَ [يَزِيدُ] بِالْقَضِيبِ ثَنَاءً [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَنْشَدَ لِحُصَيْنِ بْنِ الْحُمَامِ الْمُرِّيِّ: صَبَرْنَا وَكَانَ الصَّبْرُ مِنَّا سَجِيَّةً بِأَسْيَافِنَا تَفْرِينَ هَامًا وَمِعْصَمًا نَفْلُقُ هَامًا مِنْ رُؤُوسِ أَحِبِّهِ إِلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعَقَّ وَأَظْلَمًا قَالَ مُجَاهِدٌ: فَوَاللَّهِ لَمْ يَبْقَ فِي النَّاسِ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ سَبَّهُ وَعَابَهُ وَتَرَكَهُ ۶۶۵ (تذکره الخواص: ص ۲۶۲). [۱]

۶۶۳. تاریخ الطبری - به نقل از یونس بن حبیب جرمی - هنگامی که عبید الله بن زیاد، حسین بن علی علیه السلام و پسران پدرش را کُشت، سرهای آنان را برای یزید بن معاویه فرستاد. یزید، در ابتدا از کشتن آنان شادمان شد و جایگاه و منزلت عبید الله بن زیاد در نزد او بالا رفت؛ ولی طولی نکشید که بر کشتن حسین علیه السلام پشیمان شد و می گفت: چه می شد اگر به خاطر پاسداشت احترام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و رعایت حق او و خویشاوندی حسین با او، آزار حسین را تحمل می کردم و او را با خود در خانه ام، جای می دادم و حرف او را در آنچه می خواست، قبول می کردم، حتی اگر این کار، ننگ و سستی ای برای من به شمار می آمد؟! خداوند، ابن مرجانه را لعنت کند که او، حسین را بیرون راند و ناگزیرش کرد... و او را کُشت و با کُشتن او، مرا منفور مسلمانان کرد و تخم دشمنی با من را در دل های آنان کاشت و نیک و بد مردم، کشته شدن حسین را به امر من، بزرگ می شمردند و از من، نفرت دارند. مرا با ابن مرجانه، چه کار؟! خدا او را لعنت کند و بر او خشم گیرد!

(۱)!

۶۶۴. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): یزید گفت: به خدا سوگند، اگر میان ابن زیاد و حسین، خویشاوندی بود، به چنین کاری دست نمی زد؛ اما میان او و حسین را سمیه جدایی انداخت. (۲)

ص: ۸۲۱

۱- (۱) لَمَّا قَتَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَنِي أَبِيهِ، بَعَثَ بَرُؤُسَ سِمْيَةَ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَسِيرَ بِقَتْلِهِمْ أَوْلًا وَحَسِيَّتَ بِذَلِكَ مَنَزِلَهُ عُبَيْدِ اللَّهِ عِنْدَهُ، ثُمَّ لَمْ يَلْبَثْ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى نَدِمَ عَلَى قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَانَ يَقُولُ: وَمَا كَانَ عَلَيَّ لَوْ احْتَمَلْتُ الْأَذَى وَأَنْزَلْتُهُ مَعِيَ فِي دَارِي وَحَكَمْتُهُ فِيمَا يُرِيدُ، وَإِنْ كَانَ عَلَيَّ فِي ذَلِكَ وَكَفَّ وَوَهْنٌ فِي سُلْطَانِي، حِفْظًا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرِعَايَةً لِحَقِّهِ وَقَرَابَتِهِ! لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ فَإِنَّهُ أَخْرَجَهُ وَاضْطَرَّهُ... وَقَتْلَهُ، فَبَغَّضَنِي بِقَتْلِهِ إِلَى الْمُسْلِمِينَ، وَزَرَعَ لِي فِي قُلُوبِهِمُ الْعَدَاوَةَ، فَبَغَّضَنِي الْبُرِّ وَالْفَاجِرُ بِمَا اسْتَعْظَمَ النَّاسُ مِنْ قَتْلِي حُسَيْنًا، مَا لِي وَلِابْنِ مَرْجَانَةَ! لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ ۶۶۶ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۵۰۶، [۱] تاریخ دمشق: ج ۱۰ ص ۹۴).

۲- (۲) سمیه، مادر بدکاره زیاد بود و او را از طریق زنا به دنیا آورده بود. مراد، این است که ابن زیاد، از نسل زیاد است و از طریق طبیعی، نسبش به قریش نمی رسد.

نیز گفت: من از اطاعت عراقیان، بدون کشتن حسین هم راضی بودم. خداوند، ابا عبد الله را رحمت کند! ابن زیاد، در رویارویی با او عجله کرد. همان! به خدا سوگند، اگر من طرف او بودم و سپس، جز با کم کردن از عمرم نمی توانستم مرگ را از او برانم، دوست می داشتم که مرگ را از او برانم. دوست می داشتم که او را سالم به نزد من بیاورند. (۱)

۳/۸ دادن اجازه عزاداری برای شهیدان

۶۶۵. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابه): یزید، فرمان داد تا زنان اسیر را بر زنان خود، وارد کنند و به زنان خاندان ابو سفیان فرمان داد که سه روز برای حسین علیه السلام عزاداری کنند. هیچ زنی از آنان نمآند، مگر آن که او را در حال گریه و فغان کردن می دیدی. آنان، سه روز بر حسین علیه السلام، نوحه سرایی کردند.

ام کلثوم، دختر عبد الله بن عامر بن کزیز- که آن زمان، همسر یزید بن معاویه بود- نیز بر حسین علیه السلام گریست و یزید گفت: سزای اوست که بر بزرگ قریش و سرور آنان، بلند بگرید. (۲)

ص: ۸۲۲

۱- (۱) قال [یزید]: أقسمت بالله، لو أن بين ابن زياد وبين حسين قرابة ما أقدم عليه، ولكن فرقت بينه وبينه سميته. وقال: قد كنت أرضى من طاعه أهل العراق بجدون قتل الحسين، فرحم الله أبا عبد الله، عجل عليه ابن زياد، أما والله لو كنت صاحبه ثم لم أقدر على دفع القتل عنه إلهما بنقص بعض عمري، لمأحبت أن أدفعه عنه، ولوددت أني أتيت به سالمًا ۶۶۷ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابه: ج ۱ ص ۴۸۸، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۳).

۲- (۲) أمر [یزید] بالنساء فادخلن على نسائه، وأمر نساء آل أبي سفیان فأقمن المآتم على الحسين عليه السلام ثلاثة أيام، فما بقيت منهن امرأة إلهما تلقتنا تبكي وتنتحب، ونحن على حسين ثلاثًا. وبكت أم كلثوم بنت عبد الله بن عامر بن كزير على حسين عليه السلام، وهي يومئذ عند يزيد بن معاوية، فقال يزيد: حق لها أن تعول على كبير قریش وسيدها ۶۶۸ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابه: ج ۱ ص ۴۸۹، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۳).

۶۶۶. الملهوف: زنی از هاشمیان که در خانه یزید بود، به زاری کردن بر حسین علیه السلام پرداخت و می خواند: وا حسینا! وا حبیبنا! وا سیدنا! ای سرور اهل بیت! ای فرزند محمد! ای بهار بیوگان و یتیمان! ای گشته به دست فرزندان حرام زادگان!

راوی می گوید: آن زن، هر کس را که [صدایش را] شنید، به گریه انداخت. (۱)

۶۶۷. الکامل فی التاریخ: زنان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را بیرون آوردند، و به خانه یزید بردند و زنی از خاندان یزید نماند، جز آن که نزد آنان آمد. آنها مجلس عزا به پا داشتند. (۲)

۶۶۸. أنساب الأشراف - به نقل از ولید بن مسلم، از پدرش - هنگامی که سر حسین بن علی علیه السلام را بر یزید بن معاویه وارد کردند و خانواده حسین علیه السلام را به کاخ سبز در آوردند، دختران و زنان معاویه، با هم شیون کردند و یزید، چنین گفت:

چه شیون خوبی در میان شیون هاست!

و چه زود، مرگ بر نوحه گران، آسان می شود!

کاری که خدا آن را تقدیر کند، حتماً واقع می شود. ما به اطاعت اینان (عراقیان) بدون این [کشتن] هم راضی بودیم. (۳)

ص: ۸۲۳

۱- (۱) جَعَلَتْ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ - كَانَتْ فِي دَارِ يَزِيدَ - تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتُنَادِي: يَا حُسَيْنَانَا، يَا حَبِيبَانَا، يَا سَيِّدَانَا، يَا سَيِّدَ أَهْلِ بَيْتِنَا، يَا بَنَ مُحَمَّدَانَا، يَا رَبِيعَ الْأَرَامِلِ وَالْيَتَامَى، يَا قَتِيلَ أَوْلَادِ الْأَدْعِيَاءِ. قَالَ الرَّاوي: فَأَبْكَتْ كُلَّ مَنْ سَمِعَهَا ۶۶۹ (الملهوف: ص ۲۱۳، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۳۲). [۱]

۲- (۲) أَخْرَجَنَ [نِسَاءَ أَهْلِ الْبَيْتِ] وَأَدْخَلَنَ دُورَ يَزِيدَ، فَلَمْ تَبَقْ امْرَأَةٌ مِنْ آلِ يَزِيدَ إِلَّا أَتَتْهُنَّ، وَأَقَمْنَ الْمَيَّاتِمَ ۶۷۰ (الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۷۷؛ [۲] الأُمالي، صدوق: ص ۲۳۰ ح ۲۴۲). [۳]

۳- (۳) لَمَّا قَدِمَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَأَدْخَلَ أَهْلَهُ الْخَضْرَاءَ، تَصَايَحَتْ بَنَاتُ مُعَاوِيَةَ وَنِسَاؤُهُ، فَجَعَلَ يَزِيدُ يَقُولُ: يَا صَبِيحَةَ تُحَمَّدٍ مِنْ صَوَائِحِ مَا أَهْوَى الْمَوْتَ عَلَى النَّوَائِحِ إِذَا قَضَى اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا، قَدْ كُنَّا نَرْضَى مِنْ طَاعِهِ هَوْلًا بِدُونِ هَذَا ۶۷۱ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۹). [۴]

۶۶۹. الملهوف: یزید به علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام گفت: سه خواسته ای را که وعده برآورده کرد نشان را به تو داده بودم، بر شمار.

علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: «نخست، آن که صورت سِرور و مولایم حسین علیه السلام را به من بنمایی تا از آن، توشه بر گیرم و به آن بنگرم و با آن، وداع کنم.

دوم، آن که آنچه را از ما گرفته شده است، به ما باز گردانی.

سوم، آن که اگر تصمیم به کشتن من گرفته ای، کسی را با این زنان، همراه کن تا آنها را به حرم جدشان [مدینه] باز گرداند».

یزید گفت: اما صورت پدرت، دیگر هیچ گاه آن را نخواهی دید؛ و اما کشتنت، من، از تو گذشتم؛ و اما زنان را کسی جز تو به مدینه باز نمی گرداند و هر چه را هم از شما گرفته اند، چندین برابر قیمتش را به شما باز می گردانم.

علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «ما دارایی تو را نمی خواهیم و دارایی ات فراوان باد [و ارزانی خودت]! من، تنها آنچه را از ما گرفته شده، خواستم؛ زیرا در آن، دوک پشم ریزی فاطمه، دختر محمد صلی الله علیه و آله و نیز مقنعه و گردن بند و پیراهن اوست.

یزید، فرمان داد آنها را باز گردانند و دوست دینار هم بر آن افزود. زین العابدین علیه السلام آن [دینارها] را گرفت و میان فقیران و بینوایان، قسمت کرد.

آن گاه یزید، فرمان داد اسیران و دستگیرشدگان [خاندان] فاطمه علیها السلام را به وطنشان، شهر پیامبر صلی الله علیه و آله، باز گردانند. (۱)

ص: ۸۲۴

۱- (۱) قَالَ [يَزِيدُ] لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اذْكَرَ حَاجَاتِكَ الثَّلَاثَ الَّتِي وَعَدْتِكَ بِقَضَائِهِنَّ. فَقَالَ لَهُ: الْاُولَى: اَنْ تُرِنِّي وَجَهَ سَيِّدِي وَمَوْلَايَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاتَزَوَّدَ مِنْهُ وَاَنْظُرَ اِلَيْهِ وَاُوَدِّعَهُ. وَالثَّانِيَةُ: اَنْ تُرَدَّ عَلَيْنَا مَا اخَذَ مِنَّا. وَالثَّلَاثَةُ: اِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلَيَّ قَتْلِي، اَنْ تُوجِّهَ مَعَهُ هُوْلَاءِ النِّسْوَةِ مَنْ يَرُدُّهُنَّ اِلَى حَرَمِ حَيْدِهِنَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَقَالَ: اَمَّا وَجْهَ اَبِيكَ فَلَنْ تَرَاهُ اَبَدًا، وَاَمَّا قَتْلُكَ فَقَدْ عَفَوْتُ عَنْكَ، وَاَمَّا النِّسَاءُ فَمَا يَرُدُّهُنَّ اِلَى الْمَدِينَةِ غَيْرِكَ، وَاَمَّا مَا اخَذَ مِنْكُمْ فَاِنِّي اَعُوْضُكُمْ عَنْهُ اَضْعَافَ قِيَمَتِهِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَمَّا مَا لَمْ يَكْ فَلَآ نُرِيْدُهُ، وَهُوَ مُؤَقَّرٌ عَلَيْكَ، وَاِنَّمَا طَلَبْتُ مَا اخَذَ مِنَّا؛ لِاَنَّ فِيْهِ مَغْزَلَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَقْنَعَتَهَا وَقِلَادَتَهَا وَقَمِيصَتَهَا. فَمَا مَرَّ بِرَدِّ ذَلِكْ، وَوَزَادَ عَلَيْهِ مَتًى دِيْنَارًا، فَاتَّخَذَهَا زَيْنُ الْعَابِدِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَرَّقَهَا عَلَيَّ الْفُقَرَاءَ وَالْمَسَاكِيْنَ. ثُمَّ اَمَرَ بِرَدِّ الْاَسَارِي وَسَبَايَا الْبَتُولِ اِلَى اَوْطَانِهِمْ بِمَدِيْنَةِ الرَّسُوْلِ ۶۷۲ (الملهوف: ص ۲۲۴، مشير الأحران: ص ۱۰۶).

۵/۸ آزاد گذاشتن امام زین العابدین علیه السلام برای بازگشت به مدینه

۶۷۰. شرح الأخبار: یزید، فرمان داد علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را آزاد کنند و ایشان را در ماندن پیش خود یا بازگشتن، مُخَيَّر کرد. ایشان، بازگشت به مدینه را انتخاب نمود و یزید هم ایشان را رها کرد. (۱)

۶/۸ آماده شدن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله برای بازگشت به مدینه

۶۷۱. تاریخ الطبری - به نقل از فاطمه دختر علی علیه السلام - یزید بن معاویه گفت: ای نعمان بن بشیر! آنچه را نیاز دارند، برایشان فراهم کن و مردی امین و شایسته را از شامیان، همراه با سواران و یاورانی برگزین تا با آنان باشد و ایشان را به مدینه برساند. (۲)

۶۷۲. الأخبار الطوال: یزید فرمان داد تا آنان را به بهترین شکل، آماده کنند و به علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام گفت: همراه زنان خاندانت برو تا آنان را به وطنشان برسانی.

ص: ۸۲۵

-
- ۱- (۱) أَمَرَ [يَزِيدُ] بِإِطْلَاقِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَخَيَّرَهُ بَيْنَ الْمَقَامِ عِنْدَهُ أَوْ الْإِنصِافِ رَافٍ، فَأَخْتَارَ الْإِنصِافَ رَافٍ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَسَرَّحَهُ ۶۷۳ (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۵۹ ح ۱۰۸۹).
- ۲- (۲) قَالَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ: يَا نُعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ، جَهِّزْهُمْ بِمَا يُصَيِّرُ لَهُمْ، وَأَبْعَثْ مَعَهُمْ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَمِينًا صَالِحًا، وَأَبْعَثْ مَعَهُ خِيَلًا وَأَعْوَانًا، فَيَسِيرَ بِهِمْ إِلَى الْمَدِينَةِ ۶۷۴ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۲، [۱] المنتظم: ج ۵ ص ۳۴۴). [۲]

او مردی را با سی سوار، همراه آنان روانه کرد تا پیشاپیش آنان برود و با فاصله از ایشان، فرود آید تا آنان را به مدینه برساند.

(۱)

۶۷۳.الإرشاد: یزید، فرمان داد تا زنان را در خانه ای جدا، فرود آورند و برادرشان علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام با آنان باشد. خانه ای جدا و چسبیده به خانه یزید، برایشان آماده کردند و چند روز در آن جا بودند. سپس یزید، نَعْمَان بن بشیر را فرا خواند و به او گفت: آماده شو تا این زنان را به مدینه ببری.

هنگامی که خواست آنان را آماده کند، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را خواست و با وی خلوت کرد و سپس به وی گفت: خداوند، ابن مَرَجَانَه را لعنت کند! به خدا سوگند، اگر من با پدرت طرف بودم، هیچ گاه چیزی از من نمی خواست، جز آن که به او می بخشیدم و با هر چه می توانستم، مرگ را از او دور می کردم؛ اما خداوند، آنچه را دیدی، تقدیر کرده بود. از مدینه به من نامه بنویس و هر درخواستی داشتی، به من برسان.

آن گاه به ایشان و خانواده ایشان، لباس داد و در زمره گروه نَعْمَان بن بشیر، فرستاده ای (مأمور ویژه ای) روانه کرد و به او گفت که آنان را [در خُنْکای] شب، راه ببرد و جلوتر از آنان باشد؛ اما نه آن اندازه دور که کاروان به او نرسند، و چون فرود می آیند، از آنها فاصله بگیرد و خود و یارانش، گرداگردشان پخش شوند و به گونه ای، نگهبان آنان باشند و چندان با فاصله از آنان فرود بیایند که چون کسی از آنان خواست و ضوی بگیرد و یا برای قضای حاجتی برود، خجالت نکشد.

این فرستاده، همراه نَعْمَان رفت و همواره همراه آنان در راه، فرود می آمد و با آنان، همان گونه که یزید سفارش کرده بود، همراهی می کرد و رعایت آنها را می نمود، تا آن که به مدینه وارد شدند. (۲)

ص: ۸۲۶

۱- (۱) أَمَرَ [يَزِيدُ] بِتَجْهِيزِهِمْ بِأَحْسَنِ جِهَازٍ، وَقَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: انْطَلِقْ مَعَ نِسَائِكَ حَتَّى تُبَلِّغَهُنَّ وَطَنَهُنَّ. وَوَجَّهَ مَعَهُ رَجُلًا فِي ثَلَاثِينَ فَارِسًا، يَسِيرُ أَمَامَهُمْ، وَيُنْزِلُ حَجْرَةً عَنْهُمْ، حَتَّى انْتَهَى بِهِمْ إِلَى الْمَدِينَةِ ۶۷۵ (الأخبار الطوال: ص ۲۶۱، [۱] بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۳۲). [۲]

۲- (۲) أَمَرَ [يَزِيدُ] بِالنِّسْوَةِ أَنْ يُنْزِلْنَ فِي دَارِ عَلِيٍّ حَيْثُ أَخُوهُنَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَمَا فَرَدَ لَهُمْ دَارًا تَنْصَلُّ بِدَارِ يَزِيدَ، فَأَقَامُوا أَيَّامًا ثُمَّ نَدَبَ يَزِيدُ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ، وَقَالَ لَهُ: تَجَهَّزْ لِتَخْرُجَ بِهَؤُلَاءِ النِّسْوَانِ إِلَى الْمَدِينَةِ. وَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يُجَهِّزَهُمْ دَعَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَاسْتَخْلَاهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: لَعَنَّ اللَّهَ ابْنَ مَرَجَانَةَ، أَمْ وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي صَاحِبُ أَبِيكَ مَا سَأَلَنِي خَصْلَةً أَيَّدًا إِلَّا أَعْطَيْتُهُ إِيَّاهَا، وَلَمَّا دَفَعْتُ الْحَتْفَ عَنْهُ بِكُلِّ مَا اسْتَطَعْتُ، وَلَكِنَّ اللَّهَ قَضَى مَا رَأَيْتَ، كَاتِبِنِي مِنَ الْمَدِينَةِ وَأَنَّهُ كُلُّ حَاجَةٍ تَكُونُ لَكَ. وَتَقَدَّمَ بِكِسْوَتِهِ وَكِسْوَةِ أَهْلِهِ. وَأَنْفَعَدَ مَعَهُمْ فِي جُمْلَةِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رَسُولًا تَقَدَّمَ إِلَيْهِ أَنْ يَسِيرَ بِهِمْ فِي اللَّيْلِ، وَيَكُونُوا أَمَامَهُ حَيْثُ لَا يَفُوتُونَ طَرَفَهُ، فَإِذَا نَزَلُوا تَنَحَّى عَنْهُمْ وَتَفَرَّقَ هَيَّوً وَأَصْحَابُهُ حَيْثُ وَلَهُمْ كَهَيْئَةِ الْحَرَسِ لَهُمْ، وَيُنْزِلُ مِنْهُمْ حَيْثُ إِذَا أَرَادَ إِنْسَانٌ مِنْ جَمَاعَتِهِمْ وُضُوءًا وَقَضَاءَ حَاجَةٍ لَمْ يَحْتَشِمِ. فَسَارَ مَعَهُمْ فِي جُمْلَةِ النُّعْمَانِ، وَلَمْ يَزَلْ يُنَازِلُهُمْ فِي الطَّرِيقِ وَيَرْفُقُ بِهِمْ كَمَا وَصَّاهُ يَزِيدُ وَيَرْعَوْنَهُمْ، حَتَّى دَخَلُوا الْمَدِينَةَ ۶۷۶ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۲، [۳] روضه الواعظين: ص ۲۱۲). [۴]

۶۷۴. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: روایت شده که یزید، به اسیران اهل بیت، پیشنهاد ماندن در دمشق را داد. آنان پذیرفتند و گفتند: ما را به مدینه باز گردان که آن جا، هجرتگاه جدمان است.

یزید به نَعْمَان بن بشیر گفت: هر چه اینان لازم دارند، آماده کن و مردی امانتدار و شایسته از شامیان، همراه آنان بفرست و سواران و یاورانی نیز همراه او کن.

سپس یزید به آنان، لباس و هدایایی داد و روزی و حقوقی برایشان معین کرد و آن گاه، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را خواست و به ایشان گفت: خداوند، ابن مرجانه را لعنت کند! هان! به خدا سوگند، اگر من طرفِ دعوی حسین بودم، چیزی از من نمی خواست، جز آن که به او می دادم و با هر چه در توانم بود، حتی با هلاکت برخی فرزندانم، مرگ را از او می راندم؛ اما خداوند، آنچه را دیدی، تقدیر کرده بود. پس هر درخواستی داشتی، برای من بنویس.

سپس سفارش آنها را به فرستاده اش کرد. او نیز با آنان، حرکت کرد و آن اندازه جلوتر بود که او را گم نمی کردند و چون کاروان اسیران، فرود می آمدند، از آنها فاصله می گرفت و خود و یارانش، مانند نگهبانان، پخش می شدند و هر گاه یکی از آنان می خواست وضو بگیرد، وی را فرود می آورد و حاجت هایشان را برایشان،

فراهم می آورد و با آنان، مهربانی می کرد تا به مدینه وارد شدند. (۱)

۷/۸ عبور خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از کربلا

۶۷۵. الملهوف: هنگامی که زنان و خاندان امام حسین علیه السلام از شام باز گشتند و به عراق رسیدند. به راه نمایشان گفتند: «ما را از راه کربلا ببر». آنان به قتلگاه [شهدا] رسیدند و جابر بن عبد الله انصاری - که خدا رحمتش کند - و گروهی از بنی هاشم و مردانی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند که برای زیارت قبر حسین علیه السلام آمده بودند.

پس در یک زمان، در آن جا گرد آمدند و با گریه و اندوه و بر سر و صورت زنان، به هم رسیدند و مجلس های عزایی بر پا داشتند که جگر را آتش می زد. زنان حاضر در آن جا هم گرد آمدند و چندین روز، همین گونه ماندند. (۲)

ص: ۸۲۸

۱- (۱) رُوِيَ أَنَّ يَزِيدَ عَرَضَ عَلَيْهِمْ [أَي عَلَى سَيِّبَايَا أَهْلِ الْبَيْتِ] الْمَقَامَ بِمَدِينَةِ مَشَقِّ فَأَبَوْا ذَلِكَ، وَقَالُوا: رُدُّنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِأَنَّهَا مُهَاجِرَةٌ جَدْنَا. فَقَالَ لِلنُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ: جَهِّزْ هُوَلَاءَ بِمَا يُصَلِّحُهُمْ وَأَبْعَثْ مَعَهُمْ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَمِينًا صَالِحًا، وَأَبْعَثْ مَعَهُمْ خَيْلًا وَأَعْوَانًا. ثُمَّ كَسَاهُمْ وَحَبَاهُمْ وَفَرَضَ لَهُمُ الْأَرْزَاقَ وَالْأَنْزَالَ. ثُمَّ دَعَا بَعْلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ! أَمَا وَاللَّهِ لَوْ كُنْتُ صَاحِبُهُ مَا سَيَّأَلَنِي خُطَّةً إِلَّا مَا أُعْطِيْتُهَا إِثَاءً، وَلَدَفَعْتُ عَنْهُ الْحَتْفَ بِكُلِّ مَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ، وَلَوْ بِهَلَاكِ بَعْضِ وُلْدِي، وَلَكِنْ قَضَى اللَّهُ مَا رَأَيْتَ. فَكَاتِبِنِي بِكُلِّ حَاجَةٍ تَكُونُ لَكَ، ثُمَّ أَوْصَى بِهِمُ الرَّسُولُ. فَخَرَجَ بِهِمُ الرَّسُولُ يُسَائِرُهُمْ، فَيَكُونُ أَمَامَهُمْ حَيْثُ لَا يَفُوتُونَ طَرَفَهُ، فَيَاذَا نَزَلُوا تَنَحَّى عَنْهُمْ وَتَفَرَّقَ هَيَّوً وَأَصْحَابُهُ كَهَيْئَةِ الْحَرَسِ، ثُمَّ يَنْزِلُ بِهِمْ حَيْثُ أَرَادَ أَحَدُهُمُ الْوُضُوءَ، وَيَعْرِضُ عَلَيْهِمْ حَوَائِجَهُمْ، وَيَلْطِفُ بِهِمْ حَتَّى دَخَلُوا الْمَدِينَةَ ۶۷۷ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲ ص ۷۴؛ [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۴۵). [۲]

۲- (۲) لَمَّا رَجَعَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَعِيَالُهُ مِنَ الشَّامِ وَبَلَّغُوا إِلَى الْعِرَاقِ، قَالُوا لِلدَّلِيلِ: مُرَّ بِنَا عَلَى طَرِيقِ كَرْبَلَاءَ، فَوَضَّعْنَا إِلَى مَوْضِعِ الْمَصْرَعِ، فَوَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَجَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَرِجَالًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ وَرَدُوا لَزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَوَافُوا فِي وَقْتِ وَاحِدٍ، وَتَلَاقُوا بِالْبُكَاءِ وَالْحُزْنِ وَاللَّطْمِ، وَأَقَامُوا الْمِائَتَ الْمُفْرَحَةَ لِلْأَكْبَادِ، وَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ، وَأَقَامُوا عَلَى ذَلِكَ أَيَّامًا ۶۷۸ (الملهوف: ص ۲۲۵، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۴۶). [۳]

۶۷۶. مثير الأحزان: هنگامی که خاندان امام حسین علیه السلام از کربلا گذشتند، جابر بن عبد الله انصاری- که رحمت خدا بر او باد- و گروهی از بنی هاشم را که برای زیارت مرقد حسین علیه السلام آمده بودند، دیدند و هم زمان به آن جا رسیدند و همدیگر را با غم و اندوه و ماتم سرایی بر این مصیبت دردناک و سوزاننده جگر دوستان، دیدار کردند. (۱)

۸/۸ نخستین زائر قبر امام حسین علیه السلام از مردم

اشاره

۶۷۷. مصباح الزائر - به نقل از عطا-: روز بیستم صفر، با جابر بن عبد الله بودم. هنگامی که به غاضریه رسیدیم، در جوی آن جا غسل کرد و پیراهن پاکیزه ای را که همراه داشت، پوشید. سپس به من گفت: ای عطا! آیا عطری به همراه داری؟
گفتم: سعد (ماده ای خوش بو کننده) دارم.

او از آن به سر و بقیه بدنش مالید. سپس پابرنه رفت تا نزد سر امام حسین علیه السلام ایستاد و سه تکبیر گفت و بیهوش، بر زمین افتاد و هنگامی که به هوش آمد، شنیدم که می گوید: سلام بر شما، ای خاندان خدا... (۲)

۶۷۸. بشاره المصطفی - به نقل از عطیه عوفی (۳)-: همراه جابر بن عبد الله انصاری، برای

ص: ۸۲۹

۱- (۱) لَمَّا مَرَّ عِيَالُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِكَرْبَلَاءَ، وَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَجَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ قَدِمُوا لِزِيَارَتِهِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ، فَتَلَقَوْا بِالْحُزْنِ وَالْإِكْتِنَابِ وَالنُّوحِ عَلَى هَذَا الْمَصَابِ الْمُقَرَّحِ لِأَكْبَادِ الْأَحْبَابِ ۶۷۹ (مثير الأحزان: ص ۱۰۷).
۲- (۲) كُنْتُ مَعَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ يَوْمَ الْعِشْرِينَ مِنْ صَفَرٍ، فَلَمَّا وَصَلْنَا الْغَاضِرِيَّةَ اغْتَسَلَ فِي شَرِيْعَتِهَا، وَلَبَسَ قَمِيصًا كَانَ مَعَهُ طَاهِرًا. ثُمَّ قَالَ لِي: أَمَعِكَ شَيْءٌ مِنَ الطَّيِّبِ يَا عَطَا؟ قُلْتُ: مَعِيَ سَعْدٌ، فَجَعَلَ مِنْهُ عَلَى رَأْسِهِ وَسَائِرِ جَسَدِهِ. ثُمَّ مَشَى حَافِيًا حَتَّى وَقَفَ عِنْدَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَكَبَّرَ ثَلَاثًا ثُمَّ خَرَّ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، فَلَمَّا أَفَاقَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا آلَ اللَّهِ ۶۸۰ (مصباح الزائر: ص ۲۸۶، [۱] بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۳۲۹ الرقم ۱). [۲]

۳- (۳) ابو الحسن عطیه بن سعد بن جناده عوفی جدلی قیسی کوفی. امیر مؤمنان علیه السلام، نام او را انتخاب کرد و-

زیارت قبر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام حرکت کردیم. هنگامی که به کربلا رسیدیم، جابر به کرانه فرات، نزدیک شد و غسل کرد و پیراهن و ردایی به تن کرد و کیسه عطری را گشود و آن را بر بدنش پاشید و هیچ گامی برنداشت، جز آن که ذکر خدای متعال گفت، تا این که به قبر، نزدیک شد و [به من] گفت: دست مرا بر قبر بگذار.

چون دست او را بر قبر گذاشتم، بیهوش، بر روی قبر افتاد. کمی آب بر او پاشیدم. هنگامی که به هوش آمد، سه بار صدا زد: حسین!

آن گاه گفت: دوست، پاسخ دوست را نمی دهد؟!!

سپس گفت: چگونه پاسخ دهی، در حالی که خون رگ هایت را بر میان شانه ها و پشتت ریختند و میان سر و پیکرت، جدایی انداختند؟! گواهی می دهم که تو، فرزند خاتم پیامبران و فرزند سِرور مؤمنان و فرزند هم پیمان تقوا و چکیده هدایت و پنجمین فرد از اصحاب کسایی و فرزند سالار نقییان و فرزند فاطمه، سِرور زنانی؟! و چگونه چنین نباشی، در حالی که از دست سِرور پیامبران، غذا خورده ای و در دامان تقوای پیشگان، پرورش یافته ای و از سینه ایمان، شیر نوشیده ای و با اسلام، تو را از شیر گرفته اند.

پاک زیستی و پاک رفتی؛ اما دل های مؤمنان، در فراق تو خوش نیست، بی آن که در این، تردیدی رود که همه اینها به خیر تو بود. سلام و رضوان خدا بر تو باد! و

گواهی می‌دهم که تو بر همان روشی رفتی که برادرت یحیی بن زکریا رفت.

آن گاه جابر، دیده خود را گرد قبر چرخاند و گفت: سلام بر شما، ای روح‌هایی که گرداگرد حسین، فرود آمده، همراهش شدید! گواهی می‌دهم که نماز را به پا داشتید و زکات دادید و به نیکی فرمان دادید و از زشتی، باز داشتید و با ملحدان جنگیدید و خدا را پرستیدید تا به شهادت رسیدید. سوگند به آن که محمد را به حق برانگیخت، در آنچه به آن در آمدید، با شما شریک هستیم.

به جابر گفتم: ای جابر! چگونه [با آنان شریک باشیم]، با آن که ما نه به درّه‌ای فرود آمدیم و نه از کوهی بالا رفتیم و نه شمشیری زدیم، در حالی که اینان، سرهایشان از پیکر، جدا شد و فرزندان‌شان یتیم و زنان‌شان بیوه شدند؟!

جابر گفت: ای عطیه! شنیدم که حبیب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر کس گروهی را دوست داشته باشد، با آنان محشور می‌شود، و هر کس کار کسانی را دوست داشته باشد، در کارشان شریک می‌شود»، و سوگند به آن که محمد را به حق به پیامبری برانگیخت، نیت من و همراهانم، همان است که حسین علیه السلام و یارانش بر آن رفته‌اند. مرا به سوی خانه های کوفه ببر. (۱)

ص: ۸۳۱

۱- (۱) خَرَجْتُ مَعَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ زَائِرِينَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا وَرَدْنَا كَرْبَلَاءَ دَنَا جَابِرٌ مِنْ شَاطِئِ الْفُرَاتِ فَاجْتَسَلَ، ثُمَّ اتَّزَرَ بِبِازَارٍ وَارْتَدَى بِأَخْرَ، ثُمَّ فَتِيحَ صَيْرَةً فِيهَا سَعْدٌ فَتَنَّتْهَا عَلِيٌّ بِيَدِنِهِ، ثُمَّ لَمْ يَخْطُ خُطْوَةً إِلَّا ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى. حَيْثُ إِذَا دَنَا مِنَ الْقَبْرِ قَالَ: الْمَسْنِيَّةُ، فَأَلْمَسْتُهُ، فَخَرَّ عَلَى الْقَبْرِ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، فَرَشَشْتُ عَلَيْهِ شَيْئًا مِنَ الْمَاءِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: يَا حُسَيْنُ، ثَلَاثًا، ثُمَّ قَالَ: حَبِيبٌ لَا يُجِيبُ حَبِيبَهُ. ثُمَّ قَالَ: وَأَتَى لَكَ بِالْجَوَابِ وَقَدْ شَحِطَتْ أَوْدَاجُكَ عَلَى أَثْبَاجِكَ، وَفُرِّقَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَرَأْسِكَ، فَأَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَابْنُ سَيِّدِ الْمُؤْمِنِينَ، وَابْنُ حَلِيفِ التَّقْوَى وَسَلِيلِ الْهُدَى وَخَامِسُ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ، وَابْنُ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ، وَابْنُ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، وَمَا لَكَ لَا تَكُونُ هَكَذَا وَقَدْ غَدَّتْكَ كَفُّ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، وَرُبِّيتَ فِي حِجْرِ الْمُتَّقِينَ، وَرُضِعْتَ مِنْ ثَدِي الْإِيمَانِ وَفُطِمْتَ بِالْإِسْلَامِ، فَطَبَّتْ حَيًّا وَطَبَّتْ مَيِّتًا، غَيْرَ أَنَّ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ طَيِّبَةٍ لِفِرَاقِكَ، وَلَا شَاكَةَ فِي الْخَيْرِ لَكَ، فَعَلَيْكَ سَلَامُ اللَّهِ وَرِضْوَانُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ-

۶۷۹. مسازّ الشیعه: در روز بیستم ماه صفر، بازگشت اهل حرم سِرور و مولایمان ابا عبد الله الحسین علیه السلام از شام به شهر پیامبر صلی الله علیه و آله (مدینه) است و آن، همان روزی است که جابر بن عبد الله بن حزام انصاری، صحابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - که خدای متعال از او خشنود باد - برای زیارت قبر ابا عبد الله علیه السلام از مدینه به کربلا آمد. او نخستین زائر امام حسین علیه السلام از میان مردم (یعنی از غیر خانواده ایشان) است. (۱)

ص: ۸۳۲

۱- (۱) فی الیوم العِشرین مِنْهُ [أی مِنْ شَهْرِ صَفَرٍ] کَانَ رَجُوعُ حَرَمِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الشَّامِ إِلَى مَدِينَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي وَرَدَ فِيهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حِزَامِ الْأَنْصَارِيِّ -صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ- مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى كَرْبَلَاءَ لِزِيَارَةِ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ زَارَهُ مِنَ النَّاسِ. ۶۸۲ (مسازّ الشیعه: ص ۴۶، [۱] مصباح المتهدّد: ص ۷۸۷). [۲]

اشاره

در باره بازگشت اهل بیت سید الشهداء علیه السلام به کربلا- و ملاقات آنان با جابر بن عبد الله انصاری در اربعین شهادی عاشورا، چند مسئله قابل بحث و بررسی است:

اول، این که: آیا خانواده امام علیه السلام در بازگشت از شام، از کربلا عبور کرده اند یا نه؟ و اگر عبور کرده اند، این ماجرا در اربعین شهدا اتفاق افتاده یا نه؟ و اگر در اربعین بوده، اربعین اول (سال ۶۱ هجری) بوده است یا اربعین دوم؟

دوم، این که: آیا جابر بن عبد الله، می توانسته در اربعین اول، خود را به کربلا برساند؟

سوم، این که: آیا ملاقاتی میان جابر و اهل بیت سید الشهداء در کربلا انجام شده است یا نه؟

یک. بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا

اشاره

در مورد اصل بازگشت خانواده سید الشهداء به کربلا، و بر فرض بازگشت آنان، در باره زمان دقیق آن (اربعین اول، اربعین دوم یا هر زمان دیگر)، آرای مختلفی وجود دارد که اینک به آنها اشاره می شود:

الف- عدم بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا

برخی مانند استاد شهید مرتضی مطهری، بر این باورند که اصولاً اهل بیت سید

ظاهراً این نظریه، مبتنی بر آن چیزی است که محدث نوری در کتاب لؤلؤ و مرجان، در این باره آورده است. وی ضمن بیان دلایلی برای اثبات نظریه خود، مبنی بر باز نگشتن اهل بیت امام علیهم السلام به کربلا، می گوید:

بر هر ناظری در کتب مقاتل، مخفی نیست که بعد از ندامت ظاهری رجس پلید یزید و عذر خواستن و مخیر نمودن آل الله را بین ماندن در شام و برگشتن به وطن اصلی (مدینه طیبه) و اختیار کردن ایشان، مراجعت را، در این که به عزم مدینه از شام بیرون رفتند و از عراق و کربلا، ذکری در آن جا نبود و بنا به رفتن آن صوب نبود و راه شام به عراق، از خود شام، از راه حجاز جدا می شود و قدر مشترکی ندارند، چنان که از متردّدین شنیده شده و از اختلاف طول این سه بلد با یکدیگر معلوم می شود. پس هر که خواهد از شام به عراق رود، از آن جا عازم و به خطّ عراق، خواهد سیر کرد و اگر اهل بیت [امام علیه السلام] از آن جا به این عزم بیرون آمدند - چنان که ظاهر عبارت لهوف است - بی اطلاع آن خبیث و بی اذن او، هرگز برای ایشان، میسر نبوده و نشود و در آن مجالس، ذکری از این عزم نشود. و ظاهر است که در سیر به عراق، جز زیارت تربت مقدّسه، مقصدی نداشتند و گمان نمی رود با آن خُبث شریره یزید و پلیدی فطرتش، اگر اظهار می کردند و اذن می خواستند، راضی شود و اذن دهد و مصارف سفر را دو چندان کند، با آن دنائت طبع و بی حیایی که دوست دینار دهد و بگوید: این، به عوض آنچه از شما رفته! به هر حال، این استبعادی است که بالمّرّه، و ثوق را از کلام آن راوی مجهول که در لهوف از او نقل کرده - و البته یکی از اهل سیر و تواریخ است - می برد و چون منضم شود به آن، شواهد مقدّمه، اساس این احتمال از اصل، خراب خواهد شد و با این حال، اخبار جزمی روضه خوانان به وقوع این واقعه به مجرد کلام مذکور، کاشف از نهایت جهل و تجرّی است و کاش به همان چند سطر لهوف یا مقتل ابی مخنف، قناعت می کردند و آن را مانند ریشه درخت در زمین شورزار قلب ویران نمی کاشتند. آن گاه این همه شاخه و برگ از او نمی رویانیدند. پس از آن، این همه میوه های گوناگون اکاذیب از آن نمی چیدند و از زبان حجت بالغه خداوند،

حضرت سجّاد علیه السلام، این همه دروغ در وقت ملاقات خیالی با جابر، نقل نمی نمودند... (۱).

محدّث قمی نیز به تبعیت از استاد خود، محدّث نوری، می نویسد:

مکشوف باد که ثقات محدّثین و مورّخین، متّفق اند؛ بلکه خود سید جلیل علی بن طاووس نیز روایت کرده که بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام، عمر سعد ملعون، نخست، سرهای شهدا را به نزد ابن زیاد لعین، روانه کرد و از پس آن، روز دیگر، اهل بیت را به جانب کوفه برد و ابن زیاد خبیث، بعد از شناخت و شماتت با اهل بیت، ایشان را محبوس داشت و نامه به یزید بن معاویه فرستاد که در باب اهل بیت و سرها، چه عمل نماید. یزید لعین، جواب نوشت که به جانب شام، روان باید داشت. لاجرم، ابن زیاد ملعون، تهیّه سفر ایشان نموده و ایشان را به جانب شام فرستاد. و آنچه از قضایای عدیده و حکایت متفرّقه سیر ایشان به جانب شام از کتب معتبره نقل شده، چنان می نماید که ایشان را از راه سلطانی و قرا و شهرهای معموره، عبور داده اند که قریب چهل منزل می شود، و اگر قطع نظر کنیم از ذکر منازل ایشان و گوئیم از بَرّیه غربی فرات، سیر ایشان بوده، آن هم قریب به بیست روز می شود؛ چه، مابین کوفه و شام به خطّ مستقیم، یکصد و هفتاد و پنج فرسخ گفته شده و در شام هم قریب به یک ماه، توقّف کرده اند، چنان که سید، در اقبال فرموده: "روایت شده که اهل بیت، یک ماه در شام، اقامت کردند در موضعی که ایشان را از سرما و گرما نگاه نمی داشت" - پس با ملاحظه این مطالب، خیلی مستبعد است که اهل بیت بعد از این همه قضایا، از شام برگردند و روز بیستم شهر صفر - که روز اربعین و روز ورود جابر به کربلا بوده - به کربلا وارد شوند، و خود سید اجل، این مطلب را در اقبال، مستبعد شمرده، به علاوه آن که احدی از اجلای فنّ حدیث و معتمدین اهل سیر و تواریخ در مقاتل و غیره، اشاره به این مطلب نکرده اند، با آن که ذکر آن از جهاتی شایسته بود؛ بلکه از سیاق کلام ایشان، انکار آن معلوم می شود - چنان که از عبارت شیخ مفید در باب حرکت اهل بیت به سمت

ص: ۸۳۵

مدینه در یافتی و قریب این عبارت را ابن اثیر و طبری و قرمانی و دیگران، ذکر کرده اند و در هیچ کدام، ذکر از سفر عراق نیست-؛ بلکه شیخ مفید (۱) و شیخ طوسی (۲) و کفعمی (۳) گفته اند که: در روز بیستم صفر، حرم حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام رجوع کردند از شام به مدینه و در همان روز، جابر بن عبد الله، به جهت زیارت امام حسین علیه السلام به کربلا آمد و اول کسی است که امام حسین علیه السلام را زیارت کرد.

و شیخ ما، علامه نوری-طاب ثراه- در کتاب لؤلؤ و مرجان، کلام را در رد این نقل، بسط تمام داده. و از نقل سید ابن طاووس آن را در کتاب خود، عذری بیان نموده، ولیکن، این مقام را گنجایش بسط نیست.

و بعضی احتمال داده اند که اهل بیت در حین رفتن از کوفه به شام، به کربلا آمده اند و این احتمال، به جهاتی بعید است. و هم احتمال داده شده که بعد از مراجعت از شام، به کربلا آمده اند؛ لکن در غیر روز اربعین بوده؛ چه، سید و شیخ ابن نما که نقل کرده اند ورود ایشان را به کربلا، به روز اربعین، مقتید نساخته اند. (۴) و این احتمال نیز ضعیف است، به سبب آن که دیگران، مانند صاحب روضه الشهداء (۵) و حیب السیر (۶) و غیره (۷) که نقل کرده اند، مقتید به روز اربعین ساخته اند و از عبارت سید نیز ظاهر است که با جابر، در یک روز و یک وقت، وارد شدند، چنان که فرموده: «فَوَافُوا فِي وَقْتِ وَاحِدٍ» و مسلم است که ورود جابر به کربلا، در روز اربعین بوده، و به علاوه آنچه ذکر شد، تفصیل ورود جابر به کربلا

ص: ۸۳۶

۱- (۱) مساز الشیعه: ص ۴۶. [۱]

۲- (۲) مصباح المتهجد: ص ۷۸۷. نیز، ر. ک: العُدَد القویة: ص ۲۱۹ ح ۱۱. [۲]

۳- (۳) ر. ک: المصباح، کفعمی: ص ۵۱۰.

۴- (۴) ر. ک: الملهوف: ص ۲۲۵ و مثير الأحزان: ص ۱۰۷.

۵- (۵) روضه الشهداء: ص ۳۹۱.

۶- (۶) تاریخ حیب السیر: ج ۲ ص ۶۰.

۷- (۷) توضیح المقاصد: ص ۶. نیز، ر. ک: بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۳۳۴.

در کتاب مصباح الزائر سید ابن طاووس و بشاره المصطفی (۱) - که هر دو از کتب معتبره است - موجود است و ابداً ذکر از ورود اهل بیت در آن هنگام نشده، با آن که به حسب مقام باید ذکر شود (۲).

ب- عدم بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا در اربعین اول

سید ابن طاووس قدس سره بازگشت اهل بیت سید الشهداء علیه السلام را در اربعین اول، مستبعد می داند؛ ولی منکر اصل بازگشت آنها به کربلا نیست. متن عبارت ایشان، این است:

در مصباح المتهجد دیدم که خانواده امام حسین علیه السلام، در روز بیستم صفر، به همراه مولایمان امام سجاد علیه السلام وارد مدینه شدند (۳) و در غیر این کتاب، آمده که آنان در بازگشت از شام، روز بیستم صفر به کربلا رسیدند و این هر دو قول، بعید است؛ زیرا عبید الله بن زیاد - که لعنت خدا بر او باد - به یزید، نامه نوشت و حادثه کربلا را برایش گزارش کرد و از وی اجازه خواست که خاندان امام حسین علیه السلام را بفرستد، و تا جواب یزید نرسید، اقدامی صورت نداد و این کار، به حدود بیست روز یا بیشتر، وقت نیاز دارد.

و نیز روایت شده که وقتی کاروان اسیران را به شام بردند، آنها در دمشق به مدت یک ماه در جایی ماندند که از گرما و سرما، در امان نبودند و صورت قضیه، مقتضی است که اهل بیت، تا رسیدن به عراق یا مدینه، بیش از چهل روز از زمان شهادت، تأخیر داشته اند. پس عبورشان از کربلا در بازگشت [از شام]، شدنی است؛ ولی در بیستم صفر نمی توانند رسیده باشند (۴).

با تأمل در این سخن، روشن می شود که میان کلام سید ابن طاووس در این جا با آنچه در کتاب الملهوف نقل کرده که خاندان امام حسین علیه السلام در بازگشت از شام، از کربلا

ص: ۸۳۷

۱- (۱) ر.ک: مصباح الزائر: ص ۲۸۶ و بشاره المصطفی: ص ۷۴.

۲- (۲) منتهی الآمال: ص ۵۲۴.

۳- (۳) مصباح المتهجد: ص ۷۸۷.

۴- (۴) الإقبال: ج ۳ ص ۱۰۰.

عبور کرده اند، تعارضی وجود ندارد.

آنچه ایشان بعید می داند، رسیدن اهل بیت امام علیه السلام در اربعین سال ۶۱ هجری (اربعین اول) به کربلاست، نه مطلق عبور آنها از آن جا. بنا بر این، آنچه گفته شده که سید ابن طاووس در کتاب الإقبال از سخن خود در الملهوف عدول کرده، (۱) صحیح نیست و ناشی از عدم تأمل در کلام ایشان است.

ج- بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا در اربعین دوم

برخی، با عنایت به قرائنی که حاکی از عدم امکان بازگشت اهل بیت سید الشهداء به کربلاست، بر این باورند که ورود آنان و نیز جابر بن عبد الله انصاری به کربلا، در اربعین دوم و در سال ۶۲ هجری اتفاق افتاده است. فرهاد میرزا معتمد الدوله، صاحب قمقام زخار، این نظریه را مطرح کرده است. (۲)

گفتنی است که این نویسنده، دلیلی برای اثبات نظریه خود اقامه نکرده است.

د- بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا در غیر اربعین

در میان منابع کهن، تنها در الآثار الباقیه ی ابو ریحان بیرونی (م ۴۴۰ ق) و ترجمه الفتوح (اثر فارسی مستوفی هروی/ق ۶ ق) تصریح شده که اهل بیت سید الشهداء در اربعین به کربلا باز گشته اند؛ (۳) لیکن با عنایت به آنچه گفته شد، پذیرش این سخن، آسان نیست، بویژه این که پس از آن، تا قرون اخیر، هیچ یک از منابع، این نظریه را مطرح نکرده اند.

امّا بازگشت اهل بیت سید الشهداء علیه السلام به کربلا در غیر اربعین، در منابعی مانند: الأمالی صدوق، (۴) الملهوف و مثير الأحزان، (۵) آمده است. شاید تنها ایرادی که به این

ص: ۸۳۸

۱- (۱) حماسه حسینی: ج ۱ ص ۳۰، منتهی الآمال: ص ۴۸۱.

۲- (۲) قمقام زخار: ص ۵۸۶. [۱]

۳- (۳) ر.ک: الآثار الباقیه: ص ۴۲۲، ترجمه الفتوح: ص ۹۱۶.

۴- (۴) ر.ک: الأمالی، صدوق: ص ۲۳۱ ح ۲۴۳. متن این کتاب، تنها آمدن امام زین العابدین علیه السلام را به کربلا می رساند؛ امّا در مورد سایر خانواده امام علیه السلام، ساکت است.

۵- (۵) ر.ک: الملهوف: ص ۲۲۵، مثير الأحزان: ص ۱۰۷.

مطلب می توان وارد کرد، این است که راه شام به مدینه، راه جداگانه ای است (۱) و همان طور که محدث نوری گفته، بعید است که یزید، اجازه داده باشد که سفر را طولانی کنند و مجدداً خانواده امام علیه السلام را به کربلا بیاورند؛ لیکن با وجود این استبعاد، نمی توان اصل بازگشت آنان را به کربلا، انکار کرد.

دو. حضور جابر در اربعین اول در کربلا

گزارش های متعددی، حاکی از حضور جابر بن عبد الله انصاری در کربلا در نخستین اربعین شهدا در سال ۶۱ هجری اند. برخی، در این گزارش ها تردید کرده و گفته اند: با توجه به امکانات آن دوران، سفر از مدینه تا کربلا، پس از دریافت خبر واقعه کربلا، بیش از چهل روز طول می کشیده است. از این رو، جابر نمی توانسته در اربعین اول، در کربلا حضور یابد. در پاسخ این تردید، می توان گفت:

اولاً- از کجا ثابت شده که جابر، هنگام واقعه عاشورا، در مدینه بوده است؟ شاید وی آن هنگام، مدینه را به سوی کوفه، ترک کرده بوده است.

ثانیاً می توان گفت که امکان دریافت خبر شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش تا ده روز بعد از واقعه عاشورا وجود دارد و جابر می توانسته در مدت باقی مانده تا اربعین، خود را به کربلا برساند.

سه. ملاقات خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله با جابر در کربلا

با تأمیل در آنچه به تفصیل، توضیح داده شد که بازگشت اهل بیت سید الشهداء علیه السلام در غیر اربعین به کربلا (مطابق گزارش سید ابن طاووس)، ممکن است انجام شده باشد،

ص: ۸۳۹

۱- (۱) چنان که گذشت، مرحوم محدث نوری مطرح کرده است که: «راه شام به عراق، از خود شام، از راه حجاز جدا می شود و قدر مشترک ندارد» و مرحوم شهید مطهری هم این سخن را تأیید نموده است؛ اما بررسی نقشه های فراهم آمده از گذرگاه های قدیمی نشان می دهد که راه شام به عراق از طریق بادیه، با راه شام به مدینه، حدود ۱۴۷ کیلومتر، مسیر مشترک دارند.

ملاقات آنها در غیر اربعین با جابر نیز امکان وقوع دارد، با این توضیح که ممکن است جابر، مدّتی را در کربلا مانده باشد و یا در کوفه یا حوالی آن، اقامت گزیده و مجدّداً برای زیارت سید الشهداء علیه السلام به کربلا بازگشته باشد.

تنها سؤالی که در این باره بی پاسخ می ماند، این است که اگر چنین امری وقوع یافته، چرا در منابع شیعه تا قرن هفتم به آن، اشاره ای نشده است و گزارشی از اهل بیت علیهم السلام در این باره در منابع متقدّم و معتبر، وجود ندارد؟ البتّه در منابع متأخر، مطالب فراوانی در این باره آمده که قابل استناد نیستند. به هر حال، بعید شمردن یا انکار بازگشت اهل بیت سید الشهداء به کربلا، به گونه ای که محدّث نوری، شیخ عبّاس قمی و استاد مطهری گفته اند، صحیح به نظر نمی رسد.

۶۸۰. الملهوف - به نقل از بشیر بن خَذَلَم (۱) - هنگامی که به نزدیک مدینه رسیدیم، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام فرود آمد و بارش را فرود آورد و خیمه اش را بر پا کرد و زنان کاروان را فرود آورد و فرمود: «ای بشیر! خدا، پدرت را که شاعر بود، پیامرزد! آیا تو نیز می توانی چیزی بسرایی؟».

گفتم: آری، ای فرزند پیامبر خدا! من شاعرم.

فرمود: «به مدینه برو و خبر [شهادت] ابا عبد الله علیه السلام را اعلام کن».

اسبم را سوار شدم و تاختم تا به مدینه وارد شدم. هنگامی که به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم، صدایم را به گریه بلند کردم و چنین سرودم و خواندم:

ای اهل یثرب! دیگر در آن نمانید.

حسین، کشته شد. پس اشک بریزید!

پیکر خونین او در کربلاست

و سر او بر نیزه، به این سو و آن سو برده می شود.

سپس گفتم: این، علی بن الحسین است، با عمه ها و خواهرانش، که در اطراف و حومه شما فرود آمده اند و من، فرستاده او به سوی شما هستم تا جایش را به شما بشناسانم.

هیچ زن پرده نشین و باحجابی در مدینه باقی نماند، جز آن که از پس پرده ها، سر باز و صورت خراشیده و بر سر و صورت زنان، بیرون آمد. آنان، با صدای بلند می گریستند و زاری می کردند و هیچ گاه به اندازه آن روز، مرد و زن گریان، و پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزی تلخ تر از آن، بر مسلمانان ندیده بودم.

ص: ۸۴۱

۱- (۱) در نام وی، اختلاف است و بشر و بشیر، گفته شده است. همین طور نام پدرش هم متفاوت نقل شده و حذلم، جذلم و حذیم، آمده است.

شنیدم که دختری بر حسین علیه السلام نوحه می خواند و می گوید:

خبر [شهادت] سرورم را کسی داد و [قلبم را] به درد آورد.

خبر آورنده، مرا بیمار و گرانبار کرد.

ای چشمان من! سخاوت کنید و اشک بریزید

و هر دو با هم در اشک ریختن، سخاوت به خرج دهید،

بر کسی که [کشته شدنش] عرشِ خدای بزرگ را لرزاند

و بینی دین و شکوه را بریده ساخت؛

بر فرزند پیامبر خدا و فرزند وصی او

هر چند در سرایی فاصله دار و دور از ما [افتاده] است.

سپس گفت: ای آورنده خبر! اندوهمان را بر ابا عبد الله، تجدید کردی و زخم سربسته مان را نیشتر زدی. تو کیستی، خدا، رحمت کند؟

گفتم: من بشیر بن خَیْذَلَم هستم. مولایم علی بن الحسین علیه السلام مرا روانه کرد و خود اکنون، همراه خانواده و زنان ابا عبد الله الحسین علیه السلام در فلان جا فرود آمده است.

آنان، مرا گذاشتند و بلافاصله، روانه شدند. من نیز اسبم را تاختم و به نزد کاروان، باز گشتم. دیدم که مردم، راه ها و جای ها را پُر کرده اند. از اسبم پیاده شدم و از میان مردم، عبور کردم تا به درِ خیمه رسیدم.

علی بن الحسین علیه السلام درون خیمه بود و بیرون آمد، در حالی که با پارچه همراهش، اشک هایش را پاک می کرد، و پشت سر ایشان، خادمی با یک چارپایه بود که آن را برای علی بن الحسین علیه السلام نهاد و ایشان بر آن نشست. نمی توانست جلوی اشک ریختن خود را بگیرد و صدای مردم به گریه، و ناله دختران و زنان، بلند شد و مردم، از هر سو به او تسلیت می گفتند و آن مکان به ضجّه و ناله در آمد. امام علیه السلام با دستش اشاره کرد که: «ساکت باشید» و هیجان مردم، فرو نشست.

آن گاه امام علیه السلام فرمود: «ستایش، ویژه خدای جهانیان است؛ بخشنده مهربان، مالک روز جزا، آفریدگار همه آفریده ها؛ کسی که آن قدر دور است که در آسمان های برین،

جای دارد و آن قدر نزدیک است که در [همه] رازگویی‌ها حاضر است. او را بر کارهای بزرگ و فاجعه‌های روزگار و پیشامدهای دردناک و دردهای جانسوز و وقایع سترگ و مصیبت‌های بس دهشتناک و گران‌بار و سنگین و کُشنده، می‌ستاییم.

ای قوم! خدای متعالِ ستودنی، ما را با مصیبت‌هایی سنگین و شکافی بزرگ در اسلام، آزموده است. ابا عبد الله علیه السلام و خاندانش کشته شده‌اند، زنان و کودکانش اسیر گشته‌اند و سر او را بر بالای نیزه، در شهرها چرخانده‌اند و این، مصیبتی است که نظیری ندارد.

ای مردم! کدام یک از مردان شما، پس از شهادت او، شادی می‌کنند و کدامین چشمِ شما می‌تواند اشک خود را نگاه دارد و آن را از ریختن، باز دارد؟ بر شهادت او، آسمان‌های استوارِ هفتگانه و دریاها با امواج خود و آسمان‌ها با ستون‌های [نامرئی] خود و زمین با کرانه‌های خود و درختان با شاخه‌های خود و ماهی‌ها در ژرفای دریاها و فرشتگان مقرب و همه آسمانیان، گریستند.

ای مردم! کدامین قلب از شهادت او نشکافت؟! یا کدامین دل بر او نسوخت؟! یا کدامین گوش، این مصیبت‌شکافنده اسلام را شنید و از شنیدن، باز نماند؟!!

ای مردم! ما رانده شده و آواره، از شهرها تبعید و دور گشته‌ایم، گویی که فرزندان ترک و افغانیم، (۱) بی آن که گناهی انجام داده یا ناپسندی را به جا آورده و یا ضربه‌ای به اسلام زده باشیم، و مانند این را در باره پدرانِ پیشین خود نیز نشینده‌ایم (و این، دروغ بستنی، بیش نیست) (۲).

به خدا سوگند، اگر پیامبر صلی الله علیه و آله آن اندازه که سفارش رعایت ما را به ایشان کرد، سفارش به جنگ با ما می‌کرد، نمی‌توانستند از آنچه با ما کردند، بیشتر انجام دهند!

پس «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ۳ از مصیبتی به چه بزرگی و دردناکی و دهشتناکی

ص: ۸۴۳

۱- (۱) ترک‌ها و افغان‌ها در آن روزگار، هنوز مسلمان نشده بودند.

۲- (۲) سوره ص: آیه ۷.

و سختی و وحشتناکی و تلخی و گران باری! آنچه را که به ما رسیده و بر ما کارگر شده، نزد خدا می نهیم و به حساب او می گذاریم، که او پیروزمند و انتقام گیرنده است».

سپس صوحان، فرزند صعصعه بن صوحان- که زمینگیر بود- برخاست و از علی بن الحسین- که دروهای خدا بر او باد- به دلیل فلج بودن پاهایش [و ناتوانی بر یاری حسین علیه السلام] عذر خواست و امام علیه السلام عذرخواهی اش را پذیرفت و خوش گمانی و سپاس گزاری خود را به او ابراز کرد و بر پدرش رحمت فرستاد. (۱)

ص: ۸۴۴

۱- (۱) فَلَمَّا قُرْبْنَا مِنْهَا [أَي مِنَ الْمَدِينَةِ] نَزَلَ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَطَّ رَحْلَهُ، وَضَرَبَ فُسْطَاطَهُ وَأَنْزَلَ نِسَاءَهُ، وَقَالَ: يَا بَشِيرُ! رَحِمَ اللَّهُ أَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا، فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَيَّ شَيْءٍ مِنْهُ؟ قُلْتُ: بَلَى- يَا بَنُ رَسُولِ اللَّهِ- إِنِّي لَشَاعِرٌ. قَالَ: فَادْخُلِ الْمَدِينَةَ وَانْعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ بَشِيرٌ: فَرَكِبْتُ فَرَسِي وَرَكَضْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ، فَلَمَّا بَلَغْتُ مَسْجِدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَفَعْتُ صَوْتِي بِالْبُكَاءِ، وَأَنْشَأْتُ أَقُولُ: يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا قَتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَدْمَعِي مِدْرَارَ الْجِسْمِ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضْرَجٍ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاهِ يُدَارُ قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: هَذَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ مَعَ عَمَاتِهِ وَأَخَوَاتِهِ قَدْ حَلَّوْا بِسَاحَتِكُمْ وَنَزَلُوا بِفِنَائِكُمْ، وَأَنَا رَسُولُهُ إِلَيْكُمْ اعْرِفُكُمْ مَكَانَهُ. قَالَ: فَمَا بَقِيَتْ فِي الْمَدِينَةِ مَخْدَرَةٌ وَلَا- مُحَجَّجَةٌ إِلَّا مَا بَرَزَ مِنْ خُدُورِهِنَّ، مَكْشُوفَةٌ شُعُورُهُنَّ مُحَمَّسَةٌ وَجُوهُهُنَّ، ضَارِبَاتٍ خُدُودَهُنَّ، يَدْعُونَ بِالْوَيْلِ وَالْتُبُورِ، فَلَمْ أَرِ بَاكِئًا وَلَا بَاكِئَةً أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَلَا يَوْمًا أَمَرَ عَلِيُّ الْمُسْلِمِينَ مِنْهُ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. وَسَمِعْتُ جَارِيَةَ تَنُوحُ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَقُولُ: نَعَى سَيِّدِي نَاعَ نَعَاهُ فَأَوْجَعَا فَأَمْرَضَنِي نَاعَ نَعَاهُ فَأَفْجَعَا أَعْيَنِي جُودًا بِالْمَدَامِيعِ وَأَسْكَبَا جُودًا بِدَمْعِ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا عَلَيَّ مَنْ دَهَى عَرْشَ الْجَلِيلِ فَرَعَزَا وَأَصْبَحَ أَنْفُ الدِّينِ وَالْمَجْدُ أَجْدَعَا عَلَيَّ ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ وَابْنِ وَصِيَّتِهِ وَإِنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطُ الدَّارِ أَشْسِعَا ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاعِي! حَيَّدَدْتَ حُزْنَنا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَخَدَشْتَ مِنَّا قُرُوحًا لَمَّا تَنَدَمِلُ، فَمَنْ أَنْتَ-

۶۸۱. الأمالی، طوسی - به نقل از عبد الله بن سَیَّابَه، از امام صادق علیه السلام - هنگامی که علی بن الحسین (زین العابدین) پس از شهادت حسین بن علی - که دروذهای خدا بر آن دو باد - [به مدینه] گام نهاد، ابراهیم بن طلحه بن عبید الله به استقبالش آمد و گفت: ای علی بن الحسین! چه کسی چیره گشت؟ و ایشان، سرش را پوشانده و در محمل، نشسته بود. علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: «اگر می خواهی بدانی چه کسی پیروز شد، هنگامی که وقت نماز در رسید، اذان و سپس اقامه بگو». (۱)

ص: ۸۴۶

۱- (۱) لَمَّا قَدِمَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا، اسْتَقْبَلَهُ إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَلْحَةَ بْنِ عَبِيدِ اللَّهِ وَقَالَ: يَا عَلِيُّ بْنَ الْحُسَيْنِ، مَنْ غَلَبَ؟ وَهُوَ مُغَطِّي رَأْسِهِ وَهُوَ فِي الْمَحْمَلِ. قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَدَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ، فَأَذِّنْ ثُمَّ أَقِمِ (الأمالی، طوسی: ص ۶۷۷ ح ۱۴۳۲، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۷۷ ح ۲۷). [۲]

بخش ششم: بازتاب شهادت امام حسین علیه السلام و فرجام کسانی که در کشتن امام حسین علیه السلام و یارانش نقش داشتند

اشاره

فصل یکم: بازتاب شهادت امام علیه السلام در سخنان برخی شخصیت های نامدار

فصل دوم: بازتاب کشته شدن امام حسین علیه السلام در میان قاتلانش

فصل سوم: بازتاب کشته شدن امام حسین علیه السلام در میان خانواده قاتلانش

فصل چهارم: بازتاب حادثه کربلا در عراق و حجاز

فصل پنجم: سرانجام کسانی که در کشتن امام حسین علیه السلام و یارانش نقش داشتند

ص: ۸۴۷

ر.ک: ص ۳۲۴. (۱) ام سلمه گفت: سرانجام، کارشان را کردند! خداوند، خانه هایشان (یا: گورهایشان) را پُر از آتش کند!

سپس بیهوش شد و ما بر خاستیم. (۲)

۶۸۳. المعجم الكبير - به نقل از شهر بن حوشب - هنگامی که خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام رسید، شنیدم که ام سلمه، مردم عراق را لعن کرد و گفت: حسین را کشتند! خدا، آنان را بکشد! او را فریفتند و خوارش کردند. خدا لعنتشان کند!

(۳)

ص: ۸۴۹

۱- ۶۸۲. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) - به نقل از شهر بن حوشب - نزد ام سلمه، همسر پیامبر صلی الله علیه و

آله بودیم که صدای شیون زنی را شنیدیم که آمد تا به ام سلمه رسید و گفت: حسین، کشته شد! ۱/۱ ام سلمه

۲- (۲) إنا لعند أم سلمة زوج النبي صلى الله عليه وآله، قال: فسمعنا صارحاً، فأقبلت حتى انتهت إلى أم سلمة، فقالت: قتل الحسين عليه السلام! قالت: قد فعلوها! ملأ الله بيوتهم - أو قبورهم - عليهم ناراً، ووقعت مغشياً عليها، قال: وقمنا ۶۸۵ (الطبقات الكبرى/الطبقة

الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۹۶ الرقم ۴۵۲، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۳۹).

۳- (۳) سَمِعْتُ أُمَّ سَلَمَةَ حِينَ جَاءَ نَعْيُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَعْنَتِ أَهْلِ الْعِرَاقِ، وَقَالَتْ: قَتَلُوهُ! قَتَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، غَرَّوهُ

وَذَلَّوهُ! لَعْنَهُمُ اللَّهُ ۶۸۶ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۸ ش ۲۸۱۸، الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۵۰۱ ش

(۴۶۴).

۶۸۴. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) - به نقل از ابن ابی مُلیکه - ابن عباس، در مسجد الحرام در انتظار خبر حسین بن علی علیه السلام نشسته بود که مردی آمد و چیزی در گوش او گفت. ابن عباس، بلافاصله، استرجاع کرد («إِنَّا لِلَّهِ» گفت).

گفتیم: ای ابن عباس! چه اتفاقی افتاده است؟

ابن عباس گفت: مصیبت بزرگی است که من آن را به حساب خدا می گذارم. غلام من خبر داد که از ابن زبیر شنیده که حسین بن علی، کشته شده است.

طولی نکشید که ابن زبیر، نزد ابن عباس آمد و به او تسلیت گفت و باز گشت. ابن عباس برخاست و وارد منزلش شد و مردم برای تسلیت گفتن، به خانه او می آمدند. (۲)

ص: ۸۵۰

۱- (۱) ابو العباس عبد الله بن عباس بن عبد المطلب، در مکه در شعب ابی طالب، سه سال پیش از هجرت، به دنیا آمد و در سال هشتم هجری، همان سال فتح مکه، به مدینه مهاجرت کرد. وی مشاور عمر و در زمان عثمان، امیر الحاج بود و در زمان خلافت امیر مؤمنان علیه السلام، همراه و یاور و مشاور و یکی از فرمانداران و فرماندهان نظامی بود. او به نمایندگی از امیر مؤمنان علیه السلام با خوارج، مناظره کرد و به هنگام شهادت امیر مؤمنان، فرماندار بصره بود. او با امام حسن علیه السلام بیعت کرد و در زمان ایشان، همچنان فرماندار بصره بود. وی در کربلا - شرکت نداشت. وقتی عبد الله بن زبیر بر حجاز و عراق تسلط یافت، عبد الله با او بیعت نکرد و این، برای ابن زبیر، سنگین بود و خواست که وی را بسوزاند. او عالمی سخنور بود و جایگاهی بلند در تفسیر، حدیث و فقه داشت. در دانش، شاگرد امیر مؤمنان علیه السلام بود و بدان افتخار می کرد. او در تبعید گاهش در طائف در سال ۶۸ هجری در سن ۷۱ سالگی از دنیا رفت.

۲- (۲) بَيْنَمَا ابْنُ عَبَّاسٍ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَهُوَ يَتَوَقَّعُ خَبَرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِلَى أَنْ أَتَاهُ آتٍ فَسَارَهُ بِشَيْءٍ فَأَظْهَرَ الْإِسْتِرْجَاعَ. فَقُلْنَا: مَا حَدَّثَ يَا أَبَا عَبَّاسٍ؟ قَالَ: مُصِيبَةٌ عَظِيمَةٌ نَحْتَسِبُهَا، أَخْبَرَنِي مَوْلَايَ أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ الزُّبَيْرِ يَقُولُ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَلَمَّ يَبْرَحُ حَتَّى جَاءَهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ فَعَزَّاهُ ثُمَّ انْصَرَفَ. فَقَامَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ، وَدَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ يُعَزُّونَهُ ۶۸۷ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۹۳ ش ۴۴۹، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۴۰).

۶۸۵. تاریخ یعقوبی: وقتی مختار به کوفه رفت، شیعیان بر گرد او جمع شدند و او به آنان گفت: محمد بن علی بن ابی طالب، مرا برای فرماندهی شما فرستاده است و به کشتن حلال شمارندگان [خون حسین علیه السلام] و خونخواهی اهل بیت ستم دیده، دستور داده است. به خدا سوگند، من کُشنده پسر مرجانه ام و نیز گیرنده انتقام خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کسانی که به آنان ستم روا داشتند. تعدادی از شیعیان، او را تأیید کردند و تعدادی دیگر گفتند: می رویم و از محمد بن علی می پرسیم.

پس به سراغ محمد بن حنفیه (محمد بن علی بن ابی طالب) رفتند و از او پرسیدند. او گفت: برای ما چه خوشایند است که کسی خونخواه ما باشد و حق ما را بستاند و دشمن ما را بکشد!

پس به سوی مختار باز گشتند و با او بیعت کردند و پیمان بستند و به صورت یک

ص: ۸۵۱

۱- (۱) محمد بن حنفیه، فرزند امیر مؤمنان امام علی علیه السلام است که کنیه اش ابو القاسم بود و داشتن نام محمد و کنیه ابو القاسم، از ویژگی های خاص او است. پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «به زودی برایت پسری به دنیا خواهد آمد که نام و کنیه ام را به وی بخشیدم و پس از او در اتمم، برای کسی چنین امری روا نیست». وی در زمان خلافت ابو بکر به دنیا آمد و مادرش، جزو اسیران بود و در سهم امام علیه السلام قرار گرفت. محمد، از عالمان محدث و صاحب منزلت در خاندان امیر مؤمنان علیه السلام است. وی شجاع و در نبرد جمل و صفین، پرچمدار بود. او در حادثه کربلا حضور نداشت. ابن اعثم، در الفتوح آورده است که: امام حسین علیه السلام به وی فرمود: «برادرم! تو در مدینه بمان و از جانب من، مراقب آن باش و چیزی را از من، پنهان مدار». او بعد از تسلط ابن زبیر بر مدینه، با وی بیعت نکرد و وی می خواست او را بسوزاند که سپاه مختار، او و ابن عباس را از چنگال ابن زبیر، نجات دادند. مختار با وی ارتباط صمیمی و نزدیکی داشت و با وی در خونخواهی از قاتلان حسین علیه السلام، همراه بود. وی به سال ۸۱ هجری در مدینه در گذشت.

۶۸۶. المعجم الكبير - به نقل از انس - هنگامی که سر حسین بن علی علیه السلام را برای عید الله بن زیاد آوردند و او با چوب دستی اش، با سر ایشان بازی می کرد و می گفت: «چه دندان خوبی داشته!».

به او گفتم: به خدا سوگند، تو را بدنام می کنم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که جای [ضربه] چوبت بر دهان حسین را می بوسید. (۳)

۶۸۷. صحیح البخاری - به نقل از انس - سر حسین بن علی علیه السلام را برای عید الله بن زیاد آوردند و در طبقی گذاشتند. او با سر ایشان، بازی می کرد و در باره زیبایی آن، چیزی

ص: ۸۵۲

۱- (۱) فَلَمَّا صَارَ [المُخْتَارُ] إِلَى الكُوفَةِ اجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ الشَّيْعَةُ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بنِ أَبِي طَالِبٍ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ أَمِيرًا، وَأَمَرَنِي بِقَتْلِ الْمُحَلِّينَ، وَالطَّلَبِ بِإِذْنِ أَهْلِ بَيْتِهِ الْمَظْلُومِينَ، وَإِنِّي وَاللَّهِ قَاتِلُ ابْنِ مَرْجَانَةَ، وَالْمُنْتَقِمُ لِآلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِمَّنْ ظَلَمَهُمْ، فَصَيَّرَهُ طَائِفَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ، وَقَالَتْ طَائِفَةٌ: نَخْرُجُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ فَنَسْأَلُهُ، فَخَرَجُوا إِلَيْهِ، فَسَأَلُوهُ، فَقَالَ: مَا أَحَبَّ إِلَيْنَا مَنْ طَلَبَ بِنَارِنَا، وَأَخَذَ لَنَا بِحَقِّنَا، وَقَتَلَ عَدُوَّنَا، فَأَنْصَرِفُوا إِلَى الْمُخْتَارِ، فَبَايَعُوهُ وَعَاقَدُوهُ، وَاجْتَمَعَتْ طَائِفَةٌ ۶۸۸ (تاريخ اليعقوبي: ج ۲ ص ۲۵۸).

[۱]

۲- (۲) ابو حمزه انس بن مالك بن نصر انصاری خزرچی، از صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. مادرش او را به پیامبر خدا هدیه داد تا به ایشان خدمت کند. او هم به مدت ده سال در خدمت ایشان بود و وقتی پیامبر خدا رحلت کرد، وی بیست ساله بود. او از پیامبر صلی الله علیه و آله و برخی از صحابه، روایت نقل کرده است. وی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، در مدینه مقیم شد. ابو بکر، با مشورت عمر، او را جهت جمع آوری خراج به بحرین فرستاد و در باره وی گفت: او باهوش است و کتابت می داند. انس، پس از ابو بکر، در فتوحات، شرکت کرد و در دوران عمر، به بصره نقل مکان نمود و در آن جا مقیم شد و به سال ۹۳، ۹۲، ۹۱ و یا ۹۵ ق، در همان شهر در گذشت.

۳- (۳) لَمَّا اتَى بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عُيَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، جَعَلَ يَنْكُتُ بِقَضِيْبٍ فِي يَدِهِ، وَيَقُولُ: إِنْ كَانَ لِحَسَنِ الثَّغْرِ. فَقُلْتُ: وَاللَّهِ، لَأَسْوَأُ نَكَكَ، لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقْبَلُ مَوْضِعَ قَضِيْبِكَ مِنْ فِيهِ ۶۸۹ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۲۵ ح ۲۸۷۸، مسند أبي يعلى: ج ۴ ص ۱۰۸ ح ۳۹۶۸).

می گفت. گفت [م]: «شبه ترین آنها به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود» و با وشمه، (۱) رنگ شده بود. (۲)

۵/۱ زید بن ارقم

(۳) ۲

۶۸۸. الصواعق المخرقة: ابن ابی الدنیا، روایت کرده است که: زید بن ارقم، نزد عبید الله بن زیاد بود و به او گفت: چوبت را [از لب حسین] بردار. به خدا سوگند، همواره می دیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میان این دو لب را می بوسید.

زید، سپس گریه کرد. ابن زیاد گفت: خدا، چشمانت را گریان کند! اگر پیرمرد خرفتی نبودی، گردنت را می زدم.

زید برخاست، در حالی که می گفت: مردم! از امروز، شما برده اید. پسر فاطمه علیها السلام را کشتید و ابن مرجانه را حاکم کردید. به خدا سوگند، خوبان شما را می کُشد و بدانتان را به بردگی می گیرد. از رحمت خدا دور باد آن که تن به خواری و ننگ بدهد!

سپس به ابن زیاد گفت: برایت خبری را می گویم که بیش از این، تو را به خشم آورد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که حسن علیه السلام را بر روی پای راست و حسین علیه السلام را بر روی پای چپش نشانند و دستش را بر وسط سر این دو گذاشت و آن گاه گفت: «خداوندا! من این دو را و [نیز] صالح مؤمنان را به تو می سپارم». ابن زیاد! امانت پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد

ص: ۸۵۳

۱- (۱) وشمه، گیاهی است که با برگ هایش، موی سر و صورت را رنگ می کنند (النهایه: ج ۵ ص ۱۸۵ ماده «وسم»).

۲- (۲) أُتِيَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَعَلَ فِي طَسْتٍ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ، وَقَالَ فِي حُسْنِهِ شَيْئًا. فَقَالَ أَنَسٌ: كَانَ أَشْبَهُهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَكَانَ مَخْضُوبًا بِالْوَسْمَةِ ۶۹۰ (صحيح البخاری: ج ۳ ص ۱۳۷۰ ح ۳۵۳۸، مسند ابن حنبل: ج ۴ ص ۵۲۰ ح ۱۳۷۵۰). [۱]

۳- (۳) زید بن ارقم بن قیس انصاری خزرچی - که در کنیه او اختلاف است -، از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بود. وی، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، نابینا شد و مجدداً بینا گردید. او در هفده جنگ، حضور داشت. زید، از هواداران امام علی علیه السلام بود و در جنگ های ایشان، حضور داشت. وی از پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام روایت نقل کرده است. او در کوفه سکنا گزید و در محله کنده، خانه ای ساخت و در دوران مختار به سال ۶۶ یا ۶۸ ق، از دنیا رفت.

۶۸۹. الملهوف: یزید، چوب خیزران خواست و با آن شروع به بازی کردن با دندان های پیشین امام حسین علیه السلام کرد.

ابو بَرزَه اسلمی، رو به یزید کرد و گفت: وای بر تو، ای یزید! با چوبت با دندان حسین پسر فاطمه علیها السلام بازی می کنی؟! گواهی می دهم که دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله، دندان های او و برادرش حسن علیهما السلام را می مکید و می فرمود: «شما دو تن، سروران جوانان بهشتید. خدا، کشنده شما را بکشد و او را لعنت کند و برایش جهنم را آماده

ص: ۸۵۴

۱- (۱) رَوَى ابْنُ أَبِي الدُّنْيَا: أَنَّهُ كَانَ عِنْدَهُ [أَي عِنْدَ ابْنِ زِيَادٍ] زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ، فَقَالَ لَهُ: اِرْفَعْ قَضِييَكَ، فَوَاللَّهِ، لَطَالَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقَبَّلُ مَا بَيْنَ هَاتَيْنِ الشَّفَتَيْنِ، ثُمَّ جَعَلَ زَيْدٌ يَبْكِي. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: أَبْكَى اللَّهُ عَيْنَيْكَ! لَوْلَا أَنَّكَ شَيْخٌ قَدْ خَرَفْتَ لَضَرَبْتُ عُقْفَكَ. فَهَضَّ وَهُوَ يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ! أَنْتُمْ الْعَبِيدُ بَعْدَ الْيَوْمِ، قَتَلْتُمْ ابْنَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَأَمَرْتُمْ ابْنَ مَرْجَانَةَ! وَاللَّهِ، لَيَقْتُلَنَّ خِيَارَكُمْ، وَيَسْتَعْبِدَنَّ شَرَارَكُمْ، فَبَعْدًا لِمَنْ رَضِيَ بِالذَّلَّةِ وَالْعَارِ. ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ زِيَادٍ! لَأُحَدِّثَنَّكَ بِمَا هُوَ أَغْيَظُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا، رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَقْعَدَ حَسَيْنًا عَلَى فِجْدِهِ الْيَمْنَى، وَحَسَيْنًا عَلَى الْيُسْرَى، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى يَافُوخِهِمَا، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ إِيَّاهُمَا وَصَالِحَ الْمُؤْمِنِينَ، فَكَيْفَ كَانَتْ وَدِيْعَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِنْدَكَ يَا ابْنَ زِيَادٍ؟! ۶۹۱ (الصواعق المحرقة: ص ۱۹۸، [۱] تذكره الخواص: ص ۲۵۷). [۲]

۲- (۲) در نام ابو بَرزَه اسلمی، اختلاف است و درست ترین نظر، این است که نام او، نضله بن عبید بن حارث خزاعی مدنی است. وی صحابی بوده و از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل کرده و از نخستین مسلمانان بوده و در فتح مکه و خیبر و حنین، در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشته است. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، وی در بصره اقامت گزید و پس از آن، در جنگ های خراسان شرکت کرد و به بصره بازگشت. او در نهروان، با امام علی علیه السلام بود و گفته شده که در جنگ های صفین و جمل هم بوده است. او در دمشق، نزد یزید بن معاویه رفت و زمانی که سر امام حسین علیه السلام را نزد یزید آوردند، او در کنار یزید بود. ابو بَرزَه به سال ۶۴ ق، در گذشت.

سازد، و چه بد جایگاهی است!».

یزید، خشمگین شد و دستور داد تا ابو بَرزه را بیرون کنند و او را کِشان کِشان، بیرون بردند. (۱)

۷/۱ براء بن عازب

(۲) ۲

۶۹۰. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: امام علی علیه السلام به براء بن عازب فرمود: «ای براء! آیا حسین، کشته می شود و تو زنده ای و کمکش نمی کنی؟».

براء گفت: چنین نیست، ای امیر مؤمنان!

وقتی حسین علیه السلام کشته شد، براء، این سخن را به یاد می آورد و می گفت: بزرگ ترین حسرتم، این است که چرا در کنار حسین علیه السلام حضور نیافتم و در راه او کشته نشدم. (۳)

ص: ۸۵۵

۱- (۱) دَعَا يَزِيدُ بِقَضِيْبِ خَيْرَانَ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَائًا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَرزَةَ الْأَسْلَمِيُّ، وَقَالَ: وَيْحَكَ يَا يَزِيدُ! أَتَنْكُتُ بِقَضِيْبِكَ ثَغَرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ابْنِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ؟! أَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَرشُفُ ثَنَائًا وَثَنَائًا أُخِيهِ الْحَسَنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَيَقُولُ: أَنْتُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، [۱] قَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَكُمَا، وَلَعْنَهُ، وَأَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا. قَالَ الرَّاَوِي: فَغَضِبَ يَزِيدُ، وَأَمَرَ بِإِخْرَاجِهِ، فَأَخْرَجَ سَحْبًا ۶۹۲ (الملهوف: ص ۲۱۴، مثير الأحزان: ص ۱۰۰).

۲- (۲) براء بن عازب بن حارث بن عدي انصاری خزرجی، ابو عماره یا ابو عمرو، از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و از یاران علی علیه السلام بود که در جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت داشت و در کوفه ساکن شد و در جنگ های جمل و صفین و نهروان، همراه امام علی علیه السلام بود. وی در جنگ شوشتر، همراه ابو موسی اشعری بود و در سال ۲۴ ق، در دوران خلافت عثمان، حاکم ری شد. او اعتقادش به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام را پنهان کرد. تا زمان مصعب بن زبیر، زنده بود و سرانجام، پس از این که مدتی از کارهای سیاسی، کنار کشیده بود، در سال ۷۱ یا ۷۲ ق، در گذشت.

۳- (۳) يَا بَرَاءُ، أُيْقِتِلُ الْحُسَيْنُ وَأَنْتَ حَيٌّ فَلَا تَنْصِرُهُ؟ فَقَالَ الْبَرَاءُ: لَا كَانَ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ الْبَرَاءُ يَذْكُرُ ذَلِكَ، وَيَقُولُ: أَعْظَمَ بِهَا حَسْرَةً، إِذْ لَمْ أَشْهَدُهُ وَأُقْتَلُ دُونَهُ ۶۹۳ (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۱۰ ص ۱۵؛ [۳] بحار الأنوار: ج ۴۰ ص ۱۹۲). [۴]

۶۹۱. تاریخ الطبری - به نقل از عبد الملک بن نوفل، از پدرش - پدرم به من خبر داد و گفت: وقتی حسین علیه السلام کشته شد، عبد الله بن زبیر در میان مردم مکه به پا خاست و کشتن حسین علیه السلام را فاجعه دانست و بویژه کوفیان را سرزنش کرد و عموم عراقی ها را مذمت نمود. او پس از ستایش و ثنای خداوند و درود فرستادن بر محمد صلی الله علیه و آله گفت: عراقی ها، جز اندکشان، مردمی نیرنگباز و تبهکارند و کوفیان، بدترین های عراق اند. آنان حسین علیه السلام را دعوت کردند تا یاری اش کنند و او را به حکومت بر خود برگزینند؛ ولی هنگامی که بر آنها وارد شد، بر ضد او شوریدند و به او گفتند: یا دستت را در دست ما می گذاری تا تو را دست بسته به نزد پسر زیاد بن سمیه بفرستیم تا حکمش را در باره تو صادر کند و یا می جنگی!

به خدا سوگند، حسین علیه السلام دید که او و یارانش بسیار اندک اند و با آن که خداوند عزوجل هیچ کس را بر غیب، آگاه نکرده، دانست که همگی کشته خواهند شد؛ اما او مرگ

ص: ۸۵۶

۱- (۱) عبد الله بن زبیر بن عوام قرشی اسدی - که کنیه اش ابو بکر و مادرش اسما دختر ابو بکر است -، از صحابیان است. وی در سال اول هجرت، به دنیا آمد و نخستین مولود مهاجران است. وی پس از کشته شدن عثمان، تمام تلاش خود را برای به خلافت رساندن پدرش زبیر به کار گرفت؛ ولی موفق نشد. او از یک سو با خاله اش عایشه و از یک سو با پدرش زبیر، و از سوی دیگر با طلحه ارتباط داشت. او در جنگ جمل با پدرش حضور داشت. امام علی علیه السلام می فرمود: «زبیر، همیشه از ما بود، تا این که عبد الله، بزرگ شد». پس از شکست نبرد جمل، با وساطت عایشه بخشوده شد. معاویه، او را احترام نمی کرد و او پس از مرگ معاویه، با یزید بیعت نکرد و برای حفظ جان خود، در مکه سکنا گزید، تا این که آشوبی میان او و سپاه یزید برپا شد. او در سال ۶۴ هجری، به قصد خلافت، قیام کرد و بر حجاز، یمن، عراق و خراسان، مسلط گشت. وی از عبد الله بن عباس و محمد بن حنفیه، درخواست بیعت کرد؛ ولی آن دو به وی پاسخ مثبت ندادند و تصمیم داشت آن دو را بسوزانند. او در حکومت عبد الملک بن مروان، به سال ۷۳ هجری، پس از آن که حجاج، به مکه و مسجد الحرام حمله بُرد، کشته شد و سپس به دار آویخته شد. از امامان اهل بیت علیهم السلام در باره اش مذمت هایی نقل شده است.

بزرگوارانه را بر زندگی ننگین، ترجیح داد. خداوند، حسین علیه السلام را رحمت کند و قاتل حسین علیه السلام را بی پناه سازد!

به جان خودم سوگند، در مخالفت کوفیان با حسین علیه السلام و نافرمانی شان از او، هیچ پنددهنده و بازدارنده ای همانند آن نبود؛ ولی آنچه قرار است بشود، می شود و خداوند، هر گاه چیزی را بخواهد، مانعی برای آن وجود ندارد. آیا پس از حسین علیه السلام، به چنین قومی اطمینان کنیم و گفتارشان را تصدیق نماییم و پیمانشان را بپذیریم؟ نه! هیچ گاه، آنان را شایسته چنین چیزی نمی بینیم.

آری! به خدا سوگند، آنان حسین علیه السلام را کشتند، در حالی که شب زنده داری های طولانی داشت و روزهای زیادی را روزه بود و سزاوارترین آنها به چیزی (حکومتی) بود که در دست آنان است، و در دین و فضیلت نیز شایسته ترین کس بود.

هلا! به خدا سوگند، حسین علیه السلام قرآن را به غنا تغییر نداده بود و گریه از خوف خدا را به آواز، بدل نکرده بود و روزه را با میخوارگی، و حلقه های مجلس ذکر را با دنبال شکار رفتن، عوض نساخته بود (کنایه به یزید). به زودی، آنان هلاک می شوند. (۱)

ص: ۸۵۷

۱- (۱) حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ ابْنُ الزُّبَيْرِ فِي أَهْلِ مَكَّةَ، وَعَظَّمْ مَقْتَلَهُ، وَعَابَ عَلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ خَاصَّةً، وَوَلَامَ أَهْلَ الْعِرَاقِ عَامَّةً، فَقَالَ: بَعْدَ أَنْ حَمَدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَصَلَّى عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ غَدُرٌ فُجْرٌ إِلَّا قَلِيلًا، وَإِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ شِرَارٌ أَهْلَ الْعِرَاقِ، وَإِنَّهُمْ دَعَوْا حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيُنْصِرُوهُ وَيُولُوهُ عَلَيْهِمْ، فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِمْ ثَارُوا عَلَيْهِ، فَقَالُوا لَهُ: إِمَّا أَنْ تَضَعَ يَدَكَ فِي أَيْدِينَا، فَنَبْعَثَ بِكَ إِلَى ابْنِ زِيَادِ بْنِ سُمَيْيَةَ سَلِمًا، فَيَمْضِيَ فِيكَ حُكْمُهُ، وَإِمَّا أَنْ تُحَارِبَ! فَرَأَى وَاللَّهِ، أَنَّهُ هُوَ وَأَصْحَابُهُ قَلِيلٌ فِي كَثِيرٍ - وَإِنْ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُطْلِعْ عَلَى الْغَيْبِ أَحَدًا - أَنَّهُ مَقْتُولٌ، وَلَكِنَّهُ اخْتَارَ الْمَيْتَةَ الْكَرِيمَةَ عَلَى الْحَيَاةِ الدَّمِيمَةِ، فَرَحِمَ اللَّهُ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَخْزَى قَاتِلَ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. لَعَمْرِي، لَقَدْ كَانَ مِنْ خِلَافِهِمْ إِيَّاهُ وَعَصِيَانِهِمْ مَا كَانَ فِي مِثْلِهِ وَاعِظْ وَنَاهِ عَنْهُمْ، وَلَكِنَّهُ مَا حُمَّ نَازِلٌ، وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَمْرًا لَنْ يُدْفَعَ، أَفَبَعَدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَطْمِئِنُّ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، وَنُصَدِّقُ قَوْلَهُمْ، وَنَقْبِلُ لَهُمْ عَهْدًا؟ لَا، وَلَا نَرَاهُمْ لِتَذَلِّكَ أَهْلًا. أَمَا وَاللَّهِ، لَقَدْ قَتَلُوهُ طَوِيلًا بِاللَّيْلِ قِيَامُهُ، كَثِيرًا فِي النَّهَارِ صِيَامُهُ، أَحَقَّ بِمَا هُمْ فِيهِ مِنْهُمْ، وَأَوْلَى بِهِ فِي الدِّينِ وَالْفَضْلِ. أَمَا وَاللَّهِ، مَا كَانَ يُبَدَّلُ بِالْقُرْآنِ الْغِنَاءُ، وَلَا بِالْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ الْجِدَاءُ، وَلَا بِالصِّيَامِ شُرْبَ الْحَرَامِ، وَلَا بِالْمَجَالِسِ فِي حَلْقِ الذِّكْرِ الرَّكْضِ فِي تَطْلَابِ الصَّيْدِ، - يُعَرِّضُ بِيَزِيدٍ - فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ۖ ۶۹۴ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۷۴، [۱] الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۸۵). [۲]

۶۹۲. صحیح البخاری - به نقل از ابن ابی نُعم - من در حضور عبد الله بن عمر بودم که مردی در باره [نجس یا پاک بودن] خون پشه از وی پرسید. او جواب داد: تو از کدام طایفه ای؟

گفت: از اهالی عراقم.

ابن عمر گفت: به این نگاه کنید که از من در باره خون پشه می پرسد، در حالی که اینان، پسر پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتند! من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «آن دو (حسن و حسین)، دو دسته گل من در دنیايند». (۲)

۶۹۳. سنن الترمذی - به نقل از عبد الرحمان بن ابی نُعم - مردی عراقی از ابن عمر در باره لباسی که با خون پشه آلوده می شود، پرسید.

ص: ۸۵۸

۱- (۱) عبد الله بن عمر بن خطاب - که کنیه اش ابو عبد الرحمان است - پیش از هجرت به دنیا آمد و به همراه پدرش در مکه اسلام آورد. آن گاه به مدینه هجرت کرد. وی در دو نبرد بدر و احد، به خاطر سن کم، شرکت نداشت؛ ولی در جنگ احزاب و سایر جنگ ها شرکت داشت. در کتب اهل سنت، از وی روایت های بسیاری نقل شده است. عمر، با عضویت او در شورای خلافت، مخالفت کرد و می گفت: شایستگی خلافت ندارد؛ بلکه نمی تواند همسر خود را هم طلاق بدهد؛ ولی بنا بر نقلی، او را یکی از اعضای شورا قرار داد، مشروط بر آن که کاری بر عهده اش نباشد. پس از خلافت عثمان، وی از سیاست کناره گرفت. او با معاویه و یزید، بیعت کرد. وی در جنگ های امیر مؤمنان علیه السلام همراه ایشان نبود و از دشمنان ایشان هم نبود. او در سال ۷۴ هجری در هشتاد و چهار سالگی در گذشت.

۲- (۲) كُنْتُ شَاهِدًا لِابْنِ عُمَرَ، وَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ دَمِ الْبَعُوضِ، فَقَالَ: مِمَّنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ: مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ، قَالَ: أَنْظِرُوا إِلَيَّ هَذَا يَسْأَلُنِي عَنِ دَمِ الْبَعُوضِ، وَقَدْ قَتَلُوا ابْنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! وَسَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: هُمَا رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا ۶۹۵ (صحیح البخاری: ج ۵ ص ۲۲۳۴ ح ۵۶۴۸؛ الأمالی، صدوق: ص ۲۰۷ ح ۲۲۸). [۱]

ابن عمر گفت: این را ببینید که از خون پشه می پرسد، در حالی که اینان، پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کشتند. من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «حسن و حسین، دو دسته گل من از دنیایند». (۱)

۱۰/۱ عبد الله بن عمرو بن عاص

(۲) ۱

۶۹۴. سیر أعلام النبلاء - به نقل از ابن خثیم -: عبید بن سعید گفت که با عبد الله بن عمرو، وارد مسجد الحرام شدند. هنگامی که سپاه حُصَیْن بن نُمَیر باز می گشت، کعبه در حال سوختن و سنگ های کعبه در حال فرو ریختن بود. عبد الله ایستاد و گریست، تا جایی که دیدم اشک هایش بر گونه هایش جاری می شود.

سپس گفت: هان - ای مردم - به خدا سوگند، اگر ابو هُرَیره به شما خبر می داد که شما کُشندگان پسر پیامبرتان و سوزانندگان خانه پروردگارتان هستید، می گفتید: «کسی دروغگوتر از ابو هُرَیره وجود ندارد»؛ ولی شما چنین کردید. پس در انتظار عذاب خدا باشید. بر شما جامه تفرقه خواهد پوشاند و عذاب برخی از شما را به برخی دیگر خواهد چشاند. (۳)

ص: ۸۵۹

۱- (۱) إِنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ سَأَلَ ابْنَ عُمَرَ عَنِ دَمِ الْبَعُوضِ يُصِيبُ الثَّوْبَ، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: أَنْظِرُوا إِلَيَّ هَذَا يَسْأَلُ عَنِ دَمِ الْبَعُوضِ وَقَدْ قَتَلُوا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! وَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ هُمَا رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا ۶۹۶ (سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۵۷ ح ۳۷۷۰، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۰۰).

۲- (۲) ابو محمد عبد الله بن عمرو عاص قریشی سَهْمی، از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پیش از پدرش مسلمان شد و میان او و پدرش، یازده سال فاصله بود. وی در جنگ صفین، همراه پدرش شرکت داشت و جنگید و بعدها پشیمان شد. معاویه، وی را به مدّت کوتاهی، حکمران بصره کرد و او را واداشت که جواب نامه حسین علیه السلام را به گونه ای بنگارد که او را کوچک کند. وی از بیعت با یزید، خودداری کرد و برای عبادت، در عَسْقَلان، گوشه نشینی اختیار کرد و در آخر عمرش، نابینا شد. در محل و زمان مرگش اختلاف است.

۳- (۳) أَنَّهُ دَخَلَ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ، وَالْكَعْبَةَ مُحْتَرِقَةً حِينَ أَدْبَرَ جَيْشُ حُصَیْنِ بْنِ نُمَیرٍ، وَالْكَعْبَةُ تَتَنَاثَرُ حِجَارَتُهَا، فَوَقَفَ وَبَكَى، حَتَّى أَتَى لَأَنْظُرَ إِلَى دُمُوعِهِ تَسِيلُ عَلَى وَجْتِيهِ. فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! وَاللَّهِ، لَوْ أَنَّ أَبَا هُرَيرَةَ أَخْبَرَكُمْ أَنَّكُمْ قَاتِلُوا ابْنَ نَبِيِّكُمْ، وَمُحْرِقُوا بَيْتَ رَبِّكُمْ، لَقُلْتُمْ: مَا أَحَدٌ أَكْذَبُ مِنْ أَبِي هُرَيرَةَ، فَقَدْ فَعَلْتُمْ، فَانْتَظِرُوا نِقْمَةَ اللَّهِ، فَلَيْلِبَسِي نَكْمَ شَيْعَاءَ، وَيُذِيقُ بَعْضُكُمْ بِأَسِّ بَعْضٍ ۶۹۷ (سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۹۴).

(۱)

۶۹۵. سیر أعلام النبلاء - به نقل از شداد بن عبد الله - در باره وائله بن اسقع شنیدم که وقتی سر حسین علیه السلام را آوردند، مردی شامی ایشان را لعن کرد. وائله، خشمگین شد و برخاست و گفت: به خدا، همواره علی و دو پسرش را دوست داشته ام، پس از آن که از پیامبر صلی الله علیه و آله در منزل ام سلمه شنیدم، در حالی که کسایی خبیری را بر روی فاطمه و پسرانش و علی انداخته بود، فرمود: «خداوند، اراده کرده است که پلیدی را از شما اهل بیت بزُدايد و پاکِ پاکتان کند». (۲)

۱۲/۱ مُصَعَب بن زُبَيْر

(۳) ۱

۶۹۶. الأصول الستة عشر - به نقل از جمعی از راویان شیعه - مُصَعَب بن زُبَيْر، لشکرکشی

ص: ۸۶۰

۱- (۱) ابو اسقع، وائله بن اسقع بن عبد العزى کنانی لیشی، از صُفّه نشینان بود. وی در سال نهم هجری، اسلام آورد. او در جنگ تبوک، شرکت داشت و گفته شده از زمانی که مسلمان شد، خدمت گزار پیامبر صلی الله علیه و آله شد. او به شام رفت و خانه اش در بلاط (در سه فرسخی دمشق) بود. در جنگ های دمشق و حمص شرکت کرد و آن گاه به جانب بیت المقدس رفت. سرانجام، چشم او کور شد و در سال ۸۳ یا ۸۵ ق، آخرین صحابی ای بود که در دمشق، درگذشت.

۲- (۲) سَمِعْتُ وائله بن الأسقع، وقد جىء بِرأسِ الحُسَيْنِ عليه السلام، فَلَعَنَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ! فَغَضِبَ وائله وقام، وقال: وَاللَّهِ، لَا أَزَالُ أَحِبُّ عَلِيًّا وَوَلَدَيْهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بَعْدَ أَنْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنْزِلِ أُمِّ سَلَمَةَ، وَأَلْقَى عَلِيَّ فَاطِمَةَ وَابْنَيْهَا وَزَوْجَهَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كِسَاءً خَيْبَرِيًّا، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۱۴).

۳- (۳) ابو عبد الله، مُصَعَب بن زُبَيْر بن عَوَام بن خُوَيْلِد قريشي اسدي، در سال ۲۶ یا ۳۳ ق، در دوران خلافت عثمان، زاده شد و بر معاویه وارد گردید. برادرش عبد الله بن زبیر، او را حاکم عراق کرد. او از بصره شروع نمود و سپس با مختار جنگید و او را کُشت و سرش را برای برادرش عبد الله بن زبیر فرستاد. سپس برادرش او را به مدت یک سال، از حکمرانی عراق، برکنار کرد و در اواخر سال ۶۸ ق، او را به کار برگرداند و کوفه را هم به آن افزود، تا این که در سال ۷۰ یا ۷۱ یا ۷۲ ق در دوران عبد الملك بن مروان در عراق، کشته شد و سرش بر نیزه برای عبد الملك فرستاده شد. همسرش، سکینه دختر امام حسین علیه السلام بود.

کرد که با عبد الملک بن مروان بجنگد. وقتی به کربلا رسید، کنار قبر امام حسین علیه السلام رفت و بر سر قبر ایستاد و خطاب به ایشان گفت: ای ابا عبد الله! هلا! به خدا سوگند که جانت تاراج شد! اما دینت تاراج نشد.

آن گاه راه افتاد، در حالی که می گفت:

به فرد نخست خاندان هاشم در طف

تأسی کنید، و کریمان را ارجمند بدارید. (۱)

۱۳/۱ حسن بصری

۲ (۲)

۶۹۷. أنساب الأشراف - به نقل از ابو بکر هذلی - حسن [بصری]، آن گاه که حسین علیه السلام

ص: ۸۶۱

۱- (۱) إِنَّ مُصَعَبَ بْنَ الزُّبَيْرِ تَوَجَّهَ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ يُقَاتِلُهُ، فَلَمَّا بَلَغَ الْحَيْرَ دَخَلَ، فَوَقَفَ عَلَى قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: أبا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَمَا وَاللَّهِ، لَئِن كُنْتُ غَضَبْتُ نَفْسَكَ مَا غَضَبْتُ دِينَكَ، ثُمَّ انصَرَفَ وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّ الْأُولَى بِالطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ تَأَسَّوْا فَسَنُوا بِالْكَرَامِ تَأَسِّيَا ۶۹۹ (الأصول الستة عشر: ص ۱۲۳، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۰۰ الرقم ۴۲). [۱]

۲- (۲) ابو سعید، حسن بن ابی الحسن یسار بصری، هم پیمان انصار بود. او دو سال مانده به پایان خلافت عمر، در مدینه زاده شد و از نام بردارترین تابعیان در فقه و حدیث بود. او صاحب روایات بسیاری است و پیشوای بصریان بود. از فضل بن شادان، نقل است که حسن بصری، با هر گروهی، به همان گونه که آنان دوست داشتند، برخورد می کرد و برای ریاست، تلاش می کرد. وی پیشوای گروه قدریّه بود و رجال شناسان اهل سنت، او را به علم و فقه، توصیف کرده و ستوده اند؛ اما در نزد علمای شیعه، در باره او اختلاف نظر وجود دارد. وی به سال ۱۱۰ ق، در بصره در گذشت.

کشته شد، چنان گریست که پهلوهایش تکان می خوردند. سپس گفت: چه خوار است امتی که در آن، پسر پدری حرام زاده، پسر پیامبر امت را بکشد! (۱)

۱۴/۱ ابراهیم نخعی

(۲) ۲

۶۹۸. المعجم الكبير - به نقل از ابراهیم - اگر از قاتلان حسین بن علی علیه السلام بوم و آمرزیده می شدم و وارد بهشت می شدم، شرم می کردم که از کنار پیامبر صلی الله علیه و آله عبور کنم و ایشان به صورت من بنگرد. (۳)

۱۵/۱ ابو عثمان نهدی

(۴) ۳

۶۹۹. تهذیب الکمال - به نقل از عبد القاهر بن سیری، از پدرش، از جدش - ابو عثمان نهدی، از طایفه قُضاعه، [زمان] پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرد؛ ولی ایشان را ندید. وی مقیم کوفه بود؛ ولی هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، به بصره رفت و گفت: من در شهری که در

ص: ۸۶۲

۱- (۱) أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بَكِيَ حَتَّى اخْتَلَجَ جَنَابَهُ، ثُمَّ قَالَ: وَذُلَّ امَّةٌ قَتَلَتْ ابْنَ دَعِيَّتِهَا ابْنَ نَبِيِّهَا ۷۰۰ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۲۵؛ [۱] مثير الأحزان: ص ۷۵).

۲- (۲) ابراهیم بن یزید... نخعی کوفی، از بزرگان تابعین، فقیهی بی تکلف و مفتی اهل کوفه بود. او از ترس حجاج در خفا می زیست. در چهل و نه سالگی و گفته شده در پنجاه و چند سالگی در گذشت.

۳- (۳) لَوْ كُنْتُ فِيمَنْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ غُفِرَ لِي، ثُمَّ ادْخَلْتُ الْجَنَّةَ، اسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَمُرَّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَيَنْظُرَ فِي وَجْهِ ۷۰۱ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۲ ش ۲۸۲۹، تهذیب الکمال: ج ۲۵ ص ۱۵۴).

۴- (۴) ابو عثمان، عبد الرحمان بن مَلِّ بن عمرو نهدی، از طایفه قُضاعه بود. او زمان جاهلی و زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده بود؛ ولی پیامبر خدا را ندیده بود. وی در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آورد و در دوران عمر، وارد مدینه شد و در تعدادی از جنگ ها شرکت کرد. وی از تعدادی از صحابیان حدیث نقل کرده است. او با سلمان فارسی به مدت دوازده سال، رفیق بود. بزرگ قومش به شمار می رفت، بسیار عبادت می کرد و قرآن را به خوبی قرائت می کرد. او شصت بار حج و عمره به جا آورد و در سال ۸۱ یا ۹۵ یا ۱۰۰ ق، در بصره در گذشت.

آن، پسر دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کشته شد، اقامت نمی کنم. (۱)

۱۶/۱ بشر بن غالب

(۲) ۱

۷۰۰. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) - به نقل از عبد الله بن شريك - بشر بن غالب را دیدم که به خاطر پشیمانی از کمک نکردن به حسین علیه السلام، بر روی قبر وی، غلت می زد. (۳)

۱۷/۱ ربیع بن خثیم

(۴) ۲

۷۰۱. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) - به نقل از سفيان، از پیر مردی - وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد، ربیع بن خثیم گفت: آنان، نوجوانانی را کشتند که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را می یافت، در دامنش می نشاند و دهان بر دهان آنان

ص: ۸۶۳

۱- (۱) كان أبو عثمان النهدي من قضاة، وأدرك النبي صلى الله عليه وآله ولم يرَهُ، وكان من ساكني الكوفة، فلما قُتل الحسين عليه السلام تحوّل إلى البصرة، وقال: لا أسكنُ بلدًا قُتل فيه ابنُ بنتِ رسولِ الله صلى الله عليه وآله ۷۰۲ (تهذيب الكمال: ج ۱۷ ص ۴۲۷، تاريخ دمشق: ج ۳۵ ص ۴۷۵).

۲- (۲) بشر بن غالب اسدی کوفی - که کنیه اش ابو صادق است - از یاران امیر مؤمنان علیه السلام، امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام بوده است. ظاهراً او و برادرش بشیر، دعای روز عرفه را از امام حسین علیه السلام روایت کرده اند. وی، در زمان مختار، به زندان افکنده شد و پس از کشته شدن مختار، آزاد گردید.

۳- (۳) رأيتُ بشرَ بنَ غالبٍ يتمرغُ على قبرِ الحسينِ عليه السلام ندامَةً على ما فاتَهُ من نصرِهِ ۷۰۳ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۵۰۱ ش ۴۶۲).

۴- (۴) ابو یزید ربیع بن خثیم بن عائذ ثوری کوفی، از یاران عبد الله بن مسعود و از جمله زاهدان هشتگانه است. وی در صفین، با امام علی علیه السلام بود؛ اما با چهارصد نفر از قاریان، در باره جنگ در رکاب ایشان، به تردید افتادند و نزد امام علی علیه السلام آمدند و گفتند: ما را مأمور سرحداتی کن تا در آن جا بجنگیم. امام علیه السلام هم آنان را به سرحدات قزوین و ری فرستاد و ربیع، بدین گونه، از یاری امام علیه السلام کناره گرفت. وی در سال ۶۴ ق، در گذشت.

۱- (۱) لَمَّا اصِيبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ الرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ: لَقَدْ قَتَلُوا صَبِيَّهُ لَوْ أَدْرَكَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأَجَلَسَهُمْ فِي حِجْرِهِ، وَلَوْ ضَعَّ فَمَهُ عَلَى أَفْئَامِهِمْ ۷۰۴ (الطبقات الكبرى/الطبقه الخامسه من الصحابه: ج ۱ ص ۴۹۷ ش ۴۵۵؛ شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۷۰ ش ۱۱۱۸).

(۱)

۷۰۲. تاریخ الطبری - به نقل از یونس بن حبیب جرّمی - وقتی عبید الله بن زیاد، حسین بن علی علیه السلام و برادرانش را کشت، سر آنها را برای یزید بن معاویه فرستاد. یزید، نخست، از کشته شدن آنها شادمان گردید و عبید الله در نزد او جایگاهی والا پیدا کرد؛ ولی زمانی طولانی نگذشت که از کشته شدن حسین علیه السلام پشیمان شد و می گفت: «اتّفاقی برآیم نمی افتاد، اگر برای پاسداشت شأن پیامبر و مراعات حقّ او و خویشاوندی اش، رنج حسین را تحمّل می کردم و او را با خودم به خانه ام می بردم و در آنچه می خواست، حاکمش می کردم، هرچند که مایه عیب و ضعف حکومتم می شد!

خدا، ابن مرجانه را لعنت کند! او بود که حسین را بیرون آورد و مجبورش کرد. حسین خواست که راهش را باز کنند تا برگردد؛ اما او چنین نکرد. حسین خواست تا زمانی که خداوند عزّوجلّ عمر او را به پایان می رساند، دستانش را در دستان من بگذارد و یا به سرحدّی از سرحدّات اسلامی برود؛ ولی او چنین نکرد و جلوی حسین را گرفت و او را کشت و مرا با کشتن حسین، در میان مسلمانان، منفور کرد و در دلشان، دشمنی با من را کاشت و نیکان و یّیدان، به خاطر فاجعه آمیز بودن کشتن حسین، با من دشمن

ص: ۸۶۵

شدند. مرا با ابن مرجانه، چه کار؟! لعنت و خشم خدا بر او باد!». (۱)

۲/۲ عیب الله بن زیاد

(۲) ۲

۷۰۳. الکامل فی التاریخ: یزید به دنبال عیب الله بن زیاد فرستاد و دستور داد که به مدینه برود و عبد الله بن زبیر را در مکه به محاصره در آورد.

عیب الله گفت: به خدا سوگند، دو کار [ناپسند] را برای یزید فاسق، انجام نمی دهم: کشتن پسر پیامبر خدا و ویران کردن کعبه. و آن گاه پیکری برای او فرستاد و عذرخواهی کرد. (۳)

۳/۲ عمر بن سعد

(۴) ۴

۷۰۴. الأخبار الطوال - به نقل از حمید بن مسلم - عمر بن سعد، دوست من بود. هنگام بازگشت از جنگ با حسین علیه السلام، پیش او رفتم و از حالش جويا شدم. گفت: از حالم می پرس؛

ص: ۸۶۶

۱- (۱) لَمَّا قَتَلَ عُيَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَنِي أَبِيهِ، بَعَثَ بِرُؤُوسِهِمْ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَسَيَّرَ بِقَتْلِهِمْ أَوْلًا، وَحَسِبَتْ بِذَلِكَ مَنْزِلَهُ عُيَيْدُ اللَّهِ عِنْدَهُ، ثُمَّ لَمْ يَلْبَثْ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى نَدِمَ عَلَى قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَانَ يَقُولُ: وَمَا كَانَ عَلَيَّ لَوْ احْتَمَلْتُ الْأَذَى وَأَنْزَلْتُهُ مَعِيَ فِي دَارِي وَحَكَمْتُهُ فِيمَا يُرِيدُ، وَإِنْ كَانَ عَلَيَّ فِي ذَلِكَ وَكَفَّ وَوَهَنُ فِي سِلْطَانِي؛ حَفِظًا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَرِعَايَةً لِحَقِّهِ وَقَرَابَتِهِ. لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ، فَإِنَّهُ أَخْرَجَهُ وَأَضْطَرَّهُ، وَقَدْ كَانَ سَأَلَهُ أَنْ يُخَلِّي سَبِيلَهُ وَيَرْجِعَ، فَلَمْ يَفْعَلْ أَوْ يَضَع يَدَهُ فِي يَدِي، أَوْ يَلْحِقَ بِثَغْرِ مَنْ تُغَوَّرِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يَتَوَفَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَلَمْ يَفْعَلْ، فَأَبَى ذَلِكَ وَرَدَّهُ عَلَيْهِ وَقَتَلَهُ، فَغَضَّ نِي بَقْتَلِهِ إِلَى الْمُسْلِمِينَ، وَزَرَعَ لِي فِي قُلُوبِهِمُ الْعِدَاوَةَ، فَغَضَّ نِي الْبُرِّ وَالْفَاجِرِ بِمَا اسْتَعْظَمَ النَّاسُ مِنْ قَتْلِي حُسَيْنًا، مَا لِي وَلَا بِنِ مَرْجَانَةَ، لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ ۷۰۵ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۵۰۶، [۱] تاریخ دمشق: ج ۱۰ ص ۹۴).

۲- (۲) ر.ک: ص ۸۸۰.

۳- (۳) بَعِثَ [يَزِيدُ] إِلَى عُيَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ بِأَمْرِهِ بِالْمَسِيرِ إِلَى الْمَدِينَةِ وَمُحَاصَرَةِ ابْنِ الزُّبَيْرِ بِمَكَّةَ. فَقَالَ: وَاللَّهِ، لَا جَمْعَ لِهَاتِي لِلْفَاسِقِ، قَتَلَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَغَزَا كَعْبَةَ. ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِ يَعْتَذِرُ ۷۰۶ (الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۹۴). [۳]

۴- (۴) ر.ک: ص ۸۸۴.

چرا که هیچ مسافری، با بدی [و روسیاهی ای] که من با آن به خانه ام باز گشتم، به خانه اش باز نمی گردد! من، خویشاوندی نزدیک را بریدم و گناهی بزرگ انجام دادم. (۱)

۷۰۵. أنساب الأشراف: عمر بن سعد می گفت: هیچ مسافری، همانند بدی [و روسیاهی ای] که من با آن به خانواده ام باز گشتم، به خانواده اش باز نمی گردد! از تبهکار فاجر، ابن زیاد، فرمان بردم و از حاکم عادل، نافرمانی کردم و خویشاوندی شرافتمندانه را بریدم. (۲)

۴/۲ شمر بن ذی الجوشن

(۳) ۴

۷۰۶. میزان الاعتدال - به نقل از ابو بکر بن عیاش، از ابو اسحاق - شمر با ما نماز می گزارد و سپس چنین دعا می کرد: خداوندا! تو می دانی که من شریفم. پس مرا بیمارز.

گفتم: چگونه خداوند عزوجل تو را بیمارزد، در حالی که تو پسر پیامبر خدا را کشتی؟

گفت: وای بر تو! چه می کردیم؟ فرماندهانمان، ما را به کاری وادار کردند و ما نافرمانی نکردیم. اگر از آنها نافرمانی می کردیم، بدتر از این خران آبکش می شدیم.

گفتم: این، عذر بدتر از گناه است! فرمانبری، تنها در کارهای نیک است. (۴)

ص: ۸۶۷

۱- (۱) كَانَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لِي صَدِيقًا، فَأَتَيْتُهُ عِنْدَ مَنْصَرِفِهِ مِنْ قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَدَّ أَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ، فَقَالَ: لَا- تَسْأَلُ عَن حَالِي، فَإِنَّهُ مَا رَجَعَ غَائِبٌ إِلَى مَنْزِلِهِ بِشَرٍّ مِمَّا رَجَعْتُ بِهِ، قَطَعْتُ الْقَرَابَةَ الْقَرِيبَةَ، وَارْتَكَبْتُ الْأَمْرَ الْعَظِيمَ ۷۰۷ (الأخبار الطوال: ص ۲۶۰، [۱] بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۳۱). [۲]

۲- (۲) جَعَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ يَقُولُ: مَا رَجَعَ أَحَدٌ إِلَى أَهْلِهِ بِشَرٍّ مِمَّا رَجَعْتُ بِهِ، أَطَعْتُ الْفَاجِرَ الظَّالِمَ ابْنَ زِيَادٍ، وَعَصَيْتُ الْحَكَمَ الْعَدْلَ، وَقَطَعْتُ الْقَرَابَةَ الشَّرِيفَةَ ۷۰۸ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۴). [۳]

۳- (۳) ر.ك: ص ۸۸۷

۴- (۴) كَانَ شِمْرٌ يُصَلِّي مَعَنَا، ثُمَّ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي شَرِيفٌ، فَاعْفِرْ لِي. قُلْتُ: كَيْفَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ وَقَدْ أَعْنَتَ عَلَى قَتْلِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالَ: وَيَحْكُ! فَكَيْفَ نَصَنَعُ؟ إِنَّ أَمْرَاءَنَا هَؤُلَاءِ أَمَرُونَا بِأَمْرِ فَلَمْ نُخَالِفْهُمْ، وَلَوْ خَالَفْنَا هُمْ كُنَّا شَرًّا مِنْ هَذِهِ الْحُمْرِ السُّقَاهِ. قُلْتُ: إِنَّ هَذَا لَعَذْرٌ قَبِيحٌ، فَإِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ ۷۰۹ (میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۲۸۰ ش ۳۷۴۲).

۷۰۷. تاریخ الطبری - به نقل از زُبَیدی - همواره می دیدند که شَبَث بن رِبْعِي، از جنگ با حسین علیه السلام، ناخشنود است. ابو زُهَیر عَبَسِي گفت: من در دوران امارت مُصَعَب، از شَبَث شنیدم که می گفت: خداوند به مردم این شهر، خیر نمی دهد و آنان را شایسته پیشرفت نمی سازد. در شگفت نیستید که ما در کنار علی بن ابی طالب علیه السلام و بعد از او، در کنار پسرش با خاندان ابو سفیان به مدّت پنج سال جنگیدیم؛ ولی بعد بر پسرش - که بهترین فرد روی زمین بود - تاختیم و با او به همراه خاندان معاویه و پسر سمیّه بدکاره جنگیدیم؟ گم راهی بر روی گم راهی! (۲)

۷۰۸. تاریخ الطبری - به نقل از زُبَیدی، در باره کشته های روز عاشورا - شَبَث به برخی از اطرافیاناش گفت: مادر تان به سوگتان بنشیند! با دست خود، خودتان را می کشید و خودتان را رام دیگران می کنید و خوش حالید که شخصی همانند مسلم بن عوسَیجّه کشته شد؟! بدانید - سوگند به خدایی که من تسلیمش هستم - جایگاه مهمّی را برای او در میان مسلمانان دیده ام! او در جنگ آذربایجان، شش نفر از مشرکان را پیش از آن

ص: ۸۶۸

۱- (۱) ابو عبد القدّوس شَبَث بن رِبْعِي تمیمی یربوعی کوفی، از شخصیت های بسیار بی ثبات در تاریخ اسلام است. او اذان گوی سَجّاح (مدعی نبوت) شد و سپس به اسلام باز گشت و از یاران امام علی علیه السلام و از فرماندهان سپاه ایشان در جنگ صفین بود. پس از ماجرای حکمیت، از خوارج و از فرماندهان سپاه آنان گردید. بعد از آنها هم جدا شد و در جنگ نهروان به سپاه امام علیه السلام پیوست. وی از نویسندگان نامه به امام حسین علیه السلام و درخواست کننده رفتن ایشان به کوفه بود؛ ولی از مخالفان ایشان شد و با ایشان جنگید. سپس در رکاب مختار از خونخواهان امام حسین علیه السلام شد و بعد، در قتل مختار، شرکت کرد. وی در حدود سال ۷۰ یا ۸۰ ق، در کوفه مرد.

۲- (۲) ما زالوا یروون من شَبَث [ابن رِبْعِي] الکراهه لِقِتالِهِ اَی قِتالِ الحُسیّینِ علیهِ السلام، قال: وقال أبو زُهَیرِ العَبَسِي: فَأَنَا سَمِعْتُهُ فی إِمارِهِ مُصَعَبٍ یقولُ: لا یُعطِی اللهُ أهلَ هَذا المِصرِ خَیراً أبَداً، ولا یَئیدُ دَهمَ لِرُشدِهِ، ألا تَعبَونَ أَنّا قاتِلنا مَعَ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ علیهِ السلامِ وَمَعَ ابْنِهِ مِن بَعدِهِ آلِ أبی سَیفِیانَ حَمَسَ سَنینَ، ثُمَّ عَدونا عَلیَّ ابْنِهِ - وَهُوَ خَیرُ أهلِ الأَرْضِ - نَقاتِلُهُ مَعَ آلِ مُعاویَهِ، وَابنِ سُمَیّهِ الزَّائِیهِ، ضَلالٌ یا لَکَ مِن ضَلالٍ ۷۱۰ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۶، [۱] الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۶). [۲]

که سپاه مسلمانان کاملاً برسند، کشت. آیا شما همانند او را می کشید و خوش حالید؟! (۱)

۶/۲ مروان بن حکم

(۲)

۷۰۹. تاریخ الطبری - به نقل از قاسم بن بُحَیت - وقتی کاروان کوفه با سرِ حسین علیه السلام به سمت شام آمد، وارد مسجد دمشق شد. مروان بن حکم به آنان گفت: چگونه چنین کاری کردید؟!

گفتند: هجده مرد از آنها (بنی هاشم)، به مَصَاف ما آمدند و - به خدا سوگند - ما همه آنها را کشتیم، و این هم سرها و اسیران.

مروان از جا جست و رفت. برادر او، یحیی بن حکم، پیش آنان آمد و گفت: چگونه چنین کاری کردید؟!

ص: ۸۶۹

۱- (۱) قَالَ سَبَّتُ لِبَعْضِ مَنْ حَوْلَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ: تَكَلَّمْتُكُمْ أَمَّهَاتُكُمْ، إِنَّمَا تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ بِأَيْدِيكُمْ، وَتُدَلِّلُونَ أَنْفُسَكُمْ لِغَيْرِكُمْ، تَفْرَحُونَ أَنْ يُقْتَلَ مِثْلُ مُسْلِمٍ بِنِ عَوَسِيَّةَ! أَمَا وَاللَّذِي أَسْلَمْتُ لَهُ، لَرُبَّ مَوْقِفٍ لَهُ قَدْ رَأَيْتَهُ فِي الْمُسْلِمِينَ كَرِيمٍ! لَقَدْ رَأَيْتَهُ يَوْمَ سَيْلَقِ آدْرِيَجَانَ، قَتَلَ سِتَّةً مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَبْلَ تَتَامِ خِيُولِ الْمُسْلِمِينَ، أَفَيُقْتَلُ مِنْكُمْ مِثْلُهُ وَتَفْرَحُونَ؟! ۷۱۱ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۶، [۱] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۰). [۲]

۲- (۲) ابو عبد الملك مروان بن حکم بن ابی العاص قریشی اموی، پسر عموی عثمان، در مکه یا طائف، زاده شد. مروان، هیچ گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ندید؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله پدر او را به طائف، تبعید کرد و او هم با پدرش به طائف رفت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را لعن کرد و در باره او فرمود: «وزغ بن وزغ» و با اشاره به پدرش فرمود: «وای بر امت من، از آنچه در ضیلب این مرد است». عثمان، پس از آن که زمام خلافت را به دست گرفت، او را با پدرش به مدینه باز گرداند و بسیار تکریمشان کرد مروان در جریان محاصره و قتل عثمان، در دفاع از عثمان، مجروح شد و سپس به مکه گریخت و به اصحاب جَمَل پیوست. امام علی علیه السلام از او گذشت؛ ولی او به معاویه پیوست و در جنگ صفین، همراه معاویه بود. وی در سال ۴۲ ق، حکمران مدینه شد. او همان کسی است که مانع دفن امام حسن علیه السلام در کنار قبر جدش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شد. مروان، پس از یزید بن معاویه، به مدت نه یا ده ماه، حکومت کرد و در سال ۶۵ ق، به هلاکت رسید.

آنان، همان سخن را تکرار کردند.

او گفت: از محضر محمد، در روز قیامت، محروم شدید. هرگز با شما در کاری همکار نمی شوم! سپس برخاست و رفت. (۱)

ص: ۸۷۰

۱- (۱) لَمَّا أُقْبِلَ وَفَدُ أَهْلُ الْكُوفَةِ بِرَأْسِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيهِ السَّلَامِ، دَخَلُوا مَسْجِدَ دِمَشْقَ، فَقَالَ لَهُمْ مِرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ: كَيْفَ صَنَعْتُمْ؟ قَالُوا: وَرَدَ عَلَيْنَا مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا، فَأَتَيْنَا - وَاللَّهِ - عَلَى آخِرِهِمْ، وَهَذِهِ الرُّؤُوسُ وَالسَّبَايَا، فَوَثَبَ مِرْوَانُ، فَأَنْصَرَ رَفًا. وَأَتَاهُمْ أَخُوهُ يَحْيَى بْنُ الْحَكَمِ، فَقَالَ: مَا صَيَّرْتُمْ؟ فَأَعَادُوا عَلَيْهِ الْكَلَامَ، فَقَالَ: حُجِبْتُمْ عَنِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَنْ اجَامِعَكُمْ عَلَى أَمْرٍ أَبَدًا، ثُمَّ قَامَ، فَأَنْصَرَ ۷۱۲ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۶۵، [۱] تاريخ دمشق: ج ۶۲ ص ۸۴).

(۱)

۷۱۰. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): امّ کلثوم دختر عبد الله بن عامر بن کُریز، در آن روز، نزد یزید بن معاویه، بر حسین علیه السلام گریست.

یزید گفت: حقّ اوست که برای بزرگ و آقای قریش، شیون و ناله کند. (۲)

(۳) ۱

۷۱۱. أنساب الأشراف: یزید، سرِ حسین علیه السلام را برای زنان خاندانش فرستاد. عاتکه دختر او،

ص: ۸۷۱

۱- (۱) امّ کلثوم هند دختر عبد الله بن عامر بن کُریز بن ربیع، همسر یزید بن معاویه است. یزید، دستور داد که سرِ امام حسین علیه السلام را بر درِ خانه اش بیاویزند. هند، در حالی که اندوهگین بود، از خانه خارج شد و جامه چاک زد.

۲- (۲) بکت امّ کلثوم بنت عبد الله بن عامر بن کُریز علی حسین علیه السلام، وهی یومئذٍ عند یزید بن معاویه. فقال یزید: حقّ لها أن تعول علی کبیر قریش و سیدها ۷۱۳ (الطبقات الكبرى/الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۹، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۴).

۳- (۳) عاتکه دختر یزید بن معاویه بن ابی سفیان، همسر عبد الملک بن مروان، و مادر یزید و مروان، پسران عبد الملک، است. او در برابر دوازده خلیفه، حجاب بر می داشت؛ چون محرمش بودند. او کاخی اختصاصی در بیرون باب الجابیه دمشق داشت که به نام او معروف بود. در همین کاخ بود که عبد الملک بن مروان مُرد. عاتکه، سر مصعب را- که در دمشق به جایی آویخته شده بود- شست و حنوط کرد و دفن نمود. وی تا زمان کشته شدن نوه اش، ولید بن یزید، زنده بود و او را در رک کرد.

مادر یزید بن عبد الملک، سر را گرفت و شستشو داد و روغن مالی و معطر کرد.

یزید به وی گفت: این دیگر چه کاری است؟

عاتکه گفت: سر خاک آلود پسرعمویم را برایم فرستادی. مرتب و معطرش کردم. (۱)

۳/۳ معاویه بن یزید

(۲) ۲

۷۱۲. تاریخ الیعقوبی: معاویه بن یزید بن معاویه - که مادرش، امّ هاشم دختر ابو هاشم بن عتبه بن ربیعہ است - چهل روز - و برخی گفته اند: چهار ماه - حکمرانی کرد. وی عقیده خوبی داشت. برای مردم، سخنانی کرد و چنین گفت: «پس از ستایش و ثنای خداوند، ای مردم! ما گرفتار شما شدیم و شما گرفتار ما شدید. از ناخشنودی شما نسبت به ما و طعتان، بی خبر نیستیم. بدانید که جدّم معاویه بن ابی سفیان، بر سر حکومت، با کسی به ستیز برخاست که به خاطر خویشاوندی اش با پیامبر صلی الله علیه و آله، برای حکومت، شایسته تر بود و در مسلمانی، شایستگی بیشتری داشت و پیش گام

ص: ۸۷۲

۱- (۱) بَعَثَ يَزِيدُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى نِسَائِهِ، فَأَخَذَتْهُ عَاتِكَةُ ابْنَتُهُ - وَهِيَ أُمُّ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ - فَعَسَلَتْهُ وَدَهَنْتَهُ وَطَيَّبَتْهُ. فَقَالَ لَهَا يَزِيدُ: مَا هَذَا؟ قَالَتْ: بَعَثْتُ إِلَيْكَ بِرَأْسِ ابْنِ عَمِّي شَدْحَةً، فَلَمَّمْتُهُ وَطَيَّبْتُهُ ۷۱۴ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۶ [۱])
وراجع: تذکره الخواص: ص ۲۶۱).

۲- (۲) ابو لیلی معاویه بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان قریشی اموی، ملقب به «الراجع إلى الله»، در سال ۴۱ ق، زاده شد و در زمان پدرش یزید، با او و پدرش بیعت شد و بجز عبد الله بن زبیر و مردم مکه، همه با او بیعت کردند. او چهل روز، یا سه یا چهار یا پنج ماه، خلیفه بود و آن گاه بر فراز منبر رفت و خود را از حکومت، برکنار نمود و از پدر و جدش و کارهای آن دو، اعلام برائت کرد. گفته شده که مسموم شد و گفته شده که با بیماری طاعون در دمشق در گذشت و همان جا دفن شد.

مسلمانان و نخستین مؤمن بود. او پسر عموی فرستاده پروردگار جهانیان و پدر یادگاران خاتم پیامبران بود. او کاری با شما کرد که می دانید و شما هم کاری با او کردید که منکرش نیستید، تا این که مرگش فرا رسید و در گرو عملش قرار گرفت.

سپس پدرم (یزید) زمام امور را به دست گرفت، در حالی که شایسته خلافت نبود. سوار بر مرکب هوسش شد و اشتباه خود را نیکو به حساب آورد و امیدش را زیاد کرد و آرزو، او را تباه ساخت و اجلس کوتاه شد. پس [کم کم] توانش اندک شد و زمانش به پایان رسید و در گورش قرار گرفت و گرفتار گناه و اسیر جرمش شد.

آن گاه معاویه (پسر یزید) گریست و گفت: «بزرگ ترین درد ما، این است که می دانیم جایگاه او، بد و بازداشتگاهش، زشت است. او عترت پیامبر خدا را کشت و حرمت حرم را ریخت و کعبه را سوزاند. من، عهده دار حکومت شما نیستم و زیر بار نتایج کارتان هم نمی روم. خودتانید و حکومت به خدا سوگند، اگر دنیا غنیمت است، ما از آن بهره برده ایم و اگر شر است، همین مقدار که خاندان ابو سفیان به آن رسیده اند، بسشان است!». (۱)

ص: ۸۷۳

۱- (۱) مَلِكٌ مُعَاوِيَةُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ - وَأُمُّهُ أُمُّ هَاشِمِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ - أَرْبَعِينَ يَوْمًا، وَقِيلَ: بَلْ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ، وَكَانَ لَهُ مِذْهَبٌ جَمِيلٌ، فَخَطَبَ النَّاسَ، فَقَالَ: أَمَّا بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَالشَّاءِ عَلَيْهِ، أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنَّا بُلِينَا بِكُمْ، وَبُلَيْتُمْ بِنَا، فَمَا نَجْهَلُ كِرَاهَتِكُمْ لَنَا، وَطَعْنَكُمْ عَلَيْنَا، أَلَا - وَإِنَّ حُدَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ نَزَعَ الْأَمْرَ مِنِّي كَانَ أَوْلَى بِهِ مِنْهُ فِي الْقَرَابَةِ بِرَسُولِ اللَّهِ، وَأَخِيقَ فِي الْإِسْلَامِ، سَابِقَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ، وَابْنَ عَمِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَأَبَا بَقِيَّةِ خَاتَمِ الْمُرْسَلِينَ، فَرَكِبَ مِنْكُمْ مَا تَعْلَمُونَ، وَرَكِبْتُمْ مِنْهُ مَا لَا تُنْكِرُونَ، حَتَّى أَتَيْتُهُ مَيْتَتُهُ وَصَارَ رَهْنًا بِعَمَلِهِ. ثُمَّ قَلَّدَ أَبِي وَكَانَ غَيْرَ خَلِيقٍ لِلْخَيْرِ، فَرَكِبَ هِيَوَاهُ، وَاسْتَحْسَنَ خَطَأَهُ، وَعَظَّمَ رَجَاؤَهُ، فَأَخْلَفَهُ الْأَمْلَ، وَقَصَرَ عَنْهُ الْأَجَلَ، فَقَلَّتْ مَنَعَتُهُ، وَانْقَطَعَتْ مُدَّتُهُ، وَصَارَ فِي حُفْرَتِهِ، رَهْنًا بِعَدْنِيهِ، وَأَسِيرًا بِجُرْمِهِ. ثُمَّ بَكَى، وَقَالَ: إِنَّ أَعْظَمَ الْأُمُورِ عَلَيْنَا عَلْمُنَا بِسُوءِ مَصْرَعِهِ، وَقُبْحِ مُنْقَلَبِهِ، وَقَدْ قَتَلَ عِتْرَةَ الرَّسُولِ، وَأَبَاحَ الْحُرْمَةَ، وَحَرَقَ الْكَعْبَةَ، وَمَا أَنَا الْمُتَقَلِّدُ أُمُورِكُمْ، وَلَا الْمُتَحَمِّلُ تَبِعَاتِكُمْ، فَشَأْنُكُمْ أَمْرُكُمْ، فَوَاللَّهِ، لَئِن كَانَتِ الدُّنْيَا مَغْنَمًا لَقَدْ نَلْنَا مِنْهَا حَظًّا، وَإِن تُكُنْ شَرًّا فَحَسْبُ آلِ أَبِي سُفْيَانَ مَا أَصَابُوا مِنْهَا ۗ ۷۱۵ (تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۵۴). [۱]

۷۱۳. تاریخ الطبری - به نقل از حارث بن کعب، از فاطمه دختر علی علیه السلام - یزید بن معاویه گفت: ای نَعْمَان بن بشیر! خانواده حسین را با امکاناتی که شایسته شان است، آماده کن و با آنها مردی شامی را که امین و مناسب است، بفرست و با او سپاه و کمک کارانی گسیل کن تا آنها را به مدینه ببرد.

آن گاه دستور داد که زنان را وارد اتاقی جداگانه کنند و در اختیار آنها، امکانات مورد نیازشان و برادرشان زین العابدین علیه السلام هم در همان اتاقی باشد که آنها در آن اند.

زنان، بیرون آمدند تا وارد خانه یزید شدند و از خاندان معاویه، هیچ زنی نبود، مگر این که از آنها استقبال نمود و در حالی که می گریست، بر حسین علیه السلام نوحه سرایی می کرد. در آن جا سه روز عزاداری برپا کردند. (۱)

۵/۳ مادر ابن زیاد

۷۱۴. الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابه) - به نقل از مغیره - :مرجانه (۲) به پسرش عبید الله بن زیاد گفت: ای پلید! پسر پیامبر خدا را کشتی؟! هرگز روی بهشت را

ص: ۸۷۴

۱- (۱) قَالَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ: يَا نَعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ، جَهِّزْهُمْ [أَيَّ عِيَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ] بِمَا يُصْلِحُهُمْ، وَابْعَثْ مَعَهُمْ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَمِينًا صَالِحًا، وَابْعَثْ مَعَهُ خِيَلًا وَأَعْوَانًا، فَيَسِيرَ بِهِمْ إِلَى الْمَدِينَةِ. ثُمَّ أَمَرَ بِالنِّسْوَةِ أَنْ يُنْزَلْنَ فِي دَارِ عَلِيٍّ حِدَاهُ، مَعَهُنَّ مَا يُصْلِحُهُنَّ، وَأَخُوهُنَّ مَعَهُنَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدَّارِ الَّتِي هُنَّ فِيهَا. قَالَ: فَخَرَجْنَ حَتَّى دَخَلْنَ دَارَ يَزِيدٍ، فَلَمْ تَبْقَ مِنْ آلِ مُعَاوِيَةَ امْرَأَةٌ إِلَّا اسْتَقْبَلَتْهُنَّ تَبْكِي وَتَنُوحُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَأَقَامُوا عَلَيْهِ الْمَنَاخَةَ ثَلَاثًا ۷۱۶ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۲، [۱] تاریخ دمشق: ج ۶۹ ص ۱۷۷).

۲- (۲) مرجانه، مادر عبید الله بن زیاد و همسر زیاد بن ابیه است. گفته شده که وی از شاه زادگان ایرانی بود که اسیر و به کنیزی گرفته شد.

۷۱۵. الکامل فی التاریخ: وقتی حسین علیه السلام کشته شد و سر او و سرهای یارانش، همراه با خولی بن یزید و حمید بن مسلم ازدی برای عید الله فرستاده شد، خولی دید که در کاخ، بسته است. به منزلش رفت و سر را در منزلش زیر تشتی گذاشت و به بسترش رفت و به زنش نوار، گفت: ثروت روزگار را برایت آورده ام. این، سر حسین است که در خانه با توست.

نوار گفت: وای بر تو! مردم، طلا- و نقره می آورند و تو سرِ پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را آورده ای! به خدا سوگند، هرگز سرم با سر تو در یک خانه جمع نخواهد شد. و از رخت خواب برخاست و به بیرون اتاق رفت.

نوار گفت: همین طور به نوری چشم دوخته بودم که همانند ستون از آسمان به سوی تشت، پرتوافشان بود و پرنده ای سپید را می دیدم که در کنارش پر می زد. (۲)

۷/۳ زنی از بنی بکر

۷۱۶. الملهوف - به نقل از حمید بن مسلم - وقتی سپاه به زنان امام حسین علیه السلام در خیمه هایش

ص: ۸۷۵

۱- (۱) قَالَتْ مَرَجَانَهُ لَابِنِهَا عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يَا حَبِيبُ! قَتَلْتَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لَا تَرَى الْجَنَّةَ أَيُّدًا ۷۱۷ (الطبقات الكبرى/الطبقه الخامسة من الصحابه: ج ۱ ص ۵۰۰ الرقم ۴۶۱، تهذيب التهذيب: ج ۱ ص ۵۹۴). [۱]

۲- (۲) لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْسَلَ رَأْسَهُ وَرُؤُوسَ أَصْحَابِهِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ مَعَ خَوْلِيِّ بْنِ يَزِيدَ وَحَمِيدِ بْنِ مُسْلِمِ الْأَرْدِيِّ، فَوَجَدَ خَوْلِيَّ الْقَصْرَ مُغْلَقًا، فَأَتَى مَنْزِلَهُ، فَوَضَعَ الرَّأْسَ تَحْتَ إِجَانِهِ فِي مَنْزِلِهِ، وَدَخَلَ فِرَاشَهُ، وَقَالَ لِامْرَأَتِهِ النَّوَارِ: جِئْتِكَ بِغَنَى الدَّهْرِ، هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ مَعَكَ فِي الدَّارِ. فَقَالَتْ: وَيْلَكَ! جَاءَ النَّاسُ بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَجِئْتُ بِرَأْسِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! وَاللَّهِ، لَا يَجْمَعُ رَأْسِي وَرَأْسَكَ بَيْتَ أَبَدًا، وَقَامَتْ مِنَ الْفِرَاشِ، فَخَرَجَتْ إِلَى الدَّارِ. قَالَتْ: فَمَا زِلْتُ أَنْظُرُ إِلَى نُورٍ يَسْطَعُ مِثْلَ الْعَمُودِ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْإِجَانَةِ، وَرَأَيْتُ طَيْرًا أبيضَ يُرْفَرُ حَوْلَهَا ۷۱۸ (الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۷۴، [۲] مشیر الأحزان: ص ۸۵).

یورش آورد و آنها را غارت می کرد، زنی از بنی بکر بن وائل را دیدم که با همسرش در سپاه عمر بن سعد بود. او شمشیری را برداشت و به سوی خیمه ها رفت و گفت: «ای خاندان بکر بن وائل! آیا دختران پیامبر خدا غارت می شوند [و شما کاری نمی کنید]؟! هیچ فرمانی جز از جانب خدا نیست. ای خونخواهان پیامبر خدا!» که همسرش او را گرفت و به خیمه اش باز گرداند.

(۱)

۸/۳ همسر مالک بن نسیر

۷۱۷. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: کندی آمد و بُرُئس را که از جنس خز بود، برداشت و وقتی آن را آورد تا زنش امّ عبد الله بشوید، زنش به وی گفت: آیا بُرُئس پسر دختر پیامبر خدا را غنیمت گرفته ای و به خانه من آورده ای؟! از پیش من برو. خدا گورت را پراز آتش کند!

دوستانش گفتند که دستان او خشکید و وضع فلاکتباری داشت تا این که مُرد. (۲)

ص: ۸۷۶

۱- (۱) رَأَيْتُ امْرَأَةً مِنْ بَنِي بَكْرِ بْنِ وَايِلٍ، كَانَتْ مَعَ زَوْجِهَا فِي أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَلَمَّا رَأَتْ الْقَوْمَ قَدِ اقْتَحَمُوا عَلَى نِسَاءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي فُسْطَاطِهِنَّ، وَهُمْ يَسْلُبُونَهُنَّ، أَخَذَتْ سَيْفًا، وَأَقْبَلَتْ نَحْوَ الْفُسْطَاطِ، وَقَالَتْ: يَا آلَ بَكْرِ بْنِ وَايِلٍ! أَتَسْلُبُ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ؟! لَا- حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، يَا لثَارَاتِ رَسُولِ اللَّهِ! فَأَخَذَهَا زَوْجُهَا، فَرَدَّهَا إِلَى رَحْلِهِ ۷۱۹ (الملهوف: ص ۱۸۰، مثير الأحزان: ص ۷۷).

۲- (۲) جَاءَ الْكِنْدِيُّ، فَأَخَذَ الْبُرُنْسَ، وَكَانَ مِنْ خَزٍّ، فَلَمَّا قَدِمَ بِهِ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَى امْرَأَتِهِ امّ عبد الله لِيُغَيِّبَهُ مِنَ الدَّمِ، قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: أَتَسْلُبُ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ بُرُنْسَهُ وَتُدْخِلُ بَيْتِي؟! اخْرُجْ عَنِّي، حَشَا لِلَّهِ قَبْرَكَ نَارًا! وَذَكَرَ أَصْحَابُهُ أَنَّهُ يَبْسُتُ يَدَاهُ، وَلَمْ يَزَلْ فَقِيرًا بِأَسْوَأِ حَالٍ إِلَى أَنْ مَاتَ ۷۲۰ (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۵؛ [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۳). [۲]

۷۱۸. تاریخ الطبری - به نقل از عبد الله بن عوف بن احمر ازدی - وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد و ابن زیاد از اردوگاهش نُخَیله بازگشت و وارد کوفه شد، شیعیان به سرزنش خود و اظهار پشیمانی پرداختند و متوجه شدند که خطای بزرگی مرتکب شده اند که حسین علیه السلام را دعوت کردند تا یاری اش کنند؛ اما [پس از آمدن،] رهاش کردند و او در کنار آنها کشته شد و کمکش نکردند. نیز احساس کردند که ننگ و گناهشان در کشتن حسین علیه السلام، جز با کشتن قاتلان او و یا با کشته شدن در این راه، قابل شستشو نیست. (۱)

۷۱۹. الملهوف - پس از سخنرانی امام زین العابدین علیه السلام - از هر سو، صدای مردم، بلند شد که به همدیگر می گفتند: هلاک شدید و ندانستید! (۲)

ص: ۸۷۷

۱- (۱) لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَجَعَ ابْنُ زِيَادٍ مِنْ مَعْسَكِرِهِ بِالنُّخَيْلَةِ، فَدَخَلَ الْكُوفَةَ، تَلَاقَتِ الشَّيْعَةُ بِالتَّلَاوُمِ وَالتَّنَادُمِ، وَرَأَتْ أَنَّهَا قَدْ أَخْطَأَتْ خَطَأً كَبِيراً بِجُدْعَائِهِمُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّصْرَةِ، وَتَرَكَهُمْ إِجَابَتَهُ، وَمَقْتَلَهُ إِلَى جَانِبِهِمْ لَمْ يَنْصُرُوهُ، وَرَأَوْا أَنَّهُ لَا يُغَسِّلُ عَارُهُمْ وَالْإِيْثْمَ عَنْهُمْ فِي مَقْتَلِهِ إِلَّا بِقَتْلِ مَنْ قَتَلَهُ أَوْ الْقَتْلِ فِيهِ ۷۲۱ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۵۵۲، [۱] الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۶۲۴). [۲]

۲- (۲) اِرْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: هَلَكْتُمْ وَمَا تَعْلَمُونَ ۷۲۲ (الملهوف: ص ۱۹۹).

۷۲۰. الأمالی، مفید - به نقل از ابو هیتاج عبد الله بن عامر - وقتی خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به مدینه رسید،... ما هرگز زن و مرد گریانی را بیشتر از آنچه آن روز دیدیم، ندیده بودیم. (۱)

۷۲۱. تذکره الخواص: واقدی گفت: وقتی سر حسین علیه السلام و اسیران به مدینه رسیدند، هیچ کس در مدینه نمآند، جز این که با ناله می گریست. (۲)

ص: ۸۷۸

۱ - (۱) لَمَّا أَتَى نَعِيُّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْمَدِينَةِ... فَمَا رَأَيْنَا بَاكِياً وَلَا - بَاكِئَةً أَكْثَرَ مِمَّا رَأَيْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ ۷۲۳ (الأمالی، مفید: ص ۳۱۹، الأمالی، طوسی: ص ۸۹ ش ۱۳۹). [۱]

۲ - (۲) قَالَ الْوَاقِدِيُّ: لَمَّا وَصَلَ الرَّأْسُ [أَيَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] إِلَى الْمَدِينَةِ وَالسَّبَايَا، لَمْ يَبْقَ بِالْمَدِينَةِ أَحَدٌ، وَخَرَجُوا يَضْجُونَ بِالْبُكَاءِ ۷۲۴ (تذکره الخواص: ص ۲۶۷). [۲]

یزید بن معاویه بن ابی سفیان- که مادرش میسون، دختر بجدل کلبی بود- در سال ۲۵ یا ۲۶ هجری، متولد شد و در سال ۶۴ هجری، به هلاکت رسید.

وی که مجرم اصلی در فاجعه خونبار کربلا بود، تنها سه سال پس از این فاجعه، در ۳۸ سالگی با ننگ آمیزترین مرگ ها، از دنیا رفت و با مرگش، حکومت ننگین خاندان ابوسفیان نیز پایان یافت.

گزارش ها، در باره علمت مرگ ناگهانی یزید، مختلف اند؛ امیرا مورخان، اتفاق نظر دارند که افراط در می گساری و بدمستی، موجب هلاکت او گردید. برخی گفته اند: وی هنگام رقص و در حال بدمستی به زمین خورد و مغزش متلاشی گردید. برخی، گاز گرفته شدن توسط میمونش را که با وی بازی می کرد، و برخی، کثرت می گساری و قی کردن پیاپی آن را عامل هلاکت او ذکر کرده اند.

همچنین گزارش شده که صورت او پس از مرگ، همچون قیر، سیاه شد و با ظاهری چون باطنش، به عالم آخرت منتقل گردید. گفتنی است که عباسیان، در سال های نخست حکومتشان، قبرهای یزید، معاویه و عبد الملک بن مروان را نبش کردند و استخوان های باقی مانده آنان را آتش زدند.

۷۲۲. أخبار الدول و آثار الأول: یزید در ماه ربیع اول سال ۶۴، در کنار حوران (۱) مُرد و جنازه اش به دمشق، منتقل شد. برادرش خالد-و گفته اند: پسرش معاویه-بر او نماز خواند و در قبرستان باب الصغیر، دفن شد و گورش اکنون زیاله دانی است. (۲)

۷۲۳. کامل الزیارات -به نقل از عبد الرحمان غنوی-: به خدا سوگند، یزید ملعون، زود مجازات شد و پس از کشتن امام حسین علیه السلام، از آنچه در پی اش بود، لذتی نبرد و ناگهانی و غافلگیرانه مُرد. مست خوابید و صبح به مرده تبدیل شد و [جسدش] چنان تغییر یافته بود که گویی قیرمالی شده است. او به صورت تأسفباری مرده بود. (۳)

۲/۵ عید الله بن زیاد

ابو حفص عید الله بن زیاد، در سال ۳۳ یا ۳۹ هجری به دنیا آمد. پدرش، زیاد بن ابیه بود که داستان تغییر یافتن نسب او و الحاقش به ابو سفیان توسط معاویه، مشهور است. (۴) مادر عید الله نیز زنی مجوسی به نام مرجانه فرزند یکی از پادشاهان فارس بود که از زیاد، جدا شد و با مردی کافر به نام شیرویه ازدواج کرد و عید الله در خانه او پرورش یافت.

ص: ۸۸۰

۱- (۱) حوران، منطقه بزرگی از توابع دمشق و در سمت جنوب آن است که روستاها و کشتزارهای زیادی دارد.
۲- (۲) مات یزید فی شهر ربیع الأول سنه أربع وستین بذات الجنب بحوران، وحمل إلى دمشق، وصلى عليه أخوه خالد-وقيل: ابنه معاوية-ودفن بمقبره باب الصغیر، وقبره الآن مرثله ۷۲۵ (أخبار الدول [۱] و آثار الأول: ج ۲ ص ۱۴).
۳- (۳) فَوَ اللّٰهِ، لَقَدْ عَوَّجِلَ الْمَلْعُونُ يَزِيدُ، وَلَعَمَّ يَتَمَتَّعَ بَعْدَ قَتْلِهِ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] بِمَا طَلَبَ، وَلَقَدْ اخْتَدَ مُعَافَصَةً، بَاتَ سَكَرَانَ، وَأَصْبَحَ مَيِّتًا، مُتَغَيِّرًا كَأَنَّهُ مَطْلِيٌّ بِقَارٍ، اخْتَدَ عَلَى أَسْفِ ۷۲۶ (کامل الزیارات: ص ۱۳۲ ح ۱۴۹، [۲] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۳۶ ح ۲۷). [۳]

۴- (۴) شرح مفصّل جریان تولّد او بر فراش عید ثقفی و ادّعیای ابو سفیان را نسبت به او، در دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام (ج ۱۳ ص ۲۰۳) [۴] آورده ایم.

ابن زیاد، در جوانی به سیاست و قدرت، دست یافت. او هوش سیاسی و به تعبیر دیگر، جرئت و قساوت خود را - که از پدرش به ارث برده بود - در راه مقاصد شیطانی بنی امیه به کار می گرفت. ابن زیاد در زمان معاویه، به حکومت بصره منصوب شد و پس از معاویه، یزید، او را در همان منصب، ابقا کرد و برای مقابله با امام حسین علیه السلام با مشورت سِرجونِ نصرانی، فرمانداری کوفه را نیز به وی وا گذارد.

در حادثه کربلا همه جنایت ها، به دستور مستقیم عیید الله تحقّق یافت، چنان که پس از یزید، بیشترین نقش را در این فاجعه دردناک داشت. او پس از واقعه کربلا نیز در کمال سفاکی، اعتراض های عراقیان را سرکوب نمود؛ اما سرانجام و پس از مرگ یزید، در حالی که بر حسب نقل، چهار هزار و پانصد نفر از شیعیان با وضعی فجیع در زندان او بودند، در برابر نافرمانی و شورش بصریان، تاب نیاورد و ذلیلانه فرار کرد.

اندکی بعد، وی در روز دهم محرم سال ۶۷ هجری - یعنی تنها شش سال بعد و درست، در همان روزی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده بود - با سپاه ابراهیم بن مالک اشتر، در خازر (در پنج فرسنگی موصل در شمال عراق)، درگیر و به وسیله او کشته شد. در این جنگ سخت که با پیروزی ابراهیم اشتر همراه بود، افزون بر ابن زیاد، بسیاری از فرماندهان جنایتکار و سپاهیان شام، به هلاکت رسیدند. ابراهیم، بدن ابن زیاد را سوزاند و سرش را برای مختار ثقفی فرستاد و او نیز سرش را روانه حجاز نمود تا امام زین العابدین علیه السلام و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را خوشحال کند.

۷۲۴. تذکره الخواص - به نقل از ابن جریر، در بیان وقایع پس از کشته شدن ابن زیاد - پسر اشتر، سر ابن زیاد را برای مختار فرستاد. مختار در قصر نشست و سرها در برابرش گذاشته شدند. او هم آنها را در همان جایی انداخت که سر حسین علیه السلام و یارانش گذاشته شده بود. مختار، سر ابن زیاد را در همان جایی آویزان کرد که سر حسین علیه السلام آن جا آویزان شده بود و در روز بعد، آن را با دیگر سرها در حیاط قصر انداخت. (۱)

ص: ۸۸۱

۱- (۱) بَعَثَ ابْنُ الْأَشْتَرِ بِرَأْسِ ابْنِ زِيَادٍ إِلَى الْمُخْتَارِ، فَجَلَسَ فِي الْقَصْرِ، وَأَلْقَيْتِ الرَّؤُوسَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَلْقَاهَا فِي الْمَكَانِ الَّذِي وُضِعَ فِيهِ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ، وَنَصَبَ الْمُخْتَارُ رَأْسَ ابْنِ زِيَادٍ فِي الْمَكَانِ الَّذِي نَصَبَ فِيهِ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ أَلْقَاهُ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي فِي الرَّحْبَةِ مَعَ الرَّؤُوسِ ۷۲۷ (تذکره الخواص: ص ۲۸۶. [۱] نیز، ر. ک: المحبّر: ص ۴۹۱).

۷۲۵. المعجم الكبير - به نقل از عبد الملك بن عمير - بر عید الله بن زیاد وارد شدم، در حالی که سر حسین بن علی علیه السلام در برابرش بر روی سپری قرار داشت. به خدا سوگند، طولی نکشید که بر مختار وارد شدم و دیدم سر عید الله بن زیاد بر روی سپر است. (۱)

۷۲۶. سنن الترمذی - به نقل از عماره بن عمیر - وقتی سر عید الله بن زیاد و یارانش را آوردند، آنها را در ایوان مسجد بر روی هم چیدند. پیش آنها که رفتم، [شنیدم که برخی] می گفتند: «آمد، آمد!» که ناگهان ماری آمد و در میان سرها گشت تا این که داخل بینی عید الله بن زیاد شد. مدتی ماند و بعد بیرون آمد و ناپدید شد. آن گاه گفتند: «آمد، آمد!» و آن مار، این کار را دو یا سه بار انجام داد. (۲)

۷۲۷. رجال الکشی - به نقل از عمر بن علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام - وقتی سر عید الله بن زیاد و عمر بن سعد، نزد امام زین العابدین علیه السلام آورده شد، ایشان به سجده افتاد و فرمود: «ستایش، خدایی را که انتقام مرا از دشمنانم گرفت! خدا به مختار، جزای خیر بدهد!». (۳)

۷۲۸. تاریخ یعقوبی - پس از هلاکت عید الله بن زیاد به دست مختار در سال ۶۷ هجری -:

ص: ۸۸۲

۱- (۱) دَخَلْتُ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَإِذَا رَأَسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُدَّامَهُ عَلَى تُرْسٍ، فَوَاللَّهِ، مَا لَبِثْتُ إِلَّا قَلِيلًا - حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى الْمُخْتَارِ، فَإِذَا رَأَسُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ عَلَى تُرْسٍ ۷۲۸ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۲۵ الرقم ۲۸۷۷، البدايه و النهايه: ج ۸ ص ۱۹۶). [۱]

۲- (۲) لَمَّا جَاءَ بِرَأْسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَأَصْحَابِهِ، نُضِدَّتْ فِي الْمَسْجِدِ فِي الرَّحْبَةِ، فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِمْ وَهُمْ يَقُولُونَ: قَدْ جَاءَتْ، قَدْ جَاءَتْ، فَمَاذَا حَيَّةٌ قَدْ جَاءَتْ تَخَلُّ الرُّؤُوسَ حَتَّى دَخَلَتْ فِي مَنْخَرِي عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَمَكَثْتُ هُنَيْهَةً، ثُمَّ خَرَجْتُ، فَذَهَبَتْ حَتَّى تَغَيَّبَتْ، ثُمَّ قَالُوا: قَدْ جَاءَتْ، قَدْ جَاءَتْ، فَفَعَلْتَ ذَلِكَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا ۷۲۹ (سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۶۰ ح ۳۷۸۰، المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۳ ح ۲۸۳۲).

۳- (۳) إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا اتَى بِرَأْسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَرَأْسِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ: فَخَرَّ سَاجِدًا، وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْرَكَ لِي ثَارِي مِنْ أَعْدَائِي، وَجَزَى اللَّهُ الْمُخْتَارَ خَيْرًا ۷۳۰ (رجال الکشی: ج ۱ ص ۳۴۱ ح ۲۰۳، [۲] رجال ابن داوود: ص ۲۷۷).

مختار، سر عیید الله بن زیاد را به وسیله مردی از خویشانش برای امام زین العابدین علیه السلام در مدینه فرستاد و به او گفت: بر در خانه علی بن الحسین علیه السلام بیاست و هر گاه دیدی درهای خانه باز و مردم وارد شدند، این، همان زمان بار عام است. تو هم وارد شو.

فرستاده مختار به در خانه امام زین العابدین علیه السلام آمد و وقتی درها باز شدند و مردم برای غذا خوردن وارد شدند، او با صدای بلند اعلام کرد: ای اهل بیت نبوت و معادن رسالت و مکان های فرود آمدن فرشتگان و جایگاه های نزول وحی! من فرستاده مختار بن ابی عبید هستم. سر عیید الله بن زیاد، همراه من است.

در خانه های بنی هاشم، هیچ زنی نبود، مگر این که صدا به ناله بلند کرد. فرستاده مختار، وارد شد و سر عیید الله را بیرون آورد. وقتی امام زین العابدین علیه السلام آن را دید، فرمود: «خداوند، او را از رحمتش دور کند و به آتش ببرد!».

برخی گفته اند: امام زین العابدین علیه السلام، از روزی که پدرش کشته شد، هرگز خندان دیده نشد، مگر در آن روز. ایشان شتری داشت که از شام، میوه می آورد. وقتی سر عیید الله بن زیاد آورده شد، دستور داد که میوه ها در میان اهالی مدینه توزیع شوند و زنان خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، شانه به سر زدند و مو رنگ کردند. از زمانی که حسین بن علی علیه السلام کشته شده بود، زنی شانه نزده و مو رنگ نکرده بود. (۱)

ص: ۸۸۳

۱- (۱) وَجَهَ [المُخْتَارُ] بِرَأْسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْمَدِينَةِ مَعَ رَجُلٍ مِنْ قَوْمِهِ، وَقَالَ لَهُ: قِفْ بِيَابِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِذَا رَأَيْتَ أَبْوَابَهُ قَدْ فُتِحَتْ وَدَخَلَ النَّاسُ، فَذَكَكَ الْوَقْتُ الَّذِي يَوْضَعُ فِيهِ طَعَامُهُ، فَادْخُلْ إِلَيْهِ. فَجَاءَ الرَّسُولُ إِلَى بَابِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا فُتِحَتْ أَبْوَابُهُ، وَدَخَلَ النَّاسُ لِلطَّعَامِ، نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ، وَمَعِدَنَ الرَّسَالَةِ، وَمَهْبَطَ الْمَلَائِكَةِ، وَمَنْزِلَ الْوَحْيِ! أَنَا رَسُولُ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، مَعِيَ رَأْسُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَلَمْ تَبَقْ فِي شَيْءٍ مِنْ دُورِ بَنِي هَاشِمٍ امْرَأَةً إِلَّا صَيَّرْتَهَا، وَدَخَلَ الرَّسُولُ، فَأَخْرَجَ الرَّأْسَ، فَلَمَّا رَأَاهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَبْعَدَهُ اللَّهُ إِلَى النَّارِ. وَرَوَى بَعْضُهُمْ: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُرْضَاحِكًا يَوْمًا قَطُّ مُنْذُ قُتِلَ أَبُوهُ، إِلَّا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَأَنَّهُ كَانَ لَهُ إِبْلٌ تَحْمِلُ الْفَاكِهَةَ مِنَ الشَّامِ، فَلَمَّا أَتَى بِرَأْسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، أَمَرَ بِتِلْكَ الْفَاكِهَةِ، فَفَرَّقَتْ فِي أَهْلِ الْمَدِينَةِ، وَامْتَشَطَتْ نِسَاءُ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاخْتَضَّ بَنٌ، وَمَا امْتَشَطَتْ امْرَأَةٌ وَلَا اخْتَضَبَتْ مُنْذُ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۷۳۱ (تاريخ يعقوبی: ج ۲ ص ۲۵۹).

[۱]

ابو حفص عمر بن سعد بن ابی وقاص، سرکرده سپاه عیید الله بن زیاد در رویارویی با امام حسین علیه السلام بوده است. در سال تولد وی، اختلاف است. او در خانواده ای قُرشی و نسبتاً مهم به دنیا آمد؛ اما از همان آغاز جوانی، هوای ریاست در سر داشت و پدرش را سزاوارترین کس به خلافت می دانست.

ابن سعد، مجرم شماره سوم فاجعه کربلا بود و فرماندهی عملیات را در کربلا به عهده داشت. وی به طمع مُلک ری، فریفته وعده های دروغین ابن زیاد شد و به جنایت های بزرگی دست یازید که ننگ آن برای همیشه، دامنگیر او و خانواده اش گشت.

عمر بن سعد چنان که امام حسین علیه السلام پیشگویی کرده بود - به خواسته خود، یعنی حکومت بر مُلک ری نرسید و ناکام در کوفه ماند، تا آن که در قیام مختار به کیفر دنیوی خود رسید.

عمر بن سعد در قیام مختار، به شدت، هراسان شد. از این رو، به وسیله عبد الله بن جعده بن هُبیره از مختار، امان نامه گرفت؛ اما مختار، امان نامه را ماهرانه و دوپهلوی تنظیم نمود و در اولین فرصت، بهانه ای به دست آورد و یکی از یاران خود را به نام ابو عمره، برای دستگیری او روانه کرد. ابو عمره نیز در درگیری با عمر بن سعد، او را با شمشیر به قتل رساند و سرش را در لباسش نهاد و به حضور مختار آورد.

مختار، سر عمر بن سعد را به پسر او، حفص، نشان داد و از او پرسید: آیا او را می شناسی؟ حفص، پاسخ مثبت داد و کلمه استرجاع (أنا لله) بر زبان راند و گفت: زندگی پس از او فایده ندارد! مختار نیز گفت: راست گفتی! تو پس از او زندگی

نخواهی کرد. و دستور داد او را کشتند و چون سر او را در کنار سر پدرش نهادند، مختار گفت: این، در مقابل حسین و این، در مقابل علی بن الحسین، هر چند مساوی نیستند!

مختار سپس سر آن دو را به مدینه نزد محمد بن حنفیه فرستاد.

گفتنی است که در سال وقوع این حوادث، اختلاف است؛ ولی به نظر می‌رسد -چنان که طبری گزارش کرده-، کشته شدن عمر بن سعد، در اوایل نهضت مختار، یعنی سال ۶۶ هجری، اتفاق افتاده است. (۱)

۷۲۹. الإرشاد - به نقل از عبد الله بن شریک عامری - من از یاران امام علی علیه السلام می‌شنیدم که هر وقت، عمر بن سعد از در مسجد وارد می‌شد، می‌گفتند: این، کشته حسین بن علی است. و این، پیش از کشته شدن امام حسین علیه السلام بود. (۲)

۷۳۰. الإرشاد - به نقل از سالم بن ابی حفصه - عمر بن سعد به امام حسین علیه السلام گفت: ای ابا عبد الله! در اطراف ما، افراد سفیهی هستند که می‌پندارند من تو را می‌کشم.

امام حسین علیه السلام به او فرمود: «آنان سفیه نیستند؛ بلکه عاقل اند؛ اما آنچه مایه روشنی چشم من است، این است که تو پس از من، گندم عراق را به مدت بسیار کمی خواهی خورد». (۳)

۷۳۱. الأخبار الطوال: شمر بن ذی الجوشن و عمر بن سعد و محمد بن اشعث و برادرش قیس بن اشعث، وقتی خبر شورش مردم بر مختار و سر باز زدن از فرمان او را شنیدند، به کوفه آمدند. آنان در طول حکومت مختار، از مختار، فراری بودند؛ چون فرماندهان جنگ با حسین علیه السلام بودند. آنان با مردم کوفه همراه شدند و زمام امور مردم

ص: ۸۸۵

۱- (۱) ر.ک: تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۶۲.

۲- (۲) كُنْتُ أَسْمَعُ أَصْحَابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ - يَقُولُونَ: هَذَا قَاتِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَذَلِكَ قَبْلَ قَتْلِهِ بِزَمَانٍ ۷۳۲ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۱، [۱] كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۲۱). [۲]

۳- (۳) قَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنَّ قَبْلَنَا نَاسًا سَفِيهَاءَ يَزْعُمُونَ أَنِّي أَقْتُلُكَ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُمْ لَيْسُوا بِسَفِيهَاءَ، وَلَكِنَّهُمْ حُلَمَاءَ، أَمَا إِنَّهُ يَقَرُّ عَيْنِي أَلَّا تَأْكُلَ بَرَّ الْعِرَاقِ بَعْدِي إِلَّا قَلِيلًا ۷۳۳ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۲؛ [۳] تاريخ دمشق: ج ۴۵ ص ۴۸).

را بر عهده گرفتند.

دو گروه، آماده نبرد شدند. کوفیان، همگی در جَبَانَه الحَشَّاشین گرد آمدند. مختار به سوی آنها حرکت کرد و درگیر شدند....

به مختار، خبیر رسید که شَبِث بن رَبِیع و عمرو بن حَجْرَج و محمّد بن اشعث با عمر بن سعد، به همراه گروهی از اشراف کوفه، راه بصره را پیش گرفته اند [و فرار می کنند]. وی مردی از نزدیکان خود به نام ابو قَلُوص شَبامی را با سپاهی در پی آنان فرستاد. او در منطقه مَذار به آنها رسید. آنها با او (ابو قَلُوص) درگیر شدند و ساعتی با وی جنگیدند و شکست خوردند و عمر بن سعد به دست او افتاد و بقیه فرار کردند. او عمر بن سعد را نزد مختار آورد.

مختار گفت: ستایش، خدایی را که تو را در دسترس قرار داد! به خدا سوگند، دل های خاندان محمّد را با ریختن خونت تسکین می دهم. ای کیسان! گردنش را بزن. او هم گردن عمر بن سعد را زد و سرش را گرفت و به مدینه نزد محمّد بن حنفیه فرستاد. (۱)

۷۳۲. الدعوات: وقتی مختار، سر عمر بن سعد - که بر او لعنت باد - را برای امام زین العابدین علیه السلام فرستاد، به پیکش گفت: به هیچ کس مگو که چه همراه داری، تا سفره غذا

ص: ۸۸۶

۱- (۱) إِنَّ شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ، وَعُمَرَ بْنَ سَعِدٍ، وَمُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ، وَأَخَاهُ قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ قَدِمُوا الْكُوفَةَ عِنْدَمَا بَلَغَهُمْ خُرُوجُ النَّاسِ عَلَى الْمُخْتَارِ وَخَلَعُهُمْ طَاعَتَهُ، وَكَانُوا هُرَابًا مِنَ الْمُخْتَارِ طَوْلَ سُلْطَانِهِ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا الرُّؤَسَاءَ فِي قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَصَارُوا مَعَ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَتَوَلَّوْا أَمْرَ النَّاسِ، وَتَأَهَّبَ الْفَرِيقَانِ لِلْحَرْبِ، وَاجْتَمَعَ أَهْلُ الْكُوفَةِ جَمِيعًا فِي جَبَانَةِ الْحَشَّاشِينَ، وَزَحَفَ الْمُخْتَارُ نَحْوَهُمْ، فَمَا قَاتَلُوا.... وَبَلَغَ الْمُخْتَارُ: أَنَّ شَبِثَ بْنَ رَبِيعٍ، وَعَمْرَو بْنَ الْحَجْرَجِ، وَمُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ مَعَ عُمَرَ بْنَ سَعِدٍ قَدِ أَخَذُوا طَرِيقَ الْبَصْرَةِ فِي أَنْاسٍ مَعَهُمْ مِنْ أَشْرَافِ أَهْلِ الْكُوفَةِ، فَأَرْسَلَ فِي طَلَبِهِمْ رَجُلًا مِنْ خَاصَّتِهِ يُسَمَّى أَبَا الْقَلُوصِ الشُّبَامِيَّ فِي جَرِيدِهِ خَيْلٍ، فَلَحِقَهُمْ بِنَاحِيَةِ الْمِذَارِ، فَوَاقَعُوهُ، وَقَاتَلُوهُ سَاعَةً، ثُمَّ انْهَزَمُوا، وَوَقَعَ فِي يَدِهِ عُمَرُ بْنُ سَعِدٍ، وَنَجَا الْبَاقُونَ، فَأَتَى بِهِ الْمُخْتَارُ. فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَمَكَّنَ مِنْكَ، وَاللَّهِ، لَأَشْفِيَنَّ قُلُوبَ آلِ مُحَمَّدٍ بِسَيْفِكَ دَمِكَ، يَا كَيْسَانَ، اضْرِبْ عُنُقَهُ. فَضَرَبَ عُنُقَهُ، وَأَخَذَ رَأْسَهُ، فَبَعَثَ بِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ، إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ ۷۳۴ (الأخبار الطوال: ص ۳۰۰. [۱] نیز، ر.ك: تاريخ دمشق: ج ۴۵ ص ۵۸).

پهن شود.

او وارد شد و سفره، پهن شده بود. امام زین العابدین علیه السلام [پس از دیدن سرِ عمر بن سعد] به سجده افتاد و گریست و گریه اش را طول داد. آن گاه نشست و فرمود: «ستایش، خدایی را که انتقام خون مرا پیش از درگذشتم گرفت!». (۱)

۴/۵ شمر بن ذی الجوشن

ابو سابعه شمر بن ذی الجوشن (۲) ضباب بن کلاب بن ربیع بن عامر بن صعصعه بن معاویه بن بکر بن هوازن بن منصور، از نقش آفرینان اصلی جنایات کربلاست. او زشت رو (۳) و زشت کردار بود.

شمر در جنگ صفین، همراه امام علی علیه السلام با امویان جنگید و حتی مجروح گشت؛ اما پس از آن، دچار سوء عاقبت شد و به هواداران آنان پیوست. گواهی وی بر ضد حُجر بن عدی، موجب شهادت این مرد بزرگ در مرج عذرا گردید. او همچنین در پراکندن کوفیان از اطراف مسلم، نقشی مؤثر داشت و در واقعه کربلا موجب شد که ابن زیاد، پیشنهاد عمر بن سعد را نپذیرد و خود، مأموریت ابلاغ پیام تهدیدآمیز عیید الله به عمر بن سعد را - که دستور یورش همه جانبه به امام حسین علیه السلام و یارانش، یا واگذاری فرماندهی به شمر بود - به عهده گرفت. البته پس از آن که عمر بن سعد، خود، فرماندهی جنگ با امام علیه السلام را پذیرفت، شمر، فرمانده جناح

ص: ۸۸۷

۱- (۱) لَمَّا بَعَثَ الْمُخْتَارُ بِرَأْسِ عُمَرَ بْنِ سَعْدِ بْنِ عَدِيِّ اللَّعْنَةُ إِلَيْهِ، وَقَالَ: لَا تُعْلِمَ أَحَدًا مَا مَعَكَ حَتَّى يَضَعَ الْعِدَاءَ. فَدَخَلَ وَقَدْ وُضِعَتْ الْمَائِدَةُ، فَخَرَّ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاجِدًا، وَبَكَى وَأَطَالَ الْبُكَاءَ، ثُمَّ جَلَسَ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْرَكَ لِي بِئَارِي قَبْلَ وَفَاتِي ۷۳۵ (الدعوات: ص ۱۶۲ ح ۴۴۹، نیز، ر. ک: العلل، ابن حنبل: ج ۱ ص ۱۳۳ ح ۱۱).

۲- (۲) در نام ذی الجوشن، اختلاف است. برخی، او را شُرَحْبِيل، برخی، عثمان بن نَوْفَل و برخی، اوس بن اعور دانسته اند (الإصابة: ج ۲ ص ۳۴۲. [۱] نیز، ر. ک: تهذيب الكمال: ج ۸ ص ۵۲۴).

۳- (۳) او مبتلا به پیسی بوده است.

چپ سپاه شد.

شمر، هنگامی که جنگ تن به تن امام حسین علیه السلام را در اوج تنهایی و بی یآوری دید و متوجه شد که نمی توان امام علیه السلام را در جنگ تن به تن از پای در آورد، فرمان داد که پیادگان و تیراندازان و سوارکاران، به یکباره بر ایشان یورش برند. نیز پس از آن که امام علیه السلام بر زمین افتاد و خولی از بریدن سر ایشان هراسید، بنا بر برخی از گزارش ها شمر بود که از اسب به پایین آمد و سر مبارک امام علیه السلام را از پیکر، جدا کرد و آن را به وسیله خولی برای عمر بن سعد فرستاد.

شمر همچنین به غلامش دستور داد تا همسر عبد الله بن عمیر کلبی را به شهادت برساند. نیز در حمله به خیمه ها، سوء قصد به جان امام زین العابدین علیه السلام و بردن اسیران و سرهای مطهر شهیدان از عراق به سوی دربار شام، نقش اصلی را به عهده داشت.

جنایات شمر به حدی بود که امام حسین علیه السلام، او را نفرین نمود. وی در جریان قیام مختار، مجبور به فرار شد؛ اما در میان راه و در صحرای سوزان میان کوفه و بصره، گرفتار شد و در زد و خوردی کوتاه، زخمی گردید و بر طبق گزارش هایی، در همان جا به قتل رسید. گزارش دیگری هم می گوید: او را اسیر کردند و به سوی مختار فرستادند. مختار هم او را گردن زد و جنازه او را در روغن جوشان انداخت.

۷۳۳. الملهوف: شمر بن ذی الجوشن - که خدا لعنتش کند - به خیمه امام حسین علیه السلام یورش برد و با نیزه به آن کوبید و آن گاه گفت: آتش بیاورید تا خیمه را با ساکنانش آتش بزنم!

امام حسین علیه السلام به او فرمود: «ای پسر ذی الجوشن! تو آتش می خواهی تا خانواده مرا بسوزانی؟! خدا به آتش بسوزاندت!». (۱)

۷۳۴. میزان الاعتدال - به نقل از ابو اسحاق - شمر با ما نماز می خواند و پس از نماز

ص: ۸۸۸

۱- (۱) إِنَّ شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ لَعَنَهُ اللَّهُ حَمَلَ عَلَى فُسْطَاطِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَطَعَنَهُ بِالرُّمْحِ، ثُمَّ قَالَ: عَلَيَّ بِالنَّارِ احْرِقْهُ عَلَيَّ مَنْ فِيهِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ ذِي الْجَوْشَنِ، أَنْتَ الدَّاعِي بِالنَّارِ لِتُحْرِقَ عَلَيَّ أَهْلِي! أَحْرَقَكَ اللَّهُ بِالنَّارِ ۷۳۶ (الملهوف: ص ۱۷۳، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۴). [۱]

می گفت: خداوندا! تو می دانی که من انسانی شریفم. پس مرا ببامرز.

گفتم: چگونه خدا تو را ببامرز، در حالی که در کشتن پسر پیامبر خدا، دست داشتی؟

گفت: وای بر تو! پس چه کار می کردیم؟! فرماندهان ما به ما دستوری دادند و ما هم سرپیچی نکردیم. اگر سرپیچی می کردیم، بدتر از این خران آبکش بودیم.

گفتم: این، عذر زشتی است. فرمانبری، فقط در کار خیر، مجاز است. (۱)

۷۳۵. الأمالی، طوسی - به نقل از مدائنی، از روایانش -: مختار، شمر بن ذی الجوشن را خواست. شمر به بیابان گریخت. خبر فرار او را به ابو عمره رساندند. ابو عمره با تعدادی از یارانش در پی شمر روان شد و او با آنها جنگ سختی کرد و زخمی شد و همین باعث ناتوانی او گردید، تا این که ابو عمره او را دستگیر کرد و برای مختار فرستاد.

مختار، گردن او را زد و روغنی را در دیگی به جوش آورد و شمر را در آن انداخت و بدنش آتش و لاش شد و از هم و ارفت.

یکی از وابستگان خاندان حارثه بن مُضَرَّب، سر و صورت او را زیر پا انداخت و لگد کرد. (۲)

ص: ۸۸۹

۱- (۱) كَانَ شِمْرٌ يُصَلِّي مَعَنَا، ثُمَّ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي شَرِيفٌ فَاعْفِرْ لِي. قُلْتُ: كَيْفَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ وَقَدْ أَعْنَتَ عَلَى قَتْلِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالَ: وَيَحْكُكَ! فَكَيْفَ نَصْنَعُ؟ إِنَّ أَمْرَاءَنَا هُوَ لَاءِ أَمْرُونَا بِأَمْرِ فَلَمْ نُخَالِفْهُمْ، وَلَوْ خَالَفْنَا هُمْ كُنَّا شَرًّا مِنْ هَذِهِ الْحُمْرِ السُّقَاهِ. قُلْتُ: إِنَّ هَذَا لَعُدْوٌ قَبِيحٌ، فَإِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ ۷۳۷ (میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۲۸۰، لسان المیزان: ج ۳ ص ۱۵۲).

۲- (۲) طَلَبَ الْمُخْتَارُ شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ، فَهَرَبَ إِلَى الْبَادِيَةِ، فَسَعَى بِهِ إِلَى أَبِي عَمْرَةَ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ مَعَ نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَقَاتَلَهُمْ قِتَالًا شَدِيدًا، فَأَثَخَتْهُ الْجِرَاحُ، فَأَخَذَهُ أَبُو عَمْرَةَ أَسِيرًا وَبَعِثَ بِهِ إِلَى الْمُخْتَارِ، فَضَرَبَ عُنُقَهُ، وَأَعْلَى لَهُ دُهْنًا فِي قِدْرٍ وَقَدَفَهُ فِيهَا فَتَفَسَّخَ، وَوَطِئَ مَوْلَى لِحَارِثَةَ بْنِ مُضَرَّبٍ وَجْهَهُ وَرَأْسَهُ ۷۳۸ (الأمالی، طوسی: ص ۲۴۴ الرقم ۴۲۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۳۸ الرقم ۲). [۲]

ابو عبد الرحمان حُصَيْن بن نُمَيْر بن نائل كِنْدِي سَيِّكُونِي، از اهالی حِمص (از شهرهای مهمّ شام) و امير آن بود. او در جنگ صَفِين، فرماندهی لشکر حِمص را در سپاه معاويه به عهده داشت. او از شخصیت های بارز حکومت بنی امیه و فرمانده نگهبانان و معاون ابن زیاد بود و از سوی ابن زیاد، مناطق قادسیه، حَفَّان و قُطْقَطَانَه را زیر نظر داشت.

او عامل دستگیری قیس بن مُسَهَر (فرستاده امام حسین علیه السلام) و عبد الله بن یَقَطْر بود. حُصَيْن، در کربلا حضور داشت و روز عاشورا، فرماندهی تیراندازان لشکر عمر بن سعد را به عهده داشت و با تیراندازانش، یاران امام علیه السلام را تیرباران کرد و اسبان آنها را کشت و زمینه را برای یورش نهایی و گروهی سپاه ابن سعد به سپاه امام علیه السلام فراهم کرد.

حُصَيْن، شخصاً در برخی درگیری ها شرکت داشت و در شهادت حبيب بن مُظَاهَر، نقش داشت. او همان کسی است که در روز عاشورا به امام علیه السلام تیراندازی کرد و تیر به دندان های شریف ایشان خورد و بدین ترتیب، مانع آب خوردن امام علیه السلام شد. حُصَيْن، پس از پایان جنگ، هفده سر را با افراد تحت فرمانش به کوفه برد.

وی پس از واقعه کربلا- نیز در واقعه حَزّه، جانشین مُسَلَم بن عُقْبَه، فرمانده خونریز سپاه جنایتکار شام، در مدینه شد و پس از مرگ او، سپاه را به سمت مکه سوق داد و در درگیری اش با عبد الله بن زبیر، کعبه را به آتش کشید. سپس به عراق بازگشت و در سرکوب «قیام تَوَائِبِین» به رهبری سلیمان بن صُرَدِ خُزَاعِي، شرکت جست.

او، سرانجام پس از قیام مختار، در جنگ با ابراهیم بن مالک اشتر- که از سران سپاه مختار بود- کشته شد. ابراهیم، جسد او را سوزاند و سرش را برای مختار به کوفه و سپس برای ابن زبیر به مکه فرستاد. سر او را در مکه و مدینه آویزان کردند تا عبرت دیگران باشد.

گفتنی است که برخی از جنایت های یاد شده، در تعدادی از منابع، به حُصَیْن بن تمیم بن اسامه بن زُهَیر بن دُرَید تمیمی، نسبت داده شده است. در این باره باید گفت که امکان ندارد این شخص، با شخصی که ما شرح حال او را بازگو می کنیم (حُصَیْن بن نُمَیر)، یکی باشد و احتمال دارد که نام او دستکاری یا تصحیف شده باشد، یا در نسبت دادن جنایت ها، خَلَطُ صورت گرفته باشد. آنچه مسلم است، این است که حُصَیْن بن نُمَیر، یکی از فرماندهان اصلی و تَرَازِ اَوَّل سپاه بنی امیّه در جنگِ صَفَیْن، واقعه عاشورا، واقعه حَرّه، حادثه مَکّه و نیز جنگ با تَوّابین و مختارِ ثقفی بوده است.

۶/۵ عمرو بن حجاج

عمرو بن حجاج بن عبد الله بن عبد العزیز بن کعب مَدَحِجِی زُبَیدی، از سران کوفه و شوهر خواهر هانی بن عروه بود. وی از جمله کسانی بود که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و ایشان را به کوفه دعوت کرد؛ ولی پس از اندک زمانی، تغییر موضع داد و از یاران ابن زیاد شد، تا جایی که ابن زیاد، او را به فرماندهی جناح راست سپاه عمر بن سعد در کربلا برگزید. او در کربلا با سوارانش، آب را بر امام حسین علیه السلام و یارانش بست و با عبّاس علیه السلام جنگید و در روز عاشورا سپاهش را بر ضدّ امام حسین علیه السلام تحریک کرد.

او راه چیره شدن بر یاران دلیر و جنگجوی امام حسین علیه السلام را سنگباران کردن آنان و تاختن یکباره بر آنها، و نه مبارزه و درگیری تن به تن دانست و این نقشه را با موافقت عمر بن سعد، عملی ساخت و خود با لشکرش بر جناح چپ لشکر امام علیه السلام که فرماندهی آن با مُسلم بن عَوْسَجَه بود - یورش برد و مسلم در این یورش، نقش بر زمین شد.

عمرو بن حجاج در روز عاشورا به امام حسین علیه السلام توهین کرد و ایشان را «خارجی (خارج شده از دین)» نامید. او پس از واقعه عاشورا، از جمله حاملان سرهای شهدا به

کوفه بود.

عمرو، سرانجام، در قیام مختار، فرار کرد و بنا به گزارشی، به نفرین امام حسین علیه السلام گرفتار شد و از شدت تشنگی، در بیابان، هلاک گردید و بنا به گزارشی دیگر، در دو راهی کوفه و بصره ناپدید شد و دیگر هیچ کس، او را ندید.

۷۳۶. البدایه و النهایه: یاران عمر بن سعد، مانع دستیابی یاران حسین علیه السلام به آب شدند. در گردان آنان، عمرو بن حجاج بود و حسین علیه السلام آنها را به دچار شدن به تشنگی، نفرین کرد. این مرد، از شدت تشنگی مُرد. (۱)

۷۳۷. الأخبار الطوال: عمرو بن حجاج - که از سران قاتلان حسین علیه السلام بود - گریخت و قصد عزیمت به بصره را داشت که از سرزنش بصریان ترسید و راهش را به سوی سَراف، کج کرد. ساحل نشینان، به وی گفتند: از پیش ما برو که ما از مختار، بیمناکیم.

او هم از پیش آنها رفت و آنان خود را سرزنش کردند و گفتند: کار بدی کردیم!

پس عده ای از آنها سوار بر مرکب هایشان در جستجوی وی برآمدند تا وی را برگردانند؛ ولی او وقتی آنها را از دور دید، گمان کرد که یاران مختارند. پس به بی راهه ای در ریگستان، به جایی به نام بَیضه روی آورد و این، در هوایی بسیار داغ بود. بَیضه در میان آبادی های بنی کلب و بنی طی قرار داشت. او در آن جا اندکی خوابید و تشنگی، او و همراهانش را از پای در آورد. (۲)

ص: ۸۹۲

۱- (۱) وَجَعَلَ أَصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يَمْنَعُونَ أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنَ الْمَاءِ، وَعَلَى سَرِيهِ مِنْهُمْ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ، فَدَعَا عَلَيْهِمُ بِالْعَطَشِ، فَمَاتَ هَذَا الرَّجُلُ مِنْ شِدَّةِ الْعَطَشِ ۷۳۹ (البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۱۷۵). [۱]

۲- (۲) وَهَرَبَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ - وَكَانَ مِنْ رُؤَسَاءِ قَتْلِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ - يُرِيدُ الْبَصْرَةَ، فَخَافَ السَّمَاتَةَ، فَعَدَلَ إِلَى سَرَافٍ. فَقَالَ لَهُ أَهْلُ الْمَاءِ: اِرْحَلْ عَنَّا، فَإِنَّا لَا نَأْمَنُ الْمُخْتَارَ. فَارْتَحَلَ عَنْهُمْ، فَتَلَاوَمُوا وَقَالُوا: قَدْ أَسْنَا. فَرَكِبَتْ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ فِي طَلَبِهِ لِيُرْدُوهُ، فَلَمَّا رَأَوْهُمْ مِنْ بَعِيدٍ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مِنْ أَصْحَابِ الْمُخْتَارِ، فَسَلَكُوا الرَّمْلَ فِي مَكَانٍ يُدْعَى الْبَيْضَةَ، وَذَلِكَ فِي حِمَارِهِ الْقَيْظِ، وَهِيَ فِيمَا بَيْنَ بِلَادِ كَلْبٍ وَبِلَادِ طَيِّبٍ، فَقَالَ فِيهَا، فَقَتَلَهُ وَمَنْ مَعَهُ الْعَطَشُ ۷۴۰ (الأخبار الطوال: ص ۳۰۳). [۲]

احبش بن مرثد بن علقمه بن سَلامه حَضْرَمِي - که در برخی منابع از او به «أَخْنَس» یاد می کنند- از سواران سپاه عمر بن سعد و از جمله ده نفری است که به درخواست عمر بن سعد، بر بدن مبارک امام حسین علیه السلام اسب تاختند. بنا بر گزارشی، احبش، همان کسی است که عمامه امام حسین علیه السلام را به غارت بُرد.

پس از واقعه عاشورا، او در صحنه جنگ، ایستاده بود که تیری از کمان، رها شد- و پرتاب کننده اش معلوم نشد- و به وی خورد و قلبش را شکافت و مُرد.

۸/۵ اسحاق بن حیوه حَضْرَمِي

اسحاق بن حیوه حَضْرَمِي، از سوارانی است که داوطلبانه به دعوت عمر بن سعد، بر پیکر پاک امام حسین علیه السلام اسب تاختند. او همچنین پیراهن امام علیه السلام را به غارت برد و چون آن را پوشید، به پیسی مبتلا شد و مویش ریخت. مختار ثقفی، او را دستگیر کرد و دستور داد بر بدنش اسب تاختند تا به هلاکت رسید.

۷۳۸. تاریخ الطبری - به نقل از حمید بن مسلم - عمر بن سعد در میان یارانش بانگ زد که: چه کسی حاضر است بر بدن حسین، اسب بتازد؟

ده نفر، اعلام آمادگی کردند و از جمله، اسحاق بن حیوه حَضْرَمِي بود و او همان کسی است که پیراهن حسین علیه السلام را کند و بعدها به پیسی مبتلا شد. (۱)

ص: ۸۹۳

۱- (۱) إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ نَادَى فِي أَصْحَابِهِ: مَنْ يَتَدَبُّ لِلْحُسَيْنِ وَيُوْطِئُهُ فَرَسَهُ؟ فَانْتَدَبَ عَشْرَةٌ، مِنْهُمْ: إِسْحَاقُ بْنُ حَيْوَةَ الْحَضْرَمِيُّ، وَهُوَ الَّذِي سَلَبَ قَمِيصَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَبَرِصَ بَعْدُ ۷۴۱ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۴، [۱] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۰). [۲]

بَجْدَل، از قبیله کلب، همان کسی است که پس از شهادت امام حسین علیه السلام انگشت ایشان را برای در آوردن انگشتر ایشان، برید. از این رو، وقتی به وسیله مختار دستگیر شد، دست و پایش را بریدند و رهایش کردند تا در خونش بغلتد و هلاک شود. اطلاعات دیگری از زندگی وی در دست نیست.

بحر بن کعب، همان کسی است که در روز عاشورا، دست عبد الله پسر امام حسن علیه السلام را در آغوش عمویش امام حسین علیه السلام قطع کرد. وی از کسانی است که در غارت لباس امام حسین علیه السلام نقش داشتند.

۷۳۹. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف - سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم برایم نقل کرد که وقتی حسین علیه السلام در میان سه یا چهار تن از یاران خود تنها ماند، شلواری محکم بافت خواست تا برایش بیاورند که [آوردند و] چشم نواز بود و بافت محکم یمانی داشت. آن را پاره کرد و شکافت که کسی آن را [بعد از شهادتش] از تنش بیرون نیاورد. کسی از یارانش به ایشان گفت: خوب است زیر آن هم شلوار کی بپوشید. فرمود: «آن، لباس خواری است. برای من چنان لباسی شایسته نیست».

وقتی حسین علیه السلام کشته شد، بحر بن کعب، همان شلوار را به غارت بُرد و ایشان را برهنه رها کرد.

عمرو بن شعیب، به نقل از محمد بن عبد الرحمان به من خبر داد که: دو دست بحر بن کعب در زمستان، آب می داد و در تابستان، همانند چوب، خشک می شد. (۱)

ص: ۸۹۴

۱- (۱) حدیثی سلیمان بن ابی راشد عن حمید بن مسلم: لَمَّا بَقِيَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ثَلَاثَةِ رَهْطٍ أَوْ أَرْبَعَةٍ، دَعَا بِسِرَاوِيلٍ مُّحَقَّقَةٍ، يُلْمَعُ فِيهَا الْبَصِيرُ يَمَانِيٌّ مُّحَقَّقٌ، فَفَزَرَهُ وَنَكَتَهُ لِكَيْلَا- يُسَلِّبَهُ. فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: لَوْ لَبِسْتَ تَحْتَهُ ثُبَانًا! قَالَ: ذَلِكُ ثَوْبٌ مَيِّدٌ، وَلَا يَتَّبِعِي لِي أَنْ أَلْبَسَهُ. قَالَ: فَلَمَّا قُتِلَ أَقْبَلَ بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ، فَسَلِّبَهُ إِيَّاهُ، فَتَرَكَهُ مُجَرَّدًا. قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ: فَحَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ شُعَيْبٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّ يَدَيِ بَحْرِ بْنِ كَعْبٍ كَانَتَا فِي الشِّتَاءِ تَنْضَحَانِ الْمَاءَ، وَفِي الصَّيْفِ تَيْبَسَانِ كَأَنَّهُمَا عَوْدٌ ۷۴۲ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۱، [۱] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۸). [۲]

۱۱/۵ بشر بن سَوط

ابو اسماء بشر بن سَوط هَمْدانی قابضی، از قبیله هَمْدان و از مشارکت کنندگان در به شهادت رساندن عبد الرحمان بن عقیل است. در برخی از ادعیه و زیارت نامه ها، قتل پسر دیگر عقیل، یعنی جعفر بن عقیل نیز به وی نسبت داده شده است که او را با پرتاب تیری کشت؛ اما در متون تاریخی، عبد الله بن عروه خثعمی و یا نام مشابه آن، قاتل جعفر، معرفی شده است. به هر حال، در قیام مختار، بشر به وسیله عبد الله بن کامل، دستگیر و سرش با ذلت تمام، بریده شد.

۱۲/۵ تمیم بن حُصین

تمیم بن حُصین، از قبیله فزار و جزو سوارانی بود که از سپاه عمر بن سعد برای جنگ تن به تن، گام جلو نهاد و با لحنی شماتت آمیز، آب فرات و تَلَأُو آن را به رخ سپاه تشنه امام حسین علیه السلام کشید. از این رو، امام حسین علیه السلام او را نکوهید و وی را از اهل دوزخ شمرد و نفرین کرد که تشنه کشته شود. بر اثر دعای امام علیه السلام، بلافاصله چنان عطشی بر او مسلط شد که از اسب افتاد و زیر سُم سواران، له شد و مُرد.

۱۳/۵ حَرْمَلَه بن کاهل

حرملة از قبیله بنی اسد و از تیراندازان سپاه عمر بن سعد بود. او در روز عاشورا، با

پرتاب تیر، طفل شیرخوار امام حسین علیه السلام را در آغوش پدر به شهادت رساند. وی قاتل عبد الله بن حسن نیز معرفی شده است. او همچنین در شهادت عباس بن علی علیه السلام نقش داشت و حامل سر ایشان به کوفه بود.

حرمه، بر اثر جنایت هایش به عقوبت دنیوی دچار شد و در پایان عمر نیز در قیام مختار، دستگیر شد. به فرمان مختار، دست و پای او را قطع کردند و سپس، او را در آتش سوزاندند.

۷۴۰. الأمامی، طوسی - به نقل از منهل بن عمرو - وقتی از مکه بر می گشتم، بر امام زین العابدین علیه السلام وارد شدم. به من فرمود: «ای منهل! حرمه بن کاهل اسدی، چه می کند؟».

گفتم: او در کوفه زنده بود که من آمدم.

امام علیه السلام دستانش را کامل بالا آورد و فرمود: «خداوندا! داغی آهن را بر او بچشان. خداوندا! داغی آهن را بر او بچشان. خداوندا! داغی آهن را بر او بچشان.»

به کوفه آمدم. مختار، پیروز شد و امور را به دست گرفت، و او دوست من بود. من چند روزی در خانه ام بودم تا این که رفت و آمد مردم، تمام شد. سوار بر مرکب شدم و به سوی مختار رفتم. او را در بیرون خانه اش دیدم.

گفت: ای منهل! در دوران حکومت ما، پیش ما نیامدی و برای آن، به ما شادباش نگفتی و در آن با ما همکاری نکردی؟

به او اطلاع دادم که در مکه بودم و اکنون آمده ام. با او قدم زدیم و حرف زدیم تا به کناس (محلّه بنی اسد) رسیدیم. مختار ایستاد، گویی که در انتظار چیزی است. جای حرمه بن کاهله، به مختار، اطلاع داده شده بود و او کسی را در پی حرمه فرستاده بود. مدتی نگذشت که گروهی آمدند که پا بر زمین می کوبیدند و نیز گروهی که می دویدند، تا این که گفتند: ای امیر! مژده باد که حرمه بن کاهل، دستگیر شد!

طولی نکشید که او را آوردند. وقتی مختار به حرمه نگاه کرد، گفت: ستایش، خداوندی راست که تو را در دسترس قرار داد!

آن گاه گفت: جَلَّاد، جَلَّاد!

جَلَّادی آوردند. مختار به وی گفت: دستانش را قطع کن. پس دستانش قطع شد.

آن گاه به او گفت: پاهایش را قطع کن. پاهایش هم قطع شد.

آن گاه گفت: آتش، آتش!

آتش و نی هایی را آوردند و حرمله را در آن انداختند و آتش با او شعله کشید.

گفتم: سبحان الله!

به من گفت: ای منْهال! تسبیح گفتن، خوب است؛ اما تو برای چه تسبیح گفتی؟

گفتم: ای امیر! در این سفرم، هنگامی که از مکه بر می گشتم، بر علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام وارد شدم. به من فرمود: «ای منْهال! حرمله بن کاهل اسدی، چه می کند؟».

گفتم: در کوفه زنده بود که من آمدم. پس دستانش را کاملاً بالا آورد و فرمود: «خداوندا! داغی آهن را به او بیچشان. خداوندا! داغی آهن را به او بیچشان. خداوندا! داغی آهن را به او بیچشان».

مختار به من گفت: از علی بن الحسین شنیدی که این را می گفت؟

گفتم: به خدا سوگند، شنیدم که چنین می گفت.

مختار از مرکبش پیاده شد و دو رکعت نماز خواند و سجده ای طولانی به جا آورد و سوار که شد، حرمله سوخته بود. با هم سوار شدیم و حرکت کردیم و به مقابل خانه ام رسیدیم. گفتم: ای امیر! اگر صلاح بدانی، تشریف فرما شوی و بر من منت بگذاری و نزد من فرود آیی و از غذای من بخوری.

مختار گفت: ای منْهال! به من می گویی که علی بن الحسین علیه السلام چهار دعا کرد و خداوند، آن را به دست من به اجابت رساند و آن گاه مرا دعوت به خوردن می کنی؟! امروز، روز روزه است، برای سپاس گزاری از خدای عزوجل، به خاطر توفیقی که به من داد که این کار را بکنم.

حکیم بن طفیل، یکی از کسانی است که در روز عاشورا، به سوی امام حسین علیه السلام تیراندازی کردند، هر چند که به ادعای خودش، تیرش به پیراهن امام علیه السلام اصابت کرد

ص: ۸۹۸

۱- (۱) دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُنْصِرِفِي مِنْ مَكَّةَ، فَقَالَ لِي: يَا مِنْهَالُ، مَا صَنَعَ حَرْمَلَهُ بِنُ كَاهِلِهِ الْأَسِيدِي؟ فَقُلْتُ: تَرَكْتُهُ حَيًّا بِالْكَوْفَةِ. قَالَ: فَرَفَعَ يَدَيْهِ جَمِيعًا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ، اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ، اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ النَّارِ. قَالَ الْمِنْهَالُ: فَقَدِمْتُ الْكَوْفَةَ، وَقَدْ ظَهَرَ الْمُخْتَارُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، وَكَانَ لِي صِدِيقًا، قَالَ: فَكُنْتُ فِي مَنْزِلِي أَيَّامًا، حَتَّى انْقَطَعَ النَّاسُ عَنِّي، وَرَكِبْتُ إِلَيْهِ، فَلَقِيْتُهُ خَارِجًا مِنْ دَارِهِ. فَقَالَ: يَا مِنْهَالُ، لَمْ تَأْتِنَا فِي وَلَايَتِنَا هَذِهِ، وَلَمْ تُهَنِّئْنَا بِهَا، وَلَمْ تَشْرِكْنَا فِيهَا؟! فَأَعْلَمْتُهُ أَنِّي كُنْتُ بِمَكَّةَ، وَأَنِّي قَدْ جِئْتُكَ الْآنَ، وَسَايِرْتُهُ وَنَحْنُ نَتَخَيَّرُ، حَتَّى أَتَى الْكِنَاسَ، فَوَقَفَ وَقُوفًا كَأَنَّهُ يَنْتَظِرُ شَيْئًا، وَقَدْ كَانَ اخْبِرَ بِمَكَانِ حَرْمَلَةَ بْنِ كَاهِلِهِ، فَوَجَّهَ فِي طَلَبِهِ، فَلَمَّ نَلَبَثُ أَنْ جَاءَ قَوْمٌ يَرْكُضُونَ وَقَوْمٌ يَسْتَدُونَ، حَتَّى قَالُوا: أَيُّهَا الْأَمِيرُ، الْبِشَارَةُ، قَدْ أَخَذَ حَرْمَلَهُ بِنُ كَاهِلِهِ، فَمَا لِبِشَانِ أَنْ جِئَ بِهِ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ الْمُخْتَارُ، قَالَ لِحَرْمَلَةَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَكَّنَنِي مِنْكَ. ثُمَّ قَالَ: الْجَزَارَ الْجَزَارَ! فَأَتَيْتُ بِجَزَارٍ، فَقَالَ لَهُ: اقْطَعْ يَدَيْهِ، فَقَطَعْتَاهُ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: اقْطَعْ رَجْلَيْهِ، فَقَطَعْتَاهُ. ثُمَّ قَالَ: النَّارَ النَّارَ! فَأَتَيْتُ بِنَارٍ وَقَصَبٍ، فَأَلْقَيْتُ عَلَيْهِ، وَاشْتَعَلَتْ فِيهِ النَّارُ. فَقُلْتُ: شَيْبَحَانَ اللَّهُ! فَقَالَ لِي: يَا مِنْهَالُ! إِنَّ التَّسْبِيحَ لِحَسَنٍ، فَفِيمَ سَبَّحْتَ؟ فَقُلْتُ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! دَخَلْتُ فِي سَفَرَتِي هَذِهِ مُنْصِرِفِي مِنْ مَكَّةَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَقَالَ لِي: يَا مِنْهَالُ، مَا فَعَلَ حَرْمَلَهُ بِنُ كَاهِلِهِ الْأَسِيدِي؟ فَقُلْتُ: تَرَكْتُهُ حَيًّا بِالْكَوْفَةِ. فَرَفَعَ يَدَيْهِ جَمِيعًا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ، اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ، اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ النَّارِ. فَقَالَ لِي الْمُخْتَارُ: أَسَمِعْتَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ هَذَا؟ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ، لَقَدْ سَمِعْتُهُ قَالَ: فَتَنَزَلَ عَن دَائِبَتِهِ وَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، فَأَطَالَ السُّجُودَ، ثُمَّ قَامَ فَزَكَبَ، وَقَدْ احْتَرَقَ حَرْمَلَهُ، وَرَكِبْتُ مَعَهُ وَسِرْنَا، فَحَازَيْتُ دَارِي، فَقُلْتُ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُشَرِّفَنِي وَتُكْرِمَنِي وَتُنزِلَ عِنْدِي وَتَحْرِمَ بَطْعَامِي. فَقَالَ: يَا مِنْهَالُ! تُعَلِّمَنِي أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ دَعَا بِأَرْبَعِ دَعَوَاتٍ، فَأَجَابَهُ اللَّهُ عَلَى يَدِي، ثُمَّ تَأْمُرَنِي أَنْ أَكُلَ! هَذَا يَوْمٌ صَوْمٌ شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَا فَعَلْتُهُ بِتَوْفِيقِهِ. حَرْمَلَهُ هِيَ الَّذِي حَمَلَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ۷۴۳ (الأمالي، طوسی: ص ۲۳۸ ح ۴۲۳، [۱] كشف الغمّه: ج ۲ ص ۳۲۴).

و به ایشان زینانی نرساند. پس از شهادت امام علیه السلام نیز، او جزو ده نفری بود که بر پیکر مطهر ایشان اسب تاختند.

همچنین گزارش شده که او در به شهادت رساندن عباس بن علی علیه السلام، شرکت داشت و لباس ایشان را پس از شهادتش به غارت برد. این گزارش، با متن زیارت نامه عباس علیه السلام - که او را در شمار قاتلان ایشان آورده - همخوان است، چنان که با سنت عرب در ملکیت لباس جنگجو، همخوان است؛ زیرا آن را متعلق به کسی می دانستند که صاحب آن را به قتل رسانده است. از این رو، آن گاه که در قیام مختار دستگیر شد، مردم به او هجوم بردند و او را عریان کرده، دسته جمعی، او را هدف تیر قرار دادند و به هلاکت رساندند.

۷۴۱. تاریخ الطبری - به نقل از موسی بن عامر، در باره حوادث سال ۶۶ هجری - سپس مختار، عبد الله بن کامل را در پی حکیم بن طفیل طایبی سنبسی - که لباس عباس بن علی علیه السلام را غارت کرده و تیری را هم به سوی حسین علیه السلام پرتاب نموده بود؛ ولی می گفت: «تیر من، به پیراهن حسین اصابت کرد؛ ولی به او آسیبی نرساند!» - فرستاد.

عبدالله بن کامل به دنبال او رفت و وی را دستگیر کرد و آورد. خانواده اش به سراغ عیدی بن حاتم رفتند و از او کمک خواستند. او با آنها همراه شد و با عبدالله بن کامل، حرف زد. عبد الله گفت: من در باره او اختیاری ندارم و تصمیم، با امیر مختار است.

عدی گفت: پس من به نزد او (مختار) می آیم.

عبد الله گفت: بیا که [إن شاء الله] موفق شوی.

عدی به سمت مختار به راه افتاد. مختار، شفاعت او را در باره عدی ای از قومش که در جَبَانَةُ السَّبْع (۱) گرفتار شده بودند و در باره حسین علیه السلام و خاندانش، چیزی نگفته بودند، پذیرفت.

ص: ۸۹۹

۱- (۱) جَبَانَةُ، به بیابان گفته می شود و کوفیان، گورستان را نیز جَبَانَةُ می نامند. در کوفه، مکان هایی به این نام بود و به نام قبيله ها اضافه می شد، از جمله جَبَانَةُ السَّبْع که داستان مختار در آن، مشهور است (معجم البلدان: ج ۲ ص ۹۹). [۱]

شیعیان به ابن کامل گفتند: می ترسیم که امیر، میانجیگریِ عدی بن حاتم را در باره این پلید بپذیرد، در حالی که او آن جنایتی را انجام داده که می دانی. بگذار ما او را بکشیم.

عبد الله گفت: این شما و این هم حکیم!

وقتی او را - که کتف بسته بود - به دار العنزین رساندند، هدف تیر قرارش دادند و به او گفتند: لباس پسر علی را غارت کردی؟! به خدا سوگند، لباست را می کنیم، در حالی که زنده ای و نگاه می کنی.

پس لباسش را کردند و آن گاه به وی گفتند: به حسین علیه السلام تیر انداختی و او را هدف تیرت قرار دادی و گفتی: «تیر من به پیراهن او اصابت کرد؛ ولی به خود او آسیب نرساند!». ما هم تو را تیرباران می کنیم، همان گونه که تو تیر انداختی و هر مقدار از آن تیرها به تو اصابت کرد، تو را بس است.

آن گاه دست جمعی تیر انداختند و از آنها تیرهای فراوانی به وی اصابت کرد و مرده بر زمین افتاد. (۱)

ص: ۹۰۰

۱- (۱) ثُمَّ إِنَّ الْمُخْتَارَ بَعَثَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَامِلٍ [۱] إِلَى حَكِيمِ بْنِ طَفِيلِ الطَّائِيِّ السَّنْبِسِيِّ، وَقَدْ كَانَ أَصَابَ سَيْلَبَ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَمَى حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ، فَكَانَ يَقُولُ: تَعَلَّقَ سَهْمِي بِسِرْبَالِهِ وَمَا ضَرَّهُ. فَأَتَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَامِلٍ، [۲] فَأَخَذَهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ بِهِ، وَذَهَبَ أَهْلُهُ، فَاسْتَعَاثُوا بِعَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ، فَلَحِقَهُمْ فِي الطَّرِيقِ، فَكَلَّمَ عَبْدَ اللَّهِ بْنُ كَامِلٍ [۳] فِيهِ، فَقَالَ: مَا إِلَيَّ مِنْ أَمْرِهِ شَيْءٌ إِنَّمَا ذَلِكَ إِلَى الْأَمِيرِ الْمُخْتَارِ. قَالَ: فَإِنِّي آتِيهِ. قَالَ: فَأَتَاهُ رَاشِدًا. فَمَضَى عَدِيُّ نَحْوَ الْمُخْتَارِ، وَكَانَ الْمُخْتَارُ قَدْ شَفَعَهُ فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِهِ أَصَابَهُمْ يَوْمَ جَبَانَةِ السَّبْعِ لَمْ يَكُونُوا نَطَقُوا بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ وَلَا أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَقَالَتِ الشَّيْعَةُ لِابْنِ كَامِلٍ: [۴] إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُشَفِّعَ الْأَمِيرُ عَدِيَّ بْنَ حَاتِمٍ فِي هَذَا الْحَبِيثِ، وَلَهُ مِنَ الذَّنْبِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، فَدَعْنَا نَقْتُلَهُ. قَالَ: شَأْنُكُمْ بِهِ. فَلَمَّا انْتَهَوْا بِهِ إِلَى دَارِ الْعَنْزِيِّينَ وَهُوَ مَكْتُوفٌ نَصِيْبُهُ غَرَضًا، ثُمَّ قَالُوا لَهُ: سَيْلَبْتُ ابْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثِيَابَهُ، وَاللَّهِ لَنَسْلُبَنَّ ثِيَابَكَ وَأَنْتَ حَتَّى تَنْظُرَ. فَتَزَعُوا ثِيَابَهُ. ثُمَّ قَالُوا لَهُ: رَمَيْتَ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَتَّخَذْتَهُ غَرَضًا لِنَيْلِكَ، وَقُلْتَ: تَعَلَّقَ سَهْمِي بِسِرْبَالِهِ وَلَمْ يَضُرَّهُ، وَإِيْمُ اللَّهِ، لَنَرْمِيَنَّكَ كَمَا رَمَيْتَهُ بِنَبَالٍ مَا تَعَلَّقَ بِحُكِّكَ مِنْهَا أَجْزَاكَ. قَالَ: فَرَمَيْتُهُ رَشْقًا وَاحِدًا، فَوَقَعَتْ بِهِ مِنْهُمْ نِبَالٌ كَثِيرَةٌ، فَخَرَّ مَيِّتًا ۷۴۴ (تاريخ الطبري: ج ۶ ص ۶۲).

[۵] نیز، ر. ک: أنساب الأشراف: ج ۶ ص ۴۰۷. [۶]

خولی بن یزید اصبحی ایادی دارمی، در شمار سپاه و تیراندازان عمر بن سعد بود. در زیارت نامه شهدا و منابع تاریخی، به او نسبت داده شده که تیرهایی را به سوی عثمان (پسر امیر مؤمنان علیه السلام و برادر ابو الفضل العباس) پرتاب کرد و او بر اثر تیر وی و تیر دیگری که شخصی از قبیله بنی ابان پرتاب کرد، به شهادت رسید.

وی را قاتل جعفر بن علی علیه السلام هم شمرده اند؛ اما بیشتر منابع تاریخی، کشته شدن جعفر بن علی را به هانی بن ثبیت حضرمی نسبت داده اند.

خولی، در شهادت امام حسین علیه السلام و بریدن سر مبارک ایشان نیز دست داشت. او به همراه حمید بن مسلم ازدی، سر مبارک امام حسین علیه السلام را برای عبید الله بن زیاد به کوفه برد. او شب هنگام به کوفه رسید و سر امام علیه السلام را در خانه اش گذاشت و چون همسرش از ماجرا باخبر شد، با وی دشمن گشت. از این رو، در قیام مختار، وقتی مأموران مختار، وارد خانه خولی شدند، وی مخفیگاه او را به آنان نشان داد.

مأموران، خولی را دستگیر کردند و او را به سوی مختار می بردند که مختار، آنها را از میانه راه برگرداند و فرمان داد که او را در خانه خودش بکشند.

پس از کشته شدن خولی، مختار، جسد او را آتش زد و آن قدر ماند تا جنازه اش به خاکستر تبدیل شد و سپس باز گشت.

۷۴۲. تاریخ الطبری - به نقل از موسی بن عامر - مختار، مُعَاذ بن هانی بن عَیْدِی کِنْدِی، برادرزاده حُجْر، و نیز ابو عَمْرَه، فرمانده نگهبانانش را اعزام کرد. آنان رفتند و خانه خولی بن یزید اصبحی را که سر حسین علیه السلام را همراه خود آورد، محاصره کردند.

او در خروجی خانه پنهان شد. مُعَاذ به ابو عَمْرَه دستور داد که خانه را جستجو کنند. زن خولی، به سوی آنان رفت. آنها به وی گفتند: همسرت کجاست؟

گفت: نمی دانم کجاست. و با دست به خروجی اشاره کرد. آنان وارد شدند و او را

پیدا کردند، در حالی که روی سرش سبد خرمایی گذاشته و زیر آن، پنهان شده بود. پس او را بیرون کشیدند.

مختار در کوفه گردش می کرد و سپس در پی یارانش روان شد، که ابو عمره، پیکی را به سوی او فرستاد. مختار در کنار خانه ابو بلال از پیک، استقبال کرد - و عبد الله بن کامل هم با مختار بود. پیک، ماجرا را به مختار گفت و مختار به سمت آنان به راه افتاد و آنان از او استقبال کردند. مختار، خولی را برگرداند و او را در کنار خانواده اش کشت و آتشی خواست و خولی را با آتش سوزاند و از پیش او نرفت تا به خاکستر تبدیل شد. آن گاه باز گشت.

زن خولی، عیوف دختر مالک بن نهار بن عقرب، از طایفه خَضْرَمُوت بود و از وقتی خولی، سر حسین علیه السلام را آورد، با او دشمن شده بود. (۱)

۱۶/۵ رُشید، غلام عبید الله بن زیاد

رُشید، غلام ابن زیاد و قاتل هانی بن عروه بوده است. در قیام مختار، او به همراه ابن زیاد با لشکر ابراهیم بن مالک اشتر، رو به رو شد و با آنها در کنار رودخانه خازر جنگید. در این جنگ، عبد الرحمان بن حُصَین مرادی - که از سپاهیان ابراهیم بن اشتر بود - او را دید و چون شنید که مردم گفتند: «این، کشنده هانی است»، با نیزه اش به وی

ص: ۹۰۲

۱- (۱) بَعَثَ [المُخْتَارُ] مُعَاذَ بْنَ هَانِي بْنِ عَيْدِيٍّ الْكِنْدِيِّ ابْنَ أَخِي حُجْرٍ، وَبَعَثَ أَبَا عَمْرَةَ صَاحِبَ حَرَسِهِ، فَسَارُوا حَتَّى أَحَاطُوا بِعِدَارِ خَوْلِيٍّ بْنِ يَزِيدِ الْأَصْبَحِيِّ، وَهُوَ صَاحِبُ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ الَّذِي جَاءَ بِهِ، فَأَخْتَبَا فِي مَخْرَجِهِ، فَأَمَرَ مُعَاذُ أَبَا عَمْرَةَ أَنْ يَطْلُبَهُ فِي الدَّارِ، فَخَرَجَتْ امْرَأَتُهُ إِلَيْهِمْ، فَقَالُوا لَهَا: أَيْنَ زَوْجِكَ؟ فَقَالَتْ: لَا أَدْرِي أَيْنَ هُوَ، وَأَشَارَتْ بِيَدِهَا إِلَى الْمَخْرَجِ، فَدَخَلُوا فَوَجَدُوهُ قَدْ وَضَعَ عَلَى رَأْسِهِ قَوْصِرَةً، فَأَخْرَجُوهُ. وَكَانَ الْمُخْتَارُ يَسِيرُ بِالْكُوفَةِ، ثُمَّ إِنَّهُ أَقْبَلَ فِي أَثَرِ أَصْحَابِهِ وَقَدْ بَعَثَ أَبُو عَمْرَةَ إِلَيْهِ رَسُولًا، فَاسْتَقْبَلَ الْمُخْتَارُ الرَّسُولَ عِنْدَ دَارِ أَبِي بِلَالٍ وَمَعَهُ ابْنُ كَامِلٍ، [۱] فَأَخْبَرَهُ الْخَبْرَ، فَأَقْبَلَ الْمُخْتَارُ نَحْوَهُمْ، فَاسْتَقْبَلَ بِهِ، فَرَدَّدَهُ حَتَّى قَتَلَهُ إِلَى جَانِبِ أَهْلِهِ، ثُمَّ دَعَا بِنَارٍ، فَحَرَّقَهُ بِهَا، ثُمَّ لَمْ يَبْرَحْ حَتَّى عَادَ رَمَادًا، ثُمَّ انْصَرَفَ عَنْهُ. وَكَانَتْ امْرَأَتُهُ مِنْ حَضْرَمُوتَ يُقَالُ لَهَا: الْعُيُوفُ بِنْتُ مَالِكِ بْنِ نَهَارِ بْنِ عَقْرَبَ، وَكَانَتْ نَصَبَتْ لَهُ الْعِيدَاوَةَ حِينَ جَاءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ۷۴۵ (تاريخ الطبري: ج ۶ ص ۵۹، [۲] الفتوح: ج ۶ ص ۲۴۴). [۳]

حمله کرد و او را کشت.

۷۴۳. تاریخ الطبری - به نقل از عون بن ابی جَحیفه - غلام عبیدالله بن زیاد - که غلامی تُرک به نام رُشید بود - هانی بن عروه را با شمشیر زد و شمشیرش کارگر نیفتاد. هانی گفت: باز گشت، به سوی خداست. خداوندا! طالب رحمت و خشنودی تو ام.

آن گاه رُشید، ضربه دیگری زد و او را کشت.

عبد الرحمان بن حُصَین مرادی، او (رُشید) را همراه عبید الله بن زیاد، در خازر (۱) دید. مردم گفتند: این، کشته هانی بن عروه است.

ابن حُصَین گفت: خدا مرا بکشد، اگر او را نکشم و یا به دست او کشته نشوم!

پس با نیزه به او تاخت و او را زد و کشت. (۲)

۱۷/۵ زُرعه

زُرعه، از قبیله بنی اَبان بن دارِم، قاتل محمّد فرزند امام علی علیه السلام بوده است. همچنین مشارکت در شهادت فرزند دیگر امام علی علیه السلام به نام عثمان، به زُرعه نسبت داده شده که احتمالاً همین شخص است.

زُرعه از کسانی بود که دیگران را به بستن آب بر روی امام حسین علیه السلام ترغیب می کردند. بنا بر گزارشی، امام حسین علیه السلام، در روز عاشورا آب طلبید؛ اما پیش از آن که

ص: ۹۰۳

۱- (۱) خازر، رودی است میان اربیل و موصل. عبید الله بن زیاد و ابراهیم بن مالک اشتر در قیام مختار، در کنار همین رود، درگیر شدند. در آن روز، ابن زیاد کشته شد و این به سال ۶۶ هجری بود (معجم البلدان: ج ۲ ص ۳۳۷). [۱] نیز، ر. ک: نقشه شماره ۵ در پایان کتاب).

۲- (۲) فَضْرَبَهُ [أَي ضَرَبَ هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ] مَوْلَى لِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - تُرْكِيٌّ، يُقَالُ لَهُ: رُشِيدٌ - بِالسَّيْفِ، فَلَمْ يَصْنَعْ سَيْفُهُ شَيْئًا، فَقَالَ هَانِيٌّ: إِلَى اللَّهِ الْمَعَادُ، اللَّهُمَّ إِلَى رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ، ثُمَّ ضَرَبَهُ أُخْرَى فَقَتَلَهُ. قَالَ: فَبَصَّرَ بِهِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحُصَيْنِ الْمُرَادِيَّ بِخَازِرٍ، وَهُوَ مَعَ عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَقَالَ النَّاسُ: هَذَا قَاتِلُ هَانِيَّ بْنِ عُرْوَةَ. فَقَالَ ابْنُ الْحُصَيْنِ: قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْهُ أَوْ أَقْتَلْهُ دُونَهُ، فَحَمَلَ عَلَيْهِ بِالرُّمْحِ، فَطَعَنَهُ فَقَتَلَهُ ۷۴۶ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۹؛ [۲] الإرشاد: ج ۲ ص ۶۴). [۳]

آب بنوشد، زُرعه تیری به گلوی امام علیه السلام زد و ایشان دیگر نتوانست آب بنوشد. امام حسین علیه السلام نیز او را چنین نفرین کرد: «خداوندا! او را تشنه بدار». سرانجام، وی به چنان عطش و حرارت درونی ای مبتلا شد که با وجود آب و یخ در نزدش، فریادش از سوختن جگر، به آسمان می رسید.

۷۴۴. مجابو الدعوه - به نقل از محمد کوفی - مردی از بنی ابان بن دارم به نام زُرعه، در کشتن حسین علیه السلام شرکت داشت. وی حسین علیه السلام را با تیری زد و تیر به فک ایشان اصابت کرد [و از آن، خون جاری شد]. ایشان، خون را می گرفت و به سوی آسمان می پاشید و این، وقتی بود که حسین علیه السلام آبی خواست تا بنوشد. وقتی زُرعه ایشان را با تیر زد، میان ایشان و آب، فاصله انداخت و ایشان نفرین کرد که: «خداوندا! تشنه اش کن. خداوندا! تشنه اش کن».

آن که شاهد مرگ وی بوده، برایم تعریف کرد که: زُرعه از داغی شکم و سردی پشتش، در حالی که در برابرش خنکی و یخ بود و در پشت سرش، آتش شعله ور، فریاد می زد و می گفت: به من، آب بدهید که تشنگی، مرا کُشت! برایش ظرف بزرگی آوردند که اگر از آن، پنج نفر هم می آشامیدند، سیرایشان می کرد. او به تکرار می آشامید و می گفت: به من، آب بدهید که تشنگی، مرا کُشت!

وی گفت: شکمش، همانند پاره شدن شکم شتر، پاره شد. (۱)

ص: ۹۰۴

۱- (۱) كَانَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَبِي بَرْدٍ يُقَالُ لَهُ: زُرْعَةُ، شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَمَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ، فَأَصَابَ حَنَكَهُ، فَجَعَلَ يَتَلَقَّى الدَّمَ، ثُمَّ يَقُولُ هَكَذَا إِلَى السَّمَاءِ، فَيَرْمِي بِهِ، وَذَلِكَ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا بِمَاءٍ لِيَشْرَبَ، فَلَمَّا رَمَاهُ حَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَاءِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ ظَمُّهُ، اللَّهُمَّ ظَمُّهُ. قَالَ: فَحَدَّثَنِي مَنْ شَهِدَهُ وَهُوَ يَمُوتُ، وَهُوَ يَصِيحُ مِنَ الْحَرِّ فِي بَطْنِهِ وَالْبَرْدِ فِي ظَهْرِهِ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ الْمَرَاوِخُ وَالْتَّلْجُ، وَخَلْفَهُ الْكَانُونُ، وَهُوَ يَقُولُ: اسْقُونِي أَهْلَكِنِي الْعَطَشُ! فَيُوتِي بِعَسٍّ عَظِيمٍ فِيهِ السَّوِيقُ أَوْ الْمَاءُ وَاللَّبَنُ، لَوْ شَرِبْتُهُ خَمْسَةَ لَكَفَاهُمْ، قَالَ: فَيَشْرَبُهُ، ثُمَّ يَعُودُ فَيَقُولُ: اسْقُونِي أَهْلَكِنِي الْعَطَشُ! قَالَ: فَانْقَدَّ بَطْنُهُ كَانْقِدَادِ الْبَعِيرِ ۷۴۷ (مجابو الدعوه، ابن أبي الدنيا: ص ۹۲ ح ۵۸، تاريخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۲۳).

۷۴۵. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف - همچنين مختار، عبد الله شاکری را در پی مردی از بنو جنب به نام زید بن رُقاد فرستاد؛ همان که می گفت: من، جوانی از آنان را با تیر زدم، در حالی که او دستش را به پیشانی اش گذاشته بود که مانع اصابت تیر شود. پس کف دستش را به پیشانی اش چسباندم و نتوانست دستش را از پیشانی اش جدا کند.

ابو الأعلی زبیدی، برایم تعریف کرد که: آن جوان، عبد الله بن مسلم بن عقیل بود و زمانی که دستش با تیر به پیشانی اش چسبید، گفت: خداوندا! آنان ما را کوچک شمردند و خوارمان کردند. خداوندا! آنان را بکش، همان گونه که آنان ما را کشتند و خوارشان کن، همان گونه که ما را خوار کردند.

زید، سپس تیر دیگری به آن جوان زد و او را کشت.

زید گفت: پیش او آمدم. مرده بود. تیرم را که با آن، او را کشته بودم، از شکمش بیرون کشیدم؛ ولی آن تیری را که به پیشانی اش زده بودم، بارها تکان دادم تا کنده شد، هر چند سر تیر، همچنان بر پیشانی اش ماند و نتوانستم آن را بیرون بیاورم.

وقتی [عبد الله] ابن کامل به خانه زید آمد، آن را محاصره کرد و مأمورانش به او یورش بردند. او با شمشیری آخته بیرون آمد و البته مردی دلیر بود. ابن کامل، فرمان داد که: او را با شمشیر و نیزه نزنید؛ بلکه با تیر بزنید و سنگبارانش کنید.

آنان چنین کردند تا بر زمین افتاد.

ابن کامل گفت: اگر هنوز رمقی دارد، بیرونش بیاورید. او را آوردند و هنوز رمق

۱۹/۵ سنان بن انس

سنان بن انس بن عمرو بن حنی بن حارث بن غالب بن مالک بن وهبیل، از کسانی است که نقش مؤثری در کشتن امام حسین علیه السلام داشتند و در آخرین دقایق، به کمک افرادی مانند شمر بن ذی الجوشن، امام علیه السلام را به شهادت رساندند. پیش تر، امام علی علیه السلام در نکوهش پدر سنان، این واقعه را پیشگویی کرده بود.

بر پایه گزارشی، سنان در مجلس حجاج، به کشتن امام حسین علیه السلام اعتراف کرد و پس از بازگشت به خانه اش، دیوانه شد و با وضع ناگواری از دنیا رفت.

در گزارشی دیگر آمده که مختار، سنان را دستگیر کرد و پس از شکنجه ای سخت، او را کشت.

۷۴۶. الملهوف: نقل است که مختار، سنان را دستگیر کرد و انگشتانش را بند بند برید و سپس دست ها و پاهایش را قطع کرد. آن گاه دیگر روغنی را به جوش آورد و او را در

ص: ۹۰۶

۱- (۱) بَعَثَ الْمُخْتَارُ أَيْضاً عَبْدَ اللَّهِ الشَّامِيَّ إِلَى رَجُلٍ مِنْ جَنْبِ، يُقَالُ لَهُ: زَيْدُ بْنُ رُقَادٍ، كَانَ يَقُولُ: لَقَدْ رَمَيْتُ فِتْيَ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ، وَإِنَّهُ لَوَاضِعٌ كَفَّهُ عَلَى جَبْهَتِهِ يَتَّقِي النَّبْلَ، فَأَثْبُتُ كَفَّهُ فِي جَبْهَتِهِ، فَمَا اسْتَطَاعَ أَنْ يُزِيلَ كَفَّهُ عَنْ جَبْهَتِهِ. قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: فَحَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ الْأَعْلَى الزُّبَيْدِيُّ: أَنَّ ذِيكَ الْفَتَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَإِنَّهُ قَالَ- حَيْثُ أَثْبِتَ كَفَّهُ فِي جَبْهَتِهِ-: اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ اسْتَقَلُّوْنَا وَاسْتَدَلُّوْنَا، اللَّهُمَّ فَاقْتُلْهُمْ كَمَا قَتَلْتَنَا، وَأَذِلَّهُمْ كَمَا اسْتَدَلُّوْنَا. ثُمَّ إِنَّهُ رَمَى الْعِلَامَ بِسَهْمٍ آخَرَ فَقَتَلَهُ، فَكَانَ يَقُولُ: جِئْتُهُ مَيِّتًا، فَنَزَعْتُ سَهْمِي الَّذِي قَتَلْتُهُ بِهِ مِنْ جَوْفِهِ، فَلَمْ أَزَلْ أَنْضِضُ السَّهْمَ مِنْ جَبْهَتِهِ حَتَّى نَزَعْتُهُ، وَبَقِيَ النَّصْلُ فِي جَبْهَتِهِ مُثْبِتًا مَا قَدَرْتُ عَلَى نَزْعِهِ. قَالَ: فَلَمَّا أَتَى ابْنُ كَامِلٍ [۱] دَارَهُ أَحَاطَ بِهَا، وَاقْتَحَمَ الرِّجَالُ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ مُصْلِتًا بِسَيْفِهِ- وَكَانَ شُجَاعًا- فَقَالَ ابْنُ كَامِلٍ: [۲] لَا تَضْرِبُوهُ بِسَيْفٍ، وَلَا تَطْعَنُوهُ بِرُمْحٍ، وَلَكِنْ أَرْمُوهُ بِالنَّبْلِ، وَأَرْجُمُوهُ بِالْحِجَارِ، فَفَعَلُوا ذَلِكَ بِهِ فَسَقَطَ. فَقَالَ ابْنُ كَامِلٍ: [۳] إِنْ كَانَ بِهِ رَمَقٌ فَأَخْرِجُوهُ. فَأَخْرِجُوهُ وَبِهِ رَمَقٌ، فَدَعَا بِنَارٍ، فَحَرَّقَهُ بِهَا وَهُوَ حَيٌّ لَمْ تَخْرُجْ رَوْحُهُ ۷۴۸ (تاريخ الطبري: ج ۶ ص ۶۴، [۴] أنساب الأشراف: ج ۶ ص ۴۰۷). [۵]

آن انداخت، در حالی که دست و پا می زد. (۱)

۲۰/۵ عبد الرحمان بن ابی خشکاره بَجَلِی

عبد الرحمان بن ابی خشکاره بَجَلِی، از تیره روزانی، همان کسی است که به کمک مسلم بن عبد الله ضَبابی، مسلم بن عوسجه (یار بزرگ امام حسین علیه السلام) را کشت.

او در قیام مختار، دستگیر گردید و به دستور مختار، در بازار مال فروشان، در برابر دیدگان مردم، سر بریده شد.

۷۴۷. تاریخ ابن خلدون: پایان سال ۶۶ [هجری] بود. بزرگان قوم به بصره رفتند. مختار، قاتلان حسین علیه السلام را تعقیب می کرد.... او زیاد بن مالک ضَبَعِی، عمران بن خالد عَثْرِی، عبد الرحمان بن ابی خشکاره (/خشکاره) بَجَلِی و عبد الله بن قیس خَوْلَانِی را - که ورس (۲) همراه حسین علیه السلام را غارت کرده بودند - احضار کرد و آنان را کشت. (۳)

۲۱/۵ عبد الله بن ابی حُصَین

عبد الله بن ابی حُصَین ازدی بجللی، از سواران تحت فرمان عمرو بن حَجَّاج و جزو کسانی بود که آب را بر امام حسین علیه السلام و یارانش بستند. او با بی شرمی به امام علیه السلام گفت: ای حسین!... به خدا سوگند، جرعه ای آب نخواهی چشید تا از تشنگی بمیری.

ص: ۹۰۷

۱- (۱) وَرَوَى أَنَّ سِمَانًا هَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ، فَفَطَعَ أُنَامِلَهُ أُنْمَلَةً، ثُمَّ قَطَعَ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ، وَأَعْلَى لَهُ قِدْرًا فِيهَا زَيْتٌ، وَرَمَاهُ فِيهَا وَهُوَ يَضْطَرِبُ ۷۴۹ (الملهوف: ص ۱۷۶، مثير الأحزان: ص ۷۵).

۲- (۲) ورس: دانه زردی شبیه کُنجد که برای رنگ کردن لباس و موی سر و نیز درمان به کار می رود و بوی خوشی دارد.

۳- (۳) آخِرُ سَنِهِ سِتٌّ وَسِتِّينَ: وَخَرَجَ أَشْرَافُ النَّاسِ إِلَى الْبَصْرَةِ، وَتَبَعَ الْمُخْتَارُ قَتْلَهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام... ثُمَّ أَحْضَرَ زِيَادَ بْنَ مَالِكِ الضَّبَعِيِّ، وَعِمْرَانَ بْنَ خَالِدِ الْعَثْرِيِّ، وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي حُشْكَارَةَ الْبَجَلِيِّ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسِ الْخَوْلَانِيِّ، وَكَانُوا نَهَبُوا مِنَ الْوَرَسِ الَّذِي كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَتَلَهُمْ ۷۵۰ (تاریخ ابن خلدون: ج ۳ ص ۳۳). [۱]

امام حسین علیه السلام نیز او را نفرین نمود و فرمود: «خداوندا! او را تشنه بمیران» و چنین هم شد. وی به بیماری استسقا (عطش) گرفتار شد و هر چه آب می نوشید، تشنگی اش برطرف نمی شد تا این که هلاک شد.

گفتنی است که نام وی در برخی منابع، عبد الله بن حُصَین یا حِصن یا عبد الرحمان بن حُصَین ازدی آمده است. احتمالاً تمیم بن حُصَین - که شرح حالش گذشت - همین شخص است.

۲۲/۵ عبد الله بن حوزة

هویت و حَتّی نام دقیق وی و پدرش، مشخص نیست و منابع حدیثی و تاریخی، از او با نام های متفاوت یاد کرده اند؛ اما از آن جا که همه این نام ها، گزارش یک جریان تاریخی اند، معلوم می شود که مقصود همه آنها یکی است. ماجرای او چنین است که آمد و جلوی امام حسین علیه السلام ایستاد و امام علیه السلام را صدا زد و بی ادبانه گفت: [تورا] به آتش، بشارت باد! امام علیه السلام از نام او پرسیدند و چون معلوم گشت که نام او ابن حوزة است، فرمود: «پروردگارا! او را به سوی آتش بکشان». در همین اثنا، اسب او زمین خورد و سپس همین طور که پای او در رکاب بود، اسب رم کرد و سر او را به زمین کوبید، تا هلاک شد.

۷۴۸. تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف، از حسین ابو جعفر - مردی از بنی تمیم به نام عبد الله بن حوزة آمد و در برابر حسین علیه السلام ایستاد و گفت: ای حسین! ای حسین!

حسین علیه السلام فرمود: «چه می خواهی؟».

گفت: مزده ات باد به آتش!

فرمود: «هرگز! من، بر پروردگارِ مهربان و شفیعِ فرمان برداری شده، وارد می شوم. این کیست؟».

یاران حسین علیه السلام به ایشان گفتند: این، ابن حوزة است.

فرمود: «پروردگارا! او را به سوی آتش بکشان».

اسب ابن خوزه، در نهر کوچکی، سکندری رفت و وی را در آن نهر انداخت، در حالی که پایش در رکاب، گیر کرده بود و سرش به زمین افتاده بود. اسب همچنان می دوید و سر او را به هر سنگ و چوبی می کوبید تا این که مُرد.

أما سُويد بن حَيِّه، نظرش این بود که عبد الله بن حوزة، وقتی اسبش سکندری رفت، پای چپش در رکاب ماند و پای راستش در هوا معلق بود و اسب با همان وضع می دوید و سر او را به هر سنگ و چوبی می زد تا این که مُرد. (۱)

۷۴۹. المعجم الكبير - به نقل از ابن وائل، یا وائل بن علقمه که در آن جا حاضر بود: -مردی ایستاد و گفت: آیا حسین در میان شماست؟

گفتند: آری.

گفت: مژده ات باد به آتش!

حسین علیه السلام فرمود: «من به پروردگار مهربان و شفیع فرمان برداری شده، مژده داده شده ام تو کیستی؟».

او گفت: من ابن جُوَیزه - یا حُوَیزه - هستم.

حسین علیه السلام فرمود: «خداوندا! او را به سوی آتش بکشان».

پس چارپایش، او را برداشت [و دوید]، در حالی که پایش در رکاب، گیر کرده

ص: ۹۰۹

۱- (۱) ثُمَّ إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ - يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَوْزَةَ - جَاءَ حَتَّى وَقَفَ أَمَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ يَا حُسَيْنُ! فَقَالَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَشَاءُ؟ قَالَ: أُبَشِّرُ بِالنَّارِ!! قَالَ: كَلَّا، إِنَّي أَقْدَمُ عَلَى رَبِّ رَحِيمٍ، وَشَفِيعٌ مُطَاعٌ، مَنْ هَذَا؟ قَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: هَذَا ابْنُ حَوْزَةَ. قَالَ: رَبُّ حَوْزَةَ إِلَى النَّارِ، قَالَ: فَاضْطَرَبَ بِهِ فَرَسُهُ فِي جَدْوَلٍ، فَوَقَعَ فِيهِ، وَتَعَلَّقَتْ رِجْلُهُ بِالرُّكَابِ، وَوَقَعَ رَأْسُهُ فِي الْأَرْضِ، وَنَفَرَ الْفَرَسُ، فَأَخَذَ يَمُرُّ بِهِ، فَيَضْرِبُ بِرَأْسِهِ كُلَّ حَجَرٍ وَكُلَّ شَجَرَةٍ حَتَّى مَاتَ. قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: وَأَمَّا سُوَيْدُ بْنُ حَيِّهَ، فَرَعَمَ لِي أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ حَوْزَةَ حِينَ وَقَعَ فَرَسُهُ، بِقَيْتِ رِجْلِهِ الْيُسْرَى فِي الرُّكَابِ، وَارْتَفَعَتِ الْيَمْنَى فَطَارَتْ، وَعِيدَا بِهِ فَرَسُهُ يَضْرِبُ رَأْسَهُ كُلَّ حَجَرٍ وَأَصْلَ شَجَرَةٍ حَتَّى مَاتَ ۷۵۱ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۳۰، [۱] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۹۹). [۲]

بود. به خدا سوگند، از او چیزی جز پایش که در رکاب بود، باقی نماند. (۱)

۲۳/۵ عبد الله بن عزره خثعمی

عبد الله بن عزره خثعمی، یکی از تیراندازان سپاه عمر بن سعد بود که جنایت های زیادی مرتکب شد. او قاتل جعفر بن عقیل است. و بنا به نقلی، عبد الرحمان بن عقیل را نیز با پرتاب تیر به شهادت رساند. با قیام مختار، او فرار کرد و به مُصَعَب، پناهنده شد و مختار، خانه اش را ویران نمود.

۷۵۰. تاریخ الطبری - به نقل از ابو عبد الأعلى زبیدی - مختار، در پی مردی از بنی خثعم، به نام عبد الله بن عروه خثعمی بود که می گفت: دوازده تیر، به سوی آنها (سپاه حسین) پرتاب کردم که همه شان ضایع شدند [و اصابت نکردند].

او از دست مختار، فرار کرد و به مُصَعَب [بن زبیر] پیوست و مختار، خانه اش را ویران نمود. (۲)

۲۴/۵ عبد الله بن عقبه

عبد الله بن عقبه غنوی، از تیراندازان لشکر عمر بن سعد بود که با تیر خود، یکی از فرزندان امام حسن علیه السلام به نام ابو بکر را به شهادت رساند. عبد الله بن عقبه با قیام

ص: ۹۱۰

۱- (۱) قَامَ رَجُلٌ، فَقَالَ: أَفِيكُمْ حُسَيْنٌ؟ قَالُوا: نَعَمْ، فَقَالَ: أَبَشِّرُ بِالنَّارِ! فَقَالَ: أَبَشِّرُ بِرَبِّ رَحِيمٍ، وَشَفِيعٍ مُطَاعٍ، قَالَ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا ابْنُ جُوَيْرَةَ - أَوْ حُوَيْرَةَ -. قَالَ: فَقَالَ: اللَّهُمَّ حُزُّهُ إِلَى النَّارِ! فَتَفَرَّتْ بِهِ الدَّابَّةُ، فَتَعَلَّقَتْ رِجْلَهُ فِي الرَّكَّابِ. قَالَ: فَوَاللَّهِ، مَا بَقِيَ عَلَيْهَا مِنْهُ إِلَّا رِجْلُهُ ۷۵۲ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۶ ح ۲۸۴۹، المصنّف، ابن أبي شيبة: ج ۸ ص ۶۳۳ ح ۲۶۱).

۲- (۲) وَطَلَبَ - الْمُخْتَارُ - رَجُلًا مِنْ خَثْعَمٍ يُقَالُ لَهُ: عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُرْوَةَ الْخَثْعَمِيُّ، كَانَ يَقُولُ: «رَمَيْتُ فِيهِمْ بِمِائَتِي عَشْرَ سَيْهَمًا ضَيْعَةً»، فَفَاتَهُ، وَلَحِقَ بِمُصَعَبٍ، فَهَدَمَ دَارَهُ ۷۵۳ (تاريخ الطبری: ج ۶ ص ۶۵. [۱] ر.ك: ذوب النصار: ص ۱۲۲).

مختار، از کوفه به جزیره (شمال عراق) گریخت و از این رو، مختار، تنها توانست خانه او را ویران کند.

۲۵/۵ عثمان بن خالد بن اسیر

عثمان بن خالد بن اسیر دُهمانی جُهنی، از تیراندازان لشکر عمر بن سعد بود که به همراه بشر بن سَوط با پرتاب تیر، به عبد الرحمان بن عقیل، حمله کردند و او را کشتند و لباسش را به غارت بردند.

مختار، در جریان قیامش دستور داد که آن دو را دستگیر کنند و پس از این که آن دو را کشتند، بدنشان را سوزاندند و پیش از سوزاندن، مانع دفنشان شد.

۲۶/۵ عمرو بن صبیح

عمرو بن صبیح صیدای یا صائدی، از تیراندازان لشکر عمر بن سعد بود. او عبد الله بن مسلم بن عقیل را وقتی دستش را بر پیشانی اش نهاده بود، با تیر، نشانه رفت و بدین سان، دست عبد الله را به پیشانی اش دوخت و با تیر دیگر، قلب او را نشانه گرفت و او را به شهادت رساند.

عمرو بن صبیح، پس از شهادت امام حسین علیه السلام به درخواست عمر بن سعد، پاسخ مثبت داد و در شمار ده تنی بود که بر پیکر امام علیه السلام، اسب تاختند. وقتی مختار ثقفی او را دستگیر کرد، دستور داد سپاهیان او را در میان بگیرند و با نیزه، او را بزنند تا کشته شود، و این گونه او به هلاکت رسید.

۲۷/۵ قیس بن اشعث

قیس بن اشعث کندی، پس از پدرش، ریاست قبیله کُنده را در کوفه بر عهده داشت. او

همانند پدرش، نفاق و چندچهرگی داشت و از جمله کسانی بود که در آغاز قیام امام حسین علیه السلام به ایشان نامه نوشتند و به امام علیه السلام وعده یاری دادند؛ اما به محض ورود ابن زیاد به عراق، وی به ابن زیاد پیوست و فرماندهی قبیله کِنده و بخشی از قبیله ربیع را بر عهده گرفت. او به خاطر همدستی اش در غارت خیمه ها پس از جنگ و نیز غارت قَطیفه (روانداز) امام علیه السلام، به «قیس قَطیفه» مشهور شد. او از جمله کسانی بود که سرهای مبارک شهیدان کربلا را برای ابن زیاد بردند.

او در جریان قیام مختار، به یکی از فرماندهان بزرگ مختار، یعنی عبد الله بن کامل، پناهنده شد؛ اما مختار، ابو عمره را به مخفیگاهش فرستاد و او را کشت.

۲۸/۵ مالک بن نُسَیر

مالک بن نُسَیر بَدَی کندی، از مهاجمانی است که بر امام حسین علیه السلام یورش آورد و با شمشیر بر سر مبارک امام علیه السلام ضربت زد. امام علیه السلام نیز او را نفرین نمود و او بر اثر آن، به فقر شدید دچار شد. بنا بر برخی گزارش های تاریخی، دستانش فلج شد و عقلش کم و کاستی پیدا کرد.

وی در جریان قیام مختار، دستگیر شد و مختار، دستور داد که دست ها و پاهایش را قطع کنند و رها گردد تا بمیرد.

۷۵۱. تاریخ الطبری - به نقل از مالک بن اعین جُهَنی - مختار، به بَدَی (مالک بن نُسَیر) گفت: تو بُرُئس ایشان را برداشتی؟

عبد الله بن کامل به مختار گفت: آری. این، همان است.

مختار گفت: دست ها و پاهای این مرد را قطع کرده، رهایش کنید تا به خونس بغلتد و بمیرد.

این کار با او شد و رها گردید و چندان خون از او رفت تا مُرد. (۱)

ص: ۹۱۲

۱- (۱) قَالَ الْمُخْتَارُ لِلْبَدِيِّ [مَالِكِ بْنِ النُّسَيْرِ]: أَنْتَ صَاحِبُ بُرُئْسِهِ؟ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَامِلٍ: نَعَمْ، هُوَ هُوَ. فَقَالَ الْمُخْتَارُ: اقْطَعُوا يَدَيْ هَذَا وَرِجْلَيْهِ، وَدَعُوهُ، فَلْيَضْطَرْبِ حَتَّى يَمُوتَ. فَقَعَلَ ذَلِكَ بِهِ وَتَرَكَ، فَلَمْ يَزَلْ يَنْزِفُ الدَّمَ حَتَّى مَاتَ ۷۵۴ (تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۵۸؛ [۱] الأُمَالِي، طوسی: ص ۲۴۴ ح ۴۲۴). [۲]

محمد بن اشعث بن قیس کندی، برادر تنی قیس بن اشعث، یکی از نقش آفرینان حادثه کربلا و از فرآهم آورندگان زمینه های حوادث عاشورا و جزو نویسندگان نامه به یزید است که خواستار اقدامات جدی تر بر ضد نهضت امام حسین علیه السلام شدند. او فرمانده نیروهایی بود که مسلم بن عقیل را دستگیر کردند.

وی در روز عاشورا، فضیلت امام حسین علیه السلام و منزلت انتساب ایشان را به پیامبر صلی الله علیه و آله، منکر شد و از این رو، امام علیه السلام نفرینش نمود که با ذلت بمیرد. طبق برخی گزارش ها، در پی نفرین امام علیه السلام، همان روز، عقربی سیاه، او را نیش زد و با خواری تمام، مُرد.

اما روایت هایی که شهرت بیشتری دارند، می گویند که مرگ وی، در دوران مختار بوده است. او از کوفه گریخت و در بصره به مُصعب پیوست و در نبرد مختار و مُصعب، به دست مختار، کشته شد.

۷۵۲. الکافی - به نقل از علی بن یقطين، از کسی که نام برده، از امام صادق علیه السلام: اشعث بن قیس، در [ریختن] خون امیر مؤمنان علیه السلام مشارکت داشت و دخترش جعده، حسن علیه السلام را مسموم کرد و پسرش محمد، در ریختن خون حسین علیه السلام شرکت داشت. (۱)

۷۵۳. الأمالی، صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام: -مرد دیگری از لشکر عمر بن سعد به نام محمد بن اشعث بن قیس کندی، بیرون آمد و گفت: ای حسین، پسر فاطمه! برای تو چه حرمتی از طرف پیامبر خدا هست که برای دیگران نیست؟

حسین علیه السلام این آیه را خواند: «خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را

ص: ۹۱۳

۱- (۱) إِنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسِ شَرِكٍ فِي دَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَأَبْنَتُهُ جَعْدَةُ سَمَّتِ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَمُحَمَّدُ ابْنُهُ شَرِكٌ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ۷۵۵ (الکافی: ج ۸ ص ۱۶۷ ح ۱۸۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۱۴۲ ح ۸). [۲]

بر جهانیان برگزید؛ نسلی که برخی از آنها، از برخی دیگرند» (۱) تا آخر آیه. آن گاه فرمود: «به خدا سوگند، محمد، از خاندان ابراهیم بود و عترت هدایتگر، از خاندان محمدند. این مرد، کیست؟». گفتند: محمد بن اشعث بن قیس کندی.

حسین علیه السلام سرش را به سوی آسمان، بلند کرد و فرمود: «خداوندا! همین امروز، ذلتی را نصیب محمد بن اشعث کن که پس از این، هیچ گاه عزیز نشود».

احساس دفع به محمد، دست داد و از لشکر، بیرون آمد. خدا، عقربی را بر وی مسلط کرد و او را نیش زد و او با عورتی برهنه مُرد. (۲)

۷۵۴. الطبقات، خلیفه بن خیاط: محمد بن اشعث بن قیس، مادرش ام فروه دختر ابو قحافه، در سال ۶۷ [هجری]، همراه مُصعب، در دوران مختار، کشته شد. (۳)

۳۰/۵ مَرّه بن مُنقذ بن نُعمان عبدی

مَرّه بن مُنقذ بن نُعمان عبدی، در جنگ جَمَل در سپاه امام علی علیه السلام بود؛ اما به تدریج، به صف دشمنان اهل بیت علیهم السلام پیوست و در حادثه کربلا، جزو سپاه عمر بن سعد بود. وی

ص: ۹۱۴

۱- (۱) سوره آل عمران: آیه ۳۳ و ۳۴.

۲- (۲) أَقْبَلَ رَجُلٌ آخِرٌ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ، أَيُّهُ حُرْمَةٌ لَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَتْ لِغَيْرِكَ؟ فَتَلَمَّا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ الْآيَةَ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» ، الْآيَةَ. ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ، إِنَّ مُحَمَّدًا لَمِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَإِنَّ الْعِتْرَةَ الْهَادِيَةَ لَمِنْ آلِ مُحَمَّدٍ. مَنْ الرَّجُلُ؟ فَقِيلَ: مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ. فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَرِ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ ذُلًّا فِي هَذَا الْيَوْمِ، لَا تَعِزُّهُ بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا. فَعَرَضَ لَهُ عَارِضٌ، فَخَرَجَ مِنَ الْعَسْكَرِ يَتَبَرَّزُ، فَسَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ عَقْرَبًا، فَلَمَدَعَتْهُ، فَمَاتَ بِادِي الْعَوْرَةِ ۷۵۶ (الأمالي، صدوق: ص ۲۲۱ ح ۲۳۹، [۱] روضه الواعظين: ص ۲۰۴). [۲]

۳- (۳) مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ، أُمُّهُ أُمُّ فَرْوَةَ بِنْتُ أَبِي قُحَافَةَ، قُتِلَ سِنَةَ سَبْعٍ وَسِتِّينَ مَعَ مُصْعَبِ بْنِ أَبِي أَيْمَانَ الْمُخْتَارِ ۷۵۷ (الطبقات لخلیفه بن خیاط: ص ۲۴۶، تهذیب الکمال: ج ۲۴ ص ۴۹۶).

در شهادت علی اکبر علیه السلام، پسر نیکو خصال و رشید امام حسین علیه السلام، نقش اصلی را داشت. وقتی مُرّه، شجاعت علی اکبر علیه السلام و مهارت و شمشیر زدنش را در جنگ دید، در جایی کمین کرد و از پشت، با نیزه به او یورش آورد و دیگر دشمنان هم با شمشیرهایشان به او تاختند و او را به شهادت رساندند.

مُرّه بن مُنقذ، در جریان قیام مختار، در خانه اش محاصره شد؛ امّا با یک نیزه و اسب، از خانه بیرون آمد و خود را پس از درگیری با آنها، از محاصره رهانید و به مُصعب بن زبیر پیوست. در این درگیری، دست چپ او آسیب دید و فلج شد.

۷۵۵. تاریخ الطبری - به نقل از ابو جارود -: مختار، عبد الله بن کامل را به سوی قاتل علی بن الحسین (علی اکبر) علیه السلام - که مردی دلیر و از قبیله عبد قیس، به نام مُرّه بن مُنقذ عبدی بود - فرستاد. عبد الله بن کامل، به سمت او آمد و خانه اش را محاصره کرد. او سوار بر اسبی چابک، با نیزه ای از خانه بیرون آمد و عبید الله بن ناجیه شَبامی را زد و او را انداخت؛ امّا آسیبی به او نرسید.

عبد الله بن کامل، او را با شمشیر می زد و او دست چپش را سپر خود، قرار داده بود. امّا شمشیر در (دست چپش) ماند و اسب، او را با شتاب، از معرکه بیرون برد و نجات یافت و به مُصعب پیوست. پس از این ماجرا، دستش فلج گردید. (۱)

۳۱/۵ هانی بن ثبیت

هانی بن ثبیت حَضَرَمی، از جنگجویان لشکر عمر بن سعد بود. او را قاتل تعدادی از شهیدان کربلا، از جمله عبد الله و جعفر، دو پسر برومند امیر مؤمنان علیه السلام، دانسته اند.

ص: ۹۱۵

۱- (۱) وَبَعَثَ الْمُخْتَارُ إِلَى قَاتِلِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، عَبْدَ اللَّهِ بْنِ كَامِلٍ، [۱] وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ يُقَالُ لَهُ: مُرَّةُ بْنُ مُنْقَذِ بْنِ النُّعْمَانِ الْعَبْدِيِّ - وَكَانَ شَجَاعًا - فَأَتَاهُ ابْنُ كَامِلٍ، [۲] فَأَحَاطَ بِدَارِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ وَبِيَدِهِ الرُّمْحُ، وَهُوَ عَلَى فَرَسٍ جَوَادٍ، فَطَعَنَ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ نَاجِيَةَ الشَّبَامِيِّ، فَصَيَّرَعَهُ وَلَمْ يَضُرَّهُ. قَالَ: وَيَضْرِبُهُ ابْنُ كَامِلٍ [۳] بِالسَّيْفِ، فَيَتَّقِيهِ بِيَدِهِ الْيُسْرَى، فَأَسْرَعَ فِيهَا السَّيْفُ، وَتَمَطَّرَتْ بِهِ الْفَرَسُ، فَأَفَلَّتْ وَلَحِقَ بِمُصْعَبٍ، وَشَلَّتْ يَدَهُ بَعْدَ ذَلِكَ ۷۵۸ (تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۶۴؛ [۴] ذوب النصار: ص ۱۱۹).

هانی بن ثُبیت، از جمله ده نفری است که پس از شهادت امام حسین علیه السلام، درخواست عمر بن سعد را برای اسب تاختن بر پیکر پاک ایشان، اجابت کردند. او در غارت لباس های امام علیه السلام و ادوات جنگی ایشان نیز مشارکت داشت. وی در «زیارت ناحیه»، به صراحت، لعن شده است.

با قیام مختار، هانی دستگیر شد و زیر پای اسبان سپاه مختار، به هلاکت رسید.

۷۵۶. الملهوف: عمر بن سعد، در میان یارانش فریاد زد: چه کسی حاضر است بر پشت حسین، اسب بتازد؟

ده تن، اعلام آمادگی کردند و آنان،... هانی بن ثُبیت حَضْرَمِی و اَسَید بن مالک - که خداوند، لعنتشان کند -، بودند. آنان با سَبَم های نعل شده اسبانشان بر بدن حسین علیه السلام تاختند تا این که پشت و سینه اش را خرد کردند....

مختار، اینان را گرفت و دست و پاهایشان را با حلقه های آهنی بست و بر پشتشان اسب تاخت تا هلاک شدند. (۱)

۳۲/۵ کور بدریخت

۷۵۷. تاریخ دمشق - به نقل از ابو نصر جرمی - مردی بدریخت و کور را دیدم. از او سبب کور شدنش را پرسیدم. گفت: من از اعضای لشکر عمر بن سعد بودم. وقتی شب فرا رسید، خوابیدم و پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که در برابرش، تشتی از خون بود و پری خون آلود که برای یاران عمر بن سعد، برده می شد و عمر بن سعد، آن پر را می گرفت و با آن، در میان دو چشم سپاهیان، علامت می کشید. آن گاه مرا آوردند.

ص: ۹۱۶

۱- (۱) نادى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ: مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحَسَنِ بْنِ فَيُوطَى الْخَيْلَ ظَهْرَهُ؟ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ، وَهُمْ: ... هَانِيءُ بْنُ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ وَأَسَيْدُ بْنُ مَالِكٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَمَدَّسُوا الْحَسِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَوَافِرِ خَيْلِهِمْ، حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ وَصَدْرَهُ... وَهَؤُلَاءِ أَخَذَهُمُ الْمُخْتَارُ، فَشَدَّ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ بِسِكَكِ الْحَدِيدِ، وَأَوْطَأَ الْخَيْلَ ظُهُورَهُمْ حَتَّى هَلَكُوا ۷۵۹ (الملهوف: ص ۱۸۲، مثير الأحزان: ص ۷۸).

گفتم: ای پیامبر خدا! به خدا سوگند، نه شمشیری زدم، نه نیزه ای و نه تیری.

فرمود: «آیا بر تعداد دشمنان ما نیفزودی؟»، آن گاه، انگشت اشاره و وسطی خود را در خون کرد و آن دو را به سوی چشمان من، بالا آورد. چون صبح شد، دیدم که بینایی ام از دست رفته است. (۱)

۳۳/۵ مردی از بنی دارم

۷۵۸. ثواب الأعمال: قاسم بن اصبع بن نُبّاته گفت: مردی سیاه چهره از بنی دارم - که در کشتن حسین علیه السلام حضور داشت - پیش ما آمد، در حالی که [پیش تر] مردی زیبارو و سفید بود. به وی گفتم: نزدیک بود به جهت تغییر رنگ چهره ات، تو را نشناسم!

گفت: من مردی از یاران حسین را - که چهره ای سفید داشت و اثر سجده بر پیشانی اش بود - کُشتم و سرش را هم آوردم [و تغییر یافتن رنگ چهره ام، به خاطر آن است].

قاسم گفت: [پس از شهادت حسین علیه السلام و یارانش]، او را بر اسبی چموش دیدم که سر [آن شهید] را بر سینه اسب، آویزان کرده بود و به زانوهای آن حیوان می رسید. به پدرم گفتم: ای کاش آن سر را اندکی بالا می برد! نمی بینی که اسب با دست هایش، با آن سر، چه می کند؟

به من گفت: پسر! آنچه بر سر [خود] او خواهد آمد، بسیار بدتر است!

ص: ۹۱۷

۱- (۱) رَأَيْتُ رَجُلًا سَمِجَ الْعَمَى، فَسَيَّأَلْتُهُ عَنْ سَيْبِ ذَهَابِ بَصِيرِهِ، فَقَالَ: كُنْتُ مِمَّنْ حَضَرَ عَسْكَرَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَلَمَّا جَاءَ اللَّيْلُ رَقَدْتُ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ طَسْتُ فِيهَا دَمٌ، وَرَيْشُهُ فِي الدَّمِ، وَهُوَ يُؤْتِي بِأَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَيَأْخُذُ الرَّيْشَةَ، فَيُخِطُّ بِهَا بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ، فَأَتَيْتُ بِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا ضَرَبْتُ بِسَيْفٍ، وَلَا طَعَنْتُ بِرُمْحٍ، وَلَا رَمَيْتُ بِسَيْهِمْ. قَالَ: أَفَلَمْ تُكْثِرْ عَدُوْنَا؟! فَادْخُلْ إصْبَعَهُ فِي الدَّمِ - السَّبَابَةِ وَالْوَسْطَى - وَأَهْوَى بِهِمَا إِلَى عَيْنِي، فَأَصْبَحْتُ وَقَدْ ذَهَبَ بَصْرِي ۷۶۰ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۵۹، المناقب، ابن مغازلی: ص ۴۰۵ ح ۴۵۹).

مردِ دارمی به من خبر داد و گفت: از آن هنگام که وی را کشته ام، تا کنون، خوابم نبرده است، مگر این به خوابم می آید و شانه هایم را می گیرد و مرا راه می برد و می گوید: «برو» و مرا به سوی جهنم می برد و در آن، پرتاب می کند، تا این که صبح می شود.

کنیز او، این را شنید و گفت: از فریادش نمی گذارد شب ها لحظه ای بخوابیم!

[قاسم] گفت: با گروهی از جوانان محله، نزد زنش رفتیم و از حال او پرسیدیم. گفت: او خودش، خودش را هلاک ساخت و به شما، راست گفته است. (۱)

۳۴/۵ مردی از قبیله طی

۷۵۹. تاریخ الطبری - به نقل از سعد بن عبيده - دو نوجوان آنها (کاروان اسیران کربلا) - که فرزند عبد الله بن جعفر یا نوه جعفر بودند - فرار کردند و پیش مردی از قبیله طی آمدند و به او پناه آوردند. او گردن آن دو را زد و سرهایشان را آورد و نزد ابن زیاد گذاشت. ابن زیاد، گردن آن مرد را زد و دستور داد خانه اش را ویران کردند. (۲)

ص: ۹۱۸

۱- (۱) قَدِمَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ مَمَّنْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُسَوِّدَ الْوَجْهِ، وَكَانَ رَجُلًا جَمِيلًا شَدِيدَ الْبِيَاضِ، فَقُلْتُ لَهُ: مَا كِدْتُ أَعْرِفُكَكَ لِتَغْيِيرِ لَوْنِكَ! فَقَالَ: قَتَلْتُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ أَبِيضَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَثْرُ السُّجُودِ، وَجِئْتُ بِرَأْسِهِ. فَقَالَ الْقَاسِمُ: لَقَدْ رَأَيْتُهُ عَلَى فَرَسٍ لَهُ مَرِحًا، وَقَدْ عَلَّقَ الرَّأْسَ بِلَبَانِهَا، وَهُوَ يُصِيبُ رُكْبَتَيْهَا، قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي: لَوْ أَنَّهُ رَفَعَ الرَّأْسَ قَلِيلًا، أَمَا تَرَى مَا تَصْنَعُ بِهِ الْفَرَسُ بِيَدَيْهَا؟ فَقَالَ لِي: يَا بَنِي مَا يُصْنَعُ بِهِ أَشَدُّ، لَقَدْ حَدَّثَنِي فَقَالَ: مَا نِمْتُ لَيْلَةً مُنْذُ قَتَلْتُهُ إِلَّا أَتَانِي فِي مَنَامِي، حَتَّى يَأْخُذَ بِكَتْفِي، فَيَقْوُدُنِي، وَيَقُولُ: انْطَلِقْ، فَيَنْطَلِقُ بِي إِلَى جَهَنَّمَ، فَيَقْدِفُ بِي فِيهَا حَتَّى أَصْبِحَ. قَالَ: فَسَمِعْتُ بِذَلِكَ جَارَةً لَهُ، فَقَالَتْ: مَا يَدْعُنَا نَنَامُ شَيْئًا مِنَ اللَّيْلِ مِنْ صِيَاحِهِ. قَالَ: فَقُمْتُ فِي شَبَابٍ مِنَ الْحَيِّ، فَأَتَيْتُ امْرَأَتَهُ، فَسَأَلْتُهَا، فَقَالَتْ: قَدْ أَبَدَى عَلَى نَفْسِهِ، قَدْ صَدَقَكُمْ ۷۶۱ (ثواب الأعمال: ص ۲۵۹ الرقم ۸، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۰۸). [۱]

۲- (۲) انْطَلَقَ غُلَامَانِ مِنْهُمْ - لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، أَوْ ابْنِ ابْنِ جَعْفَرٍ - فَأَتَيَا رَجُلًا مِنْ طَيْبِيِّ، فَلَجَا إِلَيْهِ، فَضَرَبَ أَعْنَاقَهُمَا، وَجَاءَ بِرُؤُوسِهِمَا حَتَّى وَضَعَهُمَا بَيْنَ يَدَيْ ابْنِ زِيَادٍ؛ قَالَ: فَهَمَّ بِضَرْبِ عُنُقِهِ، وَأَمَرَ بِدَارِهِ، فَهَيَّئَتْ ۷۶۲ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۳، [۲] أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۲۴). [۳]

اشاره

۷۶۰. تاریخ دمشق - به نقل از فضل بن زبیر - کنار مردی نشسته بودم که مردی دیگر آمد و کنار او نشست و بویش، همانند بوی قَطْران (۱) بود. این مرد به او گفت: آقا! قَطْران فروشی؟

او گفت: من هرگز قَطْران نفروخته ام.

این مرد از او پرسید: پس این بوی چیست؟

او گفت: من جزو لشکر عمر بن سعد بودم و به آنها میخ های آهنی می فروختم. وقتی شب فرا رسید، خوابیدم و در خواب، پیامبر خدا را به همراه علی دیدم و علی، یاران کشته شده حسین را آب می داد. به ایشان گفتم: به من هم آب بده.

اما او، خودداری کرد. گفتم: ای پیامبر خدا! به او دستور بده که به من هم آب بدهد.

فرمود: «تو از کسانی نیستی که به دشمن ما کمک کردی؟».

گفتم: ای پیامبر خدا! به خدا سوگند، من شمشیری نردم، نیزه ای نکویدم و تیری پرتاب نکردم و فقط به آنها میخ های آهنی می فروختم.

فرمود: «ای علی! به او آب بده».

علی ظرفی پُر از قَطْران به من داد و من از آن نوشیدم و از آن پس، مدّتی قَطْران

ص: ۹۱۹

۱- (۱) قَطْران، روغن مخصوصی است که نوع گیاهی آن، از درخت عَرَعَر گرفته می شود و با آن، محلّ گری شتر را چرب و ضدّ عفونی می کنند تا بهبود یابد (مجمع البحرین: ج ۳ ص ۱۴۹۳ ماده «قَطْر»). [گفتنی است: در گذشته، نوعی درخت سَیْرُو کوهی (ناژ) را «عَرَعَر» می نامیدند که از شیر و صَیْمَغ آن، قَطْران گرفته می شد و با درخت عَرَعَر امروزی (یا همان «آلان») متفاوت است (ر.ک: لغت نامه دهخدا: ذیل «عَرَعَر» و «قَطْران»)].

ادرار می کردم. بعد، ادرارِ قطران، بند آمد؛ ولی بویش در بدنم ماند. (۱)

ر.ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۹ ص ۱۴۷ (بخش دهم/فصل ششم/سرانجام کسانی که در کشتن امام حسین علیه السلام و یارانش نقش داشتند)

ص: ۹۲۰

۱- (۱) كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ شَخْصٍ، فَأَقْبَلَ رَجُلٌ فَجَلَسَ إِلَيْهِ، رَائِحَتُهُ رَائِحَةُ الْقَطِرَانِ، فَقَالَ لَهُ: يَا هَذَا، أَتَبِيعُ الْقَطِرَانَ؟ قَالَ: مَا بَعْتُهُ قَطُّ، قَالَ: فَمَا هَذِهِ الرَّائِحَةُ؟ قَالَ: كُنْتُ مِمَّنْ شَهِدَ عَسْكَرَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، وَكُنْتُ أُبِيعُهُمْ أَوْ تَادَ الْحَدِيدِ، فَلَمَّا جَنَّ عَلَيَّ اللَّيْلُ رَقَدْتُ، فَرَأَيْتُ فِي نَوْمِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَعَهُ عَلِيٌّ، وَعَلِيٌّ يَسْقِي الْقَتْلَى مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ، فَقُلْتُ لَهُ: اسْقِنِي، فَأَبَى، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مُرْهُ يَسْقِنِي. فَقَالَ: أَلَسْتَ مِمَّنْ عَاوَنَ عَلَيْنَا؟ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا ضَرَبْتُ بِسَيْفٍ، وَلَا طَعَنْتُ بِرُمْحٍ، وَلَا رَمَيْتُ بِسَهْمٍ، وَلَكِنِّي كُنْتُ أُبِيعُهُمْ أَوْ تَادَ الْحَدِيدِ، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ اسْقِهِ، فَنَاوَلَنِي قَعْبًا مَمْلُوءًا قَطِرَانًا، فَشَرِبْتُ مِنْهُ قَطِرَانًا، وَلَمْ أَزَلْ أَبُولُ الْقَطِرَانَ أَيَّامًا، ثُمَّ انْقَطَعَ ذَلِكَ الْبَوْلُ عَنِّي، وَبَقِيَتِ الرَّائِحَةُ فِي جِسْمِي ۷۶۳ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۵۸. نیز، ر.ک: المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۵۹).

[۱]

اشاره

یکی از مسائل بسیار مهم و قابل تأملِ واقعه عاشورا- که برای همه، بویژه برای ستمگران و جنایتکاران تاریخ، عبرت آموز و تنبه آفرین است- سرنوشت کسانی است که با امام حسین علیه السلام جنگیدند و یا ایشان را در برابر دشمن، تنها گذاشتند و یاری نمودند. آنان، نه تنها در آخرت، به میزان جرم خود، مجازات خواهند شد، بلکه بخشی از کیفر آنها در همین جهان، دامنگیرشان گردید.

نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سال ها پیش از واقعه عاشورا، چنین رویداد هولناکی را می دید و بر پایه روایتی، کسانی را که با امام حسین علیه السلام جنگیدند یا او را یاری نکردند، بدین سان نفرین فرمود:

اللَّهُمَّ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، وَ اقْتُلْ مَنْ قَتَلَهُ، وَ اذْبَحْ مَنْ ذَبَحَهُ، وَ لَا تُمَتِّعُهُ بِمَا طَلَبَ (۱).

بار خدایا! هر که او را بی یاور گذاشت، بی یاورش بگذار و قاتل او را بکش، و کسی را که سر او را بُرید، ذبح کن و خواستش را برآورده مکن.

سرنوشت فاجعه آفرینان کربلا

اشاره

نفرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مستجاب شد و همه کسانی که به گونه ای در فاجعه خونبار کربلا

ص: ۹۲۱

نقش داشتند (چه کسانی که رو در رو با امام حسین علیه السلام جنگیدند و چه کسانی که با یاری نکردن امام علیه السلام، غیر مستقیم در این حادثه دردناک شریک بودند)، مجازات شدند.

۱. زوال حکومت خاندان ابو سفیان

نخستین موج رویداد عاشورا، تنها سه سال پس از آن، پدیدار شد و موجب زوال حکومت خاندان ابو سفیان گردید. نقش این فاجعه در افول قدرت این خاندان، به قدری روشن بود که عبد الملک بن مروان، با این که خود، میراثخوار حکومت آنان بود، پس از رسیدن به قدرت، رسماً به این واقعه اعتراف کرد و به حجاج بن یوسف نوشت:

مرا از ریختن خون فرزندان عبد المطلب، دور بدار، که در آنها راه نجاتی از جنگ نیست. من، فرزندان حرب را دیدم که وقتی حسین بن علی را کشتند، پادشاهی را از دست دادند (۱).

۲. کوتاهی عمر و بیماری های خطرناک

عبد الله بن بدر خَطْمی، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُبَارَكَ فِي أَجَلِهِ، وَ أَنْ يُمْتَعَ بِمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى فَلْيُخْلِفنِي فِي أَهْلِ خِلَافَةِ حَسَنَةَ، وَ مَنْ لَمْ يَخْلُفنِي فِيهِمْ يُتَكَ عُمْرُهُ، وَ وَرَدَ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُسَوِّدًا وَجْهُهُ (۲).

هر کس علاقه مند است که عمرش طولانی شود و از آنچه خداوند متعال نصیب او کرده، بهره ببرد، جانشینی خوب برای من در خانواده ام باشد، و هر کس جانشینی مرا در خانواده ام به عهده نگیرد، عمرش کوتاه می شود و در قیامت، روسیاه نزد من می آید.

ص: ۹۲۲

۱- (۱) العقد الفريد: ج ۳ ص ۳۸۲، المحاسن و المساوي: ص ۵۵، جواهر المطالب: ج ۲ ص ۲۷۸.

۲- (۲) مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲ ص ۸۵؛ [۱] بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۱۱۶ ح [۲]. ۳۱ [۲]

عبد الله، سپس می گوید: همان گونه شد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود. یزید بن معاویه، جانشین خوبی برای خانواده پیامبر نبود و عمرش نیز کوتاه شد و پس از شهادت امام حسین علیه السلام مدت کمی زنده بود و همین طور عبید الله بن زیاد- که خدا، هر دوی آنها را لعنت کند-.

یزید، در ۳۸ سالگی هلاک شد و ابن زیاد، در ۲۸ یا ۳۴ سالگی کشته شد. همچنین، بر پایه گزارش های معتبر جنایتکاران کربلا به انواع بیماری های خطرناک (مانند: جنون، جذام و پیسی) مبتلا شدند.

ابن کثیر تصریح می کند که بیشتر گزارش هایی که بر سرنوشت شوم فاجعه آفرینان کربلا دلالت دارند، صحیح اند:

اخباری که درباره گرفتار شدن قاتلان حسین علیه السلام روایت شده، بیشترشان درست اند؛ چه این که کمتر کسی از آنها که در کشتن او شرکت کردند، از آسیب و درد در همین دنیا، در امان ماندند، و از دنیا نرفتند، مگر این که به بیماری مبتلا شدند، و بیشتر آنها دیوانه شدند. (۱)

۳. کشته شدن بسیاری از آنان در قیام مختار

بسیاری از کسانی که در فاجعه کربلا نقش داشتند، در قیام مختار، دستگیر و اعدام شدند. یعقوبی، در این باره می نویسد:

مختار، قاتلان حسین علیه السلام را تعقیب کرد و جمع فراوانی از آنها را کشت، به گونه ای که کم تر کسی از آنها زنده ماند. (۲)

۴. سلطه حجاج بن یوسف

در فاجعه کربلا، نه تنها کسانی که به طور مستقیم در آن نقش داشتند، کیفر طبیعی کردار زشت خود را پیش از مجازات آخرت، در دنیا دیدند؛ بلکه کسانی که با یاری

ص: ۹۲۳

۱- (۱) البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۲۰۱.

۲- (۲) تاریخ الیعقوبی: ج ۲ ص ۲۵۹.

نرساندن به امام حسین علیه السلام به طور غیر مستقیم در این فاجعه اثرگذار بودند، نیز به گونه ای گرفتار عقوبت های دنیوی شدند. برخی از آنها توبه کردند و «نهضت تواین» را پدید آوردند و در این راه، کشته شدند و شمار دیگری، گرفتار حکومت مستبد حجاج بن یوسف گردیدند؛ همان حکومتی که امام علی علیه السلام آن را برای مردمی که از یاری کردن ایشان امتناع می کردند، پیشگویی کرده بود. در نهج البلاغه آمده که امام علیه السلام خطاب به آنها فرمود:

أما وَاللَّهِ لَيَسْلَطَنَّ عَلَيْكُمْ غُلَامٌ ثَقِيفٌ الدِّيَالُ الْمَيْالُ، يَا كُلُّ خَضِرَتِكُمْ، وَيُذِيبُ شَحْمَتَكُمْ، إِيَّهٖ أَبَا وَذَحَةَ (۱).

به خداوند سوگند که جوانی ثقفی (حجاج) بر شما تسلط خواهد یافت؛ متکبر و منحرفی که سبزه های (دارایی های) شما را می خورد، و پیه هایتان را آب می کند! بس کن، ابو ذحه (۲).

آری! مردمی که از یاری رساندن به کسانی چون امام علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام امتناع ورزند، سزاوار سلطه یافتن حجاج بن یوسف بر خویش اند.

در سال ۷۵ هجری، یعنی چهارده سال پس از فاجعه کربلا، این پیشگویی امام علی علیه السلام تحقق یافت. حجاج، در طول حکومتش، صد و بیست هزار نفر را کشت (۳) و هشتاد هزار نفر را - که سی هزار نفر از آنها زن بودند - به زندان انداخت. (۴)

۵. سخت ترین کیفرها در آخرت

احادیث مربوط به شدت کیفر (مجازات) قاتلان امام حسین علیه السلام و یاران ایشان،

ص: ۹۲۴

۱- (۱) نهج البلاغه: خطبه ۱۱۶. [۱]

۲- (۲) وَذَحَةُ: جُعَيْلٌ؛ سِيرَ كَيْنٍ چرخان. ابو وَذَحَةُ، کُنیه ای است که بعدها، حجاج، به آن، شهرت یافت و اشاره است به داستان حجاج و وَذَحَةُ که روزی، وی نشسته بود و وَذَحَةُ ای با زحمت، پشکلی را می غلتانند و به جانب او می آمد. حجاج گفت: این، سوسکی از سوسک های شیطان است.

۳- (۳) سنن الترمذی: ج ۴ ص ۴۹۹ ش ۲۲۲۰، تهذیب التهذیب: ج ۱ ص ۵۱۰.

۴- (۴) تاریخ دمشق: ج ۱۲ ص ۱۸۵، تاریخ الإسلام: ج ۶ ص ۳۲۳. [۲]

بسیارند که در این جا تنها به ذکر دو نمونه بسنده می کنیم:

شیخ صدوق از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود:

إِنَّ فِي النَّارِ مَنَزِلَةً لَمْ يَكُنْ يَسْتَحِقُّهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ -صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا- وَيَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ (۱).

در جهنم، جایگاهی است که بر هیچ کس روا نخواهد بود، جز با کشتن حسین بن علی-درود خدا بر آن دو-و یحیی بن زکریا علیه السلام.

ابن عساکر نیز از جابر بن عبد الله نقل می کند که وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قاتل امام حسین علیه السلام را لعنت کرد و وی در باره قاتل ایشان پرسید، پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود:

رَجُلٌ مِنْ أُمَّتِي يُبِغِضُ عِزَّتِي، لَا تَنَالُهُ شَفَاعَتِي، كَأَنَّ بِنَفْسِهِ بَيْنَ أَطْبَاقِ النَّيرانِ يَرْسُبُ تَارَةً وَيَطْفُو أُخْرَى، وَإِنَّ جَوْفَهُ لَيَقُولُ: غَقَّ غَقَّ (۲).

کسی از امت من که با خاندانم دشمنی ورزد، از شفاعت من برخوردار نخواهد شد، گویی اوست که میان طبقات آتش، بالا و پایین می رود و از درونش، صدای غلغل جوشیدن می آید.

ص: ۹۲۵

۱- (۱) ثواب الأعمال: ص ۲۵۷ ح ۲، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۰۱ ح ۹. [۱]

۲- (۲) تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۲۴ ح ۳۵۴۴، تاریخ بغداد: ج ۳ ص ۲۹۰. [۲]

بخش هفتم: عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام

اشاره

فصل یکم: سوگواری

فصل دوم: مصیبت خوانی برای امام حسین علیه السلام

فصل سوم: اهمیت و آداب روز عاشورا

فصل چهارم: گریستن و گریاندن بر سید الشهداء علیه السلام و یارانش

فصل پنجم: دو زیارت منسوب به ناحیه مقدسه

ص: ۹۲۷

۱/۱ تشویق به سوگواری برای امام حسین علیه السلام

۷۶۱. فضل زیاره الحسین علیه السلام - به نقل از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام، پس از آن که آیه (ما فرستادگانمان را و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و روزی که شاهدان بر می خیزند، یاری می کنیم) (۱) را تلاوت فرمود: -حسین بن علی علیه السلام از آنهاست. به خدا سوگند، گریه شما بر حسین علیه السلام و بازگویی ماجرای که بر ایشان گذشت، و زیارت قبر ایشان، پیروزی ای برای شما در دنیاست. پس مژده بر شما که با او، در کنار پیامبر خدا علیه السلام خواهید بود! (۲)

۷۶۲. کامل الزیارات - به نقل از عبد الله بن حماد بصری - امام صادق علیه السلام به من فرمود: «در نزد شما (یا فرمود: در نزدیکی شما)، فضیلتی است که همانند آن را به هیچ کس نداده اند و گمان نمی کنم تمام حقیقت آن را بشناسید و آن را پاس بدارید و برای آن، اقدامی کنید. آن فضیلت، صاحبان ویژه ای دارد که به آن اختصاص یافته اند، بدون حرکت و بدون

ص: ۹۲۹

۱- (۱) سوره غافر: آیه ۵۱.

۲- (۲) - أَنَّهُ لَمَّا تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «إِنَّا لَنَنْصِرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» قَالَ: -الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُمْ، وَوَاللَّهِ، إِنَّ بُكَاءَكُمْ عَلَيْهِ، وَحَيْدِيَّتْكُمْ بِمَا جَرَى عَلَيْهِ، وَزِيَارَتَكُمْ قَبْرَهُ، نُصْرَةٌ لَكُمْ فِي الدُّنْيَا، فَأَبَشِّرُوا فَإِنَّكُمْ مَعَهُ فِي جَوَارِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ۷۶۴ (فضل زیاره الحسین علیه السلام: ص ۴۸ ح ۲۵). [۱]

[صیرف] نیرویی از سوی آنها، و این از جانب خدا به آنان داده شده است. خوش بختی و رحمت و رأفت و پیشکشی است که خدا برایشان در نظر گرفته است».

گفتم: فدایت کردم! این چیست که آن را تعریف می کنی، ولی نامش را نمی بری؟

فرمود: «زیارت جدّم حسین بن علی علیه السلام، که در سرزمینی بیگانه، غریب افتاده است. هر که او را زیارت کند، برایش می گریسد و هر که زیارتش نکند، برایش اندوهگین می شود و هر که در محضرش نباشد، برایش می سوزد و هر که به قبر پسرش در پایین پایش نظر بیندازد، رحمش می آید...».

آن گاه فرمود: «به من خبر رسیده که گروهی، از اطراف کوفه و کسانی از غیر آن، کنار قبر ایشان می آیند و نیز زنانی که شیون سر می دهند، و این، در نیمه شعبان است. پس در میان آنان، قاری ای قرآن می خواند و قصّه گوئی، ماجرای کربلا را می گوید و عده ای، ناله سر می دهند، و برخی مرثیه سرایی می کنند».

به ایشان گفتم: فدایت کردم! آری. برخی از چیزهایی که گفتی، شاهد بوده ام.

فرمود: «ستایش، خدایی راست که در میان مردم، کسانی را قرار داد که به سوی ما می آیند و ما را می ستایند و برایمان مرثیه سرایی می کنند، و نیز کسانی را از خویشان ما و غیر خویشان ما قرار داد که به دشمنان ما طعنه می زنند و آنان را باطل می دانند و کارشان را زشت می شمارند!». (۱)

ص: ۹۳۰

۱- (۱) قَالَ لِي: إِنَّ عِنْدَكُمْ - أَوْ قَالَ: فِي قُرْبِكُمْ - لَفَضِيلَةٍ مَا أُوتِيَتْ أَحَدًا مِثْلَهَا، وَمَا أَحْسَبُكُمْ تَعْرِفُونَهَا كُنْهَ مَعْرِفَتِهَا، وَلَا تُحَافِظُونَ عَلَيْهَا وَلَا عَلَى الْقِيَامِ بِهَا، وَأَنَّ لَهَا لِأَهْلًا خَاصَّةً قَدْ سَمِعُوا لَهَا، وَأَعْطَوْهَا بِلَا حَوْلٍ مِنْهُمْ وَلَا قُوَّةٍ، إِلَّا مَا كَانَ مِنْ صُنْعِ اللَّهِ لَهُمْ، وَسَيَعَادَةُ حَبَاهُمْ اللَّهُ بِهَا، وَرَحْمَةً وَرَأْفَةً وَتَقَدُّمًا. قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، وَمَا هَذَا الَّذِي وَصَفْتِ وَلَمْ تُسَمِّئِيهِ؟ قَالَ: زِيَارَةُ حَيْدِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَإِنَّهُ غَرِيبٌ بِأَرْضٍ غَرِيبَةٍ، يَبْكِيهِ مَنْ زَارَهُ، وَيَحْزَنُ لَهُ مَنْ لَمْ يَزُرْهُ، وَيَحْتَرِقُ لَهُ مَنْ لَمْ يَشْهَدْهُ، وَيَرْحَمُهُ مَنْ نَظَرَ إِلَى قَبْرِ ابْنِهِ عِنْدَ رِجْلِهِ... ثُمَّ قَالَ: بَلَّغْنِي أَنْ قَوْمًا يَأْتُونَهُ مِنْ نَوَاحِي الْكُوفَةِ وَنَاسًا مِنْ غَيْرِهِمْ، وَنِسَاءً يَنْدُبْنَهُ، وَذَلِكَ فِي النُّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ، فَمِنْ بَيْنِ قَارِيٍّ يَقْرَأُ، وَقَاصِّ يَقْصُصُ، وَنَادِبٍ يَنْدُبُ، وَقَائِلٍ يَقُولُ الْمَرَاثِيَّ، فَقُلْتُ لَهُ: نَعَمْ، جُعِلَتْ فِدَاكَ، قَدْ شَهِدْتُ بَعْضَ مَا تَصِفُ. فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَفْقَهُ الْإِنْسَانَ وَيَمْدُحُنَا وَيُرْتِي لَنَا، وَجَعَلَ عَدُوَّنَا مَنْ يَطْعُنُ عَلَيْهِمْ مِنْ قَرَابَتِنَا، وَغَيْرِهِمْ يَهْدُرُونَهُمْ وَيُقَبِّحُونَ مَا يَصْنَعُونَ ۷۶۵ (كامل الزيارات: ص ۵۳۷ ح ۸۲۹ [۱] بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۷۴ ح ۲۱). [۲]

۷۶۳. الکافی - به نقل از معاویه بن وَهَب - از امام صادق علیه السلام اجازه ورود خواستم. به من گفته شد: وارد شو.

من وارد شدم و دیدم که ایشان در حال نماز گزاردن در جایگاه نمازش در خانه اش است. نشستم تا نمازش را به پایان رساند. شنیدم که با پروردگارش چنین راز و نیاز می گفت: «ای آن که ما را بر کرامت و وصایت، مخصوص گردانیدی و به ما وعده شفاعت دادی و علم گذشته و آینده را به ما عطا فرمودی و دل های مردم را به سوی ما، متمایل نمودی! مرا بیامرز، و نیز برادرانم و زائران قبر ابا عبد الله الحسین علیه السلام را که مالشان را هزینه کرده اند، و تنشان را به حرکت در آورده اند، به جهت علاقه مندی به احسان ما و امید به آنچه در صَمَله ما نزد توست، و شادمانی ای که به پیامبرت - که درودهای تو بر او و خاندانش باد - دادند، و به جهت پاسخ گفتن به فرمان ما و نیز غیظی که به دشمنانمان وارد کردند و با آن، طالب خشنودی تو بودند.

پس، از جانب ما رضوان را به آنان پاداش ده و در شب و روز، آنان را محافظت فرما و برای خاندان و فرزندان که بر جا گذاشته اند، بهترین جانشین باش، و همراهی شان کن و از شرّ هر زورگوی کینه جو و هر آفریده ناتوان و توانمندت، و از شرّ شیطان های انس و جن، کفایتشان نما و به آنان در دوری از کاشانه شان، به خاطر آن که ما را بر فرزندان و خانواده و خویشانشان ترجیح داده اند، بیشتر از آنچه از تو خواسته اند، عطا کن.

خداوندا! دشمنان ما، حرکت آنان را [برای زیارت ما] بر ایشان عیب شمردند؛ ولی این، آنها را از آمدن به سوی ما، باز نداشت و باز هم به خاطر مخالفت با مخالفان ما [به سوی ما آمدند]. پس بر آن چهره هایی که خورشید، دگرگونشان کرد، رحم آور و

بر آن گونه هایی که به سوی قبر ابا عبد الله الحسین علیه السلام در رفت و آمدند، رحم کن و بر آن چشم هایی که اشکشان از سرِ دلسوزی بر ما روان شده، رحم کن و بر آن دل هایی که برای ما بی تاب شده و سوخته اند، رحم نما و بر شیون هایی که برای ما بلند گردیده اند، رحم آور.

خداوندا! این جان ها و این بدن ها را به تو می سپارم تا آنان را در روز تشنگی، در کنار حوض [کوثر] در یابیم.

او همچنان در حال سجده بود و این دعا را زمزمه می کرد. (۱)

۷۶۴. ثواب الأعمال - به نقل از محمد بن سنان، از برخی راویان شیعه، از امام صادق علیه السلام: پیامبر خدا علیه السلام فرمود: «وقتی روز قیامت می شود، خیمه ای از نور برای فاطمه بر پا می گردد و حسین، سر [بریده] خود را پیشاپیش دست او می آورد و وقتی فاطمه آن را می بیند، ناله ای بلند، سر می دهد و کسی از فرشتگان مقرب و پیامبران مرسَل و بندگان

ص: ۹۳۲

۱- (۱) اسْتَأْذَنْتُ عَلِيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقِيلَ لِي: ادْخُلْ، فَدَخَلْتُ فَوَجَدْتُهُ فِي مِصْبَاحٍ فِي بَيْتِهِ، فَجَلَسْتُ حَيْثُ قَضَى صَلَاتَهُ، فَسَجَعْتُهُ وَهُوَ يُسَاجِي رَبَّهُ وَيَقُولُ: يَا مَنْ خَصَّنَا بِالْكَرَامَةِ، وَخَصَّنَا بِالْوَصِيَّةِ، وَوَعَدَنَا الشَّفَاعَةَ، وَأَعْطَانَا عِلْمَ مَا مَضَى وَمَا بَقِيَ، وَجَعَلَ لَنَا أَفْتِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْنَا، اغْفِرْ لِي وَإِلَىٰ خَوَانِي وَلِزُورِ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، الَّذِينَ أَنْفَقُوا أَمْوَالَهُمْ، وَأَشْخَصُوا أَبْدَانَهُمْ رَغْبَةً فِي بَرْنَا، وَرَجَاءً لِّمَا عِنْدَكَ فِي صِلَتِنَا، وَسُرُوراً أَدْخَلُوهُ عَلَيَّ نَبِيَّكَ صِلَ لِمَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَإِجَابَةً مِنْهُمْ لِأَمْرِنَا، وَغِيظاً أَدْخَلُوهُ عَلَيَّ عِدُونَا، أَرَادُوا بِذَلِكَ رِضَاكَ، فَكَافِهِمْ عَنَّا بِالرِّضْوَانِ، وَآكَلَاهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَأَخْلَفَ عَلَيَّ أَهْلِيهِمْ وَأَوْلَادِهِمْ الَّذِينَ خُلِفُوا بِأَحْسَنِ الْخَلْفِ، وَأَصْحَبَهُمْ وَآكَفِهِمْ شَرَّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَكُلِّ ضَعِيفٍ مِّنْ خَلْقِكَ أَوْ شَدِيدٍ، وَشَرِّ شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ، وَأَعْطِهِمْ أَفْضَلَ مَا أَمَلُوا مِنْكَ فِي غُرْبَتِهِمْ عَن أَوْطَانِهِمْ، وَمَا آثَرْنَا بِهِ عَلَيَّ أَبْنَائِهِمْ وَأَهْلِيهِمْ وَقَرَابَاتِهِمْ. اللَّهُمَّ إِنَّ أَعْدَاءَنَا عَابُوا عَلَيْهِمْ خُرُوجَهُمْ، فَلَمْ يَنْهَهُمْ ذَلِكَ عَنِ الشُّخُوصِ إِلَيْنَا، وَخِلَافاً مِنْهُمْ عَلَيَّ مَنْ خَالَفْنَا، فَارْحَمِ تِلْكَ الْوُجُوهَ الَّتِي قَدْ غَيَّرَتْهَا الشَّمْسُ، وَارْحَمِ تِلْكَ الْخُدُودَ الَّتِي تَقَلَّبَتْ عَلَيَّ حُفْرَهُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَارْحَمِ تِلْكَ الْأَعْيُنَ الَّتِي جَرَتْ دُمُوعُهَا رَحْمَةً لَّنَا، وَارْحَمِ تِلْكَ الْقُلُوبَ الَّتِي جَزِعَتْ وَاحْتَرَقَتْ لَنَا، وَارْحَمِ الصَّرِخَةَ الَّتِي كَانَتْ لَنَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ تِلْكَ الْأَنْفُسَ وَتِلْكَ الْأَبْدَانَ حَتَّى تُؤَافِيَهُمْ عَلَيَّ الْحَوْضِ يَوْمَ الْعَطَشِ. فَمَا زَالَ وَهُوَ سَاجِدٌ يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ ۷۶۶ (الكافي: ج ۴ ص ۵۸۲ ح ۱۱، [۱] ثواب الأعمال: ص ۱۲۰ ح ۴۴).

مؤمن نمی ماند، مگر این که برای [ناراحتی] فاطمه می گیرید...».

خداوند، شیعیان ما را رحمت کند! به خدا سوگند، آنان، حقیقتاً مؤمن اند. به خدا سوگند، آنان در اندوه و حسرتی مدام، در عزای ما شرکت می کنند. (۱)

۲/۱ سوگواری در دهه اول محرم

۷۶۵. الأمالی، صدوق - به نقل از ابراهیم بن ابی محمود، از امام رضا علیه السلام: - محرم، ماهی است که در دوران جاهلی، مردم، جنگ را در آن، تحریم می کردند؛ اما ریختن خون ما را در آن، روا شمردند و حرمت ما را شکستند و فرزندان و زنان ما را به اسارت بردند و در خیمه و خرگاه ما، آتش بر افروختند و هر چه داشتیم، به غارت بردند و حرمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در حق ما رعایت نکردند.

روز حسین علیه السلام، پلک های ما را زخمی کرد و اشکمان را جاری ساخت و عزیز ما را ذلیل کرد و در سرزمین کرب (اندوه) و بلا (گرفتاری)، اندوه و گرفتاری برایمان به ارمغان آورد. پس تا روز قیامت، باید گریه کنندگان بر کسی مانند حسین علیه السلام بگریند، که گریه، گناهان بزرگ را می ریزد.

پدرم - که دروهای خدا بر او باد - وقتی ماه محرم می رسید، خندان دیده نمی شد و اندوه، بر او چیره می شد تا این ده روز به پایان برسد. وقتی روز دهم می رسید، آن روز، روز عزا و اندوه و گریه اش بود و می فرمود: «این، همان روزی است که حسین - که دروهای خدا بر او باد - در آن، کشته شد». (۲)

ص: ۹۳۳

۱- (۱) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قُبَّةً مِنْ نُورٍ، وَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ رَأْسَهُ عَلَى يَدِهِ، فَإِذَا رَأَتْهُ شَهَقَتْ شَهَقَةً لَا يَبْقَى فِي الْجَمْعِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى لَهَا... ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَجِمَ اللَّهُ شَيْعَتَنَا، شَيْعَتَنَا - وَاللَّهِ - هُمْ الْمُؤْمِنُونَ، فَقَدْ - وَاللَّهِ - شَرَّ كُونَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطُولِ الْحُزْنِ وَالْحَسْرَةِ ۷۶۷ (ثواب الأعمال: ص ۲۵۷ ح ۳، [۱] الملهوف: ص ۱۸۴).

۲- (۲) إِنَّ الْمُحَرَّمَ شَهْرٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحَرِّمُونَ فِيهِ الْقِتَالَ، فَاسْتَحَلَّتْ فِيهِ دِمَاؤُنَا، وَهَتَكَتْ فِيهِ حُرْمَتُنَا، وَسَبَى -

۷۶۶. عیون أخبار الرضا علیه السلام - به نقل از ریّان بن شیب - در روز اوّل محرم، بر امام رضا علیه السلام وارد شدم. فرمود: «ای پسر شیب! آیا روزه ای؟».

گفتم: نه.

فرمود: «این، همان روزی است که در آن، زکریّا علیه السلام، پروردگارش عزّوجلّ را خواند و گفت: «پروردگارا! از جانب خود، نسلی پاک به من عطا کن، که تو همانا شنوای دعایی» (۱).

خداوند، دعایش را به اجابت رساند و به فرشتگان، دستور داد که به زکریّا علیه السلام ندا در دهند، «در حالی که در محراب به نماز ایستاده بود: خداوند، تو را به یحیی مژده می دهد!» (۲).

پس هر کس امروز را روزه بگیرد و آن گاه، خداوند عزّوجلّ را بخواند، خدا، دعای او را اجابت می کند، همان گونه که برای زکریّا علیه السلام اجابت کرد».

آن گاه فرمود: «ای پسر شیب! محرم، ماهی است که مردم دوران جاهلی، ستم و جنگ را در آن تحریم می کردند؛ امّا این امت، حرمت آن را نشناختند و حرمت پیامبرش را نگه نداشتند. در این ماه، فرزندان او را کشتند و زنانش را به اسارت گرفتند و بار و بنه اش را غارت کردند. خداوند، هرگز آنان را نیامرزد!

ای پسر شیب! اگر برای چیزی گریه می کنی، برای حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام گریه کن. او، همانند قوچ، سر بریده شد و هجده مرد از خانواده اش همراه او

ص: ۹۳۴

۱- (۱) سوره آل عمران: آیه ۳۸.

۲- (۲) سوره آل عمران: آیه ۳۹.

کشته شدند و همانندی در زمین نداشتند. آسمان های هفتگانه و زمین ها، برای کشته شدنش گریستند و چهار هزار فرشته برای یاری اش به زمین فرود آمدند؛ اما به آنان اجازه داده نشد. آنان در کنار قبر حسین علیه السلام، آشفته و پریشان حال، به سر می برند تا قائم علیه السلام برخیزد. آنان از یاران او خواهند بود و شعارشان این است: «یا لثارات الحسین؛ ای خونخواهان حسین!».

ای پسر شیب! پدرم، از پدرش، از جدش [امام باقر علیه السلام] برایم نقل کرد که وقتی جدّم حسین - که دروهای خدا بر او باد - کشته شد، آسمان، خون گریست و خاک، سرخ شد.

ای پسر شیب! اگر برای حسین علیه السلام، چنان گریه کنی که اشک هایت بر گونه ات جاری شوند، خداوند، همه گناهانت را از کوچک و بزرگ، و کم و زیاد، می آمرزد».

ای پسر شیب! اگر خوش حال می شوی که خدای عزّوجلّ را ملاقات کنی و گناهی نداشته باشی، حسین علیه السلام را زیارت کن.

ای پسر شیب! اگر خوش حال می شوی که در غرفه های ساخته شده در بهشت، با پیامبر صلی الله علیه و آله ساکن باشی، قاتلان حسین علیه السلام را لعن کن.

ای پسر شیب! اگر خوش حال می شوی که ثوابی همانند شهیدشدگان با حسین بن علی علیه السلام داشته باشی، هر وقت یاد حسین علیه السلام افتادی، بگو: "ای کاش با آنها می بودم و به رستگاری بزرگی، نایل می شدم!".

ای پسر شیب! اگر خوش حال می شوی که با ما در درجه های عالی بهشت باشی، برای اندوه ما، اندوهگین باش و برای خوش حالی ما، خوش حال باش و همواره، ولایت ما را داشته باش. پس اگر مردی سنگی را [هم] دوست داشته باشد، خدای عزّوجلّ او را در قیامت، با آن، محشور می کند» (۱).

ص: ۹۳۵

۱- (۱) دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْمُحَرَّمِ. فَقَالَ: يَا بَنَ شَيْبِ، أَصَائِمٌ أَنْتَ؟ قُلْتُ: لَا، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي دَعَا فِيهِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَالَ: «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»، فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ، وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ، [۱] أَنْفَادَتْ -

الف- مرثیه سرایی زینب علیها السلام بر جنازه برادر

۷۶۷. الملهوف: زنان را از خیمه ها بیرون آوردند و خیمه ها را آتش زدند. پس زنان، سوگوار

ص: ۹۳۶

و غارت زده و پابرهنه و گریان، بیرون آمدند و در حالی که به صورت اسیر، با خواری اسیری، حرکت می کردند، گفتند: «به حقّ خدا سوگند، ما را از کنار قتلگاه حسین ببرید!» و هنگامی که چشم زنان به کشتگان افتاد، شیون کردند و بر صورتشان زدند.

به خدا سوگند، زینب دختر علی علیه السلام را فراموش نمی کنم که حسین علیه السلام را صدا می کرد و اندوهناک و با دلی شکسته، فریاد می زد: «وا محمّدا! دروهای فرشتگان آسمان، بر تو باد! این، حسین است که آغشته به خون، در صحرا افتاده و قطعه قطعه شده است. وا مصیبتا! دختران تو، اسیر شده اند. به خدا و به محمّد مصطفی و به علی مرتضی و به فاطمه زهرا و به حمزه سید الشهداء، شکوه می کنم.

وا محمّدا! این، حسین است که در بیابان افتاده. باد صبا بر او می وزد و به دست زنزادگان، کشته شده است. چه غم جانکاهی و چه غصّه ای بر تو، ای ابا عبد الله! امروز، جدّم پیامبر خدا، از دنیا رفت. ای اصحاب محمّد! اینان، نسل مصطفایند که به اسیری برده می شوند». (۱)

ب- مرثیه سرایی امّ کلثوم

۷۶۸. الأمالی، صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش، از جدّش امام زین العابدین علیهم السلام - اسب حسین علیه السلام به [سمت ایشان] رفت تا این که یال و پیشانی اش

ص: ۹۳۷

۱- (۱) أَخْرَجُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخَيْمَةِ، وَأَشْعَلُوا فِيهَا النَّارَ، فَخَرَجْنَ حَوَاسِدَ رَمْسٍ لَبَّاتٍ حَافِيَاتٍ بِاِكْيَاتٍ، يَمْشِينَ سَبَايَا فِي أُسْرِ الدَّلَّةِ، وَقُلْنَ: بِحَقِّ اللَّهِ إِلَّا مَا مَرَرْتُمْ بِنَا عَلِيٍّ مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَلَمَّا نَظَرَتِ النِّسَاءُ إِلَى الْقَتْلِ صَحَنَ وَضَرَبْنَ وُجُوهَهُنَّ. قَالَ [الرَّوَايُ]: فَوَ اللَّهُ، لَا أَنْسَى زَيْنَبَ ابْنَةَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَهِيَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَتُنَادِي بِصَوْتٍ حَزِينٍ، وَقَلْبٍ كَثِيبٍ: وَا مُحَمَّدَاهُ! صَ لَمَى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حَسَنٌ بِنِ الْبَعْرَاءِ، مُرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، وَا تُكَلَاهُ! وَبِنَاتُكَ سَبَايَا، إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي، وَإِلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، وَإِلَى عَلِيِّ الْمُرْتَضَى، وَإِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، [۱] وَإِلَى حَمَزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ. وَا مُحَمَّدَاهُ! وَهَذَا حُسَيْنٌ بِالْبَعْرَاءِ، تَسْفَى عَلَيْهِ رِيحُ الصَّبَا، قَتِيلُ أَوْلَادِ الْبَغَايَا، وَاحْزَنَاهُ! وَا كَرَبَاهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ، هُوَ لَاءِ ذُرِّيَّةِ الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا ۷۷۰ (الملهوف: ص ۱۸۰، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۸). [۲]

را به خون حسین علیه السلام خون آلود کرد و پا بر زمین کوبید و شیهه سر داد. دختران پیامبر صلی الله علیه و آله، شیهه اسب را شنیدند و بیرون آمدند. ناگهان، اسب بی سوار را دیدند و فهمیدند که حسین علیه السلام کشته شده است.

امّ کلثوم، دختر حسین علیه السلام، (۱) بیرون آمد، در حالی که دستش را بر روی سر گذاشته بود و صدا می زد: «وا محمدا! این، حسین است که در بیابان افتاده و عمامه و ردایش را برده اند». (۲)

ج- مرثیه سرایی دختران پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام عبور از کنار کشتگان

۷۶۹. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی - به نقل از حمید بن مسلم -: عمر بن سعد، فرمان کوچ به کوفه را داد و دختران و خواهران حسین علیه السلام و علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام و فرزندانشان را حرکت دادند. هنگامی که آنها را از کنار جنازه حسین علیه السلام و یارانش عبور دادند، صدای شیون زنان، بلند شد و به صورتشان می زدند. زینب علیها السلام فریاد زد: «وا محمدا! درود فرشتگان آسمان بر تو! این، حسین است که در بیابان افتاده و در خون، غوطه ور و خاک آلود و قطعه قطعه شده است. وا محمدا! دخترانت در اردوگاه دشمن اسیرند و فرزندان، کشته شده اند و باد بر آنها می وزد. این، پسر توست با سری از پشت بریده. نه غایب است که به حضورش امید رود و نه زخمی است که درمان شود».

زینب علیها السلام همچنان همین حرف ها را می زد تا این که -به خدا سوگند- دوست و دشمن را گریاند، تا آن جا که دیدیم اشک سواران بر سُم اسبانشان جاری است. (۳)

ص: ۹۳۸

۱- (۱) در مصدر، چنین آمده؛ ولی درست، آن است که امّ کلثوم، خواهر امام حسین علیه السلام است.
۲- (۲) أَقْبَلَ فَرَسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ حَتَّى لَطَخَ عُرْفَهُ وَنَاصِيَتَهُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَجَعَلَ يَرْكُضُ وَيَصْهَلُ، فَسَمِعَتْ بَنَاتُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَيْهِيلَهُ، فَخَرَجْنَ فَإِذَا الْفَرَسُ بِلَا رَاكِبٍ، فَعَرَفْنَ أَنَّ حُسَيْنًا قَدْ قُتِلَ، وَخَرَجَتْ أُمُّ كَلْثُومِ بِنْتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَاضِعَةً يَدَهَا عَلَى رَأْسِهَا، تَنْدُبُ وَتَقُولُ: وَآيَا مُحَمَّدَاهُ! هَذَا الْحُسَيْنُ بِالْعِرَاءِ، قَدْ سَلِبَ الْعِمَامَةَ وَالرِّدَاءَ ۷۷۱ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۶ ح ۲۳۹؛ [۱] مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۷). [۲]

۳- (۳) أَذَّنَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِالنَّاسِ فِي الرَّحِيلِ إِلَى الْكُوفَةِ، وَحَمَلَتِ بَنَاتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَأَخَوَاتِهِ وَعَلِيَّةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَذَرَارِيُّهُمُ، فَلَمَّا مَرَّوْا بِجَنَّةِ الْحُسَيْنِ وَجَثَّتْ أَصْحَابُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ، صَاحَتِ النِّسَاءُ وَلَطَمْنَ وُجُوهُنَّ، وَصَاحَتِ زَيْنَبُ [عَلَيْهَا السَّلَامُ]: يَا مُحَمَّدَاهُ! صَيَّيْ عَلِيكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعِرَاءِ، مُزْمَلٌ بِالدَّمَاءِ، مُعَفَّرٌ بِالثَّرَابِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، يَا مُحَمَّدَاهُ! بَنَاتُكَ فِي الْعَسْكَرِ سَبَايَا، وَذُرِّيَّتُكَ قَتْلَى تَسْفَى عَلَيْهِمُ الصَّبَا، هَذَا ابْنُكَ مَحْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، لَا هُوَ غَائِبٌ فَيَرْجَى، وَلَا جَرِيحٌ فَيَدَاوَى. وَمَا زَالَتْ تَقُولُ هَذَا الْقَوْلَ حَتَّى أَبَكَتْ -وَاللَّهِ- كُلَّ صَيْدِيْقٍ وَعَيْدُوٍّ، وَحَتَّى رَأَيْنَا دُمُوعَ الْخَيْلِ تَنْحَدِرُ عَلَى خَوَافِرِهَا ۷۷۲ (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۹). [۳]

۷۷۰. تاریخ دمشق: رباب، دختر امرؤ القیس... کلبی، زنی است که به مدت یک سال در کنار قبر [شوهرش] حسین علیه السلام ماند و سرود:

تا یک سال می مانم و آن گاه با شما وداع می کنم

و هر که یک سال کامل بگرید، عذرش [برای رفتن] پذیرفته است.

...وقتی حسین علیه السلام از دنیا رفت، از رباب، خواستگاری شد و بر آن، پافشاری شد. گفت: «غیر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، پدرشوهری انتخاب نمی کنم» و ازدواج نکرد. یک سال پس از آن زیست و زیر سایه نرفت تا بیمار شد و افسرده، از دنیا رفت. (۱)

۷۷۱. الکامل فی التاریخ: همراه امام حسین علیه السلام، همسرش رباب، دختر امرؤ القیس و مادر دخترش سکینه بود که او را با کاروان اسیران به شام بردند. او به مدینه باز گشت و بزرگان قریش، از وی خواستگاری کردند. گفت: «من جز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، پدرشوهری بر نمی گزینم» و به مدت یک سال ماند و زیر سقف خانه ای نرفت، تا این که بیمار شد و افسرده حال، از دنیا رفت.

ص: ۹۳۹

۱- (۱) رباب بنت امرئ القیس... الکلبیه، وهی التي أقامت على قبر الحسين عليه السلام حولا، ثم قالت: إلى الحول ثم اسم السلام عليكما ومن يبك حولا كاملا فقد اعتذر... ولما توفي الحسين عليه السلام خطبت الرباب وألح عليها، فقالت: ما كنت لأتخذ حمواً بعد رسول الله صلى الله عليه وآله، فلم تزوج، وعاشت بعده سنة لم يظلها سقف بيت، حتى بليت وماتت كما بدأ ۷۷۳ (تاریخ

دمشق: ج ۶۹ ص ۱۲۰، البداية والنهاية: ج ۸ ص ۲۱۰). [۱]

گفته اند: به مدت یک سال در کنار قبر حسین علیه السلام ماند و [سپس] به مدینه باز گشت و با حالی اندوهگین، در گذشت.

(۱)

۲-۳/۱ سوگواری در کوفه

۷۷۲. الأمالی، مفید - به نقل از خِذْلَم بن سْتِير - در محرم سال ۶۱ [هجری] وارد کوفه شدم، زمانی که علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام با زنان از کربلا باز می گشت و با آنان، سپاهییانی بودند که آنها را در محاصره داشتند. مردم برای تماشای آنها بیرون آمدند و وقتی آنان را با شترانی بی جهاز آوردند، زنان کوفه شروع به گریه و زاری کردند (۲). (۳)

۷۷۳. الملهوف: مردم [پس از سخنرانی ام کلثوم دختر علی علیه السلام در کوفه]، گریه و شیون و وا ویلا و نوحه، سر دادند و زنان، موهایشان را پریشان نمودند و خاک بر سرشان پاشیدند و بر صورت هایشان، چنگ زدند و بر چهره هایشان، سیلی نواختند و بانگ وا ویلایشان بلند شد. مردان نیز گریستند و ریش هایشان را کُندند. زن و مرد گریه

ص: ۹۴۰

۱- (۱) كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ امْرَأَتُهُ الرَّبَابُ بِنْتُ امْرِئِ الْقَيْسِ، وَهِيَ امُّ ابْنَتِهِ سَيْكِينَةَ، وَحَمَلَتْ إِلَى الشَّامِ فَيَمَنَ حُمَلٌ مِنْ أَهْلِهَا، ثُمَّ عَادَتْ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَخَطَبَهَا الْأَشْرَافُ مِنْ قُرَيْشٍ. فَقَالَتْ: مَا كُنْتُ لِأَتَّخِذَ حَمَوًّا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَبَقِيَّتِ بَعْدَهُ سَيِّئَةٌ لَمْ يُظَلِّهَا سَقْفُ بَيْتٍ، حَتَّى تُلَيِّتَ وَمَاتَتْ كَمَا دَأ. وَقِيلَ: إِنَّهَا أَقَامَتْ عَلَى قَبْرِ سَيِّئَةَ، وَعَادَتْ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَمَاتَتْ أَسِيفًا عَلَيْهِ ۷۷۴ (الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۷۹، [۱] جواهر المطالب: ج ۲ ص ۲۹۵). [۲]

۲- (۲) در الاحتجاج (ج ۲ ص ۱۰۹ ح ۱۷۰)، از حذیم بن شریک اسدی نقل شده است که در آن به جای «زنان کوفه می گریستند...»، آمده: «زنان کوفه می گریستند و گریبان چاک می کردند و مردان هم با آنان می گریستند». در بلاغات النساء نیز از حذام اسدی نقل شده و در آن به جای این عبارات، آمده است: «زنان کوفه در آن روز، به خود، سیلی می زدند و گریبان چاک می کردند».

۳- (۳) قَدِمْتُ الْكُوفَةَ فِي الْمُحَرَّمِ سَيِّئَةَ إِحْدَى وَسِتِّينَ، عِنْدَ مَنْصِيَةِ رَفِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِالنِّسْوَةِ مِنْ كَرْبَلَاءَ وَمَعَهُمُ الْأَجْنَادُ مُحِيطُونَ بِهِمْ، وَقَدْ خَرَجَ النَّاسُ لِلنَّظَرِ إِلَيْهِمْ، فَلَمَّا أَقْبَلَ بِهِمْ عَلَى الْجَمَالِ بَغِيرِ وِطَاءٍ، جَعَلَ نِسَاءُ الْكُوفَةِ يَبْكِينَ وَيَتَدَبَّنَ ۷۷۵ (الأمالی، مفید: ص ۳۲۱ ح ۸؛ بلاغات النساء: ص ۳۹). [۳]

کننده ای به اندازه آن روز، دیده نشده بود. (۱)

۳-۱/۳ سوگواری در شام

۷۷۴. الملهوف - در مجلس یزید، هنگامی که سر امام حسین علیه السلام در برابرش بود - زنی از بنی هاشم که در کاخ یزید بود، شروع به مرثیه سرایی برای حسین علیه السلام کرد و فریاد می زد: ای حسین! ای محبوب! ای آقا! ای آقای خاندانش! ای پسر محمد! ای بهار بیوگان و یتیمان! ای کشته به دست اولاد حرام زاده!

هر که این را شنید، گریست. (۲)

۷۷۵. أنساب الأشراف: همین که زنان حسین علیه السلام وارد شدند، چند زن از زن های یزید بن معاویه، شیون کشیدند و فغان بر آوردند و برای حسین علیه السلام ماتم گرفتند. (۳)

۳-۱/۴ سوگواری در مدینه

الف - نخستین ناله ای که در مدینه بلند شد

۷۷۶. تاریخ یعقوبی: نخستین شیون کننده ای که صدایش در مدینه بلند شد، ام سلمه، همسر پیامبر خدا بود. پیامبر صلی الله علیه و آله، شیشه ای پُر از خاک به وی سپرده بود... و به او فرموده بود

ص: ۹۴۱

۱- (۱) فَضَّجَ النَّاسُ [بَعْدَ خُطْبِهِ أُمَّ كَلْتُومَ عَلَيْهَا السَّلَامَ بِنْتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْكُوفَةِ] بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ وَالنَّوْحِ، وَنَشَرَ النِّسَاءُ شُعُورَهُنَّ، وَحَيَّنَ التُّرَابَ عَلَى رُؤُوسِهِنَّ وَحَمَشْنَ وُجُوهُهُنَّ، وَلَطَمْنَ خُدُودَهُنَّ، وَدَعَوْنَ بِالْوَيْلِ وَالْتُّبُورِ، وَبَكَى الرِّجَالُ، وَتَفَتُوا لِحَاهُمْ، فَلَمْ يَرِ بِأَكْبِيَّةٍ وَبَاكِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ ۷۷۶ (الملهوف: ص ۱۹۸، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۱۲). [۱]

۲- (۲) جَعَلَتْ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَتْ فِي دَارِ يَزِيدَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتُنَادِي: يَا حُسَيْنَاهُ! يَا حَبِيبَاهُ! يَا سَيِّدَاهُ! يَا سَيِّدَ أَهْلِ بَيْتَاهُ! يَا بَنَ مُحَمَّدَاهُ! يَا رَبِيعَ الْأَرَامِلِ وَالْيَتَامَى! يَا قَتِيلَ أَوْلَادِ الْأَدْعِيَاءِ! قَالَ الرَّأْوِي: فَأَبَكَتْ كُلَّ مَنْ سَمِعَهَا ۷۷۷ (الملهوف: ص ۲۱۳، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۳۲). [۲]

۳- (۳) وَصَيَّحَ نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، وَوَلَوْلَنْ حِينَ ادْخَلَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِنَّ، وَأَقَمْنَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَمَّ ۷۷۸ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۷، [۳] تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۶۴). [۴]

که: «جبرئیل به من خبر داده که امت من، حسین را می‌کشند».

[ام سلمه گفت:] پیامبر صلی الله علیه و آله این خاک را به من داد و فرمود: «وقتی این خاک، خون تازه شد، بدان که حسین، کشته شده است».

این، پیش ام سلمه بود. هنگامی که زمانش فرا رسید، ام سلمه، هر ساعت به آن شیشه نظر می‌انداخت و وقتی دید که آن خاک، خون شده است، فریادش به «وا حسینا! ای پسر پیامبر خدا!!» بلند شد. زنان، از هر سو شیون سر دادند، تا این که در مدینه چنان ولوله ای شد که تا آن زمان، شنیده نشده بود. (۱)

ب- هنگام دریافت خبر

۷۷۷. الملهوف: عبید الله بن زیاد به یزید بن معاویه نوشت و خبر کشته شدن حسین علیه السلام و خبر [اسارت] خاندان او را به وی داد. او به عمرو بن سعید بن عاص، حکمران مدینه نیز همین را نوشت؛ امیا عمرو، وقتی خبر را دریافت کرد، به منبر رفت و خبر را اعلام کرد. آه و ناله بنی هاشم، شدید و زیاد شد و آیین ماتم و سوگ بر پا کردند. (۲)

۷۷۸. الامالی، مفید - به نقل از ابو هیاج عبد الله بن عامر - وقتی خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام در مدینه پیچید، اسما دختر عقیل بن ابی طالب با تعدادی از زنان، بیرون آمد تا به قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید و به آن پناه برد و پیش آن، شیون سر داد.

ص: ۹۴۲

۱- (۱) كَانَ أَوَّلَ صَارِحِهِ صَيْرَاحَتِ فِي الْمَدِينَةِ أُمُّ سَلَمَةَ زَوْجَ رَسُولِ اللَّهِ، كَانَ دَفَعَ إِلَيْهَا قَارُورَةً فِيهَا تُرْبَةٌ، وَقَالَ لَهَا: إِنَّ جَبْرِيْلَ أَعْلَمَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَقْتُلُ الْحُسَيْنَ. [قَالَتْ:] وَأَعْطَانِي هَذِهِ التُّرْبَةَ، وَقَالَ لِي: «إِذَا صَارَتْ دَمًا عَبِيطًا فَاعْلَمِي أَنَّ الْحُسَيْنَ قَدْ قُتِلَ»، وَكَانَتْ عِنْدَهَا. فَلَمَّا حَضَرَ ذَلِكَ الْوَقْتُ، جَعَلَتْ تَنْظُرُ إِلَى الْقَارُورَةِ فِي كُلِّ سَاعَةٍ، فَلَمَّا رَأَتْهَا قَدْ صَارَتْ دَمًا صَاحَتْ: وَاحْسِينَا! وَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَتَصَارَحَتْ النِّسَاءُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ، حَتَّى ارْتَفَعَتِ الْمَدِينَةُ بِالرَّجَّةِ الَّتِي مَا سَمِعَ بِمِثْلِهَا قَطُّ ۷۷۹ (تاريخ اليعقوبي: ج ۲ ص ۲۴۵).

[۱]

۲- (۲) كَتَبَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ يُخْبِرُهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَبَرَ أَهْلَ بَيْتِهِ، وَكَتَبَ أَيْضًا إِلَى عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ أَمِيرِ الْمَدِينَةِ بِمِثْلِ ذَلِكَ. فَأَمَّا عَمْرُو فَحِينَ وَصَلَهُ الْخَبْرُ صَعِدَ الْمِنْبَرَ، وَخَطَبَ النَّاسَ، وَأَعْلَمَهُمْ ذَلِكَ، فَعَظَّمَتْ وَاعِيَتُهُ بَنِي هَاشِمٍ، وَأَقَامُوا سُنَنَ الْمَصَائِبِ وَالْمَاتِمِ ۷۸۰ (الملهوف: ص ۲۰۷).

سپس رو به مهاجران و انصار کرد و سرود:

چه خواهید گفت: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به شما

در روز حساب- که [در آن،] فقط حرف راست شنیده می شود- بگوید:

«خانواده ام را بی پناه گذاشتید، یا نبودید؟»

و البته حقیقت، در نزد صاحب امر است-.

آنان را به دست ستمگران سپردید

و برایتان امروز، در پیشگاه خدا، شفاعت پذیرفته شده ای نیست.

در صبحگاه طف، آن گاه که در پیشگاه مرگ، حاضر شدند

از هیچ یک از آنان، دفاع نشد».

ما زنان و مردان گریانی، به آن اندازه، تا آن روز، ندیده بودیم. (۱)

ج- هنگام بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

۷۷۹. الملهوف - به نقل از بشیر بن حدلم (۲) - وقتی به مدینه نزدیک شدیم، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام پیاده شد. بارش را بر زمین گذاشت و خیمه اش را بر پا کرد و زنان

ص: ۹۴۳

۱- (۱) لَمَّا أَتَى نَعْيُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْمَدِينَةِ، حَرَجَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ نِسَائِهَا حَتَّى انْتَهَتْ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلَاذَتْ بِهِ، وَشَهَقَتْ عِنْدَهُ، ثُمَّ التَفَتَتْ إِلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَهِيَ تَقُولُ: مَاذَا تَقُولُونَ إِنْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ يَوْمَ الْحِسَابِ وَصَدَقَ الْقَوْلُ مَسْمُوعٌ خَدَلْتُمْ عِترَتِي أَوْ كُنْتُمْ عُيْبًا وَالْحَقُّ عِنْدَ وَلِيِّ الْأَمْرِ مَجْمُوعٌ أَسَلَمْتُمُوهُمْ بِأَيْدِي الظَّالِمِينَ فَمَا مِنْكُمْ لَهُ الْيَوْمَ عِنْدَ اللَّهِ مَشْفُوعٌ مَا كَانَ عِنْدَ غَدَاهِ الطُّفُّ إِذْ حَضَرُوا تِلْكَ الْمَنَايَا وَلَا عَنْهُمْ مَدْفُوعٌ فَمَا رَأَيْنَا بَاكِيًا وَلَا بَاكِيةً أَكْثَرَ مِمَّا رَأَيْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ ۷۸۱ (الأمالی، مفید: ص ۳۱۹، الرقم ۵، الأمالی، طوسی: ص ۸۹ الرقم ۱۳۹). [۱]

۲- (۲) در نام وی، اختلاف است. «بشر» و «بشیر»، هر دو گفته شده است. همین طور در نام پدرش که «حدلم»، «جدلم» و «حذیم» گفته شده است.

را پیاده نمود و فرمود: «ای بشیر! خدا، پدرت را رحمت کند که شاعر بود. آیا تو هم می توانی شعر بسرایی؟».

گفتم: آری، ای پسر پیامبر خدا! من هم شاعرم.

فرمود: «پس به مدینه برو و خبر کشته شدن حسین علیه السلام را اعلام کن».

اسبم را سوار شدم و تاختم تا وارد مدینه شدم. وقتی به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم، صدایم را بغض آلود، بلند کردم و چنین سرودم:

ای مردم یثرب! این شهر، دیگر جای نشستن نیست.

حسین، کشته شد! مانند باران، بگریید.

تنش در کربلا، گلگون افتاده

و سرش بر تیرک ها، چرخانده می شود.

آن گاه گفتم: این، علی بن الحسین (زین العابدین علیه السلام) است که با عمه ها و خواهرانش در نزدیکی شما فرود آمده اند و در آستانه وارد شدن بر شمایند و من، فرستاده اویم. جایش را نشانتان می دهم.

هیچ زن پرده نشین و پوشیده ای نبود، مگر این که با صورتی باز، از پشت پرده ها بیرون آمد، با سر برهنه و سیلی به صورت زنان. آنان، شیون می کردند. من زن و مرد گریانی بیش از آن روز ندیده ام و نیز روزی را تلخ تر برای مسلمانان پس از در گذشت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله. از کنیزی شنیدم که بر حسین علیه السلام نوحه سرایی می کرد...

آن گاه آن کنیز گفت: ای جارچی! با خبر مرگ ابا عبد الله، اندوه ما را تازه کردی و زخم هایی را که هنوز بهبود نیافته بود، خراشیدی. تو که هستی، رحمت خدا بر تو؟

گفت [م]: من بشیر بن حدلم هستم که مولایم علی بن الحسین علیه السلام مرا فرستاد و خود او، فلان جا با خانواده ابا عبد الله الحسین علیه السلام و زنانش فرود آمده است.

آنان، مرا در همان جا رها کردند و بیرون دویدند. من هم اسبم را هی کردم و به سوی آنان، باز گشتم و دیدم که راه و همه جا پر از جمعیت است. از اسبم پیاده شدم و

جمعیت را شکافتم تا به در خیمه نزدیک شدم. علی بن الحسین علیه السلام داخل آن بود و در حالی که با پارچه ای اشک هایش را پاک می کرد، بیرون آمد.

پشت سر امام علیه السلام، خادمی صندلی در دستش بود و آن را برای ایشان گذاشت. امام علیه السلام بر روی آن نشست؛ ولی نمی توانست جلوی اشکش را بگیرد. صدای گریه مردم، بلند شد و ناله کنیزکان و زنان به هوا برخاست. مردم از هر سو، امام زین العابدین علیه السلام را تسلی می دادند و آن مکان، یکپارچه آه و فغان شد. (۱)

ص: ۹۴۵

۱- (۱) فَلَمَّا قَرَّبْنَا مِنْهَا [أَي مِنَ الْمَدِينَةِ] نَزَلَ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخِطَّ رَحْلَهُ، وَضَرَبَ فُسْطَاطَهُ، وَأَنْزَلَ نِسَاءَهُ، وَقَالَ: يَا بَشِيرُ، رَحِمَ اللَّهُ أَبَاكَ، لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا، فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنِّي لَشَاعِرٌ. قَالَ: فَادْخُلِ الْمَدِينَةَ وَانْعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ بَشِيرٌ: فَرَكِبْتُ فَرَسِي وَرَكُضْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ، فَلَمَّا بَلَغْتُ مَسْجِدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، رَفَعْتُ صَوْتِي بِالْبُكَاءِ، وَأَنْشَأْتُ أَقُولُ: يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا قَتَلَ الْحُسَيْنُ فَأَدْمَعِي مِدْرَارُ الْجِسْمِ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجٍ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاءِ يُدَارُ قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: هَذَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ عَمَاتِهِ وَأَخْوَاتِهِ، قَدْ حَلُّوا بِسَاحَتِكُمْ، وَنَزَلُوا بِفَنَائِكُمْ، وَأَنَا رَسُولُهُ إِلَيْكُمْ اعْرِفُواكُمْ مَكَانَهُ. قَالَ: فَمَا بَقِيَتْ فِي الْمَدِينَةِ مُخَدَّرَةٌ وَلَا مُحَجَّبَةٌ إِلَّا بَرَزَنَ مِنْ حُدُودِهَا مَكْشُوفَةً شِعُورُهَا، مُخَمَّسَةً وَجُوهُهَا، ضَارِبَاتٍ حُدُودَهَا، يَدْعُونَ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورِ، فَلَمْ أَرْ بَاكِيًا وَلَا بَاكِيَةً أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَلَا يَوْمًا أَمَرَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مِنْهُ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَسَمِعْتُ جَارِيَةَ تَتَوَخَّعُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ... ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاعِي! حَيَّدَدْتَ حُزْنَنا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَخَدَشْتَ مِنَّا قُرُوحًا لَمَّا تَدْمَلُ، فَمَنْ أَنْتَ يَرَحْمُكَ اللَّهُ؟ قُلْتُ: أَنَا بَشِيرُ بْنُ حَدَلَمَ وَجَّهَنِي مَوْلَايَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ نَازِلُ مَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا مَعَ عِيَالِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنِسَائِهِ. قَالَ: فَسَرَّ كُونِي مَكَانِي وَبَادِرُوا، فَضَرَبْتُ فَرَسِي حَتَّى رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ، فَوَجَدْتُ النَّاسَ قَدْ أَخَذُوا الطَّرِيقَ وَالْمَوَاضِعَ، فَتَنَزَّلْتُ عَنْ فَرَسِي وَتَخَطَّيْتُ رِقَابَ النَّاسِ حَتَّى قَرَبْتُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَاخِلًا فَخَرَجَ وَمَعَهُ خِرْقَةٌ يَمْسُحُ بِهَا دُمُوعَهُ، وَخَلْفَهُ خَادِمٌ مَعَهُ كُرْسِيٌّ، فَوَضَعَهُ لَهُ وَجَلَسَ عَلَيْهِ وَهُوَ لَا يَتَمَالَكُ مِنَ الْعَبْرَةِ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ بِالْبُكَاءِ وَحَنِينِ الْجَوَارِي وَالنِّسَاءِ، وَالنَّاسُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ يُعْزَوْنَهُ، فَضَجَّتْ تِلْكَ الْبُقْعَةُ ضَجَّةً شَدِيدَةً ۷۸۲ (الملهوف: ص ۲۲۶، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۴۷). [۱]

۷۸۰. الأُمالی، شجری - به نقل از حسن بن خضر، از پدرش، از امام صادق علیه السلام - بر حسین علیه السلام پنج سال گریسته شد. امّ جعفر کلابی (امّ البنین)، برای حسین علیه السلام مرثیه می سرایید و می گریست تا این که چشمانش نابینا شد. مروان، حاکم مدینه، به صورت ناشناس می آمد و پشت در می ایستاد و به گریه و مرثیه سرایی او گوش می داد. (۱)

ه- نوحه سرایی سه ساله برای امام حسین علیه السلام

۷۸۱. دعائم الإسلام - به نقل از امام صادق علیه السلام - برای حسین علیه السلام در طول یک سال کامل، شبانه روز، نوحه سرایی شد و سه سال هم [روزانه] از همان روزی که در آن کشته شد.

مِسُور بن مَخْرَمَه، ابو هُرَیره و بزرگانی از صحابیان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، به صورت پنهانی و پوشیده می آمدند و به نوحه ها گوش می دادند و می گریستند. (۲)

و- تداوم سوگواری خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله تا کشته شدن ابن زیاد

۷۸۲. کامل الزیارات - به نقل از زراره، از امام صادق علیه السلام - هیچ یک از زنان ما خضاب نکرد و روغنی استفاده نمود و سُرمه نکشید و شانه نزد، تا این که سر عبید الله بن زیاد را برایمان آوردند. ما پس از آن نیز، همواره، گریان بودیم. (۳)

۷۸۳. رجال الکشی - به نقل از جارود بن مُنذر، از امام صادق علیه السلام - هیچ زن هاشمی از ما شانه

ص: ۹۴۶

۱- (۱) بُكِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَمْسَ حَجَجٍ، وَكَانَتْ أُمُّ جَعْفَرِ الْكَلَابِيِّ تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَبْكِيهِ وَقَدْ كُفَّ بَصِيرُهَا، فَكَانَ مَرُوانُ وَهُوَ وَالِ الْمَدِينَةِ يَجِيءُ مُتَنَكِّرًا بِاللَّيْلِ حَتَّى يَقِفُ، فَيَسْمَعُ بُكَاءَهَا وَنَدْبَهَا ۷۸۳ (الأُمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۵). [۱]

۲- (۲) نَبَحَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَنَةً كَامِلَةً، كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، وَثَلَاثَ سِنِينَ مِنَ الْيَوْمِ الَّذِي اصْطَبَّ فِيهِ، وَكَانَ الْمِسُورُ بْنُ مَخْرَمَةَ وَأَبُو هُرَيْرَةَ وَتِلْكَ الشَّيْخَةُ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَأْتُونَ مُسْتَتْرِينَ وَمُقَنَّعِينَ، فَيَسْمَعُونَ وَيَبْكُونَ ۷۸۴ (دعائم الإسلام: ج ۱ ص ۲۲۷، [۲] بحار الأنوار: ج ۸۲ ص ۱۰۲ ح ۴۸). [۳]

۳- (۳) مَا اخْتَضَّ بَتٍ مِنَّا امْرَأَةٌ، وَلَمَّا اَدَّهَنْتَ، وَلَا اَكْتَحَلْتَ، وَلَا رَجَلْتَ، حَتَّى أَتَانَا رَأْسُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، وَمَا زِلْنَا فِي عَبْرِهِ بَعْدَهُ ۷۸۵ (كامل الزیارات: ص ۱۶۷ ح ۲۱۹، [۴] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۰۷ ح ۱۳). [۵]

نزد و خضاب نکرد، تا زمانی که مختار، سرِ قاتلان حسین علیه السلام را برایمان فرستاد. (۱)

۴/۱ نخستین سیاهپوش در سوگ امام حسین علیه السلام

۱-۴/۱ ام سلمه

۷۸۴. الأمالی، شجری - به نقل از عبد الله اصم، از مادرش - زمانی که امام حسین علیه السلام کشته شد، برای ام سلمه - که خدا از او خشنود باد - در مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، خیمه ای بر پا کردند. من بر سر او، مقنعه ای مشکمی دیدم. (۲)

۲-۴/۱ زنان بنی هاشم

۷۸۵. المحاسن - به نقل از عمر بن علی بن الحسین علیه السلام - وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد، زنان بنی هاشم، لباس سیاه و خشن بر تن کردند و از هیچ گرمی و سردی ای، ششکوه نمی کردند. علی بن الحسین علیه السلام در [موقع [سوگواری آنان، غذا تهیه می کرد. (۳)

ص: ۹۴۷

۱- (۱) مَا امْتَشَطَتْ فِينَا هَاشِمِيَّةٌ، وَلَمَا اخْتَضَبَتْ، حَتَّى بَعَثَ إِلَيْنَا الْمُخْتَارُ بَرُؤُوسِ الَّذِينَ قَتَلُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ ۷۸۶ (رجال الكشي: ج ۱ ص ۳۴۱ ح ۲۰۲، [۱] رجال ابن داود: ص ۲۷۷).

۲- (۲) ضَمِرَبَ لَأُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قُبَّهَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَرَأَيْتُ عَلَيْهَا خِمَارًا أَسْوَدَ ۷۸۷ (الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۶۴). [۲]

۳- (۳) لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ، لَبِسْنَ نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ السَّوَادَ وَالْمُسُوحَ، وَكُنَّ لَا يَشْتَكِينَ مِنْ حَرٍّ وَلَا بَرْدٍ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ يَعْمَلُ لَهُنَّ الطَّعَامَ لِلْمَاتِمِ ۷۸۸ (المحاسن: ج ۲ ص ۱۹۵ ح ۱۵۶۴، [۳] بحار الأنوار: ج ۴ ص ۱۸۸ ح ۳۳). [۴]

فصل دوم: مصیبت خوانی برای امام حسین علیه السلام

۱/۲ تشویق به مصیبت خوانی برای امام حسین علیه السلام

۷۸۶. کامل الزیارات - به نقل از مِسْمَع بن عبد الملک کردین بصری - امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای مِسْمَع!... آیا آنچه را با حسین علیه السلام شد، یادآوری نمی کنی؟».

گفتم: چرا.

فرمود: «بی تابی نیز می کنی؟».

گفتم: آری - به خدا سوگند - و برای آن، اشک هم می ریزم و خانواده ام، اثر آن را در من می بینند و از غذا خوردن، خودداری می کنم، به گونه ای که آن وضعیت، در چهره ام نمایان می شود.

فرمود: «خدا بر اشک هایت، رحمت آورد! بدان که تو از بی تابی کنندگان بر مایی». (۱)

ص: ۹۴۸

۱- (۱) قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مِسْمَعُ... أَمَا تَدْكُرُ مَا صُنِعَ بِهِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَتَجْزَعُ؟ قُلْتُ: إِي وَاللَّهِ، وَأَسْتَعْبِرُ لِدَلِيكَ حَتَّى يَرَى أَهْلِي أَثَرَ ذَلِكُكَ عَلَيَّ، فَأَمْتِنُ مِنَ الطَّعَامِ، حَتَّى يَسْتَبِينَ ذَلِكَ فِي وَجْهِ. قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ دَمْعَتَكَ، أَمَا إِنَّكَ مِنَ الَّذِينَ يُعِدُّونَ مِنَ أَهْلِ الْجَزَعِ لَنَا ۷۸۹ (كامل الزيارات: ص ۲۰۳ ح ۲۹۱، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۸۹ ح ۳۱). [۲]

۲/۲ درود فرستادن بر امام حسین علیه السلام هنگام یاد کردن از ایشان

۷۸۷. الکافی - به نقل از حسین بن ثویر - به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم! بسیار می شود که من از حسین علیه السلام یاد می کنم. چه بگویم؟ فرمود: «بگو: "درود بر تو، ای ابا عبد الله!" این را سه بار می گویی و سلام تو، از دور و نزدیک، به او می رسد» (۱). (۲)

۳/۲ به یاد مصیبت امام حسین علیه السلام بودن، در هنگام آشامیدن آب

۷۸۸. الکافی - به نقل از داوود رقی - در محضر امام صادق علیه السلام بودم که آب طلبید. وقتی از آن نوشید، اشک ریخت و چشمانش اشکبار شد.

آن گاه به من فرمود: «ای داوود! خدا لعنت کند کُشنده حسین را! هیچ کس نیست که آب بنوشد و از حسین علیه السلام و خاندانش یاد کند و کُشنده اش را لعن کند، مگر این که خداوند، برایش یک صد هزار حسنه می نویسد و یک صد هزار گناه را از او می زُدايد و یکصد هزار درجه به او می دهد و گویی که یکصد هزار برده، آزاد کرده است. همچنین خداوند عزوجل وی را در قیامت، خنک دل محشور می کند.» (۳)

ص: ۹۴۹

۱- (۱) یاد کرد امام حسین علیه السلام در این عبارت، بدون هیچ قیدی آمده است و همه موارد یادآوری را شامل می شود. از جمله، ذکر مصیبت امام علیه السلام که از بهترین انواع یادآوری است. بنا بر این، شایسته است که عبارت: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أبا عبد الله!» که از آداب یاد کرد ایشان است - هنگام ذکر مصیبت، گفته شود.

۲- (۲) فَقُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي كَثِيرًا مَا أَذْكَرُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَأَيُّ شَيْءٍ أَقُولُ؟ قُلْ: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أبا عبد الله» تُعِيدُ ذَلِكْ ثَلَاثًا، فَإِنَّ السَّلَامَ يَصِلُ إِلَيْهِ مِنْ قَرِيبٍ وَمِنْ بَعِيدٍ ۷۹۰ (الکافی: ج ۴ ص ۵۷۵ ح ۲، [۱] تهذيب الأحكام: ج ۶ ص ۱۰۳ ح ۱۸۰).

۳- (۳) كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا اسْتَسْقَى الْمَاءَ، فَلَمَّا شَرِبَهُ رَأَيْتُهُ قَدْ اسْتَعْبَرَ، وَأَغْرَوْرَقَتْ عَيْنَاهُ بِدُمُوعِهِ. ثُمَّ قَالَ لِي: يَا دَاوُودُ، لَعَنَّ اللَّهُ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَمَا مِنْ عَبْدٍ شَرِبَ الْمَاءَ فَذَكَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَلَعَنَّ قَاتِلَهُ، إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مِنْهُ أَلْفَ حَسَنَةٍ، وَحَطَّ عَنْهُ مِنْهُ أَلْفَ سَيِّئَةٍ، وَرَفَعَ لَهُ مِنْهُ أَلْفَ دَرَجَةٍ، وَكَأَنَّمَا أَعْتَقَ مِنْهُ أَلْفَ نَسِيمَةٍ، وَحَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَلَجَ الْفُؤَادِ ۷۹۱ (الکافی: ج ۶ ص ۳۹۱ ح ۶، [۲] کامل الزیارات: ص ۲۱۲ ح ۳۰۴). [۳]

۷۸۹.المصباح، کفعمی: سَکینه (دختر امام حسین علیه السلام) گفت: وقتی [پدرم] حسین علیه السلام شهید شد، او را در آغوش گرفتم و از هوش رفتم. شنیدم که می فرمود:

«ای شیعیان من! هر گاه آب گوارایی نوشیدید، مرا یاد کنید

یا اگر در باره غریبی یا شهیدی چیزی شنیدید، بر من مویه کنید».

پس سکینه سراسیمه برخاست، در حالی که زیر چشمش آسیب دیده بود و بر صورت خود، سیلی می زد. در این هنگام، هاتفی ندا داد:

آسمان و زمین بر او

اشک و خون فراوان گریست.

آن دو بر کشته کربلا می گریستند

در میان همه مدعیان امت.

از آبی که در نزدیکی اش بود، باز داشته شد.

ای چشم! بر آن که از آب منع شد، گریه کن. (۱)

۴/۲ یادکرد مصیبت های امام حسین علیه السلام در محضر امام باقر علیه السلام

۷۹۰. کفایه الأثر - به نقل از کُمیت - به محضر سَیروم امام باقر علیه السلام وارد شدم و گفتم: ای پسر پیامبر خدا! من در باره شما چند بیت سروده ام. اجازه می دهی آنها را بخوانم؟

فرمود: «در ایام بیض هستیم [و نارواست]».

ص: ۹۵۰

۱- (۱) قَالَتْ سُكِينَةُ [بِنْتُ الْحُسَيْنِ]: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْتَقَتْهُ، فَأُغْمِيَ عَلَيَّ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: شِيعَتِي مَا إِنْ شَرِبْتُمْ رَيَّ عَذْبٍ فَادْكُرُونِي أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَانْدُبُونِي فَقَامَتْ مَرَعُوبَةً قَدْ قَرَحَتْ مَآقِيبَهَا، وَهِيَ تَلْطِمُ عَلَيَّ خَدَيْهَا. وَإِذَا بَهَاتِفٍ يَقُولُ: بَكَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ عَلَيْهِ بِمُذْمُوعٍ غَزِيرِهِ وَدِمَاءِ تَبْكِيَانِ الْمَقْتُولِ فِي كَرْبَلَاءَ بَيْنَ غَوْغَاءِ أُمَّهِ أَدْعِيَاءِ مُنِيعِ الْمَاءِ وَهُوَ عَنْهُ قَرِيبٌ عَيْنُ أَبِيكَ الْمَمْنُوعِ شَرَبَ الْمَاءِ ۷۹۲ (المصباح، کفعمی: ص ۹۶۷). [۱]

گفتم: در باره شماست.

فرمود: «پس بخوان».

گفتم:

روزگار، مرا خندانند و گریانند

و روزگار، دگرگون می شود و رنگارنگ،

برای نه نفری که در طف، مورد نیرنگ قرار گرفتند

و همگی کفن شدند.

امام باقر علیه السلام گریست و امام صادق علیه السلام هم. نیز شنیدم که از پشت پرده، دخترکی می گرید. گفتم:

و با شش نفر که همانند ندارند:

فرزندان عقیل، که بهترین جوانان بودند.

آن گاه علی - که بهترین مردم و مولای شماست -

یاد آنان، اندوه ها را بر می انگیزاند.

وقتی به این جا رسیدم، امام علیه السلام گریست و فرمود: «هیچ کس نیست که ما را یاد کند و یا در نزدش یاد شویم و از چشمانش، هر چند به اندازه بال پشه ای اشک بیاید، مگر این که خداوند برایش خانه ای در بهشت بنا می کند و آن را میان او و آتش، حجاب قرار می دهد». (۱)

ص: ۹۵۱

۱- (۱) دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنِّي قَدْ قُلْتُ فِيكُمْ آيَاتًا، أَفْتَأْذُنُ لِي فِي إِنْشَادِهَا؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهَا آيَاتُ الْبَيْضِ، قُلْتُ: فَهَوَ فِيكُمْ خَاصَّةً، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَاتِي، فَأَنْشَأْتُ أَقُولُ: أَضْحَكُنِي الدَّهْرُ وَأُبْكَانِي وَالِدَهُرُ ذُو صَيْرِفٍ وَأُلْوَانٍ لِيَسْعَهُ بِالطَّفِّ قَدْ غَوْدِرُوا صَارُوا جَمِيعًا رَهَنَ أَكْفَانِ فَبَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَكَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَسَمِعْتُ جَارِيَةَ تَبْكَى مِنْ وَرَاءِ الْخِجَابِ، فَلَمَّا بَلَغْتُ إِلَى قَوْلِي: وَسَيِّتُهُ لَا يُتْجَارَى بِهِمْ بَنُو عَقِيلٍ خَيْرٌ فِتْيَانٍ ثُمَّ عَلِيُّ الْخَيْرِ مَوْلَاكُمْ ذَكَرْتُهُمْ هَيَّجَ أَحْزَانِي فَبَكَى، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مِنْ رَجُلٍ ذَكَرْنَا أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ، فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مَاءٌ وَلَوْ قَدَرَ مِثْلَ جَنَاحِ الْبَعُوضَةِ إِلَّا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ، وَجَعَلَ ذَلِكَ حِجَابًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ ۷۹۳ (كفايه الأثر: ص ۲۴۸، [۱] بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۹۰ ح ۲).

[۲]

۷۹۱. کامل الزیارات - به نقل از ابو هارون مکفوف - خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم. به من فرمود: «برایم شعر بخوان». من هم خواندم. فرمود: «نه! آن گونه که خود می خوانید و همان گونه که در کنار قبرش مرثیه سرایی می کنی». من هم خواندم:

از کنار قبر حسین، عبور کن

و به استخوان های پاکش بگو

به این جا که رسیدم، امام علیه السلام گریست و من خواندن را متوقف کردم. فرمود: «ادامه بده». ادامه دادم. آن گاه فرمود: «بیشتر، بیشتر» بخوان.

من [این شعر را] خواندم:

ای مریم! برخیز و بر مولایت، مویه کن

و با گریه ات به حسین یاری برسان.

امام علیه السلام، گریه کرد و زنان، به فغان آمدند. وقتی آنان آرام گرفتند، امام علیه السلام به من فرمود: «ای ابو هارون! هر کس در باره حسین علیه السلام مرثیه بخواند و ده نفر را بگریاند، بهشت برای او حتمی است». سپس شروع کرد و یکی یکی، از عدد ده کم نمود و وقتی به عدد یک رسید، فرمود: «هر کس برای حسین علیه السلام مرثیه بخواند و یک نفر را بگریاند، بهشت برایش حتمی است».

آن گاه فرمود: «هر کس یاد حسین علیه السلام کند و بگرید، بهشت، برایش حتمی است». (۱)

ص: ۹۵۲

۱- (۱) دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: أَنْشِدْنِي، فَأَنْشَدْتُهُ، فَقَالَ: لَا، كَمَا تُنْشِدُونَ، وَكَمَا تَرْتِيهِ عِنْدَ قَبْرِهِ، فَأَنْشَدْتُهُ: أَمْرٌ عَلَى جَدِّهِ الْحُسَيْنِ فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الرَّكِيهِ قَالَ: فَلَمَّا بَكَى أَمْسَيْتُ أَنَا، فَقَالَ: مُرِّ، فَمَرَرْتُ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: زِدْنِي زِدْنِي، قَالَ: فَأَنْشَدْتُهُ: يَا مَرْيَمُ قَوْمِي فَأَنْدُبِي مَوْلَاكِ وَعَلَى الْحُسَيْنِ فَأَسْعِدِي بِيُكَاكِ قَالَ: فَبَكَى وَتَهَاجَى النِّسَاءُ، قَالَ: فَلَمَّا أَنْ سَكَنْتِ، قَالَ لِي: يَا أبا هَارُونَ! مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَأَبَكَى عَشْرَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، ثُمَّ جَعَلَ يَنْقُصُ وَاحِدًا وَاحِدًا حَتَّى بَلَغَ الْوَاحِدَ، فَقَالَ: مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَأَبَكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ ذَكَرَهُ فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ ۷۹۴ (كامل الزیارات: ص ۲۱۰ ح ۳۰۱، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص

۷۹۲. رجال الکشی - به نقل از زید شحام - تعدادی کوفی در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم که جعفر بن عَفان، بر ایشان وارد شد. امام علیه السلام او را به خود نزدیک کرد و در کنار خویش جا داد و آن گاه به وی فرمود: «ای جعفر!».

گفت: در خدمتم، خداوند، مرا فدایت گرداند!

فرمود: «خبردار شدم که تو در باره حسین علیه السلام می خوانی و خوب هم می خوانی».

گفت: آری، خداوند، مرا فدای تو گرداند!

امام علیه السلام فرمود: «بگو».

او هم برای امام علیه السلام و اطرافیانش خواند، تا آن که اشک های امام علیه السلام بر صورت و محاسنش جاری شد. (۱)

۷۹۳. الأغانی - به نقل از علی بن اسماعیل تمیمی، از پدرش - خدمت جعفر بن محمد صادق علیه السلام بودم که مسئول دیدارهای ایشان علیه السلام از ایشان برای سید، (۲) اجازه دیدار

ص: ۹۵۳

۱- (۱) كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْكُوفِيِّينَ، فَدَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ عَفَانَ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَرَّبَهُ وَأَدْنَاهُ. ثُمَّ قَالَ: يَا جَعْفَرُ، قَالَ: لَتَبِيكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، قَالَ: بَلَّغْنِي أَنَّكَ تَقُولُ الشُّعْرَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتُجِيدُ. فَقَالَ لَهُ: نَعِيمٌ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ. فَقَالَ: قُلْ، فَأَنْشَدَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ حَيَوْلَهُ، حَيَّتِي صَارَتْ لَهُ الدُّمُوعُ عَلَى وَجْهِهِ وَلِحْيَتِهِ ۷۹۵ (رجال الکشی: ج ۲ ص ۵۷۴ ح ۵۰۸، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۸۲ ح ۱۶). [۲]

۲- (۲) ابو هاشم اسماعیل بن محمد یزید بن ربیعہ حمیری، معروف به «سید حمیری» است، هر چند از بنی هاشم (سادات) نبوده است. وی به سال ۱۰۵ ق، در عمّان به دنیا آمد و در بصره زندگی کرد. در سال ۱۷۳ ق، در گذشت و در جنبه بغداد، دفن گردید. در گذشت وی در زمان حکمرانی هارون الرشید، روی داد. او سراینده قصیده معروف عیّیه و چنان که در الأغانی آمده، یکی از سه شاعری است که برترین شاعران دانسته شده اند (ر.ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۰ ص ۲۶۳: بخش دوازدهم/فصل دوم/سید حمیری).

خواست. جعفر بن محمد علیه السلام دستور داد که او را بیاورند و خانواده اش را پشت پرده نشانند. سید، وارد شد و سلام کرد و نشست. جعفر بن محمد علیه السلام از او خواست که بخواند. او هم خواند:

بر قبر حسین، گذر کن

و به استخوان های پاکش بگو:

ای استخوان هایی که همواره

از اشک های ریزان، سیرابید!

و هر گاه گذرت به قبرش افتاد

درنگ کاروان را در آن جا طولانی کن

و خالصانه برای پاک و

پاک پاکیزه، گریه کن،

همانند گریه مادری که

تنها جوانش را مرگ، رُبوده است.

دیدم اشک جعفر بن محمد علیه السلام بر گونه هایش جاری شد و صدای شیون و گریه از خانه اش بلند گردید، تا این که خود ایشان، به سید، دستور داد که آرام بگیرد و او آرام شد. (۱)

ص: ۹۵۴

۱- (۱) كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِذِ اسْتَأْذَنَ آذِنُهُ لِلسَّيِّدِ، فَأَمَرَهُ بِإِيصَالِهِ، وَأَقْعَدَ حُرْمَهُ خَلْفَ سِتْرِ، وَدَخَلَ فَسَلَّمَ وَجَلَسَ. فَاسْتَنْشَدَهُ، فَأَنْشَدَهُ قَوْلَهُ: أُمُرٌ عَلَى جَدِّ الْحُسَيْنِ - نِ فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةِ أَعْظَمًا لَا زَلَّتْ مِنْ وَطْفَاءِ سَاكِبِهِ رَوِيَّةٌ وَإِذَا مَرَرْتَ بِقَبْرِهِ فَأَطْلِ بِهِ وَقْفَ الْمَطِيَّةِ وَابْكِي الْمَطْهَرَةَ لِلْمَطِّ - هَرِّ وَالْمَطْهَرَةَ النَّفِيَّةَ كَبْكَاءٍ مُعْوَلَةٍ أَتَتْ يَوْمًا لِوَأَجِدَهَا الْمَمِيَّةَ قَالَ: فَرَأَيْتُ دَمَعَ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَتَحَدَّرُ عَلَى خَدَيْهِ، وَارْتَفَعَ الصُّرَاخُ وَالبُكَاءُ مِنْ دَارِهِ، حَتَّى أَمَرَهُ بِالْإِمْسَاكِ فَأَمْسَكَ ۷۹۶ (الأغاني: ج ۷ ص ۲۶۰). [۱]

۷۹۴. کامل الزیارات - به نقل از ابو عماره مُنشد-: روزی نشد که در محضر امام صادق علیه السلام از امام حسین علیه السلام یاد شود و دیده شود که ایشان، از صبح تا شب آن روز، خندان باشد. می فرمود: «حسین علیه السلام، اشک هر مؤمنی است». (۱)

ص: ۹۵۵

۱- (۱) ما ذُكِرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمٍ قَطُّ، فَزَيْتِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَبَسِّمًا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ إِلَى اللَّيْلِ، وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَبْرَةٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ ۷۹۷ (کامل الزیارات: ص ۲۱۴ ح ۳۰۹، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۸۰ ح ۱۱). [۲]

۷۹۵. علل الشرائع - به نقل از عبد الله بن فضل هاشمی - به امام صادق علیه السلام گفتم: ای پسر پیامبر خدا! چه طور روز عاشورا، روز ماتم و اندوه و بی تابی و گریه شد؛ ولی روز رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و روز درگذشت فاطمه علیها السلام و روز شهادت امیر مؤمنان علیه السلام و روز کشته شدن امام حسن علیه السلام با زهر، چنین نشد؟

فرمود: «روز [شهادت] حسین علیه السلام، مصیبتی بزرگ تر از دیگر روزها دارد. این، از آن روست که اصحاب کسا - که گرامی ترین مردمان در پیشگاه خدای متعال اند - پنج تن بودند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از میان آنان رفت، امیر مؤمنان، فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بودند و آنها برای مردم، مایه تسلیت و دل خوشی بودند. نیز هنگامی که فاطمه علیها السلام در گذشت، دلداری و تسلی مردم، با امیر مؤمنان و حسن و حسین علیهم السلام بود. همچنین زمانی که امیر مؤمنان علیه السلام در گذشت، مردم با حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، آرامش و تسکین می یافتند. نیز وقتی حسن علیه السلام در گذشت، حسین علیه السلام برای مردم، مایه دلداری و تسلی بود؛ ولی زمانی که حسین علیه السلام کشته شد، هیچ کس از اصحاب کسا باقی نبود که مردم، با او دلداری و تسکین پیدا کنند.

بنا بر این، رفتن حسین علیه السلام، به مثابه رفتن همه آنها بود، همان گونه که بودن ایشان، به مثابه

بودن همه آنها بود. به این جهت، روز کشته شدن حسین علیه السلام، بزرگ ترین مصیبت بود».

به امام علیه السلام گفتم: ای پسر پیامبر خدا! چرا علی بن الحسین (امام زین العابدین) علیه السلام همچون پدرانش که برای مردم، مایه دلداری و تسلی بودند، مایه دلداری و تسلی نبود؟ (۱)

۷۹۶. مصباح المتهجد - به نقل از علقمه بن محمد خضرمی، از امام باقر علیه السلام، در «زیارت عاشورا» - سلام بر تو، ای ابا عبد الله!... مصیبت تو، بسی بزرگ است. مصیبت تو بر ما و بر تمام مسلمانان، تکان دهنده و عظیم است، و مصیبت تو، عظیم است برای آسمانیان و در میان آسمان ها. (۲)

۲/۳ آداب روز عاشورا

۱-۲/۳ تعطیل کردن کارهای روزانه

۷۹۷. کامل الزیارات - به نقل از مالک جُهَنی، از امام باقر علیه السلام، در باره روز عاشورا - اگر

ص: ۹۵۷

۱- (۱) قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، كَيْفَ صَارَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ مُصِيبِهِ وَغَمِّ وَجَزَعِ وَبُكَاءِ دُونَ الْيَوْمِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَالْيَوْمِ الَّذِي مَاتَتْ فِيهِ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَالْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسَّمِّ؟ فَقَالَ: إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْظَمُ مُصِيبَةٍ مِنْ جَمِيعِ سَائِرِ الْأَيَّامِ؛ وَذَلِكَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكِسَاءِ الَّذِينَ كَانُوا أَكْرَمَ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى كَانُوا خَمْسَةً، فَلَمَّا مَضَى عَنْهُمْ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَقِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَكَانَ فِيهِمْ لِلنَّاسِ عَزَاءٌ وَسِلْوَةٌ، فَلَمَّا مَضَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ كَانَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لِلنَّاسِ عَزَاءٌ وَسِلْوَةٌ، فَلَمَّا مَضَى مِنْهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لِلنَّاسِ فِي الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَزَاءٌ وَسِلْوَةٌ، فَلَمَّا مَضَى الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لِلنَّاسِ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَزَاءٌ وَسِلْوَةٌ، فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ بَقِيَ مِنْ أَهْلِ الْكِسَاءِ أَحَدٌ لِلنَّاسِ فِيهِ بَعْدَهُ عَزَاءٌ وَسِلْوَةٌ، فَكَانَ ذَهَابُهُ كَذَهَابِ جَمِيعِهِمْ، كَمَا كَانَ بَقَاؤُهُ كَبَقَاؤِهِمْ جَمِيعِهِمْ، فَلِذَلِكَ صَارَ يَوْمُهُ أَعْظَمَ مُصِيبَةٍ ۷۹۸ (علل الشرائع: ص ۲۲۵ ح ۱، [۱] بحار الأنوار: ج ۴ ص ۲۶۹ ح ۱). [۲]

۲- (۲) السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ... لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ، وَجَلَّتْ وَعَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَعَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ، وَجَلَّتْ وَعَظُمَتِ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَاوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ ۷۹۹ (مصباح المتهجد: ص ۷۷۳، [۳] مصباح الزائر: ص ۲۶۹). [۴]

توانستی در پی بر آوردن حاجتی نروی، نرو؛ چرا که عاشورا، روز شومی است و حاجتی در آن، برآورده نمی شود، و اگر هم برآورده شود، برکتی ندارد و پیشرفتی نمی بیند. همچنین [در این روز]، برای خانه ات چیزی را ذخیره نکن، که هر کس در روز عاشورا برای خانه اش چیزی ببرد، در اندوخته اش برکتی نخواهد بود و در خانواده اش نیز برکتی نخواهد بود. (۱)

۷۹۸. علل الشرائع - به نقل از حسن بن فضال، از امام رضا علیه السلام: هر کس در روز عاشورا، تلاش و کوشش برای بر آوردن نیازهایش را رها کند، خداوند، نیازهای دنیایی و آخرتی او را بر می آورد، و هر کس عاشورا، روز ماتم و اندوه و گریه اش باشد، خداوند عزوجل قیامت را روز شادی و خوش حالی اش قرار می دهد و چشمش در بهشت، به ما روشن می شود. (۲)

۲-۳/۲ پرهیز از کامجویی

۷۹۹. مصباح المتهجد - به نقل از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام، وقتی از ایشان در باره روزه روز عاشورا پرسیده شد: در آن روز، روزه بگیر، اما بدون تصمیم شبانه، (۳) و بخور، اما نه به قصد شادی، و روزه آن را کامل نکن، و خوردنت هم ساعتی پس از نماز عصر با نوشیدن جرعه ای آب باشد؛ چرا که در چنین ساعتی از روز، جنگ با خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرو نشست و کشتار آنان، متوقف شد و سی کشته از یاران آنها

ص: ۹۵۸

۱- (۱) فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَنْتَشِرَ يَوْمَكَ فِي حَاجَةٍ فَافْعَلْ، فَإِنَّهُ يَوْمٌ نَحْسٍ، لَا تُقْضَى فِيهِ حَاجَةٌ، وَإِنْ قُضِيَتْ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهَا، وَلَمْ يَزُرْ رُشْدًا، وَلَا تَدْخِرَنَّ لِمَنْزِلِكَ شَيْئًا، فَإِنَّهُ مِنْ أَدْحَرَ لِمَنْزِلِهِ شَيْئًا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهَا يَدْخِرُهُ، وَلَا يُبَارَكْ لَهُ فِي أَهْلِهِ ۸۰۰ (کامل الزیارات: ص ۳۲۶ ح ۵۵۶، [۱] مصباح المتهجد: ص ۷۷۳). [۲]

۲- (۲) مَنْ تَرَكَ السَّعْيَ فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَمَنْ كَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ يَجْعَلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَجِهِ وَسُرُورِهِ، وَقَرَّتْ بِنَا فِي الْجَنَانِ عَيْنُهُ ۸۰۱ (علل الشرائع: ص ۲۲۷ ح ۲، [۳] عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۲۹۸ ح ۵۷). [۴]

۳- (۳) علامه مجلسی گفته است: «بدون تصمیم شبانه»، یعنی بی آن که شب، قصد روزه کنی، و افطار کن؛ اما نه برای شماتت و خوش حالی؛ بلکه به منظور مخالفت با کسانی که به قصد تبرک، روزه می گیرند (بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۳۰۷).

بر زمین افتاده بود، که کشته شدن آنان بر پیامبر خدا، گران بود و اگر پیامبر- که درود خدا بر او باد- آن روز زنده بود، صاحب عزا بود. (۱)

۸۰۰. مسأله الشیعه: امام حسین علیه السلام در روز دهم محرم، به سال ۶۱ هجری، کشته شد و این روز، روزی است که اندوه های خاندان محمد صلی الله علیه و آله و پیروانشان، تجدید می شود. از امامان علیهم السلام روایت شده که در عاشورا، باید از کامجویی پرهیز شود و مراسم ماتم برگزار شود. نیز از خوردن غذا و آب، تا ظهر خودداری گردد و پس از آن، غذایی در حد غذای مصیبت دیده، خورده شود، مانند شیر و امثال آن، بی آن که از غذاها و نوشیدنی های لذیذ، استفاده شود. (۲)

۳-۲/۳ شدت اندوه و گریه

۸۰۱. الأمالی، صدوق - به نقل از ابراهیم بن ابی محمود، از امام رضا علیه السلام: - هر گاه محرم می شد، پدرم - که درودهای خدا بر او باد - خندان دیده نمی شد و اندوه، بر او چیره می گشت تا دهه محرم به پایان برسد و وقتی روز دهم می شد، آن روز، روز ماتم و اندوه و گریه اش بود و می فرمود: «امروز، همان روزی است که حسین - که درود خدا بر او باد - کشته شد». (۳)

ص: ۹۵۹

۱- (۱) صُمُهُ مِنْ غَيْرِ تَبِيَّتٍ وَأَفْطَرُهُ مِنْ غَيْرِ تَشْمِيَّتٍ، وَلَا تَجْعَلُهُ يَوْمَ صَوْمٍ كَمَلًّا، وَلَيْكُنْ إِفْطَارُكَ بَعْدَ صَلَاةِ الْعَصْرِ بِسَاعَةِ عَلِيٍّ شَرِبَهُ مِنْ مَاءٍ، فَإِنَّهُ فِي مِثْلِ ذَلِكَ الْوَقْتِ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ تَجَلَّتِ الْهَيْجَاءُ عَنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَنْكَشَفَتِ الْمَلْحَمَةُ عَنْهُمْ، وَفِي الْأَرْضِ مِنْهُمْ ثَلَاثُونَ صَبْرِيًّا فِي مَوَالِيهِمْ، يَعِزُّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَصْرَعُهُمْ، وَلَوْ كَانَ فِي الدُّنْيَا يَوْمٌ يَمْنَعُ حَيًّا لَكَانَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - هُوَ الْمُعْزَى بِهِمْ ۸۰۲ (مصباح المتهدج: ص ۷۸۲، [۱] المزار الكبير: ص ۴۷۳ ح ۶).

۲- (۲) فِي الْيَوْمِ الْعَاشِرِ مِنْهُ [أَي مِنْ شَهْرِ الْمُحَرَّمِ] مَقْتُلُ سَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ سَنَةِ إِحْدَى وَسِتِّينَ ۸۰۳ (۶۱) مِنَ الْهَجْرَةِ، وَهُوَ يَوْمٌ يَتَحَدَّدُ فِيهِ أَحْزَانُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَشِيَعَتِهِمْ. وَجَاءَتْ الرَّوَابِيَةُ عَنِ الصَّادِقِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِاجْتِنَابِ الْمَلَاذِ، وَإِقَامَةِ سُنَنِ الْمَصَائِبِ، وَالْإِمْسَاكِ عَنِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ إِلَى أَنْ تَزُولَ الشَّمْسُ، وَالتَّغَدَّى بَعْدَ ذَلِكَ بِمَا يَتَغَدَّى بِهِ أَصْحَابُ أَهْلِ الْمَصَائِبِ، كَالْأَلْبَانِ وَمَا أَشْبَهَهَا دُونَ الْمَلَذِّ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ ۸۰۴ (مسأله الشیعه: ص ۴۳). [۲]

۳- (۳) كَانَ أَبِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يَرِي ضَاحِكًا، وَكَانَتْ الْكَأَبَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمُضِيَ مِنْهُ عَشْرَةٌ أَيَّامٍ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْعَاشِرِ، كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ، وَيَقُولُ: هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ۸۰۵ (الأمالی، صدوق: ص ۱۹۰ ح ۱۹۹، [۳] الإقبال: ج ۳ ص ۲۸). [۴]

۸۰۲. الکافی - به نقل از عبد الملک، از امام صادق علیه السلام: -روز عاشورا، روزی است که حسین علیه السلام در آن روز، کشته شد.... این روز، جز روز اندوه و ماتم نیست؛ اندوه و ماتمی که بر آسمانیان و زمینیان و همه مؤمنان، وارد شده است. (۱)

۴-۲/۳ تسلیت گفتن به یکدیگر، بدان گونه که روایت شده

۸۰۳. کامل الزیارات، - به نقل از مالک جُهَنی، در باره برپایی ماتم در روز عاشورا برای امام حسین علیه السلام: -[به امام باقر علیه السلام] گفتم: چگونه برخی به یکدیگر تسلیت بگویند؟

فرمود: «[چنین] می گویند: "خداوند، پاداش های ما را بر سوگواری حسین علیه السلام بزرگ گرداند و ما و شما را همراه با ولیّ خودش، مهدیّ خاندان محمّد صلی الله علیه و آله، از خونخواهان حسین علیه السلام قرار دهد"». ۲

۵-۲/۳ نماز و دعا و زیارت، بدان گونه که روایت شده

اشاره

۸۰۴. مصباح المتهجد - به نقل از عبد الله بن سبّان: -روز عاشورا، بر سرورم امام صادق علیه السلام وارد شدم. دیدم رنگ پریده و اندوهگین است و اشک از چشمانش، همانند لؤلؤ، جاری است. گفتم: ای پسر پیامبر خدا! چرا گریه می کنی - خداوند، چشمانت را گریان نکند؟

به من فرمود: «آیا غافلیم؟ آیا نمی دانی که در چنین روزی، حسین بن علی علیه السلام کشته

ص: ۹۶۰

۱- (۱) أمّیا یوم عاشوراء فیوم اصیب فیہ الحسین علیہ السلام... وما هو إلّا یوم حزنٍ ومُصیبِہِ دَخَلت علی أهلِ السَّماءِ، وأهلِ الأرضِ، وجمیع المؤمنینَ ۸۰۶ (الکافی: ج ۴ ص ۱۴۷ ح ۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۹۵ ح ۴۰). [۲]

گفتم: سرورم! نظرت در باره روزه امروز چیست؟

فرمود: «روزه بگیر؛ اما بدون تصمیم شبانه، و افطار کن، اما نه با سرخوشی و روزه آن را کامل نکن و افطارت، ساعتی پس از نماز عصر، با جرعه ای آب باشد؛ چرا که در چنین ساعتی، جنگ با خاندان پیامبر خدا، فرو نشست و آن واقعه بزرگ، متوقف شد، در حالی که سی کشته از آنان در جمع یارانشان بر زمین افتاده بود، که کشته شدنشان برای پیامبر خدا، گران بود و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود، ایشان - که درودهای خدا بر او باد - خود، صاحب عزا بود».

همچنین، امام صادق علیه السلام گریست تا این که محاسنش با اشک هایش خیس شد و آن گاه فرمود: «خداوند عزوجل هنگامی که نور را آفرید، آن را در روز جمعه، در آغاز ماه رمضان مقدر کرد و تاریکی را در روز چهارشنبه آفرید، که روز عاشورا را هم در چنین روزی آفرید (یعنی روز دهم ماه محرم) و برای هر یک از نور و تاریکی، راه و روشی قرار داد.

ای عبد الله بن سنان! بهترین کاری که در این روز انجام می دهی، این است که در پی جامه تمیز باشی و آن را پوشی و تسلب کنی».

گفتم: تسلب، یعنی چه؟

فرمود: «[یعنی] خود را به شکل ماتم زدگان در آوری (دکمه هایت را باز کنی و آستین هایت را بالا بزنی). (۲) بعد به بیابان کویری، یا جایی که کسی تو را نبیند، یا به خانه ای که خالی باشد یا جایی خلوت می روی، در زمانی که روز، بالا آمده باشد. آن

ص: ۹۶۱

۱- (۱) در الإقبال (ج ۳ ص ۶۵)، این افزوده آمده است: گفتم: چرا، سرورم! می دانم و برای همین آمده ام که در این باره، از شما سؤال کنم و در باره این روز، از علم شما استفاده کنم. فرمود: «هر سؤالی داری، بپرس».

۲- (۲) از این سخن می توان استفاده کرد که سوگواری برای سید الشهداء و یارانش، به صورت متعارف در هر زمان، مطلوب است. گفتمی است که واژه «تسلب»، در لغت، به معنای: «پوشیدن لباس سیاه عزاداری» نیز آمده است (ر.ک: لسان العرب: ج ۱ ص ۴۷۳ ماده «سلب»).

گاه، چهار رکعت نماز با رکوع و سجده خوب، و با خشوع، می خوانی و در هر دو رکعت، سلام می دهی. در رکعت اول، سوره حمد و «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» و در رکعت دوم، سوره حمد و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را می خوانی. سپس دو رکعت دوم را به جا می آوری و در آن، در رکعت اول، سوره حمد و سوره احزاب و در رکعت دوم، سوره حمد و «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ» یا هر چه قدر از قرآن که توانستی بخوانی، می خوانی. آن گاه، سلام می دهی (۱) و صورتت را به سمت قبر حسین علیه السلام و آرامگاهش بر می گردانی و جایگاه به زمین افتادنش را در نظرت مجسم می کنی و بر ایشان و هر که از فرزندان و خانواده، با ایشان بوده، سلام و درود می فرستی و کُشندگان ایشان را لعن می کنی و از کارهایشان، بیزاری می جویی. خداوند، با این، درجات تو را در بهشت بالا می برد و گناهانت را می ریزد.

آن گاه تلاش می کنی در آن جایی که هستی، در بیابان یا فضای باز یا هر جایی که هست، گام هایی برداری و در این هنگام می گویی: "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ همه از خداییم و به سوی او باز می گردیم." رضی بقضاء الله و تسليماً لأمره؛ خوشنود به قضای خدا و تسلیم فرمانش هستیم." در این حال، باید حالت غم و اندوه داشته باشی. در چنین روزی، خدای سبحان را بسیار یاد کرده، و استرجاع کن (إِنَّا لِلَّهِ بگو).

و هنگامی که از قدم زدن و کارت فارغ شدی، در جایی که نماز خواندی، بایست و

ص: ۹۶۲

۱- (۱) در الإقبال (ج ۳ ص ۶۶)، [۱] چنین آمده است: «آن گاه سلام می دهی و رویت را به سمت قبر ابا عبد الله علیه السلام می گردانی و جایگاه به زمین افتادنش را مجسم می کنی و ذهنت را از هر چیزی فارغ می نمایی و تمامی بدنت و فکرت را متمرکز می کنی. آن گاه هزار بار، کُشنده اش را لعن می کنی. برایت به ازای هر لعن، هزار حسنه نوشته می شود و هزار گناه، پاک می گردد و برایت هزار درجه در بهشت، ثبت می شود. سپس از جایی که نماز خواندی، هفت بار حرکت کن، [و بایست] و در هر بار، هفت مرتبه بگو: "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ". رضی بقضاءه و تسليماً لأمره؛ «ما از خداییم و بازگشتمان به سوی اوست». خوشنود به قضای خدا و فرمانبر اویم." در همه این حالت ها، غمگین و اندوهناک، ماتم زده و غصه دار و اندوهگین باش. وقتی از این حالت فارغ شدی، در جایی که در آن نماز خواندی، می ایستی و هفتاد بار می گویی...» و دعایی را که در متن کتاب آمده، ذکر می کند.

بگو: "خداوندا! فاجرانی را که با پیامبرت دشمنی کردند و با دوستانت جنگیدند و جز تو را پرستیدند و حرام های تو را حلال شمردند، کیفر کن و فرماندهان و پیروانشان و هر کس را که از آنهاست و اسبی تازاند و در میان جمعیت آنها بود و یا به کارشان راضی بود، فراوان لعنت کن.

خداوندا! در گشایش کار خاندان محمد شتاب کن و درودهایت را بر او و بر آنان نثار کن، و آنها را از دست منافقان گم راه و کافران منکر، نجات بده و برایشان پیروزی آسان نصیب کن و برایشان رحمت و گشایش نزدیک فراهم کن و برایشان از جانب خودت، بر دشمنت و دشمن آنان، تسلی پیروزمندانه قرار ده."

آن گاه دستانت را بلند کن و با این دعا، قنوت بگیر و در حالی که به دشمنان خاندان محمد - که درود خدا بر او و بر آنان باد - اشاره می کنی، بگو: "خداوندا! بسیاری از امت، با امامانی پاس داشته شده، دشمنی کردند و به کلمه [ی توحید] کافر شدند و با پیشوایان ستمگر، همراهی کردند و از قرآن و سنت، دوری گزیدند و از دو ریسمانی که دستور داده شده بود از آنها اطاعت شود و به آنها چنگ زده شود، منحرف شدند و حق را کشتند و از راه میانه [و مستقیم]، تجاوز کردند، و به احزاب، یاری رساندند و کتاب را تحریف کردند و حق را که برایشان آمده بود، منکر شدند و وقتی باطل بر آنان عرضه شد، آن را گرفتند و حق تو را تباه نمودند و بندگانت را گم راه کردند و فرزندان پیامبرت را - که بهترین بندگانت و حاملان علم تو و وارثان حکمت و وحی تو بودند - کشتند.

خداوندا! گام های دشمنانت و دشمنان فرستاده ات و دشمنان خاندان پیامبرت را بلغزان و خانه هایشان را ویران کن و سلاحشان را کند نما و یگانگی شان را در هم بریز و بازوانشان را بشکن و نیرنگشان را سست کن و با شمشیر برنده ات، آنها را بزن و با سنگ شکننده ات، آنها را هدف قرار بده و از همه سو در بلا - گرفتارشان کن و با عذابت، بیچاره شان نما و به عذابی ناشناخته گرفتارشان کن و به قحطی و عقوبت - که با آن، دشمنانت را نابود کرده ای - مبتلایشان ساز، که تو انتقامگیر از مجرمانی.

خداوندا! سنت تو، تباه و احکام تو، تعطیل و نسل پیامبر تو، در زمین، سرگردان اند. خداوندا! حق و اهل آن را یاری ده و باطل و اهل آن را در هم بکوب و با نجات دادن ما، بر ما منت نه و ما را به ایمان، ره نمون ساز و در گشایش کار ما، شتاب کن و آن را به گشایش کار اولیایت سامان ده و آنها را دوست ما قرار ده و ما را وارد بر آنان ساز.

خداوندا! هر کسی را که روز کشته شدن پسر پیامبرت و برگزیده ات را عید قرار داد و با آن، خوشی و سرحالی کرد، نابود کن و آخرینشان را بگیر، همان گونه که اولینشان را گرفتی، و عذاب و عقوبت را دو برابر به هر ستم کننده بر اهل بیت پیامبرت، قرار بده و پیروان و پیشوایانشان را نابود ساز و حامیان و گروهشان را هلاک کن.

خداوندا! درودها و رحمت ها و برکت هایت را بر نسل پیامبرت افزون کن؛ همان نسلی که حَقّشان ضایع شد و ترسان و خوار شده و باقی مانده شجره پاک و خجسته اند.

خداوندا! آرمان آنان را رفعت بخش و حجتشان را آشکار کن و بلا و تنگی و تاریکی و بیهودگی ها و تیرگی را از آنان برطرف کن و دل های شیعیانشان و حزبت را بر طاعت آنان و دوستی و یاری و ولایتشان استوار ساز و آنان را کمک کن و شکیبایی در برابر آزارها را نصیبشان کن و برایشان روزگاری مشهود و وقت های پسندیده فرخنده قرار ده، که گشایش امورشان در آن ایام، نزدیک شود و مایه مکت و یاری شان گردد، همان گونه که برای دوستانت در کتاب نازل شده ات تضمین کردی. تو گفتی - و گفته تو، عین حق است - که: «خداوند به کسانی که ایمان آورده و کار شایسته کرده اند، وعده داده است که آنان را در زمین، جانشین [خویش] گرداند - همان گونه که پیش از آنها را جانشین [خویش] کرد - و برای آنان دینش را که برایشان رضایت داده، فراهم سازد و نگرانی شان را به امنیت بدل سازد، [و این که] مرا پیرستند و برایم هیچ انبازی قرار ندهند» (۱).

ص: ۹۶۴

خداوندا! غصّه شان را برطرف کن، ای کسی که جز او هیچ کس، عهده دار برطرف کردن رنج نیست! ای یگانه، ای زنده و ای برپا دارنده!

و من-ای معبودم-بنده ترسان تو ام، و باز گشت کننده به تو. از تو خواهانم، و به تو روی آورم، و به آستانه تو پناهنده ام، و می دانم که هیچ پناهگاهی از تو، جز خود تو نیست.

خداوندا! دعایم را بپذیر و-ای معبود من-آشکار و پنهانم را بشنو و مرا از کسانی قرار بده که از کردارش راضی هستی و عبادت هایش را پذیرفته ای و به رحمت خودت نجاتش داده ای، که تو ارجمند و بزرگواری.

خداوندا! در آغاز و پایان، بر محمد و خاندان محمد، درود فرست و به محمد و خاندان محمد، برکت بده و بر محمد و خاندان محمد، رحم کن به کامل ترین و بهترین درودها و برکت ها و رحمتی که بر پیامبرانت و فرستادگانت و فرشتگانت و حاملان عرش فرستاده ای و عطا کرده ای، به حقّ این که معبودی جز تو نیست.

خداوندا! میان من و خاندان محمد-که صلوات تو بر او و آنان باد-جدایی مینداز. ای مولای من! مرا شیعه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و نسل پاک و برگزیده شان قرار بده و تمسّک به ریسمان آنان و خشنودی از راه آنها و پیروی از سنت آنان را به من عطا کن، که تو بخشنده بزرگواری".

آن گاه صورت را روی خاک بگذار و بگو: "ای کسی که هر چه را بخواهد، حکم می کند و هر چه را اراده نماید، انجام می دهد. تو حکم کردی. پس ستایش، از آنِ توست. تویی ستوده و سپاس گزاری شده.

ای مولای من! در گشایش امورِ آنان و گشایش کار ما به دست آنان، شتاب کن، که تو، ضامن عزّت آنان پس از خواری، و افزایش آنان پس از اندکی، و آشکار شدنشان پس از پنهانی، هستی. ای راستگوترین راستگویان و ای مهربان ترین مهربانان!

ای معبود و سِرورم! به بخشش و بزرگواری ات، با تصرّح به درگاهت، از تو می خواهم، برآوردن آرزویم را، و گذشتت را از من، و قبول اندک و زیاد عملم را، و

زیاد شدن این روزهایم را، و رسیدن به این شهادتگاه را، و این که مرا از کسانی قرار دهی که دعوت شدند و طاعت و دوستی و یاری آنان را اجابت کردند و این که آن را با آسایشی به همین زودی و با شتاب، به من نشان دهی، که تو بر هر چیزی توانایی".

آن گاه سرت را به سمت آسمان، بلند کن و بگو: "به تو پناه می برم از این که از کسانی باشم که ایام تو را آرزو نمی کنند. پس پناهم ده-ای معبودم- به رحمت خودت از این".

ای ابن سبتان! این، بهتر است از فلاّن و فلاّن حج و فلاّن و فلاّن عمره که به صورت داوطلبانه انجام دهی و مالت را برای آن هزینه کنی و بدنت را به زحمت و رنج بیندازی و از خانواده و فرزندان جدا شوی.

بدان که هر کس این نماز را در این روز بگذارد و این دعا را با اخلاص بخواند و این عمل را با یقین و صدق انجام دهد، خداوند متعال، ده خصلت به او می بخشد که از جمله آنهاست: خداوند، او را از مرگ بد، ننگه می دارد، و از بدی ها و ناداری در امان می دارد، و هیچ دشمنی را بر او چیره نمی کند تا بمیرد، و او را از دیوانگی و بیماری جُذام و پیسی در خودش و فرزندانش تا چهار پشت، حفظ می کند، و راه نفوذ شیطان و دوستانش را بر او و نسلش تا چهار پشت می بندد».

ابن سبتان می گوید من باز گشتم، در حالی که می گفتم: ستایش، از آن خدایی است که با شناخت شما و دوستی تان، بر من منت گذاشت و از او درخواست می کنم که مرا به منت و رحمتش بر فرمان برداری از شما در واجباتم یاری کند. (۱)

ص: ۹۶۶

۱- (۱) دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ، فَأَلْفَيْتُهُ كَاسِفَ اللَّوْنِ ظَاهِرِ الْحُزْنِ، وَدُمُوعُهُ تَنْحِيدُ مِنْ عَيْنَيْهِ كَاللُّوْلُؤِ الْمَتَسَاقِطِ. فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! مِمَّ بُكَأُوكَ لَا أَبُكِي اللَّهَ عَيْنَيْكَ؟ فَقَالَ لِي: أَوْ فِي غَفْلَةٍ أَنْتَ؟ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَصِيبَ فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ؟ فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، فَمَا قَوْلُكَ فِي صَوْمِهِ؟ فَقَالَ لِي: صُومُهُ مِنْ غَيْرِ تَبْيِيتٍ، وَأَفْطَرُهُ مِنْ غَيْرِ تَشْمِيتٍ، وَلَا تَجْعَلُهُ يَوْمَ صَوْمٍ كَمَلًّا، وَلِيَكُنْ إِفْطَارُكَ-

در باره حکم روزه روز عاشورا، گزارش های مختلفی وجود دارد: شماری از احادیث اهل بیت علیهم السلام بر استحباب روزه این روز، دلالت دارند و شماری دیگر، از آن، نهی کرده اند؛ زیرا بنی امیه برای ابراز شادی و تبرک، این روز را روزه گرفته اند و از آن جا که روزه گرفتن در این روز، تشبیه به آنهاست، آن را مذموم دانسته اند.

گفتنی است که در منابع اهل سنت نیز احادیثی وجود دارند که بر استحباب روزه این روز، دلالت دارند و فقهای اهل سنت، بر اساس آنها، به استحباب آن، فتوا داده اند؛ اما آرای فقهای امامیه در باره حکم روزه روز عاشورا، با عنایت به احادیثی که بعداً اشاره شد، بدین شرح است:

۱. استحباب، مطلقاً (یعنی بدون هیچ قید و شرطی)؛

۲. استحباب، در صورتی که روزه دار به قصد ابراز حزن بر مصیبت اهل بیت علیهم السلام، این روز را روزه بگیرد؛

۳. کراهت؛

۴. حرمت (حرام بودن).

نکته قابل توجه، این است که دلیلی وجود ندارد که اثبات کند یکی از آداب عزاداری برای سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا، روزه داری است.

بنا بر این، تنها چیزی که می توان آن را به عنوان ادب عزاداری مطرح کرد، امساک

از خوردن غذا و آب تا عصر و استفاده از غذاهای ساده، پس از عصر است، چنان که در روایت عبد الله بن سنان آمده و جمعی از فقها به آن، فتوا داده اند.

امّا این که جدا از این ادب، روزه عاشورا چه حکمی دارد، خارج از چارچوب این کتاب است و باید در مباحث فقهی مورد بررسی قرار گیرد.

ص: ۹۷۱

اشاره

۸۰۵. مستدرک الوسائل - به نقل از ابن سنان - : امام صادق علیه السلام فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله به حسین بن علی علیه السلام - که به خدمت ایشان آمده و ایشان او را بر دامنش نشانده بود - نگاه کرد و فرمود: "از کشته شدن حسین، حرارتی در دل های مؤمنان است که هرگز سرد نمی شود"».

آن گاه فرمود: «پدرم فدای کشته هر اشکی!».

به ایشان گفته شد: کشته هر اشکی، یعنی چه - ای پسر پیامبر خدا - ؟

فرمود: «هیچ مؤمنی از او یاد نمی کند، مگر این که می گرید» (۱).

۸۰۶. کامل الزیارات - به نقل از ابو یحیی حذاء، از یکی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام - : امیر مؤمنان علیه السلام به حسین علیه السلام نگاه کرد و فرمود: «ای اشک هر مؤمن!».

حسین گفت: منم، ای پدر؟

ص: ۹۷۲

۱- (۱) نَظَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مُقْبِلٌ، فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِهِ، وَقَالَ: إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِأَبِي قَتِيلٍ كُلِّ عَبْرَةٍ، قِيلَ: وَمَا قَتِيلٌ كُلِّ عَبْرَةٍ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا يَذْكُرُهُ مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى ۸۰۹ (مستدرک الوسائل: ج ۱۰ ص ۳۱۸ ح ۱۲۰۸۴). [۱]

فرمود: «آری، پسر من!» (۱).

۸۰۷. ثواب الأعمال - به نقل از هارون بن خارجه، از امام صادق علیه السلام، از امام حسین علیه السلام - من، کشته اشکم. من، اندوهناک کشته شدم و بر خداست که هیچ غم زده ای نزد من نیاید، مگر این که او را شادمان به خانواده اش برگرداند. (۲)

۸۰۸. الکافی - به نقل از عیسی بن ابی منصور - از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «نفس فرد غمگین، که به خاطر ستم بر ما، غصه دار است، تسبیح است و اندوهش برای کار ما، عبادت به شمار می رود و راز ما را نگه داشتن، جهاد در راه خداست». (۳)

۸۰۹. الأملی، طوسی - به نقل از معاویه بن وهب، از امام صادق علیه السلام - هر بی تاب و گریه ای ناپسند است، جز بی تاب و گریه بر حسین علیه السلام که پاداش هم دارد. (۴)

۸۱۰. تهذیب الأحکام - به نقل از خالد بن سدید، از امام صادق علیه السلام - زن های فاطمی برای حسین بن علی علیه السلام گریبان چاک کردند و سیلی به صورت زدند و برای چنین مصیبتی باید که بر صورت کوبید و گریبان درید. (۵)

۸۱۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام - به نقل از حسن بن علی بن فضال، از امام رضا علیه السلام - هر کس مصیبت های ما را یاد کند و بگرید و بگریاند، چشم او در روز گریان بودن چشم ها،

ص: ۹۷۳

۱- (۱) نَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا عَبْرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ، فَقَالَ: أَنَا يَا أَبَتَاهُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا بَنِي ۸۱۰ (کامل الزیارات: ص ۲۱۴ ح ۳۰۸، [۱] فضل زیاره الحسین علیه السلام: ص ۳۸ ح ۹). [۲]

۲- (۲) أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ، قُتِلْتُ مَكْرُوبًا، وَحَقِيقٌ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يَأْتِيَنِي مَكْرُوبٌ إِلَّا رَدَّهٗ وَقَلَبَهُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا ۸۱۱ (ثواب الأعمال: ص ۱۲۳ ح ۵۲، کامل الزیارات: ص ۲۱۶ ح ۳۱۴). [۳]

۳- (۳) سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: نَفْسُ الْمَهْمُومِ لَنَا الْمُعْتَمِّ لِظُلْمِنَا تَسِيحٌ، وَهَمُّهُ لِأَمْرِنَا عِبَادَةٌ، وَكِتْمَانُهُ لِسِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۸۱۲ (الکافی: ج ۲ ص ۲۲۶ ح ۱۶، [۴] الأملی، مفید: ص ۳۳۸ ح ۳).

۴- (۴) كُلُّ الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ، سِوَى الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّهُ فِيهِ مَأْجُورٌ ۸۱۳ (الأملی، طوسی: ص ۱۶۲ ح ۲۶۸، [۵] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۸۰ ح ۹). [۶]

۵- (۵) وَقَدْ شَقَّقْنَا الْجُيُوبَ، وَلَطَمْنَا الْخُدُودَ الْفَاطِمِيَّاتُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَلَى مِثْلِهِ تَلَطَّمُ الْخُدُودُ، وَتُشَقُّ الْجُيُوبُ ۸۱۴ (تهذیب الأحکام: ج ۸ ص ۳۲۵ ح ۱۲۰۷، عوالی اللالی: ج ۳ ص ۴۰۹ ح ۱۵). [۷]

۸۱۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام - به نقل از رِیّان بن شیب، از امام رضا علیه السلام: «اگر قرار است برای چیزی گریه کنی، برای حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام گریه کن؛ چرا که او همانند قوچ، سر بریده شد و هجده تن از خاندانش - که در زمین، بی نظیر بودند - همراه او کشته شدند. ۳»

ص: ۹۷۴

۱- (۱) در الأمالی صدوق، پس از عبارت «هر کس مصیبت های ما را یاد کند»، این افزوده وجود دارد: «و به خاطر رفتاری که با ما شد، بگرید، در روز قیامت، همراه ما و در رتبه ما خواهد بود، و هر کس مصیبت ما را یاد کند».

اضافه شدن «قتیل (کشته)» به «العبره (اشک)»، اضافه سبب به مسبب است. بنا بر این، جمله «من، کشته اشکم»، بدین معناست که کشته شدن من، سبب جاری شدن اشک است. این جمله در احادیث نیز چنین تفسیر شده است:

أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ، لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ (۱).

من کشته اشکم. مؤمنی از من یاد نمی کند، جز این که می گرید.

لَا يَذْكُرُهُ مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى (۲).

مؤمنی از او یاد نکرد، جز این که گریست.

علامه مجلسی در تبیین این جمله می گوید:

عبارت «من کشته اشکم»، یعنی: کشته ای که به اشک و گریه نسبت داده می شود و سبب جاری شدن اشک است، یا با اشک و آه و ناله کشته می شود، که معنای اول، اظهر است (۳).

البته به نظر می رسد که وجه نخست، به دلیل انطباق با احادیثی که به آنها اشاره شد و همسویی با جایگاه امامت و عظمت روحی امام حسین علیه السلام، متعین (قطعی) است و

ص: ۹۷۵

۱- (۱) ر.ک: کامل الزیارات: ص ۲۱۵ ح ۳۱۰، [۱] الأمالی، صدوق: ص ۲۰۰ ح ۲۱۴. [۲]

۲- (۲) مستدرک الوسائل: ج ۱۰ ص ۳۱۸ ح ۱۲۰۸۴. [۳]

۳- (۳) بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۷۹.

نه اظهر (نزدیک تر به واقع).

در واقع، جمله «أنا قتيل العبره» به یک پدیده مهم و تبّه آفرین اجتماعی و تاریخی اشاره دارد که کشته شدن هیچ کس در طول تاریخ، به اندازه کشته شدن سید الشهداء، غم انگیز و گریه آور نبوده و نیست.

در طول تاریخ، انسان های بسیاری کشته شده اند که کسی بر آنها نگریسته و بسیاری نیز کشته شده اند و گریه بر آنها، موقت بوده و بسیاری نیز کشته شده اند و تنها گروه خاصی را متأثر کرده اند؛ اما تحقیقاً در باره هیچ کس جز امام حسین علیه السلام گزارش نشده است که همه پیامبران از آدم ابو البشر تا خاتم انبیا، و خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و جمعی از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قبل از ولادتش، بر او گریسته باشند و نیز فرشتگان، پریان، حیوانات و زمین و آسمان بر او گریه کرده باشند و حتی دشمن بر او گریسته باشد.

در طول تاریخ، کسی را سراغ نداریم که مردمی بیش از یک هزار و سیصد سال، بر او بگریند. آری! سید الشهداء، «کشته اشک» است؛ اشکی که تا وقتی انتقام خون همه مظلومان تاریخ را از ستمگران باز نستانند و آرمان های حسینی را به رهبری فرزند بزرگوارش، مهدی آل محمد، در جهان تحقق نبخشد، همچنان بر گونه های مؤمنان راستین و علاقه مندان به خاندان رسالت، جاری خواهد بود.

ص: ۹۷۶

۸۱۳. الخصال - با سند خود، از امیر مؤمنان علیه السلام: همه چشم‌ها در قیامت، گریان و بیدارند، جز چشمی که مشمول کرامت ویژه خدا باشد و به خاطر شکسته شدن حریم حسین علیه السلام و خاندان محمد صلی الله علیه و آله، گریه کرده باشد. (۱)

۸۱۴. الأمالی، مفید - به نقل از ربیع بن منذر، از پدرش، از امام حسین علیه السلام: هیچ کس قطره اشکی برای ما نریخت و با چشمانش در راه ما گریه نکرد، مگر این که خداوند، او را روزگاران در بهشت، بهره مند می گرداند. (۲)

۸۱۵. ثواب الأعمال - به نقل از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام: علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام می فرمود: «هر مؤمنی که چشمش برای کشته شدن حسین علیه السلام، چنان اشک بریزد که به صورتش روان شود، خداوند متعال در بهشت برایش اتاق‌هایی فراهم می کند که روزگاران را در آنها سپری نماید، و هر مؤمنی که چشمانش به خاطر آزاری که ما در دنیا از دشمنانمان دیدیم، اشک بریزد و اشکش بر چهره اش جاری گردد، خداوند، جایگاهی راستین را برایش در بهشت فراهم می کند، و هر مؤمنی که در راه ما آزار ببیند و چشمانش از درد آزاری که در راه ما دیده، اشک بریزد تا بر گونه اش روان شود، خداوند، صورتش را از آزار، نگه می دارد و در روز قیامت، او را از خشم خود و آتش، در امان نگه می دارد».

(۳)

ص: ۹۷۷

۱- (۱) كُلُّ عَيْنٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَكْيَةٍ، وَكُلُّ عَيْنٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَاهِرَةٌ، إِلَّا عَيْنَ مَنْ اخْتَصَّ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ، وَبِكِي عَلَى مَا يُنْتَهَكُ مِنَ الْحُسَيْنِ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ۸۱۷ (الخصال: ص ۶۲۵ ح ۱۰، [۱] عيون الحكم و المواعظ: ص ۳۹۸ ح ۶۷۴۷).

۲- (۲) مَا مِنْ عَبْدٍ قَطَرَتْ عَيْنَاهُ فِينَا قَطْرَةً، أَوْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ فِينَا دَمْعَةً، إِلَّا بَوَّأَهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ حُقْبًا ۸۱۸ (الأمالی، مفید: ص ۳۴۰ ح ۶، [۲] الأمالی، طوسی: ص ۱۱۷ ح ۱۸۱). [۳]

۳- (۳) كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ، بَوَّأَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا فِي الْجَنَّةِ [۴] عُرْفًا يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا، وَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ فِيمَا مَسَّنَا مِنَ الْأَذَى مِنْ عَدُوِّنَا فِي الدُّنْيَا، يَوَّأَهُ اللَّهُ فِي الْجَنَّةِ [۵] مَبُورًا صِدْقٍ. وَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَسَّهُ أذَى فِينَا، فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ مِنْ مَضَاضِهِ مَا أَوْذَى فِينَا، صَرَفَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْأَذَى، وَأَمَّنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَيْحِطِهِ وَالنَّارِ ۸۱۹ (ثواب الأعمال: ص ۱۰۸ ح ۱، تفسیر القمی: ج ۲ ص ۲۹۱). [۶]

۸۱۶. ثواب الأعمال - به نقل از ابو هارون مکفوف، از امام صادق علیه السلام: هر کس در نزد او از حسین علیه السلام یاد شود و از چشمانش به اندازه بال مگسی اشک خارج شود، ثوابش بر عهده خدای عزوجل خواهد بود و خدا برایش به چیزی جز بهشت، رضایت نمی دهد. (۱)

۸۱۷. کامل الزیارات - به نقل از علی بن ابی حمزه، از امام صادق علیه السلام: گریه و بی تابی، برای انسان در باره هر چه بی تابى کند، ناپسند است، جز گریه و بی تابى بر حسین بن علی علیه السلام که برای آن، پاداش هم دارد. (۲)

۸۱۸. کامل الزیارات - به نقل از عبد الله بن بکیر ازجانی، از امام صادق علیه السلام: حسین علیه السلام به زائرانش نظر می اندازد - او به حال آنها و به نام پدرانشان و درجاتشان و جایگاهشان در پیشگاه خداوند، داناتر است از هر یک از شما به حال فرزندش و آنچه در خانه اش هست - و گریه کننده اش را می بیند و برایش از سر رحمت، درخواست آموزش می کند و از پدرانش علیهم السلام می خواهد که برای او درخواست آموزش کنند و می فرماید: «ای گریه کننده! اگر آنچه را که برایت فراهم شده، می دانستی، خوش حالی ات بیش از بی تابى ات بود».

پس هر یک از فرشتگان آسمان و فرشتگان حائر (حرم) حسینی، که صدای گریه او را می شنود، برایش درخواست آموزش می کند و زائر، در حالی باز می گردد که گناهی ندارد. (۳)

ص: ۹۷۸

۱- (۱) مَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَهُ، فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِقْدَارُ جَنَاحِ ذُبَابِهِ، كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَلَمْ يَرْضَ لَهُ بِمَدُونِ الْجَنَّةِ ۸۲۰ (ثواب الأعمال: ص ۱۰۹ ح ۱، کامل الزیارات: ص ۲۰۲ ح ۲۸۷). [۱]

۲- (۲) إِنَّ الْبُكَاءَ وَالْجَزَعَ مَكْرُوهٌ لِلْعَبْدِ فِي كُلِّ مَا جَزَعَ، مَا خَلَا الْبُكَاءَ وَالْجَزَعَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَإِنَّهُ فِيهِ مَا جُورٌ ۸۲۱ (کامل الزیارات: ص ۲۰۱ ح ۲۸۶، [۲] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۹۱ ح ۳۲). [۳]

۳- (۳) إِنَّهُ [أَيُّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] لَيَنْظُرُ إِلَى زُورِهِ، وَهُوَ أَعْرَفُ بِهِمْ، وَبِأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَبِدَرَجَاتِهِمْ، وَبِمَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَحَدِكُمْ بَوْلَدِهِ وَمَا فِي رَحْلِهِ، وَإِنَّهُ لَيَرَى مَنْ يَبْكِيهِ، فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ رَحْمَةً لَهُ، وَيَسْأَلُ أَبَاهُ الْإِسْتِغْفَارَ لَهُ. وَيَقُولُ: لَوْ تَعَلَّمْتُ أَيْهَا الْبَاكِي مَا أَعَدُّ لَكَ لَفَرِحْتَ أَكْثَرَ مِمَّا جَزَعْتَ، فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ كُلُّ مَنْ سَمِعَ بُكَاءَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ [۴] فِي السَّمَاءِ وَفِي الْحَائِرِ، وَيَنْقَلِبُ وَمَا عَلَيْهِ مِنْ ذَنْبٍ ۸۲۲ (کامل الزیارات: ص ۵۴۴ ح ۸۳۰، [۵] بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۳۷۶ ح ۲۴). [۶]

۸۱۹. ثواب الأعمال - به نقل از صالح بن عقبه - امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و بگیرد و ده نفر را بگیراند، بهشت برای او و آنان حتمی خواهد بود و هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و بگیرد و نه نفر را بگیراند، بهشت برای او و آنان حتمی خواهد بود» و همین طور می فرمود تا این که فرمود: «هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و گریه کند، بهشت برایش حتمی خواهد بود» و گمان می کنم که فرمود: «یا تظاهر به گریه کند». (۱)

۸۲۰. ثواب الأعمال - به نقل از ابو عماره شعرخوان - امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای ابو عماره! در باره حسین علیه السلام برایم شعر بخوان».

من هم برای ایشان شعر خواندم و ایشان گریست. باز هم شعر خواندم و ایشان گریست. به خدا سوگند، من همین طور شعرخوانی را ادامه دادم و ایشان گریه می کرد تا این که صدای گریه را از خانه شنیدم.

آن گاه به من فرمود: «ای ابو عماره! هر کس در باره حسین بن علی علیه السلام شعری بخواند و پنجاه نفر را بگیراند، بهشت برایش حتمی می شود، و هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و چهل نفر را بگیراند، بهشت برایش حتمی می شود، و هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و سی نفر را بگیراند، بهشت برایش حتمی می شود، و هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و بیست نفر را بگیراند، بهشت

ص: ۹۷۹

۱- (۱) مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بَيْتًا مِنْ شِعْرِ فَبِكِي وَأَبْكِي عَشْرَةَ فَلَهُ وَلَهُمُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بَيْتًا فَبِكِي وَأَبْكِي تِسْعَةَ فَلَهُ وَلَهُمُ الْجَنَّةُ، فَلَمْ يَزَلْ حَتَّى قَالَ: مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ شِعْرًا فَبِكِي - وَأُظُنُّهُ قَالَ: أَوْ تَبَاكِي - فَلَهُ الْجَنَّةُ ۸۲۳ (ثواب الأعمال: ص ۱۱۰ ح ۳، کامل الزیارات: ص ۲۱۰ ح ۳۰۰). [۱]

برایش حتمی می شود، و هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و ده نفر را بگریاند، بهشت برایش حتمی می شود، و هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و یک نفر را بگریاند، بهشت برایش حتمی می شود، و هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و بگرید، بهشت برایش حتمی می شود، و هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و تظاهر به گریه کند، بهشت برایش حتمی می شود». (۱)

۴/۴ گریه پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش

۸۲۱. کامل الزیارات - به نقل از عبد الله بن محمد صنعانی، از امام باقر علیه السلام: - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را وقتی وارد می شد، در آغوش می کشید و آن گاه به امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: «نگهش دار». سپس بر روی او می افتاد و غرق بوسه اش می کرد و می گریست.

حسین علیه السلام می گفت: پدر جان! چرا گریه می کنی؟

می فرمود: «پسر جان! من جای شمشیرها را در بدن تو می بوسم و می گریم».

[می] گفت: پدر جان! من کشته می شوم؟

[می] فرمود: «آری، به خدا سوگند! تو و پدر و برادرت». (۲)

ص: ۹۸۰

۱- (۱) قال لی: یا ابا عماره، أنشدنی فی الحسین علیه السلام، قال: فأنشدته فبکی، قال: ثم أنشدته فبکی. قال: فوالله، ما زلت أنشده وبيكي حتى سمعت البكاء من الدار. فقال لي: يا ابا عماره، من أنشد في الحسين بن علي عليهما السلام شعراً فأبكي خمسين فله الجنة، ومن أنشد في الحسين عليه السلام شعراً فأبكي أربعين فله الجنة، ومن أنشد في الحسين عليه السلام شعراً فأبكي ثلاثين فله الجنة، ومن أنشد في الحسين عليه السلام شعراً فأبكي عشرين فله الجنة، ومن أنشد في الحسين عليه السلام شعراً فأبكي عشرة فله الجنة، ومن أنشد في الحسين عليه السلام شعراً فأبكي واحداً فله الجنة، ومن أنشد في الحسين عليه السلام شعراً فبكي فله الجنة، ومن أنشد في الحسين عليه السلام شعراً فبكي فله الجنة ۸۲۴ (ثواب الأعمال: ص ۱۰۹ ح ۲، كامل الزيارات: ص ۲۰۹ ح ۲۹۸). [۱]

۲- (۲) كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا دخل الحسين بن عليه السلام حذبه إليه، ثم يقول لأمير المؤمنين عليه السلام: أمسيك، ثم يقع عليه فيقبله وبيكي. يقول: يا أبا! لم تبكي؟ فيقول: يا بني! أقبل موضع السيف منك وأبكي. قال: يا أبا! وأقتل؟ قال: إياي والله، وأبوك وأخوك وأنت ۸۲۵ (كامل الزيارات: ص ۱۴۶ ح ۱۷۲، [۲] بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۶۱ ح ۱۴). [۳]

۸۲۲. کشف الغمّه - به نقل از محمّد بن عبد الرحمان - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خانه عایشه در خواب نیم روز بود که ناگهان گریان بیدار شد. عایشه گفت: چرا گریه می کنی، ای پیامبر خدا؟ پدر و مادرم فدایت کردند!

فرمود: «مرا این به گریه انداخت که جبرئیل به نزد آمد و گفت: ای محمّد! دستت را باز کن، که این، خاک تلی است که پسر حسین بر آن کشته می شود. او را مردی از امت تو می کشد».

عایشه گفت: پیامبر خدا برایم حدیث کرد، در حالی که می گریست. می فرمود: «این کیست از امت من؟ این کیست از امت من؟ این کیست از امت من؟ این کیست از امت من، که پس از من، حسین را می کشد؟» (۱)

۸۲۳. المستدرک علی الصحیحین - به نقل از عبد الله بن مسعود - خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدیم و ایشان، شادمان به سوی ما آمد، در حالی که شادی در صورتش هویدا بود. چیزی از ایشان نپرسیدیم، مگر این که جوابش را داد، و خاموش نشدیم، مگر این که خود ایشان شروع کرد.

تا این که جوانانی از بنی هاشم از آن جا گذشتند که در میانشان، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام هم بودند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را دید، آنها را در آغوش کشید و چشمانش گریان گردید. به ایشان گفتیم: ای پیامبر خدا! همواره در چهره تان چیزی را می بینیم که خوشایندمان نیست.

ص: ۹۸۱

۱- (۱) بینا رسول الله صلی الله علیه و آله فی بیت عائشه رقدته القايله، إذا استيقظ وهو يبكي، فقالت عائشه: ما يبكيك - يا رسول الله - بأبي أنت وأمي؟ قال: يبكي أن جبرئيل أتاني، فقال: أبسط يدك - يا محمّد -، فإن هذه تربة من تلال يقتل بها ابنك الحسين، يقتله رجل من امتك. قالت عائشه: ورسول الله صلی الله علیه و آله يحمدني وأنه ليبيكي، ويقول: من ذا من امتي، من ذا من امتي، من ذا من امتي، من يقتل حسينا من بعدى؟ ۸۲۶ (كشف الغمّه: ج ۲ ص ۲۷۰). [۱]

فرمود: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند، آخرت را برای ما به جای دنیا برگزیده، و زود است که اهل بیت من، پس از من، در شهرها تحت فشار قرار گیرند و رانده شوند، تا این که [صاحبان] پرچم های سیاه از مشرق سر بر آورند و حق را طلب نمایند؛ ولی به آنها داده نمی شود. دوباره طلب می کنند؛ ولی داده نمی شود. بار سوم، طلب می کنند. باز هم داده نمی شود. پس می جنگند و پیروز می شوند.

پس هر کس از شما و از نسل شما آن را درک کرد، نزد امامی از اهل بیت من بیاید، هر چند که پابرهنه بر برف و سرما باشد؛ چرا که آنان پرچم های هدایت اند.

آنها پرچم ها را به مردی از اهل بیت من وا می گذارند که نامش، همنام من است... و حاکم زمین می شود و آن را آکنده از عدل و داد می کند، همان گونه که آکنده از جور و ستم شده است». (۱)

۸۲۴. الامالی، صدوق - به نقل از محمد بن عبد الرحمان، از پدرش، از امام علی بن ابی طالب علیه السلام - من و فاطمه و حسن و حسین، در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که رو به ما کرد و گریست. گفتم: ای پیامبر خدا! چرا گریه می کنی؟

فرمود: «می گریم برای ضربت خوردن سر تو و سیلی خوردن فاطمه و فرو رفتن نیزه در ران حسن و زهری که به او خورانده می شود و [نیز برای] کشته شدن حسین».

در این هنگام، اهل خانه همگی گریستند. (۲)

ص: ۹۸۲

۱- (۱) اَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَخَرَجَ إِلَيْنَا مُسْتَبْشِرًا يُعَرِّفُ الشَّرُورَ فِي وَجْهِهِ، فَمَا سَأَلْنَاهُ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَخْبَرَنَا بِهِ، وَلَا سَكَنَّا إِلَّا ابْتَدَأَنَا، حَتَّى مَرَّتْ فِتْنَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، فِيهِمُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَلَمَّا رَأَهُمُ التَّرَمُّهُمُ، وَأَنهَمَلَتْ عَيْنَاهُ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا نَزَالُ نَرَى فِي وَجْهِكَ شَيْئًا نَكْرَهُهُ؟ فَقَالَ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اللَّهِ لَنَا الْآخِرَةُ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّهُ سَيَلْقَى أَهْلَ بَيْتِي مِنْ بَعْدِي تَطْرِيدًا وَتَشْرِيدًا فِي الْبِلَادِ، حَتَّى تَرْتَفِعَ رَايَاتُ سُودٍ مِنَ الْمَشْرِقِ، فَيَسْأَلُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطُونَهُ، ثُمَّ يَسْأَلُونَهُ فَلَا يُعْطُونَهُ، فَيَقَاتِلُونَ فَيَنْصَبُونَ، فَمِنْ أَدْرَاكِهِ مِنْكُمْ أَوْ مِنْ أَعْقَابِكُمْ فَلْيَأْتِ إِمَامَ أَهْلِ بَيْتِي وَلَوْ حَبَوًّا عَلَى الثَّلَجِ، فَإِنَّهَا رَايَاتُ هُدًى، يَدْفَعُونَهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِي... فَيَمْلِكُ الْأَرْضَ، فَيَمْلُؤُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا ۸۲۷ (المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۵۱۱ ح ۸۴۳۴؛ دلائل الإمامه: ص ۴۴۶ ح ۴۲۰).

۲- (۲) بَيْنَا أَنَا وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، إِذِ التَّفَّتْ إِلَيْنَا فَبَكَى، فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَبْكَى مِمَّا يُصْنَعُ بِكُمْ بَعْدِي. فَقُلْتُ: وَمَا ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَبْكَى مِنْ ضَرْبَتِكَ عَلَى الْقَرْنِ، وَلَطْمِ فَاطِمَةَ خَدَّهَا، وَطَعْنِهِ الْحَسَنِ فِي الْفَخِذِ، وَالسَّمِّ الْهَدْيِ يُسْقَى، وَقَتْلِ الْحُسَيْنِ. قَالَ: فَبَكَى أَهْلُ الْبَيْتِ جَمِيعًا ۸۲۸ (الأمالی، صدوق: ص ۱۹۷ ح ۲۰۸،

[۱] المناقب، لابن شهر آشوب: ج ۲ ص ۲۰۹. [۲]

۸۲۵. خصائص الأئمه عليهم السلام - به نقل از عبد الله بن ميمون، از امام صادق عليه السلام، از پدرش، از پدرانش عليهم السلام - امير مؤمنان عليه السلام با جمعی از اصحابش از کربلا گذر کرد و وقتی از آن جا گذشت، چشمانش گریان گشت. آن گاه فرمود: «این جا، محلّ خوابیدن شترانشان است و این جا، جای اثاثیه کاروانشان است و این جاست که خونشان ریخته می شود. خوشا به تو، ای خاک! بر این خاک، خون های دوستان ریخته می شود». (۱)

۸۲۶. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی - به نقل از شيخ الإسلام حاکم جشمی - امير مؤمنان عليه السلام وقتی راهی صفین شد، در کربلا فرود آمد و به ابن عباس فرمود: «آیا می دانی این جا چه جایی است؟».

گفت: خیر.

فرمود: «اگر می شناختی، مانند من می گریستی» و آن گاه گریه شدیدی کرد و فرمود: «مرا با خاندان ابو سفیان، چه کار؟!» و سپس به حسین عليه السلام رو کرد و فرمود: «شکیبا باش، پسر من! به پدرت نیز از آنها همانند چیزی رسیده که پس از او به تو خواهد رسید». (۲)

ص: ۹۸۳

۱- (۱) مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ بِكَرْبَلَاءَ، فَلَمَّا مَرَّ بِهَا اغْرَوْرَقَتْ عَيْنَاهُ بِالْبُكَاءِ، ثُمَّ قَالَ: هَذَا مُنَاخُ رِكَابِهِمْ، وَ هَذَا مُلْقَى رِحَالِهِمْ، وَ هَاهُنَا تُهْرَاقُ دِمَاؤُهُمْ، طُوبَى لَكَ مِنْ تُرْبِهِ، عَلَيْهَا تُهْرَقُ دِمَاءُ الْأَجْبَةِ ۸۲۹ (خصائص الأئمه عليهم السلام: ص ۴۷، [۱] كامل الزيارات: ص ۴۵۳ ح ۶۸۵). [۲]

۲- (۲) إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا سَارَ إِلَى صِفِّينَ نَزَلَ بِكَرْبَلَاءَ، وَقَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ: أَتَدْرِي مَا هَذِهِ الْبُقْعَةُ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: لَوْ عَرَفْتَهَا لَبَكَيْتَ بُكَائِي، ثُمَّ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً. ثُمَّ قَالَ: مَا لِي وَلِأَبِي سُفْيَانَ، ثُمَّ التَّفَّتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ: صَبِراً يَا بَنِيَّ، فَقَدْ لَقَى أَبُوكَ مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي تَلَقَى بَعْدَهُ ۸۳۰ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۱۶۲). [۳]

۸۲۷. دلائل الإمامه - به نقل از موسی بن ابراهیم مروزی، از امام کاظم، از پدرش امام صادق، از جدش امام باقر علیهم السلام، از جابر بن عبد الله انصاری: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: «جبرئیل پیش من آمد و مرا به دو پسری که تو خواهی داشت، مزده داد و بعد درباره یکی از آن دو، دلداری ام داد و فهمیدم که او تشنه و در غربت، کشته می شود».

پس فاطمه علیها السلام چنان گریست که صدای گریه اش بلند شد. آن گاه گفت: پدر جان! چرا او را می کشند، در حالی که تو جد اوایی و پدرش علی است و من مادرش هستم؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دخترم! برای پادشاهی. بدان که بر روی آنها شمشیری آشکار خواهد شد که غلاف نمی شود، جز به دست مهدی از فرزندان تو [که بر آنان چیره می شود]». (۱)

۸۲۸. کمال الدین - به نقل از ابن عباس - وقتی حسین بن علی علیه السلام زاده شد - و زمان تولدش در شامگاه پنجشنبه و شب جمعه بود... - جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و به ایشان تهنیت گفت - همان گونه که خدای عزوجل به او دستور داده بود - و ایشان را دلداری داد. پیامبر صلی الله علیه و آله به جبرئیل گفت: «امتم او را می کشند؟».

جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آری، ای محمد!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اینان، امت من نیستند! از این گروه امتم بیزارم و خدای عزوجل از آنها بیزار است».

ص: ۹۸۴

۱- (۱) أتانی جبرئیل فبشرنی بفرحین یكونان لکم، ثم عزیت بأحدهما، وعرفت أنه یقتل غریباً عطشاناً. فبکت فاطمه حتی علا بُکاؤها، ثم قالت: یا اُبه، لِم یقتلونه وأنت حیدة، وأبوه علی، وأنا اُمّه؟ قال: یا بُنیّه، لطلبهم المُلک، أما إنه سَ یظهَرُ علیهم سَیفٌ لا یعمدُ إلّا علی یَدِ المهدی من وُلدک ۸۳۱ (دلائل الإمامه: ص ۱۰۲ ح ۳۰).

جبرئیل علیه السلام گفت: من هم از آنان بیزارم، ای محمد!

پس پیامبر صلی الله علیه و آله بر فاطمه علیها السلام وارد شد و به او تهنیت گفت و دلداری اش داد. فاطمه علیها السلام گریست و گفت: ای کاش من او را نزاده بودم! کشنده حسین، در آتش است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من بر این، گواهی می دهم، ای فاطمه! او کشته نمی شود، مگر این که فرزندی از او باقی می ماند که امامان هدایتگر پس از او، از نسل اویند...».

پس فاطمه علیها السلام آرام گرفت. (۱)

۸۲۹. کامل الزیارات - به نقل از ابو بصیر - در محضر امام صادق علیه السلام بودم و با ایشان صحبت می کردم... که گریست و فرمود: «ای ابو بصیر! وقتی به فرزندان حسین علیه السلام می نگرم، به سبب بلاهایی که بر سر آنان و پدرشان (حسین علیه السلام) آمد، حالتی به من دست می دهد که از اراده من خارج است.

ای ابو بصیر! فاطمه علیها السلام برای حسین علیه السلام می گرید و ضجه می زند و دوزخ، آهی می کشد، و اگر نبود که نگهبانان دوزخ، صدای گریه فاطمه را می شنوند و برای آن آماده می شوند، از بیم آن که مبادا از دوزخ، شراره ای بر آید و یا دودش را بیرون بدهد و اهل زمین را بسوزاند [چنین می شد و زمینیان می سوختند]. پس تا زمانی که فاطمه علیها السلام گریان است، جلو دوزخ را می گیرند و آن را باز می دارند و از نگرانی برای اهل زمین، درهایش را محکم می کنند. پس دوزخ، آرام نمی گیرد تا صدای فاطمه علیها السلام

ص: ۹۸۵

۱- (۱) لَمَّا وُلِدَ الْحَسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ مَوْلِدُهُ عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ... فَهَبَطَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهَنَأَهُ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَعَزَّاهُ. فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: تَقْتُلُهُ أُمَّتِي؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ يَا مُحَمَّدُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا هُوَ لِأُمَّتِي أَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ، وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بَرِيءٌ مِنْهُمْ، قَالَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَأَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ يَا مُحَمَّدُ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَهَنَأَهَا وَعَزَّاهَا، فَبَكَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَقَالَتْ: يَا لَيْتَنِي لَمْ أَلِدْهُ، فَاتَّبَلَ الْحَسَيْنُ فِي النَّارِ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَأَنَا أَشْهَدُ بِذَلِكَ - يَا فَاطِمَةَ -، وَلَكِنَّهُ لَا يُقْتَلُ حَتَّى يَكُونَ مِنْهُ إِمَامٌ يَكُونُ مِنْهُ الْأَيْمَةُ الْهَادِيَةُ بَعْدَهُ... فَسَيَكُنْتُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنَ الْبُكَاءِ ۸۳۲ (كمال الدين: ص ۲۸۲ ح ۳۶، [۱] الصراط

المستقيم: ج ۲ ص ۱۴۴). [۲]

خاموش شود.

و دریاها نزدیک است که بشکافند و در هم فرو ریزند و هیچ قطره ای از دریا نیست، مگر این که فرشته موظفی دارد که وقتی آن فرشته صدای دریاها را می شنود، تلاطم آن را با بال های خود خاموش می کند، و از نگرانی برای دنیا و هر چه در آن است و هر که در زمین است، آب ها را، مهار می سازد. و فرشتگان همواره نگران می مانند و برای گریه فاطمه علیها السلام می گریند و خداوند را می خوانند و به درگاه او می نالند و عرشیان و پیرامونیان عرش می نالند و صدای عده ای از فرشتگان، به تقدیس خدا بلند می شود، از نگرانی برای اهل زمین، و اگر صدایی از آنان بر زمین برسد، اهل زمین از هوش می روند و کوه ها متلاشی می شوند و زمین برای ساکنانش به حرکت در می آید».

گفتم: فدایت کردم! این، امری بس بزرگ است.

فرمود: «چیز دیگری غیر از آن هست که نشنیده ای و آن، بزرگ تر است».

آن گاه به من فرمود: «ای ابو بصیر! آیا دوست نداری که به فاطمه علیها السلام کمک کنی؟».

وقتی امام علیه السلام از فاطمه علیها السلام سخن گفت، من چنان گریستم که توان سخن گفتن نداشتم و گریه از حرف زدن، ناتوانم کرد.

آن گاه امام علیه السلام برخاست و به نمازخانه رفت و دعا می کرد. از محضرش با همان حال، بیرون آمدم. نه غذایی خوردم و نه خوابم برد. صبح کردم، در حالی که روزه دار و بیمناک بودم تا خدمت امام علیه السلام رسیدم. وقتی دیدم که ایشان آرام شده، آرام گرفتم و خدا را ستودم که عذابی بر من فرود نیامد. (۱)

ص: ۹۸۶

۱- (۱) كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَدُهُ... ثُمَّ بَكَى وَقَالَ: يَا أَبَا بَصِيرٍ! إِذَا نَظَرْتُ إِلَى وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَانِي مَا لَا أَمْلِكُهُ بِمَا أَتَى إِلَى أَبِيهِمْ وَإِلَيْهِمْ. يَا أَبَا بَصِيرٍ! إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ لَتَبْكِيهِ وَتَشْهَقُ، فَتَرْفُؤُ جَهَنَّمَ زَفْرَهُ، لَوْلَا أَنَّ الْحَزْنَهَ يَسْمَعُونَ بُكَاءَهَا، وَقَدْ اسْتَعَدَّوْا لِذَلِكَ مَخَافَهُ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا عُقٌّ أَوْ يَشْرُدَ دُخَانُهَا، فَيَحْرِقُ أَهْلَ الْأَرْضِ، فَيَكْبَحُونَهَا مَا دَامَتْ بَاكِئَةً، وَيَزْجُرُونَهَا وَيُوَثِقُونَ مِنْ أَبْوَابِهَا مَخَافَهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، فَلَا تَسْكُنُ -

۱-۷/۴ گریه امام علیه السلام بر مسلم بن عقیل

۸۳۰. الملهوف: امام حسین علیه السلام به حرکتش ادامه داد تا به زُبَّالَه رسید و در آن جا، خبر مسلم بن عقیل را دریافت نمود....

در آن جا صدای گریه و شیون به خاطر کشته شدن مسلم بن عقیل، بلند شد و اشک ها از هر سو برای وی، جاری گشت....

امام حسین علیه السلام اشک ریخت و آن گاه فرمود: «خداوند، مسلم را رحمت کند! به سوی رحمت و ریحان و درود و رضوان خدا رفت. او آنچه بر عهده اش بود، انجام داد و آنچه بر عهده ماست، هنوز هست». (۱)

ص: ۹۸۷

۱- (۱) سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ زُبَّالَهُ، فَأَتَاهُ فِيهَا خَبْرُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ... [۱] قَالَ الرَّأْيِيُّ: وَارْتَجَّ الْمَوْضِعَ بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ لِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، [۲] وَسَالَتِ الدَّمُوعُ عَلَيْهِ كُلَّ مَسِيلٍ... قَالَ: فَاسْتَعَبَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاكِئًا، ثُمَّ قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا، فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رَوْحِ اللَّهِ وَرِيحَانِهِ وَتَحِيَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ، أَمَا إِنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا ۸۳۴ (الملهوف: ص ۱۳۴، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۷۴). [۳]

۸۳۱. تاریخ الطبری - به نقل از عقبه بن ابی العیزار، پس از رسیدن خبر شهادت قیس بن مُسهر صیداوی: -چشمان حسین علیه السلام پر از اشک شد و نتوانست جلو اشکش را بگیرد و سپس فرمود: «(برخی از آنان، به عهدشان وفا کردند و برخی دیگر در انتظارند و [در عهدشان] هیچ تغییری ندادند» (۱). خداوندا! بهشت را برای ما و آنان پذیرا قرار بده و ما را با آنان در قرارگاه رحمت خودت و جایگاه ذخیره شده ات گرد آور.» (۲).

۳-۷/۴ گریه امام علیه السلام بر پسرش علی اکبر علیه السلام

۸۳۲. مشیر الأحران - در توصیف کشته شدن علی بن الحسین (علی اکبر): - [علی اکبر] به آوردگاه و رزمگاه آنان باز گشت. مُنقذ بن مُره عبدی، او را با تیر زد و به خاکش انداخت. سپاهیان دشمن، او را دوره و قطعه قطعه کردند. امام حسین علیه السلام در برابر [جنازه] او ایستاد و فرمود: «خداوند، گروهی را که تو را کشتند، بکشد! چه جرئتی بر خدا و بر هتک حرمت پیامبر کردند!» و چشمانش پر از اشک شد. آن گاه فرمود: «پس از تو، خاک بر دنیا!». (۳).

ص: ۹۸۸

۱- (۱) سوره احزاب: آیه ۲۳.

۲- (۲) فَتَرَقَّرَتْ عَيْنَا حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ يَمْلِكْ دَمْعُهُ، ثُمَّ قَالَ: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلَهُمُ الْجَنَّةَ نُزُلًا، وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَرَغَائِبِ مَذْخُورِ ثَوَابِكَ ۸۳۵ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۰۵، [۱] الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۵۴). [۲]

۳- (۳) رَجَعَ إِلَى مَوْقِفِ نَزَالِهِمْ وَمِأْزِقِ مَجَالِهِمْ، فَرَمَاهُ مُنْقَذُ بْنُ مُرَّةَ الْعَبْدِيُّ فَصَيَّرَعَهُ، وَاحْتَوَاهُ الْقَوْمُ فَقَطَّعُوهُ، فَوَقَفَ [الْحُسَيْنُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ، وَقَالَ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ، فَمَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَىٰ انْتِهَاكَ حُرْمَةِ الرَّسُولِ، وَاسْتَهَلَّتْ عَيْنَاهُ بِالْدُمُوعِ، ثُمَّ قَالَ: عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ. ۸۳۶ (مشیر الأحران: ص ۶۹).

۸۳۳. الملهوف - در توصیف جنگ روز عاشورا-: میان عباس و برادرش (امام حسین علیه السلام) فاصله انداختند و از هر سو او را دوره کردند، تا این که او را کشتند. خداوند، روح او را پاک گرداند! امام حسین علیه السلام به شدت گریست. (۱)

۸۳۴. المناقب، ابن شهر آشوب - در توصیف کشته شدن عباس-: وقتی امام حسین علیه السلام او را در کنار فرات به خاک افتاده دید، گریست. (۲)

۸۳۵. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی - به نقل از ابو مخنف-: آن گاه بر اساس برخی روایت ها پس از عون بن عبد الله، عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب و بر اساس روایات دیگر، قاسم بن حسن - که نوجوانی بود و هنوز به بلوغ نرسیده بود- به میدان آمد. وقتی چشم حسین علیه السلام به او افتاد، او را در آغوش گرفت و هر دو شروع به گریه کردند تا از حال رفتند. آن گاه آن نوجوان، اجازه جنگ خواست؛ اما عمویش حسین علیه السلام از اجازه دادن به او خودداری کرد. آن نوجوان همچنان دست و پاهای ایشان را می بوسید و رخصت می خواست، تا این که ایشان به او رخصت داد. او به سوی میدان رفت، در حالی که اشک هایش بر گونه هایش روان بود. (۳)

ص: ۹۸۹

۱- (۱) اِقْتَطَعُوا الْعَبَّاسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُ [الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ]، وَأَحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَمَكَانٍ، حَتَّى قَتَلُوهُ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ، فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيداً ۸۳۷ (الملهوف: ص ۱۷۰، مثير الأحزان: ص ۷۱).

۲- (۲) فَلَمَّا رَأَاهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصْرُوعاً عَلَى شَطِّ الْفُرَاتِ بَكَى ۸۳۸ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۸، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۱). [۲]

۳- (۳) خَرَجَ مَنْ بَعْدَهُ [أَي بَعْدَ عُرُونَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ] عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ - وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ الْقَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَهُوَ غُلَامٌ صَغِيرٌ لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمَ - فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْتَنَفَهُ وَجَعَلَ يَبْكِيَانِ حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهِمَا، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ الْغُلَامُ لِلْحَرْبِ، فَأَبَى عُمُّهُ الْحُسَيْنُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ، فَلَمْ يَزَلِ الْغُلَامُ يُقْبَلُ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ وَيَسْأَلُهُ الْإِذْنَ حَتَّى أَذِنَ لَهُ، فَخَرَجَ وَدُمُوعُهُ عَلَى خَدَيْهِ ۸۳۹ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۷؛ [۳] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۴). [۴]

۸۳۶.الإرشاد: عمر بن سعد، فریاد زد: ای سپاهیان خدا! سوار شوید و [به بهشت] بشارتتان باد!

سپاهیان، سوار شدند و به سوی سپاه حسین علیه السلام حرکت کردند، در حالی که ایشان جلو خیمه اش نشسته بود و شمشیرش را در بر گرفته بود، که سرش به سمت زانوانش خم شد. خواهرش همه لشکر را شنید و به برادر، نزدیک شد و گفت: برادرم! آیا صداها را نمی شنوی که نزدیک می شود؟

حسین علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود: «اکنون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را خواب دیدم که به من فرمود: "تو به زودی به سمت ما می آیی"».

زینب به صورتش زد و واویلا- سر داد. امام علیه السلام به او فرمود: «خواهرم! برای تو ویل [و بیچارگی] نیست. آرام باش، رحمت خدا بر تو!». (۱)

۸۳۷.الإرشاد: خانواده امام حسین علیه السلام را بر ابن زیاد، وارد کردند. زینب خواهر حسین علیه السلام که در میان آنان به صورت ناشناخته بود و بدترین لباس هایش را بر تن داشت-، وارد شد....

ابن زیاد به زینب گفت: خداوند، دل مرا از بابت سرکش و نافرمانِ خانواده تو

ص: ۹۹۰

۱- (۱) نادى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: يَا خَيْلَ اللَّهِ ارْكَبِي وَأَبْشِرِي، فَرَكِبَتِ النَّاسُ، ثُمَّ زَحَفَ نَحْوَهُمْ بَعْدَ الْعَصْرِ، وَحَسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ أَمَامَ بَيْتِهِ، مُحْتَبٍ بِسَيْفِهِ، إِذْ خَفَقَ بِرَأْسِهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ، وَسَمِعَتْ اخْتَهُ الصَّيْحَةَ، فَدَنَّتْ مِنْ أُخْيَاهَا، فَقَالَتْ: يَا أُخِي! أَمَا تَسْمَعُ الْأَصْوَاتَ قَدْ اقْتَرَبَتْ؟ فَرَفَعَ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ، فَقَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّيِّعَةَ فِي الْمَنَامِ، فَقَالَ لِي: إِنَّكَ تَرَوْحُ إِلَيْنَا. فَلَطَمَتْ اخْتَهُ وَجْهَهَا، وَنَادَتْ بِالْوَيْلِ، فَقَالَ لَهَا: لَيْسَ لَكَ الْوَيْلُ - يَا أُخْيَةُ - أَسْكُتِي رَحِمَكَ اللَّهُ ۸۴۰ (الإرشاد: ج ۲ ص ۸۹؛

[۱] تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۶). [۲]

زینب علیها السلام، شیون کرد و گریست و به ابن زیاد فرمود: «بزرگان مرا کشتی و خانواده ام را به اسارت به بیابان ها کشاندی و شاخه ام را بریدی و ریشه ام را کندی. اگر این، تو را تسکین می دهد، پس به آرامش رسیده ای». (۱)

۹/۴ گریه امام زین العابدین علیه السلام

۸۳۸. الخصال - به نقل از حرمان بن اعین، از امام باقر علیه السلام - علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام در شبانه روز، هزار رکعت نماز می خواند... و بر پدرش حسین علیه السلام به مدت بیست سال گریست. هیچ گاه غذایی در برابرش گذاشته نشد، مگر این که گریست، تا جایی که یکی از غلامانش به ایشان گفت: ای پسر پیامبر خدا! آیا وقت آن نرسیده که اندوهت به پایان برسد؟

به وی فرمود: «وای بر تو! یعقوب پیامبر، دوازده پسر داشت که خدا یکی از آنها را از او پنهان کرد؛ ولی چشمانش از کثرت گریه بر یوسف، سفید گردید و موهایش از اندوه، سفید شد و کمرش از غم خمید، در حالی که پسرش زنده بود. من، پدر و برادر و عمو و هفده تن از خانواده ام را دیدم که در اطرافم کشته شدند. چگونه اندوهم پایان پذیرد؟». (۲)

ص: ۹۹۱

۱- (۱) أُدْخِلَ عِيَالُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَلَيَّ ابْنَ زِيَادٍ، فَدَخَلَتْ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامَ اخْتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي جُمَلَتِهِمْ مُتَنَكِّرَةً وَعَلَيْهَا أُرْذَلُ ثِيَابَهَا،... فَقَالَ لَهَا ابْنُ زِيَادٍ: لَقَدْ شَفَى اللَّهُ نَفْسِي مِنْ طَاعِنَتِكَ وَالْعَصَاهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ! فَزَقَّتْ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَبَكَتْ، وَقَالَتْ لَهُ: لَعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي، وَأَيَّدْتَ أَهْلِي، وَقَطَعْتَ فَرْعِي، وَأَجْتَنَنْتَ أَصْلِي، فَإِنْ يَشْفِكَ هَذَا فَقَدْ اشْتَفَيْتَ ۸۴۱ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۵؛ [۱] تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۵۷). [۲]

۲- (۲) كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصِي لِي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكَعَةٍ... وَلَقَدْ كَانَ بَكَى عَلِيَّ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَشْرِينَ سَنَةً، وَمَا وَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَعَامًا إِلَّا بَكَى، حَتَّى قَالَ لَهُ مَوْلَى لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَمَا أَنْ لِحُزْنِكَ أَنْ يَنْقُضَ عَيْ؟! فَقَالَ لَهُ: وَيْحَكَ، إِنَّ يَعْقُوبَ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ اثْنَا عَشَرَ ابْنًا، فَغَيَّبَ اللَّهُ عَنْهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ، فَأَيَّضَتْ عَيْنَاهُ مِنْ كَثْرَةِ بُكَائِهِ عَلَيْهِ، وَشَابَ رَأْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ، وَاحِدًا وَدَبَّ ظَهْرُهُ مِنَ الْغَمِّ، وَكَانَ ابْنُهُ حَيًّا فِي الدُّنْيَا، وَأَنَا نَظَرْتُ إِلَى أَبِي وَأَخِي وَعَمِّي وَسَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مَقْتُولِينَ حَوْلِي، فَكَيْفَ يَنْقُضِي حُزْنِي؟ ۸۴۲ (الخصال: ص ۵۱۷ ح ۴، [۳] المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۶۶). [۴]

۸۳۹. الخصال - به نقل از محمّد بن سهل بحرانی، که سند حدیث را به امام صادق علیه السلام رسانده است: - آنان که بسیار گریستند، پنج نفرند: آدم علیه السلام، یعقوب علیه السلام، یوسف علیه السلام، فاطمه دختر محمّد صلی الله علیه و آله و علی بن الحسین علیه السلام.

آدم، برای بهشت گریست، تا جایی که در گونه هایش جایی همانند جوی، پدیدار شد. یعقوب، بر یوسف علیه السلام گریست تا نابینا شد، و به او گفته شد: «به خدا سوگند، چنان به یاد یوسف هستی که یا تباه می شوی و یا از نابود شدگان خواهی بود» (۱).

یوسف نیز چنان برای یعقوب گریست که زندانیان از دست او اذیت شدند و به وی گفتند: «یا شب، گریه کن و روز، آرام باش و یا روز، گریه کن و شب، خاموش باش» و او با آنها در یکی از این دو وقت، کنار آمد.

فاطمه نیز چنان برای پیامبر خدا گریست که مردم مدینه از آن، اذیت شدند و گفتند: «ما را از گریه زیادت اذیت کردی». او هم به گورستان شهیدان می رفت و آن جا، هر چه می خواست، گریه می کرد و باز می گشت.

و علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام بیست سال - یا چهل سال (۲) - بر حسین علیه السلام گریست و هیچ گاه غذایی در برابرش گذاشته نشد، مگر این که گریست. یکی از غلامانش به ایشان گفت: ای پسر پیامبر خدا! جانم به فدایت! من می ترسم که تو از بین بروی.

ص: ۹۹۲

۱- (۱) سوره یوسف: آیه ۸۵.

۲- (۲) تردید از راوی است. ظاهراً بیست سال درست است و نه چهل سال؛ زیرا امام زین العابدین علیه السلام پس از شهادت پدرش امام حسین علیه السلام، در حدود ۳۴ سال زیست و در سال ۹۵ ق، به شهادت رسید. البته ممکن است چهل سال، تقریبی باشد و نه قطعی، و منظور، این باشد که ایشان تا آخر عمرش برای پدرش گریست، چنان که در حدیث بعدی آمده است.

فرمود: «من غصه و اندوهم را به خدا شکوه می کنم و از خدا چیزی را می دانم که شما بی اطلاعید» (۱). من، هیچگاه قتلگاه فرزندان فاطمه را به یاد نمی آورم، جز این که گریه، راه گلویم را می گیرد». (۲)

۸۴۰. تهذیب الکمال - به نقل از ابو حمزه محمد بن یعقوب بن سوار، از امام صادق علیه السلام - از زین العابدین علیه السلام در باره زیاد گریه کردنش پرسیدند. فرمود: «مرا سرزنش مکنید؛ چرا که یعقوب با ناپدید شدن یکی از پسرانش، چنان گریست که چشمانش سفید شد، در حالی که نمی دانست که پسرش مرده است و من، چهارده تن از خاندانم را دیدم که در یک نیم روز، سر بریده شدند. آیا گمانتان این است که روزی، اندوهشان از دلم می رود؟!». (۳)

۸۴۱. مشیر الأحرار - به نقل از ابو حمزه ثمالی - از امام زین العابدین علیه السلام در باره زیاد گریه کردنش سؤال شد. فرمود: «یعقوب یکی از فرزندانش را گم کرده بود. برای او چنان

ص: ۹۹۳

۱- (۱) سوره یوسف: آیه ۸۶.

۲- (۲) البکاؤون خمسہ: آدم، و یعقوب، و یوسف علیهم السلام، و فاطمہ بنت محمد صلی الله علیه و آله، و علی بن الحسین علیهما السلام. فأما آدم عليه السلام فبكى على الجنة حتى صار في خديه أمثال الأودييه، وأما يعقوب عليه السلام فبكى على يوسف عليه السلام حتى ذهب بصيرته، وحتى قيل له: «تالله تفتنوا تذكر يوسف حتى تكون حرضا أو تكون من الهالكين». وأما يوسف عليه السلام فبكى على يعقوب عليه السلام حتى تأذى به أهل السجن، فقالوا له: «أما أن تبكى بالليل وتسكت بالنهار، وإما أن تبكى النهار وتسكت بالليل فصالحهم على واحد منهما». وأما فاطمة عليها السلام، فبكت على رسول الله صلى الله عليه وآله حتى تأذى بها أهل المدينة، وقالوا لها: «قد آذيتنا بكثرة بكائك، فكانت تخرج إلى المقابر - مقابر الشهداء - فبكى حتى تقضى حاجتها ثم تنصرف». وأما علي بن الحسين عليهما السلام فبكى على الحسين عليه السلام عشرين سنة أو أربعين سنة، ما وضع بين يديه طعام إلا بكى حتى قال له مولاه: «جعلت فداك يا بن رسول الله، إنني أخاف عليك أن تكون من الهالكين». قال: «إنما أشكوا بتي و حزني إلى الله و أعلم من الله ما لا تعلمون». إنني ما أذكر مصرع بني فاطمة إلا خنقتني إسدلك عيره ۸۴۳ (الخصال: ص ۲۷۲ ح ۱۵، الأمالی، صدوق: ص ۲۰۴ ح ۲۲۱).

۳- (۳) شئيل علي بن الحسين عليهما السلام عن كثره بكائه، فقال: لا تلو موني، فإن يعقوب عليه السلام فقد سبطاً من ولده، فبكى حتى ابصت عيناه ولم يعلم أنه مات، ونظرت أنا إلى أربعة عشر رجلاً من أهل بيتي ذبحوا في غداه واحده، فترون حزنهم يذهب من قلبي أبداً؟! ۸۴۴ (تهذیب الکمال: ج ۲۰ ص ۳۹۹، حليه الأولياء: ج ۳ ص ۱۳۸).

گریست که چشمانش نابینا شد، در حالی که پسرش زنده بود و اطلاعی از مرگش نداشت؛ اما من با چشم خود دیدم که پدرم و هفده تن از خانواده ام در یک ساعت، کشته شدند. آیا گمان می کنید اندوه آنها از دلم بیرون می رود؟». (۱)

۸۴۲. کامل الزیارات - به نقل از زراره، از امام صادق علیه السلام، در یادکرد گریه امام زین العابدین علیه السلام بر پدرش امام حسین علیه السلام - جدم به یاد حسین علیه السلام که می افتاد، می گریست، تا این که اشک، چشمان و محاسنش را خیس می کرد، تا جایی که هر کس ایشان را می دید، از سرِ ترحم، به گریه او می گریست. (۲)

۸۴۳. الملهوف: یکی از غلامان امام زین العابدین علیه السلام نقل کرد که: امام علیه السلام روزی به بیابان رفت و من هم دنبال ایشان رفتم. دیدم روی سنگ سختی به سجده افتاد. ایستادم و شیون و گریه اش را می شنیدم و شمردم که هزار بار فرمود: «لا إله إلا الله حقاً، لا إله إلا الله تعبداً و رقاً، لا إله إلا الله إيماناً و تصديقاً». آن گاه سرش را از سجده برداشت، در حالی که محاسن و صورتش را اشک، فرا گرفته بود.

گفتم: ای مولای من! آیا وقت آن نرسیده که غمت پایان یابد و گریه ات کمتر گردد؟

به من فرمود: «وای بر تو! یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم، پیامبر بود و پسر پیامبر او دوازده پسر داشت. خداوند سبحان، یکی از آنان را ناپدید کرد و موی سر او از اندوه، سفید شد و از غم و غصه، کمرش خمید و چشمش از فرط گریه نابینا گشت، در حالی که پسرش زنده بود؛ ولی من دیدم که پدر و برادر و هفده تن از خانواده ام، کشته بر خاک افتاده اند. پس چگونه غصه ام به پایان برسد و گریه ام اندک شود؟!». (۳)

ص: ۹۹۴

۱- (۱) سُئِلَ [الإمامُ زَيْنُ العابدِينِ] عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ كَثْرَةِ بُكَائِهِ، فَقَالَ: إِنَّ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدَ سِبْطاً مِنْ أَوْلَادِهِ، فَبَكَى عَلَيْهِ حَتَّى ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ وَابْنُهُ حَتَّى فِي الدُّنْيَا وَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّهُ مَاتَ، وَقَدِ نَظَرْتُ إِلَى أَبِي وَسَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي قُتِلُوا فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ، فَتَرَوْنَ حُزْنَهُمْ يَذْهَبُ مِنْ قَلْبِي؟! ۸۴۵ (مثير الأحران: ص ۱۱۵).

۲- (۲) كَانَ حَيْدِي إِذَا ذَكَرَهُ بَكَى حَتَّى تَمَلَأَ عَيْنَاهُ لِحَيْتِهِ، وَحَتَّى يَبْكِي لِبُكَائِهِ رَحِمَهُ لَهُ مِنْ رَأَى ۸۴۶ (كامل الزيارات: ص ۱۶۸ ح ۲۱۹، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۰۷ ح ۱۳). [۲]

۳- (۳) حَدَّثَ مَوْلَى لَهُ [أَيَ لِلِإِمَامِ زَيْنِ العابدِينِ] عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ بَرَزَ إِلَى الصَّحْرَاءِ يَوْمًا، قَالَ: فَتَبِعْتُهُ فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَجَدَ عَلَى حِجَارَةٍ حَيْثُ نَهَى، فَوَقَفْتُ وَأَنَا أَسْمَعُ شَهيقَهُ وَبُكَاءَهُ، وَأَحْصَيْتُ عَلَيْهِ أَلْفَ مَرَّةٍ يَقُولُ: «لا إله إلا الله حقاً، لا إله إلا الله تعبداً و رقاً، لا إله إلا الله إيماناً و صدقاً»، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ، وَإِنَّ لِحَيْتَهُ وَوَجْهَهُ قَدْ عَمَّرَا مِنَ الدُّمُوعِ، فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ! أَمَا أَنْ لِحُزْنِكَ أَنْ يَنْقُضِيَ وَلِبُكَائِكَ أَنْ يَقِيلَ؟ فَقَالَ لِي: وَيَحْكُ إِنَّ يَعْقُوبَ بْنَ إِسْحَاقَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَانَ نَبِيًّا ابْنَ نَبِيٍّ، لَهُ اثْنَا عَشَرَ ابْنًا فَغَيَّبَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ، فَشَابَ رَأْسُهُ مِنَ الحُزْنِ، وَاحِدُودَبَ ظَهْرُهُ مِنَ العَمِّ وَالْهَمِّ، وَذَهَبَ بَصِيرَتُهُ مِنَ البُكَاءِ، وَابْنُهُ حَتَّى فِي دَارِ الدُّنْيَا؛ وَأَنَا رَأَيْتُ أَبِي وَأَخِي وَسَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي صَرَعى مَقْتُولِينَ، فَكَيْفَ يَنْقُضِي حُزْنِي وَيَقِيلُ بُكَائِي؟ ۸۴۷ (الملهوف: ص ۲۳۴، مسكن الفؤاد: ص ۹۲).

۸۴۴. مروج الذهب - به نقل از محمد بن سلیمان نوفلی - وقتی کُمیت بن زید اسدی، از طایفه اسد، از بنی مُضَر بن نِزار، [قصیده میمیه] هاشمیّات را سرود... در همان زمان، به مدینه آمد و خدمت ابو جعفر باقر علیه السلام رسید و ایشان شبانه به او اجازه وارد شدن داد. وقتی او در [قصیده] میمیه اش به این جا رسید که:

و کشته شدن آن کشته در طف، نیرنگی از جانب آنان بود؛

همان فرومایگان امت و رذل ها.

باقر علیه السلام گریست و فرمود: «ای کُمیت! اگر نزد ما مالی بود، به تو می دادیم؛ ولی در حقّ تو همان است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حَسَن بن ثابت فرمود که: "همواره به روح القدس تأیید شده ای، تا زمانی که از ما اهل بیت دفاع می کنی"». (۱)

۸۴۵. مصباح المتهجد - به نقل از عبد الله بن سنان - در روز عاشورا بر سرورم امام صادق علیه السلام

ص: ۹۹۵

۱- (۱) لَمَّا قَالَ الْكُمَيْتُ بْنُ زَيْدِ الْأَسَدِيِّ - مِنْ أَسَدِ مُضَرَ بْنِ نِزَارٍ - الْهَاشِمِيَّاتِ... فَحَيْثُ قَدِمَ الْمَدِينَةَ، فَأَتَى أَبَا جَعْفَرَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَأَذَنَ لَهُ لَيْلاً وَأَنْشَدَهُ، فَلَمَّا بَلَغَ مِنَ الْمِيمِيَّةِ قَوْلَهُ: وَقَتِيلٌ بِالطَّفِّ عَوْدَرٌ مِنْهُمْ بَيْنَ غَوَاةٍ أُمَّهٍ وَطَغَامِ بَكِيٍّ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ: يَا كُمَيْتُ! لَوْ كَانَ عِنْدَنَا مَالٌ لَأَعْطَيْنَاكَ، وَلَكِنْ لَكَ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِحَسَنِ بْنِ ثَابِتٍ: لَازِلَتْ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا ذَبَبَتْ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ ۸۴۸ (مروج الذهب: ج ۳ ص ۲۴۲). [۱]

وارد شدم، در حالی که گرفته و اندوهناک بود و اشک هایی همانند لؤلؤ از چشمانش سرازیر بود. گفتم: ای پسر پیامبر خدا! گریه ات از چیست؟ خداوند، چشمانت را گریان نکند!

به من فرمود: «آیا غافلی؟ آیا نمی دانی که حسین بن علی علیه السلام در چنین روزی کشته شد؟».

امام صادق علیه السلام چنان گریست که محاسنش از اشک هایش تر شد. (۱)

۸۴۶. کامل الزیارات - به نقل از هارون بن خارجه - در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم که از حسین علیه السلام یاد کردیم. ایشان گریست و ما هم گریه کردیم. امام علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود: «حسین علیه السلام فرمود: "من کشته اشکم و هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند، مگر این که می گرید"». (۲)

۸۴۷. کامل الزیارات - به نقل از صفوان جمّال - در راه مدینه، عازم مکه بودیم که از امام صادق علیه السلام پرسیدم و گفتم: ای پسر پیامبر خدا! چه شده که تو را گرفته و اندوهگین و شکسته می بینم؟

فرمود: «اگر آنچه را من شنیدم، تو هم می شنیدی، تو را از سؤال کردن از من باز می داشت».

گفتم: چه شنیدی؟

فرمود: «نفرین و ناله فرشتگان را به درگاه خدای عزوجل بر کشندگان امیر مؤمنان علیه السلام و

ص: ۹۹۶

۱- (۱) دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ [الصَّادِقِ] عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ، فَالْفَيْتُهُ كَاسِيفَ اللَّوْنِ، ظَاهِرَ الْحُزْنِ، وَدُمُوعُهُ تَنَحَّيْدُرُ مِنْ عَيْنَيْهِ كَاللُّوْلُؤِ الْمَتَسَاقِطِ. فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! مِمَّ بُكَاءُكَ، لَا أَبْكِي اللَّهُ عَيْنَيْكَ؟ فَقَالَ لِي: أَوْ فِي غَفْلَةٍ أَنْتَ؟ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اصْطَبَّ فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ؟... قَالَ: وَبِكِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ بِدُمُوعِهِ ۸۴۹ (مصباح المتهجد: ص ۷۸۲، [۱] المزار الكبير: ص ۴۷۳ ح ۶).

۲- (۲) كُنَّا عِنْدَهُ، فَذَكَرْنَا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَبَكَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَكَيْنَا. قَالَ: ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، فَقَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ، لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى ۸۵۰ (كامل الزیارات: ص ۲۱۶ ح ۳۱۳، [۲] فضل زیاره الحسين عليه السلام: ص ۴۱ ح ۱۴). [۳]

حسین علیه السلام و نوحه سرایی جَنیان و گریه فرشتگان پیرامون او و بی تابی زیاد آنها را. با این وصف، برای چه کسی غذا یا آب یا خواب، گوارا می شود؟». (۱)

۱۲/۴ گریه امام کاظم علیه السلام

۸۴۸. الأمالی، صدوق - به نقل از ابراهیم بن ابی محمود، از امام رضا علیه السلام - وقتی ماه محرم می رسید، پدرم خندان دیده نمی شد و پریشان حالی بر او سایه می انداخت، تا این که ده روز از آن می گذشت. وقتی روز دهم فرا می رسید، آن روز، روز مصیبت و اندوه و گریه اش بود و می فرمود: «امروز، همان روزی است که حسین علیه السلام کشته شده است». (۲)

۱۳/۴ گریه امام رضا علیه السلام

۸۴۹. کامل الزیارات - به نقل از ابو بکار - مقدار از خاک کنار سر امام حسین بن علی علیه السلام را بر گرفتم - که گل سرخ بود - و بر امام رضا علیه السلام وارد شدم و آن را به ایشان عرضه کردم. آن را گرفت و بویید و گریست و اشک هایش روان شد و آن گاه فرمود: «این، تربت جدم است». (۳)

ص: ۹۹۷

۱- (۱) سَأَلْتُهُ فِي طَرِيقِ الْمَدِينَةِ وَنَحْنُ نُرِيدُ مَكَّةَ، فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا لِي أَرَاكَ كَثِيْبًا حَزِيْنًا مُنْكَسِرًا؟ فَقَالَ: لَوْ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ لَشَغَلَكَ عَن مَسْأَلَتِي، قُلْتُ: فَمَا الَّذِي تَسْمَعُ؟ قَالَ: ائْتِيهَا الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى قَتْلِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَتْلِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَنُوحِ الْجَنِّ وَبُكَاءِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ حَوْلَهُ وَشِدَّةِ جَزَعِهِمْ، فَمَيْنَ يَتَهَنَأُ مَعِ هَذَا بِطَعَامٍ أَوْ بِشَرَابٍ أَوْ نَوْمٍ؟ ۸۵۱ (کامل الزیارات: ص ۱۸۷ ح ۲۶۳ و ص ۴۹۵ ح ۷۶۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۲۶ ح ۱۹). [۲]

۲- (۲) كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يُرَى ضَاحِكًا، وَكَانَتْ الْكَأَبَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِضَةَ مِنْهُ عَشْرَةُ أَيَّامٍ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنَتِهِ وَبُكَائِهِ، وَيَقُولُ: هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۸۵۲ (الأمالی، صدوق: ص ۱۹۱ ح ۱۹۹، الإقبال: ج ۳ ص ۲۸). [۴]

۳- (۳) أَخَذْتُ مِنَ التُّرْبَةِ الَّتِي عِنْدَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّهَا طِينَةٌ حَمْرَاءُ، فَدَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَرَضْتُهَا عَلَيْهِ، فَأَخَذَهَا فِي كَفِّهِ، ثُمَّ شَمَّمَهَا، ثُمَّ بَكَى حَتَّى جَرَّتْ دُمُوعُهُ، ثُمَّ قَالَ: هَذِهِ تُرْبَةُ حَيْدَى ۸۵۳ (کامل الزیارات: ص ۴۷۴ ح ۷۲۳، [۵] بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۱۳۱ ح ۵۶). [۶]

(۱)

۸۵۰. المزار الكبير - از زیارت ناحیه - اکنون که روزگار، مرا عقب آورده و تقدیر، مرا از یاری دادن به تو باز داشته و نبوده ام تا با جنگجویان با تو، بجنگم و در برابر برافرازدگان پرچم دشمنی با تو، بایستم، پس هر صبح و شام بر تو می نالم و به جای اشک، از دیده خون می افشانم، از سر حسرت و تأسف بر تو و افسوس خوردن بر گرفتاری هایی که به تو رسیده، تا آن گاه که از سوز مصیبت و غم فقدانت بمیرم. (۲)

۱۵/۴ گریه فرشتگان

۸۵۱. الکافی - به نقل از هارون بن خارجه - از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «خداوند برای قبر حسین علیه السلام چهار هزار فرشته آشفته حال و پریشان گماشته که تا قیامت می گریند». (۳)

۸۵۲. کامل الزیارات - به نقل از هارون بن خارجه، از امام صادق علیه السلام - وقتی حسین علیه السلام کشته شد، همه حتی بیشه ها هم برایش گریستند و خداوند برای او چهار هزار فرشته آشفته حال و پریشان گماشته که تا قیامت می گریند. (۴)

ص: ۹۹۸

۱- (۱) برای بهره گیری هر چه بیشتر خوانندگان، در پایان کتاب متن کامل دو زیارت منسوب به ناحیه مقدسه، همچنین تحلیل در ارتباط با میزان اعتبار آنها آورده می شود.

۲- (۲) فَلَيْتَن أُخْرَتِنِي الدُّهُورُ، وَعَاقَنِي عَيْنُ نَصْرِكَ المَقْدُورُ، وَلَمَّ أُوْكُن لِمَيْن حَارِيكَ مُحَارِبًا، وَلِمَيْن نَصِيْب لَمَك الْعِيَادَةِ مُنَاصِبًا، فَلَأَنْدُبَنَّكَ صِيْبًا حَا وَمَسَاءً، وَلَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا، حَسْرَةً عَلَيْكَ وَتَأْسُفًا عَلَي مَا دَهَاكَ وَتَلَهُّفًا، حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعِهِ المُصَابِ، وَغُضَبِهِ الإِكْتِيَابِ ۸۵۴ (المزار الكبير: ص ۵۰۱ ح ۹، بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۳۲۰ ح ۸). [۱]

۳- (۳) سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ [الصَّادِقَ] عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: وَكَلَّ اللَّهُ بِقَبْرِ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعَةَ أَلْفِ مَلَكٍ، شُعْثٌ غُيْرٌ، يَبْكُونَهُ إِلَى يَوْمِ القِيَامَةِ ۸۵۵ (الكافی: ج ۴ ص ۵۸۱ ح ۶، [۲] ثواب الأعمال: ص ۱۱۳ ح ۱۷).

۴- (۴) إِنَّ الحُسَيْنَ لَمَّا أُصِيبَ بِكَتْفِهِ حَتَّى البِلَادُ، فَوَكَّلَ اللَّهُ بِهِ أَرْبَعَةَ أَلْفِ مَلَكٍ، شُعْثًا غُيْرًا، يَبْكُونَهُ إِلَى يَوْمِ القِيَامَةِ ۸۵۶ (كامل الزیارات: ص ۳۵۳ ح ۶۰۷، [۳] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۲۴ ح ۱۶). [۴]

۸۵۳. کامل الزیارات - به نقل از زراره، از امام صادق علیه السلام: فرشتگانی که در کنار قبر حسین علیه السلام هستند، می‌گیرند و با گریه آنان، همه فرشتگان آسمان و فضا می‌گیرند. (۱)

۱۶/۴ گریه جنیان

۸۵۴. المناقب، ابن شهر آشوب - به نقل از اوزاعی، از امام زین العابدین علیه السلام: من، پسر آن کسی هستم که جنیان زمین و پرندگان هوا بر او نوحه کردند. (۲)

۱۷/۴ گریه حیوانات گوناگون

۸۵۵. کامل الزیارات - به نقل از حارث اعور، از امام علی علیه السلام: پدر و مادرم فدای حسین کشته شده در بیرون کوفه! به خدا سوگند، گویی و وحوش گوناگونی را می‌بینم که گردنشان را به سوی قبر او کشیده‌اند و گریه می‌کنند و شب تا صبح، مرثیه می‌سرایند. وقتی چنین است، از جفا پرهیزید! (۳)

۸۵۶. کامل الزیارات - به نقل از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام: انسیان و جنیان و پرندگان و حیوانات، چنان بر حسین بن علی علیه السلام می‌گیرند که اشکشان جاری می‌شود. (۴)

ص: ۹۹۹

۱- (۱) إِنَّ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ عِنْدَ قَبْرِه [أَيِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] لَيَبْكُونَ، فَيَبْكِي لِئِبْكَائِهِمْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَالسَّمَاءِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ۸۵۷ (کامل الزیارات: ص ۱۶۸ ح ۲۱۹، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۰۷ ح ۱۳ و ص ۱۷۴ ح ۲۲). [۲]

۲- (۲) أَنَا ابْنُ مَنْ نَاحَتْ عَلَيْهِ الْجِنَّ فِي الْأَرْضِ وَالطَّيْرُ فِي السَّمَاءِ ۸۵۸ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۶۸). [۳]

۳- (۳) بِأَبِي وَأُمِّي الْحُسَيْنِ الْمَقْتُولِ بَطْهَرِ الْكُوفَةِ، وَاللَّهِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْوُحُوشِ مَادَّةً أَعْنَقَهَا عَلَى قَبْرِهِ مِنْ أَنْوَاعِ الْوَحْشِ، يَبْكُونَهُ وَيَرْتُونَهُ لَيْلًا حَتَّى الصَّبَاحِ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَيَّاكُمْ وَالْجَفَاءَ ۸۵۹ (کامل الزیارات: ص ۱۶۵ ح ۲۱۴، [۴] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۰۵ ح ۹). [۵]

۴- (۴) بَكَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنَّ وَالطَّيْرُ وَالْوَحْشُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَام، حَتَّى ذَرَفَتْ دُمُوعُهَا ۸۶۰ (کامل الزیارات: ص ۱۶۵ ح ۲۱۲، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۰۵ ح ۸). [۶]

۸۵۷. کامل الزیارات - به نقل از زراره، از امام صادق علیه السلام: -حسین علیه السلام جان داد و دوزخ، چنان صدایی کرد که نزدیک بود زمین در اثر آن بشکافد... دوزخ برای حسین علیه السلام می‌گردد و مرثیه‌سرای می‌کند و برای کشنده حسین علیه السلام زبانه می‌کشد. (۱)

۱۹/۴ گریه آسمان و زمین و همه چیز

اشاره

۸۵۸. کامل الزیارات - به نقل از ابو حمزه ثمالی، از امام صادق علیه السلام، در زیارت امام حسین علیه السلام: -پدر و مادرم فدایت، ای آقای من! برایت می‌گیرم -ای برگزیده خدا و پسر برگزیده خدا- و سزاوار است که بگیریم، که آسمان‌ها و زمین‌ها و کوه‌ها و دریاها برایت می‌گیرند. پس اگر نگیریم، چه عذری برای آن دارم، در حالی که حبیب پروردگارم، برای تو گریست و امامان - که دروهای خدا بر آنان باد - گریستند و هر چه پایین‌تر از سدره المنتهی (۲) است تا خاک، برایت گریست و زاری کرد؟! (۳)

۸۵۹. الکافی - به نقل از حسین بن ثویر، از امام صادق علیه السلام: -وقتی حسین علیه السلام در گذشت،

ص: ۱۰۰۰

- ۱- (۱) لَقَدْ خَرَجَتْ نَفْسُهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ] عَلَيْهِ السَّلَامُ فَزَفَرَتْ جَهَنَّمَ زَفْرَةً كَادَتْ الْأَرْضُ تَنْشِقُ لِزَفَرَتِهَا... وَإِنَّهَا لَتَبْكِيهِ وَتَسْدُبُهُ، وَإِنَّهَا لَتَتَلَطَّى عَلَى قَاتِلِهِ ۸۶۱ (کامل الزیارات: ص ۱۶۷ ح ۲۱۹، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۰۷ ح ۱۳). [۲]
- ۲- (۲) طَبْرَسِي مِي گويد: از کلبی و مقاتل، نقل شده که: «سِدْرَةُ الْمُنتَهَى (آخرین درخت سدر)، درختی است در سمت راست عرش، بر فراز آسمان هفتم، که سرچشمه دانش فرشتگان است». از ابن مسعود و ضحاک نیز نقل شده است که: «فرمان‌های خداوند که از آسمان، بالا می‌روند یا از آن، پایین می‌آیند، از آن جا صادر می‌شوند» (مجمع البيان: ج ۹ ص ۲۹۲).
- ۳- (۳) يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا سَيِّدِي، بِكَيْتِكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ وَابْنَ خَيْرَتِهِ، وَحَقُّ لِي أَنْ أَبْكِيكَ، وَقَدْ بَكَتَكَ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ، وَالْجِبَالُ وَالْبِحَارُ، [۳] فَمَا عُذْرِي إِنْ لَمْ أَبْكِكَ، وَقَدْ بَكَكَ حَبِيبُ رَبِّي، وَبَكَتَكَ الْأَنْئِمَةُ صَيِّمَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، وَبَكَكَ مَنْ دُونَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى إِلَى الثَّرَى، جَزَعًا عَلَيْكَ ۸۶۲ (کامل الزیارات: ص ۴۰۹ ح ۶۳۹، [۴] بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۱۸۲). [۵]

آسمان ها و زمین های هفتگانه و هر چه در آنها و در میان آنهاست، گریه کردند. نیز هر مخلوق پروردگار ما که به بهشت و جهنم می رود، و آنچه دیده می شود و آنچه دیده نمی شود، بر حسین علیه السلام گریستند. (۱)

ص: ۱۰۰۱

۱- (۱) إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قَضَى بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ، وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ، وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ، وَمَنْ يَنْقَلِبُ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبَّنَا، وَمَا يُرَى وَمَا لَا يُرَى بَكَى عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۸۶۳ (الكافی: ج ۴ ص ۵۷۵ ح ۲، [۱] کامل الزیارات: ص ۱۶۷ ح ۲۱۸). [۲]

نقل های فراوان و متواتر شیعی و سنی به دست ما رسیده اند که نشان می دهند-چنان که در ماجراهای پس از شهادت امام حسین علیه السلام در فصل «نشانه های شهادت امام علیه السلام» گذشت-ماجرای سنگین شهادت ایشان، تأثیراتی در عالم تکوین گذارده است. از این رو امکان وقوع، تأثیرات و خوارق عاداتی این چنین در نظام طبیعت، نه تنها با دلیل عقلی قابل نفی نیستند، بلکه بی تردید، در عالم خارج، واقع هم شده اند.

روشن است که شادی و غم و گریه و خنده در غیر انسان، همانند انسان نیست و اگر تحقق پیدا کند، می تواند نوعی تأثیر و تأثر تکوینی و متناسب با همان پدیده ها باشد.

در مورد حیوانات، این نکته را باید اضافه کرد که: بر اساس قرآن و احادیث، حیوانات، درک ویژه ای دارند. ماجرای هدهد و مورچگان در قرآن، حکایت از درک بالای حیوانات دارد. بنا بر این، درک و تأثر آنها از ماجرای عظیم عاشورا نیز کاملاً امکان پذیر است.

۸۶۰. المزار الکبیر: زیارت دیگری در روز عاشورا برای امام حسین - که درودهای خدا بر او باد-، از ناحیه مقدسه به دست یکی از باب‌ها (۱) رسیده است که در آن، آمده است: «نزد سر او - که درود خدا بر او باد - می ایستی و می گویی:

سلام بر آدم، بر گزیده خدا از میان آفریدگانش!

سلام بر شیث، ولی و بر گرفته خدا! سلام بر ادریس، قیام کننده با حجت خدا برای او!

سلام بر نوح مستجاب الدعوه!

سلام بر هود، کمک گرفته از خدا!

سلام بر صالح، گرامی داشته شده از سوی خدا!

السَّلَامُ عَلَى آدَمَ صَيَّفُوهُ اللَّهُ مِنْ خَلْقَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى شَيْثٍ وَوَلِيِّ اللَّهِ وَخَيْرَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى إِدْرِيسَ الْقَائِمِ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى نُوحٍ الْمُجَابِ فِي دَعْوَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى هُودٍ الْمَمْدُودِ مِنَ اللَّهِ بِمَعُونَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى صَالِحٍ الَّذِي تَوَجَّهَ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ.

ص: ۱۰۰۳

۱- (۱) مقصود، یکی از وکلا یا یاران یا نواب خاص امام زمان علیه السلام در دوره غیبت صغراست.

سلام بر ابراهیم که خداوند، او را دوست خود قرار داد!

سلام بر اسماعیل که خداوند، ذبحی بزرگ را از بهشتش، جان فداى او کرد!

سلام بر اسحاق که خدا نبوت را در نسل او قرار داد!

سلام بر یعقوب که خداوند، بینایی اش را با رحمتش، به او باز گرداند!

سلام بر یوسف که خداوند، او را با بزرگی خود از چاه، نجات بخشید!

سلام بر موسی که خداوند، دریا را با قدرتش برای او شکافت!

سلام بر هارون که خداوند، به پیامبری، ویژه اش ساخت!

سلام بر شعیب که خداوند، او را بر امتش غلبه داد!

سلام بر داوود که خداوند، از خطایش گذشت!

سلام بر سلیمان که خداوند، جن را با عزت خویش، رام او کرد!

سلام بر ایوب که خداوند، او را از درد، شفا بخشید!

سلام بر یونس که خداوند، وعده ضمانت شده اش را برایش محقق ساخت!

السَّلَامُ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي حَبَّاهُ اللَّهُ بِخَلَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَىٰ إِسْمَاعِيلَ الَّذِي فَدَاهُ اللَّهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ مِنْ جَنَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَىٰ إِسْحَاقَ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ التُّبُوَّةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ.

السَّلَامُ عَلَىٰ يَعْقُوبَ الَّذِي رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ بِرَحْمَتِهِ، السَّلَامُ عَلَىٰ يَوْسُفَ الَّذِي نَجَّاهُ اللَّهُ مِنَ الْجُبِّ بِعَظَمَتِهِ.

السَّلَامُ عَلَىٰ مُوسَىٰ الَّذِي فَلقَ اللَّهُ الْبَحْرَ لَهُ بِقُدْرَتِهِ، السَّلَامُ عَلَىٰ هَارُونَ الَّذِي خَصَّهُ اللَّهُ بِبُتُوَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَىٰ شُعَيْبٍ الَّذِي نَصَّرَهُ اللَّهُ عَلَىٰ أُمَّتِهِ.

السَّلَامُ عَلَىٰ دَاوُودَ الَّذِي تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ خَطِيئَتِهِ، السَّلَامُ عَلَىٰ سُلَيْمَانَ الَّذِي ذَلَّتْ لَهُ الْجِنُّ بِعِزَّتِهِ.

السَّلَامُ عَلَىٰ أَيُّوبَ الَّذِي شَفَاهُ اللَّهُ مِنْ عِلَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَىٰ يُونُسَ الَّذِي أَنْجَزَ اللَّهُ لَهُ مَضْمُونَ عِدَّتِهِ.

سلام بر عَزِیر که خداوند، او را پس از مرگش زنده کرد!

سلام بر زکریای شکیب در گرفتاری اش!

سلام بر یحیی که خداوند، با شهادتش او را به خود، نزدیک کرد!

سلام بر عیسی، روح خدا و کلمه او!

سلام بر محمد، حبیب خدا و برگزیده او! سلام بر امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب، تنها برادر او! سلام بر فاطمه زهرا، دختر او!

سلام بر ابو محمد، حسن، وصی پدر و جانشینش!

سلام بر حسین که بی دریغ و بزرگواران، خون خود را نثار کرد! سلام بر آن که خداوند را در نهان و آشکار خویش، اطاعت کرد! سلام بر کسی که شفا را در تربتش قرار دادند! سلام بر کسی که اجابت دعا، زیر گنبد اوست! سلام بر امامان از نسل او!

سلام بر فرزند خاتم پیامبران! سلام بر فرزند سرور و صیّان! سلام بر فرزند فاطمه زهرا!

السَّلَامُ عَلَى عَزِيرِ الَّذِي أَحْيَاهُ اللَّهُ بَعْدَ مَيِّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى زَكَرِيَّا الصَّابِرِ فِي مِحْنَتِهِ.

السَّلَامُ عَلَى يَحْيَى الَّذِي أَرْزَلَهُ اللَّهُ بِشَهَادَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى عِيسَى رُوحِ اللَّهِ وَكَلِمَتِهِ.

السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ حَبِيبِ اللَّهِ وَصَفْوَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْمَخْضُوعِ بِأُخُوَّتِهِ.

السَّلَامُ عَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَصِيِّ أَبِيهِ وَخَلِيفَتِهِ.

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ الَّذِي سَيَّمَحَتْ نَفْسُهُ بِمُهْجَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فِي سِرِّهِ وَعَلَانِيَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ جُعِلَ الشُّفَاءُ فِي تَرْبِيَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ إِجَابَتُهُ تَحْتَ قُبَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ الْأَيْمَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ،

سلام بر فرزند خدیجه کبرا! سلام بر فرزند سِدْرَةُ الْمُتَهَيِّ! (۱)

سلام بر فرزند جَنَّةِ الْمَأْوَى! سلام بر فرزند زمزم و صفا! سلام بر آن که در خون خود غلتیده و خیمه اش دریده شده! سلام بر پنجمین تن از اصحاب کساء! سلام بر غریب غریبان! سلام بر شهید شهیدان! سلام بر کشته حرامیان! سلام بر ساکن کربلا!

سلام بر آن که فرشتگان آسمان، بر او می گریند! سلام بر کسی که نسلش پاکان اند! سلام بر سالار دین! سلام بر جایگاه بُرهان ها! سلام بر امامان سیرور! سلام بر گریبان های خون آلود! سلام بر لب های خشکیده! سلام بر نفس های بُریده! سلام بر روح های از بدن برون رفته! سلام بر پیکرهای برهنه! سلام بر بدن های رنگ پریده! سلام بر خون های ریخته شده و روان! سلام بر اندام های

السَّلَامُ عَلَيَّ ابْنِ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، السَّلَامُ عَلَيَّ ابْنِ سِدْرَةِ الْمُتَهَيِّ، السَّلَامُ عَلَيَّ ابْنِ جَنَّةِ الْمَأْوَى، السَّلَامُ عَلَيَّ ابْنِ زَمَزَمَ وَالصَّفَا، السَّلَامُ عَلَيَّ الْمَرْمَلِ بِالدَّمَاءِ، السَّلَامُ عَلَيَّ مَهْتُوكِ الْخِبَاءِ، السَّلَامُ عَلَيَّ خَامِسِ أَصْحَابِ أَهْلِ الْكِسَاءِ، السَّلَامُ عَلَيَّ غَرِيبِ الْغُرَبَاءِ، السَّلَامُ عَلَيَّ شَهِيدِ الشُّهَدَاءِ، السَّلَامُ عَلَيَّ قَتِيلِ الْأَدْعِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَيَّ سَاكِنِ كَرْبَلَاءِ.

السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ بَكَتَهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ ذُرِّيَّتُهُ الْأَرْكَيَاءُ، السَّلَامُ عَلَيَّ يَعْسُوبِ الدِّينِ، السَّلَامُ عَلَيَّ مَنَازِلِ الْبَرَاهِينِ، السَّلَامُ عَلَيَّ الْأَيْمَةِ السَّادَاتِ، السَّلَامُ عَلَيَّ الْجُيُوبِ الْمُضَرَّرَاتِ، السَّلَامُ عَلَيَّ الشَّفَاهِ الذَّابِلَاتِ، السَّلَامُ عَلَيَّ النُّفُوسِ الْمُصْطَلَمَاتِ، السَّلَامُ عَلَيَّ الْأَرْوَاحِ الْمُخْتَلَسَاتِ، السَّلَامُ عَلَيَّ الْأَجْسَادِ الْعَارِيَاتِ، السَّلَامُ عَلَيَّ الْجُسُومِ الشَّاحِبَاتِ، السَّلَامُ عَلَيَّ الدَّمَاءِ السَّائِلَاتِ، السَّلَامُ عَلَيَّ الْأَعْضَاءِ

ص: ۱۰۰۶

۱- (۱) سدره المنتهی: آخرین درخت سدر. مقصود، درخت سدر خاصی است که در بالاترین جای بهشت، قرار دارد و منشأ همه علوم گذشتگان و آیندگان است (النهایه: ج ۲ ص ۳۵۳ ماده «سدر»).

قطعه قطعه شده! سلام بر سرهای بالای نیزه رفته! سلام بر زنان از پرده بیرون دویده!

سلام بر حجت خدای جهانیان! سلام بر تو و بر پدران پاکت! سلام بر تو و بر پسران شهیدت! سلام بر تو و بر فرزندان یاریگرت! سلام بر تو و بر فرشتگان هم بالینت!

سلام بر کشته ستم! سلام بر برادر کشته به سمت! سلام بر علی اکبر! سلام بر شیرخوار خرد! سلام بر پیکرهای برهنه شده! سلام بر خاندان نزدیک [و خویشاوند]! سلام بر افتادگان در دشت ها! سلام بر بیرون آورده شدگان از وطن ها! سلام بر به خاک سپرده شدگان بدون کفن! سلام بر سرهای بُریده از بدن! سلام بر شکیی در راه خدا و به حساب او! سلام بر مظلوم بی یاور!

سلام بر ساکن خاک پاک! سلام بر دارای گنبد والا! سلام بر آن که [خدای] جلیل، او را پاک کرده! سلام بر مایه افتخار جبرئیل! سلام بر همبازی میکائیل در گاهواره!

المُقَطَّعَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُشَلَّاتِ، السَّلَامُ عَلَى النِّسْوَةِ الْبَارِزَاتِ.

السَّلَامُ عَلَى حُجَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَبْنَائِكَ الْمُسْتَشْهَدِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى ذُرِّيَّتِكَ النَّاصِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُضَاجِعِينَ.

السَّلَامُ عَلَى الْقَتِيلِ الْمَظْلُومِ، السَّلَامُ عَلَى أُخِيهِ الْمَسْمُومِ، السَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ الْكَبِيرِ، السَّلَامُ عَلَى الرَّضِيعِ الصَّغِيرِ. السَّلَامُ عَلَى الْأَبْدَانِ السَّلْبِيَّةِ، السَّلَامُ عَلَى الْعِتْرَةِ الْقَرِيبَةِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُجِدِّلِينَ فِي الْفَلَوَاتِ، السَّلَامُ عَلَى النَّازِحِينَ عَنِ الْأَوْطَانِ، السَّلَامُ عَلَى الْمَدْفُونِينَ بِلَا أَكْفَانِ، السَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُفَرَّقَةِ عَنِ الْأَبْدَانِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُحْتَسِبِ الصَّابِرِ، السَّلَامُ عَلَى الْمَظْلُومِ بِلَا نَاصِرٍ.

السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ التُّرْبَةِ الزَّاكِيَةِ، السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ الْقُبَّةِ السِّيَامِيَّةِ، السَّلَامُ عَلَى مَيِّنِ طَهْرَةِ الْجَلِيلِ، السَّلَامُ عَلَى مَيِّنِ افْتَحْرِ بِهْ جِبْرَائِيلُ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ نَاغَاهُ فِي الْمَهْدِ مِيكَائِيلُ.

سلام بر کسی که پیمانش را شکستند! سلام بر کسی که حرمتش را هتک کردند! سلام بر کسی که خورش را ستمکارانه ریختند! سلام بر شسته شده به خون زخم! سلام بر نوشیده از کاسه نیزه ها! سلام بر ستم دیده حق بُرده شده ای که حقش را حلال شمردند! سلام بر مهجور شده میان مردم! سلام بر آن که روستانشینان، عهده دار به خاک سپردنش شدند! سلام بر آن که رگ قلبش بُریده شده! سلام بر حمایتگر بدون یاور!

سلام بر موی سپید خضاب شده [با خون]! سلام بر گونه خاک آلوده! سلام بر بدن برهنه شده! سلام بر دندان با چوب نواخته شده! سلام بر رگ گردن بُریده! سلام بر سر بالا-رفته [بر نیزه]! سلام بر پیکرهای برهنه و خوراک گرگ های درنده بیابان شده و جایگاه آمد و شد دیگر حیوانات درنده گشته!

سلام بر تو-ای مولای من-و بر فرشتگان صف کشیده در پیرامون قُبّه ات که

السَّلَامُ عَلَى مَن نُّكِّثَتْ ذِمَّتُهُ، السَّلَامُ عَلَى مَن هُتِكَتِ حُرْمَتُهُ، السَّلَامُ عَلَى مَن اُرِيقَ بِالْأُظْلَمِ دَمِيهِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُغْسَلِ بِسَدَمِ الْجِرَاحِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُجْرَعِ بِكَأْسَاتِ الرِّمَاحِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُضَامِ الْمُسْتَبَاحِ، السَّلَامُ عَلَى الْمَهْجُورِ فِي الْوَرَى، السَّلَامُ عَلَى مَن تَوَلَّى دَفَنَهُ أَهْلُ الْقُرَى، السَّلَامُ عَلَى الْمُقْطُوعِ الْوَتَيْنِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُحَامِي بِلَا مُعِينٍ.

السَّلَامُ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيبِ، السَّلَامُ عَلَى الْخَدِّ التَّرِيبِ، السَّلَامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّلِيبِ، السَّلَامُ عَلَى الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِيبِ، السَّلَامُ عَلَى الْوُدْجِ الْمَقْطُوعِ، السَّلَامُ عَلَى الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ، السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَامِ الْعَارِيَةِ فِي الْفَلَوَاتِ تَنْهَشُهَا الْمَذَّابُ الْعَادِيَاتُ، وَتَخْتَلِفُ إِلَيْهَا السَّبَاعُ الضَّارِيَاتُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ، وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمَرْفُوفِينَ حَوْلَ قُبَّتِكَ، الْحَافِينَ بِتُرَّتِكَ، الطَّائِفِينَ بِعَرَصَتِكَ،

گرداگرد تربت را گرفته اند، در حیاط تو طواف می کنند و به زیارت آمده اند! سلام بر تو که من، آهنگ تو کرده ام و رستگاری نزد تو را امید می برم!

سلام بر تو؛ سلام عارف به حرمت، خالص در ولایت، تقرب جوینده به خدا با محبت، و بیزار از دشمنان! سلام کسی که دلش به مصیبت تو، زخم دار، و اشکش به گاه یاد تو، جاری است! سلام فاجعه دیده اندوهگین، سرگردان و در هم شکسته! سلام کسی که اگر با تو در طف (کربلا) بود، تو را با جانش از تیزی شمشیرها، نگاه می داشت و جانش را سپر تو می نمود و پیش رویت می جنگید و بر سرکشان بر تو، یاری ات می داد و تن و جان و مال و فرزندش را فدایت می کرد! جانش فدای جان تو و خاندانش سپر حفظ خاندان تو باد!

اکنون که روزگار، مرا عقب آورده و تقدیر، مرا از یاری تو باز داشته است و نبوده ام تا با جنگجویان با تو بجنگم و در برابر برافرازدگان پرچم دشمنی با تو، بایستم، پس هر صبح و شام، بر تو می نالم و به جای اشک، از دیده، خون می افشانم،

الواردين لزيارتك، السلام عليك فاني قصدت إليك ورجوت الفوز لديك.

السلام عليك سلام العارف بحرمتك، المخلص في ولايتك، المتقرب إلى الله بمحبتك، البريء من أعدائك، سلام من قلبه بمصابتك مقروح، ودمعه عند ذكرك مسفوح، سلام المفجوع المحزون، الواله المستكين. سلام من لو كان معك بالطفوف لوقاك بنفسه يد الشيوف، ويذل حشاشته دونك للحتوف، وجاهد بين يديك، ونصيرك على من بغى عليك، وفداك بروحه وجسده وماله وولده، وروحه لروحك فداء، وأهله لأهلك وقاء.

فلئن أخرتني الدهور، وعاقني عن نصرك المقدور، ولم أكن لمن حاربك محاربا، ولمن نصب لك العداوة مناصبا، فلأندبك صباحا ومساء، ولأبكين عليك بدل الدموع دما،

از سرِ حسرت و تأسّف بر تو، و دریغ و افسوس بر گرفتاری هایی که به تو رسیده، تا آن گاه که از سوز مصیبت و غم فقدانت بمیرم.

گواهی می دهم که تو، نماز را به جای آوردی و زکات پرداختی، و امر به معروف و نهی از تجاوز و زشتکاری کردی، و خدا را پیروی کردی و سرپیچی نمودی، و به او و به ریسمانش چنگ زدی، و او را خشنود ساختی؛ و از او ترسیدی، و او را در نظر داشتی، و [دعوت] او را اجابت کردی، سنّت ها را پایه نهادی، و فتنه ها را خاموش کردی، و به رشد، فرا خواندی، و راه های استوار را روشن نمودی و در راه خدا، آن گونه که باید، جهاد کردی.

خدا را مطیع، و جدّت محمد صلی الله علیه و آله را پیرو، و پدرت را گوش به فرمان، و به وصیت برادرت، شتابان بودی. پایه دین را برافرازنده، و طغیان را براندازنده، و طاغوت ها را کوبنده، و امت را نصیحت کننده بودی، و در دریای مرگ، شنا کننده، با فاسقان، رو در رو شونده، حجت های خدا را بر پا دارنده، و اسلام و مسلمانان

حَسْرَةً عَلَيْكَ وَتَأْسُفًا عَلَى مَا دَهَاكَ وَتَلَهْفًا، حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ وَغُصَّةِ الْإِكْتِيَابِ.

أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْعُدْوَانِ، وَأَطَعْتَ اللَّهَ وَمَا عَصَيْتَهُ، وَتَمَسَّكَتَ بِهِ وَبِحَبْلِهِ فَأَرْضَيْتَهُ وَخَشَيْتَهُ، وَرَاقَبْتَهُ وَاسْتَجَبْتَهُ، وَسَنَّتَ السُّنْنَ، وَأَطَقَاتِ الْفِتَنِ، وَدَعَوْتَ إِلَى الرَّشَادِ، وَأَوْضَحْتَ سُبُلَ السَّدَادِ، وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ الْجِهَادِ.

وَكُنْتَ لِلَّهِ طَائِعًا، وَلِحَيْدِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَابِعًا، وَلِقَوْلِ أَبِيكَ سَامِعًا، وَإِلَى وَصِيَّتِهِ أَخِيكَ مُسَارِعًا، وَلِعِمَادِ الدِّينِ رَافِعًا، وَلِلطُّغْيَانِ قَامِعًا، وَلِلطُّغَاهِ مُقَارِعًا، وَلِلْأُمَّةِ نَاصِحًا. وَفِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ سَابِحًا، وَلِلْفُسَاقِ مُكَافِحًا، وَبِحُجْرَةِ اللَّهِ قَائِمًا، وَلِلْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ رَاحِمًا،

را مهربان، و حق را یاور بودی. هنگام بلا، شکیبا، و دین را پاسدار، و قلمرو آن را مرزبان، و آیینش را پشتیبان بودی.

گرد هدایت را گرفته و یاری اش می کردی، عدالت را گسترش داده، منتشر می کردی، و دین را یاری و آشکار می نمودی، بیهوده کار را باز می داشتی و نهی می کردی، و حق فرودست را از فرادست، می ستاندی، و میان نیرومند و ناتوان، یکسان حکم می راندی.

تو، بهار یتیمان، و دستاویز مردمان، و عزت اسلام، و معدن احکام، و همواره نعمت بخش، و پوینده راه های جدت و پدرت بودی، و مانند برادرت در وصیت [به امامت]، به پیمان ها وفادار بودی، و با خوی های پسندیده و کرامت آشکار، شب زنده دار در دل تاریکی ها بودی. با روش های استوار و طبعی کریمانه و سابقه هایی سترگ، از تباری شریف و خاندانی والا، بلند مرتبه، پرفضیلت، نیکو سرشت، با بخشش هایی فراوان، بردبار، ره یافته، بخشنده، دانا، باصلابت، امام شهید، گریان و بازگردنده [به خدا]، محبوب و باهیب بودی.

وَلِلْحَقِّ نَاصِرًا، وَعِنْدَ الْبَلَاءِ صَابِرًا، وَلِلدِّينِ كَالْتَأْتِ، وَعَنْ حَوَازَتِهِ مُرَامِيًا، وَعَنْ شَرِيْعَتِهِ مُحَامِيًا.

تَحُوْطُ الْهُدَى وَتَنْصُرُهُ، وَتَبْسُطُ الْعَدْلَ وَتَنْشُرُهُ، وَتَنْصُرُ الدِّينَ وَتُظْهِرُهُ، وَتُكْفِ الْعَابِثَ وَتَرْجُرُهُ، وَتَأْخُذُ لِلدِّينِ مِنَ الشَّرِيْفِ، وَتُسَاوِي فِي الْحُكْمِ بَيْنَ الْقَوِيِّ وَالضَّعِيْفِ.

كُنْتَ رَبِيْعَ الْاَيْتَامِ، وَعِصْمَةَ الْاَنَامِ، وَعِزَّ الْاِسْلَامِ، وَمَعْدِنَ الْاَحْكَامِ، وَخَلِيْفَ الْاِنْعَامِ، سَالِكًا طَرَائِقَ حَيْدِكَ وَاَبِيْكَ، مُشَبَّهًا فِي الْوَصِيَّةِ لِاَخِيْكَ، وَفِي الدَّمِ رِضَةَ الشَّيْمِ، ظَاهِرَ الْكِرَمِ، مُتَهَجِّدًا فِي الظُّلْمِ، قَوِيْمَ الطَّرَائِقِ، كَرِيْمَ الْخَلَائِقِ، عَظِيْمَ السَّوَابِقِ، شَرِيْفَ النَّسَبِ، مُنِيْفَ الْحَسَبِ، رَفِيْعَ الرُّتَبِ، كَثِيْرَ الْمَنَاقِبِ، مَحْمُوْدَ الضَّرَائِبِ، جَزِيْلَ الْمِوَاهِبِ، حَلِيْمَ رَشِيْدَ مُنِيْبِ، حَيْوَادَ عَلِيْمَ شَدِيْدِ، اِمَامَ شَهِيْدِ، اَوَاةَ مُنِيْبِ، حَيِيْبَ مَهِيْبِ.

تو فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، و رهایی دهنده قرآن، و بازوی مردمان، و کوشنده در اطاعت فرمان، و حافظ عهد و پیمان، و کناره گیر از راه های فاسقان، و بذل کننده همه توان، و طول دهنده رکوع و سجود بودی.

به دنیا، بی رغبت بودی، همچون بی رغبتی کوچ کننده از آن و در نگرنده به دنیا، با چشم بیمناکان از آن. آرزوهایت از آن، برچیده، و همتت از زیور آن، چرخیده، و نگاه هایت از زیبایی آن، کنار کشیده، و رغبتت به آخرت، شناخته شده بود.

تا ستم، دست خود را دراز کرد و ظلم، نقاب خود را باز کرد و گم راهی، پیروانش را فرا خواند، در حالی که تو در حرم جدت [مدینه] ساکن بودی، از ستمکاران، جدا شدی و با خانه و محراب، همنشین گشتی، و از لذت ها و شهوت ها، بر کنار بودی. منکر را با دل و زبانت، به اندازه تاب و توانت، انکار می کردی و سپس، علمت، مقتضی انکار گشت و جهاد با کافران، بر تو لازم شد و تو با فرزندان، خاندان

كُنْتَ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلِدَا، وَلِلْقُرْآنِ مُنْقِذًا، وَلِلْأُمَّةِ عَضُدًا، وَفِي الطَّاعَةِ مُجْتَهِدًا، حَافِظًا لِلْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ، نَاكِبًا عَنِ سُبُلِ الْفُسَاقِ، بَاذِلًا لِلْمَجْهُودِ، طَوِيلَ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ.

زاهدًا فِي الدُّنْيَا زُهْدَ الرَّاحِلِ عَنْهَا، نَاطِرًا إِلَيْهَا بَعَيْنِ الْمُسْتَوْحِشِينَ مِنْهَا، آمَالِكَ عَنْهَا مَكْفُوفَةً، وَهَمَّتُكَ عَنِ زِينَتِهَا مَصْرُوفَةً، وَالْحَاطُكَكَ عَنْ بَهْجَتِهَا مَطْرُوفَةً، وَرَغْبَتُكَ فِي الْآخِرَةِ مَعْرُوفَةً. حَتَّى إِذَا الْجَوْرُ مَرَدَّ بَاعَهُ، وَأَسْفَرَ الظُّلْمَ قِنَاعَهُ، وَدَعَا الْعَيَّ أَتْبَاعَهُ، وَأَنْتَ فِي حَرَمِ حَيْدِكَ قَاطِنٌ، وَلِلظَّالِمِينَ مُبَايِنٌ، جَلِيسُ الْبَيْتِ وَالْمِحْرَابِ، مُعْتَزِلٌ عَنِ اللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ، تُنَكِّرُ الْمُنْكَرَ بِقَلْبِكَ، وَلِسَانِكَ عَلَى قَدْرِ طَاقَتِكَ وَإِمْكَانِكَ. ثُمَّ اقْتَضَاكَ الْعِلْمُ لِلْإِنْكَارِ، وَلَزِمَكَ أَنْ تُجَاهِدَ الْفُجَّارَ، فَسَرَتْ فِي أَوْلَادِكَ وَأَهَالِيكَ،

و پیروان و وابستگیان، حرکت کردی و حقیقت و برهان روشن را فراز آوردی و با حکمت و اندرز نیکو، به سوی خدا، فرا خواندی و به اجرای حدود شرعی و اطاعت از معبود هستی، فرمان دادی و از پلیدی ها و طغیان، باز داشتی و آنان، با ستم و تجاوز، با تو رویارو شدند و تو، پس از اندرز دادن و تأکید حجت ها برای ایشان، با آنان جهاد کردی، و آنان، پیمان و بیعت با تو را شکستند و پروردگار و جدت را خشمگین کردند و به جنگ، آغازیدند، و تو در برابر ضرب نیزه و شمشیر، پایداری کردی و لشکر فاجران را در هم شکستی و در غبار جنگ، فرو رفتی و با شمشیر ذو الفقار، قهرمانانه جنگیدی، گویی که علی برگزیده، تویی.

و هنگامی که تو را استوار دل و بدون ترس و واهمه دیدند، نیرنگ های نابود کننده شان را بر تو بر افراشتند و با مکر و شرارت، با تو جنگیدند و [عمر بن سعد] العین، سربازانش را فرمان داد تا تو را از آب و ورود به آن، باز دارند و به کارزار با تو، شتاب کردند و به جنگ با تو، اقدام نمودند و تو را هدف تیر و سنگ خود، قرار

و شیعَتک و مَوَالِیکَ، و صَبَّ دَعَتْ بِالْحَقِّ وَالْيَمِّنَ، و دَعَوَتْ إِلَى اللَّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَعِزَّةِ الْحَسَنَةَ، و أَمَرَتْ بِإِقَامَةِ الْحُدُودِ، وَالطَّاعَةِ لِلْمَعْبُودِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْخَبَائِثِ وَالطُّغْيَانِ، و وَاجْهَوَكَ بِالظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ.

فَجَاهِدْتَهُمْ بَعْدَ الْإِعْظَامِ لَهُمْ، و تَأْكِيدِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ، فَنَكَثُوا ذِمَّتَكَ و بَيْعَتَكَ، و أَسْخَطُوا رَبَّكَ و حَيْدَكَ، و يَدُوكَ بِالْحَرْبِ، فَنَبَتْ لِلطُّغْيَانِ وَالضَّرْبِ، و طَحَنَتْ جُنُودَ الْفُجَارِ، و اقْتَحَمَتْ قَسَطَ الْغُبَارِ، مُجَالِدًا بِنَدَى الْفَقَارِ، كَأَنَّكَ عَلِيٌّ الْمُخْتَارُ.

فَلَمَّا رَأَوْكَ ثَابِتَ الْجَاشِ، غَيْرِ خَائِفٍ و لَا خَاشٍ، نَصَبُوا لَكَ غَوَائِلَ مَكْرِهِمْ، و قَاتَلُوكَ بِكَيْدِهِمْ و شَرِّهِمْ، و أَمَرَ اللَّعِينُ جُنُودَهُ فَمَنَعُوكَ الْمَاءَ و وُرُودَهُ، و نَاجَزُوكَ الْقِتَالَ،

و عَاجَلُوكَ النَّزَالَ، و رَشَقُوكَ بِالسَّهَامِ و النَّبَالِ،

دادند و دستِ نابودی به سوی تو گشودند و پیمان تو را رعایت نمودند و کيفر گشتن دوستان تو و غارت کاروان تو را نادیده گرفتند. تو در غبار [جنگ]، پیش آمدی و آزارها را به جان خریدی و با شکیبایی ات، فرشتگان آسمان ها را به شگفت آوردی.

دشمنانت، از همه سو، گردت را فرا گرفتند و با زخم های کاری، تو را زمین گیر کردند و تو را از حرکت کردن، باز داشتند و یآوری برای تو نمایند و تو برای رضای خدا، شکیبیا بودی. از زنان و فرزندان دفاع می کردی تا آن که تو را از اسبت، به زیر کشیدند و زخمی و خونین، به زمین افتادی و اسب ها، تو را زیر سُم هایشان گرفتند و طاغیان، با شمشیرهای بُران، بر سرت ریختند و عَرَق مرگ، بر پیشانی ات نشست و چپ و راست پیکرت، منقبض و منبسط می شد و نیم نگاهی از زیر چشم، به چادرها و سیرایت داشتی و [دردهایت] تو را به خود، نه فرزندان و خانواده ات، مشغول کرد و اسبت به شتاب گریخت و با شیهه و زاری، آهنگ خیمه هایت را کرد.

وَبَسَّطُوا إِلَيْكَ أَكْفَ الْأَصْطِلَامِ، وَلَمْ يَرِعُوا لِمَكَ ذِمَامًا، وَلَا رَاقِبُوا فِيكَ أَثَمًا فِي قَتْلِهِمْ أَوْلِيَاءَكَ وَنَهَبِهِمْ رِحَالَكَ، أَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَبَوَاتِ، وَمُحْتَمِلٌ لِلْأَذْيَاتِ، وَقَدْ عَجَبْتَ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ.

وَأَحَدَقُوا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ، وَأَثَخَنُوكَ بِالْجِرَاحِ، وَحَالُوا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الرُّوْحِ، وَلَمْ يَبْقَ لَكَ نَاصِرٌ، وَأَنْتَ مُحْتَسِبٌ صَابِرٌ، تَدْبُّ عَنْ نِسْوَتِكَ وَأَوْلَادِكَ. حَتَّى نَكْسُوكَ عَنْ جَوَادِكَ، فَهَوَيْتَ إِلَى الْأَرْضِ جَرِيحًا، تَطْوُوكَ الْخِيُولُ بِحَوَافِرِهَا، وَتَعْلُوكَ الطُّغَاهُ بِبَوَاتِرِهَا، قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ، وَاخْتَلَفَتْ بِالْإِنْقِبَاضِ وَالْإِنْبِطَاطِ شِمَالُكَ وَيَمِينُكَ، تُدِيرُ طَرْفًا خَفِيًّا إِلَى رَحْلِكَ وَبَيْتِكَ، وَقَدْ شَغَلَتْ بِنَفْسِكَ عَنْ وِلْدِكَ وَأَهْلِكَ، وَأَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا، وَإِلَى خِيَامِكَ قَاصِدًا، مُمَحِمًّا بَاكِيًا.

هنگامی که زنان، اسب را خوار و پریشان، و زین تو را بر آن، واژگون دیدند، از پرده بیرون آمدند، موهایشان را پریشان کردند و بر گونه های خود زدند، صورت های خود را گشودند و ناله، سر دادند و پس از عزت، خوار شدند و به سوی قتلگاهت شتافتند.

و شمر، بر سینه ات نشسته، شمشیرش را در گودی گلویت فرو برد، محاسن سپیدت را به دستش گرفت و با شمشیر هندی خود، تو را ذبح کرد. حواس تو، آرام گرفت و نفس هایت، آهسته گشت، و سرت به بالای نیزه رفت، و خاندانت را مانند بندگان به اسارت گرفته، غل و زنجیر کرده اند و بر پشت شتران [بدون جهاز] نشاندهند و آفتاب سوزان نیم روز، چهره هایشان را سوزاند و در صحراها و دشت ها، رانده شدند، در حالی که دست هایشان را به گردن، بسته بودند و آنها را در بازارها می چرخاندند.

پس وای بر عاصیان فاسق! با کشتن تو، اسلام را کشتند و نماز و روزه را تعطیل

فَلَمَّا رَأَى النِّسَاءَ جَوَادَكَ مَخْزِيًّا، وَنَظَرَ سِرْجَكَ عَلَيْهِ مَلُوبِيًّا، بَرَزَنَ مِنَ الْخُدُورِ، نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ، عَلَى الْخُدُودِ لِاطْمَاتٍ، لِلْوُجُوهِ سَافِرَاتٍ، وَبِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ، وَبَعْدَ الْعِزِّ مُدَلَّلَاتٍ، وَإِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتٍ.

وَالشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صِدْرِكَ، مَوْلُغٌ سَيْفَهُ عَلَى نَحْرِكَ، قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ، ذَابِحٌ لَكَ بِمُهْنَدِهِ، قَدْ سَيَّكَتَ حَوَاشِيكَ، وَخَفِيَّتِ أَنْفَاسِيكَ، وَرَفَعَ عَلَى الْفَنَاءِ رَأْسِيكَ، وَسَيَّبِي أَهْلَكَ كَالْعَبِيدِ، وَصَيَّ فُدُوَا فِي الْحَدِيدِ، فَوَقَّ أَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ، تَلْفَحُ وَجُوهَهُمْ حُرُّ الْهَاجِرَاتِ، يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِي وَالْفَلَوَاتِ، أَيَدِيهِمْ مَغْلُولَةٌ إِلَى الْأَعْنَاقِ، يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ.

فَالْوَيْلُ لِلْعَصَاةِ الْفُسَّاقِ، لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِكَ الْإِسْلَامَ، وَعَطَّلُوا الصَّلَاةَ وَالصِّيَامَ،

کردند و سنت ها و احکام را زیر پا گذاشتند و پایه های ایمان را منهدم کردند و آیه های قرآن را تحریف کردند و در تجاوز و سرکشی، فرو رفتند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، داغدار خونِ تاوانِ نگرفته تو شد و کتاب خدای عزوجل، مهجور گشت و به حق، خیانت شد، هنگامی که تو را مقهور سلطه خود کردند. با از دست رفتن تو، تکبیر و تهلیل و حرام و حلال و تنزیل و تأویل [قرآن]، از دست رفت و پس از تو، تغییر و دگرگونی و کفر و معطل گذاردن [احکام الهی] او هوس و گم راهی و فتنه و باطل، آشکار شد.

خبررسان شهادت، با چشم اشکبار، نزد قبر جدت پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و گفت: «ای پیامبر خدا! نوه و جوانت را کشتند و حرمت خاندانت را شکستند و پس از تو، فرزندان را به اسارت بردند و آنچه می ترسیدی، بر خاندان و خویشانت فرود آمد»، و پیامبر صلی الله علیه و آله، دلش پریشان و ترسان و گریان شد و فرشتگان و پیامبران، او را به شهادت تو، تسلیت دادند و مادرت زهرا، به تو داغدار گشت.

وَنَقَضُوا السُّنْنَ وَالْأَحْكَامَ، وَهَدَمُوا قَوَاعِدَ الْإِيمَانِ، وَحَرَفُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ، وَهَمَلَجُوا فِي الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ.

لَقَدْ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوْتُورًا، وَعَادَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَهْجُورًا، وَغَوَدَ الْحَقُّ إِذْ قُهِرَتْ مَقْهُورًا، وَفُقِدَ بِفَقْدِكَ التَّكْبِيرُ وَالتَّهْلِيلُ، وَالتَّحْرِيمُ وَالتَّحْلِيلُ، وَالتَّنْزِيلُ وَالتَّأْوِيلُ، وَظَهَرَ بَعْدَكَ التَّغْيِيرُ وَالتَّبْدِيلُ، وَالإِلْحَادُ وَالتَّعْطِيلُ، وَالأَهْوَاءُ وَالأَضَالِيلُ، وَالفِتْنُ وَالأَبْطِيلُ.

فَقَامَ نَاعِيكَ عِنْدَ قَبْرِ حَيْدِكَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَنَعَاكَ إِلَيْهِ بِالدَّمْعِ الْهَطُولِ قَائِلًا: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَاتِلْ سَيْبُكَ وَفَتَاكَ، وَاسْتَبِيحْ أَهْلَكَ وَحِمَاكَ، وَسَيِّبْ بَعْدَكَ ذُرَارِيكَ، وَوَقِّعِ الْمَحْذُورُ بِعَتْرَتِكَ وَذَوِيكَ، فَانزَعِجِ الرَّسُولُ وَبَكَى قَلْبُهُ الْمَهُولُ، وَعَزَّاهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ وَالأَنْبِيَاءُ، وَفُجِعَتْ بِكَ أُمَّكَ الزَّهْرَاءُ.

فرشتگان مقرب، دسته دسته می آمدند و می رفتند و پدرت امیر مؤمنان را تسلیت می دادند و در اعلیٰ علیین (بالا ترین جایگاه قرب بهشت)، مجلس سوگواری تو بر پا شد و حوریان بهشتی، بر مصیبت تو، به صورت خود زدند و آسمان و ساکنانش، بهشت و خزانه دارانش، کوه های گسترده و دامنه هایش، زمین و کرانه هایش، دریاها و ماهیانش، مگه و پایه های آن (کعبه)، بهشت و جوانانش، کعبه و مقام [ابراهیم]، و مشعر الحرام و حرم و غیر حرم، بر تو گریستند.

خدایا! به احترام این مکان والا، بر محمد و خاندان محمد، درود فرست و مرا در زمره آنان، محشور کن و با شفاعت ایشان، به بهشت در آور.

خدایا! ای سریع ترین حسابرسان، و نیز ای کریم ترین کریمان، و حاکم ترین حاکمان! به وسیله محمد، خاتم پیامبران و فرستاده ات به سوی همه جهانیان، و همچنین به وسیله برادر و پسرعمویش که مواز جبینش آویخته و علم به درونش ریخته، دانشمند و الامقام، علی امیر مؤمنان، و فاطمه، سرور زنان جهانیان،

وَاخْتَلَفَتْ جُنُودُ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ تُعَزِّي أَبَاكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَقِيمِي لِمَكَ الْمَيَاتِمَ فِي أَعْلَىٰ عِلِّيِّينَ، وَلَطَمِي عَلَيْكَ الْحَوْرُ الْعَيْنُ، وَبَكَتِ السَّمَاءُ وَسَيَّكَانَهَا، وَالْجِنَانُ وَخَزَائِنَهَا، وَالْهَضَابُ وَأَقْطَارُهَا، وَالْأَرْضُ وَأَقْطَارُهَا، وَالْبِحَارُ وَحَيْثَانَهَا، وَمَكَّةُ وَبُنْيَانَهَا، وَالْجِنَانُ وَوِلْدَانَهَا، وَالْبَيْتُ وَالْمَقَامُ، وَالْمَشْعَرُ الْحَرَامُ، وَالْحِلُّ وَالْإِحْرَامُ.

اللَّهُمَّ فَبِحُرْمَةِ هَذَا الْمَكَانِ الْمُنِيفِ، صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ، وَأَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِمْ. اللَّهُمَّ فَإِنِّي أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ، وَيَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ، وَيَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ، بِمُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، رَسُولِكَ إِلَى الْعَالَمِينَ أَجْمَعِينَ، وَبِأَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ الْأَنْزَعِ الْبَطِينِ، الْعَالِمِ الْمَكِينِ، عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَبِفَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ،

و حسنِ پاک، دستاویز پرهیزگاران، و ابا عبد الله الحسین، بزرگوارترین شهیدان کشته شده و خاندان ستم دیده اش، و علی بن الحسین، زیور پرستشگران، و محمد بن علی، قبله توبه کنندگان، و جعفر بن محمد، راستگوترین راستگویان، و موسی بن جعفر، آشکار کننده برهان ها، و علی بن موسی، یاور دین، و محمد بن علی، الگوی ره یافتگان، و علی بن محمد، زاهدترین زاهدان، و حسن بن علی، وارث جانشینان، و نیز به وسیله حجت بر همه خلق، به تو توسیل می جویم که بر محمد و خاندان محمد، راستان نیکوکار و خاندان طاها و یاسین، درود فرستی و مرا در قیامت، از دل آرامان در امان و رستگاران شادان و خندان، قرار دهی.

خدایا! مرا جزو مسلمانان بنویس و به صالحان، بیونند، و مرا میان پسینان، نیک نام گردان، و در برابر ستمکاران، یاری ام ده، و از نیرنگ حسودان، کفایتم کن، و مکر مکرووران را از من بچرخان، و دست های ظالمان را از من،

و بِالْحَسَنِ الزَّكِيِّ عِصْمَةَ الْمُتَّقِينَ، وَبِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ أَكْرَمِ الْمُسْتَشْهَدِينَ، وَبِأَوْلَادِهِ الْمَقْتُولِينَ، وَبِعِزَّتِهِ الْمَظْلُومِينَ، وَبِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ، وَبِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قِبَلِهِ الْأَوَابِينَ، وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَصْدَقِ الصَّادِقِينَ، وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ مُظْهِرِ الْبُرَاهِينَ، وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى نَاصِرِ الدِّينِ، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قُدْوَةِ الْمُهْتَدِينَ، وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَزْهَدِ الزَّاهِدِينَ، وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَارِثِ الْمُسْتَخْلَفِينَ، وَالْحُجَّهَ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، أَنْ تُصَلِّمَنِي عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، الصَّيِّدِ الْقَيْنِ الْأَبْرَرِينَ، آلِ طه و يس، وَأَنْ تَجْعَلَنِي فِي الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَمِينِ الْمُطْمَئِنِّينَ، الْفَائِزِينَ الْفَرِحِينَ الْمُسْتَبْشِرِينَ.

اللَّهُمَّ اكْتُبْنِي فِي الْمُسْلِمِينَ، وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ، وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، وَأَنْصُرْنِي عَلَى الْبَاغِينَ، وَاكْفِنِي كَيْدَ الْحَاسِدِينَ، وَاصْرِفْ عَنِّي مَكْرَ الْمَاكِرِينَ، وَاقْبِضْ عَنِّي أَيْدِيَ الظَّالِمِينَ،

برگیر و مرا با سِروران خجسته و با پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان- که به آنها نعمت بخشیدی- در اعلیٰ علّیین (بالا ترین جایگاه قرب بهشت) گرد هم آور، به رحمت، ای مهربان ترین مهربانان!

خدایا! تو را به پیامبر معصوم، و به حکم حتمی ات، و نهی پنهانت، و به این قبری که بر آن در آمده ام و در زیر آن، امام معصوم مقتول و مظلوم، آرمیده است، سوگند می دهم که غم های مرا بگشایی و شرّ قدر حتمی ات را از من بچرخانی و از آتش مسموم، پناهم دهی.

خدایا! مرا با نعمت، بزرگ گردان، و به قسمت، خشنود بدار، و به جود و کرمّت، فرا گیر، و از مکر و عقوبت، دور ساز.

خدایا! مرا از لغزش ها، نگاه و در گفتار و کردار، استوار بدار. مهلت رسیدن اجلم را بیشتر بگردان و از دردها و بیماری ها، عافیتم ده و به وسیله دوستانم و به فضلت، مرا به بهترین آرزوهایم برسان.

وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَ سَيِّدَةِ الْمَيَامِينِ فِي أَعْلَىٰ عِلِّيِّينَ، مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ، وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَقْسِمُ عَلَيْكَ بِنَبِيِّكَ الْمَعْصُومِ، وَبِحُكْمِكَ الْمَحْتَمِ، وَنَهْيِكَ الْمَكْتُومِ، وَبِهَذَا الْقَبْرِ الْمَلْمُومِ، الْمَوْسَدِ فِي كَنْفِهِ الْإِمَامَ الْمَعْصُومَ، الْمَقْتُولَ الْمَظْلُومَ، أَنْ تَكْشِفَ مَا بِي مِنَ الْغُومِ، وَتَصْرِفَ عَنِّي شَرَّ الْقَدْرِ الْمَحْتَمِ، وَتُجِيرَنِي مِنَ النَّارِ ذَاتِ السَّمُومِ.

اللَّهُمَّ جَلِّلْنِي بِنِعْمَتِكَ، وَرَضِّنِي بِقِسْمِكَ، وَتَعَمَّدْنِي بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ، وَبَاعِدْنِي مِنْ مَكْرِكَ وَنِقْمَتِكَ.

اللَّهُمَّ اعْصِمْنِي مِنَ الزَّلَلِ، وَسَيِّدْنِي فِي الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ، وَافْسِحْ لِي فِي مُدَّةِ الْأَجَلِ، وَأَعْفِنِي مِنَ الْأَوْجَاعِ وَالْعَلَلِ، وَبَلِّغْنِي بِمَوَالِي وَبِفَضْلِكَ أَفْضَلَ الْأَمَلِ.

خدایا! بر محمد و خاندان محمد، درود فرست، و توبه ام را قبول کن، و بر اشکم رحم آور، و عذر لغزشم را بپذیر، و گرفتاری ام را گشایش ده، و خطایم را ببوشان، و نسلم را صالح بگردان.

خدایا! در این مرقد شریف و بزرگ و جایگاه گرامی، گناهی از من مگذار، جز آن که آن را بیمارزی، و نه عیبی، جز آن که پوشانی، و نه غمی، جز آن که بگشایی، و نه روزی ای، جز آن که گسترده سازی، و نه منزلتی، جز آن که آبادش بداری، و نه تباهی ای، جز آن که اصلاحش کنی، و نه آرزویی، جز آن که مرا به آن برسانی، و نه دعایی، جز آن که مستجابش کنی، و نه تنگنایی، جز آن که گشایشش دهی، و نه پریشانی ای، جز آن که سامانش دهی، و نه کاری، جز آن که به پایانش بری، و نه آمالی، جز آن که فراوانش کنی، و نه خوبی، جز آن که نیکویش کنی، و نه انفاقی، جز آن که جایش را پُر کنی، و نه حالتی، جز آن که آبادش کنی، و نه حسودی، جز آن که قلع و قمعش کنی، و نه دشمنی، جز آن که خوارش کنی، و نه شرّی، جز آن که کفایتش کنی، و نه بیماری ای، جز آن که شفایش دهی، و نه دوری ای، جز آن که نزدیکش کنی، و نه پراکندگی ای، جز آن که جمعش کنی، و نه درخواستی، جز آن که عطایش کنی.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَقَبِّلْ تَوْبَتِي، وَارْحَمْ عَيْبَتِي، وَأَقْلِنِي عَثْرَتِي، وَنَفِّسْ كُرْبَتِي، وَأَغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي، وَأَصْلِحْ لِي فِي دُرِّيَّتِي.

اللَّهُمَّ لَا تَدَعِ لِي فِي هَذَا الْمَشْهَدِ الْمُعْظَمِ وَالْمَحِلِّ الْمُكْرَمِ، ذَنْبًا إِلَّا غَفَرْتَهُ، وَلَا عَيْبًا إِلَّا سَتَرْتَهُ، وَلَا غَمًّا إِلَّا كَشَفْتَهُ، وَلَا رِزْقًا إِلَّا بَسَّطْتَهُ، وَلَا جَاهًا إِلَّا عَمَّرْتَهُ، وَلَا فُسَادًا إِلَّا أَصْلَحْتَهُ، وَلَا أَمَلًا إِلَّا بَلَّغْتَهُ، وَلَا دُعَاءً إِلَّا أَجَبْتَهُ، وَلَا مَضِيْقًا إِلَّا فَرَّجْتَهُ، وَلَا شَمَلًا إِلَّا جَمَعْتَهُ، وَلَا أَمْرًا إِلَّا أَتَمَمْتَهُ، وَلَا مَالًا إِلَّا كَثَّرْتَهُ، وَلَا خُلُقًا إِلَّا حَسَّنْتَهُ، وَلَا إِنْفَاقًا إِلَّا أَخْلَفْتَهُ، وَلَا حَالًا إِلَّا عَمَّرْتَهُ، وَلَا حَسُودًا إِلَّا قَمَعْتَهُ، وَلَا عِدْوًا إِلَّا أَرْدَيْتَهُ، وَلَا شَرًّا إِلَّا كَفَيْتَهُ، وَلَا مَرَضًا إِلَّا شَفَيْتَهُ، وَلَا بَعِيدًا إِلَّا أَدْنَيْتَهُ، وَلَا شَعْنًا إِلَّا لَمَمْتَهُ، وَلَا سُؤَالَ إِلَّا أَعْطَيْتَهُ.

خدایا! از تو خیر اکنون و پاداش آینده را می خواهم. خدایا! مرا به حلالیت از حرمت، و به فضلت از همه مردمان، بی نیاز کن. خدایا! از تو علمی سودمند، دلی خاشع، یقینی شفا بخش، عملی پاک، صبری زیبا و اجری فراوان می خواهم.

خدایا! سپاس گزاری نعمتی را که به من داده ای، روزی ام کن، و بر احسان و کرمت به من بیفزای، و گفته ام را میان مردم، شنیده شده و مورد قبول، و کردارم را نزد تو بالا برده شده، و کار خیرم را دنباله دار، و دشمنم را خوار بگردان.

خدایا! بر محمد و خاندان برگزیده محمد، در نیمه های شب و دو سوی روز، درود فرست، و شرّ اشرار را از من، کفایت کن و مرا از گناهان و بار سنگین آن، پاک بگردان و از آتش، پناهم ده و به سرای ماندن، واردم کن. من و همه مردان و زنان با ایمان را که به خاطر تو با آنان دوستی می کنم، بیامرز، به رحمت، ای مهربان ترین مهربانان!

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ الْعَاجِلِهِ وَثَوَابَ الْآجِلِهِ، اللَّهُمَّ أَغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنِ الْحَرَامِ، وَبِفَضْلِكَ عَنِ جَمِيعِ الْأَنْامِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا وَقَلْبًا خَاشِعًا، وَيَقِينًا شَافِيًا، وَعَمَلًا زَاكِيًا، وَصَبْرًا جَمِيلًا، وَأَجْرًا جَزِيلًا.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شُكْرَ نِعْمَتِكَ عَلَيَّ، وَزِدْ فِي إِحْسَانِكَ وَكَرَمِكَ إِلَيَّ، وَاجْعَلْ قَوْلِي فِي النَّاسِ مَسْمُوعًا، وَعَمَلِي عِنْدَكَ مَرْفُوعًا، وَأَثْرِي فِي الْخَيْرَاتِ مَتْبُوعًا، وَعَدُوِّي مَقْمُوعًا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَخْيَارِ، فِي آنَاءِ اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ، وَاكْفِنِي شَرَّ الْأَشْرَارِ، وَطَهِّرْنِي مِنَ الذُّنُوبِ وَالْأَوْزَارِ، وَأَجِرْنِي مِنَ النَّارِ، وَأَدْخِلْنِي دَارَ الْقَرَارِ، وَاغْفِرْ لِي وَلِجَمِيعِ إِخْوَانِي فِيكَ وَأَخَوَاتِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

سپس، رو به قبله می کنی و دو رکعت نماز می گذاری که در رکعت اول، سوره انبیا و در رکعت دوم، سوره حشر را می خوانی و در قنوتش می گویی:

خدایی جز خدای بردبارِ بزرگوار نیست. خدایی جز خدای والای بزرگ نیست. خدایی جز خداوند مالک آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه و آنچه در آنها و میان آنهاست، نیست، بر خلاف دشمنانش و با انکار شریک گیرندگانش، با اقرار به ربوبیتش و خشوع در برابر عزّتش.

اول است، بدون آن که اولی باشد، و آخر است، بدون این که آخری باشد. با قدرتش بر همه آشکار است و نهان تر از هر چیز است، با دانش و لطافتش. خردها بر ژرفای بزرگی اش آگاه نمی شوند و وهم ها، حقیقت چستی اش را در نمی یابند و جان ها، چگونگی معانی او را تصوّر نمی نمایند. بر درون ها، آگاه است و به باطن ها، شناسا. چشم های خیانتکار را می شناسد و پنهانکاری های سینه ها را می داند.

خدایا! تو را بر تصدیق نسبت به فرستاده ات و ایمانم به او و آگاهی ام به منزلتت، گواه می گیرم. گواهی می دهم که او، پیامبری است که حکمت، به فضلش

لا- إلهَ إِلاَّ اللهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، لا- إلهَ إِلاَّ اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، لا- إلهَ إِلاَّ اللهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعِ، وما فِيهِنَّ وما بَيْنَهُنَّ، خِلَافاً لِأَعْدَائِهِ، وَتَكْذِيباً لِمَنْ عَدَلَ بِهِ، وَإِقْرَاراً لِرُبُوبِيَّتِهِ، وَخُشُوعاً لِعِزَّتِهِ، الْأَوَّلِ بَغَيْرِ أَوَّلٍ، وَالْآخِرِ بَغَيْرِ آخِرٍ، الظَّاهِرُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بِقُدْرَتِهِ، الْبَاطِنُ دُونَ كُلِّ شَيْءٍ بِعِلْمِهِ وَلُطْفِهِ. لا تَقْفُ الْعُقُولُ عَلَى كُنْهِ عَظَمَتِهِ، وَلا تُدْرِكُ الْأَوْهَامُ حَقِيقَةَ مَا هَيْئَتِهِ، وَلا تَتَصَوَّرُ الْأَنْفُسُ مَعَانِي كَيْفِيَّتِهِ، مُطَّلِعاً عَلَى الضَّمَائِرِ، عَارِفاً بِالسَّرَائِرِ، يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وما تُخْفِي الصُّدُورُ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ عَلَى تَصَدِيقِي رَسُولَكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَإِيمَانِي بِهِ، وَعِلْمِي بِمَنْزِلَتِهِ، وَإِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ النَّبِيُّ الَّذِي نَطَقَتْ الْحِكْمَةُ بِفَضْلِهِ،

زبان گشوده است و پیامبران، به او بشارت داده اند و به اقرار به آنچه آورده، فرا خوانده اند و به تصدیق او، ترغیب کرده اند؛ و [دلیل این همه،] سخن خدای متعال است که: «او را که نزد خود، در تورات و انجیل، مکتوب می یابند. ایشان را امر به معروف و نهی از منکر می کند و پاکی ها را بر ایشان، حلال، و خبیث ها را بر ایشان، حرام می نماید و سنگینی و بندهایی را که بر ایشان بود، از آنان بر می دارد» (۱).

پس بر محمد، فرستاده ات به سوی انس و جن و سرور پیامبران برگزیده، و بر برادر و پسر عمویش - که هیچ گاه و چشم بر هم زدنی، به تو شرک نوزیدند - درود فرست، و نیز بر فاطمه زهرا، سرور زنان جهانیان، و بر دو سرور جوانان بهشتی، حسن و حسین؛ درودی ماندگار و جاودان، به عدد قطره های ریز باران و به وزن کوه ها و درّه ها تا هر زمان که بر درختان، برگ می روید و شب و روز می آیند و می روند؛ و همچنین بر خاندان پاکش، امامان ره یافته، مدافعان دین:

وَبَشَّرِ الْأَنْبِيَاءَ بِهِ، وَدَعَتْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِمَا جَاءَ بِهِ، وَحَثَّتْ عَلَى تَصَدِيقِهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: «الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» .

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ إِلَى الثَّقَلَيْنِ، وَسَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ الْمُصْطَفَيْنِ، وَعَلَى أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ اللَّذِينَ لَمْ يُشْرِكَا بِكَ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، وَعَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَعَلَى سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، صِيْلَةَ خَالَتِمَا الدَّوَامِ، عَدَدَ قَطْرِ الرَّهَامِ، وَزِنَةَ الْجِبَالِ وَالْأَكَامِ، مَا أَوْرَقَ السَّلَامُ، وَاخْتَلَفَ الضِّيَاءُ وَالظَّلَامُ، وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ، الْأَيْمَةَ الْمُهْتَدِينَ، الدَّائِدِينَ عَنِ الدِّينِ،

ص: ۱۰۲۳

علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و حجت؛ بر پا دارندگان عدالت و فرزند نواده پیامبر!

خدایا! به حق این امام، از تو، گشایش زود هنگام، و شکیبایی زیبا و یاری پیروزمندان، و بی نیازی از مردم، و استوار گامی در راه هدایت، و توفیق به آنچه دوست می داری و می پسندی، روزی گسترده، حلال، پاک، گوارا، روان، فراوان، افزون و زیاده، ریزان و پُر جریان، بدون رنج و کاستی، و بی منت کسی، و نیز عافیت از هر گرفتاری و بیماری و مرضی، و سپاس نهادن بر عافیت و نعمت را می خواهم و هنگامی که مرگ می آید، ما را بر بهترین حالت طاعت و نگاهدار فرمانت به ما، قبض روح کن تا ما را به بهشت نعمت های جاودانت برسانی، به رحمت، ای مهربان ترین مهربانان!

خدایا! بر محمد و خاندان محمد، درود فرست و مرا از دنیا، بیگانه و با آخرت، مأنوس بگردان، که جز بیم تو داشتن، از دنیا بیگانه نمی کند و جز امید به تو، انس به آخرت نمی دهد.

عَلِيٍّ، وَمُحَمَّدٍ، وَجَعْفَرٍ، وَمُوسَى، وَعَلِيٍّ، وَمُحَمَّدٍ، وَعَلِيٍّ، وَالْحَسَنِ وَالْحُجَّةَ، الْقَوَامِ بِالْقِسْطِ، وَسَلَالِهِ السَّبِيحِ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْإِمَامِ فَرَجاً قَرِيباً، وَصَبْرًا جَمِيلاً، وَنَصْرًا عَزِيزاً، وَغِنًى عَنِ الْخَلْقِ، وَثَبَاتاً فِي الْهُدَى، وَالتَّوْفِيقَ لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى، وَرِزْقاً وَاسِعاً حَلالاً طَيِّباً مَرِيئاً دَاراً، سَائِغاً فَاضِلاً مُفْضِلاً، صَباً صَباً، مِنْ غَيْرِ كَدٍّ وَلَا نَكْدٍ، وَلَا مِنَّةٍ مِنْ أَحَدٍ، وَعَافِيَةً مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ وَسُقْمٍ وَمَرَضٍ، وَالشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ وَالنَّعْمَاءِ، وَإِذَا جَاءَ الْمَوْتُ فَاقْبِضْنَا عَلَى أَحْسَنِ مَا يَكُونُ لَكَ طَاعَةً، عَلَى مَا أَمَرْنَا مُحَافِظِينَ، حَتَّى تُؤَدِّينَا إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَوْحِشْنِي مِنَ الدُّنْيَا وَأَنْسِنِي بِالْآخِرَةِ؛ فَإِنَّهُ لَا يَوْحِشُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا خَوْفُكَ، وَلَا يُؤْنِسُ بِالْآخِرَةِ إِلَّا رَجَاؤُكَ.

خدایا! حجت، از آن توست، نه علیه تو، و به سوی تو شتکوه می شود، نه از تو. پس بر محمد و خاندانش، درود فرست و مرا در برابر نفس ستمکار و نافرمانم و شهوت چیره ام، یاری ام ده و سرانجام مرا به عفو و عافیت، ختم بفرما.

خدایا! آمرزش خواهی ام با وجود پافشاری بر آنچه از آن، نهی کردی، کم حیایی است و آمرزش خواهی نکردنم با وجود آگاهی ام به گستره بردباری ات، تباه کردن حق امیدواری است.

خدایا! گناهانم، مرا از امیدواری به تو، مأیوس کرده اند و آگاهی ام به گستردگی رحمت، مرا از ترسیدن از تو، باز داشته است. پس بر محمد و خاندان محمد، درود فرست و امیدم را به تو، تصدیق کن و هراسم را از تو، بی پایه گردان و همان جا [و همان گونه] باش که بهترین گمانم می گوید، ای مهربان ترین مهربانان!

خدایا! بر محمد و خاندان محمد، درود فرست، و مرا با عصمت، تأیید فرما، و زبانم را به حکمت بگشای، و مرا از کسانی قرار ده که بر آنچه در دیروز خود تباه

اللَّهُمَّ لِمَكَ الْحُجَّةُ لَا - عَلَيْكَ، وَإِلَيْكَ الْمُشْتَكَى لَا - مِنْكَ، فَصَيِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَعِنِّي عَلَى نَفْسِي الظَّالِمَةِ العاصِيَةِ بِهِ، وَشَهْوَتِي الغَالِبَةِ، وَاخْتِمِ لِي بِالْعَفْوِ وَالْعَافِيَةِ.

اللَّهُمَّ إِنَّ اسْتِغْفَارِي إِيَّاكَ وَأَنَا مُصِرٌّ عَلَى مَا نَهَيْتَ، قَلْبُهُ حَيَاءٌ، وَتَرَكِي الْإِسْتِغْفَارَ مَعَ عِلْمِي بِسَعَةِ حِلْمِكَ، تَضْيِيعٌ لِحَقِّ الرَّجَاءِ.

اللَّهُمَّ إِنَّ ذُنُوبِي تُؤَيِّسُنِي أَنْ أَرْجُوَكَ، وَأَنَّ عِلْمِي بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ يَمْنَعُنِي أَنْ أَخْشَاكَ، فَصَيِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَصَيِّدْ رَجَائِي لَكَ، وَكَذِّبْ خَوْفِي مِنْكَ، وَكُنْ لِي عِنْدَ أَحْسَنِ ظَنِّي بِكَ، يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَيِّدْنِي بِالْعِصْمَةِ، وَأَنْطِقْ لِسَانِي بِالْحِكْمَةِ، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَنْدَمُ عَلَى مَا ضَيَّعَهُ فِي أَمْسِيهِ،

کرده اند، پشیمان می شوند و از نصیبِ امروز خود، کم نمی گذارند و به روزی فردایشان نمی اندیشند.

خدایا! توانگر، کسی است که به تو نیاز برد و از دیگران، بی نیازی جوید، و فقیر، کسی است که با خلق، از تو بی نیازی جوید. پس بر محمد و خاندان محمد، درود فرست، و مرا با خود، از خلق خود، بی نیاز گردان، و مرا از کسانی قرار ده که دست طلب، جز به سوی تو نمی گشایند.

خدایا! شور بخت، آن ناامیدی است که پیش رویش، توبه و پشت سرش، رحمت است [و آنها را نمی بیند]، و اگر من در عمل ضعیفم، اما در امید به رحمت، نیرومندم، پس ضعف عملم را به نیرومندی امیدم، ببخش.

خدایا! اگر تو می دانی که میان بندگانت، سنگ دل تر از من و گنهکارتر از من هست، من نیز می دانم که مولایی بخشنده تر و گسترده رحمت تر و باگذشت تر از تو نیست. ای که در رحمت، یگانه ای! آن را که در خطایش تنها نیست، بیامرز!

وَلَا يَغْنُنُ حَظَّهُ فِي يَوْمِهِ، وَلَا يَهُمُّ لِرِزْقِ غَدِهِ.

اللَّهُمَّ إِنَّ الْغَنَى مَنِ اسْتَعْنَى بِكَ وَافْتَقَرَ إِلَيْكَ، وَالْفَقِيرَ مَنِ اسْتَعْنَى بِخَلْقِكَ عَنْكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَغْنِنِي عَنْ خَلْقِكَ بِكَ، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ لَا يَيْسُطُ كَفًّا إِلَّا إِلَيْكَ.

اللَّهُمَّ إِنَّ الشَّقِيَّ مَنِ قَنَطَ وَأَمَامَهُ التَّوْبَةُ وَوَرَاءَهُ الرَّحْمَةُ، وَإِنْ كُنْتُ ضَعِيفَ الْعَمَلِ فَإِنِّي فِي رَحْمَتِكَ قَوِيٌّ الْأَمَلِ، فَهَبْ لِي ضَعْفَ عَمَلِي لِقُوَّةِ أَمَلِي.

اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ فِي عِبَادِكَ مَنْ هُوَ أَقْسَى قَلْبًا مِنِّي، وَأَعْظَمُ مِنِّي ذَنْبًا، فَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ لَا مَوْلَى أَعْظَمُ مِنكَ طَوْلًا، وَأَوْسَعُ رَحْمَةً وَعَفْوًا، فَيَا مَنْ هُوَ أَوْحَدٌ فِي رَحْمَتِهِ، اغْفِرْ لِمَنْ لَيْسَ بِأَوْحَدٌ فِي خَطِيئَتِهِ.

خدایا! به ما فرمان دادی و نافرمانی ات کردیم. ما را باز داشتی و دست نکشیدیم. به یادمان آوردی و از یاد بردیم. بینایمان نمودی و نادیده گرفتیم. برایمان مرز نهادی و آن را زیر پا گذاشتیم، و این، جزای احسان تو به ما نبود و تو به آنچه آشکار و نهان کرده ایم، داناتری، و به آنچه می آوریم و آورده ایم، آگاه تری. بر محمد و خاندان محمد، درود فرست و ما را به آنچه در آن خطا و فراموش کردیم، سرزنش مکن، و حقوق خود را بر ما ببخش و احسانت را بر ما کامل کن و رحمتت را بر ما سرازیر کن.

خدایا! با این امام راستین، به تو توسل می جوئیم و به حقی که برای او و برای جدش، فرستاده ات، و برای پدر و مادرش علی و فاطمه، خاندان رحمت، قرار داده ای، فراوانی روزی ای که قوام زندگی ما، به آن است، و سامان حال خانواده مان را از تو می خواهیم که تو بزرگواری هستی که از سر گستردگی، می بخشی و از سر قدرت، باز می داری و ما از روزی، آن چیزی را می خواهیم که سامان دهنده دنیایمان و رساننده به آخرتمان باشد.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَمَرْتَنَا فَعَصَيْنَا، وَنَهَيْتَ فَمَيَّا انْتَهَيْنَا، وَذَكَّرْتَ فَتَنَسَّيْنَا، وَبَصَّرْتَ فَتَعَامَيْنَا، وَخَيَّرْتَ فَتَعَدَدْنَا، وَمَا كَانَ ذَلِكَ جَزَاءَ إِحْسَانِكَ إِلَيْنَا، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِمَا أَعْلَنَّا وَأَخْفَيْنَا، وَأَخْبِرُ بِمَا نَأْتِي وَمَا أَتَيْنَا، فَصَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا أَخْطَأْنَا وَنَسِينَا، وَهَبْ لَنَا حُقُوقَكَ لَدَيْنَا، وَأَتِمِّ إِحْسَانَكَ إِلَيْنَا، وَأَسْبِلْ رَحْمَتَكَ عَلَيْنَا.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِهَذَا الصَّدِّيقِ الْإِمَامِ، وَنَسْأَلُكَ بِالْحَقِّ الَّذِي جَعَلْتَهُ لَهُ وَلِيًّا، وَرَسُولِكَ، وَإِلَى أَبِيهِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ أَهْلِ بَيْتِ الرَّحْمَةِ، إِدْرَارَ الرِّزْقِ الَّذِي بِهِ قَوَامُ حَيَاتِنَا، وَصِيْلَ أَحْوَالِ عِيَالِنَا، فَأَنْتَ الْكَرِيمُ الَّذِي تُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ، وَتَمْنَعُ مَنْ قُدْرَهُ، وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ مِنَ الرِّزْقِ مَا يَكُونُ صَلاَحًا لِلدُّنْيَا وَبِلاغًا لِلآخِرَةِ.

خدایا! بر محمد و خاندان محمد، درود فرست و ما، والدین ما و همه مردان و زنان با ایمان و مسلمان، زنده و مرده آنها را بیامرز و در دنیا و آخرت، به ما نیکی بده و از عذاب دوزخ، نگاهمان دار. (۱)

سپس، رکوع و سجود و نشستن و تشهد و سلام را به انجام می رسانی و چون تسبیحات را گفتی، گونه هایت را بر خاک بگذار و چهل مرتبه بگو:

منزه است خدا! ستایش، ویژه خداست. خدایی، جز الله نیست. خدا، بزرگ تر است. (۲)

و عصمت و نجات و آمرزش و توفیق عمل نیکو و قبولی آنچه را برای تقرب به او و به قصد دیدار او می کنی، از خدا بخواه و نزد سر [امام علیه السلام] بایست و دو رکعت نماز، به همان گونه که گذشت، بخوان.

سپس، خود را بر روی قبر بینداز و آن را ببوس و بگو:

خداوند، بر شرفتان بیفزاید، و سلام و رحمت و برکات خدا، بر شما باد! (۳)

و برای خودت و پدر و مادرت و هر کسی که خواستی، دعا کن و به یاری خداوند، باز گرد (۴).

ص: ۱۰۲۸

۱- (۱) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاعْفِرْ لَنَا وَلِوَالِدَيْنَا، وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ، وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.

۲- (۲) سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ - أَرْبَعِينَ مَرَّةً -.

۳- (۳) زَادَ اللَّهُ فِي شَرَفِكُمْ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

۴- (۴) المزار الكبير: ص ۴۹۶ ح ۹، بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۳۱۷ ح ۸.

زیارت دوم، به روایت «الإقبال» (۱)

۸۶۱. الإقبال - به نقل از ابو منصور بن عبد المُنعم بن نُعمان بغدادی - از ناحیه مقدّسه، در سال ۲۵۲ هجری (۲) و هنگام وفات پدرم، این نوشته به دست شیخ محمّد بن غالب اصفهانی بیرون آمد. من تازه سال بودم و در نامه ام، برای زیارت مولایم ابا عبد الله الحسین علیه السلام و شهیدان [کربلا] - که رضوان خداوند بر ایشان باد - اجازه خواسته بودم.

پاسخ نامه، چنین آمد: «به نام خداوند رحمتگر مهربان. هنگامی که خواستی شهیدان را - که رضوان خداوند بر ایشان باد - زیارت کنی، نزد پاهای حسین علیه السلام که همان قبر علی اکبر، فرزند امام حسین - که دروهای خدا بر هر دوشان باد - است، رو به قبله بایست - که آن جا، محلّ [دفن] شهیدان علیهم السلام است - و با ایما و اشاره، به علی اکبر علیه السلام خطاب کن و بگو:

سلام بر تو، ای نخستین کشته از نسل بهترین بیرون آمده از نسل ابراهیم

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ مِنْ سُلَالَةِ إِبْرَاهِيمَ

ص: ۱۰۲۹

۱- (۱) علامه مجلسی، پس از آوردن این زیارت، گفته است: بدان که [شیخ] مفید و سید [ابن طاووس]، این زیارت را در کتاب هایشان با حذف سند برای «روز عاشورا» آورده اند و مؤلف المزار الکبیر، چنین گفته: «زیارت شهیدان در روز عاشورا: ابو الفتح محمّد بن محمّد جعفری - آدم الله عزّه - برای من روایت کرد از... و نیز شیخ محمّد بن احمد بن عیّاش، به من خبر داد از... و عیناً همین زیارت را نقل کرد؛ اما ما آن را در زیارت های مطلقه آوردیم؛ زیرا روایت، دلالتی بر اختصاص داشتن آن به زمان خاصّی ندارد» (بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۲۷۴). [۱]

۲- (۲) علامه مجلسی فرموده: «بدان که در تاریخ روایت [و توقیع]، اشکالی وجود دارد؛ زیرا چهار سال زودتر از تولّد امام مهدی علیه السلام است. از این رو، شاید تاریخ آن ۲۶۲ باشد [و نه ۲۵۲ ق]. نیز ممکن است که از سوی امام حسن عسکری علیه السلام صادر شده باشد» (بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۲۷۴)؛ لیکن باید توجه داشت که تاریخ یاد شده (۲۵۲ ق) هم زمان با دوران امامت امام هادی علیه السلام (۲۱۲-۲۵۴ ق) است؛ بنابراین، سخن علامه در مورد امکان نسبت دادن آن به امام حسن عسکری علیه السلام صحیح به نظر نمی رسد، بلکه علی القاعده امام هادی علیه السلام مقصود است.

خلیل! خداوند، بر تو و پدرت درود فرستد، هنگامی که در باره تو گفت: «خداوند، کسانی را که تو را گشتند، بگشد! پسر عزیزم! چه گستاخ اند ایشان بر [خدای] رحمان و در پرده دری از حرمت پیامبر! دنیا پس از تو، ویران باد!».

گویی تو را می بینم که پیش رویش ایستاده ای و به کافران می گویی:

من، علی بن حسین بن علی ام.

به خانه خدا سوگند که ما، به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تریم.

آن قدر نیزه به شما می زنم تا خم شود

و شما را در حمایت از پدرم، با شمشیر می زنم؛

شمشیر زدن جوان هاشمی و عرب.

به خدا سوگند، فرزند حرام زاده، بر ما حکم نمی راند!

تا آن که مدت را به پایان بردی و خدایت را دیدار کردی.

گواهی می دهم که تو به خدا و پیامبرش نزدیک تری و تو فرزند پیامبر او، حجت، امین و فرزند حجت و امین اویی. خداوند، بر قاتل مژه بن مُنقذ بن

الْخَلِيلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَبِيكَ، إِذْ قَالَ فِيكَ: «قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ، يَا بَنِيَّ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى انْتِهَاكَ حُرْمَةِ الرَّسُولِ! عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا»، كَأَنِّي بَكَ بَيْنَ يَدَيْهِ مَائِلًا، وَلِلْكَافِرِينَ قَائِلًا:

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ

حَتَّى قَضَيْتَ نَحْيِكَ وَلَقَيْتَ رَبَّكَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ أَوْلَى بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ، وَأَنَّكَ ابْنُ رَسُولِهِ، وَحُجَّتُهُ وَأَمِينُهُ، وَابْنُ حُجَّتِهِ وَأَمِينِهِ. حَكَمَ اللَّهُ عَلَى قَاتِلِكَ

نعمان عبدی- که خداوند، لعنت و رسوایش کند- و هر کس که با او در قتل تو شرکت جست و وی را پشتیبانی کرد، حکم براند و آنان را به دوزخ برساند، که بد سرانجامی است! و خداوند، ما را از دیدار کنندگان و همراهان تو قرار دهد، و نیز همراهان جدّت، پدیرت، عمویت، برادرت و مادر ستم دیده ات. از دشمنان انکار کننده [ی حق]، به سوی خدا بیزاری می جویم. سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد!

سلام بر عبد الله بن الحسين، طفل شیرخوار، تیر خورده افتاده، در خون غلتیده و خورش به آسمان پاشیده، سربریده با تیر در دامان پدر! خداوند، تیرانداز به او، حرمله بن کاهل اسدی و همراهانش را لعنت کند!

سلام بر عبد الله، فرزند امیر مؤمنان، خوب امتحان داده در بلا، ندا دهنده به ولایت در عرصه کربلا، ضربه خورده از جلو و پشت! خداوند، قاتلش هانی بن ثبیت حصرمی را لعنت کند!

سلام بر ابو الفضل العباس، فرزند امیر مؤمنان، از خود گذشتگی کننده با جان برای برادر، گیرنده از دیروزش برای فردایش، فدایی او، نگه دارنده و کوشنده برای

مُرَّةَ بْنِ مُنْقِذِ بْنِ النُّعْمَانِ الْعَبْدِيِّ - لَعْنَةُ اللَّهِ وَأَخْزَاهُ - وَمِنْ شَرِكِهِ فِي قَتْلِكَ، وَكَانُوا عَلَيْكَ ظَهِيْرًا، أَصْلَاهُمْ اللَّهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيْرًا، وَجَعَلْنَا اللَّهُ مِنْ مُلَاقِيكَ وَمُرَافِقِيكَ، وَمُرَافِقِي جَدِّكَ وَأَبِيكَ وَعَمِّكَ وَأَخِيكَ وَأُمَّكَ الْمَظْلُومَةَ، وَأَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِكَ أَوْلَى الْجُحُودِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ الطِّفْلِ الرِّضِيِّ، الْمَرْمِيِّ الصَّرِيحِ، الْمَشْحُطِ دَمًا، الْمُصْعَدِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ، الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حِجْرِ أَبِيهِ، لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ حَرْمَلَةَ بْنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ وَذَوِيهِ.

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، مُبْلِىِ الْبَلَاءِ، وَالْمُنَادَى بِالْوَلَاءِ فِي عَرَصِهِ كَرْبَلَاءَ، الْمَضْرُوبِ مُقْبِلًا وَمُدْبِرًا، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِيَّ بْنَ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ ابْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، الْمُوَاسِي أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، الْأَخِيذِ لِعَمْدِهِ مِنْ أَمْسِهِ، الْفَادِي لَهُ، الْوَاقِي، السِّيَاعِي إِلَيْهِ بِمَائِهِ، الْمَقْطُوعَةِ يَدَاهُ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلِيَهُ

رساندن آب به او که دست هایش بُریده شد! خداوند، قاتلانش یزید بن زُقادِ حیّتی و حکیم بن طُفیلِ طایبی را بکشد!

سلام بر جعفر، فرزند امیر مؤمنان، شکّیبا به جان دادن در راه خدا، دور و غریب از وطن، آماده کارزار، پیشاهنگ در نبرد که خیل جنگجویان بر او یورش بردند تا بر او چیره گشتند! خداوند، قاتلش هانی بن تُبیتِ حَضْرَمِی را لعنت کند!

سلام بر عثمان، فرزند امیر مؤمنان، همنام عثمان بن مظعون! خداوند، تیرانداز به او، خولی بن یزید اصبحی ایادی دارمی را لعنت کند!

سلام بر محمّد، فرزند امیر مؤمنان، کشته شده به دست ایادی دارمی - که خداوند، لعنتش کند و عذاب دردناک را بر او دوچندان سازد! - خداوند، بر تو - ای محمّد - و بر خاندان شکّیبا، درود فرستد!

سلام بر ابو بکر فرزند حسن بن علی زکی و ولی! آن تیر خورده با تیر کُشنده! خداوند، قاتلش عبد الله بن عُقبه عَنَوِی را لعنت کند!

يَزِيدَ بْنَ الزُّقَادِ الْحَيْتِيَّ وَحَكِيمَ بْنَ الطُّفَيْلِ الطَّائِيَّ.

السَّلَامُ عَلَى جَعْفَرِ ابْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، الصَّابِرِ بِنَفْسِهِ مُحْتَسِبًا، وَالنَّائِي عَنِ الْأَوْطَانِ مُغْتَرِبًا، الْمُسْتَسْلِمِ لِلْقِتَالِ، الْمُسْتَقْدِمِ لِلتَّرَالِ، الْمَكْثُورِ بِالرِّجَالِ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِيَّ بْنَ تُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى عُثْمَانَ ابْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، سَمِيَّ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ، لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ بِالسَّهْمِ خَوْلِيَّ بْنَ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيَّ الْإِيَادِيَّ الدَّارِمِيَّ.

السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ ابْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، قَتِيلِ الْإِيَادِيَّ الدَّارِمِيَّ لَعَنَهُ اللَّهُ وَضَاعَفَ عَلَيْهِ الْعِذَابَ الْأَلِيمَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الصَّابِرِينَ.

السَّلَامُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الزُّكِيِّ الْوَلِيِّ، الْمَرْمِيِّ بِالسَّهْمِ الرَّدِّيِّ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُقْبَةَ الْعَنَوِيَّ.

سلام بر عبد الله، فرزند حسن بن علی زکی! خداوند، قاتل و تیرانداز به او، حرمله بن کاهل اسدی را لعنت کند!

سلام بر قاسم، فرزند حسن بن علی، ضربت خورده بر سرش، و زره کُنده شده به هنگامی که عمویش حسین را صدا زد! پس عمویش، خود را مانند بازی شکاری بر بالای سرش رساند و او پا به خاک می سایید و حسین علیه السلام می فرمود: «از رحمت خدا دور باشند قاتلان تو؛ کسانی که روز قیامت، خصمشان جدّ تو و پدر توست!». و سپس فرمود: «به خدا سوگند، بر عمویت گران است که او را بخوانی و پاسخت ندهد یا پاسخت را بدهد، ولی تو کشته بر خاک افتاده باشی و سودت ندهد. به خدا سوگند، امروز، روزی است که کُشندگان او (عمویت)، فراوان و یاورش اندک اند!». «.

خداوند، مرا در روز قیامت، با شما دو نفر (قاسم و امام حسین علیه السلام)، قرار دهد و در جایگاه شما، جای دهد. خداوند، قاتلت عمر بن سعد بن عروه بن نُفیل اُزدی را لعنت کند و او را به دوزخ برساند و عذابی دردناک، برایش آماده سازد!

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الزَّكِيِّ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ حَرْمَلَةَ بْنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ، الْمَضْرُوبِ عَلَى هَامَتِهِ، الْمَسْلُوبِ لِأَمَّتِهِ، حِينَ نَادَى الْحُسَيْنَ بَيْنَ عَمَّتِهِ، فَجَلَا عَلَيْهِ عُمَةُ كَالصَّقْرِ، وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلِيهِ التُّرَابَ، وَالْحُسَيْنُ يَقُولُ: «بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ! وَمَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خِدُّكَ وَأَبُوكَ». ثُمَّ قَالَ: «عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ أَنْ يُجِيبَكَ وَأَنْتَ قَتِيلٌ جَدِيلٌ فَلَا يَنْفَعُكَ، هَذَا وَاللَّهِ يَوْمَ كَثُرَ وَاتْرَهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ»، جَعَلَنِي اللَّهُ مَعَكُمْ يَوْمَ جَمِعَكُمْ، وَبَوَّأَنِي مُبَوَّأَكُمْ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ عُمَرَ بْنَ سَعْدِ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ نُفَيْلِ الْأَزْدِيِّ، وَأَصْلَاهُ جَحِيمًا وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا أَلِيمًا.

سلام بر عون بن عبد الله بن جعفر طیار (گردش کننده) در بهشت، همدوش ایمان، جنگنده با همگنان، خیرخواه به خاطر [خدا] [رحمان، تلاوت کننده مثنوی و قرآن! خداوند، قاتلش عبد الله بن قطبه نهبانی را لعنت کند!

سلام بر محمد بن عبد الله بن جعفر، حاضر شده [در کربلا] به جای پدر و [به میدان آمده] در پی برادرش و حفظ کننده او با پیکرش! خداوند، قاتلش عامر بن نهشل تمیمی را لعنت کند!

سلام بر جعفر بن عقیل! خداوند، قاتل و تیرانداز به او، بشر بن خوط همدانی را لعنت کند!

سلام بر عبد الرحمان بن عقیل! خداوند، قاتل و تیرانداز به او، عمر بن خالد بن اسد جهنی را لعنت کند!

سلام بر کشته شده، پسر کشته شده، عبد الله بن مسلم بن عقیل! خداوند، قاتلش عامر بن صعصعه (و گفته شده: اسد بن مالک) را لعنت کند!

السَّلَامُ عَلَى عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَانِ، خَلِيفِ الْإِيمَانِ، وَمُنَازِلِ الْأَقْرَانِ، النَّاصِحِ لِلرَّحْمَنِ، التَّيَالِي لِلْمَثَانِي وَالْقُرْآنِ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قُطَيْبَةَ النَّبْهَانِيَّ.

السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ، الشَّاهِدِ مَكَانَ أَبِيهِ، وَالتَّالِي لِأَخِيهِ، وَوَاقِيهِ بَدَنِهِ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَامِرَ بْنَ نَهْشَلِ التَّمِيمِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ عَقِيلٍ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ بِشَرِّ بَنِ خَوَاطِ الْهَمْدَانِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلٍ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ عُمَرَ بْنَ خَالِدِ بْنِ أَسَدِ الْجُهَيْنِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى الْقَتِيلِ ابْنِ الْقَتِيلِ، عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَامِرَ بْنَ صَعْصَعَةَ. وَقِيلَ: أَسَدُ بْنُ مَالِكٍ.

سلام بر عبید الله بن مسلم بن عقیل! خداوند، قاتل و تیرانداز به او، عمرو بن صبیح صیداوی را لعنت کند!

سلام بر محمد بن ابی سعید بن عقیل! خداوند، قاتلش لقیط بن ناشِرِ جُهَنی را لعنت کند!

سلام بر سلیمان، غلامِ حسین پسر امیر مؤمنان! خداوند، قاتلش سلیمان بن عوفِ حَضْرَمی را لعنت کند!

سلام بر قارب، غلامِ حسین بن علی!

سلام بر مُنَجِح، غلامِ حسین بن علی!

سلام بر مسلم بن عَوسَجَه اسدی! آن که چون حسین علیه السلام به او اجازه بازگشت داد، گفت: آیا ما، تو را رها کنیم؟ آن گاه در پیشگاه خدا، چه عذری در ادای حَقِّ تو خواهیم داشت؟! نه. به خدا سوگند، تا آن که این نیزه ام را در سینه های آنان بشکنم و تا قبضه این شمشیر در دستم است، آنان را با شمشیر می زنم، و از تو جدا

السَّلَامُ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ عَمْرُو بْنُ صَبِيحِ الصَّيْدَاوِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي سَعِيدِ بْنِ عَقِيلٍ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ لَقِيْطَ بْنَ نَاشِرِ الْجُهَنِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى سُلَيْمَانَ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ سُلَيْمَانَ بْنَ عَوْفِ الْحَضْرَمِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى قَارِبِ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ.

السَّلَامُ عَلَى مُنَجِّحِ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ.

السَّلَامُ عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ، الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أَدْنَى لَهُ فِي الْإِنْصِرَافِ: «أَنْحُنْ نُخَلِّي عَنْكَ؟ وَبِمَ نَعْتَذِرُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَدَاءِ حَقِّكَ؟ لَا وَاللَّهِ حَتَّى أَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمْحِي هَذَا، وَأَضْرِبَهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَتَ قَائِمُهُ فِي يَدِي، وَلَا أَفَارِقُكَ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ

نمی شوم، و اگر سلاح نداشتم تا با آنان بجنگم، به آنان سنگ پرتاب می کنم و از تو جدا نمی شوم تا با تو بمیرم.

تو، نخستین کسی بودی که جان خود را تقدیم کرد و نخستین شهیدی بودی که به دیدار خدا رسید و پیمانۀ عمرش به پایان رسید. سوگند به خدای کعبه، رستگار شدی! خداوند، قرار گرفتن تو پیش روی امامت و از خود گذشتگی ات را برای او سپاس نهاد، آن گاه که حسین علیه السلام به سوی تو - که بر زمین افتاده بودی - آمد و فرمود: «خدایت رحمت کند، ای مسلم بن عوسجه!» و تلاوت کرد: «برخی از آنان، پیمانۀ عمرشان را به سر رساندند و برخی، به انتظار [شهادت] نشستند، [پیمان خود را] هرگز تغییر ندادند» (۱). خداوند، همدستان در قتل تو: عبد الله ضبابی و عبد الله بن خشکاره بجلی را لعنت کند!

سلام بر سعد بن عبد الله حنفی که حسین علیه السلام به او اجازه بازگشت داد؛ اما او گفت: نه! به خدا سوگند، ما تو را رها نمی کنیم تا خداوند بداند که ما در غیاب پیامبر

سِلَاحٍ اِقَاتَلْتَهُمْ بِهِ لَقَدْ فَتَّهْتُمْ بِالْحِجَارَةِ، وَلَمْ اِفَارِقْكَ حَتَّى اَمُوتَ مَعَكَ».

وَكُنْتَ اَوَّلَ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ، وَاَوَّلَ شَهِيدٍ شَهِدَ اللهُ وَقَضَى نَجْبَهُ، فَفُزْتَ بِرَبِّ الكَعْبَةِ، شَكَرَ اللهُ اسْتِقْدَامَكَ وَمُؤاسَاتِكَ اِمَامَكَ، اِذْ مَشَى اِلَيْكَ وَاَنْتَ صَرِيحٌ، فَقَالَ:

«يَرْحَمُكَ اللهُ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسِجَةَ»، وَقَرَأَ: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَجْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا يَدُلُّوا تَبْدِيلاً»، لَعَنَ اللهُ الْمُشْتَرِكِينَ فِي قَتْلِكَ: عَبْدَ اللهِ الضُّبَابِيَّ، وَعَبْدَ اللهِ بْنَ خُشْكَارَةَ الْبَجَلِيَّ.

السَّلَامُ عَلَى سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْحَنْفِيِّ، الْقَائِلِ لِلْحَسِيِّينَ وَقَدْ اُذِنَ لَهُ فِي الْاِنْصِرَافِ: «لَا وَاللَّهِ لَا نُخَلِّيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللهُ اَنَا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِ

ص: ۱۰۳۶

خدا صلی الله علیه و آله، حرمت او را پاس داشته و تو را حفظ کرده ایم. به خدا سوگند، اگر می دانستم که کشته می شوم و زنده می شوم و آن گاه، سوزانده می شوم و خاکسترم را به باد می دهند و این را هفتاد مرتبه با من می کنند، باز از تو جدا نمی شدم تا مرگم را پیش روی تو بینم. پس چگونه این کار را نکنم، در حالی که فقط یک مرگ است و یک کشته شدن و پس از آن، کرامت جاوید بی پایان؟!

بی تردید، تو مرگت را دیدی و برای امامت از خود گذشتگی کردی و کرامت خدا را در سرای ماندن، دیدی. خداوند، ما را با شما، جزو شهیدان، محشور کند و همراهی با شما را در بالاترین درجه قرب به خدا، روزی مان سازد!

سلام بر بشر بن عمر حَضْرَمِی! خداوند، گفته ات به حسین علیه السلام را سپاس گزارد که چون به تو اجازه بازگشت داد، گفتی: درندگان، مرا زنده زنده بخورند، اگر از تو جدا شوم و از قافله ها حال تو را پرسم و تو را با کمی یاورانت، وا گذارم! این، هرگز نمی شود.

سلام بر یزید بن حُصَین هَمْدَانِی مِشْرِقی قاری؛ کشته و بر خاک افتاده به شمشیر مَشْرِفی!

اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيكَ، وَاللَّهُ لَوْ أَعْلَمَ أَنِّي أَقْتِيلُ ثُمَّ أَحْيَى ثُمَّ أَحْرَقْتُ ثُمَّ أَذْرَى، وَيُفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ، حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ، وَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ مَوْتُهُ أَوْ قَتْلُهُ وَاحِدَةٌ، ثُمَّ هِيَ بَعْدَهَا الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا.

فَقَدَ لَقِيتَ حِمَامَكَ، وَوَأَسَيْتَ إِمَامَكَ، وَلَقِيتَ مِنَ اللَّهِ الْكَرَامَةَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ، حَشَرْنَا اللَّهُ مَعَكُمْ فِي الْمُسْتَشْهَدِينَ، وَرَزَقْنَا مُرَافَقَتَكُمْ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ.

السَّلَامُ عَلَى بَشْرِ بْنِ عُمَرَ الْحَضْرَمِيِّ، شَكَرَ اللَّهُ لِمَكَ قَوْلِكَ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أَذِنَ لِمَكَ فِي الْإِنصِرَافِ: «أَكَلْتَنِي إِذِنَ السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ وَأَسْأَلُ عَنْكَ الرَّكْبَانَ، وَأَخَذُكَ مَعَ قَلْبِ الْأَعْوَانِ، لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا».

السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ حُصَيْنِ الْهَمْدَانِيِّ الْمِشْرِقِيِّ الْقَارِي، الْمُجَدَّلِ بِالْمَشْرِفِيِّ.

سلام بر عمر بن ابی کعب انصاری!

سلام بر نَعِيم بن عَجَلان انصاری!

سلام بر زُهَير بن قَين بَجَلِي که چون حسين عليه السلام، به او اجازه بازگشت داد، گفت: نه! به خدا سوگند، این هرگز نمی شود!
! فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در دست دشمنان اسیر، واگذارم و خود را نجات دهم؟! خداوند، هیچ گاه این روز را
برایم پیش نیاورد!

سلام بر عمرو بن قَرظَه انصاری!

سلام بر حبيب بن مُظَاهِر اسدی!

سلام بر حَزْ بن يَزِيد رياحی!

سلام بر عبد الله بن عُمير کلبی!

سلام بر نافع بن هلال بن نافع بَجَلِي مرادی!

السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ أَبِي كَعْبِ الْأَنْصَارِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى نَعِيمِ بْنِ عَجَلَانَ الْأَنْصَارِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ الْبَجَلِيِّ، الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أُذِنَ لَهُ فِي الْإِنصَةِ رَافٍ: «لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا، أَتُرْكُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ
أَسِيرًا فِي يَدِ الْأَعْدَاءِ وَأَنْجُو! لَا أَرَانِي اللَّهَ ذَلِكَ الْيَوْمَ».

السَّلَامُ عَلَى عَمْرِو بْنِ قَرظَةَ الْأَنْصَارِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى الْحُرِّ بْنِ يَزِيدِ الرَّيَاحِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَيْرِ الْكَلْبِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى نَافِعِ بْنِ هِلَالِ بْنِ نَافِعِ الْبَجَلِيِّ الْمُرَادِيِّ.

سلام بر آنس بن کاهل اسدی !

سلام بر قیس بن مُسهر صیداوی !

سلام بر عبد الله و عبد الرحمان، دو پسر عروه بن حراقِ غفاری !

سلام بر جون بن حری، غلام ابو ذر غفاری !

سلام بر شیب بن عبد الله نهشلی !

سلام بر حجاج بن یزید سعدی !

سلام بر قاسط و کرش، دو پسر ظهیر تغلیبی !

سلام بر کنانه بن عتیق !

سلام بر ضرغامه بن مالک !

سلام بر حوی بن مالک ضبعی !

سلام بر عمر بن ضبیعه ضبعی !

السَّلامُ علی أنسِ بنِ کاهلِ الأَسَدیِّ.

السَّلامُ علی قیسِ بنِ مُسهرِ الصَّیداویِّ.

السَّلامُ علی عبدِ اللهِ و عبدِ الرَّحمنِ ابْنی عُرْوَه بنِ حراقِ الغِفاریِّینِ.

السَّلامُ علی جونِ بنِ حریِّ مولى أبی ذرِّ الغِفاریِّ.

السَّلامُ علی شیبِ بنِ عبدِ اللهِ النَّهْشَلیِّ.

السَّلامُ علی الحجاجِ بنِ یزیدِ السَّعدیِّ.

السَّلامُ علی قاسطِ و کرشِ ابْنی ظهیرِ التَّغْلِیبیِّینِ.

السَّلامُ علی کنانه بنِ عتیقِ.

السَّلامُ علی ضرغامه بنِ مالکِ.

السَّلَامُ عَلَى حُوَيِّ بْنِ مَالِكِ الضُّبَيْعِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ ضُبَيْعَةَ الضُّبَيْعِيِّ.

ص: ١٠٣٩

سلام بر زید بن ثُبیت قیسی !

سلام عبد الله و عبید الله، دو پسر یزید بن ثُبیت قیسی !

سلام بر عامر بن مسلم !

سلام بر قَعْنَب بن عمرو تَمْرِي !

سلام بر سالم، غلام عامر بن مسلم !

سلام بر سیف بن مالک !

سلام بر زُهَیْر بن بَشْر حَنْعَمِي !

سلام بر زید بن مَعْقِلِ الْجُعْفِي !

سلام بر حَجَّاج بن مسروق الْجُعْفِي !

سلام بر مسعود بن حَجَّاج و پسرش !

سلام بر مُجَنَّع بن عبد الله عائذی !

السَّلَامُ عَلَى زَيْدِ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَعُبَيْدِ اللَّهِ ابْنَيْ يَزِيدَ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ.

السَّلَامُ عَلَى قَعْنَبِ بْنِ عَمْرِو التَّمْرِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى سَالِمِ مَوْلَى عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ.

السَّلَامُ عَلَى سَيْفِ بْنِ مَالِكٍ.

السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ بَشْرِ الحَنْعَمِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى زَيْدِ بْنِ مَعْقِلِ الْجُعْفِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى الْحَجَّاجِ بْنِ مَسْرُوقِ الْجُعْفِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى مَسْعُودِ بْنِ الْحَجَّاجِ وَابْنِهِ.

السَّلَامُ عَلَى مُجَمِّعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَائِدِيِّ.

ص: ١٠٤٠

سلام بر عَمَّارِ بْنِ حَسَّانِ بْنِ شَرِيحِ طَائِي!

سلام بر حَيَّانِ بْنِ حَارِثِ سَلْمَانِيِّ اَزْدِيِّ!

سلام بر جُنْدَبِ بْنِ حُجْرِ خَوْلَانِيِّ!

سلام بر عمر بن خالد صيداوى!

سلام بر سعيد، غلام او!

سلام بر يزيد بن زياد بن مهاجر كِنْدِيِّ!

سلام بر زاهر، غلام عمرو بن حمق خُزَاعِيِّ!

سلام بر جبلة بن على شيباني!

سلام بر سالم، غلام ابن مَدَيْتَيْهِ كَلْبِيِّ!

سلام بر اسلم بن كثير اَزْدِيِّ اعْرَجِي!

سلام بر زُهَيْرِ بْنِ سُلَيْمِ اَزْدِيِّ!

السَّلَامُ عَلَى عَمَّارِ بْنِ حَسَّانَ بْنِ شَرِيحِ الطَّائِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى حَيَّانَ بْنِ الْحَارِثِ السَّلْمَانِيِّ الْأَزْدِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى جُنْدَبِ بْنِ حُجْرِ الْخَوْلَانِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ خَالِدِ الصَّيْدَاوِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى سَعِيدِ مَوْلَاهُ.

السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ زِيَادِ بْنِ الْمُهَاجِرِ الْكِنْدِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى زَاهِرِ مَوْلَى عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ الْخُزَاعِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى جَبَلَةَ بْنِ عَلِيٍّ الشَّيْبَانِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى سَالِمِ مَوْلَى ابْنِ الْمَدَيْتَيْهِ الْكَلْبِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى أَسْلَمَ بْنِ كَثِيرِ الْأَزْدِيِّ الْأَعْرَجِ.

السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ سُلَيْمِ الْأَزْدِيِّ.

ص: ١٠٤١

سلام بر قاسم بن حبيب ازدي !

سلام بر عمر بن جندب حصرمي !

سلام بر ابو ثمامه، عمر بن عبد الله صائدي !

سلام بر حنظله بن اسعد شامي !

سلام بر عبد الرحمن بن عبد الله بن كدير ارحبي !

سلام بر عمار بن ابي سلامه همداني !

سلام بر عايس بن شبيب شكري !

سلام بر شوذب، غلام شاکر !

سلام بر شبيب بن حارث بن سريع !

سلام بر مالک بن عبد بن سريع !

السَّلَامُ عَلَى قَاسِمِ بْنِ حَبِيبِ الْأَزْدِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ جُنْدَبِ الْحَضْرَمِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى أَبِي ثُمَامَةَ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّائِدِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى حَنْظَلَةَ بْنِ أَسْعَدَ الشَّامِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْكَدِيرِ الْأَرْحَبِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى عَمَارِ بْنِ أَبِي سَلَامَةَ الْهَمْدَانِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى عَائِسِ بْنِ شَبِيبِ الشَّاكِرِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى شَوذَبِ مَوْلَى شَاكِرٍ.

السَّلَامُ عَلَى شَبِيبِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ سَرِيعٍ.

السَّلَامُ عَلَى مَالِكِ بْنِ عَبْدِ بْنِ سَرِيعٍ.

سلام بر زخمی اسیر، سوار بن ابی حمیر فهمی همدانی!

سلام بر زخمی همراه او، عمرو بن عبد الله جندعی!

سلام بر شما، ای بهترین یاوران!

سلام بر شما، به خاطر صبرتان، که چه عاقبت نیکویی دارید! خداوند، شما را در جایگاه نیکان، جای دهد! گواهی می‌دهم که خداوند، پرده از چشمان شما بر گرفت و برایتان، جایگاهی [آسوده در بهشت] آماده ساخت و به شما عطای فراوان داد. شما هم در همراهی حق، درنگ نکردید و پیشروان ما [به سوی بهشت] شدید و ما [اِنْ شَاءَ اللَّهُ] همنشینان شما در سرای جاویدان هستیم. سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد! (۱)

السَّلَامُ عَلَى الْجَرِيحِ الْمَأْسُورِ سَوَّارِ بْنِ أَبِي حَمِيرٍ الْفَهْمِيِّ الْهَمْدَانِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى الْمُرْتَثِّ مَعَهُ عَمْرٍو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجُنْدَعِيِّ.

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا خَيْرَ أَنْصَارٍ.

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعَمَ عُقْبَى الدَّارِ، بَوَّأَكُمْ اللَّهُ مَبُوءَ الْأَبْرَارِ، أَشْهَدُ لَقَدْ كَشَفَ اللَّهُ لَكُمْ الْغِطَاءَ، وَمَهَّدَ لَكُمْ الْوِطَاءَ، وَأَجْزَلَ لَكُمْ الْعِطَاءَ، وَكُنْتُمْ عَنِ الْحَقِّ غَيْرَ بَطَاءٍ، وَأَنْتُمْ لَنَا فُرْطَاءٌ، وَنَحْنُ لَكُمْ خُلَطَاءٌ فِي دَارِ الْبَقَاءِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

ص: ۱۰۴۳

دو زیارتی که متن آنها در آغاز این فصل گزارش شد، به ناحیه مقدسه (۱) نسبت داده شده اند و از آن جا که در آنها (بویژه در زیارت نخست) به مصائب سید الشهداء و یاران آن بزرگوار، اشاره شده، مورد استناد و استفاده اهل منبر و ذاکران مصائب اهل بیت علیهم السلام قرار دارند. از این رو، آگاهی از میزان اعتبار آنها، از اهمیت ویژه ای برخوردار است؛ ولی پیش از پرداختن به این موضوع، توجه به چند نکته لازم به نظر می رسد:

۱. هرچند هر دو زیارت، منسوب به ناحیه مقدسه اند، لیکن زیارتی که به «زیارت ناحیه مقدسه» شهرت دارد، همان زیارت نخست این فصل است. این زیارت، در کتاب موسوم به المزار الکبیر (نگاشته ابن مشهدی) (۲) آمده است. (۳)

۲. علامه مجلسی، در بحار الأنوار، زیارت نخست را از کتاب المزار شیخ مفید نیز گزارش کرده است؛ (۴) لیکن در نسخه های موجود از کتاب المزار مفید، این متن،

ص: ۱۰۴۴

۱- (۱) ناحیه مقدسه، اصطلاحی است که امامیه، از نیمه اول قرن سوم هجری و به خاطر شرایط سخت سیاسی-اجتماعی، در نقل مطلب از امامان: هادی علیه السلام و عسکری علیه السلام و مهدی علیه السلام یا گفتگو درباره ایشان، آن را به جای نام امام، به کار می برده اند و عمدتاً در عصر غیبت صغرا و برای امام زمان علیه السلام به کار می رفته است.

۲- (۲) وی، محمد بن جعفر مشهدی حائری (م ح ۵۷۴ ق) است.

۳- (۳) المزار الکبیر: ص ۴۹۶-۵۱۳.

۴- (۴) بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۳۱۷.

میزان اعتبار زیارت نخست (مشهور به «زیارت ناحیه مقدسه»)

همان طور که در متن منقول از کتاب المزار الکبیر ملا-حظه شد، این زیارت، سند متصل به ناحیه مقدسه ندارد و روایت آن، اصطلاحاً «مُرْسَل» است و قابل ارزیابی سندی نیست؛ ولی مؤلف کتاب المزار الکبیر، در مقدمه این کتاب، آورده است:

اما بعد: من در این کتابم، زیارت های گوناگونی را برای مشاهد مشرف، و نیز آنچه را در آداب مسجدهای فرخنده وارد شده است، و دعاهایی را که پس از نمازها خوانده می شوند، و مناجات های لذت بخشی را که در خلوتگاه ها با خداوند ازلی می شود، و آن دسته دعاهایی را که در امور مهم، با آنها به خداوند پناه برده می شود، گرد آورده ام؛ دعاهایی که راویان مورد اعتماد، با سند، از بزرگان [امت]، نقل کرده اند (۱).

برخی گفته اند که این عبارت، در توثیق عمومی همه کسانی که در اسناد روایات کتاب یاد شده قرار دارند، صراحت دارد و از جمله کسانی که بر این مطلب اصرار دارند، محدث نوری است؛ (۲) لیکن در این باره، توجه به چند نکته ضروری است:

۱. ممکن است مقصود ابن مهدی از عبارت مذکور، توثیق مشایخ بلا- واسطه روایی خویش باشد. بنا بر این، او می خواهد بگوید کسانی که این روایات را برای وی نقل کرده اند یا در کتب خود نوشته اند، مورد وثوق هستند، نه این که همه کسانی که در سلسله اسناد روایات کتاب وی (المزار الکبیر) آمده اند، مورد وثوق او باشند.

۲. وقتی برخی از راویان کتاب هایی مانند الکافی (با آن همه دقت مؤلف آن)، ثقه نیستند، بعید به نظر می رسد مؤلفی ادعا کند که همه راویان کتاب او، مورد وثوق او هستند.

ص: ۱۰۴۵

۱- (۱) المزار الکبیر: ص ۲۷.

۲- (۲) ر.ک: خاتمه مستدرک الوسائل: ج ۱ ص ۳۵۹ و ج ۲ ص ۴۵۱.

۳. بر فرض که از عبارت یاد شده، استنباط شود که ابن مشهدی، همه راویان کتاب المزار الکبیر را توثیق کرده است، با عنایت به این که وی از متأخران محسوب می شود، قطعاً توثیق او هم بر پایه حدس و نظر بوده و از اعتبار لازم، برخوردار نیست.

بر این اساس، هر چند مورد وثوق بودن مشایخ ابن مشهدی، موجب اعتبار نسبی روایات کتاب اوست، لیکن این اعتبار، به گونه ای نیست که بتوان با اطمینان، زیارت نامه یاد شده را به طور مستقیم، به امام زمان علیه السلام نسبت داد و لذا به کسانی که «زیارت ناحیه مقدسه» را بازگو می نمایند، توصیه می شود که آن را مستقیماً به امام زمان علیه السلام نسبت ندهند؛ بلکه آن را به نقل از کتاب المزار الکبیر، از ناحیه مقدسه، گزارش نمایند.

گفتنی است درباره کتاب ابن مشهدی، نکات دیگری نیز هست که در این مختصر، فرصت پرداختن به آنها نیست.

میزان اعتبار زیارت دوم (مشهور به «زیارت شهدا»)

این زیارت نامه نیز منسوب به ناحیه مقدسه است؛ لیکن به «زیارت شهدا» مشهور است. در این باره نیز چند نکته قابل توجه است:

۱. این زیارت، در کتاب های الإقبال، (۱) المزار الکبیر (۲) و مصباح الزائر (۳) آمده است؛ لیکن در مصادر کهن، مانند: کامل الزیارات و مصباح المتهدجد، گزارش نشده است.

۲. با عنایت به این که شیخ طوسی در سلسله سند این روایت (زیارت) است، جای این پرسش وجود دارد که: چرا ایشان، این زیارت را در مصباح المتهدجد نیاورده است؟

ص: ۱۰۴۶

۱- (۱) ر.ک: الإقبال: ج ۳ ص ۷۳.

۲- (۲) ر.ک: المزار الکبیر: ص ۴۸۵.

۳- (۳) ر.ک: مصباح الزائر: ص ۲۷۸.

۳. بر فرض آن که سند این روایت را تا شیخ طوسی معتبر بدانیم، به نظر می‌رسد که پس از شیخ طوسی، سند، دچار گسستگی و سَقَط است؛ زیرا در فاصله طولانی دوران حیات شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق) تا زمان صدور روایت (سال ۲۵۲ ق)، تنها دو واسطه، آن را گزارش کرده‌اند که عادتاً ممکن نیست.

۴. زمان صدور زیارت نامه یاد شده، سال ۲۵۲ ق، یعنی دوران امامت امام هادی علیه السلام و قبل از ولادت امام مهدی علیه السلام گزارش شده است. بنا بر این، مقصود از «ناحیه مقدّسه» در این روایت، نه امام مهدی علیه السلام، بلکه امام هادی علیه السلام (۲۱۴-۲۵۴ ق) است.

با توجّه به نکات یاد شده، این زیارت نامه نیز سند معتبر ندارد. البته باید توجه معناست که نمی‌توان آن را به طور مستقیم و صریح، به اهل بیت علیهم السلام نسبت داد و در کرده، مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

ص: ۱۰۴۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

